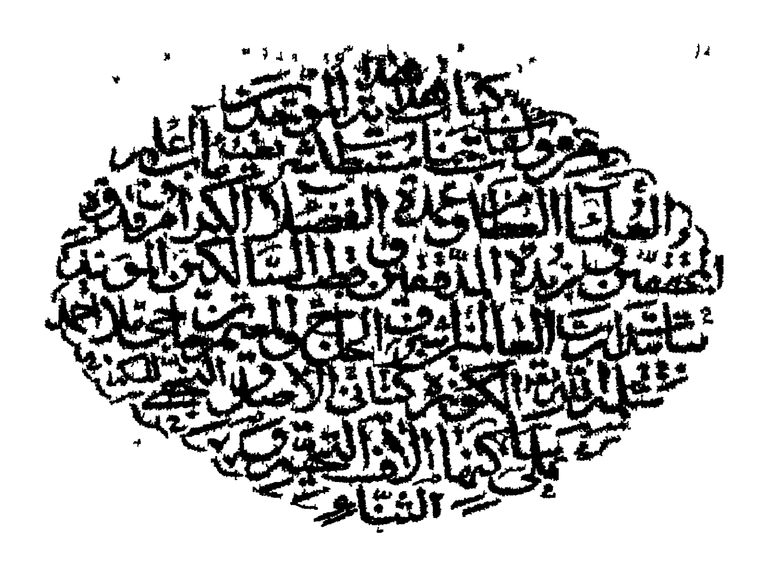


هذا كتاب
هداية الموحدين
هو المجلد الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ارشدنا الى نهج الحق المبين وعلمنا سلوك مسالك الحق بحق اليقين [illegible] الحجة على من انكرها وتوضيح المحجة لمن اثرها
والصلوة والسلام على من ازاح به العلل وازال به الملل والنحل سيدنا محمد المبعوث على [illegible] من الفضل العدل وعلى اهل بيته الطاهرين
من الذنوب [illegible] الامام [illegible] الله حجة للبرية والانام وغاية [illegible] سيما على [illegible] والائمة من [illegible] وايماننا
واخلص الصدق من اقرارنا واذعاننا مولانا ومقتدانا على بن ابي طالب [illegible] الحق [illegible] كان [illegible] على لا بينه [illegible]
والحمد لله على شكر نعمته [illegible] بايدي [illegible] في خليفة [illegible] وقطع طريق العذر
عليه والعن كل من مال [illegible] وقصد [illegible] لعنا لا يخطر على [illegible] ويستعيذ منه اهل النار وعذب الله من
يقولهم واتبع [illegible] وشك في كفرهم من الاولين والاخرين و بعد اين مجلد دوم است از كتاب هداية
الموحدين في اصول الدين كه مشتمل بود بر پنج هدايه كه هدايه چهارم از ان در امامت مشتمل بر [illegible]
[illegible] اولياء [illegible] كه [illegible] نفس خود را [illegible] فلا تزكوا انفسكم فعلی است قبيح و پسنديدن مسند
[illegible] خود [illegible] فضيح [illegible] امامت [illegible] مدعی [illegible] دعوای خود غیر مسموع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] وخلافت [illegible] شيع رو [illegible] قيامت [illegible] الحضرت
[illegible] امامت [illegible] سوای علی بن ابی طالب و اولاد طاهرين
[illegible] خصم [illegible] باشد واستدلال [illegible]
[illegible] ان صح كذا [illegible] باشد [illegible] مفسرين [illegible] ايشان واحاديث [illegible] خود شان كه
[illegible] خصم تو عاجز [illegible] وقول [illegible]
[illegible] اخرويش [illegible] زيرا همين صحاح است كه مدار صحت مذاهب [illegible]
[illegible] واعق المحرقة گفته كه صحيحين اصح كتب است بعد از قران مجيد و ديگران گفته اند كه صحيحين
[illegible] بعد از انها جمع بين الصحاح وتصديق علماء خود شان كتب يكديگر را [illegible]
[illegible] قبول [illegible] مكر [illegible] بغض [illegible] تعصب
[illegible] چنانكه [illegible] در شرح خود شان تصريح كرده اند [illegible]
[illegible] هو الذي يصلي عليكم وملائكته گفته [illegible]
[illegible] ذلك في ائمتهم منعنا [illegible]
[illegible] ذلك شعار الرفضة [illegible] مؤلف هذا

فقد جلي فهذا ان المشروع التختم في اليمين لكن لما اتخذته الرفضة عادة جعلنا التختم في اليسار پس معلوم شد که عرف و
اصطلاح تعصب مذهبی ایشان بچه‌سان برباد نخوت بغض و عناد کردیده که معرفی خجلت توهم و بما البقی دست داده کرم کرده واکر
چنانچه جزئی از اخبار خاصه ذکر نموده باشیم اولا احراز تیمن و تبرک و ثانیا بتخصیص فضل اهل بیت و برهان است که ائمتان بن فضل الله
فضول الروزبهان که سرامد متکلمین سلیط اللسان و الاتقان ایشان است که همیشه تشنیع میکند شیعه را که او گفته در جواب نهج
الحق علامه و العجب ان هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جامع اهل السنة لان الشیعة لیس لهم کتاب و لا روایة و لا علماء مستخرجون
الاخبار فهو فی اثبات ما یدعیه عیال علی کتب اهل السنة ازین عبارت ظاهر میشود که عدم احتجاج علامه حلی علیه
الرحمه بروایات خود شیعه بجهت عدم وجود اخبار او کتب اهل حق نیست بنا بر زعم فاسد او و نیست علمای مستخرج و مستنبط
از طایفه اثنی عشریه و این تشنیع غریب و تهمت عجیبی از ان است غلطیدن در جواب نقض بعض اهل حق در الجاره صحیح است تمسک
بروایات احادیث مرویه از نبویه و صوفیه و طریقه جعفریه بلکه … باید ذکر نمود تا … برباد عجیب و امثال او
متعرض خیالی کرده … مفاکر و مبنیت علیه فحول شیعه را عیال محتاج کتب مغلوطه خود و اخبار مجعوله اهل سنت ندانند
بهمین توان خاموش کردن خصم … اکر ابا … کنند … پس بدانکه امام در لغت بمعنی مقتدا و پیشوا
امده است و در اصطلاح اهل شرع غالبا اطلاق میشود بر پیشنماز و در اصطلاح متکلمین مراد شخصی است که از جانب
خدا بخلافت و نیابت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله معین شده باشد و این مسئله معرکه آراء و مختلف فیها گردیده
میان اهل اسلام و این مسئله است که معتقد و نیست کسیکه در او تغافل نموده و طریقه ابا و اجداد خود را گرفته باشد
و این مسئله … از اصول دین است و غیر ملتزم باو و امثال غیر ملتزم به نبوت میدانند در کفر باطنی و خلود ابدی در جهنم
زیرا که نبی و امام هر دو را سفیر حق میدانند منصوب از جانب خداوند تبارک و تعالی و نواصب که معروف بسنی هستند از
فروع دین است میکویند اصل دین بتوحید و نبوت تمام است و اعتقاد به امامت امامی از واجبات شریعت میدانند مثل
سایر واجبات از عبادات سوای … بعضی چنانکه ذکر خواهد شد لهذا خلاف عظیم واقع شده است در اینکه وجوب نصب
چنین بعد از انقراض زمان … واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب آیا بر خداوند عالم واجب است یا بر امت و مطلقا واجبست
یا در … و مقتضی ذکر چند مقامست **مقام اول** در بیان محل نزاع
و کیفیت … است و … کلام … چند فصل میباشد **فصل اول** در بیان معنی امامت
است … رضی الله عنهم ظاهر میشود و اعتبار دارد یکی بحسب
… اما بحسب تصور پس ان عبارت از ریاست عامه بر همه مکلفین برای شخصی از افراد
ایشان … نیابت و خلافت از پیغمبر … پس بنا بر این تعریف خارج شد
سلاطین … که متعلق بامور دنیویه است و بعضی گفته اند … هر چند ذو وجهین است
بقید عصمت که امام خارج شود چنانچه ذکر خواهد شد بقید … خارج شد ریاست دو نفر در زمان واحد هر چند
عصمت مانع از وقوع فتنه و فساد است ولکن از امکان ان مانع نمیباشد چنانکه بعضی گفته اند که عصمت ایشان موکد
نمیباشد بر اجماع مکلفین حاصل انکه اینست که گفته اند … باید بیکنفر باشد هر چند هر دو در یک زمان و یکعصر موجود
نمیباشد مولف گوید اولی اینست که در تعریف … نکنیم که تعریف منقوض نشود بتعریف نبوت و ان واسطه
باشد از پیغمبر … و اینها اسهل است بجهت انکه محل کلام ما ذکر امامت امام بعد از پیغمبر اخر الزمانست صلوات الله علیه و
علیهم چنانکه این تعریف منافات ندارد با انکه ائمه علیهم السلام … ملائکه و روح القدس استفاده علوم از علام
مینمایند بلکه ممکن است بکوئیم فرق ندارد بیان امام و پیغمبر در کمالات و شرایط و صفات سوای خصایص مذکوره نبوت
بلکه بعضی محدثین گفته اند که منع اطلاق نبی بر ائمه بجهت تعظیم پیغمبر است و از جهت خاتم انبیا بودن او است بلکه
از بعض اخبار ظاهر میشود که مرتبه امامت فوق مرتبه نبوت است چنانکه حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را که
پیغمبر بود … امامت … فرموده … انی جاعلک للناس اماما … اکر مرتبه امامت نیست تو

[illegible] الآخر [illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible] بمعرفة الامام [illegible] ذات [illegible]

[illegible] بعد نبى بجز عبارت است از وجوب [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله بعد از آن [illegible]

[illegible] على [illegible] و بعد از او [illegible]

[illegible] رسول صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible] امام مطلقا [illegible] وجوب نصب امام [illegible]

[illegible] امامت [illegible] از اصول دين [illegible] خارج از دين [illegible]

[illegible] اطاعت خدا و رسول و اولى الامر [illegible]

بايد [illegible] قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر [illegible] اطاعت امام را مقرون با اطاعت خود و اطاعت

رسول [illegible] دليل است بر اينكه چنانكه اطاعت خدا و معرفت او از اصول دين است همچنان اطاعت امام و

معرفت او و قائل شدن بامامت مطلقا از اصول دين ميباشد و همچنان حديث شريف كه متفق عليه است ما بين الفريقين

هم دليل است كه من لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية يعنى عدم معرفت امام زمان موجب كفر است كه مثل

مردن جاهليت است كه در حال كفر مرده معلوم است كه اگر كسى احكام فرعيه را معرفت حاصل نكند كافر نميشود بلكه

عاصى و فاسق ميشود بلكه [illegible] عليه الرحمه را اولا [illegible] ظاهر ميشود كه مسئله امامت مسئله ايست كه تعلق

به كفر و ايمان دارد و صاحب كتاب ملل و نحل كه شهرستانى است نقل ميكند كه او گفته ان اعظم خلاف بين الامة خلاف الامامة

اذ ما سل سيف فى الاسلام على قاعدة دينية مثل ما سل على الامامة فى كل زمان و همچنين دليل عقلى مساعد مقام

است بجهة آنكه نبى و امام در اصل يكى بوده و در اين هر دو خليفتى يكى با اين چنانكه در انبياى سلف كه تابع و حافظ شرع نبى صاحب

شريعت بودند و در زمان اين همان نبى حافظ شريعت را امام و نبى و خليفه ميگفتند اما بعد از زمان خاتم الانبياء صلى الله عليه

وآله اطلاق اسم نبى بر ديگرى شايع نيست لهذا بر اين تابع خليفه و وصى و امام ميگويند اين سر از حديث لا نبى بعدى

منكشف ميشود و لكن در دلالت آيه شريفه بر مدعا نظر و تامل است بلى اجماع و اتفاق علما چنانكه از كلمات ايشان ظاهر

ميشود خوب است و مخالف در اصل مسئله نيست مگر طايفه خوارج كه ايشان خارج اند از اسلام بنا بر مشهور چنانكه شيخ طوسى

عليه الرحمه در كتاب تلخيص ميفرمايد كه عبارتش اين است و قال نفر يسير شذ لا انها ليست واجبة ولم يكونوا هؤلاء فرقة مشهورة

يشار اليهم انما هم شذاذ من الحشوية وغيرهم ممن لا يعرفون بشهرة تم انتهى اين طايفه حشويه و خوارج گفته اند كه نصب امام

واجب نيست اصلا بلكه هر كه مدعى امامت باشد خروج بر او و محاربه با او برايشان واجب است و باين سبب موسوم شدند بخوارج

خلاصه دليل بر اصل وجوب نصب امام و حجت بعد از پيغمبر بود و وجه ميباشد عقلى و سمعى اما عقلى پس چند وجه است اول آنكه

مقتضى حكمت بالغه خداوندى در بقاء شريعت محمديه و استمرار آن تا روز قيامت چنانكه متفق عليه بين الفريقين است

محتاج بودن آنست بحافظى كه معصوم باشد از زلل در قول و خطا در عمل چنانكه ذكر خواهد شد و چه خوب تشبيه

كرده اند احتياج شريعت را بحافظ معصوم باحتياج ممكن حادث در بقا بعلت مبقيه چنانكه مذهب اكثر اهل تحقيق است

و همچنين نظام نوع تمام نميشود مگر بوجود او و حاصل نميشود بقاء نوع مگر بيقاء او بجهة آنكه انسان منفردا عيش نميتوانند

بكند و لذلك ضرورت داعى شده است بر اجتماع با بنى نوع خود تا هر يكى قيام نمايد با امر ديگرى و از اين جهة است كه گفته

اند انسان مدنى بالطبع است كه تمدن عبارت از اين اجتماع است و اين اجتماعات منتظم نميباشد مگر وقتيكه ميان ايشان

معامله و عدلى بوده باشد بسبب آنكه هر يكى از افراد نوع مشتهى ما يحتاج خود ميباشد و مزاحم خود را دوست نميدارد

چون هر يكى اختيار ميكند براى خود همه مشتهيات نفس خود را و لهذا لابد است از غضب كردن بر مزاحم خود و اين مطلب

منجر ميشود بسوى ظلم و جور تا آنكه مطلوب خود را تحصيل كند پس فساد لازم آيد كه مقتضى هلاك نوع ميباشد اگر

دليل عقلى اول

[illegible]

[illegible] مشکل است ... [illegible] ... جمیع آن ... از آنجا که ... عادت ... [illegible]

[illegible] ... احکام ... [illegible] ... قوم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... بر حفظ ... [illegible]

وجوب ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... ممکن ... [illegible]

[illegible] ... مصالح ... [illegible] ... مصالح ... [illegible]

[illegible] ... محفوظ ... عادت ... [illegible]

مثل قرآن ... شرع ... [illegible] ... کتاب الله ... [illegible] ... حافظ ... [illegible]

وجود ... [illegible] ... در زمان ... [illegible] ... عارض شود

محافظت ... [illegible] ... تعالی ... [illegible] ... مکلفین ... [illegible]

الکفایه لازم است حفظ آن ... عوام ... خواص ... حفظ ... [illegible] ... [illegible]

نیز هم محتاج بمحافظ خاص نمی باشد بلکه ... صحابه کرام که در عرض بیست سال ... [illegible]

بخبر ... اختیار نمودند و تلقی احکام الهی از بیانات کافیه او ... کردند نیز محفوظ و مامون از زوال است مثل قرآن

پس تعیین حافظ غیر از صحابه از جانب خدا تحصیل حاصل است نظیر بعث نبی بعد از نبی و تبلیغ شریعت واحده که

عصر و لحد پس دعوی احتیاج بشر بعث بامام حافظ که مثل نبی باشد بغایت ممنوع است جواب گوئیم که قیاس سنت

وشریعت بکتاب الله قیاس مع الفارق است زیرا که کتاب الله المجید از مقصد جلال الهی صادر گردیده حفاظ و کتاب

در تعیین ... بقاعده حفظ سایر کتب و علوم از ضبط کردن و کتابت نمودند در مقصد محافظت و تقیید آن راو

وصحابه از حرم ... آیه آیه بر آمدند پس لهذا متواتر شد تا روز قیامت و باقی ماند در دست امت چنانکه

سایر کتب دینیه و غیر دینیه از اخبار و قصص و قضایا و تواریخ در میان مردم علی الدوام بجهة اشتمال آنها بر مصالح دینیه

و دنیویه که بعضی از آنها ملایم طبع بعضی بود و بعضی دیگر خوش آیند طبع دیگرے چه بینی بعضی مایل بقصص و اشعار

و بعضی را رغبت بحکایات و اخبار می باشد لهذا جد و جهد کامل در حفظ کتب کردند بخلاف سنت نبویه که آن

احکامیست که از بیانات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وارده بعضی از آنها را در عرض یکسال بعضی را در عرض دو

سال و هکذا و بعضی را قلوب قاسیه غیر مایل و بعضی را طباع عاصیه غیر قابل بود و معلوم است که بیان احکام دفعة واحد

نبوده است بلکه بتدریج در مقامات احتیاج و موارد ابتلاءات از آنسرور صادر شده و چنان نبوده که در وقت بیان هر حکم

جمیع صحابه را طلب نماید یا جمع کثیرے که قول ایشان مفید قطع باشد حاضر سازد بجهة شنیدن آن حکم و ضبط آن فرمان و اگر

در مسجد بر بالای منبر بیان میفرمود نیز چنان نبود که مستمعین همه در مقام ضبط آن بوده و در صدد نوشتن آن باشند

بلکه منتهای آنچه تصدیق آن میتوان نمود از ملاحظه احادیث نبویه از صحابه آنست که جمع کثیرے در مقام حفظ مسموعات خود از

حضرت رسول بوده پس آنچه لازم الاعتراف است آنست که جمعی از صحابه در مقام حفظ احادیث بوده اند اما اینکه در محفوظات

اتفاق داشته اند تا بسبب اتفاق ایشان محفوظ و باقی باشد معلوم نیست بلکه خلاف آن معلوم است اگرچه متفق علیه

هم در میان احادیث بوده اما اتحاد محفوظات کل در کل پس خلاف آن معلوم است و بنا بر این صحابه را حافظ نتوان

گفت مگر در آن قدر متیقن متفق علیه در خصوص حاضرین حضور مبارک نه در حق امت بعیده که خارج از مدینه بوده اند

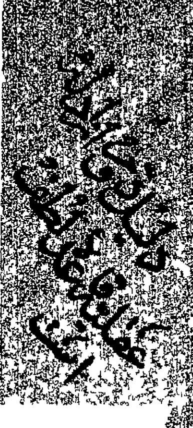
و نه در حق تابعین صحابه و تابعین ایشان تا زمان حفظ کردن بعضی خصوصا قلیل باشد کفایت در بقاء شریعت

نمیکند که مقصود ما است زیرا که هر یک از صحابه بدیگری محتاج است در محفوظات خاصه او و مکلفین بلاد بعیده

و اطراف و جوانب نیز محتاجند بصحابه در قول آنها افاده علم بلکه ظن هم نمیکند پس شریعت در میان خود ... [illegible]

فصل دوم در تقریر مقالات اهل سنت با اصل جواب امامیه

وصعوبت امامت مکلفین است تعطیل لازم میاید شد خلاصه بقای شریعت ابد الآباد است و آن مستند بمحفوظ ماندن حکم کرده بحکم و نه غافل
در معرض وقوع لازم خواهند شد ما کند بسببی که اوهن من بیت العنکبوت است اگر گویند بقای شریعت بیش از آن تعدی که مذکور شد مطلوب
نیست بلکه بقای آن بنحوی که بوده در زمان آنحضرت مطلوب است در زمان آنحضرت نواب و رسول که حضرت در اطراف در کلیات
مسائل عمل و قول انشر میکردند و در جزئیات اجتهاد میکردند چنانکه خود حضرت در جزئیات اجتهاد مینمود و مکرر در محاکمات
و قضایا با اصحاب مشاوره مینمود و مکرر کما وحی و اجتهاد حضرت مطلقا خطا در جزئیات چنانکه مذهب شیعه است نزد اهل
سنت ساقط است پس حفظ شریعت بتقوی علیه حتی با انضمام اجتهاد ایشان در جزئیات مسائل و اجتهاد نواب و ولاة در
اطراف جوانب در کلیات ماخوذ از اصحاب و جزئیات مستخرجه تحت کلیات بتوسط نواب حضرت رسول صلعم تواند
حاصل شود و ایضا او را از حفظ شریعت قابل انکار در عصر اول بلکه در همه اعصار با انضمام احکام قواعد نیست و
زیاده از این مطلوب حفظ آن معلوم نیست جواب گوئیم بقای شریعت را دو دلیل است یکی اجماع و ضرورت و یکی
کتاب و سنت اما اجماع و ضرورت دلالت بر کیفیت بقای شریعت نیست بلکه اینقدر با انها ثابت است بقای فی الجمله است که
بعضی از احکام و جمله از ضروریات و فروع مثل عبادات خمس نیز حاصل است و اما کتاب و سنت پس مستفاد از آنها بقای
جمیع احکام و اصنعیه الطیبه است تا روز قیامت بر نهجیکه بوده مثل آیه شریفه و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ
و خبر معروف حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه و شرع محمد مستمر الی یوم القیمه مشهور
میان امت و اخبار دیگر که صریحند بر بقای شریعت و همه احکام آن تا روز قیامت و بدیهی است که بقای شریعت بی تغییر
و تبدیل و بی زیاده و نقصان بنوعیکه در زمان نزول وحی و عصر حضرت رسول صلعم بوده تا ابد الآباد بی وجود حافظ
و تبلیغ و عالم حقایق که چون پیغمبر ناقل حکم از خدا و یا رسول او کند یا کرده باشد عادة از ممتنعات و محالات است و
چنانکه ذکر خواهیم کرد بقاعده لطف که اگر خدا را غرض است ببقای شریعت علی ما هی علیه بی تغییر و تبدیل و زیاد
و نقصان هر آینه لازم است بر او که عالم معصوم از خطا را در میان امت همیشه نصب نماید و یا اینکه از غرض مذکور
دست بردارد و جمع میان این دو از هیچ عاقلی سر نزند پس از خدا نیز عقلا بطریق اولی اگر گویند مآل این دلیل استدلال
بظواهر ادله تأبید احکام است و این اولا از دلیل عقلی بودن بیرون میکند ثانیا دلیل ظنی است و دلیل ظنی در
مسئله امامت که مطلوب در آن اعتقاد و علم است بکار نمیاید جواب گوئیم اولا بنقض باینکه عمده ادله اهل سنت بر خلافت خلفای
خود ادله ظنیه است که بر حجیت اجماع اقامه نموده اند چنانکه در مقام خود ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی بمدد آن بر
اجماع خلافت خلفا را ثابت کرده اند ما و اهم میرسد که بادله بقای تکالیف تمسک کنیم بر فساد مذهب ایشان و صحت مذهب
خویشان پس اگر تمسک بظواهر در باب امامت نفع دارد در باره هر دو فریقین یکی است و اگر ندارد هم چنین خواهد بود و
ثانیا با جواب حلی که تحقیقا نبوت لطف است در تکالیف عقلیه امامت هم لطف است در تکالیف شرعیه زیرا که امامت از عقاید
محضه نیست که منشأ تکالیف عملیه شد بلکه از آثار عملیه که مترتب بوجود امام است نظیر آثاری است که بر وجود نبی است و هر مسئله
که بر او تکلیف عملی مترتب شود دلیل ظنی معتبر در وی حجت و معمول شد ملزم خصم است پس تمسک بادله بقای تکالیف بر تعیین امام
منتهج مذکور در وجه ارداد یکجهت عقلیت و از جهتی نقلی چنانکه ذکر شد اگر گویند مصلحت نصب امام از برای مصلحت
بعثت نبی نیست و بعثت نبی منحصر که انحصار بر شأن دون رتبه و بقوم دون قوم داشته باشد چون بیا از اقوام است در اقطار
عالم که صیت اسلام با ایشان نرسیده و در ازمنه بقای نبی چنین بوده نظر بعدم استعداد و فقدان شروط و مصالح خفیه که
از امید ایشان مگر علام الغیوب پس چه ضرر دارد که علت تامه نصب امام بعد از نبی کامل نبوده باشد تا بر آن مترتب شود و چون معلوم
جواب گوئیم اینمعنی که ذکر شد ممکن بلکه واقع است محل بحث و منع نیست لکن ادله بقای تکلیف دلالت میکند بر استعداد زمان
و اهالی بعد از رحلت حضرت رسول صلعم از برای عمل باحکام شریعت و بعد از دلالت بر این مطلب دلالت کند بر وجوب نصب امام
بدلالت واضحه و قیاس کردن نصب امام در جمیع ازمنه بقای تکلیف به بعثت نبی اشتباه محض است بلی نصب امام بعد از نبی بمنزله بقای
شریعت مثل بعثت نبی است در عدم حکم عقل بلزوم او بعد ایشان و اما بعد از فرض بقای شریعت و توقف بقای آن بر حافظ حجیّت



فصل [illegible] لطف

[illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] لطف است [illegible]

[illegible] امامت [illegible] لطف است [illegible]

است و لطف عبارت است از مقرب [illegible] بطاعت [illegible]

شود از مکلف [illegible] لطف [illegible]

[illegible] شیعه میگویند که نصب امام [illegible]

[illegible] هرگاه مکلفین را رئیسی بوده باشد [illegible] بوده باشد

[illegible] نمیکند ایشان را از محرمات و قبایح و امر میکند ایشان را بواجبات و منع میکند ظلم را از ظالمین و فساد مفسدین [illegible]

مظلومین [illegible] تکالیف [illegible] و حال اهل [illegible] ایشان [illegible] مصالح و مفاسد دینیه و دنیویه را بایشان

میفرماید پس وجود چنین شخصی البته لطف است و اینست معنی لطف که مقرب مکلفین را بطاعت و مبعد است ایشان را

از معصیت پس ثابت شد که وجود امام لطف است در تکالیف واجبه اما اینکه لطف بر خداوند واجب است مجملا بیانش اینست که

ذکر کردیم در مجلد اول که افعال خداوند معلل میباشد بغرض و گرنه سفه لازم آید همچنین ترک لطف مفسده است پس فعل

آن واجب میباشد و همچنین قدرت بر لطف ثابت است و داعی بر آن موجود پس بالاجماع قدرت و داعی فعل واجب شود و

خداوند اخلال بواجب نمیکند پس محقق شد باثبوت این دو مقدمه وجوب وجود امام منصوب و لله در المسند حیث قال فی

مقام الاستدلال لان بوجوده علیه السلم یجمع شملهم و یتصل حبلهم و ینتصف الضعیف من القوی و الفقیر من الغنی و

یرتدع الجاهل و یتیقظ الغافل فاذا عدم بطل الشرع و اکثر احکام الدین و ارکان الاسلام کالجهاد و الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر و القضایا و نحو ذلک فینتفی الفائدة المقصودة منها پس از این استدلال ظاهر شد که وجوب نصب امام بمعنی

مذکور لطفی است اکد و انفع از همه لطفها حتی نبوت بجهت آنکه نبوت لطف است در تکالیف عقلیه و در تکالیف عقلیه

حکمی که موجب وقوع مظنه فتنه و آشوب باشد نیست با وجود این بعثت انبیا واجب میباشد و امامت که لطف است در تکالیف شرعیه

بطریق اولی واجب میباشد بر خدای تعالی با بقای تکالیف چنانکه بعضی گفته اند ختم نبوت از خدای تعالی قبیح است با بقای

تکالیف مگر آنکه بدل نبوت را جعل بکند امر یکه بدل نبوت تواند بود نیست مگر امامت بمعنی مذکور پس اعراض مخالفین که

لطف امامت وقتی واجب میباشد که لطف دیگر بدل او نباشد و حال آنکه میتواند بود که همه مکلفین معصوم باشند محتاج بامام

نباشند پس عصمت همه مکلفین بدل امامت باشد در غایت رکاکت است و جهش اینست که ضروریست امتناع چنین فرضی

که کرده اند عادة عجب از فضل و شعور این طایفه است که وجود یکنفر معصوم را در هر زمان توبیخ و سرزنش شیعه کرده اند قائل

بوجوب عصمت امام نیستند و با وجود این همه اهل عالم را معصوم فرض کرده اند شعر از تو باشد و رای تو زد یلحق کو

بگوی همچو حرف بی تو پس معلوم شد که وجود امام علیه السلم از باب لطف مصلحت خالی از مفسده است اگر گویند چنانکه گفتی

نصب امام بمقتضای قاعده لطف مصلحت است احتمال هست که از جهت دیگر مفسده باشد جوابش اینست که بعد از تسلیم مقرب

بودن بسوی طاعت و مبعد بودن از معصیت احتمال مفسده معلوم العدم میباشد و باتفاق جمیع مسلمین از شیعه و سنی باطل

است زیرا که خلاف در لزوم بودن امام نیست بلکه خلاف در تعیین خدا از باب لطف یا تعیین امت از باب مقدمه واجب است

میان فریقین پس احتمال مفسده در بودن امام غلط محض است اگر گویند قبول کردیم وجود مصلحت در وجود امام اما از کجا

در نصب خدا و رسول و تعیین ایشان مصلحت باشد بلکه بسا میشود که مصلحت در تفویض امر امامت و ایکال نصب

امام بامت باشد جوابش اینست که مفسده محتمله در تعیین خدا یا راجع است بحال امت از جهت مصلحت و مفسده و یا

از جهت معصیت و اطاعت اما اول غلط و باطل است زیرا که خداوند عالم صلاح و فساد حال امت و قابلیت و عدم قابلیت

امام را بهتر از امت میداند پس چگونه میشود که تعیین امت اقرب بصواب باشد و حال آنکه خداوند عالم عالم خفیات و

خدا بر عبادت خواهند و عبادت نمیشد خیر و شر هم نمیبرد از انفس نفع و ضرر و خود محتاج نبوده عبادت و اطاعت تابع بر
فرض تسلیم ضرر و نقص که ایراد کرده در اطاعت است بر ایشان و عاصی بودن ایشان مصلحت خداوند بکلی از مصلحت بودن
بیرون نمیکند مطلوب بلکه بر گردد مفسده بنوع غایة ما فی الباب امت از باب تبعیت بر اهوا و در مخواه خویشتن ظلمی
بنفس خویش کرده باشند مثل عصیان ایشان در باب سایر اوامر و نواهی الهیه چنانکه اینمطلب دلیل است قضیه
شیطان و سجده نکردن او بر آدم علیه السلام این مصلحت امر خداوند عالم را او را بسجده حضرت آدم بجهة عدم طاعت
او بر مفسده مبدل نشد که عبادت باشد از طغیان ایشان معلوم شد بلکه اگر این امر از مفسد کجلال حضرت ذوالجلال احتیار نمیشد
شقاوت و خبث باطن شیطان معلوم نمیشد خلاصه کلام اینست که خداوند عالم از باب لطف لازم است که مراعات صلاح
عباد بکند هرچند بر طغیان ایشان بیفزاید پس امامیکه حقتعالی تعیین کند اصلح بحال امت است و امامیکه امت او را
تعیین کنند بمرد امت از اطاعت او مثل تمرد شیطان از سجده حضرت آدم باعث تغییر مصلحت نمیشود پس از اینجا معلوم شد
که کلام حضرت علامه در اینمقام از جاده استقامت و صحت دور است که میگوید مصلحت در تفویض امر امامت به امت بود پس
لازمه اینکلام اینست که امت ابصر و اعلم و اعرف میباشند از خداوند عالم و پیغمبر او بکسیکه نافع باشد در دین و دنیا نستجیر
بالله از اینعقیده که کفر محض است اگر گویند امت اگر بخواهش خود و موافق اراده خود امامی تعیین کنند و بر دور او جمع شوند
هر اینه بجان دین بیشتر کنند بنیان اسلام محفوظ تر میماند و حوزه شرع از تفرق و تشتت بعیدتر باشد خصوصا در اوائل فتح
اسلام و انتظار کردن کشتن اشقیا فرصت غلبه کردن بر اسلام و اختلاف کشتن بیجهت جواب اینست که ذکر شد بود اگر حاصل
این اعتراض اینست که امت چون تمکین از امام خدا و رسول نمیکنند و ایشان مصلحت آن بود که در اول امر اسلام حقتعالی
متعرض حال امت از جهة تعیین امام نشود و ایشان را بحال خود واگذارد تا امام را بخواهش دل خود تعیین نمایند در حفظ
کفار و فتح بلاد با اهتمام شدید باشد اقدام کنند بطریق دادن حصه زکات مؤلفة القلوب با اینکه کافر بودند از اینجهة ابن ابی
الحدید معتزلی در اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه گفته است الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل یعنی ترجیح ابوبکر را
بر علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی تعیین امام و نص بر امامت آنحضرت نفرموده بجهة رعایت مصلحتها تا اینکه امت بیعت کردند با
و خود بود با فاضل پس تقدیم ابی بکر بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنص و تعیین و فساد این مناقشات نزد هر کس واضح است بجهة
آنکه بر خداوند عالم لازم نیست در کیفیت عبادت و حقپرستی متابعت شهوات و اراده بندگان خود کند بلکه جاری نیست عدم
حسن و قبح که خدا مصلحتی کند تا امر معصیت بکند بلکه قضیه بر عکس است یعنی بر بندگان لازم است که در کیفیت خداپرستی
تابع اراده خداوند عالم و قرار داده او باشند بحیثیا کفته عبد عبدالله حین یرید لا حیث یرید پس از همه اینها معلوم شد که وجود
امام باتفاق همه مصلحت است و تعیین و تصریح در این باب مصلحت واضح است نظر بعضی مخلوق از شناختن شخص قابل امامت
اگر خدا آن مصلحت را ترک کند بمکر و عدم تمکین امت و عصیان ایشان بر امامیکه خدا او را تعیین کرده باشد و این باعث مفسده نیست که
تواند مصلحت تعیین تعارض کند اگر گویند بنقید استعمال آن بر مصلحت عمل کردن بآن بر خداوند عالم واجب شد معلوم نیست
بجهة آنکه اوامر و نواهی مقرب بسوی طاعت و مبعد از معصیت هستند که از خداوند تعالی سر زده مثل اینکه در حسن معصیت ملکی ارسال کند
که شایسته موعظه عاصی بر آمده او را از معصیت نگهدارد چنانکه در قصه حضرت یوسف شد چنانکه حقتعالی میفرماید لقد
همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه که حضرت یوسف خواست بر زلیخا در آویزد صورت یعقوب یا جبرئیل را هر دو را دید که او را منع
میکند از آن عمل پس برداشت و هم چنان در عین کرد و فقیر در صورتیکه مطلوب بجهت معصیت پروردگار او بشود و امثال این از امور دیگر ملائکه
در طاعت منصب داود مثال آنکه حقتعالی مراد لطف و در خلق میکند جواب آنست که انکار لزوم عمل باین مصلحت که اسم لطف
است اگر از جهة انکار حسن و قبح است جواب آنست که انکار حسن و قبح انکار ضروریست چنانکه در محل خود بیان شده است بر تقدیر
عدم حسن و قبح بر خدا بتعالی اگر روی حسن و قبح گوئیم که لطف بر خدا بتعالی جایز و واجب است بلکه خلاف آن ممتنع است از دو وجه یکی آنکه
ترک لطف نقض غرض است و نقض غرض علاوه بر قبح آن که صفات و است در حق حکیم تعالی محال است از جهة لزوم تخلف معلول
از علت و آنکه هر گاه غرض تعلق گرفت باشد بحصول چیزی لا محاله تعلق بود بالعرض بحصول چیزیکه الجزء اول بوجود و صورت

[illegible]

[illegible]

کلام مفصل ... وجوب لطف ... اول ... لطف ... نقض عرض ... صحیح است ... او
حقیقتاً ... موقوف است ... جل ... علمای عامه و خاصه معروف ... دقیق
اینکه لطف مثل احسان است و داعی ... در امر ... هر چند ... حکیم ... باشد و فعل احسان ... وجود
داعی علم مانع تخلف ... وجود داعی ... ان اراده ... مفروض نسبت با و لطف است ... اراده ان
حیاتی باعث میشود ... و طلب ... باعث میشود ... لطف ... و ... هر
مقدم ... متصور ... علیت اراده ... یکی از این ... تحکم و تفکیک بین علت و معلول ... ذات باری
تعالی علت تامه ... است و لطف ... مصالح ... مانع ...
قیاس تخلف نماید لکن ... هر یک ... موقوف است براینکه مفسده ... امام معلوم ... باشد ... علما ...
این مقدمه ... انکار لزوم لطف بر خدا ... مثل اغناء فقیر ...
و انزال ... بر عاصی ... معصیت و امثال ... نقض است ... دلیل است پس جواب ان اینست که ...
علم مفسده ... لطف ... حاصل شود شرط است ... مذکوره ... و جواب ... مذکوره
که منشأ اشتباه وجوب لطف شده ... جمله از علمای عامه و خاصه ... شرط سلامت از مفسده ... نپسندند و از اینهم
صلاحیت نقض ... دلیل عقلی و وجوب لطف را ندارند اگر گویند که نصب امام وقتی لطف باشد که ظاهر و قادر باشد ...
احکام و اعلای لوای اسلام ... غیبت ... امامت ... لطف ... وجود او لطف ...
ظاهر ... و خائف ... غیبت ... خوف از اعادی و وجوب تقیه است ... پس چنانکه وجود او لطف
است غیبتش هم لطفی دیگر است شعر ان شاخ گل ... از فیض وجود اوست گلشن گلشن خورشید اگر چه
هست در ابر نهان از پرتو اوست باز عالم روشن پس مانع از حضور ان ... از جانب رعیت است نه از خدا ...
است بر خدا ... امام ... در امور اختیار رعیت است تا جبر لازم نیاید تفصیل این اجمال انست که وجود
شیئ بر دو قسم است وجوده فی نفسه لنفسه که از ان ... وجود حقیقی مثل وجود جواهر مفارقه لا نفسها و وجود فی نفسه
لغیره مثل وجود اعراض لموضوعاتها پس وجود اعراض فی انفسها ... است ... موضوعات ... جواهر مفارقه
عارض ... و وجود نسبی مثل نفس ناطقه که وجود ان لنفسها ... وجود حقیقی اوست و وجود ان نسبت بر بدن وجود نسبی است
که ان تدبیر نفس است ... تعلق ان ... قطع شد وجود نسبی او زایل میشود و لکن ذات حقیقت ان باقی است
بجهة انکه ... وجود نسبی او ... وجود حقیقی است و اما اعراض پس وجود حقیقی انها و وجود نسبی انها است پس ...
... باطل ... باقی ... پس حجت ... الله ... نسبی است که عارض ایشان است و ذوات
ایشان از این حیثیت با خلق ... در عالم ... حجت ... برای ایشان و لکن از این لازم نمیاید که
... موجود نباشد بجهة انکه حجج الله ... مرتفع بود ذوات ایشان ... باقی اند ...
... ایشان ... از این حیثیت که ایشان واسطه اند در ایجاد خلق و بعد از خلق اند از ... که ایشان
... هستند که منتهی ... ایشان ... که حجت ... ایشان ... او و از اینجا معلوم شد

و بعضی از فحول علما است
بامیر المؤمنین ...
... لا یخلو زمان ... امام
... ظاهر مشهور
و ... خائف مستور ...

فصل ششم در منافع وجود و بیان اصل غیبت امام

اینکه حجج الله الطاهرین صلوات الله علیهم خلق شده اند بجهة اهتداء عباد نه اینکه انتفاع سافل غایة بوجود وجود عالی و بعضی از غیر مطلعین بر
حقیقت مطلب اعتراض کرده اند که در این صورت لازم آید که سافل اشرف بوده باشد از عالی بجهة آنکه غایة دائما اشرف میباشد از ذی
الغایة و هذا الغرض از خلقت ایشان اصلاح و هدایة عباد نیست غایة منحصره بلکه فایده مترتب میباشد بر اظهار ایشان نه بجهة انحصار که نفی حجج
جویند بالغایة بوجه بعد آنوقت عالم آخرت دنیا هدایة عباد بسوی نجات چنانکه مترتب میشد بر حرکات اجرام فلکیه شب و روز و نفع
سافلات از حیوانات و نباتات و جمادات بوقوع اشعه انها بر آن سافلات و اختلاف در تفصیل فصول اربعه بر سبیل تبعیت و لکن نه
هیئته اند مراد آنکه فرق است میان تاثیرات اجرام و میان اهتداء عباد که اجرام علویه مسخر اند با مر پروردگار عالم مقید اند بنظام
تقدیر و نیست حرکات انها مگر بجهة نفع سافلات و عباد دست بر انها و بجهة همان خلق شده اند بخلاف خلقت حجج الله که
ایشان وسائط اند و اصل آنچه اینست که گفتیم ذوات ایشان قبل از خلقت بعباد دیگر و وجود حجج الله غایة ذاتیه است در ایجاد خلق
که وجود حقیقی فی نفسه لنفسه است و از این حیث لابد است که خلق از جهة آنها ما سبب است بر هلاک خلق جمیعا و سبب است
سقوط ارض و آنچه در آنست از در وجود و وجود فی نفسه ایشان لغیره است که وجود نسبی باشد که غایت است که بر مصالح عباد
و هدایة ایشان و از این حیثیت با خلق اند بنابر این مطلب بعبارة واضح تر از این است که حق تعالی قرار گذاشته است هر آنچه که اشرف
و اعلای موجودات است سبب کمال و علت غائیه هر آنچه که اخس و ادنی است چنانکه خلق کرده است زمین را برای نبات و نبات را برای
حیوان و حیوان را برای انسان چنانکه میفرماید خلق لکم ما فی الارض جمیعا و موخر کرده است درجه انسان را که غایت اکوان است
و حال آنکه سلطان اشرف ما فی الارض است پس خلیفة الله که اشرف و اعلای ما فی العالم است و جمیع عالم خلق شده است برای
او اگر خالی بشود عالم کون از وجود او هر آینه از درجه وجود ساقط میشوند لانها انما خلقت لاجله و کل ما خلق لاجله شیء فمتی
لم یکن ذلک الشیء و از اینجا ظاهر شد فساد طعن خصم بر شیعه که حجة مستور و امام غیر ظاهر قابل هدایة عباد الله نمیباشد
پس چه فائده مترتب میشد بر وجود او وجه فساد آنست که غایة حقیقیه در وجود او بودن اوست بحیثیتی که هادی بشود بر مردم هرگاه اهتدا
خواهند از او و اما عدم اهتداء خلق بنور تعلیم او از جهة انحصار نیست بلکه از خود مردم است که استیلاء هوا بر نفوس ایشان مانع است
و احتجاب انسیون از اشیاء است از غلبه شهوات ایشان که مقتضی منع انتفاع بلطف ظهور او است و شاید مصالح دیگر که ما عباد علم بانها
نداریم هم در واقع هست و لله در المسند حیث قال و انتحبیر ان الناس امتنعوا من اسنا ر الذوات الکامله و النفوس العالیه و
الانوار الشامخة و انهم منعوا انفسهم من الاهتداء بنور تعلیمهم و الاستضائة بمصباح تفهیمهم و در غیبت در بین قوم خود بسیار
سال و غیبت موسی کلیم الله بیست و هشت سال و همچنین در غیبت صالح و ابراهیم و سلیمان و غیر ایشان از انبیاء علی نبینا و آله و
علیهم السلام که مفاتیح این تفصیل احوال غیبت ایشان را اند در چنانکه بر متتبعین کتب و تواریخ معلوم است دلالتی واضحه بر کفت بر
ما هست و تمام کلام و اثبات وجود امام زمان عجل الله فرجه در محل خود بتفصیل ذکر خواهد شد بنحوی که خود اهل سنت و مورخین
ایشان در کتب خود نشان باسم و لقب اخبار آورده از حضرت رسول ص در خصوص انسرور که همه را از کتب معتبره خود با سانید صحیحه
ذکر کرده اند اعتراضات ایشان در طول عمر انسرور و بودن او مخصوص آنکسی که پیغمبر صفات و علائم او و ابنیاء فرموده است بتفصیل
ذکر خواهد شد انشاء الله و بعضی از علماء فحول ایراد مذکور را باین نحو تقریر کرده است که هرگاه چنین است پس از زمان غیبت حوائج
از امام منتظر است و از اینجا فساد اعتماد دلیل لطف که علماء امامیه تمسک بان نموده اند در وجوب نصب امام معلوم شود بفساد بعض از
مقدمات آن اجمالا انتهی و بعد از آن جواب داده است از این اعتراض باین نحو که عبارات آن اینست که لطف حدوثا و بقاء حکم او مختلف
شود از حیثیت وجوب و عدم وجوب چه بسا باشد چون ابتدائی او لطفی باشد واجب و بقاء آن لطف نباشد از برای توضیح این مطلب
و تفهیم او نقل کلام میکنیم در بعث نبی تا حال نصب امام از او ظاهر شود و میگوئیم در وقتیکه مشیة الهی تعلق بگیرد بتشریع
شرعی از برای قومی لا جرم بعث نبی بر او واجب باشد الا امتثال احکام شریعت که محل اراده و مشیة الهی شده ممتنع الحصول
است و مواخذه کردن آن قوم را بر خلال محرمات شریعت ظلم و تکلیف ما لا یطاق است و بعد از بعث نبی هرگاه آن قوم مبادرت
بقتل آن کنند لازم نیست بر خدا که نبی دیگر بعث کند بجای او و یا آنکه آن نبی را زنده کند بلکه میرسد حق تعالی را که ثانیا بعث نبی
نکند و آن قوم را بجهة عدم امتثال احکام آن شریعت عذاب کند چه قبل نبی بعد از تبلیغ جمیع احکام و یا بعض آن باشد چه

جواب شبهة الاسلام

مثل اوّل آن که اگر در زمان [illegible] امام است و [illegible] دیگر بر خدا [illegible] لازم نیست [illegible]

[illegible] و اولاد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و هم چنین [illegible]

[illegible] اختیار کند در صقعی از اصقاع ارض پنهان و مستور شود [illegible]

واگذارد و ایضا [illegible] آن شرع [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] مصالح آن شرع [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

اگر [illegible] بعضی [illegible] و تقصیر کنند مستحق عذاب باشند مثل [illegible] حال ایشان مثل حال اهل

فترت است ولیکن [illegible] طابق النعل بالنعل [illegible] و امّا قائم [illegible] است پس بعد از تعلق مشیت الهی

به تبلیغ شرع لازم است بر خدا بعث نبی کند و بعد از آنکه بقا [illegible] لازم است که نصب امام و حافظ شرع کند تا تعلق

تعلق مشیت ببقا شریعت و غیر [illegible] چه [illegible] که امت بعد از رحلت نبی مثل حال اهل فترت باشند پس اگر این منافات دارد

با تعلق اراده الله تعالی ببقا شریعت بعد از نبی پس لابد حال امت بعد از فوت نبی مثل حال ایشان است قبل از بعث نبی [illegible]

تعیین حجت و مبین احکام بر خدا [illegible] بعث نبی بر فرض تعلق اراده بتبلیغ شرع لازم است بر حق تعالی هم چنین نصب امام بر فرض

تعلق اراده الله ببقا شریعت نیز لازم باشد چنانچه اراده امتثال احکام آن شریعت از عباد الله با عدم بعث نبی منافات دارد هم

چنین اراده بقا شریعت با عدم نصب امام منافات دارد و بعد از اینکه حق تعالی امام را نصب کرد پس اگر امت عصیان کنند بقتل امام

بر خدا [illegible] لازم نیست که دفع شر ایشان نماید و منع کند از کشتن امام و امام را [illegible] کامله [illegible] نگاهدارد پس جایز است که

امت را به حال خود وا گذارد تا امام را بقتل رسانند و بعد از این هم بجهة ایشان امام دیگر تعیین نکند نظیر آنچه در حق نبی

گفته شد پس از اینجا معلوم شد که نصب امام حدوثا و بقاء در لزوم بر خدا و عدم لزوم تفاوت دارد زیرا که اصل نصب امام با فرض بقا

شریعت مثل بعث نبی است در زمان حدوث شریعت و امّا ابقاء آن پس او مثل بعث نبی دیگر است بعد از قتل نبی اول چنانچه معلوم شد

که بعث نبی ثانی بر خدا [illegible] لازم نیست پس هم چنین ابقاء امام نیز بر خدا [illegible] لازم نیست بلکه آنچه لازم است همان نصب

امام و تعیین حافظ شرع است نه ابقاء آن باسباب قهریه و هم چنین اگر امام منصوب را [illegible] کنند امام دیگر [illegible] نفس خود تعیین

کند لازم نیست بر خدا ممانعت ایشان بلکه جایز است که ایشان را بحال خود وا گذارد و هم چنین اگر امام منصوب از خوف امت نه

تواند در روی زمین ظاهر و آشکار راه رود و فرار [illegible] اختیار کرد در صقعی از اصقاع عالم مستور شود هیچ منافاتی با قاعده

لطف ندارد و از اینجا ظاهر شود که [illegible] غیبت محل نقض بر قاعده لطف و یا بر دلیل عقلی [illegible] و یا بر سایر ادله عقلیه که مذکور

شود نخواهد بود چه مقایسه بقا بحدوث در باب وجوب امام در میان امت قیاس مع الفارق است و تلازم میان وجوب حدوث و وجوب

بقا نیست پس میگوئیم که نصب امام بعد از رسول لطف است یعنی مقرب طاعت است خالی از مفسده و هر چه چنین باشد لازم است

صدور آن از حق تعالی و لکن ابقاء امام بقهر و غلبه امت عاصی اگر چه نیز مقرب طاعت است لکن شرط سلامت از مفسده بالحد

در او محرز و ثابت نیست و لهذا حکم نمی‌شود بوجوب ابقاء آن نمود و لازم این است که خلو زمان ثانی بعد از نصب از وجود امام و یا

از تصرف او جایز باشد بخلاف زمان اول که خلو آن از وجود امام منصوب اگر چه در آنی باشد جایز نیست و هم چنین است

زمان ثانی اگر عدم بقاء امام در آن مستند بفعل خالق باشد نه مخلوق که این نیز جایز نیست و حال او حال زمان اول است در عدم

جواز خلو آن از امام متصرف موجود با فرض مطلوب بودن بقای شریعت در آن زمان پس فرق میان زمان اول و زمان ثانی در وجوب

اشتمال آن بر وجود امام متصرف و عدم اشتمال در صورتی است که انقطاع فیض وجود امام مستند باشد بامت و طغیان و عصیان

ایشان باشد سؤال مطلوب بودن بقاء شریعت با توقف آن بر وجود امام حافظ منصوب متصرف منفک نمیشود در

فعل قادر متعال از وجود و تصرف او و الا لازم آید یکی از سه چیز باطل یا عدم مطلوبیت بقا شریعت و یا عدم توقف بقاء

بر وجود امام متصرف و یا عدم قدرت حق تعالی بر ابقاء امام در میان امت و بطلان هر سه بزعم شیعه واضح و آشکار است پس

فصل در اثبات اوّل در بیان اصل دوم امامت

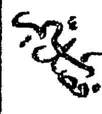
چگونه شیعه جمع کنند میان هر سه مقدمه و میان غیبت امام و انقطاع فیض تصرف او در امت و این بغرابت نزدیک است که نسبت
بقاء قائل نتوانند و لهذا علمای عامه و عوام شیعه از مصححان اقاویل دانسته اند جواب مقدمه اولی دو معنی دارد یکی آنکه شریعت
علی ما هی علیها باقی و معمول بها باشد الی یوم القیمة و مراد از بقاء ابقاء فعلی تکوینی باشد یعنی مشیت خداوند عالم تعلق گیرد
بوجود فعلی آن طوعاً او کرهاً و معلوم است که مشیت الهی بمعنی مذکور تعلق بایمان و کفر و طاعت و معصیت ندارد و الا کفر و معصیت
در روی زمین بوجود نمی آمد چنانچه آیات قرآنی صریح در این میباشد بقاء شریعت باین معنی البته تخلف از وجود امام منتظر که مدار
شریعت غرّا و مبین احکام خالق ارض و سما باشد نمی یابد و معنی دیگر آنست که از روی مصلحت تشریع شرع و صلاح بندگان و مقتضای
باشد مثل حدوث شریعت و این نحو از مطلوبیت بقاء مستلزم وجود او نیست نظیر اراده ایمان از کافر و اطاعت از عاصی و لهذا
گفتیم که هرگاه نبی اول کشته شود بظلم وجوب بعث نبی دیگر لازم نیست با اینکه بعث مستلزم مطلوبیت شریعت است که از نبی مامور
بود باو رسیده و مقدمه بقاء شریعت بمعنی ثانی است یعنی اراده تکلیفی الهی که کشف از مصلحت و مفسده واقعی میکند تعلق
گرفته ببقاء شریعت و مطلوبیت بقاء شریعت که محل اجماع و ضرورت و صریح کتاب و سنت است نظیر مطلوبیت ایمان از کافر و
مطلوبیت طاعت از عاصی است و این قدر از مطلوبیت مقتضی قهر و غلبه حد بر عباد در انفاذ احکام و ابقاء شریعت نیست پس
میگوییم که شریعت باقی است و احتیاج بامام منتصر نیز دارد و خداوند عالم قدرت بر ابقاء منتصر نیز دارد و مع ذلک ممکن است
که زمان خالی از تصرف امام باشد از جهت عصیان امت و عدم اقتضاء مصلحت واقعی انفاذ تصرف امام را بطور قهر و غلبه الهی پس قبل
از صدور عصیان از امت ممتنع است در فعل حکیم قادر خلو زمان از امام و الا بقاء شریعت بهیچ یک از دو معنی مذکور ثابت نباشد
و بعد از نصب امام و عصیان امت و عدم تمکین ممکن است خلو زمان از امام زیرا که مقصر است در عذاب عاصیان شریک است و هر که معتقد
نیست حال او در فوت فیوضات حضور امام حال اهل فترت است و محصل کلام مرقاة الی آخر اینست که نصب الامام للائمة لطف و
ابقائه لطف آخر و لطف ثالث لوازمانه نتواند بود بلکه عدم او از خلق قبیح است و ممتنع بطریقی که صورت بیان پذیرفت و لطف ثالث
که لطف بقا باشد لطف دیگر است [illegible] عصیان امت خیانت نماید چنانچه بر بیّنت و برهان آمد [illegible] ثابت شد علمای امت
رضوان الله علیهم نیز جواب نقض بزمان غیبت را چنین داده اند لکن ایشان میگویند که وجود امام لطف و تصرف او لطف آخر و ما گفتیم
نصب الامام لطف و ابقائه و تمکینه علی العباد لطف [illegible] اگر مراد علما همان است که ما گفتیم فنعم الوفاق و اگر مراد ایشان تفرقه
میان وجود امام و تصرف او باشد [illegible] نصب و ابقاء از نقص [illegible] نتوانند بود هر چند بودن وجود لطف و تصرف لطف
دیگر صحیح مسلم [illegible] تصرف او [illegible] لطفی است معنی نظر باینکه
[illegible] ندارد بلی
کسی [illegible] پس بان کلام [illegible]
داده [illegible] شده و امام مستور تشبیه شده [illegible] باشد که
[illegible] باشد بقرینه و ورود این سوال و جواب
[illegible] پس مخصوص است طریق آن در آنچه که مذکور شد
[illegible] است میان بعث نبی و ابقاء نبی و همچنان میان نصب امام و ابقاء امام چه از برای اول بعد از استعداد
خلق زمان [illegible] معقول است که عصیان امت و امام
شود و اگر گویند که کتاب و سنت کافی است در تکلیف چه احتیاج بحجت دارد بعد از آنکه حق تعالی میفرماید ما فرطنا فی الکتاب
من شیء و امت منقول است که پیغمبر رسانید جمیع تکالیف را و مسائل حرام جمیع ناس و احکام را جواب گوییم در صورتی حجت را
لزوم نمی باشد جواب گوییم بلی پیغمبر ما فی القرآن را بار بار در سنت بیان کرد و لکن امت مستغنی نشد و نمی باشد از آن مگر
به بیان و توضیح کردن حجت بجهت آنکه کتاب الله محتاج است بر حفظ از تغییر و تبدیل آن مشتمل است بر رموز و بطون و محکمات
و متشابهات و مؤولات و ناسخات و منسوخات و عمومات و خصوصات و ظواهر و مطلقات و مقیدات و هر کس نمیتواند بهره
بر آن مگر کسی که صاحب نصیب تامه باشد مثل خود پیغمبر باشد در علوم ربانی و القاء وحی و سماع از حضرت سبحانه هر چند

فصل در بیان آنکه نصب امام واجب است [illegible]

شود و ملک را میباید که امر او رواست شود و حال آنکه در محل خود بیان کرده ایم که اینها همه لازم نمی آید و لکن سخنها و ما بعد شده ایم
جواب سؤال سائلین و تنبیه غافلین و رفع اختلاف مختلفین و مظهر معالم دین و حاضر بین غائبین و مذکر ناسیان شد مگر آنکه
معصوم از خطا و زلل باشد چرا که اگر در عدل برود و کار عالم و حکمت وکار را نه علی الفعل او نماند و علیما بانحو یکی از او
نمیشود مگر با آنکس سخنی که عبارت رجوع نمایند سوی او در حل مشکلات و این شخص باید که نبی باشد که نفوس بسائل شود و
جواب او اعتماد نماید بکمال علم او و این نبی سر نتوانند بودن مگر آنکه بعد از پیغمبر ما محمد نبی رسالت شد رسول الله صلعم محتاج بود به
حافظ از ذمه و نقصان و تصحیح و تبدیل و تغییر زمان بر است و صحیح است که منکشف شود بر ایشان شناختن احکام و معرفت موضوع
شرعی و تمیز ماده و زمان وقت که موکل باشد بسوی محارم و مناهی که شسته نفوس و شیمه طبایع است و هم چنانست
تولد و امثال و مناهیات او و این مخصص نمیگردد و نجما تنبیه باشد بلکه این احتیاج مستمر است با استمرار بقاء نوع انسانی و این
که حکمت الهی مقتضی شده است که هیچ پیغمبری از پیغمبران اولو العزم از دنیا نرفت مگر آنکه برای بعد قایم مقام در امت خود
گذاشت که حافظ شریعت وی بوده و مظهر حق در وقت اشتباه بباطل باشد چنانکه حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام از دنیا
رحلت نفرموده مگر آنکه نص کرد بر خلفاء و اوزاده که خود بعد از خود که شیث هبة الله مشهور است و هابیل و قینان و مهلائیل و متوشلخ
و قادس و منذر و انمنح و اینوح و اخنوخ که ادریس است و دینوح و تاخور بوده باشند همچنین نوح علی نبینا و آله و علیه السلام
از دنیا نرفت مگر آنکه نص کرد بر خلفاء خود که سام و یافث و ارفخشد و فرشخ و قانوو شالخ و هود و صالح و یمنوخ و معد
و دیخا و هجان باشند هم چنان ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام هم نص کرد بر خلفاء و اوزاده کانه خود که اسماعیل و اسحق
و یعقوب و یوسف و ایلون و اسلم و ایوب و زبنون و دانیال و الاکبر و ناجا و مسبوع بوده باشند همچنین موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام هم نص کرد بر خلفاء و اوزاده کانه خود که یوشع بن نون و عروف و منذر و عزیر و ارشا و داود و سلیمان و آصف
و انوخ و مسنقا و ارون و واعث و هم چنین عیسی قبل از رفع او باسمائها تصریح نموده بخلفاء خود در امت خود که دواز ده
نفر بوده اند شمعون و عروف و قندف و عیسیر و او زکریا و یحیی و اهدی و شبخا و طالوت و فتر و اسنین و یحیی الزاهب پس این پیغمبران
اولو العزم که بمقتضای حکمت بالغه حفظ شرایع خود شان بامر حضرت اقدس الهی با اوصیای خود نموده اند که تغییر و تبدیل در
آنها واقع نشود چگونه میشود که سید انبیا از شیم و ویرهٔ و سنن ایشان خارج بشود با وجود اینکه شریعت او از شرایع ایشان
اکمل و زمان بقاء آن اطول و دائرهٔ عموم آن اوسع میباشد حتی تعدی از طایفهٔ انس بجن نموده و دلالت این بر استخلاف و استیصاء
خاتم انبیا بمرتبه از وضوح است که هیچ عاقلی احتمال خلاف آن ندهد اگر گویند که پیغمبر از حال امت فهمیده که قبول آن نکنند از لهذا
منصوب نمیکنند لهذا نص و تعیین نفرموده جواب آن اولا اینست که عصیان امت از وجوب ابلاغ او نمیتواند مانع بشود چنانکه تقول الله
در بعث نبی مانع نشود و ثانیا بر فرض تسلیم این ایراد هستا مذهب مخالفین ثابت شود زیرا که این اعتراف و التزام است بفسق و کفر
صحابه کبار و اقرار است به قابل نبودن ایشان برامر خلافت و غاصب بودن ایشان امر امامت را به تسبیب و تمهید و استعمال حیل پس
از این یک وجه مذهب شیعه ثابت میشود و وجه دیگر که خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام باشد باجماع مرکب ثابت میشود زیرا که
هر کس خلافت خلفا را باطل و از روی غضب میدانند حضرت امیر را خلیفه منصوص علیه میدانند بلکه میگوئیم که منکر شیعه
و اسطهٔ اجماع مرکب ثابت میشود زیرا که وجوب امام باتفاق همه مسلمین لازم بوده است و چون غیر از امیر المؤمنین علیه السلام کسی
قابل این منصب نبود با اعتراف خصم لاجرم متعین شود که خلافت حق او بود و دیگران بزور تصرف کردند خلاصه وقتیکه ملاحظه
کردی احوال و آثار پیغمبران سلف را و دقت کردی در احکام ایشان و تتبع نمودی افعال و اقوال ایشان را میبایی که واقع شد
است در وجوه زمانی از ایشان از بند کتاب و تحریف شرایع و تغییر سنن حتی از خود پیغمبر ما که اگر حجج و اوصیا نمیبودند امت تحصیل
احکام و شرایع نمیتوانستند بکنند کفایت میکند بر گفته ما شهادت چند چیزی که از خود اهل سنت نقل کرده اند چنانکه
حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند ابی الدرداء در حدیث اول از صحیح بخاری روایت کرده است قالت ام الدرداء دخل
علی ابو الدرداء و هو مغضب فقلت ما اغضبک فقال والله ما اعرف من امر محمد صلی الله علیه و آله شیئا الا انهم یصلون
جمیعا و ایضا در حدیث اول از صحیح بخاری از مسند انس بن مالک از زهری که گفت داخل شدم بخدمت انس بن مالک در دمشق در حالیکه

فصل سیم از مقصد اول در بیان محل وجوب

گریه میکرد گفتم چه چیز ترا بگریه آورده است یا انس گفت لا اعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلوة و هذه الصلوة قد ضیعت و
در حدیث دیگر ما اعرف شیئا مما کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله قیل فالصلوة فقال الیس صنعتم ما صنعتم فیها ابن شهاب گفت
الاین دیروز گواه که از اصحاب صحیح بودند کفایت میکند که گفته اند باقی نمانده است از شریعت پیغمبر در این زمان قریب بعهد انس و
مگر اجتماع در نماز که با قرار ایشان خود او گفت که آیا نکردید بدعتها آنچه کردید گفت این نماز هم ضایع کردید این است پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هم لابد است بر
مقتضای حکمت بالغه الهیه که هر گاه امت خود را بی وصی و خلیفه نگذارد خصوصا بعد از آنکه بهوا و هوس در اختلاف آرای امت و
شهوات نفسانیه ایشان و انصار مطلع بود که بعد از او چه فتنه ها خواهند شد چنانکه خبر داده است بتفرق امت که مشهور و ما بین ایشان متفق است
و شریعت او را چگونه تغییر و تبدیل خواهند نمود و چگونه میشود که با این همه علم و دانش و با آن همه رحمت و رافت که با امت مرحوم داشت
امت خود را مهمل گذاشته خلیفه برای ایشان نصب نکند پس معلوم شد که روی زمین بی حجت و بی بینه نمی باشد حال آنکه بنای اهل هر زمان
بر استعمال مکاید شدیده و حیله های غریبه است که از صراط مستقیم حق براه سقیم باطل میل نمایند بلکه اعمال اول روز ایشان
با آخر روز ایشان یکی نبوده چنانکه حق تعالی حکایت میکند از احوال امم سابقه بپیغمبر ما و فرموده قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی
انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون پس فتنه حالات امم سلف با وجود انبیا و رسل و ظهور آیات
و تمکن ایشان از اظهار آیات و ابراز معجزات این باشد که در وجه روز ایمان بیاورند و در آخر روز کافر شوند با وجود تیقن ایشان
حقیقت معجزات چنانکه میفرماید و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا کدام چیز است در صورتیکه زمان خالی از حجت و حافظ
شریعت باشد از مکاید اهل طغیان و حیل حزب شیطان پس واجب شد بر خداوند عالم بطریق لطف و حکمت که احیا نماید کسی را بجهة
او پیغمبر که دارای صفات و کمالات او باشد که اختلاف مکلفین را اصلاح نماید و موجب عدم ضیاع شریعت گذاشته است یا ملاحظه میکنی
وجود یکنفر از احاد انسان را که خداوند عالم بی رئیس نگذاشته است که عبارت از نفس ناطقه و یا عقل و یا دل بوده باشد تا سایر جوارح در
تحت امر و نواهی او باشند چگونه روا میباشد که یکعالم را بی رئیس بگذارد سیم آنکه حق تعالی مکلفین را بی حجت نگذارد لازم است
یکی از سه چیز یا عدم علم او یا احتیاج عباد بحجت یا عدم قدرت بر خلق و نصب آن یا بخل و هر سه لازم باطل است بالضرورة و ممتنع است در حق
تعالی شانه و کفایت میکند در شدت احتیاج بندگان بسوی آن حجت بالعیان مشاهده میشود که افراد انسان در عالم منتظم نمیشوند و در
رئیسی که چند نفر در فنون طریق با یکدیگر از آن میان برولفی را ریاست نکنند که امر و نهی او را اطاعت نکنند لابد آخر فاسق ایشان مبدل با فاسد
کرده حفظ ایشان مطلب در این ضروری بوده بجهة است که در حیوانات هم حاکمی مثل زنبور عسل که بی یعسوب اجتماعشان محال است و هم چنین
کاشف از شدت احتیاج عباد بحجت ملاحظه احتیاج قوای انسانی است بغذا و لباس و منزل و تهیه اسباب و اسباب صنعت و تعیش و غیر آن
از منافع ضروریه که سبب بقا و وجود انسانی است که در هر زمان و هر عصر و هر روز و هر شب خداوند عالم همه لوازم وجود انسان را آنا فآنا
ترتیب میدهد که وجود ایشان مستدام بماند حال آنکه احتیاج ایشان بحجت اهم و اشد است از مذکورات بجهة آنکه با حجت حاصل میشود
هدایت و فوز بنعیم دائم آخرت و خلاصی از عذاب جهنم پس واجب شد در حکمت ربانی که خلق را بی حجت نگذارد که رادع طغاة و معلم جهال
و مجدد رأی خلال و منفذ احکام و مانع عصات و فاصل میان اهل جدال و مبین حق از باطل و ناصب اعلام و مشائخ و حافظ بیضه اسلام و مقرر
شرایع و ادیان بوده باشد فصل دویم در بیان محل وجوب است بدانکه معتزله قائلند باینکه نصب امام بر خلق واجب است بر ایشان



و موافقت کرده اند با اشاعره بلکه جمیع اهل سنت قائلند باین قول هر چند طرق ایشان مختلف است چنانکه در تفصیل مذکور خواهد
شد طایفه حقه امامیه اثنی عشریه متفق اند بر اینکه نصب امام واجب است بر خالق نه بر مخلوق مادامیکه تکلیف باقی است و اینمذهب
معصوم حق است بدلیل چند قبل از شروع در این مسئله لابد است از ذکر اقوال و بیان انحاء و طرق اشتباه ایشان اجمالا بدانکه علما
اختلاف کرده اند اولا در بیان معنی امامت و تعریف آن در مصنفات جمع نقل کرده اند جمهور اعاظم ایشان است که امامت ریاست عامه
در امور دین و دنیا از جهة خلافت از نبی و بعبارة دیگر عبارتست از خلافت پیغمبر در اقامت دین و حفظ حوزه ملت بحیثیتی که واجب باشد
اتباع آن بر کافه امت و از کلام بعضی مستفاد میشود که عمده است که امامت حکومت است قال الخلافة الرسول فی حفظ
حوزة الملة لشخص بحیث یجب اتباعه علی کافة الامة و از این بجهة تجویز کرده است بعضی از ایشان امامت مفضول را با وجود فاضل بلکه
... او هم و بعضی که اکثر ایشان باشد شرط کرده است در امامت قرشی بودن و عصمت ظهور ... بذکر تفصیل

دلیل سیم از ادله عقلیه

[illegible] و بطلان آن مثل آفتاب روشن است [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] صحیح باشد [illegible]

است [illegible] اهل سنت [illegible] ذکر شده

[illegible] و هر تابعین او [illegible]

معتزله بعکس او قائل‌اند [illegible] مطلقا منکر اشاعره که ایشان قائل‌اند [illegible]

[illegible] عقلا و سمعا [illegible]

[illegible] عقلا و سمعا [illegible]

جمع علیه [illegible] خوارج [illegible] و مع ذلک کلام [illegible] قائل

[illegible] شده است بر امت و اولیا [illegible] هم اتفاق کرده‌اند بر صحت [illegible] نص خدا و رسول [illegible]

[illegible] و اختیار امت [illegible] در امامت و اما امامیه متفق‌اند بر اینکه کفایت [illegible]

سوای نص خدا و رسول [illegible] پس بنا بر اصل نزاع و عمده دعوا در میان شیعه و سنی در کفایت کردن اختیار و عقد است [illegible]

ادعا میکنند کفایت آن را و امامیه انکار میکنند آن را و اقرار میکنند مگر بر اینکه متفق علیه است و آن صحت انعقاد بنص خدا و رسول

است فی الجمله معلوم است که اثبات بر مدعی است که اهل سنت‌اند [illegible] اثبات [illegible] اصل مطلب [illegible]

[illegible] از شروع بر اثبات [illegible] دلیل [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اللباب است [illegible]

بعد ابطال [illegible] اصل [illegible] ذکر میکنیم برای مزید توضیح [illegible]

کفایت میکند [illegible] دلیل [illegible] مسلم است نزد ایشان و مشترط است در [illegible]

[illegible]

[illegible] بما هو المجمع علیه [illegible]

[illegible] شارح مواقف و شارح مقاصد [illegible] التسلط [illegible]

کرده است عبد القادر [illegible] در کتاب [illegible] فی منشاء الخلافه و غیر ایشان [illegible] قائل‌اند باینکه منعقد [illegible]

مکر بیعت اهل حل و عقد از هر بلد تا آنکه رضا بر آن عام باشد [illegible] تسلیم امامت و اجماعی باشد حال آنکه اکثر ایشان خصوصا [illegible]

که ذکر شد تصریح کرده‌اند بر اینکه این قول مدفوع است بابیعت ابی بکر که آن باختیار حاضرین شد منتظر امدن غایبین نشدند [illegible]

مخفی نماند که دفع این قول از این اکثر عین اعتراف است از ایشان بعد تحقق اتفاق در سقیفه از همه اهل حل و عقد بلکه از اکثر ایشان

بکار رسد [illegible] اجماع و طایفه دیگر قائل‌اند بکفایه پنج نفر یا شش نفر از اهل حل و عقد که اجماع کنند بر عقد بیعت تا دیگری عقد

کند ما بقی راضی شوند و اکثر ایشان ترجیح داده‌اند این قول را که از ایشانست طبری مذکور و متکلمین از اهل بصره و مستند ایشان

دو چیز است یکی آنکه بیعت ابی بکر منعقد شد با پنج نفر که عمر ابن خطاب ابو عبیده جراح و اسید ابن حضیر و بشر بن سعد و سالم

[illegible] بودند و باقی تابع شدند برای ایشان و دیگر آنکه عمر شوری را قرار گذاشت در شش نفر که یکی عقد کند [illegible] پنج نفر دیگر

راضی شوند پس [illegible] این کلام شک نیست در اینکه اصل بیعت سقیفه از بین چند نفر معدودین شده است پس [illegible]

[illegible] کجا رسد باجماع [illegible] ایشان هم نبوده است مولف گوید که چه مستند محکمی است که عین متنازع فیه و اصل محل کلام

است و طایفه از ایشان که اهل کوفه‌اند قائل شده‌اند بانعقاد آن بر سه نفر که یکی از ایشان عقد کند برضای دو نفر دیگر تا اینکه یک

حاکم باشد و دو شاهد چنانکه در عقد نکاح که صحیح میشود بولی و دو شاهد مولف گوید که این عین انقیاس است

که بطلان آن نزد امامیه واضح است و مع ذلک فرق است میان نکاح و عقد بیعت که آن مسئله فرعیه است و این مسئله اصول دین

الا اینکه نزد عامه مسئله امامت داخل در فروع است و حال آنکه قاضی بیضاوی در منهاج الاصول در بحث اخبار اعتراف کرده که

فصل اول در بیان مجمل بحث

امامت از اعظم مسائل اصول دین است و هم چنین در عقد نکاح وجود شاهد شرط نیست هر چند در مقام نزاع ثمره دارد ولکن در
اصل صحت عقد نکاح و حصول علقه میان زن و مرد هیچ نوع جنبه مدخلیتی ندارند و طایفه دیگر که از اهل سنت اند جوینی در ارشاد
گفته که منعقد میشود بیک نفر چنانچه اگر عباس گفت بعلی ابن ابیطالب که دست دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند که عم
پیغمبر بیعت کرد با ابن عم او پس خلاف نمی ماند در امامت تو دو نفر هم برای آنکه امامت حکم است و حکم یکنفر نافذ است مخفی
نماند که اگر این مطلب حق میبود علی ابن ابیطالب علیه السلام که عین حق است همان ایشان قبول میکرد و امدی گفته است که مسئله امامت
حکم است غیر از این قائل و صحابه موافقت قائل شده است باینکه وقتیکه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس احتیاج ندارد
باجماع زیرا که دلیل بر آن نیست از عقل و نه از سمع بلکه یکنفر و دو نفر از اهل حل و عقد کفایت میکند چنانچه اینکه ما علم داریم
باینکه صحابه با آن صلابتی که داشتند در دین اکتفا کردند بر همین مثل عقد عمر برای ابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف برای عثمان و
شرط نکرده اند اجماع اهل مدینه را فضلا از اجماع امت پس مخفی نماند که این کلام صریح است در عدم تحقق اجماع در بیعت
سقیفه و اینکه خلافت ابی بکر با بیعت عمر شد و خلافت عثمان با بیعت عبد الرحمن بن عوف ولکن میگوید که چون ما دیدیم
که صحابه قبول کردند و راضی شدند پس معلوم است مسامحه در دین از ایشان پس جهت آن حسن ظنی که بر ایشان داریم حکم میکنیم
بکفایه کردن یکنفر در این باب بالله علیکم ایها المسلمون آیا محض استبعاد صدور غلط از صحابه دلیل میشود بر صحت چنین مسئله
عظمی و طائفه در استدلال بصحت اختیار قائلند باینکه طریق ثبوت امامت بر شخصی یا نص است یا اختیار و چون نص در حق ابی بکر
منتفی است با آنکه امام است بالاجماع و هم چنین در حق علی علیه السلام بنا بتحقیق پس ثابت شد اختیار و هم چنین گفته اند که
صحابه مشغول شدند بعد از وفات پیغمبر و قتل عثمان باختیار امام و عقد بیعت بدون اینکه کسی بر ایشان انکار کند یا معترض
بشود پس اجماع واقع شد بر طریق بودن اختیار و اعتنا ندارد مخالفت شیعه بعد از این و بعضی از ایشان ادعا کرده اند طریق
دیگری و آن قهر و استیلا است گفته اند که او لا شرط است اینکه امام مکلف و مسلم و عادل و حر و مذکر و مجتهد و شجاع و صاحب رای و
کفایت و سمیع و بصیر و ناطق و قرشی باشد پس اگر از قریش پیدا نشد کسی که دارای صفات مذکوره باشد یکنفر کنانی داخل
شود و اگر پیدا نشد مردی از اولاد اسمعیل اگر پیدا نشد مردی از عجم و شرط نیست که هاشمی باشد نه معصوم باشد نه افضل باشد از
کسانیکه ولایت بر ایشان دارد و گفته است که منعقد میشود امامت بنص امام سابق بر آن و به بیعت اهل حل و عقد و با قهر و استیلا
و وقتیکه امام مرد و متصدی شد بر امامت کسی که مستجمع صفات و شرایط مذکوره شد بدون بیعت و استخلاف ولکن مقهور
کرد مردم را با شوکت خود منعقد میشود خلافت او و هکذا اگر جاهل یا فاسق باشد بنا بر اظهر الا اینکه او عاصی میباشد
در آنچه که کرده است بعد از آن گفته و لا یصیر الشخص اماما بتفرده بشروط الامامة و یجب طاعة الامام ما لم یخالف حکم
الشرع سواء کان عادلا او جائرا بعد از آن گفته و وقتیکه امامت با قهر و غلبه ثابت شد بعد از آن دیگری آمد و او را مقهور ساخت
او منعزل میباشد قاهر امام میشود و بعد از آن گفته و لا یجوز خلع الامام بلا سبب و لو خلعوه لم ینفذ و ان عزل نفسه الا
ان یکون ذلک للعجز عن القیام بالامر بعد از آن گفته که امام بسبب فسق و اغماء منعزل نمیباشد ولکن منعزل میشود با جنون و کوری
و لال و کری و با مرضی که علوم را فراموش کند ملاحظه کنید که چه قدر سخافت در اینکلمات است که یکی قابل اصلاح نیست و امام
الحرمین گفته است وقتیکه والی دست جور گرد و اظهار ظلم نمود و از کرده بد خود با گفتن منزجر نشد پس برای اهل حل و عقد هست
که او را رفع نمایند هر چند با شمشیر کشیدن و دعوا کردن باشد بعد از آن اکثر ایشان تصریح کرده اند بر اینکه مسئله امامت به
مسئله فروع اشبه است و استدلال کرده اند بر اینکه مرجع آن بر قیام بر امامت و نصب امام و صفت نصب امام مخصوص از فروض
کفایات است و این از احکام عملیه است نه اعتقادیه مخفی نماند که مبنی این کلام هم بر صحت اختیار است پس بعد از اینکه باطل
کردیم اصل مبنی را و ثابت کردیم لزوم تعیین را بر خصم الحاد دیگر شبهه نمیماند در اینکه واجب است در این وقت وجوب اعتقاد بر
امامت و تصدیق آن بعد از تحصیل معرفت امام مثل آنچه در معرفت نبی قایل شده اند لهذا رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرموده در خبریکه مسلم است که من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و میتة کفر و ضلال و نفاق
پس کجا شباهت دارد این بفروع بلکه از اعظم مسائل اعتقادات دینیه است این خلاصه مقالات ایشان بود که متعلق

بمبحث امامت است اجمالا ذکر شد بعد از بطلان اخبار بطلان همه آنها واضح میشود ان شاء الله با آنکه اشاره بفساد بعض
آنها شد با امام الحرمین میگوییم که بنا بمذهب اعتقاد تو چرا تو اطلاق نکردند مسلمین بر ردع معاویه و چرا شمشیر نکشیدند و
نصب چوب نکردند بر او بعد از اینکه ظلم را ابتدا رسانید که شمشیر بر روی خلیفه برحق باعتقاد شما در زمان خود بعد از عثمان
و باعتقاد ما شیعه خلیفه بلا فصل کشید چه قدر خونها ریخت و کدام ظلم بالاتر از سب علی بن ابی طالب میباشد در منابر با جهر
والعیاذ بالله و با وجود اقرار بحقیقت آیه تطهیر در شان او و با وجود این خال المؤمنین نامیدند و محمد ابن ابی بکر را خال المؤمنین نشدند و
حال آنکه پدر بنا باعتقاد شما افضل بوده از ابی سفیان و عایشه بهتر بوده از زنان او و خودش بکسی ظلم نکرده و رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین
او را پسر نامیده بود و چرا کسی ردع نکرد پسر او یزید را چه ظلمها باقی گذاشت که بر آل رسول نکرد و کدام طغیان و ظلم بالاتر
از ظلم ولید میباشد که خرق کرد قرآن را با تیرها و با وجود این حکومت و ایالت بر او سپردند و عطایا او را میگویم که چه قدر منتظر
شدید بود تصحیح حکومت در جاسوس بنی امیه و بنی عباس که از این طایفه است معویه و پسر او یزید پلید قطع نظر از ظلم او بر آل الله
شراب خورد و جهارا در مجلس خاص و عام و تجویز کرد خلافت را بر فسقه فجره و ظلام چنانچه خلافت که قایم مقام نبوت است و تولیه
امور دین است که سرور همه انبیا و رسل است کدام یکی از انبیا و رسل راضی میباشد که فاسق و فاجر در مسند او بنشیند بجای
کارها بگذارد که خود قاری ترکیب خود ضبط و ثبت کرده ابن الخطیب شراب خوردن خلیفه ثانی را و چوب زدن رسول خدا صلعم را چنانکه
در کتاب مستطرف ذکر کرده است کدام بچه فضله خود نموده است که نفهمد این مطالب و قبول کند از شما این استدلالات غیر
موجه را که همه دیوار از عقل خورده نیرزد مگر کسی که از نطفه خوب نباشد که ظاهر وجود او از سرچشمه عداوت اسد الله الغالب
و اولاد طاهرین او خورده باشد سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون با آنکه آیات متکاثره و اخبار متواتره در لعن و طعن
ظالمین و فاسقین وارد گردیده است تعجب از عقل این طایفه دارم که گمان کرده اند سکوت بر معاصی و مداهنه را که از افساد رضا
بر اینطور است در واقع عمل انام چرا در تصریحات اخبار وارده از پیغمبر در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام که تفصیلا از کتب
روات خودشان ذکر خواهد یافت هیچ ابر کتمان را نکرده که عجب اینست که بعض علمای ایشان ذکر کرده است قول شیعه را باشتراط
معاشمه [illegible] است ولیس [illegible] فضله [illegible] بل [illegible]
است [illegible] است [illegible] اخبار کسی [illegible] براشتراط [illegible] کتب خود [illegible]
است و چرا [illegible] اشتراط [illegible] امامة [illegible] اتفاض کرد [illegible]
[illegible] غیر قریشی است [illegible] ابن [illegible]
[illegible] وارد است از [illegible] بخاری و مسلم [illegible] ابن حنبل [illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible]
کنند [illegible] مقاله [illegible] نصب [illegible] و اسند [illegible]
[illegible] است [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] رسول [illegible] وارد [illegible] امامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الثقلین [illegible] کتاب الله [illegible] اهل بیتی [illegible]
ذکر خواهد شد که همه دلالت [illegible] امامت [illegible] الامامة [illegible] ببعض [illegible]
ملحوظ شود هر چند [illegible] اختیار [illegible] رسول [illegible]
باجماع و مشارکت بعض ایشان با بعضی [illegible] کلام [illegible] امامت [illegible]
بود [illegible] سنت [illegible] ایشان [illegible]
بینهم [illegible] الا [illegible] امامت [illegible]

و این که که الله پس لابد بود مر ایشان که وداین همه شاو کنند را ان مراجعه کردن برانچه از خدا و رسول وارد گردیده بود بالقطع و
الیقین بحال خلاف حکم او نیست که ملتفت این مطلب باشند لامحاله یا اولا کتاب الله و اهل بیت را کنار گذاشته یا بکفر از عترت رسول احتراز کنند
مذکور شده باید خاطر کرد که بعد از چند روز تا این حالت قهر و غضب و هتک حرمت آل الله و عترت رسول که عمر صد البته کرده در دار
واکثر [illegible] بیشتر مانند اخبار خوش ما موجود است که در حکایت سقیفه ذکر خواهد شد اگر مراد عدم ورود نص صریح در
شخص معین بعینه است بحیثیتی که قطعا مفهوم باشد از نص اختیار و اسامی همه کلا میست مبهم پس اگر مراد است که وارد نشده است انچه که
حاصل شود از آن علم باختصاص شخص خاص بآن منصب عظمی بنحوی که باشد میگوئیم که این هم کذب محض و محض کذب باشد و واقع نیست
که دلالت اخبار یکه خود ایشان روایت کرده اند مقبول است نزد ایشان و واضح است بر مختص بودن علی بن ابیطالب علیه السلام بخلافت
و امامت و اگر ادعا کنند که اخبار از جهت دلالت مجمل اند میگوئیم که اجمال اخبار مستلزم اختیار نیست اصلا معلوم است که سیکه بسیار
او بر تصحیح حکایت سقیفه است بهر نحوی که باشد متوجه این نوع اخبار و دلالت آنها میشد هر چند صریح باشند چنانکه سال و این
این بود نسبت بدلایل نبوت بلکه میگوئیم که انچه از تتبع کیفیت اسناد لالات بقوم ظاهر میشود است و قتیکه چیزی دیدند که موافق
مقصود خود شان است در تصحیح قضیه سقیفه قبول میکنند تمسک میکنند هر چند ظاهر الکذب باشد بعید الدلاله و اگر
مراد عدم تصریح صریح بر اینکه این شخص مثلا او معین است بر خلافت و امام شما است بعد از من اطاعت کنید بر او و مخالفت نکنید
بر او مرادور است بدار ید او را میگوئیم اولا بر فرض عدم تصریح معلوم است که رسول خدا بامر خدا عمل میکرد به مقتضا مصلحت و امثال آن
و ملاحظه عدم ترتب مفسده بر آن پس ممکن است که عدم تصریح باسم مصلحت نبی از نزد ما ازو ما ینطق عن الهوی و این مستلزم نفی نص
اخبار میباشد و ثانیا انشاء الله باخبار خود اهل سنت و جماعت ثابت میکنیم خلاف آنرا و تصحیح اخبار صریح الدلاله را از کتب معتبر
خود ایشان تعجب از ایشان که در حق خلفاء خود شان مقر اند که اصلا خبری و اثری از رسول خدا بر خلافت وارد نشده است با وجود
اثبات میکنند اما در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و اگر ذکر کنند
تاویل میکنند نیز آنکار [illegible] ما را اگر [illegible]
اینمذهب پر کرده است با علاوه آنکه در این خبر ما هم [illegible] بجهت آنکه [illegible]
نهاده و لیکن در بلاد معروف و مشهور است [illegible]
در کتب شیعه میدید چه عوام آنکه مانند میکردند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور [illegible]
بر خدا ابتعالی بسیار واست اما عملیه آن بچند جهت است اول آنکه [illegible] با رسالت [illegible] اعلست آن
امام موجود است چه مدخلیت نبی و امام در دین بکیست [illegible]
تفصیلا در مجلد اول ذکر شد دویم آنکه هر چیزیکه خدا و ند عالم میکند منوط [illegible] عاید بنده گان نشود
وجود امام نفعش عاید بر عباد است پس اگر او تعالی نصب نکند نقض غرض لازم آید و آن باطل است چنانکه تفصیلا در مجلد
اول ذکر یافت سیم آنکه نصب امام لطف است و واجب است و حق تعالی ترک واجب نمیکند بجهت آنکه چنانکه ذکر یافت چهارم
آنکه واجب است که امام معصوم باشد چنانچه در شرایط امام در مقاصد دویم تفصیلا با دلائل قاطعه ثابت خواهد شد و بیت معلوم
تمیز تمام کرده الحی که عالم بضمایر و اسرار بر عباد خود است پس نصب امام غیر خدا ممکن نیست بجهت عدم تمیز عباد معصوم از غیر
معصوم هر چند بعد از امامت و مرجع هم عصمت و امید است بجهت آنکه هر لطفی که شانش این باشد که غیر قائم مقام آن نشود
واجب [illegible] بجهت آنکه هر انچه که آن لطف است از فعل خدا است در واجبی که تکلیف کرده است عبد را بر آن [illegible]
منقا او نباشد خواه از افعال خدا و خواه از افعال غیر خدا پس اگر واجب باشد بر خدا هر اینه تکلیف کردن او بر مطلوب فیه قبیح باشد
و نقض غرض لازم میشود و هر دو باطل است اگر گویند لطف نزد واجب میشد که خالی باشد از مبیح جهات قبیح پس از چه
اگر مشتمل باشد بر مصالح کثیره حسن است و آن در حق تعالی از [illegible] جواب این باشد که [illegible] لطف است و لکن
مشتمل بر وجهی از مفسده بوده باشد هر چند ما عالم نباشیم بر آن پس وقتیکه چنین شد لا بد است جزم بر وجوب آن بر حکیم تعالی
گوئیم که اولا مفاسد مفروض معلوم از انتفاء است در نصب ما بجهت آنکه [illegible] اکثر محصور و معلوم است بجهت وجوب آن [illegible]

فصل در ... امامت و بیان ... وجوبش

بر خدا واجب است لطف واجب باشد که مکلفین ... تکلیف بغیر معلول لازم نیاید پس باقی نماند وجه لطف که او مفسده نباشد
آنکه مفسده نیاید لازم نصب امام است یا عارض آن اشیا اولی محال است والا لازم آید که نصب امام از مفسده منفک نباشد این هم باطل
است بالضروره اولا و بقول حق تعالی ثانیا که در قرآن مجید خود خبر میدهد به رسول خود که خطاب بحضرت ابراهیم علی نبینا و آله و
علیه السلام کرده میفرماید انی جاعلک للناس اماما و امثال دیگر پس مستلزم وجوب نصب امام وقتیکه مفسده عارض نباشد زوال
آن ممکن است ششم آنکه بار در جلد اول ثابت کردیم وجوب تکلیف را بر حق تعالی پس میگوئیم که هر وقت تکلیف واجب شد بر او تعالی پس نصب
امام هم واجب است بر او زیرا ملازمه واضح است یکی آنست که چون خداوند عالم قرار داده است در عباد خود قوای شهویه و غضبیه مقتضای حکمت
الهیه است که تکلیف بایشان بکند تا عبث و اخلال بغرض لازم نیاید و چون تکلیف ثابت شد همان اضطرار که در بعث رسل ذکر شد
در نصب امام نیز تمام میشود تکلیف مکو با آن هفتم آنست که بار در رسالت ثابت شد که تکلیف سمعی واجبست بجهت آنکه لطف
است در تکلیف عقلی و نصب امام لطف است در تکلیف سمعی و لطف در لطف در شیء لطف میباشد در آن شیء ایضا پس نصب امام واجب
میباشد برهان هشتم آنست که عقل سلیم و فهم مستقیم محال میداند بر خدای حکیم و رسول کریم با وجود مبعوث بودن او بر کافه انام و بقای
شریعت او تا روز قیامت این را که مهمل بگذارد امت را با نهایت رافتش بر ایشان و غایت شفقتش در حق ایشان و اینکه پیغمبر بگذارد
در میان ایشان کتابی در غایت اجمال و با نهایت اشکال که برای او وجوه عدیده و محامل کثیره بوده باشد که هر کس از امت میتواند
حمل برای و هوای نفس خود نماید و هم چنین احادیث نبویه که ظاهر نشد بر امت مگر قلیلی از آن و حال آنکه در میان آن مکذوب و مفتری و محرف
ممکن است باشد چنانکه بعضی بر آنند با وجود این تعیین نکند بر ایشان امر عظیم رئیسی که رجوع کنند امت بسوی او در حل مشاکل خود و
اعتماد بکنند بر او در امور دینیه و دنیویه خود شان چگونه روا است بر حکیم اهمال این چنین امر عظیم که عقول آنرا محال میشمارند بر رب
العالمین و سید المرسلین چگونه و حال آنکه امر فرموده است عباد را بر توصیه بوصایا و مقرر کردن ... تا ... جاهلیت و نمانند
اطفال و اموال و غیر ایشان بدون حافظ و مهمل چنانچه خود ایشان چند خبر در وجوب وصیت استدلال کرده است ابن بطریق علیه الرحمه در وجوب
وصیت حیث قال لا یخلو حال الوصیة من ان یکون برا و طاعة او تکون عبثا و مهملة ولا یجوز ان تکون عبثا و مهملة لانه سبحانه امر بها
و اوجبها بصریح الوحی العزیز و اوجبها رسوله فهذا اتفق علی وجوبها بالآیة والخبر فالطریق لها فی باب العبث والاهمال بل هی
... بتفصیل القول والاجمال یدل علی ذلک قوله سبحانه و تعالی مخبرا عن لزوم الوصیة و ایجابها کتب علیکم اذا حضر احدکم
الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
ان الله سمیع علیم و یدل ایضا علی ذلک ما قدمنا فی الصحاح من الاخبار المتفق علیها ما یحث علی وجوب الوصیة والامر بها والتحذیر
من اهمالها الی هنا انتهی تا آنکه میفرماید باقی نماند مگر آنکه بر و طاعت باشد و چونکه بر و طاعت شد امر کردن خدا بر آن و وجوب آن که
دلالت میکند بر وجوبش قوله کتب علیکم بعد از آن فرموده حقا علی المتقین بعد از آن پیغمبر امر کرده است بر آن چنانکه در صحاح
متفق علیها گذشت پس چگونه صحیح میباشد از رسول خدا که اهمال بر آن بکند و حال آنکه حق تعالی امر کرده است بر او و در نص وجوب
آن فرموده فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پس اگر صحیح میشد از حضرت اهمال بر آن بعد از امر بر آن ...
میرسد که بگوید یا ایها الذین ... سبحانه و تعالی ... اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون ... یامر بطاعة ... الرسول ... من المتقین بل هو سید المتقین و امامهم
و نبیهم و اذا کان کذلک کانت الوصیة واجبة علیه کما قال الله سبحانه و تعالی حقا علی المتقین و قال کتب علیکم ... اولی من
غیره اذ هو بالتقوی احق من غیره انتهی ... ایراد کرده ... آنست که یحیی بن الحسن قدس سره که معروف بابن بطریق است در کتاب عمده از جمع
بین الصحیحین حمیدی نقل کرده است در وجوب وصیت که او گفته الحدیث الثامن والستون من المائة من المتفق علیه فی الصحیحین البخاری
و مسلم من مسند عبد الله بن عمر بالاسناد ... عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله قال ما حق امرء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین
الا و وصیته مکتوبة عنده و اخرجه البخاری من هذه الطریق ... مسلم ... عن عمر ... النبی
واخرجه ... ثلاث لیال قال ابن عمر ما مرت علی لیلة منذ سمعت رسول الله
... [illegible]

فصل [illegible]

قال [illegible] عن ابن عمر رضی الله عنهما [illegible] سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما حق
امرئ مسلم [illegible] ثلث لیال الا ووصیته عنده مکتوبة قال عبد الله ابن عمر ما مرت علی لیلة منذ سمعت رسول الله
قال ذلک الا ووصیتی [illegible] از طریق دیگر همین خبر را نقل کرده و لکن بعد از ثلث لیال لیلتین نهاده [illegible] از طریق دیگر
[illegible] نقل کرده است [illegible] علی الظاهر [illegible] شده [illegible]
[illegible] روایت کرده که لا ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلتین الا ووصیته مکتوبة عنده [illegible] دیگر الا
ووصیته [illegible] میکنند که [illegible] برای خود وصی تعیین نکرده و حال آنکه خود [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] است و تسلط [illegible] دارد [illegible]
شده است [illegible] بلکه اهلش [illegible] شود [illegible] لازم الاداء و وعدها
برای بعضی کرده بود [illegible] وفا کرده شود [illegible] نماید مگر کسیکه مثل خود آنحضرت باشد در استجماع کمالات و علو
و غیره و هذا بالاتفاق علمای عامه [illegible] افترا و اختراع بدع کذاشته اند که آنچه رسول خدا [illegible] کذاشته است صدقه
جاریه است و خود او فرموده است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث و انه لا یورث کما یورث من سواه و اینکه فدک و عوالی صدقه
است باید در تصرف خلیفه باشد که امت او اختیار کرده است و این حرف را بسیار دارند خلاصه چکونه روا است که پیغمبر خود اقدام نماید
بر نصب وصی و جانشین با آنکه حق تعالی او امر نکند بر تعیین وصی و حال آنکه رافت خدا بخلق و مهربانی رسول خدا بر امت بسبب [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] مقرر است که جمهور مخالفین اعتراف دارند بر جریان عادة الله از اول بدو آدم الی خاتم الانبیاء بر اینکه قبض
نکند پیغمبر را مکر آنکه تعیین کند حق او را خلیفه و وصیی چنانکه ذکر شد و همچنین عادت پیغمبر ما هم بر آن بود که هر وقت سفر میکرد
تعیین میکرد خلیفه در مدینه با وجود قرب سفر و سرعت عود او بمدینه منوره و بر این هم جاری شده است طریقه روسا و ولاة چنانکه
در دین ما هم از طریقه و سلوک سلاطین معلوم است که تا خواستند حاکمی را عزل بکنند یکی را نصب نمایند بلکه اقلا اول یکنفر
نایب الحکومه بر آن بلد منصوب نسازند که چند روز تا آمدن اصل منصوب امر رعیت مختل نباشد و تحصیل علم قطعی از ملاحظه حالات اشخاص
بلکه حالات روسا بر اصل مطلب طریقی است واضح محتاج بادله و براهین نیست چنانکه از ملاحظه حالات و شنیدن عادات حاتم
طائی که در سخاوت بمرتبه بود که ضرب المثل کردیده است قطع داریم که اکر کسی تکیه بدیوار او میکرد محتاج باستیذان نبود و همچنین
کسیکه مهمان دشمن را اکرام نماید قطع داریم که مهمان دوست را بطریق اولی اکرام نماید و این برهان نیست که قیاس آن با خوش [illegible]
و هکذا از ملاحظه حالات سیر انبیا صلی الله علیه و آله و تصور انقیاد امر شریعت آن بزرکوار که بالاتر از او و بهتر از او شریعتی
و کاملتر از خود انس و من جمیع الجهات کسی خدا خلق نکرده است بالاتفاق قطع بمدعی حاصل میشود بالله علیکم ایها المسلمون
چه طور رشد که این سنت سنیة التی لن تجد لها تبدیلا و این عادت قدیمه که لن تلق علیها تحویلا نسبت بحضرت ختمی مآب مختل شد
و تغییر یافت که این امت مرحومه را مهمل کذاشته باشد که در وادی ضلالت حیران و سرکردان بمانند و تعیین همچو کسی را که باید مثل
خود باشد در جمیع شرایط و اوصاف مکر خصایص مختصه خود بعهده امت واکذارد با انقطاع نبوت و رسالت و بقاء تکلیف و اطاعت
نعوذ بالله من ان یترکنا سدی و یطلق عناننا بایدی اهوائنا دلیل دهم که سد نماید جمیع طرق احتمال وجوب بر غیر خدا را آنستکه
کفته اند بعد از ورود شریعت با این تقریر که شریعت اسلامیه مختص نیست بر قرن اول باجماع کل بلکه آن ثابت است در حق جمیع
مکلفین تا انقضا تکلیف بقاعده اشتراک پس در اینوقت لابد است بر آن از حافظی بجهة آنکه آنچه مقتضی وجوب اداء شریعت
است که عبارت باشد از تمکین مکلفین از وصول بسوی علم بر آنچه مکلف اند بآن مقتضی شده است وجوب حفظ آن را و وقتیکه ثابت شد
که لابد است برای آن از حافظی پس میکوئیم شریعت اسلامیه بعد از پیغمبر حافظی نیست مکر امام پس نصب او واجب باشد بر حق تعالی
اما مقدمه اولی پس باینجهة است که اکر حافظ امام نباشد خالی نیست از اینکه یا کتاب خواهد شد یا سنت یا مجموع امت یا قیاس یا
دلیل عقل یا مجموع غیر از امام یا احد دیکر سوای مذکورات اما کتاب نمیتواند حافظ شریعت بشود اولا بسبب اینکه کتاب وافی نیست بهمه
احکام شرعیه تفصیلیه چنانچه معلوم شد و ثانیا بسبب اینکه تنازع واقع است در دلالت بر حکم باعتبار آنچه عارض شده است بر لفظ
از احتمالات و اختلاف قرائت و احتمال آن محکمات و متشابهات که لا یعلمها الا الله والراسخون فی العلم پس لابد است در فهم مراد خداوند

کتاب الله و رجوع کردن بسوی کسیکه عالم بر آن باشد پس اگر در شریعت باید رجوع بسوی کتاب الله لازم بدانیم هر اینه لازم آید که مرجع محذور فی
تنازع و رفع اختلاف مبین متنازع فیه و نص مخالف فیه باشد و این باطل است بالضروره پس محال است که رجوع در حفظ شریعت
بسوی کتاب الله باشد تنها بلکه بنا بمقتضای خبر ثقلین که متفق علیه مسلمین است چنانکه ذکر خواهد شد عند قوله لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما بعدی از آنکه
موقوف بر تمسک هر دو است نه بر آن تنها و اما سنت پس آنهم نمیتواند حافظ و مرجع بشود بجهة همان سببی که در کتاب ذکر شد بجهة اتفاق
مسلمین بر اینکه سنت حافظ شریعت نیست و اما مجموع امت نمیتواند حافظ بشود بجهة آنکه مسلم است که باید همه ایشان معصوم باشند
و این ثابت نیست بلکه محال است که وقوع ندارد و اصلا اما اول بجهة آنکه دلیل جواز خطا بر امت قائم است از قرآن و غیره و اما ثانیا
بجهة آنکه اثبات معصوم بودن امت اگر عقلی باشد لازم آید که همه اجماعات حجت باشد پس اجماع یهود و نصاری حجت میباشد و اگر دلیل آن
نقلی باشد و لازم آید بجهة آنکه نقلیات نسخ دارد و تخصیص دارد عام دارد خاص دارد پس لابد است که عدد ناسخ و مخصص
معلوم باشد طریقی نداریم بر این بلکه اگر میشد هر اینه بما میرسید و این هم تمام نمیشود مگر آنکه ما بدانیم که امت خلاف نقل بعض
شرایع نمیکنند و این هم تمام نمیشود اگر معصوم نبودن هر گاه ما بدانیم پس مجموع امت هم نمیتواند حافظ بشود و اما قیاس پس آنهم باطل
است فی نفسه بجهة آنکه مبنای شریعت ما بر جمع کردن میان مختلفات و تفریق میان مجتمعات و مؤلفات است و خداوند عالم می
فرماید و ان احکم بینهم بما انزل الله و قیاس از ما انزل الله نیست با وجود اینکه احدی این دعوا را نکرده است که قیاس حافظ شریعت
باشد بلی عامه که قیاس را حجت میدانند در احکام عملیه فرعیه صرفه قائلند و اما مجموع اینها نمیتوانند بجهة آنچه در هر یکی ذکر شد که
تنها تنها نیستند بجهة عدم احاطه بکل احکام و حال آنکه بعضی اینها باطل است مثل قیاس و استحسان و اجماع هم نمیتواند مرجع بشود
بجهة آنکه منشأ خودش متنازع فیه است و اما سوای مذکورات نمیتواند حافظ شریعت بشود بجهة آنکه کسی در میان فریقین نگفته
ادله شرعیه همین مذکورات پس ثابت شد که هیچکدام از این مذکورات نتوانست حافظ شریعت مطهره بشود پس منحصر شد بامام و الا لازم
میاید تضییع شریعت بجهة عدم حافظ پس صدق مقدمه اولی ظاهر شد و اما مقدمه ثانیه که عبارت باشد از وجوب نصب امام بر خدا تعالی
پس بجهة آنست که اثبات خواهیم نمود که عصمت واجب و شرط است در امام و چون غیر خدا تعالی را محال است تمیز معصوم از غیر آن لطفا واجب میباشد
بر خدا تعالی که بجهة حفظ شریعت حافظی نصب نماید و از این هم آنست که مرتبه امامت مثل مرتبه نبوت است چنانکه اشاره شد پس چنانکه
جایز نیست خلو تعیین آن ما حکومت جایز میباشد و حال آنکه عقول ناس قاصر از فهم این است خاصه است در معرفت شناختن کسی که صلاح
ایشان طلب علم و امر بسمت داشته باشد و چون معنی استدلال بیان شد رد دلیلیم اهل عقل و تدبر صاحبان حل و عقد را که اتفاق کرده اند
و تعیین لیاقت ... بعد از آن استکبار شد خطای ایشان پس تغییر داده اند و تبدیل کرده اند غیر را بجای او و این مطلب
وجدانی است بلکه بالعیان از سلاطین ما مشاهده میشود که در هر چند سالی نظمی با موجود میکنند و بعد از چند سال دیگر
از آن تغییر و تبدیل میکنند یا خود آن قاعده با تمام جزئیات و مصالح آن درست نمیاید منطبق نمیشود و عمده دلایل اهل سنت بر حقیت
مذهب خود اجماع صحابی است که بعد از رحلت پیغمبر ص در سقیفه کردند حتی اینکه این را اهم واجبات دانستند و مشغول شدند بر نصب
امام و تعیین خلیفه و جانشین و ترک کردند دفن نعش مطهر رسول خدا را و هم چنین کردند عقب هر امامی از ائمه خود و این دلیل در
همه کتب ایشان هست و جمیع اکابر علمای ایشان تصریح کرده اند که عمده دلایل ایشان اینست و در کتب احادیث خود نقل کرده اند
از آنجمله ابن حجر در صواعق که چون پیغمبر ص وفات کرد ابوبکر خطبه خواند و گفت یا ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا مات و من کان
یعبد رب محمد فانه حی لا یموت و گفت لابد است مر حال امت پیغمبر را از کسی که قائم بآن باشد پس نظر و تامل کنید در تعیین یکس و پیش
او وبیائید اینها خود را و به بینید که لابد بر امر کیست پس رفتار جانب مردم مبادرت کردند و گفتند راست گفتی لکن باید که ما تامل و نظر
کنیم و هیچکس نگفت که در وقت کفن مارا امامی و خلیفه در کار نیست پس این معنی اجماع صحابه شد در وجوب تعیین امام و هر گاه اینها هو
یا در الحال اتصاف داشته باشد هر اینه اول تامل در این دلیل و روایت بر او روشن و ظاهر خواهد شد حال این علما و حال انصار و حال ابوبکر
اما حال علما بنابر آنکه هر گاه اعتقاد کرده باشند چون تعیین امام را تا این غایت که اهم واجبات دانستند عدد و دفن و تجهیز پیغمبر را با تمام
آن ندیده اند و شنیده اند پس چگونه تجویز کنند که پیغمبر ص چنین واجبی را ترک کرده و بیان نفرموده و لااقل امر نفرموده که شما بعد از من تعیین
آن بکنید و از دنیا رحلت کند و حال آنکه پیغمبر مبعوث شده بود مگر برای تبلیغ و بیان احکام و خدا تعالی او را قبض نفرمود مگر بعد از اتمام

[illegible] حکمی از احکام [illegible]

[illegible] باشد و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آنکه [illegible] در حال [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] ایها الناس هر که محمد را می پرستید محمد مرد [illegible]

[illegible] نه بینی ان ملتفت نباشد لا والله ولکن ختم الله علی قلوبهم و علی

سمعهم و علی ابصارهم غشاوة [illegible] تعظیم یعنی غشاوة عظیمة [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ببینند نخواستند [illegible] نخواستند که بشنوند

[illegible] ببینند و گوش

[illegible] پرده بر دارند [illegible] که مبادا حق را ببینند بشنوند

و بعد از شناختن و شنیدن هم اغماض مینمایند چنانکه خواهد آمد فخر رازی گفته است که در خصوص حکایت غدیر و نصب کردن

حضرت خاتم ما بعلی بن ابیطالب را بامامت و خلافت [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] خبر [illegible]

[illegible] است که طمع اهل [illegible] بعد از اینکه میزان انصاف از میان برداشته شد و بنا بر لجاجت و عناد شد

و اما حدیث اجماع پس معین است از اجماعیکه مثل علی بن ابیطالب در آن نباشد چگونه [illegible] پیغمبر در آن نباشد عباس عم پیغمبر و اولاد

او و اتقیای صحابه و [illegible] اهل ایمان مانند سلمان و اباذر و مقداد و حذیفه و غیر ایشان در آن نباشند همچو اجماع چه اعتبار

دارد و چگونه اعتماد بر آن میتوان کرد و همچو اجماع دلالت بر چه میکند کاشف از چه میتواند شد و علاوه بر اینها محل نزاع در خلیفه

پیغمبر خدا است نه در خلیفه امت و اما خلیفه که امت نصب کرده باشد خلیفه امت میتواند شد نه خلیفه رسول خداوند و لهذا چنانکه

کسی که وصی از برای خود معین کند میگویند که فلان کس وصی فلان کس است پس منصوب مردم میتواند شد نه منصوب خدا چنانکه

مطلب بر واضح است و اتفاقی است در اینکه این جماعت مشغول بتجهیز حضرت رسالت پناه بودند و در مجلس عقد خلافت حاضر نشدند

آیا تخلف ایشان ترک اهم و اوجب بود و این جماعت در دین مثل ایشان نداشتند اگر خاطر ایشان جمع بود که دیگران قیام باهم و اوجب

خواهند نمود پس دیگران چون تجویز کردند که بی صلاح ایشان و بی مشورت با ایشان و یا لا محاله و لا اقل بی اذن ایشان اقدام بر

چنین امری کردند و چون ملاحظه ایشان نکردند اقدام نمودند پس اجماع چگونه متحقق تواند شد تفصیل اینها انشاء الله در محل

خود ذکر خواهیم نمود و دیگر آنکه بمقتضای ایندلیل که عمده ادله ایشان است وجوب سمعی باجماع متحقق شده پس در وقت اجماع

که هنوز اجماع متحقق و منعقد نشده بود صحابه بچه مستند تمسک کردند که ترک اشتغال به تجهیز حضرت رسول نموده مشغول بتعیین

خلیفه شدند این را اهم و اوجب دانستند قایل بوجوب عقلی خود باعتقاد ایشان بودند و قطع نظر از مقتضای ایندلیل بر تقدیر

که بسمعی دیگر متمسک و مستند شدند آن سمعی چه چیز تواند بود اگر از پیغمبر شنیده بودند که بعد از من مشغول تعیین خلیفه

شوید چرا نقل نکرده اند اگر این نقل سمعی مبنی بود چه حاجت بود تمسک باجماعیکه متحقق نیست چنانکه دانستی و قطع نظر از

همه اینها موکول کرده اند آنچه در مفهوم امامت معتبر است باتفاق ایشان همان مسکت و ملزم ایشان است یعنی خلیفگی پیغمبر چه

هرگاه پیغمبر تعیین خلیفه برای خود نکرده باشد دیگری چگونه تعیین میکند خلیفه برای او و تواند بکند و اگر امام را کاری بامور

پیغمبر و امر خلافت از او نبود تا ایشان هر کسی را خواستند و لایق خود دانستند تعیین کردند سخنی در او نبود لکن سخن در

خلافت از پیغمبر است نه خلیفه مردم چنانکه گفتیم و خلیفگی او چگونه بی تعیین او و یا بدون اذن او صورت تواند بست و حال آنکه

عادت پیغمبر و شان انبیا چنین بود که در اوان غیبتی که از مدینه بیرون میرفت البته برای خود تعیین جانشین از خود

برای بازماندگان در مدینه میکرد و یا لشکری و سریه که بجهاد میفرستاد البته تعیین امیر و سرداری برای ایشان می

نمود پس چگونه میتواند شد که در رحلت خود از دنیا مسامحه یا غفلت نموده باشد که همه امت خود را حاضرا و غائبا موجودا

[illegible] بجز [illegible] که شریعت [illegible] مستمره [illegible] امام [illegible] امر [illegible] کدخدای کل [illegible] الا انقیاد
کنند احکام [illegible] که [illegible] مگر آنکه [illegible] موجود [illegible] که [illegible] الا انصاف احکام بجهة
و بیان آنکه [illegible] نصب امام است بلکه [illegible] اتباع او [illegible] آنکه ذکر شد [illegible] نصب امام مخصوص است [illegible] ظهور و
ظهور فتن و [illegible] با وجود [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible] واجب [illegible] بعضی
گفته اند که با وجود فتن واجب نیست بلکه [illegible] لکن [illegible] در هر وقت [illegible]
است مخصوص بزمان فتن و [illegible] است بجهة آنکه ذکر شد با بعضی [illegible] بدلایل [illegible] وجوب نصب
امام [illegible] با عموم و اطلاق [illegible] اتصاف [illegible] واقع است [illegible]
شرع [illegible] امام [illegible] قطع [illegible] ایشان [illegible] کدام [illegible] میباشد که [illegible] وجود [illegible]
و با وجود ظهور فتن و خطا مکلف قریب الی الطاعه [illegible] و لکن [illegible] اضطرار [illegible] و انبیا ذکر شد [illegible] است در
اینمقام بجهة آنکه هم بقاء کتب شرایع بدون قیم که عالم باشد بالطاف نمیکند یا ملاحظه میکنی فرق مختلفه و مذاهب متباینه
که همه ایشان استناد صحت مذهب خود بکتاب الله دارند مثل آنکه فرقه مجسمه خداوند را جسم قرار داده اند استدلال میکنند
بقول حقتعالی الرحمن علی العرش استوی و قوله ید الله فوق ایدیهم و جاء ربک والملک صفا صفا و غیر این از آیات که ظاهر در اثبات
اعضا خداوند عالم با اعضا و جوارح و هم چنین مجبره یعنی اهالی که جبر مذهب ایشان است استناد میکنند بقول حقتعالی قل کل من عند الله و
انکه فاعل نیست بخلق افعال تمسک کرده بقول الله تعالی یهدی من یشاء و یضل من یشاء و همچنین کسانیکه قائلند بجواز رؤیة الله تمسک
کرده اند بقول وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و عدلیه استدلال میکنند بر آنچه مخالف این آیات است و طایفه شیعه اثنی عشریه
قایلند در این آیات بتاویل و تفسیری که از ائمه خود رسیده است خلاصه هیچ طایفه از طوایف خواه محقه باشد یا مبطله نیست مگر آنکه
استدلال بکتاب الله کرده بلکه بسنت رسول الله هم و این نیست مگر بجهة آنکه در کتاب الله محکم و متشابه و مجمل و مأول و ناسخ و منسوخ
و عام و خاص و مطلق و مقید دارد و هم چنین است سنت هم بنابر وقوع تحریف و کذب و تصحیف و مع ذلک اکثر خلق جاهل بمبانی
معانی آنها و اهواء ایشان متشتت و قلوب ایشان زیغ بهم رسانیده پس لا بد است در این هنگام هر نبی مرسل را از وصیی که اسرار او و احکام
باشد ابهام را از کتاب بردارد تا مردم تابع آراء باطله خود نباشند تاویل آیات مذکوره را نمیتوانند مگر امام و اینمطلب لا بد منه است در هر زمان
در هر قرنی و دوره هر کاه و تقیید بزمان خوف و ظهور فتن زاد لیل میخواهد و دلیل آن بر هیچکس معلوم است فصل پنجم در بیان طریق وجوب نصب
امام است بدانکه مذهب قائلین بوجوب سه قسم است اول آنکه نصب امام واجب است بعقل نه باوامر سمعیه از اخبار و آثار وارده چنانکه [illegible]
گفته است و اینمذهب امامیه و اسماعیلیه است چنانکه گذشت دویم آنکه وجوب آن سمعی است بر امت و اینمذهب اشاعره است بنا بر اصل خود
شان که قائل بتحسین و تقبیح عقل نیستند و فساد این اصل در مجلد اول بتفاصیل آن ذکر شد سیم آنکه واجب است عقلا و سمعا و اینمذهب
جماعتی است که از ایشان است جاحظ و کعبی و ابو الحسین البصری و مذهب حق آنست که امامیه قائلند و آن وجوب عقلی است چنانکه ذکر شد اما
سمع مستند و مؤید آن میباشد و دلیل بر این چند جهت است یکی آن بود که گذشت که نصب امام واجب است بر حقتعالی از باب لطف چنانکه ذکر شد
دویم آنکه اگر وجوب سمعی باشد دور لازم میآید پس لازم باطل و ملزوم هم مثل آن و بیان ملازمه اول آنکه وجوب لطف است در واجبات عقلیه
مقدم میباشد بر آن شرع متاخر است از واجبات عقلیه پس اگر واجب بشود با شرع دور لازم آید دویم آنکه واجبات عقلیه موقوف
بشرع نیست پس لطف در آن هم چنان است و واجبات شرعیه موقوفست بر شرع پس محال است وجوب شرعی بشود و الا دور لازم آید سیم
آنکه اگر با شرع واجب بشود لا بد است از تعیین آن که یا از جانب حقتعالی باشد یا از جانب مکلفین اول یعنی از جانب خدا تعالی بودن
باطل است باتفاق خصم اما نزد شیعه از جهة آنکه وجوب شرعی نیست بلکه عقلی است و اما پیش خصم از جهة آنکه خدا تعالی تعیین نه
کرده است دویمی یعنی از جانب مکلفین بودن هم باطل است اما اولا بجهة آنکه مستلزم تعدد وجود امام است در یکوقت بجهة آنکه مکلفین
در هر اقلیم هستند قادرند که اختیار کنند برای خود شخصی را و ترجیح هم بیک اقلیم حاصل نمیآید پس لازم آید امامت در همه اینها و
لکن این محال است و الا لازم آید اجتماع ضدین یا اجتماع نقیضین یا ترجیح بدون مرجح و صحیح آنست بطلان هر سه مبرهن است
و اما ثانیا بجهة که یا واجب است بر ایشان نصب کردن معصوم یا غیر آن اول مستلزم تکلیف ما لا یطاق است بجهة آنکه نمیشناسد

فصل پنجم در بیان طریق وجوب نصب امام

۲ معصوم است مگر حق تعالی و آن نیز باطل است بجهت آنکه در مقصد دوم مذکور خواهیم نمود اشتراط عصمت در امام پس از همه گفتهای ما معلوم
شد که بجهت لطفی که نصب امام بر حق تعالی واجبست عقلا در هر زمان بعد از نبی و اما ادله نقلیه که دلالت میکند بر اینکه نصب
امام واجبست بر حق تعالی بسیار است از جمله آنها قول حق تعالی است که فرموده است یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
عما یشرکون باینجهت که منطوق آن دلالت میکند بر اینکه اختیار در دست خدا است و مفهوم آن دلالت میکند بر اینکه عباد را
اختیار نیست در تصرف کردن در آنچه خیره است برای نفع ایشان پس واجبست اینکه خداوند عالم مختار و معین امام بشود چنانکه
در رسول و نبی و علاوه حق تعالی در آخر تنزیه میفرماید ذات پاک خود را از آنچه مشرکین کرده اند بجهت آنکه مفسرین اهل سنت
گفته اند که این آیه شریفه نازل شد رد کسانیکه گفتند چرا حق تعالی غیر از این پیغمبر پیغمبر دیگر نفرستاد و حق تعالی جواب ایشان را داد
که یا پیغمبر پروردگار تو خلق میکند آنچه که میخواهد و اختیار میکند آنچه که برای ایشان خیره بوده باشد بر گزیده و غیر از حق
تعالی کسی نمیتواند بشناسد که لایق در تصرف امور دینیه و دنیویه ایشان باشد و از جمله آیات دالّه بر مدعی چند آیه است و جه قدح
آنها است که همه آنها دلالت میکند بر اینکه حق تعالی بیان فرموده هر شیئی را در کتاب کریم خود مثل آنکه میفرماید ما فرطنا فی الکتاب
من شیء و میفرماید نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و میفرماید و کل شیء فصلناه تفصیلا و میفرماید و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین و از جمله معلومات و واضحات و جدانیه است که عقول مردم وافی نیست در تفاصیل مذکوره پس لابد است که حق تعالی
احدی را اکمل کرده باشد که عالم بر همه مذکورات بشود که خلق رجوع بسوی او نمایند و این هم محال است که کسی غیر از حق تعالی قادر بر فهم یا
معین شخصی باشد چنانکه این آیات بر وجوب نصب امام و اینکه مهمل گذاشتن امامت که اعظم و اهم اشیا است که داخل در کل شیء
فصلناه و تبیانا لکل شیء و لا رطب و لا یابس و داخل ما فرطنا فی الکتاب من شیء است بر حق تعالی جایز نیست و از جمله آیات قوله تعالی
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که دلالت بر وجوب اطاعت اولی الامر و لو من باب الارشاد و اخص است مثل اطاعت رسول
و باینجهت فاصله نگذاشته است خداوند عالم میان رسول و اولی الامر بکلمه اطیعوا بجهت بیان کمال اتحاد و مجانست میان اطاعت رسول و اطاعت
اولی الامر و بجهت فاصله الاطاعت خدا و اطاعت رسول بجهت میان خالق و مخلوق کمال مباینت دارد باینجهت فاصله آورده بکلمه اطیعوا و از جمله
معلومات است که حق تعالی امر نمیفرماید بخلق خود را خصوصا صلحا و علما و فضلا را باطاعت هر صاحب امر و صاحب حکم بجهت آنکه در
ایشان ظلام و فساق و کسانیکه ایشان امر بمعصیة الله میکنند هستند پس لابد است که اولو الامر مثل نبی و رسول باشد در عدم
صدور خطا و نسیان و کذب و معاصی از او و هیچکس را نمیشناسد مگر خداوند عالم السر و الخفیات پس نصب امام مختص بحضرت اقدس او
تعالی میباشد و بیان وجه دلالت آیه شریفه بر عصمت در جای خود عنقریب به تفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله و از جمله آیات قوله تعالی لیس لک
من الامر شیء است پس در جائیکه برای پیغمبر اختیار در امر نباشد برای امت بطریق اولی نمیباشد و از جمله آیات ایضا قوله تعالی و ان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله و الرسول و امر خلافت از جمله امور متنازع فیه است میان مردم پس باید رد بشود بسوی خدا تعالی و رسول از جهت
که ایشان قاطع نزاع مردم میباشند **مقصد دوم** در بیان شرایط امامت و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه عامه
تجویز کرده اند بر انبیا و اوصیا معاصی را قبل از نبوت و بعد از آن بلکه ابن فورک از اشاعره تجویز کرده است بر انبیا و اوصیا کفر را
هم قبل از بعثت و بعد از آن و کلام صاحب المناقب صریح است در عدم عصمت قبل از بعثت و بعد از آن چنانکه گفته است در منع
عصمت فاطمه زهرا علیها السلام ان قول الرسول فاطمة بضعة منی مجاز لا حقیقة فلا یلزم عصمتها و ایضا عصمة النبی و قد رد
ما فیه انتهی و غزالی تصریح کرده است بر آن در کتاب منخول فی بحث افعال الرسول و هم چنین قاضی ابوبکر خاصمهم الانبیا و الاوصیا
عما یعتقدون و ابن اعرابی در فتوحات مکیه قائل شده است بعصمت ایشان پیش از بعثت و بعد از آن بلکه حکم کرده است بعصمت
ائمه اثنی عشر و غیر ایشان از سادات بلکه بعصمت سلمان و اولاد او بجهت آنکه داخل در آل و اهل بیت اند بمقتضای حدیث مشهور و ابن هم غلو
کرده است و این قول را اعتبار نداد بجهت آنکه غزالی گفته است که محیی الدین از اهل مکاشفه است از صوفیه و مقالات ایشان معتبر نیست مگر
در حالت عدم سکر ایشان و ادعای اتفاق بر آن کرده است بعد از آن گفته است که ابن اعرابی را حالت صحو اتفاق نیفتاده است هرگز
یا بجهت آنکه او جبری مذهب است لما نقل عنه انه قال من کان عارفا فهو جبری و الا لم یکن علی الحقیقة من اهل العرفان و اما در نزد
امامیه بالاتفاق واجبست که باید امام معصوم باشد از فعل معاصی و قبایح خواه صغیره آن باشد یا کبیره آن عمدا باشد یا سهوا

بیان ما در امامت ... که اکثر امت ... نیست ... الکلام ... امام
قطع ... بعضی ... علیهم السلام ... امامت بر آنها ... باشد
... بر ... امامت ...
کردن ... کلام ... عصمت ... الکلام امامیه
مقدمه صحیح نبود مذهب مذهب ایشان ... و ... بکر
احتمال ... که علامه قدس الله روحه ... عقلا و نقلا ...
عصمت امام ... در این مختصر ... و لکن ... جمیع ...
چند دلیل از آنها ... آنکه ... عصمت ... نباید ...
معصوم نیست ... که ثابت شد که علت محوجه بنصب امام جواز خطاست بر عباد از مکلفین پس اگر بر امام هم جایز
نبود خطا علت محتاج بر امام موجود میباشد در امام دیگر و هم بر محتاج میباشیم بر امام دیگر پس اگر آن امام معصوم شد عین
مطلوب است و الا محتاج میباشد بامام دیگر و هکذا پس لازم آید تسلسل یا اثبات امام معصوم اگر کویند چه عیب دارد که انتها
شود به پیغمبر یا قرآن پس شود و تسلسل منقطع شود جواب کوییم که اولا کلام ما در وجوب نصب امام است و آن بعد از رحلت نبی
است و ثانیا نسبت غیر معصوم بر پیغمبر یا قرآن نسبت واحده است پس هرگاه جایز شود که نبی موجود در زمان سابق یا قرآن
منفی نشود مکلف با جواز خطای در امام هر آینه در حق ایشان این جایز میشود و در این وقت احتیاج هم بر امام واجب نمیباشد
و الا لازمه فساد شریعت است چنانکه ذکر شد احتیاج هم بر امام و ثالثا قرآن کافی و وافی نمیباشد بهمه احکام چنانکه در سابق گذشت
دوم آنکه در سابق ثابت کردیم که حافظ شریعت را غیر از امام نمیباشد پس واجب است که معصوم شود بجهت آنکه اگر معصوم نباشد
هر آینه وقوع خلل در شریعت جایز میباشد بجهت آنکه جایز است در شریعت زیاد یا کم کند پس حفظ شریعت متحقق نمیباشد
و آنکه اگر معصوم نباشد جایز باشد خطا بر او برای رعیت وثوق نمیماند بر آنچه تکلیف کند ایشان را بجهت امکان خطا
و سهو و این مناقض غرض است از تکلیف که انقیاد بر حکم خدای تعالی بوده باشد و از اینجهت است که باید سهو از امام صادر نشود
سیم آنکه اگر خطا و عصیان از امام صادر شود خالی از این نیست که یا باید تابع او بشویم یا نشویم اولی باطل است و الا لازم آید نهی
کرده امام و کذلک ثانی هم فاسد است بجهت آنکه قول و فعل او مقبول و متبع نمیباشد پس کسیکه حال او این باشد فایده در امامت
او نمیباشد چهارم آنکه اگر معصیت از او صادر شود پس اگر زجر و منع او واجب باشد بر رعیت از باب نهی از منکر در نقصان
جهت الزام و قهری که از برای امت بر او خواهد بود و کسیکه امت تواند بر او الزام و قهر نمود نتوانند که مطاع و قاهر بر امت
باشد که گاهی میشود که مستحق حد شود و گاهی مستحق قتل باشد معلوم است که اطاعت چنین شخصی از قبایح است و برای همین جهت
علمای محققین اهل سنت در مقام عدم اشتراط عصمت در دفع این فساد را باین نحو کرده اند که هرگاه امام از اطاعت خدا خارج
شود بر امت لازم است که او را عزل کنند و امام دیگر تعیین کنند ملاحظه کنید که امام تراشی را بچه حد رسانده اند و ملتفت نیستند که در
اینصورت چه خلل بر نظام شریعت و چه فسادها در دین محمدی مترتب خواهد شد و از اینجا است عزل و نصب ایشان سلاطین خود را
در این جزو زمان و اگر کویند پس چگونه خلافت سابقین به بیعت و اختیار امت مستقر شد بی ترتب مفسده جواب کوییم که خلافت کسی باختیار
و بیعت مستقر نشد مگر ابی بکر بمدد شمشیر و خلافت غیر او بانص نشد چنانکه معروف و مشهور میان شما و اسند لال علما است که ابو بکر
نصب کرد عمر را و یا بشمشیر شد خلافت ابی بکر بعد از استقرار تمام از اختیار امت خارج شد برگشت مثل سلطنت شد کلام ما در امر
سلطنت نیست و کونه حال ایشان معلوم است حتی چه قدر منکرات از ابی بکر سر زد که امت قادر بر نهی از آن نبودند پس سلطان دین باید
باتفاق امت نادر در امر دین بخلاف سلطان دنیا در امر دنیا پس سلطان دین اگر تعیین آن بعهده امت باشد منشأ فساد امر دین است
بجهت عدم قدرت امت بتعیین معصوم که گاهی میشود طغیان نموده تو غلبه و احکام الهی میشما دیکر ممکن نمیشود ردع او و یا فرض
بقا وجوب اطاعت او اگر منع او واجب نباشد پس وجوب نهی از منکر ساقط میشود و وجوب آن بالضروره من الدین معلوم است چنانکه او وارد شد
یکی از صوفیه در زمان هارون الرشید سر فتنه کرده بود او را نزد هارون اعراض کرد برقه هارون گفت باید حد خدا بر تو جاری سازم صوفی

گفت چندان حد بسیار الخ و استغفار داری کسیکه مستحق حد شده نمیتواند بر دیگری حد بزند حضرت امام رضا علیه السلام خبر بود هرون عرض کرد
که چه میفرمائید نخوا ایم در حضرت جو بسخن موافق دلیل میگوید پنجم آنکه عمل امام و معتبر او واسطه بشیر است بر خطا و ثواب
خطا و اکثر است پس اگر واقع بشود از او عصیان و نسبت کرده میشود از اصحاب او و این هم معلوم البطلان است ششم آنکه
اگر معصیت صادر شود از امام و توقف بقبول او نمیباشد بسبب آنکه شاید آنچه میگوید دروغ باشد پس اعتماد بفعل و قول او نمیباشد
زیرا که احتمال هست که خطا بشود و این مناقض غرض از نصب او است هفتم آنکه اگر معصیت صادر بشود از امام هر آینه موصوف میشود بعذاب
جهنم لکن ایذا او باطل است بالاجماع پس صدور معصیت از او باطل است هشتم آنکه اگر صادر بشود از امام گناه هر آینه شهادتش قبول
نمیباشد بجهت خطاب حضرت الحق الفریق انکه فاسق نبا آرد بتحقیق باید تبیّن کرد یعنی قبول شهادت فاسق است لکن این باطل است بجهة اینکه
شهادت او باطل اشیاء مقبول نشود چگونه قبول میباشد شهادت او بدین نحو خصوص صادرین پیغمبر ما که تا قیامت برقرار است نهم آنکه ما حاجت داریم
بر اینکه چه حاصل میشود با اتباع امام و الا و توقف بقول او امر و نهی او نمیباشد پس منتفی میباشد فایده نصب او پس در غیر معصوم ما جوینده ایم
بکسیکه تبعیت وی حاصل شود پس غیر معصوم امام نمیباشد یازدهم آنکه اگر امام معصوم نباشد لازم آید افحام او و افحام او باطل است پس غیر
معصوم نبودن او هم باطل است بیان ملازمه آنست که اگر جایز باشد خطا بر امام اتباع او واجب نمیباشد مگر در چیزیکه معلوم باشد صواب
بودن آن و چون او ناقل شریعت پیغمبر است پس معرفت صواب آن موقوف میباشد بر قبول قول او و قبول قول او موقوف باشد بر معرفت صواب
آن پس دور لازم آید و بطلان آن واضح است دوازدهم آنکه غیر معصوم کفایت میکند در نزدیک کردن نفس خود بطاعت و دور کردن
آن از معصیت یا نمیکند اگر کفایت کرد مستغنی میباشیم از امام مطلقا و محتاج نمیباشیم بامام اصلا و اگر کفایت نکرد بر نفس خود
پس اولی و سزاوار نمیباشد نسبت بنفس غیر خود که غیر خود را هرگز مقرب بطاعت و مبعد از معصیت نخواهد شد و اما برهان نقلی که دلالت
میکند بر وجوب عصمت اول قوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین مراد از عهد امامت است چنانکه صاحب کشاف و امثال او از اکابر مفسرین
تصریح کرده اند بر اینکه مراد از عهد عهد امامت است و این ظاهر سیاق آیه است چنانکه میاید در معنی آیه شریفه آنست که عهد من یعنی
امامت بظالمین نمیرسد این در خطاب حضرت اقدس الهی است وقتیکه خطاب فرمود بحضرت ابرهیم خلیل خود که انی جاعلک للناس اماما
حضرت ابرهیم عرض کرد و من ذریتی یعنی از ذریه من هم امام قرار میدهی از برای جواب او حضرت خداوند عالم فرمود لا ینال عهدی الظالمین
یعنی عهد امامت من بظالمین نمیرسد و چون مطابقه جواب با سؤال لازم است ظاهر میگردد که مراد از عهد در آیه شریفه
امامت بشود بجهة آنکه مرجع غیر آن نیست در آیه و معلوم است که عهد امامت بظالمین نمیرسد هر کس اقدام کند بر ذنب و عصیان پس او ظالم
نفس خود است چنانکه حق تعالی فرموده است فمنهم ظالم لنفسه پس آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کس مذنب بشود خواه ذنب ظاهر
یا باطنی او امام نمیباشد پس ثابت شد که امام باید معصوم باشد با وجود اینکه ذریه ابرهیم از نسل او بودند و شرف داشتند بر دیگران
خداوند عالم راضی نشد که امامت بهر ظالم از ایشان چگونه میباشد الا بعید زاده که از مجهول النسب که لیاقت امامت داشته
باشند بعد از گذشتن اغلب عمر ایشان در کفر و بت پرستی تا آنکه با اسلام مشرف اند و اعتراض کرده است ملا علی قوشجی در شرح
تجرید باینکه غایت آنچه دلالت میکند این بر آن اینست که ظالم در حالتیکه ظلم میکند بعهد امامت نمیرسد و لازم نمیاید از ظلم و کفر
سابقا قبل از اینکه امامت صریحا اسلام ایشان با ظالم و لکن جواب این است اولا بنا بر آنکه مشتق در ما
انقضی عنه المبدأ حقیقت است و اینکه تغییر میکند در صدق مشتق عروض مبدء فی الجمله هر چند زایل بوده باشد از آن چنانکه اطلاق
وصف باعتبار معنی مصدر کرده اول بلکه مشهور است میان اهل علم که مشتقات موضوع اند بر قدر مشترک میان حال و ماضی و استعمال
آن در هر دو حقیقت است چنانکه جمله از اهل تحقیق بر آنند پس ظالم بر ایشان صادق است در حال اسلام هم بلکه میگوئیم که لفظ ظالم
اسم فاعل است مجرد از زمان که در مقابل صفت ظلم محض است پس شامل میشود همه اوقات و انواع هر ظلمی را که باشد و ثانیا آنکه
متفق علیه میان اهل عربیه و معانی آنست که اسم فاعل مقرون بالف و لام موصول دلالت میکند بر آنچه دلالت میکند بر آن جمله فعلیه
چنانکه سید صدر الدین در شرح وافیه تصریح نموده بر آن حیث قال ان الظاهر منه و من کلام اهل العربیه والمعانی الاتفاق علی کون
المقرون باللام من اسمی الفاعل والمفعول والا ما تدل علیه الجمله وانا النزاع انما هو فی المجرد ولا اعرف من الاصولیین احدا انکر دلالتهما
و چنانکه شیخ رضی علیه الرحمه در بحث موصولات حکم کرده است بر اینکه بنا بر مذهب سیبویه است که اصل الضارب المضروب بالتقریب

فصل اول در اثبات امامت و در بیان اثبات وجوب عصمت امام

والغیر بحکم هو ادخول اللام الاسمیة المشابهة الحرفیة لفظا ومعنا علی صورة الفعل امّا لفظا فظاهر وامّا معنا فلصیرورة اللام مع
ما دخلت علیه معرفة کالحرفیة مع ما یدخل علیه فصیّرالفعل فی حکم الاسم الفعل المبنی للفاعل فی صورة اسم الفاعل الخ وسید
سند در کرهمین مقام میکوید که این اختصاص ببعض دون بعض از نحاة نیست بل کل من یقول ان اللام الداخل علیهما موصولة یقول
انهما بمنزلة الفعل ومن ثم اعملوها فی الماضی ایضا گفته است وامّا عند و اللام مطلقا لکونه حرف التحقیقة فعلا گو مراد ایشان
از فعل حقیقت ساذجه بر اوست در زمان خاص نیست از اینجا معلوم کردید که لفظ الظالم در حقیقت بمعنی الذی ظلم است و
بنا بر این حقیقت میشود در ماضی اگر گویند که بعضی مشترک میدانند از آن دو از منه ثلثه از کجا تعین پیدا کرد در ماضی گوییم که انجا بخصوص
انعامه موجود است که عنقریب ذکر خواهد شد که ان قرینه معینه میشد و دخول الف و لام هرچند در نظر اهل عربیه بحیثیت عمل کردن آن
ولکن از حیث حقیقت بودن در زمان تکلم مینماییم پس عیب نداشت که در دلیل سکلیم گفتیم بحیثیت لحاظ واقع بوده باشد چنانکه صرفیون
نظر ایشان در ماده فاعل از حیث وزن است ونحویون از حیث اعراب و عمل است واهل بیان از حیث مسند و مسند الیه امر شدن
است و اصولیون از حیث اشتقاق است و ثالثا انکه محمول لا ثابته مستمره محمولند صلاحیت ثبوت از برای موضوع غیر ماده اینست
مثلا هرگاه کسی بگوید الزانی لا یدخل داری ولا یکون وصیی هر اینه مقصود از زانی بقرینه عرف وعادت خصوصا انقضی عنه المبدا
میباشد یا بمعنی کسیکه زنا کرده باشد داخل خانه من نشود یا وصی من نباشد نه اینکه کسیکه مشغول بزنا است در حالت زنا کردن تنها
من داخل نشود و امامت از امور مستمره است صلاحیت از برای ظالم ندارد پس وزان آیه شریفه وزان الزانی والزانیة فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة است در اینکه حکم ایه ثابت است از برای مشتق بعد از انقضا مبدا و رابعا انکه لفظ من در قول و من ذریتی من تبعیضیه است
چنانکه ظاهر است و مفسرین تصریح بر ان کرده اند چنانکه فخر رازی گفته الایه دالة علی انه سیعطی بعض ولده ما سئل ولولا
ذلک لکان الجواب لا او یقول لا ینال عهدی ذریتک انتهی پس در اینوقت گوییم که سؤال امامت یا برای بعض ذریه او بود که مسلم و
عادل باشند در مدت عمرشان یا برای ذریه بود که ظالم باشند در مدت عمر ایشان یا برای ذریه بود که در بعضی از مدت عمر ظالم و
در بعضی از آن عادل باشند لکن مقصود انحصار رسیدن امامت بر ایشان در حال اسلام و عدالت ایشان باشد یا برای کسانیکه اعم
باشد از منقسم و منهم اول پس بنا بر اول لازم اید که جواب مطابق سؤال نباشد بنا بر ثانی لازم اید که حضرت خلیل الله منصب جلیل
طلب کند برای ذریه خود در حال ظلم ایشان و این از ادنی جاهلی صادر نمیشود از طایفه رعیت فضلا از مثل ابراهیم خلیل الله زیرا که عدم
نیل امامت بظالم در حال تلبس بظلم امریست واضح نزد همه ذوی شعور و او خود بعدم نیل امامت در آن حالت از احد صادر نمیشد تا خدا وند عالم
در جواب فرماید که اینخواهش تو یا ابراهیم مقرون باجابت نیست و بنا بر سیوم و چهارم مطلوب ما در است میشود وان اینست که امامت چیزی
است که نمیرسد بانکسیکه فی الجمله کافر و ظالم باشد در بعض ایام عمر خود وقطعا انکه میگوییم خلفای ثلاثه خالی از ظلم نبودند حتی
در ایام امامتشان کدام ظلم اشد مشتود از انکار نص جلی در خصوص حضرت علی ع و غصب حق او و حق فاطمه زهراء ع چنانچه خود
عمر بر ان تصریح کرده است بنا بر ایچه در صحیحین ذکر کرده است من ان عمر قال للامیر المؤمنین فی جواب دعوی کانت بین امیر المؤمنین و
عباس عمه فی فدک لوددت فدک الیهما علیهما السلام انکم زعمتم ان ابا بکر فی فدک غادر غیر بار کذاب انتهی پس شک نیست در اینکه هرانچه علی
علیه السلام انرا زعم نماید یا اختیار بکند حق است بنا بخبر شریف نبوی که فرموده اللهم ادر الحق مع علی حیث دار که متفق علیه است پس
ثابت شد کذب وغدر ابی بکر بزعم علی و مصباح النواصب گوید وای بر ان ابن بکر که علی بر ان بگوید که او ظالم و غادر و کذاب است و همچنانکه
بعضی از محققین اهل سنت گفته اند وای بر ان عثمانی که علی مرتضی بقتل او راضی باشد مؤلف گوید که مخالف نمیرسد بگوید که ما ذهب
الیه نسبت بقضیه فدک است لا غیر خصوصا بعد از ملاحظه خبر نبوی پس اگر علمای سنت پرده عصبیت از پیش چشم خود بردارند
و پنبه عناد و لجاجت را از گوش هوش بیرون کنند با همین حدیث حقیت خلافت انسر و ثابت میشود ولکنهم فی طغیانهم یعمهون
و سادسا انست که بعضی از فحول علما فرموده اند که شیخ استاد یعنی مرتضی الانصاری اعلی الله مقامه تحقیق فرموده اند که در مواثق
و عهود حق تعالی تغیر و زوال راه ندارد و مقتضای ایه شریفه است که در عالم ذر که عالم تقرب عهود و اخذ مواثیق الهی است چنان
مقرر شده که متصف بصفت ظلم بعهد امامت نرسد پس هر ظالمی در حق وی چنین مقدر شده که از منصب امامت بی بهره
باشد و چون دار تکلیف بعد از انقضای عالم تقدیر است لهذا اسلام حادث بعد از ظلم سودی در حق وی نمیبخشد و در این مرتبه

[illegible] ... اهل بيت رسالت ... آيه شريفه اينست ... [illegible]

[illegible] ... ذكر اين مطالب ... [illegible]

[illegible] ... الظالمين ... [illegible]

[illegible] ... رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ... [illegible]

[illegible] ... يا رسول الله تو دعا كرده ... حق تعالى وحى كرد بسوى ابرهيم ... [illegible]

[illegible] ... است كه از فرزندان او بيرون رود گفت واز ذريتى من مثل من اماما قرار ده ... [illegible]

[illegible] ... ابرهيم ... گفت ... كدام است العهد كه ... [illegible]

[illegible] ... عهد ... ذريه تو ظالمى را امام ... گفت ... ظالم عهد امامت ... [illegible]

... امام ... باشد پس ابرهيم گفت واجنبنى وبنى ان

نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس يعنى دور گردان من وفرزندان مرا از آنكه بپرستيم بتها را بود

دكار اين بتها گمراه كرده اند بسيارى از مردم را پس حضرت رسول فرمود كه پس منتهى شد دعوت ابرهيم بسوى من وبسوى برادرم

على كه هيچيك از ما هرگز سجده نكرديم بتى را قط پس خدا مرا نبيا واتخذ عليا وليا پس مرا پيغمبر كرد واين على را وصى من وبعد

از واحدى است در تفسير هم ابن ابى حيث قال فى تفسير قوله تعالى لا ينال عهدى الظالمين اعلمه ان فى ذريته الظالم وقال

وقال السدى عهدى نبوتى يعنى لا ينال العهد اليك من النبوة والامامة فى الذين من كان ظالما من ولدك قال وقال

الفراء لا يكون للناس امام مشرك انتهى وامام محمد رازى در مقام توجيه گفته چون حال كسانيكه حضرت ابرهيم امامت از براى ايشان

ميخواست از نسل خود مستور بود براو وگمان صلاح در ايشان داشت بالجمله حسن ظن طلب منصب امامت را از براى ايشان نمود

وخداوند علام الغيوب خبر داد اوراكه جماعت از ذريه تو كافر خواهند بود قابل عهد امامت من نيستند جوابش انست كه هرگاه

حضرت ابرهيم امامت را براى اشخاص معينه موصوف باسمات مشخصه كه حال ايشان بابرهيم مستور بود ميخواست ممكن بود كه

لا ينال عهدى تنبيه بر خطاى او باشد ولكن در آيه شريفه هيچ دلالت بر معهوديت ذريه وتعيين ايشان نيست بلكه لفظ

لفظ ذريتى جنس است ومن من تبعيضيه است چنانكه گذشت پس مفاد آيه شريفه اينست كه بعض ذريه مرا هم عهد امامت

بده بلكه ميگوئيم ممكن است كه الف ولام براى عهد باشد كه ظالمين معهودين از ذريه تو فلان وفلان باشند عهد من بايشان

نميرسد پس بايد در مقام اجابت عهد بغير ظالمين از ذريه ابرهيم است وذكر اين اخبار اگرچه بيرون است از نظم كتاب لكن چون

قرينه صريحه دالّه مشتمل است براينكه آيه شريفه نفى استحقاق امامت ميكند از كسانيكه متلبس بصفت ظلم بوده باشند ولو در زمان گذشته

واينكه نميرسد حرا ايشان را عهد خدا كه امامت بوده باشد لهذا گذشتن از آنها را خوش نداشتم آيه دويم كه دلالت ميكند بر وجوب

عصمت قول خداوند عالم است كه فرموده است الذين يبخلون ويامرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله الخ وجه

دلالتش انست كه اتباع كسانيكه صاحب اين صفات باشند جايز نيست وقطعى است كه صاحب اين صفات غير معصوم است پس جايز نيست

كه غير معصوم واجب الاتباع بشود سيم قول حقتعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم وجه دلالتش

انست كه اتباع انسان در تمام نميباشد مگر بدانكه او بگيرد معرفت احكام شرعيه بطريق يقينى وبا غير اين جزم نميباشد باتباع او ولابد است

از طريق علم ودليل بايد بيان متعرض از افعال او ومبتعد از مخالفت او واين هر دو حاصل نميشود مگر با معصوم در هر زمان پس

واجب است معصوم بودن امام چهارم قول حقتعالى اطيعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا يحب الكافرين ظاهر است كه مراد از اطاعت

وجوب اطاعت است در جميع اوامر ونواهى واين اطاعت علما وعملا تمام نميباشد مگر با معصوم پنجم قول حقتعالى ان الله لا يحب كل

مختال فخور واجب است احتراز از اتباع كسيكه اين صفت داشته باشد يا ممكن باشد اين صفت در او وآن غير معصوم است پس جايز

نيست امام بودن غير معصوم ششم قول حقتعالى ان الله لا يحب الظالمين وامام محبوب خداوند عالم است وغير معصوم غير محبوب خدا

است بجهة آنكه يا ظالم كننده بر نفس خود ميباشد يا بر ديگرى هر تقدير جايز نيست امام بودن غير معصوم مؤلف گويد بلكه هر آيه كه

مشتمل بر ذم صفتى يا فعلى بوده باشد كه حقتعالى از او دوست نميدارد يا وعده عذاب بر او كرده باشد همه آنها در غير معصوم ممكن

[illegible] ... یا ایها الذین ... مستقبل ... غیر معصوم ... امام [illegible]

[illegible] ... معصوم باشد ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اسنده لا لان کرده

بر عصمت قول حق تعالی است یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم چنانکه امام فخر رازی در تفسیر کبیر تحت این آیه تصریح کرده است بنا بر آنچه در کتاب منهج الیقین نقل کرده است که امر فرمود که مؤمنین با طاعت صادقین و اولی الامر غیر معصوم جایز الخطا است و صادقین و اولی الامر که طاعت ایشان بر ما واجب شده معصوم غیر جایز الخطا است چه امر کردن غیر جایز الخطا بسوی اطاعت جایز الخطا غیر جایز و خطا است و این همیشه مستمر است پس همیشه باید که غیر معصوم بمعصوم اقتدا کند تا از خطا محفوظ ماند و این معصوم غیر جایز الخطا دو قسم تواند بود یکی مجموع امت من حیث المجموع که معنی اجماع است دیگر آنکه در هر زمان شخصی بعینه معصوم باشد چنانکه مذهب شیعه است و این معنی دویم باطل است چه خدای تعالی واجب کرده بر هر غیر معصوم که با معصوم باشد و این موقوفست بر اینکه آن معصوم معلوم باشد و ما او را بشناسیم و الا این تکلیف ما لا یطاق است چه بدیهی است که ما آنرا بعینه که معصوم باشد نمیشناسیم پس چون این معنی باطل شد ثابت گشت که معصوم واجب الاتباع امت است و هو المطلوب انتهی مؤلف گوید که اولا کلام علما در معصوم است که عبارت از شخص متصف بصفت عصمت باشد چنانکه صریح لفظ معصوم است نه در امر انتزاعی که تو فرض کرده و اخوانت مردد در میان امور منتزعه و شیء لا اصل کرده و مجموع امت من حیث المجموع که آنرا معنی اجماع گفته و حال آنکه اجماع اتفاق مجموع است نه خود مجموع که علما معصوم ندانند که در صورت عدم امکان یکی از دیگری معین باشد و ثانیا آنکه عذر تو بالآخره این شد که ما معصوم نمی توانیم بشناسیم و این عذر بدتر از گناه تو اولا اثبات میکند مدعای شیعه را در باب تعیین امت که ما میگوییم امت نمیتوانند معصوم بشناسند لهذا واجبست که خدای تعالی نصب امام بکند پس اختیار امت از اینجهة باطل شد و ثانیا آنکه بعد از تعیین حق تعالی و نصب رسول خدا ص دعوای عدم امکان شناختن ما غلط محض است و ثالثا اینکه این کلام تو ای فخر رازی فاسد منقوض است بامکان شناختن انبیا زیرا که همه انبیا که دعوی نبوت کردند امت ایشان را شناختند و ایمان آوردند و اجماعی در بین نبوت واحدی ادعا نکردند که فلان کس نبوت اوله باجماع شد بلکه طریق شناختن نبی و وصی بایدن معجزات و خوارق عادات است که علامت صدق و شاهد حقیت نبوت ایشان است چنانکه در امیر المؤمنین علیه السلام در زمان نبی و بعد از آن زیاده از حد تواتر است لا محاله تواتر معنوی که هست باین معنی که بملاحظه مجموع آنها قطع حاصل میشود بر صدق امامت او و با علم رسانید بر نص خدا و رسول او وا است و این هم با اخبار پیغمبر که بیرون از حد استفاضه و تواتر است با آیات دال بر آن شهرد و الحمد لله در کتب خود تان موجود است غایة ما فی الباب که اهل نزاع در الفاظ مشترکه دارید مثل لفظ مولی و کلمه ولی و قرینه معینه میخواهید آن هم موجود و بر فرض اجمال آنها معین نمیشود اجماع و اختیار امت و رابعا آنکه با نشناختن موضوع حکم تکلیف ساقط نمیشود بمعنی در فروع علما متفقند بر اینکه هر گاه کسی قبله را نشناسد باید تفحص نماید بعد از عجز از آن بهر طرف که مظنه دارد نماز بکند و در صورت عدم مظنه بهیچ طرف اگر امر دایر شد میان جهات متعدده باید بخواند اگر آنهم نشد بچهار طرف باید نماز بخواند پس در فروع که تکلیف ساقط نشد در اصول بطریق اولی و خامسا آنکه در قضیه سقیفه که مجال شد برای مجتمعین که تفحص کنند بر فرض عدم حصول علم با اطمینان بقول رسول الله از حکایت غدیر الی ما شاء الله و با وجود خبر ثقلین و آیه تطهیر و مباهله بالله علیک ایها المتعصب کسی که بمنزله نفس پیغمبر باشد بغض خدا و رسول هیچ احتمال میرود تقدیم او در خلافت بر دیگران و با وجود تاکیدات اکیده

در خصوص مودت او و سفارش پیغمبر عترت خود را و قول او که اللهم ادر الحق مع علی حیث دار که کلام خودی عمر است از رسول خدا نقل کرد چنانکه گذشت و اینکه دوستی و خصومت عداوت او که از رسول خدا شنیده بود هیچگونه روا است تا خیر او ای فخر رازی مگو خود نگفته که اهل بیت رسول الله در بیخبری با رسول خدا مساوی اند چنانکه ابن حجر مکی در کتاب صواعق محرقه روایت



کرده است او را بر خطاء احمد ابن حنبل و هو السلام علیه بها النبی و هو موسی علی البصره ... و محققون را السادات در شهر تعبیر
در ظاهر ... باطن و ظاهر ... در کتب ... و هو ما تعویذ ... الله
قال لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ... مستقول ابن حجر که در کتاب ... کان علی ... بکلام فقد
هلک بالعصمة ... در کتاب مطالب السؤول از امام بیهقی روایت کرده است از کتاب ...
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب بعد از آن صاحب کتاب مطالب السؤول گوید که تحقیق ثابت کرد رسول الله برای علی بن ابی طالب ...
خاصیت ... اولوا العزم را و در این تصریح است بعلم علی و تقوی و حلم و هیبت و عبادت او و هذه الصفات الی اوج العلی
... الانبیاء المرسلین من الصفات المذکورة والمناقب المعدودة ایا عصمت حاصل میشود از این اوصاف و تشبیه او با انبیاء
اولوا العزم که همه ایشان معصوم بودند باتفاق فریقین الا ماشذ و ندر و ایا حاصل نمیشود با آنکه خود ثابت تصریح کرده علی نفس رسول الله
است قطع نظر از دلائل دیگر ... عصمت ... در باب اثبات امامت آن بزرگوار و پس اگر عصمت با اینها ثابت نشود ...
لکم ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل دوم** در بیان آنکه امام باید افضل باشد از جمیع امت من جمیع الجهات اما عقلا
پس بجهت آنکه تقدیم مفضول بر فاضل و رفع مرتبه مفضول و خفض مرتبه فاضل قبیح است چنانکه در سابق ذکر شد که ترجیح مرجوح بر
راجح بلکه ترجیح بلا مرجح همه این مراتب قبیح است بحکم عقل مستقل پس اگر امام افضل نباشد یا مساوی میباشد با ایشان یا مفضول
اگر مساوی باشد امامت یکی و ماموميت دیگری اولی از عکس آن نمیباشد پس لازم آید که یا هر دو امام باشند و آن باطل است
بجهت آنکه زمان خالی از امام نمیباشد حتی اگر اهل دنیا منحصر شود بدو نفر واجب است که یکی از ایشان امام و حجت باشد چنانکه در خبر است و لو
لم یکن فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجة ولو ذهب احدهما بقی الحجة و اگر مفضول شود همان قبح عقلی لازم میاید اما افضل بودن
اما از حیثیت علم ظاهر است بجهت آنکه مقصود از امامت عمل عباد است بر حق و این هم نمیباشد مگر بتعلیم امام حق را بایشان و تعلیم
حق کما هو الحق نمیباشد مگر بعالم بحق و از جمله اوصاف شجاع بودن است که واجب است امام اشجع ناس باشد تا مردم دلیر ویده شوند بر او و نسبت
شوکه بعضی مرتد شوند از دین بجهت نترسیدن از امام و بعضی ظلم کنند بر بعضی بجهت عدم خوف او از امام و همچنین رعیت متعبد اند بر جهاد
پس اگر امام شجاع تر نباشد جائز میباشد بر او انهزام پس ... موجب ... که بلا فی ان ممکن نمیباشد و از جمله اوصاف زاهد بودن امام است به
جهت آنکه نجات منوط است به زهد از جمله معلومات است که کسی که اگر زاهد نباشد در امور دنیویه لابد است که داعی رغبت ... نماید
و طیبات دنیا و میل بانها موجب نسیان طریق نجات و فوز است و همین میل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره بان فرموده که حب الدنیا راس
کل خطیئة و از جمله اوصاف حلم و کرم و ورع و غیر اینها است که عدم هر یکی موجب وجود ضد است و ضد صفات مذکوره را آثاری است که همه اینها نزد
عقل و عقلاء قبیح است بلکه طهارت از همه رذائل و دنائت و اوصاف رذیله و صفات غیر مرضیه در امام لازم است چنانکه فاضل لاهیجی در کتاب
سرمایه ایمان تصریح بان کرده میفرماید بدانکه معتبر است عصمت از جمیع اموری که در عصمت انبیاء معتبر بود اعنی گناهان صغیره و کبیره و
کفر و سهو و خطا و اخلاق ذمیمه و عیوب و امراض منفره و دنائت آباء و امهات و رذالت قبیله و عشیره و مانند اینها چه اینها موجب نفرت
و عدم رغبت طبایع است که منافی وجوب اطاعت و انقیاد است و نقض غرض لازم آید و نیز واجب است اتصاف او بجمیع صفات کمال و اخلاق
حمیده و شمایل پسندیده و علو نسب و طهارت مولد و کرامت آباء و امهات و شرافت قبیله و بالجمله تفرد ذات در جمیع کمالات بلکه اعتبار این امور
در امام داخل باشد بنسبت به نبی چه نبی چون مبدء فیضان کمالات است در مؤمنان و اهل اسلام پس همه بجای تلامذه نبی باشند و اطاعت و
انقیاد مفید معلم بهر نحو که باشد در طباع مرکوز است بخلاف امام چه مبدء کمالات رعیت یکی است اعنی نبی و نیز بسا کمالات و فنون علوم
و مکارم در اهل اسلام اتفاق افتد و مرد بروز در شرافت و کرامت و علو منزلت و حرمت لا محاله بهم رسانند و نفوس بسبب حصول کمالات تو
ترکیب ... امور عظیمه نزد اطاعت و انقیاد امثال و اشباه بعناد شوند و ترس لا بد است که امام در جمیع تفرد ویکتائی باشد در اجتماع
انواع کمالات و فنون فضائل تا طبقات اشراف اهل اسلام و علما و حکما و جمیع ذوی الشرف اطاعت او توانند کرد و احدی را ننگی
و عاری در انقیاد وی بر امر اندیشه نشود اندک نیست و بنیاد است که اگر چه این معنی اعنی اتصاف بکمالات مطلقا و نزاهت از نقایص مطلقا
عرفا داخل در مفهوم عصمت نیست بلکه معتبر است علیحده لکن شک نیست که این معنی نیز حق و واجب است و وجوبش محقق است بدلیل ثابت



[illegible] تواند بود که ... اضطلاع ... [illegible] ... واهم
... [illegible] ... لطف است ... [illegible] ... حضرت ...
[illegible] ... امام ... [illegible] ... ولطف باشد
... امام ... ولطف واجب ... امام ... مذکوره واجب هو المطلوب انتهى كلام الفاضل اللاهيجي
چون ثابت شد عقلا وجوب افضلیت امام ... [illegible] ... تول اهل سنت وجماعت بجواز ... مفضول با وجود فاضل
چنانکه ابن حجر در صواعق گفته است ... [illegible] ... المفضول مع وجود من هو افضل منه لاجماع العقلاء ... الخلفاء الراشدين
على امامة ... [illegible] ... افضل منه ... [illegible] ... افضل ... [illegible]
... [illegible] ... اجماع على ... خلفاء راشدين ... كلام اجماع بعد از سقیفه وبعد از خلفاء ...
... [illegible] ... خلیفه باشد کدام امامت ... اجماع منعقد شده باشد بجز ابی بکر وبعد از ان تمسک کرده است بفعل
عمر چنانکه گفته است ولان عمر رضی الله عنه جعل الخلافة بین ستة من العشرة منهم عثمان وعلی رضی الله عنهم وهما افضل
اهل زمانهما بعد عمر فلو تعين الافضل لعين عمر عثمان فدل عدم تعيينه انه يجوز نصب غير عثمان وعلى مع وجودهما معلوم است
... [illegible] ... خود ... بکند با وجود اینکه اصل کلام در همین جواز است وفعل عمر قبل از ثبوت امامت وحجیت
نیست واز محل اعتبار ودرجهٔ اعتنا ساقط است وبعد از اینکه علمای بعقل عامه حکم عقل را در درجهٔ اعتبار ساقط بکنند یا حسن
قبح عقلی را ادراک نکنند ... وقول بجواز نصب مفضول با وجود فاضل بعید نمی باشد از ایشان بعد از ان گفته است فی المغنی فی ذلک
یعنی دلیل این مطلب ان غیر الافضل قد یکون اقدر منه على القیام بمصالح الدین واعرف بتدبیر الملك واوفق لانتظام حال الرعیة
واوثق فی اندفاع الفتنة وقول او که میگوید که غیر افضل گاه اقدر میشود از افضل بر قیام بمصالح دین وهکذا تا اخر باطل است
اولا بجهت انکه اجتهاد در مقابل نص است وثانیا انکه قدرت قیام بمصالح وسیاست کو از باید در امام همیشه کے ومستمر باشد انکه
گاه قادر نشود وگاه خطا کند بلکه داعیهٔ قدرت دارد ... وثبوت میخواهد وانتظام امور رعیت ... چند نفر و ترسانیدن چشم دیگران
وسیاست کردن در ایشان دخل در کار نظم ونسق در هم موشریعت ندارد چنانکه گفته اند در ساختن ... خلیفهٔ ثانی اگر در ... چیز منتظم بود
در هزار چیز بے نظم ومخالف طریق شریعت بود بلکه انهائی که نظم در ان ظاهر بود ان هم بصلاح دین مسلمین بلکه بتدبیر امیر المؤمنین ع بود
چنانکه خوش شود در روایت عباس که ذکر خواهد شد تصریح براین معنی کرده است چه خوب گفته است در کتاب کامل بهائی بنا بر انچه
قاضی نور الله علیه الرحمه در حاشیهٔ کتاب مصائب النواصب نقل کرده است وان اینست مسئله مخالف گوید تقدیم مفضول بر فاضل
روا است وانکار حکم عقل بلکه شرع در این باب کنند تا قدح در خلافت ابو بکر وعثمان نشود وبا وجود علی ع که باتفاق اعلم واشجع
وازهد واکمل بود خلافت ایشان باطل نگردد وبنابرین رعیت را داعی کردند وامر ونهی او را رد کردند واو را تابع جهال کردند
ومثال این چنانست که معلم را بگوید کان سپارند وسولوا با امت ورعیت وخواجگان را بغلامان وابجمله قبیح است عقلا و
شرعا وعذر اورده اند که اگر فاضل را مقدم اوردندی حسد وحسد او در خاطرها بود مردم جمله مرتد شدندی پس بسبب حفظ
اسلام مردم وحفظ صلاح رعیت مفضول را مقدم کردند جواب انستکه این باطل ومنقوض است بر رسالت پس بایستی حق تعالی تکلیف
به کان نکردی بطاعت امر رسول زیرا که نزد او تعالی وخلق عمت بیشتر کردند وکافر ومرتد شدند ومع هذا حق تعالی او را اکمل
فاضلترین عالمیان بود بخلق فرستاد وهمچنین منفصل است بحال التکلیف که اگر تکلیف نبودی مردم جمله فارغ البال از زحمات تکلیف بودندی
وهمچنین بحال دیوانه که اگر همه خلق دیوانه بودندی تکلیف نبودی وجمله خلق از اهل جنت بودندی ونظیر این عذرا نست که فاضل بن
بهان اورده است در حط کلمات خود اما تری انه علیه السلام لما تصدی للخلافة بعد الثلاثة عقیب استقرار الاسلام وانتشاره فی
مشارق الارض ومغاربها ومع ذلك قد حصلت اختلافات عظیمة حتى ان المحاربة فی صفین کاد ان یبلغ عشرین وقد قتل
فی البین جمع کثیر من الصحابة فضلا عن غیرهم بل قد وقع الاختلاف فی عسکره ومرق بعضهم عن الدین وخالفوا امیر المؤمنین
وخرجوا علیه وحاربوه حتى قتل منهم جم غفیر وهذه الحكمة هی من جملة العلل التی امالت الصحابة الى بیعة ابی بکر التالیب علیه
الوقف وکان شیخا کبیرا وقلوب الناس راغب الى سلطنته تا اخر وجواب این عذر انستکه این هم از برکت بر امکه است وفیکه مقدم

دالست ... علماء ... بتصحیح ... راجع کردند در ابطال الحق الجلی ... تا آنکه مخالف گردند ...
... اند علم ... نشود ... منسوخ ... بلکه در ثبوت هم اینها ... وقوع اختلاف ...
... وقوع ... و صحابه ... و بعضی ... و دعوا ها ... بسیار ... شدند بلکه ... علی نبینا
وآله وعلیه السلام که هم اهل عالم ... فلند ... حکایت ... قبل ... شدند ... اگر جدا ... الرسالة
... اهل عالم ... و ... بجلات علی علیه السلام ... تفصیل ... خود ... است و
... بکر ... مذکور ... کلام ابن احمد و کوان فضائلی که بابی بکر ثابت کرده اند بلی ابن حجر ... دیگر گفته است
... فضائل ابی بکر این بود که در بعضی از قضایای واقعه رجوع برعیت میکرد و حکم او از اثبات
نص میکرد چنانکه گفته است واخرج ابو القاسم البغوی عن میمون ابن مهران قال کان ابو بکر اذا ورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله
فان وجد ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلعم فی ذلک الامر سنة قضی بها فان اعیاه خرج فسأل
المسلمین فقال اتانی کذا وکذا فهل علمتم ان رسول الله صلعم قضی فی ذلک بقضاء فربما اجتمع الیه النفر کلهم یذکر من رسول الله
فیه قضاء فیقول ابو بکر الحمد لله الذی جعل فینا من یحفظ عن نبینا فان اعیاه ان یجد فیه سنة من رسول الله صلعم جمع رؤس
الناس وخیارهم واستشارهم فان اجمع امرهم علی رای قضی به وکان عمر یفعل ذلک وان اعیاه ان یجد فی القرآن او السنة نظر
هل کان لابی بکر فیه قضاء فان وجد ابا بکر قد قضی فیه بقضاء قضی به والا دعا رؤس المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر قضی به
ملاحظه کنید منافاة میان اینکلمات که قدرت بر اقدام مصالح دین چگونه تمام میشود در احکام شرعیه وسیاسات واقامه
حدود وقتیکه باجماع مسلمین در امری که نه از کتاب الله و نه از سنت پیغمبر در آمده باشد و این چگونه افضل بودنست از رعیت
که محتاج بایشان باشد در آنکه دانند احکامی را که بر ایشان نمیدانند از کتاب و سنت و این چگونه حفظ احکام است در امام که
محتاج بحفظ دیگر است مگر هر قضائی که رعیت مسلمین اجماع بر آن بکنند حکم الله میشود در آن قضیه و این چگونه
اعلمیت است که در ابو بکر اثبات آن کرده است در همانکتاب چنانکه گفته است قال النووی فی تهذیبه استدل اصحابنا
علی عظم علم الصدیق بقوله فی حدیث الثابت فی الصحیحین والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة والله لو منعونی عقالا
کانوا یؤدونه الی النبی صلعم لقاتلتهم علی منعه واستدل الشیخ ابو اسحق بهذا وغیره فی طبقاته علی ان ابا بکر اعلم الصحابة لانهم
کلهم وقفوا علی فهم الحکم فی المسئلة الا هو ثم ظهر لهم بمباحثته لهم ان قوله هو الصواب فرجعوا الیه ملاحظه کنید که در
این خبر چه دلالت دارد بر اعلمیت وغایة ما فی الباب زهنیت وقدرت خود خبر داد که اگر بدانم کسی تمام نمیخواهند زکوة را
بمید هند یا تمام ندارا واجب میدانند زکوة را واجب نمیدانند البته دعوی میکنم با او و همچنین خبر داد بمردم که اگر ندهند بمن انچه
میدادند به پیغمبر هر چند بند زانوی شتری باشد که بانحضرت میدادند هر اینه مقاتله میکنم با ایشان در اینکلام چه علم
دارد از علوم یا سری از اسرار که دیگران از آن ندانند ابو بکر از آن بداند و هم چنین گفته است که ابن کثیر گفته کان الصدیق اقرء
الصحابة ای اعلمهم بالقرآن لانه قدمه اماما للصلوة بالصحابة مع قوله یؤم القوم اقرئهم لکتاب الله وایضا گفته است
وکان مع ذلک اعلمهم بالسنة کما رجع الیه الصحابة فی غیر موضع یبرز علیهم بنقل سنن عن النبی صلعم یحفظها ویستحضرها
عند الحاجة الیها لیست عندهم نمیدانم این حفظ سنت کجا مانده بود وقتیکه در منبر از مردم سؤال میکرد که آیا در فلان قضیه
از پیغمبر حکمی را خاطر دارید و آیا اقرء بودن چه دخل بر اعلم بودن در احکام کتاب دارد بلی قرائت او بهتر از جمیع بوده است بنا
بقول ایشان ولی پیغمبر او را بامامت امر کرد خلاصه تمام آیات که واضح الدلالة اند بر اینکه باید افضل واعلم مقدم و سزاوار
بوده باشد بر تبعیت مردم بر آن در امر ولایت بسیار است از انجمله قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که دیگری را هدایت میکند بحق سزاوار تر است بر اینکه مردم پیرو و تابع
او بشوند یا کسیکه خود هم نمیتواند براه راست برود و هدایت نیابد مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس شما چه
میشود شما را و چگونه حکم میکنید یعنی بجور بر عدم افضلیت امام میکنید پس آیه شریفه دلالت میکند بر اینکه هادی
بسوی حق سزاوار است بر تبعیت و این هم نمیشود مگر با افضل بودن و آنکه آیه شریفه صریح است در اینکه کسیکه در هدایت

فصل [illegible] در بیان آنکه [illegible]

عجایب برآید و مکر نمی شود که این انبیا و اتباع نیست بلکه [illegible] ظاهر کرده [illegible]
کسی که نبوده محتاج باشد [illegible] اهل بیوت لئن [illegible] والذین لا یعلمون [illegible]
انکار کرده است [illegible] ایشان [illegible]
است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل ذکر اگر بوده باشید که ندانسته باشید احکام الهی را
از امام که [illegible] خواهد که ابن شهر آشوب در شان اهل بیت صلی الله علیهم اجمعین [illegible] است و از طرق عامه نیز حدیثی
وارد است که اهل البیت هم اهل الذکر و هم المسئولون فی قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما خاصه نیست و
یکی [illegible] خواهد شد [illegible] اهل ذکر اهل علم و اهل قرآن [illegible] است که ظاهر
قرآن [illegible] باشد [illegible] باطن آن بدماغ ایشان نرسیده است بلکه مثل ایشان کمثل الحمار یحمل اسفارا است و
اهل بیت اهل حکمت اند و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا پس اهل حکمت و اهل علم مقدم [illegible] بر عمران و عمران [illegible]
است که هم در اثبات مدعا شاهد صدق می باشد [illegible] مطالب [illegible] انظار [illegible] مطالب حق [illegible]
قطع حاصل شود [illegible] بعنوان تشبیه [illegible] افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی
آیا کسی که برو افتاده راه میرود [illegible] راه است یا کسی که راست ایستاده راه برود بر راه مستقیم یعنی هر گاه [illegible]
و هم چنین است حال افضل و مفضول که هرگز مساوی نخواهد شد چون ثابت کردیم افضل بودن امام پس واجبست که ظاهر او افضل
از ظاهر غیر باشد و باطن او مساوی باشد با ظاهر او بجهت آنکه اگر ظاهر غیر او افضل از ظاهر او باشد لازم می آید انقطاع از او و آن
منافی منصب امامت است و اما اینکه باطن باید مساوی یا بهتر از ظاهر او باشد بجهت آنکه معصوم است و محال است که ظاهر بشود از او چیزی
که مخالف باطن او است **فصل سیم** در بیان آنکه واجبست که امام واقف باشد در احکام شرع واضح شود و چیزی از خاطر او محو نشود و دلیل
بر اینمدعا آنست که در سابق بیان کردیم که حافظی برای شرع نیست مگر امام پس واجبست که عالم بشود بجمیع احکام در همه اوقات
والا طریق علم باحکام برای رعیت باقی نمیماند و ایضا اگر امام عاجز بشود از قیام بوظایف امامت و لو در وقتی از اوقات پس نصب
دیگری لازم آید که او حافظ و قوی بشود بر اقدام بر وظایف احکام شرع چنانکه اگر وزیری از نهوض بر وظایف وزارت عاجز
باشد نصب وزیر دیگری لازم آید ایراد کرده اند که چرا جایز نباشد تعلیم او از آحاد امت معرفت احکام را یعنی که ممکن از
معرفت احکام شرع با تعلیم از آحاد رعیت کافی شود پس نصب دیگری در جای امام عاجز قبیح نمیباشد فساد این واضح است بجهت آنکه
همه امت محتاج اند بامام پس اگر امام هم محتاج بشود بایشان دور لازم میاید با وجود اینکه لازم آید که جمیع امت فردا فردا
یا مجموع من حیث المجموع امام بشوند و این بالبداهه باطل است و هیچ کسی قابل امامت نیست و آنکه این شخص معلم باید اعلم
از او باشد حال آنکه ثابت کردیم وجوب اعلم و افضل بودن امام از رعایا پس [illegible] سلطان المحققین نصیر الملة والدین فرموده است
که شرایط امامت هشت چیز است اول عصمت است چنانکه گذشت دویم علم بجمیع آنچه امت بآن محتاج میباشند از امور دین و دنیا
بجهت آنکه غرض از او حاصل نمیشود مگر با علم سیم آنکه باید اشجع باشد از جمیع رعیت تا دفع کند جمیع فتن را و استیصال نماید
جمیع باطل را و نصرت نماید حق را بجهت آنکه فرار رئیس مورث ضرر عظیم و وهن جسیم میباشد بخلاف رعیت چهارم آنکه
باید افضل باشد از جمیع رعایا در جمیع صفات کمالیه مثل شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و سیاست تا لازم نیاید تقدیم
مفضول بر فاضل پنجم آنکه باید مبرا باشد از جمیع عیوب موجب بر نفرت خلق در خلق و خلق مثل عمی و جذام و برص و بخل و
حرص و سوء الخلق و الاصل مثل دنائت نسب و تولد از زنا و صفات دنیه بجهت آنکه همه اینها منافی لطف است ششم آنکه باید از همه
ناس اطوع ایشان باشد بر خدای تعالی و اقرب باشد بسوی حق تعالی از همه رعیت هفتم آنکه ظاهر باشد از او معجزه که غیر او عاجز باشد
از اتیان بمثل آن تا آنکه دلیل باشد بر امامت او هشتم آنکه امامت او عام باشد منحصر بطایفه نباشد تا ظاهر نشود فساد و همه این
مراتب اشاره گذشت در طی کلمات ما و بنابر مذهب شیعه شرط دیگر هاشمیت است یعنی باید امام از بنی هاشم باشد نه از
سایر قبیله ها و دلیل بر این بخصوص اخباریست که وارد شده است در خصوص امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرین
او که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد و اهل سنت این را شرط نکرده اند چنانکه عصمت را هم شرط نکرده اند و ایشان لا بد اند از

[illegible] اسلام [illegible] صلوات الله علیه

فصل [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر و عثمان [illegible] معصوم بودند [illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اجتهاد [illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] علم ایشان از آنکه اجتهاد خوب بود که خلیفه ثالث خود [illegible] کل الناس افقه من عمر

[illegible] من سوء ظن میشد از مسلمین سؤال میکرد که در فلان قضیه چه [illegible]

[illegible] استنباط احکام از کلام الله و اخبار نبویه [illegible]

[illegible] اجتهاد با یعنی مراد ایشان نیست و اگر مقصود باشد داخل در افضلیت است که ثابت

[illegible] احکام [illegible] یعنی در خلفا موجود بود چنانکه در مسئله

عول و تعصیب [illegible] و حال آنکه در قرآن مجید نص بر آن شده است که وورث سلیمان داود و در حکایت یحیی که و اجعل

لی ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب [illegible] متعه [illegible] خلافت ابی بکر عمل با آن میکردند

و اما شجاعت و طریقه [illegible] حال ایشان معلوم بود چنانکه بعضی از اوقات مقصر [illegible]

میاوردند [illegible] و عرض میکردند که یا رسول الله [illegible] مخالفت در آن میکردند چنانکه

ذکر خواهد شد و تا حال نقل نشده است کسی را از کفار در یکی از غزوات کشته باشند بلکه برای ترسانیدن لشکر اسلام خوب

شجاع بودند چنانکه در قضیه خندق مشهور است چنانکه عدالت و عدل ایشان هم معلوم بود که فدک را غصب کردند و ظلم عثمان

مشهور و معروف بود حتی [illegible] رسانیدند [illegible] کمال عقل ایشان هم از جمله بدیهیات بود که خود ابوبکر خود [illegible]

چنانکه ابن اثیر در نهایه ذکر کرده که اعرابی پرسید از ابی بکر انت خلیفة رسول الله فقال لا انا الخالفة و [illegible] گفته است که خالفه

[illegible] است و ابن اثیر از بن عدی آورده که و انما قال ذلک هضما النفسه ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم بلوغ و بباید

دانست که اعتبار این امور در امام داخل و نسب میباشد از نبی و [illegible] چو مبدء فیضان کمالات است در اسلام و اسلامیان و اهل ایمان پس ایشان

بمنزله تلامذه نبی باشند طاعت معلم و مفید بهر نحو که باشد در طباع مرکوز است بخلاف امام که [illegible] مبدء کمالات [illegible]

دیگریست یعنی نبی و ایضا اهل عالم روز بروز بر نسبت کمالات و فنون علم و محاورات و مکارم اخلاق و شرافت و کرامت و

علو منزلت و مرتبت لامحاله میافزایند نفوس بسبب حصول کمالات قوی تر میگردد و داعیه مخالفت عظیم تر و اطاعت و انقیاد

و امتثال [illegible] بلا [illegible] است که اما در غایت تفرد و یکانگی باشد و استجماع انواع کمالات و فنون و فضایل [illegible]

اهل اسلام و علما و حکما و همه ذوی الفضل اطاعت او توانند کرد و احدی را انکار و عار [illegible] او نباشد و این مطلب

است که پیش اطفال و نسوان هم واضح است که اطاعت شخص جلیل القدر من جمیع الجهات حسبا و نسبا و علما و کمالا برادنی تر از

خود محال است پس تا اما که مطاع اهل عالم و مبدء فیضان علوم بعد از نبی است بمراتب مذکوره نرسد و متصف بصفات کمالات

متعلقه نبوده باشد لایق تحمل حوائج نفوس و ازاحه علل ظاهریه و باطنیه نمودن از ایشان و سرزدن جمیع امت در جمع مطالب

نخواهد شد و نیست که میگوئیم امام شخصی است که اولی بتصرف بوده باشد و ولی کار و نائب خدا و محبوبتر نزد حضرت خدا و رسول

قلب پیغمبر و طبیب امراض نفوس بشر باشد چنانکه عنقریب در کلمات فاضل لاهیجی گذشت که این معنی یعنی اتصاف بکمالات مطلقا

و نزاهت از نقایص مطلقا اگرچه عرفا داخل در مفهوم عصمت نیست بلکه معتبر است علیحده لکن شک نیست که چون این معنی فهم شد

و تحقق وجوب آن بدلیل است پس میتوانیم که اعتبار این معنی را در مفهوم عصمت اصطلاح کنیم و عصمت گوئیم و عزیزه مانعه

از حدث داعیه ذنب مطلقا و موجب اتصاف بکمالات مطلقا و نزاهت از نقایص مطلقا اراده نمائیم و در بیان اثبات عصمت

باین معنی گوئیم شک نیست که هر گاه امام متصف بصفات مذکوره باشد نزدیک شوند مکلفین باطاعت او و دور شوند از

مخالفت او پس لطف باشد بودن امام بصفت مذکوره و چون لطف واجب است پس بودن امام بصفات مذکوره واجب است و این عین

مطلوب ما است فصل چهارم در بیان طریق معرفت امام است بدانکه معرفت هر چیز موقوف بصفات و علامتی که مخصوص

آن چیز باشد و آن صفات که مشترک باشد میان آن چیز و چیز دیگر پس از علت معرفت یکی بعینه نمیباشد مثل هاشمیت و عصمت

[illegible] هفتم نفس علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] مفاخره و خلافت باعلم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] سفطة [illegible]
[illegible] میکرد بلکه [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] کمثال اعرابی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیکند [illegible]
[illegible] هضم نفس [illegible]
[illegible] عروس
[illegible] بود اسم شما چیز است عروس
[illegible] فاطمه [illegible] عروس [illegible]
[illegible] اسم شریف شما چیز است [illegible]
هضما النفسه گفته [illegible]
بیچاره [illegible] در مقابل [illegible]
[illegible] که باید چیزی بگوید
[illegible] باشد از غایت هضم
نفس بعبارت مذکوره
مرهون [illegible]
حاشیه

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امام

زیرا که عصمت نفس نفیسه است مخصوص و اختصاص به پیغمبر و امام ندارد بلکه در غیر ایشان هم یافت میشود مثل حضرت مریم اتفاقا و فاطمه علیها السلام بنابر
اتفاق شیعه پس باید که برای معرفت امام دو طریق واضح است که علما بیان فرموده اند و در واقع منحصر است باینها اول نص است از خدا یا از
پیغمبر بر امامت امام بعد از خود و نص امام سابق بر امامت امام لاحق بعد از ثبوت امامت و چنانکه در حق ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین
حاصل شده است و تفصیل آن مذکور خواهد شد دوم معجزه است که عبارت از خارق عادتی مقرون به دعوی امامت است و پیش از آنکه نص یا
پس قبل از شروع در اثبات وجوب نص لابد است از بیان محل نزاع بدانکه امت پیغمبر اتفاق کرده اند بر این مسئله در دو موضع و اختلاف
کرده اند در موضع سیوم اما موضع اول اتفاق ایشان است بر اینکه امام نمیشود بمجرد صلاحیت امامت و محض لیاقت خلافت
بلکه لابد است از امر متجدد و الا لازم آید یا منع کنیم از مشارکت و تفرد در صلاحیت ایشان بر امامت یا بگوئیم بجواز دو نفر
امام مثلا در یک زمان با وحدت و هر دو در محل منع و مجمع علیه فساد اند موضع دوم اتفاق ایشان است بر اینکه نص خداوند
عالم یا نص پیغمبر یا نص امام بر اینکه فلان شخص امام است بعد از من سبب مستقل است برای امام بودن آن شخص موضع سیوم
اختلاف ایشان است در آنکه آیا غیر از نص طریق دیگر برای ثبوت امامت میشود یا نه طایفه امامیه و کسانی که تابع ایشانند برآنند
که طریقی نیست برای آن مگر نص یا قول خداوند عالم یا قول پیغمبر یا قول امامیکه امامت و معصومیت او ثابت باشد یا خلق معجزه در دست او که
در حکم نص است و طایفه زیدیه قائلند به اینکه دعوت هم طریق ثبوت امامت امام است و از نص خفی نامیده اند و تعبیر
است از اینکه شخصی شمشیر داشته باشد طلب خلافت و امامت برآورد و امر بمعروف و نهی از منکر بکند بخواند اتباع خود را بسوی
خود پس این شخص باین حالت امام میشود بشرط اینکه عالم و زاهد و شجاع و فاطمی باشد از اولاد حسنین علیهما السلام باشد لکن
خود حسنین علیهما السلام را منصوص کرده اند برای آنکه رسول خدا در حق ایشان فرموده هما امامان قاما او قعدا یعنی شمشیر بکشند
یا نکشند و این اشاره است بسکوت امام حسن علیه السلام در صلح با معاویه و طایفه عباسیه قایلند به اینکه ارث هم طریق ثبوت امامت امام
میشود و اما اهل سنت طریق ثبوت امامت امام را اختیار امت میدانند و در کیفیت اختیار اختلاف دارند که آیا باجماع همه امت است یا به
اجماع اهل حل و عقد یا باجماع پنج نفر یا دو نفر یا یک نفر چنانکه بجای خود مذکور شد در مبحث اجماع بعضی ذکر خواهد
شد پس چون محل نزاع و مورد وفاق را دانستی بدانکه اتفاق امامیه بر آنست که تنصیص از خداوند عالم و از پیغمبر او واجب است بجهة
آنکه در سابق مذکور شد که نصب امام بر خدا لطف واجب است پس واجب است که نص بکند بجهة آنکه اگر حق تعالی تعیین امام نماید و تنصیص بر آن
نکند قبیح است و از او تعالی شانه اگر چه ممکن است تحصیل علم بامام از راه دیگر که ثبوت عصمت او باشد بدلیل لکن چون عصمت و تحقق
آن از امور باطنیه خفیه است و اطلاع غیر حق تعالی غالبا بر عصمت مشکل است مگر با مطلع ساختن
و خبر دادن او تعالی شانه بندگان خود را مثل سرور پیغمبران پس واجب است مفید در تعیین امام و تمیز او از غیر او بجواز اتباع
و تکلیف بما لا یطاق لازم آید و الا لازم آید که در وصول بحق از طرق دیگر تغافل نمایند و اهمال نظر کنند و راهی بامام
حق پیدا نکنند و بسا میشود که بعد از تحقیق خود شان ترجیح میدهند غیر او را بجهة خفی بودن عصمت و اعلمیت
و افضلیت او چنانکه ابن بابویه در کتاب ذکر کرده است از سعد بن عبدالله قال
سألت القائم علیه السلام فقلت اخبرنی یا مولای عن العلة التی تمنع القوم من اختیار امام لانفسهم قال مصلح او مفسد
قلت مصلح قال فهل یجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قلت بلی قال فهی العلة
اوردتها لك ببرهان فقال ذلك عقلك قلت نعم فذكر اختیار موسی سبعین بالظن انهم من الصالحین وقد کانوا من المنافقین
و این خبر شریف هر چند از خاصه است لکن مطابق حکم عقل هر منصف است و اما نص امر بسیار ظاهر و غفلت از آن قلیل الاتفاق بلکه
نادر الوجود است مگر آنکه از روی تغافل و تجاهل و تعنت باشد که از چاره نمیباشد بعد از آنکه تنصیص واجب شد اخفاء آن بر حکیم تعالی
محالست بجهة آنکه ترک واجب بر حق تعالی محالست و بعد از آنکه نص از خداوند حکیم صادر شد قبیح است بر پیغمبر که تبلیغ آن نکند
پس اظهار تنصیص و تبلیغ آن بر پیغمبر نیز واجب شد یا اگر تبلیغ رسول و تنصیص او بر بعضی مخفی باشد پس بسبب تقصیر امت مشتبه شد
که اخفای آن کرده اند چون جمیع امت را شنیدن نص از رسول ممکن نیست مگر باخبار حاضرین بر غائبین و شهادت ایشان بر اشخاص
دور پس خفای نص و عدم ظهور آن با وجود نص ممکن باشد لکن عدم ظهور دلالت بر عدم آن نمیکند پس باطل شد اعتراض مخالفین

که گفتند اگر نص صریح بر امامت علی بود چرا ظاهر نشد و یا چرا صحابه بر آن توقف نمودند و چگونه در حضور خلافت منازعه نمی شد پس [illegible]
چه بسا که از آن نص چشم پوشیدند آنکه خلافت و سلطنت مرغوب است و لذا هر کس را
برای خود یا برای نفس خود بعضی برای کسی که نفع او مراد باشد و بعضی ممکن نشود
و بعضی چنانکه شاید در نوبت او یا بسلسله او یا بفرزند او یا بکسی که انتفاع از او بیشتر حاصل میباشد
بلکه ما اثبات موقع آن بطور ظاهر میبینیم که برای اندک چیزی که اجماع عرض نیست انجام یافته یا اینکه طایفه بار یافت
جماعتی بجهت آن بالملک مشتاق اند و بتحصیل آن شب و روز آرام ندارند پس تعجب از جماعتی که ظاهر
از حال ایشان است که ازاسلام و ایمان ندانستند و تهمیه بودند مگر نظام ملک و انتظام امور دنیویه و منصب نبوت را هم
نکرده بودند مگر سلطنت و پادشاهی و ظهد انبیا بود که در بعضی از امور بعضی از کابر و اعیان از طایفه عرصه بحضرت
رسالت پناه مخالف بعضی را عجوانی و دولتخواهی مینامیدند پس چه تعجب و استبعاد دارد هرگاه بایکدیگر خلاف
نص نمودند بسبب طمع در خلافت بانوجهی که ذکر شد حال آنکه خلافت اعظم مراتب ملک و سلطنت است چنانکه نزد
ما امامیه ثابت شده است که بعضی از اصحاب قبول اسلام نکرده مگر بجهت طمع سلطنت دنیویه و خلافت چنانکه از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام راوی پرسید چند مسئله از جمله آنها حقیقت ایمان او و بعضی از اصحاب کبار را پرسید و
حضرت حجة عجل الله فرجه طفل بود در مجلس انور و جواب آن را حواله بآنحضرت نمود آنحضرت فرمود که اسلام ایشان بطمع دنیا
بود و بعد از آنکه ثابت شد وجوب صدور نص پس انکار کردن آن با این احتمال سخیف که اگر میشد بما میرسید و صحابه پنهان
نمیکردند کم خردی بلکه خرافات که باشی از عنادو عصبیت است چنانکه ذکر شد از فخر رازی و هیچکدام را چاره و علاجی
نمیباشد حال آنکه نص مبین و تصریح متین واقع و صادر شده از آنسرور و پس خلاصه کلام آنستکه چون ثابت کردیم وجوب نص
بر خلافت او و رسول او پس ثابت شد وقوع آن هم زیرا که خدا و رسول ترک واجب نمیتوانند بکنند پس اگر از بعضی مخفی و
مستور باشد بسبب کتمان دیگر است بالضروره حتی اینکه نظام که از اعاظم روسای معتزله است تصریح بر این کرده چنانکه
صاحب کتاب ملل و نحل که از عظمای اشاعره است از او نقل کرده است که او گفته امامت نمیباشد مگر بنص ظاهر مکشوف و پیغمبر
بر علی در چند موضع نص نموده و اظهار آن فرموده بحیثیتی که بر جماعت مشتبه نبوده اما عمر آن نصوص را از مردم پوشیده
داشت و در بیعت ابی بکر کوشیده پس با تصریح چنین عالمی از ایشان بخفیت مطلب چگونه میباشد که پیغمبر خدا از نص
بر آن غفلت نماید حال آنکه گفتیم که نبوت بی آن تمام نمیشود چنانکه نص آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم است و انکار آن اتباع هوای
نفس و اعراض از هدایت رحمانیه و غفلت از آیات قرآنیه است و لله در القائل عجبت لمبتاع الضلالة بالهدی و للمشتری دنیاه
بالدین اعجب و اعجب من هذین من باع دینه بدنیا سواه فهو من ذین اعجب هر که گذشت از تو و غیری گزید نور بداد
ابله و ظلمت خرید و آنکه بشد بر در کوی دیگر خاک سیه بست کو هر فروخت چگونه مهمل گذاشته و تنصیص بر آن ننموده
است و حال آنکه از زمان آدم تا زمان خاتم الانبیاء احدی از پیغمبران گذشته امت خود را مهمل نگذاشته اند بلکه نص بر خلافت خلیفه
خود کرده اند چنانکه ذکر شد و تا حال کسی نگفته و نشنیده که پیغمبری از پیغمبران گذشته نصب خلیفه را بعهده رعیت و اختیار
امت گذاشته باشد اگر گفته شود که اجماع بر یکی کردند شد میگوئیم که اجماع همه ایشان از ظهر قلب دروغ محض است بلکه بعضی
باغراض فاسده و بعضی از ناچاری و بعضی با بیم بالاتی و بی تدبیری کردند چنانکه قول حضرت خلیفه ثانی کاینت خلافة ابی بکر
فلتة وقی الله شرها کاشف از بیعت و بعد از بیان کار رهین خلافت ابی بکر را یک یک کرخواهیم نمود مقاله دوم در تعیین
امام و خلیفه است بعد از پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و این مقاله متضمن چند فصل است فصل اول در بیان
آنکه امام بر حق و خلیفه مطلق بلا فصل بعد از حضرت رسول خدا امیر علی بن ابیطالب علیه السلام است با یازده فرزند او که از نسل او
مکس علیهم السلام و در این مقام محتاج بذکر چند امر میباشیم که در مقاصد لا تحتاج الیها میباشند از باب مقدمه
اصل مطالب اول آنکه باید دانست که اصل دعوا میان فریقین با چه عنوا است بدانکه نزاع میان سنی و شیعه در مسئله خلافت
و امامت یا راجع است بنفی و اثبات مثل نزاع میان مسلم و کافر چنانکه منکر نبوت در مقابل مدعی نبوت نافی است و معطل

بیان آنکه هیچ یک [illegible] محمد [illegible] امامت [illegible] دلیل [illegible]
بنا بر قاعده مسئلهٔ اهل سنت وجماعت [illegible] النظر [illegible]
[illegible] خلافت غیر امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معلوم است که دعوای خلافت خلفا [illegible] امامت [illegible]
[illegible] متفق علیه [illegible] اثبات [illegible]
علیه [illegible] آنکه واسطه [illegible] اهل سنت [illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] واسطه دلیل [illegible] واسطه است که ایشان [illegible] محتاج بدلیل [illegible]
[illegible] اهل سنت وجماعت [illegible] اجماع نشوند بانکار [illegible] امامت [illegible] مطلقا [illegible]
بقاعدهٔ ثانیه اقامهٔ دلیل بر شیعه واجب نیست در مقابل اهل سنت واما بنا بقاعدهٔ اولی اگر کسی گوید که اهل سنت مثل شیعه
مدعی خلافت هستند پس هر یک را هست که اقامهٔ دلیل بر مدعای خود نمایند تا دیگری مجوج وملزم گردد جواب آن است که
دعوای اهل سنت خلافت خلفا را بعد از فراغ از بطلان دعوای شیعه است تعیین خدا ورسول امام را [illegible] نکنند
توانند دعوای خلافت غیر علی علیه السلام را بکنند و چون الحمد لله والمنة شیعه ادلهٔ سمعیه و غیر سمعیه از اخبار خاصهٔ خود شان و اخبار
مشترکه میان فریقین و اخبار خاصهٔ اهل سنت الی ماشاء الله موجود است لهذا در مقام اثبات مدعای خود چنانچه در دیباچه کتاب اشاره
شده است تمسک باخبار خاصهٔ ایشان وادلهٔ مشترکه بلکه آیات صریحة الدلالة خواهیم نمود اگر گویند که خلافت علی بن ابیطالب و خلافت
خلفا هر دو در عرض هم اند و هر دو امر نیست ممکن و هر یک محتاج بدلیل است و هر یک را اینکه ممکن که ثابت شد محقق گردید بطلان
دیگری واضح میشد و علمای عامه ادلهٔ عقلیه و نقلیه بر خلافت خلفا اقامه نموده اند از این جهت محتاج بادلهٔ شیعه و ابطال آنها
نمیباشند زیرا که بعد از قیام دلیل قطعی بر احد ضدین علم بجهت انتفای ضد دیگر حاصل شود و محتاج بتعرض و التفات تفصیلی
از آن نیست جواب آن است که عنقریب ذکر کردیم که دعوای امامیه بحسب نسبه مقدم است پس تا دعوا را فیصل ندهند اهل سنت را
نمیرسد که دعوای حقیت خلافت خلفا را بکنند و اقامهٔ دلیل بران نمایند بلی اگر ادلهٔ شیعه را ناتمام دیدند آنگاه دلیل بر صحت
دعوای خود اقامه توانند نمود و ایشان را دلیلی نیست مگر اجماع و اختیار امت و هر دو در معرض بطلان است عقلا ونقلا چنانکه
تفصیلا بطلان اختیار گذشت و بطلان اجماع هم ذکر خواهد شد انشاء الله دوم آنکه اهل سنت تعیین امام را از فروع
دین میدانند و بر امت واجب میدانند چنانکه گذشت نه بر خدا ورسول و در امر اول در آن است که نزاع در مسئلهٔ امامت راجع
بنفی و اثبات است پس هر آنکه هر دلیلی که دلالت بر تعیین امام کند از جانب پروردگار عالم منافات دارد با تعیین مخلوقین پس لا جرم
بادلهٔ اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلام فساد خلافت غیر آن حضرت و بطلان تصرف ایشان در امور شریعت ظاهر میباشد بدون
حاجت بادلهٔ فساد خلافت ایشان و شواهد بطلان آن با وجود این خیر از دو قسم در دین مختصر ذکر خواهیم نمود سیوم آنکه باید
ملاحظهٔ حال ادلهٔ خلافت خلفا را کرد و این بر دو قسم است چنانکه بعضی از فضلای عصر متوجه گردیده اند یکی آنکه
دلالت کند بر عدم تعیین امام از جانب حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله دیگری آنکه این دلالت ندارد بلکه ساکت است از تعیین
امام و قسم اول هم بر دو قسم است یکی آنست که دلالتش بر عدم تعیین امام بنحوی است که منافات با ادلهٔ تعیین امام نکند و معنی معارضه است
که اجتماع این هر دو در واقع محال باشد پس باید یکی از آنها حق و دیگری باطل باشد و دیگری آنست که چنین نباشد بلکه دلالتش
بر عدم تعیین امام موقوف باشد بر عدم دلیل بر تعیین او و بر فرض دلیل بر تعیین دلالتش بر حقیت خلافت خلفا ناتمام باشد
پس بدانکه این قسم از ادلهٔ خلافت و قسم ثانی هیچ منافاتی با ادلهٔ تعیین امام ندارد و قابل معارضه با آنها نیست زیرا که اجتماع
آنها امر نیست ممکن و اما قسم اول پس او منافات دارد با ادلهٔ امامت و اجتماع میان آنها نشاید و فرض صدق هر یک لازمهٔ عقلی اجمالی
دارد بر فساد دیگری و ادلهٔ مخالفین بر خلافت خلفای خود مشتمل بر هر سه قسم است لکن آنچه که از قبیل اول است که نافع است قلیل و
ضعیف است و آنچه که کثیر و قوی است بزعم ایشان غیر نافع و خالی از فائده است و از هر دو بحول الله وقوته ذکر خواهیم نمود [illegible]
آنکه باید دانست که امور منقسم اند بر دو قسم یکی ممکن و دیگری محال و محال منقسم است بمحال عادی و محال عقلی محال عادی آنست که

[illegible] دلیل [illegible] ثابت شود [illegible]
دلیل [illegible] عقلی [illegible] بلکه ممکن عقلی
[illegible] نبی [illegible] لکن دلیل
عقلی [illegible] امتناع [illegible] وقوع آن [illegible]
[illegible] بود و ظنی است [illegible]
[illegible] باشد و نه دلیل است نه دلیل حقیقی هر چند [illegible]
[illegible] قطعی [illegible] عادت [illegible] باطل و مضمحل [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] بان میشود [illegible] اثبات امامت میشود [illegible]
[illegible] امامت [illegible] دیگر [illegible] نبوت است با نص و نصب رسول [illegible] نبوت
نیست که [illegible] ثابت شود و معجزه که عبارت باشد از خارق عادت که کاشف از امامت گویند
[illegible] است یکی آنکه مقرون بدعوای نبوت یا امامت میباشد دیگری است که مقرون بدعوی امید کو میباشد [illegible]
[illegible] منصب [illegible] عالم [illegible] بلکه محض خارق عادت نیست که از شخص ظاهر میشود و این دلالت بر هیچ مطلبی
ندارد [illegible] بحسب عقل و نه بحسب عادت بلکه میگوییم که دلالت بر صلاح [illegible] صاحب آن هم ندارد زیرا که امور خارق عادت ممکن
است که از [illegible] بعض [illegible] باشد چنانکه در این زمنه بسیار است بلکه میگوییم که دلالت میکنند بر کمال بعد [illegible]
الهی چنانکه [illegible] هند [illegible] میشود که [illegible] میانداز [illegible] ومیشوند [illegible]
اوّل که آن بحسب عقل [illegible] دارد بر نبوت یا امامت یا منصبی از مناصب [illegible] عالم و معجزه انبیا و ائمه از این
قبیل بوده و همین معجزه مستند و شاهد دعوای او میشود و چون این مقدمات تمهید شد پس بدانکه خلاف واقع شده است میان
امت آنحضرت که خلیفه برحق بعد از نبی مطلق و رسول مصدق کیست اهل سنت جماعت کلاً مگر قد قلیلی قائل شده اند بامامت
ابی بکر بن ابی قحافه و بعد از او بامامت عمر بن خطاب و بعد از او عثمان بن عفان و بعد از او علی بن ابیطالب علیه السلام و قائلین بامامت
ابو بکر دو فرقه اند فرقه از ایشان قائلند بامامت او بانص صریح از پیغمبر خدا و این فرقه شاذ و کم اند و فرقه دیگر قائلند بامامت او
باختیار و وقوع اجماع نزد ایشان بنا بقول بامامت و این طایفه بسیار اند از معتزله و مرجئه و حشویه و جبریه چنانکه ابن ابی الحدید
در اوّل شرح نهج البلاغه گفته است القول فیما یذهب الیه اصحابنا المعتزلة فی الامامة اتفق شیوخنا کافة المتقدمون منهم والمتأخرون
والبصریون والبغدادیون علی ان بیعة ابی بکر الصدیق بیعة صحیحة شرعیة وان لم یکن عن نص وانما کانت بالاختیار و قد قلیلی
قائلند بامامت عباس عم پیغمبر و متمسک ایشان میراث است و بعضی از اخبار که روایت کرده اند که اصلا تعلق بمسئله امامت
ندارد و ظاهر است که این مذهب را بعضی از منافقین اختراع کردند برای تقرب بنزد خلفای عباسیه و همین دلیل بر بطلان
این مذهب با وجود آنکه الحمد لله منقرض گردیده اند و مضمحل شده اند است که امامت چون نبوت ارثی نمیباشد بلکه موهبت خدایست
و رحمت سبحانی مختص میکند هر کس را که میخواهد الله یعلم حیث یجعل رسالته و با وجود این غیر معصوم هم بود و امام باید معصوم
باشد چنانکه ثابت شد سابقاً و فرقه شیعه اند که خلیفه بلافصل و اولی بتصرف بعد از محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله علی
بن ابی طالب ابن عم آنسرور و داماد آن بهترین عالم است و دیگران باطل و دعوای ایشان باطل است و شیعه فرقهای بسیار اند
که بیشتر از هفتاد فرقه نقل شده اند و آقای مجلسی اعلی الله مقامه فرموده است که این فرق منقرض و مستاصل گردیده اند و در عصر
ما زیاده از سه فرقه نمانده اند امامیه اسماعیلیه زیدیه انتهی امامیه آنانند که قائل بدوازده امام میباشند که اثنی عشریه بایشان
میگویند اسماعیلیه قائل بامامت اسماعیل ابن امام جعفر صادق اند و زیدیه قائل بامامت زید بن علی ابن الحسین علیه السلام الله
و حق میان این مذاهب مذهب امامیه اثنی عشریه است و دلیل بر حقیقت این مذهب پاک و پاکیزه عقل و نقل هر دو نوع کتاب و
سنت حتی بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم هزار دلیل عقلی و هزار نقلی در این باب ذکر فرموده اند و کتابی مستقل
تصنیف کرده اند و بعضی در مقام اثبات اکتفا بدلیل نقلی کرده است بنا بر ایجاز از علمای عامه در کتب معتبره و صحاح معتمد

فصل اول از مقاله ثانیه در اثبات امامت

خود ایشان نقل کرده اند که اجماع علمای امامیه بر آن منعقد شده اند و لکن خبر در بین مخصر انه مرد و قبیل ایراد مینمائیم بعضی برای اسکات
خصم و الزام او و بعضی برای تشدید تاکید مطلب تا ناظر بین الامرین بهره حاصل شود بدانکه اثبات امامت علی بن ابیطالب علیه
السلام بالامر یکی از آنکه طریق سابق ممکن است اینست که عصمت بنابر آنچه ثابت شد بوجوب امام و وجوب تحقق عصمت در او و چون
عدم تحقق عصمت در غیر علی بن ابیطالب علیه السلام از اصحاب پیغمبر معلوم است پس واجبست تحقق عصمت در علی بن ابیطالب
علیه الصلوة و السلام لازم آید عدم تحقق امام که منافی وجوب او است و این خلاف فرضست اما دلیل عدم تحقق عصمت در غیر علی علیه السلام
آنست که چون اعتبار کردیم در مفهوم عصمت اشرفیت بود امام را از حیثیت قبیله پس خارج شدند از مظنه تحقق عصمت جمیع صحابه که از غیر
قبیله قریش باشند خواه و چون که فرزند باشند خواه و چون اعتبار کردیم اتصاف امام را بصفت کمال و نزاهت از نقایص مطلقا
پس خارج شدند از احتمال العصمة جمیع اراذل و اوباش و اهل عیوب و نقایص جمیع ارباب جهالات و اطفال و مجانین قبیله
قریش نیز مطلقا خواه مسبوق بکفر باشند یا نه باقی ماندند اشراف اعیان قریش که جماعتی بودند معدود و معلوم الحال و این جماعت
هم بر تقدیر استجماع صفات کمال و تنزه از نقایص صفات و ذمیمه افعال و حرکات و سکنات بیرون شدند بنابر سبق کفر چه همه آنجماعت
در هنگام بعثت از حد بلوغ گذشته بودند بلکه بعضی بحد کهولت و شیخوخیت رسیده بودند پس در زمان جاهلیت کفر و شرک متحقق
شده بود غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت باتفاق کل در حین نزول وحی بر آنحضرت در سن صبا بود و محققین بر آنند که او در کودکی
اول کسی که بشرف اسلام مشرف شد علی بن ابی طالب بود چنانکه خود اهل سنت در کتب معتبره خود نوشته اند مثل موفق بن احمد
خوارزمی در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که گفته اخبرنا الامام العلامه فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی
رفعه الی عبد الله ابن عباس انه قال سمعت عمر بن الخطاب و عنده جماعة فتذاكروا السابقين الی الاسلام فقال عمر اما علی فسمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فیه ثلاث خصال لوددت ان تکون لی واحدة منهن فکانت احب الی مما طلعت علیه الشمس
کنت انا و ابو عبیدة و ابو بکر و جماعة من اصحابه اذ ضرب النبی بیده علی منکب علی فقال یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین
اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در ریاض النضره نیز مذکور است همین روایت و لکن اول این
نحو است عن عمر و قد سمع رجلا سب علیا فقال انی لاظنک من المنافقین سمعت رسول الله الخ و این حدیث را در کنز الاعمال
هم ذکر کرده است لکن فی الجمله تغییر عبارت دارد و همچنین ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه از کتاب خصایص از عباس بن
عبد المطلب قال سمعت عمر بن الخطاب و هو یقول کفوا عن ذکر علی بن ابیطالب الا بخیر فانی سمعت رسول الله یقول الخ و سیوطی
و ملا علی متقی و حاکم شیرازی و ابن اثیر و سایر از معتبرین علمای ایشان ذکر کرده اند انشاء الله در مورد خود ذکر خواهد شد
که بعضی از ایشان این حدیث را بعمر منقصت کرده اند که چرا این تمنا را کرده است و بالجمله همگی بر آنند که اسلام آنحضرت قبل از بلوغ در
هنگام بچگی بوده است و علم قطعی بهمه اینها حاصل است پس در آنحضرت سبق کفر اصلا متحقق نشد و تفرد ذات آنحضرت در
اتصاف بصفات کمالات و تنزه از نقایص مطلقا و اشرفیت و اکرمیت آباء و امهات و عشیره و قبیله و نسب بیش از همگنان روشن تر
از آفتاب در وسط السماء است پس در آنحضرت هیچ گونه مانعی از تحقق عصمت نبوده است بخلاف غیر او از صحابه که در همه ایشان تماما
بلکه موانع از عصمت متحقق بود بجهتی که قابل امامت نبودند حال آنکه وجود امام واجبست پس متعین شد وجود مبارک و ذات
مقدس آنحضرت برای امامت پس در نتیجه بطریق شکل اول گوئیم امام واجب العصمة است و واجب العصمة از صحابه منحصر است در علی
پس امام منحصر است در علی و هو المطلوب دلیل دیگر از راه عصمت بر امامت آنحضرت اجماع مرکب است بجهة آنکه جمیع امت متفق
اند که امام بعد از رسول خدا یا علی است یا ابوبکر یا عباس و هیچکس غیر از این سه نفر امام نیست پس اجماع واقع شد بر نفی امامت
غیر این سه کس و چون عصمت که شرط امامت است منتفی است از ابی بکر و عباس بنابر سبق کفر پس امامت منحصر باشد در علی
پس بطریق قیاس استثنائی گوئیم هرگاه ابوبکر و عباس امام نباشند واجبست که علی امام باشد بنابر تحقق اجماع بر عدم
امامت غیر این سه کس لکن ابوبکر و عباس امام نیستند بنابر انتفاء شرط امامت که عصمت است نتیجه میدهد که پس واجب
است علی امام باشد تقریر دیگر دلیل اجماع مرکب آنست که جمیع امت مجتمع اند در دو قول یکی قول بوجوب عصمت در
امام و دیگری قول بعدم وجوب آن هر که قائل است بوجوب عصمت در امام قائل است بامامت علی و هر که قائل نیست بامامت

فصل اول [illegible]

[illegible] امت بعد [illegible] امام [illegible] قائل شوند [illegible]
اجماع [illegible] کرده است و [illegible] بطلان [illegible] مثل [illegible] واجب شود [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] عصمت [illegible] امام [illegible] علی [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] علمای اثنا عشریه [illegible] اتفاق کرده اند بآنکه بعد از پیغمبر باید
امام [illegible] باشد [illegible] مسائل علمی و عملی و مروج احکام دینی و مرجع [illegible] باشد در میان [illegible]
[illegible] کلام [illegible] محقق [illegible] بعضی [illegible]
بعد از پیغمبر ابوبکر ابن ابی قحافه و بعد از آن عمر بن خطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی بن ابیطالب است و بعضی
برآنند که امام مطلق و خلیفهٔ بحق بلا فاصله بعد از پیغمبر مرتضی علی بن ابیطالب است و بعد از وی حسن بن علی و بعد از وی حسین بن علی
است ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی التقی ثم علی بن محمد
النقی ثم الحسن العسکری ثم المهدی الهادی القائم بالحق صلوات الله علیهم اجمعین و اختلاف میان اسلامیان در تعیین خلیفه
بعد از نبی اکرم چندان است اما بحسب اقوال معتقدٌ به دو اراست میان دو مذهب مذکور و در کتب هر دو فرقه برای اثبات مدعا خود
اقوال و ادله لا تعد و لا تحصی ایراد نموده اند که ذکر آنها بیچ اقوال هر دو طائفه در نزد عقل سلیم حکم کرد که خلیفهٔ نبی الجنان خلیفه که انموذج
اوست باید که اشبه باشد در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی بآن که صاحب نفس قدسی بود که بحسب استعداد ذاتی از ابتدای تکوین
تا الی الختام از کمال عصمت محفوظ مانده و اقوال او بلا احتمال عقلی حجت باشد در دین نبی بحال خود مانده چون از تتبع کتب متفق علیه مختلف
فیه است بودیم که کمالات علمی و عملی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بحدی بود که پیغمبر خدا او را بموجب امر الهی بمرتبهٔ
نفس نفیس خود دانسته چنانکه آیهٔ مباهله بآن ناطق است حیث قال الله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و
انفسنا و انفسکم الخ چه باتفاق مفسرین فریقین مراد از انفسنا مرتضی علی است و نیز دانسته بود که نفس شریف ایشان قدسی
علم ایشان لدنی است بحدیکه در حالت بودن ایشان در بطن مادر خود فاطمه بنت اسد چون حضرت رسول الله فاطمه را میدید فاطمه
بی اختیار اجابر میخواست چون از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود هر وقت سید البشر را می بینم جنینی که در رحم دارم حرکتی میکند
که مثل انم قیام نمود و چون آنحضرت در پیش من از طرفی بطرف دیگر حرکت میکند جنین مذکور نیز بآن طرف حرکت میکند بطوریکه
من میدانم رو بآن طرف کرد که حضرت پیغمبر متوجه نظر شده اند اکثر علمای اهل سنت که علی بن ابیطالب را بکرم الله وجهه می
خوانند همین معنی را وجه آن گویند پس دانستم که برایشان حالت مرتبهٔ حضرت نبوت مآب منکشف بود در حالتیکه تولد نیافته
بودند و این از خواص نفس قدسی است بخلاف خلفای ثلاثهٔ مذکوره چه ایشان باتفاق مخبرین اولین و آخرین سابق مشرک بودند
و مدتهای مدید رب پرستی و در امور یکه بحسب عقل صحیح قبیح است صرف نموده اند و بعد از مدتی که در صدد این امد ند
که بشرف اسلام مشرف شوند بصرف قول مصطفوی و بمجرد دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و بتوحید الهی قائل نشدند بلکه
معجزه خواستند و از مشاهدهٔ معجزه گردن نهادند و ایمان آوردند و در کارها غلط میکردند و اعتراف بآن مینمودند چنانکه
حدیث لولا علی لهلک عمر اشهر از است که کسی بیان آن کند که در چند مجلس فرمودند از اینجا معلوم شد که استعداد نفوس ایشان
در مرتبهٔ بعض اوساط ناس که مرتبهٔ حکمای اسلامیه بدمانند لقمان و افلاطون و ارسطو هم نبوده است چنانکه در کتب محققین
متفق علیه مکتوب است که ایشان بعقل خود توحید الهی را اکرده اند و ایمان آورده اند و اصلا ستایش بتان راضی نشدند بلکه بعضی
از ایشان از منع بت پرستی بدرجهٔ شهادت رسانیدند و جماعتی که مرتبهٔ نفوس ایشان در مرتبهٔ اوساط ناس بود در مرتبهٔ اعلای ناس
که انبیا باشند بطریق اولی نمیباشند تا بمرتبهٔ نفس خیر البشر که افضل انبیا است چه رسد پس یقین دانستم که خلیفهٔ برحق بعد از
نبی مطلق حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین علیهم السلام الی المهدی
الهادی صلوات الله علیهم اجمعین که در تحقق عصمت ایشان احدی انکار ندارد و چون معصوم باشند مستحق امر خلافت نبوی باشند
و بوجود ایشان آنچه غرض از خلافت که بقای دین محمدیست صورت پذیر میگردد پس از تقلید وارستم و بتحقیق پیوستم انتهی
و اما دلیل نقلی بر عصمت آنحضرت بعد از همهٔ مذکوران قول حق تعالی است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا

و بعد از آنکه ایمان آوردند

نزد اهل البیت

فصل [illegible] مناقب و بیان [illegible]

بدانکه چهل و یکی حدیث از طریق عامه وارد است که این آیه شریفه در خصوص اهل بیت است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده باشند نازل گردیده است صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه محمد بن علی بن شهرآشوب در کتاب مناقب گفته است که آیه تطهیر نازل گردیده است در حق علی بالاجماع و ما اکتفا میکنیم بایراد دو حدیث از آنها یکی از کتاب جمع بین الصحاح الستة عن موطا مالک بن انس الاصبحی و صحیح مسلم والبخاری و سنن ابی داود السجستانی و صحیح الترمذی والنسخة الکبیرة من جمع النسائی من جمع الشیخ ابی الحسن رزین بن معاویة العبدری السرقسطی الاندلسی من صحیح ابی داود السجستانی وهو کتاب السنن فی تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا عن عائشة قالت خرج رسول الله وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وعن ام سلمة زوجة النبی ان هذه الآیة نزلت فی بیتها انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قالت وانا جالسة عند الباب فقلت یا رسول الله الست من اهل البیت فقال انک الی خیر انک من ازواج رسول الله قالت وفی البیت رسول الله وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فجللهم بکساء وقال اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و دیگری از ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضائل علی گفته است انبأنی مهذب الائمة ابو المظفر عبد الملک بن علی بن محمد الهمدانی اجازة اخبرنی محمد بن الحسین بن علی البزاز اخبرنی ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزیز اخبرنی هلال بن محمد بن جعفر حدثنا ابو بکر محمد بن عمر الحافظ حدثنی ابو الحسن علی بن موسی الخزاز من کتاب الحسن بن علی الهاشمی حدثنی اسمعیل بن ابان حدثنا ابو مریم عن ثویر بن ابی فاختة عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال قال ابی دفع النبی الرایة یوم خیبر الی علی بن ابی طالب ففتح الله علیه واوقفه یوم غدیر خم فاعلم الناس انه مولی کل مؤمن ومؤمنة وقال له انت منی وانا منک وقال له تقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل وقال له انت منی بمنزلة هرون من موسی وقال له انا سلم لمن سالمت وحرب لمن حاربت وقال له انت العروة الوثقی وقال له انت تبین لهم ما اشتبه علیهم من بعدی وقال له انت امام کل مؤمن ومؤمنة وولی کل مؤمن ومؤمنة بعدی وقال له انت الذی انزل الله فیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر وقال له انت الآخذ بسنتی والذاب عن ملتی وقال له انا اول من تنشق الارض عنه وانت معی وقال له انا عند الحوض وانت معی وقال له انا اول من یدخل الجنة وانت معی تدخلها انت والحسن والحسین وفاطمة وقال له ان الله اوحی الی ان اقوم بفضلک فقمت به فی الناس وبلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه وقال له اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ثم بکی فقیل له مم بکاؤک یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل انهم یظلمونه ویمنعونه حقه ویقاتلونه ویقتلون ولده ویظلمونهم بعده واخبرنی جبرئیل عن الله عز وجل ان ذلک الظلم یزول اذا قام قائمهم وعلت کلمتهم واجتمعت الامة علی محبتهم وکان الشانی لهم قلیلا والکاره لهم ذلیلا وکثر المادح لهم وذلک حین تغیر البلاد وضعف العباد والیاس من الفرج فعند ذلک یظهر القائم فیهم قال النبی اسمه کاسمی واسم ابیه کاسم ابی هو من ولد ابنتی یظهر الله الحق بهم ویخمد الباطل باسیافهم ویتبعهم الناس راغبا الیهم وخائفا لهم قال وسکن البکاء عن رسول الله ثم قال معاشر المسلمین ابشروا بالفرج فان وعد الله لا یخلف وقضاؤه لا یرد وهو الحکیم الخبیر فان فتح الله قریب اللهم انهم اهلی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اللهم اکلأهم وارعهم وکن لهم وانصرهم واعزهم ولا تذلهم واخلفنی فیهم انک علی ما تشاء قدیر و از طریق خاصه وجوه احادیث است که این آیه شریفه در خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین که ائمه باشند صلوات الله علیهم اجمعین نازل گردیده و وجه دلالت چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب تلخیص فرموده است که قوله تعالی انما یرید الله خالی نیست از اینکه یا اراده محض است که بمعنی فعلیت و اذهاب رجس نیامده یا آنکه اراده شده بمعنی فعلیت هم آمده و رجس از ایشان برداشته پس اگر مراد اولی باشد باطلست بچند وجه اول آنها آنست که لفظ آیه مقتضی اختصاص اهل بیت است بچیزیکه برای غیر ایشان نیست بنابر اینکه حصر بانما آیا می یعنی انما الجواد حاتم و انما لک عندی درهم افاده تخصیص میکند و اراده طهارت از کافه ابدان آنکه بمعنی فعلیت نباید اختصاص باهل بیت نداشته بلکه خدا از همه عالم از همه تطهیر اراده مثل این دارد یعنی حق تعالی میخواهد که همه مکلفین پاک باشند از معاصی ولکن نمیباشند اهل بیت [illegible] و شده اند دوم آنکه آیه اقتضا میکند مدح کسانی را که تشریف و تعظیم شده اند شامل ایشانست [illegible]

[illegible]

چنانکه پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را زیر کسا جمع کرد و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا این آیه را ذکر کرد ... ام سلمه گفت ... اهل بیت تو ...
[illegible] ... مقتضی مدح و تشریف است و مدح و تشریف در اراده مخصوص که شامل
[illegible] ... اذهاب رجس بلکه
[illegible] ... ایشان ... مطابق ... تطهیر ... اهل بیت
[illegible] ... عصمت ... ایشان است ...
اهل بیت ... عصمت ایشان ... اجماع ... عصمت ایشان بجهة آنکه ...
[illegible] ... عصمت ایشان ... اختلاف شده است در
عصمت ایشان ... عصمت باطل میشود ... که شامل شود ... مسلمین که مجمع علیه
بر ... باطل کرد ... حمل کرد آیه بر ازواج نبی بجهة آنکه آیه شریفه بعد از ذکر ازواج و خطاب ایشان وارد شده
وجه بطلان آنست و هیچکس قائل بعصمت ازواج نبی نشده اجتهت که از تحت خطاب خارج نیشوند چنانچه خطاب که مقتضی
عصمت کسانیست که این شامل ایشان است و وقوع آیه بعقب ذکر ازواج دلالت نمیکند بر تعلق آیه بر ایشان و تقیکه معنی آن
مطابق احوال ایشان نشد شاهد این مطلب ضمیر جمع مذکر است در لفظ عنکم و یطهرکم پس جایز نیست حمل آیه بر ازواج
و غیر ایشان و همچنین ما تقدم و ما تاخر از آیه همه با ضمیر جمع مؤنث وارد است و شاهد دیگر بر اختصاص است که در روایت
است که بعد از نزول آیه شریفه پیغمبر در وقت نمازهای صبح میآمد بخانه فاطمه زهرا و میفرمودند الصلوة یرحمکم الله انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا حتی توفی و جمع کثیری از محدثین عامه مثل احمد و ابن ابی شیبه
وابن جریر و طبرانی و حاکم و امثال ایشان در باب تفسیر قرآن آورده اند از انس که ان رسول الله ص کان یمر بباب فاطمة ستة اشهر اذا
خرج لصلوة الفجر یقول الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و در در منثور گفته که حضرت رسول صلی الله علیه
واله فرمود این آیه تطهیر بابوذر فاطمه علیها السلام میرفت و میخواندند و همچنین در جلد دویم در کتاب صحیح مسلم گفته که از زید
ابن ارقم از اهل بیت سؤال کردند که آیا زنان پیغمبر اهل بیت نیستند قال لا ایم الله ان المراة تکون مع الرجل العصر من الدهر
ثم یطلقها فترجع الی ابیها وقومها اهل بیته اصله و عصبته الذین حرموا الصدقة بعده حاصل مضمونش اینست که زید بن ارقم گفت لا والله
زنان از اهل بیت نیستند زیرا که مدتی با شوهر میمانند بعد از طلاق بر میگردد بخانه پدرش و اقوام خویش و اما اهل بیت او اصل
و ولد وی او است که صدقه بر ایشان حرام شده است بلکه در کشاف و صحیح مسلم مرویست که آیه تطهیر در خارج مثل در روز مباهله
نازل شده و در آنجا دیگری غیر از پنج تن علیهم السلام نبود خلاصه ممکن است که علت تردد آنحضرت تا نه ماه یا شش ماه بدر خانه فاطمه
همین باشد که آنحضرت میدانست که بال العبا بعد از خود جفاها خواهند کرد حتی از ازواج را داخل در آیه تطهیر خواهند نمود
این بود که مکرر میرفت و میفرمود تا حجت قاطعه بر عکس شرکت دیگران تمام بشود و ندیده استیعاب از ابو الحمرا تردد تا یکماه است و
در حدیث سیوطی در در منثور از سعد هشت یا چهل روز است و در کتاب مودت ه‍ فی ده ماه است و در دیگری تا یکسال است و این
اختلاف تمام منافات ندارد بجهة آنکه اطلاع هریکی از رواة اندک شده است و زیاده را مطلع نشده است پس کسیرا نمیرسد که
بگوید غایة آنچه آیه دلالت میکند اینست که برای اهل بیت مزیتی است در باب الطاف هرچند مقتضی عصمت نمیباشد بجهة
آنکه ما بیان کردیم که اگر اراده تشریع از آیه شریفه اراده خاصه پس مزیتی ندارد و وقتیکه مزیت ثابت شد پس لابد است که فعل اشیا
و افعال بر اراده که اذهاب رجس باشد اعتراض ایشان با اینکه آیه شریفه متضمن اثبات حالی است مر اهل بیت را و این دلالت
نمیکند بر اینکه غیر ایشان بر خلاف ایشان است مردود است با اینکه عصمت در غیر ایشان مقطوع العدم است و اما امامت
وقتیکه ثابت شد بر ایشان باطل میشود در غیر ایشان بجهة آنکه در سابق ذکر شد که دو نفر در یکوقت محال است مخصص بشوند
بامامت خلاصه وقتیکه ثابت شد دلالت آیه بر عصمت اهل بیت ثابت میشود امامت ایشان بجهة مجمع علیه بودن و محل
خلاف بودن غیر اهل بیت پس معلوم شد که حق در مجمع علیه بودن قطعی است و مورد خلاف غیر قطعی است و اولی متعین

[illegible] ... عصمت ... [illegible]

[illegible] ... لقوله ما ... [illegible] ... القرآن ... [illegible]

[illegible] ... والاقتصار ... والطاعة ... القرآن ... [illegible]

[illegible] ... القول ... العصمة ... [illegible]

[illegible] ... العصمة ... الامامة ... [illegible] ... علي عصمته والقطع علي [illegible]

[illegible] ... ذلك ... [illegible] ... الامامة [illegible]

[illegible] ... الاول ... الاحمد ... [illegible] ... معني ... [illegible]

[illegible] ... معني ... است ... الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان

[illegible] ... است ... گفته اند ... قوله تعالي كذلك يجعل الله الرجس علي الذين لا يؤمنون ... [illegible]

گفته اند رجس ... بمعني ... است ... [illegible] ... است ... [illegible] ... كرده اند ... [illegible]

رجس ... مذكوره بمعني ... است و بعضي گفته اند رجس ... مذكوره بمعني لعنت در دنيا و عذاب در آخرتست و بمعني ... [illegible]

امده است چنانكه در آيه شريفه فزادتهم رجسا الي رجسهم اي نتنا الي نتنهم و نتن عبارتست از كفر اي كفرا الي كفرهم و در آيه شريفه

فاجتنبوا الرجس من الاوثان بمعني شطرنج و قول زور و غنا امده است و بمعني اعمال قبيحه و مآثم و لطخ شيطان و وسوسه او امده

چنانكه در آيه شريفه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و در اخر حديث عبد الله بن احمد بن حنبل قلت يا واثلة بن الاسقع

كه در آن حديث است ما الرجس يعني رجس در آيه چه چيز است گفت الشك في الله عز و جل و در اخر حديث عياشي كه در كتاب شرح زياده

شيخ احمد احسائي نسبت داده است ميگويد يطهركم تطهيرا من ميلاد الجاهلية و در حديث ابن بابويه در اخر گفته قال الرجس هو الشك و در اخر

حديث محمد بن يعقوب عليه الرحمه و اخر حديث بحار الدرجات قال الرجس هو الشك والله لا نشك في ربنا ابدا و در حديث بصائر كلمه

والله ندارد بنابراين رجس هر معني كه باشد از معاني لغويه و تفسيريه از عمل و خو ائمه عليهم السلام از اهلبيت عصمت برداشته شده

و طهارت هم باعتبار موارد معاني مختلفه دارد مثل آنكه در آيه و ثيابك فطهر بمعني اصلاح امده است و بمعني قصير امده است يعني

لباس خود را كوتاه بكن يا آنكه بپوش از بعنوان كبر و فخر و ثياب را بمعني عمل گرفته اند يعني عمل خود را اصلاح بكن و در آيه شريفه رجال

يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين گفته اند مراد طهارت از ذنوب است و ظاهر است كه اختلاف معاني باعتبار متعلق و مورد است

و كونه معني طهارت همان معني پاكي است و رجس همان معني قذر است و ممكن است كه در وضع لغت هم چنين بوده باشد چنانكه در قاموس

گفته الرجس المأثم و كل ما استقذر من العمل والعمل المؤدي الي العذاب و الشك و العقاب و الغضب و در صحاح اللغة هم قريب باين معاني

است و در نهاية اللغة گفته الرجس القذر و قد يعبر به عن الحرام و الفعل القبيح و العذاب و اللعنة و الكفر پس بنابر لفظ تعبير نهايه معني

همانست كه گفتيم نه آنكه وضع شده است باين معاني و محقق نماند كه رجس بمعني شك در اخبار مذكوره كه حق تعالي اراده شك از اهلبيت

كرده نه باين معني است كه شك در ايشان بود و خدا تعالي برداشت بلكه باين معني است كه جعل شك اصلا در ايشان نكرده است چنانكه

خود ايشان فرموده اند لا نشك ابدا بلكه ميگوئيم كه دفع توهم است از مخالفين كه مبادا بعضي الشان بيايد كه ايشان از اشكي در بروز دكا

خوشده بود چنانكه در رؤساء ناس ممكن ميبايد بلكه رؤساء ايشان شاك بودند بلكه يقين بخلاف و ندعا لم نداشتند چنانكه در نبوت

پيغمبر هم شك داشتند چنانكه از خود ايشان نقل كرده اند قضيه قول عمر را كه گفت ما شككت في نبوة محمد مثل ما شككت في حديبيه

تنبيه بعضي از محققين در يك باب گفته اند بدانكه طهارت و عصمت در اصطلاح عبارتست از عنايت خاصه خدا و ندي براي

بنده كه ان خاص خود مثل انبيا و ائمه و ملائكه پس بوجود اين عنايت همه محاسن و قبايح در نظر ايشان حاضر است لهذا ايشان بالكليه

والجزئيه فاعل قبايح و تارك محاسن نميباشند پس جميع معاصي و قبايح و ادناس و اخباث صوري مثل حيض و نفاس و امثال آن و معنوي

مثل كينه و حسد و بخل و ريا و شرك و شك و اراده بد از ائمه و فاطمه عليهم السلام قلع شد بلكه طاهر بالذات و مطهر بالغير اند چنانچه

در وصف حور بالهشت وارد شده است بعد از آن گفته كه پس فاطمه زهرا از همه اين مذكورات پاكست چنانكه از ابن حجر در صواعق

محرقه مرويست از پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله ابنتي فاطمة حوراء ادمية لم تحض و لم تطمث انما سميتها فاطمة لان الله فطمها و محبيها

[illegible]

عن النار [illegible] فاطمه [illegible] عایشه [illegible]

[illegible] رضی الله عنها [illegible] قالت کنت [illegible] رسول الله [illegible] لکن [illegible] تطهیر ایشان [illegible] علیهم [illegible]

[illegible] علی و علی [illegible] اسنة الله [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] العربیه [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] الرجس [illegible] عهد نیست قطعا بجهة انکه معهود [illegible] در دنیا [illegible] الف و لام استغراق است [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] افراد جنس بجهة انکه در قواعد معتبره مقرر است که [illegible]

[illegible] افراد [illegible] ظاهر شد که [illegible] افراد منتفی شد حقیقت منتفی [illegible]

وحینئذ ثابت شد عصمت اهل البیت علیهم السلام از قاذورات [illegible] جمیع [illegible] ظاهره و باطنه و همچنین معلوم شد که

مراد از اهل بیت [illegible] اهل سنت [illegible] آل کسا است چنانکه در چند خبر ذکر کرده اند و همچنین معلوم شد خروج زوجات

نبی بدلیل نص منافات ندارد بر [illegible] مقدما و موخرا بجهة انکه قرآن مجید مثل سایر اخبار و آثار نیست که لازم

باشد اینکه اول کلام که در مطلبی شد آخر کلام هم باید در آن مطلب باشد بلکه آیات بسیار دیدیم که صدر آنها در بیان امری وارد

شده است و ذیل آن در بیان امر دیگر پس چه مانع است از ذکر و تعداد در صدر آیه و غیر زوجات را در ذیل آن و دعوای تغلیب و مجاز

غلط است بجهة انکه ذکر کردیم که نفی حقیقت بنفی جمیع افراد محقق میشود و از معلومات اولیه شد صدور قبایح و زلات قولا

و فعلا از حفصه و عایشه و بخصوص خروج ام سلمه بقول رسول و هم چنین مخالفت کردن عایشه بنص آیه شریفه وقرن فی بیوتکن

ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و خروج او با جمعی اجنبی به بصره بجنگ علی بن ابیطالب و باعث کشته شدن چند هزار نفر از

مسلمین و از اینجاست که جماعت اهل سنت در اینجا ناچار مانده گفته اند که عایشه توبه کرد و هم چنین باجماع کافه مفسرین

عایشه و حفصه اذیت برسول خدا کردند و سوره تحریم در تهدید ایشان نازل شد آیه ان تتوبا فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا

علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین و اذیت کننده پیغمبر ملعون است بنص قرآن مجید که فرموده است ان الذین

یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا و معصوم بودن ملعون اجتماع ضدین است که محال و

ممتنع است پس قول بدخول ازواج در آیه تطهیر تکذیب خدا و رسول است و بهتر اینست که در این باب تفسیر سوره تحریم را بخصوص

کشاف را ملاحظه نماید که در اینجا چها نوشته است و شاهد دیگر بر عدم دخول زوجات در اهل بیت انست که حافظ سیوطی و سخاوی

در جامع صغیر از ابن عساکر از واثله نقل کرده است که پیغمبر فرمود اول من یلحقنی من اهل بیتی انت یا فاطمه و اول من یلحقنی من ازواجی

زینب وهی اطولکن یدا اگر کسی بگوید چرا سارا زوج حضرت ابرهیم از اهل بیت او شد و زوجه پیغمبر ما اهل بیت نشد گوییم بجهة انکه

زوجه ابرهیم دختر عمو یا دختر خاله او بود پس رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت دلالت ندارد بر اینکه زوجه مرد از اهل بیت او

باشد چنانکه جمعی گفته است و از جمله شواهد این مدعا قول محمد بن طلحه شافعی که در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول

ذکر کرده است بعد از ذکر معانی آل و اهل و اتحاد معنی آنها و اینکه اهل در اصل آل بود همزه را قلب بها کردند گفته است اما اهل البیت

فقد قیل هم من ناسبه الی جده الادنی وقیل من اجتمع معه فی رحم وقیل من اتصل به بنسب او سبب وهذه المعانی کلها موجودة فیهم

علیهم السلام فانهم یرجعون بنسبهم الی جده عبد المطلب ویجتمعون معه فی رحم ویتصلون به بنسبهم وسببهم فهم اهل بیته حقیقة

فالآل واهل البیت سواء اتحد معناهما علی ما شرح اولا واختلف علی ما ذکرنا ثانیا تحقیقهما ثابتة لهم انتهی و بعد از آن صاحب

حدیث زید بن حسان را با حصین از صحیح مسلم نقل کرده است و مختصرش انست که حضرت رسول در مسجد خطبه خواند و موعظه

فرمود بعد فرمود اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی

والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی دو مرتبه فرمود بعد از آن

حصین از زید پرسید من اهل بیته یا زید الیس نساؤه باهل بیته قال لا اهل بیته من حرم الصدقة بعده خلاصه این همان

اهلبیت است که در صحاح سته و غیر آن فحول علمای اسلام نقل کرده اند انچه رسول خدا درباره ایشان چه سفارشها کرده است

برامت مثل انکه مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق و مثل انکه فرموده است مثل اهل بیتی

فصل اثبات امامت سایر ائمه اثنا عشر

مثل النجوم السماء کلما خوی نجم طلع نجم و مثل انکم مثل اهل بیتی کمثل باب حطة من دخله غفرت له ذنوبه و مثل انکم النجوم امان لاهل
السماء و اهل بیتی امان لامتی فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض و مثل انکم اهل بیتی امان
لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا احزاب الشیطان و مثل انکم فی کل خلف من امتی عدول من اهل
بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و مثل ابن عساکر از خالد بن صفوان روایت
کرده است که رسول خدا فرمود ایها الناس انی ترکت فیکم خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله
حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و غیر این اخبار که بجمال اگر ذکر نمائیم [illegible]
پس با وجود این اخبار صحیحه که در کتب صحیحه خود نقل کرده اند چه قدر ظلم و جور بر ایشان کردند که اول ان ظلمها تقدیم دیگران شد
بر ایشان که از ان جسارت پیدا کردند هم بنی امیه و تابعین ایشان بهر یکی از اولاد ایشان و انواع ظلمها کردند که بدترین غصب حق
امامت ایشان بود و اخر قتل ایشان بهر نحو که میتوانستند مضایقه نکردند اللهم العن ظالمی آل محمد اجمعین شیخ احمد بن محمد بن علی
بن ابراهیم الانصاری الیمنی الشروانی در مناقب حمیده ایشان گفته و ما احسن قول محب الال العارف المفضال شهاب الدین احمد بن
عبد القادر الحفظی الشافعی رحمه الکبیر المتعال فی منظومة المسماة بعقد جواهر اللال شعر و آیة التطهیر فیهم نزلت
و اذهبت رجسهم و طهرت لما تلاها قام یدعو اهله فی بیت سکناه و خص آله ادخلهم تحت الکساء و جللا
جمیعهم ثم دعا و ابتهلا و قال اللهم هؤلاء هم اهل بیتی و هم عترتی انی لمن حاربهم حرب و من سالمهم سلم علی مر الزمن
و انی منهم و هم منی فصل علیهم ازکی صلوة و اجل وارحم و بارک وارض عنهم واغفر والرجس اذهب عنهم و طهر
هذه الایة اصل القاعدة و منبع الفضل لکل عائدة و انما حرف یفید الحصرا و یقصر المراد فیهم قصرا فلا یرید
الله فیهم غیر ان یذهب عنهم کل رجس و درن مؤکدا تطهیرهم بالمصدر منکر اشارة للعبقری ملاحظه نماید
صاحب بصیرت که در این قصیده که از علمای سنت صادر شده چه قدر لطفها دارد که محتاج بشرح و بیان است فاعتبروا یا اولی
الابصار و چون اسماء مبارکه ائمه اطهار با قاعده زبر و بینات با آیه تطهیر مطابق یافته اند هر چند این قاعده دخل بعالم
استدلال ندارد و لکن ذکر ان خالی از وجاهت نیست

یرید الله	لیذهب	عنکم	ائمتنا
زبر ۹۱ — بینات ۳۲۲	زبر ۴۶۷ — بینات ۲۵	زبر ۱۳۰ — بینات ۲۴۶	زبر ۹۲ — بینات ۳۲۶
والامام الهمام الحسن بن علی	والامام الکامل ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام	امام زین العابدین علیه السلام	محمد ۹۲ — و وصی علی ۳۲۶

الرجس	اهل البیت و یطهرکم	تطهیرا
زبر ۲۹۴ — بینات ۲۲۲	زبر ۴۷۹ — بینات ۳۳۴ — زبر ۲۹۱ — بینات ۱۹۳	زبر ۲۲۵ — بینات ۱۱۵
ماحی کفر و حامی اسلام محمد الباقر و جعفر	امام موسی و علی و محمد جواد	و النقی و العسکری و المهدی الهادی صلوات الله علیهم اجمعین

و اما اثبات حقیقت امامت ائمه [illegible] افضلیت ایشان از دیگران است که چون اعلم و افضل و نسبت بدیگران
بیشتر باشند و مراد از فضل [illegible] که شخص متصف [illegible] مستحق مدح و تحسین شود مطلقا خواه نزد عقلا و خواه نزد
[illegible] خواه در دنیا خواه در اخرت [illegible] فضل دو قسم است کمالات نفسانی و کمالات جسمانی اما نفسانی عبادت و علو حسب و نسب
و اما [illegible] علم و زهد و ذکاوت و کثرت [illegible] و اطاعت پروردگار عالم و همه ائمه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
از همه بیشتر [illegible] معروف و مشهور و هم چنین صفات پسندیده از حسن خلق و سخاوت و علو طبع و سماحت
و شجاعت و [illegible] اخلاق حمیده [illegible] جمع بود [illegible] هیچ کس از اخلاف در ان نیست و این مطلب هر چند متفق علیه نزد
عامه نیست [illegible] بعضی هر دو شیخین را افضل دانسته
[illegible] ابن [illegible] آیات متکاثره در خصوص [illegible] که در کتب خود [illegible]
[illegible] نظیر [illegible]
[illegible] بعضی از ایشان ادعا کرده [illegible]

فضل علی بر سایر صحابه با تعبیرات

که محمد الغزالی حاکم اول و ابیک امین در السحر کرد علی مکه حجرت شخص با علم است و علی اعلم او است که نووی در تهذیب
ذکر کرده در تاریخ الخلفا مسطور کرده که ابوبکر هر آینه علم صحابه بود و اشد و ابوبکر رضی الله عنه از پیغمبر شنیده و روایت از آن کرد
که مسند بهما حدیث انا الله علیها ثم التعصب لعلی مصنف که ابوبکر افضل از ایشان و علم بی مبالغه ابو بعد از علم ان
علیها صلوات الله است که معلوم که افضل ایشان بوده است که مبادا دو نفر از علی واقع شد و تو یکی ید بگوی زنا با خلفا فضل
و علم حق که بود و امن مجاهد لعیبا و حال آنکه بیقه موسی سر تو من علم دارم الله بگوی و لا هم با الاستر خود بر داشت بود میده
بوده بسرش که محض است اصلا اتو که گفته بود علم تمام معلوم شد و امام مقدار علمش را چه عرض کنم در فضایل علی علیه السلام
علیه السلام که نص بیا پیغمبر افضل العباد تمام انس و جن است از سابقین و لاحقین از عمر منقولست چنانکه در کتب معتمد اهل سنت
موجود است و فضل احوال نقص تکمیلست که پیغمبر فرمود اگر تمام عمل انس و جن در یک کفه ترازو گذاشته شود و عمل علی در یک کفه ان
فرا شد علی سنگین تر میباشد و بعد از قول خلیفه ثانی اعوذ بالله من قضیة لیس لها ابو الحسن و در جمله جا گفته لا ابقانی الله
بعد علی چنانکه سبط بن جوزی در کتاب تذکره ذکر کرده و در هفتاد چند مورد خطا کرده و گفته لولا علی لهلک عمر چنانکه نووی در تهذیب
و سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده اند از خود خلیفه ثانی خبر رسیده است در خصوص آنسرور مثل اینکه ابن مغازلی شافعی در مناقب
روایت کرده که روزی دو نفر از عمر پرسیدند در ایام خلافتش که طلاق کنیزک چند است عمر برخاست و رفت به خدمت حضرت امیر
المومنین علیه السلام از آنحضرت پرسید آنسرور با اشاره انگشت فرمود عمر برگشت بسائلان گفت یکی از ایشان گفت سبحان الله تو امیر
مومنانی و از تو سوال کردیم و تو از دیگری پرسیدی که اصلا با تو حرف نزد و باشاره انگشت فرمود عمر گفت وای بر تو میدانی
این کیست این علی بن ابیطالب است که از رسول خدا شنیدم که فرمود اگر همه سموات و ارضین در یک کفه میزان گذارند و ایمان علی را در
کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر آنها زیادتی کند دیگر کتاب الجماد روایت کرده است که روزی علی در مسجد نشسته بود با عمر و خلق
بسیار حاضر بودند ساعتی آنحضرت برخاست و رفت کسی گفت این مرد متکبر و صاحب عجب است عمر گفت تکبر او را میرسد و عجب باو
میسزد والله که اگر شمشیر او و عمود عمود اسلام را است میشد و او اولین امت است در سبقت و اهل شرف بزرگی و علو منزلت است
در میان ایشان و ابن مغازلی شافعی در مناقب روایت کرده که کسی از عمر پرسید که بهترین مردم بعد از پیغمبر که بود گفت تو را باین
سوال چه کار است بعد از آن استغفر الله گفت و گفت بهترین مردم بعد از رسول الله کسی است که حلال او را حلال کرد و حرام او را
حرام کرد پرسید آن کیست گفت علی است که در خانهای همه را از مسجد بست و در خانه او را باز گذاشت و باو گفت نسبت مرا
تو هر و باین مسجد یکیست تو وارث و وصی و قاضی دین و وفا کننده بوعده من و تو قتال میکنی بر سنت من دروغ میگوید
کسیکه مرا دوست میدارد و با تو دشمن است و ابن جریر در کتاب غدیر روایت کرده از سعد ابی وقاص که معویه گفت شنیدم از رسول
الله که بفاطمه میگفت تو بهترین مردم از جهت پدر و شوهر و خلاصه این قبیل اخبار در کتب عامه بسیار است حتی ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغه گوید که فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده است که با وجود آن متعرض بیان شدن سماجت است بعد از
آن گوید چه گویم در مرد که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصما نتوانسته انکار و کتمان مناقبش نموده اند حتی مشهور
است که از یکی از علما پرسیدند از فضایل آنسرور گفت چه گویم در فضایل کسیکه دوستان او از ترس دشمنان او و از حسد
اظهار نکردند کمال فضائلش را و دشمنان او کتمان کردند مع ذلک فضایل آنسرور تمام عالم را گرفته اما از حیث علم کفایت میکند قول رسول
الله در خصوص آنسرور انا مدینة العلم و علی بابها چنانکه همه کتب علمای سنت مشهور است و در کتاب مطالب السئول بعد از ذکر این حدیث
گفته و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود الفاضل البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله قال انا دار الحکمة و علی بابها
بعد از آن گوید لکنه خص العلم بالمدینة والدار بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعا و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائدة و اعم
نفعا من الحکمة خصص الاعم بالاکبر والاخص بالاصغر و فی قول النبی ذلک اشارة الی کون علی نازلا من العلم والحکمة
منزلة الباب من المدینة والباب من الدار لکون الباب حافظا لما هو داخل المدینة و داخل الدار من تطرق الضیاع و اعتداد
الذهاب علیه و کان معنی الحدیث ان علیا حافظ العلم والحکمة فلا یتطرق الیهما ضیاع و لا یخشی علیهما ذهاب فوصف علیا بانه
حافظ العلم والحکمة و یکفی علیا علوا فی مقام العلم والفضیلة ان جعله رسول الله حافظا للعلم والحکمة و من ذلک ما نقله

القاضی الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی ان رسول الله خصص جماعة من الصحابة بكل واحد بفضيلة تختص عليا
بعلم القضا فقال واقضاهم علي وقد صدع الحديث بمنطوقه وصرح بمفهومه ان انواع العلم واقسامه قد جمعها رسول
الله لعلي دون غيره فان كل واحد ممن خصه رسول الله بفضيلة خاصة لم يتوقف حصول تلك الفضيلة على غيرها من القضايا
والعلوم فانه قال افرضهم زيد بن ثابت واقرأهم ابي واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولا يخفى ان علم الفرايض
لا يفتقر الى علم النحو ومعرفة القرائة لا تتوقف على سواها وكذلك العالم بالحلال والحرام بخلاف علم القضا فالنبي قد
اخبر بثبوت هذه الصفة العالية لعلي مع زيادة فيها فان صيغة افعل تقتضي وجود اصل ذلك الوصف والزيادة فيه على
غيره واذا كانت هذه الصفة العالية قد اثبتها له فتكون حاصلة له ومن ضرورة حصولها له ان يكون متصفا بها ولا يتصف
بها الا من يكون كامل العقل صحيح التمييز جيد الفطنة بعيدا عن السهو والغفلة بفطنته الى وضوح ما اشكل وفصل ما
اعضل ذا عدالة تحجزه ان يحوم حول حمى المحارم ومروة تحمله على محاسن الشيم ومجانبة الدنايا صادق اللهجة ظاهر الامانة
عفيفا عن المحظورات مامونا في السخط والرضا عارفا بالكتاب والسنة والاتفاق والاختلاف والقياس ولغة العرب بحيث يقدم
المحكم على المتشابه والخاص على العام والمبين على المجمل والناسخ على المنسوخ ويبني المطلق على المقيد ويقضي بالمتواتر دون الاحاد
وبالمسند دون المرسل وبالمتصل دون المنقطع وبالاتفاق دون الاختلاف ويعرف انواع الاقيسة من الجلي والواضح والخفي
ليتوصل بها الى الاحكام من الواجب والمحظور والمندوب والمكروه فهذه امور لا يصح اتصاف الانسان بعلم القضا ما لم يحط بمعرفتها
ومتى فقد علمه بها لا يصلح للقضا ولا يصح اتصافه به فظهر لك بذلك ان الله تعالى ان رسول الله حيث وصف عليا بهذه الصفة
العالية بمنطوق لفظه المثبت له فضلا فقد وصفه بمفهومه بهذه العلوم المشروحة المتنوعة الاقسام فرعا واصلا وكفى بذلك
دلالة لمن خصه بهداية الهداية قولا وفعلا على ارتقاء علي في مناهج معارج العلوم الى المقام الاعلى وضرب خيم انتشار الفضائل
المجرات بالتسام بالقدح المعلى انتهى وغرض از ذكر اين عبارات از علماى فحول اينست كه الفضل ما شهدت به الاعداء فضائلي
كه در كتب ايشانست اين مذكورات قطره از بحار ان ميباشد مشت نمونه خروار است حتى اينكه خود ايشان در كتب خود ضبط كرده اند
كه انسرور مرجع جميع علوم است تا ساهم روساء علوم چنانكه بازدرهما نكتا ب گفته واما القول في تفصيل علومه وتعيين فضائله
فاعلم ان العلوم تنقسم الى اصول وفروع فاما الاصول فالقائمون بها هم المتكلمون واشهر فرقهم المعتزلة والاشاعرة والشيعة والخوارج
وائمة هذه الطوائف مرجعها الى علي اما المعتزلة فينسبون انفسهم اليه واما الاشاعرة فامامهم ابو الحسن كان تلميذ الابي على
الجبائي المعتزلي وكان الجبائي ينسب نفسه اليه واما الشيعة فانتسابهم اليه ظاهر واما الخوارج فكان رؤساهم واكابرهم تلامذة
له واذا كان اكابر المتكلمين وائمة الاصول ينتسبون اليه فكفى بذلك دلالة على علمه بالاصول والذي يشرح هذا القول ويوضح ان
المطلب الاقصى من الاصول علم التوحيد والعلم بالقضا والقدر والعلم بالنبوة والعلم بالمعاد والبعث واحوال الاخرة وقد ذكر
في كلامه ومواعظه وخطبه من هذه العلوم ما يشهد بكمال تمكنه ومتانة احاطته بعلوم الدين بعد از ان شروع كرده بيك
يكي از فقرات علوم مذكوره وذكر كردن فارسيده بانجا ميكويد واما علم الفروع فالعالم فيه فتما الاحيا والاموات فقسم يتعلق
بالاحيا وهو انواع من الكلام وغيرها وقسم يتعلق بالاموات وهو علم الفرايض وقسمة التركات وباعتبار هذا القسم سمى النبي
الفرايض نصف العلم حيث قال تعلموا الفرايض وعلموها فهو نصف العلم [illegible] من الحديث مؤلف كويد كه در اين حديث
نكته است وان اشاره بمسئله عول و تعصيب است كه خليفه ثاني اختراع كرده بعد از ان كويد ولامير المؤمنين في جميع ذلك قدم
وتحقيق ورسوخ في مقام الاعتبار بعد از ان بنا كذاشته بذكر چند مورد يكى از تقسيم تركه كه مشهور است بمسئله دينار به ومسئله منبريه است
كه بنا بمذهب ايشان درست ميشود بعد از ان گفته واما قسم الاحكام والعلوم المتعلقة بالاحيا على اختلاف انواعها يكتفي في
تفضيله منها وتبحره فيها ما نقل عنه انه قال علمني رسول الله الف باب من العلم فانفتح لي من كل باب بعد از ان كويد فالعلوم
مع كثرة اسبابها واختلاف مطالبها وابوابها لا يعد تزايد ابوابها ولا يحد تباعد شعابها وهذه عشرة من قواعدها الشاملة
تفاريع انواعها بعد از ان انهارا شمرده است كه ديگر جزئى باقى نگذاشته است مگر انكه بجميع انها اشاره كرده است تا اخر گفته وقال
لو كسرت لي الوسادة لحكمت بين اهل التوراة بتوراتهم واهل الانجيل بانجيلهم الخ وبعد از ان كويد لاجل ذلك قال عمر بن الخطاب

ای معضلة لیس لها ابو الحسن و قال سعید بن المسیب کان یتعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن بعد از آن شروع کرده بشمردن بعضی
از بدایع وقایع وارده از آنسرور و بعض موارد از آنجمله گفته که روزی در کوفه هفت نفر بسفر کردند و مدتی رفتند بعد از آن برگشتند
در حالتیکه یکی از ایشان مفقود بود زن او آمد بخدمت علی بن ابی طالب و عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستیکه شوهر من سفر کرد
با جماعتی ایشان برگشتند سوای شوهر من رفتم از ایشان پرسیدم از شوهرم خبر ندادند بمن حالتا و والد بدرستیکه من برگشتن ایشان
شوهر را مطمئن نیستم حضرت بفرمایید ایشان را و کشف حال بکن آنحضرت آن جماعت را حاضر کرده هر یکی را در گوشه از مسجد گذاشته
شخصی موکل او کرد که مانع شود از آنکه کسی نزد ایشان بیاید که مبادا حرفی بزنند بعد از آن یکنفر ایشان را خواست بحضور مبارک
و خبر از او پرسید از او و از احوال شوهر این زن پرسید او انکار کرد همینکه انکار کرد آنسرور صدا بتکبیر بلند کرد و گفت الله اکبر پس هر یکه
پنج نفر دیگر صدای آنسرور را شنیدند اعتقاد کردند که رفیق ایشان اقرار کرده است و صورت حال را بآنحضرت عرض کرده است
بعد از آن یک یکی ایشان را خواست و پرسید همه ایشان اقرار کردند بکشتن آن مرد بنابر آنکه رفیق ایشان با امیر المؤمنین خبر داده
است تا اینکه کرده اند بعد از اینکه اقرار ایشان تمام شد مرد اول عرض کرد یا علی من که اقرار بتو نکرده ام ایشان اقرار کردند حضرت فرمود که
ایشان رفقای تو هستند شهادت بکشتن تو کردند بعد از این انکار تو بحال تو نفع نمی بخشد پس آنمرد هم اعتراف کرد بمشارکت
خود در قتل آنمرد و قضیه کامل شد اقرار ایشان بقتل شوهر زن آنحضرت حکم خدا کرد بر ایشان و ایشان را کشت بسبب او و این از عجایب فهم
و غرائب علم او میباشد خلاصه ازین قبیل قصص و حکایات در کتب ایشان در خصوص آنسرور زیاده از حد تواتر است حتی اینکه
آنسرور مشهور و معروف است میان فریقین بمظهر العجائب و مظهر الغرائب و سبط ابن جوزی شافعی در کتاب تذکره خواص الائمه
فی معرفة الائمه گفته الباب الثانی فی ذکر فضائله علیه السلام و هی اشهر من الشمس و القمر و اکثر من الحصی و المدر و قد اخترت منها
ما ثبت و اشتهر و هی قسمان قسم مستنبط من الکتاب و الثانی من السنة الظاهرة التی لا شک فیها و لا ارتیاب قد روی مجاهد
قال سئل رجل عن ابن عباس فقال ما اکثر فضائل علی بن ابی طالب انی لاظنها ثلاثة الاف فقال ابن عباس هی الی الثلاثین الفا
اقرب من ثلاثة الاف ثم قال ابن عباس لو ان الشجرة اقلام و البحر مداد و الانس و الجن کتاب و حساب ما احصوا فضائل امیر المؤمنین
علی علیه السلام و فضل بن روزبهان در جواب ازین حدیث لا طائل آن گفته است که همه آنها ناشی از تعصب و عناد منبعث از جاهل و
لداد است و روی عکرمه عن ابن عباس قال ما انزل الله فی القرآن آیة الا و علی راسها و امیرها بعد از آن شروع بشمردن از آنچه تقدیم
کرده است و در کتاب بدة المعارف نقل کرده است او اخطب خوارزم از عبد الله بن مسعود که گفت شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحدا و روی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله
قال انا مدینة العلم و علی بابها منم شهر علم و علی در است بنابر قول پیغمبر است بلکه بنا بقول زمخشری در خبر دیگر آنسرور
نور چشم پیغمبر است چنانکه در خبر فاطمه روی الزمخشری بسنده عن النبی صلی الله علیه قال فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها
نور بصری و الائمة من ولدها امنا ربی الخ و ابن طلحه در کتاب مطالب السئول در وجه تسمیه آنسرور به بطین که مشهور است فرمود الفاظا
بود که او را است الانزع البطین گفته بعد از تفاصیل بسیار و حیث اتضح ما آتاه الله من انواع العلم و اقسام الحکمة باعتبار ذلک وصف
بلفظة البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف بامتلائه و لما کان علی قد امتلأ علما و حکمة و تضلع من انواع
العلوم و اقسام الحکم ما صار غذاء له مملوا به وصف بذلک باعتبار بطنا من العلم و الحکمة ثم تضلع من الاغذیة الجسمانیة ما عظم
بطنه فصار باعتبارها بطینا الی ان قال و قد انتشرت الاخبار و ظهرت الآثار فی الامصار ان علیا کان قد حصل علی علم کثیر و معرفة وافرة
و درایة وافیة ظهر بعضها التی لم یعرفها و عموم منفعة و ارجأ بعضها الی حین حضور جلیة و کان مما اظهره فی بعض القضایا ما حقن به دما
قد انعقد بسبب واقعة و ما انقذ به خلقا جما من الحیرة و الاشکال واقعة حتی حصل له الاعتراف بعلمه و معرفته فانه احضر الی عمر بن الخطاب
و هو امیر المؤمنین امرأة زانیة و هی حامل فامر برجمها و اقامة حد الزنا علیها فقال انه لا سبیل الی ما فی بطنها فردها عمر و قال
بمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر و لما ولی علی امرة المؤمنین رفعت الیه واقعة حارت عقول علماء و فهما فی حکمها و حارت افهامهم
عن ادراکها و فهمها و عجز ابنها که در منتهبه کتب علمای سنت مخفی نیست و اما عبادت آنسرور و طاعت آن بزرگوار در مقام
عبودیت پروردگار ... تمسک و ابعاد النهار مشهور بین الصغار و الکبار است با قطع نظر از قول رسول خدا در روز خندق

فصل [illegible]

دوم حدیث علی [illegible] افضل [illegible] که در کتب فریقین مشهور و منقول است چنانکه در مطالب السؤول گفته وامّا

[illegible]

انّما هي [illegible] الصادرة عن الله تعالى [illegible]

الصلوة ومنها الصدقة ومنها [illegible] لغيرها من الانواع وكلّ ذلك كان ممّا تمّ امره مقبلاً عليه مسارعاً اليه ممتثلاً به

خاضعاً [illegible] الى طاعة الله [illegible] فان غيره [illegible] بين الصلوة والصدقة فتصدّق وهو راكع في صلاته فجمع

بينهما في وقت واحد حتّى انزل الله [illegible] الى يوم القيمة وشرح ذلك [illegible] ان ايات واخبار نقل كرده

[illegible] المعارف [illegible] اخطب خوارزم روايت كرده است عن النبيّ قال لمّا اسرى بي الى السماء

السابعة [illegible] وقفت بين يدي الله عزّ وجلّ فقال يا محمّد فقلت لبّيك وسعديك قال قد بلوت خلقي فايّهم رأيت

اطوع لك قلت ربّ عليّاً قال قد صدقت يا محمّد فهل اتّخذت لنفسك خليفة يؤدّي عنك ويعلّم عبادي من كتابي ما لا يعلمون

قال قلت ربّ اختر لي فانّ خيرتك خيرتي قال قد اخترت لك عليّاً فاتّخذه لنفسك خليفة ووصيّاً ونحلته علمي وحلمي وهو امير

المؤمنين حقّاً لم ينلها احد قبله وليست لاحد بعده يا محمّد عليّ راية الهدى وامام من اطاعني ونور اوليائي وهو الكلمة التي الزمتها المتّقين

من احبّه فقد احبّني ومن ابغضه فقد ابغضني ولولا عليّ لم يعرف حزبي واوليائي در اين حديث چند چيز است كه هر يكي دليل محكمي است

بر مطلب يكي اطوع بودن آنسرور نسبت بخداوند اكبر ويكي استفهام حضرت غفّار از پيغمبر مختار اخذ كردن خليفه را كه بايد بنصب آن

بزرگوار باشد كه شان او رساندن احكام او بامّت باشد يكي كه بايد بعد از پيغمبر معلّمي باشد كه انچه را امّت نداشتند تعليم نمايد نه آنكه

خليفه از ديگران تعلّم نمايد كه در فلان قضيّه از رسول خدا چه در خاطر داريد چنانكه كار ابی بكر بود يكي اختيار پروردگار عالم خليفه

كه مختار او مختار رسول او است پس باطل شد قول باختيار امّت ويكي نصّ بر اختيار على [illegible] وكه علم وحلم او داد او باشد يكي

ملقّب بودن آنسرور بامير المؤمنين از جانب پروردگار عالم نه بگفته يكنفر از اعراب چنانكه در ملقّب بوده ابی بكر خود شان گفته

اند كه روزي شخصى ابو بكر را امير المؤمنين گفت از انوقت ملقّب شد چنانكه در صواعق است ويكى انكه انحضرت بيد هدايت

وامام كسانى است كه اطاعت پروردگار عالم ميكنند وغير او امام كسانى ميباشند كه طاعت خدا نكرده باشند هر چند اثبات صفتى بشخصى

نفى انصفت نميكند از غير او ولكن در اينجا [illegible] اوست كلمه كه متّقين را لازم است كرفتن آن واينكه كسيكه او را دوست

دارد خدا را دوست داشته است وكسي كه او را دشمن دارد دشمن داشته است خدا را واينكه هر گاه على نبودى گروه خداوند

عالم واولياى او شناخته نميشدند از اينجا معلوم شد كه هر كس على را امام داند از اولياى خدا است مفهوم شان ميشود كه هر كه

غير او را امام داند از دوستان خدا نيست محكّ خوبى است على بن ابيطالب عليه السلام كه عند الامتحان تشخيص داده ميشود جيّد از ردى

مؤلّف گويد حقير وقتى از نجف بعزم زيارت كاظمين عليهما السلام رفتيم با چند نفر از فضلاى معاصرين روزى بحضور فقيه نامى پير اسلام

سلمان عصر خود شيخ محمّد حسن آل يس تغمّده الله بغفرانه بعزم زيارت مشرّف شديم از هر در سخن پيوستيم از انجمله در مسئلهٔ امامت

گفتگو شد انبزرگوار فرمودند خليل كه از جمله فضلاى عامّه است در خصوص امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام گفته است استغنائه

عن الكلّ واحتياج الكلّ اليه دليل على انّه امام الكلّ ولكن حقير نسخه ديگر بعبارت ديگر وان اينست كه استغنائه عن الكلّ دليل على انّه امام الكلّ

مفاد هر دو عبارت در واقع يكيست ولكن ثانى ابلغ است از اوّلى زيرا كه اوّلى صغرى وكبرى هر دو [illegible] كسيكه همه

محتاج او شوند وبى احتياج از همه خواهد شد وشخص چنين متعيّن است براى امام بودن وثانى از باب ملازمه است زيرا كه لازمه

استغنا از كل بودن است بر كلّ در كل واين ابلغ است از عبارت اولى شعر ز افعال وصفات ذات اله نيستم ليكن تو ئى دائم

امام خلق بعد از مصطفى حقّا بهر كس غير تو نام امام الحق بدان ماند كه بر كوسالهٔ زرّين خطاب ربّنا الاعلى وارجح

ادلّه دالّه بر صحّت امامت آنسرور دعواى او است امامت وخلافت را بعد از پيغمبر وبر طبق دعواى خود اظهار معجزه نمودن

است وغير از آنسرور كسى از خلفا چنين نكرد بلكه راه اعجاز بلكه كشف كرامت بر ايشان مسدود بود واحدى تا حال نقل اعجازى

از ايشان ننموده پس چنانكه دعوى نبوّت مقرون باعجاز مثبت نبوّت است بالاتّفاق همچنان در امامت زيرا كه هر دو سفير الله

از جانب حق تعالى وفرق ميان ايشان منصب عظيم نيست مكر آنچه ذكر كرديم مكرّر امّا مقدّمهٔ دوّم كه دعواى آنحضرت باشد پس از

داخل در مسئلهٔ امامت ... باشد ... اعد ما اسکت ... اقوم او ... ابکر علی ... المصطفی ... لکن چون
جواب ... احدی ... ابی بکر ... باشد ... اصل ... بود ... خاصه ... اجماع ... حضرت ... ثانیه
مطاعن ... ثانی ... عمر ... متفق علیه ... است که حضرت ... ابکر امر ... بعد ... ابی بکر ... بعد
... الامر ... بعد کراهت ... رضا ... بود ... مانع ... اتفاق ... بعد ... کرد ... بعد کرد و ...
برخی ... الصحابی ... ابی بکر برخلاف ... ابی بکر و معلوم است که عدم تمکین کراهت او ... امامت ابی بکر بود ... آن بود کاست ... ما
امر ... لازم ... و انکه عمر ... خلافت ... است بلکه از جهة احقیت ذات مقدس خود ... بوده ... انا اعقل ...
... که ... کرد ... که در خطبه شقشقیه ... تصریح برآن فرموده که خلافت را من احق ام از ابی بکر وان ... ابو بکر
... است و ... ادراک ... خلافت و امامت ... اذ ... است که ... حضرت
... ما ... شده ... جهة ... بعضی ... ابی شیبه است که علی ...
امامت ... که در کتاب استقصاء الافحام جواب منتهی الکلام گوید که شیخ ابو القاسم اصفهانی که امام جلیل المناصب ...
رفیع المراتب ... اهل سنت است ... منتهی الکلام او را امام راغب گفته و فخر الدین رازی او را از ائمه سنیه امثال
حجة الاسلام غزالی دانسته و جلال الدین سیوطی در کتاب بغیة الوعاة گفته المفضل بن محمد بن المفضل الاصفهانی ابو القاسم الراغب
صاحب المصنفات کان فی اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن وافانین البلاغة والمحاضرات وقفت علی الثلاثة وکان ظنی ان الرجل
معتزلی حتی رأیت بخط الشیخ بدر الدین الزرکشی علی ظهر نسخة من القواعد الصغری لابن عبد السلام ما نصه ذکر الامام فخر الدین
الرازی فی تاسیس التقدیس فی الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالی وهی فائدة حسنة فان کثیرا من الناس
یظنون انه معتزلی در کتاب محاضرات که نسخه عتیقه آن نزد حقیر حاضر است در مثالب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است
از ابن عباس قال کنت اسیر مع عمر بن الخطاب فی لیلة وعمر علی بغلة وانا علی ناقة فقرأ آیة فیها ذکر علی بن ابی طالب فقال اما والله یا بنی
عبد المطلب لقد کان علی فیکم اولی بهذا الامر منی ومن ابی بکر فقلت فی نفسی لا اقالنی الله ان اقلت فقلت انت تقول ذلک یا امیر
المؤمنین وانت وصاحبک للذان وثبتما وانتزعتما منا الامر دون الناس فقال الیکم یا بنی عبد المطلب اما انکم اصحاب عمر ابن الخطاب
قال ابن عباس فتاخر وتقدم هنیئة فقال سر علی رسلک فقلت انما ذکرت شیئا ورددت علیک جوابه ولو سکت لسکتنا فقال
اما والله ما فعلنا الذی فعلنا عن عداوة ولکن استصغرناه وخشینا ان لا یجتمع علیه العرب وقریش غیر ما وترته فاردت ان اقول کان
رسول الله یبعثه فی الکتیبة فینطح کبشها ولم یستصغره انت وصاحبک فقال لا جرم فکیف تری والله ما نقطع امرا دونه ولا نعمل
شیئا حتی نستاذنه ناظرین با انصاف خدا را حاضر و ناظر دانسته در روایت راغب که امام جلیل المناصب ایشان است نظر کنند در
یابند که در دعوی حقیر نصر است چه از این خبر واضح و ظاهر است که جناب خلیفه ثانی آیهٔ قرآنی مشتمل بر ذکر وصی رسول یزدانی خواندند و بجهت
الطاف ضبط در دحکم نتوانستند بی تنبیه منبهی و بی تعرض متعرضی به حقیقت امر بودند گویا از تعرض ابن عباس خوف کردند بزبان گوهر
افشان گفتند در وعز و بمنقبت بنا سفتند که قسم بخدای بنی عبد المطلب علی در میان شما اولی بود باین امر یعنی خلافت از من و از ابی بکر
وهل هذا الا اعتراف بالظلم الصریح والغدر الفضیح والضیم الشنیع ... الفضیح و چون خود بخود لولویت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بخلافت بیان فرمودند ابن عباس را یارای ضبط نماند و ان هم فظاظت و غلظت که منافات آن با خلافت با اعتراف ابن قیم ما
در ابطال الباطل ثابت است و جناب خلیفه ثانی بنابر روایات عدیده اتصاف بآن داشتند جسارت کرده گفت که تو و صاحب تو بر جستید
و امر خلافت را انتزاع کردید پس در جواب اینکلام باصواب و مسئلة لا جواب هیچ و تاب اختلاج و اضطراب و احتراق و التهاب بر
جناب خلافت مآب حضرت ابن الخطاب غالب آمد فعاقم الخطب و اشتد الامر فکانه دارت عینه وارتفت حینه فهو ... فی عمرة
ومن الذهول فی سکرة فانتسب بغیظ و غضب بر ابن عباس از زجر و توبیخ نمودند کلمهٔ الیکم یا بنی عبد المطلب الخ بر ...
چنین کلام فظاظت التیام از جناب خلیفه ثانی که بر اصابت رای ایشان حضرات اهل سنت فدیتنا بلکه ادعای عصمت در حق
جناب ایشان کما فی شرح المثنوی لعبد العلی دارند کتاب خدا را بر رای مخصوص پیر رای ایشان میکردانند بجواب چنین کلام متین ابن
عباس که مبنی بر ارشاد با سداد خود جناب ایشان بود موجب تعجب است لکن العجز قد اغلق علیه لباب و الغوص فی الباطل غمس علیه

[illegible]

[illegible] و السلام ... علی ... [illegible] ... الی ... [illegible]

[illegible] ... بعده ... [illegible] ... مقدمه ... [illegible]

کردیده و بعدا ... [illegible] ... اعاده کلام ... [illegible] ... اسکات برهان

قاطع ... [illegible] ... ملاحظه ... [illegible] ... و بعضی ... [illegible]

بلکه ... لطیف کرده ... [illegible] ... الکرامات ... [illegible] ... ابن

عباس از اعاده کلام سابق ... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible]

... [illegible] ... و الله ... کرده ... [illegible]

... الزام و حیص بیص خلاص و اضطراب ... عذر ... کلمه ولکن ... بر زبان ...

آورده ... علیه السلام ... اعتراف ... [illegible]

خوف اجماع ... داشتن قریش ... الخصم ... و بار دیگر ... قرار دست نداد و این همه اعذار بارده را حیل باطله

و توجیهات رکیکه پیدا شده قسم شرعی یاد کرده ارشاد فرمودند که قطع امری بغیر امر او نمیکنیم و هیچ چیز بدون استیذان آنحضرت

بعمل نمیاوریم و این عذر لطیف تحریف از ارشاد آن سابق است و اجماع هرگاه خود نقض خلافت را بدون استیذان آنحضرت بدعیه

و بی نیت خود دانستند بلکه الشیخ دندان تمسک بعد قطع امری که بسبب عجز از حل معضلات و عدم اقتدار بر فهم مشکلات بجوع

بانحضرت میکردند چگونه رافع طعن و دافع مواخذه و نکایت میتواند شد کاش این کلیه که خلیفه ثانی از راه عجز و

پریشانی و درماندگی و حیرانی ادعای آن کرده اند طرفی از راستی میداشت و اما مقدمه ثانیه که اظهار معجزه باشد

پس آن نیز اظهر من الشمس است چه معجزات مضبوطه آنحضرت از هر آن متجاوز نقل شده و معجزات غیر مضبوطه اشهر و از حد

و حصر بیرون است چنانکه آنحضرت ملقب بمظهر العجائب و مظهر الغرائب گردیده اگر گویند که قدر متیقن بلکه شرط است در

دلالت معجزه بر صدق دعوی مقرون بودن آن بدعوی و این معنی در آنحضرت ثابت نیست بلکه آنچه ثابت است دعوای خلافت و اظهار

معجزه است و این قدر دلالت بر خلافت آنحضرت نمیکند جواب گوییم که در معجزات مذکوره و ماثوره از آنحضرت مقارنه مذکوره

نیز حاصل بود چنانکه منقول است که آنحضرت با ابی بکر فرمود هرگاه رسول خدا را ببینی و بشنوی که خلافت حق علی است آیا دست بر میداری

از خلافت گفت بلی آنگاه رفتند سر قبر حضرت رسول دستی از قبر شریف بیرون آمد اشاره بجانب ابی بکر نمود و خطاب کرد با او که اکفرت

بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة الخ بعد از آن قرار شد که ابوبکر بالای منبر رفته اعتراف کند بغاصبیت خود و حقیت حضرت علی

پس در اثنای راه ملاقات کرد بعمر کیفیت را با او گفت عمر گفت عجب است از تو که تا حال از سحر بنی هاشم مطلع نیستی و همچنین در قضیه تداعی

عباس عم پیغمبر عمامه و درع و سیف و سلاح حضرت رسول از حضرت امیر المومنین که منازعه کرد آنسرور فرمود که اینها میراث

کسی است که امام و خلیفه آنحضرت باشد بر اندام غیر او نمیاید اگر خواهی با هر که خواهد تجربه کند پس امر کرد با خصا انها عباس

و غیر ایشان پوشیدند آن البسه بر ابدان ایشان سنگینی نمود بنحویکه قدرت بر حرکت نداشتند تا آنکه خود حضرت و حسنین از او پوشیدند

و هکذا در قضایای دیگر که اعراب بادیه نشین اکثر بمدینه وارد میشدند بعد از رحلت جستجو از وصی پیغمبر میکردند و معجزه میخواستند

و دیگران عاجز میشدند نزد آنسرور می آمدند و او دعوی امامت میکرد و معجزه میخواستند می نمود پس ثابت شد که خلافت حق او بود و آن

منصب بزرگ برگزیده پروردگار بود فصل دوم در بیان ادله نقلیه است از کتاب الله و آن بسیار است اول آیه شریفه انما ولیکم الله

و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون باتفاق فریقین این آیه شریفه در شان غالب محراب حقیقه

و راکع معبود ارباب معرفت اسد الله الغالب مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب علیه السلم نازل گردیده است پس کمان بعضی از متاخرین

ناصبیه از اهل سنت اطلاع بر احادیث صحاح خود ندارند که این آیه در شان خلیفه اول نازل شده یا که اشتباه از آیه دیگر که در شان

او نازل شده است فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی بوده باشد خلاصه طرق عامه بسبب چهل حدیث است که همه آنها را در غایة

المرام ذکر نموده است و از علمای ایشان کسانیکه باسانید کثیره ذکر کرده اند ما فخر رازی بدو سند زمخشری در کشاف و بیضاوی و

نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و ثعلبی و حنفی جامع الاصول و نووی و صاحب المشکاة و مؤلف مصابیح سدی و مجاهد و حسن

بیان وصاف ادله نقلیه

[illegible] و معنی [illegible] برای [illegible] بن محمد [illegible]
علی [illegible] علیه السلام [illegible] ابراهیم بن محمد [illegible] موفق بن احمد [illegible]
[illegible] الائمه [illegible] ابو اسحق احمد بن محمد [illegible]
[illegible] الله [illegible] کردار [illegible]
انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible] در رکوع بود در مسجد آنحضرت انگشتری بود [illegible] سائل [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ابو الفضل عبدالله بن احمد [illegible] احمد بن علی [illegible] و از مظفر [illegible] الاصفهانی [illegible]
[illegible] و ابو الحسن [illegible] از قیس بن ربیع از اعمش از عبایه بن ربعی از عبدالله بن عباس که نشسته بود در کنار زمزم
و [illegible] سول الله [illegible] ابن عباس [illegible] [illegible]
[illegible] بن عباس و گفت سألتک بالله تو کیستی [illegible] گفت [illegible] هر [illegible] احد
و هر [illegible] پس ابو ذر غفاری [illegible] شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این
[illegible] و الا [illegible] با این دو چشم و الا [illegible] که میفرمود قائد البررة و قاتل الکفرة منصور
من نصره مخذول من خذله آگاه باشید که روزی از روزها نماز میخواندم با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی آمد سؤال کرد در مسجد
هیچکس با و چیزی نداد پس آن سائل دست خود را باسمان بلند کرد و گفت اللهم اشهد انی سألت فی مسجد رسول الله هیچکس بمن چیزی نداد
و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در رکوع بود انگشت کوچک دست خود را اشاره بجانب او کرد و انگشتری داشت در انگشت آنحضرت سائل
پیش آمد آن انگشتری را از انگشت او بیرون کرد و این در پیش چشم پیغمبر شد پس وقتیکه از نماز فارغ شد سر مبارک خود را بسوی آسمان
بلند کرد و گفت اللهم موسی سألک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون
الیکما بایاتنا اللهم و انا محمد نبیک و صفیک اللهم واشرح لی صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
ابو ذر گفت هنوز کلام آنسرور تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید بر آنحضرت از نزد پروردگار عالم و گفت یا محمد بخوان فرمود چه بخوانم
گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و این بیست و چهار حدیث از علما
هر چند مختلف است عنایتها و لکن در همه اینها تصریح است براینکه این آیه شریفه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است و بطریق خاصه
نوزده حدیث است در بعضی بعوض انگشتر حله ذکر شده است و بجهت تیمن و تبرک یکی از آنها را که ابن بابویه علیه الرحمه ذکر کرده است نقل
مینمائیم و آن اینست قال ابن بابویه حدثنا علی بن حاتم ره قال حدثنا احمد بن محمد بن سعید الهمدانی قال حدثنا جعفر بن عبدالله
المحمدی قال حدثنا کثیر بن عیاش عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا قال ان
رهطا من الیهود اسلموا منهم عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا فاتوا النبی صلی الله علیه و آله فقالوا یا نبی الله ان موسی علیه السلام
اوصی الی یوشع بن نون فمن وصیک یا رسول الله و من ولینا بعدک فنزلت هذه الایة انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون قال رسول الله صلی الله علیه و آله قوموا فقاموا و اتوا المسجد فاذا سائل خارج فقال یا سائل اما اعطاک
احد شیئا قال نعم هذا الخاتم قال من اعطاک قال اعطانیه ذلک الرجل الذی یصلی قال علی ای حال اعطاک قال کان راکعا فکبر النبی
و کبر اهل المسجد فقال النبی علی ولیکم بعدی قالوا رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی بن ابیطالب ولیا فانزل الله عز
و جل و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و روی عن عمر بن خطاب انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما
و انا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب فما نزل و عمار بن موسی الساباطی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آن
انگشتری که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آن تصدق فرمود چهار مثقال نقره حلقه اش بود و پنج مثقال نگین او بود از یاقوت سرخ
و قیمتش ادا خراج شام بود و خراج شام سیصد بار نقره و چهار بار طلا بود و آن انگشتر از آن بن طوق بود که امیر المؤمنین او را در جنگی
کشته بود و آن انگشتر را از انگشت او بیرون آورده بود و بخدمت پیغمبر خدا آورده از باب غنیمت و پیغمبر خدا آنرا داده بود بآنحضرت

فصل دوم در بیان ادلهٔ نقلیه از کتاب الله

و ان من المکشف مبارک انس و بعضی آنکه تصدق خاتم از ابو القاسم الانصاری به او تا پیغمبر خدا و غزالی گفته است در کتاب سر العالمین ان الخاتم
الذی تصدق به امیر المؤمنین کان خاتم سلیمان بن داود و شیخ طوسی هم فرموده که تصدق بخاتم در رکوع بیست و چهارم از ذیحجة الحرام بود
خلاصه کلام که خلافی نکرده اند در اینکه آیهٔ شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده است در شان غیر ایشان نبود
بلکه اجماع بر آن واقع است حتی صاحب غایة المرام فرموده است قول کفی بالامام علی بن محمد الهادی تا فلا الاجماع علی انها انزلت
فی علی علیه السلام و قول انه ایضا حجة فلا مزید علی ذلک انتهی اما وجه دلالت آیهٔ کریمه آنست که کلمه انما باتفاق اهل لغت موضوع برای حصر
و کلمه ولی بمعنی اولی بتصرف میباشد که مرادف سلطان و خلیفه است و این معنی مشهور است نزد اهل لغت و اهل شرع چنانکه در باب نکاح
و ولی نسبت علی ذکر کرده اند و چنانکه اهل عرف در محاورات خود میگویند که السلطان ولی الرعیة و مبرد در کتاب عباده گفته است که
صفتا الله که ان اصل الولی هو الاولی و الاحق نزدیک تابعین در غرایب القرآن گفته الله ولی الذین امنوا ای متولی امورهم و کامل محمد
فعیل بمعنی فاعل و ملا علی قاری در حرز ثمین شرح حصن حصین در شرح دعاء اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و الجبن و البخل و
الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها گفته ای المتصرف فیها و مصلحها و مربیها و فخر الدین محمد
الله در کتاب حرز حصین گفته انت ولیها و مولاها توئی متولی و مصلح امور و ولی وصی با نعمه او نیز مسلم شد که مراد از اولی در آیه
شریفه بمعنی اولی بتصرف در امور و حب الله است نسبت بخداوند عالم و نسبت بحضرت ختمی مآب معنی متولی امور مسلمین نیز مراد
او میباشد چنانکه اسنادی که متولی امور خلق است همچنین مراد از اولی بودن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولایت امر و تصرف
است در امور ایشان همچنین است ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله از حدیث در حدیث
غدیر بنابر روایتهائی که بجای من کنت مولاه من کنت ولیه مذکور است و در اینجا ابن حجر ولی را بر متصرف فی الامور حمل کرده
و علی عزیزی در شرح جامع صغیر که از کتب عامه است در تفسیر قول آنحضرت و انا اولی المؤمنین گفته ای متولی امورهم و از تفاسیر چنین
این معنی بر معنی مشار الیه شد بطلان حمل ولی بر معنای دیگر که ناصر و محب بوده باشد چنانکه بعضی از ایشان کرده اند بجهة آنکه محب و ناصر
غیر منحصر است بخدا و رسول بلکه عموم دارد بر همه مومنین چنانکه در آیهٔ دیگر فرموده است و المؤمنون بعضهم اولیاء بعض و نیز
... معنی ناصر و محب متعین ... نمیباشد باز مطلب ما حق است زیرا که لفظ ولی چون مطلق است شامل همه انحاء تصرف
... که متکلم حصر است مفید اینست که نصرت و محبت مطلقه در جمیع امور دین و دنیا برای مومنان مخصوص
... مذکور است و این معلوم است که نصرت و محبت مطلقه در جمیع امور بعینه معنی صاحب اختیار مطلق است و
بنابر اطلاق و شمول شامل سایر محبین و ناصرین نمیباشد بلکه نصرت و محبت ایشان در بعضی امور است نه در همه امور چنانکه
واضح است و ولایت سلطان بر رعیت در امور دنیا است و ولایت علما بر رعیت بعنوان دیگر است و سابق آیهٔ شریفه ضد
بود لا تنافی نیز زیرا که بالاتفاق عثمان قرآن را تماما بصره ترتیب نداده است و بنا و لحوق این لا حقه و من یتول الله و رسوله الخ
دلیل صریح است بر ولایت عامه که هر که ولی او خدا و رسول و الذین امنوا باشد او از حزب خدا است که ایشان غالب اند مراد از الذین
امنوا علی بن ابیطالب است چنانکه ذکر خواهد شد و موید این مطلب نیز ولی بمعنی اولی بتصرف در همه امور قول ابو عبد الرحمن
احمد بن شعیب النسائی است که در خصایص در خبر غدیر گفته است انبانا زکریا بن یحیی حدثنا یعقوب بن جعفر بن کثیر عن مهاجر بن مسمار
قال اخبرتنی عایشه بنت سعد عن سعد قالت قال کنا مع رسول الله بطریق مکه و هو متوجه الیها فلما بلغ غدیر خم وقف
الناس ثم رد من مضی و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال ایها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلث مرات یقولها
ثم قال ایها الناس من ولیکم قالوا الله و رسوله اعلم ثلثا ثم اخذ بید علی فقال من کان الله ولیه فهذا ولیه الخ و وجه دلالت
این حدیث شریف بر اینکه ولی بمعنی متصرف در امور است آنست که اگر مراد از ولی محب و ناصر و محبوب میبود تحقق این معنی در میان
مومنین ظاهر بود که مومنین بعض ایشان ناصر و محب و محبوب بعضی میباشند پس میبایست که صحابهٔ حاضرین حجة الوداع که
در ایشان اکابر و اعاظم فصحاء و بلغا بودند که همه ایشان عارف بمعانی قرآن و احادیث بودند بیان میکردند و عجز خود از معرفت
آن ظاهر نمیکردند بلکه چون در موضوع ولی امر جاهل بودند لهذا بجواب سوال آنجناب رسالتمآب ... گفتند که الله و رسوله
اعلم اند و حضرت رسول بعد از تمهید عجز ایشان بیان فرمود که کسیکه الله ولی امر او ... هر که پیغمبر ولی

ابوالحسن ابیطالب علیہ السلام است یعنی ... مؤمنین ... الاولیاء اللہ ...
اما الذی ... علیہ السلام ... لازم ... کہ ذکر ایہا ... اند و هم ...
بر سبیل ... لیکن ... جواب ... ظاہر است کہ ... لفظ ... ولی ... کہ
ایہا اللفظ ... رسول خدا ... من ولیکم ... کردہ ... حضرت ... ولایت در خدا و رسول کردہ ... بیان
... ظاہر اللفظ ... احادیث کثیرہ ... جناب امیرالمؤمنین ... الفاظ ... فی قول
النبی ... علی ... الامر و هذا فی کمال الوضوح والظهور و من لم یجعل اللہ له نورا فما له من نور و ... انکار این چند
ظاہر است کہ ولایت جناب امیرالمؤمنین ... معنی است کہ برای خدا و رسول ثابت است چہ ولا آنحضرت ... اعرابی ... یعنی کہ مولی
ایشان خدا و رسول ... ارشاد ... کہ هر کہ خدا و رسول مولای او است پس این ... علی علیہ السلام مولای اوست این
صریح است ... ولایت جناب امیرالمؤمنین همان معنی است کہ برای خدا و رسول ثابت است و ... مولائیت را
در خدا و رسول ظاہر است کہ مراد از آن محب و ناصر و محبوب نیست زیرا کہ این امر منحصر در خدا و رسول نیست بلکہ مراد از قول تعالیٰ
اللہ و رسولہ مولانا ... ولایت تصرف برای خدا و رسول و حصر آن ... انتہی و مراد از الذین آمنوا بعض مؤمنین است بجہة آنکہ حق تعالیٰ
وصف کردہ است ایشان را بدادن زکوٰة پس خارج شدند کسانیکہ زکوٰة نمیدهند یا از جہة فقر یا از جہة معصیت و مقید فرمودہ است
او را بحال رکوع حیث قال و هم راکعون و از جملہ معلومات بلکہ واضحات است کہ این نحو زکوٰة دادن میسر نشد هر مؤمن را با وجود اینکہ اگر
مراد بعض نباشد لازم آید اتحاد حاکم و محکوم بجہة خطابیکہ بلفظ جمع آمدہ است پس منحصر شد و اینکہ این زکوٰة دهندہ در
حال رکوع علی بن ابیطالب باشد بچند وجہ اول آنکہ اجماع واقع است بر اینکہ هر کس کہ تخصیص دادہ است آیہ را ببعض مؤمنین گفتہ است
آن بعض علی بن ابیطالب است پس حمل آن بر غیر او خرق اجماع است دویم آنکہ علی یا تمام مراد است یا بعض مراد بالاجماع و چون
بیان کردیم عدم عمومیت آیہ را پس لابد علی تمام مراد است سیوم آنکہ مفسرین اتفاق کردہ اند کہ مراد از آیہ شریفہ علی است
بجہة آنکہ ذکر کردیم کہ همہ ناقلین شان نزول این آیہ شریفہ وقت نزول را بعد از قضیہ تصدق کردن آنحضرت خاتم خود را در
رکوع بسائل منحصر کردہ اند بدون خلاف از احدی عجب است از ملا علی قوشچی کہ میگوید باتفاق شیعہ و سنی این آیہ در
شان علی علیہ السلام نازل شدہ است و بعد از آن اعتراض کردہ است کہ حصر بجائی لازم است کہ مخاطب مردد بودہ باشد
در مطلب و در حال نزول این آیہ تردد نبود بلکہ تردد بعد از آن واقع شد مؤلف گوید کہ این فاضل اگر در بحر فضلیت غوطہ ور
گردیدہ است و حقیقت مطلب را فهمیدہ است چارہ ندیدہ است جز آنکہ خود را بکوچہ تعصب بزند من حیث لا یشعر عین مدعا
ما را ایراد نمودہ است بجہة آنکہ معلوم است اولاً کہ در زمان پیغمبر خدا ص بولی بودن خدا و رسول و علی بن ابیطالب علیہ السلام بر عینیت
کسی حرفی نداشت بلکہ اختلاف و تردد را بعد از وفات آنسرور واقع گردید ذهن مردم را مشوش نمودند و ثانیاً آنکہ چون حق تعالیٰ
عالم بعواقب امور است میدانست کہ امت پیغمبر بعد از آنحضرت اختلاف خواهند نمود در خصوص امام لهذا با کلمہ حصر آورد
کہ دلالت بر نفی غیر نماید کور بین ندارد بلکہ صریح بشود کہ ولی بعد از رسول کیست کہ خاتم خود را در حال رکوع بسائل دادہ است
و ثالثاً آنکہ لازم آید کہ کلمہ انما لغو بشود و این باطل است بالبدیهہ کہ کلمہ لغوی در قرآن باتفاق کل نیست و اعجب از این نیست
کہ گفتہ است و الراکعون صیغہ جمع است و حضرت علی یکنفر است پس باید مراد او نباشد جواب دادہ اند از این کہ انکار بعد از اقرار
غیر مسموع است بجہة آنکہ خود قوشچی در اول اقرار کردہ کہ باتفاق مفسرین بر اینست کہ این آیہ شریفہ در شان علی نازل گردیدہ است
و ثانیاً باینکہ در علم عربیت مشهور بلکہ در محاورات عرفیہ هم معروف است کہ لفظ جمع را بر یکنفر اطلاق میکنند بجہة تعظیم و
تجلیل شان آن یکنفر و این در لغت منکر نیست بلکہ اهل لغت استعمال کردہ اند بلکہ در قرآن مجید حق تعالیٰ میفرماید انا ارسلنا
نوحا و ایضاً انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و امثال اینہا کہ مخفی نیست بر متتبعین کلام اهل لغت و فصحاء و بلغاء و ایضاً آنکہ
آیہ بلفظ جمع ذکر شدہ است تا شامل بشود بہمہ ائمہ ما سلام اللہ علیہم اجمعین چنانکہ مجلسی علیہ الرحمہ فرمودہ است کہ
موافق بعضی از احادیث از ائمہ علیہم السلام تصدق در رکوع بعمل آمدہ هم چنین مقدس اردبیلی علیہ الرحمہ فرمودہ است کہ
منقول است کہ هر یکی از ائمہ هدی سلام اللہ علیہم در رکوع خاتم بسائل بخشیدہ اند و هکذا ... هم فرمودہ است

فصل دوم در بیان امامت از آیات کتاب الله

ولی بجواب آنچه گفته علی است نه اشکال و شیخ ابوعلی گوید قال جار الله انما جیء به علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا
واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله ولینبه ان سجیة المؤمنین یجب ان یکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر والاحسان
بعد از آن شیخ ابوعلی گفته قول از آنچه شایع است فی اللغة العبارة عن الواحد بلفظ الجمع وایراد دیگر که بر آیه شریفه کرده اند آنست که
گویند دلالت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کلامی نیست بلکه کلام در اینست که آیه مقید است بوقت ولایت و بعد از وفات عثمان
چنانکه ابوشکور محمد بن عبد السعید محمد الکشی السالمی الحنفی که از متعصبین علمای اهل سنت است در تمهید فی بیان التوحید گفته
است که وقالت الروافض الامامة مستحق لعلی بن ابی طالب بدلیل ان النبی جعله وصیا لنفسه وجعله خلیفة من بعده ودلیل
چند از اخبار که خبر منزلت و خبر غدیر است ذکر کرده است بعد از آن گفته است و بقوله جل جلاله انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الخ الآیة نزلت فی شأن علی دل علی انه کان اولی الناس بعد رسول الله بعد از آن بعضی از دلایل است از آنجمله رد دانسته لا
از آیه شریفه گفته است وکذلک الجواب عن قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله الخ فنقول ان علیا کان ولیا وامیرا بهذا الدلیل
فی ایامه ووقته وهو بعد عثمان اما قبل ذلک فلا از این عبارت باقرار خود او دلالت آیه شریفه ثابت است بر ولایت آنسرور بر امام
ومراد از ولایت امامت است ولکن مقید است بزمان بعد از عثمان این فاضل متعصب غیرت نفهمیده است که جواب تقیید او را خود
جناب خلیفه ثانی در روز غدیر خم داده است آنوقتیکه بمقام بیعت و تهنیت آنسرور آمد گفت بخ بخ لک یا علی قد اصبحت مولای
ومولی کل مؤمن ومؤمنة معلوم است که در روز غدیر خم حافظه ندارد چه شبهه است حال این فاضل بحال اهل کتابی که بعد از اقرار به
نبوت حضرت ختمی پناه وحقیقت آن گفتند که نبوت او مخصوص بطایفه عرب است و بر ما ها خلاصه الحمد لله محتاج بدین تاویل علیل
وجواب از این تقیید و تسویل نیستیم و کرد اولا تقیید تاویل محتاج بشاهد و دلیل است و بقاعده اصول محکمه و قواعد مقرره مسلمه
میان فریقین عمل باطلاق لفظ است تا ثابت نشود مقید در مقام شک در تقیید اصل عدم تقیید است مگر آنکه باید دلیل ثابت
بکنند بلکه دلیل بر خلاف آن از قول وفعل خلیفه ثانی مبرهن است واگر گوید اجماع مقید است جواب گوئیم اجماع اولی در محل اول
گفته شد مخصوص اینمقام و اجماع ثابت نشده است بجهة آنکه غیر از ابوشکور کسی از علمای ایشان این را نگفته اند وثانیا ولایت
خدا ورسول بحو که ثابت است بان نحو در حق علی ثابت است و چون جمله اسمیه باتفاق همه اهل عرف ولغت ونحو بین دلالت بر ثبوت
بلکه دوام واستمرار دارد وآیه شریفه جمله اسمیه است دلالت بر ثبوت ولایت میکند از حین خطاب الی آخر زمان و بهر کس از امت چنانکه
علامه سید رحمه الله وولایة الله وامنه فکذا النبی والوصی وثالثا آنکه ولی صیغه فعیل است ومشتق حقیقت است در من تلبس بالمبدء
بالفعل بالاتفاق وتلبس در خدا ورسول محقق وثابت است و در زمان نزول آیه بالاتفاق وکذا در علی علیه السلام والا تفکیک
لازم آید باینمعنی که در یکی ولایت شأنی و در دیگری فعلی باشد آن باطل است ورابعا مقتضای ثبوت ولایت خدا ورسول
باین آیه شریفه موجب ثبوت ولایت امیرالمؤمنین است در هر حال ومخصص بحالی دون حالی نیست وعطف او بر رسول مقتضی
استحقاق ولایت است در هر حال چنانکه استحقاق پیغمبر است بدون انفصال واگر اجماع قائم نمیشد بعدم پیشوائیت آنحضرت در حیات
رسول … ومختص بنبوت و ولایت نا منحصر است … علی بن ابیطالب مستحق این مرتبه بود در حین نزول آیه پس ثابت شد استحقاق علی
بن ابی طالب باین مرتبه عظمی بعد از رسول خدا بدون فاصله واگر گویند در اخبار شیعه وارد شده است که اتفاقا آنحضرت
در مقام عبودیت بوده در نماز … وکشتیکه … تیر از پای مبارک کشیدند در سجده اصلا الم ووجع … نکردید
پس چگونه ملتفت شد سوال سائل در حین رکوع وانشاء کرد باشکت خود انگشت بانحالت منافات دارد جواب گوئیم که ایشان
عوالمی است که حالات ایشان مختلف میباشد نسبت بتوجهات ایشان آنجا که متوجه عالم بنده گی وعبودیت واطاعت میباشند از
خود بیخود میباشند که از عالم … وایشان هیچ شیئی از اشیا چنانکه اشاره باینمقام فرموده است رسول خدا
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل پس در این حال نسبت بان توجه خاص … الله میباشند بنسبت که
الم تیر وکوبیدن از دها … پای مبارک ایشان ملتفت نمیباشند آنجا که متوجه عالم بشریت خود میباشند میبینند از دیده
آنچه دیدنیست و میشنوند از شنیدنیها آنچه شنیدنیست پس ممکن است که در عالم ارتفاع الم خبردار نشده باشند بجهة آن توجهی
که نسبت بعالم … خود دارند و در عالم دیگر نظر بامور … الله داشته باشند بجهة آنکه در هر دو عالم ایشان باید مروج احوال

فصل دوم در بیان ادلهٔ تفضیلیه از کتاب الله

[illegible] که آن باشند [illegible] عالم [illegible] که [illegible] لا [illegible]
[illegible] جامع صفا کامل [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] است فاضل بیضاوی در شرح مصابیح [illegible] شرح کردن قوله
[illegible] کلام [illegible] سلوک مسالک مشایخ صوفیه [illegible] است
[illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] ذلک بتشریع الملة و تاسیس
[illegible] الی الرخص والالتفات الی حظوظ النفس مع ما کان ممتحنا به من احکام البشریة و کان
اذا تعاطی شیئا من ذلک [illegible] فان الشیئ کلما کان ارق و اصفی کان ورود المکدر
علیه ابین و اهدی و کان [illegible] اذا احس بشیئ من ذلک عده علی النفس فاستغفر الله منه انتهی ملخصا بلکه ممکن است [illegible]
[illegible] بایستی [illegible] بود [illegible] باشند [illegible]
بود است و ایضا کسی که دارای این وصف باشد [illegible] ابو علی ابن ابی طالب است و شاید بمعنی مفضل از حضرت ابی عبد الله
شاهد مدعی باشد که در خصوص علم امام پرسیدا از سرّ که چگونه است علم امام بر اقطار ارض و حال آنکه او در خانهٔ خود
نشسته و پرده ها از او آویخته است آنحضرت فرمود یا مفضل ان الله تبارک و تعالی جعل فی النبی خمسة ارواح روح الحیاة فیه دب
و درج و روح القوة فیه نهض و جاهد و روح الشهوة فیه اکل و شرب و اتیان النساء من الحلال و روح الایمان فیه امن
و عدل و روح القدس فیه حمل النبوة فاذا قبض النبی انتقل روح القدس فصار الی الامام و روح القدس لا ینام و لا یغفل
و لا یلهو و لا یزهو و الاربعة الاخر من الارواح تنام و تغفل و تلهو و تزهو و روح القدس کان یری به پس اینمرتبهٔ مرتبهٔ
روح القدس است که غفلت و لهو و زهو در آن نمیباشد خبر دیگر قریب بهمین مضمون از جابر است که انما هم یعنی ائمه یعرفون بروح
القدس ما جابر عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری و این روح است که در حدیث کمیل او را بکلیة الالهیة نامیده اند و حکما تعبیر
از آن بنفس کلی مینمایند و در مؤمنین روح ایمان است با سه روح دیگر و در کفار همان سه روح است و چون کلام منجر بر اینمقام شد
باکی نیست که خبری از کتب اهل سنت در خصوص تعبد آنحضرت ذکر نمائیم و آن در حدیث است بطرق عامه از جمله آنها حدیثی
است که صاحب کتاب الصفوة فی فضائل العشرة که از علمای عامه است روایت کرده است چنانکه در غایة المرام از او نقل
کرده است قال اخبرنا ابو بکر بن حبیب الصوفی بخند و اسطه که میرسد بر ابی صالح قال معویة بن ابی سفیان لضرار بن ضمرة صف لی
علیا قال او تعفینی قال لا اعفیک قال اما ان لا بد فانه والله کان بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا ینفجر العلم
من جوانبه و تنطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا و زهرتها و یانس بالیل و ظلمته کان والله غزیر الدمعة طویل الفکرة
یقلب کفیه و یخاطب نفسه یعجبه من اللباس ما خشن و من الطعام ما جشب کان والله کاحدنا یجیبنا اذا سألناه و یاتینا اذا دعوناه و
نحن والله مع تقریبه لنا و قربه منا لا نکلمه هیبته و لا یتشدد به لعظمه فان تبسم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم یعظم اهل الدین و یحب المساکین
لا یطمع القوی من باطله و لا ییاس الضعیف من عدله فاشهد بالله لرایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه
و قد مثل فی محرابه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و کانی اسمعه و هو یقول یا دنیا یا دنیا الی تعرضت ام بی تشوقت
هیهات هیهات غری غیری قد بتتک ثلثا لا رجعة لی فیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک کبیر آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة
الطریق قال فذرفت دموع معویة علی لحیته فما یملکها و هو ینشفها بکمه و قد اختنق القوم بالبکاء ثم قال معویة رحم الله ابا الحسن کان والله
کذلک فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها و لا ترقا عبرتها و لا یسکن حزنها و همچنین حکایتی دردناک
در یکی از بساتین مدینهٔ اسر و در آنیافت مثل چوب خشکیده حرکت داد متحرک نشد خویشان ذکر کرده اند و در حاشیه بل نسخهٔ قدیمی
از کتاب نهج البلاغة دیدم که از ابن جوزی که از علمای عامه است پرسیدند که علی بن ابیطالب در اثنا نماز انگشتر را بسائل بخشید
آیا توجه بخدا را در نماز قطع نمود و بغیر خدا مشغول شد بداهةً در جواب گفت یسقی و یشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا یلهو
عن الکاس و لکن در احقاق الحق گفته و اجاب عنه بعض علمائنا فقال

یعطی و یمنع لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا یلهو عن الکاس

اطاعه سکره حتی تمکن من فعل الصحاة فهذا افضل الناس

الفضل ما شهدت به الاعداء کسیکه در مقا

فصل در بیان ادلهٔ نقلیه از کتاب الله

[illegible] ... حضرت ... [illegible]
[illegible] ... انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون و جواب ... [illegible] ... عبادت و ... [illegible]
[illegible] ... عبادة فی عبادة ... احکام [illegible]
[illegible] ... الحاصل ... [illegible]
در خصوص ... واقع شده ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]
حضور قلب ... خشوع ... در صلوة ... [illegible] ... بلند ... [illegible]
[illegible] ... حلی ... در تفسیر خود نقل کرده که ... قال النبی ... الحمد لله الذی
جعلها فی وفی اهل بیتی انما ولیکم الله و گفته و کان علی ... تصدق ... سبحان من فخر ... عبد ... عظمت شان این
عمل از آنجا ... که در مقام حسن و پسندیدگی به حدی است که آیه بر آن نازل گردید پس ایراد ... دین ... بلکه ... [illegible]
جمله ایرادات بر استدلال بآیه شریفه آنست که گفته اند چگونه دعوی اتفاق کردید در شان نزول آیه کریمه حال آنکه در روایت است که آیه
در خصوص عبدالله بن سلم وارد شده است جواب گوئیم اولاً آنکه خبر واحد معارض اجماع نمیتواند شد وقول شاذ مضر باجماع
نمی باشد ثانیاً آنکه اشتباه کرده اند در شان نزول آیه در خصوص عبدالله بن سلم بجهة آنکه آنچه در بعض اخبار وارد است اینست وهنگامیکه
عبدالله بن سلام و اصحابش اسلام آوردند یهود گفتند قسم بخدا که مجالست با تو نمیکنیم و حرف با تو نمیزنیم و قطع مینمائیم محبت خود را
از تو و از اصحاب تو و معامله نمیکنیم تو را پس اینها شکایت کردند بحضرت رسول و در این بین آیه شریفه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون نازل گردید پس
حضرت ختمی مآب تشریف بردند بمسجد و فرمودند یا سائلی سؤال کرد و کسی شد که بر او چیزی داده باشد عرض کردند بلی یا رسول الله مردی
در مسجد سؤال کرد علی بن ابیطالب باو داد انگشتر خود را در حالت رکوع پس آنحضرت گفت الله اکبر بدرستیکه خداوند عالم قرآن نازل کرد
درباره او و خواندند آیه مذکوره را بعد از آن عبدالله بن سلم را خواند با اصحابش و فرمود بایشان قد عوضکم الله من الیهود وتلا علیهم
الآیتین پس بعضی از اهل غفلت از ایشان گمان کردند که این آیتین در خصوص عبدالله بن سلم نازل شده و لکن بعد از ملاحظه اتفاق
اهل تفسیر من الجانبین بالمرة این گمان فاسد زایل میگردد و اما اینکه حضرت احضار فرمود عبدالله را با اصحابش و خواندند آیه شریفه
بر ایشان بجهة آن بود که مژده بدهد بایشان که شما داخل در جمله کسانی گردیدید که ولی ایشان خدا و رسول و امیر المؤمنین است و اینکه از
قطع علاقه یهود از ایشان دلتنگ نباشند شاهد این دعوی تفسیر و احادیث که از علمای عامه است در اسباب نزول قرآن که گفته است ومن
یتول الله ورسوله والذین امنوا یعنی علیاً فان حزب الله یعنی شیعة الله ورسوله وولیه هم الغالبون یعنی هم الغالبون از این تفسیر معلوم
شد که خداوند عالم در مقام [illegible] قلوب ایشان برآمد که شما ای عبدالله بن سلم با اصحاب خود داخل در حزب خدا و رسول خدا و ولی
او گردیدید خود را [illegible] از یهود و دلتنگ نباشید اگر گویند امیر المؤمنین از جمله ذوی الیسار نبود تا زکوة بر او واجب باشد جواب
گوئیم که اولاً ما قطع نداریم بر عدم وجوب زکوة بر آنحضرت فقط بسا میشود اول [illegible] مقادیر زکوة را مالک بشود و با وجود این موسرش
نگویند و ثانیاً آنکه این زکوة زکوة واجب نبود بلکه صدقه مستحبه بود و تسمیه صدقه مندوبه را باسم زکوة مانعی ندارد اگر نزد خصم مطلب
چنین شد جواب ما متوجه است و اگر نشد بلکه گفته شد که مستفاد از زکوة زکوة واجبه است تا توقف چه مانع دارد از صرف آیه شریفه از ظاهر
با وجود اتفاق اهل تفسیر بنزول آیه شریفه در شان آنسرور بلکه عادت آنسرور بر این جاری بود که همیشه مقدم میداشت نفوس امة
پیغمبر را بر نفس خود تا مشمول قول خداوند عالم ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة بشود و قطع نظر از وجه استدلال که
کرده شد ابن بطریق یحیی بن الحسن علیه الرحمه میفرماید اعلم ان الله سبحانه وتعالی قد ذکر فی هذه الآیة فرض طاعته سبحانه علی
خلقه ثم ثنی برسوله ثم ثلث من غیر فاصلة بفرض ولایة امیر المؤمنین فهذا نص صحیح فی وجوب طاعته وذکره الله تعالی بلفظة
انما وهی محققة لما ثبت ونافیة لما لم یثبت کما قال تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد فاثبت له الانذار بلفظة انما لانها للتحقیق و
الاثبات بعد از آن شواهد دیگری ذکر کرده است پس الحمد لله دلالت آیه کریمه بولایت آنسرور بلا فصل تمام است در تقدیم آیه شریفه

فصل دوم در بیان ادلهٔ امامت از کتاب الله

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ... [illegible] ... که مراد از کونوا مع الصادقین ... بوده
است ... [illegible] ... اقوال ... اجماع ... [illegible]
... اجماع ... [illegible] ... اجماع ... مراد باشد ... [illegible]
... [illegible] ... مراد ... [illegible] ... مؤمنین ... معصوم ... [illegible]
... [illegible] ... مراد از صادقین ... [illegible] ... لازم آید وجوب متابعت
... [illegible] ... خصوصاً بنابر آنکه مشتق ... حقیقة ... باطل است ... اجماع
... [illegible] ... اقوال ... مطلق ... این وصف یعنی ... مطلق پیدا نمیشود
مگر ... معصوم ... لازم است وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت او در هر زمان ... معصوم نبود
غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام باتفاق ... طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین چنانکه جمعی از علمای عامه مثل ...
و ثعلبی از عباس روایت کرده‌اند که مراد از صادقین محمد و علی است صلوات الله علیهما و امام رازی در تفسیر خود در این آیهٔ شریفه گفته است ان
الله تعالی امر المؤمنین بالکون مع الصادقین فلابد من وجودهم لان الکون مع الشیء مشروط بوجوده فلابد فی کل زمان من الصادقین فیمتنع
علی اجماع جمیع الامة علی الباطل و هذا دلیل حجیة الاجماع بعد از آن گفته است آنچه که مضمونش این است و اینکه گفتیم معصوم
بعد از رسول الله نیست بجهة آنکه بتواتر ثابت شده است اینکه خطابات قرآنیه متوجه بهمه مکلفین میباشد تا روز قیامت و ایضاً لفظ
آیه شامل است بر جمیع اوقات و تخصیص ببعض زمان چنانکه ادای ایشان ... نمیشود موجب تعطیل احکام ان میشود و ایضاً خداوند تعالی
امر فرموده است ایشان را اولاً بتقوی و این امر شامل است هر کسی را که جائز باشد از او ترک تقوی و مباشرت خطا و عصیان پس آیه
دلالت میکند بر اینکه هر که جائز باشد از او صدور معصیت واجب است بر او متابعت کسانیکه عصمت ایشان واجب است از گناه
و ایشان کسانی هستند که حکم کرده است حقتعالی بصادق بودن ایشان نزد حکم کردن او تعالی ببودن ایشان با تقوی و دلالت میکند بر
وجوب متابعت جائز المعصیه برصادق معصوم که ممتنع باشد از او معصیت و بمعنی لابد است از تحقق آن در هر زمان پس واجب است
وجود معصوم در هر زمان بعد از آن گفته و نحن نقول بذلک لکن نقول ان المعصوم جمیع الامة و الشیعة یقولون انه واحد من الامة
و هذا القول باطل لانه لو کان کذلک لوجب ان نعرفه لنا بعینه و نحن لا نعرف شخصاً بین الامة این ملخص کلام اوست که نقل
کردیم پس بعین انصاف ملاحظه کنید چه خوش اقرار بحق نموده است ولکن بعد از آن رگ عصبیتش بحرکت آمده از گفتهٔ خود عدول کرده بمقام
اعتذار آمده میگوید که ما نشناختیم چنین کسی را یعنی معصوم را در میان امت و ما در شما هر چند جواب شافی کافی از این استدلال
داده‌ایم ولکن بالله علیکم بی خودی این متعصب ملاحظه کنید یک نفر معصوم را در همه امت نشناخته لکن بودن همه امت را ممکن فرض
کرده است بیچاره اگر تو نشناختهٔ معصوم امت را غیر از تو که علم و تقوی و ورع از تو بوده‌اند و میان علمای امامیه که ایشان شناخته‌اند
او را چنانچه هفت ... در غایة المرام از خود علمای ایشان ذکر کرده است که مراد از صادق علی بن ابیطالب است و در بعضی محمد و
علی و اهل بیت ایشان است صلی الله علیهم اجمعین اخطب خوارزم بسند از چند نفر راوی که همه از خود ایشان است از ابن عباس که قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین قال هو علی بن ابیطالب و ابونعیم بن عبدالله از اسحق بن موسی بن مهران الاصفهانی
بسند که هو علی بن ابیطالب و دیگری قال هو محمد و علی علیهما السلام ابن شهر آشوب من طریق العامة من تفسیر ابی یوسف بن یعقوب بن
سفیان از مالک بن انس از نافع از ابن عمر قال کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهل بیته و از کتاب شرف المصطفی قال محمد و آله و ابو ابراهیم بن
محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است روایت کرده است تا میرسد بابن عباس که کونوا مع الصادقین قال مع علی بن ابیطالب علیه السلام
و اصحابه خاصهم الله بغفرانه ... خبر است که مراد از صادقین ائمه صدیقین سلام الله علیهم است پس نشناختن این حق‌ناشناس
حقائق را از کذب محض و عصبیت است چه خوب فرموده سید عبدالله شبر علیه الرحمه در این خصوص که و ما اشبه ذلک بقول الیهود و النصاری
انه لو کان نبوة محمد حقا لعلمناها نیز آیهٔ شریفه سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع است که دعوی حارث بن نعمان که
از قبول کردن امامت و مولائیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرباز زد اعراض تمام از او ظاهر کردید حتی بطوریکه عذاب الهی را
بر مولائیت سر وی ... اختیار کرد نازل گردیده است دلیل قاطع و برهان ساطع میباشد و این روایت را چند نفر از علمای مبرزین

حارث بن نعمان

فصل دوم در بیان آنکه ائمه ثقل کتاب الله

اهل سنت در کتب معتبرهٔ خود در شان ذکر کرده اند که هرگز شائبه کذب بر خلاف آن نمیرود مثل احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری در تفسیر خود المسمی بالکشف والبیان عن تفسیر القرآن گفته سئل سفیان بن عیینه عن قول الله عز وجل سأل سائل فیمن نزلت فقال لقد سألتنی عن مسئلة ما سألنی عنها احد قبلک حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن آبائه لما کان رسول الله بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی ابن ابیطالب فقال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحارث بن نعمان الفهری فاتی رسول الله علی ناقة حتی اتی الابطح فنزل عن ناقته فاناخها وعقلها ثم اتی النبی وهو فی ملاء من اصحابه فقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلناه منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منک وامرتنا بالزکوة فقبلناه وامرتنا ان نصوم شهر رمضان فقبلناه منک وامرتنا بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز وجل فقال صلی الله علیه وآله والذی لا اله الا هو ان هذا من الله فولی الحارث بن النعمان یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الیها حتی رماه الله بحجر فسقط علی هامته فخرج من دبره فقتله وانزل الله عز وجل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع و ثعلبی از کسانی نیست که در میان عامه محامد فاخره و مناقب ظاهره و محاسن باهره و فضائل جلیه و مدائح سنیه و مآثر علیه او مشهور و معروف است حتی واحدی که یکی از علمای عامه است گفته چنانچه در بغیة الوعاة سیوطی گفته که ثعلبی خیر علما بل بحر ایشان و نجم فضلا بل بدر ایشان و زین ائمه بلکه فخر ایشان و اوحد امت بلکه صدر ایشان بوده و تفسیر او را مطایا در سهل و اوعار و کشتیها در بحار برده و مثل ریح در اقطار وزیده و مثل شمس در هر بلد سیر کرده و هبوب آن مثل هبوب ریح است در بر و بحر و اطباق کرده اند بر آن کافه است علی اختلاف نحلهم و اقرار کرده اند بکمال او بفضیلتی که کسی بر آن فضیلت سبقت بر او نیافته و قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو اسحق احمد بن ابراهیم الثعلبی نیشابوری کان اوحد اهل زمانه فی علم التفسیر وصنف التفسیر الکبیر الذی فاق غیره من التفاسیر وله کتاب العرائس فی قصص الانبیاء وغیر ذلک ذکره السمعانی وقال یقال له الثعلبی والثعالبی وهو لقب له ولیس بنسب قال ابو القسم القشیری رایت رب العزة فی المنام وهو یخاطبنی واخاطبه فکان فی اثناء ذلک ان قال الرب تعالی اسمه اقبل الرجل الصالح فاذا احمد الثعلبی مقبل ذکره عبد الغافر ابن اسماعیل الفارسی فی کتاب سیاق تاریخ نیسابور واثنی علیه وقال هو صحیح النقل موثوق به خلاصه از این قبیل تعریفها در شان ثعلبی و تفسیر او بسیار است هر که طالب آن باشد نظر کند بطبقات سید علیه الرحمه و مثل یوسف بن قزعلی سبط ابن جوزی که از جمله معتبرین علمای عامه است در کتاب تذکرهٔ خواص الامة در معرفة الائمه که ابن حجر از او در صواعق نقل میکند همان عبارت ثعلبی را و لکن فی الجمله تفاوت دارد و ابن یوسف از اجلای اساطین اعلام و اعیان مشایخ عظام اهل سنت است و مناقب زیاد و فضائل بسیار برای او در کتب معتبره نقل شده است از آنجمله امام محدثین سنیه ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در کتاب العبر فی خبر من غبر گفته وابن الجوزی العلامة الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الترکی ثم البغدادی العونی الهبیری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی الی ان قال وله تفسیر فی تسعة وعشرین مجلد او شرح الجامع الکبیر و از علمای دیگر تعریفهای بسیار در حق او نقل شده است و مثل ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته است که این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل گردیده است بعد از اینکه حارث برای خود عذاب خواهش نمود و کتاب مذکور از کتب معتبره مشهوره و مصنفات معروفه معتمده و اکابر شیوخ و اعاظم اهل علم و اهل سنت از این کتاب استفاده نموده جابجا نقل مینمایند از جمله کتب و کتاب اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابیطالب چنانکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر الحفظی در کتاب ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته و اخرج صاحب اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابیطالب ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ص اعطی علی خمسا احب الی من الدنیا وما فیها اما واحدة فهو متکأ بین یدی الله حتی یفرغ من الحساب واما الثانیة فلواء الحمد بیده آدم ومن ولده تحته واما الثالثة فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف من امتی واما الرابعة فساتر عورتی ومسلمی الی ربی واما الخامسة فلست اخشی علیه ان یرجع زانیا بعد احصان ولا کافرا بعد ایمان و از جمله ایشان محمد بن یوسف زرندی است در کتاب معارج الوصول گفته نقل الامام ابو اسحق ثعلبی فی تفسیره تا آخر روایت و همچنین در کتاب درر السمطین فی فضائل المصطفی و

[illegible]

المرتضى والبتول والحسن والحسين نقل كرده است كه اين آيه شريفه در شأن ايشان نازل شده است و محمد بن يوسف الحسن الزرندي المدني الحنفي از اجله محدثين

عظام و افاخم شيوخ عالي مقام است و در كتب معتبره بلا خوف اهل سنت براي وثوق ذكر كرده اند و از او نقل كرده اند علما و حفاظ منهم

شيخ و امام و علامه محدث بالحرم النبوي چنانكه علي بن محمد المعروف بابن صباغ در فصول مهمه و ابن حجر [illegible] و شيخ [illegible]

و سمهودي در [illegible] از او در ملك نقل كرده است چنانكه در جواهر العقدين گفته فقال الحافظ جمال الدين الزرندي عقيب حديث من

كنت مولاه فعلي مولاه قال الامام الواحدي هذه الولاية التي اثبتها النبي مسئول عنها يوم القيامة وروى في قوله تعالى وقفوهم انهم

مسئولون اي عن ولاية علي واهل البيت لان الله امر نبيه ان يعرف الخلق انه لا يسئلهم على تبليغ الرسالة اجرا الا المودة في القربى والمعنى

انهم يسئلون هل والوهم حق الموالاة كما اوصاهم النبي ام اضاعوها واهملوها فيكون عليهم المطالبة والتبعة انتهى ناقلين روايت مذكور

ملك العلماء شهاب الدين شمس الدين دولت آبادي است كه از اكابر محققين اعلام و اعاظم معتمدين فخام و نبلاي مقبولين عظام

اهل سنت است در كتاب هداية السعداء در جلوه ثانيه از هدايه ثامنه گفته و في الزاهدي عند قوله تعالى سأل سائل بعذاب واقع

في تفسير الثعلبي نزولا انه لما بلغ رسول الله قال يوم غدير خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل

من خذله فسمع ذلك الحارث بن نعمان الكافر من جملة الخوارج فجاء الى النبي فقال يا محمد هذا من عندك او من عند الله فقال هذا

من عند الله فخرج الكافر من المسجد فقام على عتبة الباب فقال ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء قال فنزل حجر فرضخ

راسه [illegible] فاضل علماي سنيه از ايشان تعريفها كرده اند كه [illegible] است از جمله شيخ عبد الرحمن [illegible]

اخبار الاخيار گفته قاضي شهاب الدين دولت آبادي [illegible] از اكابر [illegible] زمان او دانشمندان بود

[illegible]

كافي است كه در لطافت [illegible] واقع شده و هم در حالت حيات او مشهور گشته [illegible] تمثيل در ضمن

[illegible] بديع البيان [illegible] است در علم بلاغت

[illegible] تفسير بحر مواج [illegible] تركيب [illegible]

[illegible] شرحي نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا يوفي به [illegible] است بلكه [illegible] و بعضي از ايشان [illegible]

كه جامع علوم ظاهري و باطني بوده است و از جمله ناقلين اين روايت سيد نور الدين علي بن عبد الله الحسني السمهودي الشافعي است

در كتاب جواهر العقدين و او از جمله اجلاي محدثين فضلا و اكابر متصلمين نبلا و اماثل محققين كبراي اهل سنت است در فهم

و فضل بي نظير شمرده اند و او را نسب و حسب است چنانكه محيي الدين عبد القادر العيدروس در كتاب النور السافر عن اخبار القرن العاشر

در سنه احدى عشر وتسعمائة گفته وفيها في يوم الخميس ثامن عشر ذي القعدة توفي عالم المدينة الامام القدوة والمفتي الحجة الشريف ذو

التصانيف الشهيرة نور الدين ابو الحسن علي بن القاضي عفيف الدين عبد الله بن احمد كه او نواده [illegible] سيد الحسن بن علي بن

ابي طالب عليه السلام [illegible] نيف و عشرين نفر در كتب خود تعريف [illegible] كرده اند و او را امام گويند از جمله راويان اين روايت

شيخ نور الدين علي بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن صباغ كه از اكابر علماء مالكيه و اجلاي مشهورين ايشان است و از جمله

سيد جمال الدين عطاء الله بن فضل الله المحدث الشيرازي و او از كبار و مشايخ اهل سنت است و محدث مشهور است بلكه افضل

و ارجح و اوثق از ديگران شمرده اند و تصنيفات كثيره [illegible] در غايت اعتبار نقل كرده است از ايشان و از جمله شيخ شمس الدين

عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي است كه از اجله فحول علماء و اساطين مهره فخام و ائمه كبار ثقات و شيوخ عظام و از جمله فضلاء

نبلاء و نقاد اهل سنت است و صاحب تصنيف و تاليف و كتاب فيض القدير شرح جامع الصغير در شان نزول آيه شريفه همين روايت

نقل كرده است و از جمله شيخ عبد الله بن شيخ عبد الله العيدروس باعلوي است در كتاب عقد نبوي و سر مصطفوي نقل كرده

است و او از اكابر معروفين و اجله مشهورين و اعاظم ممدوحين و افاخم مقبولين اهل سنت است كه تعريف زياد از اهل خودستان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحسين رضي الله تعالى عنه [illegible] قوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون قال نحن اهل الذكر [illegible]

هشام بن عبد الملك [illegible] علي [illegible]

يا امير المؤمنين هذا محمد بن علي بن الحسين في المسجد [illegible] اهل العراق [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] قالوا [illegible]

و از جمله ناقلین روایت [illegible] محمد [illegible] الفارسی است در کتاب [illegible] قوله صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلي مولاه

الحديث قالوا وكان الحارث بن النعمان مسلما فلما سمع حديث من كنت مولاه فعلي مولاه شك في نبوة النبي ثم قال اللهم ان كان ما يقول محمد

حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم ثم ذهب ليركب راحلته فما مشى نحو ثلث خطوات حتى رماه الله عز وجل بحجر

فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله تعالى سأل سائل بعذاب واقع الخ و از اجله فضلای اهل سنت [illegible]

تصنیف و تالیف است و از انجمله روایت نور الدین علی بن ابرهیم بن احمد الحلبی است در کتاب انسان العیون فی سیرة الامین والمامون و

از اکابر علمای محققین و مشاهیر معتمدین و نحاریر عظمای اجله مقبولین و اماثل امجد حین ایشانست و صاحب مؤلفات بدیعه شریفه

عجیبه و حواشی غریبه است و از انجمله روایت احمد بن فضل بن محمد باکثیر است در کتاب وسیلة المآل فی عد مناقب الآل از تفسیر ثعلبی

نقل کرده است و او صاحب فضل کثیر و نبل غزیر و علم کبیر و کمال شهیر و از ادبای حجاز و فضلای مکه بود و ثقة الامین گفته اند در

فهم و فضل بی نظیر بود و از انجمله روایت محبوب عالم که از اکابر اولیا و عرفا و مشاهیر فضلای سنیه در تفسیر شاهی نوشته اند

که تفسیر او مملو است از روایات و آثار حضرت امام رضا و امام حسن عسکری و از انجمله روایت محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا

در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی است که خود را کمر بسته امیر المؤمنین علیه السلام میداند تفضیلی دارد و از جمله هفوه

علیه است حیث قال و اشهد و امعاشر المحققین انی مناسبتی فی العقاید والمشارب للصوفیة العلیة اعتقد ما یعتقدون واشرب

من کاس هم منه یشربون و خود را از شیعه گری بری نموده حیث قال و احسب فی شیعة المقربین لدیه ثم انی ما اردت بکلمة الشیعة الفرقة

الرافضة الشنیعة ولکنی قصدت بها الائمة العارفة المحققة الصوفیة التی هی شیعة علی الحقیقة و از انجمله روایت محمد بن اسمعیل بن

صلاح الامیر صنعانیست در کتاب روضه ندیه شرح تحفه علویه و او عالم جلیل و محقق نبیل و حاوی فضل جمیل و حائز مجد اثیل است

صاحب تصنیفات و ممدوح نبلای ثقات است و از انجمله روایت احمد بن عبد القادر الحفظی الشافعی است در ذخیرة المآل و او عالم جلیل

المفاخر و فاضل جمیل المآثر است و صاحب اشعار حسنه و منظومه دارد که عقد جواهر اللآل نامیده از انجمله همان قصیده بوده در ان

تطهیر ذکر شده منها   وکل اعدائهم والجافی   فلا توالیهم ولا تصافی   قد قطعوا ما امروا بوصله   وما رعوا ذمة خیر رسله

عقوه فی اولاده واهجروا   ونقضوا عهودهم وغدروا   ما عذرهم یوم اللقاء والحجة   وکیف ینجو غارق فی اللجة   ماذا یقولون اذا

ما سئلوا   وشهد الله علی ما فعلوا   وهم بذاک الیوم فی هوان   تطأهم الاقدام کالجعلان   ویحکم الله بحکم الحق بینهم وبین

اهل الحق   والمصطفی والمرتضی وفاطمة   قد حضروا فی مجلس المخاصمة   یا حسرة علیهم لا تنقضی   ونحلة لمن جفا و من رضی

وما حکی فقد مضی و انما   یا ویل من فی الحال قد ظلما   وکل من یسکت او یلبس   ومن لعذر فاسد یلتمس   فذاک مغبون بکل حال

قد ضیع الربح و راس المال   واستبدل الادنی بکل خیر   وباع دینه بدنیا الغیر   وفی غد کل فریق یجمع   تحت لواء من له

یتبع   وکل ناس بامام یدعی   فاختر لمن شئت والی السعی   از بعض عبارات جلالت شان و شرف و عظمت و فرط محبت و ولا

بین ظاهر و باهر است و تعریفات بسیار در حق او از علمای عامه صادر شده است و پدر او مرد عارف و لبیب و فاضل و ادیب بوده در

محبت اهل البیت خوش عقیده بود و چون صاحب درد چشم را این دو بیت املا میکرد   اذا ما مقلتی رمدت فکحلی   تراب مس نعل ابی تراب

هو البکاء فی المحراب لیلا   هو الضحاک فی یوم الضراب   بعد از آن تف میکرد بچشم رمد دار شفا حاصل میشد بر ایشان از

ابطال روایت [illegible] که دلالت بر نزول سوره سأل سائل
کا شناد الثعلبی [illegible]
[illegible]
علیه السلام بوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلا تأمل از تعصبی که داشت [illegible]
[illegible] از کمال [illegible] خود را اسهل [illegible]
اصل امعلق [illegible] اصل کردید الحمد لله که از این حدیث شریف مطلوب
اهل حق ما علیه و شیعه [illegible] ثابت گردید چون افضلیت آنسرور ظاهر شد تعیین او بخلافت و لیاقت او بولایت و عدم
جواز خلافت دیگران واضح گردید ابن تیمیه که از جمله علمای اهل سنت است و غایت تعصب و کمال ناصبیت را سجیه خود نموده ایراد
چند بمقام [illegible] و انکار تمام کرده تکذیب همه این علمای کبار خود شان است کرده است چنانکه در کتاب منهاج السنه جواب منهاج
الکرامه گفته است الوجه الثالث ان نقول فی نفس هذا الحدیث ما یدل علی انه کذب من وجوه کثیرة الی ان قال فیقال لهولاء الکذابین
اجمع الناس علی ان ما قاله النبی [illegible] خلاصه آنچه گفته است اینست که آنچه پیغمبر گفته است در غدیر خم آن وقت بود که از حجة الوداع برگشته
بود و شیعه این قول دا قبول دارند و آن روز را عید قرار گذاشته اند و آن روز هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام بود و رسول خدا بعد از آن بمکه
مراجعت نفرموده بلکه از حجة الوداع بمدینه آمد و آنجا بود که ذی الحجه و محرم و صفر را تا اینکه در اول ربیع الاول وفات کرد و در
این حدیث ذکر شده است که این را در غدیر خم گفت و شایع گردید در بلاد و حارث آمد در حالتیکه پیغمبر در ابطح بود و ابطح در
مکه است و این دروغ است و از نادانی جاهلیه است پس معلوم نشد که کی شد قضیه غدیر خم و یکی آنکه این سوره مکیه است در مکه
نازل شده است باتفاق اهل العلم پیش از هجرت و حکایت غدیر خم زیاده از ده سال بعد از آن واقع شده است چگونه نازل شد
این سوره بعد از آن و ایضاً قول حق تعالی و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک در سوره انفال است و آن بعد از قضیه
بدر نازل گردیده است بالاتفاق پیش از غدیر خم چند سال و ایضاً اهل تفسیر متفق اند براینکه این آیه نازل شد بسبب آنچه مشرکین
مکه پیش از هجرت گفتند مثل ابوجهل و امثال او و خداوند عالم به پیغمبر خود خبر داد گفته مشرکین را و اذ قالوا اللهم ان کان هذا
هو الحق من عندک الآیه ای اذکر قولهم اللهم الخ مثل قوله تعالی و اذ قال ربک للملائکة و اذ غدوت من اهلک و نحو ذلک
فامر بان یذکر ما تقدم پس دلالت میکند براینکه این قول پیش از نزول این سوره بوده است و ایضاً ایشان وقتیکه مستحق عذاب
شدند نازل نشد برایشان عذاب بجهت آنکه عقب گفته ایشان حق تعالی فرموده و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله
معذبهم و هم یستغفرون و اتفاق کرده اند مردم براینکه اهل مکه را حجاره از آسمان نازل نشد وقتیکه این را گفتند و ایضاً اگر این
آیه نازل میشد میبایست از جنس اصحاب فیل بوده باشد مثل این چیزی است که دواعی و همم بر نقل آن بسیار میباشد هر چند ناقلین آن
طایفه ای از اهل علم و جمهور مصنفین در علم احدی این روایت نکرده اند نه مسند و نه صحیح و نه فضائل و نه تفسیر و نه سیر و نحو
ذلک مگر آنچه روایت کرده است این کذابان مثل این اشخاص منکر پس معلوم شد که این کذب باطل است و ایضاً در این حدیث ذکر کرده اند که این
قائل به پنج ارکان اسلام ایمان آورده بود مثل نماز و روزه و زکوة و حج و شهادتین گفته بود و مسلم بود بجهت آنکه گفت که فقبلناه منک
و از معلومات ضروریه است که احدی از مسلمین را در عهد پیغمبر چنین چیزی نرسید و ایضاً این مرد در میان صحابه معروف نبود
بلکه او از جنس اسمائیست که طرقیه این را ذکر کرده اند این حاصل ایرادات این رئیس النصاب است که بمجرد شنیدن این فضیلت عظمی
و انیم تبغ علیا حضرت شاه اولیاء سلام الله علیه جگرش کباب گردیده چاره براضطراب و التهاب خود ندیده ناچار بمقام تکذیب
و ابطال علمای عامه و خاصه در آمده زبان ناموجه خود را بتوجیهات غیر موجهه و استبعادات نامربوط گشوده اول تکذیب
ثعلبی که رئیس المفسرین و امام المحققین سنیان است نموده و حال آنکه مدائح کثیره و محاسن کریمه و مناقب صحیحه و اوصاف جلیله
و مکارم جمیله و فضائل نبیله او را اهل سنت قائلند که عمده آنها صحیح النقل بودن اوست و هر کس که این روایت را از

[illegible]

ابو يعقوب ... [illegible] ... تفسير ثعلبي ... [illegible]

[illegible] ... بر آنكه ... [illegible] ... اهل البدع والاهواء ... [illegible]

... [illegible] ... الاباطيل المبتدعين باقاويل السلف الصالحين ... [illegible] ... حامد المقرئ ... [illegible]

[illegible] ... تفسير ... [illegible] ... روايت ... [illegible]

كرده ... ابراهيم بن اسحاق حنظلى و ابراهيم بن اسحاق انماطى ... [illegible]

و ابتداء كتاب مجموعات مسموعات سواى ... التعليقات والاجزاء ... مشايخ كبار ... [illegible]

... [illegible] ... عبارت خطبه تفسير ثعلبى ... الحمد لله ... الكلام ... [illegible]

والصلاة ... على خير الانام وعلى الذرية الكرام واصحابه ... الظلام ... اما بعد فان الله انزل كتابا

كريما انعم علينا بنظم خطابه فانزل بفضله وحجته القرآن وجعله مهيمنا على الكتب والاديان امر فيه بالحكمة وزجر

اعذر بالحجة وانذر ثم لم يرض من تابعيه بحفظ حروفه ولا باقامة كلماته دون العمل بمحكماته ولا بتلاوته وقراءته دون التدبر لآياته والتفكر في

حقائقه ومعانيه ودقائقه ومبانيه فقيض له رجالا موفقين حتى صنفوا فيه التصانيف وجمعوا علومه المتفرقات واني

منذ فارقت المهد الى ان بلغت الرشد اختلف الى طبقات واجتهد في الاقتباس من هذا العلم الذي هو اس الدين واساس الاحكام

الشرعية الراسخ وصلت الظلام بالضياء والصباح بالمساء بعزم اكيد وجهد جهيد حتى رزقني الله تعالى وله الحمد من ذلك ما عرفت

به الحق من الباطل والمفضول من الفاضل والصحيح من السقيم والحديث من القديم والبدعة من السنة والحجة من الشبهة فامعنت

المصنفين في هذا الباب فما على طرق فرقتهم اهل البدع والاهواء معوجة المسالك والاولى مثل البلخي والجبائي والاصم

والرماني وقد امرنا بمجانبتهم وترك مخالطتهم ودعا عن الاقتداء باقوالهم وافعالهم والعلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم وقوم

الفوا فاحسنوا غير انهم خلطوا اباطيل المبتدعين باقاويل السلف الصالحين فجمعوا بين الثمرة البعرة عشوة وغفلة لا عقدا و

نية مثل ابي بكر القفال وابي حامد المقرئ وهما من الفقهاء الكبار والعلماء الاحبار ولكن لم يكن التفسير حرفتهم ولا علم التأويل

صنعتهم ولكل علم رجال ولكل مقام مقال وفرقة اقتصروا على الرواية والنقل دون الدراية والنقد مثل الشيخين ابي يعقوب اسحاق

بن ابراهيم الحنظلي وابي اسحاق ابراهيم بن اسحاق الانماطي وبياع الدواء يحتاج الى الاطباء وفرقة حرموا الاسناد الذي هو الركن والعماد

فنقلوا من الصحف والدفاتر وجروا على هوس الخواطر وذكروا الغث والسمين والواهي والمتين وليسوا في عداد العلماء فصنت الكتاب

عن ذكرهم والقراءة والعلم سنة يأخذها الاصاغر عن الاكابر ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء وفرقة حازوا واحرزوا قصب السبق في جودة

التصنيف والحذق غير انهم طولوا كتبهم بالمعادات وكثرة الطرق والروايات وحشوها بما منه بد فقطعوا عنها طمع المسترشدين مثل

الامام ابي جعفر محمد بن جرير الطبري وشيخنا ابي محمد عبد الله بن حامد الاصبهاني وانفدا العمر مضلة الفهوم وفرقة جردوا

التفسير دون الاحكام وبيان الحلال والحرام والحل عن عويصات المشكلات والرد على اهل الزيغ والشبهات كمشايخ السلف الماضين

من العلماء السابقين من التابعين واتباعهم مثل مجاهد ومقاتل والكلبي والسدي ولكل من اهل الحق منهم فيه غرض محمود وسعي مشكور

فلله الدر في هذا الشأن على كتاب جامع مهذب يعتمد في علم القرآن عليه يقتصر ورأيت رغبة الناس عن هذا العلم ظاهرة وهممهم

عن البحث عنه قاصرة وطباعهم عن النظر في البسائط نافرة وانضم الى ذلك سؤال القوم من الفقهاء المبرزين والعلماء المخلصين

والرؤساء المحتشمين اوجبت ... [illegible] ... حقوقهم تقربا الى الله عز وجل واداء لبعض مواجب شكره فان شكر العلم لله

وذكائه انفاقه فاستخرت الله تعالى في تصنيف كتاب شامل كامل مهذب ملخص مفهوم منظوم استخرجته من زهاء مائة كتاب مجموعات

مسموعات سوى ما التقطته من التعليقات والاجزاء وتلقفته عن افواه المشايخ الكبار وهم قريب من ثلاثمائة شيخ نسقته بما بلغ طوقي

عليه من الايجاز والترتيب ... لكل مؤلف كتابا في فن قد سبق اليه ان لا يعد كتابه بعض الخلال التي انا ذاكرها اما استنباط شيء

كان معضلا او جمعه ان كان متفرقا او شرحه ان كان غامضا او حسن نظم وتأليف او اسقاط حشو وتطويل وارجو ان لا يخلو هذا ال

كتاب عن هذه الخصال التي ذكرت والله الموفق لاتمام ما نويت وقصدت انتهى و ... [illegible] ... احمد ثعلبي نزد همه علماى عامه ثقه

از حد است قاضى شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلكان البرمكى الاربلى الشافعى در وفيات الاعيان في انباء

ابناء الزمان گفته ابو اسحق احمد بن محمد بن ابرهيم الثعلبي النيسابوري المفسر المشهور كان اوحد زمانه في علم التفسير وصنف التفسير الكبير الذي فاق غيره من التفاسير وله كتاب العرائس في قصص الانبياء وغير ذلك وقال ابو القسم القشيري رايت رب العزة عز وجل في المنام وهو يخاطبني واخاطبه فكان في اثناء ذلك ان قال الرب تعالى اسمه اقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبي مقبل وذكره عبد الغافر ابن اسماعيل الفارسي في كتاب سياق تاريخ نيسابور واثنى عليه وهو صحيح النقل وموثوق به ثعلبي با اين همه عظمت كه در ذكر يك تا از اجلال تحرير نيست كه مسلم كل است نزد همه علماء عامه تكذيب وتكذيب حضرت مذهب خود شان است وثانيا آنكه ابن عيينه كه راوي اين خبر است نيز نحو از امام همام حضرت صادق عليه السلام از آباء خود صلوات الله عليهم اجمعين از اكابر اعلام واجله فخام واعاظم معتمدين وثقات مؤلفين وائمه معتبرين واساطين سنيان است كه نووي در كتاب تهذيب الاسماء واللغات تعريفها وذكر كرده وذهبي در كتاب تذكرة الحفاظ گفته سفيان بن عيينه بن ميمون العلامة الحافظ شيخ الاسلام ابو محمد الهلالي الكوفي محدث الحرم الى ان قال وكان اماما حجة حافظا واسع العلم كبير القدر قال لولا مالك وسفيان لذهب علم الحجاز وقال الشافعي وجدت احاديث الاحكام كلها عند ابن عيينه سوى ستة احاديث قال حرملة سمعت الشافعي يقول ما رأيت احدا فيه من آلة العلم ما في سفيان وما رأيت اكف عن الفتيا منه وما رأيت احدا احسن التفسير للحديث منه وقال ابن وهب لا اعلم احدا اعلم بالتفسير منه وقال احمد ما رأيت اعلم بالسنن منه وقال ابن مهدي عند سفيان بن عيينه من المعرفة بالقرآن وتفسير الحديث ما لم يكن عند الثوري ويافعي در تاريخ خود تعريف او ذكر كرده وسفيان گفته داخل شدم بكوفه در حالتيكه بيست سال تمام نشده بود ابو حنيفه باصحاب خود وباهل كوفه گفت آمد بر شما حافظ علم عمرو بن دينار پس مردم ميآمدند نزد من ميپرسيدند از عمرو بن دينار فاول من صيرني محدثا ابو حنيفه فذاكرته فقال لي يا بني ما سمعت من عمرو الا ثلثة احاديث يضطرب في حفظ تلك الاحاديث خلاصه تكذيب حديث مذكور تكذيب چنين راوي است كه امام خود شان او را تصديق كرده است ومحدث بودن واعيان علما او را تعريف كرده اند چنانكه شنيدي حتى امام چهارم شان گفته است اگر مالك وسفيان نميبودند علم حجاز ميرفت وپامال ميشد پس انكار وتكذيب سند واين تكذيب دو نفر امام بزرگوار است وثالثا بر اداي كه گفته است اجماع منعقد است بر اينكه بعد از قضيه غدير خم پيغمبر خدا بمكه معظمه رجوع نفرمود تا آنكه از دنيا بعالم بقا رحلت فرمود اين منافات دارد با آنكه در حديث مذكور گفته اند كه حارث در ابطح بحضرت رسيد وسنگ از آسمان او را هلاك كرد وحال آنكه ابطح وادي معروف است در نزديكي مكه بهمين سلعت بطريق منع پس اين روايت بافته جاهليت است جواب از اين است كه مراد از ابطح ابطح مكه نيست ونه ابطح منحصر در ابطح مكه است بلكه مراد از ابطح هر جا سيل كاه هست كه وسيع باشد ودر آن سنگهاي ريزه باشد واين از كلمات اهل لغت ظاهر بلكه تصريح بر آن كرده اند اگر قبول نداري رجوع كند بصحاح جوهري كه گفته است والابطح مسيل واسع فيه دقاق الحصى والجمع الاباطح واز اصمعي نقل كرده است تا آنكه گفته است والبطحاء مثل الابطح ومنه بطحاء مكة پس بطحاء [illegible] بطحاء گويند وابو الفتح ناصر بن عبد السيد بن علي المطرزي در كتاب المغرب في ترتيب المعرب گفته البطحاء مسيل ماء فيه رمل وحصى ومنها بطحاء مكة ويقال له الابطح ايضا پس معلوم شد كه ابطح از قبيل اعلام مختصه نيست پس ابطح معنا عامي است اطلاق ميشود بر هر مسيل مذكور واين چنين سيل در مدينه منوره بسيار است ودر قاموس گفته الابطح كالكتف والبطيحة والبطحاء والابطح مسيل واسع فيه دقاق الحصى جمع اباطح وبطائح وبطاح وابو الفضل محمد بن خالد در صراح اللغة گفته ابطح [illegible] كالاخ اباطح وبطاح جمع والتافي [illegible] [illegible] قال ومنه بطحاء مكة وبطائح النبط بين العراقين وابن اثير در نهايه گفته است وفي حديث عمر انه اول من بطح المسجد وقال ابطحوه من [illegible] المبارك اي القوه فيه البطحاء وهو الحصى الصغار الى ان قال ومنه الحديث انه صلى بالابطح يعني ابطح مكة هو مسيل واديها [illegible] ... [illegible] ابطح [illegible] بابطح مكه [illegible] [illegible] الابطح [illegible] [illegible] [illegible] سيل [illegible]
[illegible] انه ويجمع على البطاح والاباطح ومنه قيل قريش البطاح هم الذين ينزلون اباطح مكة [illegible] [illegible] ميشود كه ابطح در مكه هم منحصر در يكجا نيست بلكه بطاح متعدد دارد كه قريش محل نزول ايشان يكي از [illegible] [illegible] وابطح مكه مسيل واديها الجمع بطاح واباطح وقريش البطاح الذين ينزلون اباطح مكة [illegible] [illegible] كه مكه [illegible] [illegible] است كه ابطح معروف فرد ديگر [illegible] وهم چنين از كلمات شعرا ومفسرين [illegible] [illegible] [illegible]
در شرح ديوان عمر بن الفارض [illegible] شرح [illegible] اسعد [illegible] [illegible] [illegible] الابطح [illegible]

الابطح وهو مسیل واسع فیه دقاق الحصی و قاضی ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق نیز اثبات ابیات شرح قصیدہ بُرده در شرح قول او
واحیت السنة البیضاء دعوته حتی حکت غرة فی الاعصر الدهم بعارض جاد او خلت البطاح بها سیبا من الیم او سیلا من العرم
گفته والابطح مسیل واسع فیه دقاق الحصی الی ان قال و منه بطحاء مکة و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح
گفته وقد تحصل الغرابة فی الاستعارة العامیة کما فی قوله شعر اخذنا باطراف الاحادیث بیننا وسالت باعناق المطی الاباطح
جمع ابطح وهو مسیل الماء فیه دقاق الحصی و نیز نظام الدین عثمان الخطائی در حاشیه خود بر شرح مختصر تلخیص المعانی از تفتازانی
گفته قوله وسالت باعناق المطایا بالک الاحادیث البطاح الابطح مسیل واسع فیه دقاق الحصی یجمع علی الاباطح والبطاح علی غیر قیاس
و علاوه بر تصریحات ائمه لغویین وادبا از اطلاقات فصحا و بلغا و اشعار عرب هم صحت استعمال ابطح در معنای اعم ثابت است که ذکر همه آنها
تطویل بلاطائل است در قصیدهٔ عمرو بن کلثوم التغلبی که از قصیدهٔ خامسه از قصاید سبع معلقات است گفته ید هدئون الروس
کما ید هدی حزاورة باب طحها الکرینا و عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری صاحب منتهی الادب در شرح آن گفته ید هدهون
باسقاط الهاء لفظا هو من الدهدهة هی الدحرجة وقد تبدل الهاء یاء یقال دهدی یدهدی و الحزاورة جمع حزور وهو
الغلام اذا اشتد و صلب الکرین جمع الکرة یقول یدحرجون روس اقرانهم کما یدحرج الغلام الشداد الکرین فی مکان واسع مطمئن
و در همین قصیده بعد از شعر مذکور گفته و قد علم القبائل من معد اذا قبب باب طحها بنینا و عبدالرحیم صفی پوری در
شرح معلقات در شرح این شعر گفته یقول قد علمت قبائل من معد بن عدنان اذا بنیت قبابها بمکان واسع و احمد بن محمد بن
المعروف بابن خلکان الشافعی در وفیات الاعیان گفته و قال الشیخ نصر الله بن مجلی مشارف الصناعة بالمخزن و کان من ثقات
اهل السنة رایت فی المنام علی بن ابی طالب علیه السلم فقلت له یا امیر المؤمنین تفتحون مکة فتقولون من دخل دار ابی سفیان فهو
امن ثم یتم علی ولدک الحسین یوم الطف ما تم فقال اما سمعت ابیات ابن الصیفی فی هذا فقلت لا فقال اسمعها منه ثم استیقظت
فبادرت الی دار حیص بیص فخرج الی فذکرت له الرؤیا فشهق واجهش بالبکاء و حلف بالله ان کانت خرجت من فمی او [illegible] الی احد
وان کنت نظمتها الا فی لیلتی هذه ثم انشدنی ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح [illegible]
[illegible] تغاضینا عن [illegible] نعفو ونصفح فحسبکم هذا التفاوت بیننا وکل اناء بالذی فیه ینضح
[illegible] فقال ما للناس فی حیص و بیص فبقی علیه هذا [illegible]
[illegible] شدة [illegible]
[illegible] ظاهر است که ابن الصیفی [illegible] بر امام حسین علیه السلام گریه [illegible]
مقتل [illegible] که ابطح منحصر ابطح مکه نیست بلکه مدلول ابطح معنی
حقیقی است [illegible] ابن الصیفی [illegible]
معلوم شد که حضرت جواب سوال [illegible] شیخ نصر الله مجلی را حواله بکلام ابن الصیفی کرده و ابن خلکان [illegible] قد [illegible]
ابن صیفی را [illegible] نصر الله مجلی [illegible] اطلاق ابطح بر مسیل [illegible]
اودیه مدینه منوره هیچ عیب و سکالی ندارد بلکه در مدینه منوره وجود بطحا بتصریح تمام و سیله است و بطحا بمعنی ابطح هم [illegible]
[illegible] سید نور الدین سمهودی در کتاب خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی در [illegible]
[illegible]
هی بین الحابین [illegible]
در مدینه منوره [illegible]
[illegible] بالبطحاء [illegible] فلا تحسبنی [illegible]
[illegible] عبدالله بن عمرو [illegible]
[illegible]

الله و جهها من قضیه بطحاء بودن بعد از آن خود لازم آید از آن و جهیکه نقل کرده است در آخر لفظ و ابطح و فقد أمنا فیما کرده اند
شکها واقع بوده باشد مراد از ابطح بعد فتح مکه و ورود غدیر خم نبوده است که از آن واضح العقیق گویند الی ان قال و غیرها یدل علیه
مکه در ابتدای اسلام و لیلة البراهین بنیاد طالبی من ابی طالب شده ام بید و روز و در خانه مکه و مدینه و نجاد کثر ادی بعدان
هست غالب میبنا اعرا بلد میشیم از ولیت ایشان که منافات نیست ام انتهی از بشیاعت ابکار الصراحت معلوم گردید که ابطح در مدینه
موضع معلوم نیست و مراد از آن ابطح مکه و مدینه است پس نسبت جهالت و شر باد بر ابن تیمیه با آن همه جلالت و عظمت
تفضل و تحقیق و مهارت و حذاقت که معتقدین بشدرت جو او دارند که تا حال ابطح را نفهمیده که او لا اعم است از ابطح مکه و مدینه
حالانکه کشف و ثانیا منحصر کرده است آن را در ابطح مکه و ابن خوش فهمی تکذیب روایت صحیحه که ائمه و اساطین سنیه نقل کرده
اند نموده است و اما ایراد او که این سوره مکیه است در مکه نازل شده است بیجز از هجرت و واقعه غدیر در مدینه شده است در سال وفات
پیغمبر صلی الله علیه و آله و هیچ ملکه کذب بی‌جا میکند پس جواب آن اینست که ائمه سنیه بسیاری از نظائر آن نزول آیات برای رفع
اشکالات ذکر کرده اند که بسیاری از آیات هست که مکرر نازل گردیده پس اگر این آیه هم مکرر نازل شده باشد چه مانع و چه عیب
حاصل خواهد شد جلال الدین سیوطی در کتاب الاتقان فی علم علوم القرآن گفته النوع الحادی عشر ما تکرر نزوله صرح جماعة من
المتقدمین و المتأخرین بان من القرآن ما تکرر نزوله بعد از آن چند مورد ذکر کرده است از آنجمله سوره فاتحة الکتاب و او را سبع المثانی
گویند و قال الزرکشی فی البرهان قد ینزل الشیء مرتین تعظیما لشانه و تذکیرا عند حدوث سببه خوف نسیانه ثم ذکر منه آیة الروح و قوله
اقم الصلوة طرفی النهار و قال ان سورة الاسراء و هود مکیتان و سبب نزولهما یدل علی انهما نزلتا بالمدینة و لذا اشکل ذلک علی بعضهم
و لا اشکال لانها نزلت مرة بعد مرة قال و کذلک سورة الاخلاص من انها جواب للمشرکین بمکة و جواب لاهل الکتاب بالمدینة
و کذلک قوله تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا الآیة قال و الحکمة فی هذا کله انه قد یحدث سبب من سؤال او حادثة تقتضی نزول الآیة
و قد نزلت قبل ذلک ما یتضمنها فیوحی الی النبی صلی الله علیه و آله تلک الآیة بعینها تذکیرا لهم بها و موارد زیاد ذکر کرده اند که بعد از آنها سبب
تعطیل است بجز تقدیر از بشیاعات معلوم میشود که حضرات اهل سنت روایات مختلفه را در شأن نزول آیات عدیده بحمل آن
بر تعدد نزول جمع کرده اند تا رفع کذب افترا از روات خود نمایند بلکه در بعض آیات قائل بنزول آن شریفه گردیده اند پس ثبوت
تقدم نزول آیه را مانع از قبول روایات دیگر که از آن تاخر نزول ثابت شود نگردانیده اند پس و ایا سفیان بن عیینه هم محمول
بر تعدد نزول و مقبول علما محمول خواهد کرد پس تقدم نزول آیه سئل سائل بعذاب واقع بر غدیر خم مانع از نزول آن در غدیر
نخواهد شد این بو ایرادا و عجیبتر از ایراد دیگرش نیست که تکذیب روایت صحیحه را بتقدم نزول آیه و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق
من عندک بیانموده این روایت اصلا بر نزول این آیه درین واقعه مذکور نیست پس تقدم نزول آن را تکذیب این روایت ابطال
آنچه و بطور وجه مدخلیت بما نحن فیه ندارد کو یا بجهت علما مواد عصبیت و اعوجاج وجود اشتغال در روات عناد و لجاج دیده دل
و چشم ظاهر او را کور کرده بیخود و بیحواس در تضایر اکردن آمده و هر که مناسبت آن را با مطلوب مانفهمیده است عجب
و هم اینها ایست که اهل سنت باد یل چنین مهملات و شنید چنین خرافات از آن امام اهل ضلال بمقابلة و در مقابل اهل حق
مبادرت بلی غایة آنچه مناسب مقام است اینست که حارث ملعون مثل کفار دیگر که کلمه اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم گفته بود همان کلمه را بر زبان خود جاری کرد و اینمعنی هرگز مستلزم آن
نیست که آیه قالوا اللهم ان کان هذا الخ درین واقعه نازل شده باشد و اگر فرض کنیم که آیه مذکوره درین واقعه هم مذکور شده تا زهم
سبب تکذیب روات نمیشد بجهت آنکه الآن ذکر شد که تکرار نزول را خود ایشان ثابت کرده اند بجهت تفصی از اختلاف روایات و ورود
اشکالات و اما اعتراض او باینکه حق تعالی بر اهل مکه عذاب نازل نکرده بسبب بودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ایشان با وصفیکه ایشان
سؤال عذاب کرده بودند خواهش آن کرده اند از آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم نفی تعذیب علی الاطلاق نیست بجهت آنکه وقوع
تعذیب بدلیل آیات و اخبار ثابت است چنانکه متصلا همین آیه فرموده است و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام
و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون پس وعده عذاب بکفار درین آیه و نفی عذاب
در قوله و ما کان الله لیعذبهم تناقض میشود پس لابد است از جمع میان اینها چنانکه ذکر کنیم چنانکه همین معنی از تفسیر کبیر فخر رازی

[illegible] ... وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم

الرسول فیهم ثم استغفروا فعذاب العذاب فی ما نفسهم عذاب العذاب بالسیوف یوم بدر مثل ما روی صحیح بکارد حضارت ظاهر

میشود که مراد از آیه وما کان الله لیعذبهم نفی تعذیب ایشان ما دام که آنحضرت در میان ایشان باشد و آیه وما لهم ان لا یعذبهم

الله ایجاد ملالت بر عدم تعذیب ایشان دارد و مراد تعذیب ایشانست بعد از بیرون شدن پیغمبر از میان ایشان پس آیه وما کان الله

لیعذبهم نفی جواز تعذیب حارث که بعد از بیرون شدن آنحضرت از مکه واقع شده ثابت نمی کند که جواز آن با آیه وما لهم ان لا یعذبهم الله

ثابت شده است واما آیه وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون پس اصلا منافی نفی تعذیب حارث ندارد زیرا که استغفار از حارث

بوجود نیامده تو نباید که اعتراض معترض ثابت شود و اگر میشود که حارث دروقت نزول عذاب توبه کرده باشد بمقتضای فرض و انتم فیهم دلالت

مقتضای آن حاصل کرده است که حارث از نزول آنحضرت بیرون رفت و پیغمبر با او نبود و ضد استغفار از ان ساده کفار هیچکس

نکند که مقتضای اصرار و هم یستغفرون باشد پس من جمیع الجهات ایراد وارد نیست و بر فرض انکه با وجود حضور آنحضرت عذاب نازل شد

جواب آنست که علما ذکر نموده اند واما اعتراض او باینکه اگر تعذیب حارث واقع میشد البته میبود از جنس اصحاب فیل بسبب

کثرت دواعی بر نقل آن ومردم از وی بسیار نقل میکردند جوابش آنست که این محال منع الفارق است بجهة آنکه تعذیب جماعت کثیره

که باهتمام تمام کرد بجهة خانه خدا و مقاتله مجاورین آن بسته بودند قیاس نمیشود بر آن یک نفر و معلوم است که دواعی اول بیشتر

شود فالکه بحد تواتر میرسد بخلاف تعذیب یک نفر که توفر دواعی بر نقل آن ممنوع است والا لازم میاید که اغلب معجزات نبی

که بحد تواتر نرسیده ما انکار بکنیم با وجود آنکه در نقل آن قصوری ندارد و مع ذلک دواعی اخفا اینمطلب بسبب تعصب مذهب

موجود است چنانکه معلوم است بخلاف تعذیب اصحاب فیل که از تعصب دین داعی بر زوال است با وجود این همه چند نفر از علمای معتبر

ذکر کرده اند که صحیح است از فحول علماء سنت چنانکه ذکر شد از ان نقل کرده اند واما اعتراض او باینکه از این روایت اسلام حارث ثابت میشود که او

بیقین منجمله حسنه عزاف کرد و بالضرورت معلوم است که احدی از مسلمین در عهد پیغمبر تعذیب نزول حجاره نشد پس این روایت

از هجهتهم باطل است جواب از این آنست که چنانکه اعتراف حارث بقبول منحیا بجکانه ثابت میشود همچنان کفر و ارتداد او هم ظاهر میشود

بجهة آنکه حکم پیغمبر در باره امیرالمؤمنین نا منموده قصد تواتر کرده و انکار داوری خداوند عالم مثل کفار عذاب برای خود خواست و گفت

اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة پس گفت محمد حق بود که دعا او مستجاب کرد یدو ثانیا بر فرض مسلم بودن حارث ادعای ضرورت

کردن بعد نزول عذاب حجاره بر احدی از مسلمین ممنوع است از کجا ثابت شد که مسلمان مستحق عذاب خداوند قهار نمیشود

و وقوع ندارد بلکه ضرورت بعکس ان ممکن است ادعا بشود واما اعتراض اخری او بروایت بعد ذکر حارث بن نعمان در صحابه

با وصف آنکه اسلام حارث بزعم او از این روایت ثابت شده نهایت قباحت وغایت فضاحت را دارد بجهة آنکه اولا هر کاه بحسب

این روایت حارث اول قبول امر پیغمبر کردن کشته نمود و در حقیقت انکار رسالت آنحضرت نمود که اللهم ان کان ما یقول محمد حقا

و زبان او و رد پس او کافر گردید و از اسلم بیرون رفت پس ثبوت اسلم ظاهری او در سابق بکار نمیخورد و او موجب دخول

او در صحابه نمیکردد زیرا که مراد از صحابی کسی است که مؤمن باسلم واقع شده باشد و مرتدین و کفار و بنا بر او داخل صحابه نیستند پس

ذکر چنین کافر مرتد در صحابه از عجائب کو دانی است که او بجلالت شان امامت و شیخ الاسلام ابن تیمیه بعید است گویا ایشان

در شناختن صحابی و ثانیا عدم ذکر او در میان صحابه قادح صحت روایت مذکوره نمیشود بجهة آنکه ابن حجر عسقلانی که در جمع کردن اسماء

صحابه اشتهار تام و اهتمام لا کلام نموده با آنکه بسیاری از اسماء صحابه که در کتاب اسد الغابه که جامع بسیاری از آنها است منعقد نمیشد هم

مذکور نبوده ذکر کرده با این همه او قول و عشر اسامی صحابه حاصل نشده است و هم چنین کتاب الاصابه که منتهای مساعی علمای سنیه

است در جمع اسماء صحابه حاوی جمیع اسامی صحابه نیست پس بنا بر زعم ابن تیمیه کسانیکه مذکور نشده اند در کتب مذکوره و نصنیف ابن منده

و ابونعیم و حافظ ابوموسی و ابن عبدالبر که اسماء ایشان پیدا نشده است باید صحابی نباشند العیاذ بالله از آنکه با این همه نادانی که بزعم

اندک و هن و فتور در اسناد لا اهل حق مخالفت مثل تعلیه را که از خود تراشیده خبا نما باید بمقابله تکذیب با بهم چند نفر از فحول علما نقید

ان کرده اند باید خود بجنس اسناد لا باطل و بی اصل که اصلا بقانون هیچ علمی نمیاند و مخالف تصریحات اکابر و اعاظم علماء سنیه

است دست در زده میکنند جزای تیمن و تبرک یکحدیث از احادیث سنه وارده در خصوص نصاصه نقل نمایم و ان خبر نیست که در [illegible]

[illegible]

علامه کلینی محمد بن یعقوب [illegible] باسناد صحیح از [illegible] ابو بصیر روایت کرده است

[illegible] نشسته بود که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد پس حضرت رسول فرمود [illegible] در تو شباهتی هست

[illegible] میترسیدم [illegible] درباره تو آنچه نصاری [illegible] در حق عیسی [illegible]

[illegible] سخنی [illegible] مگر آنکه خاک [illegible] ترا بردارند [illegible]

شد [illegible] مغیرة بن شعبه [illegible] از قریش با ایشان بودند گفتند راضی نشد پیغمبر باینکه مثل بزند برای پسر عم خود مگر عیسی بن مریم را

[illegible] ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءآلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم

خصمون ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون فغضب الحارث

بن عمرو فقال اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک یعنی من بنی هاشم فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فانزل الله

مقالة الحارث ونزلت هذه الآیة وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ثم قال یا ابا عمرو اما

تبت واما رحلت فقال یا محمد اجعل لسائر قریش شیئا مما فی یدک فقد ذهبت بنو هاشم بمکرمة العرب والعجم فقال له النبی لیس ذلک

الی ذلک الی الله تبارک وتعالی فقال یا محمد قلبی ما یتابعنی علی التوبة ولکن ارحل عنک فدعا براحلته فرکبها فلما صار بظهر المدینة اتته

جندلة فرضخت هامته ثم اتی الوحی الی النبی فقال سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس له دافع من الله ذی المعارج قال قلت

جعلت فداک انا لا نقرؤها هکذا فقال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد وهکذا اثبت فی مصحف فاطمة علیها السلام فقال رسول

الله لمن حوله من المنافقین انطلقوا الی صاحبکم فقد اتاه ما استفتح به قال الله عز وجل واستفتحوا وخاب کل جبار عنید پس این

کریمه دلالت میکند بر نزول عذاب حارث بنا بر حسد نصب حضرت رسالت پناه علی بن ابیطالب را بر ولایت وامامت پس نزول

ووقوع عذاب کاشف از حقیقت قضیه میباشد که ولایت باشد وبعده باشد چهارم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت

علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا شش حدیث بطریق عامه که متعصبین علمای ایشان در کتب خود روایت کرده اند مثل صدر

الائمه ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ومثل ابراهیم بن محمد الحموینی به سند خود وابو نعیم

در کتاب نزول القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام به سند خود ومثل صاحب المناقب الفاخره که مضامین آنها متحد است وهر یک

فی الجمله اختلافی دارند اما خبر [illegible] ابو المؤید موفق بن احمد اینست که گفت خبر داد سید الحفاظ شهردار بن شیرویه بن شهردار

الدیلمی فیما کتب الی من همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا عبدالله بن اسحاق البغوی

حدثنا الحسن بن علیل الغنوی حدثنا محمد بن عبدالرحمن الزراع حدثنا قیس بن حفص حدثنا علی بن الحسین حدثنا ابو هریرة

عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه واله یوم دعا الناس الی غدیر خم امر بما تحت الشجرة من الشوک فقم وذلک یوم الخمیس

یوم دعا الناس الی علی واخذ بضبعه ثم رفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطیه ثم لم یفترقا حتی نزلت هذه الآیة الیوم

اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله صلی الله علیه واله الله اکبر علی اکمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب

برسالتی والولایة لعلی ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وقال حسان بن ثابت ائذن لی یا

رسول الله ان اقول ابیاتا قال قل ببرکة الله تعالی فقال حسان بن ثابت   ینادیهم یوم الغدیر نبیهم   بخم واسمع بالنبی منادیا

الا من مولاکم ولیکم   فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا   الهک مولانا وانت ولینا   ولا تجدن فی الخلق للامر عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی   رضیتک من بعدی اماما وهادیا   فمن کنت مولاه فهذا ولیه   فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه   وکن للذی عادی علیا معادیا   وبرای تیمن وتبرک یک حدیث از احادیث خاصه که در

این باب وارد است ذکر نمائیم در غایة المرام از امالی شیخ نقل کرده است که قال اخبرنا الحسین بن عبدالله یعنی الغضائری عن علی

ابن محمد العلوی قال حدثنا الحسن بن علی بن صالح عن شیخ الحوهری قال حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی عن علی بن محمد عن

[illegible] النیسابوری [illegible] بن [illegible] قال حدثنا الحسن بن علی ان الله عز وجل بمنه ورحمته لما فرض

[illegible] لم یفرض ذلک علیکم لحاجة منه الیه بل رحمة منه لا اله الا هو لیمیز الخبیث من الطیب ولیبتلی ما فی صدورکم

ولیمحص ما فی قلوبکم ولتسابقوا الی رحمته ولتتفاضل منازلکم فی جنته ففرض علیکم الحج والعمرة واقام الصلوة وایتاء

الزکوٰة والصوم والولایة فجعل لکم ابوابا لیفتح لکم ابواب الفرائض ویجعلها الی سبیله ولولا محمد صلی الله علیه وآله والاوصیا

من ولده لکنتم حیاری کالبهائم لا تعرفون فرضا من الفرائض وهل تدخلون قریة الا من بابها فلما منّ علیکم باقامة

الاولیاء بعد نبیکم قال الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فرض علیکم لاولیائه حقوقا

وامرکم بادائها الیهم لیحل لکم ما وراء ظهورکم من ازواجکم واموالکم وماکلکم ومشاربکم ویعرفکم بذلک البرکة والنماء والثروة

لیعلم من یطیعه منکم بالغیب ثم قال عز وجل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فاعلموا ان من یبخل فانما یبخل عن نفسه

ان الله هو الغنی وانتم الفقراء الیه فاعملوا من بعد ما شئتم فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة

فینبئکم بما کنتم تعملون والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین سمعت جدی یقول خلقت من نور الله عز وجل وخلق اهل

بیتی من نوری وخلق محبیهم من نورهم وسائر الناس فی النار پس بنا باتفاق فریقین بر نزول آیه کریمه در روز غدیر بعد از نصب مولی

خدا علی بن ابی طالب را وحمد وثنا کردن اشرف ولد آدم این آیه شریفه بر حقیت مذهب ما واضح است وکمال دین وتمامیت نعمت

خداوند عالم بر امت پیغمبر با ولایت اسرف وجانشینان بزرگوار او گردیده است واگر کسی را شکی وریبی در خصوص ما نده باشد

زحمت قبول فرموده رجعتی بروح ما خودش بجوانده کتب با زحمت در انجا جمع او کشیده است اخذته شوقا وحمله ذوقا ولکن

وضعنه کرها ان محرومه نمیفهمند وند من اهر شب چهار شنبه یاد فرمایند گویا از جمله ایشانست حافظ عماد الدین اسماعیل بن

عمر الدمشقی که مشهور باین کثیر شامی است که در واقع ابن کثیر است از خوارج شن تعصب خلو شرکتاب کرده به تمام هرزه وهذیانا

امده سجا شیخ بزرگوار وحلا الزاده خود حافظ ابو عبد الله الذهبی دست رد بسینه او بابن صحاح خو کذاشته خود را داخل فی هذا

نؤمن ببعض ونکفر ببعض نموده است وحال آنکه خودش از ثقات رواة صحاح خود نقل کرده است ومع هذا نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم را

در واقعه غدیر کذب محض دانسته در تاریخ خود بنابر آنچه صاحب عبقات رفع الله الی علی الدرجات فی الجنات نقل کرده است میگوید فاما

الحدیث الذی رواه ضمرة عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال لما اخذ رسول الله بید علی قال من

کنت مولاه فعلی مولاه فانزل الله عز وجل الیوم اکملت لکم دینکم قال ابو هریرة وهو یوم غدیر خم من صام یوم ثمانی عشر من ذی الحجة

کتب له صیام ستین شهرا فانه حدیث منکر جدا بل کذب لمخالفته ما ثبت فی الصحیحین عن امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ان هذه الآیة

نزلت فی یوم الجمعة یوم عرفة ورسول الله واقف بها کما قدمنا وکذا قوله ان صیام یوم الثامن عشر من ذی الحجة وهو یوم غدیر خم یعدل

صیام ستین شهرا لا یصح لانه قد ثبت ما معناه فی الصحیح ان صیام شهر رمضان بعشرة شهر فکیف یکون صیام واحد یعدل ستین شهرا هذا

باطل وقد قال شیخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبی بعد ایراده هذا الحدیث هذا حدیث منکر جدا رواه حبشون الخلال واحمد بن عبد الله بن احمد

النیری وهما صدوقان عن علی بن سعید الرملی عن ضمرة قال ویروی هذا الحدیث من حدیث عمر بن الخطاب ومالک بن الحویرث وانس بن مالک وابی

سعید وغیرهم باسانید واهیة قال وصدر الحدیث متواتر اتیقن ان رسول الله قاله واما اللهم وال من والاه فزیادة قویة الاسناد واما هذا

الصوم فلیس بصحیح ولا والله نزلت الآیة یوم عرفة قبل غدیر خم بایام والله اعلم پس باعتراف خود ابن کثیر این حدیث را ضمرة از ابن شوذب از

مطر وراق از شهر بن حوشب از ابی هریره روایت کرده واین چهار نفر از رواة صحاح اهل سنت اند اما ضمرة پس ترمذی وابو داود وابن

ماجه ونسائی در صحاح خود از او روایت کرده اند وهمچنین این ائمه اربعه از عبد الله بن شوذب در صحاح خود روایت میکنند واز مطر وراق هم

این چهار نفر بزرگوار وابن حبان ومسلم در صحاح خودشان روایات اخراج کرده اند واز شهر بن حوشب نیز این هر چهار نفر ومسلم روایت

کرده اند وروایت کردن اصحاب صحاح از کسی دلیل بر ثقه وعدل بودن اوست در نزد ایشان ومعتمد معتبر صحیح الضبط است پس چنین

حدیثی که بروایت رواة صحاح سنیه مروی باشد بمقابله اهل حق چگونه باطل وردّ میتوانند کرد که همیشه فخر ایشان باین کتابست

بلکه از رواة قلت تامل وکثرت تعصب علما اعلام شیعه را بر انها طعن وتشنیع بر اهل حق نموده اند واز جمله هفوات شیعه شمرده اند چنانکه

در نواقص میر مخدوم شریفی گفته ومن هفواتهم انکارهم کتب الاحادیث الصحاح التی تلقتها الامة بقبولها بعد از آن تعریف بسیار

از صحاح خودشان کرده است تا اینکه در آخر صحیح مسلم وبخاری را در ردیف مصحف الکریم والقران العظیم کرده میگوید فهؤلاء

من کثرة جهلهم وقلة حیائهم ینکرون الصحیحین المزبورین وسائر صحاحنا پس الحمد لله انکار روایت رواة صحاح که از ابن کثیر

وامثال او صادر شده نیز از هفوات شنیعه خرافات فظیعه کثرت جهل وقلت حیاء انها نیز که او خود اهل شد وفضل بن روزبهان

ثم بسبب ما ذكرناه وعلی ان ويهما بالحجا ودواستكناه واعتمادا واعتبارا صحاح خود اعاد كرده ذات بلا اعتداد صحاح اب همه

كشود ذكرنا عجبا انكه بجوابهای اكرامه تكلمه بد صحاحها البلبل كما تشنيع الزاشهر عند الشيعه لهما من موضوعا بهم عنها كان ذرية تجيب

بنا الاسناد فعلها او نحلها او دعتها عند الامام جعفر الصادق فلما تونی حسب الناس انه من كلامه والله اعلم بحقيقة هذا الحال

وصح هذه الائمة لا اهل السنة بالشهود بل لا بد من الاسناد الصحيح حتی تصح الرواية واما صحاحنا فقد اتفق العلماء ان كل ما

من الصحاح سوی التعليقات في الصحاح الستة لو حلف رجل بالطلاق انه من قول رسول الله او من فعله وتقريره لم يقع الطلاق ولم

يحنث نهايت عجيب است كه ابن روزبهان درين بحثها بابن همه بابغلو وافتخار دو اطها كمال وثوق واعتماد واعتبار صحاح خود كو شيده

بانحواب درهمين كتاب روايت نزول آيه كريمه اليوم اكملت لكم را در روز غدير از مفتريات شيعه شمرده است ونفر تميه كه ابن روايت

در رواة صحاح او روايت كرده اند پس تكذيب رواة صحاح وتفضيح وتقبيح ايشان است بلكه تكذيب خود در حريد مدح وثنای صحاح

خود است علاوه برهمه اينها انچه از نفر را با سمه علما معتبرين اهل سنت توثيق و تعديل كرده اند مثل آنكه در حق ضمرة بن ربيعة احمد

بن حنبل گفته است من الثقات المامونين رجل صالح الحديث لم يكن بالشام رجل يشبهه هو احب الينا من بقية بقية كان

لا يبالي عمن حدث وادم بن ابي اياس گفته ما رايت اعقل لما يخرج من راسه من ضمرة وقال ابو سعيد بن يونس كان ضمرة فقيه اهل

فلسطين في زمانه وقال محمد بن سعد كان ثقة مامونا لم يكن هناك افضل منه لا الوليد ولا غيره توفي سنة اثنتين ومائتين وقال

شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي في الكاشف ضمرة بن ربيعة الرملي ابو عبد الله عن مولاه علي بن ابي حملة وابراهيم

بن ابي عبلة وابن شوذب وعنه ايوب الوزان ودحيم وامم قال احمد صالح من الثقات لم يكن بالشام رجل يشبهه هو احب الي من بقية

وايضا ذهبي در كتاب ولا الاسماء نعته بها توفي يقظي رمضان على الصحيح ضمرة بن ربيعة في رمضان بفلسطين روى عن

الاوزاعي وطبقته وكان من العلماء المكثرين پس ضمره كه راوی است از جميع جهات موثق وصاحب شان عظيم وفقيه زمان خود بوده

است واز جمله رواة عبد الله ابن شوذب است كه از اجله ثقات عالي رتبه واكابر عبا جليل الشرف والحسب است سفيان ثوری كه از اعاظم

اساطين سنيه است گفته است ابن شوذب عندنا وكنا نعده من ثقات مشايخنا وقال الوليد بن كثير اذا رايت ابن شوذب ذكرت الملئكة

وسئل عنه يحيى بن معين فقال ثقة وشهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن حجر عسقلاني در تقريب گفته عبد الله بن شوذب الخراساني

ابو عبد الرحمن سكن البصرة ثم الشام صدوق عابد من السابعة مات سنة ست وسبع وخمسين ودر تهذيبهم او را تعريف كرده است

وكسانيكه از ايشان روايت كرده است ذكر كرده است واما مطر وراق از مشاهير افاق وثقات علماء حذاق است چنانكه حافظ ابو نعيم

احمد بن عبد الله الاصفهاني در حلية الاولياء گفته ومنهم العالم المشفاق والعامل المنفاق ابو رجا مطر الوراق بعد ازان از چند نفر

روايت ميكند تا انكه ميگويد حدثنا جعفر بن سليمان قال سمعت مالك بن دينار يقول يرحم الله مطرا كان عبد العلم وبروايت ديگر

ابن سليمان گويد سمعت مالك بن دينار يقول يرحم الله مطرا اني لارجوله الجنة ودرهمان كتاب بسند ديگر گفته حدثنا الجليل بن عمر بن

ابراهيم قال سمعت عمي ابا عيسى يقول ما رايت مثل مطر في فقهه وزهده واما شهر بن جوشب وهم حسنا فضل شهر وجلالت وعظمت

او بر زبان ائمه اعيان مذكور ودر صحف ودفاتر رجاليه مسطور است حافظ عبد الغني در كتاب كمال تفصيلی در او نوشته است

كه از ان عبارت ظاهر ميشود كه از شهر بن جوشب اكابر اساطين وثقات علماء سنيه روايت كرده اند مثل قتاده ومعوية بن قرة وعبد الله

ابن عثمان وجمع كثيری كه اسماء ايشان را ذكر كرده است واحمد بن حنبل اثبات حديث حسن او نقول خود ما احسن حديثه نموده است و

توثيق كرده واحمد بن عبد الله گفته كه او تابعي ثقة است وابن ابي خيثمه از يحيى نقل كرده كه او ثقة است وترمذی از بخاری نقل كرده كه

او گفته كه شهر حسن الحديث است وتقويت نموده است بخاری امر او را وصالح ابن محمد بغدادی افاده كرده است كه شهر بن جوشب

شامی است امد بغداد بر حجاج بن يوسف وروايت كرده اند از او اهل كوفه واهل بصره واهل شام وكذبی از او بظهور نرسيده

واو مردی ناسك عابد بود ابن حجر تفصيلی در تهذيب التهذيب از او ذكر كرده است وجرح بعضی مر او را عيب نمی رساند بحال او بجهت

انكه محقق خواهد بود جامع مسانيد ابو حنيفه عبارتی گفته است كه از ان ظاهر ميشود كه كسيكه توثيق او از بعض محدثين حرفی باشد

طعن طاعنين در حق او معتبر نمی باشد ياو خود ابن همام ابن جوزی كه امام ائمه اهل تحقيق است بحديث شهر بن جوشب حجاج و

استدلال بر مسئله دينيه كرده است وجرح وقدح او را بتوثيق احمد بن حنبل ويحيى بن معين رد نموده پس چون ثابت شد كه

فصل دویم در بیان ادله نقلیه کتاب الله

راویان این حدیث رواة ثقات و رجال صحاح ستّه اند پس احتجاج اهل حق بروایات ایشان صحیح و معتبر میباشد مثل آنکه ابن کثیر حنفی بر
این روایت کرده است و ذهبی گاه از ذهبی نقل نموده بعد از ظهور وثوق رواة مذکوره لایق اصغاء و محل اعتنا نیست و زعم عدم جواز
زیادت صوم غیر رمضان بر ثوابی که برای صیام رمضان ذکر کرده است باطل است بجهة آنکه ثواب ایام معدوده برای صوم غیر رمضان
ثابت کرده اند چنانکه نور الدین علی بن ابراهیم برهان الدین حلبی شافعی در کتاب انسان العیون در ذکر بعثت حضرت رسول گفته وقیل کان
ذلک لیلة او یوم السابع والعشرین من رجب هذا وورد الحافظ الدمیاطی فی سیرته عن ابی هریرة قال من صام یوم سبع وعشرین
من رجب کتب الله له صیام ستین شهرا وهو الیوم الذی نزل فیه جبرئیل علی النبی ص بالرسالة واول یوم هبط فیه جبرئیل
ثواب روز نزول وحی برابر ثواب شصت ماه باشد استحاله لازم نیاید دلیل موهوم ابن کثیر ابطال و رد آن نمی نماید که ثواب
روزه روز غدیر که روز اکمال دین و اتمام نعمت است هم برابر ثواب صوم شصت ماه باشد عجب آنست که حلبی این روایت
ثواب صوم روز بیست و هفتم رجب را ذکر کرده باز در مقام ذکر حدیث غدیر بر عصبیت کلوگیر شده ذکر ابن تیمیه
سخیف بار قاشته هرچند در اخراج آن تامل نموده است شاید علاج کلوگیر ... نموده است و روایت کتاب صیام
شصت ماه برای روزه روز بیست و هفتم رجب را حافظ دمیاطی نقل کرده اند دیگران هم از اکابر سنیه نقل کرده اند
مثل شیخ عبد القادر جیلانی که عالم و ولی صمدانی و عارف ربانی میدانند در کتاب غنیة الطالبین گفته فصل فی فضل
صیام یوم السابع والعشرین من رجب اخبرنا الشیخ ابو البرکات هبة الله السقطی قال اخبرنا الشیخ الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت
الخطیب قال اخبرنا عبد الله بن محمد بن علی بن بشر قال اخبرنا علی بن عمر الحافظ قال اخبرنا ابو نصر حبشون بن موسی الخلال قال
اخبرنا علی بن سعید الرملی قال اخبرنا ضمرة ابن ربیعة القرشی عن ابن مرذون عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة عن
النبی ص انه قال من صام یوم السابع والعشرین من رجب کتب الله له صیام ستین شهرا وهو اول یوم نزل فیه جبرئیل علی النبی ص بالرسالة
و عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس و منتخب النفایس که کاتب چلبی بذکر آن در کشف الظنون ملتفت است گفته حدیث ... در
در غنیة الطالبین مذکور است که اخبرنا هبة الله باسناده عن ابی مسلم عن ابی هریرة و سلمان الفارسی قالا قال رسول الله ص ان فی
رجب یوما و لیلة من صام ذلک الیوم وقام تلک اللیلة کان له من الاجر کمن صام مائة سنة وقامها وهی لثلث بقین من رجب وهو الیوم
الذی بعث فیه نبینا ص و علامه علی بن یحیی البخاری الزندویستی در روضة العلماء گفته قال سلمان الفارسی قال النبی ص فی رجب ...
و هو علاوه بر این ثواب روزه سایر ایام ماه رجب هم ثواب بسیار زیاده از مقدار ... ذکر کرده اند چنانکه در غنیة الطالبین
مذکور است فمن ذلک ما اخبرنا به الشیخ الامام هبة الله ابن المبارک السقطی عن الحسن بن احمد بن عبد الله المقری باسناده
هرون بن عنترة عن ابیه عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله ص ان شهر رجب شهر عظیم من صام منه یوما کتب الله
له صوم الف سنة ومن صام منه یومین کتب الله له صوم الفی سنة ومن صام منه ثلثة ایام کتب الله تعالی له صوم ثلثة الاف سنة ...
روزه روز عرفه ثواب شصت ... ذکر کرده اند بعض العلما و از اینها بالاتر ... زیاده وارد است که مجال ذکر آنها نیست ...
برای روزه روز عاشورا شیخ عبد القادر در کتاب غنیة الطالبین ثواب بسیار نوشته مثل آنکه نوشته است از ابن ...
قال رسول الله ص من صام عاشوراء من المحرم اعطی ثواب عشرة الاف ملک ومن صام یوم عاشوراء من المحرم اعطی ثواب عشرة الاف
حاج و معتمر و ثواب عشرة الاف شهید ... ثواب بسیار برای روزه روز ... ذکر کرده اند چنانکه ...
بسند مذکور است و حدثنا ایضا محمد بن نعیم باسناده عن ابی قتاده عن النبی ص ...
و حدثنا الحاکم ابو نصر الجرجی باسناده عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله ص قال من صام یوم عرفة کتب الله له ...
ذلک الیوم و بعده من لو یصمه من المسلمین عمر الدنیا کلها عشر مرات ثوابا و یشیعه من قبره یوم القیمة سبعون الف ملک الی الموقف ...
نصب المیزان و من موقف الی الصراط و من الصراط الی الجنة یهونون علیه اهوال یوم القیامة ...
یخطوها حرکة بشارة جدیدة و قیل له تمن علی الله ما شئت صلی الله علی محمد و آله اجمعین و همچنین برای ...
ده هزار سال برای روز اول و ثواب سی هزار سال برای روز دویم و ثواب صد هزار سال برای روز سیم روایت کرده ...
عبد القادر گیلانی در کتاب غنیة الطالبین نقل کرده عن عبد الملک بن هرون بن عنترة عن ابیه عن جده ...

بن ابیطالب یقول اتیت رسول الله ص ذات یوم عند انتصاف النهار وهو فی الحجرة فسلمت علیه فرد السلام ثم قال یا علی هذا جبرئیل
یقرئک السلام فقلت علیک وعلیه السلام یا رسول الله ثم قال ادن منی فدنوت منه فقال یا علی یقول لک جبرئیل صم من
کل شهر ثلاثة ایام یکتب لک باول یوم ثواب عشرة آلاف سنة وبالیوم الثانی ثواب ثلاثین الف سنة وبالیوم الثالث مائة
الف سنة فقلت یا رسول الله هذا الثواب لی خاصة ام للناس عامة فقال یا علی یعطیک الله هذا الثواب ولمن یعمل بعملک
واما قدح ابن روایت بحدیث صحیحین کند دران نزول این آیه بروز عرفه مرویست پس جوابش آنست چنانکه در عبقات الانوار فرموده است
که بعد از تسلیم خلو حدیث صحیحین از قدح وجرح وقطع نظر از عدم صلاحیت معارضه شان با این روایت متفق علیها بین الفریقین
محتمل است که این آیه شریفه دو مرتبه نازل شده باشد مثل این احتمال را علمای اهل سنت در بسیاجاها ذکر کرده اند چنانچه بر متتبعین
کتب حدیث وتفسیر وشروح مثل مخفی نیست چنانکه در سبق ذکر کردیم ومع هذا سبط ابن الجوزی بخصوص در این آیه احتمال نزول آن
دو مرتبه را تصریح کرده است وثانیا بعد تضعیف روایت نزول آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر باین احتمال کرده
چنانکه در کتاب تذکرة خواص الامة گفته فان قیل فهذه الروایة التی فیها قول عمر اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة
ضعیفة فالجواب ان هذه الروایة صحیحة وانما الضعیف حدیث رواه ابوبکر احمد بن ثابت الخطیب عن عبدالله بن علی بن محمد بن بشر
عن علی بن عمر الدارقطنی عن ابی نصر حبشون بن موسی بن ایوب الخلال رفعه الی ابی هریرة وقال فی آخره لما قال النبی ص من کنت مولاه
فعلی مولاه نزل قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الایة قالوا وقد انفرد بهذا الحدیث حبشون ونحن نقول لیس
مما اسند الینا بحدیث حبشون بل بالحدیث الذی رواه احمد فی الفضائل عن البراء بن عازب واسناده صحیح وروایت حدیث حبشون مضطرب
لانه قد ثبت فی الصحیحین ان قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم الایة نزلت عشیة عرفة فی حجة الوداع علی ان الازهری قد روی عن حبشون
ولو ضعف فان روایة حبشون احتملت ان الایة نزلت مرتین الخ ومخفی نماند که علاوه بر ثبوت نزول الیوم اکملت الخ در روز غدیر از روایت
نطنزی وابن مغازلی وابن مردویه ثابت شد که روز غدیر از جمله روزهای جلیل القدر وعظیم الشان است که ثواب روزه آن روز ثواب روزه شصت
ماه قرار داده شده است چنانکه در کتب خود ایشان نقل شده است مثل سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی هریرة قال من صام
یوم الثامن عشر من ذی الحجة کان له کصیام ستین شهرا وهو الیوم الذی اخذ فیه رسول الله ص بید علی ع فی غدیر خم فقال ص من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وعن الامام الباقر ع عن آبائه ع مثل ذلک وروی عن
کثیر من الصحابة فی اماکن مختلفة هذا الخبر انتهی ومثل آنکه اخطب خوارزم در کتاب مناقب علی بن ابیطالب گفته وبهذا الاسناد
عن احمد بن الحسین الی ان قال عن ابی هریرة قال من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجة کتب الله له صیام ستین سنة وهو یوم غدیر خم
لما اخذ رسول الله ص بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره فقال له عمر بن
الخطاب بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولی کل مسلم ومسلمة ومثل آنکه در کتاب فرائد السمطین هم بعینه این خبر را
از ابی هریرة نقل کرده است پس از همه این مذکورات معلوم شد که کسی که دست رد بسینه رواة این احادیث معتبره در روز
خود ایشان نگذارد سینه او از کینه مذهب اهل حق مملو است واز جهت تیمن وتبرک بعضی از احادیث وارده در مخصوص از اخبار خاصه که در
ضمن آنست ذکر آن شمه از احادیث چهارده هم است که در غایة المرام از امالی ابن بابویه ره نقل کرده است که قال حدثنا ابی قال حدثنا سعد بن عبدالله
قال حدثنا احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه عن خلف بن حماد الاسدی عن ابی الحسن العبدی عن عبایة بن ربعی عن عبدالله بن عباس
قال ان رسول الله ص قال لما اسری بی الی السماء انتهی بی جبرئیل الی نهر یقال له النور وهو قول الله عز وجل وجعل الظلمات والنور فلما انتهی بی الی ذلک النهر
قال لی جبرئیل یا محمد اعبر علی برکة الله قد نور الله لک بصرک ومد لک امامک فان هذا نهر لم یعبره احد لا ملک مقرب ولا نبی مرسل غیر ان
لی فی کل یوم اغتماسة فیه ثم اخرج منها فانفض اجنحتی فلیس من قطرة تقطر من اجنحتی الا خلق الله تبارک وتعالی منها ملکا مقربا له عشرون الف
وجه واربعون الف لسان کل لسان یلفظ بلغة لا یفقهها اللسان الاخر فعبر رسول الله ص حتی انتهی الی الحجب والحجب خمسمائة حجاب من الحجاب الی الحجاب مسیرة
خمسمائة عام ثم قال تقدم یا محمد فقال له یا جبرئیل ولم لا تکون معی قال لیس لی ان اجوز هذا المکان فتقدم رسول الله ص ما شاء الله ان یتقدم
حتی سمع ما قال الرب تبارک وتعالی فقال تبارک وتعالی انا المحمود وانت محمد شققت اسمک من اسمی فمن وصلک وصلته ومن قطعک
بتکته انزل الی عبادی فاخبرهم بکرامتی ایاک وانی لم ابعث نبیا الا جعلت له وزیرا وانک رسولی وان علیا وزیرک فهبط رسول

اللهم فقد بان لجبرئيل الناس ببغي كراهتهم ان يقولوا لاعمه كان واحد منهم عهد بالجاهلية حتی نصوا لذلك سنة الايام فانزل الله تبارك وتعالی

عليه يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فهمّ رسول الله صلی الله عليه وآله بعهد

لا يصبرن لامر الله عز وجل ان يبلغه وخاف ... الی الدنيا والآخرة قال وسلّموا

علی علي بامرة المؤمنين فقال علي يا رسول الله اسمع الكلام ولا احسن الرؤية فقال يا علي هذا جبرئيل الامين من قبل الله تصديقا لما

وعدهم ثم امر رسول الله صلی الله عليه وآله رجلا من اصحابه حتی سلّموا عليه بامرة المؤمنين ثم قال يا بلال ناد في الناس ان لا يبقی غدا احد الا عليل الا

خرج الی غدير خم فلما كان من الغد خرج رسول الله صلی الله عليه وآله بجماعة اصحابه فحمد الله واثنی عليه ثم قال يا ايها الناس ان الله تبارك وتعالی ارسلني

اليكم برسالة واني ضقت بها ذرعا مخافة ان تتهموني وتكذبوني حتی انزل الله علي وعيدا بعد وعيد فكان تكذيبكم اياي ايسر من

عقوبة الله اياي ان الله تبارك وتعالی اسری بي واسمعني وقال يا محمد انا المحمود وانت محمد شققت اسمك من اسمي فمن وصلك

وصلته ومن قطعك بتكته انزل الی عبادي فاخبرهم بكرامتي اياك واني لم ابعث نبيا الا جعلت له وزيرا وانك رسولي وان عليا وزيرك

ثم اخذ رسول الله صلی الله عليه وآله بيدي علي بن ابيطالب فرفعهما حتی نظر الناس الی بياض ابطيهما ولم ير قبل ذلك ثم قال ايها الناس ان الله تبارك

وتعالی مولاي وانا مولی المؤمنين فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

فقال الشكاك والمنافقون والذين في قلوبهم مرض وزيغ نبرء الی الله من مقالته ليس بحتم ولا نرضی ان يكون علي وزيره هذه

منه عصبية فقال سلمان والمقداد وابوذر وعمار بن ياسر والله ما برحنا العرصة حتی نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم

واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فكرر رسول الله صلی الله عليه وآله ذلك ثلثا ثم قال ان كمال الدين وتمام النعمة ورضا الرب

بارسالی اليكم بالولاية بعدي لعلي بن ابيطالب عليه السلام پس چون شان نزول ايه باسانيد خود عامه معلوم شد اعتنا بتاويل

موردکنند لکونه ابن کثير وشيخ ذهبيا بدانكه تقريب استدلال بان چنانكه بعضی از فحول علما فرموده اند انستكه الف ولام اليوم از برای

عهد حضوری اشاره است بيوم معينی كه دران روز معين از برای امت اكمال دين واتمام نعمت شده واين منصوص نشود مكر بتعيين امام

وخليفه حضرت خير الانام كه التزام واعتقاد باو از اصول دين است زيراكه در اينصورت مراد از دين خصوص اصول دين خواهد بود نه فروع چنانكه

انحو ايه بران اشعار هست که حالا گراه ميفهميد بر اكه از اصول دين باقی نمانده بود الا يك چيز كه ان نصب امام والتزام باطاعت وی

اوباشد وان نيز امروز صورت تحقق يافت كه روز غدير خم وروز نصب حضرت رسول باشد امير المؤمنين علی بن ابيطالب را بجای

خود در حجة الوداع واكر اين نباشد پس مراد از دين يا خصوص فروع خواهد بود يا اعم از اصول وفروع واين هردو باطل است زيراكه

جميع احكام فرعيه از حضرت رسول بامت نرسيده نه بمذهب عامه ونه بمذهب خاصه اما بنا بمذهب عامه از انجهت كه ايشان اكثر وقايع را

خالی از حكم ميدانند وميگويند كه استخراج انها منوط بنظر مجتهد است وهرچه مجتهد ان را پسنديد از طريق قياس واستحسان وادله ديگر ان

حكم خدا در حق او خواهد بود واما خاصه پس ايشان هرچند بخلاف اين معتقدند وميگويند همه وقايع را حكم معين از جانب الهی هست وان

احكام جميعا برسول خدا رسيده وحضرت نيز باوصيای خود رسانيده واوصيا بتدريج ان احكام را بامت رسانيده اند وياميرسانند

چنانكه پيغمبر نيز بتدريج تبليغ نمود لكن اين مقدار از تشريع وانزال احكام كفايت در اتمام نعمت نميكند زيراكه جعل چنين احكام وتبليغ

ان برسول با عدم تبليغ باو وثبوت در عالم علم نسبت بامت كه هنوز علم واطلاعی بان ندارند علی التسويه است پس مضايقه نيست كه نسبت

بايشان اكمال واتمام نعمت حاصل نشود واما در حق امت جاهل بان احكام اكمال واتمام منصوص نشود پس مناسب بلكه لازم بود بفرمايد كملت

لك دينك واتممت عليك نعمتی نه اينكه در مقام منت برامت لكم بفرمايد اگر كويند چه ضرر دارد كه اكمال دين واتمام نعمت اشاره به

وجوب اجتهاد باشد در وقايع غير معلوم الحكم نظر باينكه اين حكم بانضمام احكام مفصله نازله اكمال دين واتمام نعمت است در حق امت

جواب كوئيم باوجود بعد اين دعوی غاية البعد اولا اينكه وجوب اجتهاد در وقايع غير منصوص بمذهب عامه بدليل عقل ثابت است

ونفعل صحابه وفعل حضرت رسول واز برای ايجاب اجتهاد برامت نزول معنی نفی وحی نرسيده است تا اليوم اكملت لكم اشاره بان ثبات

وثانيا انكه ايجاب اجتهاد نيز در حق جميع امت از عوام وخواص اكمال دين نيست ودر حق خصوص اهل اجتهاد اكمال خواهد بود بلكه در

حق اهل اجتهاد نيز كفايت نميكند نظر باينكه ظاهر اكمال دين تحقق كمال است بالفعل نه بالقوه پس دلالت ايه شريفه بملاحظه انچه مذكور

شد بقرينه عقل ولغت باحسن بر عقد عهد امامت وخلافت است بجهت يكی از احاد امت وان نيست مكر علی بن ابيطالب باتفاق

و بعضی ازین بشارات لا الاصطلاح الاخبار بلا ... و دعوای ... صریح ... الی آخر ... اعتقاد ... ایشان ... الی ... ضلال ... کلام الله ... چنانکه ... ظهور کند

شد مخصوص ... قوله وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی قوله تعالی

لا یشرکون بی شیئا ... صریح ... الذکر ... وعد الله الذین امنوا علی بن ابیطالب علیه السلام است چنانکه ابن شهر

آشوب از تفسیر ابی عبیده و علی بن حرب الطائی نقل کرده است که عبد الله ... کمال الحلفاء ... انی جاعل فی الارض خلیفة

وداود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض ... موسی اخلفنی فی قومی و علی علیه السلام و عد الله الذین امنوا منکم یعنی علی

بن ابیطالب لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ادم و داود و هارون و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم یعنی الاسلام

و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک بولایت علی بن ابیطالب فاولئک هم الفاسقون

... الله و ... و بعد از ان ... کرده است از قول امیر المومنین علیه السلام که قال امیر المومنین من لم یقل انی رابع

الخلفاء فعلیه لعنة الله ... فضلیک ... یا جاعل ... بانزده حدیث از خاصه و وارد است که انشاء الله در موارد

خود ذکر خواهد شد ششم آیه کریمه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه از عامه بیست و سه حدیث در تخصیص وارد

است که مراد از شاهد علی بن ابیطالب علیه السلام است که همه ناقلین اخبار از اعیان علمای ایشان است مثل موفق بن احمد خوارزمی به

سند ابراهیم بن محمد حموینی به سه سند و ثعلبی به سه سند و واحدی به یک سند و ابو نعیم الحافظ به سه طریق و طبری و نطنزی و ... و

... بن سلیم و قاضی عثمان ابن احمد و ابو نصر القشیری و فلکی مفسر و ابن مغازلی شافعی و ... و ابن ابی الحدید از علمای معتزله که

همه اینها ... شاهد عبارت است از علی علیه السلام مثل انکه موفق ابن احمد گفته قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه

شاهد منه قال ابن عباس هو علی یشهد للنبی و هو منه و در روایت ابراهیم محمد حموینی بچند سند تا میرسد بانجا که میگوید عن

ابی صالح عن ابن عباس افمن کان علی بینة رسول الله و یتلوه شاهد منه علی علیه السلام خاصه و از طریق خاصه پانزده حدیث

است و وجه دلالت آیه کریمه واضح است بعد از انکه خود خصم اقرار کرد که مراد از من کان علی بینة رسول الله شد شاهد علی

علیه السلام محتاج باشد لا محاله ... و با وجود این میگویم که ضمیر در کلمه منه و یتلوه خالی نیست از اینکه یا راجع است بلفظ

من که مراد پیغمبر است پس اگر اولی باشد معلوم است که شاهد که بعد از پیغمبر باشد و تالی او باشد باید از جانب پروردگار عالم

باشد لا محاله باید که شاهد مثل متلو خود معصوم باشد ... نبوت معصوم که علی بن ابیطالب چنانکه گذارش کرده است و اگر راجع

ضمیر رسول الله باشد پس لا بد باید از اهل بیت آنحضرت باشد چنانکه لفظ من دلالت بران میکند خواه برای تبیین باشد یا برای تبعیض

پس مشایخ ثلثه به ... خارج شد ... باتفاق خصم بلکه شاهد بکر بر این مدعا موجود است و از عزل کردن پیغمبر

ابوبکر را از تبلیغ سوره برائت و تفویض ان بعلی بن ابیطالب که از ان معلوم میشود که خلیفه اول داخل در اهل بیت نمیباشد چنانکه

در غایة المرام بیست و سه حدیث از علمای عامه روایت کرده است که حضرت پیغمبر برای ... ابوبکر فرمود جائنی جبرئیل و قال لا

یودی عنک الا انت او رجل منک و چنانکه ولی الله در ازالة الخفا روایت کرده است که قال النبی لا یودی عنی الا انا او رجل منی فرجع

ابوبکر و قال یا رسول الله بابی انت و امی نزل فی شانی شیء حضرت فرمودند لا و لکن لا ینبغی لاحد ان یبلغ هذا الا رجل من اهلی پس معلوم

شد که این احادیث که از خود ایشان مرویست مانع است از حمل کردن آیه شریفه بر ابی بکر صدیق و اما عباس پس مفضولیت او از امیر المومنین

و همچنین عدم عصمت او از جمله اتفاقیات است میان فریقین پس منحصر شد مصداق آیه بر علی بن ابیطالب علیه السلام و اما تاویل صاحب

تفسیر در ... من کان را بر قلب حضرت رسول و یتلوه شاهد را بر لسان آنسرور ... وجه بلکه حماقت است بجهة انکه اینمعنی اولا

خلاف ظاهر بلکه مستلزم عدم فصاحت معنویه است بجهة انکه حضرت پیغمبر دائما متصف است باین صفت مطلقا و مقید

کردن او بقلب آنسرور تحکم است و ثانیا تاویل و یتلوه شاهد بر لسان آنسرور معنی ندارد بجهة انکه قلب پیغمبر از بینه و لسان مبارک او

شاهد تالی بود وجهی ندارد بلکه خود آنسرور نفسا و قلبا و لسانا همه بینه است و تجزیه در اعضای مبارک آنحضرت سزاوار آنسرور

نیست بر تنزیل لسان آنحضرت از وصف اولی بر انچه ثابت است در فقره اخیره بدون دلیل محض حماقت است و همچنین تاویل و یتلوه بشاهد

... بلکه مستلزم ... است بجهة انکه لازم اید که این وصف بقوة شاهد و بالقوه بوده باشد برای آنسرور نه وصف

۵

بالفعل وبعثا انكه نظر قال الله على بينة من ربه دليل واضح است كه اين وصف نبوت بالفعل است و همچنين تعبير شاهد منه بعيسى مسيح بن مريم كرده در آخر الزمان براى نصرت خاتم المرسلين ضعيف است زيرا انست پس معلوم شد كه خداوند عالم بجهة شهادت على بن ابيطالب ناطق كه گذاشت حضرت رسول بمنزله بعض جسد مبارك است و بجهة اشاره بتاليه بودن بر آنحضرت خليفه بودن او را بعد او استنباط بلا فصل و اگر گويند كه مراد تالى بودن است در فضل و كمالات ميگوئيم كه اين عين مطلوب ماست بجهة انكه تقديم مفضول بر فاضل قبيح است عقلا بلكه ميگوئيم كه اگر دو نفر در همه كمالات برابر بوده باشند لكن يكى در يك مرتبه در اتباع احكام شرع زياده از ديگرى باشد هرچند و يك مسئله عقل البته ترجيح ميدهد تقديم صاحب مرتبه را بر ادنى مرتبه بلكه اين آيه هم دلالت ميكند بر عصمت آنسرور چنانكه سيد عبد الله شبر ره ميگويد بجهة انكه شاهد احد اگر معصوم باشد عوا ثابت نميشود پس اين آيه دليل بر امامت آنسرور هم ميباشد از بجهة انتهى

آيه هفتم

هفتم انما انت منذر و لكل قوم هاد از طريق عامه هفت حديث است و از طريق خاصه بيست و سه حديث است كه مراد از منذر حضرت پيغمبر و مراد از هاد على بن ابيطالب است اما از طريق عامه ابرهيم بن محمد حموينى در كتاب فرائد السمطين في فضائل المرتضى و فاطمة و السبطين گفته ابانا شيخنا العلامة نجم الدين عثمان ابن الموفق ابانا المويد بن محمد بن على الطوسى اجازة ابانا الشيخ عبد الجبار بن محمد الجوارى البيهقى ابانا الامام ابو الحسن على بن احمد الواحدى قال من الآيات التى على تلو النبى صلى الله عليه وآله في قوله انما انت منذر و لكل قوم هاد و با ابرهيم بن ابرهيم بن محمد بسند يكر تا ميرساند بابى هريرة الاسلمى كه گفت سمعت رسول الله يقول انما انت منذر ... و وضع يده على يد على و يقول لكل قوم هاد ... در كتاب كشف از عطا بن سائب ... سعيد بن جبير ... ابن عباس روايت كرده كه گفت وقتى كه نازل شد اين آيه شريفه پيغمبر دست ... خود گذاشت و فرمود انا المنذر ... اشاره كرد بسوى على بن ابيطالب و فرمود انت الهادى يا على بك يهتدى المهتدون ... الحسن محمد ... احمد بن على بن شاذان الفقيه از طريق عامه باسناد خود از عبد الله بن عمر گفت قال رسول الله ... و على بن ابيطالب الهادى ثم قرء انما انت منذر و لكل قوم هاد و بالحسن اعطيتم الاحسان و بالحسين تسعدون و به تشقون الا و ان الحسين باب من ابواب الجنة من عانده حرم الله عليه ريح الجنة و مالكى در كتاب فصول المهمة از اعيان علماء عامه از ابن عباس روايت كرده است كه لما انزل قوله تعالى انما انت منذر و لكل قوم هاد قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا المنذر و على الهادى و بك يا على يهتدى المهتدون و چند خبر ديگر كه مشتمل بر اين مضمون ميباشد از عامه در كتاب غاية المرام منقول است اما اخبار خاصه از جمله اخبار بيست و سه گانه آنستكه ابن بابويه گفته حدثنا ابو الحسن محمد بن جعفر بن محمد التميمى معروف بابن نجار نحوى تا ميرسد بابى هريره گفت داخل شدم خدمت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله و قبل از آنكه آيه شريفه انما انت منذر و لكل قوم هاد نازل شده تو بيرا سرور خواند انرا بما ها بعد از ان فرمود انا المنذر اتعرفون الهادى قلنا لا يا رسول الله قال هو خاصف النعل فطولنا الاعناق اذ خرج علينا على من بعض الحجر و بيده نعل رسول الله ثم التفت الينا و قال الا انه المبلغ عنى و الامام بعدى و زوج ابنتى و ابو سبطى ففخرا نحن اهل بيت اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا من الدنس يقاتل بعدى على التاويل كما قاتلت على التنزيل هو الامام ابو الائمة الزهر قيل يا رسول الله و كم الائمة بعدك قال اثنى عشر عدد نقباء بنى اسرائيل و منا مهدى هذه الامة يملأ الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما لا تخلو الارض منهم الا ساخت باهلها و اخبار بيست و سه گانه همه در اين مضمون منقول است بعضى مشتمل بر تعداد ائمه اثنى عشر است حتى صاحب كتاب غاية المرام روايت از ابن عباس دارد اين آيه را بنحوى دعواى استفاضه نموده است از طرق خاصه و عامه بعد از ان گفته ابن شهر آشوب گويد احمد بن محمد بن سعيد يعنى ابن عقده كتابى تصنيف كرده است در اين آيه شريفه كه نازل شده است در امير المؤمنين عليه السلم پس هادى قوم بعد از رسول على بن ابيطالب است و بعد از ان حضرت يك يك واحدا بعد احد او لاد طاهرين او ميباشد و روى زمين خالى نميباشد از ايشان حتى ديگر از اخبار مقاد خبر يازدهم است در اخبار رسول خدا اميد ميفرمايد كه هر گاه باقى نماند از دنيا مگر يك روز هر اينه دراز ميكند خدا بتعالى همان روز را حتى ظاهر بكند قائم آل محمد صلوات الله و سلامه عليه پس پر ميكند روى زمين را با قسط و عدل چنانكه پر شده بوده است از ظلم و جور

آيه هشتم

هشتم قوله تعالى و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا از طريق اهل سنت و جماعت شش حديث است در اينكه خداوند عالم انبيا و رسل را مبعوث كرد ابتدا بر ولايت محمد بن عبد الله و على بن ابيطالب اول آنستكه ابرهيم بن محمد الحموينى كه مكرر ذكر يافته است كه از اعيان علماى عامه است از شيخ حافظ شهردار

فضائل اهل بیت ... الله

... مسعود که گفت حضرت رسول فرمود که ملکی آمد نزد من و گفت یا محمد

واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام ذکره ابو نعیم

... واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا ... لیلة اسری بی جمع الله بینی وبینهم الانبیاء قال

سلهم یا محمد علی ما بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله والاقرار بنبوتك والولایة لعلی علیه السلام ... ابوالحسن

الفقیه بن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده که گفت رسول خدا فرمود که شبیکه معراج رفتم رسید با جبرئیل با سمای هفتم ... آدم و ما

... که حق تعالی ... که خلق کرده است از ... پیش از خلق کردن آسمانها و زمینها بچهار

هزار سال ... جمع کرده همه انبیا را ... جبرئیل ایشانرا صف کرده است در پشت

سر من ... ایشانرا بخوان ... سلام ... ایشان ... گفت یا محمد خدای تو

سلام میرساند ... ایشانرا ... برای چه چیز مبعوث شده اید ... برای چه چیز مبعوث گردانیده

شما ... گفتند مبعوث شدیم بر ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب و هو قوله تعالی واسئل من ارسلنا من قبلك

من رسلنا و اما طریق خاصه پس ... اسناد بجهه جریب که شیخ در کتاب امالی خود نقل کرده است قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن محمد

یعنی المفید قال اخبرنی ابوالقاسم جعفر بن محمد قال اخبرنی ابی سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد عن العباس بن معروف عن محمد بن سنان

عن طلحة بن زید عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلعم ما قبض الله نبیا حتی امره ان یوصی الی افضل عشیرته من

عصبته وامرنی ان اوصی فقلت الی من یا رب فقال اوص یا محمد الی ابن عمك علی بن ابی طالب فانی قد اثبته فی الکتب السالفة وکتبت فیها

انه وصیك وعلی ذلك اخذت میثاق الخلائق و مواثیق انبیائی ورسلی اخذت مواثیقهم لی بالربوبیة ولك یا محمد بالنبوة ولعلی بن ابیطالب

بالولایه و بنج حدیث دیگر که در بعضی دیگر از انها ایه شریفه مذکوره واشاهد فرموده اند و طریق بعضی از انها هم باهل سنت میرسد ارجح

انها معلوم و مستفاد میشود که انبیا و رسل مبعوث شده اند بر نبوت محمد و ولایت علی بن ابیطالب ﴿هشتم﴾ قوله تعالی انی جاعلك للناس

اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وجه دلالت تفصیلا در باب اثبات وجوب عصمت در امام ذکر شد درینجا هم نظر

بسلك آیات و تفسیر آن بروایات خود عامه اجمالا ذکر میشود پس از طریق عامه دو حدیث است که یکی از انها صریح است در وصی بودن علی بن ابیطالب

و نص است در اینکه عهد امامت بظالم از ذریه ابراهیم نمیرسد آن خبریست که در سابق بعنوان فارسیه کرشد که ابوالحسن الفقیه بن المغازلی

الشافعی که مکرر ذکر او گذشته است که در عصر خود سرآمد علمای عامه بوده گفته است اخبرنا احمد بن الحسن بن احمد بن موسی الفندجانی

قال اخبرنا ابوالفتح هلال بن محمد الحفار قال حدثنا اسماعیل بن علی بن رزین قال حدثنی ابی واسحق بن ابراهیم الدبری قالا حدثنا عبد الرزاق

قال حدثنا ابی عن میناء مولی عبد الرحمن بن عوف عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم انا دعوة ابی ابراهیم قلت یا رسول الله وکیف صرت دعوة

ابیك ابراهیم قال اوحی الله عز وجل الی ابراهیم انی جاعلك للناس اماما فاستخف ابراهیم الفرح قال ومن ذریتی ائمة مثلی فاوحی الله عز

وجل الیه ان یا ابراهیم انی لا اعطیك عهدا لا افی لك به قال یا رب ما العهد الذی لا تفی لی به قال لا اعطیك لظالم من ذریتك عهدا

قال ابراهیم عندها واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس فقال النبی صلعم فانتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد

احد منا للصنم قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا پس ایه شریفه نص است در وصی بودن علی اگر چه بعد از پیغمبر و وصایت آنحضرت معلوم است

که در چه باب بوده در مال دنیا و ادای قرض و تقسیم مال او و دفن او و تلاوت و ذریه او و ظلم طرف مقابلهم کالشمس فی رابعة النهار معلوم

است و انکار آن مکابره است چنانکه انشاء الله ثابت خواهیم نمود و از طریق خاصه سیزده حدیث است و علاوه بر این در چند خبر ازین

اخبار نص شده است بر اینکه کسیکه عبادت بت کرده باشد امام نمیشود و اینمطلب هم معلوم است که قبل از بعثت رسول خدا صلعم هر که بت

پرست بوده کسیکه هرگز عبادت احدی از بتها نکرده باشد پس امن عصمتش نرسیده است علی بن ابیطالب بوده است بلکه اول سجده که کرد برای

خدا از حین تولدش در خانه کعبه سر بسجده ذو الجلال گذاشت و شاهد همین است سر آنکه خانه کعبه سجده گاه عباد گردید

عینا وجهته ﴿نهم﴾ قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون هشت حدیث است از طریق عامه و عجیب است از ایشان که این

اخبار و تفاسیر را نقل میکنند در کتب خودشان و تصحیح میکنند سند انها را و با وجود این اعتقاد ندارند یقولون بافواههم ما لیس

فی قلوبهم و مصداق همین آیه شریفه ایشانند که وقفوهم انهم مسئولون خلاصه ابو المؤید موفق بن احمد که از اکابر علمای عامه است

[illegible]

[illegible] وقفوهم انهم مسئولون [illegible]

[illegible] محمد [illegible] وقفوهم انهم مسئولون [illegible]

[illegible] انهم مسئولون هل [illegible] عن الولایة [illegible] رسول الله [illegible] حدیث [illegible]

الحسن علی بن احمد [illegible] روایت کرده است حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]

کرده است [illegible] مسئول [illegible]

و میگوید [illegible] وقفوهم انهم مسئولون [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] قال [illegible] حدثنا محمد بن [illegible]

محمد بن علی [illegible] حدثنا احمد بن حازم حدثنا عاصم بن یوسف [illegible] سفیان بن ابراهیم الحریری عن ابیه عن [illegible]

قال علی صلوات الله علیه اصول الاسلام ثلثة لا ینفع واحدة منهن دون صاحبته الصلوة والزکوة والولایة حدیث هفتم

است که شیخ [illegible] در کتاب خود [illegible] معاصر [illegible] از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که حاصل مضمون

آن اینست وقتیکه روز قیامت میشود خداوند عالم امر میکند مالک دوزخ را که برافروزد هفت جهنم را و امر میکند رضوان خازن

بهشت که زینت بدهد هشت بهشت را و میفرماید بمیکائیل که بکشد صراط را بر بالای جهنم و امر میکند جبرئیل را که نصب کند میزان

عدالت را در زیر عرش و صدا میکند که یا محمد بیاور امت خود را بر حساب بعد از ان امر میکند حق تعالی که در صراط هفت قنطره

گذاشته شود که طول هر قنطره هفده هزار فرسخ و در هر قنطره هفتاد هزار ملک میایستند بعد از ان سؤال میکنند از جمیع این

امت در بالای قنطره اولی از ولایت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلم و حب اهل بیت محمد هر کس که داشته باشد از میگذرد

از ان قنطره مثل برق خاطف و هر که دوست نداشته باشد اهل بیت پیغمبر را میافتد بسر کله خود در قعر جهنم هر چند با او بوده باشد

از اعمال خوب عمل هفتاد صدیق و در قنطره ثانیه سؤال میکنند از نماز و در قنطره ثالثه سؤال میکنند از زکوة و در قنطره چهارم از روزه

و در پنجم از حج و در ششم از جهاد و در هفتم از عدل [illegible] پس هر کس که اینها را آورده باشد میگذرد بر صراط مثل برق خاطف و هر کس

نیاورده باشد عذاب کرده میشود و اینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی جماعت ملائکه نگهدارید بندگان را در

قنطره اولی که ایشان پرسیده خواهند شد از ولایت علی و حب اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین خداوند عالم ثابت قدم بکند

ما کنا هکذا را از در ولای امیر و محبت ایشان بحقهم و حرمتهم و از طرق شیعه شش حدیث است بجهت تیمن و تبرک یک حدیث

از انها ذکر میکنیم و آن حدیث تفسیر امام ابی محمد الحسن العسکری است که در تفسیر آیه شریفه واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن

بما انزل علینا ویکفرون بما وراءه وهو الحق امام علیه السلم میفرماید که وقتیکه گفته میشود برای یهود که ذکر ایشان گذشت

ایمان بیاورید بانچه نازل کرده است حق تعالی بر محمد از قرآن که مشتمل است بر حلال و حرام و فرایض و احکام در جواب گویند ایمان

میاوریم بانچه نازل شده است بر حق ما که آن توریة باشد و کافر میشوند بانچه سوای توریة است ایمان نمیاورند بان و

آن حق است بعد از ان امام علیه السلم میفرماید بانچه که میگویند این یهود انه وراءه هو الحق لانه هو الناسخ والمنسوخ الذی قدمه الله عز

وجل قال الله تعالی فلم تقتلون یعنی چرا کشتند اسلاف شما انبیاء را قبل از آنکه شما ایمان آورده بودید بتوریة یعنی توریة امر بقتل انبیا

نکرده تو شما را ایشان کشتند انبیا را پس ایمان نیاورده اید بانچه نازل شده است بر شما از توریة بجهة آنکه در توریة حرام است قتل انبیا پس

هم چنانکه شما ایمان نیاوردید بانچه نازل شده است بر آن قرآن که امر میکند بایمان و شما ایمان نیاوردید بتوریة بجهة آنکه حق تعالی اخذ

کرده است ایمان [illegible] است خدا تعالی ایمان و ولای

علی بن ابیطالب [illegible] که فرض کرده است ایمان بمحمد و پس کسیکه بگوید من ایمان آورده بنبوت محمد و کافر شدم بولایت علی پس ایمان

نیاورده است بنبوت محمد بدرستیکه حق تعالی وقتیکه مبعوث میکند خلایق را روز قیامت ندا میکند منادی پروردگار ما ندا [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible] ... لا یستوون ...

[illegible] ... لا اله الا الله ... [illegible]

[illegible] ... لا یستوون ... [illegible]

[illegible] ... لا یستوون ... [illegible]

[illegible] ... الشهادة ... بالنبوة ... [illegible]

[illegible] ... بالنبوة ... [illegible]

[illegible] ... ابیطالب ... مع الشهادة لمحمد شهادة اخری کرا ... [illegible]

[illegible] ... الشهادة ... ایشان شهادة ... [illegible]

[illegible] ... شهادت ... [illegible]

[illegible] ... ایشان میکویند من بولای علی شهادت ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... میکوید بهشت ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

بهشت ... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

برایشان در آن بهشت ... [illegible] ... جهنم ... [illegible]

که دود و ... [illegible] ... شدید که او ... [illegible] ... آتش ... [illegible] ... جهنم

کند بعد از آن پیغمبر فرمود که ایست یا علی که قسیم الجنة والنار هستی که میکویی بکیر این برای تو است ای آتش و این برای من یا آن

دهم قوله فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باتفاق فریقین اهل ذکر عبارت است از علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین او

سلام الله علیهم اجمعین چنانکه از طرق عامه سه حدیث است اول ثعلبی در تفسیر آیه شریفه گفته است که جابر گفت وقتیکه این آیه نازل

علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود نحن اهل الذکر دوم در تفسیر یوسف قطان از وکیع و او از ثوری و او از سدی که گفت نشسته

بودیم در خدمت عمر بن خطاب که کعب اشرف و مالک بن صیف و حی بن اخطب وارد شدند که اینها بزرگان یهود بودند گفتند که

در کتاب تو یعنی قرآن مجید میفرماید وجنة عرضها السموات والارض پس اگر وسعت یک بهشت بقدر هفت آسمان و هفت زمین

گردید پس همه بهشت روز قیامت کجا میباشد عمر گفت نمیدانم در این اثنا بودند که علی بن ابیطالب علیه السلام داخل مجلس شد

و فرمود که یاد دهید مطلبی که گفتگو میکردید یهودی مسئله را ذکر کرد آنحضرت فرمود که خبر دهید بمن وقتیکه شب میآید

روز کجا میباشد گفتند در علم الله باشد حضرت فرمود همچنان بهشتها در علم خداوند عالم میباشد ایشان ساکت شدند پس

علی بن ابیطالب آمد بخدمت رسول خدا و خبر داد او را از قضیه پس آیه شریفه نازل گردید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون سیم

است که حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در تفسیر خود گفته فاسئلوا اهل الذکر یعنی اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملئکة

والله ما سمی المؤمن مؤمنا الا کرامة لعلی بن ابیطالب و از خاصه بیست و یک حدیث است که اجمال ذکر اینها اینست وجه استدلال

چنانکه بعضی از علما نوشته اند که مراد از ذکر یا رسول خدا است چنانکه در قول حقتعالی قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم

آیات الله یا شرف و بزرگی چنانکه در آیه شریفه وانه لذکر لک ولقومک یا بمعنی تذکره و علم است چنانکه در تفسیر همین آیه حدیث

ابن عباس است پس بنا بمعنی دویم و سیم آیه مطلق است منصرف باشرف و اکمل افراد میباشد و باتفاق فریقین و همه طوائف اهل

بیت نبوت در شرف و بزرگی و علم و فضل مقدم بر همه اهل عالم اند و متعلق کلمه لا تعلمون هم اطلاق دارد شامل هر چیزی

میباشد از امور دین و دنیا و اصول و فروع کلی و جزئی معقول و منقول مرد و محسوس پس معنی آیه شریفه این میباشد که

پیر سید از آل رسول که اشرف و اعلم و افضل و اکمل اهل عالمند هر آنچه را که نمیدانید پس مرجع در همه امورات امت ایشان شدند

و هر غیر عالم مأمور شد بسؤال از ایشان و از جمله چیزهائیکه بعد از پیغمبر بنا باعتقاد فاسد عامه غیر معلوم شد امر امامت و

خلافت بود که مهاجر و انصار مختلف شدند گفتند منا امیر و منکم امیر پس بایست از اهل بیت نبوت سؤال بکنند با وجود

[illegible]

[illegible] ... هشتم ... [illegible]

[illegible] ... سلام الله علیه ... احمد بن ... [illegible]

[illegible] ... محمد بن ابراهیم النعمانی [illegible]

ذکر کتاب ... [illegible] ... حدثنا محمد بن عبد الله ... الطبری ... [illegible]

[illegible] وکان هذا الرجل ... [illegible] ... قال حدثنا علی بن هاشم والحسن بن السکن قال حدثنا

عبد الرحمن ... [illegible] ... عبد الرحمن بن عوف عن جابر بن عبد الله الانصاری قال ... [illegible]

[illegible] ... رسول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... منصور ... [illegible]

ضرب میکند ... [illegible] ... بعضی از اصحاب ... ایشان ... پس گفتند یا رسول الله وصی تو کیست

فرمود آنکسی است که خدای تعالی امر کرده است بچنگ زدن او و اجابت که گفته است خدای عز و جل واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا

تفرقوا گفتند یا رسول الله بیان بکن ما را که این حبل چیست فرمود آن قول خداست که فرموده الا بحبل من الله وحبل من الناس

پس حبل از خدا کتاب اوست و حبل از ناس وصی من است عرض کردند یا رسول الله کیست وصی تو فرمود هو الذی انزل الله فیه

ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کردند یا رسول الله این جنب الله چه چیز است فرمود هو الذی یقول الله فیه

ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا هو وصیی السبیل الی من بعدی عرض کردند یا رسول الله بحق

آن خدائی که تو را بحق مبعوث کرده است نشان بده بما بتحقیق که ما مشتاق او گردیدیم فرمود هو الذی جعله آیة للمتوسمین پس هرگاه

نگاه کنید بسوی او مثل نگاه کردن کسی که صاحب قلب است یا آنکه گوش کند است و اوست شاهد میشناسید که او وصی من است

چنانکه شناختید که من پیغمبر شمایم پس صفوف مردم را بگردید و روهای مردم را نگاه بکنید پس هر کس را که قلب شما میل و

خواهش کرد وصی من اوست بجهة آنکه حق تعالی میفرماید در قرآن خود فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم الیه و الی ذریته

بعد از آن برخواست ابو عامر اشعری در اشعریین و ابو غره خولی در خولانیین و ظبیان و عثمان ابن قیس و عرنة الدوسی در دوسیین و لاحق

بن علاق صفوف را گردیدند و جستجو کردند گرفتند الاصلع البطین را و گفتند بسوی این میل کرد قلوب ما یا رسول الله پس

حضرت فرمود بایشان که شمائید برگزیده خدا وقتیکه شناختید وصی رسول خدا را قبل از آنکه بشناسانند او را بشما پس بچه چیز شناختید

که اوست وصی من پس صداها خود را بگریه بلند کردند و گفتند یا رسول الله نگاه کردیم بسوی قوم قلب ما نگرفت ایشان را وقتیکه او را دیدیم

قلوب ما مضطرب و متحرک شد بعد از آن آرام گرفت نفوس ما و گرفت قلب ما او را و اشک جاری شد از چشمهای ما و نورانی گردید سینه

ما حتی که گویا پدر ما است و ما اولاد او هستیم پس حضرت فرمود و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم انتم منه بالمنزلة التی سبقت لکم

بها الحسنی و شمائید که از آتش جهنم دورید راوی گفت که این قوم بودند تا آنکه حاضر گردیدند در خدمت آنحضرت در جنگ جمل و صفین

بدرجه شهادت رسیدند پیغمبر خدا بهشت داد بایشان و خبر داد بایشان که ایشان شهید خواهند شد در نزد علی بن ابیطالب بالله

علیکم بتدبیر که نص صریح با آن بیانات متعدده بوصایت آنسرور شده است با وجود اینکه راوی ناصبی صرف است که دشمن علی بن ابیطالب است

جای حمل بچیز دیگر ممکن است فاعتبروا یا اولی الابصار فان الناس فی قلوبهم غشاوة حیث انکروا واصروا واستکبروا استکبارا و سد

النصوص وراء ظهورهم ولو تدوا علی ادبارهم نفورا امنه فاتهم رسول الله س شعر گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا میراث

خلافت بعمر داد و بعثمان هر که ملکان ملک بیگانه ندادند رود فرزشا اهل جهان جمله تو برخوان با ابن عم و دختر و داماد

دو فرزند میراث بیگانه دهد هیچ مسلمان و معلوم است که دافعی نیست جز این عناد و مکر غضب الهی اللهم عذبهم عذابا

یستعید منه اهل النار فی النار و از طریق خاصه شش حدیث است که یکی از آنها حدیث خصائص است که سید رضی ره نقل کرده است که

حدثنی هرون بن موسی قال حدثنی احمد بن محمد بن علی قال حدثنا ابو موسی عیسی الضریر البجلی عن ابی الحسن علیه السلام قال سئلت

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال يا اهل [illegible]

[illegible] مثل الكعبة [illegible] صلى الله [illegible]

[illegible] الذين يغصبوا الحق [illegible]

[illegible] لا امر [illegible] اذا قبضت [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] الفقه والفرائض [illegible] الاحكام [illegible] بعد ذلك على [illegible]

[illegible] اكثر الناس [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] كذلك [illegible] الامور [illegible]

[illegible] يكشف [illegible] المشكلات [illegible] قال النبى [illegible]

ثم [illegible] عليا فوضع راسه فى حجره [illegible] عليه وحضرت الصلوة فاذن بها فخرجت عائشة فقالت يا عمر اخرج فصل بالناس

فقال ابو بكر اولى بها منى فقالت صدقت ولكنه رجل لين واكره ان يواثبه القوم فصل انت فقال بل يصلى هو وانا اكفيه ان وثب واثب او

تحرك متحرك مع ان رسول الله مغمى عليه لا اراه يفيق منها والرجل مشغول به لا يقدر ان يفارقه يعنى عليا فبادروا بالصلوة قبل

يفيق فانه ان افاق خفت ان يامر عليا بالصلوة وقد سمعت مناجاته له منذ الليلة وفى آخر كلامه يقول لعلى عليه الصلوة والسلام الصلوة

فخرج ابو بكر فصلى بالناس فظنوا انه بامر رسول الله فلم يكبر حتى افاق رسول الله فقال ادعوا عمى يعنى العباس فدعا له فحمله وعلى

حتى اخرجاه فصلى بالناس وانه لقاعد ثم حمل فوضع على المنبر بعد ذلك فاجتمع له جميع اهل المدينة من المهاجرين والانصار حتى

برزت العواتق من خدورهن فبين باك وصائح ومسترجع والنبى يخطب ساعة ويسكت ساعة وكان فيما ذكر من خطبته ان قال يا معاشر

المهاجرين والانصار ومن حضر فى يومى هذا وساعتى هذه من الانس والجن ليبلغ شاهدكم غائبكم الا وانى قد خلفت فيكم كتاب الله فيه

النور والهدى والبيان ما فرض الله تبارك وتعالى من شىء حجة عليكم وحجتى وحجة وليى وخلفت فيكم العلم الاكبر علم الدين ونور الهدى

وضياءه وهو على بن ابى طالب وهو حبل الله واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين

قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون يا ايها الناس هذا

على من احبه وتولاه اليوم وبعد اليوم فقد اوفى بما عاهد عليه الله ومن عاداه وابغضه اليوم وبعد اليوم جاء يوم القيمة اصم واعمى

لا حجة له عند الله ايها الناس لا تاتونى غدا بالدنيا تزفونها زفا ويأتى اهل بيتى شعثا غبرا مقهورين مظلومين تسيل دماءهم اياكم

وبيعات الضلالة والشورى للجهالة الا وان هذا الامر له اصحاب قد سماهم الله عز وجل لى وعرفتنيهم وابلغتكم ما ارسلت به اليكم

ولكنى اريكم قوما تجهلون لا ترجعوا بعدى كفارا مرتدين تتاولون الكتاب على غير معرفة وتبتدعون السنة بالهواء فكل سنة وحدث

وكلام خالف القرآن فهو رد وباطل القرآن امام هاد وله قائد يهدى به ويدعو اليه بالحكمة والموعظة الحسنة وهو على بن ابى طالب

وهو ولى الامر بعدى ووارث علمى وحكمى وسرى وعلانيتى وما ورثه النبيون قبلى وانا وارث ومورث فلا تكذبنكم انفسكم ايها الناس

الله الله فى اهل بيتى فانهم اركان الدين ومصابيح الظلام ومعادن العلم وعلى اخى ووزيرى وامينى والقائم بعدى بامر الله

وامرى والموفى بذمتى ومحيى سنتى وهو اول الناس بى ايمانا وآخرهم بى عهدا عند الموت واولهم لقاء لى يوم القيمة فيبلغ شاهدكم

غائبكم ايها الناس من كانت له تبعة اودين فليات على بن ابى طالب فانه ضامن لكله حتى لا يبقى لاحد قبلى تبعة سيزدهم

قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس بطريق عامه در غاية المرام نه حديث

نقل كرده كه اين آيه شريفه در خصوص على بن ابيطالب عليه السلام وارد شده است بلكه ثبوت صحت انرا كه در روز غدير خم نازل شده است

به بيغمبر خدا ص از صحاح خود فضل بن روزبهان كه از جمله فضولهاى فضلاى عامه است نقل كرده است حيث قال وقد ثبت هذا فى

الصحاح وقد ذكرنا سره هذا فى ترجمه كتاب كشف الغمه فى معرفة الائمه انتهى از جمله اخبار در همين كشف الغمه از زر بن عبد الله نقل

كرده است كه گفت كنا نقرء على عهد رسول الله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك ان عليا مولى المؤمنين فان لم تفعل فما

[illegible]

[illegible]

حفاظ اند که [illegible] ابو العباس [illegible] یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک [illegible]

شریفه سیوطی [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] در شان علی بن ابیطالب [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاسعه [illegible] جلال الدین سیوطی [illegible]

فی [illegible] منثور گفته اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری

قال نزلت هذه الآیة علی رسول الله [illegible] یوم غدیر خم فی علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible] ابن ابی حاتم [illegible]

وصیا و امامت و مراتب موطوع و علو مدایح و محامد حلالت شان او [illegible] مشهور و معروف است بعد

از ان تعریفها و اوصاف جلیله او از قول علمای عامه نقل کرده است که شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در کتاب سیر النبلا در ترجمه

ابن ابی حاتم گفته است قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الرازی الخطیب فی ترجمة عملها لابن ابی حاتم کان قد کساه الله نورا و بهاء یسر من

نظر الیه الی ان قال و کان بحرا لا یکدره الدلاء و بعد از ان روات او نقل کرده است تا آنکه میگوید ابو یعلی الخلیلی گوید که ابن ابی حاتم

کان بحرا فی العلوم و معرفة الرجال صنف فی الفقه و کان زاهدا یعد من الابدال و بعد از ان اسما کتب او را شمرده است و آنچه مذکور گفته است

در ترجمه عبد الرحمن سمعت علی بن محمد المصری و نحن فی جنازة ابن ابی حاتم یقول قلنسوة عبد الرحمن من السماء حتی از بعضی علمای عامه نقل

کرده است که پدر ابن ابی حاتم گفت و من یقوی علی عبادة عبد الرحمن لا اعرف لعبد الرحمن ذنبا و فقهای شافعیه طبقه لطبقه تعریف او کرده

اند خلاصه هر کس تعریف بلیغ او بخواند و اوامیخواهد رجوع بکتاب عبقات نماید حتی جلال الدین سیوطی در لئالی مصنوعه بعد از ذکر حدیثی

در کلام حق تعالی با موسی کلیم الله گفته و اخرجه ابن ابی حاتم فی تفسیره و قد التزم ان یخرج فیه اصح ما ورد و لم یخرج فیه حدیثا موضوعا

البتة و نبعا و ابن طاهر بهشود که ابن ابی الحاتم ملتزم شده است که در تفسیر خود اصح ما ورد را اخراج نماید و حدیث موضوع البتة در ان اخراج

نماید در جای دیگر گفته است و لم یورد منه ابن ابی حاتم شیئا لانه التزم ان یخرج اصح ما ورد و مؤلف گوید از تعب انشا ظاهر میشود که

حدیث موضوع باقرار خود علمای اهل سنت بسیار است در احادیثشان فماذا بعد الحق الا الضلال پس بتقریر سیوطی ابن ابی حاتم

اخراج کرده است صحیح ترین و معتبر ترین اینچه وارد است که از انجمله نزول آیه شریفه است در روز غدیر خم در خصوص علی بن ابیطالب علیه

السلام و از جمله انها ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی است که در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ذکر کرده است چنانچه ابن شهر آشوب

ثواه که جلالت فضل و علو مرتبه او از افادات ائمه سنیه ظاهر و باهر است مثل کتاب البلغه فیروزآبادی که در ترجمه ائمه نحو و لغت

است و بغیة الوعاة کتاب سیوطی و کتاب الوافی بالوفیات صفدی تصریح کرده است بانکه او صادق اللهجه بوده در کتاب مناقب علی فی البحار مروی

روی الواحدی فی اسباب نزول القرآن باسناد عن الاعمش و ابی الجحاف عن عطیة عن ابی سعید الخدری و ابو بکر الشیرازی فی ما نزل من

القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام بالاسناد عن ابن عباس المرزبانی فی کتابه عن ابن عباس قال نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیک من ربک یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب و ذهبی در تذکره و یافعی در مرآة الجنان و سیوطی در طبقات الحفاظ تعریف کرده اند شیرازی را

که از همه انها صادق و طاهر و حفظ او باهر و هویدا شد از جمله ناقلین این حدیث ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی است چنانکه در در

منثور سیوطی گفته و اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و عظمت و رفعت و

جلالت و تبحر و مهارت و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت فضل و نبل و اشتهار و کثرت اطلاع ابن مردویه در میان اهل سنت و

[illegible]

[illegible] مسلم [illegible] و [illegible] شافعی [illegible] صاحب کتاب [illegible]

[illegible] الاربعین [illegible] شرح [illegible] ابو [illegible]

[illegible] شافعی [illegible] کشف الظنون [illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] ابو اسحق احمد بن محمد بن [illegible]

[illegible] مسمی است بالکشف والبیان عن علوم القرآن در تفسیر [illegible] قال [illegible]

[illegible] ما انزل الیک من ربک [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نزلت هذه الآیة اخذ رسول الله بید علی [illegible]

[illegible] ذکر کرده است و [illegible] ثعلبی و

[illegible] صلاح [illegible] ثقه است [illegible] اهل سنت و جماعت محتاج بیان نیست و از جمله

[illegible] حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بنا بر آنچه در انتها

[illegible] او روایت است از علی بن عامر [illegible] ابی الحجاف و اعمش از عطیه که گفت نزلت هذه الآیة علی رسول الله

فی علی بن ابی طالب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ابو نعیم از علمای جلیل الشان و محدثین [illegible] و از اجله محققین و علمای

[illegible] مشهورین است ابن خلکان در وفیات الاعیان تعریفها و ذکر کرده است با کابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین و

کتاب حلیه او از احسن کتب است و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات تعریف او نموده بتاج المحدثین و اسناد علماء

الذی له العلو فی الروایة والحفظ والفهم والدرایة وکانت الرحال تشد الیه لما له من فنون الحدیث الی ان قال وکان ابو نعیم اماما فی العلم

والزهد والدیانة وصنف مصنفات کثیرة منها حلیة الاولیاء والمستخرج علی الصحیحین ذکر فیها احادیث ساوی فیها البخاری و مسلما

فی احادیث علا علیهما فیها کانهما سمعاها منه ودلائل النبوة ومعرفة الصحابة وغیر آن و محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة المصابیح

تعریفها و ذکر کرده که صاحب الحلیه هو من مشایخ الحدیث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر ولد سنة ست وثلثین

سنه خلاصه تعریفها بزرگوار محتاج ببیان نیست نزد صاحبان فهم و فراست و از جمله راویان نزول آیه شریفه در واقعه غدیر خم ابو الحسن

علی بن احمد الواحدی است در کتاب اسباب النزول که ممدوح اکابر فحول است گفته قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک

قال الحسن ان النبی قال لما بعثنی الله برسالته ضقت بها ذرعا وعرفت ان من الناس من یکذبنی وکان رسول الله یهاب قریشا

والیهود والنصاری فانزل الله هذه الآیة اخبرنا ابو سعید محمد بن علی الصفار الی ان ابا سعید الخدری قال نزلت هذه الآیة یا ایها

الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب پس اسنادا متصل از ابی سعید الخدری است و ابو سعید محمد

ابن علی صفار که خود او خبر داده است بواحدی وحید العصر و ثبوت مزید اعتماد و اعتبار او محتاج بذکر نیست محمد بن احمد بن عثمان

ذهبی در کتاب سیر النبلاء و در کتاب عبر و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر و در تاریخ یافعی عبد الله بن اسعد

یافعی که مرآة الجنان نام دارد و شمس الدین محمد بن محمد الجزری در طبقات القراء و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات

فقهای شافعیه و قاضی حسین بن محمد دیار بکری مالکی در کتاب خمیس فی احوال النفس النفیس و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در

کشف الظنون تعریفها و کتب او ذکر کرده اند و از کبار مفسرین شمرده اند و بعضی او را مقدم بر بغوی و بیضاوی داشته اند و از جمله رواة

شان نزول آیه شریفه در واقعه غدیر ابو سعید مسعود بن ناصر سجستانی است بنا بر آنچه در کتاب درایه فی حدیث الولایة نقل شده از

ابن عباس و از جمله رواة ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی است بنا بر آنچه در مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه بعد

از نقل روایت عیاشی گفته وهذا الخبر بعینه قد حدثناه السید ابو الحمد عن الحاکم ابی القاسم الحسکانی باسناده عن ابن ابی

عمیر فی کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفضیل و از جمله رواة ابو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر الدمشقی است چنانکه

سیوطی در در منثور گفته است و این بزرگوار هم از جمله فضلای دهر و علمای زمان خود بوده که یکی از ائمه حدیث شمرده

او را یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا و نودی و سبکی او شمرده بوده و او را ذکر کرده است حتی در کتاب جرو بوسنه

کشف کرامات باو داده است حیث قال و حضر جنازته بالمیدان للصلوة علیه الملک الناصر صلاح الدین یوسف بن

ایوب قال العماد وکان الغیث قد احتبس فی هذه السنة فدر وسح عند ارتفاع جنازته فکان السماء بکت علیه بدمع وبله

وطن

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسین الحافظ الکبیر ثقة الدین ابو القاسم

بن عساکر الدمشقی الشافعی امام اهل الحدیث فی زمانه [illegible] وسمع الکثیر

من نحو الف وثلثمائة شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما رأیت [illegible] مثل ابن عساکر وتوفی فی رجب سنة احدی وسبعین وخمسمائة ودفن بمقبرة باب الصغیر [illegible]

کسیکه [illegible]

و در قضیهٔ غدیر [illegible] که فخر الدین محمد بن عمر رازی است چنانکه در تفسیر کبیر [illegible]

[illegible] نزلت هذه الآیة فی فضل علی ولما نزلت هذه الآیة اخذ بیده وقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال

من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر فقال هنیئاً لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس

والبراء بن عازب ومحمد بن علی علیهما السلام انتهی کلام [illegible] فخر رازی [illegible] اصل قول [illegible] انکه نسبت نزول

بابن عباس و براء بن عازب و امام محمد باقر علیه السلام داده [illegible] معاندت [illegible] اصل مطلب [illegible] معلوم [illegible]

ایشان ولکن چون بنای [illegible] معتبره [illegible]

واتماماً للحجة علیهم باید [illegible]

[illegible] ابن عباس وامام محمد

باقر علیه السلام و براء بن عازب [illegible] حکایت غدیر خم [illegible]

[illegible] قول مثل ابن عباس و براء بن عازب و امام محمد باقر علیه السلام که از اهل

بیت علم وفضل [illegible] اعتماد نکردن [illegible] در قضیه غدیر خم

که هیچ خبر معتبر [illegible] نکرد که علی را پیغمبر نصب کرده [illegible]

سراج الدین یوسف بن ابی بکر بن محمد السکاکی الخوارزمی در مدح او گفته لعاش علما یقیناً [illegible] لو قضی [illegible] علیهم

خدمته للاعلینا اخدم الرازی فخرا خدمة العبد ابن سینا تعریف بسیار زیاد میکند [illegible]

که میگوید وکان یلحقه الوجد حال الوعظ ویکثر البکاء ویعظ باللسانین العربی والعجمی وکان یحضر مجلسه بمدینة هراة ارباب المذاهب

والمقالات ویسئلونه وهو یجیب کل سائل باحسن الاجوبة ویحصل الناس علی اختلاف اصنافهم ومذاهبهم ویجیئ الی مجلسه الاکابر

والامراء والملوک وکان صاحب وقار وحشمة ومال [illegible] وثروة وبزة حسنة وهیئة جمیلة اذا رکب مشی معه نحو ثلثمائة مشتغل

علی اختلاف مطالبهم فی التفسیر والفقه والکلام والاصول والطب وغیر ذلک ورجع بسببه خلق کثیر من الکرامیة وغیرهم الی مذهب

اهل السنة کان یلقب بهراة شیخ الاسلام تعریف تصنیفات او را بسیار کرده اند و فهم و حافظه او را [illegible] ذکر کرده اند که حقیر

خجالت میکشم از ذکر آن بجهت غایت اغراق و مقطوع الکذب بودن [illegible] مثل آنکه صاحب عبقات قدس سره مینویسد که مولوی حیدر علی

فیض آبادی در کتاب [illegible] صاحب یواقیت وجواهر [illegible] که حضرت امام رازی هرگاه [illegible] از کتب

کلامیه [illegible] شروع در تصنیف [illegible] میکرد مثل است مؤلف گوید [illegible]

رفت و از جمله روات محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی است که از جمله اجله ارکان واساطین واعیان فقهاء شافعیه میباشد

چنانکه در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول بعد از ذکر حدیث غدیر [illegible] الامام ابو الحسن

علی الواحدی فی کتابه المسمی باسباب النزول یرفعه بسنده الی ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما

[illegible] ... بلغ ما انزل الیک ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... علی الاطلاق ... [illegible]

... [illegible] ... اخرج عبد الرزاق ... عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک ... عند الرسول بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ...

... [illegible] ... نوشته اند که در روز غدیر خم در شان علی بن ابی

طالب ... [illegible] ... بحد تواتر بلکه تا لا اقل قطع حاصل شد که آیه

مذکوره در خصوص ... خلافت علی بن ابیطالب نازل گردید ... دلیل ... آیه که بعد در

تاکید تبلیغ حکم امامت و خلافت علی بن ابیطالب نازل شده ... حدیث غدیر امامت ...

تاکید کرده ... تعالی جناب رسالتماب را براینکه اگر تبلیغ امر رسالت نکنی هیچ رسالتی تبلیغ نکرده باشی دلیل است بر آنکه

... خلافت علی بن ابیطالب است واگر مراد رسالت دیگر که امر سهل بوده باشد آن لایق این تاکیدات شدیده اکیده نیست

پس تاکید ... دلیل واضح است بر اینکه این امر امر بزرگ و عظیم الشان و بغایت مرتبه جلیل القدر ... که عدم تبلیغ آن

در حکم عدم تبلیغ سایر احکام است فان لم تفعل فما بلغت رسالته و همچنین تو شنید رسول خدا با آن تسلط تام که در شریعت

بود میان اهل اسلام باشد از رسانیدن آن که خفا ... والله یعصمک من الناس که خدا نگاه دار تو است که نگه میدارد تو را

از خوف و ترس ... مردم که میترسید از ... باشد ... اهل عناد دلیل واضح و برهان ساطع است بر اینکه این رسالت

امری بوده بسیار بزرگ که مطاوعت و امتثال آن بر طباع صحابه بسیار ناگوار و دشوار بوده است حتی پیغمبر هم مرتبه دلتنگ شده

بود از عدم قبول مردم که اصحاب ... بودند چنانکه ابن مردویه در کتاب مناقب علی بن ابیطالب علی ما نقل عنه در بیان نزول آیه

مذکوره در شان علی ... ذکر کرده عن زید بن علی قال لما جاء جبرئیل بامر الولایة ضاق النبی بذلک ذرعا وقال قومی

حدیثوا عهد بالجاهلیة فنزلت و دیگر ... از ابن عباس نقل کرده که قال لما امر الله رسوله ان یقوم بعلی فیقول

له ما قال فقال یا رب ان قومی حدیثوا عهد بالجاهلیة ثم مضی بحجة فلما اقبل راجعا نزل بغدیر خم انزل الله علیه یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیک الخ فاخذ بعضد علی ثم خرج الی الناس و در در منثور علی ما نقل عنه صاحب العبقات گفته اخرج ابو الشیخ عن الحسن

ان رسول الله قال ان الله بعثنی برسالة فضقت بها ذرعا وعرفت ان الناس یکذبونی فوعدنی لابلغن او لیعذبنی فانزلت یا ایها

الرسول بلغ ما انزل الیک الآیة واخرج عبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاتم وابو الشیخ عن مجاهد قال لما نزلت بلغ ما انزل الیک

من ربک قال رسول الله یا رب انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس فنزلت وان لم تفعل فما بلغت رسالته پس از این اخبار

و کلمات ایشان معلوم شد که حضرت رسول در تبلیغ حکم امامت دلتنگ بود و میدانست که مردم معاذ الله تکذیب آنحضرت خواهند کرد

و آنحضرت عرض کرد که یا رب من تنها هستم چگونه کنم با مردم و اینکلام آنسرور هم کاشف است از اینکه در میان اصحاب کبار چه قدر کبر

طبع و سوء السیره ها بودند که جناب رسالتماب در رسانیدن امر الهی بایشان جرئت تمام نداشت که حق تعالی وعده عصمت از شر ایشان

با سرور نمود اگر گویند که این خوف شاید از کفار بوده نه از اصحاب جواب گوئیم که در روز غدیر خم از کفار کسی در آن محضر نبود و اگر گویند که بعضی

از منافقین در انجا بودند شاید ترس آنسرور از ایشان بوده است جواب گوئیم که عین مدعای ما همین است که آنسرور از کبار صحابه خوف

داشت چنانکه قبل از رحلت آنسرور از ایشان بروز کرد که نگذاشتند که آنسرور بنویسد آنچه را که میخواست بنویسد و گفتند ان الرجل لیهجر

چنانکه خود ایشان نقل کرده اند بلکه گوئیم که اکثر ایشان منافق بودند و قد قلیلی کشعرة بیضاء فی بقرة سوداء پیدا شد مصلحین از

ایشان بلکه میگوئیم که خوف آنسرور از مسلمین بود چنانکه میفرمود که حدیثوا العهد اند بجاهلیة و این اخبار مذکوره ایضاً صریح اند

در اینکه یوم غدیر نصب جناب امیر المؤمنین بخلافت و امامت واقع شده و حکمیکه آنحضرت بابلاغ آن مامور شد استخلاف آن

سرور و حضرت امیر المؤمنین و همچنین اگر ... رسانند مودت و محبت آنسرور بود بمردم اینقدر خوف نمیکرد بلکه بارها رسانیده

بود ایجاب مودت و محبت آنسرور را و اهل بیت خود را و حال آنکه از ما اینکه مودت ذوی القربی را رسانید بمردم امر بود نه به

[illegible]

... علیه السلام ... که ... رسالت ... [illegible] ... نمیشود ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... رسالت ... [illegible] ... احکام ... [illegible]

تبلیغ امامت حضرت امیر علیه السلام ... [illegible] ... تبلیغ

امامت باسایر احکام ... [illegible] ... منافقین ... [illegible]

ولایت حضرت ولایت ... حضرت رسول ... [illegible]

نشده بود ... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]

هر ... [illegible] ... حضرت رسول ... تبلیغ ... لکن خوف ... منافقین ... [illegible]

از تبلیغ و منتظر وقت مناسب بود تا اینکه در حجة الوداع وقت مضیق شد و زمان باخر رسید و حق تعالی ... [illegible]

بودند و وجوب تبلیغ مضیق شد هذا امر که انعقاد ... تبلیغ کن و کویا جهة ابلاغ عدم ... حضرت رسول

مامور بود و ان لم تفعل فما بلغت رسالته تا آخر بدانند که حضرت مامور است بامر حتمی و از جهت محبت حضرت امیر و قرابت او

بر او افترا نکردند و اکر آیات دیگر با مسامعه ایشان نزول دلیل بود عامی شد این آیه شریفه بدون احتیاج بیان نزول اندر

روز غدیر کافی است در دلالت بر مدعا چنانکه فهمیده و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و آنحضرت هر چند در موارد

عدیده تلویح و تصریح بخلافت آنسرور فرموده بودند لکن چون این مورد موردی بود که مبدا است بعد از این چنین مجلسی

که از همه طوایف و قبائل عرب در آنجا جمع باشند تا وفات آنسرور اتفاق نخواهد افتاد و خود از دنیا رحلت خواهند

نمود این بود که نص صریح قولا و فعلا که بر داشتن آنحضرت باشد بالای منبر و بلند کردن او بحدیکه زیر بغل مبارکش پیدا

شود و امر به بیعت او و بلکه بیعت کردن اول بیعت شکننده کان که گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب از آنسرور بعمل آمد نظیر عمل سلاطین

بر اولیای عهد خود که قرب باوان وصول اجل ایشان که از قرائن حالیه فهمیدند که دنیا را وداع خواهند کرد ولیعهد خود را بالای

تخت مینشانند و اخذ بیعت و عهد اطاعت از وزرا و رعیت میکیرند این امر بحدی میباشد از ایشان که دخل بتلویحات و

اشارات ایام سلطنت ایشان نخواهد داشت و خلاصه حضرات عامه میپرسیم که همه این کفتهای با صلا از نبوت است ... کوش غیر شنوای شما

ایا میتوانید بما شیعیان بیان کنید که مراد از ما انزل الیک در این آیه شریفه کدام حکم بود که حضرت ختمی ماب مامور بابلاغ ان شده که

چیزی باقی مانده بود که محتاج تاکید و وعده عصمت از شر مردم باو بفرمایند و خانه کراست یکحرف بس است عجب اینست که غزالی در کتاب

سر العالمین در مقاله رابعه وضع ان برای تحقیق امر خلافت بعد از اینکه چند بحث کرده و ذکر اختلافات نموده گفته است الحجه

که عبارتش این است لکن اسفرت الحجة وجهها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وهو یقول من کنت

مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة فهذا تسلیم و رضی و تحکیم ثم بعد هذا

غلب الهوی بحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و عقود البنود و خفقان الهوی فی قعقعة الرایات و اشتباك ازدحام الخیول و فتح الامصار

سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون انتهی مؤلف کوید

شاید علمای همین کلام غزالی را دیده اند که در بیان وردن احتمال تشیع کریه بر غزالی داده اند کاش چنین باشد طریق عذر و شر معلوم

است که باید تقیه بوده باشد و کر نه بعید نیست حکم بکفر صاحب این نحو اعتقاد که در دین داشته باشد و بعد از آن انکار خلافت

علی علیه السلام نماید بمجرد وقوع اجماع بیش عوامی که او هم مرتبه عنکبوت است پس بنا بر مضمون همین عبارت بر نحو غزالی کوئیم

که خود ثابت نمودید که حضرت خلیفه ثانی را که بعد از تسلیم و رضا عهد را شکست و تابع هوای نفس را است شد غصب خلافت

کرد بعینه همین مذمت را لایق هست که بعد از این تصریحات چرا قبول ندارید ولایت علی را بلا فصل کاه احادیث مخالف مینمایید

و کاه روات را ضعیف میکنید کاه مرتکب تخصیص میشوید و کاه مجاز و بنا و بلا مرتکب میشوید ... تراشی که نشده ادله قاطعه را

باجماع باطل و ناتمام خود ناتمام میکنید و تخصیص میدهید کویا وکیل کارخانه شریعت هستید در تشریع شرایع از جانب صاحب

شرع کویا نشنیده اید قول حق تعالی که میفرماید قتل الخراصون الذین هم فی غمرة ساهون و الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و

الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون عجب است از این قوم که شیعه را ... که این حاجیه

[illegible] و انکه بعضی از ایشان تنها اصل ... گویند ... شهادت ... قوم ...
[illegible] ... بعضی دیگر ... و مالک ... و وصیت ... حلافت ...
مثلا ... که ... حدیث ... ولا یورث کما یورث من سواه من الائمة و قلد ... و ...
... ایشان ... بعضی ... خلافت ... علی ...
... الاشتهار ... خواص ... که ... منکر شدند ... اختلاف ... واقع ... خلاف
... بعضی ... ان ... که بعضی ... بسیار چیزها را انکار کرد و مع هذا اخلاف در بین موجود است و هر کرا انقا
... که ... خلاف ... در ... منکر بعضی دیگر اند
... حکم ... بعضی ... کرده اند و همه
... رسول خدا ... دیدند ... اثار ... بعضی ... کرد بعضی
گفتند ... بعضی گفته اند حج قران کرد بعضی گفتند حج تمتع کرد و هکذا در اجزاء حدیث ... تا مسلمانند
... از دخول ... ایشان معلوم میشود ابن جر ... که چه
... اختلافات موجود است امامت و خلافت ... است ... سلد ... نیست ابن مکر
تجاهل و تعصب قطع نظر از نص پیغمبر کلام شاعری است که در ان زمان نص بران نکرده باشد که ایشان ادعا عدم اشتهار میکنند
مگر قول خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین را نشنیده اند که در ابیات خود گفته وصی رسول الله من دون اهله وفارسه قد کان
فی سالف الزمن وقول او و قتیکه شنید از عایشه کلام عیب اور نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام گفت اعایش خلی عن علی وعتبه
بما لیس انت فیه یا والدة وصی رسول الله من دون اهله وانت علی ما کان من ذاک شاهدة وقول عبد الله ابن ابی سفیان
بن الحرث بن عبد المطلب وان ولی الامر بعد محمد علی وفی کل المواطن صاحبه وصی رسول الله حقا وصهره و
اول من صلی ومن لان جانبه وقول عبد الرحمن بن عبد الجمحی لعمری لقد بایعتم ذا حفیظة علی الدین معروف العفاف موفقا
عفیفا علی الفحشا ابیض ماجد صدوقا وللجبار قدما مصدقا ابا حسن فارضوا به وتبایعوا فلن تجدوا فیه لذی
العیب منطقا علی وصی المصطفی وابن عمه واول من صلی لذی العرش واتقا وقول زفر بن الحارث الاسدی
فحوطوا علیا وانصروه فانه وصی وفی الاسلام اول اول وان تخذلوه والحوادث جمة فلیس لکم فی الارض من متحول وغیرها الی غیر ذلک
کنجایش ذکر انها نیست یا بجمله اخفای جمهور نص را بعید نیست عادة زیرا که وجود نص مقتضی تواتر و اشتهار ان نیست عند الکل سیما با وجود
دواعی کتمان چنانکه در طی کلمات عمر ادراک یافتی چنانچه ذکر کردیم که در عرض بیست سه سال بعد از وحی نص برفوق تا کثیر شد و مع ذلک
هیچکدام بحد تواتر نرسید نزد عامه بنحویکه خلاف مرتفع بشود با وجود دواعی که شرح دادیم مبتلی با ایشان است معصوم ابیست و تبیکه او نقا
خلاف متحقق نشد با وجود نص بمسائل مذکوره هر روز تا بیست و سه سال و احادیث یا امور متعین نشد نزد جمیع امت پس ما منی که نص
بران واقع شد یا ابن ایه شریفه یا با غیر ان یکدفعه یا دو دفعه یا زیاده در مدة مذکوره بطریق اولی خلاف فا ز ان مرتفع نمیباشد عدم
ترک احتجاج علما لازم است بر فرض عصمت ایشان وحال انکه ایشان تجویز میکنند صغیره را و انبیا عمدا و کبیره را پیش از وحی نسیانا و بعضی
که غیر معصوم هستند چه باشد بعض علمای حنفیه در کتاب خود که مسمی بتحقیق است و شرح بعض کتب اصول فقه در مبحث خبر واحد گفته ان
لقبوله شروطا وانها ان لا یکون متروک المحاجة عند ظهور الاختلاف فانهم اذا ترکوا الاحتجاج به عنده فیما بینهم یکون مردودا
عند بعض اصحابنا المتقدمین وعامة المتاخرین وخالف فی ذلک غیرهم من الاصولیین و اهل الحدیث قائلین بان الحدیث اذا ثبت
سنده فخلاف الصحابی ایاه و ترک العمل به والمحاجة لا یوجب رده لان الخبر حجة علی جمیع الانام فالصحابی محجوج به کغیره پس بعد از
اینکه سند حدیث نزد خود شان معتبر شد پس خلاف بعض اهل سنت و عدم قبول عامه ایشان موجب رد نمیشود پس تقدیم ابن جهال دیگران را
بر علی بن ابیطالب غلطی است که ناشی از عصبیت شده و مشهور شده خبر اینکه از مذهب خود اخذ کرده اند یا بجهت حسد تمرد بعض را
و یا بجهت عداوت باطنی حق بعضی دیگر را یا برای غرض شبهه برای بعض دیگر پس بعد از ثبوت تواتر حدیث چنانکه ذکر شد و وضوح حجیت
ان و صحت مدلول ان و فهمید خود خلیفه ثانی انرا و اغلب فصحای قریش و شعرای ایشان از تکاب قدح و منع بلکه تاویل ان بنحویکه

فصل الثانیه در بیان ادله امامیه بکتاب الله

خطا باشد و هم مستقیم از ان منقص میشود پس اینکه او همچنین بخطر است و استعداد و مستوجب ثواب بود بعد محض عصمت و عصیان
نبا که حصول این و وجه ایشان که نقص از ایشان بعد ازین هم در ان باب بیان برای حجت و عذر او ثابت باشد و نیز در ان
فرقه نیکه که شیعه میکویند که ان ائمه مر ایشان چون است که دور و در حق ایشان که حصول ان بعد نبوت باشد لا سیما
منکر هم بودند که هم جماعتی از اهل بیت و بلا مدد دیکر نیز میکردند که حال رسول خدا که حجت بکند که ان منکر ایشان بود
و همچنین نتوانند تغییر اول صحیح میکرد چرا که است شناختند که ایشان اما در صفات نفس ایشان بود و همین در اشد حتی فعلی در
خود فرض کرده و او نیز بر مخلوق در ان لطف او از علم در ایشان ممکن در حین نبوت که انها مستعد از ان بود که ایشان خود
پیغمبر گفته که عالم است او که ایشان اند ولی ان آیه که بر قول مخالف است که فرمود و ما است ان الحکم بینهم بما انزل الله یعنی الا بالوحی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مقام وجه حجیتها است و قوله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی
الی و همچنین اگر پیغمبر مجتهد باشد مخالفت او بر امت جائز میباشد زیرا که اجماع منعقد است بر اینکه حکم اجتهادی ایست که مجتهد دیگر با
مخالفت او جائز باشد و حال انکه بالاجماع مخالفت پیغمبر حرام است و همچنین مجتهد گاه خطا میکند و بود ما خطا از او محال است چنانکه
در بیان عصمت انبیا ذکر شد و همچنین اگر پیغمبر باجتهاد عمل میکرد هر اینه جواب مسائل را که میپرسیدند تا نازل شدن وحی تاخیر نمیکرد
زیرا که تاخیر بیان از وقت حاجت است و ان بر نبی قبیح است و همچنین انچه حاصل میشود از اجتهاد ظن است و لکن از وحی قطع حاصل میشود
و قادر بود بر دلیل قطعی و ظن حرام است بمجرد ظن بالاجماع و اگر متعبد باجتهاد میشد هر اینه نقل میشد زیرا که ان از احکام شرعیه
است و حال انکه احدی در یک مسئله از مسائل اجتهادی او را نقل نکرده است بلکه همه از طریق وحی خدا بود و مقام تشریع احکام بود پس سخن
عامه که میکویند که پیغمبر قادر بود بر استنباط احکام الله و مانعی برای او نیست معلوم البطلان است و اینکه گفته اند ایه لا تدل دلالت ندارد
بر بطلان اجتهاد زیرا که حکم پیغمبر هم داخل ما انزل الله است زیرا که حکم الله یا مصرح به است یا مستنبط از مصرح به پس اجتهاد او نیز
قبیل بود و انمع الفساد است بجهت انکه مانع خود تحصیص بر آنست که بعلم کرد که تا کفار نکویند از اجتهاد او موجود بود و ان عدم قبول شرع او را امثال
تما فضلا که میگفتند که او هم مثل ما مجتهد است اگر پیغمبر بود وحی بر او میشد چنانکه خود حضرت ایشان تعلیم کرد تا کفار نگویند که او از کتب ایشان
نقل میکند چه نهایت اشرف حکم او انچه خداوند عالم بر ان تصریح کرده است اجتهاد نمیکویند در اصطلاح و اگر بکویند خارج از محل
کلام است بلکه حکم مستنبط از وحی را اجتهاد حتی نمیکویند حال انکه ایه منحصر است بدان ان اتبع الا ما یوحی الی پس صریح ایه انست که کلام انسان
خالی از شایبه نیابت کلام مجتهد چنین نیست بلکه احتمال خلاف واقع در او هست حالا چون کلام مبتنی است چرا که محض شد بر اینها
هذا فی الجمله الفاوه بر ان شد که ترجیح مسئله را جای دیگر باید مفصل شد ان شاء الله و شاید حلیه ثانی هم پیغمبر را مجتهد میدانست که در
مقابل اجتهاد پیغمبر حلیت متعتین را اجتهاد کرد و حرمت انها را این بود که در منبر نهی کرد از انها چنانکه در تفسیر کبیر در ذیل ایه شریفه فما
استمتعتم به منهن ذکر کرده است علی ما نقله استاذنا الاعظم طاب الله ثراه چهارم از ادله هفتم از ایات داله بر امامت و خلافت علی بن ابی
طالب علیه السلام ان ایاتی است که دلالت میکند بر وجوب اطاعت خدا تعالی و حضرت رسول و اولوا الامر مثل قوله تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم و تقریب دلالت چنانکه بعضی از علمای امامیه کرده اند اینست که مراد از اولی الامر یا امام معصوم عالم بجمیع
احکام مثل حضرت رسول باشد یا اگر هر کس معصوم باشد یا اینکه عالم بجمیع احکام نباشد ایجاب اطاعت او بر مردم قبیح است و توضیح این
بنحوی که بایست و شایست در ادله عقلیه گذشت پس این ایه شریفه بنفسها بملاحظه دلیل عقلی که قائم شد بر وجوب عصمت امام
دلالت میکند بر حقیت مذهب امامیه پس بعد از ان دلالت کند بر وجوب عصمت امام علاوه بر دلالت او بر وجوب اطاعت امام و چون
علمای سنت عصمت را شرط نکرده اند لهذا گاه گویند در تفسیر اولوا الامر خلفا حضرت رسول اند و گاه گویند که مراد از او
سلاطین اسلام اند و گاهی گویند مراد از ان علماء اند و هر سه باطل است اما معنی اول با قطع نظر از اشتمال او بر مفاسدی که در بیان اشتراط
عصمت و افضلیت امام مذکور شد مفاسد دیگر در معنی ثالث مذکور میشود مفید فایده نیست چه نقل کلام کنیم در از منه متاخره و اعصار
لاحقه و سوال کنیم از اولوا الامر و واجب الاطاعه در امثال عصر ما که مدعی خلافت در بین نیست و اما معنی ثانی پس از ان هم مستلزم امر باطاعت
کافر و فاسق و ظالم است که در قران مجید لعن بر هر سه نازل شده است و هیچ عاقلی باور ندارد که خداوند حکیم متعال بندگان خود را امر
کند باطاعت زانی و لائطی و شارب الخمر و تارک الصلوة و الصوم و همین کتابها مذکور در سلاطین اسلام از سابقین و لاحقین موجود

ابطال اجتهاد

[illegible]

[illegible] و[illegible] وحدت و[illegible] عصر و [illegible] امامت [illegible]

و[illegible] کلام [illegible] آنچه [illegible] طاعت [illegible] اسلام است [illegible] الله

[illegible] و اتباع [illegible] شیعه حکم [illegible] حصین [illegible] وطی [illegible] احکام [illegible]

بر [illegible] [illegible] سلاطین [illegible] لازم باشد [illegible] اتفاق

[illegible] مسلمانان [illegible] اطاعت [illegible] از [illegible] خارج از [illegible] مسلمین باشد [illegible] نظام و حفظ

[illegible] طرق [illegible] اجداد [illegible] امثال ایشان از اهل [illegible] مطلوب شارع است والبته هر پادشاهی [illegible]

[illegible] متکلمین [illegible] اجتهاد کرده [illegible] خواهد که [illegible] با اطاعت هر سلطانی بر مکلفین اگر واجب

[illegible] اولی الامر واجب الاطاعه که [illegible] شریفه [illegible] است [illegible] و اما معنی [illegible] الله [illegible] و

[illegible] ایشان [illegible] است و [illegible] ائمه [illegible] مستلزم [illegible] و [illegible] است و عقلا [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] عالم [illegible] بعضی از محققین و متعصبین ایشان چنین تحقیق نموده اند که هر کسی که

[illegible] سلطان شد اطاعت او واجب باشد استدلال برآن با آیه شریفه و اجماع مینمایند مقتضای این کلام اینست که دین پیغمبر

ما عرضه عذابی باشد [illegible] امت او که هر که خلاصی از [illegible] هیچ احمقی با اتباع خود در وقت رحلت از دنیا چنین وصیتی

نکند که [illegible] مشهور [illegible] بلکه [illegible] هر که غالب و قاهر شد تابع او باشند که [illegible] اطاعت او کنند و علاوه براین علما [illegible]

و واجب الاطاعه ضرور دارند چه نوع عالم سالم از خلاف و نزاع در امر دین و دنیا نیست و امام واجب الاطاعه ایشان لابد

باید از غیر نوع ایشان باشد [illegible] ادعای امامت و وجوب اطاعت خود کنند و در صورت تعدد مدعی کار امت

بیچاره چه خواهد شد طاعت هم مختلف الاحکام محال و اطاعت بعض دون بعض بی شرف و میسر امت کجا خواهد بود و بر تقدیر امکان

مرجح در تعیین چه خواهد شد بلی رجوع بعلما در اخذ احکام منشاء عیب و فسادی نیست و اما وجوب اطاعت ایشان به حد اطاعت خدا و

رسول که صریح آیه شریفه است حتی در عرض ایشان و تصرف در نفوس ایشان چنانچه آیه وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و

رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة فی ذلک تقاضا دارد پس حاشا و کلا تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا خلاصه تفصیل این آیه شریفه و

استدلال بان باقرار امام فخر رازی که مراد از اولی الامر معصوم واجب الاطاعه است در سابق ذکر شد و سه حدیث از طرق عامه دارد که مراد

از اولی الامر علی است و از طرق خاصه چهارده حدیث است که مراد از اولی الامر علی و اولاد علی است سلام الله علیهم اجمعین که ذکر آنها موجب

اطناب است و محمد بن مؤمن شیرازی که از اکابر علمای اهل سنت است در رساله اعتقاد روایت کرده است که وقتی حضرت رسول امیر المؤمنین را

در مدینه خلیفه نمود ابن ایشان السرور رفتار کردید پانزدهم قوله تعالی عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون حافظ محمد

مؤمن شیرازی در کتاب مستخرج از تفاسیر اثنی عشر در تفسیر قوله تعالی عم یتساءلون آورده که سند او برداشته است بر سدی که گفتا قبل صخر

بن حرب حتی جلس الی رسول الله صلی الله فقال هذا الامر من عندک لنا ام لمن فقال یا صخر الامر من بعدی لمن هو بمنزلة هرون من موسی فانزل الله

عم یتساءلون عن النبأ العظیم منهم المصدق بولایته و خلافته و منهم المکذب بهما ثم قال کلا و هو رد علیهم سیعلمون سیعرفون خلافته

اذا یسئلون عنها فی قبورهم فلا یبقی یومئذ فی شرق الارض ولا غربها ولا فی بر ولا فی بحر الا و منکر و نکیر یسئلانه عن ولایة امیر المؤمنین

و خلافته بعد الموت یقولان للمیت من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک پس بنا بتفسیر حافظ اهل سنت قطع نظر از اخبار و تفاسیر

احبا مادح صلوات الله علیهم مراد از نبأ عظیم علی و ولایت او است صلوات الله علیه و شاهد دیگر شعری است که در تفسیر نیشابوری ذکر

کرده است حیث قال النبأ العظیم القرآن و اختلافهم فیه ان بعضهم جعلوه سحرا و بعضهم جعلوه شعرا و کهانة و قیل نبوة محمد کانوا

یقولون اما و الذی حدث و عجبوا ان جاءهم منذر منهم و قالت الشیعة و قال القائل فی حقه هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله

و انقطع الخطاب و ایضا مؤید دیگر آنچه که حافظ روایت کرده از سدی از علقمه که گفت روز صفین مردی از عسکر شام بمیدان

آمد و سلاح پوشیده و بالای آن قرآنی داشت و میگفت عم یتساءلون پس من خواستم بمبارزت او بروم امیر المؤمنین فرمود مکانک

یعنی در جای خود باش پس خود آنحضرت بنفس نفیس خود بمیدان او رفت و فرمود اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون قال لا قال والله

ان النبأ العظیم الذی فی اختلفتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم و یوم غدیر خم قد علمتم قد علمتم

[illegible]

فصل از مقصد سیم در بیان ادله نقلیه کتاب الله

ثم عاهدتم ويوم القيمة تسألون عما علمتم بعد از ان شمشير را بلند كرد و بعض اشعار را اول بار ياد كرد و از تفسير ثعلبى نقل است ومن قوله شعر ان الله [illegible]

وذلك كونا الانجم في الارض كوكب وحتى تموتوا او نموت وما لنا وما الكم عن حومة الحرب مهرب عجب اينست كه فضل ابن روزبهان با ان

دعواى فضل مراد علامه مرحوم را نفهميده بمقام جواب امده وگفته انچه كه علامه ذكر كرده كه مراد از نعم على است صحيح نيست نه بحسب معنى

ونه بحسب تركيب نحوى ويكون هكذا على بينا تسألون عن النبأ العظيم وانت تعلم ان هذا تركيب فاسد چه كلام عرب [illegible] امده نيست

بكيجى بگويد كه دعوا كاهنوا ان قول برند كه شيعه اهم جا تفسير باثى ميكنند لكن حافظ خصم او نيست كه از خود ثابت كنند قال رسول الله

ان ولاية على يتسألون عنها في قبورهم ونفهميده است كه علامه نميگويد مراد از لفظ نعم على است لغة بلكه ميگويد كه اين ايه شريفه در شان

على وارد شده است كه مراد از نبا عظيم على است همچنين ايراد كرده است كه انچه علامه ذكر كرده از سوال قبر از ولايت على ثابت نشده

است نه در كتابى نه در سنتى اگر چنين بود ميبايست پيغمبر بهمه تعليم كند متواتر ميشد مشهور ميشد چنانكه ساير اركان اسلام مشهور

شده است جواب اينكه قاضى نور الله اعلى الله مقامه داده است كه در ورود و ثبوت ان در كتاب كفايه ميكند انچه كه حافظ اهل سنت

روايت كرده است در شان نزول ايه واما اينكه ميگويد اگر اين سوال در قبر ثابت ميشد بايست پيغمبر بهمه تعليم كند متواتر شود تحقيق

كه پيغمبر بيان كرد انرا بهمه در روز غدير خم وقت نزول قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى در شان ولايت على كه

ابن اثير جزرى از بيان احاديث هم دلالت دارند بر اينكه امامت على از اركان دين است ومتواتر شد ومشهور شد در زمان نبى وقبل

از استقرار شبهه خلاف در قلوب بعد از ان تقليد سلف مانع شد از ان وابتاع شبهه در قلوب ناس بتمادى زمان بنى اميه كه چه قدر

مبالغه داشتند در محو اثار اهل بيت عليهم السلام ومناقب ايشان كه اينها مانع شد از تواتر ان عند جمهور اهل السنة المقلدة للسلف

اليها تصيبن في [illegible] الشبهة وهى متواتر او مشهور را احد غيرهم خلاصه شرط حصول علم باخبر متواتر انست كه سبقت نكند شبهه

بنا بر تقليد كه منافى باشد بموجب خبر با اينكه معتقد نفى او باشد فان ارتسام الشبهة ونحوها في الذهن واعتقاد ها له مانع من

قبول خبر غيره والاصغا اليه ومن هذا ورد قوله حيل بين المرء وبين قلبه [illegible] با اين شرط حاصل ميشود جواب كسانيكه مخالف مسلم اند

از فرق كفار وقتيكه ادعا كرده بلوغ خبر متواتر را در ادعاى پيغمبر نبوت را وظهور معجزات در دست مبارك او وموافق دعوى البشر [illegible]

مانع بر حصول علم بر كفار نه ومسلمين [illegible] بنفى ان اگر اين شرط مذكوره نميشد جواب ما محقق نميشد ايشان

خبر از معجزه قران وسيعلم الناصب الشقى كذلك عند الموت وبعده كما قال الله تعالى كلا سيعلمون وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب

ينقلبون [illegible] قوله تعالى ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله كه از طريق عامه [illegible] حديث است كه اين

ايه شريفه در خصوص على بن ابيطالب [illegible] عبد الله بن احمد حنبل است در سيم از تفسير ثعلبى است در جزء

اول در تفسير سوره بقره ابن اثير ذكر كرده است [illegible] ثعلبى [illegible] ابو المؤيد موفق بن احمد خوارزمى است پنجم

ابو نعيم حافظ است [illegible] ثعلبى در تفسير [illegible] ابو السعادات در [illegible] عشره [illegible]

اليقظان روايت كرده اند [illegible] ابو المؤيد موفق بن احمد [illegible] ابراهيم بن محمد حموينى دهم حموينى

ايضا [illegible] مالكى در كتاب فصول المهمه [illegible] على [illegible] مثل انكه حديث اول عبد الله

ابن حنبل [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

ابن عباس [illegible] در حالتيكه

[illegible] لباس [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] الله ورسوله [illegible]

[illegible] على [illegible]

[illegible] در حالتيكه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] في الدنيا

۲ سباك

۲ لابس

[illegible]

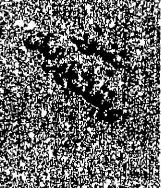
[illegible] ... علی ... [illegible] ... فی الدنیا والآخرة

[illegible] ... والحسن والحسین ... [illegible]

[illegible] ... رسول الله ... ابوبکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible] ... گفتند یا علی ... [illegible]

[illegible] ... علی ... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابن عباس ... [illegible]

[illegible] ... علی ... [illegible]

مرکب مولاه فعلی مولاه وهمین روایت را بعینها ابو الوید موفق بن احمد روایت کرده است و در تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه شریفه

ایجه مضمونش اینست شبیکه پیغمبر خواست هجرت کند علی بن ابیطالب را گذاشت در مکه بجهة اداء دیون خود و ودایعی که نزد آنسرور

بود وامر فرمود شبی که بسوی غار رفت باینکه در جای او بخوابد حال آنکه مشرکین احاطه کرده بودند خانه او را وفرمود یا علی برد

حضرمی مرا بپوش بعد از آن بجوابگاه من بخواب بدرستیکه از ایشان مکروهی بسوی تو نمیرسد انشاء الله پس علی چنین کرد

در انوقت حقتعالی وحی فرمود بجبرئیل و میکائیل بدرستیکه من برادری انداختم میان شما و قرار دادم عمر یکی از شما را که بیشتر باشد

از دیگری پس کدام یکی مواسات کند برادر خود را بر نفس خود واختیار کند حیات او را پس حق کرد خداوند عزوجل بسوی هر دو

آیا نمیباشید مثل علی بن ابیطالب که برادری انداختم میان او و محمد پس خوابید در فراش او که فدا کند جان خود را بمحمد ص و ببخشد فرزندگانی خود

با او فرا نشوید هر دو بسوی زمین و حفظ کنید علی را از دشمن او پس نازل شدند هر دو جبرئیل نزد سر آنحضرت و میکائیل نزد پای آنسرور

نشستند پس جبرئیل گفت بخ بخ من مثلك یا بن ابیطالب مباهات میکند حقتعالی بر ملائکه بتو پس خداوند عالم نازل کرد بر رسول خود

در حالتیکه متوجه بسوی مدینه بود در شان علی بن ابیطالب ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و در آخر سید از آن

احادیث گفته وقال علی عند مبیته علی فراش رسول الله ص   وقیت بنفسی خیر من وطئ الثری   ومن طاف بالبیت العتیق و بالحجر

رسول اله خاف ان یمکروا به   فنجاه ذو الطول الاله من المکر   وبات رسول الله فی الغار آمنا   موقی وفی حفظ الاله وفی ستر

وبت اراعیهم وما یثبتوننی   وقد وطنت نفسی علی القتل والاسر   و در یک حدیث عوض الثری لفظ الحصی است پس آیه شریفه بشان نزول

دلالت بر بزرگی شان آنسرور میکند بنحویکه جانشین او شد در رجحان فدا کردن در راه او و این شان هیچ کس نیست از امت مگر علی بن ابیطالب

علیه السلم و سید عبد الله بن احمد حنبل صریح است در دلالت بولایت و خلافت آنسرور حیث قال النبی ص لا ینبغی ان اذهب الا و انت

خلیفتی و فرمود انت ولی کل مؤمن بعدی ومؤمنة وهمچنین دخول آنحضرت بمسجد نبی صریح است در اینکه آنسرور طاهر و مطهر بوده است

دائما بمقتضای آیه تطهیر و در خبری دیگر که در صحیح ترمذی و غیر آن مشهور و معروف است که آنسرور عبور میکرد از مسجد در حالت جنابت پس کسیکه

ثابت شود در حق او چنین امری که غیر او را هرگز میسر نیست از طهارت و شرف و همچنین در حق ذریه او پس اولی بود اتباع و اولی و اوجب بود

باقتدا و اکد و افرض و الزم میشود بجانشینی رسول خدا در باب سید حمیری گفته بشعر   وخص رجالا من قریش بان بنی   لهم حجرا

فیه وکان مسددا   فقیل له سد کل باب فتحته   سوی باب ذی التقوی علی فسددا   ثم کل باب شرعوا غیر بابه   وقد کان منفوسا

علیه محسدا وایضا گفته   واسکنه فی المسجد المطهر وحده   وزوجته والله من شاء یرفع   فجاوره فیه الوصی وغیره   وابوابهم

فی المسجد المطهر شرع   فقال لهم سدوا عن الله صادقا   فضنوا بها عن سدها وتمنعوا   فقام رجال یذکرون قرابة   وماثم

فیما یبغی القوم مطمع   فعاتبه فی ذاک منهم معاتب   وکان له عما وللعم موضع   فقال له اخرجت عمک کارها

واسکنت هذا ان عمک یجزع   فقال له یا عم ما انا الذی   فعلت بکم هذا بل الله فاقنعوا   هفدهم آیه مباهله است



که حقتعالی میفرماید قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

باتفاق مفسرین و محدثین از مخالف و موالف مراد از ابنائنا امام حسن و امام حسین و از نسائنا جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها و از انفسنا حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهم السلام است و در این باب نوزده حدیث از کتب معتبره اهل سنت نقل شده است مثل صحیح مسلم و مسند ثعلبی و ابو الحسن فقیه ابن المغازلی واسطی در کتاب مناقب و ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضائل علی و ابو نعیم حافظ در مسند و کتاب مغازی و حموینی در کتاب فرائد السمطین باسناد متعدده و مالکی در فصول المهمه بسه سند که مضمون همه آنها اینست که خداوند تعالی امیر المؤمنین را نفس پیغمبر خوانده و او را باین فضیلت مخصوص فرموده پس ظاهر است کسی را که خدا او را نفس پیغمبر خود فرماید از نهایت قرب و غایت فضیلت او است قلادهٔ فخر همه انبیا این باب هست که وقتیکه حضرت پیغمبر بیرون آمدند برای مباهله حسنین و فاطمه و علی سلام الله علیهم اجمعین را با خود برد اشتند و ابو بکر و عمر همراه نیامدند و اسناد آن بآیه شریفه کثیر است لا لفاتحه بخلافت ابو بکر بآیه غار نیست که خدا ابو بکر را صاحب پیغمبر یاد فرموده است حال آنکه آیه شریفه در خصوص حکایت وقوع قضیه غار است و اینکه او رفت نزد پیغمبر با پیغمبر بکه ذکر شده حال آنکه تمام خوف داشت و گشته شد که رسول خدا فرمود لا تحزن ان الله معنا پس تعبیر آنحضرت فرموده است بمنزله نفس بودن اشرف باتفاق مفسرین فریقین صریح است بر افضلیت او نیز گواه از همه دیگران پس اعتراض بعضی از عامه که گویند مسلم نیست که مراد از انفسنا علی باشد بلکه همه خویشان و ملازمان اشرف در داخل مباهله باشند زیرا که نفس صیغه جمع است بلکه اینست که علماء متفق علیه است که در روز مباهله از اولاد غیر از حسنین نبود و از نساء غیر از فاطمه زهرا نبود و از مردان غیر علی کسی نبود در خدمت پیغمبر پس محض احتمال عموم با وجود اتفاق مذکور نهایت تعصب عین بیحیائی است و اگر از شیعه باور ندارند ملاحظه نمایند کتب علماء خویشان را مثل مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی آنجا که وضع عهد بوده در روز غدیر را میگوید دلیل آن که فانه نقل الامام ابو اسحق الثعلبی یرفعه بسنده فی تفسیره الی اسماء بنت عمیس قال لما نزل قوله تعالى وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وصالح المؤمنین سمعت رسول الله یقول صالح المؤمنین علی بن ابیطالب فلما اخبر انه فیما انزله علی رسوله انه ناصره هو الله وجبرئیل وعلی یثبت صفة الناصریة لعلی فاثبته النبی اقتداء بالقرآن الکریم فی اثبات هذه الصفة له ثم وصفه بما هو من لوازم ذلک بصحیح قوله اما رواه الحافظ ابو نعیم فی حلیة بسنده ان علیا دخل فقال مرحبا بسید المسلمین وامام المتقین فسیادة المسلمین وامامة المتقین لما کانت من صفات نفسه وقد عبر الله تعالى عن نفس علی بنفسه وصفه بما هو من صفاتها فافهم ذلک انتهى کلامه و حال آنکه اطلاق صیغه جمع بر واحد شایع است در کلام فصحا و بلغا فضلا از قرآن مجید بخصوصه این آیه شریفه که نساء را در فاطمه زهرا و ابناء را در حسنین استعمال کرده است خلاصه کلام چون خداوند عالم علی را نفس رسول خوانده اتحاد محال و ممتنع است پس متعین شد مساوات در ولایت عامه مگر نبوت که آن مخصوص است بذات مقدس حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه صاحب حکایتی است که در این عصر اتفاق افتاده است و آن اینست که یکی از فقهای عصر از اهل بلده طیبه غزنین بعد در بغداد آلوسی معروف از فضلای عامه بود در بغداد اتفاق ملاقات رخ نمود در آن ضمن آلوسی پرسیده بود که آیا در آیات قرآنیه دلالتی اشاره بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام و خلافت او است و بخلافت خلفای ثلثه ایضا موجود است که شما شیعه ها را مستمسک باشد فرموده بودند یکی لفظ مولا را است فرموده دیگر در آیه مباهله که علی را خدا نفس پیغمبر خوانده باتفاق شیعه و سنی چه میگوئی گفته بود حق است فرموده بود کسی که تجلد بر نفس پیغمبر کند چه گوئی گفته بود نیست مگر بیسابقه بکر در سوره توبه خداوند عالم فرموده است ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه و از جمله واضحات است که خلفای ثلثه تخلف کردند در بعث رسول الله از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد بنا بتفسیر مفسرین در آن وقت نفس آلوسی بالمره قطع شده بود که اصلا بر لوازم نفس آلوسی تکلم نماید سر بجانب پائین انداخت ساکت شده بود شیخ فرمودند که اصلا خود ملتفت این معنی نشده بودی تا آن سؤال و جواب که بعینه بالهام ملهم شد هر دو ستم است حسب دستگاه کریم والله الحمد مولف گوید هر چند که در این استدلال بنا باید علیه کلای تفسیر قواعد نحوی ابراد شده است لکن چون در آیه ها حاسه که مثل آلوسی را الحام کرده است این هم از برکت شر ولایت است و از جمله اخبار جریانی است در فصول المهمه و مفسرین در تفسیر آیه مباهله بنا بر آنچه از ام سلمه روایت شده است است که مراد از اهل بیت پیغمبر خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و سبب نزول آن آنست که چون وفد نجران آمدند خدمت رسول خدا وارد مسجد شدند بعد از نماز عصر و در بر ایشان ثیاب حبره و اردیه حریر بود و متلبس بودند بحلل و متختم بودند

بود همراه و هر که از اصحاب پیغمبر ایشان را دیدند میگفتند ما پیش از ایشان مثل ایشان را ندیده ایم و بودند میان ایشان سه نفر
بزرگان و اشراف ایشان بودند که امر ایشان را جمع میکرد آن سه نفر یکی عاقب نام داشت که عبد المسیح میگفتند و امیر القوم بود و صاحب
رای و مشورت ایشان بود و چیزی صادر نمیگشت مگر برای او و دیگری سید بود که او اهتم بود و صاحب قافله و جای مجتمع ایشان بود و دیگری ابو حاتم بن
علقمه بود که اسقف حبر و امام و صاحب مدارس ایشان بود و از عرب از بنی بکر بن وائل بود ولکن طلب نصرانیت کرد از روم و امرای ایشان
اکرام او کردند و ملوک ایشان عزیز داشتند او را و برای او کلیساها بنا کردند و مال دادند و او را خدمت کردند برای انچه دانستند
صلابت او را در دین خود ایشان و او خوب شناخت و شان و صفت او را از کتب متقدمه میدانست ولکن جهل او را
حمل کرده بود بر استمرار در دین نصرانیت و تمسک دید به تعظیم و وجاهت خود را در میان نصاری پس همین است حاتم و عاقب و
عبد المسیح عرض کردند بر رسول خدا و سؤال کردند [illegible] و لهذا ایشان پرسید بعض کلمات بعد از آن [illegible] و ایشان را دعوت نمود بر اسلام
ایشان گفتند که ما اسلام آورده ایم فرمود دروغ میگوئید بدستیکه سه چیز مانع شده است شما را از قبول اسلام عبادت کردن شما صلیب را
و خوردن شما گوشت خنزیر را و قایل شدن شما بر اینکه خدا را پسری هست ایشان گفتند با پسری بدون پدر دیده ای پدر عیسی کیست پس نازل
نمود خدا عالم ان مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون الحق من ربك فلا تكونن من الممترين فمن حاجك فيه
من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا الآیه پس چون این آیه مباهله با این صراحت نازل گردید خواند پیغمبر وفد نجران را به مباهله
و خواند بر ایشان آیه شریفه را ایشان گفتند نگاه کنیم بر امر خود تا فردا مهلت خواستند پس خلوت کردند بعض ایشان با بعض دیگر
بعد از آن عاقب که صاحب رای ایشان بود گفتند که وای تو چیست درین امر گفت والله ملاعنه نکرد هیچ قومی با پیغمبری هرگز مگر انکه
[illegible] ایشان [illegible] و مستاصل [illegible] و اگر ابا کنید و قبول نکنید مگر دین خود را و اقامه [illegible]
[illegible] پس چون صبح شد آمدند بسوی رسول الله آنحضرت بیرون آمد در حالتی که
حسین [illegible] ایشان و میگفت اللهم هؤلاء اهلی اذا انا
دعوت [illegible] پس گفت یا معشر النصارى انی لاری وجوها لو سألت
من الله تعالى ان يزيل جبلا لازاله لا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقى على الارض نصراني الى يوم القيامة فاقبلوا الجزية پس برگشتند
[illegible] و سوگند خورد پیغمبر و الذی نفس محمد بیده ان العذاب قد تدلى على اهل نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم الوادي
عليهم نارا ولاستاصل الله نجران واهله حتى الطير على الشجر ولما حال الحول على النصارى حتى هلكوا و ایضا مالکی گفت که جابر بن
عبد الله گفت انفسنا و انفسكم محمد و علی و ابناءنا الحسن والحسین و نساءنا فاطمه رضوان الله علیهم اجمعین و از جمله شواهد
اینکه علی [illegible] است که نظام الدین در تحفه [illegible] از سیوطی نقل کرده که گفت قال ابن النجار فی

[illegible] عن [illegible] رسول الله
صلى الله علیه وسلم [illegible] یا رسول الله [illegible] قالت عایشه قلت انی [illegible] عن الرجال قال فاذن ابوها قلت یا رسول
الله فاین علی فسکت [illegible] فقال ان هذا یسألنی عن نفسی [illegible] ما بال علی فقال لها النبی هل رأیت احدا یسأل

عن نفسه [illegible] ابن النجار [illegible] قالت فاطمه [illegible] علی تنبیها قال علی نفسه فمن رایته یقول فی نفسه شیئا [illegible]
[illegible] رسید که پیغمبر صلى الله علیه و آله وسلم در مقام تعجب از سؤال ایشان [illegible] فرمودند که علی
نفس من است [illegible] پس شاهد [illegible] است بر ابطال دعوی منکر مراد از آیه شریفه که انفسنا علی را اراده
شده [illegible] مکان شان در قرب منزلت شان مثل آدمی خود را در مهالک و حروب
[illegible] ایشان [illegible] مضرت بدن و ذات خود میکند و ایشان را باتقاء خود
[illegible] آیه [illegible] کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
[illegible] خطاب امت است و حسن و حسین علیهما السلام داخل در امت اند ولکن جواب این
[illegible] زید بن حارثه وارد است که [illegible]
[illegible] بعد از تخصیص [illegible] امت جایز نیست فتامل [illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خطاب [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه

وسلم [illegible] فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علی را نفس پیغمبر خواند [illegible] محمد صلی الله علیه

و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بنا بر کلام علامه قدس الله روحه که فرموده است فای فضل اعظم من هذا وانه یستشهد بدعائه ویجعله واسطة بینه

وبین ربه تعالی [illegible] احتیاج نبی به دعای اهل بیت خود [illegible] ایشان ولکن غایتش مباهله چنانکه خدا در

قرآن ذکر کرده بر اینست که شخص اهل قوم و اولاد خود را جمع کند تا مهیب تر شود در چشم مباهلین و اینست سر طلبیدن او

ایشان را نه اینکه پیغمبر استعانت کرد با ایشان و ایشان را واسطه قرار داد کذا است معنی [illegible] تا لازم آید اینکه ایشان اقرب باشند

بسوی خدا از پیغمبر [illegible] امر بوط [illegible] علامه [illegible] مطالب علامه را نفهمیده است

بنا بر هر [illegible] اینست که قاضی علیه الرحمه در جواب [illegible] او گفته این [illegible] حشیش خوردن تو است

بعد از جواب حلی دادن از کلام او جواب نقضی داده است که خود ناصب روزبهان روایت کرده است از عثمان که او خطاب کرد مسلمین

که حاضر کرده بود ندا در داد در خانه خود و گفت انشدکم الله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله کان بثبیر مکة ومعه ابو بکر وعمر وانا فتحرک

الجبل حتی تساقطت حجارته بالحضیض فرکضه برجله فقال اسکن ثبیر فانما علیک نبی وصدیق وشهیدان اه این صریح است

در اینکه پیغمبر استعانت کرد بابی بکر و عمر و عثمان در دفع خوف و بلیه و همچنین ابن حجر در صواعق در منقبت عمر گفته اخرج ابو داود

عن عمر ان رسول الله قال له لا تنسنا یا اخی من دعائك واخرج ابن ماجه عن عمر ایضا ان النبی قال له یا اخی اشرکنا فی صالح دعائك

ولا تنسنا پس هر جوابی که در استعانت رسول الله از خلیفه ثانی و ثالث میدهی همان جواب تو است در مباهله از استعانت پیغمبر

از علی علیه السلام و هر محلی که اینجا اقرار کردی همان در علی میاید مؤلف گوید که هم بود اهل نجران خصم این منع تعصب و عدوان

باشد که بمجرد نگاه کردن بسوی آن پنج تن مبارك صدا بلند کرد که یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سالت من الله تعالی

ان یزیل جبلا لازاله لا تباهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الارض نصرانی منکم الی یوم القیمة این کافر مطلق از روی اهل بیت فضل

وقرب ایشان را فهمید این مسلم مطلق بادیا بیفتد اخبار قرب ایشان را انکار میکند مطلب علامه را نفهمید علامه که

فرمود که علی اقرب است بدرگاه الهی از رسول خدا و استعانت آنسرور با اهل بیت خود در مقام دعا چه ملازمه دارد با اقرب بودن ایشان



از پیغمبر هفدهم آیه شریفه یوم ندعوا کل اناس بامامهم بطریق عامه سه حدیث است از آنجمله حدیث یوسف قطان است

در تفسیر خود از شیعه او از قتاده و او از ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم قال اذا کان یوم القیمة دعا الله

عز وجل ائمة الهدی ومصابیح الدجی واعلام التقی امیر المؤمنین والحسن والحسین ثم یقال لهم جوزوا علی الصراط انتم و

شیعتکم وادخلوا الجنة بغیر حساب ثم یدعو ائمة الفسق وان والله یزید منهم فیقال له خذ بید شیعتك وامضوا الی النار

بغیر حساب این حدیث ظاهر است در اینکه امام منصوص از جانب خدا امیر المؤمنین است بنا بقول صاحب تفسیر و هم چنین ظاهر

میشود از این تفسیر که شیعه علی بر حق اند که از صراط خواهند گذشت و داخل بهشت خواهند شد و ایضاً دخول یزید با ائمه فسق

دلالت دارد بر فسق یزید و او و کسانیکه بطریقه ایشان مشی کرده اند که منصف غیر متعصب منهم اند که منشاء مخالفتها بقا

او کجا است و از طریقه خاصه بسند جلیل است از آنجمله محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی و او از احمد بن عیسی و او از حسن بن محبوب و

او از عبد الله بن غالب از جابر از ابی جعفر علیه السلام که فرمود [illegible] یوم ندعوا کل اناس بامامهم [illegible]

فصل در روایاتی در بیان ائمه و کتاب الله

عرض کرد که یا رسول الله انت امام الناس کلهم اجمعین حضرت فرمود انا رسول الله الی الناس اجمعین ولکن بعد از من میباشند بعد از من
ائمه بر خلق از اهل بیت من از جانب خدا و بر عالم از اهل بیت من که قائم میباشند در میان مردم پس تکذیب واقع میشود و ظلم میکنند بر ایشان ائمه کفر و ضلالت
و اشیاع ایشان پس هر که دوست دارد ایشان را و تابع ایشان باشد و تصدیق نماید ایشان را پس او از من است و با من است و زود که ملاقات
میکند مرا و کسی که ظلم به ایشان کند و تکذیب ایشان نماید پس از من نیست و با من نیست و انا بریء منه و ابن بابویه حدثنا الدرجانی محمد بن الحسن الصفار و احمد بن محمد
بن خالد برقی در کتاب محاسن به دو سند روایت کرده اند بنا بر آنچه در غایة المرام نقل کرده است نوع دیگر هشتم آنکه ایشانند عروة الوثقی



لا انفصام لها بطریق عامه شش حدیث است از آنجمله ابو الحسن الفقیه محمد بن علی بن شاذان در المناقب المائة من طریق العامة عبد الله
عن ابن عباس روایت کرده که شنیدم رسول الله که میفرمود ای معاشر الناس بدانید بدرستیکه خداوند عالم ابوابی است که
هر کس داخل شود از آن ایمن میباشد از آتش جهنم و از فزع اکبر روز قیامت پس ابو سعید خدری برخواست عرض کرد یا رسول
الله ما ارشدنا الیها کن بیان باب آنها پس فرمود آنها علی بن ابیطالب سید الوصیین و امیر المؤمنین و اخو رسول رب العالمین و خلیفة
الله علی الناس اجمعین است ای معاشر الناس هر کس دوست دارد اینکه چنگ بزند به عروة الوثقی التی لا انفصام لها پس چنگ بزند به
علی بن ابیطالب بدرستیکه ولایت او ولایت من است و اطاعت او اطاعت من است ای معاشر الناس هر کس دوست دارد اینکه اقتدا کند به
حجت را بعد از من پس اقتدا کند به علی بن ابیطالب ای معاشر الناس هر کس شاد شود که دوست دارد اینکه اقتدا کند به من پس تولی او باید اینکه
تولی بکند ولایت علی بن ابی طالب و ائمه از ذریه من را بدرستیکه ایشان خزینه داران علم من اند پس جابر بن عبد الله انصاری
برخواست و عرض کرد یا رسول الله عدد ائمه چیست پس فرمود رحمک الله یا جابر سؤال کردی از من از همه اسلام عدد ایشان عدد شهور سنه است
و آن نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که خلق کرد آسمانها و زمین را و عدد ایشان عدد چشمهایی است که
منفجر شد برای موسی بن عمران وقتی که عصای خود را زد بر سنگ پس منفجر شد از آن دوازده چشمه و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل
که میفرماید و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا پس ائمه یا جابر دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب
و آخر ایشان قائم صلوات الله و سلامه علیهم است و از آنجمله ابن شاذان بطریق عامه بحذف سند از امام رضا از آباء خود
که رسول خدا فرمود ستکون بعدی فتنة مظلمة الناجی منها من تمسک بالعروة الوثقی قیل یا رسول الله و من مولی المسلمین
امامهم بعدک قال اخی علی بن ابیطالب و بطریق خاصه هشت حدیث است از آنجمله ابن بابویه در کتاب اکمال قال حدثنا احمد بن محمد
الصائغ العدل تا میرسد به حذیفة بن اسید الغفاری قال قال رسول الله یا حذیفة ان حجة الله علیکم بعدی علی بن ابیطالب الکفر به کفر بالله
والشرک به شرک بالله والشک فیه شک فی الله والالحاد فیه الحاد فی الله والانکار له انکار لله والایمان به ایمان بالله لانه
اخو رسول الله و وصیه و امام امته و مولاهم و هو حبل الله المتین و عروته الوثقی التی لا انفصام لها و سیهلک فیه اثنان و لا ذنب
له محب غال و مقصر قال یا حذیفة لا تفارقن علیا فتفارقنی و لا تخالفن علیا فتخالفنی ان علیا منی و انا منه من اسخطه فقد اسخطنی و من ارضاه فقد
ارضانی [illegible] من لم یجعل الله له نورا فما له من نور [illegible]
و ثعلبی در کتاب قصص الانبیاء که مسمی به عرایس است در باب [illegible] ذکر ما زین الله به الارض گفته و روی یزید الرقاشی عن انس بن
مالک قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة الفجر فلما انفتل من الصلوة اقبل علینا بوجهه الکریم فقال معاشر الناس
من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهرة و من افتقد الزهرة فلیتمسک بالفرقدین فقیل یا رسول الله
ما الشمس و ما القمر و ما الزهرة و ما الفرقدان فقال انا الشمس و علی القمر و فاطمة الزهرة و الحسن و الحسین الفرقدان و کتاب الله تعالی لا یفترقان
حتی یردا علی الحوض این خبر نص است بر آنکه بعد از پیغمبر متمسک است باید به علی بن ابیطالب و بعد از او باید به طاهرین اولاد او و دخول فاطمه
زهرا علیها السلام هم ضرر به مدعی ندارد غایت ما فی الباب امامت و ولایت و خلافت از زهره آسمان نبوت بدلیل خارج شد یعنی از
نص که امام زن است در شریعت برای او نبود با آنکه ذکوریت شرط است در امام بهر تقدیر باقی در تحت وجوب تمسک باقی است و مراد
از تمسک به ایشان رجوع کردن است به ایشان در احکام و اخذ کردن است از ایشان آنچه لازم الاخذ بود از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و واجب الاطاعه و مفترض الطاعة بودن ایشان مثل خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و در بعضی ثعلبی
گفته و فیها ایضا یعنی [illegible] بالمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و زینتهم ایضا باربعة علی و فاطمة و الحسن و الحسین رضی الله عنهم

[illegible]

البریه [illegible] احادیث بسیار وارد کردیده از طرق خاصه که پیغمبر فرمود خیر البریه علی بن ابیطالب است مثل ابن مردویه [illegible]

[illegible] فرائد السمطین ذکر کرده است و اخطب خوارزم و ابو القاسم اصفهانی و ابو بکر شیرازی که همه علمای ایشانند [illegible]

کرده اند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود خیر البریه علی بن ابیطالب است و در بعضی از روایات آمده که فرمود یا علی تو و شیعیان

تو خیر البریه اید و ابن حجر روایت کرده در تفسیر [illegible] جابر که [illegible] میگفت قال

النبی علی خیر البشر من ابی فقد کفر و من رضی فقد شکر و این حدیث را [illegible] عایشه [illegible] و کان [illegible]

و احمد حنبل در فضائل و خطیب در تاریخ و [illegible] روایت کرده اند

[illegible] جمیع جهات [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] پیغمبر میباشد [illegible] افضلیت امیر [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] اهل سنت در خصوص خلفای ثلاثه [illegible] اختصاص بود [illegible]

از [illegible] کتاب خاصه پیدا شده است چگونه دلیل میباشد بر حقیت مذهب خاصه و چگونه طعن میکنند بر علمای خاصه [illegible]

امامت و خلافت علی بن ابیطالب این همه کاشف است از آنکه [illegible] النقات بر حقیت مطلب با عصبیت صرفه و مکره او مثل [illegible]

و [illegible] روایات که غالب آنها بتواتر رسیده است بسیار بعید است عدم قبول آنها و اجماعی که از تمام اهل مدینه [illegible]

از اهل حل و عقد [illegible] بیشتر زیاده و یا از دو نفر که خود مدعی باشند [illegible] ایشان منعقد شود [illegible] مقابل

چنین نصوص چه ثمر دارد از جمله عجایب است که خود حضرتم با مستبصری صحبت داشتم [illegible] گفتگو و [illegible] گفت

[illegible] که [illegible] شیخ الاسلام است شبی عرض کردم بجناب او که من کرام [illegible] دلالت کن براه حق [illegible]

[illegible] حقیقت مطلب [illegible] که حق با شیعه است [illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible] در خصوص علی بن ابیطالب ذکر کردیده [illegible] مشترک است و آنچه اهل سنت بر آن منفرد کنند [illegible]

از رواة خاصه [illegible] نیست و همه [illegible] شیعه [illegible] گفتم حالا که چنین است چرا حق را نمیگوئید [illegible]

[illegible] حق و ولایت علی بن ابیطالب را [illegible] باطل میکنید گفت [illegible] نداری [illegible]

[illegible] که [illegible] مذهب بر کردید علاوه بر این [illegible] مسکون شده است از [illegible]

و [illegible] ترکستان [illegible] و چین و ماچین بلکه شرق و غرب عالم [illegible] خلفای ثلثه

[illegible] شیعه [illegible] ایشان نیست مگر [illegible] چگونه ممکن است برکردانید ایشان را [illegible]

[illegible] مواجب [illegible]

اتفاق [illegible] قطع میکنند [illegible] مشکل کردیده [illegible] که متفق علیه

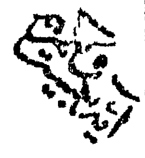
[illegible] امت است ظهور کرده [illegible] این سخن شنیدم [illegible]

داشتم [illegible] اهل اسلام و قلت شیعه که چگونه میباشد [illegible] باطل باشد مذهب شیعه [illegible]

حق کردد الحمد لله بالمره [illegible] حق از باطل و نور از ظلمت [illegible] صادق [illegible] محبت

خویشی و قرابت با آن منبع عناد و ضلالت بالمره [illegible] ترک قرابت نموده [illegible]

میکفت [illegible] ایام ماضیه [illegible]



وجه [illegible] هدایت [illegible] رحمة الله علیه [illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی [illegible] مودت ذوی القربی [illegible] فضل [illegible] و اهل [illegible]

بر همه امت [illegible] که محبت و طاعت ایشان بر همه امت واجب [illegible] و مخالفت ایشان بر همه امت حرام [illegible]

علامت ایمان [illegible] ایشان علامت نفاق [illegible] و وجوب مودت مستلزم وجوب

[illegible] وجوب طاعت [illegible] مودت واجب [illegible]

[illegible] رسول [illegible] لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر

[illegible] كتاب الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در صحیح مسلم ... و در تفسیر ... ابن شیرویه ... روایت

... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده از احمد بن حنبل که حضرت پیغمبر ...

... علی بن ابیطالب دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر ...

... هر که دشمن من باشد خدا ایشان را در آتش جهنم است و در کتاب ...

... روایت کرده که فرمود ... ایشان را ... نقل

کرده که فرمود یا علی هر کس ترا بغض ... و احمد حنبل در مسند ... نقل کرده که ما منافقان

انصار را نمی‌شناختیم مگر به بغض علی ... جمع بین الصحیحین و صحیح ... صحاح الست ...

... روایت شده ... که فرمود یا علی ... بر سر حوض کوثر ...

... دشمنان تو ... و ابن مردویه روایت کرده که فرمود یا علی اگر کسی مثل عمر نوح عبادت خدا

کند و مثل کوه احد طلا داشته باشد همه را در راه خدا صرف نماید و عمر کند که هزار حج پیاده کند و در میان صفا و مروه

بظلم کشته شود و دوست تو نباشد بوی بهشت را نشنود و در کتاب شرف المصطفی و تاریخ نشوی روایت کرده که فرمود

اگر کسی هزار سال و هزار سال و هزار سال میان رکن و مقام بعبادت خدا قیام نماید و محبت ما اهل بیت را نداشته باشد خدا او را در آتش

زیر چه آتش جهنم اندازد و ابوبکر مومن شیرازی در رساله اعتقاد روایت کرده که جناب رسول خدا فرمود خدا تعالی فرض کرد بر شما

اطاعت علی را چنانکه فرض کرد بر شما اطاعت مرا و حرام کرد بر شما عصیان علی را چنانکه حرام کرد بر شما عصیان مرا حب او

ایمان و بغض او کفر است من و او پدران امتیم و در مسند حنبل بچند طریق مرویست که فرمود هر کس علی را برنجاند مرا رنجانده ایمرد

هر کس علی را برنجاند روز قیامت یا نصرانی مبعوث شود یا یهودی و ابن مغازلی فقیه شافعی نقل کرده که پیغمبر فرمود هر کس علی را برنجاند

یهودی یا نصرانی مبعوث شود جابر پرسید اگرچه اقرار بتوحید و رسالت تو داشته باشد فرمود کلمه شهادت برای این جماعت همین

حفظ خون و مال ایشان کند و در فردوس دیلمی مرویست از عمر که آنحضرت فرمود حب علی برائت است از آتش و این مضمون از اخبار

عامه بچندین طریق روایت کرده اند با تفاوت الفاظ که همه از اکابر و اعاظم ایشان اند از جمله عطیه و ابن بطه و ابن ماجه و زید

و مسلم و بخاری و احمد حنبل و ابن ربیع و اصفهانی و ابن شیبه و عبکری و صاحب حلیه و سمعانی و تاریخ بغداد و الکاولی و ابن عقده

و موصلی و عبادة بن یعقوب فقیه و هروی و طبری و غیر ایشان چنانکه در شمع الیقین روایت کرده است و در کتاب شرف النبی

از آنحضرت که فرمود هر کس بر اهل بیت من ظلم کند با ایشان مقاتله نماید ایشان را دشنام دهد و لعن کند این جماعت را در آخرت

هیچ نصیبی از رحمت خدا نخواهد بود و در روز قیامت با ایشان سخن نگوید با ایشان نگاه نکند و ابن ابی الحدید از ابو القاسم

بلخی نقل کرده که گفته اخبار صحیحه که هیچ شک در آنها نیست متفق علیه اند که آنحضرت فرمود لا یبغضک الا منافق و لا یحبک

الا مؤمن و ایضا از ابو القاسم بلخی گفته که بسیار از صحابه و تابعین روایت کرده اند که در زمان حضرت رسول منافقان

را نمی‌شناختیم مگر به بغض علی بن ابی طالب و در تفسیر ثعلبی روایت نموده که در شب معراج فرشته از جانب پروردگار عالم

آمد بخدمت حضرت رسول و گفت سؤال کن از انبیا که بعثت شما برای چه بود و برای چه چیز مبعوث شده اید همه گفتند بولایت

تو و علی بن ابیطالب و ابن حجر در صواعق روایت کرده در باب عاشر از امام خود شافعی شعری در وجوب محبت و مودت

اهلبیت و آن اینست:

یا اهل بیت رسول الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم — من لا یصلی علیکم لا صلوة له

و قطع نظر از عذاب الهی بر مبغض و مخالف ایشان خواص دیگر از طیور و وحوش در

اخبار وارد شده است چنانچه ثعلبی در تفسیر قوله تعالی علّمنا منطق الطیر که قنبره میگوید اللهم العن مبغضی آل محمد

و ابن مغازلی شافعی در مناقب خود آورده که حضرت رسول فرمود ... بر سر درختان میگوید الا لعنة الله علی مبغض

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابی طالب [illegible]

[illegible]

لیان همین قول است [illegible] مؤلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

الله علیه [illegible] ولایت علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرده بود علمای شیعه ثابت است [illegible] نص [illegible]

کفر و نجاست ایشان خالی از وجه [illegible] نور الله مرقده ولکن [illegible] اهل البیت

علیهم السلام با ایشان و معاشرت و اکل و شرب و امتزاج ایشان با ایشان چنانکه واضح است کاشف است از طهارت و ظاهر ایشان

و هکذا اخبار وارده در خصوص جلود و لحوم از سوق مسلمین و لکن اهل البیت ادری بما فیه **بیست و دوم** قوله تعالی فاما

نذهبن بک فانا منهم منتقمون الی قوله فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم شرح حدیث است بطریق عامه که این آیه

شریفه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده و ابن المغازلی فقیه شافعی در کتاب مناقب در تفسیر آیه شریفه قال الحسن بن احمد بن موسی

الغندجانی قال حدثنا هلال بن محمد الحفار قال حدثنا اسمعیل بن علی قال حدثنا علی بن موسی الرضا قال حدثنا ابی موسی بن جعفر

قال حدثنا ابی جعفر قال حدثنا ابی محمد بن علی الباقر عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله ص فی حجة الوداع بمنی حین

قال لالفینکم ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها لتعرفونی فی الکتیبة التی تضاربکم ثم التفت

الی خلفه فقال او علی ثلثا فرأینا ان جبرئیل غمزه وانزل الله علی اثر ذلک فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابی طالب او نرینک

الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون ثم نزلت قل رب اما ترینی ما یوعدون رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین ثم نزلت فاستمسک

بالذی اوحی الیک من امر علی انک علی صراط مستقیم وان علیا لعلم للساعة ولک ولقومک وسوف تسئلون عن علی بن ابی طالب

و در چند جای دیگر باین معنی هم از ابو نعیم اصفهانی و فضایل سمعانی است منصف بی تعصب بنظر انصاف ملاحظه کند تا ببیند که این خبر

در تفسیر این آیه شریفه که از اعیان علمای خودشان روایت شده است چه قدر صریح است در اینکه رسول خدا ص در معنی از احوال بعد

از خود چه قدر متألم بودند که هرچه میدید قوم بعد از من برمیگردید کافر میشوید این کفر بالقطع والیقین نه کفر ارتداد است که بت

پرستی یا انکار نبوت خواهند شد بلکه ارتداد از امر عظیمی است وان امر خلافت است واگر خلافت اجماعی و اختیاری خود میشد

خدا و منتقم از ظالمین اولاد امت نمیکشید پیغمبر ایشان را منتقم پس مراد از کفر بعد از نبی نیست مگر غصب خلافت علی بن ابی طالب و انتقام

کشیدن از ایشان قرینه و شاهد بزرگی است که مراد خلافت علی بن ابی طالب است واگر گویند که اسرع هم خلیفه شد پس ما هم ناظر

بمورد دیگر است جواب گوئیم که الکلام در خلیفه بلا فصل بودن است و نزاع در میان فریقین در همین است چنانکه در صفحه ما

ذکر کردیم که اثبات او جانب خصم است شیعه منکر خلافت ایشان است اصلا و راسا و ثانیا بعد از رسول خدا باعتقاد اهل سنت در

اسلام عمر از امر خلافت ناحیه واقع نشد که موجب کرامت باشد و ثانیا در این عقب امر قوله اوحی الیک من امر علی نص است در

مدعی **بیست و سیم** آیه ایست که بعضی از فحول علما استدلال بان کرده است و فرموده که استدلال باین آیه را از کسی ندیده

و نشنیده ام و فرموده که اگر در نظر بصیرت نیکو تأمل شود تمام شد فالحمد لله و الا اورا بر مستدل رد نماید علمای اعلام اعلی الله مقامهم در

فکر و انظار صحیحه ایشان نه اندک ان آیه ایست در سوره تبارک که مبین است از لسان مبارک حضرت رسول و در روز

رستخیز وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و قبل از ان میفرماید ویوم یعض الظالم علی یدیه یا لیتنی اتخذت

آیه بیست و دوم

آیه بیست و سیم

مع الرسول سبیلا [illegible] وقال الرسول [illegible]

[illegible] ظاهر است [illegible]

[illegible] مفید [illegible] نیست [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] الزام ایشان [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] خصوصا با ملاحظه احادیث

[illegible] نیست که حضرت رسول خبر داد که بعد از رحلت من جمله صحابه

من مرتد شوند [illegible] ایشان از من [illegible] که ایشان اصحاب من میباشند بگوید

انک لا تدری [illegible] ایشان اگر اصحاب تو میباشند لکن بعد از تو مرتد شدند [illegible]

استدلال [illegible] شکایت شده از ایشان یهود و نصاری و امثال ایشان [illegible] کفره و مشرکین [illegible]

توجیه [illegible] نیست چه یهود مثلا از قوم حضرت موسی میباشند از قوم حضرت عیسی با

نسبت اخذ قرآن مجید با ایشان بطریق هجران فائده بیش ندارد تا اینکه مراد از قوم کفار باشد چه ایشان اصلا قدم بعرصه اسلام

نگذاشته اند سروکاری با قرآن نداشتند تا اینکه صحیح باشد نسبت اخذ قرآن مهجورا با ایشان و هیچ بر مراد از قوم عصاة مسلمانان

خواهد بود زیرا که هرگز حضرت رسول عاصیان امت او بود علی الدوام در غم ایشان و طلب مغفرت حضرت رحمان برای ایشان

مینمود و منصب شفاعت کبری [illegible] اسعد [illegible] شفاعت و قیامت کبری اول شکایت

که در عرصه عظمی نماید از عاصیان مسلمانان باشد پس لاجرم مراد از قوم فرقه از مسلمانان خواهد بود که در عقیده ایشان

و مذهب و آئین ایشان فساد و خللی بوده و در ظاهر کلمه شهادت بر زبان جاری کنند در باطن با کفار و شریک باشند علاوه نسبت

با حضرت ظلم و هتکی کرده باشند و کره شکایت از محض کفر کافر بی آنکه نسبت بحضرت خللی کرده باشند مناسب مقام

نیست چه منافق فاسد العقیده [illegible] متصف باسلام ظاهری [illegible] است در مواخذه از آنها توسیط شکایت حضرت نبی وجهی

و نجود سخن در ین مقام میباشد و شیعه است پس لاجرم مراد از ان قوم یا اهل بیعت با خلیفه اول میباشد و یا جناب امیر

تابعین [illegible] و تابعین ائمه هدی [illegible] رسول الله میباشند لکن احتمال ثانی بچند وجه باطل است اول اینکه بمذهب

اهل سنت مذهب شیعه در زمان خلفا نبوده پس محل شکایت حضرت نتوانند بود و احتمال اینکه مراد از قوم فرقه مسمی بشیعه در اعصار

متاخره است بغایت سخیف و از عبادة صواب دور است نظر باینکه فرق مسمی بشیعه بعد از انقراض اعصار اولین و از قوم حضرت نتوان

گفت زیرا که قوم مثل لفظ امت نیست که صدق بر مدعیان حضور و غیبت هر دو قابل باشد بلکه اختصاص بقوم مدعیان

بملاحظه اضافه آن بنفس شریف حضرت رسول دارد دوم اینکه شیعه عمل بکتاب الله را موقوف دانسته اند بنیابت عترت حضرت رسول

وجمع کرده اند میان این دو چیز تا عمل کرده باشند بوصیت حضرت که فرموده انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا

علی الحوض و کسیکه چنین کند اخذ نکرده است قرآن را مهجورا بلکه بحقیقة قرآن عمل کرده است و چگونه میشود که حضرت مذمت

کند بمتابعت کتاب الله بانضمام عترت و بعد روز قیامت از ایشان شکایت کند و گوید که این جماعت قرآن را مهجورا اتخاذ نموده

اند حاشا و کلا حاشا و حدیث مذکور محل خلاف و انکار احدی نیست بلکه مجمع علیه است میان عامه و خاصه سیوم اینکه مفرد مضاف

خصوصا در امثال این مقام دلالت بر عموم دارد پس قوم شکایت شده از ایشان باید تمام صحابه باشند و یا روسای ایشان تا معنا

با عموم فی الجمله محفوظ بماند و غلط است بحسب قواعد عربیه که مراد از قوم شرذمه قلیله و نادر کالمعدوم باشد بملاحظه این معین

شود که مراد از قوم اهل بیعت ابی بکر و اتباع او و اتباع خلفا دیگر باشد نه جناب امیر و اتباع او چه ایشانند که کتاب الله را مهجورا

اخذ کرده اند یعنی نه مانند کفار ترك اخذ بالمره نموده اند و نه مثل مومنین کامل الایمان اخذ کامل نموده اند چه اخذ کامل قرآن آن بوده

است که با عترت منضم باشد نظر بمضمون حدیث مستفیض مذکور و اما عمل بظاهر قرآن کردن و عترت را که مومنه قرآن قرار داده

شده مهجور کردن و تفسیر آیات آن از ایشان گوش ندادن پس شبهه ای نیست مراد است از اخذ قرآن مهجورا در آیه واقع هذا

ممکن است که مراد از قرآن قرائی باشد که حضرت امیر او را جمع نمود که عمر آنرا قبول نکرد و گفت در آن قرآن مذمت جمله از رؤساء

فصل [illegible] صحابه [illegible]

یا آنچه [illegible] انصار [illegible] که در بعضی روایات [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] باطل [illegible] بود [illegible] که [illegible] در قرآن [illegible] است [illegible]
و آنچه [illegible] که هر [illegible] اظهار [illegible] چهار [illegible]
بیان [illegible] الاشتر [illegible] خالد [illegible] فضل حسین [illegible]
کرده [illegible] السنه [illegible] است که [illegible] قرآن [illegible] ما اتانا الله الناطق
و علی جمیع [illegible] شیعه [illegible]
لکن شیعه [illegible] قرآن [illegible] واحد [illegible] هذا علی [illegible]
[illegible] اهل سنت بظاهر قرآن [illegible]
[illegible] است [illegible]
در شان ما اهل بیت وارد است [illegible] احکام و قصص [illegible] که متفق علیه است
میان شیعه و سنی در اینجا کفایت میکند کرده بنابر آنچه علامه مجلسی علیه الرحمه در تذکرة الائمه ضبط فرموده که تا علی ابتدا اسم
منه شمرده و دیگران هم آیات بسیار ذکر کرده است ولکن در مقام اثبات مطلب الزام خصم بآیات قرآن کافی است و اما آیاتی
که شیعه منفرد است در آنها بسیار است و آن بر دو نوع است بعضی از آنها تفسیر شده بر فضیلت علی و اولاد او و بعضی تفسیر شده بر بعد
خلفا بلکه هر آیه که آن مشعر بر قدح است تفسیر بایشان شده مثل آنکه آیه شریفه ان یدعون الا اناثا مفسر است بثلثه و با صد آیه
بسیار مناسبت دارد و امام علیه السلام تمسک نموده بآن [illegible] که بعضی از فحول عصر رو شده اند مشتمل
[illegible] بر این دو قسم از آیات خارج از مرتبه استدلال در این مقام است **فصل سیم** در بیان اخبار متفق علیها است
وان فزون از حد احصاست چنانچه در کتب خاصه و عامه ضبط شده است اما چون بنا بر این شده است که در بن مختصر ذکر نمائیم
مگر آنچه از طرق خود شان مذکور است لهذا اقتصار بر اخبار متواتره میان علمای ایشان خواهد شد ولکن قبل از شروع در ذکر
اخبار لا بد است از رسم مقدمه و آن اینست بدانکه حدیثی که اهل سنت و جماعت روایت میکنند در این باب بلکه در فضیلت اهل
بیت و یا در قدح و طعن ائمه خود شان و آن حدیث میان خود شان معتبر و معتمد باشد خواه بسبب تواتر و خواه بسببی دیگر لازم
از اینکه روایت در میان علمای ما و طرف ما باشد یا نه البته که حجت است از طرف ما شیعه بر ایشان از دو جهت یکی از بابت حجیة نزد ایشان
و اقرار خود شان که اقرار العقلاء علی انفسهم جائز ای ماض و جهة دیگر آنکه چون همیشه مدعی امامت خلفای ثلثه غالب و قاهر و
صاحب شوکت و اعتبار بوده اند و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین و شیعیان ایشان بحسب بنا مخذول و معزول از ریاست و بی
اختیار بوده اند پس اگر آن حدیث موضوع و مجعول میبود بسبب وضع و جعلش یا طمع دنیا یا خوف از علمای میبوده است بشود
پس بالضرورة باید موافق سلیقه و خواهش امراء و سلاطین خود شان باشد و چون خلاف مصلحت ایشان روایت شده
لابد باید داعی بر روایتش نباشد مگر صدق و حقیت در واقع و نفس الامر و اینست مطلوب ما است و اگر حدیثی روایت کنند در
مدح و فضیلت ائمه خود شان یا در قدح ائمه ما هر چند روات آن حد تواتر بالمضاعف زیاده باشند ولکن آن روایت در
میان علمای شیعه نباشد اصلا آن حدیث و از برای نفع ایشان بر ضرر شیعه حجت نمیشود زیرا که احتمال دارد که هم در وضع آن
اتفاق کرده باشند برای غرض دنیا سیما بعد از ملاحظه آنچه که قاضی علیه الرحمه در احقاق الحق فرموده در اوائل آن که فقد
اباح بعض اعاظم الصحابة وضع الحدیث لنصرة المذهب کما ذکر الحافظ عبد العظیم المنذری الشافعی فی آخر کتابه المسمی بالترغیب
والترهیب و غیره فی غیره و هم چنین در اواخر احقاق الحق میفرماید که امام ایشان شریح خزاعی و بسیاری از ایشان تجویز کرده
اند وضع حدیث را برای نصرت سنت بتحقیق وضع کرده اند در صحت خلافت عباسیه و امتداد خلافت ایشان تا روز قیامت
اخبار یکه خداوند عالم کشف کرد از کذب آنها و جعل آنها پس منقرض شدند بطوری که باقی نماند از ایشان دیاری بلکه [illegible]
[illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین انتهی و نیز فضل بن روزبهان در جواب علامه حلی علیه الرحمه در
بحث خامس که فضایل امیر المؤمنین علیه السلام را از خوارزمی ذکر کرده است که من الجمهور باسناده الی ابن عباس قال قال رسول

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] صحیح بخاری [illegible]
[illegible] الحمد لله هم
علمای ایشان [illegible] سلطان گردیده اند تابع [illegible] گردیده اند [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
[illegible] حدیث مشهور و معروف است در تاریخ یافعی
[illegible]
[illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] مطاعن ائمه ایشان و الحدیث [illegible] شیعه معتبر [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] باشد [illegible]
حجت است خواه [illegible] بوده باشد یا [illegible] اگر داعی بروایت آن غیر صدق و واقعیت ندارد زیرا که الحمد لله شیعه [illegible]
مجمل خبر بعضی حدیث نیست من جمیع الجهات زیرا که قهر و غلبه ایشان شده است که ائمه ما و اخیار و ذلیل گاه در حبس گاه
بعد تسلط در امور منقلا کرده بودند چنانکه واضح است علاوه برین که ایشان نزاع دارند با شیعه در اثبات خلافت
خلفای خود شان و اثبات واسطه میان پیغمبر و علی و گرنه خلافت علی را قبول دارند فی الجمله یعنی بعد از انقضای امر
عثمان و بعبارة اخری امامت علی بن ابی طالب علیه السلام مجمع علیه است بین الفریقین غایتش کلام در تقدم و تاخر
اوست بخلاف خلفای ثلاثه که ایشان میخواهند اثبات بکنند و لهذا چنگ میزنند در اثبات آن علمای خود شان بهر خس
و خاشاک که اوهن من بیت العنکبوت است وقتیکه ثابت شد اینکه مذهب شیعه مذهب اهل بیت عصمت است چنانکه
غالب علمای سنت ایشان را معصوم میدانند و بر فرض تنزل از عصمت ایشان لا محاله که مجتهد بودند باتفاق خصم که احدی
خلاف نکرده است با علاوه آنچه که از رسول خدا در خصوص اهل بیت وارد شده است مثلا آنچه که خود ایشان نوشته
اند مثل اخبار تمسک با اهل بیت و کتاب الله که هر کس متمسک این دو تا مجتمعا بضلالت نخواهد افتاد ابدا و ملاحظه آیه تطهیر
و اخبار دیگر [illegible] و هر که [illegible] ائمه ایشان نه از خدا و نه از رسول و نه از عقل نص و تصریح بر وجوب تمسک
با ایشان مجتمعا یا منفردا نرسیده است غایة ما فی الباب اینست که ایشان هم مجتهد بودند مثل ائمه شما و لکن مزیت ایشان بر ائمه ما چه
چیز است که ایشان واجب الاتباع شده ائمه ما نشده اند و حال آنکه ایشان اهل بیت الوحی و مختلف الملائکه و خزنه علم الله چنانکه مقرر
شده اند در کتب اخبار خود شان و چگونه ترجیح میدهند خلفای بنی امیه و بنی عباس و امرای ایشان با آن همه فسق و فجور که از
ایشان سرزده است بسیار کاذب بر ائمه ما میدانند که خودش کاذب است و کدام مجلس منعقد شد که کسی از خلفا و علما غلبه بر ائمه کرده
باشند در علم حتی مشهور شده است بعضی از ایشان به صادق مثل جعفر الصادق و بعضی به باقر العلوم و این مزیت برای احدی
از ایشان حاصل نشده و حال آنکه بعضی از ایشان طعن زده است بر بعض دیگر ایشان حتی تصنیف کرده است بعض شافعیه
کتابی که مسمی بنکت شریفه در رد ابی حنیفه است و ثابت کرده است کفر او را بجهة مخالفت او سنت مطهره را و هم چنین که
غزالی گفته است در منخول بنا بر آنچه قاضی [illegible] گفته لا اکتراث بمخالفة ابی حنیفة فانی اقطع بخطائه فی تسعة اعشار مذاهبه التی
خالف فیها خصومه فلانه فیها بالزلل فی قواعد اصولیة یترقی القول فیها عن مظان الظنون کتقدیمه القیاس علی الخبر و رجوعه
الی الاستحسان الذی لا مستند له و زعمه ان الزیادة علی النص نسخ فی مسائل ذکرها و تمسکه بمسائل شاذة فی ضرم القواعد
انتهی و همچنین حنفیه تکفیر کرده است شیخ اشعری و شیخ اصول شافعیه را چنانکه تصریح کرده است امام زاهد ایشان
در تفسیر قوله تعالی و لولا ان تصیبهم مصیبة و هم چنین ایشان و مالکیه اکثر طوائف تکفیر کرده اند حنابله و ابجهم قایل شدند
ایشان به تجسیم پس [illegible] که همه اهل این مذاهب با یکدیگر کافر کرده اند حقیقة هیچ کلام مجمع علیه [illegible] شد و واضح [illegible]

[illegible]

پس لا بد است از اتباع مجمع علیه و متفق علیه در علم و عدالت و اخذ مذهب از ایشان و ان نیست مگر مذهب اهل بیت عصمت و طهارت
که مقتدایان ایشان من جمیع الجهات بر همه اهل علوم کالشمس فی رابعة النهار است سلام الله علیهم اجمعین و انکه مقتضی نجات
نزد علمای اهل سنت تقلید مجتهد است و ائمه ما باعتراف خود شان در اهل بیت ما حاصل است با ملاحظه حجتی که انکار آنها
ممکن نیست پس در این صورت چه لازم کرده است بر شیعه که قایل بشوند بصحت مذهب خاصه با آنکه ما شرط کرده ایم در وجوب اتباع
بر متبوع عصمت او را تا امن از خطا حاصل شود و ان هم بالاتفاق در خلفای ثلاثه لوحی نداشت بلکه ثابت خواهیم کرد
ذکر مطاعن ایشان انشاء الله چون این مقدمه ممهد گشت پس بدانکه از جمله اخبار ناصه متواتره صریح الدلالة بر
ولایت و خلافت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب حدیث غدیر خم است که در شهرت بحدی است که شعرای آن زمان شعرها
گفته اند در مضمون آن و غیبت او حتی بیا باید که اینقضیه در آنجا واقع شده است الی زماننا هذا مشهور و معروف است
و ما نیز انشاء الله بحول الله و قوته ذکر خواهیم کرد اولا ناقلین این حدیث شریف را و روات آن از کتب معتبره علمای خود شان تا انکه متواتر
بودن آن بر اطفال معلم خانهای اهل سنت هم ثابت شود انشاء الله و بعد از آن ثبوت دلالتش اما ناقلین آن اول روایت اسمعیل
بن عمر که معروف بابن کثیر دمشقی شافعی است المتوفی فی سنة اربع و سبعین و سبعمائة که در رسالۀ تعریف و دانی الجهل بالعلماء او مینیا
علمای خاصه شنیدند در تاریخ خود در ذکر فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته است بنا بر آنچه صاحب عبقات فرموده عبارتش
اینست قال احمد حدثنا حسین بن محمد و ابو نعیم قالا حدثنا فطر عن ابی الطفیل قال جمع علی علیه السلام الناس فی الرحبة ثم قال انشد
الله کل امرء مسلم سمع رسول الله یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام جمع کثیر من الناس فقال ابو نعیم فقام ناس کثیر فشهدوا
حین اخذ بیده فقال للناس اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه قال فخرجت و کان فی نفسی شیء فلقیت زید بن ارقم فقلت له انی سمعت علیا یقول کذا و کذا قال فما تنکر قد سمعت رسول
الله یقول ذلک له رواه النسائی من حدیث ابن ابی ثابت عن ابی الطفیل عنه و قال ابو بکر الشافعی حدثنا محمد بن سلیمان بن
الحارث حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا ابو اسرائیل الملائی عن الحکم عن ابی سلیمان [illegible] عن زید بن ارقم ان علیا استنشد
الناس من سمع رسول الله یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام ستة عشر رجلا فشهدوا
بذلک و کنت فیهم [illegible] ابو علی و عبد الله بن احمد فی مسند ابیه حدثنا القواریری حدثنا یونس بن ارقم حدثنا یزید بن ابی زیاد
عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال شهدت علیا فی الرحبة ینشد الناس انشد الله من سمع رسول الله یقول یوم غدیر خم من کنت
مولاه فعلی مولاه قال عبد الرحمن فقام اثنا عشر بدریا کانی انظر الی احدهم علیه سراویل [illegible] فقالوا سمعنا رسول الله
یوم غدیر خم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم قلنا بلی یا رسول الله قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و قال الطبرانی حدثنا احمد بن ابراهیم بن عبد الله بن کیسان المدینی [illegible] حدثنا اسمعیل
ابن عمرو البجلی حدثنا مسعر عن طلحة بن مصرف عن عمیرة بن سعد انه شهد علیا علی المنبر ناشدا اصحاب رسول الله من سمع رسول
الله یقول یوم غدیر خم ما قال فقام اثنا عشر رجلا منهم ابو هریرة و ابو سعید و انس بن مالک فشهدوا انهم سمعوا رسول الله
یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و رواه ابو العباس ابن عقدة الحافظ الشیعی عن الحسن بن
علی بن عفان العامری عن عبید الله بن موسی عن فطر عن ابی اسحق عن عمرو بن مرة و سعید بن وهب عن زید بن یثیع قالوا سمعنا
علیا یقول فی الرحبة فذکر نحوه فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا فذکروه فزاد احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل
من خذله قال ابو اسحق حین فرغ من الحدیث یا ابا بکر ای اشیاخ هم و کذلک رواه عبد الله بن احمد عن علی بن حکیم الاودی عن شریک
عن ابی اسحق فذکر نحوه و روی عبد الرزاق عن اسرائیل عن ابی اسحق عن سعید بن وهب و عبد خیر قالا سمعنا علیا یقول برحبة
الکوفة یقول انشد الله من سمع من رسول الله یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقام عدة من اصحاب رسول الله فشهدوا انهم
سمعوا رسول الله یقول ذلک و قال احمد حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن ابی اسحق سمعت سعید بن وهب یقول نشد
علی الناس فقام خمسة او ستة من اصحاب رسول الله فشهدوا ان رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه و قال احمد
[illegible]

[illegible]

فقالوا السلام عليك يا مولانا فقال كيف أكون مولاكم وأنتم قوم عرب قالوا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فإن هذا مولاه

قال رياح فلما مضوا اتبعتهم فسألت من هؤلاء قالوا نفر من الأنصار فيهم أبو أيوب الأنصاري وقال أحمد ثنا حنش عن

رياح بن الحارث قال رأيت قوما من الأنصار قدموا على علي في الرحبة فقال من القوم فقالوا مواليك يا أمير المؤمنين فذكر معناه هذا لفظه

أبو أيوب فقال سمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه وقال أحمد ثنا محمد بن عبد الله ثنا الربيع يعني ابن أبي صالح

الأسلمي ثنا زياد بن أبي زياد سمعت علي بن أبي طالب ينشد الناس فقال أنشد الله رجلا مسلما سمع رسول الله يقول يوم غدير خم ما قال

فقام اثنا عشر بدريا فشهدوا وقال أحمد ثنا ابن نمير ثنا عبد الملك عن أبي عبد الرحيم الكندي عن زاذان أبي عمر قال سمعت

عليا في الرحبة وهو ينشد الناس فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه ورواه أحمد

عن علي أنه سمع رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه قال فقال الناس اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وقد روي هذا الحديث

متعددة عن علي وله طرق متعددة أيضا عن زيد بن أرقم وقال غندر عن شعبة عن سلمة بن كهيل سمعت أبا الطفيل يحدث عن

أبي سريحة أو زيد بن أرقم شعبة الشاك قال قال رسول الله من كنت مولاه فعلي مولاه قال سعيد بن جبير وأنا قد سمعته قبل هذا

من ابن عباس رواه الترمذي عن بندار عن غندر وقال حسن غريب وقال أحمد ثنا عفان ثنا أبو عوانة عن المغيرة عن أبي عبيد

عن ميمون أبي عبد الله قال قال زيد بن أرقم وأنا أسمع نزلنا مع رسول الله بواد يقال له وادي خم فأمر بالصلاة فصلاها بهجير

قال فخطبنا وظلل عليه بثوب على شجرة من الشمس فقال ألستم تعلمون أولستم تشهدون أني أولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى

قال فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكذا رواه أحمد عن غندر عن شعبة عن ميمون أبي عبد الله

الشامي عن أبي الطفيل عامر بن واثلة وقد رواه معروف بن خربوذ المكي عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري

قال لما قفل رسول الله من حجة الوداع أمر أصحابه أن ينزلوا عند شجرات متقاربات بالبطحاء فنزلوا حولهن ثم أمرهم فقموا ما تحتهن من الشوك

وعمد إليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال أيها الناس قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبي إلا مثل نصف عمر الذي قبله

وإني لأظن أنه يوشك أن أدعى فأجيب وإني مسؤول وأنتم مسؤولون فماذا أنتم قائلون قالوا نشهد أنك قد بلغت ونصحت وجهدت فجزاك

الله خيرا قال ألستم تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله وأن جنته حق وناره حق وأن الموت حق وأن البعث حق بعد

الموت وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا أيها الناس إن الله

مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال يا أيها الناس إني

فرطكم وإنكم واردون علي الحوض حوض أعرض مما بين بصرى وصنعاء فيه آنية عدد النجوم قدحان من ذهب وقدحان من فضة وإني سائلكم

حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا

تضلوا ولا تبدلوا وعترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض رواه ابن عساكر من طوله بطريق معروف

كما ذكرناه وقال عبد الرزاق ثنا معمر عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت عن البراء بن عازب قال نزلنا مع رسول الله عند غدير

خم فبعث مناديا ينادي فلما اجتمعنا قال ألست أولى بكم من أنفسكم قلنا بلى يا رسول الله قال ألست ألست قلنا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه

فإن عليا مولاه بعده اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال عمر بن الخطاب هنيئا لك يا ابن أبي طالب أصبحت اليوم ولي كل مؤمن

وكذا رواه ابن ماجه من حديث حماد بن سلمة عن هدبة بن خالد وإبراهيم بن الحجاج الشامي عن حماد بن سلمة عن ابن زيد وأبي هارون

العبدي عن عدي بن ثابت عن البراء به وكذا رواه موسى بن عثمان الحضرمي عن أبي إسحاق عن البراء وقد روي هذا الحديث عن سعد

وطلحة بن عبيد الله وجابر بن عبد الله وله طرق عنه وأبي سعيد وحبشي بن جنادة وجرير بن عبد الله وعمر بن الخطاب وأبي هريرة

ثم ورد في حجة الوداع كهيئته وقال المطلب بن زياد عن عبد الله بن محمد بن عقيل سمع جابر بن عبد الله يقول كنا بالجحفة بغدير خم

فخرج علينا رسول الله من خباء أو فسطاط فأخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه قال شيخنا الذهبي هذا الحديث حسن

وقد رواه ابن لهيعة عن بكر بن سوادة وغيره عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بنحوه وقال الحافظ أبو يعلى الموصلي حدثنا

أبو بكر بن أبي شيبة ثنا شريك عن أبي يزيد الأودي عن أبيه قال دخل أبو هريرة المسجد فاجتمع الناس إليه فقام إليه شاب فقال أنشدك بالله

أسمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال نعم ورواه ابن جرير عن أبي كريب عن شاذان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن حنبل بن هلال بن اسد [illegible] الشیبانی [illegible]

[illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] سبع وسبعین سنة وکان

امام احمد الفقه والحدیث والزهد والورع والعبادة وبه یعرف الصحیح من السقیم والمجروح من المعدل [illegible] ببغداد وطلب العلم

من شیوخها ثم رحل [illegible] من مشایخ الحدیث [illegible] الکوفة والبصرة ومکة والمدینة والیمن والشام والجزیرة

وسمع الحدیث وکتب عن علماء ذلک العصر [illegible] ایشان [illegible] محمد بن ادریس شافعی [illegible]

از ان کتابیکه [illegible] روایت میکنند باسانید ایشان [illegible] محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشاپوری که صاحب

صحیحین باشند [illegible] علما [illegible] گویند که قال اسحق بن راهویه احمد بن حنبل حجة بین الله وبین

عباده وقال الشافعی خرجت من بغداد وما خلفت بها اتقی ولا اورع ولا افقه ولا اعلم من احمد بن حنبل وقال ابن قتیبة لولا

احمد بن حنبل لاحدث نواحی الدین وقال ایضا هو امام الدنیا وقال هلال بن العلاء من الله علی الناس باحمد ثبت فی المحنة ولولا

ذلک لکفر الناس [illegible] مقام [illegible] چنانکه گویند وقال ابن راهویه لولا احمد وبذل نفسه لما بذل لذهب

الاسلام وقال المیمونی قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احمد عجیب من هذا وابو بکر قد قام فی الردة وقد کان له

[illegible] قال الناس ابا بکر وجد انصارا وان احمد لم یجد ناصرا وقال الاثرم قلت یوما ونحن عند ابی عبید فی مسئلة شیئا فقال بعض من حضر

من قال هذا فقلت من لیس فی شرق الارض ولا غربها اصدق منه [illegible] ابی عبید [illegible]

[illegible] قصه [illegible] طولانی [illegible] ومن مناقبه ایضا ما ذکر بعض

العلماء فی مناقب الامام الشافعی عن الربیع قال لما خرج الشافعی الی مصر وانا معه کتب کتابا وقال یا ربیع خذ کتابی هذا وامض

به الی ابی عبد الله احمد بن حنبل وائتنی بالجواب قال الربیع فدخلت بغداد ومعی الکتاب فلقیت احمد بن حنبل فی صلوة فصلیت

فلما انفتل من المحراب سلمت الیه الکتاب وقلت هذا کتاب الشافعی من مصر فقال احمد نظرت فیه قلت لا فکسر الختم وقرء الکتاب

فتغرغرت عیناه بالدموع فقلت له ایش فیه قال یذکر انه رای النبی ص فقال له اکتب الی ابی عبد الله احمد بن حنبل واقرء علیه منی

السلام وقل له انک ستمتحن وتدعی الی القول بخلق القرآن فلا تجبهم فیرفع الله لک علما الی یوم القیمة قال الربیع فقلت البشارة فخلع

قمیصه الذی یلی جلده ودفعه الی واخذت جواب الکتاب وخرجت الی مصر فسلمت الکتاب للشافعی فقال یا ربیع ایش الذی دفع

الیک فقلت القمیص الذی یلی جلده فقال الشافعی لا نفجعک به ولکن بله وادفع الی الماء حتی اکون شریکا لک فیه خلاصه

اعتماد واتکال علماء عامه در اصدقیت واحفظیت واعلمیت وافقهیت واورعیت بکسی مثل احمد نداوند حالا که صدق

وعلم او معلوم شد حالا در مسند خود بنا بر انچه صاحب عبقات علیه الرحمه میفرماید که بعنایات ربانی و تائیدات یزدانی

این کتاب [illegible] مجلدات عدیده نزد این اثم خاکسار حاضر است گفته حدثنا عبد الله حدثنی ابی حدثنا عفان حدثنا ابو

عوانة عن المغیرة عن ابی عبیدة عن میمون ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم وانا اسمع نزلنا مع رسول الله ص

بواد یقال له وادی خم فامر بالصلوة فصلاها بهجیر قال فخطبنا وظلل لرسول الله ص بثوب علی شجرة سمرة من الشمس فقال الستم تعلمون

او لستم تشهدون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضا

فی المسند حدثنا عبد الله حدثنی ابی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن میمون ابی عبد الله قال کنت عند زید بن ارقم فجاء رجل

من اقصی الفسطاط فسأله عن ذا فقال انه رسول الله ص قال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه

قال میمون فحدثنی بعض القوم عن زید ان رسول الله ص قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واز مناقب احمد ایضا نقل کرده

[illegible] ابن ابی طالب [illegible]

[illegible] ابن کثیر نقل کرده [illegible] علی [illegible]

[illegible] بالکتب خود شان [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] اهل سنت که [illegible] و مائتین وفات کرده

[illegible] عبدالله بن محمد بن ابی شیبه [illegible]

[illegible] صاحب تصانیف [illegible] حفظ در علم حدیث چنانکه [illegible]

[illegible] ابی بکر بن ابی شیبه [illegible] وابن معین وهو [illegible] له

[illegible] احمد بن حنبل [illegible] ابوبکر بن ابی شیبه [illegible] ایام المتوکل [illegible]

[illegible] حدیث شریف [illegible] اسحاق [illegible]

[illegible] سنه ثمان و ثلثین و مائتین [illegible] الامام عالم المشرق المحدث اسحاق بن راهویه

الحنظلی المروزی النیسابوری الحافظ [illegible] انه کان یحفظ سبعین الف حدیث و یذاکر بمائة الف حدیث وقال ما سمعت شیئا

قط الا حفظته ولا حفظت فنسیته وجمع بین الحدیث والفقه والورع واز جمله ناقلین حدیث غدیر بطریق متعدده ابو عبد

الرحمن احمد بن شعیب نسائی است در خصائص خود و از تاریخ ابن کثیر مذکور و دیگران نقل کرده است و نسائی از جمله علمای

عامه است که صاحب فضائل کثیره است چنانکه ذهبی در عبر در وقائع سنه ثلث و ثلثمائة گفته و فیها توفی الامام احد الاعلام صاحب

التصانیف ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی فی ثلث عشر صفر وله ثمان وثمانون سنة سمع قتیبة واسحق وطبقتهما بخراسان

والحجاز والشام والعراق ومصر والجزیرة وکان رئیسا نبیلا حسن البزة کبیر القدر له اربع زوجات یقسم لهن ولا یخلو من سریة لنهمته

فی التمتع ومع ذلک کان یصوم صوم داود ویتهجد قال ابن المظفر الحافظ سمعتهم بمصر یصفون اجتهاد النسائی فی العبادة باللیل

والنهار الی ان قال وقال الدارقطنی خرج حاجا فامتحن بدمشق وادرک الشهادة فقال احملونی الی مکة فحمل و توفی بها فی شعبان قال

وکان افقه مشایخ مصر فی عصره واعلمهم بالحدیث وجمع کثیری حدیث غدیر را از نسائی در کتب خود شان نقل کرده اند واز جمله

ناقلین حدیث غدیر احمد بن یحیی البلاذری المتوفی سنه ست وسبعین ومائتین است و کسانیکه از او روایت کرده اند بسیار اند واز جمله

ناقلین عبدالله بن مسلم قتیبة المتوفی فی سنة احمد بن یحیی المذکور است در کتاب الامامة والسیاسة که از جمله مصنفات اوست گفته

وقوع عمرو فی علی رضی الله عنه وذکروا ان رجلا من همدان یقال له برد قدم الی معاویة فسمع عمرا یقع فی علی فقال له یا عمرو

ان اشیاخنا سمعوا رسول الله صلعم له مناقب مثل مناقب علی ففزع الفتی فقال عمرو یا ابن اخی انه افسدها بامره فی عثمان قال برد هل

امر او قتل قال لا ولکنه آوی ومنع قال فهل بایعه الناس علیها قال نعم قال فما اخرجک من بیعته قال اتهامی ایاه فی عثمان قال وانت ایضا قد

اتهمت قال صدقت فیها خرجت الی فلسطین فرجع الفتی الی قومه فقال انا اتینا قوما فاخذنا بالحجة علیهم من افواههم علی علی الحق

وابن قتیبه عالمی است مشهور و معروف منیا علمای اهل سنت و محامد او در کتب ضبط کرده اند و کتاب الامامة والسیاسة

کتابی است معلوم و معروف و تفسیر ثعالبی از آن کتاب نقلها ذکر کرده اند و همچنین در سایر کتب نوادر و حکایتها ذکر کرده اند واز جمله

رواة محمد بن عیسی بن سورة الترمذی المتوفی سنه تسع وسبعین ومائتین از جامع صغیر سیوطی وابو زکریا یحیی بن عبدالله غبری

المتوفی فی سنه اربع واربعین وثلثمائة از مستدرک حاکم و علی بن احمد سنجری المتوفی سنه احدی و خمسین و ثلثمائة از مستدرک

حاکم و احمد بن جعفر قطیعی المتوفی سنه ثمان و ستین و ثلثمائة ایضا از مستدرک حاکم و خود محمد بن عبدالله الحاکم المتوفی سنه

خمس و اربعمائة در مستدرک خود وابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی المتوفی فی سنة ثلث وسبعین ومائتین در سنن خود و علی

بن محمد طنافسی المتوفی سنه ثلث وثلثین ومائتین از سنن مذکور و تعریف ابن دو بزرگوار قزوینی بیرون از حد است هر کس میل

دیدن داشته باشد رجوع بکند بکتاب عبقات الانوار سید علی الله مقامه وهر یکی از علمای عامه که اسمش برده شود اقلا از

پنج نفر عالم معتبر و معتمد الی بیست نفر او را تصدیق و تعریف کرده است که فرصت نوشتن عبارات ایشان نداریم واز جمله ایشان

ابو القاسم عبدالله بن محمد بغوی ست المتوفی سنه سبعه عشر و ثلثمائة از ریاض النضره طبری و ابو حاتم محمد بن حبان التمیمی المتوفی

روایت ابن ابی شیبه

روایت اسحاق بن راهویه

روایت ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی

روایت احمد بن یحیی البلاذری

روایت عبدالله بن مسلم بن قتیبه

روایت محمد بن عیسی الترمذی

روایت ابو یعلی

[illegible]

فی سبع وخمسین وثلثمائة از ریاض النضرة وابو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبی المتوفی سنة ثلاث وتسعین وثلثمائة از ریاض
النضرة واسماعیل بن علی بن حسین بن سمان المتوفی فی خمس واربعین واربعمائة از ریاض النضرة ومحب الدین احمد بن عبد الله الطبری
المتوفی فی اربع وتسعین وستمائة در کتاب ریاض النضرة فی فضائل العشرة وذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی [illegible] مفصلا
محب الدین احمد بن عبد الله طبری است که تعریفها وافی دار بر کرده واز جمله ایشان احمد بن محمد بن سلامة طحاوی است المتوفی فی احدی
وعشرین وثلثمائة در شرح مشکل الآثار واز اجله محدثین ثقات اهل سنت است واز جمله ایشان ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه
است المتوفی فی سنة ثمان وعشرین وثلثمائة در کتاب عقد وابن خلکان در وفیات الاعیان ترجمه او ذکر کرده واز جمله ایشان
سید نور الدین ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی المتوفی فی احدی عشر وتسعمائة در جواهر العقدین واز کتاب نقل کرده
است ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن کوفی معروف بابن عقده المتوفی سنة اثنین وثلثین وثلثمائة در کتاب منفرد
در جمع طرق این حدیث شریف تصنیف نموده وابو موسی المدینی محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی عیسی بن احمد بن عمر الاصفهانی
المتوفی فی سنة احدی وثمانین وخمسمائة از جواهر العقدین روایت کرده وضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی المتوفی
سنة ثلث واربعین وستمائة در کتاب مختاره که ملتزم ایراد اخبار صحیحه در آن گردیده در جواهر مذکور از او نقل کرده
وشیخ نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی المتوفی سنة خمس وخمسین وثمانمائة در کتاب فصول
المهمة خود واز کتاب [illegible] ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی المتوفی سنة ثمان وخمسین واربعمائة وابو الفتوح اسعد
محمود بن خلف العجلی الاصفهانی الشافعی المتوفی سنة ستمائة وابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر القرطبی المتوفی
سنة ثلاث وستین واربعمائة در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب وابو الحسن علی بن احمد الواحدی المتوفی سنة ثمان وستین واربعمائة که
از جمله مفسرین متقدمین ویگانه در نحو وتفسیر وتصنیف سعادت بسیار برای او حاصل گشته بود ومدرسه جهت تدریس خود بنا
تدریس او ساخته بودند وابن خلکان در وفیات الاعیان تعریفش ذکر کرده وابو الحسن علی بن محمد الجلابی معروف بابن مغازلی المتوفی
سنة ثلث وثمانین واربعمائة در کتاب مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده وعبید الله بن عبد الله ابو القاسم الحسکانی المتوفی سنة اثنین
وتسعین واربعمائة در کتاب دعاة الهداة الی اداء حق الموالاة که مختص است بطرق حدیث غدیر خم روایت کرده وعلی بن حسن بن حسین
الخلعی المتوفی سنة اثنین وستین واربعمائة که ذهبی در سیر النبلاء تعریفش ذکر کرده الی ان قال وقال ابو طاهر اسماعیل بن انماطی سمعت
[illegible] عبد الحق بن هبة الله [illegible] المحدث سمعت العالم ابا الحسن علی بن ابراهیم بن بنت ابی سعد یقول کان القاضی الخلعی یحکم بین
الجن وانهم ابطؤا علیه قدر جمعة ثم اتوه فقالوا کان فی بیتنا اترج ونحن لا ندخل بیتا یکون فیه وابو حامد محمد بن محمد غزالی المتوفی
سنة خمس وخمسمائة که ذهبی تعریفش ذکر واشاره به [illegible] در کتاب سر العالمین وکشف ما فی الدارین وحسین بن مسعود بغوی المتوفی سنة
ست عشر وخمسمائة در کتاب مصابیح السنة ورزین بن معاویة ابو الحسن العبدری الاندلسی السرقسطی مصنف تجرید الصحاح المتوفی
سنة خمس وثلثین وخمسمائة در کتاب جمع بین الصحاح واحمد بن محمد العاصمی المتوفی سنة سبع وثلثین وخمسمائة در کتاب زین الفتی
فی شرح هل اتی گفته بعد ایراد [illegible] قول بعض من وجب حقه علیه وذکر کرده در تصنیف کتاب مذکور ولقد کان من اوکد ما
دعانی الیه واشد ما حدانی علیه بعد الذی قدمت ذکره ویتشاجر ظن بعض جهلة الاغتام والغفلة الذین هم فی بلادة الانعام
بل معاشر الکرام وجماعة اهل السنة والجماعة الاحکام انا نستجیر الوقیعة فی المرتضی رضوان الله علیه وحاشا خیر من لدیه فی اولاده
ثم فی شیعته واحفاده وکیف نستجیز ذلک وهو کما قال النبی من کنت مولاه فعلی مولاه وهذا حدیث تلقته الامة بالقبول وهو
موافق الاصول [illegible] اخبر الشیخ الزاهد بعد آن روایت نقل کرده از این عبارت ظاهر وواضح میشود بلکه صریح است در اینکه
امت محمدیه همه قبول کرده‌اند او را واینکه موافق اصول است گویا مراد از اصول همان قواعد عقلیه باشد که معتزله ذکر کرده‌اند
انکه اخبار دیگر باشد که همه دلیل است بر صحت خلاف [illegible] در خلاف آن است که از اهل [illegible] مستدلا
خداوند عالم غالبا حق را بلسان اهل [illegible] میکند [illegible] حیث لا یشعر وکسی معتبر [illegible] است
حقیقت مطلب را واقع یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم [illegible] ابن حجر [illegible] در صواعق [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible]

[illegible] وابو الفتح محمد بن مطهر بن [illegible]

ابراهیم [illegible] المتوفی سنة [illegible] عبد الکریم بن محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] لابی هریرة یا صاحب رسول الله صلعم انی اسألك بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب

والشهادة [illegible] اخبرنی انك شهدت [illegible] فقال لی شهدته قلت فما سمعته یقول فی علی قال سمعته

یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقلت له فاذن انت والیت

عدوه وعادیت ولیه [illegible] فقال انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

[illegible] رسول الله صلعم [illegible] الی الحسد والنبی [illegible]

فاطمة [illegible] اما علمت ان ابا الحسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلعم وبات

علی فراشه وهو صبی السبق الی الاسلام والهجرة فقد قال فیه رسول الله صلعم هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و

قال رسول الله صلعم یوم غدیر خم الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

و عمر بن محمد بن خضر اربلی المتوفی سنة احدی وسبعین وخمسمائة در کتاب وسیلة المتعبدین بمتابعة [illegible] و کتاب الانوار البدیة

للکشف شیعة النواصب [illegible] نقل کرده وامام شهاب الدین فضل الله بن ابی سعید الحسن بن یوسف تورپشتی المتوفی سنة [illegible]

در کتاب المعتمد فی المعتقد بعد از ذکر حدیث منزلة و حدیث غدیر و جواب از هر دو گفته واز احادیث معتبره که این دو طایفه بدان

تمسك کرده اند مشهور واصح همین دو حدیث است که ما جواب آن ذکر کردیم وانچه غیر اینهاست یا ضعیف است که قابل حجت نیست

و یا موضوع است که لفظ [illegible] نیست فکیف [illegible] ابن [illegible] گواه بر صحت واعتبار حدیث غدیر شاهد

مستغنی است و تقی الدین ابو بکر اسدی در طبقات شافعیه از قول سبکی در طبقات کبری او را فقیه و محدث خوانده واو از اهل

شیراز است مصابیح بغوی را شرح خوبی نوشته است وامام شهاب الدین درینکه میان علمای عامه صاحب فضل جلیل [illegible]

الجلیل است سخنی نیست چون اعتبار وی ثابت شد [illegible] حجة الله [illegible] از قول خودشان ثابت میکنیم واز جمله ناقلین

محمد بن عمر مشهور بفخر رازی المتوفی سنة ست وستمائة است در کتاب اربعین فی اصول الدین هر چند ایراد کرده است که این خبر واحد

است وعلاوه بر آن وجوه دیگر در ضعف آن ذکر کرده است وابو السعادات مبارك ابن محمد بن محمد معروف بابن اثیر الجزری المتوفی

سنة ست وستمائة در کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول واو را مصنفات کثیره ایست واز جمله روات علی بن محمد بن عبد الکریم

الجزری المعروف بابن الاثیر المتوفی سنة ثلثین وستمائة در اسد الغابة فی معرفة الصحابة روایت کرده است ویافعی او را تعریف کرده

است وصاحب تصنیفات میباشد ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی مشهور بابن الشیخ المتوفی سنة اربع وخمسین وستمائة در

کتاب الف باکه طرز غریبه واسلوب عجیبه دارد وچاپ آن الآن موجود است وفواید بدایع علوم در آن بیان کرده خلاصه آنکه

گفته واما علی رضی الله عنه فکان [illegible] من [illegible] دخل فی الاسلام وزوج فاطمة علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه

وسلم وقد نظم فی ابیات المفاخرة وذکر فیها مآثره حین فاخره بعض [illegible] ممن لم یبلغ مداه فقال رضی الله عنه [illegible]

و بجعفر ابن امه رضی الله عن جمیعهم   محمد النبی اخی وصنوی   وحمزة سید الشهداء عمی   وبنت محمد سکنی وعرسی

منوط لحمها بدمی ولحمی   وسبطا احمد ولدای منها   فایکم له سهم کسهمی   وجعفر الذی یمسی ویضحی   یطیر مع

الملائکة ابن امی   سبقتکم الی الاسلام طرا   صغیرا ما بلغت اوان حلمی   واوجب لی الولاء حقا علیکم   رسول الله

یوم غدیر خم   فویل ثم ویل ثم ویل   لمن یلقی الاله غدا بظلمی   یرید بذلك قوله علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی المتوفی سنة اثنین وخمسین وستمائة در کتاب

مطالب السئول فی مناقب آل الرسول [illegible] زید بن ارقم [illegible] اولی را از من کنت مولاه فعلی مولاه

ناشد [illegible] نقل کرده است وعبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی المتوفی سنة احدی وستین وستمائة از مفسرا[illegible]

[illegible]

الصواعق ذکر نموده است و ابن حجر [illegible] المتوفی سنة [illegible] و سبعین و تسعمائة در کتاب [illegible]

که در [illegible] جمال الدین [illegible] سند [illegible] یحیی بن [illegible]

است که [illegible] صحیح [illegible] و عمر بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی المتوفی سنة [illegible]

و خمسین و ثمانمائة در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء ذکر کرده است و ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبد الله بن علی بن محمد بن

حمویه المتوفی سنة اثنین و عشرین و سبعمائة در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین علی ما نقل عنه [illegible]

[illegible] ذکر کرده است و [illegible] جمال الدین یوسف بن عبد الرحمن المزی المتوفی سنة اثنین و اربعین و سبعمائة

در کتاب تحفة الاشراف [illegible] ذکر کرده است و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی المتوفی سنة ثمان و اربعین و سبعمائة در

تلخیص [illegible] ذکر کرده [illegible] الامام [illegible] فتح المطالب [illegible]

علی ابن ابی طالب [illegible] اما حدیث [illegible] له طرق کثیرة جدا [illegible]

الحدیث [illegible] واما حدیث من کنت مولاه فله طرق جیدة وقد افردت ذلک بالتصنیف و ولی الدین محمد بن عبد الله خطیب المتوفی

سنة نیف واربعین وسبعمائة در کتاب مشکوة المصابیح از زید بن ارقم روایت کرده و عمر بن مظفر معروف بابن الوردی المتوفی

فی السنة المذکورة ایضا در کتاب تتمة المختصر فی اخبار البشر که چاپ مصر هم موجود است که عبارت آن اینست فی ذکر علی

علیه السلام شیء من فضائله من ذلک شاهده مع رسول الله له وسبق اسلامه وقوله صلعم یوم خیبر لاعطین الرایة رجلا

یحب الله ورسوله الحدیث وقوله من کنت مولاه فعلی مولاه وقوله صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی و

قوله افضاکم علی و نص [illegible] ابن وردی محتاج بذکر نیست و عبارت تاج الدین احمد بن عبد القادر ابن مکتوم القیسی المتوفی

سنة المذکورة السابقة ایضا از تذکرة او و جلال الدین سیوطی در رساله مسمی بالازهار نقل کرده است و جمال الدین

محمد بن یوسف زرندی المتوفی سنة بضع وخمسین وسبعمائة در کتاب نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین

از امام حافظ بیهقی روایت کرده است و در آخر همین روایت است که بعد از اللهم وال من والاه وعاد من عاداه گفته قال الامام

ابو الحسن الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلعم لعلی مسئول عنها یوم القیامة وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون

ای عن ولایة علی رض والعترة انهم یسئلون هل والوه حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلعم ام اضاعوها واهملوها و عبد الله بن اسعد

علی الیمنی الیافعی در کتاب مرآة الجنان وعبرة الیقظان در مناقب آنحضرت ذکر کرده بعد از انکه خبر لاعطین الرایة وخبر منزلت

از احادیث صحیحه شمرده است و سعید بن محمد بن مسعود کازرونی المتوفی سنة ثمان وخمسین وسبعمائة در کتاب منتقی فی سیرة المصطفی ذکر کرده

است و ابو حفص عمر بن الحسن المراغی المتوفی سنة ثمان وسبعین وسبعمائة چنانکه در کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

که شمس الدین محمد جزری تصنیف کرده نقل نموده است و عمر بن حسن مراغی از جلۀ اکابر مشهورین و اعاظم معروفین چنانکه ابن

جزری در طبقات القراء او را تعریف کرده که مراغی الاصل الحلبی المحدث الدمشقی المرحی المولد وفضل بن روزبهان در شرح

شمائل ترمذی او را تعریف کرده ولکن مراغی را مرحوم کرده مثل انکه طائفه ایست از زید چنانکه ابو علی غسانی گفته یا انکه مراغه [illegible]

او بلاد اذربایجان که خرج منها جماعة من الائمة والمحدثین والظاهر ان الشیخ المذکور منسوب الی البلدة و علی بن شهاب الدین

همدانی المتوفی سنة ست وثمانین وسبعمائة در کتاب مودة القربی ذکر کرده در آخر میگوید بل روی عن کثیر من الصحابة فی اماکن

مختلفة هذا الخبر عن عمر بن الخطاب قال نصب رسول الله صلعم علیا علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره اللهم انت شهیدی علیهم قال وکان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح

فقال لی یا عمر لقد عقد رسول الله صلعم عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله فقال عمر فقلت یا رسول الله صلعم انک حیث قلت فی علی

کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح قال کذا وکذا قال صلعم نعم انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی

ومحمد بن محمد الحافظی که مشهور است بخواجه پارسا المتوفی سنة اثنین وعشرین وثمانمائة در کتاب فصل الخطاب گفته وعن [illegible]

ان النبی صلعم قال لعلی رض من کنت مولاه فعلی مولاه و محمد بن عبد الله بن احمد المقدسی المتوفی سنة تسع وثمانین وسبعمائة ذکر کرده

چنانکه شمس الدین محمد بن محمد جزری المتوفی سنة ثلث وثلثین وثمانمائة در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب [illegible]

و اخوة رسول الله

کرده و جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ و محمد جزری در طبقات القراء او را تعریف کرده اند و همین محمد جزری بطرق عدیده
حدیث غدیر را ذکر کرده است در اسنی المطالب خود و چه قدر تعریف جامع مدائح جزری را علمای خود در کتب معتبره خود مثل انس
الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل و فضل بن روزبهان در شرح شمائل ترمذی تعریف او را کرده از خراسان و ما وراء النهر گرفته تا
بلاد عثمانیه سیر کرده و چه قدر شیخ را خدمت کرده و چه قدر مصنفات دارد و چه قدر تلامذه دارد و احمد بن علی بن عبد القادر
مقریزی المتوفی سنة خمس و اربعین و ثمان مائة در کتاب خود مسمی بالمواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار گفته عید غدیر
عید مشروع نیست و احدی از امم سالفه بر آن عمل نکرده اند و اول معروف شدن آن در اسلام در عراق ایام معز الدولة علی بن بویه شد که او
احداث کرد او را در سنه سیصد و پنجاه و دو پس شیعه آن روز را عید اخذ کردند و اصل ایشان در آن این خبر است که امام احمد
در مسند کبیر خود از حدیث براء بن عازب روایت کرده است بعد از آن روایت مذکوره در سابق را روایت کرده است که آخر الحدیث
این است که فلقیه عمر بن الخطاب فقال هنیئا لك یا ابن ابی طالب اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنة و شهاب الدین بن شمس الدین
دولت آبادی المتوفی سنة تسع و اربعین و ثمان مائة در هدایة السعداء گفته و فی التشریح قال ابو القاسم من قال ان علیا افضل من عثمان
فلا شیء علیه لانه قال ابو حنیفة و قال ابن مبارك من قال ان علیا افضل العالمین او افضل الناس و اکبر الکبراء فلا شیء علیه لان المراد
منه افضل الناس فی عصره و زمان خلافته لقوله صلی الله علیه و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ای فی زمان خلافته مؤلف
گوید سبحان الله این طائفه غواص بحر عناد و لجاجت و صیاد بر حماقت و غوایت اند اینست که همیشه فکر عمیق و تحقیق دقیق ایشان
نظیر رفتن پای کج در کفش کج است علتهای بارده و حکمتهای شارده از خود میتراشند که اوهن من بیوت العنکبوت میباشند
و احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی المعروف بابن حجر عسقلانی که قریه ایست از قرای شام المتوفی سنة اثنین و خمسین و ثمان مائة در
تهذیب التهذیب ذکر کرده از بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم بعد از آن در تهذیب بعد از ذکر فضایل انس رود
گفته قلت لم یتجاوز المؤلف ما ذکر ابن عبد البر و فیه مقنع و لکنه ذکر حدیث الموالاة عن نفر سماهم فقط و قد جمعه ابن جریر
الطبری فی مؤلف فیه اضعاف من ذکر و صححه و اعتنی بجمع طرقه ابو العباس بن عقدة و اخرجه من حدیث سبعین صحابیا
او اکثر و در اصابه فی تمییز الصحابه و فتح الباری شرح صحیح بخاری ذکر کرده و حسین ابن معین الدین الیزدی المیبذی المتوفی
سنة سبعین و ثمان مائة در فواتح شرح دیوان ذکر کرده و محمود بن احمد العینی الحنفی المتوفی سنة خمس و خمسین و ثمان مائة
ذکر کرده و عبد الله بن عبد الرحمن الحسینی المتوفی سنة ثلث و ثمانین و ثمان مائة المشهور باصیل الدین الواعظ در کتاب درج
الدرر و درج الغرر فی میلاد سید البشر ذکر کرده و او از جمله علمای محدثین و اعاظم مشهورین و مشایخ معروفین ایشان
است که در کتاب حبیب السیر او را بسیار تعریف کرده و فضل بن روزبهان بن فضل الله الخنجی الشیرازی که ذکر آن بارها
گذشته در ابطال الباطل خود که در جواب نهج الحق علامه قدس سره نوشته گفته و اما ما روی من ان رسول الله صلعم ذکر یوم غدیر خم حین اخذ
بید علی و قال الست اولی فقد ثبت هذا فی الصحاح و قد ذکرنا سر هذا فی ترجمة کتاب کشف الغمة فی معرفة الائمة و عطاء الله بن
فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المتوفی سنة اثنین ثلثین و تسعمائة در اربعین فضایل خود بعد از روایت حدیث غدیر
از حضرت امام جعفر صادق و نزول آیه سئل سائل در خصوص حارث گفته و اصل هذا الحدیث سوی قصة الحارث تواتر عن امیر
المؤمنین و هو متواتر عن النبی و ایضا رواه جمع کثیر و جم غفیر من الصحابة بعد از آن اثر ابن عباس و غیره نقل کرده و ایضا حسین
جمال الدین محدث در روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب ذکر کرده و شیخ احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی المتوفی
سنة ثلث و سبعین و تسعمائة در منح مکیه شرح قصیده همزیه در ذکر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و انه قال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه رواه ثلثون صحابیا و در کتاب صواعق محرقه در جواب حدیث غدیر گفته و جواب هذه
الشبهة التی هی اقوی شبههم یحتاج الی مقدمة و هی بیان الحدیث و مخرجیه و بیانه انه حدیث صحیح لا مریة فیه و قد اخرجه جماعة
کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیرة جدا و من ثم رواه ستة عشر صحابیا و فی روایة لاحمد انه سمعه من النبی ثلثون صحابیا و
شهدوا به لعلی لما نوزع ایام خلافته کما مر و سیاتی و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان و لا التفات لمن قدح فی صحته و لا لمن
رده بان علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها و ادراکه الحج مع النبی و قول بعضهم ان زیادة اللهم وال من والاه موضوعة مردود

[illegible]

[illegible] ... من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] ... صحيح او حسن [illegible] الكلام [illegible]

[illegible] ... ثم قال [illegible] ... النهاية [illegible] ... ما ذكر [illegible] ... الولاية بالفتح في النسب والنصرة والعتق والكسر في الامارة والولاء في المعتق والموالاة

من ولي القوم ومنه من كنت مولاه فعلي مولاه يحمل على اكثر الاسماء المذكورة [illegible] ... ابن شهراشوب [illegible] ... شرح مشكاة [illegible] ... ان قال [illegible] ... من كنت مولاه فعلي

[illegible] ... من كنت مولاه [illegible] ... الرحمن [illegible]

[illegible] ... في حديث غدير خم [illegible] ... سعد بن [illegible] ... قال ابن

حجر حديث كثير الطرق وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد منها صحاح ومنها حسان وفي بعضها قال ذلك يوم غدير خم الى ان قال و

لما سمع عمر ذلك قال هنيئا يا ابن ابي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة اخرجه الدارقطني واخرج ايضا قيل لعمر انك تصنع بعلي

شيئا لا تصنعه باحد من الصحابة قال انه مولاي انتهى وقال محمد بن علي الشجاع القادري المدني المتوفى سنة اربع واربعين والف

في كتاب صراط السوي في مناقب آل النبي صلى الله عليه وسلم ومن تلك الاحاديث الواردة الصحيحة قوله لعلي رضه من كنت مولاه فعلي مولاه

اخرجه الترمذي والنسائي والامام احمد وغيرهم وكم حديث صحيح ما اخرجه الشيخان بعد ان خبر غدير خم الطرق عديدة تذكر

بلفظ مولى وبلفظ ولي [illegible] مثل خبر ثقلين واخبار استشهاد علي بن ابي طالب [illegible] ووقوع ان [illegible] غدير خم

[illegible] انتهى قال الحافظ الذهبي هذا حديث حسن اتفق على ما ذكر الجمهور اهل السنة واما ما انفرد به اهل البدع من

الاسماعيلية ببلاد اليمن وخالف فيه اهل الجمعة والجماعة والسنن فانهم قالوا في قوله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم اي حجة

من حجة الوداع بعد ان جمع اصحابه وكرر عليهم قوله الست اولى بكم من انفسكم ثلثا وهم يجيبون بالتصديق والاعتراف ثم

رفع يد علي وقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق

معه حيث دار بمعنى المولى في هذا الحديث الاولى لا الناصر وغيرهما من المعاني المشتركة قال المدعي من الاسماعيلية انما اراد النبي

ان لعلي رضه ما لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الولاء عليهم وجعل قوله الست اولى بكم من انفسكم سندا وقال المدعي ايضا لو كان المولى بمعنى

الناصر والسيد وغيرهما لما احتاج الى جمع الصحابة واشهادهم ولا ان ياخذ بيد علي ويرفعه لان ذلك يعرفه كل احد ولا يحتاج الى الدعاء له

بقوله اللهم وال من والاه الخ وقال المدعي ايضا ولا يكون هذا الدعاء الا لامام معصوم مفترض الطاعة بعده وبدليل جعله الحق تابعا

لعلي لا متبوعا له ولا يكون ذلك الا لمن وجبت طاعته وعصمته وقال المدعي فصح بهذا ان عليا رضه هو الوصي وانه نص من رسول

الله صلى الله عليه وسلم وان خلافه من تقدمه معصية انتهى افتراء المدعي بعد ان بينا كذا انشأ برد دعوى هذا المدعي بان نحو كا قول وقد مر الاحاديث

الصحاح والحسان وليس منها جميع ما ذكره المدعي بل الصحيح مما ذكرنا من كنت مولاه فعلي مولاه والصحيح مما ذكرنا ايضا ان

الله ولي المؤمنين ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره والصحيح مما ذكرنا ايضا قوله

الناس اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

والصحيح مما ذكرنا ايضا قوله كاني قد دعيت فاجبت واني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني

فيهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فهذا وليه اللهم وال

من والاه وعاد من عاداه والصحيح مما ذكرنا ايضا قوله الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فان هذا مولى من انا مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر فقال هنيئا لك اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة انتهى ما هو الصحيح والحسان

وليس في ذلك مخترعات المدعي ومفترياته وقد استوعب طرق الاحاديث المذكورة وغيرها ابن عقدة في كتاب مفرد وذكر بعضها ايضا

الشيخ نور الدين السيد الجليل علي بن جمال الدين عبد الله بن احمد الحسني السمهودي الشافعي في كتابه المسمى بانجح المساعي في رد شبهة

الداعي فاكتفينا برده على المدعي مؤلف كويد بعد از اينكه ابن معصب صحاح وايك سيك قرار كرده وچيزى كه مكذا انشه

بعد از آن يه براد واعتراض ميكند بر مدعي بقول خود وليس فيها جميع ما ذكره المدعي وبعد كفته انتهى ما هو الصحيح والحسان وليس في

اللهم وال من والاه [illegible]

[illegible]

تد الله بجز عات المتعصبین مفتریانه معلوم نشد اقوال اهل تعصب متعصب چه چیز است اگر قوله و ادر الحق معه حیث دار است در کتب
خود شان قول خلیفه ثانی ذکر شده که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت اللهم ادر الحق معه حیث دار و حال ذکر میشود انشاء الله در کتاب انسان العیون
فی سیرة الامین المامون نور الدین علی بن ابراهیم بن علی الحلبی الشافعی که این عبارت بعینها در حدیث غدیر مذکور است و غیر آن انشاء الله
هم از جمله اخبار صحیحه که همه ایشان نوشته اند ذکر خواهد شد پس مفتری خود شیخ قادر بن سعد است که من حیث لا یشعر منصب خود را
بدیگران بخشیده کما هو دابهم و دیدنهم و اگر مفتریه تفسیر کردن لفظ مولی است بمعنی اولی نه ناصر و غیر آن معانی مشترکه که ایشان در
محل خود ثابت میشود که باقرار خود شان این معنی اشهر معانی است و قرائن بسیار بر اراده آن دارد و اگر مفتریه قول اوست که عائما انما
التجئ الی فعل نص فالرسول الله من الولاء علیهم است آن هم انشاء الله ثابت میشود که مولائیت پیغمبر بر امت بهر معنی و بهر نحو است همانا
مولائیت علی بن ابی طالب هم و اگر مراد ایشان مفتریه استدلال مذکور است البته لا و نصر استدلال نزد همه مسلمین است که حدیث
متمسک خود را بخوبی نشاهد خواهی خود نمایند اگر خصم را قوه رد آن ممکن است بقاعده استدلال رد میکند الا بافتراء و
مفتریه و تخریج که فتنه مطلب را تمیز بشود انشاء الله بعد از ذکر اسماء رواة علمای اهل سنت از کتب خود شان وجه دلالت حدیث
شریف بیان خواهد شد لا در صدد اثبات متواتر بودن حدیث شریف مباشیم نزوجه دلالت و از جمله رواة حدیث مذکور
نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الحلبی القاهری است المتوفی سنة اربع و اربعین و الف در کتاب انسان العیون گفته و لما وصل
الی محل بین مکة و المدینة یقال له غدیر خم بقرب رابغ جمع الصحابة و خطبهم خطبة بین فیها فضل علی کرم الله وجهه
و برائة عرضه مما تکلم فیه بعض من کان معه بارض الیمن بسبب ما کان صدر منه الیهم من المعدلة التی ظنها بعضهم جورا
و بخلا و الصواب کان معه کرم الله وجهه فی ذلک فقال یا ایها الناس انا بشر مثلکم یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب
تا آخر حدیث که در رسالت بوذکر رسید الی ان قال فقال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض و قال فی حق علی کرم الله وجهه لما کرر علیهم الست اولی بکم من انفسکم ثلثا و هم یجیبونه بالتصدیق و الاعتراف و رفع
ید علی کرم الله وجهه و قال من کنت الی ان قال و ادر الحق معه حیث دار و هذا اقوی ما تمسک به الشیعة و الامامیة و الرافضة
علی ان علیا اولی بالامامة من کل احد قالوا و هذا نص صریح علی خلافته سمعه ثلثون صحابیا و شهدوا به قالوا فعلی اولی بهم من الا
ما کان له صلعم بدلیل قوله الست اولی بکم و هذا حدیث صحیح ورد باسانید صحاح و حسان و لا التفات لمن قدح فی صحته کابی
داود و ابی حاتم الرازی و قول بعضهم ان زیادة اللهم وال من والاه موضوعة مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی کثیرا
منها و قد جاء ان علیا کرم الله وجهه قام خطیبا فحمد الله و اثنی علیه ثم قال انشد الله من شهد یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم رجل
یقول نبئت او بلغنی الا رجل سمعت اذناه و وعی قلبه فقام سبعة عشر صحابیا و فی روایة ثلثون صحابیا و فی المعجم الکبیر
ستة عشر رجلا و فی روایة اثنی عشر فقال لهم هاتوا ما سمعتم فذکروا الحدیث و من جملته من کنت مولاه فعلی مولاه
و فی روایة فهذا مولاه و از زید بن ارقم رضی روایت است که گفت من از جمله کسانی بودم که کتمان کردم شهادت خود را پس خدا تعالی
مرا کور کرد و علی کرم الله وجهه نفرین کرد بر آنکسی که شهادت خود را کتمان کند و از جمله رواة شیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر
المکی الشافعی است المتوفی سنة سبع و اربعین و الف در کتاب وسیلة المآل فی عد مناقب الآل حدیث را از عامر بن یعلی بن حمزة
و حذیفة بن اسید نقل کرده الی ان قال اللهم اشهد ثم قال یا ایها الناس الا تسمعون الا ان الله مولای و انا اولی بکم من انفسکم
الا من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بید علی فرفعها حتی عرفه القوم اجمعون ثم قال اللهم وال من والاه الخ ثم قال یا ایها الناس
انا فرطکم و انتم واردون علی الحوض اعرض ما بین بصری و صنعاء فیه عدد نجوم السماء قدحان من فضة الا و انی سائلکم حین
تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما قالوا و ما الثقلان یا رسول الله قال الثقل الاکبر کتاب الله سبب طرفه بید الله و
طرفه بایدیکم فاستمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتی فانی قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لا یفترقا حتی یلقیانی و سألت الله ربی لهم
ذلک فاعطانی فلا تسبقوهم فتهلکوا و لا تعلموهم فهم اعلم منکم مؤلف گوید که همین کلمه فلا تسبقوهم فتهلکوا حجتی اوضح
و نص ساطع است که سبقت گیرندگان بر ایشان هلاک شده اند چه تاویل و چه محمل قرار میگذارند بر این لفظ صریح مکرر انکه
[illegible] که رفت راه رفتن با ایشان [illegible] حاشا من کلام من و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و هم

حصری کلام ... که یاد ... ایشان ... ثقلان ... کوی ... تا کید ... [illegible]
الا ایشان که ... مکند ... شد ... که ... اخرجه ابن عقدة فی الموالاة ...
ابن عقدة ... القضاة ... ابو الفتوح العجلی فی فضائل الصحابة ...
ابو ... بن ... ابو بکر ... کان النبی صلعم فی سفر ... کفت ... ابن عقدة ...
محمد بن جعفر ... سمعت رسول الله صلعم ... اصحاب ... ایها الناس
یوشک ان اقبض ... عند ... علی ... فی اهل
بیتی ... علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما
اخرجه الدارقطنی واخرج ایضا عن سالم ابن ابی الجعد قال قیل لعمر بن الخطاب انک تصنع بعلی شیئا لا تصنعه باحد من اصحاب
النبی فقال عمر انه مولای وله سعد بن ابی وقاص ان ابا بکر وعمر قالا امسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنة واخرج
الدارقطنی فی الفضائل عن معقل بن یسار قال سمعت ابا بکر یقول علی بن ابی طالب عترة رسول الله صلعم ای الذین حث
النبی علی التمسک بهم والاخذ بهداهم فانهم نجوم الهدی من اقتدی بهم اهتدی وخصه ابو بکر بذلک لانه الامام فی
هذا الشان وباب مدینة العلم والعرفان فهو امام الائمة وعالم الامة وکان اخذ ذلک من تخصیصه له من بینهم یوم
غدیر خم بما سبق وهذا حدیث صحیح لا مریة فیه ولا شک ینافیه بعد از ان از جمع غفیری از صحابه نقل کرده وگفته وشاع
واشتهر بعد از ان ابو شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی حدیث غدیر را نقل کرده واز ترمذی ونسائی گفته وهو کثیر الطرق
جدا وقد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد وکثیر من اسانیدها صحاح وحسان بعد از ان گفته ویدل علی ذلک ما روی
ابو الطفیل ان علیا جمع الناس هو خلیفة فی الرحبة موضع بالعراق الخ ما ذکرنا از اسناد امیر المؤمنین چنانکه
گذشت تا انکه گفته عمر بن خطاب گفت وقد جاءه اعرابیان یختصمان یعنی امدند نزد پیغمبر دو نفر بادیه نشین و مخاصمه
داشتند باهم پس بسوی محمد صلی الله علیه وآله فرمود بعلی که حکم بکن میان ایشان یا ابا الحسن پس حکم کرد انحضرت میان
ایشان یکی باند یکی از دو ی اینست که گفت اینکه حکم میکند میان ما عمر برجست وگریبان او را گرفت وگفت وای بر تو بلا
ایا میدانی این کیست این مولای من ومولای هر مؤمن ومؤمنه است هر کس که این مولای او نباشد او مؤمن نیست اخرجه
ابن السمان فی کتاب الموافقة مؤلف گوید قول خلیفه اول که گفت پیغمبر حث یعنی ترغیب فرمود بر تمسک بایشان ونص کرد
خلیفه که علی بن ابی طالب عترة رسول الله است وباید هدایت بایشان گرفته شود زیرا که رسول الله صلعم فرمود که ایشان
نجوم هدایت هستند هر که اقتدا بایشان کند هدایت یافته است دو اینجا در خواطر داشته باش که ان شاء الله تعالی
بعد از این وقت ذکر اخبار نجوم الهدی وتمسک بانها که علمای عامه انکار کرده اند وتاویل باصحاب کرده اند خلاف قول
خلیفه اول خود خواهند گفت وهم چنین قول خلیفه ثانی که گفت ومن لم یکن مولاه فلیس بمؤمن نص است در اینکه خود خلیفه
ثانی لیس بمؤمن زیرا که بعد از پیغمبر امر امام بودن قبول نکرد بلکه بتصریح خود علمای اهل سنت در در خانه پیغمبر ایشان
وخواست انسر ... را برد بمسجد برای بیعت وتصریح کرده بر اینکه اگر بیرون نیایند در را اتش میزنم چنانکه ذکر خواهد
شد ان شاء الله وعبد الحق بن سیف الدین دهلوی البخاری المتوفی سنة اثنین وخمسین والف در رجال مشکوة ذکر
کرده وگفته وقد جاء بروایات کثیرة وطرق متعددة قوله صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه رواه کثیر من الصحابة وزنبور در
لمعات شرح مشکوة گفته وهذا حدیث صحیح لا مریة فیه وقد اخرجه جماعة کالترمذی والنسائی واحمد وطرقه
کثیرة جدا رواه ستة عشر صحابیا وفی روایة لاحمد انه سمعه من النبی صلعم ثلثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما
نوزع ایام خلافته مؤلف گوید همین جای کلام در خاطر داشته باش که از جمله ادله اهل سنت انست که گفته اند اگر
خلافت حق علی بود چرا نزاع نکرد وچرا شاهدان قائم نکرد وپیغمبر نیامد مطالبه حق خود نکرد پس قول عبد الحق
در لمعات شرح مشکاة حجت است بر ایشان که گفت وشهدوا به لعلی لما نوزع ایام خلافته معلوم شد که انحضرت نزاع هم
کرده وشاهدهم اقامه فرموده ولکن نشنیده اند ودر اخر این روایت قول پیغمبر وادر الحق معه حیث دار هست ونجد

[illegible]

و محمد بن محمد الحنفي المتوفى سنة ... ذكر كرده و در كتاب ... الفاظ ... الغدير ... امير المؤمنين عليه السلام

... در فضائل ... حديث من كنت مولاه ... و محمد محبوب عالم بن صفي الدين جعفر بدر عالم المتوفى

... ذكر ... در تفسير ...

... حديث غدير را ذكر كرده چنانكه ... و محمد ...

... صالح بن مهدي المقبلي المتوفى في السنة المذكورة از جمله ... اسناد ...

... در خطبه آن كفته الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى ...

... الباب لا كل لفظ من الحديث ... في الله ...

الكثر ولان ذلك ... يقول من لم يتضلع من البحث و يرزق معرفة مواضع النظر ... ان هذا الباب ...

فكيف ... ذلك لغفلته عن محل الاعتبار وهو حصول العلم بمضمون الباب كتاب المتواترات المتوقف على البحث

كالبلدان والقصص ... فمن تقصيره ... فان فضل الله ...

من يشاء ... الجد والفكر ... تتم الصالحات نعم قد يفيد الحديث العلم ... بمعنى المتواتر وان اختلف

الطرق في بعض ما ذكرنا من ذلك القبيل الثاني قال من كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار من كنت مولاه فعلي مولاه من

لم يجد نعلين فليلبس خفين ومن لم يجد ازارا فليلبس سراويل ... جلالت شان وديانت وامانت وقبول قول مقبلي را

حسين بن حسن ... در اعلام الاعلام وديكران ذكر كرده اند كه او فقيه علامه عصر بود و محمد بن عبد الرسول

البرزنجي المدني المتوفى سنة ثلثين ومائة والف تصريح كرده بصحت وكثرت طرق حديث غدير چنانكه در نواقض بجواب

حديث غدير كفته اعلم ان الشيعة تدعون ان هذا الحديث نص جلي في امامة علي رض وهو اقوى شبههم والقدر الذي ذكرناه وهو

من كنت مولاه فعلي مولاه من دون تلك الزيادة من الحديث صحيح وروى من طرق كثيرة الخ وحسام الدين ابن محمد بايزيد سهارنپوري

المتوفى سنة ست وسبعين ومائة والف در كتاب ... ذكر كرده ... و محمد بن معتمد خان بدخشاني

المتوفى في السنة المذكورة در كتاب مفتاح النجا في مناقب آل العبا كفته اخرج الحكيم في نوادر الاصول والطبراني بسند صحيح

في الكبير عن ابي الطفيل عن حذيفة ابن اسيد ان رسول الله ص خطب بغدير خم الخ وتمام طرق خبر غدير ذكر كرده و در كتاب نزل الابرار

بما صح في مناقب اهل البيت الاطهار هم حديث را نقل كرده از ترمذي وديكران حتى استشهاد حضرت امير المؤمنين ع را ... جمعي

از ... و محمد صدر عالم المتوفى في السنة المذكورة ايضا در كتاب معارج العلى في مناقب المرتضى كفته ثم اعلم ان حديث

الموالاة متواتر عند السيوطي كما ذكره في قطف الازهار فاردت ان اسوق طرقه ليتضح التواتر فاقول اخرج احمد والحاكم الى

آخر ما ذكرناه سابقا واسامي ائمه رواة ومصححين طرق حديث شريف وابتهاج ذكر كرده حتى كفته واخرج الطبراني عن

جرير قال قال رسول الله صلعم من يكن الله ورسوله مولاه فان هذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اللهم

من احبه من الناس فكن له حبيبا ومن ابغضه من الناس فكن له مبغضا اللهم اني لا اجد احدا استودعه في الارض بعد

العبدين الصالحين غيرك فاقض فيه بالحسنى وفرستادن ابا بكر با سوره براءت و بعد از ان فرستادن علي بن ابي طالب را

و كرفتن او سوره را از ابي بكر و حديث لاعطين الراية را و حديث منزلة هارون را روايت كرده و ولي الله احمد بن عبد الرحيم دهلوي

المتوفى في السنة المذكورة ايضا در كتاب قرة العينين و ازالة الخفا ذكر كرده و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصنعاني

در كتاب روضه الندية شرح تحفه علويه كفته — ويوم قام فيهم خاطبا — تحت اشجار بها كان نفيا — قائلا من كنت مولاه

فقد — صار مولاه كما كنت عليا — خم بالخاء المعجمة المضمومة موضع بالجحفة بعد از بيان شعر و تركيب ان كفته قوله من

كنت مقول القول هو اشارة الى الحديث الاتي والبيتان اشارة الى الفضيلة التي هي من اعظم الفضائل والتكرمة من

الله ورسوله — لوصيه التي نقص عنها الافاضل وحديث الغدير متواتر عند اكثر ائمة الحديث بعد از ان ناظم

تواتر او و ... تواترا ذكر كرده تفصيلا ... و محمد بن علي صبان در كتاب اسعاف الراغبين في سيرة

المصطفى وفضائل اهل بيته الطاهرين كه شيخ حسن العدوي الحمزاوي در مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار از ان

ساقط ابوده هفته قال ابو عیسی من کنت مولاه الخ وذکر الحدیث ... عن ابی الطفیل عن ... طرق صحیح وحسن وابراهیم بن یحیی بن ... الشیخ جلال الدین ذکر ان هو ... فی شرح الاربعین وروده در حدیث جابر بعضی کبار ... علی ابن ابیطالب ... رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اصطفانی رسول الله ... هذا القائل ... من کنت مولاه الخ ویکنی بالحسن وابا تراب کناه بذلک النبی ... واحمد بن عبد القادر بن بکری ... ذکر کتاب ... الاعالة ... ذکر ... الغالب ... شرح کرده بذکر حدیث ... رسول الله ... الذی ... دهلوی ... نساء ... اهل بیت ... از مفتاح النجا روایت کرده که اخرج الطبرانی عن ابن عمر ... رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ... مولوی محمد مبین لکهنوی در وسیلة النجاة ذکر کرده و مولوی محمد سالم دهلوی

بخاری در اصول الایمان گفته ... حصین ... که علی از من است ومن از علی واو ولی هر مؤمن بعد از من است چنانکه ترمذی روایت کرده و مولوی ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین ذکر کرده تفصیلا و مولوی حیدر علی در کتاب منتهی الکلام گفته مخفی نماند که حضرت ام المؤمنین عائشه بسیاری از مناقب حضرت امیر و بتول زهرا و ذریه طاهره ایشان بارها گفته چنانکه بر محدثین محجوب نیست در این مقام ما هم بر بعضی از احادیث اکتفا میکنیم از انجمله روایت احمد حنبل در مسند خود از ام المؤمنین است که من کنت مولاه فعلی مولاه وابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده پس چنین حدیث کثیر الطرق که اساطین محققین علمای اهل سنت واعلام محدثین متقدمین ایشان حکم بتواتر بودن آن نموده اند چنانکه تصریح شد با آنها اشکالی در آن از حیث سند نماند پس قدح بعضی مثل اصفهانی شارح تجرید وصاحب مواقف وتفتازانی وسید شریف در شرح مواقف ونسبت طعن بابن داود وابی حاتم وقوشچی وابن حجر مکی اجتهاد در مقابل نص بلکه عین تعصب ومحض غلط وغلط محض است بلکه تا شادادن ناقلین احاد بودن آن از آنجا ئیکه دروغگو حافظه ندارد در یکصفحه تناقض کلام خود را ذکر کرده اند چنانکه ابن حجر مکی در صواعق بعد از ذکر اسناد لا اله اهل حق باین حدیث گفته وجواب هذه الشبهة التی هی اقوی شبههم یحتاج الی مقدمة وهی بیان الحدیث ومخرجیه بیانه انه حدیث صحیح لا ریبة فیه وقد اخرجه جماعة کالترمذی والنسائی واحمد فطرقه کثیرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابیا وفی روایة لاحمد انه سمعه من النبی صلی الله علیه وسلم ثلثون صحابیا و شهدوا به لعلی لما نوزع ایام خلافته کما مر وسیاتی وکثیر من اسانیدها صحاح وحسان ولا التفات لمن قدح فی صحته ولا لمن رده بان علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها وادراکه الحج مع النبی صلی الله علیه وسلم وقول بعضهم ان زیادة اللهم وال من والاه الخ موضوع مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی کثیرا منها بعد ازان بدو سه سطر در وجوه رد تمسک باین حدیث گفته احدها ان فرق الشیعة اتفقوا علی اعتبار التواتر فیما یستدل به علی الامامة وقد علم نفیه لما مر من الخلاف فی صحة هذا الحدیث بل الطاعنون فی صحته جماعة من ائمة الحدیث وعدوله المرجوع الیهم فیه کابی داود السجستانی وابی حاتم الرازی وغیرهم فهذا الحدیث مع کونه احادا مختلف فی صحته فکیف ساغ لهم ان یخالفوا ما اتفقوا علیه من اشتراط التواتر فی احاد الامامة ویحتجون بذلک ما هذا الا تناقض قبیح وتحکم لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح انتهی بالله علیکم تماشا کنید بقول او وکان هذا الا تناقض در چشم خود نیز را نمی بیند ولکن در چشم دیگران مو را هم می بیند ملتفت نیست که تناقض فاحش در کلام خودش است از یکطرف تصحیح واز طرف دیگر تقبیح قبح الله وجهه ونسبت قدح این حدیث بابی داود از اکاذیب بی اصل است کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا عجیبتر است که خود ابن حجر در مبحث فضائل ابی بکر بجهة ادعای روایت هشت نفر از صحابه بر امامت ابی بکر را در صلوة دعوای تواتر آن نموده وحال آنکه شنیدی که حدیث غدیر را زیاده از صد نفر صحابه نقل کرده اند حتی آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام در رحبه منبر موده از کسانی شهادت میخواهم که بگویند شنیدیم از حضرت رسول که آنکه بگوید جبر داده شد وسی نفر پا شار ده نفر برخواستند وادعای سماع کردند کتا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام احمد حنبل

[illegible] ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم است که در رساله

[illegible] فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته

[illegible] نفر باشا [illegible]

تواتر [illegible] باشد قدح در تواتر بود [illegible] وجوه بطلان آن با آنکه خبر احاد را خود شان [illegible] نمی باشد لیس الا

[illegible] صحیح [illegible] انکار قدح [illegible] قلیل موجب نفی تواتر باشد لازم آید که [illegible] ابن مسعود [illegible]

اصحاب [illegible] آنست که تواتر قرآنیت معوذتین از قرآن مبنا شد و منکر متواتر بوده باشد [illegible]

است چنانکه شیخ علامه عبد الرحمن سیوطی در اتقان فی علوم القرآن گفته قال النووی فی شرح المهذب اجمع المسلمون علی

ان المعوذتین والفاتحة من القرآن وان من جحد منها شیئا کفر وانکار ابن مسعود چنانکه اغلب ضعفهای که خلاف شان او

[illegible] سیوطی [illegible] نیست در کتاب مذکور [illegible] گفته واسقط ابن مسعود من مصحفه ام القرآن والمعوذتین [illegible]

مذکور است کما اخرج احمد والبزار والطبرانی وابن مردویه من طرق صحیحة عن ابن مسعود انه کان یحک المعوذتین وکان

ابن مسعود [illegible] قال البزار لم یتابع ابن مسعود احد من الصحابة وقد صح عن النبی صلعم قرأتهما فی الصلوة واثبتهما فی المصحف

[illegible] کتاب گفته واخرج احمد والبخاری والنسائی وابن الضریس وابن الانباری وابن حبان وابن مردویه عن زر بن حبیش

اتیت المدینة فلقیت ابی بن کعب فقلت له یا ابا المنذر انی رأیت ابن مسعود لا یکتب المعوذتین فی مصحفه فقال اما والذی بعث

محمدا بالحق لقد سألت رسول الله صلعم عنهما وما سألنی عنهما احد منذ سألت غیرک قال قیل لی قل فقلت فقولوا فنحن نقول

کما قال رسول الله صلعم و غیر اینها مثل محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی در ریاض النضره در مطاعن

عثمن گفته واما الخامسة فهی احراق مصحف ابن مسعود فلیس ذلک مما یعتذر عنه بل هو من اکبر المصالح فانه لو بقی

فی ایدی الناس لکان ذریعة الی الفتنة الکبیرة فی الدین لکثرة ما فیه من الشذوذ والمنکرة عند اهل العلم بالقرآن ولحذفه

المعوذتین من مصحفه مع الشهرة عند الصحابة انهما من القرآن وقال عثمان لما عوتب فی ذلک خشیت الفتنة فی القرآن و همین را

حسین بن محمد بن الحسن دیاربکری در تاریخ خمیس ذکر کرده حیث قال واما احراق عثمان الخ و چندین نفر از [illegible] ذکر

انکار او را ذکر کرده اند حتی احمد در مسند خود [illegible] تواتر [illegible] ثابت میکنند و بعضا از ان

تمام دفع [illegible] اعلام ایشان بعضی مرتکب تاویل و بعضی مبتلای حمل بچیزی دیگر گردیده اند مثل آنکه قاضی

ابوبکر باقلانی در کتاب انتصار تاویل کرده فقال لم ینکر ابن مسعود کونهما من القرآن وانما انکر اثباتهما فی المصحف فان کان

یری ان لا یکتب فی المصحف شیئا الا ان کان النبی اذن فی کتابته فیه وکان ابن مسعود لم یبلغه الاذن فی ذلک هذا تاویل منه

ولیس [illegible] هو تاویل حسن الا ان الروایة الصحیحة التی ذکرتها تدفع ذلک حیث جاء فیها و یقول انهما لیستا من کتاب

الله نعم یمکن حمل لفظ کتاب الله علی المصحف فیتمشی التاویل المذکور خلاصه این خرخشات بسیار [illegible] در این باب بخصوص

از فخر رازی روایت کرده اند که طعن در روایات صحیحه بغیر سند لا یقبل چنانکه در اوائل تفسیر خود گفته الاغلب علی الظن ان

هذا النقل عن ابن مسعود کذب باطل والطعن فی الروایات الصحیحة بغیر سند لا یقبل حتی گفته اند که ممکن است اجماع بر تواتر

وصحت ثابت [illegible] نشود چنانکه ابن الصباغ در کلام [illegible] گفته وانما قاتلهم ابوبکر علی منع الزکوة ولم

یقل انهم کفروا بذلک وانما لم یکفروا لان الاجماع لم یکن استقر قال ونحن الآن نکفر من جحدها قال وکذلک ما نقل عن

ابن مسعود فی المعوذتین یعنی انه لم یثبت عنده القطع بذلک ثم حصل الاتفاق بعد ذلک و قد استشکل هذا الموضع

[illegible] القرآن [illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله علیه [illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] تواتر [illegible]

[illegible] متواتر [illegible] انشقاق [illegible]

[illegible] متواتر باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] انشقاق [illegible] شرح مختصر

ابن صاحب [illegible] ان انشقاق القمر متواتر منصوص علیه فی القرآن مروی فی الصحیحین وغیرهما [illegible]

[illegible] علامه سیوطی در کتاب اتمام الدرایه تواتر او ذکر کرده [illegible] انکار حلیمی کلام

[illegible] العقول [illegible] ابطال [illegible] جناب امیر المؤمنین

ابن حجر ذکر کرده حیث قال ثم نقول لا نزاع فی شیء من المقدمات الا فی قولکم الامر العظیم الواقع بمشهد الخلق العظیم لا بد فانه متواتر فانا نقول لیس الامر کذلک فان انشقاق القمر وفتح مکة انه کان بالصلح او بالقهر وکون بسم الله الرحمن الرحیم هل هو من کل سورة ام لا وکون الاقامة مثنى او فرادى مع مشاهدة الصحابة لذلک مدة حیات رسول الله صلعم کل یوم خمس مرات وکذلک احکام الصلوة والزکوة مع مشاهدتهم هذه الامور من النبی صلعم مدة حیاته کل ذلک امور عظیمة وقعت بمشهد الکثیر الامة ولم ینتشر شیء منها ودر مقام جواب دین تقریر گفته اما الانشقاق فقد منع الحلیمی وقوعه بحمل وانشق القمر علی انه سینشق وان سلمنا وقوعه فلعل الشاهدین ما کانوا فی حد التواتر لانه آیة لیلیة واکثر الناس کانوا تحت السقوف فلذا لم ینتشر پس اگر انکار حلیمی باین همه ثابت وخطوط قابل اعتنا شد والتفات نباشد وقدح در تواتر معجزه شق قمر نکند پس قدح بعض متعصبین در حدیث غدیر که حال ایشان معلوم است چگونه قادح خواهد شد گذشتن از همه اینها صفحا کرده در تواتر خود ایشان ذکر کرده اند در ما نحن فیه موجود است مثل آنکه علامه سیوطی در کتاب اتمام الدرایة لقراء النقایة گفته الخبر یعنی الحدیث وقیل اعم منه ان تعددت طرقه بلا حصر بان احالت العادة تواطئهم علی الکذب او وقوعه منهم اتفاقا بلا قصد واتصف بذلک فی کل طبقاته فهو متواتر ای یسمى به وسیأتی فی اصول الفقه انه یوجب العلم الیقینی ولا یحتاج الی البحث عن حال رجاله حالا منصف با تامل ملاحظه کند و ببیند که آیا منصف در حدیث غدیر هست یا نه اما تعدد طرق ازان بیشتر است که خود ایشان ذکر کرده اند واما احالت عادت یقینی و بحمد الله محال میدانند تواطؤ ایشانرا که صحابه رابر کذب فاحش از زبان وما ینطق عن الهوی واما وقوع آن بلا قصد محال میباشد بر اکثر قطع نظر از شنیدن از رسول خدا علی ابن ابیطالب انشاد از صحابه کرده بجوی که ذکر شده هم بلفظ سمعت اقرار کردند والان ذکر میکنیم از خود ایشان که حدیث من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار از رسول الله صلعم متواتر است مگر این اصحاب این حدیث را نشنیده بودند که افتراء ودروغ بر پیغمبر بگویند حاشاهم عن ذلک بنا باعتقاد اهل سنت واما طبقات رجال آن معلوم است که از اصحاب کبار بود نه پس باید موجب علم یقینی باشد وحال آنکه [illegible] بعد ازین گفته قال ابن الصلاح وامثاله علی التفسیر لکون یعز وجوده الا ان یدعی ذلک فی حدیث من کذب علی متعمدا فقد رواه من الصحابة نحو المائة وقیل المائتین وتعقب علیه الحافظ ابو الفضل العراقی بحدیث مسح الخف فقد رواه سبعون من الصحابة وحدیث رفع الیدین فی الصلوة وقد رواه نحو خمسین منهم وقال شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر ما ادعاه ابن الصلاح من العزة وغیره من العدم ممنوع لان ذلک نشأ عن قلة الاطلاع علی کثرة الطرق واحوال الرجال وصفاتهم المقتضیة لابعاد العادة ان یتواطؤا علی الکذب او یحصل منهم اتفاقا ومن احسن ما یقرر به کون التواتر موجودا وجود کثرة فی الاحادیث ان الکتب المشهورة المتداولة بایدی اهل العلم شرقا وغربا المقطوع عندهم بصحة نسبتها الی مصنفیها اذا اجتمعت علی اخراج حدیث وتعددت طرقه تعددا تحیل العادة تواطئهم علی الکذب افاد العلم الیقینی بصحة نسبته الی قائله ومثل ذلک

[illegible] ... کتب اهل سنت نیابا شدکه صحیح ... ذکر [illegible]
[illegible] صحیح بخاری ... [illegible] صحیح باشد
[illegible] ... الا ... [illegible]
[illegible] ... ولذلك
الاجتهاد ... [illegible] ... وقد صدق الشیخ الاسلم
[illegible] ... الحدیث والاطلاع ... جماعة من المتقدمین والمتأخرین احادیث کثیرة
[illegible] ... والقتل فی آخر الزمان وقد جمعت
من الاحادیث ... [illegible] ... الاحادیث المتواترة ... لذلك
کتاب ... [illegible] ... حدیث غدیر ... [illegible]
تا معلوم شد که حدیث غدیر متواتر است و منع کردن بعضی از محدثین مثل ملا سعد در کتاب شرح مقاصد بعد ذکر آن
چنانکه منع هر ... [illegible] ... از مفسرین و محدثین که مراد ایشان اینست که بعد از اینکه حدیث مذکور خلافت ... را اثبات
مذهب حجت خواهد شد زیرا که حدیث مذکور در بسیاری از کتب محدثین و مفسرین مذکور نیست لا یلتفت الیه نیست
بجهة آنکه واضح است ... اینکه عدم روایت حدیث دلالت و شهادت بر عدم صحت آن ندارد زیرا که خلو بعض کتب دلیل بر
نفی نمیباشد تا با شهادت رواة و محدثین آن معارضه کند که حدیث غدیر خلاف باشد بلکه ساکت خواهد بود از حال
سوای احادیث ... بسیار احادیثی است که مقطوع الصحة است و در کتب احادیث بلکه اکثر آنها مذکور نیست و این
اولی است که احد ... الاسباب غیر محصوره است ذکر نکردن حدیث را اسبابی باشد که قوای حاصره از احاطه آن عاجز است
قصوری یا تقصیر ملا سعد تفتازانی و غیر او را ملاحظه کنید که با کمال اتفاق ایشان در مسائل دیگر در این مقام نفی روایت حدیث
غدیر را از صحیح مسلم و بخاری نموده با اینکه متتبعین اصحاب ما حدیث غدیر را از این دو کتاب روایت کرده اند از جمله صاحب
کتاب نهج الایمان که از اعاظم علمای شیعه است از جزو رابع صحیح مسلم بعد از دو ورق حدیث را نقل نموده و قاضی
نور الله اعلی الله مقامه نیز از صحیح بخاری نقل کرده گویا ملا سعد این دو کتاب منظور نظر نکشته و یا کتمان حق روا
داشته که انکار وجود حدیث مذکور در کتابین مذکورین نموده چه خوب تشبیه کرده است بعضی از فحول علما قضیه ملا
سعد تفتازانی را بقضیه که شیخ بهائی علیه الرحمه در ایام سیاحت خود نقل کرده است علی ما هو المنقول که در یکی از بلدان وارد
شد مجلس درس یکی از علمای عامه و در آن مجلس بعضی از حضار سؤال کرد از شیخ که جماعت رفضه را دلیل بر مذهب خود چه
چیز است شیخ گفت که ایشان در عداد ذوی العقول محسوب نیستند طایفه قلیله هستند در غایت سفاهت و بی عقلی بهره
از علوم ندارند و عبرت بشأن ایشان نیست پس یکی از اهل مجلس سؤال کرد از من گویا تو از اهل سیاحت میباشی البته برخورده
ملاقات کرده و اگر از ایشان سخنی شنیده ذکر کن من در جواب گفتم بلی یکوقتی در سر مذهب با یکی از ایشان مناظره و
مباحثه ام اتفاق افتاد تا اینکه آن رافضی سخنی گفت که از عهده جواب آن بر نیامدم و در طلب جواب آن سخن بسیر بلاد گرفتار و
طریق سیاحت را اختیار کرده ام تا اینکه شاید از علمای اسلام عقده خاطرم حل کردد الحمد لله بمراد خود رسیدم انشاء الله
از برکت انفاس نفیسه جناب شیخ و ملازمان محتشمات رشیقه از صدف سینه مبارک ایشان بدستم آمد گفت بیان کن
آن سخن را گفتم آن رافضی چنین نقل کرد که محمد بن مسلم در کتاب صحیح خود دو حدیث ذکر میکند که مقتضای آن دو حدیث
کفر شیخین است اولا نقل میکند که قال رسول الله ص فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله و بعد از این
فاصله شش ورق نقل میکند که ماتت فاطمة مبغضة للشیخین ومن بعد ارشنید آن اینکلام از آن رافضی تاب و توانائی
... [illegible] ... استقرار در مکان خود او سلب شد گفتم هر که سواد و بهره از علوم نیست پس مرحوم از علما جواب شبهه
... [illegible] ... شیخ در جواب گفت که این سخن کذب است چنین خبری در صحیح نیست گفتم تا ملاحظه نمایم
... [illegible] ... ملاحظه کتاب مذکور نمود ... [illegible] ... مذکور است گفت شاید که نسخه من غلط باشد نسخه دیگر

[illegible]

[illegible]

حدیث کساء ... [illegible] ... منافات آن با مذهب ... [illegible]

[illegible] ... ایمان ... [illegible]

خلاف نموانند بود و عقد ... [illegible] ... جواب ... بود از فضلا و کاملین ایشان واضح کرده جمیع ... [illegible]
اهل سنت گویا بالخاصیه تقاضای مباهت در کلام و مناوات در نقض و ابرام مینماید و بنا بر این در کتب محدثین
و مفسرین کیه از ایشان مناقبیه در دلالت و یا سند احادیث صریحه در مذهب امامیه نقل نکرده و مع بود نبوده تا اکثر
در زمان بنی عباس بنای مدارس شد و بازار تدریس و تدرس و اشتغال العلوم رونق تمام پذیرفت چنانکه علامه مجلسی
در تذکرة الائمه فرموده و ایشان در مقام ترویج علم کلام و سایر علوم برآمدند تا اطفاء نور ایمان و تشیع نمایند بجهت
محافظت بقاء ملک و سلطنت زیرا که منافات طریقه حقه با طواغیت ایشان واضح بود زیرا که اگر مسئله امامت حقه رونق
میگرفت هر آینه امر خلافت خلفا جمیعا مختل میشد با اینکه جمله از ایشان معتقد بمذهب شیعه بوده اند و خلافت
خلفا را غصب حق میدانستند انتهی اینکه مرویست که هرون الرشید در خلوات خود خطاب بعلی میکرد و میگفت یا جعل
من انت تحرم ما احله رسول الله یعنی نکاح متعه و حج تمتع و مع ذلک اصل بنیان در اطفاء نور هدا کمتر از بنی امیه نبوده بلکه
ازید زیرا که معلوم است الناس علی دین ملوکهم و این باعث شد که علمای کاملین ماهرین در معقول و منقول از اصول
و فروع از مذاهب اربعه و اطراف و اکناف عالم بسیار شدند تا در زمان غیبت کبری چون حق تعالی وعده اتمام نور در قرآن
مجید فرموده بود و لو کره الکافرون بالطاف جلیله خود در مقام انتصار شیعه برآمد و ایشان را نیز امداد نمود باکابر علما محققین
مبرزین بجدیکه اگر بحسب عدد کمتر از علمای عامه بوده اند لکن بحسب علم و فضل مقابل بلکه زیادتی داشته اند و ایشان با امداد
حضرت سبحان از اطراف و جوانب کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ محدثین و مفسرین و مورخین عامه را جمع نموده و نصوص
خلافت حضرت و ... [illegible] ... بجهت
ترویج حق بمقام تخریب ... [illegible]
و یا متعصبی نماند زیرا که استناد بطرق شیعه و روایات ایشان در مقام الزام ... [illegible] ... خارج است
علمای عامه بعد از مشاهده این معنی پشت بر پشت داده ... [illegible] ... خود
در دلالت و اسانید نصوص جلالت ایراد کردند و این ... [illegible]
است که ما شاء الله اودیه ... [illegible] ... ضلال ... [illegible] ... خلاف متواتر بودن خبر نزد شیعه
متفق علیه است چنانکه بر متتبع عارف بر موارد آن مخفی نیست علاوه بر این اتفاق کاشف و قرائن چند در نقل
قضیه غدیر موجود است من جمله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک که از خود شان محدثین و مفسرین گفته اند
علی چنانکه ... [illegible] ... مطلب بزرگ بود و پیغمبر ... [illegible]
... [illegible] ... والله یعصمک من الناس ... [illegible] ... قضیه نزول سئل سائل بعذاب ... [illegible]
تفصیلا ذکر ... [illegible]

است ملا سعد تفتازانی که کلام غزالی را ذکر نموده از جمله علمای مشهور و معروف ایشانست که شهرت علم و علو قدر ایشان در معقول و منقول
آفاق عالم را فرو گرفته در کتاب سر العالمین بنا بر آنچه بعضی از فحول علما ذکر کرده اند گفته است در مسئله خلافت آنچه که حاصل مضمونش
اینست که حجت ظاهر شده و اجماع کردند بر متن حدیث از خطبه پیغمبر صلعم روز غدیر و عمر گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت
مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و این تسلیم و رضا است بامارت آنحضرت لکن بعد از آن هوای نفس غلبه کرد برای حب
ریاست و شنیدن صدای اسلحه و ازدحام سواران و فتح بلاد چشانید بر ایشان اصحاب را کاس شراب لذات نفسانیه را
پس نقض عهد کردند و پشت سر خویش نمودند و آخرت را بدنیا فروختند و بد معامله کردند که در او سودی نیست انتهی پس
مقتضای این کلام آنست که اگر واقعی باشد لابد آنست که غزالی شیعه بوده باشد و الا غرض از عناد و تعصب با اهل البیت علیهم
السلام چیزی مقتضی آن نیست و از جمله قرائن خارجیه اشعار حسان ابن ثابت است که بعد از استیذان از آنحضرت گفت یا معشر قریش
بشنوید شهادت حضرت رسول را و بعد شروع کرد بخواندن این ابیات وقال له قم یا علی فانني رضيتك من بعدي اماما
وهاديا چنانکه سابقا ذکر شد که در مصرع آخر تصریح از زبان آن بزرگوار رضا بامامت و هادی بودن او بعد از خود انشا کرد
و سرور کاینات امضا فرمودند و چند نفر از علمای معتبرین خود شان اشعار حسان را ذکر کرده اند و بروایات صحیح کذاشته
اند چنانکه در عبقات الانوار همه آنها را ضبط کرده است و از جمله قرائن خارجیه قول عمر است که در اخبار عدیده ذکر شد که
رفت در خیمه علیحده که برای آنسرور زده بودند تهنیت کرد و بخ بخ لک گفت و چون متواتر بودن خبر شریف ثابت کردید
بدانکه بعضی از متاخرین علمای عامه گویا از علمای هند باشد در مقام عصبیت تمام که بحار عناد و لجاجت بکلیه
ضلالت او منعوی کرده با اختلال عقل و یبوست خیشوم و خشونت قلب گرفتار گشته بمقام انکار محض آمده که اصلا اهل
عربیت مولی را بمعنی اولی استعمال نکرده اند بلکه گفته که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند آمدن مولی را بمعنی اولی و الی الان
چنین انکاری بنظر حقیر نرسیده بلکه همه اهل عربیت در مقام مولی را مشترک دانسته ایراد بر شیعه کرده اند که استعمال لفظ
مشترک در یک معنی بخصوصه موقوف است بر قرینه معینه آن و آن در حدیث غدیر مفقود است پس باید قول کذب و افترای
او را بر قاطبه اهل عربیت رد بر خود شمر بکنیم بعد از آن در مقام ثانی طی گفتگو بکنیم پس بدانکه استعمال مولی بمعنی ولی
در کتاب و سنت و اشعار عرب شایع و متداول است و اهل تفسیر و لغت تصریحات بر آن کرده اند مثلا از مفسرین محمد بن
سائب کلبی است چنانکه ابو حیان در بحر محیط در تفسیر قوله تعالی قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا وعلى الله فليتوكل
المتوكلون گفته هو مولينا اى ناصرنا وحافظنا قاله الجمهور وقال الكلبي اولى بنا من انفسنا في الموت والحيوة وقيل مالكنا وسيدنا
فلهذا يتصرف كيف يشاء فيجب الرضا بما يصدر من جهته وقال ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم فهو
مولانا الذي يتولانا ويتولاهم و قول هم از کلبی نقل کرده که او مولی را باولی تفسیر کرده و چند نفر از علمای معتبرین عامه
تعریف کلبی و ماهریت او در علم تفسیر کرده اند و اینکه او از اکابر ایشان است که محتاج بذکر ایشان نیست و یحیی بن
زیاد الفراء چنانکه در تفسیر مفاتیح الغیب که مشهور بتفسیر کبیر است مذکور است مأویکم النار هی مولیکم وبئس المصیر
گفته و في لفظ المولى ههنا اقوال احدها الى ان قال الثالث قال الكلبي يعني اولى بكم وهو قول الفراء والزجاج وابي عبيدة
الخ و فراء از جمله اعاظم مهره این فن است که ابن خلکان برمکی اربلی شافعی در وفیات الاعیان او را تعریف زیاد کرده و در
مرآة الجنان یافعی و عبر ذهبی و در تتمة المختصر ابن الوردی گفته یحیی بن زیاد فراء کوفی ابرع الکوفیین نحوا ولغة وادبا الی
ان قال يفري الكلام فلقب بذلك وابو زيد سعيد بن اوس الانصاري بنا بر آنچه غلام محمد بن محيي الدين بن عمر الاسلمي
در ترجمه عبقریه که ترجمه تحفه اثنا عشریه است بجواب حدیث غدیر گفته ولا يخفى ان اقل الغلط في هذا الاسناد الا هو
انکار اهل العربیة قاطبة ثبوت ورود المولى بمعنى الاولى بل قالوا لم يجئ قط المفعل بمعنى افعل في موضع ومادة اصلا
فضلا عن هذه المادة بالخصوص الا ان ابا زيد اللغوي جوز هذا متمسكا فيه بقول ابي عبيدة في تفسير هي مولاكم اى
اولی بکم و نیز از جمله اکابر ائمه عربیت است که تعریف زیاد دارد و ابو عبیده معمر بن المثنی البصری چنانکه از عبارت فخر
[illegible] و از مفاتیح الغیب گذشت ذکر شد و ابن حجر مکی هم تفسیر مولی را باولی از

[illegible]

[illegible] وابوالحسن سعید بن مسعدة المجاشعی
معروف باخفش حکم کرده ... مولی بمعنی اولی است چنانکه ... الاخفش ...
الاعیة قال فی قوله تعالی مأویکم النار هی مولیکم معناه هی اولی بکم وذکر هذا ایضا الاخفش والزجاج وعلی بن عیسی
واستشهدوا ببیت لبید ... که ذکرش گذشت واخفش از اشهر مشهور و معروف است ... ابن خلکان در وفیات
الاعیان تعریف و ذکر کرده کما قال ابوالحسن سعید بن مسعدة المجاشعی بالولاء النحوی البلخی المعروف بالاخفش الاوسط
احد نحاة البصرة والاخفش الاکبر ابوالخطاب کان نحویا ایضا وهو من اهل هجر من موالیهم واسمه عبد الحمید بن
عبد المجید ... والاخفش الاوسط المذکور من ائمة العربیة واخذ النحو عن
سیبویه وکان ... وضع سیبویه فی کتابه شیئا الا وعرضه علی وکان یری انه اعلم به منه وانا الیوم اعلم به
منه ... و یحیی بن ... التاریخ بالعقد وبغیة الدعاة سیوطی او را تعریف کرده اند وابوالعباس ثعلب احمد بن یحیی الشیبانی
البغدادی مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده چنانکه حسین بن احمد زوزنی در شرح سبعه معلقه گفته فغدت کلا
الفرجین تحسب انه مولی المخافة خلفها وامامها الفرج موضع المخافة والفرج ما بین قوائم الدواب فما بین الیدین فرج
وما بین الرجلین فرج والجمع فروج وقال ثعلب ان المولی فی هذا البیت بمعنی الاولی بالشیء کقوله تعالی مأویکم النار هی
مولاکم ای هی الاولی بکم انتهی وثعلب مستغنی از تعریف است چنانکه ذکر یافت واما ابوالعباس محمد بن یزید المبرد
پس آنکه مولی بمعنی اولی است سید مرتضی قدس سره در شافی فرموده قال ابوالعباس المبرد فی کتابه المترجم بالعبارة
عن صفات الله تعالی اصل الولی الذی هو اولی واحق ومثله المولی وابن عبارت صریح است در اینکه ولی بمعنی اولی
واحق است ومولی مثل ولی است پس هم بمعنی اولی واحق است ومبرد از مشاهیر اساطین جلیل الشان است واکثر تعصبی را تعرف محامد
شود در خصوص ذکر آن از جناب علم الهدی و یکویند که آن از اعیان علمای منصفه است ملاحظه کلام ابن خلکان در وفیات الاعیان
بکند در ذکر فضائل باهره وجواهر زواهر مناخره او وازبپ زینت کردن انصاف نماید که چه تعریفها از آنجناب نموده که آنجناب
نقیب الطالبیین وامام بود در علم کلام وادب وشعر وکتاب درر الغرر او نهایت جلیل الشان وعظیم المرتبه است که در حق او
گفته که آن کتابی است ممتع دلالت میکند بر فضل کثیر و توسیع در اطلاع بر علوم واز آنکتاب هم ظاهر میشود که ابن بسام سید
در کتاب ذخیره بمدح وثنا تعریف نموده که حاصلش اینستکه ابن شریف امام ائمه عراق است که بند اختلاف واتفاق بسوی
آنجناب بود ماوی او بوده اند علمای عراق واخذ علوم از او میکردند وصاحب مدارس جامع شارد وآنس است واخبار او دائر
وسائر واشعار او معروف ومشهور ومآثر آثار او در راه خدا محمود وتالیف او در دین وتصانیفش در احکام مسلمین از آن قبیل
است که شهادت میدهد بر آنکه آنجناب فرع این اصول او از اهل این بیت جلیل است ودر لسان المیزان عسقلانی گفته که سید
مرتضی اول کسی است که دار خود را دار علم کرد انید ومناظره او را مقرر ساختند وفتوی داد قبل از آنکه بسن بیست سال
رسد وحاصل بود برای او ریاست دنیا وعلم با عمل کثیر در ستر ومواظبت تلاوت قران شریف وقیام لیل وافاده علم وشوق
ومحبت علم بمرتبه داشت که چیزی را بر علم اختیار نمیکرد وعلم بلاغت وفصاحت لهجه میافراشت وشیخ ابو اسحق شیرازی که
از اعیان علمای سنت است گفته که سید مرتضی ثابت الجاش بود وتکلم میکرد بزبان معرفت ووارد میکرد کلمه صدق را
پس میگذشت مثل گذشتن تیر در نشان وهرگاه شروع بتکلم میکرد با مردم همه در یکطرف بودند واو در طرفی یکرو
آنجناب تنها مزاحم ومقابل سایر علما وفضلا میشد واکابر علما واجلاء ایشان بمرتبه و تمیز سید ند وابوالحسن علی بن
الحسن الباخرزی در کتاب دمیة القصر گفته که سید مرتضی ثمره دوحه سیادت وقمر فلک ریاست وعلم آنجناب مثل
سیف منتضی خلاصه کریبا بشود که تعریف او از کتب علمای سنت استقصا نمایم رساله منفرده میشود بغیه
سیوطی را ببین وابوالعلی معری را ملاحظه کن که همه شاهد صدق اند بر جلالت شان آنبزرگوار در میان علمای عامه
واز جمله مصرحین بمجیء مولی بمعنی اولی ابو اسحق ابرهیم بن محمد السری ابن سهل نحوی الزجاج صاحب کتاب معانی القران
است که ذکر آن از فخر رازی در نهایة العقول گذشت و ... محتاج بتعریف نیست تهذیب الاسماء نووی ووفیات ابن

[illegible]

مثلاً کتاب الاعراب [illegible] ابن القاسم [illegible]

و [illegible] ابن القاسم الانباری [illegible] الحروف [illegible] اقسام [illegible]

[illegible] الاول [illegible] ذکرنا [illegible] الحادی والعشرون [illegible]

[illegible] من الشعراء [illegible] سواء [illegible]

الانباری ذکر الحفاظ ذهبی وابن خلکان وانساب سمعانی وافی صفدی و تاریخ یافعی وطبقات القراء جزری و

ومنهم سیوطی [illegible] الحفاظ واتقان سیوطی معلوم است و محمد بن عزیز السجستانی العزیزی در تفسیر خود مسمی بنزهة القلوب

شعر مع [illegible] مسئله مذکور کرده و [illegible] سیوطی در اتقان [illegible] اوذ ذکر کرده است و کتاب او در انساب سمعانی

ذکر کرده [illegible] التصحیح [illegible] ذکر کرده چنانکه [illegible] شیخ ظاهر است و در کتب [illegible]

[illegible] ذکر کرده است و ابونصر اسماعیل بن حماد فارابی جوهری در صحاح اللغة که معنا هنه کرده است در ان یذکر فیه صحیح

حیث قال اما بعد فانی قد اودعت فی هذا الکتاب ما صح عندی من هذه اللغة التی شرفها الله تعالی وجعل علم الدین والدنیا

منوطاً بمعرفتها [illegible] فال بعد تحصیلها بالعراق روایة واتقانها درایة ومشافهتی بها العرب العاربة فی دیارهم بالبادیة ولم

الو فی ذلک نصحاً ولا ادخرت وسعاً [illegible] کفته واما قول لبید فقدت کلا الفرجین تحسب انه مولی المخافة خلفها وامامها

فیرید انه اولی موضع ان یکون فیه الخوف و محامد سنیه جواهر جوهری از افادات اکابر و اعاظم علمای فنّ ظاهر است

مثل آنکه ابو منصور عبد الملک بن احمد بن اسماعیل الثعالبی اللغوی در یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر علی ما فی مزهر السیوطی

کفته کان الجوهری من اعاجیب الزمان وهو امام فی اللغة وله کتاب الصحاح وفیه یقول ابو محمد اسماعیل بن محمد بن عبدوس

النیشابوری شعر هذا کتاب الصحاح سید ما صنف قبل الصحاح فی الادب تشمل ابوابه وتجمع ما فرق فی غیره من الکتب

و هم چنین تعریف جوهری از کتب دیگر ظاهر است مثل تتمة المختصر ابن الوردی حیث قال فی وقایع سنه ثمان وتسعین وثلثمائة

فیها توفی ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری صاحب الصحاح وهو من فاراب من مدن الترک وتسمی الیوم اطرار وله خط منسوب

غالی وقدم نیسابور فتوفی بها و کتابه الصحاح یصف فضله و در تاریخ یافعی خط او را ضرب المثل آورده تا که فرق میان خط او و

خط ابن مقله نمیتوان کرد است و بعینه سیوطی در مزهر سیوطی کفته اعظم کتاب الف فی اللغة بعد عصر الصحاح کتاب

المحکم والمحیط الاعظم لابی الحسن علی بن سیدة الاندلسی الضریر ثم کتاب العباب للرضی الصغانی الی ان قال ثم کتاب

القاموس ولم یصل واحد من هذه الثلثة فی کثرة التداول الی ما وصل الیه الصحاح ولا نقصت رتبة الصحاح ولا شهرته

بوجود هذه وذلک لالتزامه ما صح فهو فی کتب اللغة نظیر صحیح البخاری فی کتب الحدیث ولیس المدار فی الاعتماد علی

کثرة الجمع بل علی شرط الصحة و ملا علی قاری در رساله که بجواب رساله امام الحرمین ابو المعالی جوینی در ردّ مذهب

ابوحنیفه نوشته میگوید و قال الکردری لیس الشافعی بصاحب مذهب بل هو متصرف فی مذهب غیره انتهی و

هذا نظیر من صنف کتاباً فی ثلثین سنة فجاء بعده شخص فهذّبه وبوّبه واوجزه فی ثلث سنین واراد ان یفتخر بان صنفه فی زمان

قلیل احسن ممن قبله فقیل له انما صنفته انت فی ثلث وثلثین ومن هذا القبیل تفسیر البیضاوی بالنسبة الی الکشاف للزمخشری

وکتاب القاموس بالاضافة الی کتاب الجوهری ونحو ذلک الی ان قال ومن القواعد المقررة والامور المسلمة ان الفضل للمتقدم و

انهم لولاهم لکان اصحاب الزمن الاخیر فی مقام الجهل کالحمر فاعترض صاحب القاموس بانه لغوی مع انه لغوی فاخذ عن

الجوهری جواهر اللغة ووهمه فی مواضع تقلید بعض الائمة واکثرها قابل ان یدفع وعن محل الوهم یرفع مؤلف گوید کسی نگوید

که اینمطالب بسط بمد عی ندارد چرا طول میدهی مطلب ما زیراکه در هر یکی ازین منقولات فوائدیست برای متامل که از ان جمله

تخریب بعضی از ایشانست بعض در یکرا و تعلبی در تفسیر خود مسمی بالکشف والبیان گفته انت مولانا ای ناصرنا وحافظنا

وولینا واولی بنا و در قول حق تعالی مأویکم النار هی مولاکم گفته ای صاحبکم واولی بکم واحق و شعر لبید را شاهد ذکر کرده

و واحدی در تفسیر وسیط گفته ومأویکم النار هی مولاکم الی ان قال فهی اولی بکم من کل شیء و ابو الحجاج یوسف بن سلیمان

شنتمری در کتاب تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب که در ان شرح ابیات کتاب سیبویه

[illegible] استعمالها

[illegible] مولی المخافة [illegible]

موضع المخافة [illegible] هی مولاكم [illegible]

الاعیان [illegible] التبریزی [illegible] شرح دیوان حماسه

[illegible] شرح شعر [illegible] علیکم [illegible]

[illegible] محققین وصاحب

تصنیف [illegible]

[illegible] الخطیب التبریزی [illegible]

[illegible] النار هی مولاکم [illegible] است در

وفیات الاعیان تعریف [illegible] مشکلات [illegible] است [illegible] و

مصنفات [illegible] تفسیر قرآن معالم التنزیل ومصابیح وشرح السنة [illegible] والجمع بین الصحیحین [illegible]

و [illegible] معهود [illegible] بصنعت قراءت [illegible] بفتح الباء الموحدة والسین المهملة

وبعد [illegible] بلده بخراسان بین مرو وهرات [illegible] مشهور است وعلامه ابو القاسم محمود

بن عمر الزمخشری در اساس اللغة که مشهور است باساس البلاغة فی اللغة که در دو مجلد است بچاپ مصر گفته ومولای سیدی و

عبدی ومولای بین الولایة ناصری هو اولی وایضا زمخشری گفته در کشاف هی مولاکم هی اولیکم وشعر لبید مذکور را استشهاداً

آورده وتعریف زمخشری از کتاب اعلام الاخبار کفوی وجامع الاصول جزری وتاریخ یافعی ودیگر ان مشهور ومعروف است

وچون نقل عبارات هر یکی از ناقلین موجب تطویل بلا طائل است بهمین سبب اکتفا بذکر اسماء وکتب ایشان بشود از انجمله

ابو الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی در تفسیر زاد المسیر واحمد بن الحسن بن احمد الزاهد الدرواجکی در تفسیر

خود که مشهور بتفسیر زاهدی است وعلامه نظام الدین حسن بن محمد القمی النیسابوری در غرائب القرآن ورغائب الفرقان

وابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی در مطالب السئول صراحة در حدیث غدیر وسبط ابن جوزی شمس الدین ابو المظفر

یوسف بن قزعلی در کتاب تذکره خواص الامة که در ایران هم چاپ شده است گفته والعاشر بمعنی الاولی وقاضی ناصر الدین

عبد الله بن عمر البیضاوی در انوار التنزیل واحمد بن یوسف بن عبد الدائم الحلبی المعروف بابن سمین در تفسیر در المصون فی علم

الکتاب المکنون ومحمد بن ابی بکر الرازی در کتاب غرایب القرآن وجلال الدین احمد الخجندی چنانکه شهاب الدین احمد در توضیح

الدلائل علی ترجیح الفضائل از او نقل کرده وحافظ الدین عبد الله بن احمد النسفی در تفسیر مدارک التنزیل وحقائق التأویل وعمر

بن عبد الرحمن الفارسی القزوینی در کشف کشاف وابن صباغ مالکی در فصول مهمه وجلال الدین محمد بن احمد المحلی الشافعی

در تفسیر مختصر خود که او وسیوطی نوشته ومجموع آن مشهور است بتفسیر جلالین وحسین بن علی الواعظ الکاشفی در تفسیر

مواهب علیه که مشهور است بتفسیر حسینی وسعید چلبی مفتی روم در حاشیه خود بتفسیر بیضاوی وشیخ شهاب الدین احمد بن

محمد بن عمر خفاجی در حاشیه خود بتفسیر بیضاوی وشیخ سلیمان جمل در حاشیه خود بر تفسیر جلالین وملا جار الله الله آبادی

در حاشیه خود بر بیضاوی ومحمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی در روضه ندیه نقلا عن الحمید الفقیه وعبد الرحیم

ابن عبد الکریم در شرح قصاید سبع معلقات در شرح شعر لبید مذکور وتفسیر رشید النبی در شرح قصاید سبع معلقه

در شرح شعر مذکور وسید مؤمن بن سید حسن مؤمن شبلنجی در نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار ونسبت به

علما داده که گفته مولی بمعنی امده از انجمله بمعنی اولی آمده قال الله تعالی فی حق المنافقین مأویکم النار هی مولیکم ای اولی

بکم وفاضل ابرهیم مصحح نور الابصار گفته که این کتاب لائق است که نوشته شود بنور بر نحور حور ومؤلف آن از اوحدین

فضلا است وچون الحمد لله از این فقره هم فارغ شدیم وثابت شد که مولی بنابگفته اجلاء علماء خود سنیان از لغویین

ومفسرین بمعنی اولی استعمال شده است پس بدانکه از جمله قراین دال بر خلافت وامامت وجود لفظ مولی است در حدیث

غدیر بمعنی اولی در تصرف چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد گفته اما حدیث الغدیر فهو انه علیه الصلوة والسلام قد

جمع الناس يوم غدير خم موضع بين مكة والمدينة بالجحفة وذلك بعد رجوعه من حجة الوداع وكان يوماً صائفاً حتى ان الرجل ليضع رداءه تحت قدميه من شدة الحر وجمع الرحال وصعد عليها فقال مخاطباً معاشر المسلمين الست اولى بكم من انفسكم قالوا بلى قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهذا حديث متفق على صحته اورده علي يوم الشورى حين عدد فضائله ولم ينكره احد ولفظ المولى قد يراد به المعتق والمعتق والحليف والجار وابن العم والناصر والاولى بالتصرف قال الله تعالى مأويكم النار هي مولاكم اي اولى بكم ذكره ابو عبيدة وقال النبي ايما امرأة نكحت بغير اذن مولاها اي الاولى بها والمالك لتدبير امرها ومثله في الشعر كثير وبالجملة استعمال المولى بمعنى المتولي والمالك للامر والاولى بالتصرف شائع في كلام العرب منقول عن كثير من ائمة اللغة والمراد انه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزلة الاولى ليعترض بانه ليس من صيغة اصل التفضيل وانه لا يستعمل استعماله وينبغي ان يكون المراد به في الحديث هو هذا المعنى ليطابق صدر الخبر ولانه لا وجه للخمسة الاول وهو ظاهر ولا السادس لظهوره وعدم احتياجه الى البيان وجمع الناس لاجله سيما وقد قال الله تعالى والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض ولا خفاء في ان الاولوية بالناس والتولي والمالكية لتدبير امرهم والتصرف فيهم بمنزلة النبي هو معنى الامامة والجواب منع تواتر الخبر فان ذلك من مكابرات الشيعة كيف وقد قدح في صحته كثير من ائمة الحديث ولم ينقله المحققون منهم كالبخاري ومسلم والواقدي واكثر من رواه لم يرو المقدمة التي جعلت دليلاً على ان المراد بالمولى الاولى وبعد صحة الرواية فمؤخر الخبر اعني قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه يشعر بان المراد بالمولى هو الناصر والمحب بل مجرد احتمال ذلك كاف في دفع الاستدلال وما ذكر ان ذلك معلوم ظاهر في قوله تعالى والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض لا يدفع الاحتمال لجواز ان يكون التنصيص على موالاته ونصرته ليكون ابعد عن التخصيص الذي يحتمله اكثر العمومات وليكون اقوى دلالة واوفى بافادة الشرف حيث قرن بموالاة النبي وهذا القدر من المحبة والنصرة لا يقتضي ثبوت الامامة وبعد تسليم الدلالة على الامامة فلا عبرة بخبر الواحد في مقابلة الاجماع ولو سلم فغايته الدلالة على استحقاق الامامة وثبوتها في المآل لكن من اين يلزم نفي امامة الائمة الثلثة قبله وهذا قول بالموجب هو جواب ظاهر لم يذكره القوم واذا تأملت فيما يدعون من تواتر الخبر حجة تسليمهم الا لهم لانه لو كان مسوقاً لثبوت الامامة دالاً عليه لما خفي على عظماء الصحابة فلم يتركوا الاستدلال ولم يتوقفوا في محمل امر الامامة والقول بان القوم تركوا الانقياد عناداً وعلي ترك الاحتجاج تقية نهاية الغواية وغاية الوقاحة وتمام.

عبارت قوشجي بعينها همين است مگر انكه او گفته واجيب بانه غير متواتر بل هو خبر واحد في مقابلة الاجماع واين دو وجه كه بمقام رد استدلال بسيط مذكور انده بحيوحه من الوجوه نگفته اند كه مولي بمعنى اولي بتصرف كه امده است ممنوع است بلكه ترجيح داده اند معاني ديگر را بر اين معني باحتمالات وكيكه كه جواب هر يكي از انها بوجه مختصري كه مشتهو ديانشاءالله ونبايد دانست كه اينها عبارت كه از اين دو بزرگوار صادر شده است در تعريض دلالت حديث غدير بر امامت علي بن ابي طالب عليه السلام از خود شان نه انكه از طرف شيعه است تا صحيح شود نسبت بعضا زاني قوشجي چنانكه شاهد اين مطلب فهم عبد الوهاب قد دالي قوجي است كه در كتاب خود مسمى به بحر المذاهب در جواب حديث غدير نسبت اين افاده متينه را بشارح تجريد داده وبعد تسليم مجيء مولي بمعني اولي انمواقف وشرح ان نعقب ورد ابن رد بهمين افاده مزبوره نموده حيث قال في بحر المذاهب الجواب عن حديث الغدير وعن الثالث بمنع صحة الحديث ودعوى الضرورة في العلم بصحته لكونه متواترا مكابرة كيف ولم ينقله كثير من اصحاب الحديث كالبخاري ومسلم واضرابهما وقد طعن بعضهم فيه كابن ابي داود السجستاني وابي حاتم الرازي وغيرهما من الائمة الحديث ولان علياً رضي الله لم يكن يوم الغدير مع النبي فانه كان باليمن ورد هذا بان غيبته لا تنافي صحة الحديث الا ان يروى هكذا اخذ بيده او استحضره فقال كذا وكذا وان سلم صحة الحديث فلا نسلم انه متواتر بل هو خبر واحد في مقابلة الاجماع ولو سلم تواتره لم يرو مقدمة الحديث التي جعلت دليلاً على ان المراد بالمولى هو الاولى بالتصرف فالمراد بالمولى هو الناصر لا الاولى بدليل اخر الحديث اعني اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ولان مفعل بمعنى افعل لم يرد احد ويقال الاولى ... مولي الرجلين والرجال ... [illegible]

[illegible] و [illegible] الفاظ [illegible] الا [illegible] ان [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] ان [illegible] امام [illegible] کلام [illegible]

ہمیں افادہ شرح مقاصد [illegible] تحریر [illegible] ابن حجر [illegible] ثابت [illegible] مولی [illegible] اولی

بتصریح استعمال کرده اند [illegible] کلام عرب [illegible] الآن [illegible] ثابت [illegible] ایشان [illegible] مقاصد [illegible]

اولا [illegible] بالتصریح [illegible] سیوطی [illegible] و کتاب [illegible] جیسے و کتاب [illegible]

الاخبار محمود بن سلیمان [illegible] کتاب [illegible] العلوم [illegible] شیخ [illegible] کشف [illegible]

[illegible] و [illegible] حجر [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] جواب حدیث غدیر گویند [illegible]

لا نسلم ان المراد انه الاولی بالامامة بل بالاتباع والقرب منه فهو کقوله تعالی ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه ولا

قاطع بل ولا ظاهر علی نفی هذا الاحتمال بل هو الواقع اذ هو الذی فهمه ابوبکر و عمر وناهیک بهما من الحدیث

فانهما لما سمعاه قالا له امسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنة اخرجه الدارقطنی واخرج ایضا انه قیل لعمر انک تصنع بعلی

شیئا لا تصنعه باحد من اصحاب النبی فقال انه مولای یعنی قول او کہ نفی کلام او لک برامامت کرد و لکن گفت بل بالاتباع عاجب

مطلوب است و بر او کہ اتباع او نزد او مردنیا است و نزد و مطلوب صلاة است بلکہ مراد اتباع او نزد امر دین و دنیا است کہ متعلق

بشریعت پیغمبر باشد از کجا آمد وجوب اتباع شیخین کہ مثل بت پرستان با دست خود شان تراشیده امام و خلیفه کرده اند

کہ نہ در قرآن و نہ در نص رسول اشاره بلیاقت ایشان شده است در امر خلافت باب مدینه علم و رسول صلی الله علیه [illegible] شیر از عاید

ان داخل میشوند چنانکہ این حدیث را هم تراشیده اند و هم چنین فهم شیخین را شیخ عبدالحق در لمعات شرح مشکاة از ابن حجر

نقل کرده و هم چنین شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در ذخیرة المال گفته وقد تولیت الامام المرتضی قبلا وفعلا و

قولا علی بن ابی طالب رض والمراد بالمولی الولایة وهو الصدیق الناصر او الاولی بالاتباع والقرب منه کقوله تعالی ان اولی الناس

بابرهیم للذین اتبعوه وهذا الذی فهمه عمر من الحدیث فانه لما سمعه قال هنیئا لک یا ابن ابی طالب امسیت ولی کل مؤمن ومؤمنة

الخ پس عار باد بر کسانی کہ انکار میکنند آمدن مولی بمعنی اولی و اکثر ائمه فهم شیخین نکرده خود را تنقیه و تحقیق کرده در

مقام تعصب مقابله با شیعه سنگ رد بسینه افادات ائمه ثقات خود میزنند و نمی فهمند کہ این انکار مستلزم انکار فهم شیخین

است عجب از فهم ابن حجر است کہ با وجود این تصریح در مقام عناد با جمله دفتر رده در ود تمسک اهل حق بحدیث غدیر گفته

وثانیهما لا نسلم ان معنی المولی ما ذکروه بل معناه الناصر لانه مشترک بین معان کالمعتق والعتیق والمتصرف فی الامر والناصر

والمحبوب وهو حقیقة فی کل منها وتعیین بعض معانی المشترک من غیر دلیل یقتضیه تحکم لا یعتد به الی آخر ما ذکره تمیدا نم

قرائن واضحه بر اراده اینمعنی را چه انفهمیده است با قطع نظر از سایر آیات و اخبار دال بر فضل علی بن ابی طالب الا انا انما

او نعوذ بالله من قساوة القلب عجب این است کہ بعد از قبول دلالت بر امامت انکار کرده امامت فی الحال را بلکہ امامت بعد

از مشایخ را و از جمله دلائل قاطعه قرائن ساطعه بر مجیء مولی بمعنی اولی و بودن مولی همین معنی در حدیث غدیر آنستکہ در بعض

طرق حدیث بجای من کنت مولاه من کنت اولی به من نفسه وارد است و در بعض دیگر من کنت ولیه و اولی بنفسه است چنانکہ

میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در کتاب مفتاح النجا فی مناقب آل العبا در ذکر حدیث غدیر گفته وللطبرانی فی روایة

اخری عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و همچنین

میرزا محمد در نزول الابرار کہ التزام ایراد احادیث صحیحه در آن کرده از تعرض احادیث ضعاف بلکہ حسان هم چنانکہ در خطبه

کتابش گفته و ذکر شد گوید وعند الطبرانی فی روایة اخری عن ابی الطفیل الخ و در کتاب سیف مسلول گفته کہ از مصنفات

قاضی ثناء الله است و در بعض روایات آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه الخ و یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در

کتاب تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة بعد ذکر عدم جواز اراده معانی دیگر از لفظ مولی در حدیث غدیر گفته

فیتعین الناصر و معناه اولی به من نفسه فعلی اولی به وقد صرح بهذا المعنی الحافظ ابوالفرج یحیی بن سعید الثقفی الاصفهانی

[illegible] ... رسول الله ... علی ... [illegible]

[illegible] ... الاحادیث ... [illegible]

[illegible] ... مولی التصرف فی الامر ... [illegible]

[illegible] ... ابن حجر ... رسول ... [illegible]

[illegible] ... مشکاة گفته قال الشیعة المولی هو المتصرف فی الامور وقالوا معنی الحدیث ان علیا

یستحق التصرف فی کل ما یستحق الرسول التصرف فیه ومن ذلک امور المؤمنین فیکون امامهم اقول لا یستقیم ان یحمل الولایة

علی الامامة التی هی التصرف فی امور المؤمنین لان المتصرف المستقل فی حیاته هو لا غیر فیجب ان یحمل علی المحبة وولاء الاسلام

[illegible] ... است ... مستقیم ... [illegible]

[illegible] ... مولا ... علی بن ابی طالب ... رسول خدا

امام است ... تصرف ... مستقلا ... کلام شیعه ... تصرف اوست ... نبی ... لا انفصل

وعلی بن سلطان محمد قاری ... شرح مشکاة گفته وفی شرح المصابیح للقاضی قالت الشیعة المولی هو المتصرف وقالوا

معنی الحدیث ان علیا رضی یستحق التصرف فی کل ما یستحق الرسول التصرف فیه ومن ذلک امور المؤمنین فیکون امامهم قال

الطیبی لا یستقیم ان یحمل الولایة علی الامامة الخ ومحرر اشرف در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه شریفه ثم ردوا الی الله مولاهم الحق

گفته البحث الثانی انه تعالی سمی نفسه فی هذه الآیة باسمین احدهما المولی وقد عرفت ان المولی ولفظ الولی مشتقان من الولی

بمعنی القرب وهو سبحانه القریب الی ان قال مولاهم الحق والمعنی انهم کانوا فی الدنیا تحت تصرف الموالی الباطلة وهی النفس

والشهوة والغضب کما قال افرایت من اتخذ الهه هویه فلما مات الانسان تخلص من تصرفات الموالی الباطلة وانتقل الی تصرف

المولی الحق وایضا در ان کتاب در تفسیر آیه فاعتصموا بالله هو مولیکم گفته قال ابن عباس سلوا الله العصمة عن کل المحرمات

وقال القفال اجعلوا الله عصمة لکم مما تحذرون هو مولیکم سیدکم والمتصرف فیکم فنعم المولی فنعم السید ونعم النصیر و

نیشا بوری در غرائب القرآن گفته ثم ردوا الی الله ای الی حکمه وجزائه مولیهم الحق صفتان الی ان قال والمعنی انهم کانوا

فی الدنیا تحت تصرفات الموالی الباطلة بعضها عبادت محرر رازی را گفته واز این عبارت ظاهر است که مولی بمعنی متصرف

در امور در تفسیر بیان اسلام است واین هم باطلاق از لوازم منصب ریاست وبزرگی است که منصب رسول وامام است واز جمله

شواهد مدعی اهل حق امامت مولی است بمعنی متولی امر که ائمه بمعنی متصرف فی الامر است چنانکه سعید چلپی وشهاب الدین

احمد الخفاجی در تفسیر خود شان بر تفسیر بیضاوی تصریح کرده اند وآمدن مولی بمعنی متولی در امور در کلام جمعی

از اکابر محققین واعاظم لغویین وافاخم مفسرین شایع است مثل مبرد در کتاب خود که مترجم است بعبارت عن صفات

الله تعالی علی ما نقله السید المرتضی فی کتاب الشافی بنابر آنچه صاحب عبقات الانوار نقل کرده است بعد از ذکر اول

قوله تعالی ان الله مولی الذین آمنوا گفته والولی والمولی معناهما سواء وهو الحقیق بخلقه المتولی لامورهم وابو القاسم

حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهانی در کتاب مفردات که علامه سیوطی آنرا از احسن کتب غریب

القرآن نموده گفته الولاء والتوالی ان یحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما ویستعار ذلک للقرب

من حیث المکان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد والولایة النصرة والولایة

تولی الامر والولی والمولی یستعملان فی کل ذلک کل واحد منهما یقال فی معنی الفاعل ای الموالی وفی معنی المفعول ای الموالی

یقال للمؤمن هو ولی الله ولم یرد مولاه وواحدی در تفسیر وسیط گفته ثم ردوا یعنی العباد یردون بالموت الی الله

مولاهم الحق الذی یتولی امورهم ودر تفسیر زاهدی احمد بن الحسن بن احمد الزاهدی حروا حکی گفته ماویکم النار

هی مولاکم این اشارت است بر پندار شما والمولی فی اللغة من یتولی مصالحک فهو مولاک یلی القیام بامورک وجار الله محمود بن

عمر الزمخشری در کشاف گفته مولانا سیدنا ونحن عبیدک او ناصرنا او متولی امورنا فانصرنا فمن حق المولی ان ینصر عبیده

فان ذلک من امورنا التی علیک تولیها وابن اثیر در نهایه گفته ولقد تکرر ذکر المولی فی الحدیث وهو اسم یقع علی جماعة

كثيرة وهو الرب والمالك والسيد والمنعم والمعتق والناصر والمحب والتابع والجار وابن العم والحليف والعقيد والصهر والعبد والمعتق والمنعم عليه واكثرها قد جاء في الحديث فيضاف كل واحد الى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه وكل من ولي امرا او قام به فهو مولاه ووليه بعد ازان خبر عند برو اذكر كرده و نيز خوب شد بشائبها اتواه نكحت بغير اذن مولاها او كفته ووكذ بل ان كفته وفي رواية وليها اي متولي امرها پس قول ابن اثير وكل من ولي امرا فهو مولاه صرنجست درانيكه مولى بمعنى ولي امر وقائم بامر آمده است واخوان بكمال وضوح شاهد مدعي است وناصر الدين بيضاوي در تفسير خود در ذيل آيه شريفه هي مولاكم كفته اي متوليكم تتولاكم كما توليتم موجباتها في الدنيا وبئس المصير ونسفي در تفسير مدارك التنزيل كفته انت مولانا سيدنا ونحن عبيدك او ناصرنا او متولي امورنا وابو حيان اندلسي غرناطي در تفسير بحر محيط كفته وقيل مالكنا وسيدنا فلهذا يتصرف كيف شاء فيجب الرضا بما يصدر من جهته وقال ذلك بان الله مولى الذين امنوا وان الكافرين لا مولى لهم هو مولينا الذي يتولانا ويتولاهم وايضا در مولاهم الحق كفته ومعنى الى الله الى عقابه وقيل الى موضع جزائه مولاهم الحق لا ما زعموه من اصنامهم اذ هو المتولي حسابهم فهو مولاهم في الملك والاحاطة لا في النصر والرحمة ونظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري در تفسير غرائب القرآن در ذيل آيه شريفه واعف عنا واغفر لنا وارحمنا كفته وانما اخذ في النداء وهو قول ربنا ههنا لان النداء يشعر بالبعد فترك النداء يؤذن بان العبد اذا واظب على التضرع والدعاء نال مقام القرب والزلفى من الله الى ان قال اقبل على طلب الثواب هو ايضا قسمان جسماني هو نعيم الجنة وطيباتها وهو قوله وارحمنا وروحاني وهو اقبال العبد بالكلية على مولاه وهو قوله انت مولينا ففيه الاعتراف بانه سبحانه هو المتولي لكل نعمة ينالونها وهو المعطي لكل مكرمة يفوزون بها وانهم بمنزلة الطفل الذي لا تتم مصلحته الا بتدبير قيمه والعبد الذي لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه وهذا الاعتراف يحق الوصل الى الحق من عرف نفسه اي بالامكان والنقصان عرف ربه اي بالوجوب والتمام وايضا كفته فاعلموا ان الله مولاكم ناصركم ومتولي اموركم يحفظكم ويدفع شر الكفار عنكم فانه نعم المولى ونعم النصير نشكو بولاية وعنوته وايضا كفته هو مولانا لا يتولى امورنا الا هو فيفعل بنا ما يريد من اسباب التنالي والتعالي لا اعتراض لاحد عليه وايضا كفته الله مولاكم اي متولي اموركم وقيل اولى بكم من انفسكم وايضا كفته واعتصموا بحبل الله جميعا حتى تصلوا اليه هو متولي افنائكم عنكم فنعم المولى في افنائكم ووجودكم ونعم النصير في ابقائكم بربكم وعلامه جلال الدين سيوطي در تكمله تفسير جلال محلي كه مجموع آن معروف است بتفسير جلالين كفته انت مولينا ناصرنا ومتولي امورنا ودر قوله تعالى فاعلموا ان الله مولاكم كفته ناصركم ومتولي اموركم ودر قوله تعالى لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا كفته هو مولانا ناصرنا ومتولي امورنا وجمال الدين ظاهر كجراتي در مجمع البحار نقلا عن النهاية كفته واسم المولى يقع على الرب [illegible] معاني مذكوره [illegible] كفته والمولى من والى القوم ومنه من كنت مولاه فعلي مولاه يحمل على اكثر الاسماء المذكورة وقال الشافعي اراد ولاء الاسلام كقوله تعالى ذلك بان الله مولى الذين امنوا [illegible] ولينا اي متولي امورها وابو السعود بن محمد العمادي در تفسير [illegible] ذكر معاني [illegible] كفته متولي بكم تتولاكم كما توليتم موجباتها وسعيد چلپي مفتي [illegible] در حاشيه بيضاوي [illegible] على التكبر لم يكن عبدا ومتوليكم اي المتصرف فيه واحمد خفاجي در حاشيه بيضاوي كفته وقوله متوليكم اي المتصرف فيكم كتصرفهم [illegible] التي عملوا فيها من الدنيا [illegible] تفسير آيه شريفه انت مولينا [illegible] ونصرنا على القوم الكافرين لفظ مولى را بمتولي تفسير كرده حيث [illegible] العينية في قوله انت مولانا فائدة اخرى [illegible] هذه الكلمة تدل على نهاية الخضوع والتذلل والاعتراف بانه سبحانه هو المتولي لكل نعمة يصلون اليها وهو المعطي لكل مكرمة يفوزون بها الى ان قال وهو المتولي في الحقيقة للكل [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مولی بر اولویت بالتصرف معانی بسیار آمده است از آنجمله مولی است بمعنی وارث چنانکه خود فخر رازی در تفسیر کبیر از ابو علی جبائی نقل کرده و

بعد از آن مستحسن شمرده چنانکه در تفسیر قوله تعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون الایه گفته المسئلة الثانیة

من الناس من قال ان هذه الایة منسوخة ومنهم من قال انها غیر منسوخة الی ان قال القائلون بانها لیست منسوخة ذکروا فی تاویل الایة

وجوها الاول تقدیر الایة ولکل شیء مما ترک الوالدان والاقربون والمعنی والذین عاقدت ایمانکم موالی وورثة فاتوهم نصیبهم

ای فاتوا الموالی والورثة نصیبهم فقوله والذین عاقدت ایمانکم معطوف علی قوله الوالدان والاقربون والمعنی ان ما ترک الذین

عاقدت ایمانکم فله وارث هو اولی به وسمی الله تعالی الوارث المولی والمعنی لا تدفعوا المال الی الحلیف بل الی المولی والوارث و

علی هذا التقدیر فلا نسخ فی الایة وهذا التاویل لابی علی الجبائی بعد از آن وجوه دیگر را ذکر میکند در آخر میگوید وکل هذه

الوجوه حسنة محتملة والله اعلم بمراده چنانکه مجیء مولی بمعنی اولی را هم از ابی عبیدة وابن الانباری نقل کرده که ایشان

حکم کرده اند بانکه مولی بمعنی اولی است چنانکه در نهایة العقول گفته لا نسلم ان کل من قال بان لفظة المولی محتملة للاولی

قال بدلالة الحدیث علی امامة علی رضی الله عنه فان ابا عبیدة وابن الانباری حکما بان لفظة المولی للاولی مع کونهما قائلین

بامامة ابی بکر مؤلف گوید که این غیر انکار ایشان با وجود این اقرار ولایت علی را بدتر از انکار دو نیست حکایت غدیر خم را با وجود

رسیدن هفتاد خبر صحیح بتواتر جمله قرائن اما مولی است بمعنی ولی امر چنانکه جلال الدین محلی در تفسیر جلالین در

تفسیر قوله تعالی وهو کل علی مولاه گفته کل ثقیل علی مولاه ولی امره ودر تفسیر وسیط گفته مولانا ای ناصرنا والذی علینا

امورنا ونیشابوری در غرائب القرآن گفته فلان کل علی مولاه ای ثقیل وعیال علی من یلی امره ویعوله واز جمله قرائن

تفسیر مولی بمعنی ملیک است چنانکه بخاری در صحیح خود در کتاب التفسیر گفته باب قوله ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان

والاقربون الایة وقال معمر موالی اولیاء وورثة عاقدت ایمانکم هو مولی الیمین وهو الحلیف والمولی ایضا ابن العم والمولی

المنعم المعتق والمولی المعتق والمولی الملیک والمولی مولی فی الدین ودر عمدة القاری شرح بخاری گفته ان لفظ المولی یاتی

لمعان کثیرة الی ان قال الرابع یقال للملیک المولی لانه یلی امور الناس الخامس المولی مولی الدین الی ان قال وقال الزجاج

کل من ملیک ولایة فهو مولی ودر ارشاد الساری شرح صحیح بخاری گفته والمولی الملیک لانه یلی امور الناس ودر لغة

ثابت شده است که ولیت بمعنی پادشاه است چنانکه در صحاح جوهری وصراح ومنتهی الارب اینها در فتح الباری

موسی بن عقبة ایضا ذکر کرده والحمد لله که خود بخاری در صحیح خود مجیء مولی را بمعنی اولی هم ذکر کرده چنانکه در کتاب

الاستقراض گفته حدثنا عبد الله بن محمد حدثنا ابو عامر حدثنا فلیح عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة

عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مؤمن الا وانا اولی به فی الدنیا والاخرة اقرؤا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

فایما مؤمن مات وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا ومن ترک دینا او ضیاعا فلیاتنی فانا مولاه ودر کتاب التفسیر [illegible]

[illegible] ومسلم هم در صحیح خود این روایت را ذکر کرده حیث قال حدثنی محمد بن رافع [illegible] قال

[illegible] عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] الایة [illegible]

[illegible] الناس به [illegible] فانا مولاه [illegible]

[illegible] فانا مولاه [illegible] المیت [illegible]

[illegible] مولی [illegible] بمعنی ولی [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] بمعنی ولی [illegible] ابی القاسم الانباری که سابقا

[illegible] کتاب مشکل القرآن گفته والمولی فی اللغة ینقسم الی ثمانیة معان منها المولی الولی والمولی الاولی است

[illegible] چنانکه ذکر کرده است ویحیی بن زکریا [illegible] الخطیب التبریزی [illegible]

[illegible] المولی عند کثیر من الناس هو ابن العم خاصة ولیس هو هکذا ولکنه الولی وکل ولی للانسان فهو مولاه

[illegible] ذلک ان المولی [illegible] حدیث [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] المولی الولی

[illegible] والله مولاکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام بالاجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان شاء الله ذکر خواهد شد [illegible]

ایشان هم ذکر خواهد شد [illegible]

[illegible] مسند پیغمبر [illegible] بلا فصل [illegible]

اهل سنت که قول را از بول تمیز نمی توانند بدهند چنانکه طایفه از ایشان بعد از استماع [illegible] پیغمبر کهنه

کفتار کرکه [illegible] خود میکنند علی ما رایته بعینی و الا کور باشند لا یعقلون [illegible] نحمد الله الغالب که عوام ایشان

در این زمان پیشه را نقل میکنند همه صاحب عرفه و اصلا مغلوب علمای سنت هم نمی باشند هر چند این مطلب خارج

از دائره استدلال و طرز مقام ولکن چون مزه دارد لابد است ذکر آن یکی از فضلای عصر ما نقل کرد که یکنفر متعصب

بی خبر از اهل سنت بجوالی که در سر داشت که عالم را در نظر خود پشم میدانست در زمان مرحوم صاحب ریاض اعلی الله

مقامه با اطوار تمام در کربلای معلی علی ساکنه الاف التحیة والثناء آمده بود با این قصد که مرحوم سید را در مجادله

مغلوب نمایم از قضا در خانه پیره زنی از اهل کربلا منزل کرده بود چون آن پیره زن از مذهب و مطلب شد از او

پرسید که برای چه مطلبی تو در اینجا آمده چون مطلب خود را بان پیره زن گفت آن پیره زن گفت من از تو مسئله میپرسم اگر

جواب مسئله مرا گفتی آنوقت با جناب سید مباحثه بکن و الا اقدام در این باب خوب نیست آن پیره زن پرسید که شما

تشهد در نماز میخوانید یا نه گفت بلی نماز بی تشهد باطل است آن زن گفت که هرگاه کسی در تشهد بگوید اللهم صل علی محمد و

ابی بکر و عمر و عثمان که باعتقاد شما خلفا و جانشین پیغمبر اند آیا نماز او را باطل میدانید یا نه انکار کرد گفت بلی نماز چنین شخصی باطل

و فاسد است پیره زن گفت پس سبب بطلان چنین نمازی نیست مگر ذکر اسماء خلفاء شما خوب هرگاه کسی در نماز حدثی از او

صادر شود نماز او صحیح است یا باطل گفت نماز او باطل است پیره زن گفت بینکم و بین الله کسیکه در رتبه بمنزله حدث

و ضرطه باشد قابلیت خلافت و وصایت پیغمبر آخر الزمان دارد از آن الرجال منفجر کردید که نزدیک بود از غیظ ترکیده

شود همان روز بدون ملاقات جناب سید اعلی الله مقامه از کربلای معلی فرار نموده و از خجالت و انفعال دقیقه توقف ننمود

و از جمله آنها شخص ثقه نقل کرد که در ایام ماضیه والی بصره با ماخذ بعزم سیاحت سوار کشتی کوچکی شده از بصره بسمت

بالای شط روانه شده بودند از قضا مرد عرب پا برهنه انبانی بر دوش از کنار شط بطرف بالای شط میرفت چون چشم والی

بر او افتاد گفت که او را حاضر کنید پیدا است خوب است که او را در کشتی آورده آلت مضحکه خود نمائیم قاضی گفت

که با این طایفه و فضه مجادله خوب نیست شما ابیمزید که اثری از معرفت در او پیدا نیست میترسم عیش ما بر نیش مبدل کرده

والی گفت ممکن نیست باید بیاوریم الحاصل آن عرب پیاده را آورده بودند بکشتی در گوشه جا داده والی پرسید کجا میروی

عرب گفت بزیارت ائمه خودم والی گفت که چه طور شد شما این قدر امام و امام زاده در این بیابانها مدفون شده و بود

هر یک معلوم و معین است ولکن از ائمه ما نسلی باقی نماند عرب گفت که شان جناب والی نیست که از مثل من بادیه نشین

بی معرفتی اینگونه مطالب بپرسد والی گفت اگر گفتی در امان منی و اگر نگفتی اینجا تو را میکشم عرب راه چاره را کم کرده گفت

گفت که بگو والله در امانی والی هم یاد کرد که در امانی عرب گفت والی بسلامت باشد وجهش آنست ائمه ما شیعه را

حلال کردند از قول جد خود شان و هر جا زنی را متعه کردند و اولاد ایشان هم کذلک بیست که نسل ایشان زیاد شد

و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا

[illegible] و الحمد لله

و اما [illegible] بجهت [illegible] شیعه کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] الحاصل [illegible] اتفاقا

است که [illegible] معلوم کرده [illegible] هر چند [illegible] عالم [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء [illegible] معلوم کرده [illegible] الا [illegible]

[illegible] رضوان الله علیهم [illegible] رسول خدا [illegible] بعد [illegible] حق تعالی

[illegible] اولی [illegible] طاعت خود و متصرف بودن امر و نهی

امور دینی و مصالح و مفاسد [illegible] است [illegible] کلام [illegible] هر چند [illegible] استفهام است و لکن استفهام تقریری

است [illegible] بلی [illegible] جواب باعتراف [illegible] نشهد انک قد بلغت

الله و رسوله فبلغت رسالته و جاهدت فی سبیله و صدعت بامره الی آخر ما ذکرناه [illegible] آن وقت بادست مبارک

خود بازوی اسد الله الغالب را گرفته بلند کرده که سفیدی زیر بغل شریفش نمایان شد فرمودند تفریعا علی ما تقدم من

کنت مولاه فعلی یا فهذا مولاه اللهم وال من والاه الخ پس با جمله ادا فرمودند کلام خود را که احتمال هست بمعنی جمله اولی

باشد هر چند محتمل است بغیر آن معنی هم و لکن واجبست که مراد معنی متقدم باشد که مردم را بران تقریر فرموده بنا بر

مقتضای استعمال اهل لغت و عرف اهل محاورات در مخاطبات خود شان پس معنی این باشد که چنانکه رسول خدا ص

اولی است از خود مردم بمردم در تولی امور و تصرف در آن از مصالح و مفاسد دینیه و دنیویه هکذا میباشد علی بن ابی

طالب و بعبارت دیگر میگوییم که بخطاب مستطاب حضرت اقدس الهی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک امری بر آنسرور واجب

شد با تاکیدات اکیده که در جای خود ذکر شد و آن هم در خصوص علی بن ابی طالب بود بموجب اخبار مستفیضه خود اهل

سنت چنانکه گذشت بلکه در بعض تفاسیر ایشان فی علی هم ذکر کرده اند و آنسرور این امر واجب را در روز غدیر بمردم رسانیدند

و آن امر ادا نشد مگر بلفظ مولی که محتمل شد در میان معانی چندی که ذکر شد پس از آن معانی آنچه واجب نبود رسانیدن قطعا

بجهة عدم موضوع آن و بعضی واجب بود و لکن هم میدانستند که مراد آنسرور نبود و بعضی از آن معانی عدم اراده اش

با دلیل ثابت است و بعضی بود که حاصل بود و واجب بود که اراده کنند آنرا بجهة آنکه سایر اقسام باطل اند و محال است که کلام آنسرور

خالی بشود از فائده و معنی پس قسم اول الف اراده معتق و حلیف است بجهة آنکه حلیف آنست که منضم میشود بر قبیله و عشیره

پس محالفه میکنند ایشان را بر نصرت خود و دفاع از خود پس نسبت داده میشود او بسوی ایشان و معتز میباشد بسبب

آن و قطعا آنسرور حلیف نبود با کسی بانوجه اصلا و هکذا معتق بودن او و قسم ثانی دو قسم است یکی آنکه معلوم است عدم

اراده آن زیرا که باطل است فی نفسه مثل معتق و مالک و جار و صهر و خلف و امام اگر از اقسام مولی شمرده شود و دیگری

آنکه معلوم است عدم اراده بجهة عدم فائده آن بلکه ظاهر و شایع بود مثل ابن عم و قسم ثالث که معلوم است بدلیل عدم

اراده آن ولایت دین و نصرت و محبت و ولاء عتق است و دلیل بر اینکه اینها مراد نمیباشد آنستکه هم کس از دین خود عالم

است بر اینکه واجبست تولی مؤمنین و نصرت ایشان چنانکه کتاب الله بر آن ناطق است خصوصا مودت خود اهل بیت

که بآیه مودت واجب شده بود قبل از قضیه غدیر و قطعا از نبی الرحمة مستحسن نیست که جمع بکند مردم را با آن حالت در

بیابان گرم که نمی توانستند [illegible] زمین قرار بگیرند مگر با فرش کردن عبا و غیر آن و اعلام کند بایشان آنچه را که

دانسته بودند در دین خود ضرورة و همچنین ولای عتق را ایشان میدانستند برای بنی عم قبل از شریعت و بعد از آن با علاوه

آنکه قول عمر بن خطاب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة باطل میکند مراد بودن ولای عتق را پس باقی نماند مگر

قسم رابع که حاصل بود برای آنسرور و واجب اراده آن که مراد اولی بتدبیر است و امر و نهی ایشان بطریق شریعت

[illegible] امور دینیه و احکام شرعیه ایشان باشد و همین است معنی امام مفترض الطاعة و کاشف از حال دین و نایب

[illegible] است و نزول آیه شریفه سأل سائل بعذاب واقع که از علمای ایشان ذکر کرده اند چنانکه گذشت و یکی

[illegible] امامت [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] امامت علی بن ابیطالب بعد از قتل عثمان [illegible]
رسول الله [illegible] بلکه [illegible]
بدون تاخیر [illegible]
[illegible]
خود [illegible]
پس اعتراض معترضین [illegible] بلکه اگر [illegible] پیغمبر [illegible] متصرف در حال الحیات بعض تصرف
در امر و نهی و سایر امورات بکنند بدون اذن پیغمبر [illegible] قطعا [illegible] بلکه [illegible] اصلا نبود مولاه علی بن
ابیطالب علیه [illegible] مخصوص [illegible] مولاه [illegible] بحال [illegible] در حال بلکه در هر حال [illegible] علی و اجتماع [illegible]
شانیه با ثبوت امامت فعلیه هیچ منافات ندارد و بعبارت اخری استحقاق فعلیه را در حال حیات رسول ص و تصرف در
امور بعد از وفات آنسرور اصلا مانعی نیست پس اطلاق امام بر آنحضرت در حال حیات پیغمبر ص باعتبار مذکور است
و بعبارت اخری باعتبار ما یؤول الیه است بعد از قطعیت استحقاق او مراد و تصرف فی حال الحیات و همچنین تصرف در
امور در زمان حضرت حیات رسول ص واجب نبود بر علی بن ابی طالب تا انکه اقدام نماید و همچنین امت در حال حیات پیغمبر
تخلف از اطاعت علی نکردند اصلا تا گفته شود که چه فائده داشت واجب الاطاعه بودن او در حال حیات پیغمبر بلکه امت
ساکت بودند از این مطلب بلکه بعضی ملتفت نبودند بر وجوب اطاعت در حال الحیات پیغمبر و نظر ایشان بر وجوب اطاعت
بعد از رحلت [illegible] بود که یکدفعه حکایت سقیفه و غلبه شیخین مردم را پریشان کرد که بعضی در حیرت ماندند و بعضی
کرها قبول کردند و بعضی اصلا انکار نمودند پس وجود مبارک خود پیغمبر ص مانع بود در حال الحیات از تصرف علی بن ابی
طالب در امور و بعد از رفع مانع آن شانیت مبدل بفعلیه گردید و نعم ما قال الشیخ فی کتاب الالفین حکایة عن
بعض العلماء ان التسمیة بالامامة ولو امتنع منها فی الحال فواجب اجراؤها بعد اوقات زوال العلة المانعة من اجرائها
پس حاصل کلام اینست که بالعیان ما می بینیم اینکه ملوک و سلاطین اکثر قائم مقام و خلیفه برای خود اختیار کنند
بر رعیت که در حال غیبت او با مور ایشان متصدی شود و حکم او حکم او و امر او امر او و نهی او نهی او باشد مردم
او را قائم مقام میخوانند و تهنیتها میگویند و اصلا منافاة با خلیفه بودن او بعد از غیبت سلطان نیست چنانکه
تهنیت خلیفه ثانی بر آنحضرت از این قبیل شد پس معنی امامت که برای آنحضرت در حیات پیغمبر ص ثابت بود اینست که
بر مردم انقیاد و اتباع آنحضرت و امتثال امر و نهی آنسرور لازم بود اگر آنحضرت نیابة از حضرت رسول ص تصرف
در امری از امور مسلمین میفرمود قبول آن بر مؤمنین لازم بود علاوه بر این صاحب عبقات نقل کرده است که جمال
الدین در روضة الاحباب روایت کرده که سرور کائنات ص فرمود علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی فمن عصاه
فقد عصانی چنانکه از زبان ام المؤمنین ام سلمه رض میاورد که گفت بتحقیق که من شنیدم از پیغمبر خدا ص که میفرمود
علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی الحدیث ای عایشه گواهی میدهی تو که از آنسرور شنیده گفت بلی شنیدم
پس بنا بر این در حال حیات پیغمبر خدا ص مخصوص رعیت نبود بلکه بنا بموجب حدیثی که صاحب عبقات نقل کرده است که ابو علی
احمد بن محمد المرزوقی در کتاب الازمنة و الامکنة در آخر باب حادی و خمسین علی ما نقل عنه العالم النحریر المعبد محمد سعید
طاب ثراه گفته روی لنا ابو الحسن البدیهی قال سمعت باعبد الله ابراهیم بن محمد بن عرفة الازدی یقول و اخبران النبی ص
تولی دفن فاطمة بنت اسد و کان اشعرها قمیصا له فسمع و هو یقول ابنک ابنک [illegible] فسئل فقال انها سئلت عن ربها
فاجابت و عن نبیها فاجابت و عن امامها فلجلجت فقلت ابنک ابنک ای امامت [illegible] در حال حیات پیغمبر ص در قبر هم

[illegible]

سوال

خود اکرده میشد که از نماید خویش سؤال شد پیغمبر بنا مسلمین او کرد که امام تو پیغمبر تو است و کیف کان امامت و ولایت
آنسرور به تنصیص مصرحه در حدیث غدیر با طلاق اولی نیست بعد از حالات خود حالات پیغمبر هر چند در بعض طرق آن مقید است
بلفظ بعدی چنانکه سابقا مذکور شد با آیه الیوم اکملت لکم دینکم ذکر شد که آنسرور فرمود الحمد لله علی کمال الدین و تمام النعمة و
رضی الرب برسالتی والولایة لعلی بعدی و در شعر حسان بن ثابت هم تصریح براین شده است که از جمله افراد آن ابیست فقال
له قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا و چنانکه اطلاق نبی بر پیغمبر خدا قبل از فقد قوم مبلوغا و بعثا او
صحیح است چنانکه خبر مشهور و معروف از خود پیغمبر که میان فریقین متداول است که آنحضرت فرمود کنت نبیا و آدم بین
الماء والطین پس همچنان اطلاق امام بر آنحضرت قبل از رسیدن ایام تصرف در امور و امامت بطریق اولی صحیح خواهد بود
علاوه براین ما قبول داریم که خلافت آنسرور بحدیث غدیر ثابت نشود و لکن بعد از انقضاء مدت خلافت خلفای ثلثه
باشد و چون عامه اخبار دیگر در کتب خود شان نقل کرده اند و مقید ساخته اند بلفظ بعدی و مانیز آنرا حمل بکنند بزمان بعد
از عثمان پس لابد باید قبول داشته باشند دلالت حدیث غدیر را بر امامت آنسرور و لا محاله بعد از آن شیعه بر میگردد
بدلیل ثابت میکنند که مراد از بعدی خلافت بلافصل است چنانکه گفتیم که هر کس خلافت علی بن ابی طالب را ثابت میکند به
اخبار قائلند به بودن آن بلافصل و اول دلیل بر ثبوت امامت آنسرور باحادیث غدیر استشهاد خود آنسرور است باحادیث
غدیر برکسانیکه منازعه داشتند با آنحضرت در خصوص خلافت آنحضرت که تفصیلا از کتب خود ایشان ذکر کردیم
اخبار دیگر در صحبت کوفه آنسرور نقل کرده اند که آنسرور از مردم انشاد فرمودند حتی راضی نشد که کسی بگوید من
خبر داده شده ام بلکه بگوید با گوشهای خودم از زبان پیغمبر خدا در روز غدیر خم شنیدم و بعد از قبول امامت آنسرور
و لو بعد از عثمان قطعا باید بگویند که علی صادق است و اعلم است از جمیع امت و افضل است از هر حیثیت از همه اصحاب و لو در
ایام خلافت خود و چون این ثابت شد و استشهاد آنحضرت ثابت شد قطع حاصل میشود براینکه حدیث غدیر نص است
بر خلافت و امامت آن بزرگوار و زیرا که اگر چنین نمیشد استشهاد آن بزرگوار لغو و عبث میبود و ناشی از آن میباشد که
آنسرور دلالت الفاظ را نعوذ بالله نمیدانست و حال آنکه در سابق ثابت کردیم که آنحضرت مرجع جمیع علوم بود و خودشان
در کتب خود شان ضبط کرده اند که علمای اهل سنت و جماعت همه تلامذه آنسرور بوده اند خواه بلا واسطه یا با واسطه
یا بوسایط کثیره و چون فخر رازی ملتفت این مطلب گردیده که اگر منازعه آنسرور بحدیث غدیر ثابت بشود لابد دلالت
آن بر امامت آن بزرگوار ثابت خواهد شد لا علاج مانده بمقام انکار اصل منازعه آمده ادعا کرده که اکثر محدثین انکار
کرده اند منازعه آنسرور را در روز جنگ کوفه و حال آنکه علامه علی بن ابراهیم حلبی که در سابق از فضائل فاخره و کمالات ظاهره
او در اجمال شنیدی که از اعاظم اجله مشایخ و محققین ایشان است در انسان العیون گفته و علی تسلیم ان المراد انه اولی
بالامامة فالمراد فی المآل لا فی الحال و الا لکان هو الامام مع وجوده صلی الله علیه و آله الی ان قال و یدل لذلک انه لم یحتج بذلک الا بعد
ان آلت الیه الخلافة رداً علی من نازعه فیها کما تقدم انتهی ظاهر این عبارت است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج
بحدیث غدیر کرده است برای کسانیکه با آنجناب منازعه در خلافت کردند و رد برایشان باین حدیث شریف کرده هر چند
کلام او در بعد از عثمان است و از اینجا هم ثابت شد که لفظ مولی در حدیث شریف محمول بر اولی بامامت است تا ثابت
شود صحت استدلال آن بزرگوار باحادیث شریف و اما جواب از تقیید حلبی بحدیث خلافت او تا انقضاء خلافت عثمان
پس همانست که در سابق ذکر شد با وجود آنکه حدیث مطلق است و مقید بزمان بعد از عثمان نیست و دلیلی و شاهدی
هم براین قید ندارد و گفتیم که هر کس خلافت علی را بانص قائل است بلافصل میداند بلکه گفتیم تمسک سنیین کما فی الصواعق و
غیره همین مادة ابن احتمال مینماید بلکه در کتاب قرة العینین ادعای غلط دادرا استدلال جناب امیر مؤمنین علیه السلام
شاهد جهل و حمق مدعی آنست است و کذلک [illegible] فضل بن روزبهان که شیعه را امر مهد که استدلال
باخبار صحیحه خود شان نکنند پس لهذا احد [illegible] احادیث شیعه را درین باب برای اثبات مدعی ذکر مینمائیم و آن حدیثی است
[illegible] علیه وصاحبه و قال

فصل ... در بیان احتجاج ... علیها

۱

له یا ابا الحسن انی نفسک شیء من استخلاف الناس ایای وما کان من یوم السقیفة وکراهتک البیعة والله ما کان ذلک من
ارادتی الا ان المسلمین اجمعوا علی امر لم یکن لی ان اخالفهم علیهم فیه الی ان قال فقال له امیر المؤمنین یا ابا بکر فهل تعلم
احدا اوثق من رسول الله وقد اخذ بیعتی علیک فی اربعة مواطن وعلی جماعة منکم وفیهم عمر وعثمان فی یوم الدار وفی بیعة
الرضوان تحت الشجرة ویوم جلوسه فی بیت ام سلمة وفی یوم الغدیر بعد رجوعه من حجة الوداع فقلتم باجمعکم سمعنا
واطعنا الله ورسوله علیکم من الشاهدین فقلتم باجمعکم الله ورسوله علینا من الشاهدین فقال لکم فلیشهد بعضکم
بعضا ولیبلغ شاهدکم غائبکم ومن سمع منکم فلیسمع من لم یسمع فقلتم نعم یا رسول الله وقمتم باجمعکم تهنئون رسول
الله وتهنئونی بکرامة الله لنا فقام عمر وضرب علی کتفی وقال بحضرتکم بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولانا ومولی المؤمنین
فقال ابو بکر لقد ذکرتنی یا امیر المؤمنین امرا لو یکون رسول الله فاسمعه منه لما اشتد الا انسر (؟) و با ستخلاف خود

م فقال لکم الله ورسوله

در این موضع که از آن جمله است حدیث غدیر که ثابت است و اگر حضرات عامه استبعاد و استنکار این روایات مستفیضه
بکنند الحمد لله از طرق خود شان هم روایت موجود است که اثبات مدعی نماید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در ایام خلافت ابی بکر بر خلافت و امامت خود استدلال بنص پیغمبر نموده چنانکه اسعد بن ابراهیم بن الحسن بن علی
الحنبلی در اربعین حدیث در فضائل امیر المؤمنین که از اسناد خود علامه عمر بن الحسن المعروف بابن وجیه
روایت کرده گفته الحدیث الثالث یرویه الثوری عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد قال حضرت انس بن مالک وهو مکفوف
البصر وبه وضح فقام الیه رجل وکان بینه وبینه اخوة وقال یا صاحب رسول الله ما هذه السمة التی اراها بک
وقد قال النبی ان البرص والجذام ما یبتلی بهما مؤمن فاطرق انس وعیناه تذرفان وقال اما الوضح فانه دعوة دعاها امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب فسئله جماعة ان یحدثهم بالحدیث پس انس گفت وقتیکه سوره کهف نازل گردید بعض اصحاب
حضرت رسول از آنحضرت سؤال کردند که بنماید بر ایشان اصحاب کهف را پس آنحضرت دعا در دیدن ایشان دیدن اصحاب کهف را
تا آنکه یک بساطی برای آنحضرت هدیه فرستاده بود ندا صحابت را بین بخاطر ... آوردند و علی او را آنحضرت فرمود
کجاست علی بن ابی طالب حاضر کنید او را پس حاضر شد آنحضرت و فرمود یا انس این بساط را فرش کن پس من فرش کردم او را
بعد از آن امر کرد صحابه را که بنشینند بر آن فرش پس اصحاب نشستند آنگاه بساط بلند شد و بهوا تا ظهر سیر کرد تا آنکه ایستاد
در جائی ما پائین آمدیم تا اصحاب کهف را به بینیم پس دیدیم قومی را که خوابیده بودند و رویهای ایشان مثل قند پلوروش
میشد و لباسهای سفید پوشیده بودند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید پس رعب قلوب ما افتاد از دیدن ایشان
پس امیر المؤمنین علیه السلام پیش رفت و فرمود السلام علیکم ایشان جواب گفتند بعد از آن اصحاب پیش رفتند و سلام کردند
پس جواب نگفتند علی علیه السلام فرمود چرا جواب سلام صحابه رسول الله را نگفتید یکی از ایشان گفت ما امر نیست
و بغیر پیغمبر ... بعد از آن فرمود با اصحاب هر کس در جای خود بنشیند چون نشستند علی فرمود یا ملائکة الله بردارید
بساط را پس بساط برداشته شد و سیر کردیم در هوا هر قدر که خدا خواست بعد از آن فرمود که فرود آرید ما را تا نماز
ظهر را بخوانیم ناگاه زمین آمدیم که در آنجا آب بود که خوردیم و وضو ساختیم پس حضرت پای مبارک خود را بزمین
زد چشمه شیرینی پیدا شد پس وضو ساختیم و نماز کردیم و خوردیم پس فرمود زود نماز عصر با رسول خدا در
خواهید نمود پس سیر کردیم تا عصر پس ناگاه بر باب مسجد رسول الله بودیم رسول الله ... ما را دید فرمود یا انس شنیدی
یمن یا من حرنهم تمام را پس شروع کرد بخبر دادن گویا که انس در را ما همراه بود پس علی عرض کرد یا رسول الله چرا اصحاب
کهف سلام مرا جواب گفتند و جواب اصحاب را نگفتند پیغمبر فرمود ایشان جواب سلام نمیکنند مگر به پیغمبر یا وصی
پیغمبر بعد از آن فرمود یا انس تا شاهد نامی بر علی بن ابی طالب پس چون روز سقیفه شد علی از من طلب شهادت کرد
از روز بساط من گفتم فراموش کرده ام علی فرمود اگر کتمان میکنی شهادت خود را عمدا از روی شقاوت پس فرمان الله بیباص
در وجه ولطی در حواسه تمی در مصری پس من یقین کردم ... اسد زود من انس پیدا شد از هر جا پس محجوب شدم از شنیدنی
زمانی پس تر سیدم ... بپرمن کور شد و همه که ... اینقدر فقط نبود ... حرارت شکم خود ...

[illegible] و اطلاع [illegible] بر احادیث [illegible] که ما گفتیم آن مسئله هر چند بلا اکراه [illegible]
انس [illegible] بر خود چنانکه ابن خلکان در وفیات الاعیان تعریف او ما ذکر نموده است که و کان ابو الخطاب
عمر بن الحسن بن علی بن محمد بن الجمیل بن فرح بن خلف بن قومس بن مزلال بن ملال بن بدر بن دحیة بن فروة الکلبی المعروف بذی
النسبین الاندلسی البلنسی الحافظ من اعیان العلماء ومشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث النبوی وما یتعلق به [illegible]
گوید هم بلاد اندلس و مغرب و مصر و شام و بغداد سیاحت کرده بعد از آن کوچ کرده بخراسان و ما والاها برای
طلب حدیث و اجتماع با ائمه حدیث و اخذ از ایشان و استفاده از ایشان و چون راوی ناقل حدیث انس چنین شخصی معتبر است
که در آن باب استشهاد انس و چگونه میباشد که محرومی و دیگران انکار آن نمایند هر چند دلالت حدیث از موضوعات
احتجاج بحدیث ضعیف و رسند است و لکن مطلقا احتجاج را انکار کردن غلط محض است و صرف تعصب و عناد چنانکه از
تحریر فاضل رشید است در نهایة العقول بقول خود و اما الوجه الثالث وهو المناشدة فی الشوری فهو ضعیف لان
الحاجة الی تصحیح هذه المناشدة کالحاجة الی تصحیح اصل الحدیث بل اولی لان اکثر المحدثین ینکرون تلک المناشدة
و بتقدیر صحتها فلا نم انها الی جمیع الصحابة الی عجیبتر از این است که فضل بن روزبهان استشهاد آنحضرت را بحدیث
غدیر تشبیه میدهد و بعید دانسته بجهت کثرت سماع سامعین که محتاج باستشهاد از انس نبود بلکه دعای انس و در او در حق
انس هم پسند ندارد چنانکه گفته است در جواب علامه حلی رحمه و اما ما ذکر ان امیر المؤمنین استشهد من انس بن مالک
فاعتذر بالنسیان فدعا علیه فالظاهر ان هذا موضوعات الروافض لان خبر من کنت مولاه فعلی مولاه کان فی
غدیر خم و کان لکثرة سماع السامعین کالمستفیض فای حاجة الی الاستشهاد من انس وان فرضناه انه استشهد ولم
یشهد انس لم یکن من اخلاق امیر المؤمنین ان یدعو علی صاحب رسول الله صلعم ومن خدمه عشر سنین بالبرص ووضع ا
الحدیث ظاهر بی ملاحظه کنید فضل ابن روزبهان را که از شهرت این حدیث را قابل مستفیض بگوید مثل مستفیض میخواند و حال آنکه
اکثر ایشان مقر اند بتواتر آن بلکه تعلیل خودش شاهد مدعا است که گفته و کان لکثرة السامعین کالمستفیض است بنا بر آنچه مورخین
ثقات ایشان نوشته اند عدد شان بیشتر از صد هزار بوده اند با وجود این شک در استفاضه آن دارد و حال آنکه استفاضه او دون
حد تواتر است و دیگر آنکه دعای انس و بد دعا بر انس با آنکه کتمان شهادت مطلوبه بحقه نموده است بعید از اخلاق انس و دانسته
و حال آنکه نبی الرحمة که فرستاده شده بود بجهت بارها نفرین در حق بعضی از منافقین کرده چنانکه در شب عقبه فرمود اللهم
ارمهم بالدبیلة وهو سراج من نار یظهر بین اکتافهم حتی ینجم من صدورهم چنانکه نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی در انسان
العیون این روایت را ذکر کرده و دبیله را تفسیر بسراج کرده که این عبارت عین آنست که ذکر شد و در چند جای دیگر هم نقل
کرده است و گویا فضل بن روزبهان بد دعائی خلیفه ثانی را در حق بلال و اصحاب او ندیده است چنانکه در کتاب الخراج
و در شرح کنز الدقائق و در کتاب وصل الانف در بیان ارض سواد ذکر کرده اند که بلال بن رباح و اصحاب او خواستند
بعمر که ارض شام را قسمت کند چنانکه پیغمبر قسمت کرد خیبر را آنوقت عمر گفت اذا اترک من بعدکم من المسلمین لا شیء لهم ثم
قال اللهم اکفنی بلالا و اصحابه فقال الرواة المسلمون ان الطاعون الذی اصابهم بعمواس کان عن دعوة عمر و در وصل الانف گفته
فالح علیه بلال فی جماعة من اصحابه وطلبوا القسم فلما اکثروا قال اللهم اکفنی بلالا وذویه فلم یأت الحول ومنهم علی الارض عین تطرف
و در شرح کنز الدقائق گفته فامتنع بلال واصحابه فدعا عمر علیهم پس چرا دعای خلیفه ثانی را در حق اصحاب پیغمبر از مکارم اخلاق
خلیفه ثانی نمی شمرده و معکوس نشد که مراد از وضع حدیث چه چیز است که ظاهر است نزد او با اقرار بکثرت سامعین و اعتراف
بعدم احتیاج باستشهاد از انس اگر مراد از حدیث استشهاد از انس است که رفضه او وضع کرده اند بیاض وجه انس که شعرة
بیضاء فی وجه بقرة سوداء دلیل ساطع و کوری چشمش کالبئر المحفورة فی البیداء شاهد لائح است و عطش قلبش کالحدیدة
المحماة فی الکورة برهان قاطع است بر صحت آن آیا شیعه کدام مورد اخبار خود را با اهل سنت حجت کرده اند بلکه اخبار
صحیحه خود ایشان یا مجعولات خود ایشان است که بر ایشان حجت میتوانیم و از جمله شواهد صدق بجهة توضیح مطلب اینست
که در سابق هم اشاره بر آن گذشت از صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی که از زید بن ارقم روایت کرده اند که گفت

قام رسول الله فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد فانما انا بشر یوشک
ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث
علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی سه مرتبه پس کتاب الله را یکی ثقل سپرد وسفارش کرد بعد هم
واهل بیتش را سه مرتبه وابن زیاده توصیه نیست مگر بجهة سرّی واین یا علم آنحضرت بود براینکه بعد از خود چه ظلمها بر پا
خواهد شد که اهل بیت اشرف را عدول وخوار خواهند شد واطاعت ایشان نخواهند کرد پس هذا امر بمعرفت بود
در سپردن ایشان بامت یا آنکه ایشان حفظه کتاب الله ومترجم ومفسران هستند بطوریکه غیر ایشان نمیتوانستند پس گویا
شد وصایت کتاب الله وایشان همدوشان فرموده که حبلان ممدودان لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس کتاب خدا واهل
بیت رسول الله همدوش وپیمان شدند متصل بهم که بنفی تاکید نصیرا ورده است از عدم افتراق ایشان تا اینکه هر دو با هم
وارد حضور او شوند باشند در حوض پس اگر فرض شود انفصال این دو حبل از یکدیگر یا وصیت در کجا میماند چنانکه
جدا کردند از هم چنانکه در جلد اول گذشت وبعد از این هم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی قول خلیفه ثانی که فرمود حسبنا کتاب الله
واز جمله شواهد وتاکیدات وصیت اشرو درخبر مرض خود را داده است با صحاب عمل بقول حق تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم
الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین وکر پیچه لزوم کرده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن هوای گرم که از حاشیه
خود شان ذکر شد ودر آخر حجه خود در چنین بیابانی منبری از جهاز شتر امر فرمود درست کردند در میان ابنقدر طوایف
عرب خطبه بخواند وبازوی علی را گرفته بلند بکند آنقدر که سفیدی زیر بغل مبارکش نمایان شود این الفاظ را بفرماید
از خداوند عالم مسئلت نماید دوستی دوستان او را وخذلان خاذلین او را مکرر وقت دیگر نبود یا یا اشعار یکه عشر عشیر
این چند خبر شریف بوده باشد در حق خلافت یا ولای خصوص خلفای ثلثه در خبری که لا محاله بکفر شیعه در میان مولاة ان یاد
کتب یکی از علمای شیعه پیدا شود سراغ دارید بیاورید یا خذلان بعد از مدت بیست پنج سال خانه نشین بودن میان شد این
قدر این کفایت در اثبات مدعی میکند معلوم است که صاحب فهم نبوده اند علمای متعصبین عامه یا آنکه غشاوه لجاجت
وغبار عداوت چشم قلوب ایشان را کور کرده است ومن لم ینفعه الیسیر ما ینفعه الکثیر واز جمله ایراد اینکه بر خبر شریف کرده اند
است که گفته اند اینکلام حضرت در غدیر واقع نشده است در مقام اثبات ولایت علی بن ابیطالب بلکه بجهة اینکه میان
علی وزید بن حارثه کلامی واقع شد امیر المؤمنین باو گفتند تقول هذا المولاک فقال زید لست مولای وانما مولای رسول الله
این قضیه بگوش پیغمبر رسید فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ومرادش از اینکلام قطع کلام زید بود وبیان آنکه علی بمنزله
من است در بودن مولای تو وجواب اولا آنستکه این منافاة دارد با کلام خلیفه ثانی وتهنیت او بر علی بن ابیطالب که اصبحت
مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة وثانیا آنکه زید بن حارثه قبل از قضیه غدیر مرد واین قضیه بعد از برگشتن پیغمبر از حجة
الوداع واقع شد ومیان این دو وقت مدت مدید بوده الخ منافاة دارد تا استشهاد خود علی بن ابیطالب بلکه مردم
میشنیدند در آنوقت بگوید که در این خبر چه فضیلت است برای تو بلکه سبب آن چنین وچنان است و از بعد این رد است
بر همه مفسرین ومحدثین خودشان که الحمد لله ثابت کردیم که همه متفق اند در قضیه روز غدیر بلکه محمد بن جریر الطبری
صاحب التاریخ خبر شریف را بهفتاد وپنج طریق روایت کرده وکتاب علیحده تالیف کرده فیه ... بر ... واکذا ابو العلا
کذا ... احمد ... بن سعید بن عقده کتابی علاحده تالیف کرده وطرق او را از صد وپنج طریق ذکر کرده
وهمچنانکه ... از ... پیدا میشود که نقل شود بعد طرق این خبر چنانکه این طریق ...
ذکر کرده است فیجب ان یکون اصله متیقنا وطریقا صحیحا اگر حضرات علمای مذکورین قبول نداشته باشند خبر
چنین معتبر را فلیعالجوا امزجتهم شعر کل من لم یقبل القول الحسن فرّبوا الحبل الیه والرسن ... حیال کج
میبود ذهن کج میرود چون بای کج در کفش کج مبطل از روی عناد افتد بلج وز نه راه راست کی ماند کج سفه را اعتذار
او باشد علاج وای بجمدی که خبر دارد ... در کلام حق باشد ... هیچ ...
از قضای ذو المنن ... در هم ... کر باشد ... این ... ... طبع

تا این ابیات محسوس شد · ودرنماید حروف جالینوس را · لا جرم تقریط آن کوید مریض · ورکه علت دانمی بینم عریض · ومن لم یجعل الله له نورًا فما له من نور · کرد محرر این احادیث دالّه بر امامت علی ابن ابی طالب علیه السلام حدیث منزلت است وتفضیل آن بعد از این ذکر خواهد آمد اولا باید دانست که چون این حدیث شریف در صحیح بخاری وصحیح مسلم بطرق عدیده روایت شده است پس بر هذا کلام در انکار صحت سند آن وانرا خبر واحد گفتن محض عداوت با علی بن ابی طالب علیه السلام وصلابت بعض نواصب باشیعه شروع بلکه تشنیع کتاب بر خود روا داشته است وحال آنکه علمای عامه اتفاق دارند بقطعیت احادیث که در صحیحین است اگر احدی انکار صحت آن در کتاب کرده باشد در حقیقت راجع بانکار اصل مذهب سنی است زیرا که مدار این مذهب واثبات صحت این طریقت بعد از قرآن مجید موقوف بر این دو کتاب است بنا بر این علمای معتبرین خود شان تصریح بر این کرده اند چنانچه در دیباچه کتاب اعز صولعو اشاره بر آن گذشت که ابن حجر در اول آن گفته الفصل الاول فی بیان کیفیتها ای کیفیة خلافة ابی بکر روی الشیخان البخاری ومسلم فی صحیحهما الذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتد به انتهی وغیر او از اکابر ثقات علمای ایشان اجماع امت بر صحت وقبول صحیحین ذکر کرده اند چنانکه صاحب عبقات الانوار حشره الله مع اجداده الاطهار ذکر کرده است از شرح نووی بر صحیح مسلم وشرح نخبة لابن الحجر ولسعد الله وقرة العینین شاه ولی الله وفرموده که کلاهی نقل مینمایند جناب رسالتمآب از کتاب خود فرموده وحکم بر دیوان کرده چنانکه در مقدمه فتح الباری وکتاب الاسانید لابی مهدی عیسی المغربی وکاهی از آنحضرت نقل نمایند که آنجناب تنصیص بر صحت جمیع احادیث بخاری نموده واجازت روایت از آن داده چنانکه شیخ عبد المعطی که از مشایخ عظام قوم است نص جناب رسالتمآب را بر صحت جمیع مرویات بخاری از آنحضرت مشافهة در بیداری نقل کرده ودعوی حصول اجازت روایت جمیع مرویات از آنحضرت نموده چنانکه شیخ احمد نخلی ذکر کرده وشیخ احمد نخلی شیخ ابو طاهر است وابو طاهر شیخ ولی الله وشیخ ولی الله در رساله اصول حدیث شیخ عبد المعطی نخلی را اعلم اهل عصر خود گفته وابو الفضل السید محمد خلیل افندی ابن الاستاذ بها الدین محمد افندی المرادی البخاری النقشبندی مفتی الحنفیه در کتاب سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر که نسخه آن در کتابخانه حرم مدینه منوره موجود است وفرموده که فقیر از آن تراجم عدیده نقل نموده ام گفته است احمد بن محمد بن احمد ابن علی الشهیر بالنخلی الصوفی النقشبندی المکی الشافعی الامام العالم العلامة المحدث الفقیه الحبر الفهامه المحقق المدقق البحر ابو محمد شهاب الدین ترجمه تلمیذه الشمس محمد بن عبد الرحمن الغزی العامری فی ثبته المسمی لطائف المنه فقال ولد سنة اربعین والف بمکة المشرفة ونشا بها الی ان قال وکانت وفاته بمکة المشرفة فی اوایل سنة ثلثین ومائة والف ودفن بالمعلی همین نخلی در رساله که در آن مشایخ خود ومرویات خود ذکر کرده وصاحب عبقات منیر فرمایند که نسخه آن بعنایت الهی نزد فقیر حاضر است ونسخه از آن در مکه معظمه دیدم گفته اخبرنا شیخنا السید السند احمد بن عبد القادر نفع الله نعم بر قال اخبرنا شیخنا جمال الدین القروانی عن شیخه الشیخ یحیی الحطاب المالکی المکی قال اخبرنا عمی الشیخ برکات الحطابی عن والده عن جده الشیخ عبد الرحمن الحطاب شارح مختصر خلیل قال مشینا مع شیخنا العارف بالله نعم الشیخ عبد المعطی التونسی لزیارة النبی صلعم فلما قربنا من الروضة الشریفة ترجلنا فجعل الشیخ عبد المعطی یمشی خطوات ویقف حتی وقف تجاه القبر الشریف فتکلم بکلام لم نفهمه فلما انصرفنا سئلناه عن وقفاته فقال کنت اطلب الاذن من رسول الله صلعم فی القدوم علیه فاذا قال لی اقدم قدمت ساعة ثم وقفت هکذا حتی وصلت الیه فقلت یا رسول الله کل ما رواه البخاری عنک صحیح فقال صلعم صحیح فقلت له ارویه عنک یا رسول الله قال اروه عنی وقد اجاز الشیخ عبد المعطی نفعنا الله نعم بر الشیخ محمد الحطاب ان یرویه عنه وهکذا کل واحد اجاز من بعده حتی وصلت الینا من فضل الله وکرمه واجاز لی السید احمد ابن عبد القادر النخلی ان نرویه عنه بهذا السند واجاز النخلی لابی طاهر واجاز ابو طاهر لنا و وجدت هذا الحدیث بخط الشیخ عبد الحق الدهلوی باسناد له عن الشیخ المعطی بمعناه وفیه فلما فرغ من زیارة وما یتعلق بها سأله ان یرویه عنه صلعم صحیح البخاری وصحیح مسلم فسمع الاجازة من النبی صلعم فذکر صحیح مسلم ایضا پس صحیح مسلم را هم این فضیلت جلیله ممتاز فرموده اند چنانکه در کتاب در الثمین فی مبشرات النبی الامین هم ذکر کرده

[illegible]

است المطالب کما هی فی ابانة جمیع احادیث صحیحین [illegible] بالقطع [illegible]

الناس [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] بالقطع [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن صلاح [illegible] نووی [illegible]

مستقل [illegible] الاسوة الحسنة [illegible] فی بیان ان

[illegible] هل یفید الظن او القطع [illegible] احادیث الجامع الصحیح

للامام ابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری وکذا الصحیح للامام ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری رحمهما الله

تعالی وانفعنا ببرکاتهما [illegible] من سلک الطریق الی الله تعالی بالاسوة الحسنة [illegible]

بالحدیث والمتمسک الاعظم له [illegible] والنعمة الکبری علیه من آلاء الله سبحانه والمعجزة الباقیة من

رسول الله ﷺ من حیث حفاظ اسانید ما علی مر الدهور الی زماننا هذا [illegible] القرآن فی اعجازه الباقی الی انقراض

الدنیا [illegible] الحدیث شان اهم من التدوین [illegible] کل ما نفع له من امور الدنیا والآخرة فکان من الواجب فی

هذا الکتاب الکلام الواضح علی کیفیة افادتها العلم ولهذا سبقت منا بفتح الله سبحانه رسالة فی تحقیق ذلک سمیناها

بغایة الایضاح فی المحاکمة بین النووی وابن الصلاح فاضمنها کتابی هذا لکونه کفایة فی بابه [illegible] تا اکثر میرسد بمقام تائید

وتکوید فاقول تمسک ابن الصلاح بما صورته شکله ما فی الصحیحین مقطوع الصدور عن النبی ﷺ لان الامة اجتمعت

علی قبوله وکل ما اجتمعت الامة علی قبوله مقطوع فما فی الصحیحین مقطوع اما ثبوت الصغری فبالتواتر عن الاسلاف

الی الاخلاف واما الکبری فبما یثبت قطعیة الاجماع ولو علی الظن کما اذا حصل الاجماع فی مسئلة قیاسیة فان الاجماع

هناک ظنون مجتمعة اورثت القطع بالظنون لعصمة الامة فکذا هنا اخبار الاحاد مظنونة فی نفسها فاذا حصل

الاجماع علیه اورثت القطع وتمسک النووی بما صورته شکله ما فی الصحیحین مظنون الصدور عن النبی ﷺ لانه من احادیث الاحاد

مظنون فهذا مظنون اما ثبوت الصغری فظاهر لندرة التواتر جدا واما ثبوت الکبری فمفروغ عنه فی الفن فهذه صورة التعارض

بین التمسکین پس میان این دو بزرگوار شان محاکمه خود کرده در آخر بعد از بیان مراد نووی و ابن صلاح در تائید ابن صلاح گفته

واما عدم ایراث الظنون المجتمعة القطع بالصدور وانه کلام النبی ﷺ کما فصلناه وعرفت ولازم العلة لازم للمعلول فصح

ان نؤلف ونقول کل مقبول العمل من الامة مقطوع الصدور عن النبی ﷺ الی ان قال والقطع کما عرفت انما یحصل من الاجماع علی التحقیق

علی ما بینا فلا منافاة بین الحکم علی الحدیث الصحیح بانه غیر مقطوع فی نفس الامر وبین الحکم علی الصحیح المخرج فی الصحیحین

بانه مقطوع فی نفس الامر مع وجدان معنی الاصل الصحة فیه کما لا یخفی علی من له فهم تغلغلنا فی هذا المقام فله الحمد سبحانه

وتعالی علی تیسیر ما یتیسر للکبراء وتنبیه لما الصغار انتهی غرض از نقل این عبارت اینست که اخبار صحیحین میان ایشان مقطوع

الصدور و[illegible] الصحة و واجب العمل است و دلیل آن اجماع امت است پس میگردد مروی ما بین دو کتاب صحیح و مقطوع الصدور

عن النبی میباشد و شیخ ابراهیم بن حسن کردی در رسالهٔ اعمال الفکر والروایات بعد از ذکر تواتر حدیث انما الاعمال بالنیات

گفته قلت ومع تواتره بالمعنی کما قیل فصحته مقطوع بها بناء علی ما سیجیء نقله عن الشیخ تقی الدین ابی عمرو عثمان بن الصلاح

الشهرزوری من ان جمیع ما حکم البخاری ومسلم بصحته فی کتابیهما مجتمعین ومنفردین سوی مواضع قلیلة تکلم علیها

بعض اهل النقد من الحفاظ مقطوع بصحته انتهی و در جای دیگر از همان کتاب همین عبارت را نقل کرده و بعد از قول خود

مقطوع بصحته گفته لان الامة تلقت کتابیهما بالقبول سوی من لا یعتد بخلافه ووفاقه فی الاجماع معصومة فی اجماعها

بخبر لا یجتمع امتی علی ضلالة و تعریف همین شیخ ابراهیم کردی را شیخ احمد نخلی سابق الذکر در رسالهٔ مشایخ خود باین لفظ

بلغنا بموته العالم الامام الحبر الهمام من حکت فکأنه فی صحة الاستنباط المتقدمین فی جمیع الفنون فکانت مصنفاته جدیرة

بان تکتب بماء العیون وان یبذل فی تحصیلها المال والاهل والبنون الشیخ برهان الدین ابو الفضائل ابراهیم بن حسن الکردی

وصل هشتم در بیان امثال علما

الکوثری الشافعی العثمانی نزیل المدینة المشرفة وعالمها نفعنا الله تعالی به والمسلمین ورحمه الرحمن رحمة واسعة فی الدنیا والآخرة
آمین وایضا ابراهیم بن شیخ ابراهیم بن حسن در رساله بلغة المسیر الی توحید الله العلی الکبیر بعد از اسناد الی البخاری بحدیث صحیح بخاری کان الله ولم
یکن شیء غیره بر حدیث حاتم گفته ثم انا اذا قلنا بما قاله الشیخ ابو عمرو ابن الصلاح من ان جمیع ما حکی البخاری ومسلم بصحته الی آخر
العبارة المذکورة تا آنکه میگوید ثم ان کلام الشیخ ابن الصلاح هذا کلام موجه محقق وان رده الامام النووی بانه خلاف
ما قاله المحققون ودر کتاب حجة الله البالغة گفته واما الصحیحان فقد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع
صحیح بالقطع وانهما متواتران الی مصنفیهما وانه کل من یهون امرهما فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین ودر کتاب قرة العینین
بعد از ذکر بعض احادیث گفته وبدین احادیث چیزها است که بالقطع معلوم البطلان است نیز آنکه جمیع اهل حق متفقند بر
تصحیح صحیح بخاری ومسلم انتهی پس هر چند که این خبر شریف در صحیحین مغنی است در مقام تمسک بآن از ذکر سایر ناقلین
آن از محدثین نقاد ومفسرین حذاق وائمه والا شان واثبات تواتر آن ولکن شاید بانو بعضی متعصبین نصاب را در اصل
صحت آن باصدور آن از رسول خدا صلعم وآله عنادی پیدا شده وبمقام جسارت آمده مثل ابو الحسن آمدی که سرآمد حذاق
متکلمین است وشمس الدین محمود بن عبد الرحمن اصفهانی با آن همه جلالت شان که در میان علمای ایشان دارد که صاحب تالیف
وتصنیف بوده ومثل ملا سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی ومثل علاء الدین علی بن محمد القوشچی با آن القاب بلند وبالا
وفطر وقوارها که هر یکی بدین اضافه شده اند وامارة را بخود بسته اند بنوعی که گویا اشاره بآن کرده است شاعر حیث قال
مما ادعی یاستعی شغل الامانة   ابفطر وقوارع ام بقیل کالمنارة   اینست که بعضی انکار صحت آن میکنند وبعضی خبر
واحد شمرده اند وبعضی توقف مینمایند چنانکه ملا علی قوشچی در شرح تجرید گفته واجیب بانه علی تقدیر صحته لا یدل
علی بقائه خلیفة بعد وفاته دلالة قطعیة مع وقوع الاجماع علی خلافه وتفتازانی در شرح مقاصد گفته والجواب منع
التواتر بل هو خبر واحد فی مقابلة الاجماع واصفهانی در شرح طوالع در مقام رد گفته والجواب عن الثانی انه لا یصح الاستدلال
به من جهة السند ولو سلم صحة سنده قطعا لکن لا نم ان قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی یعم کل منزلة کانت لهرون من
موسی ونیز اصفهانی در شرح تجرید بجواب حدیث منزلت گفته وعن الثامن انه لا یصح الاستدلال به من جهة السند کما تقدم
فی الخبر المتقدم ولئن سلم صحة سنده قطعا لکن لا نسلم اه که تفصیل ایراد وجواب ایشان عنقریب ذکر خواهد شد پس لهذا
ما در مقام اثبات والزام این متعصبین اسماء ناقلین حدیث شریف را که همه جهابذه محدثین اند وهمه ایشان صحاح ومسانید
وجوامع خود را بروایات این حدیث زیب وزینت داده اند ذکر مینمائیم تا معلوم شود اینکه همه ایشان که حذاق ومحققین ومهره
مدققین اند تصریح بصحت آن کرده اند وهم چنین ناقدین صیارفه ائمه ایشان با تعدد طرق وتکثیر سندان بلکه با اثبات
تواتر آن زنگ شکوک وشبهات وتشکیکات را از قلوب مشککین ومنکرین آن بهیچ نحو زدوده اند چنانکه سید قدس سره در
عبقات نقل کرده است پس از آن بمقام اثبات ونفی از طرفین اقدام مینمائیم اول ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری
است که بدو سند در صحیح خود که تالی قرآنش خوانند در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام گفته حدثنا محمد بن بشار ودر
ذکر غزوه تبوک گفته حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی الخ ومسلم ابن الحجاج هم در صحیح خود بدو سند که انهم مثل صحیح بخاری
است در صحت واعتبار در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام گفته حدثنا یحیی بن یحیی التمیمی وابو جعفر محمد بن
الصباح وعبید الله القواریری وسریج بن یونس کلهم عن یوسف بن الماجشون الخ وایضا گفته حدثنا ابو بکر بن ابی
شیبة تا میرسد بابراهیم بن سعد از سعد از رسول خدا صلعم که همین روایت قول بخاری است واحمد بن حنبل بر پنج سند چنانکه
در مسند خود گفته حدثنا یحیی بن سعید عن موسی الجهنی وچنانکه در مناقب علی بن ابیطالب که تصنیف احمد بن حنبل
است مذکور است که حدثنی وکیع ودر جای دیگر از مناقب گفته حدثنا ابو سعید وایضا حدثنا ابو سعید ودر جای
دیگر از مناقب وفیما کتب الینا محمد بن عبد الله الخ ومحمد بن اسحق بنا بر آنچه ابو محمد عبد الملک بن هشام الحمیری در تلخیص
سیرت ابن اسحق گفته قال ابن اسحق الخ وابو داود سلیمان بن داود الطیالسی گفته ابراهیم عبد الله ابو عبد الله الشافعی در
کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء گفته عن سعد بن مالک قال خلف رسول الله صلعم الخ وگفته اخرجاه البخاری ومسلم

في صحيحهما والترمذي في جامعه وابن ماجه في سننه وابوداود طيالسي في مسنده وابو نعيم في فضايل الصحابه بروايت
محمد بن سعد كاتب الواقدي پس در كتاب طبقات الكبير گفته قال رسول الله صلعم لعلي بن ابي طالب اما ترضى الخ وعنه ايضاً
اخبرنا محمد بن جعفر وعنه ايضاً حدثنا ابو سعيد الخ وعنه ايضاً حدثني يحيى بن سعيد الخ وعنه ايضاً وفيما كتب
الينا محمد بن عبد الله الخ وابو علي الحسن بن عرفة بن يزيد العبدي كه در تاريخ ابن كثير گفته باب في ذكر شيء من
فضائل علي بن ابيطالب من ذكر علي من السنة الاربعين قال الحسن بن عرفة العبدي حدثنا محمد بن خازم ابو معوية
الضرير الخ ومحمد بن يزيد بن ماجة القزويني در سنن خود گفته حدثنا علي بن محمد الخ وابو حاتم محمد بن حبان التميمي البستي ذكر كرده و
ابو عيسى محمد بن سورة الترمذي در جامع خود گفته حدثنا القسم بن دينار الكوفي نا ابو نعيم از عبد السلام بن حرب از يحيى بن
سعيد از سعيد بن المسيب از سعد بن ابي وقاص ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هرون من موسى هذا حديث صحيح وقد روي
من غير وجه عن سعد ان النبي صلعم ويستغرب هذا الحديث من حديث يحيى بن سعيد الانصاري وعبد الله بن احمد بن حنبل
در مسند والد خود گفته حدثنا العباس بن فضل وايضاً عبد الله از مناقب حضرت امير المومنين عليه السلام تصنيف پدر
خود نقل كرده است واحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار چنانكه در مفتاح النجا گفته اخرج البخاري ومسلم والترمذي و
النسائي عن سعد بن ابي وقاص والبزار عن ابي سعيد الخدري واحمد عن كليهما والعقيلي عن ابن عباس والطبراني عن علي واسماء
بنت عميس وام سلمه وحبشي ابن جناده وابن عمر وابن عباس وجابر بن سمرة والبراء بن عازب وزيد بن ارقم ومالك بن الحويرث
والخطيب عن عمران ان رسول الله صلعم خرج الى تبوك واستخلف عليا فقال اتخلفني في الصبيان والنساء فقال الا ترضى ان تكون
مني بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدي واحمد بن شعيب النسائي در خصايص جناب امير المومنين عليه السلام كه سيد
عليه الرحمه صفر طابد در نسخه مصححه از ان نوشته خاص است گفته انبانا بشير بن هلال البصري نا جعفر بن سعد بن ابي وقاص
از روشنى الاصابه از ان كو باخبر القاسم بن زكريا بعد از ان گفته انبانا زكريا بن يحيى وايضاً ميگويد اخبرني اسحق بن موسى و
ايضاً گفته اخبرني صفوان بن محمد بن عمرو در اخراج اين اخبار كه بچند طرق نسائي ذكر كرده بدل الا انه لا نبي بعدي الا النبوة و الا
انه لا نبوة دارد و بعد از ان بطرق متعدده متكثره هم نقل كرده بعبارت الا انه لا نبي بعدي است وابو يعلى احمد بن علي
الموصلي ومحمد بن جرير الطبري در عبارت كنز العمال هم حديث منزله وهم حديث لاعطين الراية غدا الخ وهم حديث غدير
هر سه را نقل كرده از سعد كه ارد سول حداص شنيده وابو عبد الله جعفر بن حيان الاصفهاني المعروف بابي الشيخ چنانكه از عبارت
توضيح الدلائل ظاهر است وسليمان بن احمد الطبراني در كتاب معجم صغير خود گفته حدثنا محمد بن عقبة الشيباني الخ وبعد از ان
بطرق ديگر باز ذكر كرده ودر معجم وسيط ومعجم كبير هم نقل كرده وابو بكر محمد بن جعفر المطيري وابو الليث نصر بن محمد السمرقندي
الحنفي در كتاب مجالس خود ومحمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي در رياض النضره ودر كنز العمال مذكور است عن ابن عباس
قال قال عمر بن الخطاب كفوا عن ذكر علي بن ابيطالب فاني سمعت رسول الله صلعم يقول في علي ثلث خصال لان يكون لي واحدة
منهن احب الي مما طلعت عليه الشمس كنا انا وابو بكر وابو عبيدة الجراح ونفر من اصحاب رسول الله صلعم وهو متكي على علي
بن ابيطالب حتى ضرب بيده على منكبيه ثم قال انت يا علي اول المؤمنين ايمانا واولهم اسلاما ثم قال انت مني بمنزلة هرون من
موسى وكذب علي من زعم انه يحبني ويبغضك وابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم النيسابوري از مستدرك خود
وابو سعيد عبد الملك بن محمد بن ابرهيم الخركوشي واحمد بن عبد الرحمن الشيرازي واحمد بن موسى بن مردويه وابو نعيم احمد
بن عبد الله الاصفهاني در كتاب حلية الاولياء تصنيف خود واسمعيل بن علي معروف بابن سمان وابو القاسم علي بن
محسن بن علي تنوخي كه در جميع طرق اين حديث شريف رساله تصنيف كرده واحمد بن علي بن ثابت الخطيب در تاريخ بغداد
خود وملا علي متقي در كنز العمال از او نقل كرده وابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر چنانكه از استيعاب
معلوم ميشود وابو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف بابن المغازلي الشافعي در كتاب مناقب گفته حدثنا ابو
الحسن احمد بن ابرهيم بن حبيب البغدادي العطار ويعرف بالزراد قدم علينا دمشق سنة عشرين وثلثمائة قال حدثنا
الى سعد بن ابي وقاص قال خلف رسول الله صلعم علي بن ابيطالب في غزوة تبوك الخ وبچند طرق ديگر هم ذكر كرده
بر

[illegible]

ابو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمي در كتاب الفردوس [illegible] عن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول
الله صلعم لعلي انت مني بمنزلة هرون من موسى [illegible] ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن المغازلي [illegible]
[illegible] از جمع بين الصحاح الستة [illegible] در الجزء الثالث [illegible] در باب مناقب امير المؤمنين [illegible] ومن صحيح
ابي داود [illegible] عن ابيه [illegible] ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هرون من موسى
الا انه لا نبي بعدي وقال ابن المسيب [illegible] عامر بن سعد عن ابيه فاحببت ان اشافه بها سعدا فلقيته فقلت انت سمعت
هذا من رسول الله صلعم فوضع اصبعيه على اذنيه فقال نعم والا فاستكتا و ابو محمد احمد بن محمد بن علي العاصمي [illegible] ابن الفتح
[illegible] شيخ محمد بن احمد [illegible] بطرق متعدده در موارد متعدده [illegible]
از رسول خدا صلعم روايت كرده و عمر بن محمد بن خضر [illegible] المعروف بالملا در كتاب وسيلة المتعبدين و ابو القاسم علي بن الحسن
المعروف بابن عساكر [illegible] در مناقب العلي گفته اخرج ابن عساكر عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن ابيه عن جده عقيل
بن ابي طالب ان رسول الله صلعم قال يا عقيل اني لاحبك [illegible] خصلتين [illegible] لحب ابي طالب اياك واما انت يا جعفر فان خلقك
يشبه خلقي واما انت يا علي فانت مني بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدي و بطرق ديگر هم غير اين [illegible] ذكر كرده
و ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم سلفة الاصبهاني چنانكه از عبارت رياض النضرة ظاهر است ذكر كرده است و موفق
بن احمد بن محمد المكي المشهور باخطب خوارزم در كتاب مناقب حضرت امير المؤمنين بعد از ذكر حديث طير بسند خود گفته و بهذا
الاسناد عن ابي عيسى الترمذي هذا قال حدثنا قتيبه قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد
ابن ابي وقاص عن ابيه قال امر معوية بن ابي سفيان سعدا فقال ما منعك ان تسب ابا تراب قال اما ما ذكرت فاني
سمعت ثلثا قالهن رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله صلعم يقول لعلي وخلفه
في بعض مغازيه فقال له اتخلفني مع النساء والصبيان فقال رسول الله صلعم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا
انه لا نبوة بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله قال فتطاولنا لها
فقال ادعوا الي عليا فاتاه وبه رمد فبصق في عينيه فدفع اليه الراية ففتح الله عليه وانزلت هذه الاية وهي قوله
تعالى فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم فدعا رسول الله صلعم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء
اهلي قال ابو عيسى هذا حديث حسن غريب صحيح من هذا الوجه قال قوله صلعم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى اخرجه
الشيخان في صحيحهما بطرق كثيرة و بعد از ان بطرق متعدده ذكر كرده تا آنكه گفته عن مصعب بن سعد عن ابيه قال قال لي
معوية اتحب عليا قلت وكيف لا احبه وقد سمعت رسول الله صلعم يقول انت مني بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدي ولقد
رايته بارزا يوم بدر وهو يحمحم الفرس ويقول بازل عامين حديث سني سنحنح الليل كاني جني لمثل هذا ولدتني امي و ابو
حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الشافعي چنانكه از عبارت توضيح الدلائل معلوم ميشود ذكر كرده و فخر الدين محمد
بن عمر الرازي در تفسير مفاتيح الغيب در تفسير اية كريمه لا يستاذنك الذين يؤمنون بالله واليوم الاخر ان يجاهدوا گفته و
كان الاكابر من المهاجرين والانصار يقولون لا نستاذن النبي صلعم في الجهاد فان ربنا ندبنا اليه مرة بعد اخرى فاي فائدة في الاستيذان
وكانوا بحيث لو امرهم الرسول بالقعود يشق عليهم ذلك الا ترى ان علي بن ابي طالب لما امره رسول الله صلعم بان يبقى في المدينة شق
عليه ذلك ولم يرض الى ان قال له الرسول انت مني بمنزلة هرون من موسى و مبارك بن محمد بن محمد الشيباني المعروف بابن الاثير
الجزري در جامع الاصول في احاديث الرسول گفته ان رسول الله صلعم خلف علي بن ابي طالب في غزوة تبوك فقال يا رسول الله تخلفني
في النساء والصبيان فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدي وفي رواية مني ولم يذكر فيه غير انه لا
نبي بعدي اخرجه البخاري و مسلم بعد از ان از مسلم طريق ديگر روايت كرده و از ترمذي وغيرهم بطرق متعدده ذكر كرده و
ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن اثير الجزري در كتاب اسد الغابة گفته انبانا ابو منصور مسلم بن علي بن محمد ابن السنجي
انبانا ابو البركات تا ميرسد بسعد كه گفت سمعت رسول الله صلعم يقول له [illegible] بترجمه نافع ابي الحارث بن كلدة
مذكور است از رسول خدا صلعم همين حديث شريف و ابو الربيع سليمان بن سالم البلنسي چنانكه از كتاب الاكتفا ظاهر ميشود

و ابن تیمیه است و [illegible] بن محسن [illegible] [illegible] کما اینکه [illegible]
[illegible] [illegible] الترمذی [illegible] و فقد [illegible]
[illegible] البخاری و مسلم و الترمذی [illegible] باسانید اتفقوا علیها و زاد مسلم [illegible] العامة [illegible]
[illegible] منها ما عن سعد بن ابی وقاص قال ان رسول الله صلعم خلف علیا فی غزوة تبوک علی اهله فقال [illegible]
[illegible] و روی مسلم و الترمذی بسندیهما ان معویة بن ابی سفیان امر سعد بن ابی وقاص فقال ما منعک ان تسب ابا تراب فقال
اما ما ذکرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم فلن اسبه [illegible] و ابو المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن
الجوزی در تذکرهٔ خواص الامة گفته قال احمد فی المسند [illegible] گفته و قد اخرجناه فی الصحیحین [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] و محیی الدین [illegible] النووی در تهذیب الاسماء و اللغات گفته رویناه فی صحیح البخاری و مسلم عن
سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلعم [illegible] و محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری المکی الشافعی در ذخائر العقبی گفته
ذکر انه من النبی بمنزلة هرون من موسی عن سعد بن ابی وقاص ان النبی صلعم قال لعلی [illegible] گفته اخرجه مسلم
و ابو حاتم و فی روایة اخرجها ابن اسحق ان النبی صلعم لما نزل الجرف طعن رجال من المنافقین فی امارة علی و قالوا انما خلفه استثقالا
فحمل سلاحه حتی اتی النبی بالجرف فقال یا رسول الله ما تخلفت عنک فی غزاة قط قبل هذه قد زعم ناس من المنافقین انک
خلفتنی استثقالا فقال صلعم کذبوا و لکن خلفتک لما ورائی فارجع فاخلفنی فی اهلی افلا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و ابرهیم بن عبد الله الیمنی الشافعی در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء گفته عن سعد
بن مالک قال خلف رسول الله صلعم الی ان قال اخرجه البخاری و مسلم فی صحیحیهما و الترمذی فی جامعه و ابن ماجه فی سننه
و ابو داود الطیالسی فی مسنده و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و طرق متعدده از هم ذکر کرده و صدر الدین ابرهیم بن محمد بن المؤید
الحموینی در فرائد السمطین بطرق متعدده ذکر کرده و ابو الفتح محمد بن محمد المعروف بابن سید الناس در عیون الاثر فی فنون
المغازی و الشمائل و السیر گفته و فیما ذکر ابن اسحاق ان رسول الله صلعم عند ما اراد الخروج خلف علی بن ابی طالب علی اهله فارجف
المنافقون و قالوا ما خلفه الا استثقالا الخ و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم الجوزیة الحنبلی در زاد المعاد گفته قال ابن اسحق و لما
اراد رسول الله صلعم الخروج خلف علی بن ابی طالب علی اهله فارجف المنافقون الخ و عبد الله بن اسعد بن علی التمیمی الیافعی
در مرآة الجنان در تعداد فضائل امیر المؤمنین ع بترجمهٔ آنحضرت گفته و قوله صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی الحدیث الصحیح و فیه خلف رسول الله صلعم الخ و اسماعیل بن عمر الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود
گفته روایة سعد بن ابی وقاص قال الامام احمد و مسلم و الترمذی حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا حاتم بن اسمعیل عن
بکیر بن مسمار عن عامر بن سعد عن ابیه قال امر معاویة بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان تسب ابا تراب الخ و چند
طرق دیگر ذکر کرده و در یکجا گفته و قال ابو زرعة الدمشقی حدثنا احمد بن خالد الوهبی حدثنا ابو سعید حدثنا
محمد بن اسحق عن ابی نجیح عن ابیه قال لما حج معویة اخذ بید سعد بن ابی وقاص فقال یا ابا اسحق انا قوم قد اجفانا هذا
الغزو عن الحج حتی کدنا ان ننسی بعض سننه فطف نطف بطوافک قال فلما فرغ ادخله فی دار الندوة فاجلسه معه
علی سریره ثم ذکر له علی بن ابی طالب فوقع فیه فقال ادخلتنی دارک و اجلستنی علی سریرک ثم وقعت فی علی تشتمه و الله
لان یکون لی احدی خصاله الثلث احب الی من ان یکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن یکون لی ما قال له رسول الله صلعم
حین غزا تبوک الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی احب الی مما طلعت علیه الشمس
و لئن یکون لی ما قال یوم خیبر لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علیه لیس بفرار احب الی من
ان یکون لی ما طلعت علیه الشمس و لان اکون صهره علی ابنته ولی منها من الولد ما له احب الی من ان یکون لی ما طلعت علیه
الشمس لا ادخل علیک دارا بعد هذا الیوم ثم نفض رداءه ثم خرج خاک بر سر چنین خلیفه و یا مجتهدی که در عمل طواف تابع
دیگران شود و خلل آنکه بارها عمل کرده بود چنانکه از کلمات خودش ظاهر است که گفت کدنا ان ننسی بعض سننه بلکه میگویم
بعض فرائضه که از [illegible] است بکوبد و احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدوله در کتاب عروة الوثقی روایت

کرده

[illegible]

[illegible] ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب در مشكوة المصابيح روايت كرده و بعد از آن [illegible] کرده [illegible]

[illegible] جمال الدين يوسف [illegible] در کتاب نخبة الاخبار [illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] و محمد بن يوسف [illegible] در نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين ذکر کرده [illegible]

[illegible] روايت [illegible] ذکر کرده [illegible] در کتاب مودة القربى ذکر کرده [illegible]

[illegible] الدين [illegible] عبد الرحيم [illegible] چنانکه [illegible] در تاريخ [illegible] احوال [illegible]

الحافظ زين الدين العراقي في شرح التقريب لم يتخلف علي عن المشاهد الا في تبوك فان النبي صلى الله عليه وسلم خلفه على المدينة وعلى

عياله وقال له يومئذ انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي وهو في الصحيحين من حديث سعد بن ابي

وقاص [illegible] عبد البر [illegible] شهاب الدين بن شمس الدين دولت آبادی در کتاب هداية السعداء روايت کرده است

واحمد بن علي بن محمد المعروف بابن حجر العسقلاني در کتاب تهذيب التهذيب ذکر کرده ونور الدين علي بن محمد المعروف

بابن الصباغ المالکي المکي در کتاب فصول المهمة في معرفة الائمة گفته روى مسلم والترمذي ان معوية قال لسعد بن ابي

وقاص ما منعك ان تسب ابا تراب الخ وعبد الرحمن بن ابي بکر جلال الدين سيوطي در تاريخ الخلفا گفته اخرج الشيخان عن

سعد بن ابي وقاص الخ بعد از آن گفته اخرجه احمد والبزار من حديث ابي سعيد الخدري والطبراني من حديث اسماء بنت عميس

وام سلمة وحبشي بن جنادة وابن عمر وابن عباس وجابر بن سمرة والبراء بن عازب وزيد بن ارقم وقاضي حسين بن محمد بن ا

لحسن الدیار بکری در تاريخ الخميس في احوال النفس النفيس گفته خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب على اهله وامره

بالاقامة فيهم فارجف به المنافقون الخ تا در آخر گفته اخرجاه في الصحيحين كذا في الصفوة واحمد بن محمد بن علي بن حجر

الهيتمي المکي در صواعق ذکر کرده وعلي بن حسام الدين المتقي در کنز العمال بعبارات متعدده ذکر کرده وشهاب الدين

احمد چنانکه در کتاب توضيح الدلائل ظاهر است وعطاء الله بن فضل الله الشيرازي المعروف بجمال الدين المحدث چنانکه عبارت

او از روضة الاحباب معلوم ميگردد ومحمد عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي چنانکه عبارت او از کتاب تيسير شرح

جامع صغير معلوم است وشيخ بن عبد الله العيدروس در کتاب عقد نبوي وسر مصطفوي گفته وشهد علي مع النبي

ساير المشاهد الا تبوك فانه استخلفه على المدينة الخ وايضا گفته اخرج الشيخان عن سعد بن ابي وقاص الخ واحمد بن الفضل

بن محمد باکثير المکي چنانکه عبارت او از کتاب وسيلة المآل في عد مناقب الآل ظاهر است ومحمد بن صفي الدين جعفر الملقب بمحبوب

العالم در تفسير خود ذکر کرده وميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در مفتاح النجا في مناقب آل العبا گفته اخرج مسلم والترمذي

عن سعد بن ابي وقاص ان معاوية بن ابي سفيان امره الخ ومحمد صدر عالم در معارج العلى في مناقب المرتضى وولي الله

احمد بن عبد الرحيم دهلوي در کتاب ازالة الخفا واحمد بن عبد القادر العجيلي در کتاب ذخيرة المآل في شرح عقد جواهر اللآل

وفاضل رشيد الدين خان در رساله فتح مبين ومولوي محمد مبين لکهنوي در وسيلة النجاة وولي الله لکهنوي در مرآة

المؤمنين في مناقب آل سيد المرسلين واحمد بن زيني بن احمد دحلان که سيد [illegible] مينويسد که الآن مفتي شافعيه است در

مکه مشرفه در سيرت نبويه بعد از ذکر حديث فارجف به المنافقون گفته که قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذبوا ولكن خلفتك لما تركت

ورائي فارجع فاخلفني في اهلي واهلك وسيد مؤمن بن حسن الشبلنجي در نور الابصار في مناقب آل النبي المختار مؤلف گويد پس

اين قدر علماي سنيه که او ايشان که در مسانيد وصحاح خود بطرق متعدده ذکر کرده اند بالقطع واليقين از حد

تواتر گذشته بلکه بمقام رأي العين رسيده واگر کسي را در سندان شکي باقي مانده باشد بلا شك وشبهه در ذات

او شك هست زيرا که هرگز ذات پاك شك در مثل اين حديث تجاوز از حد تواتر نمي نمايد زيرا که خود علماي ايشان ضبط

طرق رجال ورواة ذکر کرده اند چنانکه در طرائف گفته وقد صنف القاضي ابو القاسم علي بن الحسن بن علي التنوخي

وهو من اعيان رجالهم کتابا سماه ذكر الروايات عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لامير المؤمنين علي بن ابي طالب انت مني بمنزلة هرون

من موسى الا انه لا نبي بعدي وبيان طرقها واختلاف وجوهها ورأيت هذا الكتاب من نسخة نحو ثلثين ورقة عتيقة

عليها تاريخ الرواية سنة خمس واربعين واربعماة وروى التنوخي حديث النبي صلى الله عليه وسلم لعلي انت مني بمنزلة هرون من موسى

فصل در مقامات حدیث منزلت اثبات تواتر

عن عمر بن الخطاب وعن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عباس
وجابر بن عبد الله الانصاری وابی هریرة وابی سعید الخدری وجابر بن سمرة ومالک بن الحویرث والبراء بن عازب و
زید بن ارقم وابی رافع مولی رسول الله وعبد الله بن ابی اوفی واخیه زید بن اوفی وابی سریحه وحذیفة بن اسید
وانس بن مالک وابی بریدة الاسلمی وابی برزة الاسلمی وابی ایوب الانصاری وعقیل بن ابی طالب وحبشی بن
جنادة السلولی ومعویة بن سفین وام سلمة زوجة النبی واسماء بنت عمیس وسعید بن المسیب ومحمد بن علی بن الحسین
وحبیب بن ابی ثابت وفاطمة بنت علی والشرحبیل بن سعد وابن تنوخی کسی است از اعیان علمای معتبرین که جلالت شان
او از کتب سیر و تواریخ مثل انساب سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان ظاهر و باهر است پس تکذیب و تشکیک در سند آن
تکذیب چندین رواة معتبر از اصحاب نبی و تشکیک در کتب علمای محققین مذکورین است و با وجود این چه قدر از اعاظم علمای
ایشان نص کرده اند بر صحت و کثرت طرق و تعدد آن مثل ابن تیمیه در منهاج با اینهمه ممارات و لجاج که با خاندان علی بن ابی
طالب دارد بجواب این حدیث گفته والجواب ان هذا الحدیث صحیح بلا ریب ثبت فی الصحیحین وغیرهما و شیخ عبد الحق در
شرح مشکاة در شرح حدیث منزله گفته و ائمه حدیث متفق اند بر صحت این حدیث و اعتماد بر قول ایشان است و محمد بن یوسف
کنجی شافعی در کفایة الطالب اجماع جمیع را بر صحت این حدیث شریف ثابت ساخته و ابن عبد البر در استیعاب گفته و روی
قوله صلعم لعلی انت منی بمنزلة هرون من موسی جماعة من الصحابة وهو من اثبت الاخبار واصحها رواه عن النبی صلعم سعد بن
ابی وقاص وطرق حدیث سعد فیه کثیرة جدا الی اخر ما ذکره و ابو الحجاج جمال الدین یوسف عبد الرحمن الزکی المزی در
تهذیب الکمال تصریح کرده و گفته و روی قوله صلعم انت منی بمنزلة هرون من موسی جماعة من الصحابة وهو من
اثبت الاخبار واصحها رواه عن النبی صلعم سعد بن ابی وقاص بعد از این چند نفر از رواة مذکورین ذکر کرده و علامه محمد بن یوسف بن
محمد کنجی شافعی در کفایة الطالب بعد از ذکر روایت قول النبی صلعم لعلی انت منی بمنزلة از عدد کثیری از اصحاب گفته و منهم عمر و علی و
سعد الخ و اسمعیل بن عمر الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود بعد از ذکر طرق عدیده حدیث شریف گفته وقد رواه غیر
واحد عن عائشة بنت سعد عن ابیها قال ابن عساکر وقد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلعم جماعة من الصحابة منهم عمر و علی
الخ و ابن کثیر بسیار پسندیده است از اول تا آخر گفته وقد تقصی ابن عساکر هذه الاحادیث فی ترجمة علی من تاریخه فاجاد وافاد و برز
علی النظراء والاشباه والانداد فرحمه الله یوم التناد و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بعد از ذکر حدیث منزله گفته اخرجه
احمد الی ان قال وقد استوعب ابن عساکر طرقه فی ترجمة علی و ابن حجر مکی در صواعق گفته واخرج الشیخان عن سعد بن ابی وقاص
الی اخر ما ذکر و در سابق ذکر شد بلکه مرزا مخدوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نفر صحابه متواتر دانسته چنانکه ابن حجر در صواعق گفته در همین باب نبوت امامت صاحب ابی بکر بعد از نقل [illegible] و اعلم
ان هذا الحدیث متواتر فانه ورد من حدیث عائشة و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن [illegible] و سعید و علی بن ابی طالب
و حفصة در خبر غدیر از ابن حزم ذکر شد که گفته فهو لا ربعة من الصحابة فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته و محمد یوسف کنجی لست
کما انفا ذکر شده در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب بعد از ذکر حدیث منزله گفته قلت هذا حدیث متفق علی صحته
رواه الائمة الاعلام الحفاظ کابی عبد الله البخاری فی صحیحه و مسلم بن حجاج فی صحیحه و ابو داود فی سننه و ابو عیسی الترمذی
فی جامعه و ابو عبد الرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجة فی سننه واتفق الجمیع علی صحته و صار ذلک اجماعا منهم قال الحاکم النیسابوری
هذا حدیث دخل فی حد التواتر و سیوطی در رسالة الازهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة این حدیث را داخل در متواترات
کرده و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته بعد از ذکر حدیث از شیخان وغیرهما و هذا الحدیث متواتر عند السیوطی و در
ازالة الخفاء و قرة العینین هم تصریح بر متواتر بودن آن کرده است و جود صحت و اعتبار و تواتر آن الحمد لله و المنة نزد فریقین
ثابت شد بالقطع و بیقین پس غلط کردن بعضی که مرتبه حدیث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است مثل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و متکلمین و علمای متحیرین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ابن حجر مکی در صواعق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الحدیث منزله [illegible] [illegible] [illegible]

علیه السلام گفته وسوالهما ان هذا الحدیث ان کان غیر صحیح کما یقوله الآمدی فظاهر انتهی فنعوذ بالله من هذا الکذب الصریح والعناد
الفضیح الحمد لله که آمدی را اطلاع از خوبیشان بسیار است وفضیحت بر جهت کوردن او را از دمشق بجهت خبث اعتقاد وخروج از طرق
سداد همه نوشته اند مثل ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته الشیخ الآمدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف وقد
نفی من دمشق لسوء اعتقاده وصح انه کان یترک الصلوة نسال الله العافیة وکان من الاذکیاء مات سنة احدی وثلثین وستماة
و ایضا محل تولد او است که بعد از ان آمد ببغداد فقه تحصیل کرد و هم چنین در میزان الاعتدال فی نقد الرجال بعبارت نقل
کرده است که او را اخراج از دمشق و تارک صلوة وبد اعتقاد بود بلکه ذهبی او را از مبتدعه شمرده وهم چنین شمس الدین
محمود بن عبد الرحمن اصفهانی که در سابق تعریف او فی الجمله شنیدی تتمه خود اقتدا آمدی را میل فرموده در شرح طوالع در
مقام رد گفته والجواب عن الثانی انه لا یصح الاستدلال به من جهة السند ولو سلم صحة سنده قطعا لکن لا نسلم ان قوله
انت منی بمنزلة هرون من موسی یعم کل منزلة کانت لهرون الخ وهم چنین همین شمس الدین در شرح تجرید گفته وعن الخامس
انه لا یصح الاستدلال به من جهة السند کما تقدم فی الخبر المتقدم ولئن سلم صحة سنده قطعا لکن لا نسلم ان قوله انت منی الخ و
چون نوبت بملا سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی رسید دید که در کاسه ایشان درد دی و تفلی نمانده بنا بر آن کذب بنلک
کاسه لیسی ایشان کفایت کرده گفته است این خبر واحد است در مقابل اجماع حجت نمیباشد حیث قال فی شرح المقاصد والجواب
منع التواتر بل هو خبر واحد فی مقابلة الاجماع ومنع عموم المنازل وچنانکه در تهذیب الکلام خود نیز این دو خبر شریف را
یعنی حدیث غدیر ومنزلة را لایق اعتنا ندانسته میگوید ورد بانه لا تواتر ولا حصر فی علی ولا عبرة باخبار الاحاد فی مقابلة
الاجماع وعلاء الدین علی بن محمد القوشجی وقتی رسیده دیده است که ته کاسه هم باقی نمانده است وخواسته است که بی فیض
ابوالیسی در مجلس ایشان بی تحرز بماند چونکه که رفت ولیستان شد تمیز بوی که را انچه باقی از تریند ماغ ودهن خود را از
غسالة دست شوری ان بزرگوار ان مضمضه واستنشاق فرموده وگفته واجیب بانه علی تقدیر صحته لا یدل علی بقائه
خلیفة بعده فانه دلالة قطعیة مع وقوع الاجماع علی خلافه وحال انکه حضرات اهل سنت گفته اند که چون اجماع بر صحت
صحیحین واقع است لهذا مخالفت ان معلوم البطلان است واینست که هر حدیثی در صحیحین پیدا شد بمقام تشنیع ان مبتلا
زیرا که اهل نقل بیان میسازد که حضرت رسالتماب انرا کتاب خود فرموده وحکم بدرستی ان کرده کما فی مقدمة فتح الباری وکتاب الانتباه
لابی محمد المغربی وکما هو نقل میکنند که اسرور تنصیص بر صحت جمیع احادیث بخاری نموده واجازه روایت ان داده چنانکه
سابقا تفصیلش گذشت وکما هو گویند جمیع انچه در صحیحین است از متصل مرفوع باتفاق محدثین صحیح است بالقطع
والیقین ومهون او اهما مبتدع ومتبع غیر سبیل مؤمنین است وعلمای متاخرین از صحیحین طبقة بعد طبقة مشغول
بتصحیح انها اند وثبت وضبط ان نموده اند وتخریج وتبیین احادیث انها را بنحوی کرده اند که هیچ چیز از انها محجوب وغیر
مبین نمانده وهرگز احدی بر انها اعتراض نکرده ودر احکام شرعیه فقهای ایشان همه جا تمسک بانها کرده اند بی اختلاف
وبی انکار قبول کرده اند وبا بهمه است که مناقب علی حضرت علی هر چند که در روایات فریقین ثابت شده باشد همینکه
مخالف با احادیث صحیحین شد رد وابطال مینمایند پس بنا بر این اینحدیث شریف چون در صحیحین ثابت است وحذاق
مهره احادیث انرا از صحیحین نقل کرده اند وغالب ایشان اثبات صحت وتواتر ان نموده اند وکثرت نقلة انرا ضبط کرده
بحمد الله در سند وصحت ان شبهه باقی نمانده است ‌ اذا لم یکن للمرء عین صحیحة ‌ ‌ فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر ‌ و
اگر بعضی از حضرات که شنیدی اشکالی داشته باشند باید خرق اجماع مجمعین بر صحت ما فی الصحیحین نمایند وباید انرا
تالی قران ندانند بلکه مذهبی اختیار کنند که غیر ما فی الصحیحین باشد وقطع نظر از این همه اگر چنانچه اینحدیث خبر واحد
هم باشد استدلال بان جایز خواهد شد بنا بمعتقد خود اهل سنت که بعضی از ایشان منکر حجیت خبر واحد را کافر
میدانند وبعضی فاسق مینامند چنانکه ملک العلما شهاب الدین دولت ابادی در هدایة السعداء بنا بر نقل فرموده
صاحب عبقات گفته فی المضمرات فی کتاب الشهادات ومن انکر الخبر الواحد والقیاس وقال انه لیس بحجة فانه یصیر
کافرا ولو قال هذا الخبر غیر صحیح وهذا القیاس غیر ثابت لا یصیر کافرا لکن یصیر فاسقا وحال انکه منشا خلافت

ابی بکر بنصّ نمی‌رسد اهل سنت خبر واحد است که خود خلیفهٔ اول روایت کرده و متفرد بآن شده که الائمة من قریش
تا شد منقطع نظر از انکه این روایت عین جلب منفعت برای خود شد است و قولش در اوّل حجت نبود زیرا که هنوز
اجماع بر خلافت او منعقد نشده بود پس چه سان خبر او اعتماد را دشاید قول اهل حق غیر قابل للتمسک کردید حال انکه این
خبر الائمة من قریش بخوا ما اسناد غیر قریش نمیکند چنانکه فخر رازی در نهایة العقول فی المسئلة الخامسة من
الاصل العشرین گفته قوله الانصار طلبوا الامامة مع علمهم بقوله علیه السلام الائمة من قریش قلنا هذا الحدیث
من باب الاحاد ثم انه ضعیف الدلالة علی نفی غیر القرشی عن الامامة لان وجه التعلق به اما من حیث ان تعلیق الحکم بالاسم
یقتضی نفیه عن غیره اولان الالف واللام یقتضیان الاستغراق والاول باطل والثانی مختلف فیه فکیف یساوی ذلک ما یکون
من النص المتواتر الذی لا یحتمل التاویل وایضا فلان الحدیث مع ضعفه فی الاصل والدلالة لما احتجوا به علی الانصار
ترکوا طلب الامامة فکیف یعتقد بهم عدم قبول النص الجلی المتواتر انتهی بعبارت ظاهر میشود که حدیث الائمة من قریش اولا
احاد است بلکه ضعیف است هم در اصل وهم در دلالت پس هر گاه ابوبکر را احتجاج واستدلال بروایتی که خود بآن منفرد
بود با این صفات طعن در دلالت وسند جائز شد وصرف خلافت بسوی خود کرد اهل حق را استدلال بحدیث
منزلت با آن وثاقت سند ودلالت که خود خلیفهٔ ثانی از جملهٔ رواة اوست وتواتر او خود شان ذکر کرده اند قطع نظر از
تواتر آن میان شیعه بطریق اولی جائز خواهد بود وعجب‌تر اینست که در نواقض الروافض اسناد این خبر را عمر گذاشته که مکرر
مجهول است وگفته که بمجرد شنیدن این خبر انصار از او ساکت شدند وبیعت ابی بکر کردند چنانکه در میان اوائل خلافت
خلفا گفته الدلیل العاشر اعلم ان ارباب السیر واصحاب الحدیث نقلوا ان یوم السقیفة لما اختلفوا اولا فی امر الخلافة وکانت الانصار
یقولون منا امیر ومنکم امیر فقام رجل وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الائمة من قریش فسکت الانصار وتابعوا ابا بکر لعنایة
اتباعهم اقوال النبی صلی الله علیه وسلم وکمال تقویهم ومع ان خلافة المهاجرین علیهم کانت عندهم مکروهة غایة الکراهة رضوا بمحض خبر
واحد وان کان لهم مجال البحث فیه وهم من مولی عبد العلی در شرح مسلم عبد الحق در مسئله تعبد بخبر واحد عدل گفته
ولنا ثانیا اجماع الصحابة علی وجوب العمل بخبر العدل ولیس فیه استدلال بعمل البعض حتی یرد انه لیس حجة ما لم یکن اجماعا وهم
امیر المؤمنین علی وفی ازاده کرم الله وجهه فلعل لما سولت به انفس الروافض خذلهم الله تعالی بدلیل ما تواتر عنهم وفیه
تنبیه لدفع ان الاجماع احد دلائل اثبات المطلوب به دور من الاحتجاج والعمل برای بخبر الواحد لا انه اتفق فتوی‌هم بمضمون
الخبر وعلی هذا الایراد ان العمل بدلیل آخر غایة ما فی الباب انه وافق مضمون الخبر فی الوقایع التی لا تحصی وهذا یفید العلم
بان عملهم لکونه خبر عدل وعلیه مبرا اندفع انه یجوز ان یکون العمل ببعض الاخبار للاحتفاف بالقرائن ولا یثبت الکلیة
من غیر نکیر [illegible] وذلک یوجب العلم عادة باتفاقهم کالقول الصریح الموجب للعلم کما فی التجربیات [illegible]
الاجماع سکوتی وهو لا یفید العلم ثم فصل بعض الوقایع فقال فمن ذلک انه عمل الکل من الصحابة بخبر خلیفة رسول الله
ابی بکر الائمة من قریش ونحن معاشر الانبیاء لا نورث قد تقدم تخریجهما والانبیاء یدفنون حیث یموتون حین
اختلفوا فی دفن رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه ابن الجوزی کذا نقل عن التحریر از این عبارت معلوم است که الائمة من قریش
واحد است وواجب العمل است وصحابه بر عمل آن کرده اند وتصریح کرده است که عمل ایشان بدلیل دیگر نبود ونه اینکه
فتوی ایشان با مضمون خبر موافق با اتفاق افتاد پس این صریح جست در اینکه ثبت ایشان در صریح خلافت ونصب ابی بکر
منحصر در این خبر بود ودلیل دیگر را سند چنانکه قول صاحب نواقض هم بمحض خبر واحد است در اینکه رضا
[illegible] او بخلافت خلیفهٔ اول محض بسبب این خبر واحد بود نه بجهت دیگر پس [illegible] ضعف اصل خبر وضعف دلالت
[illegible] قول صاحب نواقض که برای انصار مجال بحث در آن بود ضعف [illegible] این محکم که او هم من [illegible]
[illegible] که خلافت خلیفهٔ اول [illegible] معلوم گردید وچون فضل [illegible] تحقیق اعمال بخبر [illegible]
[illegible] محکم وبنیان متقن کردید انکار محض نموده بودن این [illegible] چنانچه در جواب شیخ الحق گفته [illegible]
حدیث الائمة [illegible] ابی بکر [illegible] من الصحابة [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible] ابن همه ثقات واجب العمل شد حدیث منزلة

هم از الذکر [illegible] صحیحین [illegible] مقطوع الصحة و واجب العمل

باشد [illegible] متفق علیه الامة باشد چنانکه علامه سیوطی در تدریب الراوی در شرح تقریب النواوی گفته واذا قالوا صحیح
متفق علیه او علی صحته فمرادهم اتفاق الشیخین لا اتفاق الامة قال ابن الصلاح لکن یلزم من اتفاقهما اتفاق الامة علیه
لتلقیهم له بالقبول وذکر الشیخ یعنی ابن الصلاح ان ما رویاه او احدهما فهو مقطوع بصحته والعلم القطعی حاصل فیه قال
خلافا لمن نفی ذلک محتجا بانه لا یفید الا الظن وانما تلقته الامة بالقبول لانه یجب علیهم العمل بالظن والظن قد یخطی قال
وکنت امیل الی هذا واحسبه قویا ثم بان لی ان المذهب الذی اخترناه اولا هو الصحیح لان ظن من هو معصوم من الخطاء لا یخطی و
الامة فی اجماعها معصومة من الخطاء ولهذا کان الاجماع المبتنی علی الاجتهاد حجة مقطوعا بها وقد قال امام الحرمین لو
حلف انسان بطلاق امرأته ان ما فی الصحیحین مما حکما بصحته من قول النبی صلعم لما الزمته الطلاق لاجماع علماء المسلمین
علی صحته خلاصه اگر بنا بشود بنقل عبارات ایشان درین باب محتاج بتحریر رساله مفرده میباشیم پس چگونه چنین خبر را
اعتنا و تیما شد لکن مظنون اینست بعض حضرات علمای اهل سنت این حدیث را بسیار قوی دیده اند و سند و دلالت
آنرا نتوانستند انکار نمایند پس نظر از ان در خصوص شیخین خود جعل کرده اند پس اگر مجعولات ایشان درباره شیخین دلیل
بشود بر صحت خلافت ایشان چه عذر دارند در حدیث مجمع علیه بین الفریقین که حدیث منزلة باشد الله یستهزئ
بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون چنانکه عبد الرؤف مناوی در کنوز الحقایق آورده ابو بکر وعمر منی بمنزلة هرون من
موسی خط ای رواه الخطیب ومکذب این خبر مجعول قول مظهر الدین زیدانی است در مفاتیح شرح المصابیح در شرح حدیث
منزلة گفته وانما یستدل به علی قربه واختصاصه بما لا یاتی الا بنفسه صلعم وانما اختص بذلک لان بینه وبین رسول الله صلعم
طرفین القرابة والصحبة فلذا اختاره بذلک دون غیره پس این کلام صریح است درانکه حدیث منزلة مختص بحضرت علی بن
ابیطالب است نه بدیگران چنانکه میگوید فلذا اختاره بذلک دون غیره صاحب عبقات علیه الرحمة میفرماید اما بمفاد
الحق یعلو ولا یعلی ابن الجوزی که از اکابر اساطین واعاظم متقدمین سنیه است وابن تیمیه در منهاج وابن روزبهان
بجواب نهج الحق وخواجه کابلی در صواعق خود مخاطب درین باب بکلمات او تمسک میکنند قدح آن نموده سیوطی در
جمع الجوامع آورده ابو بکر وعمر منی بمنزلة هرون من موسی الخطیب وابن الجوزی فی الواهیات وچون از عنایات نامتناهی
کتاب علل متناهیه فی الاحادیث الواهیه که سیوطی بان حواله نموده نزد حقیر موجود بود لهذا رجوع بان کردم ودران
یافتم که ابن الجوزی این حدیث را در فضایل شیخین وارد کرده مشغول بقدح اسناد آن گردیده وبعض رجال را متهم بوضع
آن ساخته وهذه عبارته بالفاظها انبأنا ابو منصور القزاز قال انبانا ابو بکر بن ثابت قال اخبرنا علی بن عبد العزیز
الطاهری قال اخبرنا ابو القاسم علی بن الحسین بن علی ابن زکریا الشاعر قال حدثنا ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال حدثنا بشر بن
دحیة قال حدثنا قزعة بن سوید عن ابن ابی ملیکة عن ابن عباس ان النبی صلعم قال ابو بکر وعمر منی بمنزلة هرون من موسی قال المؤلف
هذا حدیث لا یصح والمتهم به الشاعر وقد قال ابو حاتم الرازی لا یحتج بقزعة بن سوید وقال احمد هو مضطرب الحدیث وقزعة
بن سوید را که این حدیث را از ابن ابی ملیکه روایت کرده بخاری که امام الائمه قوم است تضعیف کرده وگفته که قوی نیست وابن
معین هم تضعیف کرده او را واحمد بن حنبل گفته که قزعه مضطرب الحدیث است وابو حاتم تصریح کرده که باو احتجاج

کرده مشهور [illegible] کرده اند [illegible] میزان الاعتدال [illegible] و از افعال کرده [illegible] منکر [illegible] ابن
شیبه اصل [illegible] صحیح [illegible] سوید بن سعید الباهلی البصری [illegible] و ابن المنکدر و ابن ابی
ملیکه و عنه [illegible] و قال [illegible] الذهبی [illegible] لابن [illegible]
و قال احمد [illegible] قال ابو حاتم لا یحتج به و قال النسائی ضعیف [illegible] ابن عدی له احادیث منکره [illegible] ابن ابی ملیکه عن ابن
عباس [illegible] و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن صاحبکم خلیل الله [illegible] ابا بکر و عمر بمنزلة هرون
من موسی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] قزعه [illegible] کرده [illegible] تاریخ [illegible] احمد [illegible]
[illegible] قال [illegible] قزعه [illegible] سوید بن [illegible] البصری
الباهلی ابو محمد الباهلی ابو محمد البصری ضعیف و عباس عنبری هم از او تضعیف کرده و ابن حبان او را ذکر کرده
او کثیر الخطا فاحش الوهم است [illegible] و عجلی هم ضعف او را ثابت کرده [illegible] ذکر کرده
گفته و ابو [illegible] ثقه و عن احمد قال هو شبه المتروک ذکره الاثرم و علامه ذهبی [illegible] میزان [illegible] ابن [illegible]
عظیم [illegible] حیث قال عمار بن هرون ابو یاسر المستملی الی ان قال حدثنا قزعة بن سوید عن ابن ابی ملیکه عن ابن عباس حدیث لم
مثل ما نفعنی مال ابی بکر [illegible] و ابو بکر و عمر منی بمنزلة هرون من موسی قلت هذا کذب قال ابن عدی الی ان قال عن قزعه
قلت و قزعه لیس بشیء و ایضا ذهبی در میزان الاعتدال گفته علی بن الحسن بن علی الشامی عن محمد بن جریر الطبری بخبر کذب هو
المتهم به متنه ابو بکر بمنزلة هرون من موسی و عسقلانی هم این خبر را مفتری و موضوع دانسته و در لسان المیزان گوید علی بن
الحسن بن علی الشامی عن محمد بن جریر الطبری بخبر کذب هو المتهم به متنه ابو بکر منی بمنزلة هرون من موسی بعد از ان
گوید [illegible] کذا هی [illegible] بلکه خطیب در تاریخ خود گفته است خبر داد ما فلان از فلان الی ابی جعفر الطبری کذا و گفته
خبر داد ما بشر بن [illegible] و گفته خبر داد ما قزعة بن سوید از ابن ملیکه از ابن عباس این شیخ طبری ناشناخته است و این ممکن
است کار او مفتری شود [illegible] معلوم کردید که این حضرات چه قدر در [illegible] و الحمد لله کذب
ان از خود شان ثابت کردید چنانکه صحیح اصل سند حدیث و معتبرات متن معلوم و مقطوع کردید و مسکرین ان مثل [illegible]
و اتباع او در عرق خجلت غرق کردید نه عجیبتر از این انست که بعضی از نواصب متعصب چاره ندیده و مفتری نیافته اند بنا
تشنیع تبدیل و تحریف دوان گذاشته اند لفظ هارون را بقارون تبدیل کرده اند مثل حریز بن عثمان که ناصبی شدید ایضا
است چنانکه از کلام ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی ظاهر میشود که در اوایل جامع مسانید ابی حنیفه بجواب نقل خطیب امام
احمد بن حنبل عدم جواز نظر در کتاب ابی حنیفه گفته الثالث ان الخطیب قد طعن فی احمد اکثر من هذا فقال قد وثق احمد حریز
حریز بن عثمان فقال هو ثقة و حریز کان یبغض امیر المؤمنین علیا رضی الله عنه و لا فرق بینه و بین من یبغض ابا بکر و
عمر ثم قال الخطیب و کان حریز کذابا فاسقا و روی عدی بن عیاش انه قال هذا الذی یروی عن النبی ﷺ لابن ابی طالب انه
منی بمنزلة هرون من موسی خطا قال ابن عیاش قلت له فما هو قال قال الولید بن عبد الملک یرویه علی المنبر فیقول علی منی
بمنزلة قارون من موسی ثم اکد الخطیب هذه الشناعة علی احمد فقال بلغنی عن یزید بن هرون انه قال رأیت رب العزة فی
النوم فقال یا یزید تکتب عن حریز بن عثمان فقلت یا رب ما علمت علیه الا خیرا فقال یا یزید لا تکتب عنه فانه یسب
علیا ابن ابی طالب بالله علیکم ایها الناظرون نگاه کنید باین لاطائلات ایشان و زبان بی استخوان ایشان بهر طرف
که میل ایشان است میگردد نه فکری در حسن و قبح گفته خود مینمایند و نه در ذهن ایشان خطور میکند که بعد از این
کلام نالایق منظور نظر متتبعین خواهد شد گاه بکر را تعریف میکنند و گاه تکفیر و تفسیق مینمایند چنانکه در باب کلمات
منسوبه احمد حنبل را هم بیان فرموده بیچاره را [illegible] اند و حنیفه را جیفه کرده و [illegible] بمرور عجب از اینها
آنست که غزالی در کتاب منخول گفته لا اکترث بمخالفة ابی حنیفة فانه اقطع بخطائه فی شطر اعشار مذهبه الذی خالف
فیها الخصوم و حنفیه تکفیر کرده است شیخ اشعری را و مالکیه و اکثر طوائف تکفیر میکنند حنابله را زیرا که ایشان

ما نفعنی مال

[illegible]

تمام کلام شما که [illegible] بر عموم [illegible] واست [illegible]

استثنا [illegible] که [illegible] سلاله [illegible] بعد بر شمولی [illegible] مشتمل [illegible]

الاسلام [illegible] کلام [illegible] ذکر [illegible] اهل [illegible] داعی کے [illegible]

[illegible] این جمعیت ولو [illegible] سلسله [illegible] ذکر [illegible] بر اکثر [illegible]

[illegible] لا بخلاف حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible] مثل [illegible]

[illegible] ائمه [illegible] ثابت [illegible] استثنا [illegible]

اهل لسان [illegible] بعموم است [illegible] مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی بگوید [illegible] الا اخا الاسلام او الا اخا [illegible]

[illegible] است که [illegible] مثل عمر است منکر [illegible] علم [illegible]

کلمه از مضاف [illegible] القطع والیقین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثنا از آنکه الا انه لانبی بعدی باشد واگر

خبری بود که صحیح باشد ولو صحیح نشد که الا النبوة هم صحیح بود بالقطع والیقین چنانکه در بعضی از روایات ماضیه ذکر شد

و در بعضی هم می آید که عبارت حدیث شریف باین نحو وارد است کانت منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة او الا اخوة

النسبیة الا انه لا نبی بعدی هم استثنای صحیح و متصل است چنانکه ذکر میشود انشاء الله و شاهد دلالت صحت

استثنا بر عموم از کلمات اکابر علمای اهل سنت از مفسرین و نحویین بسیار است چنانکه ناصر الدین ابو سعید عبد الله

بن عمر البیضاوی الشافعی در منهاج الوصول الی علم الاصول گفته و معیار العموم جواز الاستثناء فانه یخرج ما یجب

اندراجه لولاه والا لجاز من الجمع المنکر و علامه قاضی القضاة برهان الدین عبد الله بن محمد الفرغانی العبری در

شرح منهاج الوصول گفته لما بین صیغ العموم علی اختلافها انها فیه شرع فی الاستدلال علی انها عامة بوجهین وجه یشمل

الصیغ کلها و وجه یخص بعضها اما تقریر الوجه العام لجمیع الصیغ فهو ان نقول لو لم یکن کل واحد من هذه الصیغ المذکورة

عاما لما جاز عن کل منها استثناء کل فرد منه لان الاستثناء عبارة عن اخراج شیء من مدلول اللفظ یجب اندراجه فیه لولا

الاستثناء فلو لم یکن کل واحد من هذه الصیغ عاما لم یجب اندراج کل فرد فیه بدون الاستثناء واذا لم یجب لم یجز الاستثناء

اذ لا حاجة الی الاخراج لکن جاز استثناء کل فرد من هذه الصیغ اتفاقا مثلا یصح ان یقال من دخل داری الا زیدا فاکرمته

وکذلک فی البواقی فیکون هذه الصیغ عامة وهو المطلوب انتهی محل الحاجة و کمال الدین محمد بن محمد الامام بالکاملیه در

شرح منهاج الوصول گفته و معیار العموم جواز الاستثناء ای یعرف العموم به فان ای الاستثناء یخرج ما یجب اندراجه

لولاه ای لولا الاستثناء فلزم من جمیع ذلک دخول جمیع الافراد فی المستثنی منه والا ای لو لم یجب دخوله فیه لجاز ان یستثنی

من الجمع المنکر لکن الاستثناء منه لا یجوز باتفاق النحاة قالوا الا ان یکون المستثنی منه مخصصا نحو جاء رجال کانوا فی دارک

الا زیدا منهم انتهی و جلال الدین محمد بن احمد المحلی در شرح جمع الجوامع تصنیف تاج الدین عبد الوهاب سبکی گفته و

معیار العموم الاستثناء فکل ما صح الاستثناء منه مما لا حصر فیه فهو عام للزوم تناوله للمستثنی وقد صح الاستثناء

من الجمع المعرف وغیره مما تقدم من الصیغ نحو جاء الرجال الا زیدا و من نفی العموم فیها یجعل الاستثناء قرینة علی العموم

ولم یصح الاستثناء من الجمع المنکر الا ان یخصص فیما یتخصص به نحو قام رجال کانوا فی دارک الا زیدا منهم کما

نقله المصنف عن النحاة و یصح جاء رجال الا زید بالرفع علی ان الا صفة بمعنی غیر کما فی قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

انتهی و ملا نظام الدین در شرح مسلم گفته لنا جواز الاستثناء من هذه الصیغ وهو معیار العموم ای الاستثناء معیار

عموم المستثنی منه وحاصله الاستدلال من الشکل الاول یعنی ان هذه الصیغ یجوز الاستثناء منها وکل ما یجوز الاستثناء

منه فهو عام اما الصغری فلان من تتبع وجده کل قال الله تعالی ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات واما

الکبری فلان معنی الاستثناء اخراج ما لولا الاستثناء لدخل البتة و لذلک حملوا قاطبة الا علی الوصفیة فی صورة

یکون المستثنی منه جمعا منکورا غیر محصور لفقد شرط الاستثناء فلا بد من الدخول وهو العموم و بخصوص ائمه اصول

تصریح کرده اند باینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکند چنانکه علامه عضد الدین عبد الرحمن بن احمد الایجی

ہہ رضم

مجمع الرسائل ... [illegible]

بر تخصیص مخصص از اصول ... [illegible] ... الفصل ... [illegible]

... [illegible] ... الجمع المعرف ... [illegible] ... الجموع المضافة نحو

الفتاوى علماء بغداد ومنها اسم الجنس كما ... [illegible] ... اسم ... [illegible]

عموم میکند ... [illegible] ... وعلامه ... در شرح منهاج الوصول ... المسئلة الثانية ... [illegible]

فيفيد العموم ... [illegible] ... يستفاد من اللفظ ... [illegible] ... اسم الجنس يكون عاما

اذا كان محلى بالالف واللام نحو قوله تعالى يا ايها الناس ... [illegible] ... اسم جنس

مضاف ... [illegible] ... لفظ امر ... [illegible] ... يخالفون عن امره ... [illegible] ... عموم میکند

... [illegible] ... كلام ... مضاف ... عموم است ... [illegible] ... لفظ امر ... [illegible]

... [illegible] ... مضاف اليه ... [illegible] ... اعم از ان ... افادة عموم ... مضاف ... [illegible]

و ... کرده باشند اصح انست که معتبر ... ایشان اختیار کرده اند چنانکه جلال الدين محمد بن احمد المحلى در شرح جمع الجوامع

عبد الوهاب سبكى گفته والمفرد المضاف الى معرفة للعموم على الصحيح كما قاله المصنف في شرح المختصر ... [illegible]

كما في قوله تعالى فليحذر الذين يخالفون عن امره اى كل امر له وخص منه امر الندب ... از این عبارت ظاهر است که مفرد مضاف

نیز ... معرفه ... عموم است ودر ... [illegible] ... عالم ... وابو البقا الحسينى الكفوى الحنفى در كتاب

كليات گفته والمفرد المضاف الى المعرفة للعموم صرحوا به في الاستدلال على ان الامر للوجوب في قوله تعالى فليحذر الذين

يخالفون عن امره اى كل امر له وتصريح علما بران از ین عبارت ظاهر میگردد وعبد العلى در شرح مسلم الثبوت ... احتجاج

بايه ومن يشاقق الله ورسوله ويتبع غير سبيل المؤمنين بر حجيت اجماع ... نقل کرده که ثالث ان منع عموم لفظ

سبيل است ودر مقام جواب وی گفته واما عن الثالث فلانه قد تقدم في المبادى اللغوية ان المفرد المضاف ايضا من

صيغ العموم ويصح الاستثناء منه وهو معيار العموم وفاضل زين الدين بن نجيم المصرى الحنفى در كتاب اشباه والنظاير

گفته قاعدة المفرد المضاف الى المعرفة للعموم صرحوا به في الاستدلال على ان الامر للوجوب في قوله تعالى فليحذر الذين

يخالفون عن امره اى كل امر له بعد از ان فروع فقهية چند ذکر کرده ونظام الدين عثمان خطائى در حاشیه خود بر شرح

مختصر تفتازانى گفته قوله على ما يفيده اضافة المصدر ولانها تفيد الحصر كما ذكروا في ضربى زيدا قائما انه يفيد انحصار

جميع الضربات في حال القيام وفيه تامل لان اضافة المصدر انما تفيد العموم لان اسم الجنس المضاف من ادوات العموم و

الانحصار في المثال المذكور انما هو من جهة ان العموم فيه يستلزم الحصر فانه اذا كان جميع الضربات في حال القيام

له لم يصح ان يكون ضرب في غير تلك الحال الى آخر ما افاده وفاضل چلپى در حاشیه خود بر مطول گفته قوله لان اضافة المصدر

تفيد الحصر كما ذكر الرضى من ان اسم الجنس اذا استعمل ولم تقم قرينة تخصصه ببعض ما يقع عليه فهو في الظاهر لاستغراق

الجنس اخذا من استقراء كلامهم فيكون المعنى ههنا ان جميع الاوقات حاصل بسبب مطابقة الكلام لا اعتبار المناسب

الخ واز نحويين ملا عبد الرحمن جامى در شرح كافيه در مقام لزوم حذف خبر گفته وثانيها كل مبتدء كان مصدرا صريحا

او بتاويله منسوبا الى الفاعل او المفعول به او كليهما وبعده حال او كان اسم تفضيل مضافا الى ذلك المصدر وذلك

مثل ذهابى راجلا وضرب زيد قائما ومثل ضربى زيدا قائما او قائمين بعد از انكه مثل را تمام ذکر کرده واختلاف

نحويين را در تقدير خبر محذوف ميان بصريين وكوفيين ذکر نموده بقول خود وقال الكوفيون تقديره ضربى زيدا

قائما حاصل بجعل قائما من متعلقات المبتدا ويلزمهم حذف الخبر من غير سد شيء مسده وتقييد المبتدا المقصود عمومه

بدليل الاستعمال ودر این عبارت نقل از شیخ رضی رحمه الله نموده است وپر ظاهر است که مضاف در ضرب زيد قائما و

ضربى زيدا قائما دلالت بر عموم میکند وجمال الدين ابو عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالكى النحوى

در شرح قول ماتن ومما حذف فيه الخبر لسد غيره مسده بعد از انکه مذهب اهل بصره وكوفه ومذهب متاخرين

ذکر کرده گفته والصحيح هو الاول ويبانه ان معنى ضربى زيدا قائما ما اضربه الا قائما وكذلك اكثر شربى

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
يكون هذا الخبر العموم [illegible] الجزئية [illegible] لم يكن
من جنس [illegible] ابن [illegible] كه معنى [illegible] كلمات كتب [illegible] اصول ونيز نحو وصرف حتى بعضى تصريح
كرده اند و اينكه علم بصحت استثنا كافى است در علم بعموم هرچند استثناء در كلام مذكور نباشد چنانكه برهان الدين
عبيد الله بن محمد الفرغانى العبرى در مقام اثبات قياس [illegible] ذكر [illegible] فاعتبروا يا اولى الابصار
الا است [illegible] جواز استثنا است ازان وجواز استثنا دليل عموم است چنانكه گفته
فى التنقيح ولقائل ان يمنع هذا الجواب بان صحة الاستثناء شرطها ثبوت كون الامر بالماهية امرا بالجزئيات [illegible] المصنف ان يمنع
صحة الاستثناء [illegible] بان الامر بالماهية امر بالجزئيات والجواب ان صحة الاستثناء ظاهرة فى هذه الصورة اذ لو قال اعتبروا
الا الاعتبار الفلانى لا يخطى [illegible] وصحة الاستثناء معيار العموم لما ثبت فى باب العموم ولا حاجة الى ثبوت كون الامر بالماهية
امرا بالجزئيات اذ يكفى كون صحة الاستثناء معيار العموم [illegible] انا نتردد فى عموم لفظ نعتبر فيه الاستثناء فان صح منه
علمنا العموم والا فلا فالعلم بصحة الاستثناء يكفى فى العلم بالعموم و شيخ عبد الرحمن بنانى در حاشيه شرح جلال المحلى بر جمع
الجوامع سبكى در قول [illegible] الكلام المحلى ولم يصح الاستثناء من الجمع المنكر تصريح كرده است باينكه معيار العموم صحة الاستثنا
لا ذكره پس بنابرين تصريحات ازاهل فن هر لفظيكه استثناء ازان صحيح باشد آن لفظ از الفاظ عموم است هرچند كه استثنا
ازان بالفعل موجود نباشد باين معنى كه وجود استثنا شرط دلالت بر عموم نيست بلكه صحت استثنا كافى است در عموم پس
ثابت شد كه لفظ منزلت مضاف بسوى چيزى هرچند علم باشد صحيح است استثنا ازان مثل آنكه بگوئى زيد بمنزلة عمرو
الا فى النسب مثلا پس بنابرين مجرد انت منى بمنزلة هرون من موسى دلالت بر عموم ميكند هرچند فرض شود كه استثنا
هم ازان نباشد مقدمه ثانيه آنست كه آيا اصل در استثنا در كلام متصل است يا منقطع بدانكه محققين فحول
علم نحو واصول تصريح كرده اند باينكه حمل كلام بر استثناى منقطع خلاف اصل است مادا ميكه ممكن باشد حمل كلام
بر استثناى متصل ولو بالصرف عن الظاهر پس حمل آن بر استثناى منقطع نتوان كرد بلكه حمل بر متصل لازم و واجب است چنانكه
شيخ جمال الدين ابو عمرو عثمان بن عمر معروف بابن حاجب در مختصر منتهى السئول والامل فى علمى الاصول والجدل گفته الا
الاستثناء فى المنقطع قيل حقيقة وقيل مجاز وعلى الحقيقة قيل متواطئ وقيل مشترك ولا بد لصحته من مخالفة فى نفى الحكم
او فى المستثنى حكم اخر له مخالفة بوجه مثل ما زاد الا ما نقص ولان المتصل اظهر لم يحمله علماء الامصار على المنقطع الا عند
تعذره ومن ثم قالوا فى له عندى مائة درهم الا ثوبا وشبهه الا قيمة ثوب و عضد الدين عبد الرحمن بن احمد در شرح مختصر ابن
حاجب گفته واعلم ان الحق ان المتصل اظهر فلا يكون مشتركا ولا للمشترك بل حقيقة فيه ومجاز فى المنقطع فلذلك لم يحمله علماء
الامصار على المنفصل الا عند تعذر المتصل حتى عدلوا للحمل على المتصل عن الظاهر وخالفوه ومن ثم قالوا فى قوله له عندى
مائة درهم الا ثوبا وله على ابل الا شاة معناه الا قيمة ثوب و قيمة شاة فيرتكبون الاضمار وهو خلاف الظاهر ليصير متصلا
ولو كان فى المنقطع ظاهرا لم يرتكبوا مخالفة الظاهر و محب الله بهارى در كتاب مسلم الثبوت گفته اداة الاستثنا
مجاز فى المنقطع وقيل حقيقة فقيل مشترك وقيل متواطئ و ضعف لمعنى فيهما وضعا واحدا لنا ان المتصل اظهر فلا يتبادر
من نحو جاء القوم الا ارادة اخراج البعض فلا يكون مشتركا ولا للمشترك ومن ثمه لم يحمله علماء الامصار عليه ما امكن
المتصل ولو بتاويل فحملوا الف على الف الا اكرا على قيمته مؤلف گويد پس ازين عبارات معلوم شد كه استثناى منقطع مجاز
وخلاف اصل است بنحويكه اگر استثناى متصل بالتزام اضمار و تقدير هم ممكن باشد واجب است اضمار و تقدير با آنكه
خلاف ظاهر است و همچنين استدلال و تمسك بمذهب علماى امصار و طريقه فضلاى اعصار كرده اند كه ايشان

امثال آن عند ی مائة درهم الا ثوبا را بر استثنای متصل حمل میکردند و حمل بقیمة ثوب باوجود آنکه ظاهر منقطع است مینمایند یا
انقلابش نحو آنکه چنانچه فی ما سیاتی گفتند که استثنای منقطع خلاف اصل است و بخلاف اصل مرتکب نمیشوند
قدر الامکان واشارت صریح علمای اصولیین مثل عبد العزیز بن احمد بخاری در کشف الاسرار شرح اصول بزدوی گفته وقال
ای الشافعی فی رجل قال لفلان علی الف درهم الا ثوبا ان الاستثناء صحیح ویسقط من الالف قدر قیمة الثوب لان معنی
الا ثوبا انه لیس علی من الالف لانه لیس بیانا ثابتا الا هکذا ثم الدلیل المعارض هو الاستثناء واجب العمل بقدر الامکان اذ لو کان
لم یعمل به صار لغوا والاصل فی کلام العاقل ان لا یکون کذلک فان کان المستثنی من جنس المستثنی منه یمکن اثبات المعارضة فی عین
المستثنی وان لم یکن فیمکن ان یجعل نفیا بقدر قیمة الثوب لا لغیره فیجب العمل به کما قال ابو حنیفة وابو یوسف فی قول الرجل
لفلان علی الف الا کر حنطة انه یصرف الی قیمة الکر تصحیحا للاستثناء بقدر الامکان قال ولو کان الکلام عبارة عما وراء
المستثنی والکلام لم یتناول المستثنی اصلا لا یظهر ان الطریق فیه ما قلنا و در مقام جواب از احتجاج شافعی نقلا عن اصحابه
گفته وکذا صحة الاستثناء فی قوله علی الف الا ثوبا لیست مبنیة علی ان الاستثناء معارضة ایضا بل هی مبنیة علی ان الاستثناء
المتصل حقیقة والاستثناء المنقطع مجاز ومهما امکن حمل الاستثناء علی الحقیقة وجب حمله علیها اذ الاصل فی الکلام هو الحقیقة
ومعلوم انه لا بد فی الاستثناء المتصل من المجانسة فوجب صرف الاستثناء الی القیمة لتثبت المجانسة ویتحقق الاخراج کما هو
حقیقة الا تری انه لا یمکن جعله معارضة الا بهذا الطریق اذ لا بد من اتحاد المحل واذا وجب رد الثوب الی القیمة تصحیحا للاستثناء
لا ضرورة الی جعله معارضة لیجعل عبارة عما وراء المستثنی بل از این عبارت ظاهر شد که بحسب افاده امام شافعی اگر کسی
بگوید لفلان علی الف درهم الا ثوبا استثنا صحیح میشود و مراد از ثوب قیمت ثوب است و حمل بر این اراده واجب ولازم
است وحمل این کلام بر استثنای منقطع جائز نیست و باین سبب که استثنای متصل حقیقت است واستثنای منقطع مجاز
است حضرات صاحب کشف که علمای حنفیه اند استثنای ثوب را حمل بر استثنای متصل کردن واجب ولازم دانسته اند و
خود ابو حنیفه وابو یوسف قائل شده اند برآنکه در مثل قول قائل لفلان علی الف الا کر حنطة حنطه محمول میشود بر قیمت
وحمل آن بر استثنای منقطع جائز نیست بلکه ارجاع آن باستثنای متصل ولو بالتاویل والتقدیر لازم است و ایضا عبد العزیز
در کشف الاسرار گفته قوله وقوله تعالی الا الذین تابوا استثناء منقطع ذهب بعض مشایخنا منهم القاضی الامام ابو زید الی
ان هذا استثناء منقطع وتقریره من وجهین بعد از تقریر دو وجه گفته وذهب اکثرهم الی انه استثناء متصل لان الحمل
علی الحقیقة واجب مهما امکن فجعلوه استثناء حال بدلالة الثنیا فانها تقتضی المجانسة وحملوا الصدر علی عموم الاحوال
ای اضمروا فیه الاحوال فقالوا التقدیر اولئک هم الفاسقون فی جمیع الاحوال ای حال المشاجرة والغیبة وحضور القاضی
وحضور الناس وغیبتهم وحال الثبات والاصرار علی القذف وحال الرجوع والتوبة ونیز در کشف الاسرار مذکور است قوله
وکذلک قوله تعالی الا ان یعفون فانه استثناء حال ایضا اذ لا یمکن استخراج العفو الذی هو حالهن عن نصف المفروض
حقیقة لعدم المجانسة فیحمل الصدر علی عموم الاحوال ای لهن نصف ما فرضتم او علیکم نصف ما فرضتم فی جمیع الاحوال
ای فی حال الطلب والسکوت وحال الکبر والصغر والجنون والافاقة الا فی حالة العفو اذا کانت العافیة من اهله بان کانت
عاقلة بالغة فکان تکلما بالباقی نظرا الی عموم الاحوال وقال القاضی الامام هو استثناء منقطع لانه لا یبین ان النصف لم یکن
واجبا اذ جاء العفو بل سقوطه بالعفو بتصرف طارئ فکان الاستثناء منقطعا لانه لم یدخل فی الصدر و بالاستثناء ونیز
در کشف الاسرار گفته قوله وکذلک ای ومثل قوله تعالی الا ان یعفون قوله علیه السلام لا سواء بسواء فانه استثناء حال ایضا لان حمل
الکلام علی حقیقته واجب ما امکن ولا یمکن استخراج المساواة من الطعام فیحمل الصدر علی عموم الاحوال فصار کانه قیل لا
تبیعوا الطعام بالطعام فی جمیع الاحوال من المفاضلة والمجازفة والمساواة الا فی حالة المساواة ولا یتحقق هذه الاحوال
الا فی الکثیر وهو ما یدخل تحت الکیل لان المراد من المساواة هو المساواة فی الکیل اذ المسوی فی الطعام لیس الا الکیل
بالاجماع بعد ذکر کلام طویلی که هم در دلیل ورد آن عطف بر ادعای اجماع نموده گفته فان قیل لا نسلم ان هذا استثناء متصل
بل هو استثناء منقطع لاستحالة استخراج المساواة التی هی معنی من العین الی آخر ما ذکره بعد از آن در جواب گفته

فلما حمل الكلام على الحقيقة واستعملاه لا يجوز حمله على المنقطع الذي هو مجاز من غير ضرورة وقوله ثم حمله على الحقيقة بقصد مجاز
ابو حنيفة لانا اذا حملنا على هذا المجاز فهو لا حاجة بوجه اصلا وانما المجاز الذي ذكرتم فلم يتم عليه دليل قد صح الحقيقة
عليه لا يرد ان الاستثناء في الثياب والكرم بالدرهم جائز بالاتفاق وان استثناء الثوب والمد مجاز فيها عند الخصم ولا
وجه لصحته الا الاحتمال اي الاحتمال بانه كذا فبان حمله على المتصل مع الاحتمال اولى من حمله على المنقطع وقوله هو
استثناء عين للاستثناء حال قلنا هو استثناء بيع الطعام في هذه الحالة لا استثناء عين [illegible] هم معلوم
کردید که حمل استثنای لا سواء نبود بر استثنای متصل هرچند محتاج باضمار وتقدیر باشد واجبست وحمل آن بر استثنا
منقطع با وجود وشبهه که متعین انقطاع گردد اندیشه محض یا تعصب صرف است پس بعد از دانستن اینهمه که ذکر
شد معلوم کردید که عبارت مدفوعه الا انه لا یتجه عبد راجح است باستثنای متصل بجهت دو مقدمه که یکی اصل
مذکور باشد که مقدمه ثانیه گفتیم ودیگری قاعده حمل بر معنی که مقدمه ثالثه قرار دادیم کذا ثبت ورای ثابت مقدمه
ثانیه شواهد از علمای خود شان ذکر مینمایم از انجمله تفتازانی در شرح خود بر شرح عضدی در مبحث استثنا از بحث
مخصص گفته واعلم ان الحق اشارة الی الدلیل علی کونه مجازا فی المنقطع وذلک لان المتصل هو المتبادر الی الفهم فلا یکون
الاستثناء یعنی صیغته مشترکا لفظا ولا موضوعا للقدر المشترک بین المتصل والمنقطع اذ لیس احد معنی المشترک والافراد
للمتواطی اولی بالظهور والتبادر عند قطع النظر عن عارض شهرة او کثرة ملاحظة او نحو ذلک پس ازین عبارت ظاهر است
که نزد تفتازانی حکم عضدی درین باب که استثناء حقیقت است در استثنای متصل و متصل مقدم است بر منقطع
مقبول است هرچند با رتکاب اضمار و صرف از ظاهر باشد عجب است از تفتازانی که با وصف مهارت و حذاقت
در علم ادب و اصول به مجازات با ائمه فحول از این قاعده بدین خبر شریف تعصبا یا غفلة اعراض نموده بمقتضا بلا اهل حق خلط و خبط
نموده زبان را با دعای منقطع بودن استثناء حمار و جز آن کشوده داخل منکرین دلالة خبر شریف گردیده ولذا انجمله عبد العزیز بن
احمد البخاری است که در کتاب تحقیق شرح منتخب فی اصول المذهب تصنیف حسام الدین محمد بن عمر الاخسیکثی گفته قوله
ثم الاستثناء نوعان متصل وهو الاصل وتفسیره ما ذکرنا ومنفصل وهو ما لا یصلح استخراجه من الاول لان الصدر لم یتناوله
فیجعل مبتدأ مجازا ای ما یطلق علیه لفظ الاستثناء نوعان متصل وهو الاصل ای الحقیقة وتفسیره ما ذکرنا ای ما اشرنا
الیه فی قولنا فیکون تکلما بالباقی بعده فانه یشیر الی ان الاستثناء الحقیقی ما یمکن ان یجعل تکلما بالباقی بعد الاستثناء و
منفصل ویسمی منقطعا وهو ما لا یصلح استخراجه من الاول ای صدر الکلام بان لا یکون المستثنی من جنس الاول کقولک
جاءنی القوم الا حمارا وقیل فی تعریفه هو ما دل علی مخالفة بالا غیر الصفة واحدی اخواتها من غیر اخراج فیجعل مبتدأ ای بمنزلة
کلام مبتدأ حکمه بخلاف حکم الاول یعمل به بنفسه لا تعلق له باول الکلام الا من حیث الصورة وقوله مجازا نصب علی التمیز والمراد
ان اطلاق اسم الاستثناء علی هذا النوع بطریق المجاز وان کان لا ینقاد له لان جعل مسندا الی الضمیر الراجع الی المنفصل
ای جعل الاستثناء المنفصل مبتدأ فکان قوله مجازا تمیزا عن الجملة ای جعل المنفصل مبتدأ من الکلام بطریق المجاز لا بطریق
الحقیقة فینصرف المجازیة الی کونه مبتدأ من الکلام لا الی کونه استثناء والمراد هو الثانی دون الاول وکان ینبغی ان
یقال فیجعل مبتدأ وجعل استثناء مجازا قال شمس الائمة الاستثناء حقیقة ما بینا وما هو مجاز منه فهو الاستثناء المنقطع
وهو بمعنی لکن ای بمعنی العطف انتهی وایضا عبد العزیز بخاری در کشف الاسرار گفته قوله والاستثناء نوعان لما فرغ
من اقامة الدلیل علی مدعاه شرع فی بیان تخریج الفروع وذکر له مقدمة فقال الاستثناء نوعان حقیقة وهو الاستثنا
المتصل الی ان قال ومجاز وهو المنفصل ویسمی منقطعا الخ وقاضی عبید الله بن مسعود الحنفی در توضیح فی حل غوامض
التنقیح گفته مسئلة الاستثناء متصل ومنقطع والثانی مجاز فان قیل قسمتم الاستثناء الی المتصل والمنقطع فکیف
یصح قولک الثانی مجاز قلت هذا لیس قسمة حقیقة بل المراد ان الاستثناء یطلق علی المعنیین احدهما بطریق الحقیقة
والثانی بطریق المجاز وقاضی عبد الله بن عمر البیضاوی در منهاج الوصول الی علم الاصول در باب ثالث گفته الفصل
الثالث فی المخصص وهو متصل ومنفصل والمتصل اربعة الاول الاستثناء وهو الاخراج بالا غیر الصفة ونحوها

[illegible]

[illegible] المستثنی [illegible]

[illegible] الاستثناء [illegible] المنقطع [illegible] الاستثناء [illegible]

[illegible] الاستثناء [illegible] المنقطع [illegible]

[illegible] الاستثناء ای الصیغة التی یطلق علیها هذا اللفظ [illegible] فی المنقطع فان لفظ الاستثناء [illegible]

محل الحکم و[illegible] المستثنی [illegible] کتب علم نحو و اصول [illegible]

[illegible] الا النبوة [illegible]

شده [illegible] قول صلی الله علیه و آله الا انه لا نبی بعدی [illegible]

الا النبوة [illegible]

[illegible] علمای اهل سنت [illegible] جلال الدین سیوطی [illegible]

کفته الحمل علی المعنی قال فی الخصائص اعلم ان هذا الشرح غور من العربیة بعید ومذهب نازح فسیح وقد ورد به
القران وفصیح الکلام منثورا ومنظوما کتانیث المذکر وتذکیر المؤنث وتصور معنی الواحد فی الجماعة و الجماعة فی
الواحد وفی حمل الثانی علی لفظ قد یکون علیه الاول اصلا کان ذلک اللفظ او فرعا وغیر ذلک بعد از ان امثله ذکر
کرده میکوید فمن تذکیر المؤنث قوله تعالی فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی ای هذا الشخص فمن جاءه موعظة من ربه
لان الموعظة والوعظ واحد وان رحمة الله قریب من المحسنین اراد بالرحمة هنا المطر ومن تانیث المذکر قراءة من قرء
یلتقطه بعض السیارة وقولهم ذهبت بعض اصابعه انث ذلک لما کان بعض السیارة سیارة فی المعنی وبعض الاصابع
اصبعا بعد از ان امثله دیگر ذکر کرده از اشعار و امثله قواعد دیگر و ایضا در همان کتاب کفته و قال ابن هشام فی المغنی
اللبیب قد یعطی الشیء حکم ما اشبهه فی معناه او فی لفظه او فیهما و اکر موارد جریان این قواعد و عبارات ایشان را ذکر
نمائیم موجب اطناب ممل میباشد پس بنا بر این قاعده بعضی کفته اند که در حدیث شریف وجه بودن الا انه لا نبی
بعدی در معنی الا النبوة ان است که هرگاه نبوت مطلقا بعد از آنحضرت منتفی باشد نبوت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام هم بعد از آنحضرت منتفی خواهد بود پس انه لا نبی بعدی با الا النبوة لازم است پس ذکر الا انه لا نبی
بعدی از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم است انتهی و از علماء خاصه نجم الائمة رضی الدین محمد بن الحسن
طاب ثراه در شرح کافیه فرموده وقد یجری لفظة ابی وما انصرف منه مجری النفی قال الله تعالی فابی اکثر الناس الا کفورا ویابی الله
الا ان یتم نوره والمفرغ لا یجیء فی الموجب الا نادرا فعلی هذا یجوز نحو ابی القوم ان یاتونی الا زیدا ذ حیث یجوز المفرغ یجوز
الابدال و تاویل النفی فی غیر الالفاظ المذکورة نادر کما جاء فی الشواذ فشربوا منه الا قلیل ای لم یطیعوه الا قلیل و
ایضا رضی در همان کتاب بعد از ذکر قول شاعر انیخت فالقت بلدة فوق بلدة قلیل بها الاصوات الا بغامها کفته و یجوز
فی البیت ان یکون الاستثناء وما بعده بدلا من الاصوات لان فی قلیل معنی النفی کما ذکرنا و ایضا در همان کتاب کفته وقد
تدخل الا ولما بمعنا ها علی الماضی اذا تقدمها قسم السؤال نحو نشدتک بالله الا فعلت و بعد از ان مثال دیگر بیان کرده
کوید و قولهم نشدتک الله من قولهم نشدته کذا فنشد ای ذکرته فتذکر المتعدی الی واحد مطاوع للاول المتعدی الی اثنین
والمعنی ذکرتک الله بان اقسمت علیک به وقلت بالله لتفعلن او یکون نشدت بمعنی طلبت ای نشدت لک الله کقوله تعالی
ابغیکم الها ای ابغی لکم ای طلبت لک الله من بین جمیع ما یقسم به الناس لاقسم به علیک و معنی الا فعلت الا فعلک
الخ و هکذا بر متتبعین کلمات قوم از اهل صنعت ازهر من فرقه معلوم و ظاهر است که قاعده حمل بر معنی نهایت شایع
و متداول است در کلمات فصحا و بلغا و کلام قدیم و ثانی و کتب اهل ادب و در لسان عرب و حذاق فن نحو و قطع نظر از اینها
بنا بر انچه تصحیح کرده اند اهل فن که لابد است در صحت استثنای منقطع اینکه مخالف باشد با مستثنی منه بوجهی از
وجوه و کرنه استثنای منقطع صحیح نمیباشد چنانکه از ابن حاجب در اول مقدمه ثانیه ذکر کردیم که کفته است ولا بد
لصحته ای المنقطع من مخالفة فی نفی الحکم والمستثنی حکم اخوله مخالفة بوجه الخ و عضد الدین در شرح ان کفته

عاشیه
معنی کلام
این بعض محرر اوان
درست معلوم نشد که او تجویز
علی الکرم دارد امامت او است از انقفا
نبوت مطلقا بعد از آنحضرت انتفاء امامت
علی الاطلاق منیفا الکرغلیب ناعلوا
نفوت سنی تا منع شود مکو
انکه کفته شود که مراد
اما منست د
مراد از
انتفاء
نبوت بعد
از نبی مطلقا اتفاد
آن باشد که از جمله آثار نبوت
بیچ صا امامست علی
و این بعید ست
است در باب
مقام
تامل

[illegible] لا يكون الا منقطعا [illegible] ان يكون المستثنى منه [illegible]
مثل [illegible] الا ان النقصان [illegible] الزيادة وكذا ما [illegible] لا يقال [illegible] الا ان الجوهر [illegible]
[illegible] ولكن [illegible] انما [illegible]
واما [illegible] ظاهر است [illegible] استثناى منقطع [illegible]
[illegible] خلاف اين طريق ميباشد [illegible] مستثنى منه حكم [illegible]
[illegible] مستثنى منه وكان [illegible] مستثنى حكم [illegible] مستثنى منه ميباشد ولكن [illegible]
[illegible] استثناى منقطع صحيح [illegible] بسبب گفته ميشود ما جائني زيد الا ان الجوهر الفرد حق [illegible]
[illegible] كلام [illegible] استثناى منقطع [illegible] ميشود بلكن [illegible]
[illegible] استثناى منقطع وظاهر است كه [illegible] نبوت وثبوت منزلت هرون
[illegible] علم عموم منازل [illegible] نيست بوجهى از وجوه وحال انت منى بمنزلة هرون من
موسى الا عدم النبوة مثل ما جائني زيد الا ان الجوهر الفرد حق خواهد بود پس معلوم شد كه محل الا انه لا نبي بعدي در استثنا
انما انت منى بمنزلة هارون من موسى بسبب اختلاط كلام معجز نظام حضرت رسول خدا خواهد بود [illegible] داخل در كلام
لغو وغير مربوط وتركيب غير مضبوط خواهد گرديد العياذ بالله وچون اين [illegible] ممهد [illegible] پس [illegible] افاضل علماى اهل
سنت خبر شريف را باينكه استثناى منقطع است دلالت بر عموم ندارد مثل تفتازانى وقوشجى چنانكه عبارات ايشان ذكر
ميشود بى وجه [illegible] بلكه نيست مگر تعصب مذهبى وانكار بديهى استجير بالله من التعصب في الدين والمذهب اما
انكار تفتازانى انست كه در شرح مقاصد گفته ولئن سلم الاستثناء المذكور اخراجا لبعض افراد المنزلة بمنزلة قولك الا النبوة
بل منقطع بمعنى لكن على ما لا يخفى على اهل العربية فلا يدل على العموم كيف ومن منازله الاخوة في النسب ولم تثبت لعلى
اللهم الا ان يقال انها بمنزلة المستثنى لظهور انتفائها واما ملا على قوشجى در شرح تجريد گفته ولئن سلم الاستثناء المذكور
تا آخر عبارت مذكوره باسقاط على ما لا يخفى على اهل العربية وبعد از ايشان تا بعين ايشان ذكر كرده اند كه انه لا
نبي بعدي جمله خبريه است واو را از منازل هرون مستثنى نميتوان كرد وبعد از تاويل جمله خبريه بمفرد بسبب دخول ان
حكم الا عدم النبوة پيدا كرد وظاهر است كه عدم نبوت از منازل هرون نيست تا استثناء ان صحيح باشد پس شبهات كه مدعين
انقطاع وارد كرده اند مدفوع گرديد ومعلوم شد كه الا انه لا نبي بعدي در حديث شريف راجع است باستثناى متصل بان
دليلى كه در مقدمات ثابت شد كه اصل كلام در حديث چنين بوده كه انت مني بمنزلة هرون من موسى الا النبوة لانه لا نبي بعدي
پس لفظ النبوة كه در حقيقت مستثنى است محذوف شده وعلت ان قائم مقام معلول گرديده چنانكه در امثله سابقه ذكر شد كه
لفظ قيمت را حذف كرده بجاى ان تو بادشاه وگدا نهاده اند ووجه حذف نبوت بجهة ايجاز وحسن آنست چنانكه شايع است
ودر علم بيان ذكر كرده اند چنانكه از آيات وكلمات فصحا شواهد بسيار ذكر كرده اند مثل قوله ولكم في القصاص حيوة وهدى
للمتقين وآيات ديگر كه مجال ذكر انها نيست هر كه طالب ان باشد مفتاح سكاكى را ملاحظه نمايد وهمچنين قاعده حمل
بر معنى وثبوت ان چنانكه ذكر كرديم وقطع نظر از همه اين مذكورات بسيار عجيب است از تفتازانى كه از محققين علم ادب
واصول معقفه ايشان شمرده ميشود با اين كثرت تتبع ومهارت وحذاقت اطلاع از اخبار مرويه در كتب علماى مشهورين
خود شان نداشته كه در انها خبر شريف بلفظ الا النبوة وارد گرديده چنانكه ابن كثير در تاريخ خود گفته قال احمد حدثنا ابو سعيد
مولى بني هاشم حدثنا سليمان بن بلال حدثنا الجعيد بن عبد الرحمن عن عائشة بنت سعد عن ابيها ان عليا خرج مع النبي
حتى جاء ثنية الوداع وعلي يبكي ويقول تخلفني مع الخوالف فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا النبوة
اسناده صحيح ولم يخرجوه وسبط ابن الجوزى در تذكرة خواص الامة بعد از ذكر حديث منزلت از مسند احمد ومسلم
وغير ان گفته وقد اخرج الامام هذا الحديث في كتاب الفضائل الذي صنفه لامير المؤمنين اخبرنا ابو محمد نا الحاكم گفته
سعد بن عبيدة عن ابي بردة قال خرج علي مع النبي صلعم الى ثنية الوداع وهو يبكي ويقول خلفتني مع الخوالف ما احب ان

[illegible] الا انا اصلح علا انه الا ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا النبوة وانت خليفتى [illegible] مناقب احمد بن حنبل [illegible] ابن عباس [illegible] ابو حامد بن شعيب [illegible] باب مناقب [illegible] امير المؤمنين علی [illegible] انبانا [illegible] بن يحيى [illegible] ابو [illegible] عن صفوان عن سعيد بن المسيب انه سمع سعد بن ابى وقاص يقول قال رسول الله صلعم لعلى اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا النبوة وايضا [illegible] انه [illegible] على خرج [illegible] ثنية الوداع [illegible] تبوك وعلى يبكى وهو يقول تخلفنى مع الخوالف فقال النبى اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا النبوة واحمد [illegible] در مناقب حضرت امير المؤمنين عليه السلام [illegible] الامة [illegible] عثمان [illegible] عن [illegible] عبد الله [illegible] رسول الله صلعم [illegible] فى المسجد [illegible] فقال النبى [illegible] لعلى انه [illegible] فى المسجد [illegible] الا ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا النبوة والذى نفسى بيده انك لذائد عن حوضى يوم القيمة [illegible] عن الماء بعصا [illegible] كانى انظر الى مقامك من حوضى [illegible] ابن [illegible] كه [illegible] ابشان [illegible] سوار [illegible] جلال [illegible] اصل حديث [illegible] خدام بلفظ الا النبوة [illegible] وعلاوه براين بعضى از علماى [illegible] ابشان مثل علامه وزير كبير محمد بن طلحه شافعى در كتاب مطالب السئول حديث شريف را چه خوب تاويل كرده ميگويد فتلخيص منزلة هرون من موسى انه كان اخاه ووزيره وعضده وشريكه فى النبوة وخليفته على قومه عند سفره وقد جعل رسول الله صلعم عليا منه بهذه المنزلة واثبتها له الا النبوة فانه صلعم استثناها فى اخر الحديث بقوله غير انه لا نبى بعدى فبقى ما عدا النبوة المستثناة ثابتا لعلى من كونه اخاه ووزيره وعضده وخليفته على اهله عند سفره الى تبوك وهذه من المعارج الشراف ومدارج الازلاف فقد دل الحديث بمنطوقه ومفهومه على ثبوت هذه المزية العلية لعلى عليه السلام وهو حديث متفق على صحته پس از عبارت بچند وجه ظاهر شد كه مستثنى بقول آنحضرت كه غير انه لا نبى بعدى باشد نبوت است نه عدم نبوت يكى قول ابن طلحه فبقى ما عدا النبوة المستثناة ثابتا لعلى نص است در آنكه مستثنى در حديث شريف نبوت است نه عدم نبوت ويكى ضمير منصوب در استثناها در قول او كه گفت فانه صلعم استثناها فى اخر الحديث بقوله غير انه لا نبى بعدى راجع بر نبوت است ويكى آنكه قول او وقد جعل رسول الله صلعم عليا بهذه المنزلة واثبتها له الا النبوة دلالت دارد بر آنكه جناب رسالتمآب منازل هرون را از موسى براى آنحضرت ثابت كرده سواى نبوت واين صريح است در آنكه آنحضرت بكلام معجز نظام خود استثناى فرموده واستثناى نبوت ثابت نميشود مگر آنكه غير انه لا نبى بعدى بمنزلة الا النبوة باشد ونور الدين على بن محمد معروف بابن صباغ مالكى مكى در كتاب فصول مهمه فى معرفة الائمة بعد از كلام طويلى درين باب گفته وقد جعل رسول الله صلعم عليا منه بهذه المنزلة الا النبوة فانه صلعم استثناها بقوله غير انه لا نبى بعدى فعلى اخوه ووزيره وعضده وخليفته على اهله عند سفره الى تبوك واين كلام هم صريح است در اينكه غير انه لا نبى بعدى دلالت بر استثناى نبوت دارد نه عدم نبوت ومحمد اسمعيل الامير در روضه نديه شرح تحفه علويه در شرح حديث منزلت بعد از ذكر طرق حديث گفته كلام طويلى تا آنكه گفته وتم التشبيه بتنزيله منه صلعم منزلة هرون من الكليم ولم يستثن شيئا سوى النبوة لختم الله تعالى برسوله صلعم خاتم الانبياء وهذه فضيلة اختص الله بها رسوله لا يشاركه فيها احد غيره وحسن بن الطيبى در شرح مشكاة در شرح اين حديث گفته يعنى الحديث انت متصل بى نازل منى بمنزلة هارون من موسى وفيه تشبيه مبهم بينه بقوله الا انه لا نبى بعدى فعرف ان الاتصال المذكور بينهما ليس من جهة النبوة بل من جهة ما دونها وهو الخلافة ومثل اين عبارت در كتب علماى ايشان بسيار است كه همه اينها دلالت بر استثناى نبوت ميكنند وعلاوه براين دلالت ميكنند بر آنكه استثناء متصل است نه منقطع مثل آنكه كابلى در صواقع گفته ولان منزلة هرون من موسى كانت منحصرة فى امرين الاستخلاف مدة غيبته وشركته فى النبوة ولما استثنى منهم الثانية بقيت الاولى پس زعم انقطاع استثناء هم باطل

[illegible] بعد [illegible] لا [illegible] بعد [illegible]
میباشد بلکه اکثر [illegible] حضرت [illegible] هرون [illegible] که اشتراک علی [illegible]
[illegible] وفات موسی [illegible] اشتراک در نبوت و برادری [illegible] و [illegible]
[illegible] او [illegible] حیات موسی بود [illegible] اگر بعد از موسی [illegible] خلیفه
میگویم [illegible] بود که غیر [illegible] بامور امت [illegible] بکند [illegible] که هرون [illegible] منزلت نبوت [illegible]
[illegible] مثال [illegible] که اخوة [illegible] در [illegible]
[illegible] بنبوت [illegible] بحکم [illegible] عموم ثابت شد خرج ماخرج بالدلیل
[illegible] بعد از وفات پیغمبر [illegible] خلافت و امامت بعد از آن
حضرت [illegible] که [illegible] ثابت شد خلیفه بودن هرون موسی را [illegible] در حال الحیات [illegible] مفترض الطاعه
بود بر امت و اینکه این منزله بود [illegible] استثنا کرد [illegible] نبوت را بقول خود
الا انه لا نبی بعدی یقول [illegible] الا النبوة دلالت میکند این استثنا بر اینکه [illegible] استثنا نکرده است حاصل است
بر علی بن ابی طالب بعد از پیغمبر و از جمله منازل خلافت است بعد از وفات آنسرور چنانکه اگر هرون زنده میماند خلیفه
خلیفه بود موسی را زیرا که خلافت منصب جلیل و منزلت عظمی است و قتیکه ثابت شد این منزلت در حال الحیات جایز
نیست زوال آن بعد از ممات ضرورة زیرا که عزل مقتضی نفرت است چنانکه گفته اند العزل طلاق الرجال با وجود آنکه
در خود حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه ثبوت این منازل بر علی بن ابی طالب بعد از پیغمبر است چنانکه فرمود الا انه
لا نبی بعدی و مقید نبی نبودن بعد از پیغمبر بدلیل ثبوت عموم منزله است و چون خلافت آنسرور ثابت شد پس
فرض بودن طاعت او بر امت پس چنانکه فرض بود طاعت پیغمبر بر امت همچنان فرض میباشد طاعت علی
بن ابیطالب بر امت زیرا که از استثنای نبوت بنص نفس نبوت لازم نمیاید تخصیص مستثنای عام بلکه مستثنا
منه بر عموم خود باقی است که ثبوت عموم مستثنی منه در غیر مستثنی است نه در مستثنی و غیر مستثنی و بعبارت
اوضح نبوت بالوازم خاصه خود منفی میباشد نه بالوازم عامه و مفترض الطاعه بودن لازم عامی است که در
خلافت و امامت هم موجود است مثل آنکه از انتفاء آتش انتفاء مطلق حرارت لازم نمیاید زیرا که حرارت منحصر
بر آتش نیست بلکه در غیر آتش هم موجود است اگر گویند شراکت در نبوت موسی و هرون را مقتضی خلافت
او بود و نیابت دیگر سبب استخلاف موسی هرون را اشتراک در نبوت بود خواه در حیات خواه بعد از ممات
و این در علی بن ابی طالب نبود زیرا که علی شریک نبود با رسول الله در نبوت پس اسند لال شما باطل شد یا لا محاله عزل
بعد از ممات مقتضی نفرت نمیباشد جواب گوییم اولا اینکه منع میکنیم مقتضی و سبب بودن نبوت را بر خلافت
یعنی منع میکنیم مسبب بودن خلافت را بر نبوت و ثانیا آنکه این رد منتقض است باستخلاف سایر انبیا بلکه
همه سلاطین و ارباب عقول کسی را که دارای شرایط خلافت بوده باشد و اصلا خلافت لازم نکرفته است اشتراک
در نبوت یا سلطنت را در حال حیات متخلف یا سلطان و ثالثا آنکه میگوییم اگر تصریح سیفرمود پیغمبر بلفظ مبارک
خود و میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی فی خلافته له فی حیاته و استحقاقه لها لو بقی بعد وفاته الا انک لست
بنبی هر آینه کلام او صحیح بود و هرگز متناقض نمیشد و از حقیقت بیرون نمیشد و اصلا استثناء نبوت منافی
ثبوت خلافت بعد از وفات نمیگردید و رابعا آنکه در سابق ذکر کردیم که از جمله منازل واجب الاطاعه بودن خلیفه
است مثل خود مستخلف غایة ما فی الباب در نبی سبب وجوب طاعت نبوت بود در علی خلافت پس انتفا خلافه
از نبوت هیچ عیب ندارد بلکه نه از شرایط و نه از خصایص است که ثبوت آن مستلزم ثبوت خلافت باشد انتفا
آن مستلزم انتفا آن باشد چنانکه اگر نبی میفرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی فی فرض الطاعة علی امتی وان لم
تکن شریکی فی النبوة و تبلیغ الرسالة هر آینه کلام او صحیح و مستقیم میشد و خامسا آنکه تفتازانی در شرح مختصر

از ابن حاجب نقل کرده است که انتفاء ست لازم را انتفا ست میکند درین ام منکر ... که ... مستلزم

بوده باشد بلکه امر بعکس است چه انتفاء مستلزم انتفاء ... میکند بر انتفاء جمیع اسباب محتمل ان ... چنانکه در

اصول مقرر است که چون ... اسباب متعدده بوده باشد هر یک بحسب مستقل است در مجموع الفاظ ... انکه

اکر ... بکوید ... نقوضا و اذا ... نقوضا بن ... میشود که هر یکی سبب ... است هر چند ...

در جواب کلام ابن حاجب عقام ... بیانده بلکه ... بعضی ... امراء قوم بیان نموده عقام ... ...

امده مثل ابن هشام در باب ... معنی و وجود نه ... است که عقام انتفای ... اطاعت سبب

انتفای نبوت امده است و ساد ... نقض میکنیم بوجوب طاعت خلفای ائمه خود شان که اصلا نبوت

بلکه خلافت حقه بدماغ ایشان نخورده بود پس چکونه واجب الاطاعه میباشند حتی سلاطین خود را اکر او الامر

کویند واجب الاطاعه میدانند پس واضح شد که سبب افتراض طاعه منحصر در نبوت نیست و سابقا نقض میکنیم

بافتراض طاعه حضرت خداوندی که طاعت او واجب و سبب ان نبوت نیست بالضروره و انکه اکر انتفای نبوت

سبب انتفای خلافت باشد لازم اید که امیر المومنین علیه السلام در مرتبه چهارم هم خلیفه نباشد فلیضحکوا

قلیلا علی فهم الفضلا مکر انکه بکویند در مرتبه چهارم خلافت او با اجماع امت شد و ثانیا انکه اکر دعوی

ایشان صحیح باشد لازم اید بطلان اخبار وارده از رسول در خصوص وجوب طاعت علی چنانکه ذکر خواهد

شد انشاء الله و ثالثا انکه در بعضی از اخبار مذکوره خود پیغمبر نص کرده است بر خلافت اکر این حدیث دلالت بر

خلافت نکند لازم اید عدم صدق پیغمبر و اینکه قول پیغمبر لغو شود چنانکه در تذکرة خواص الامة ابن جوزی

در نقل حدیث منزلت از مسند احمد و صحیحین و غیر ان کفته و قد اخرج الامام احمد هذا الحدیث فی کتاب الفضائل

الذی صنفه لامیر المومنین اخبرنا ابو محمد عبد العزیز بن محمود البزاز الی ان قال عن ابی بردة قال خرج علی مع النبی

الی ثنیة الوداع و هو یبکی و یقول خلفتنی مع الخوالف ما احب ان تخرج فی وجه الا و انا معک فقال صلی الله

علیه و اله الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة و انت خلیفتی و این نص صریح است بر

خلافت انحضرت پس انکار دلالت ان بر خلافت بعد از تصریح علمای خود شان محض تحکم و مکابره و مزید

بغض و عدم انصاف است عجب اینست که از بعض علمای ایشان کلامی صادر شده است که مشعر بلکه نص است

در اینکه علی علیه السلام قطع نظر از خلافت لیاقت مرتبه نبوت داشت چنانکه ملا علی قاری که تعریف او در حدیث

غدیر در میان روات از علمای خود اهل سنت فی الجمله شنیدی که یکی از علمای ثقات و ماهرین حذاق فضلای

ایشان است در مرقاة شرح مشکاة بشرح حدیث منزلت کفته بعد از ذکر حدیث فیه ایماء الی انه لو کان بعده نبی

لکان علیا و مصطفی ابن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون شرح او را بر مشکاة شرح عظیم کفته و مولفات

کثیر دارد و بعضی از علما سلسله اجازه روایت خود را تا باو رسانیده و وقتیکه خبر وفات او بعلمای مصر رسید

بر او نماز غیبت خواندند در مجمع بزرکی که جامع چهار هزار مرد بلکه زیاده از ان بود و بعضی از علمای اهل

سنت مثل صاحب قرة العین شرح او را بر فقه اکبر نقل کرده خلاصه کرده علی شرایط نبوت هم جمع

کردید از عصمت و طهارت و فضل و شجاعت چکونه لایق پیغمبری مبعوث نباشد بنا بتقریر صاحب مرقاة شرح مشکاة

الا انکه نبوت در محمد بن عبد الله ص ختم کردیده است و علامه جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی

در اخر کتاب بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة در بابی که انرا معنون باین عنوان نموده هذا باب فی

احادیث منتقاة من الطبقات الکبری عن لنا ان نختم بها هذا المختصر لیکون المسک ختامه و الکلم الطیب

تمامه کفته و به الی مه ای بالاسناد الماضی الی الخطیب البغدادی انبانا ابو القاسم الازهری حدثنا المعافی

ابن زکریا حدثنا ابن ابی الازهر حدثنا ابو کریب محمد بن العلی حدثنا محمد بن اسمعیل بن صبیح حدثنا ابو اویس

حدثنا محمد بن المنکدر حدثنا جابر قال قال رسول الله ص لعلی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا

الا هو بعده ولو كان لكنته ولتعريف مطلب بعد ذمی بن ابن تمیمه مالا بنت عاد بكذا شد و علامه سیوطی علاّمة

بن سنیه رسالة اسعاد رااز بهكاية طلب شمر و رواین خدمام كتاب مستطاب خود عمسك ذاك فرموده لیس الحدیث صحیح

است دو اینكه نبوت پیغمبر بشر نبوت است كه اعلی اكر بعداز پیغمبری میشد هرآینه تو میبودی پس معلوم گردید كه ثبوت

نبوت برای او لعموم بالطبع بنهج اختتام نبوت در سروركائنات نبود واز اینجا معلوم گردید كه عصمت و افضلیت

الترویج سایر صحابه هر چند نظر اینحدیث مثل اینخبر را برای خلفای خود ایشان هم روایت كرده اند ولكن مسلم

انند كه فراینان پهر جهدداشت چنانكه سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی در تهذیب كفته والافضلیة بترتیب

الخلافة اما اجمالاً فلان اتفاقاً اكثر العلماء على ذلك يشعر بوجود دليل لهم عليه واما تفصيلاً فلقوله تعالى وسيجنّبها الاتقى

الذى يؤتى ماله يتزكى وهو ابوبكر ولقوله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبيين والمرسلين على احد افضل من ابى

بكر ولقوله خير امتى ابوبكر ثم عمر ولقوله لو كان بعدى نبى لكان عمر و با اینحدیث استدلال كرده است با فضلیت عمر بعد

از ابی بكر و از اینجا ظاهر شد بطلان اعتراض بعضی از علمای عامه كه خبر منزلة را بان روایتی كه ذكر شد كه از قبیل محض

تعلیق بر محال است انند لیس اكر اثبات برای احدی بر فرض عدم اختتام نبوت از قبیل تعلیق بر محال باشد استدلال

تفتازانی چه وجه دارد ان شاء الله تم جواب تفصیلی از این اخبار و ایات در محل خود ذكر خواهد شد كه اینخبر بر افضلیت

دلالت ندارد و خبر مذكور كذب و افترا است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر این علمای عامه در خصوص علمای خود شان

در بیان فضل و همتشان نظیر اینعبارت را ذكر كرده اند چنانكه عبدالله بن اسعد یافعی در كتاب مرآة الجنان در حق

ابو محمد عبدالله بن یوسف جوینی چنین اعتقاد كرده است كه اگر جایز میشد در زمان او كسیرا حقتعالی مبعوث

كند به پیغمبری هر آینه عبدالله جوینی را میكرد حیث قال وقال الامام عبدالواحد بن عبدالكریم القشیری كان ائمتنا

فی عصره والمحققون من اصحابنا یعتقدون فیه من الكمال والفضل والخصال الحمیدة ما انه لو جاز ان یبعث الله نبیا

فی عصره لما كان الا هو من حسن طریقته وورعه و زهده و دیانته و كمال فضله و همچنین در حق غزالی كفته اند كه

اگر بعد از پیغمبر ما پیغمبری میشد غزالی میبود و ثبوت معجزات برا و كرده اند به بعض مصنفات او چنانكه سیوطی در كتاب

التنبئه بمن یبعثه الله على راس كل مأة كفته قال الشیخ عفیف الدین الیافعی فی الارشاد قد قال جماعة من العلماء منهم

الحافظ بن عساكر فی الحدیث الوارد عن النبی ان الله یبعث لهذه الامة من یجدد لها دینها على راس كل مأة سنة انه

كان على راس المأة الاولى عمر بن عبدالعزیز وعلى راس الثانیة الامام الشافعی وعلى راس الثالثة الامام ابو الحسن الاشعری

وعلى راس الرابعة ابوبكر الباقلانی وعلى راس الخامسة الامام ابو حامد الغزالی وذلك لتمیزه بكثرة المصنفات و غوصه

فی بحور العلوم والجمع بین علوم الشریعة والحقیقة والفروع والاصول والمعقول والمنقول والتدقیق والتحقیق والعلم والعمل

حتى قال بعض العلماء الاكابر الجامعین بین علم الظاهر والباطن لو كان بعد النبی نبی لكان الغزالی وانه یحصل ثبوت معجزاته

ببعض مصنفاته پس دلالت حدیث شریف بر وصایت و خلافت و امامت و وزارت علی بن ابیطالب علیه السلام در

كمال وضوح است زیرا كه او لیاقت پیغمبری داشت بقول ایشان حتی بعضی از علمای اهل سنت خبر شریف را در

كتب معتبره خود شان مشتمل بر این الفاظ شریفه ذكر كرده اند مثل سید علی همدانی كه از معتبرین علمای ایشان است در

كتاب مودة القربى كه در خطبه‌اش كفته الحمد لله على ما انعم اولى النعم و الهمنى الى مودة حبیبه جامع الفضائل والكرم

الذى بعثه الله رسولاً للكافة الامم محمد الامی العربی صلى الله علیه وسلم وبعد فقد قال الله تعالى قل لا اسئلكم علیه

اجراً الا المودة فی القربى الى ان قال قال علیه السلام المرء مع من احب فوجب على من طلب طریق الوصول ومنهج القبول

محبة الرسول و مودة اهل بیت البتول وهذا لا تحصل الا بمعرفة فضائله و فضائل آله علیهم السلام وهی موقوفة

على معرفة ما ورد فیهم من اخباره ولقد جمعت فی فضائل العلماء والفقراء اربعینات كثیرة ولم تجمع فی فضائل

اهل البیت الا قلیلاً فلذا وانا الفقیر الجانی على الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره و لآلی آثاره مما ورد فیهم

مختصراً موسوماً بكتاب مودة فی القربى تبركاً بالكلام القدیم كما فی مأمولی ان یجعل الله ذلك وسیلتی الیهم و

علامه ۱

۱۲ البدایه

[illegible]

[illegible] وانه تعالى [illegible] من الخطأ و [illegible] القول [illegible]

محمد ومن اتبعه من اصحابه لا [illegible] قال رسول الله [illegible]

[illegible] بتصديق [illegible]

ولو كان بعدي النبوة لكان [illegible]

حضرت [illegible] است که [illegible]

نادر و روایات بسیار [illegible] که علمای [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] ولا يخفى ان مولانا

امير المؤمنين قد شابه النبي صلى الله عليه وآله وسلم في كثير من اكثر الخصال الرضية والفعال الزكية

وعاداته وعباداته واحواله العلية وقد صح ذلك له بالاخبار الصحيحة والاثار الصريحة ولا يحتاج الى اقامة

الدليل والبرهان ولا يفتقر الى ايضاح حجة وبيان وقد عد بعض العلماء بعض الخصال لامير المؤمنين علي التي هو فيها

نظير سيدنا النبي الامي فقال هو نظيره صلى الله عليه وآله وسلم من وجوه نظيره في الاصل بدليل شاهد النسب

الصحيح بينهما بلا ارتياب ونظيره في الطهارة بدليل قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

ونظيره في امر ولاية الامة بدليل قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة

وهم راكعون ونظيره في الاداء والتبليغ بدليل الوحي الوارد عليه يوم اعطاه سورة براءة لغيره ثم [illegible]

بغير او [illegible] حضرت خليفه [illegible]

کردن سورۀ مبارکه [illegible] صاحب کتاب [illegible]

قلب [illegible] جبرئيل عليه السلام قال لا يؤديها الا انت او من هو منك

فاستعادها منه فاداها علي رضي الله عنه بوحي الله تعالى في الموسم ونظيره في كونه مولى الامة بدليل قوله من

كنت مولاه فهذا علي مولاه ونظيره في مماثلة نفسيهما وان نفسه قامت مقام نفسه وان الله تعالى اجرى نفس علي

مجرى نفس النبي فقال فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا

وانفسكم ونظيره في فتح بابه في المسجد كفتح باب رسول الله صلعم وجواز دخول المسجد جنبا كحال رسول الله صلعم على السواء

هذا معنى كلامه ومن تتبع احواله في الفضائل المخصوصة وتفحص احواله في الشمائل المنصوصة يعلم انه كرم الله

وجهه بلغ الغاية في اقتفاء اثار سيدنا المصطفى والى النهاية في اقتباس انواره حيث لم يجد فيه غيره مقتفيا وقد

قال في خطبة طويلة له وقد علمتم موضعي من رسول الله بالقرابة القريبة والمنزلة الخصيصة وضعني في حجره وانا

وليد يضمني الى صدره ويكنفني في فراشه ويمسني جسده ويشمني عرقه وكان صلعم يمضغ الشيء ثم يلقمنيه وما وجد لي كذبة في قول

ولا خطلة في فعل ولقد قرن الله تعالى به من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به سبيل المكارم

ومحاسن اخلاق العالم ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثر امه يرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويامرني بالاقتداء

به ولقد كان يجاور في كل سنة بحراء فاراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلعم وخديجة

رضي الله عنها وانا ثالثهما ارى نور الوحي والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه

فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك

لست بنبي ولكنك وزير وانك لعلى خير رحمة الله ورضوانه عليه [illegible] انصاف ملاحظه نمايد

[illegible] تصریحات صریحه [illegible] است در اصل نسب

وطهارت [illegible] از جمیع معایب ظاهریه وباطنیه و ولایت [illegible] رسول خدا و اداء تبلیغ رسالت [illegible]

ورود وحی [illegible] مولای امت بودن [illegible] نفس و مثل نفس پیغمبر

و غیر

و علی این [illegible] در حال حیات مثل پیغمبر ما معمول بود [illegible]
[illegible] بعد از حضرت [illegible] شراکت
علی بن ابی طالب [illegible] ثقات فرموده است چنانکه علمای خود شان مثل محب
الدین طبری در کتاب ریاض النضرة و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی در کتاب [illegible] چنانکه نقل شده
و ابن مغازلی در مناقب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة و شهاب الدین احمد [illegible] علی جمیع
الفضائل و سیوطی در در منثور و ثعلبی و ابن مردویه در حدیث نزول انما ولیکم الله و رسوله و در مفتاح النجا [illegible]
[illegible] و شیخ علی بن محمد الجعفر [illegible] و محمد بن اسمعیل الامیر در روضة
الندیة [illegible] نقل کرده و احمد بن محمد بن حنبل و دیگران در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که
[illegible] بعضی [illegible] دیگران تا اینجا [illegible] ابن عباس [illegible] قال
رسول الله [illegible] اربع رکعات ثم رفع یده الی السماء فقال اللهم سألک موسی بن عمران و انا محمد
سألک ان تشرح لی صدری و تیسر لی امری و تحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری
و اشرکه فی امری قال ابن عباس فسمعت منادیا ینادی یا احمد قد اوتیت ما سئلت فقال النبی یا ابا الحسن ارفع یدک
الی السماء و ادع ربک و اسأله ان یعطیک فرفع علی یده الی السماء و هو یقول اللهم اجعل لی عندک ودا فانزل الله علی نبیه
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا فتلاها النبی صلعم علی اصحابه فعجبوا من ذلک عجبا شدیدا فقال
النبی صلعم مما تعجبون ان القرآن اربعة ارباع فربع فینا اهل البیت خاصة و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احکام
والله انزل فی علی کرائم القرآن پس سوال خود پیغمبر از حضرت قادس الهی شراکت و تشدید عضد خود را و ساختن امر خود را
و نصب وزیر برای او از اهل خود که اسم او علی باشد دلالت ندارد بر مطلب ما اما ابو بکر غار و مصاحب ابو بکر چند
ساعت با آن سرور دلالت واضح دارد بر خلافت او فاعتبروا یا اولی الابصار پس از همه کلمات ما معلوم شد که همه
منازل ثابته بر حضرت هارون غیر از اخوت نسبیه و نبوت منفیه بر علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت شد و منکران منکر
حق و مثبت باطل است عجب از بعضی از ایشان است که گفته اند خلافت با نبوت در حضرت هارون منافات تمام را
دارد چنانکه گفته قبول نداریم که از جمله منازل هرون تا موسی خلافت او بود بعد از موت زیرا که اگر هرون بعد از موسی
زنده میبود رسول مستقل میبود در تبلیغ و اینمرتبه کاهی او را [illegible] با خلافت منافات دارد زیرا که خلافت نیابت
از نبی است و اصالت را با نیابت چه مناسبت است دعوای فضل و کمال از همچو فاضلی بی کمال بسیار عجب است که با این
کودانی و نادانی بمیدان [illegible] داخل شده خود نمائی میکند بیچاره ها نص قرآن را نفهمیده بمقام تاویل میایند اولا
اگر خلافت نیابت از نبی است که باید نبی او را نایب خود نماید چنانکه در تعلیل میفرماید پس در باب ابو بکر چرا از پیغمبر نشد بلکه
از خلق شد که چهار نفر یا دو نفر با مشتبها امر بصلاح دید چند نفر او را خلیفه کردند و ثانیا آنکه موسی علی نبینا و آله و
علیه السلام این منافات را نمیدانست که او را خلیفه خود میکرد چنانکه اسانید فرق از علمای خود شان در تفاسیر خود
ضبط نموده اند چنانکه ثعلبی در کتاب الکشف و البیان فی تفسیر القرآن و قال موسی عند انطلاقه لاخیه هرون اخلفنی
کن خلیفتی فی قومی و اصلح و اصلحهم بحملک ایاهم علی طاعة الله و عبادته الی آخر ما قال و ثالثا این فاضل در خصوص حضرت
ابراهیم که امامت و نبوت در او جمع است هم منکر باشد که بنص آیه ثابت شده است انی جاعلک للناس اماما و حال آنکه فرق
میان امامت و نبوت نیست مگر آنچه در اول کتاب ذکر شد بلکه انجام گفتیم که بعضی مرتبه امامت مطلقه را بالاتر از مرتبه
نبوت مطلقه دانسته اند و لهذا حضرت ابراهیم را مخلع نمود بخلعت امامت بعد از مرتبه نبوت پس اگر مرتبه امامت
بالاتر نمیشد لازم میامد ابراهیم را حط از مرتبه اولی پس منصب ثانی زیادتر از منصب اولی باید باشد چنین گفته الله
و اهل العلم ادری بما فیه و اعجب از این ایراد است که خود این فاضل در طی کلمات خود میگوید که حضرت موسی
چند چیز از حقتعالی سوال نمود که از جمله ضروریات تحمل اعبای رسالت بود که بنفس خود حضرت موسی تعلق داشت

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

وزارت طلب کرد [illegible] هارون [illegible]

غیر [illegible] هارون [illegible] حضرت [illegible] قول [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] محمد بن حنبل [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] مقام [illegible] آنحضرت [illegible]

او گفته شد لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] کتب خود ضبط کرده اند

کدر مقام خود ذکر خواهد شد واما فضائل عالم روحانیت آن چه گویم که چند خبر است نزد علمای ایشان که نور علی با نور محمد صلعم خلق شده وچند هزار سال در حجاب قدرت مانده تسبیح کردند ودر صلب آدم ظاهر بودند تا جدا شدند نور پیغمبر در صلب عبد الله ونور این بزرگوار بصلب عم این که ابوطالب گویند واما فضائل روز قیامت که خود شان نوشته اند حامل لواء حمد است وشافع همه امت وقسیم النار والجنة است وساقی حوض کوثر است وهکذا کجا روا باشد که باب مدینه علم مؤخر باشد وجزیان جهل مقدم شود استجیر بالله ویا وجود این همه فخر الدین محمد بن عمر رازی در مفاتیح الغیب گفته والبحث الثالث قوله اربعین لیلة نصب علی الحال ای تم بالغا هذا العدد واما قوله وقال موسی لاخیه هارون فقوله هرون عطف بیان لاخیه وقرء بالضم علی النداء اخلفنی فی قومی کن خلیفتی فیهم و اصلح وکن مصلحا او واصلح ما یجب ان یصلح من امور بنی اسرائیل ومن دعاك منهم الی الافساد فلا تتبعه ولا تطعه فان قیل ان هرون کان شریك موسی فی النبوة فکیف یجعله خلیفة لنفسه فان شریك الانسان اعلی حالا من خلیفة ورد الانسان من المنصب الاعلی الی الادون یکون اهانة قلنا الامر وان کان کما ذکرتم الا انه کان موسی هو الاصل فی النبوة ونظام الدین حسن بن محمد بن الحسین القمی النیشابوری هم اثبات خلافت حضرت هارون را ودفع توهم منافات نبوت را با خلافت بابلغ وجوه نموده چنانکه در غرائب القرآن ورغائب الفرقان گفته اخلفنی فی قومی کن خلیفتی فیهم واصلح کن مصلحا او واصلح ما یجب ان یصلح من امور بنی اسرائیل ومن دعاك الی الافساد فلا تتبع وانما جعل خلیفة مع انه شریکه فی النبوة بدلیل واشرکه فی امری والشریك اعلی حالا من الخلیفة لان نبوة موسی کانت بالاصالة ونبوة هرون تبعیة فکانه خلیفته ودر همه تفاسیر غیر از اینها خلافت حضرت هارون را بموسی بیان نموده اند واصلا کسی نگفته است که نبوت منافی با خلافت است ومع ذلك عبد الرحمن بن احمد جامی در اثبات خلافت حضرت هرون واجتماع آن با نبوت کلامی بسیار لطیف بیان نموده که از آن بکمال وضوح و غایت ظهور بطلان زعم منافات نبوت با خلافت که امثال فخر رازی نموده اند ظاهر وهویدا میباشد چنانکه در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص گفته بنابر آنچه در عبقات ذکر کرده است فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة اعلم ان الامامة المذکورة فی هذا الموضع اسم من اسماء الخلافة وهی تنقسم الی امامة بلا واسطة بینها وبین حضرة الالوهیة والی امامة ثابتة بالواسطة والتعبیر عن الامامة الخالیة عن الواسطة مثل قوله تعالی للخلیل علیه السلام انی جاعلك للناس اماما والامامة التی بالواسطة مثل استخلاف موسی هرون علی قومه حین قال له اخلفنی فی قومی اذا عرفت هذا فنقول کل رسول بعث بالسیف فهو خلیفة من خلفاء الحق وانه من اولی العزم ولا خلاف فی ان موسی وهارون بعثا بالسیف فهما من خلفاء الحق الجامعین بین الرسالة والخلافة فهارون له الامامة التی لا واسطة بینه وبین الحق فیها وله الامامة بالواسطة من جهة استخلاف اخیه ایاه

[illegible]

على قومه في [illegible] لما [illegible] التعظيم [illegible]
[illegible] استخلفه على قومه [illegible] بمنزلة [illegible] بعد انقضاء [illegible]
[illegible] حضرت هارون [illegible]
[illegible] هرون [illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] انقطاع چنانکه [illegible]
[illegible] چنانکه شیخ الاسلام [illegible] محقق علامه النظیر احمد بن عبد الحلیم [illegible]
ابن تیمیه [illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم استخلف علی المدینة
[illegible] یکون خلیفة له بعد موته ولیس غیره علی [illegible] لانه لم یعزله عن المدینة [illegible]
[illegible] کان خلیفة في حیاته [illegible] لانه لم یعزله عن المدینة قلنا هذا
باطل فانه لما رجع النبی انعزل علی بنفس رجوعه کما کان غیره ینعزل اذا رجع حاصل مضمون آن اینست که انقطاع
خلافت بعود مستخلف بمنزله عزل خلیفه است چنانکه فخر رازی گفته ثم ان سلمنا ان موسی استخلف هرون ولکن
لا فی کل الازمنه [illegible] بیانه ان قوله اخلفنی امر وهو لا یفید التکرار بالاتفاق سیما عند الامامیه الواقفیه
وایضا فالقرینة دالة على ان ذلك الاستخلاف ما كان عاما لكل الازمنة لان العادة جارية فيمن خرج من الرؤسا
واستخلف على قومه خليفة ان يكون ذلك الاستخلاف مخصوصا بتلك السفرة فقط بعد از آن دیده است که این
کلام شنیع واین اعتقاد قطیع لازم گرفته است انحطاط حضرت هرون را از مرتبه خلافت ودرجه فضیلت ونعوذ
علاج این فضاحت را بقول خود واذا ثبت ان ذلك الاستخلاف ما كان حاصلا في كل الازمنة لم يلزم من عدم
ثبوته في سائر الازمنة تحقق العزل الخ بعد از آن ملتفت نقرب کلام گردیده بمقام تدبر آن آمده وگفته ثم ان سلمنا ان
الاستخلاف كان ثابتا في كل الازمنة فلم قلتم ان ازالته منفر بيانه ان العزل انما يكون منفرا اذا انحط المعزول عن مرتبة
او ترتفع بها فاما اذا زال عنه ما لم يرتفع فانه لا يكون ذلك منفرا ومعلوم ان هارون كان شريكا لموسى في اداء الرسالة
وهذا ارفع المنازل وقد يكره الانسان ان يكون خليفة شريكه في الرياسة واذا جاز ان يكون ذلك مكروها جاز ان لا
يحصل له بسبب حصوله زيادة ولا نقصان فلا يكون ذلك منفرا محصل این کلام مختل النظام آنست که عزل وقتی منفر
میشود که معزول از مرتبه که بسبب آن مرتفع وعزیز ومکرم شده بود بیفتد ودر اینجا چنین نبود زیرا که هرون را رفعت
وفضیلتش بجهت شراکت در نبوت واداء رسالت بود واین خود بلندترین منازل او بود وگاه باشد که انسان مکروه
بدارد که خلیفه او شریک او باشد در ریاست وچون این کراهت ممکن گردید جائز است که بسبب حصول آن زیاده و
نقصان حاصل نشود برای آنکس پس این مطلب یعنی عزل منفر نمیباشد ملاحظه کنید که در حق نبی معصوم چه خیالات
پیش میآورد برای درست کردن مدعای خود ودفع ایراد واعتراض از خود که حضرت موسی هرون را با مرتبه مامور
نماید واو را مکروه بدارد ومع ذلك او را ملاحظه نمائید که بعد از ابداء این کراهت با آنحضرت میگوید که جائز است که
حاصل نشود بسبب این خلافت زیاده ونقصان وملتفت نیست که اگر این خلافت مکروه بوده باشد عین نقصان
خواهد بود وطرفه تر اینست که همین فخر رازی بعینه خود در مقام احتجاج از غایت عصبیت ولجاج بمقام تصریح آمده
خلافت را موجب نقصان حال هرون گرفته وزوال آن را موجب عود کمال او گردانیده چنانکه گفته الشبهة الثالثة
عشر قولها ان هذا الخبر من باب الاحاد على ما مر تقريره فيما تقدم سلمنا صحته لكن لا نسلم ان هارون كان بحيث
انه لو بقي لكان خليفة لموسى قوله لانه استخلفه فلو عزله كان ذلك اهانة في حق هرون قلنا لا نسلم فلم لا يجوز ان
يقال ان ذلك الاستخلاف كان الى زمان معين فانتهى ذلك الاستخلاف بانتهاء ذلك الزمان وبالجملة فهم مطالبون
اقامة الدليل على لزوم النقصان عند انتهاء هذا الاستخلاف بل هذا بالعكس اولى لان من كان شريكا للانسان في منصب
ثم يصير نائبا له وخليفة له كان ذلك يوجب نقصان حاله فاذا زالت تلك الخلافة زال ذلك النقصان وعاد ذلك الكمال

وجه [illegible] از مقالات [illegible]

البته چنانچه سابقاً گذشت [illegible] خود میکنند [illegible] دلالت بر خلافت
هارون از حضرت موسی [illegible] نیست که چون حضرت موسی [illegible] خلافت آنحضرت برای حضرت
هارون [illegible] شریک در نبوت موجب [illegible] نیست و ایضاً [illegible] میکند [illegible]
[illegible] ملا جامی افاده کرده اند چنانکه [illegible] خلافت [illegible] عظیم [illegible]
آنحضرت با امامت است و ایضاً اگر امامت [illegible] خلافت موجب نقصان [illegible] خلیفه باشد [illegible] حضرت هارون
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] است که مراد از خلافت [illegible] منصب نبوت است و [illegible] اگر مطلق خلافت مراد [illegible] باشد [illegible] میکند
[illegible] خلافت [illegible] نیست [illegible]
[illegible] امام [illegible] قائل نیستند یا انکه نعوذ بالله صدور معصیت از انبیا جایز دانند هرچند
این امام که مدعی حاوی بودن معقول و منقول است از ایشان نباشد بلکه اگر [illegible]
[illegible] عظمت کبریائی [illegible] و عجب [illegible] مقاله [illegible] بعض حکمای
اهل سنت که گفته اند استخلاف حضرت موسی حضرت هارون را سبب ترک قوم آنحضرت گردید عبادت حق تعالی
واختیار کردن عبادت عجل را بعد از رفتن حضرت موسی که چون حضرت موسی قوم خود را بحضرت هرون سپرد و
بحق تعالی نسپرد لهذا اینها ترک عبادت حق تعالی کردند همچنین گفته اند که حضرت پیغمبر استخلاف نفرمود بعد
از خود و تسلیم فرمود امر خلافت امت را بسوی خدا تعالی پس اختیار کرد حق تعالی برای امت آنحضرت افضل
ناس را بعد از پیغمبر و آن ابوبکر صدیق بوده است و او اصلاح کرد امر امت را چنانکه فقیه سمرقندی ابو اللیث که یکی از
فضلای علمای اهل سنت است در تفسیر کلام الهی نقل کرده است حیث قال وقال موسی لاخیه هرون یعنی قال له
قبل انطلاقه الی الجبل اخلفنی فی قومی یعنی کن خلیفتی علی قومی واصلح یعنی مرهم بالصلاح ویقال واصلح بینهم ولا
تتبع سبیل المفسدین یعنی ولا تتبع طریق العاصین ولا ترض به واتبع سبیل المطیعین وقال بعض الحکماء من ههنا
ترک قومه عبادة الله بعده وعبدوا العجل لانه سلمهم الی هرون ولم یسلمهم الی ربهم ولما لم یستخلف النبی صلی الله علیه و
سلم امر امته الی الله فاختار الله لامته افضل الناس بعد رسول الله صلعم وهو ابوبکر الصدیق رض فاصلح بینهم وازینجا
معلوم گردید که این نقصان صریح و این اعتقاد فضیح طعن صریح است بر حضرت موسی که چرا امر را تسلیم بخدا
نمود که قوم او گاو پرست باشند بلکه گوئیم که خداوند عالم چرا حضرت موسی را که تسلیم امر بغیر خدا تعالی میکرد برسالت
فرستاد که مردم گاو پرست شوند وحال آنکه استخلاف حضرت موسی هرون را بامر پروردگار عالم کرده است
چنانکه نص آیهٔ شریفه است سنشد عضدک باخیک الخ وچنانکه قاضی مجیر الدین ابو الیمن عبد الرحمن العلیمی الحنبلی
در کتاب الانس الجلیل بتاریخ القدس والخلیل فی ذکر قصة الرقیة گفته وسار موسی ببنی اسرائیل مستقبلین
الارض المقدسة فلما اتوا الی جانب الطور امره الله تعالی ان یقیم بنی اسرائیل فی ذلک المکان وان یستخلف علیهم
هارون پس درین کلام صریح امر پروردگار عالم ذکر کرده پس هرگاه استخلاف حضرت موسی هرون را بامر پروردگار
عالم شد طعن و عیب ان نعوذ بالله طعن حضرت خالق مبری از همه عیوب است وجناب ابو اللیث که بالطراق تمام کلام
حکما را در تفسیر خود ذکر کرده و بمقام رد جواب نیامده گویا تسلیم دارد و نهایت حق پرستی خود را بروز داده است کذب
فاحش و تعصب فحش را ببین بکدام آیه وکدام دلیل ثابت شد اختیار کردن حق تعالی ابوبکر را که افضل ناس باشد بلی
برای تخدیع عوام کالانعام و تضلیل همج اعوج باید این مراتب را در کتب خود ثبت نمایند بجهة آنکه در آخر نتیجه
ان انکار ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد عجب نیست اینگونه مزخرفات از قومیکه الی الان تابع رای
امام اعظم خود ابو حنیفه هستند وتا انقراض عالم هم میباشند واجتهاد را بعد از او قایل نیستند حنفیون با وجود
این همه طعنها و چه ضررها باو کرده اند چنانکه گاه گاه بمناسبت در طی کلمات باشاره بذکر بعضی میشود چنانکه علامه

[illegible] بعد منعه ... عمر ... شبهه ... عبدالله ... ابن عبد الصمد ... کتاب التمهید فی بیان التوحید
هذا الطريق ... الوضوء ... کرده ... بخلاف ... وجوههم ... ورنا
ونعلم انه ... الحاج ... عليه ويقول بالفارسية ... يعنى الله اكبر ... بالفارسية ...
الا ... ويقول ... بعد ذلك ... ثم يركع ويسجد ساكتا ويقعد مقدار التشهد وقد ...
فلو ... ذكرنا هذا ... لابي حنيفة ولا اصحابه فاحنه وقلنا الكم تعتقدون بان الله تعالى ماكان ... ولا
بدا ... ان يعلو الحلق والان ليس بعاقر ولا ... ولا ... الرسول اليوم ليس برسول وقبل الوحي
ماكان رسولا والمؤمنون بالمعصية ينقص ايمانهم فلذلك المعبود الذي اعتقدت بانه ماكان ... معبودا ثم صار
معبودا وان هذا الرسول ماكان رسولا ثم صار رسولا ثم عزل فان المؤمن الذي ينقص ايمانه بالضحك نحوه ...
هذا القدر من الضلالة نعوذ بالله من ذلك مؤلف کویدازین عبارات سراپا بشارت قلوب صافیه طائفه حقه ...
باد ... خطا ... سلسله بلها هستند که اصلا بخیال علمای ایشان خطور نکرده است که شاید طائفه
حقه این کلها را بیدا کنند وعیوب ما چهار طائفه چهار امامی را دیده در کتب خود شان ضبط خواهند نمود
ودر محافل ومجالس خود نقل کرده بمقام خنده واستهزاء آمده موجب سوای چهار مذهب خواهند کردید رحما
صحیح ... بی عدیل کویا در مقابل آنچه ما میکوئیم در نماز که اولها التحریم واخرها التسلیم اجتهاد واینجا کشیده که
از نهایت احتیاط فقها ... بکویند در نماز وضوی مرا ... مذکور اولها التحریر واخرها التضریط کویا بیچاره محقق
دیده است که کلمات جانسوز وایراد دل افروز ان اشعری حق است وجواب نداده در جواب کفته که چنین نماز
چنین خدا برا که شما قائلید لایق است وما در مجلد اول بیان این مطلب را تفصیلا ذکر نمودیم واز اینجا معلوم کردید که نزد
اشعریه جناب رسالتمآب بعد از وفات معزول از رسالت کردیده است نعوذ بالله من هذه الکلمات وچون صاحب
تحفه دیده است که عزل حضرت هارون بعد از رجوع حضرت موسی اغطور موجب نقصان است ... دیکر ...
وقایل شده است بحصول استقلال نبوت برای حضرت هارون وبعضی دیکر عزل او را بعد از وفات حضرت موسی
فرض کرده وحصول نبوت بالاستقلال را دافع عیب نقص عزل کرفته در شرح مواقف کفته الجواب منع صحة
الحديث كما منعه الآمدي وعند المحدثين انه صحيح وان كان من قبيل الاحاد الى ان قال وان سلمنا تناول اللفظ لما
بعد الموت وان عدم بقاء خلافته بعد عزله لم يكن ذلك العزل منفرا عنه وموجبا لنقصانه في الاعين وبيانه انه
وان عزل عن خلافة موسى فقد صار بعد العزل مستقلا بالرسالة والتصرف عن الله تعالى وذلك اشرف واعلى من كونه
مستخلف موسى مع الشركة في الرسالة وتفتازانی در شرح مقاصد کفته ولو سلم فلا دلالة على بقائها بعد الموت
وليس انتفائها بموت المستخلف عزلا ولا نقصا بل ربما يكون عودا الى حالة اكمل هو الاستقلال بالنبوة والتبليغ من
الله وکا بلی در صواعق مثل این را کفته ونفهمیده اند در امثال مقام موت مستخلف را دخلی در عزل نیست وهرکز
خلافت بعد از موت مستخلف باطل نمیباشد چنانکه خود ابن تیمیه تصریح کرده برانیکه خلیفه خلیفه نمیشود مکر
بالغيبت مستخلف یا موت او وحیث قال لا يكون الخليفة خليفة الا مع مغيب المستخلف او موته وابن عبارت بصدای
بلند ندا مینماید برانیکه موت مستخلف اصلا منافاتی بالخلافت ندارد وکرنه خلافت انبیای بنی اسرائیل تابید باطل
کردد نعوذ بالله چنانکه یوشع خلیفه موسی بود وکالب بن یوحنا خلیفه یوشع بود چنانکه خود علمای اهل سنت
در تفاسیر وکتب معتبره خود نوشته اند چنانکه ثعلبی در قصص الانبیاء وکسائی در قصص الانبیاء کفته اند
حديث یوشافاش بن کالب قال کعب وكان يوشع قد استخلف على بنی اسرائیل کالب بن يوحنا بن عيسى بن يهودا بن
يعقوب النبي وكان هذا كالب من احد الزهاد فسار في بني اسرائيل سيرة جميلة وهم يطيعون حتى قبضه الله تعالى
فاستخلف عليهم ابنا له يقال له یوشافاش وكان نظير يوسف في حسنه وجماله وكان الرجال والنساء يجتمعون اليه
لحسنه وجماله ويقولون له علمنا من علمك وميكويند اين قوم عاشق جمال او ميشدند پس سؤال نمود از حقتعالى که تغییر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] عزرا ابن هرون [illegible] و بعد از آن [illegible]

قال وهب [illegible] بن کالب بن یوحنا [illegible] الامر الی عزرا بن هرون که از اولاد [illegible] شد بسیار حکیم

[illegible] و صفوره بنت موسی زن او بود بعد از تحصیل بسیار دعای او مستجاب شد [illegible] عالم [illegible]

براو کرامت فرمود سجده شکر بجود [illegible] و نام او را [illegible] تا آنکه [illegible] علم و تقی و [illegible]

زکی شد [illegible] شباهت بجد خود هارون شبیه بود چون [illegible] سالکی رسید [illegible]

نکاه داشت بر خطبهٔ بلیغ خواند که مشتمل بر مناقب موسی و هرون بود [illegible] بر ایشان [illegible] مردم از

فصاحت و بلاغت و علم او تعجب نمودند که این بچه با این صغر سن چگونه عالم و دانا است پس عزرا متوجه قوم خود

کردیده فرمود [illegible] هسید انا و کفتند [illegible] خوب [illegible] پس فرمود یا بنی اسرائیل فقد استخلفت علیکم ولدی

هذا و ایضا کسائی در همان کتاب کفته فاوحی الله تعالی الیه ان یا الیاس اخرج من بینهم واستخلف علیهم الیسع [illegible]

فقد جعلته خلیفتك و بعد [illegible] نزول عذاب بر قوم الیاس بعد از رفتن الیاس از میان ایشان کفته فاجتمعوا علی الیسع

بن یخطب [illegible] الیسع ثم احدقت بهم السحاب بما فیها من العذاب الخ و بعد از ان یسع ذی الکفل را خلیفه خود نمود

چنانکه ثعلبی در قصص الانبیاء کفته قال مجاهد لما کبر الیسع قال لو انی استخلفت رجلا علی الناس یعمل علیهم فی حیاتی

حتی انظر کیف یعمل قال فجمع الناس ثم قال من تکفل لی بثلث استخلفه یصوم النهار ویقوم اللیل ولا یغضب فقام رجل

شاب تزدریه العیون فقال انا فرده ذلك الیوم فقال مثلها فی الیوم الثانی فسکت الناس وقام ذلك الرجل فقال انا فاستخلفه

مخفی نماند که از این عبارت بطلان زعم ابن تیمیه ظاهر شد که ثبوت خلافت وادعای حیات مستخلف ممتنع دانسته و حال

آنکه حضرت ذی الکفل در حیات حضرت الیسع عامل و حاکم بود در امور مردم و فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه

واسمعیل وادریس وذا الکفل کل من الصابرین کفته قال ابن عباس [illegible] ان نبیا من انبیاء بنی اسرائیل آتاه الله

الملك والنبوة ثم اوحی الله الیه انی ارید ان اقبض روحك فاعرض ملکك علی بنی اسرائیل فمن تکفل لك انه یصلی باللیل

حتی یصبح ویصوم بالنهار فلا یفطر ویقضی بین الناس فلا یغضب فادفع ملکك الیه ففعل ذلك النبی فی بنی اسرائیل

واخبرهم بذلك فقام شاب وقال انی اتکفل لك بهذا فقال فی القوم من هو اکبر منك فاقعد [illegible] الحدیث هرچند چندان

لازم الذکر نبود ولکن قصه شریفه بود خوش دارم ذکر آن را خلاصه کوید که مرتبه دوم ندا کرد کسی جواب نداد بعد از آن

مرتبه سیوم ندا کرد همان شخص برخواست و کفت من کفیل تو میباشم بر این سه چیز پس ملك خود را باو داد و آن شخص وفا

کرد بضمان خود یعنی نماز میخواند تا صبح و روزه را میداشت تا شام و در میان روز حکم میکرد میان مردم و غضب

نمیکرد پس شیطان لعین حسد نمود بر او آمد نزد او در وقتیکه او میخواست خواب قیلوله بکند و کفت بدرستیکه مرا

غریمی است که حق مرا مماطلت نموده است و او را کفتم بیا بخدمت تو که با من بفرست تا او را بیاورد کسی را با او همراه

و نشست تا آنکه بیاید قیلوله از او فوت شد و مشغول نماز کردید پس تا صبح نماز خواند فردا باز در وقت قیلوله آمد

و کفت آن مرد دیروز نزد غریم من در فلان موضع میباشد تو در اینجا باش من او را حاضر کنم و رفت و نیامد بحضرت منتظر

ماند تا آنکه قیلوله از او فوت شد بعد از آن آمد و کفت که آن شخص فرار کرده بود پس ذو الکفل مشغول نماز کردید تا شب

[illegible] ... حسده الوجهین کرده ما اکلوا ... [illegible]

[illegible] ... الکل ... [illegible] ... وجز را داود ... [illegible]

[illegible] ... الکتاب ... [illegible] ... فالوای اسماعیل رجلا

[illegible] ... بعض الروایات ... حضرت داود ... حضرت سلیمان ... [illegible]

[illegible] ... الاستخلاف ... سلیمان ... الخاتم ... [illegible]

[illegible] ... الخاتم ... الی الله ان سل عنها ابنك فان هو ... [illegible]

[illegible] ... وسبعین حبرا ... سلیمان بین ایدیهم فقال یا بنی ان الله تعالی

انزل علی کتابا امرنی فیه ان اسألك عنها فان اخرجتهن فانت الخلیفة من بعدی فقال سلیمان

لیسأل نبی الله عما بدا له وما توفیقی الا بالله سل داود بابنه ما اقرب الاشیاء وما ابعد الاشیاء وما آنس الاشیاء وما

اوحش الاشیاء وما احسن الاشیاء وما اقبحها وما اقل الاشیاء وما اکثرها وما القائمان وما الساعیان وما المشترکان وما

المتباغضان وما الامر الذی اذا رکبه الرجل حمد آخره وما الامر الذی اذا رکبه الرجل ذم آخره فقال اما اقرب الاشیاء فالآخرة

واما ابعد الاشیاء فما فات من الدنیا واما آنس الاشیاء فجسد فیه روح واما اوحش الاشیاء فجسد لا روح فیه واما احسن

الاشیاء فالایمان بعد الکفر واما اقبح الاشیاء فالکفر بعد الایمان واما اقل الاشیاء فالیقین واما اکثر الاشیاء فالشک

واما القائمان فالسماء والارض واما الساعیان فالشمس والقمر واما المشترکان فاللیل والنهار واما المتباغضان فالموت و

الحیاة واما الامر الذی اذا رکبه الرجل حمد آخره فالحلم عند الغضب واما الامر الذی اذا رکبه الرجل ذم آخره فالحدة عند

الغضب قال ففکوا الخاتم فاذا جواب المسائل سواء علی ما انزل من السماء فقال المستیون لا نرضی حتی نسأله عن مسئلة فان

اخرجها فهو الخلیفة من بعده فقال سلیمان سلونی وما توفیقی الا بالله فقالوا ما الشیء الذی اذا صلح صلح کل شیء

من الانسان واذا فسد فسد کل شیء من الانسان فقال هو القلب فقام داود فصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال

ان الله یامرنی ان استخلف علیکم سلیمان قال فضجت بنو اسرائیل وقالوا غلام حدث یستخلف علینا وفینا من هو

افضل منه واعلم فبلغ ذلک داود فدعا اسباط رؤسا بنی اسرائیل وقال لهم انه قد بلغنی مقالتکم فاروني عصیکم

فای عصا اثمرت فان صاحبها ولی هذا الامر بعدی قالوا قد رضینا ثم اصبحهم فقال لهم داود ثم لیکتب کل رجل

منکم اسمه علی عصاه فکتبوا ثم جاء سلیمان فکتب علیها اسمه ثم ادخلت بیتا العصی واغلق علیها الباب وحرسته رؤس

اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بهم الغداة ثم اقبل ففتح فاخرج عصیهم فاذا هی کما هی وعصا سلیمان قد

اورقت واثمرت قال فسلموا ذلک للداود فلما رای ذلک داود حمد الله وجعل سلیمان خلیفة ثم سار به فی بنی اسرائیل

فقال ان هذا خلیفتی علیکم من بعدی الی ان قال ثم ملک بعد سلیمان ابن له یقال له رحبعم وکان قد استخلفه فبنا

الله وکان نبیا ولم یکن رسولا ثم قبض وکان ملکه سبعة عشر سنة انتهی کلمات ذعم بطلان خلافت بموت

مستخلف ظاهر گردید و گو هم لازم آید که این خلفاء بعد از وفات مستخلفین خود شان خلیفه نباشند دعوی

استقلال نبوت هم باین معنی است که ایشان نبی بودند بامر خدا تعالی ولکن تابع شریعت اولو العزم بودند نه آنکه مستقل

صاحب شریعتی بودند چنانکه معلوم است اگر مراد مجرد استقلال نبوت هرون بر فرض بقاء او بعد از موسی

این باشد فبها و اگر غیر این باشد غلط صرف است زیرا که همه پیغمبران غیر اولو العزم سابق خود بودند پس اگر هرون

زنده میماند بعد از موسی نبی مستقل بمعنی صاحب شریعت مجدده نمیبود و باین معنی خلاف نیست و از ین گفتهای ما

معلوم شد که زبان درازی فخر در مجلس صاحبان فهم که پیشه و اعمل میکنند و خونازی او در میدان مناظرت

و مجادلت خیالات مضامین چه فهمی که بلا بید از مولی خود شان با ایشان رسیده که همیشه گوی سبقت را بچوگان

فضیلت از میدان مبارزت و مجادلت ربوده و بر دشمن غالب آیند غلط محض و محض غلط است که خواسته اند

بمحض تقدیر و فرض دفع اشکال نقض عزل نمایند زیرا که اگر مجادله بنا بر فرضیات و تقدیرات باشد باب

ن بعض ... تابع ... اولو العزم ...

عالم ارواح اتباع حضرت هارون علیه السلام ... و چون هارون را اذای این قدر رسید که نزدیک بود که او را بکشند
چگونه گفته شود که ... حصول استخلاف برای حضرت هارون در حیات حضرت موسی
علیهما السلام افاده نماید چنانکه علامه محمود بن عبد الرحمن اصفهانی در شرح تجرید گفته و منع خلافت
حضرت هارون بعد حضرت موسی گفته مسلم است نه استخلاف هارون در حیات موسی بوده تا آنکه بگوید بیان ذلک انه لو عاش
بعد موسی لکان خلیفة له بمقتضی الاستخلاف فقد صار بعد الفضل مستعملا فی الرتبة التی حصلت له فی حیاة موسی ... من استخلاف
عن موسی علیهم چنین است فامّا هرگاه چنین است پس ظاهر گشت که آنکه تبلیغ من الله الا من موسی علیه السلام خلافت
بعد نبیست و انتظام امور امت ... منفرات طبع نبوده باشد بر انبیاء و اوصیاء که تنزیه الانبیاء علیهم
السلام همه در همین مطالب است و مزید همه ... مقرر است و با وجود این بعضی از ایشان گفته اند که اکثر انبیاء از
غیر بنی اسرائیل میشدند و مردم ایشان را بچشم حقارت میدیدند و تحقیر انبیاء جائز نیست چنانکه ابن القیم در زاد المعاد در ذکر
فوائد مستنبطه از قصه فتح گفته و فیها من الفقه جواز قتل المرتد الذی تغلظت ردته من غیر استتابة فان عبد الله بن سعد
بن ابی سرح کان قد اسلم وهاجر وکان یکتب الوحی لرسول الله صلعم ثم ارتد ولحق بمکة فلما کان یوم الفتح اتی به عثمان بن عفان
رسول الله صلعم لیبایعه فامسک عنه طویلا ثم بایعه وقال انما امسکت عنه لیقوم الیه بعضکم فیضرب عنقه
فقال له رجل هلا اومات الی یا رسول الله فقال ما ینبغی لنبی ان یکون له خائنة الاعین الی ان قال قوله ما ینبغی لنبی
ان یکون له خائنة الاعین ای ان النبی لا یخالف ظاهره باطنه ولا سره علانیته واذا نفذ حکم الله وامره لم یؤمر
بل صرح به واعلنه و مقتضای این کلمات آنست که بر پیغمبر سزاوار نیست در تنفیذ احکام ایما بعین بلکه باید صراحة حکم
بکند و ایماء دلیل مخالفت ظاهر با باطن است پس اگر ایماء بعین در تنفیذ احکام روا نباشد صدور منفرات
بطریق اولی باید روا نباشد اگر در این اعتقاد فخر رازی درست تعمق و تدبر نموده باشیم در حقیقت تجویز منفرات بر
انبیاء بنای هدم اساس اسلام دارد علی بن محمد البزدوی در اصول عقاید گفته و جیه قول عامة اهل السنة والجماعة
ان الله تعالی بیّن ان بعض الرسل حصل منهم ذنوب لا یستقیم ان یکون ذنوبهم عن قصد واختیار فانه لو کان کذلک
لکان لا یؤمن منهم الکذب فیؤدی الی تفویت ما هو المقصود بالرسالة ولانه اذا کان یجیء منهم الذنوب قصدا نفر
طباع الناس عنهم فیؤدی الی ان لا یکون فی بعث الرسل فائدة پس از این عبارت معلوم گردید که فخر رازی بتجویز
منفرات بر انبیاء نفی فائده بعث انبیاء کرده است و تفتازانی در شرح عقاید ابو حفص عمر بن محمد نسفی در بحث
عصمت انبیاء گفته واما الصغائر فتجوز عمدا عند الجمهور خلافا للجبائی واتباعه وتجوز سهوا بالاتفاق الا ما یدل
علی الخسة کسرقة لقمة والتطفیف بحبة لکن المحققین اشترطوا ان ینبهوا علیه فینتهوا عنه هذا کله بعد الوحی واما
قبله فلا دلیل علی امتناع صدور الکبیرة وذهب المعتزلة الی امتناعها لانها توجب النفرة المانعة عن اتباعهم
فتفوت مصلحة البعثة والحق منع ما یوجب النفرة کعهر الامهات والفجور والصغائر الدالة علی الخسة و ایضا تفتازانی
در شرح مقاصد گفته خاتمة من شروط النبوة الذکورة وکمال العقل والذکاء والفطنة وقوة الرأی ولو فی الصبا کعیسی و
یحیی علیهما السلام والسلامة عن کل ما ینفر عنه کدناءة الاباء وعهر الامهات والغلظة والفظاظة والعیوب المنفرة کالبرص
والجذام ونحو ذلک والامور المخلة بالمروة کالاکل علی الطریق والحرف الدنیة کالحجامة وکل ما یخل بحکمة البعثة من اداء
الشرایع وقبول الامة خلاصه غرض از اطناب مملّ در این مقام اظهار فضل و کمال و خوش عقیدگی فخر رازی و ابلاغ آواز
افکذب و افترای اینقوم که عار را خورده و ناموس را بکمر بسته بمقام جسارت آمده العیاذ بالله نسبت فضیح خود بجناب
رسالتمآب داده اند استجیر بالله چنانکه غواص بحار اخبار عامه و سربلند کننده مذهب خاصه جناب السید السند
والمولی المعتمد السید محمد المدعو بالباقر شاه النقوی البخاری علیه الرحمة والرضوان در کتاب ضربت حیدریه بجواب کتاب
شوکة عمریه فی حلیة المتعة التی حرمها جناب الخلیفة نوشته است که شیخ عبد الحق دهلوی که از علمای عامه است در
جذب القلوب این کذب فضیح را در وجه تسمیه مسجد فضیح در مدینه بیان نموده حیث قال و امام احمد در مسند خود

لا تسکنکم

از حدیث بر عمر وارد نموده که هر که از هیچ شراب مست گردد از شیخ آورده‌اند که از انجور داخل حجه او را مسجد صحیح کویند
انتهی در وحی آیدین را رسول خدا که حاضر حدیث است در دین او حکم آیات و اجماع اهل بیت حرمت خمر ثابت شده است مجوّز
فرمایانید ایشان نمایند چنانکه در مسطور در باب حرمت خمر خوردن ایشان نوشته‌اند که از این خوردن حضرت علیه
السلام اوست حواندن اورا افضل بود و شکنند سر عبد الرحمن بن عوف و جوب زدن رسول خدا بر عمر و نزول آیه لا تسکنکم
الشیطان عزیز را بیجین کوبید تا عیب خلیفه را بپوشانند و طالب الذکر کنند و هی است که عالم را پوشانیده‌اند بدین اخرج
عیلات تاویل کردن بعضی است این مزخرفات را مثل ابن حزم اندلسی علی ما نقل عنه حیث قال انما عنی صلی الله علیه
بقوله کل مسکر حرام الکاس الاخیر الذی یسکر منه و طرفه تر از این تاویل بلا دلیل قول ابی حنیفه است حیث قال فی حد السکر
انه لیس بسکران حتی لا یمیز الارض من السماء وانشاء الله تعالی برخی از این لاطائلات بجهت بر داشتن پرده از روی کار
ایشان و فهمیدن آنچه سزاوار است در باره ایشان در محل خود و بسبب زینت قرطاس صدق اساس خواهد شد که فقاهت
ایشان منبعی از فقاهت قائل کل الناس افقه منه حتی المخدرات فی الحجال است هر چند متعرض شدن بر این مزخرفات
واهیه باعث مزید تلویث قرطاس بالنجاسات است و ایشان را از این رسوایی باکی نیست بیا که او انه طشت از بام افتاده
ایشان کو شتر از باب سایر ملل و نحل را کو نموده است و فخر رازی ذات انهای دیگر دارد و از انجمله در سابق ثبت کردیم که سید
مرتضی علم الهدی علیه الرحمه مفترض الطاعه بودن امیر المؤمنین علیه السلام را بدلیل ثابت کرده و ترجمه فارسی آن از کتاب
شافی نقل یافت چون فخر رازی در جواب آن کلوگیر کشته خناق عصبیت نفس او را قطع کرده نغمه دیگر در طنبور آن الات
سرائید حیث قال فی نهایة العقول قوله ان هارون لو عاش بعد موسی لقام مقامه فی کونه مفترض الطاعة قلنا
یجب علی الناس طاعته فیما یؤدیه عن الله او فیما یؤدیه عن موسی او فی تصرفه فی اقامة الحدود والاول مسلم ولکن ذلک
نفس کونه نبیا فلا یمکن ثبوته فی حق علی واما الثانی والثالث ممنوع وتقریره ان من الجائز ان یکون النبی مؤدیا للاحکام
عن الله تعالی ویکون المتولی لتنفیذ تلک الاحکام غیره الا تری ان من مذهب الامامیة ان موسی استخلف هرون
علی قومه ولو کان هرون متمکنا من تنفیذ الاحکام قبل الاستخلاف لم یکن للاستخلاف فائدة فثبت ان هارون
قبل الاستخلاف کان مؤدیا للاحکام عن الله تعالی وان لم یکن منفذا لها این عبارت رازی صریح است در
افتراض طاعت حضرت هارون سه احتمال داده است احتمال اول را قبول کرده و احتمال دویم و سیم را منع کرده غافل
در بساط نکنه دانان خود فروشی خوب نیست یا سخن دانسته کو ای مرد احمق یا خوش را احتمال دویم افتراض طاعت
حضرت هارون از جانب حضرت را اصلا اعتراضی لازم نمیاید زیرا که حضرت هارون با وصف شرکت در نبوت
تابع حضرت موسی بود چنانکه خود فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشا پوری در غرائب القرآن تصریح بر آن کرده‌اند
پس بنا بر این اگر حضرت هارون بعد از حضرت موسی باقی میبود از جانب آنحضرت ادای احکام بحسب بقاء
فرعیت سابق میکرد استخلاف هرگز بر آن لازم نمیاید و منع او ممنوع است و در آخر قولش که گفت فثبت ان هرون
قبل الاستخلاف کان مؤدیا للاحکام عن الله تعالی وان لم یکن منفذا این کلام ثانیا نفاذ احکام را بر هرون
در جناب موسی میرسانند و این ثانیت مقام فعلیت را لازم گرفته است که بعد از موسی زنده میبود و همین قدر ثبوت
منزلت کافی است در اثبات مطلب شیعه پس چنانکه غیر از حضرت هرون افضلی نبود در آن وقت که متصدی تنفیذ
احکام الهی بشود بعد از موسی هم چنین بعد از رسول خدا افضل و اعلم و اورع نبود بالاتفاق من الفریقین مگر
علی بن ابیطالب علیه السلام و معلوم است که ریاست مفضول با وجود افضل عقلا قبیح است چنانکه در سابق سمت
ذکر یافت و بعینه استخلاف ثانیه نظیر نبوت پیغمبر ما است قبل از خلقت آدم و بعد از آن تا زمان بعثت خود چنانکه
علمای اهل سنت تصریح بر این مطلب نموده‌اند و چون کلام مذکور بسیار شیرین و مشتمل بر فوائد کثیره بود لهذا
بطولها ذکر آن مطلوب است جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در خصائص کبری گفته علی ما نقله صاحب
الصواعق قال الشیخ تقی الدین السبکی فی کتابه التعظیم والمنة فی قوله تعالی لتؤمنن به ولتنصرنه فی هذه الآیة

[illegible]
مرسلا إلى الناس كافة من زمن آدم إلى يوم القيامة وتكون الأنبياء وأممهم كلهم من أمته ويكون قوله بعثت
إلى الناس كافة لا يختص به الناس من زمانه إلى يوم القيامة بل يتناول من قبلهم أيضا ويتبين بذلك معنى قوله كنت
نبيا وآدم بين الروح والجسد وأن من فسره بعلم الله بأنه سيصير نبيا لم يصل إلى هذا المعنى لأن علم الله محيط بجميع
الأشياء ووصف النبي بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي أن يفهم منه أنه أمر ثابت له في ذلك الوقت ولهذا رأى آدم
اسمه مكتوبا على العرش محمد رسول الله فلا بد أن يكون ذلك معنى ثابتا في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك مجرد العلم
بما سيصير في المستقبل لم يكن له خصوصية بأنه نبي وآدم بين الروح والجسد لأن جميع الأنبياء يعلم الله نبوتهم في ذلك
الوقت وقبله فلا بد من خصوصية للنبي لأجلها أخبر بهذا الخبر إعلاما لأمته ليعرفوا قدره عند الله تعالى فيحصل
لهم الخير بذلك قال فإن قلت بيان فهم ذلك القدر الزائد فإن النبوة وصف لا بد أن يكون الموصوف به موجودا
وإنما يكون بعد بلوغ أربعين سنة أيضا فكيف يوصف به قبل وجوده وقبل إرساله وإن صح ذلك فغيره كذلك
قلت قد جاء أن الله خلق الأرواح قبل الأجساد فقد تكون الإشارة بقوله كنت نبيا إلى روحه الشريفة أو إلى
حقيقة والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وإنما يعلمها خالقها ومن أمده بنور إلهي ثم إن تلك الحقائق يؤتي الله كل
حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي قد تكون من قبل آدم آتاها الله ذلك الوصف بأن يكون خلقها
متهيئة لذلك وأفاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا وكتب اسمه على العرش وأخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته
وغيرهم كرامته عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وإن تأخر جسده الشريف المتصف بها واتصاف حقيقته
بالأوصاف الشريفة المفاضة عليه من الحضرة الإلهية وإنما يتأخر البعث والتبليغ وكل ما له من جهة الله ومن
تأهل ذاته الشريفة وحقيقته معجل لا تأخير فيه وكذلك استنباؤه وإيتاؤه الكتاب والحكم والنبوة وإنما المتأخر تكونه
وتنقله إلى أن ظهر وغيره من أهل الكرامة وقد تكون إفاضة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده بمدة كما يشاء
سبحانه ولا شك أن كل ما يقع فالله عالم به من الأزل ونحن نعلم علمه بذلك بالأدلة العقلية والشرعية ويعلم
الناس منها ما يصل إليهم عند ظهوره كعلمهم بنبوة النبي صلى الله عليه وسلم حين نزل عليه القرآن في أول ما جاءه
جبرئيل وهو فعل من أفعاله تعالى من جملة معلوماته ومن آثار قدرته وإرادته واختياره في محل خاص يتصف بها
فهاتان مرتبتان الأولى معلومة بالبرهان والثانية ظاهرة للعيان وبين المرتبتين وسائط من أفعاله تعالى تحدث
على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك ومنها ما يحصل به كمال لذلك المحل وإن لم يظهر لأحد من المخلوقين و
ذلك ينقسم إلى كمال يقارن ذلك المحل من حين خلقه وإلى كمال يحصل له بعد ذلك ولا يصل علم ذلك إلينا إلا
بالخبر الصادق والنبي صلى الله عليه وسلم خير الخلق فلا كمال لمخلوق أعظم من كماله ولا محل أشرف من محله فعرفنا
بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه وأنه أعطاه النبوة من
ذلك الوقت ثم أخذ له المواثيق وهي في معنى الاستحلاف ولذلك دخلت لام القسم في لتؤمنن به ولتنصرنه لطيفة أخرى
وهي كأنها أيمان البيعة التي تؤخذ للخلفاء ولعل أيمان الخلفاء أخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي من ربه سبحانه
وتعالى فإذا عرفت ذلك فالنبي هو نبي الأنبياء ولهذا ظهر ذلك في الآخرة جميع الأنبياء تحت لوائه وفي الدنيا
كذلك ليلة الإسراء صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم وعلى أممهم
الإيمان به ونصرته وبذلك أخذ الله الميثاق عليهم ورسالته إليهم معنى حاصل له وإنما أمره يتوقف على اجتماعهم
معه فتأخر ذلك الأمر راجع إلى وجودهم لا إلى عدم اتصافه بما يقتضيه وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه
على أهلية الفاعل فههنا لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم الشريفة وإنما من جهة
وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم اتباعه بلا شك ولهذا يأتي عيسى في آخر الزمان على شريعته وهو
نبي كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس أنه يأتي واحدا من هذه الأمة نعم هو واحد من هذه الأمة لما قلناه من

[illegible]

الانام للنبي صلى الله عليه وسلم [illegible] احكام شريعته [illegible] بالقرآن والسنة كلها [illegible] امر ونهي [illegible]
[illegible] الانبياء [illegible] زمن موسى وابراهيم
[illegible] نبوته ورسالته اليهم
[illegible] في الاصول لانها لا تختلف وتقدم شريعته فيما عساه يقع الاختلاف
فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل تكون شريعة النبي في
تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة
والاحكام تختلف باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا معنى حديثين كان خفيا عنا احدهما قوله بعثت
الى الناس كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيامة فبان انه جميع الناس اولهم وآخرهم والثاني قوله كنت نبيا وآدم بين الروح
والجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه وانما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده ص وبلوغه
الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوث اليهم وتأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تأهلوا
قبل ذلك وتعليق الاحكام على الشروط قد يكون بحسب المحل القابل وقد يكون بحسب الفاعل المتصرف فهنا التعليق
انما هو بحسب المحل القابل المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي يخاطبهم بلسانه وهذا كما
يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت كفوا فالتوكيل صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد
يحصل توقف التصرف على وجود كفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى
كلام السبكي بلفظه وهم چنين شيخ عبد القادر بن شيخ العيدروس در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر
همين مطلب را ذكر نموده واز غزالى هم نقل نموده حيث قال واجاب الغزالي عن وصفه نفسه بالنبوة قبل وجود ذاته
وعن خبر انا اول الانبياء خلقا وآخرهم بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير لا الايجاد فانه قبل ان تحمل به امه لم يكن
مخلوقا موجودا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير لاحقة في الوجود فقوله كنت نبيا اي في التقدير لا
في الوجود فقوله كنت نبيا اي في التقدير قبل تمام خلقة آدم اذ لم ينشأ الا لينتزع عن ذريته محمد صلى الله عليه
وسلم وتحقيقه ان للدار في ذهن المهندس وجودا ذهنيا سببا للوجود الخارجي وسابقا عليه فالله تعالى يقدر ثم
يوجد على وفق تقديره ثانيا انتهى وذهب السبكي الى ما هو احسن وابين وهو انه جاء ان الارواح خلقت
قبل الاجساد الى آخر ما ذكرناه واحمد بن محمد بن علي بن حجر مكي هيتمي در ادله بعثت حضرت رسول ص بسوى ملائكه
گفته است ومنها ان السبكي قد بين في تاليف له انه ص ارسل الى جميع الانبياء آدم فمن بعده واستدل بخبر كنت نبيا
وآدم بين الروح والجسد وبخبر بعثت الى الناس كافة ومحمد بن يوسف شامي در كتاب سبل الهدى والرشاد في سيرة
خير العباد گفته ويستدل بخبر الشعبي وغيره مما تقدم في الباب السابق على انه ص ولد نبيا فان نبوته وجبت له حين اخذ
منه الميثاق حيث استخرج من صلب آدم فكان نبيا من حينئذ لكن كانت مدة خروجه الى الدنيا متاخرة عن ذلك
ذلك لا يمنع كونه نبيا كمن يولى ولاية ويؤمر بالتصرف فيها في زمن مستقبل فحكم الولاية ثابت له من حين ولايته وان
كان تصرفه متاخرا الى حين مجيء الوقت والاحاديث السابقة في باب تقدم نبوته صريحة في ذلك فان حديث سابق اينست
كه گفته وقال الحكمي ابن سعد عن الشعبي مرسلا قال رجل يا رسول الله متى استنبئت قال ص وآدم بين الروح والجسد حين اخذ
مني الميثاق وهمچنين علي بن ابراهيم حلبي در انسان العيون ذكر كرده پس از همه كلمات ايشان كه با اخبار وارده
از علماي خود شان مؤيد ومطابق است دلالت صريحه دارند براينكه براي حضرت رسالتمآب ص قبل از وجود ظاهري
صفت نبوت حاصل بود پس حال حضرت هارون قبل از وفات حضرت موسى ع وهكذا حال امير المؤمنين عليه السلام
در حيات حضرت ختمي مآب مشابه بحال حضرت رسول است قبل از حصول نبوت بحسب ظاهر پس هر اعتراضي دارند
در اينجا بكنند پس مراد از اتصاف آنحضرت ع بوصف امامت در حيات رسول خدا ص است كه بر مردم انقياد واتباع
وامتثال اوامر ونواهي آنجناب واجب بود اگر آنجناب نيابة از رسول خدا ص تصرفي در امري از امور مسلمين ميكرد

بود

قوله [illegible] چنانکه [illegible]
شکی معلوم است کہ اگر [illegible] انبیاء اولو العزم [illegible] ان اولو العزم [illegible]
زیرا کہ حضرت [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] کلام [illegible] علی اجماع [illegible]
[illegible] الی [illegible] علی [illegible]
الی [illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
افاده کرده [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] حضرت رسالتمآب [illegible]
حصول حکم [illegible] اجماع [illegible]
ولما [illegible] امیر المؤمنین [illegible] شد و حال آنکه [illegible] کلمات مذکور است در خصوص حضرت علی ہم
چنانکہ گفته است حذیفه لو علم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی امیر المؤمنین وآدم بین الروح و
الجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملئکة
بلی فقال انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم چنانکه در طعن [illegible] ذکر کرده و از جمله اعتراضات عامه بر حدیث شریف آنست
کہ گفته اند بر فرض دلالت این حدیث بر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] از ان خلافت خاصه جزئیه است
باین معنی کہ خلافت اهل بیت آنسرور یا خلافت مدینه است تا زمان رجوع حضرت رسالتمآب از غزوه تبوک و تمسک
کرده اند بقول خود علی بن ابیطالب علیه السلام کہ عرض کرد یا رسول الله مرا با نساء و صبیان میگذاری پس حدیث
دلالت بر خلافت کبری یعنی همیشگی حتی بعد از وفات پیغمبر دلالت ندارد ولکن جواب این توهم عقیم و این زعم سقیم
اول آنستکه مورد مخصص عموم نمی باشد چنانکه در علم اصول مقرر است و ثانیاً آنکه ما دام ارتفاع وانقطاع و عزل
ثابت نشده چنانکه واقع همین است زیرا کہ حدیث شریف در کتب مذکوره ایشان مقید بزمان و وقت و مدت
نیست و عزل صریح قولاً و فعلاً هم از حضرت ختمی مآب غیر واقع است پس بحکم استصحاب متفق علیه بین الفریقین
خلافت جزئیه ثابت و باقی است ما دام رسول خدا حیات داشت و بعد از وفات آنسرور باجماع مرکب ثابت خواهد
شد زیرا کہ خلافت آنحضرت ببعضی دون بعضی خلاف اجماع امت است سیم آنکه بمثل همین تقریر حضرات اهل
سنت در اثبات خلافت کبری برای ابی بکر بزعم استخلاف حضرت [illegible] شبث شده اند چنانکه
در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله چهارم آنست کہ در اخبار کثیره قول حضرت رسالتمآب صلعم انت منی الخ
ماول است بلکه معلل است بقول حضرت موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی خلافت [illegible] مراد [illegible] امت است
نه اهل و عیال و نه مدینه منوره است زیرا کہ اضافت قوم بسوی یای متکلم افاده عموم میکند چنانکه در عرف
تکلمات عربیه مشهور و معروف است و نسبت شخص هر چیز را بسوی خود مفید اختصاص است مثل آنکه میگویند
هذا داری و هذا مالی و هذا ثوبی و امثال اینها پس اراده بعض ازین اضافت خلاف مصطلح و مخالف ظهور لفظ و
بنای اهل عرف است و معلوم است کہ لفظ قوم شمول بر همه اینها دارد نه خویش و اقربا و نه نسوان و صبیان چنانکه
فضل الله بن حسین التورپشتی در ذکر حدیث منزلت کما فی المرقاة گفته فقال ای علی یا رسول الله زعم المنافقون
کذا فقال کذبوا انما خلفتک لما ترکت ورائی فارجع فاخلفنی فی اهلی واهلک اما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی باول قول الله سبحانه وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی اگر گویند لفظ فی اهلی و اهلک قرینه اختصاص
است گوییم کہ این از باب مثال منظر فی الجمله است بلکه ماول بخلافت هرون بر قوم قرینه است برانیکه مراد عام است چنانکه
در اصول قاعده است کہ ذکر بعضی از موارد عام بیان میشود بر خاص بجهت اجمال آن خاص چنانکه در محل خود مقرر

[illegible]

[illegible] حضرت رسالتمآب [illegible] قرب [illegible]

[illegible] مفاتیح شرح المصابیح [illegible] حدیث منزلت [illegible]

[illegible] القرابة والقرب

[illegible]

[illegible] رسالتمآب [illegible]

[illegible]

ظاهر [illegible] کہ حضرت [illegible] لا نبي بعدي [illegible]

[illegible] بدلیل است و دلیل

[illegible] علامه [illegible] از اعاظم [illegible] نهایت لداد [illegible]

خلافت [illegible] حدیث منزلت کرده اند [illegible] حدیث منزلت صراحة دلالت میکند بر نفی

خلافت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] زیرا که هرون بعد موسی [illegible] نشد و معنی عموم منزلت

همین است [illegible] اهل سنت خلافت [illegible] بحدیث شریف [illegible] نبوت

دانند [illegible] واقع [illegible] باینمعنی کہ [illegible] چنانکه علامه طیبی

در شرح مشکوة در شرح حدیث منزلت گفته وفيه تشبيه ووجه التشبيه مبهم لم يفهم انه رضي الله عنه بما شبهه

به صلی الله علیه وسلم فبين بقوله انه لا نبي بعدي ان اتصاله به ليس من جهة النبوة فبقي الاتصال من جهة الخلافة لانها

تلي النبوة في المرتبة وابن حجر عسقلانی در فتح الباری نیز از طیبی نقل کرده فی الجملة بتغیر عبارت مذکوره وان اینست

که گفته است فعرفنا ان الاتصال المذكور بينهما ليس من جهة النبوة بل من جهة ما دونها وهو الخلافة الخ وشیخ علی بن

شیخ احمد عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته الا انه لا نبي بعدي ينزل بشرع ناسخ نفي الاتصال به من جهة

النبوة فبقي الاتصال من جهة الخلافة لانها تلي النبوة في المرتبة وشمس الدین محمد بن احمد علقمی در کوکب منیر شرح جامع

صغیر در شرح حدیث منزلت بعینها عبارت طیبی را نقل کرده وقسطلانی در ارشاد الساری گفته پس استدلال که

ناشی از غایت لجاج ومبنی از کمال اعوجاج است محض غلط وفاسد وباطل است زیرا که بحسب آنچه که ذکر کرده اند

مفاد حدیث منزلت تشبیه در غایت قرب واتصال علی بن ابیطالب علیه السلام است بحضرت رسالتمآب صلعم پس

هرگاه که منشا قرب اتصال بوده هرگز دخلی بان نخواهد داشت تا ان قرینه تخصیص خلافت بحال حیات کرد بلکه

انداختن غیر بیان ایشان موجب نفی قرب مستلزم قطع اتصال خواهد شد این بود که تالی را بهمین معنی تفسیر

کرده هم که در لغت بمعنی تابع آمده است وهرچند تابع اعم است لما اتصال من جهة الخلافة قرینه واضحه است بر مدعی

پس استدلال بلزی واعور وتابعین ایشان بر سلب خلافت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با حدیث منزلة

باینمعنی که حضرت هرون قبل از حضرت موسی وفات کرد امام نشد اصلا وعلی علیه السلام هم بعد از حضرت

رسالتمآب بایں مقتضای این تشبیه امام نباشد اصلا غلط محض است زیرا که لازم آید که علی بعد از عثمان هم

امام نباشد پس این استدلال فاسد واحتجاج کاسد در حقیقت مژده ظفر دادن است بنواصب وخوارج

وکشودن باب زندقه والحاد است بر منافقین زیرا که استدلال مذکور قول نواصب مبغضین علی ابن ابیطالب

است چنانکه ابو القاسم حسین بن محمد معروف براغب اصفهانی در کتاب محاضرات گفته كان بعض يستدل بقوله

النبي صلعم علي مني بمنزلة هرون من موسى فقال بعض النواصب ما تلك المنازل فان هرون كان اخا موسى من ابيه

وامه وكان شريكه في النبوة ومات قبله وليس شيء من هذه المنازل لعلي فلم يبق الا ان ياخذ بلحيته وبراسه

یعنی قوله لا تاخذ بلحيتي ولا براسي پس رواقع این استدلال حجیج الاعتلال کاشف از خبث باطن ایطائفه

حال معروف بحال است و بعد از آنکه [illegible] بعد از [illegible] است [illegible] کردید [illegible]
[illegible] منتفی شود و بکر [illegible] مثل الرابع [illegible] امامت [illegible] بعد از عثمان [illegible]
المقول انتهی وایضا فلو اسند لنا بالخبر امامة علی بعد عثمان لما ثبت بالاختیار ولیس الا مر کذلک فصح ان هرون
فلا یتناوله الحدیث وایضا فلو تناوله لکان لنا ان نخرج هذه الحالة عن عموم النص بدلیل ونبقی ما قبل ما ختمنا
علی ظاهره انتهی خلاصه مضمون آنست که اگر استدلال کنیم باحدیث منزلت بر نفی امامت علی بن ابی طالب علیه
السلام پس امامت وی بعد از عثمان باختیار کردن امت ثابت خواهد شد و چون امامت هرون باختیار امت
نبود پس حدیث شامل امامت وی بعد از عثمان نمی باشد و این کلام از عجائب هفوات و غرائب زلات است زیرا
که اگر امامت حضرت هارون ع باختیار امت نباشد بلکه بانص حضرت موسی باشد چنانکه واقع همین است
پس بودن علی بمنزله او نسبت بحضرت ختمی مآب مستلزم و مفید امامت آنحضرت بنص خواهد بود نه باختیار
امت و کونه در مرتبه رابعه هم باید امام نشود زیرا که هرون بعد از موسی خلیفه نبود اصلا نه بنص و نه باختیار
پس معلوم گردید که این افاده بی فائده و استدلال بی قاعده می باشد زیرا این در حقیقت نفی خلافت علی الاطلاق
است خواه منصوص باشد خواه باختیار امت و شاهد این مدعا کلام خود رازی است که در صدد این کلام
کلامی دارد که در جواب لا یقال انه لا یجوز الاستدلال بان هرون لم یحصل له الامامة لان فقد الخلافة نفی
والنفی لا یکون منزلة وانما الاثبات هو المنزلة فلا یتناول الحدیث ذلک النفی گفته است لانا نقول اما الاول فجوابه
ان معنی قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی ان حالک معی او عندی کحال هرون من موسی وهذا القول یدخل
تحته احوال هرون نفیا واثباتا پس ایشان شاهد عدل است یعنی صریح است در اینکه همه احوال هرون منفیه
و مثبته در آن داخل است و معلوم است که هرون بعد از موسی اصلا خلافت نکرد خواه بنص خواه باختیار پس
احوال منفیه حضرت هرون را اگر داخل حدیث منزلت سازد بلا شبهه نفی خلافت علی الاطلاق از حضرت امیر
المؤمنین خواهد نمود و آن مستلزم عدم حصول خلافت است برای آنحضرت بعد از عثمان و همین است معنی و اگر جناب
رازی و امثال او و اتباع ایشان از حدیث منزلت فهمیده اند حضرت امیر المؤمنین ع که باب مدینة العلم رسول
خدا بود خودش نعوذ بالله نفهمیده بود اگر بگویند فعلیهم لعنة الله و ملائکته زیرا که خود شان آنحضرت را
اعلم امت میدانند بلکه خود شان تصریح کرده اند براینکه همه علوم بهمه علمای اهل آن زمان از آنحضرت
رسیده است و اوست سرچشمه علوم و [illegible] چنانکه در جای خود بیان این شده است و اگر گویند که بلی پس
چگونه اقدام نمود بر خلافت بعد از عثمان و حال آنکه با حدیث منزلت خود پیغمبر ص سلب خلافت از او کرده است و اختیار کردن امت
او را چه فایده دارد بعد از نفی پیغمبر ص خلافت را از او یا فعلا یا شأنا یا استحقاقا و از جمله استدلالات است که گفته اند حدیث
دلالت ندارد بر خلافت بعد از پیغمبر زیرا که خلافت بعد از نبی مقدره است و منزلت مقدره داخل در حدیث نیست
زیرا که مقدر حاصل نیست چنانکه عبد الجبار در مغنی گفته قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی لا یتناول الا منزلة ثابتة
منه ولا یدخل تحته منزلته المقدرة لان المقدر لیس بحاصل ولا یجوز ان یکون منزلة لان وصفه بانه منزلة یقتضی حصوله علی
وجه مخصوص ولا فرق فی المقدر بین ان یکون من الباب الذی کان یجب لو حصل علی الوجه الذی قدر او لا یجب فی انه لا یدخل تحت
الکلام ویبین صحة ذلک ان قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی یقتضی منزلة لهارون من موسی معروفة یشبههما
منزلته فکیف یصح ان یدخل فی ذلک المقدر وهو کقول القائل حقک علی مثل حق فلان ودینک عندی مثل دین فلان الی ما
شاء کل ذلک فی انه لا یتناول الا امرا معروفا حاصلا واذا ثبت ذلک قلنا ان نظر فان کانت منزلة هرون من موسی معروفة حملنا
الکلام علیها والا وجب التوقف کما یجب مثله فیما مثلناه من الحق والدین ویجب ان ننظر ان کان الکلام یقتضی الشمول حملناه
علیه والا وجب التوقف علیه ولا یجوز ان یدخل تحت الکلام ما لم یحصل لهرون من المنزلة البتة وقد علمنا انه لم یحصل
الخلافة بعده فیجب ان لا یدخل تحت الخبر ولا یمکنهم ان یقولوا بوجوب دخوله تحت الخبر علی التقدیر الذی ذکروه لانا قد بینا

اما العجز لا يتناول التقدير الذي لم يكن وانما يتناول المنزلة الكائنة الحاصلة ثانيها ان المنزلة التي يتعلق بها طريقين هي كانها ثابتة لانها
واجبة بالاستخلاف في حال الغيبة وانما حصل فيها منع وهو موته قبل موت موسى ولولا هذا المنع لكانت ثابتة في الحقيقة
فان كانت في الحكم كانها ثابتة وقد بينا ان الخبر لو تناول المقدر صح وجوبه ولم يمنع فمن قبل ان نتكلم في صحة ما اوردت
وجوبه قد صح كلامنا فلا حاجة بنا الى هذا وصلت في هذه المنزلة هل كانت تجب لو مات موسى قبله او كانت لا تجب بين ذلك
انه عليه السلام لو الزمنا صلاة سادسة في المكتوبات او صوم شوال لكان ذلك شرعا له لو وجب في ذلك لمكان العجز وليس بواجب
ان يكون من شرعه الا انه ولو كان لو امر به للزم وكذلك القول فيما ذكروه وليس كل مقدر بسبب وجوبه وكان يجب حصوله لولا
المانع يصح ان يقال انه حاصل واذا تعذر ذلك فكيف يقال انه منزلة وسيد مرتضى علم الهدى عليه الرحمة در كتاب شافي بابلغ
وجهي جواب ازين اسئلة ادا نموده است بحيث قال يقال له لم قلت ان ما تقدر لا يصح وصفه بانه منزلة فما نراك ذكرت الا ما
يجري مجرى الدعوى بما انكرت من ان يوصف المقدر مقدرا ومن ان يكون معروفا يصح ان يشار اليه ويشبه به غيره الا
اذا صح وكان مع كونه مقدرا معلوما حصوله ووجوبه عند وجود شرطه فالاشارة اليه صحيحة والتعريف فيه حاصل وقد
رضينا بما ذكرته في الدين لانه لو كان لاحد منا على غيره دين مشروط يجب في وقت منتظر يصح قبل ثبوته وحصوله ان يقع الاشارة
اليه ويحيل غيره عليه ولا يمتنع من جميع ذلك فيه كونه منتظرا متوقعا ويوصف ايضا بانه دين وحق وان لم يكن في الحال ثابتا
ومما يكشف عن بطلان قولك ان المقدر وان كان مما يعلم حصوله لا يوصف بانه منزلة ان احدنا لو قال فلان مني بمنزلة زيد
من عمرو في جميع احواله وقد علمنا ان زيدا قد بلغ من الاختصاص بعمرو والقرب منه والزلفة عنده الى حد لا يسئله معه
شيئا من امواله الا اجابه اليه وبذله ثم ان المشبه حاله بحاله سئل صاحبه درهما من ماله او ثوبا لوجب عليه اذا كان
قد حكم بان منزلته منه منزلة من ذكرناه ان يبذله له وان لم يكن وقع ممن شبه حاله به مثل تلك المسئلة بعينها ولم يكن
للقائل الذي حكينا قوله ان يمنعه من الدرهم والثوب بان يقول انني جعلت لك منازل فلان من فلان وليس في منازله
انه سئله درهما او ثوبا فاعطاه بل يوجب عليه جميع من سمع كلامه العطية من حيث كان المعلوم من حال من جعل
له مثل منزلته انه لو سئله في ذلك كما سئل هذا اجيب اليه وليس يلزم على هذا ان يكون الصلاة السادسة وما اشبهها
من العبادات التي لو اوجبها الرسول علينا لوجب مما يجري عليها الوصف لان بانها من شرعه لانه لم يحصل لها سبب وجوب
واستحقاق بل سبب وجوبها مقدر كما انها مقدرة وليس كذلك ما اوجبنا لانا لا نصف بالمنزلة الا ما حصل استحقاقه
وسبب وجوبه ولو قال صلوا بعد سنة صلوة مخصوصة خارجة عما يعرف من الصلوة لجاز ان يقال بل وجب ان يكون تلك
الصلوة من شرعه قبل حصول الوقت من حيث ثبت سبب وجوبها وبمثل ما ذكرناه سقط قول من يقول فيجب على كلامكم
ان يكون كل احد منا اماما على سائر الاحوال التي يجوز على طريق التقدير ان يحصل عليها مثل ان يكون وصيا لغيره وشريكا له الى
غير ذلك لانه على طريق التقدير يصح ان يكون على جميع هذه الاحوال لو حصل اسبابها وشروطها وانما لم يلزم جميع ما عددنا
لما قدمنا ذكره من اعتبار ثبوت سبب المنزلة واستحقاقها وجميع ما ذكرتم لم يثبت له سبب استحقاق ولا وجوب فلا يصح
ان يقال انه منزلة ثم يقال له ما تحتاج الى ما تشك فيه في وصف المقدر بانه منزلة وكلامنا يتم وينتظم من دونه لان ما عليه
هرون من استحقاق منزلة الخلافة بعد وفاة موسى اذا كان ثابتا في حال الحياة صح ان يوصف بانه منزلة وان لم يصح
وصف الخلافة بعد الوفاة بانها منزلة في حال الحياة لان التصرف في الامر المتعلق بحال مخصوصة غير استحقاقه واحد الامرين
منفصل من الاخر واذا ثبت ان استحقاق الخلافة بعد الوفاة يجري عليه الوصف بالمنزلة وجب حصوله لامير المؤمنين
عليه السلم كما يحصل لهارون ثبت له الامامة بعد النبي صلعم لتمام شرطها فيه بعد ازان مثالی ذکر فرموده که تفصیل دارد
علاوه برهمه این نوشتها بنا بر نوشته خود اهل سنت حضرت موسی امامت وخلافت مطلقه ذاتیه را که اصلا انقطاع وزوال
نداشته باشد بحضرت هارون واولاد او مفوض داشت در حال حیات وبعد از ممات باولاد او واشغال همه که موقوف بود
بر امامت راجع باو نبود واطاعت او را بر جمیع بنی اسرائیل واجب کرده اند ومخالفت آنحضرت واولادش را بر همه ایشان
حرام کرده بلکه خون مخالفین آنحضرت واولادش را مباح کرده بود چنانکه صاحب عبقات از روضة الصفا ذکر کرده و روضة

الصفا کتابی است که مشتمل است [illegible] مصطفی [illegible] صلی الله علیه [illegible]
ذکر نموده [illegible] روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء [illegible] محمد بن خاوند شاه بن محمود
المتوفی [illegible] کتاب [illegible] الانبیاء والملوک
والخلفاء [illegible]
[illegible]
روضة الصفا [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
والواح را که مشتمل است [illegible]
[illegible] سراپرده [illegible] و تکمیل آن تولیه [illegible]
وجهات [illegible] سراپرده [illegible] هرون [illegible] موسی [illegible]
از طلای احمر ساختند و قبه از دیبا هفت رنگ نصب کردند و بگرد آن سراپرده زرنگار برافراشتند مجموع آلات و
ادوات را از طلا و نقره ترتیب دادند و همه آنها را بجواهر ثمین ولآلی ثمین ترصیع گردانیدند و خوان الواح را صندوق
الشهادة نام کردند و قبه را هیکل خواندند و سراپرده با توابع و لواحق بیت المقدس گفتند و مقام هرون و ائمه و متعلقان
هارون را اندرون سراپرده بحوالی هیکل مقرر گردانیدند و همچنین مقام قربان و تجمیر بخورات و عطریات تعیین نمودند
و چون از اتمام بیت المقدس فراغت یافتند نوری ساطع از آسمان نزول کرد و آن سراپرده و قبه را محیط شد و بیرون آن
ابر قبه صافی در آمد و شعشعه و فروغ آن نور بمرتبه رسید که هیچ آفریده غیر موسی و هارون را دخول و خروج
میسر نمیشد و درون قبه زیاده از نور سراپرده بود و روز بیست و سیم از حضرت موسی بنی اسرائیل را فرمود که
تا قربان کنند و بنفس مبارک خود هفت روز قربان کرد و تا آخر ماه از بدان مهم قیام مینمودند و چون صبح روز هشتم
که غره نیسان بود طالع شد حضرت موسی هارون را طلب کرد امامت و خلافت را باو تفویض فرمود و آن شغل را
بحسب وصایت در نسل او بطنا بعد بطن مقرر گردانید و اناره قنادیل و تجمیر بخور و تولیت قربان و اللباس الابس
معینه جهة اصحاب مناصب و غیر ذلک برائی و مفوض ساخت و تمام بنی اسرائیل را بدین معنی گواه گرفت و مخالفت
او و اولادش را بر ایشان حرام کرد و خون کسانی را که مخالفت هرون و فرزندان او نمایند مباح گردانید انتهی پس بنا
بر عموم منزلت ثابته که در سابق ذکر شد نظیر این تفویض امامت و خلافت از حضرت رسول خدا بحضرت امیر المومنین و اولاد
طاهرین او ثابت گردد و امور متعلقه بامر نبوت بحکم عموم منزلت در دست علی و اولادش بطنا بعد بطن باید بوده
باشد و مخالفت و معاندت ایشان در شرع غیر جائز میباشد و اعتبار کتاب روضة الصفا و ائمه الجملة در ناظرین جلی
غدیر اشاره شد و چون حضرت هرون وفات یافت حضرت موسی بنا بتصریح خود اهل سنت امامت و وصایت را بیوشع تسلیم
فرمود من باب ودیعه تا برسانید باولاد هرون که شبر و شبیر بوده باشند و خلافت یوشع بقول ایشان مستودع بود چنانچه
امام ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از علمای کبار و فضلای معتبرین صاحب تقدار تمام است که تعریفها و
از کتب معتبره ایشان مثل تاریخ ابن خلکان و وفیات الاعیان و مرآة الجنان یافعی و اسنوی در طبقات شافعیه و ابن الوردی
در تتمة المختصر و ارنیقی در مدینة العلوم و اتحاف النبلاء حسن خان و سبکی و غیر ایشان از اظهرین کتب مصنفه [illegible]
ظاهر و هویداست در کتاب ملل و نحل گفته است الیهود خاصة هاد الرجل اذا رجع و تاب و انما لزمهم هذا الاسم لقول
موسی انا هدنا الیک ای رجعنا و تضرعنا و هم امة موسی و کتابهم التوریة و هو اول کتاب نزل من السماء اعنی ان ما کان
ینزل علی ابرهیم و غیره من الانبیاء ما کان یسمی کتابا بل صحفا و قد ورد فی الخبر عن النبی انه قال ان الله تعالی خلق آدم بیده
و خلق جنة عدن بیده و کتب التوریة بیده فاثبت لها اختصاصا آخر سوی سائر الکتب و قد اشتمل ذلک علی اسفار فیذکر
مبدء الخلق فی السفر الاول ثم یذکر الاحکام و الحدود و الاحوال و المواعظ و الاذکار فی سفر سفر و انزل علیه ایضا

الاوصياء الى يوشع بن نون فى حياة موسى ... الا ان الاوصياء من كان منهم ... بعد الله لا اولياء من كان له الاوصياء

اشارة الى ... القسم الثالث ... اشارة الى تمام ... الاوصياء ... الى ان ...

الاوصياء الى يوشع بن نون ... لان الامر كان ... هرون ...

... فكان هرون ... يوشع بن نون ...

... والامامة ... والهود ...

لا يكون الا ... الاصل ... احكام ...

... حضرت

موسى ... يوشع بن نون ... هرون ... الى ...

الا ... هرون ... موسى ... هرون ... موسى بود

انقطاع ... هرون ... يوشع ... وصايت مستودعه بود ...

... هرون بود ... پسران او ... بود ... حضرت موسى ... يوشع ... ايشان بعد

از ... ايشان ... وصيت ... مستودعه ... كه

خلفاى ... خود ...

است بلكه خود ... عالم ... خليفه ... كه ... اكمل و

افضل ... ايشان ... امت ... امت بلكه اهل ... بلد

ان هم نه تمام اهل ان بلد بلكه بعضى از ايشان كه اصلا از بنى هاشم احدى در ميان ايشان نبود ان هم در چه حالت كه

هنوز جنازهٔ رسول خدا بى غسل و كفن در خانه تنها مانده كدام عاقل قبول ميكند چنين تعيين امام را چنانكه از ظاهر اينكلام

هويداست خلافت شبر و شبير بامت موسى است چگونه شد كه در شبر و شبير محمد بن عبد الله اين وجوب عكس شد قول حكيم

است ملاحظه بايد نمود كه حديث منزلت چه قدر شمول تنافر و برين يان همه منازل هرون عليه السلام در حق على ابن ابى

طالب عليه السلام و چه قدر تلويحات در كلام مبارك انسرور خوابيده است حتى آنكه ممكن است كه ما ادعا بكنيم على جواز دخول

اجنبى (؟) بالشارة هم درين منزلت چنانكه تصريح بخروج اجنبى بلكه بقتل ايشان كرده شده است چنانكه در فصل اول از سفر رابع توريه

مذكور است كه دبر هواه ال موشه لاامر هقرب ات مطه لوى

تكلم كرد خدا به موسى بگفتن اينك نزديك دار سبط لاويرا

وهعمدتا اتو لفنى اهرون هكهن وشرتوا اتو دشامرو ات مشمرتو

و برپاداردار اورا پيش هارون امام تا خدمت كنند اورا و محافظت كنند مر محفظ او

وات مشمرت كال هاعداه لفنى اهل موعد لعبد ات عبدت همشكان

و مر محفظ همه جماعت را پيش خيمه ميعاد براى عبادت مر عبادت كردن ان مسكن

وشامرو ات كال كلى اهل موعد وات مشمرت بنى اسرائيل لعبد ات عبدت

و محافظت كنند مر همه انيه خيمه ميعاد و مر محفظ بنى اسرائيل و عبادت مر عبادت كردن

همشكان ونتتاه وات هلويم لاهرن اولبانابو نتويم نتويم هماه لو ماات

ان مسكن و بدهد مر لاويها را بهرون و بپسرهاى او بدهند بدهند ايشان براى او

بنى يسرائيل ولت بانابو تفقد وشامرو ات كهونا تام وهزار هقارب يومات

از بنى اسرائيل و مر پسران او را بدار تا حفظ كنند مر امامت خود را و ان بيگانه كه پيش ايد بامامت كشته شود

و ايضا در فصل هشتم سفر رابع مذكور است ويامر يهواه ال اهرن اتاه او بانيخا او بيت ابيخا

و فرمود خدا بهرون تو و پسران تو و خانه پدر تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کتب سابقه [illegible]
وکسی که او را نصب نموده جانشین نیست بلکه او باید گفت شود معلوم میباشد که حضرت هارون در حیات [illegible]
بوده است واختصاص به بعضی دون بعضی نداشته است بلکه امامت او امتی غیر منقطعه بود وبرای اولاد هم ثابت
امور همه حضرت موسی بوالیته بامامت حضرت هارون واولاد بود است و همچنین میباشد امامت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که هر گاه در حال حیات حضرت سرور کائنات ثابت گردید وبعد ثم الحیوة با نحضرت جانشین
شد بجهت عدم قرینه حکم ثابت متصور نمیشود بعد از انحضرت بالاولی تبه جلیله ثابت میباشد بحکم همین حدیث
شریف بالاولی بظاهر بی اسرو واگر کسی گوید که در توریت تحریف واقع شده است تمسک بآن جائز نیست زیراکه کتاب
محرف حجت نمیباشد جواب گوییم که جمعی از اساطین اهل سنت مذهبشان اینست که در کتب سابقه تحریف لفظی
واقع نشده است بلکه تاویل بغیر آن میکنند چنانکه در صحیح بخاری در کتاب التوحید هست باب قول الله بل
هو قرآن مجید فی لوح محفوظ والطور وکتاب مسطور قال قتادة مکتوب یسطرون یخطون فی ام الکتاب جملة الکتاب
واصله ما یلفظ وما من کلام من شیء الا کتب علیه وقال ابن عباس یکتب الخیر والشر یحرفون یزیلون ولیس احد یزیل
لفظ کتاب من کتب الله ولکنهم یحرفونه یتأولونه علی غیر تأویله وابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته قوله ولیس احد
یزیل لفظ کتاب من کتب الله تعالی لکنهم یحرفونه یتأولونه من غیر تأویله فی روایة الکشمیهنی علی غیر تأویله قال
شیخنا ابن الملقن فی شرحه هذا الذی قاله احد القولین فی تفسیر هذه الآیة وهو مختاره ای البخاری وقد صرح
کثیر من اصحابنا بان الیهود والنصاری بدلوا التوریة والانجیل وفرعوا علی ذلک جواز امتهان اوراقهما وهو یخالف
ما قاله البخاری هنا انتهی وهو کالصریح فی ان قوله ولیس احد الی آخره من کلام البخاری ذیل به تفسیر ابن عباس وهو
یحتمل ان یکون بقیة کلام ابن عباس فی تفسیر الآیة وعینی در عمدة القاری در ذکر توریة گفته ثم شرعوا فی تحریفها و
تبدیلها کما قال الله تعالی وان منهم لفریقا یلوون الآیة فقد اخبر الله تعالی انهم یفسرونها ویأولونها ویضعونها علی
غیر مواضعها وهذا ما لا خلاف فیه بین العلماء واما تبدیل الفاظها فقال قائلون انها جمیعا بدلت وقال الآخرون
انها لم تبدل واحتجوا بقوله تعالی وکیف یحکمونک وعندهم التوریة فیها حکم الله ولکن هذا مشکل علی ما یقوله کثیر
من المتکلمین وغیرهم ان التوریة انقطع تواترها فی زمان بخت نصر ولم یبق من یحفظها الا العزیر علیه السلام ثم العزیر
کان نبیا فهو معصوم والروایة الی المعصوم تکفی اللهم الا ان یقال لم تتواتر الیه لکن بعده زکریا ویحیی وعیسی ع
کلهم کانوا متمسکین بالتوریة فلو لم تکن صحیحة معمولة لما اعتمدوا علیها وهم انبیاء معصومون والقول بان
التبدیل وقع فی معانیها لا فی الفاظها حکاه البخاری عن ابن عباس فی آخر کتابه الصحیح وحکاه فخر الدین رازی
عن اکثر المفسرین والمتکلمین وفخر رازی در تفسیر کبیر در تفسیر ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا
قلیلا گفته المسألة الثالثة اختلفوا فی کیفیة الکتمان فالمروی عن ابن عباس انهم کانوا یحرفون ظاهر التوریة والانجیل
وعند المتکلمین هذا ممتنع لانهما کانا کتابین بلغا فی الشهرة والتواتر الی حیث یتعذر ذلک فیهما بل کانوا یکتمون
التأویل در تفسیر آیه وان منهم لفریقا یلوون الخ گفته السؤال الثانی کیف یمکن ادخال التحریف فی التوریة مع شهرتها العظیمة
بین الناس الجواب لعل صدر هذا العمل عن نفر قلیل یجوز علیهم التواطؤ علی التحریف ثم انهم عرضوا ذلک المحرف علی

سمعنا سواء حمل هذا التفسير على ... التحريف ممكنا لا الاصوب ... في تفسير الآية بوجه اخرى وهو ان الآيات الدالة
على حقية ... يحتاج فيها الى ... النظر والتامل الفكر ... كانوا يوردون عليه الاسئلة التي توجب الاعتراضات
الباطلة وكانت تفسير تلك الآيات مشتبهة على السامعين من اليهود وكانوا يقولون ما مراد الله تعالى من هذه الآية ما ذكرتم
لا ما ذكرتم فكان هذا هو المراد بالتحريف بل الا ... وهذا مثل ان المحقق في زماننا اذا استدل بآية من كتاب الله
فالمبطل يورد عليه الاسئلة والشبهات ويقول ليس مراد الله ما ذكرت فكذا في هذه الصورة ويؤيده قوله تعالى تفسيرهم
من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه ... ذكر بوجه تحريف ... فان قيل كيف يمكن هذا في الكتاب الذي
... احاد حروفه وكلماته تبلغ التواتر المشهور في الشرق والغرب قلنا لعله يقال القوم كانوا قليلين والعلماء بالكتاب
كانوا في غاية القلة فقدروا على هذا التحريف والثالث ان المراد بالتحريف القاء الشبهة الباطلة والتأويلات الفاسدة
وصرف اللفظ من معناه الحق الى الباطل بوجوه الحيل اللفظية كما يفعله اهل البدعة في زماننا هذا بالآيات المخالفة
لمذهبهم هذا وهو الاصح وسيوطی در در منثور گفته اخرج ابن المنذر وابن ابي حاتم عن وهب بن منبه قال ان
التوراة والانجيل كما انزلهما الله لم يغير منهما حرف ولكنهم يضلون بالتحريف والتأويل وبكتب كانوا يكتبونها من
عند انفسهم ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله فاما كتب الله فانها محفوظة لا تحول وصالح مقبلی در ابحاث
المسدده گفته است که اصل کتب الله معروفة محفوظة لم يقع التحريف فيها ومحمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمنی
الصنعانی در ذیل ابحاث در ذیل قول مقبلی گفته اذا عرفت هذا فالذي يظهر لنا ان تحريف نسخ التوراة والانجيل بتبديل
الفاظها ونقوش كتابتها بعيد جدا وغير ازين كتب و عبارات قوم بسيار است پس ثابت شد بقول علمای خود شان
تمسک بکلمات وارده در توریة وسایر کتب سماویه بر دو معنا تایید مدعی نشد بلکه مطلب و از جمله قراین که در مقام
دعوی ثبوت عموم منزلت در حدیث مذکور ممکن است استظهار بانها آنست که این حدیث شریف بحیثیتی داخل در احادیث
قدسیه است که جبرئیل بان نازل گردیده و با رسول خدا صلعم گفتگو کرده وعرض نموده که یا رسول الله خداوند عالم سلام
میرساند و میفرماید که اولاد فاطمه را باولاد هرون هم نام کن و تفصیل این اجمال آنست که علمای اهل سنت خود شان
تصریح کرده اند بر این مطلب مثل عبد الملک بن محمد الواعظ الخرگوشی الحافظ عمر بن محمد بن خضر و محب الدین واحمد بن
عبد الله بن محمد الطبری و شهاب الدین شمس الدین دولت آبادی وحسین بن محمد الدیار بکری و ملک العلماء شهاب
الدین دولت آبادی و تعریف این همه جهابذه فن از علمای خود شان ظاهر است در ایضاح گفته که در کتاب هدایة السعداء
که در مقصد دان تصریح کرده که این رساله معتبر و فضائل مختصر منقول است از دو صد کتب لیحق الحق ویبطل
الباطل ولو کره الکافرون و از شبه اعتراض بعید و باعتقاد قریب باشد و مرکب است باقوال السلف و مقبول اراى
خلف در بیان هدایت سعداء و این رساله میمون و فضائله همایون است و در تفسیر شاهی از ان نقلها میاورد و در هدایة
السعداء گفته الجلوة السادسة عشر في عزة اولاد فاطمة باسمائهم من الله تعالى وفي شرف النبوة روى جابر بن عبد الله لما
ولدت فاطمة الحسن قالت لعلي سمه قال ما كنت اسبق باسمه من رسول الله صلعم ثم قالت للنبي صلعم ما قاله علي فقال النبي صلعم
ما كنت اسبق من الله عز وجل فاوحى الله تعالى الى جبرئيل انه ولد لمحمد ابن فاهبط اليه وهنئه وقل له ان عليا منك بمنزلة
هرون من موسى فسمه باسم ابن هرون فهبط جبرئيل وهنأه من الله تعالى وقال ان الله يامرك ان تسميه باسم ابن هرون
قال وما كان اسمه قال شبر قال لساني عربي قال فسمه حسن فلما ولدت فاطمة الحسين اوحى الله تعالى الى جبرئيل انه
ولد لمحمد ابن فاهبط اليه وهنئه وقل له ان عليا منك بمنزلة هرون من موسى فسمه باسم ابن هرون فهبط جبرئيل وهنأه
من الله تعالى ثم قال ان الله يامرك ان تسميه باسم ابن هرون قال ما كان اسمه قال شبير فقال صلعم لساني عربي قال فسمه الحسين
فسماه الحسين و دیگران هم همین حدیث را در کتب خود نقل کرده اند هر چند فی الجمله تفاوت دارند ولکن در معنی
یکی هستند و در آنها گفته فهبط جبرئیل وقال یا محمد ان ربك يقرئك السلام ويقول لك علي منك بمنزلة هرون من موسى
لكن لا نبي بعدك فسم ابنك هذا باسم ولد هرون الخ و قاضی حسین بن محمد دیار بکری مالکی در تاریخ خمیس فی احوال انفس

[illegible] الا انه لا نبي بعدي [illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible] الامام

علي بن موسى الرضا [illegible]

[illegible] باسناده عن علي بن الحسين [illegible] قال حدثتني اسماء بنت عميس قالت

قبلت جدتك فاطمة بالحسن والحسين فلما ولد الحسن جاء النبي [illegible] فقال يا اسماء هاتي ابني فدفعته اليه في خرقة

صفراء فرمى بها النبي [illegible] قال الم اعهد اليكم ان لا تلفوا المولود في خرقة صفراء [illegible] في خرقة بيضاء

[illegible] فاذن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى ثم قال لعلي باي شيء سميت ابني قال ما كنت لاسبقك

باسمه يا رسول الله وقد كنت احب ان اسميه حربا فقال النبي ولا انا اسبق باسمه ربي عز وجل ثم هبط جبرئيل فقال

يا محمد العلي الاعلى يقرئك السلام ويقول علي منك بمنزلة هرون من موسى ولا نبي بعدك سم ابنك هذا باسم ابن هرون

فقال النبي وما اسم ابن هرون قال شبر قال لساني عربي قال سمه الحسن قالت اسماء فسماه الحسن فلما كان يوم سابعه عق عنه النبي بكبشين املحين

فاعطى القابلة فخذ كبش وحلق راسه وتصدق بوزن شعره ورقا وطلى راسه بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم فعل

الجاهلية قالت اسماء فلما كان بعد حول من مولد الحسن عليه السلام ولد الحسين عليه السلام فجاء النبي صلى الله عليه وآله

يا اسماء هاتي ابني فدفعته اليه في خرقة بيضاء فاذن في اذنه اليمنى واقام في اذنه اليسرى ووضعه في حجره وبكى قالت اسماء

قلت فداك ابي وامي مم بكاؤك قال من ابني هذا قلت انه ولد الساعة قال يا اسماء تقتله الفئة الباغية من بعدي

لا انالهم الله شفاعتي ثم قال يا اسماء لا تخبري فاطمة فانها حديثة عهد بولادة ثم قال لعلي باي شيء سميت ابني

هذا قال ما كنت لاسبقك باسمه يا رسول الله وقد كنت احب ان اسميه حربا فقال رسول الله ما كنت لاسبق

باسمه ربي عز وجل فاتاه جبرئيل عليه السلام وقال الجبار يقرئك السلام ويقول سمه باسم ابن هرون قال وما اسم ابن

هرون قال شبير فقال لساني عربي قال سمه الحسين فسماه الحسين ثم عق عنه يوم سابعه بكبشين املحين وحلق

راسه وتصدق بوزن شعره ورقا وطلى راسه بالخلوق وقال الدم فعل الجاهلية واعطى القابلة فخذ كبش

اگر کسی اندک تأمل نماید وپرده عصبیت وعناد را از پیش دیده بردارد بلکه طریق انصاف را پیش نهاد خود بگرداند قطعا

علم حاصل میشود برای او ازین اخبار که مراد از حدیث منزلت اثبات همه منازل وجمیع مراتب هارونیه است برای جناب

امیر المومنین علیه السلام چنانکه خبر شریف حدیث قدسی ناطق است باینکه یا رسول الله چونکه علی بمنزله هرون از

موسی است نسبت بسوی تو واولاد او را باسم اولاد هرون تسمیه بکن تا در همه اوصاف ثابته با هرون برای ایشان ثابت

شوند مقتضی وجوب طاعت او میباشد بر عترت چنانکه هرون چنین بود وهکذا در پسران هم بعد از اشتراک در لزوم

الاتباع ومفروض الطاعة باشند والحمد لله والمنة که خرافات وتزخرفات حضرات عامه در دعوی خلافت جزئیه

هباء منثورا گردید وهمین حدیث شریف را چند نفر از علمای عامه روایت کرده اند ونسبت بامام ثامن علی بن موسی

الرضا علیه السلام داده اند مثل محب الدین طبری در ریاض النضرة ودر ذخائر العقبی وشهاب الدین احمد در توضیح

الدلائل علی ترجیح الفضائل وابراهیم بن عبد الله یمنی شافعی در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء که همه ایشان

گفته اند عن اسماء بنت عمیس رضی الله عنها قالت هبط جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول

لک علی منک بمنزلة هرون من موسى لكن لا نبي بعدك اخرجه الامام علي بن موسى الرضا في مسنده ودر این حدیث شریف علمای

عامه را تصریح شد که بگویند خبر منزلت در مورد خاص در غزوه تبوک وارد گردیده است محمول بر عموم نمیشود زیرا که این خبر

شریف که خودشان نقل کرده اند محمول بر منزلت عام واکرام تمام است پس بالمره همه ابوابات وارده در حدیث منزلت

که از نبی مرسل صادر شده است در غزوه تبوک درین اخبار منقوله برداشته میشود واگر کسی در این باب چیزی پیش

آمده باشد یا لب ترشیده باشد کمال بی تدینی وبی دیانتی است واین حدیث شریف نه تنها بگوید در موضع [illegible]

کرده بلکه در کتب علمای خودشان مواردی ذکر کرده اند که از مجموع آنها استنباط عموم منزلت میشود واهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... احمد المعروف بالخطیب

[illegible] ... الخوارزمی ...

[illegible] ... حدثنا الشیخ محمد

[illegible] ... حدثنا ابراهیم بن سلام المکی قال حدثنا

[illegible] ... رسول الله ...

[illegible] ... یا علی انت ...

[illegible] ... یوم القیمة

[illegible] ... من موضع بین ...

[illegible] ... علی بن ابیطالب علیه السلام ...

دلیل است بر آنکه منزلت منزله عام است و نهایت توقیر و تمام تبجیل و اکرام است که با خود آنسرور مساوی بوده اند در
این باب پس ثبوت این مرتبه عظمی و خاصیت کبری ثبت مکرمت منزله کبری منحصر است که آنسرور از ترجیح تفضیل
بیان انتخاب بجز وصلا لا کرده مر او را خوانید در شبیه خود ساوی و این دلیل صریح بر افضلیت آن پیشوای
اهل هدی است و دیگران خصم با احادیث منزلت استدلال کرده شده است بر اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه
جمعی از علمای اعلیا و فضلای ارکان اهل سنت نقل کرده اند از رئیس طایفه بغض و شنئان و پیرو فرقه احقاد
و اضغان و سرور قوم ظلم و طغیان و دامن زن آتش عناد و عدوان رافع رایات ذنب فی عصیان العصی معاویة بن
ابی سفیان اکد او استدلال کرده باعلمیت آنسرور باحادیث شریف مثل احمد بن محمد بن حنبل شیبانی فی المناقب و ابوا
لحسن علی بن عمر بن محمد بن الحسن شاذان و علی بن محمد الجلابی معروف بابن مغازلی در مناقب و فقیه ابو اللیث نصر بن
محمد حنفی سمرقندی در مجالس و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری در ریاض النضرة و ابراهیم بن محمد حموینی در
فرائد السمطین و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی در جواهر العقدین و ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی در
کتاب الاکتفا و احمد بن محمد المعروف بابن حجر المکی در صواعق و احمد بن فضل بن محمد باکثیر المکی و محمد بن یوسف
زرندی در درر السمطین و احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل گفته و اخرجه احمد حنبل و مولوی مبین الکهنوی در
وسیلة النجاة که همه ایشان روایت کرده اند که اکثر الفاظ ایشان عبارت و یک نسق اند و در روات چندان اختلاف ندارند
و حاصل مضمون الفاظ اینست که قیس ابن ابی حازم گفت شخصی آمد نزد معاویه پس سؤال نمود از او از مسئله پس معاویه
گفت سؤال بکن از علی بن ابیطالب زیرا که او اعلم است آنمرد گفت یا امیرالمؤمنین قول تو در این مسئله محبوب تر است
بمن از قول علی بن ابیطالب پس معاویه گفت چه بسیار بد گفتی و چه بسیار ملوم است آنچه تو آوردی او را بتحقیق مکروه
داشتی تو مردیرا که بود رسول الله صلعم عزیز میداشت بسبب علم او و اعزیز داشتی و بتحقیق که رسول خدا فرمود با او انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و بتحقیق بود عمر بن خطاب میپرسید از علی و اخذ میکرد و بتحقیق دیدم عمر را
وقتیکه مشکل میشد بر او چیزی میگفت یا علی اینجا است یا مرد بر خیز ای خدا بر نخیزاند قدمهای ترا و اخدا وند عالم و محو کرد
معاویه را اسم او را از دفتر و در بعضی از آن اخبار هست که سائلی سؤال کرد از عایشه از مسح بخفین عایشه گفت سؤال
کنید از علی بن ابی طالب زیرا که او اعلم است بسنت پیغمبر و عین عبارت ابن مغازلی اینست که اخبرنا ابو القاسم عبد ا
لواحد بن علی بن العباس البزاز ... الی اسماعیل بن ابی خالد عن قیس ابن ابی حازم قال سئل رجل معاویة عن مسئلة
فقال سل عنها علی بن ابی طالب فانه اعلم قال یا امیرالمؤمنین قولک فیها احب الی من قول علی فقال بئس ما قلت و لؤم
ما جئت به لقد کرهت رجلا کان رسول الله صلعم یغره بالعلم غرا و لقد قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هرون

[illegible]

... لا اهل الدراية و ... حيث قال ... السنة اخبار ... في التصحيح ... من الاخبار حديث في ... رسول الله صلى الله عليه ... لعلي كرم الله وجهه قال ... سعد ... عن علي بن الحسين المسعودي ... مروج الذهب حيث حدثنا ابو جعفر محمد بن جرير الطبري عن محمد بن حميد الرازي عن ابي مجاهد عن محمد بن اسحق عن ابن ابي نجيح قال لما حج معوية طاف بالبيت ومعه سعد فلما فرغ انصرف معوية الى دار الندوة فاجلسه معه على سريره ووقع معوية في علي وشرع في سبه فزحف سعد ثم قال اجلستني معك على سريرك ثم شرعت في سب علي والله لان يكون في خصلة واحدة من خصال كانت لعلي احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس والله لان اكون صهرا لرسول الله صلعم من الولد ما لعلي احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس والله لان يكون رسول الله صلعم قال لي ما قاله يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله ليس بفرار يفتح الله على يديه احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس والله لان يكون لي ما قال له في غزوة تبوك الا ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي احب الي من ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس وايم الله لا دخلت لك دارا ما بقيت ونهض ووجدت في وجه من الروايات وذلك في كتاب علي بن محمد بن سليمان النوفلي في الاخبار عن عائشة وغيرها ان سعدا لما قال هذه المقالة ونهض ليقوم ضرط له معاوية وقال له اقعد حتى تسمع جواب ما قلت ما كنت عندي قط الام منك الان فهلا نصرته ولم قعدت عن بيعته فاني لو سمعت من النبي صلعم مثل الذي سمعت فيه لكنت خادما لعلي ما عشت فقال سعد والله اني لاحق بموضعك فقال معوية يابى عليك بنو عذرة وكان سعد فيما يقال لرجل من بني عذرة از اين حديث معلوم ميشود كه معويه حديث منزلت وخيبر را سبب بغض وعداوت ... سعد را بسبب ترك ان مستحق استخفاف واهانت ... با كمال وقاحت وبي حيائي ... ضرطه بي باكانه ميكرد ... ميگفت كه اي سعد اگر ميشنيدم از رسول خدا مثل انچه تو شنيدي در حق علي هر اينه خدمت ميكردم او را تا زنده بودم فتعجب است از انبساطيه بي عار وناموس كه هر گاه قول واحوال وافعال ايشان باهم مطابق نيست كاهي از مقتضي غرور وحب رياست سب ميكنند وكاه از باب وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى حق بر زبان ايشان جاري ميشود قضيه اروي نام زني كه دختر حارث بن عبد المطلب بود واز صحابيات مكرمات كه ادراك فيض حضور مبارك رسول خدا كرده بود عالمه مكرمه مخدره معظمه ايست كه ابن حجر عسقلاني در كتاب اصابه تمييز الصحابه او را از صحابيات ذكر كرده ومشهوره ومعروفه بعلم وادب است خاتون عفيفه بنت عم سرور كائنات بود در مجلس معاويه بحثي واقع شده كه او هم حديث منزلت را شاهد كرده چنانكه ابو عمر واحمد بن محمد بن عبد ربه بن حبيب بن سالم اندلسي كه صاحب فضايل وحاوي مناقب ومدايح ومحامد جميله است چنانكه در وفيات الاعيان ابن خلكان تعريف او را ذكر كرده ودر ديگر از مثل تتمة المختصر ابن الوردي ومرآة الجنان يافعي وبغية الوعاة مدايح او را ذكر كرده اند در كتاب عقد

[illegible]

... فقالت اما والله ... [illegible] ... فقالت ... [illegible]

... [illegible] ... ثم قالت شعر نحن جزیناکم بیوم بدر والحرب بعد الحرب ذات سعر ما

کان لی عن عتبة من صبر وشکر وحشی علی دهری حتی ترم اعظمی فی قبری فاجابتها ابنت ... وهی تقول خزیت فی بدر

وبعد بدر یا بنت جبار عظیم الکفر فقال معاویة عفی الله عما سلف یا خالة هات حاجتک فقالت ما لی الیک حاجة

وخرجت عنه انتهی ... [illegible] ... اسماعیل بن علی الشهیر بابی الفداء ... [illegible] ...

... [illegible] ... الشافعی ... تتمة المختصر ابن وردی ... روض المناظر محمد بن محمد ... الوفات

... [illegible] ... فضل ... [illegible] ... وبلاغت ... [illegible] ...

السلطان الملک المظفر ... ذکر کرده اند در کتاب مختصر فی اخبار البشر که ابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار

البشر الیف مولانا السلطان الملک المؤید صاحب حماة قدس الله سره واکرم مثویه من الکتب التی لا یجمع مثلها ولا یسع

... [illegible] ... عن حلم معاویة من تاریخ القلعی جمال الدین ... بنت الحارث بن عبد

المطلب بن هاشم ... معاویة ... آنچه ذکر شد تا آنکه معاویه گفت عفی الله عما سلف هات حاجتک فقالت ...

الف دینار ... [illegible] ... بنی الحارث بن عبد المطلب ... [illegible] ... تزوج بها ...

بنی الحارث ... دینار ... [illegible] ... فامر لها معاویة بثلثة الاف دینار فقبضتها وانصرفت ...

... [illegible] ... واین حکایت را صاحب کتاب روض المناظر ذکر کرده من دون فرق ... [illegible]

... [illegible] ... اهل سنت ... معلوم است که ... [illegible] ... ایشان

پوشیده است ... [illegible] ... عفی الله عما سلف ...

خال المؤمنین ... [illegible] ... و کوسالہ پرستان و تشبیه بفرعون و

فرعونیان ... [illegible] ... علی بن ابی طالب را منصب هارونی

ثابت کرده و وقوع ظلم وجور از اتباع فرعون زمان ... [illegible] ... این همه فصاحت ... [illegible] ...

... [illegible] ... حلم معاویه ... [illegible] ... است پس

درست تأمل باید کرد ... [illegible] ... حتی گفتن حضرت هارون ان القوم

استضعفونی هم ... علی ابن ابی طالب متحقق کرده است بقول رسول خدا چنانکه در مسند احمد بن حنبل مذکور

است من ام الفضل بنت الحرث وهی ام ولد العباس اخت میمونة قالت اتیت النبی صلعم فی مرضه فجعلت ابکی فرفع راسه فقال

ما یبکیک قالت خفنا علیک ولا ندری ما نلقی من الناس بعدک یا رسول الله قال صلعم انتم المستضعفون بعدی ... [illegible]

... [illegible] ... استضعاف ام الفضل وامثال او متحقق ... [illegible] ... ظلم خلفاء ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ہارون ما منعہ التقیۃ فی مثل ہذا الجمع العظیم [illegible] صرح بالحق [illegible]

الناس الی [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد للہ رب العالمین [illegible] نظام الدین [illegible]

[illegible] مفسر [illegible] غرائب القرآن ورغائب الفرقان در تفسیر آیہ مذکورہ بیان [illegible]

اہل حق [illegible] است حیث قال قال اہل السنۃ ہہنا ان الشیعۃ تمسکوا بقولہ انت منی بمنزلۃ ہرون من موسیٰ ثم ان
ہارون ما منعہ التقیۃ فی مثل ذلک الجمع بل صعد المنبر وصرح بالحق ودعا الناس الی متابعتہ فلو کانت امۃ محمد علی
الخطاء لکان یجب علی علی کرم اللہ وجہہ ان یفعل ما فعل ہارون من غیر تقیۃ وخوف والشیعۃ ان یقولوا ان ہرون
صرح بالحق وخاف فسکت ولہذا عاتبہ موسیٰ بما عاتب فاعتذر بان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی وہکذا
علی امتنع اولاً من البیعۃ فلما آل الامر الی ما آل اعطاہم ما سألوا وانما قلت ہذا علی سبیل البحث لا لاجل التعصب بیکلا
حقیقت فرجام از فاضل نظام ہرچند بمنزلہ روغن مالی است برو بر خوبا فاما وقت حرکت عرش کہ فورا سا اکثر کردہ است لکن
تفصیل این مطلب از باب عقد شعور کہ بمزبورین بیونام بالیقام عبداللہ بن مسلم بن قتیبۃ الدینوری کہ بنہایت فضل
وجلالت ووثاقت وعدالت وعلو مرتبت وغایت عظمت وشرف وارجمندی واعتماد واعتبار واشتہار او از کلام حفظہ
تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب وکتاب مختصر یحییٰ بن علی وانساب ابوسعید سمعانی وجامع الاصول ونہایۃ اللغۃ
ابی السعادات مبارک بن محمد معروف بابن اثیر الجزری وتہذیب الاسماء یحییٰ نووی ووفیات الاعیان ابن خلکان وسیر
النبلاء ذہبی ومرآۃ الجنان عبداللہ یافعی وحسن المحاضرۃ وبغیۃ الوعاۃ ومزہر جلال الدین سیوطی وتطہیر اللسان
ابن حجر مکی واتحاف النبلاء ظاہر وباہر است در کتاب الامامۃ والسیاسۃ فرمودہ است کیف کانت بیعۃ علی بن ابی
طالب وان ابا بکر اخبر بقوم تخلفوا عن بیعتہ عند علی فبعث الیہم عمر بن الخطاب فجاء فناداہم فی دار علی فابوا ان
یخرجوا فدعا عمر بالحطب فقال والذی نفس عمر بیدہ لتخرجن او لاحرقنہا علیکم علی ما فیہا فقیل لہ یا ابا حفص ان فیہا
فاطمۃ فقال وان فخرجوا فبایعوا الا علیا فانہ زعم انہ قال حلفت ان لا اخرج ولا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن
فوقفت فاطمۃ علی بابہا فقالت لا عہد لی بقوم حضروا اسوء محضر منکم ترکتم جنازۃ رسول اللہ صلعم بین ایدینا وقطعتم
امرکم بینکم لم تستامروا ولم تروا لنا حقا فاتی عمر ابا بکر فقال لہ الا تاخذ ہذا المتخلف عنک بالبیعۃ فقال ابوبکر یا
قنفذ وہو مولی لہ اذہب فادع علیا قال فذہب الی علی فقال ما حاجتک قال یدعوک خلیفۃ رسول اللہ قال علی
لسریع ما کذبتم علی رسول اللہ صلعم فرجع قنفذ فابلغ الرسالۃ قال فبکی ابوبکر طویلا ثم قام عمر فمشی معہ جماعۃ حتی
اتوا باب فاطمۃ فدقوا الباب فلما سمعت اصواتہم نادت باعلی صوتہا باکیۃ یا رسول اللہ ماذا لقینا بعدک من ابن
الخطاب وابن ابی قحافۃ فلما سمع القوم صوتہا وبکاءہا انصرفوا باکین وکادت قلوبہم تتصدع واکبادہم تنفطر
وبقی عمر ومعہ قوم فاخرجوا علیا ومضوا بہ الی ابی بکر فقالوا لہ بایع فقال ان لم افعل فمہ قالوا اذاً واللہ الذی لا الہ الا
ہو نضرب عنقک قال اذاً تقتلون عبد اللہ واخا رسولہ قال عمر اما عبد اللہ فنعم واما اخو رسولہ فلا وابوبکر
ساکت لا یتکلم فقال لہ عمر الا تامر فیہ بامرک فقال لا اکرہہ علی شیء ما کانت فاطمۃ الی جنبہ فلحق علی بقبر
رسول اللہ صلعم یصیح ویبکی وینادی یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی الحمد للہ این کلمات واضحۃ
الدلالت کہ احدی را خدشہ در دلالت آن بر مظلومیت ومقہوریت علی بن ابی طالب نمی ماند واینکہ حال

[illegible]

[illegible]

[illegible] الامامة والسیاسة [illegible] عبدالله بن مسلم بن قتیبه [illegible] کتاب [illegible] بن عبد

[illegible] اهل المدینة [illegible]

[illegible] الحجاج [illegible] بالمدینة وقال ابو محمد عبدالله بن

مسلم بن قتیبه [illegible] ابن فهد [illegible]

والسیاسة [illegible] ابن فهد صاحب [illegible]

بلبکی کتاب الامامة والسیاسة از مصنفات ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه است کلام شیخ ابو الحجاج یوسف بن محمد
البلوی است در کتاب الف با و مصطفی بن عبدالله القسطنطینی در کشف الظنون تعریف کتاب الف با ذکر کرده است که مجال
نکران نیست در کتاب الف با گفته است فصل قال ابن جبیر ففضله ایضاً مشهور وفی الدولتین مذکور وذکر ابن قتیبة
فی الامامة والسیاسة انه لما قدم علی الحجاج سعید بن جبیر قال له ما اسمك قال انا سعید بن جبیر فقال الحجاج بل انت شقی
بن کسیر الی آخر القصة و هم چنین در تفسیر شاهی ابو الجد محمد محبوب عالم ابن ابی عبدالله صفی الدین جعفر نسبت داده
است حالا وقت آنست که علمای اهل سنت سر خلت از تلبیسات و تسویلات خود یابین از آنکه در سر اصحاب خود ابوبکر و عمر و عثمان
خود از زبان پیغمبر خدا ابوبکر و عمر هم بمنزلة هرون اند از من بدر و دیوار کشن خانهای عصبیت خود زنند که پیغمبر خدا
خود فضیلت این حدیث شریف را بیان فرموده اند چنانکه اکابر علمای خود در تفاسیر خود شان ضبط و ثبت
نموده اند مثل ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم که در حدیث غدیر فضائل او را شنیدی در مستدرك خود در کتاب
التفسیر میفرماید حدثنی الحسن بن محمد بن اسحق الاسفراینی حدثنا عمیر بن مرداس حدثنا محمد بن بکر الحضرمی حدثنا
عبدالله بن البکر الغنوی حدثنا الحکیم بن جبیر عن الحسن بن سعد مولی علی عن علی ان رسول الله ص اراد ان یغزو غزاة له
فدعا جعفراً وامره ان یتخلف علی المدینة فقال لا اتخلف بعدك ابداً فدعانی رسول الله ص فعزم علی لما تخلفت قبل ان
اتکلم قال فبکیت فقال رسول الله ص ما یبکیك یا علی قلت یا رسول الله یبکینی خصال غیر واحد تقول قریش غداً ما اسرع
ما تخلف عن ابن عمه وخذله ویبکینی خصلة اخری کنت ارید ان اتعرض للجهاد فی سبیل الله ان الله یقول ولا یطؤن
موطئاً یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلاً الی آخر الآیة فکنت ارید ان اتعرض للاجر ویبکینی خصلة اخری کنت ارید
ان اتعرض لفضل الله تعالی فقال رسول الله ص اما قولك تقول قریش ما اسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله فان لك
بی اسوة قد قالوا ساحر وکاهن وکذاب اما قولك اتعرض للاجر اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی واما قولك اتعرض لفضل الله هذا بهار من فلفل جائنا من الیمن فبعه واستمتع به انت وفاطمة حتی یاتیکم
الله من فضله فان المدینة لا تصلح الا بی او بك هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه و محمد صدر عالم در کتاب معارج
العلی فی مناقب المرتضی همین حدیث را ذکر کرده و در کتاب مفتاح النجا بدخشی ذکر کرده و ابراهیم الیمنی در کتاب الاکتفا
گفته عن علی بن ابی طالب ع قال لما اراد رسول الله ص ان یغزو تبوك دعا جعفر الخ و در تفسیر شاهی در تفسیر آیه وعجبوا
ان جائهم منذر منهم وقال الکافرون هذا ساحر کذاب گفته وفی الاکتفاء عن علی بن ابی طالب ع قال لما اراد رسول
الله ان یغزو تبوك دعا جعفر ابن ابی طالب الخ وجدان سلیم از شایبه عصبیت اگر ملاحظه فرماید نکات و دقایق این سؤال
وجواب که در میان سرور کائنات واشرف اوصیا سلام الله علیهما وآلهما ما دامت الارضون والسموات گذشته است
داند که هر گز اسم خلفا را در بین نباید آورد زیرا که از جمله اشارات آنست که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله قریش را
بعد از خود مثل قریش قبل از خود فرموده اند چنانکه ایشان آنسرور را ساحر و کذاب خوانده و کافر بودند بعد از من

[illegible]

غيره فلما استخلافا اعظم من استخلاف علي واستخلفه اولئك على افضل من الذين استخلف عليهم عليا وقد استخلف
بعد تبوك على المدينة غير علي في حجة الوداع فليس جعل علي هو الخليفة بعده لكونه استخلفه على المدينة باولى من هؤلاء الذين
استخلفهم على المدينة كما استخلفه واعظم مما استخلفه وآخر استخلاف كان على المدينة كان عام حجة الوداع وكان
علي باليمن وشهد معه الموسم لكن استخلف عليها في حجة الوداع غير علي فان كان الاصل بقاء الاستخلاف فبقاء
من استخلفه في حجة الوداع اولى من بقاء استخلاف من استخلفه قبل ذلك وبالجملة فالاستخلاف على المدينة ليس
من خصايصه ولا يدل على الافضلية ولا على الامامة بل قد استخلف عددا غيره ولكن هؤلاء جهال يجعلون
الفضايل العامة المشتركة بين علي وغيره خاصة بعلي وان كان غيره اكمل منه فيها كما فعلوا في النصوص والوقايع
وهكذا فعلت النصارى جعلوا ما اتى به المسيح من الآيات دالا على شيء يختص به من الحلول والاتحاد وقد شاركه
غيره من الانبياء فيما اتى به وفيهم من اتى من الآيات اعظم مما جاء به المسيح انتهى از اين عبارات ظاهر ميشود که ابن تيميه
منکر استخلاف حضرت امير المؤمنين عليه السلام است وقت غزوه تبوك واز خصايص آنحضرت نيست ودلالت بر
افضليت نميکند بلکه از فضايل مشترکه است کاش ابن تيميه واعور بلکه فخر رازی هم از غايت بيحيايی که اسائت شان
نبوی را شعار خود ساخته اند وفضيلت خوانده خود رسول خدا را از سوء ادب غير فضيلت خوانده اند لا محاله
از خليفه ثانی و ثالث عثمان وسعد بن ابی وقاص ومعاويه حيا کرده [illegible] کرده های ايشان در اين باب برحق
دانسته وبنای [illegible] چنانکه در کتب الاعلام [illegible] عبارات [illegible] موفق بن احمد اخطب خوارزم
در مناقب امير المؤمنين [illegible] وابن صباغ مالکی در کتاب فصول مهمه روايت کرده اند از ابن عباس
قال عمر بن الخطاب كفوا عن ذكر علي بن ابي طالب فلقد سمعت رسول الله صلعم يقول في علي ثلاث خصال لان تكون
واحدة منهن احب الي مما طلعت عليه الشمس كنت انا وابو بكر وابو عبيدة بن الجراح ونفر من اصحاب رسول الله صلعم و
النبي متكئ على علي بن ابي طالب حتى ضرب بيده على منكبه ثم قال وانت يا علي اول المؤمنين ايمانا واولهم اسلاما ثم
قال انت مني بمنزلة هارون من موسى وكذب يا علي من زعم انه يحبني ويبغضك ودر روايت فصول مهمه يا علي من
احبك فقد احبني ومن احبني احبه الله تعالى ادخله الجنة ومن ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني ابغضه الله
تعالى ومن ابغضه الله ادخله النار واين حديث که اکابر محدثين اعلام واجله اساطين فخام سنيه نقل کرده اند
واضح است که حضرت خليفه ثانی حديث منزلت را از خصايص آنسرور [illegible] ميکرد

[illegible]

[illegible] ... مرتب بعضى اهل ... ابن بوده ... نسب فضايل ... هم كويند كه اين كار فرايت جهالت ... است كه هر ... حافظ ... در ... مسند احمد بن حنبل وابن ... ابو عوانه ... نطنزى ... ذكر ... كه ... لا ذكاره ... است كه قلت فلم ابو بكر ... فقال يا رسول الله احدث فى شئ ... بسبب ... عظيم الشان ... خليفه اول ... ميكرد ... اگر ... نكرده ... خواهند بود ... تصوير ... ساطعه ... موجب اختصاص ... فضيلت عظمى ومزيت كبرى ... است كه خود ... ذكر كرده اند مثل محب الدين احمد بن عبد الله الطبرى كه از اعاظم فقهاى اهل سنت است در رياض النضرة در فضايل امير المؤمنين عليه السلم گفته ذكر اختصاصه بان له من الاجر ومن المغنم ما للنبى صلعم فى غزوة تبوك ولم يحضرها عن انس قال قال رسول الله صلعم لعلى يوم غزوة تبوك اما ترضى ان يكون لك من الاجر مثل ما لى وما لك من المغنم مثل ما لى خرجه الخلعى خلاصه علماى اعلام وفضلاى فخام اهل سنت از حديث منزلت تمام فضايل را غير از نبوت براى امير المؤمنين ع ثابت دانسته اند چنانكه محمد بن طلحه شافعى در مطالب السئول چنانكه سابقا ذكر شد گفته است فبقى ما عدا النبوة المستثناة ثابتا لعلى من كونه اخاه ووزيره وعضده وخليفته على اهله عند سفره الى تبوك وهذه من المعارج الشرفات ومدارج الازلاف فقد دل الحديث بمنطوقه ومفهومه على ثبوت هذه المنزلة العلية لعلى عليه السلم واما اينكه گفته اند كه معاذ بن جبل وابن ام مكتوم وغير ايشان هم خليفه شده اند در حجة الوداع غير على خليفه بوده واين موجب امامت ايشان نشد فكذا على جوابش اينست كه در احقاق الحق قاضى نور الله شوشترى فرموده است كه اجماع از امامت حاصل است بر آنكه ايشانرا حظى در امامت وفرض طاعت بعد از حضرت رسول صلعم نبوده است واين دليل ظاهر است بر ثبوت عزل ايشان انتهى وعلاوه بر اين خلافت يكى از آن كى بعبارت تشبيه بيكى از انبيا كرديد كه آن هم سبب فضيلت بشود تا مماثل قول آن سرور انت منى بمنزلة هرون من موسى كرديد بلى چون سنيه ولالت آنرا مقصود بر افاده تشبيه بعضى بحضرت هرون در خلافت منقطعه كرده اند وآنرا مغنى خلافت عامه تمهيد اند لازم ميايد كه مفاد آن جز خصوصيت نيابت منقطعه نباشد وغير آنحضرت را كه دعواى استخلاف ايشان ميكنند هركز بلفظ خليفه نفرموده اند واطلاق خليفه بر ايشان از هيچ كس واقع نشده بخلاف امير المؤمنين عليه السلم كه حضرت رسالتماب مكرر بلفظ انت خليفتى ووصيى باو فرموده ولجناب طاعت او را بازواج خود بروايات خود اهل سنت فرموده است چنانكه در محلش انشاء الله ذكر خواهد شد واز كسانيكه اين حديث را تمام فضيلت فهميده اند محمد بن اسماعيل است كه در روضه نديه در شرح شعر وهارون عند الخ گفته منه الا انه ليس نبى گفته البيت واضح الالفاظ والاشارة الى حديث المنزلة الشهيرة الذى رواه من الصحابة الجم الغفير ولمن من دقق اطلاعا على كتب الاحاديث علم تواتر ذلك ولنشرع ببرهه بعض ما ورد

من ذلك مما عرفناه الى ان قال بعد ذكر بعض الطرق وشرح بعض الالفاظ قوله انت منى فقال بعضهم ان من فيه

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

قوله بمنزلة هرون من موسى [illegible]

بمنزلة هرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هرون [illegible] سوال النبي [illegible] الكريم [illegible] سبحانه وتعالى [illegible] التشبيه [illegible] بمنزلة هرون من الكليم [illegible]

شيا من النبوة [illegible] رسول الله [illegible] وهذه فضيلة اختص بها [illegible] رسول الله [illegible] عليه السلم

[illegible] رسول الله [illegible] بمنزلة راس من جسده كما اخرجه الخطيب عن البراء بن عازب

والديلمي في مسند الفردوس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم علي مني بمنزلة راسي من جسدي [illegible]

[illegible] حديث المنزلة ولا [illegible] بل افضلية علي بن ابي طالب عليه السلم ابو محمد الحسن بن احمد متويه در

كتاب المجموع المحيط بالتكليف كه از اصل تصنيف قاضي القضاة عبد الجبار بن احمد است وابو محمد از [illegible]

وقد ذكر شيخ القاضي عبد الجبار في الكتاب انه قد يستعمل لفظ الفضل فيما لا يتعلق بفعل العبد واختياره كتفضيل

العاقل على غيره وتفضيل الشجاع على غيره وتفضيل من له نسب مخصوص على من ليس له ذلك النسب وليس هذا مرادنا

بهذه المسئلة فانا نتكلم في الفضل الذي يقتضي مدحا وتعظيما في الدين فهذا لا بد من تعلقه باختيار الفاضل ووقوعه

على فعله وفي هذا الباب خاصة يجوز وقوع الخلاف بين العلماء دون الاول واذا كان كذلك وقف العلم بالقطع

على الافضل على سمع وارد به لانه لا مجال للعقل فيه وعلى هذا لا يصح الرجوع في اثباته الى عد الفضائل لان تلك

الافعال يختلف مواضعها بحسب ما يضاف اليها من النيات والقصود وذلك مما هو عنا مغيب فلا يمكن القضاء

بفضل احد والقطع على ثوابه فضلا عن تفضيله على غيره فيجب الاعتماد في ذلك على السمع فلهذا رجع الشيخ ابو

عبد الله الى خبر الطير لانه قد دل بظاهره على ثبوته افضل في الحال وكل من اثبته في تلك الحال افضل قضى باستمراره فيما

التصغير فيه وهكذا خبر المنزلة لانها اذا لم يرد بها ما يتصل بالامامة فيجب ان يريد به الفضل الذي لهرون فيه من موسى

فان اراد بعضهم اثبات انه افضل في غالب الظن بالرجوع الى امارات مخصوصة من نحو ما نشرعه من الزهد و

العبادة والعناء في الحرب والسبق الى الاسلام وغير ذلك فهذا غير ممنوع منه واليه ذهب بعض الشيوخ الذين

اثروا الموازنة وقد اطال في الكتاب على المغني لحضرة قاضي عبد الجبار در مغني گفته فان قيل فما المراد عندكم

بهذا الخبر قيل له انه صلى الله عليه وسلم لما استخلفه على المدينة وتكلم المنافقون فيه قال هذا القول دلالة على

لطف محله منه وقوة سكونه اليه واشتداد ظهره به ليزيل ما خامر القلوب من الشبهة في امره وليعلم انه انما

استخلفه لهذه الاحوال التي تقتضي نهاية الاختصاص وعلاء الدولة احمد بن محمد السمناني در كتاب العروة الوثقى

كه در شروع آن گفته اما بعد فقد سنح في خاطري بغتة يوم الاحد بعد صلاة الصبح الثاني من الاعتكاف في

مسجد صوفيا آباد في اوائل العشر الاخر من شهر الله المبارك رمضان سنة عشرين وسبعمائة ان ابوب واهذب على

وفق الاشارة بعض القدسيات الواردة على قلبي في الاوقات المعينة في علم ربي المخصوصة حالي ميگويد وقال لعلي

عليه السلم وسلام الملائكة الكرام انت مني بمنزلة هرون من موسى ولكن لا نبي بعدي وقال في غدير خم بعد حجة

الوداع على ملا من المهاجرين والانصار آخذا بكتفه من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

وهذا الحديث متفق على صحته فصار سيد الاولياء وكان قلبه على قلب محمد عليه التحية والسلم والى هذا السر

[illegible]

... بیماری ... میکویند ... جبرئیل بصورت دحیه کلبی ... شاهد شده ...
... بود که از صورت ... خود ... صورت شده ... عمران بود که از صورت عمران ... احتمال ...
اتفاق افتاده است علی الاطلاق این ... مطلق ... خارج وجود ندارد ... هم میکویند که جبرئیل
عقل ... وضع اشیاء موضعها تعلیم شده هرچند که اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما
عقلا است ... فلا ... عقل کل را اینجا باید شاید ... بدان بود و نظر ... بر آن دارای بسیار اسرار ...
و ... علی من نور واحد ... از اینجاست که علی اخ نبی است ... من کل نوع ... و شکلین ... معنی
داشت ... النبوة و قبل الخلافة همین اشاره کرده وانت منی بمنزلة هارون من موسی همین مضمون احادیث میکند کلام ما
اشاره و ... من فهم عبارة والسلام انتهی ما که نفهمیدیم چه میکوید مگر اینکه مرادش تساوی و اتحاد میان سید
انبیا و سید اوصیا صلوات الله علیهما باشد و این سید از اعاظم علمای سنیه است و وجه تسمیه او بکیسو دراز
تفصیلی دارد که ذکرش لازم نیست کتابی سماه ... ابن نحو عبارات مغلقه است گویا زد خود رموز و ایماء و ایقاظ
و اشاره اشرمیدانند و مریدهای بی ... بوده اشتهار است در هندوستان و این بیت از دحق او گفته اند هر کو مرید
سید کیسو دراز شد والله خلاف نیست که او عشقباز شد واز جمله شواهد دال بر افضلیت حضرت امیر علیه السلام
از دیگران از حیث تشبیه و با انبیا که از انجمله هرون علیه السلام است شاهد نیست که او غیر نبی نوع انسانست و آن
حدیث نخله صیحانیست که اخطب خوارزم موفق بن احمد المکی الحنفی در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
اسعد بن ابرهیم اربلی در اربعین حدیث فضایل اهل بیت علیهم السلام از اسناد عالی نزاد خود عمر بن الحسین ا
لمعروف بابن وجیه که فضایل او در وفیات الاعیان و بغیه و حسن المحاضره جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر
سیوطی و نفح الطیب مقری ظاهر و باهر است و محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب نقل کرده اند اخطب گفته اخبرنی
شهردار و هذا اجازة حدثنا ابی شیرویه بن شهردار الدیلمی اخبرنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خیرون الباقلانی الامین
فیما اجازنی اخبرنا ابو الحسن بن الحسن بن دوما ببغداد اخبرنا احمد بن نصر بن عبد الله بن الفتح الذارع بالنهروان حدثنا
صدقة بن موسی بن تمیم بن ربیعة ابو العباس حدثنا ابی حدثنا الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه محمد بن
علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی بن ابی طالب عن ابیه علی قال خرجت مع رسول الله صلعم ذات یوم
نمشی فی طرقات المدینة اذ مررنا بنخل من نخلها فصاحت نخلة باخری هذا النبی المصطفی وعلی المرتضی ثم جزناها
فصاحت ثانیة بثالثة هذا موسی واخوه هرون ثم جزنا فصاحت رابعة بخامسة هذا نوح وهذا ابرهیم ثم جزناها
فصاحت سادسة بسابعة هذا محمد سید النبیین وهذا علی سید الوصیین فتبسم النبی صلعم ثم قال یا علی انما سمی
نخل المدینة صیحانیا لانه صاح بفضلی وفضلک انتهی از این مذکورات اغماض کردیم و گفتیم که خلافت علی بعد بنبوت
و آن هم در زمان حیات است و نه بعد از وفات او و لکن اگر خود پیغمبر صلعم تصریح فرموده باشد که بعد از من

[illegible]

و... [illegible] ابن ... خاصت ... است ... احمد بن شعیب نسائی که از ...
ابو داود ... کتاب خصائص ... که ... [illegible]
سنن النسائی ... کتاب الخصائص ... امیر المؤمنین علی ... [illegible]
... کتاب فضائل الصحابة ... [illegible]
في علي ان الله عز وجل لا يخزيه ابدا اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا الوضاح قال حدثنا يحيى بن ابي سليم
عن عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا
... بين هؤلاء ... فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم ... فابتدؤا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل
له عشر ... وقعوا في رجل قال له النبي لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يخزيه الله ابدا فاستشرف لها
مستشرف فقال اين علي قالوا هو في الرحى يطحن قال وما كان احدكم ليطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر
فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فاعطاها اياه فجاء بصفية بنت حيي قال ثم بعث ابا بكر بسورة التوبة فبعث عليا خلفه
فاخذها منه فقال لا يذهب بها الا رجل من اهل بيتي هو مني وانا منه ودعا رسول الله الحسن والحسين وعليا وفاطمة
فمد عليهم ثوبا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وكان اول من اسلم من الناس
معه بعد خديجة ولبس ثوب النبي ص ونام مكانه وهم يحسبون انه نبي الله فجاء ابو بكر فقال علي ان نبي الله قد ذهب نحو بئر ميمون
فاتبعه فدخل معه الغار وجعل المشركون يرمون عليا حتى اصبح وخرج بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك
فقال لا فبكى فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل
مؤمن من بعدي قال وسد ابواب المسجد غير باب علي قال فكان يدخل المسجد وهو جنب وهو طريقه وليس له طريق غيره
الى آخر ما ساق في الخصائص پس از این حدیث واضح است که خود ... ثابت شد که ... انت اخی ... وخلیفتی من بعدی ظاهر
است که خلافت علی علیه السلام بلا فاصله است وخرافات وهفوات ومضحکات ائمه سنیه در رد وابطال حدیث
منزلت سوای تخجیل ونفی ... بر خلافت ... محض ... کار ... ثبات ... معلوم شد که جواب
استدلال ایشان بانکه لما استخلف النبی ابا بکر فی الصلاة ایام مرضه فثبت استخلافه فی الصلاة بالنقل الصحیح وما
عزل النبی ابا بکر عن خلافته فی الصلوة فبقی کون ابو بکر خلیفته فی الصلوة بعد وفاته واذا ثبت خلافة ابی بکر
بعد وفاته فی الصلوة ثبت خلافة ابی بکر بعد وفاته فی غیر الصلوة لعدم القائل بالفصل باین تفصیل که امر اول
که نماز باشد ثابت شد وچون بعد از وفات صلوة عزل او معلوم نشد پس خلافت او بعد از وفات هم ثابت شد و
چون در نماز ثابت شد پس در همه امور ثابت شد زیرا که قول بفصل ندارد ولکن حدیث منزلت باین همه صحت و
ثبوت تواتر آن میان فریقین وعدم ثبوت خلافت ابی بکر در صلاة عند الشیعة بلکه ... عایشه بوده است
ونزد شیعه آنست که سید کائنات تکبیر بکی از اصحاب خود کرده از اولاد عباس بمسجد تشریف آورده ندا واو را از محراب
دور کرده دلالتش ضعیف بلکه بعکس مطلوب اهل حق شد چنانکه ذکر شد بلکه میگوئیم که خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام با دلالت حدیث منزلت که مختص اهل وعیال یا بمفاد حدیث لا تصلح المدینة الا بی او بك منحصر
ببلده طیبه مدینه شد لکن این حصر ضرر ندارد زیرا که ثبوت خلافت بعض بر ثبوت امامت مطلقه کافی است
لعدم القول بالفصل وقوت استدلال باین طریق که ذکر شد بجهت است که علامه تفتازانی باآن همه چیره دستی و
سیاحی بحر وساوس شیطانی وغواصی لجه طوفان نفسانی قدرت برد آن نیافته بلکه تحیر در کار افتاده ...
واز طرف اهل حق برد آن پرداخته چنانکه در شرح مقاصد گفته واما الجواب بان النبی صلعم لما خرج الى غزوة تبوك
استخلف عليا على المدينة واكثر اهل النفاق في ذلك فقال علي يا رسول الله اتتركني مع الاخلاف فقال عم
اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وهذا لا يدل على خلافته كابن ام مكتوم خلف
على المدينة في كثير من غزواته فربما يدفع بان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب بل ربما يحتج بان استخلافه

علی التدبیر وتعدد عزلهما عنها مع انه لا قائل بالفصل بان الاحتیاج الی الامام بعد الوفاة اشد لما مکث سنه فهمال
الغیبة بدلالة علی کونه خلیفة فی حال حیوته فکذا بعد الوفاة لانه هو الامام بعد لسان لا [illegible]
ان ثبت انه عزل هر گاه ثابت است که [illegible] ابن ام مکتوم [illegible] برای چراست [illegible] برای حفظ
[illegible] موجب [illegible] اطاعت بودن او [illegible] حضرت [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان فرموده و مودت او را فرض نموده [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] منهاج [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] حدیث منزلت [illegible] غزوه تبوک وارد [illegible]
شده است تا احمد بن مردویه که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب مناقب امیرالمؤمنین گفته حدثنا عبدالله
بن محمد بن جعفر قال حدثنا جعفر بن محمد العلوی قال حدثنا محمد بن الحسین العلکی قال حدثنا احمد بن موسی الخزاز الدمشقی
قال حدثنا الولید بن سلیمان عن جابر الجعفی عن محمد بن علی عن انس بن مالک قال بینما انا عند النبی صلعم اذ قال یطلع الان
قلت فداک ابی وامی من ذا قال سید المسلمین وامیر المؤمنین وخیر الوصیین واولی الناس بالنبیین اذ طلع علی بن ابی طالب ثم
قال لعلی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی و عیسی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب کشف الغمه از مناقب احمد
بن مردویه نقل کرده از انس بن مالک قال بینما انا عند رسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم الان یدخل سید المسلمین وامیر
المؤمنین وخیر الوصیین واولی الناس بالنبیین اذ طلع علی بن ابیطالب فقال رسول الله صلعم والی والی قال فجلس
بین یدی رسول الله صلعم فاخذ رسول الله صلعم یمسح العرق من جبهته ووجهه ویمسح به وجه علی بن ابی طالب ویمسح
العرق من وجه علی بن ابیطالب ویمسح به وجهه فقال له علی یا رسول الله نزل فی شیء قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت اخی ووزیری وخیر من اخلف بعدی تقضی دینی وتنجز عداتی وتبین لهم ما
اختلفوا فیه من بعدی وتعلمهم من تاویل القرآن ما لم یعلموا وتجاهدهم علی التاویل کما جاهدتهم علی التنزیل
پس ازین قدر فضایل و مناقب که از کلمات سرور انبیا صلعم فهمیده میشود هم قرینه میباشد برآنکه علی بن ابی طالب از
حیثیت منزلت وقرب بمثابه ایست که عرق او را بروی مبارک خود میمالید و عرق مبارک خود را بروی او میمالید
و او را سزاوار ترین بر پیغمبران فرموده اند واخ و وزیر خود قرار داده اند و فرموده تجاهدهم یعنی یا علی با ایشان بر تاویل
قرآن چنانکه من مجاهده کردم بالتنزیل قرآن و درین حدیث اشاره هست بر حقیقت مجاهده انسر و بعد از پیغمبر صلعم با
هر که کرده و معلوم شد که طرف مقابل غیر حق میباشند و از انجمله بود در نبرد اهل صفین و جمل و غیر حق بودن و
بطلان ایشان از اینجا واضح گردید که چگونه نام المؤمنین و خال المؤمنین خوانده میباشند و این مؤمنین کیان میباشند
و توبه ایشان هم اول کلام است و بر فرض توبه قبول در گاه الهی بودن آن ممنوع است و قضیه عمار که پیغمبر صلعم فرمود
تقتله الفئة الباغیة دلیل است در باغی بودن ایشان در صفه بغی و ظلم و از جمله موارد که حدیث منزلت وارد
شده است بدون غزوه تبوک حدیثی هست که علامه ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در کتاب فی منقبة المطهرین
گفته حدثنی ابو الفرج الی ان قال عن ابن عباس و علامه موفق بن احمد المکی المعروف باخطب خوارزم که صدر
الائمه و اخطب خطبای شرق و غرب معروف نام بفقه و ادب دانشمند و از اکابر فضلا بوده که در حدیث غدیر
جمله فضایل او ذکر شد در کتاب مناقب گفته انبانا ابو العلا هذا اخبرنا الحسن بن احمد المقری حدثنا احمد بن عبد
الله الحافظ حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی حدثنا محمد بن جریر حدثنا عبدالله بن داهر بن یحیی الرازی حدثنا
ابو داهر بن یحیی المقری حدثنا الاعمش عن عبایه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم هذا علی بن ابی طالب لحمه
من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی وقال یا ام سلمه اشهدی واسمعی هذا

[illegible]

قال فقال الشامي ... من رسول الله ص ... ان رسول الله صلى الله عليه تزوج زينب بنت جحش فاولم وكانت وليمة الحيس وكان يدعو عشرة عشرة من المؤمنين فكانوا اذا اصابوا من طعام نبي الله ص استأنسوا الى حديثه واشتهوا النظر الى وجهه وكان رسول الله يشتهي ان يخففوا عنه ويخلوا له المنزل لانه كان حديث عهد بعرس زينب بنت جحش وكان يكره اذى المؤمنين فانزل الله سبحانه يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا يستحيي من الحق فلما نزلت هذه الآية كان الناس اذا اصابوا من طعام نبيهم لم يلبثوا ان يخرجوا فمكث رسول الله ص سبعة ايام ولياليها ثم تحول الى بيت ام سلمه بنت امية وكانت ليلتها وصبيحة يومها من رسول الله ص فلما تعالى النهار وانتهى علي الى الباب فدقه دقا خفيفا فعرف رسول الله ص دقه وانكرته ام سلمه فقال يا ام سلمه قومي فافتحي الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ان ينظر الى محاسني فقال لها نبي الله كهيئة المغضب من يطع الرسول فقد اطاع الله قومي فافتحي الباب فان بالباب رجلا ليس بالخرق ولا بالنزق ولا بالعجول يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يا ام سلمه انه اخذ بعضادتي الباب فليس بفاتح الباب ولا داخل الدار حتى يغيب عنه الوطء فقامت ام سلمه وهي لا تدري من بالباب غير انها قد حفظت النعت والمدح فمشت نحو الباب وهي تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت له فامسك على بعضادتي الباب فلم يزل قائما حتى خفي عليه الوطء فدخلت ام سلمه خدرها وفتح علي الباب فدخل فسلم على النبي فقال النبي ص لام سلمه هل تعرفينه قالت نعم وهنيئا له هذا علي فقال صدقت يا ام سلمه هذا علي بن ابي طالب لحمه لحمي ودمه دمي وهذا مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي يا ام سلمه اسمعي وافهمي هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين وعيبة علمي وبابي الذي اوتى منه والوصي على الاموات من اهل بيتي والخليفة على الاحياء من امتي اخي في الدنيا وقريني في الآخرة ومعي في السنام الاعلى فاشهدي يا ام سلمه انه يقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين فقال الشامي فرجت عني يا ابن عباس اشهد ان عليا مولاي ومولى كل مسلم انتهى كلامه ودر كتاب الاكتفاء هم حديث لحمه لحمي ودمه دمي را نوشته است ودر آخر آن كذب من زعم انه يحبني ويبغضه داود پس از اين اخبار پر واضح شد كه حديث منزلت بمنزله آنست كه اگر بعد از مصطفى چند ذكر فرموده است كه گوشت على از گوشت من وخون على از خون من ودر بعضى لفظ من نيست پس معنى اين ميشود كه گوشت على گوشت من وخون على خون من است ودر بعضى از روايات تكذيب فرموده كسى را كه گمان كرده باشد كه پيغمبر را دوست ميدارد وحال آنكه على را مبغض است ودر حديث روضه ندبه ملاحظه بايد نمود كه مرد شامى چه قدر داشت با داشت كه خود اقرار كرد كه براى حج وعمره نيامده ام بلكه آمده ام كه بيان كنى براى من افعال على را كه چگونه ميكشت كسانى را كه لا اله الا الله ميگفتند وعمل را و حج وروزه را كافر بودند معلوم است از اين مسلمانان كه ميكنند ليس ابن عباس ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] قول رسول الله [illegible]

[illegible] ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی [illegible]

[illegible] الحسین بن علی السدی عن

یونس بن بکر عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین قال یا سلمان
الذی عن الفاضل علینا قال نعم یا رسول الله ولکن دلنا الی علی قال یا سلمان هذا علی اخی محمد من لحمی ودمه من دمی
منزلته منی منزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا سلمان هذا وحیی ووارثی والذی بعثنی بالنبوة لاخذن یوم القیمة
بحجزة جبرئیل وعلی اخذ بحجزتی وفاطمة اخذة بحجزته والحسن اخذ بحجزة فاطمة والحسین اخذ بحجزة الحسن وشیعتهم اخذة
بحجزهم فاین ترى الله ذاهبا برسول الله واین ترى رسول الله ذاهبا باخیه واین ترى اخا رسول الله ذاهبا بزوجته واین
ترى فاطمة ذاهبة بولدها واین ترى ولدى رسول الله ذاهبین بشیعتهم الى الجنة ورب الکعبة یا سلمان الى الجنة ورب
الکعبة یا سلمان الى الجنة ورب الکعبة یا سلمان عهد معهود بجبرئیل من عند رب العالمین عاقل بصیر وعالم خبیر تامل نما
که در این خبر شریف چه قدر تعداد فضیلت بر اخیر شیعه ایشان هست وچه قدر بشارت و رحمة برای شیعیان و پیروان
ایشان هست یا با این احادیث واخبار مذکوره در کتب خودشان ممکن است کسی حقیقت شیعه را احراز نکند و کرنه
فهم نداورد یا انکه از تعصب و عناد انقد شعله ور گردیده است که اطفاء آن جز با آتش جهنم نخواهد شد واز جمله موارد یکه
حدیث منزلت را فرمودند اند حدیث مواخاة است که در طی آن هم انت منی بمنزلة هرون من موسی الخ فرموده است چنانکه
احمد بن محمد بن حنبل و عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل وابو عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی المعروف
بابی الشیخ وسلیمان بن احمد الطبرانی واحمد بن علی الخطیب وعلی بن محمد الجلابی معروف بابن مغازلی وموفق بن احمد
معروف باخطب خوارزم وابو محمد حامد بن محمود معروف صالحانی ومحمد بن یوسف زرندی وابن صباغ وسیوطی
ووصابی وشیرازی معروف بجمال الدین المحدث وغیر ایشان در مناقب کتب خود ذکر کرده اند که عبارت انها یکی است
در خصوص اخوت ولکن اختلاف در مطالب یکرد اوند در کنز العمال بتوبیب جمع الجوامع سیوطی گفته مسندا عن زید
بن ابی اوفی لما اخی النبی بین اصحابه فقال علی لقد ذهب روحی وانقطع ظهری حین رایتک فعلت باصحابک
ما فعلت غیری فان کان من سخط علی فلک العتبى والکرامة فقال رسول الله ﷺ والذی بعثنی بالحق ما اخرتک
الا لنفسی وانت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی وانت اخی ووارثی قال وما ارث منک یا رسول الله
قال ما ورث الانبیاء من قبلی قال وما ورث الانبیاء من قبلک قال کتاب ربهم وسنة نبیهم وانت معی فی قصری فی الجنة
مع فاطمة ابنتی وانت اخی ورفیقی و عبد الله بن احمد حنبل در مناقب خود بنا براینچه نقل کرده اند گفته حدثنا الحسن
قال حدثنا ابو عبد الله الحسین بن راشد الطفاوی والصباح بن عبد الله بن بشر والخبران متقاربان فی اللفظ یزید
احدهما علی صاحبه حدثنا قیس بن الربیع قال حدثنا سعد الخفاف عن عطیة عن محدوج بن زید الهذلی ان رسول
الله ﷺ اخی بین المسلمین ثم قال یا علی انت اخی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی اما علمت یا علی انه من یدعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] لا اله الا الله محمد

رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو محمد بن السقا [illegible]

علي رضي الله عنه [illegible] الواسطي [illegible] ابو بكر محمد بن الحسن بن محمد [illegible]

قال حدثني ابو الحسن علي بن محمد بن الحسن الجوهري قال حدثنا محمد بن زكريا [illegible] قال حدثني حميد الطويل عن انس

قال لما كان يوم المباهلة وآخى النبي بين المهاجرين والانصار وعلي واقف يراه ويعرف مكانه لم يواخ بينه وبين احد

فانصرف علي باكي العين فافتقده النبي فقال ما فعل ابو الحسن قالوا انصرف باكي العين يا رسول الله قال يا بلال اذهب

فأتني به فمضى بلال الى علي وقد دخل منزله باكي العين فقالت فاطمة ما يبكيك لا ابكى الله عينيك قال يا فاطمة آخى النبي

بين المهاجرين والانصار وانا واقف يراني ويعرف مكاني ولم يواخ بيني وبينا احد قالت لا يحزنك الله لعله انما ادخرك

لنفسه فقال بلال يا علي اجب النبي فاتى علي النبي فقال النبي ما يبكيك يا ابا الحسن فقال آخيت بين المهاجرين والانصار

يا رسول الله وانا واقف تراني وتعرف مكاني ولم تواخ بيني وبين احد قال النبي انما ادخرتك لنفسي الا يسرك ان تكون

اخا نبيك قال بلى يا رسول الله انى لي بذلك فاخذ بيده وارتقى المنبر فقال اللهم هذا مني وانا منه الا انه بمنزلة هرون من موسى

الا من كنت مولاه فهذا علي مولاه قال فانصرف علي قرير العين فاتبعه عمر بن الخطاب فقال بخ بخ يا ابا الحسن اصبحت مولاي

ومولى كل مسلم و در کتاب الاكتفاء في فضل الاربعة الخلفاء گفته وعنه اي عن ابن عباس رضه قال آخى النبي بين المهاجرين

والانصار ولم يترك عليا ولم يواخ بينه وبين احد منهم فوجد في نفسه فاتى المسجد فنام فيه فاخبر النبي فاتاه وهو

نائم وقد اصابه تراب فجعل ينفض التراب عنه ويقول قم فما صلحت ان تكون الا ابا تراب غضبت علي حين اخيت بين

المهاجرين والانصار ولم اواخ بينك وبين احد منهم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه ليس

بعدي نبي الا من احبك حف بالامن والايمان ومن ابغضك اماته الله ميتة جاهلية وحوسب بعمله في الاسلام

اخرجه الطبراني في الكبير و اخبار دیگر از این بعضی بمضمون بعضی از این مذکورات قریب بلکه عین هم میباشند پس از

این اخبار معلوم گردید که خبر منزله مختص غزوه تبوک است بلکه در موارد کثیره صادر شده و از این اخبار مستفاد

میشود که رسول خدا هرگز راضی بر شکستگی قلب مبارک علی نبود و اینکه همه موارد علی را با خود مساوی میکرد

مگر در نبوت خواه در دنیا و خواه در آخرت و معلوم گردید که محب علی با امن و ایمان محفوظ است و مبغض علی مرگش

مرگ جاهلیت است که کافر بودند و کدام بغض بد تر از کشتن و بردن او میباشد بسوی مسجد چنانکه از کتب خود شان

شنیدی معلوم شد که ارث پیغمبر مختص اسم است که کتاب الله و سنت پیغمبر باشد و مراد نه تنها ناسخ انها

است بلکه رسانیدن احکام انها را بامت چنانکه خود رسول الله مامور برسانیدن بود و کتاب و سنت قائم بر

انحضرت میباشد نه بدیگران که لفظ آن را سوال کردند نفهمیدند گفتا نچه در کتب خود ذکر کرده اند و بعضی را

شنیدی و بعد از این نیز اسناد لا بخلافت ایشان خواهی شنید و از جمله موارد یکه حدیث منزلت را ذکر کرده اند

روز خیبر که همراه فضایل اسم حضرت پیغمبر بیان فرمودند و علمای خود شان ذکر کرده اند مثل مغازلی در

مناقب [illegible] و اخطب خوارزم [illegible] بن [illegible] در شفاء الصدور و عمر بن محمد الخضر الاردبیلی معروف بملا

بعد سید المرسلین و نبی الخاتم ثابت است در کتاب عیون اخبار و غیر آنها آنکه ابن شاذان در مناقب علی بن ابی طالب صاحب
الصفات الذی ... قوله انا مدینة العلم ... اخبرنا ابو الحسن علی بن عبد الله بن القصاب البیع قال حدثنا ابو بکر محمد
بن احمد بن یعقوب المفید الجرجانی حدثنا ابو الحسن علی بن سلیمان بن یحیی حدثنا عبد الکریم بن علی حدثنا جعفر بن
محمد بن ربیعة البجلی حدثنا الحسن بن الحسین العرنی حدثنا کادح بن جعفر عن مسلم بن بشار عن جابر بن عبد الله
قال لما قدم علی بن ابی طالب بفتح خیبر قال له النبی یا علی لولا ان تقول فیک طائفة من امتی ما قالت النصاری فی عیسی
بن مریم لقلت فیک حقا لا تمر علی ملأ من المسلمین الا اخذوا التراب من تحت رجلیک وفضل طهورک یستشفون
بهما ولکن حسبک ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی وانت تبرئ ذمتی وتستر عورتی وتقاتل
علی سنتی وانت غدا فی الآخرة اقرب الخلق منی وانت علی الحوض خلیفتی وان شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم حولی
اشفع لهم ویکونون فی الجنة جیرانی وان حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وان ولدک ولدی وانت تقضی
دینی وانت تنجز عداتی وان الحق علی لسانک وفی قلبک ومعک وبین یدیک ونصب عینیک والایمان مخالط لحمک
ودمک کما خالط لحمی ودمی لا یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنه محب لک فخر علی ساجدا وقال الحمد لله الذی
من علی بالاسلام وعلمنی القرآن وحببنی الی خیر البریة واعز الخلیقة واکرم اهل السموات والارض علی ربه وخاتم النبیین
وسید المرسلین وصفوة الله فی جمیع العالمین احسانا من الله وتفضلا منه علی فقال النبی لولا انت یا علی ما عرف
المؤمنون بعدی ان الله جعل عز وجل نسل کل نبی من صلبه وجعل نسلی من صلبک یا علی فانت اعز الخلق واکرمهم علی و
اعزهم عندی ومحبک اکرم من یرد علی من امتی و این حدیث را باسنادی کثیره در کتب مذکوره روایت کرده اند و جمیع
مضامین عالیه که هر یکی تنها دلالت دارد بر فضل و کمال و علم و لیاقت آنسرور بامامت و اینکه دیگران قابل این مراتب
نبوده اند اول آنکه رسول خدا فرمودند یا علی اگر نمیترسیدم و اینکه بگویند در حق تو طایفه از امت من آنچه را که نصاری
گفتند در حق عیسی بن مریم که او را خدا خواندند هر آینه میگفتم در حق تو مقاله که نمیگذشتی بجماعتی از مسلمین مگر آنکه
خاک زیر پای تو را و فضاله وضوی ترا میگرفتند بقصد شفا و لکن بس است در حق تو اینکه تو از من بمنزله هرونی
از موسی مگر آنکه نبوتی در تو نیست بعد از من بالله علیک ایها المتدرب ملاحظه کن فقرات صادره از این بزرگوار را
که هنوز در حق علی نفرموده است آنچه که خوف مانع از او شده است که مردم خدا شر دانند باوجود این چه قدر هستند
که خدا شر گفته اند و بالله علیک ایها المتعصب تصور کن که بلکه اینکلمات از حضرت رسول شنیده نمیشد علی را در
مرتبه چهارم هم قبول نمیکردید و اگر گویند کدام مثال اینفضایل در خصوص خلفای ثلثه هم صادر شده است گوییم
کلیه در اخبار شما موجود است نسبت بعلی بن ابیطالب قد و متیقن است آنچه مخصوص خلفای ثلثه است در کتب
شیعه اصلا وجود ندارد بلکه عکس آن موجود است فائده کلیه است ... را گرفتن و غیر آن را قبول نکردن فعلیکم
بالعلاج کسیکه اقرب خلق بشود برسول خدا و سزاوار خلافت میباشد با مخالفت عقول ناقصه خود و شیعه کجاست
در این اخبار که بر منابری از نور خواهند نشست با رویهای سفید که شفاعت پیغمبر با ایشان خواهد رسید در بهشت
همسایه او هستند و شیعه نیست مگر بمعنای پیرو و پیرو علی نیست کسانیکه غیر را مقدم بر او نمایند دوم آنکه حق
بر لسان تو است یا علی و در قلب تو است و با تو است و پیش روی تو است و نصب العین تو است و ایمان بگوشت و خون تو
مخلوط است چنانکه بگوشت و خون من مخلوط است سیم آنکه مبغض تو وارد حوض نمیباشد و محب از تو غایب از
حوض نمیباشد چهارم آنکه بعد از سجده شکر بجا آوردن آن بزرگوار رسول خدا فرمودند یا علی اگر تو نبودی
مؤمنون بعد از من شناخته نمیشدند از اینجا معلوم شد که مؤمن است که بعد از پیغمبر با علی شناخته شود نه با
دیگران و مراد از بعدیت اول بعد رسول الله است از عالم فانی نه بعدیت ثانیه که بعد از بیست و پنجسال بوده
باشد پس مؤمن در اثنای این مدت مؤمن دیگر است نه مومنی که پیغمبر خدا در این خبر شریف بیان فرموده اند فاعتبروا
یا اولی الالباب ششم آنکه حق در زبان علی است نه در دیگران و در نزد علی است و با علی است چرا حق را نشنیدند

[illegible]

[illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible]

بود [illegible] باشکوه [illegible] خلافت او را

باشد شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد از ذکر حدیث شریف [illegible] لا یرد علی الحوض [illegible]

محب [illegible] قال رواه الامام الحافظ الصالحانی و قال [illegible] لمحمد بن اسماعیل بن ابی نصر [illegible] الامام العالم

العالم الزاهد ابو نعیم احمد بن عبد الله [illegible] ابو سعید [illegible]

[illegible] اللفظ و زیادة [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] قال الحمد لله الذی [illegible] علی

الاسلام [illegible] شریف قلوب اهل ایمان مسرور و مبتهج و صدور اهل شنآن محزون و منزعج باد

که علم جواز تقدم احدی را از اشد بر علی بن ابی طالب علیه السلام در امامت و خلافت بضجیج فرموده است لهم قلوب

لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و از جمله غرائب استدلال آنست بحدیث شریف

منزلت باستخلاف اشهر و استدلال مامون الرشید است که اکابر سنیه او را ببدائع عظیمه تعریف کرده اند و بسیار زیرک

و خوش فهم بود حتی در ایام طفولیتش ملتفت نکات کلام و مدرک دقایق آن بوده گویند روزی از مکتب رخصت

شده وارد خدمت پدر خود هرون الرشید گردید و هرون مشغول وضو ساختن بود و مسواک میکرد سلام کرد و پدر رد

جواب گفت هرون پرسید یا ولدی چه میخوانی گفت در علم صرف باب جمع را میخوانم گفت مسواک که مفرد است جمع آن

چه میاید دفعةً عرض کرد ضدّ محاسنک هرون ملتفت شد احسنت گفت و جبهه‌اش را بوسید و نکته این بود که

اگر مساویک میگفت موهم این میشد که کاف در خطاب در مساوی جمع مسوی باشد و اضافه آن بسوی کاف [illegible]

بود رفع آن اشاره لشوب بود لهذا گفت ضدّ محاسنک و یروی ان من التلمیحات الرشیقة و الاشارات الدقیقة ان الکسائی

کان یعلم الامین و المامون ابنی الرشید و کان من عادته اذا غلط الصبی لا یرد علیه و انما یضرب عصا علی صندوق فیتنبه

الصبی و یراجع فکره فیصلح صحیحا فقرء المامون علیه ذات یوم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا

عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون فضرب الکسائی عصاه علی الصندوق فسکت المامون و راجع فکره فلم یظهر له

غلط فاستمر فی قرائته و علم ان الکسائی نحی فی ذلک [illegible] و عدا فیه فلما فرغ صار الی والده الرشید و قال یا ابا هل

وعدت الکسائی شیئا او لم توف به قال نعم و من اعلمک بذلک قال اتفق لی معه من القضیة کیت و کیت فاستحسن

الرشید فهم ولده المامون و انجز وعد الکسائی پس چنین مامون که صاحب قریحه مقبوله و دارای محامد محمود و حسنات

عامره بود [illegible] امیر المؤمنین کرده اند او را والعیاذ بالله و خلیفه برحق گمان کرده اند او را استدلال بحدیث

منزلت [illegible] جناب لا یتماب علیه السلم نموده و یحیی ابن اکثم این استدلال را او را عین حق و صواب دانسته [illegible]

بوده آن نبوده و دیگر علمای مجلس مامون که جهل کس از کبار فقها بوده اند نیز قائل بقول مامون شده اند و قد رویت بر

رد این استدلال و استدلال دیگر او بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلم و احقیت آنحضرت بر خلافت [illegible]

احمد بن محمد معروف بعبد ربه که از اکابر و اعاظم علمای سنیه است در کتاب العقد که در مصر مطبوع مصرح مرقوم

است کتب الحجاج المامون علی الفقهاء فی فضل علی اسحق بن ابرهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید قال بعث الی یحیی بن اکثم والی

عدة من اصحابه و هو یومئذ قاضی القضاة فقال ان امیر المؤمنین امرنی ان احضر معی غدا مع الفجر اربعین رجلا کلهم فقیه

یفقه ما یقال و یحسن الجواب فسموا من تظنونه یصلح لما یطلب امیر المؤمنین فسمینا له عدة و ذکر هو عدة حتی تم

العدد الذی اراد و کتب تسمیة القوم و امر بالبکور فی السحر و بعث الی من لم یحضر فامره بذلک فغدونا علیه قبل

طلوع الفجر فوجدناه قد لبس ثیابه و هو جالس ینتظرنا فرکب و رکبنا معه حتی صرنا الی الباب فاذا بخادم واقف

فلما نظر الینا قال یا ابا محمد امیر المؤمنین ینتظرک فادخلنا و امرنا بالصلوة فاخذنا فیها فلم نستتمها حتی خرج الرسول فقال

ادخلوا فدخلنا فاذا امیر المؤمنین جالس علی فراشه علیه سواده و طیلسانه و الطویلة و عمامته فوقفنا و سلمنا فرد

الدار امرنا بالخلع فلما استقر بنا المجلس تحدر عن فراشه ونزع عمامته وطيلسانه ووضع قلنسوته ثم اقبل علينا فقال
انما فعلت ما رأيتم لتفعلوا مثل ذلك واما الخف فمنع من خلعه علة من قد عرفها منكم فقد عرفها ومن لم يعرفها فسأعرفه
بها ومد رجله فقال انزعوا قلانسكم وخفافكم وطيالسكم قال فامسكنا فقال لنا يحيى انتهوا الى ما امركم به امير المؤمنين فتعجبنا
فنزعنا اخفافنا وطيالستنا وقلانسنا ورجعنا فلما استقر بنا المجلس قال انما بعثت اليكم معشر القوم في المناظرة
فمن كان به شيء من الاخبثين لم ينتفع بنفسه ولم يفقه ما يقول فمن اراد منكم الخلاء فهناك واشار بيده فدعونا له
ثم القى مسئلة من الفقه فقال يا ابا محمد قل وليقل القوم من بعده فاجابه يحيى ثم الذي يليه حتى اجاب آخرنا في العلة
وعلة العلة وهو مطرق لا يتكلم حتى اذا انقطع الكلام التفت الى يحيى فقال يا ابا محمد اصبت الجواب وتركت الصواب في العلة
ثم لم يزل يرد على كل واحد منا مقالته ويخطئ بعضنا ويصوب بعضنا حتى اتى على آخرنا ثم قال اني لم ابعث اليكم لهذا ولكني
احببت ان انبئكم ان امير المؤمنين اراد مناظرتكم في مذهبه الذي هو عليه والذي يدين الله به قلنا فليفعل امير المؤمنين
وفقه الله فقال امير المؤمنين يدين الله على ان علي بن ابي طالب خير خلفاء الله بعد رسوله صلعم واولى الناس بالخلافة له قال
اسحق فقلت يا امير المؤمنين ان فينا من لا يعرف ما ذكر امير المؤمنين في علي وقد دعانا امير المؤمنين للمناظرة فقال
يا اسحق اختر ان شئت سألتك وان شئت ان تسئل فقل قال اسحق فاغتنمتها منه فقلت بل اسألك يا امير المؤمنين
قال سل قلت من اين قال امير المؤمنين ان علي بن ابي طالب افضل الناس بعد رسول الله واحقهم بالخلافة بعده الى ان قال
يا اسحق اتروي حديث انت مني بمنزلة هرون من موسى قلت نعم يا امير المؤمنين قد سمعته وسمعت من صححه وجحده فقال
من اوثق عندك من سمعت منه فصححه قال فهل يمكن ان يكون الرسول صلعم مزح بهذا القول قلت اعوذ بالله قال فقال
قولا لا معنى له فلا يوقف عليه قلت اعوذ بالله قال افما تعلم ان هارون كان اخا موسى لابيه وامه قلت بلى قال فعلي
اخو رسول الله لابيه وامه قلت لا قال اوليس هرون نبيا وعلي غير نبي قلت بلى قال فهذان الحالان معدومان في علي وقد
كانا في هرون فما معنى قوله انت مني بمنزلة هرون من موسى قلت له انما اراد ان يطيب بذلك نفس علي لما قال المنافقون
انه خلفه استثقالا له قال فاراد ان يطيب نفسه بقول لا معنى له فاطرقت قال قال يا اسحاق له معنى في كتاب الله بين
قلت وما هو يا امير المؤمنين قال قوله عز وجل حكاية عن موسى انه قال لاخيه هرون اخلفني في قومي واصلح ولا تتبع
سبيل المفسدين قلت يا امير المؤمنين ان موسى خلف هرون في قومه وهو حي ومضى الى ربه وان رسول الله
خلف عليا كذلك حين خرج الى غزاته قال كلا ليس كما قلت اخبرني عن موسى حين خلف هرون هل كان معه حين ذهب
الى ربه احد من اصحابه او احد من بني اسرائيل قلت لا قال اوليس استخلفه على جماعتهم قلت نعم قال واخبرني عن رسول
الله صلعم حين خرج الى غزاته هل خلف الا الضعفاء والنساء والصبيان فانى يكون مثل ذلك وله عندي تاويل آخر من
كتاب الله يدل على استخلافه اياه لا يقدر احد ان يحتج فيه ولا اعلم احدا احتج به وارجو ان يكون توفيقا من الله قلت
وما هو يا امير المؤمنين قال قوله عز وجل حين حكى عن موسى قوله واجعل لي وزيرا من اهلي هرون اخي اشدد به
ازري واشركه في امري كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا فانت مني يا علي بمنزلة هرون من موسى وزيري
من اهلي واخي شد الله به ازري واشركه في امري نسبح الله كثيرا ونذكره كثيرا فهل يقدر احد ان يدخل في هذا شيئا غير
هذا ولم يكن ليبطل قول النبي صلعم وان يكون لا معنى له قال فطال المجلس وارتفع النهار فقال يحيى بن اكثم القاضي يا امير
المؤمنين قد اوضحت الحق لمن اراد الله به الخير واثبت ما لا يقدر احد ان يدفعه قال اسحاق فاقبل علينا وقال ما تقولون فقلنا
كلنا نقول بقول امير المؤمنين اعزه الله فقال والله لولا ان رسول الله صلعم قال اقبلوا القول من الناس ما كنت لاقبل منكم القول
اللهم قد نصحت لهم القول اللهم اني قد اخرجت الامر من عنقي اللهم اني ادينك بالتقرب اليك بحب علي وولايته انتهى بلفظه

در غایت متانت وقوت است که بیان نمود کسی را قدرت بر داخل کردن غیر مذکور ندارد یعنی بادخال تاویلات وایجاد شکوک در
حدیث اخلال سازد زیرا که اول مامون اقرار از علما گرفت که مصحح این روایت نزد شما موثوق است یا منکران ایشان
اقرار بر مصحح نمودند وبعد ازان مامون وجه استدلال خود را بضمیمه قول موسی اخلفنی فی قومی محکم کرد ومجددا

[illegible]

[illegible] ولیکم الله و رسوله [illegible] بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
است و واضح کرده [illegible] ذکر [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت [illegible] علمای سنیه اقرار کرده اند [illegible]
احمد حنبل [illegible] احمد بن محمد بن حنبل و ابو اللیث نصر بن محمد الفقیه السمرقندی و احمد بن موسی بن مردویه
و ثعلبی و ابو نعیم اصفهانی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب و ابن مغازلی و ابن عساکر و فخر الدین بن عمر رازی [illegible]
و سبط ابن جوزی [illegible] و شهاب الدین [illegible] و سیوطی و دیگران [illegible]
[illegible] محمد بن اسماعیل الامیر [illegible] الرابع [illegible] ان الله جعل له خلیفة العلم فی القلوب و دا
و اخرجه الفقیه العلامة ابن المغازلی [illegible] عن ابن عباس قال اخذ رسول الله صلعم بیدی و اخذ بید علی فصلی اربع
رکعات ثم رفع یده الی السماء فقال اللهم سألك موسی بن عمران و انا محمد اسألك ان تشرح لی صدری و تیسر لی
امری و تحل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری قال
ابن عباس فسمعت منادیا ینادی یا احمد قد اوتیت ما سألت فقال النبی صلعم یا ابا الحسن ارفع یدیك الی السماء وادع
ربك واسأله یعطك فرفع یده الی السماء و هو یقول اللهم اجعل لی عندك عهدا و اجعل لی عندك ودا فانزل
الله علی نبیه صلعم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و قد سابق در آیه شریفه انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون از تفسیر ثعلبی ذکر شد و فخر رازی
در تفسیر کبیر در بیان شان نزول انما ولیکم الله الخ ذکر کرده و نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن در تفسیر این آیه مذکور
گفته و روی عطا عن ابن عباس الخ و از جمله تأییدات دلالت حدیث شریف بر خلافت آنحضرت بلا فصل آنست که خود
آنسرور [illegible] در روز شوری چنانکه ابن مغازلی و اخطب خوارزم نقل کرده اند و ابو الفتح ناصر بن عبد السید
المطرزی در ایضاح شرح مقامات حریری گفته اللهم کلمة تستعمل فی الدعاء یعنی یا الله و المیم فیها من حروف النداء
و لذلك لا تجمع بینهما الی ان قال ثم یؤتی بها قبل الا اذا کان المستثنی عزیزا نادرا و کان قصدهم بذلك الاستظهار
بمشیة الله فی اثبات کونه و وجوده ایذانا بانه بلغ من الندرة حد الشذوذ و هذا کثیر فی کلام الفصحاء الی ان قال
وقد تجیء فی جواب الاستفهام قبل لا و نعم کثیرا من ذلك ما قرأت فی حدیث عمرو بن سعید الی ان قال فقال عامر بن واثلة
سمعت علیا رض یوم الشوری یقول نشدتکم بالله ایها النظار هل فیکم احد وحد الله قبلی قالوا اللهم لا قال نشدتکم
بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیری قالوا اللهم لا الی
ان قال هل سمعتم رسول الله صلعم یقول عرضت علی امتی البارحة فاستغفرت لك و لشیعتك قالوا اللهم نعم قبل ازین
انشاء الله [illegible] معلوم گردید که حدیث منزلت دلیل خلافت آنسرور است که در مقام شوری تمسك بآن فرموده
و غیر ازین ظهور هر احتمال دیگر نباید و الا لغو میشود نشدان آنسرور بقوله نشدتکم بالله و چنانچه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام متمسك بحدیث شریف منزلت شده همچنین عصمت کبری صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها سلام الله
در کلام باصواب و مسائل و رد بر غاصبین خلافت احتجاج فرموده است چنانکه شمس الدین محمد جزری در اسنی
المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب در ذکر طرق حدیث غدیر گفته علی ما ذکره صاحب العبقات و الطف طریق
وقع لهذا الحدیث و اغربه ما حدثنا به شیخنا خاتمة الحفاظ ابو بکر محمد بن عبد الله ابن المحب المقدسی مشافهة
اخبرتنا الشیخة ام محمد زینب ابنة احمد بن عبد الرحیم المقدسیة عن ابی المظفر محمد بن فتیان بن المثنی اخبرنا ابو
موسی محمد بن ابی بکر الحافظ اخبرنا ابن عمه والدی القاضی ابو القاسم عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد المدینی
بقرائتی علیه اخبرنا ظفر بن داعی العلوی باستراباد اخبرنا والدی و ابو احمد بن مطرف المطرفی قالا حدثنا ابو سعید الا
دریسی اجازة فیما اخرجه فی تاریخ استراباد حدثنی محمد بن محمد بن الحسن ابو العباس الرشیدی من ولد هرون الرشید

فصل في مناقبه بما اتفقوا عليها

بسم قند فما انبأنا الأعمش حدثنا ابو الحسن محمد بن جعفر الحلواني حدثنا علي بن محمد بن جعفر الا هوازي مولى
الرشيد حدثنا بكر بن احمد القصري حدثتنا فاطمة بنت علي بن موسى الرضا حدثتني فاطمة و زينب و ام كلثوم بنات موسى
بن جعفر قلن حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد الصادق حدثتني فاطمة بنت محمد بن علي حدثتني فاطمة بنت علي بن
الحسين حدثتني فاطمة و سكينة ابنتا الحسين بن علي عن ام كلثوم بنت فاطمة بنت النبي عليه السلام عن فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضي عنها قالت انسيتم قول رسول الله صلى الله عليه و آله يوم غدير خم من كنت مولاه فعلي مولاه
وقوله انت مني بمنزلة هرون من موسى هكذا اخرجه الحافظ الكبير ابو موسى المديني في كتابه المسمى بالاسماء وقال هذا الحديث
مسلسل من وجه وهو ان كل واحدة من الفواطم تروي عن عمة لها فهو رواية خمس بنات اخ كل واحدة منهن عن عمتها
وسيد نعمة الله جزائري عليه الرحمة در كتاب انوار نعمانية در بيان حديث بعثت را نقل نموده صاحب كتاب قدسيات و هو من اعظم
محققي الجمهور عن النبي صلى الله عليه و آله قال يا علي ان الله تعالى قال لي يا محمد بعثت عليا مع الانبياء باطنا و معك
ظاهرا ثم ان صاحب الكتاب صرح بهذا المعنى في قوله انت مني بمنزلة هرون من موسى و لكن لا نبي بعدي ليعلموا
ان باب النبوة قد ختم و باب الولاية قد فتح و اشارة بعث علي مع الانبياء باطنا الى سر الولاية التي ظهرت بعد محمد
ليكون الائمة الذين هم الاولياء ... سوادية دائرة الولاية و باطنه الى الحق بعد ان كان صاحب انوار
علامه ... هذا الذي رواه من بعثة علي باطنا قد روى مضمونه في اخبار اهل البيت عن علي و هو ...
... التحقيق و هو انه قد روى عنه انه قال في جواب من سئل عن فضله و فضل من تقدمه
من الا... الرسل ... الله سبحانه من نار نمرود و حملها عليه بردا و سلاما
... و علمه اياها و عند انا النبوة في المهد و انطقه
... سليمان الذي سخر له الريح و الجن ... جميع المخلوقات فقال انه كنت مع ابراهيم في النار
وانا الذي جعلته بردا و سلاما و كنت مع نوح في السفينة فانجيته من الغرق و كنت مع موسى فعلمته التورية وانطقت
عيسى في المهد و علمته الانجيل و كنت مع يوسف في الجب فانجيته من كيد اخوته و كنت مع سليمان على البساط و سخرت
له الريح و في الرواية ايضا ان النبي صلى الله عليه و آله كان يوما جالسا و معه رجل من الجن يسئله عن اشياء من احكام الدين فدخل علي
فصار ذلك الجني ... صار مثل العصفور و قال يا رسول الله اجرني من هذا الشاب ... و لم ...
فقال ... علي سليمان ... سلكت اليه ... جماعة من الجن و الشياطين ... اتى هذا
الشاب ... ضربني ... الا ان ... احد ... كان ... الا ان ... و
... و نقل ... البيان المنزلة منه ... هذا كله ... الاسرار التي لا يعرف معناها الا العلماء
الراسخون انتهى صاحب كتاب قدسيات كه الحديث شريف بيان شريف ... انبيا عليهم السلام
... و بگويد تا بدانند كه باب نبوت ختم شد ... محمد و باب ولايت فتح شد ... علي عليه السلام و سوادية دائره
... و بيا سيات ... ميگويد ... علي ... اشاره است ... لا نبي لي
ظاهر شد بعث محمد تا بفهمد ... علماي ... كنند ... نبوي ... عنوان
كرده شود ... جاري ... ان ... الحمد لله نورا فما له من نور
الحمد لله رب العالمين ... حديث ... تسميه ... ظاهر ... حديث ...
... دنيا ... خلافت بلا فصل ... منصوص ... اضافت دلالت
بالكليه ساقط ... الحق و ...
الذي يليق ان يكتب بالنور على حدق الحور ... بين المؤالف و المخالف لا اشكال في ... و لا
قصور و لا في دلالته و لا في سنده ... رسول ... حضرت ... و ...
... عبقات ... فرموده ... است ...

وکلا هم معروف بابن شیع و سیّد محمد بن جعفر مکی و ابرهیم و مشایخ و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم دوم حضرت ابو عبد الله الحسین ابن علی بن ابی طالب علیه السّلام است و روایت کنند عاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی و شهاب الدین احمد است ستیم حضرت سلمان و روایت کنند از او احمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن مغازلی و شیرویه دیلمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و حموینی و شرف الدین محمود طالبی و علی همدانی و محمد بن یوسف گنجی و محب الدین طبری و ابرهیم بن عبد الله و مشایخ و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم چهارم ابو ذر غفاری علیه الرحمة و روایت کنند از او ابن مغازلی پنجم جابر بن عبد الله انصاری و روایت کند از او ابن مغازلی ششم ابن عباس و راوی از او خطیب بغدادی و نطنزی و محمد بن یوسف گنجی و حموینی و زرندی و شهاب الدین احمد و جمال الدین محدث هفتم ابو هریره و روایت کنند از او ابو المؤید ابرهیم بن محمد الحموینی هشتم انس بن مالک و راوی از او ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی و من التابعین في شرح سورة هل اتی و اما تابعین باصطلاح عامه امام زین العابدین علیه السّلام و زاذان ابو عمر الکندی المتوفی [illegible] اثنین و ثمانین و ابو عثمان و سالم بن ابی الجعد الاشجعی المتوفی سنة سبع او ثمان و تسعین او مائة و عکرمة بن عبد الله البربری مولی ابن عباس سنة سبع و مائة و ابو الزبیر محمد بن مسلم بن تدرس الاسدی المکی المتوفی سنة ست و عشرین و عبد الرحمن بن یعقوب الجهنی المدنی و ابو عبیدة حمید بن ابی حمید الطویل البصری المتوفی سنة اثنین او ثلث و اربعین و اما علمائیکه در کتب خود این حدیث را ذکر کرده اند چون [illegible] ذکر اسماء ایشان موجب اطناب است بعضی همین [illegible] اکتفا کرده [illegible] و اما اینکه این خبر متواتر است پس به خلاف [illegible] بعد از ملاحظهٔ امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او [illegible] و کاشفین اسرار و فضلای [illegible] این حجر مکی که در حدیث [illegible] متواتر گفته است چنانکه [illegible] از قول رسول [illegible] که امر [illegible] بود [illegible] و عامه این حدیث [illegible] و اعلم ان هذا الحدیث متواتر [illegible] حدیث عائشه و ابن مسعود و [illegible] ابن زید و ابی سعید و علی بن ابی طالب [illegible] سعید بن حزم [illegible] من اتقیاء [illegible] چهار نفر [illegible] و قطع نظر [illegible] واضح است [illegible] امام [illegible] از کتب ثقات ایشان مثل حلیة الاولیاء ابی نعیم احمد بن عبد الله [illegible] عبد الکریم بن محمد السمعانی [illegible] و تذکرة الحفاظ [illegible] تقریب التهذیب [illegible] سیوطی [illegible] از کتب [illegible] روایت [illegible] سلمان فارسی [illegible] است [illegible] عیان ایشان [illegible] حدیث [illegible] الفارسی [illegible] رسول [illegible]

٢ و تقریب التهذیب

قال كان عطاء سلمان خمسة الاف وكان اذا خرج عطاؤه تصدق به ويأكل من عمل يده وكانت له عباءة يفترش بعضها
ويلبس بعضها اكرام وعن مالك بن نافع عن مالك قال كان سلمان يعمل الخوص بيده فيعيش منه ولا يقبل من احد شيئا
قال ولم يكن له بيت انما كان يستظل بالجدر والشجر وان رجلا قال له الا ابني لك بيتا تسكن فيه فقال مالي به حاجة
فما زال به الرجل فقال له انا اعرف البيت الذي يوافقك قال فصفه لي قال ابني لك بيتا اذا انت قمت فيه
اصاب راسك سقفه وان انت مددت فيه رجليك اصابهما الجدار قال نعم فبنى له ويروى عن النبي صلى الله عليه وسلم
من وجوه انه قال لو كان الدين بالثريا لناله سلمان وفي رواية اخرى لناله رجال من فارس وروينا عن عائشة ام المؤمنين
قالت كان لسلمان مجلس من رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفرد به بالليل حتى كاد يغلبنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويروى من حديث ابن بريدة
عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال امرني ربي بحب اربعة واخبرني انه يحبهم علي وابو ذر الغفاري والمقداد وسلمان وروي
قتادة عن خيثمة عن ابي هريرة قال سلمان صاحب الكتابين قال قتادة يعني القرآن والانجيل حدثنا خلف بن
قاسم حدثنا ابن المفسر حدثنا احمد بن علي بن سعيد حدثنا عثمان ابن ابي شيبة حدثنا جرير عن الاعمش عن عمرو بن
مرة عن ابي البختري عن علي انه سئل عن سلمان فقال علم علم الاول والآخر هو بحر لا ينزف هو منا اهل البيت
هذه رواية ابي البختري عن علي وقال سلمان الفارسي مثل لقمان الحكيم ثم ذكر مثل ابي البختري وقال كعب الاحبار سلمان
حشي علما وحكمة وذكر مسلم حدثنا بهز حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن معاوية بن قرة عن عائذ بن عمرو ان
ابا سفيان اتى على سلمان وصهيب وبلال في نفر فقالوا ما اخذت سيوف الله من عنق عدو الله مأخذها فقال ابو بكر
تقولون هذا لشيخ قريش وسيدهم واتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر لعلك اغضبتهم لئن كنت اغضبتهم لقد اغضبت ربك
فاتاهم ابو بكر فقال يا اخوتاه اغضبتكم فقالوا لا يا ابا بكر يغفر الله لك وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم آخى بينه وبين ابي
الدرداء وكان اذا نزل الشام نزل على ابي الدرداء وروى ابو جحيفة ان سلمان جاء يزور ابا الدرداء فرأى ام الدرداء
مبتذلة فقال ما شأنك فقالت ان اخاك ليست له حاجة في شيء من الدنيا قال فلما جاء ابو الدرداء رحب بسلمان
وقرب له طعاما فقال فقال سلمان اطعم قال اني صائم ثم قال اقسمت عليك الا ما طعمت اني لست بآكل حتى تطعم قال
وبات سلمان عند ابي الدرداء فلما كان الليل قام ابو الدرداء فحبسه سلمان فقال يا ابا الدرداء ان لربك عليك
حقا ولجسدك عليك حقا فاعط كل ذي حق حقه فلما كان وجه الصبح قال قم الآن فقاما فصليا ثم خرج الى الصلوة
فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم قام اليه ابو الدرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما قال سلمان ذكر علي
بن المديني عن جعفر بن عون عن ابي العميس عن عون ابن ابي جحيفة عن ابيه وله اخبار حسان وفضائل
جمة رض توفي سلمان في آخر خلافة عثمان سنة خمس وثلاثين وقيل بل توفي سنة ست وثلاثين في اولها وقيل
بل توفي في خلافة عمر والاول اكثر والله اعلم وعلى محمد المعروف بابن الاثير الجزري در كتاب اسد الغابة كفته
رع سلمان الفارسي ابو عبد الله ويعرف بسلمان الخير مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل عن نسبه فقال انا سلمان
بن الاسلام الى ان قال واول مشاهده مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق ولم يتخلف عن مشهد بعد الخندق الى ان قال
عن سلمان الفارسي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهنه او من
طيب بيته ولم يفرق بين اثنين فاذا خرج الامام انصت غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى الى ان قال عن انس
بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الجنة تشتاق الى علي وعمار وسلمان وكان سلمان من خيار الصحابة و
زهادهم وفضلائهم وذوي القرب من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت عائشة لسلمان مجلس من رسول الله بالليل حتى
كاد يغلبنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل علي عن سلمان علم علم الاول وعلم الآخر وهو بحر لا ينزف وهو منا اهل البيت
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد آخى بين سلمان وابي الدرداء فسكن ابو الدرداء بالشام وسكن سلمان بالعراق فكتب
ابو الدرداء الى سلمان سلام عليك اما بعد فان الله رزقني بعدك مالا وولدا ونزلت الارض المقدسة فكتب اليه
سلمان سلام عليكم اما بعد فانك كتبت الي ان الله رزقك مالا وولدا فاعلم ان الخير ليس بكثرة المال والولد

[illegible] بكر [illegible] لا [illegible]
كان [illegible] من الوحي وقال احمد [illegible] لا [illegible]
الله [illegible] قال لا ولكن [illegible]
[illegible] قال [illegible] كنت في [illegible]
وكان يسمّى [illegible] وهو الذي اشار على رسول الله صلعم بحفر الخندق في [illegible] الاحزاب فلما امر رسول الله صلعم بحفره احتج
المهاجرون والانصار في سلمان وكان رجلا قويا فقال المهاجرون سلمان منّا وقال الانصار سلمان منّا فقال
رسول الله صلعم سلمان منّا اهل البيت [illegible] سلمان [illegible] مثل احمد بن حنبل [illegible] قال
الذهبي في الكتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقا وشيخ الاسلام صدقا [illegible] قال [illegible] ابا بكر بن
حماد يقول سمعت ابا بكر بن ابي شيبة يقول لا يقال لاحمد بن حنبل من اين قلت يعني كلامش از آن امام حق
صادر ميشد محتاج استدعاى دليل نبود واگر خواه از قبيل اخبار و خواه از قبيل احكام باشد و همين
ذهبى در كتاب سير النبلاء تصريح بمنتهاى احمد بن حنبل فرموده بنا بر آنكه [illegible] و فنون [illegible] مذهب [illegible]
كرده كه ابراهيم بن الحارث گفته [illegible] عبادة بن الصامت بوده گفته كه بشر حافى را گفتند كه اگر تو هم قائم ميشدى چنانكه
احمد گفت خوب ميبود بشر حافى گفت كه من بر اين امر قادر نيستم بتحقيق كه احمد قائم شد مقام انبيا و ابن المديني
امام ائمه سنيه احمد بن حنبل را على التحقيق ترجيح بر حضرت صديق و تفضيل آن بر شيخ عتيق داده چنانكه در
كتاب رجال مشكوة عبد الحق گويد الميموني قال قال لي ابن المديني بالبصرة بعد المحنة يا ميموني ما قام احد في الاسلام
مثل ما قام احمد فعجبت من هذا وابو بكر قد قام في الردة قلت باي شيء قال ان ابا بكر وجد انصارا وان احمد لم يجد
ناصرا قال الذهبي هو مالك عصره لولا الثوري لمات الورع ولولا احمد لاحدث في الدين احمد امام الدنيا وقال قال
محمد بن اسحاق بن راهويه حدثني ابي قال لي احمد بن حنبل تعالى حتى اريك من لم تر مثله فذهب بي الى الشافعي
قال ابي وما رأى الشافعي مثل احمد بن حنبل ولولا احمد وبذل نفسه لذهب الاسلام يريد المحنة وروى عن اسحق
بن راهويه قال احمد حجة بين الله وبين خلقه وعن ابن المديني قال اعز الله الدين بالصديق يوم الردة وباحمد
يوم المحنة خلاصه همين ذهبى در كتاب المسطور واحدى نگذاشته از علماى اهل سنت مگر آنكه يك تعريفى از ايشان
نسبت باحمد بن حنبل ذكر كرده حتى تفضيل داده اند و او را بر ارباب مذاهب اربعه و او را قائم مقام انبيا گفته اند چنانكه در
ذيل همين عبارات گفته قال عبد الرحمن [illegible] سمعت يعقوب الفسوي يقول كتبت عن الف شيخ حجتي فيما بيني و
بين الله رجلان احمد بن حنبل واحمد بن صالح وبالاسناد الى الانصار شيخ الاسلام انبانا ابو يعقوب انبانا منصور
بن عبد الله الذهلي انبانا محمد بن الحسن بن علي البخاري سمعت محمد بن ابراهيم البوشنجي وذكر احمد بن حنبل فقال
هو عندي افضل وافقه من سفيان الثوري وذلك ان سفيان لم يمتحن بمثل ما امتحن به احمد ولا علم سفيان
ومن تقدم من فقهاء الامصار كعلم احمد بن حنبل لانه كان اجمع له وابصر باغاليطهم وصدوقهم وكذوبهم قال ولقد
بلغني عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبياء واحمد عندنا امتحن بالسراء والضراء فكان فيهما معتصما بالله
تعالى خلاصه فضائل جليله و محاسن طويله براى احمد بن حنبل بسيار ذكر كرده اند پس روايتى كه منتهى بچنين بزرگوار
شود خدشه كردن در آن و انكار اقوال مذكوره از علماى مذكورين در بن شانزده جزو كتاب مسطور است دعوى
موضوع بودن آن باجماع علماى اهل سنت چنانكه از بعضى از عظماى عالم نماى ايشان صادر گرديده است
غلط محض است نيز اگر روايت احمد بن حنبل مقبول است و كسى را قدرت بر رد آن نيست بلكه مجرد روايت كردن او دليل
ثبوت و تحقق است نزد محققين فحول چنانكه اخطب خوارزم در مناقب امير المؤمنين عليه السلام گفته ذكر فضائل امير المؤمنين
ابي الحسن علي بن ابي طالب بل ذكر شيء منها اذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء بل ذكر اكثرها يضيق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء يدلك على صدق ما ذكرت ما انبأني الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار

اخبرنا اقوی القضاة الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قال انبانا الشریف الامام الاجل
نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الامام محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان قال حدثنا المعافی
ابن زکریا ابو الفتوح عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطان عن جریر عن لیث
عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن بن احمد بن مخلد المخلدی من کتابه
عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالی جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا
بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة
رسم ومن استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی فضیلة من فضائله غفر الله
له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی علی بن ابی طالب عبادة وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته
والبرائة من اعدائه وانبانی ابو العلاء الحافظ هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا
احمد بن یعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی حدثنا الحسین بن الحکم حدثنا الحسن بن الحسین عن عیسی بن
عبد الله عن ابیه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی و فضائله انی لاحسبها ثلثة الاف فقال
ابن عباس او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب انتهی کلام الخوارزمی قال السید ادلک علی ذلک ایضا ما یروی عن الامام الحافظ احمد بن
حنبل وهو کما عرفنا اصحاب الحدیث فی علم الحدیث خبر مع اقرانه وامام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی ابانه والفارس
الذی یکب فرسان الحفاظ فی میدانه وروایته فیه مقبولة وعلی کاهل التصدیق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل
ومن احتذی علی مثاله ونسج علی منواله وحطب فی حبله وانضوی الی حفله مالوا الی تفضیل الشیخین فجائت روایته فیه
کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح وهو ما رواه الشیخ الامام الزاهد فخر الائمة ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندی الخوارزمی
اجازة قال اخبرنا الشیخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد السمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الله
العطار و اسمعیل بن ابی نصر عبد الرحمن الصابونی و احمد بن الحسین البیهقی قالوا جمیعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت
القاضی الامام ابا الحسن علی بن الحسین و ابا الحسن محمد بن القطان الحافظ یقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول
سمعت محمد بن منصور الطوسی یقول سمعنا احمد بن محمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء
لعلی بن ابی طالب انتهی از این عبارت بشارت اشارت ظاهر است که روایت احمد بن حنبل در باب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول
و بعد وثوق و تصدیق علما محمول است نیز اکابر احمد و اتباع او و اشیاع او از شیخین افضل اند پس هرچه در باب علی بن ابی طالب
احمد از او روایت کرده است مثل عمود صباح در کمال وضوح و اصباح است که ستر آن براح ممکن نیست و همین تعریف را
برای احمد بن حنبل محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب آورده و یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص
الائمة بجواب قدح حدیث مواخاة مروی از محدوج بن زید الباهلی گفته واحمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا وجب المصیر
الی روایته لانه امام زمانه و عالم اوانه والمبرز فی علم النقل علی اقرانه خلاصه حال که الحمد لله و المنة روایت احمد بمثابه رسیده که
طعن در آن و طعن در دیگر اصحاب اهل علم اسلام و مسلمین است لیکن از حیث سند هر خوشه برده ان غافلین از سباحات
بحار اخبار و سیاحات بلاد آثار زده شد پس بدانکه همین سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الائمة گفته حدیث فیما خلق
منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال رسول الله صلعم
کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و
جزء علی وفی روایة خلقت انا و علی من نور واحد بعد ازان بمقام رغم انف بزرگان خود امده انتصارا اهل حق از خود دانسته
میگوید فان قیل فقد ضعفوا هذا الحدیث فالجواب ان الحدیث الذی ضعفوه غیر هذه الالفاظ و غیر هذا الاسناد فانه
اللفظ خلقت انا و هرون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینة واحدة وفی روایة خلقت انا و علی من نور

و کنا حین خلق العرش قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فجعلنا ننتقل فی اصلاب الرجال الی عبد المطلب فانا احمد و علی الواقع
اسناده محمد بن خلف المروزی وکان مغفلا وفیه ایضا جعفر بن احمد بن بیان وکان شیعیا والحدیث الذی بعینه وضع بهذا
هذا اللفظ والاسناد کلها رجاله ثقات فان قیل عبد الرزاق کان یتشیع قلنا هو اکبر شیوخ احمد بن حنبل مشی الی صنعا
من بغداد حتی سمع منه وقال ما رایت مثل عبد الرزاق ولو کان فیه بدعة لما روی عنه وما زال الی ان مات یروی
عنه ومعظم الاحادیث التی فی المسند رواها من طریقه وقد اخرج عنه فی الصحیحین انتهی مجمل الحاجز بین و اعتراض
ضعف جواب داد که خبر ضعیف خبر از این خبر است از حیث الفاظ نیز ما از حیث سند نیز چه ایشان ذکر کرده اند رجال آن همه
ثقه هستند و اگر نسبت تشیع بعبد الرزاق داده شود جوابش آنست که او بزرگترین شیوخ احمد حنبل است که بعد او بصنعا
رفت تا از او استماع نماید و فرموده که مثل عبد الرزاق را ندیدم و همیشه از او روایت میکرده و در صحیحین از او تخریج
کرده اند و سبط ابن جوزی از اعاظم ثقات اعیان و افاخم اثبات ارکان و الاثبات اهل سنت است و بسیاری از
اکابر ائمه سنیه محامد او را ذکر کرده اند مثل خوارزمی در جامع مسانید ابی حنیفه او را امام حافظ خوانده و احمد بن
محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان گفته و کان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور
حنفی المذهب له صیت و سمعة فی مجالس وعظه و قبول عند الملوک وغیرهم وصنف تاریخا کبیرا رأیته بخطه فی اربعین مجلدا
سماه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان وتوفی فی لیلة الثلثا الحادی والعشرین من ذی الحجة سنة اربع وخمسین وستمائة بدمشق
بمنزله بجبل قاسیون و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و موسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی البعلبکی و ابن الوردی و ذهبی
و یافعی و فیروزابادی شیرازی و ابن عماد صاحب مدینة العلوم و غیر ایشان که بودند ثنا ایشان را ذکر کرده ایشان سبب طناب
ملالی است قیل کرسی از سعد بن منکرین بسبب جزیه اتهامات و مبالغه و اغراق سر مخالفت و شقاق مخرب اجماع و اتفاق جمهور
علمای خود شود بلکه اصل بنای مذهب اهل سنت را خراب اند زیرا که دلیل معتبر بر اصل آن نزد ایشان الا اجماع خمس
نفر یا چهار نفر یا دو نفر چنانکه ذکر شد خواهد آمد ندیده باب استدلال عامه بخلافت حضرت خلافت مآب او و چنین کسی
لا بد و لا علاج بدون خوف و هراس از مؤاخذه طعن و تشنیع محققین جلالت اساس نکرده مروج روح او بر قاسر
مکر از اولاد خناس الذی یوسوس فی صدور الناس است بلا شبهة و الناس و اما تقریب استدلال باین خبر شریف بچند
وجه میباشد اول دلالت صریح بلسان فصیح بر مساوات انبیا است دوم دلالت التزامی آنچه اول پس بدانکه در جمله از
طرق حدیث شریف که اکابر ائمه ثقات ایشان روایت کرده اند در آخر خبر شریف حضرت رسول خدا فرموده
است ففی النبوة و فی علی الخلافة از انجمله روایت ابن مغازلی است که بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفته قوله
علیه السلام کنت انا و علی نورا بین یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور
الحلی الاخباری قال حدثنا [illegible] احمد العدل الواسطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا [illegible] احمد قال حدثنا احمد بن
المقدام العجلی [illegible] عن سلمان [illegible]
قال سمعت حبیبی محمدا [illegible] یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله [illegible] قبل ان یخلق
الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه [illegible] صلب عبد المطلب
ففی النبوة و فی علی الخلافة [illegible] در فردوس [illegible] خبر داد سلمان [illegible]
در فرائد السمطین باسناد خود روایت کرده از سلمان [illegible]
طالب من نور واحد عن یمین العرش یسبح الله ویقدسه من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما
خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال [illegible] وصلب عبد المطلب فقسمه نصفین فجعل
النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف فی صلب عمی ابی طالب فخلقت من ذلک النصف وخلق علی من النصف
الآخر واشتق الله تعالی لنا من اسمائه اسماء فالله عز وجل محمود وانا محمد والله الاعلی واخی علی والله فاطر وابنتی فاطمة
والله محسن وابنای الحسن والحسین وکان اسمی فی الرسالة [illegible] واسمه فی الخلافة والشجاعة فانا رسول الله [illegible]

ابطال ادعای اجماع

[illegible] از ثبوت [illegible] منقول [illegible]

اطلاق احادیث [illegible] بر [illegible] مقام [illegible] نزد [illegible] اصول [illegible]

[illegible] انوار ثلاثه [illegible] رسول الله صلعم و علی از نور واحد [illegible]

[illegible] کنت انا و علی نورا [illegible] عن سلمان [illegible] قال رسول الله صلعم [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] و احمد بن ابراهیم [illegible] جواهر [illegible]

[illegible] کرده و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل که فصل حادی عشر در کونه صلعم و کونه کرم

الله وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها

حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب ابی طالب فاخرج منی نبیا و اخرج علیا وصیا رواه ابو الحسن

المغازلی الشافعی الواسطی عن سلمان الی آخر الخبر قال رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول فهی النبوة

اعنی ختم النبوة و قوله وصیا علی الخلافة ای ختم الخلافة فکما کان خاتم النبوة کذلک کان کرم الله وجهه خاتم الخلافة و

تاویل هروی [illegible] محض است زیراکه تاویل بلا دلیل دعوی بلا شاهد است بلی اگر بنا بر این باشد که حضرت ختمی مآب

خاتم انبیای سابقه بوده علی علیه السلام هم خاتم اوصیای سابقه میباشد و چنانکه او بلا واسطه خاتم بود علی هم بلا واسطه

خاتم اوصیا بود اگر گویند که علی خاتم اوصیای پیغمبران نبود بلکه اول اوصیا خاتم بود زیراکه خاتم بقول شما مهدی

میباشد جواب گوئیم که علی [illegible] بدون واسطه بعد از آن مطلب سهل است و همچنین حدیث مذکور دلیل

[illegible] با هزار عشره و [illegible] بمقام [illegible] چنانکه در حدیث منزلت ذکر شد دقیم از وجوه

تقریب است لا ان بعض صریح جمله اخبار ثبت که بلفظ وصایت روایت کرده اند ایضا ابن مغازلی در مناقب گفته

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی اخبرنا ابو عبد الله محمد بن علی بن مهدی السقطی الواسطی اخبرنا محمد بن عبد الله

بن ثابت اخبرنا محمد بن مصطفی اخبرنا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله عن

النبی صلعم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین جزء فی صلب عبد الله وجزء

فی صلب ابی طالب فاخرج منی نبیا واخرج علیا وصیا و احمد بن محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی در کتاب تبر مذاب فی

بیان ترتیب الاصحاب بعد از نقل حدیثی از مسند احمد بن حنبل و مناقب حضرت امیر المؤمنین تصنیف او گفته و روی

ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند و المناقب ان النبی صلعم قال کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق

آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک فیه و جعله جزئین فجزء انا و جزء علی و زاد صاحب کتاب الفردوس

ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة و لعلی الوصایة پس معلوم و بر واضح است که قرین کردن آن

حضرت وصایت علی بن ابی طالب را با نبوت نامه خود دلیل وصایت عامه است نه وصایت جزئیه ناقصه پس چنانکه

نبوت آنسرور متفرع بر نور آنحضرت است و تقدم خلق شدن ان یخلق آدم و هکذا وصایت آنسرور و مراد از وصایت

مرادف خلافت و امامت است و تاویل آن بوصایت ناقصه مثل تاویل کردن بعض اهل کتاب است نبوت پیغمبر را بابطال

ارتفاع شان و علو مرتبه او میان عرب پس این تاویل چنانکه محض اضلال عباد الله است از راه حق فکذا تاویل وصایت

وصی بلا فصل بوصایت جزئیه ضلال امت محمد صلعم است بلکه متبادر از وصایت وصایت خاصه مطلقه است چنانچه

بطلان آن معلوم است و اما تقریب دلالت بر استلزام امامت بچند وجه است اول آنکه در طرق عدیده حدیث شریف

لفظ تسبیح و تقدیس وارد است که وقت اتحاد آن دو نور مبارک با هم در یمین عرش تسبیح و تقدیس ارباب تمجید عظمت

کبریائی الهی مشغول تهلیل و تقدیس و تسبیح بودند یا در پیشگاه حضرت اقدس لایزال از راه امتثال طاعت و انقیاد

تسبیح میکردند حضرت ذو الجلال را چنانکه در روایت عبد البر در بهجة المجالس و ابن مغازلی در مناقب و محمد واعظ

هروی در ریاض الفضائل از حضرت سلمان و ابی ذر [illegible] دیلمی در کتاب فردوس الاخبار و عاصمی باسناد خود از انس

بن مالک و نطنزی در کتاب الخصائص و اخطب خوارزم در مناقب و ابن عساکر در تاریخ الشام علی ما نقل الکنجی

[illegible] احمد بن علی [illegible] الواسطی

و ابن

[illegible] ... حضرت
سلمان ... [illegible] ... ذکر
ابوهریره ... [illegible] ... النور ... وقد
کنا ... [illegible] ... الله ...
[illegible] ... التسبیح ...
ابوهریره ... [illegible] ...
[illegible] ... آدم ...
[illegible] ... تسبیح وتقدیس ... تحمید ...
ولصنفات کانتا من الانبیاء وغیرهم کمن محمد ... [illegible] ... ابن نقد من تحمیدنا وتطهیر
رسیده ... [illegible] ... من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة ... [illegible]
[illegible] ... الی یوم ... [illegible] ... فضیلة ... [illegible]
[illegible] ... عبد الوهاب بن علی سبکی ... شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد از ذکر احادیث ... [illegible]
[illegible] الکتاب العزیز دلیل علی ذلک ایضا قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون واذا ثبت ذلک فی الشهید یثبت فی حق النبی ﷺ بوجوه احدها ان هذه رتبة شریفة اعطیت للشهید کرامة
ولا رتبة اعلی من رتبة الانبیاء ولا شک ان حال الانبیاء اعلی واکمل من حال جمیع الشهداء فیستحیل ان یحصل کمال للشهداء ولا
یحصل للانبیاء لا سیما هذا الکمال الذی یوجب زیادة القرب والزلفی والنعیم والانس بالعلی الاعلی والثانی ان هذه الرتبة
حصلت للشهداء اجرا علی جهادهم وبذلهم انفسهم لله تعالی والنبی ﷺ هو الذی سن لنا ذلک ودعانا الیه وهدانا
له باذن الله تعالی وتوفیقه وقد قال ﷺ من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة ومن سن سنة سیئة
فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة وقال ﷺ من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجور من یتبعه لا ینقص
ذلک من اجورهم شیئا ومن دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من یتبعه لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا والاحادیث
الصحیحة فی ذلک کثیرة مشهورة فکل اجر حصل للشهید حصل للنبی ﷺ مثله والحیوة اجر فیحصل للنبی ﷺ مثلها زیادة علی
ما له ﷺ من الاجر الخاص من نفسه علی هدایة المهتدی وعلی ما له من الاجور علی حسناته الخاصة من الاعمال والمعارف
والاحوال التی لا تصل جمیع الامة الی عشرها ولا یبلغون معشار عشرها وهکذا نقول ان جمیع حسناتنا واعمالنا
الصالحة وعبادات کل مسلم مسطرة فی صحائف نبینا ﷺ من الاجور اضعافا مضاعفة لا یحصرها الا الله تعالی ویقصر
العقل عن ادراکها فان کل شهید وعامل الی یوم القیمة یحصل له اجر ویتجدد لشیخه فی الهدایة مثل ذلک الاجر ولشیخ شیخه
مثلاه وللشیخ الثالث اربعة وللرابع ثمانیة وهکذا یضعف فی کل مرتبة الاجور الحاصلة الی ان تنتهی الی النبی ﷺ فاذا فرضت
المراتب عشرة بعد النبی ﷺ کان للنبی ﷺ من الاجر الف واربعة وعشرون فاذا اهتدی بالعاشر حادی عشر صار اجر النبی ﷺ
الفین وثمانیة واربعین وهکذا کلما ازداد واحد یتضاعف ما قبله ابدا الی یوم القیمة وهذا امر لا یحصرها الا الله تعالی
ویقصر العقل عن کنه حقیقته فکیف اذا اخذ مع کثرة الصحابة وکثرة التابعین وکثرة المسلمین فی کل عصر وکل واحد من الصحابة
یحصل له بعدد الاجور التی یترتب علی فعله الی یوم القیمة وکل ما یحصل لجمیع الصحابة حاصل بجملته للنبی ﷺ وبهذا یظهر
رجحان السلف علی الخلف فانه کلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف ویتضاعف بالطریق الذی بینها علیه ومن تامل
هذا المعنی ورزق التوفیق انبعثت همته الی التعلیم ورغب فی نشر الخیر لیتضاعف اجره فی حیاته وبعد موته علی الدوام ویکف
عن احداث البدع والمظالم من المکوس فانها یضاعف علیه وزرها بالطریق الذی ذکرناها مادام یعمل بها فلیتامل
المسلم هذا المعنی وسعادة الهادی الی الخیر وشقاوة الداعی الی الشر از عبارت سراسر منانت بوضوح رسید که
بموای حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة وبکرا احادیث صحیحه کثیره اجر

[illegible]

[illegible] بالاعمال [illegible] اعمال صالحه [illegible]
[illegible] اعمال صالحه [illegible]
[illegible] تسبیح و تقدیس [illegible]
هل [illegible] الی یوم القیامة [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن منصور [illegible] از ابن عباس روایت کرده که قال النبی صلی الله علیه وآله کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل
ان یخلق الله عز وجل آدم باربعة عشر الف عام یسبح ذلک النور فتسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم القی ذلک النور فی صلبه
قال رسول الله ص فاهبطنی الله الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح وقذف بی فی صلب ابرهیم ثم لم یزل الله تعالی ینقلنی من
الاصلاب الکریمة والارحام الطاهرة حتی اخرجنی بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط [illegible]
[illegible] روایت از ابن عباس [illegible] پس از این روایت معلوم شد که تسبیح آن نور پاک سبب تسبیح ملائکه مقربین
گردیده این چگونه روا باشد تقدیم مسلمین مسبوق بکفر برهة من الزمان را بر اسناد ملائکه مقربین و سبب اصلی خلق
اولین و آخرین علیه سلام الله رب العالمین وهل هذا الا جور شدید و عسف عنید و حیف بعید و ظلم مدید و جحد [illegible]
آنست که در طرق بعضی از روایات وارد است که حضرت آدم علیه السلام بعد از دیدن اشباح خمسه طاهره سؤال کرد از حضرت قادر
الهی که ایشان کیانند خطاب رسید که ای آدم اولاد تو میباشند اگر ایشان نمیبودند تو را خلق نمیکردم و نه بهشت و نه جهنم
و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس نه جن را و اسماء ایشان مشتق میباشد از اسم من بعزت خود
قسم اگر بقدر دانه خردلی از بغض یکی از ایشان در دل کسی باشد هر آینه او را داخل در جهنم خواهم نمود و یا الله ای آدم [illegible]
[illegible] کان منند با ایشان نجات میدهم خلق اولین و آخرین را و با ایشان هلاک میکنم یا آدم اگر تو را حاجتی بمن
باشد باین خمسه طاهره متوسل باش چنانکه حموینی در فرائد السمطین باسناد خود روایت کرده علی ما نقل عن ابی هریرة عن
النبی ص انه قال لما خلق الله تعالی ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا و رکعا قال آدم یا رب
هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم قال فمن هؤلاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی وصورتی قال هؤلاء خمسة من ولدک
ولولاهم ما خلقتک هؤلاء خمسة شققت لهم اسماء من اسمائی لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الکرسی ولا السماء
ولا الارض ولا الملائکة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا العالی وهذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا ذو
الاحسان وهذا الحسن وانا المحسن وهذا الحسین آلیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال حبة من خردل من بغض احدهم الا
ادخلته ناری ولا ابالی یا آدم هؤلاء صفوتی بهم انجیهم وبهم اهلکهم فاذا کان لک الی حاجة فبهؤلاء توسل فقال النبی
نحن سفینة النجاة من تعلق بها نجی ومن حاد عنها هلک فمن کان له الی الله حاجة فلیسئل بنا اهل البیت و در روایت
نطنزی که مذکور شد حضرت آدم سؤال کرد الهی آیا خلق کرده خلقی را که او دوستتر باشد بسوی تو از من حق تعالی در
جواب این سؤال فرمودند نعم لولاهم ما خلقتک پس معلوم شد که اسد الله الغالب سیف الله المسلول مثل جناب رسالت
مآب سبب اصلی ایجاد مخلوقات است از همه انبیاء و اوصیا و انس و جن و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین و عرش و
کرسی این کمال شرف و حرمت و نهایت فضل و مرتبه است که عقول از ادراک کنه آن عاجز است و از جمله بدیهیات اولیه
است که حضرات ثلثه از این مرتبه بهره و از این عطیات بمشام ایشان نفحه و رائحه نرسیده پس لازمه این مرتبه عظمی و درجه
کبری تقدیم اوست بر همه مرتبه بر دیگران هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور کسیکه سبب نجات
باشد اطاعت او و موجب هلاکت باشد عصیان او و او باشد برگزیده خداوند متعال و سبب نجاح مطالب و سؤل در
قضای حوائج مثل حضرت آدم ابو البشر مأمور باشد بتوسل باو هل یجوز عند العقل والعقلاء تقدم الثلاثة السفهاء
واحق الحمقاء علی من امر آدم بالتوسل الیه فی نجح المطالب و کشف الصعاب چنانکه در قبول توبه متوسل با انوار خمسه
طاهره گردید تا بشرف اجابت مشرف گردید چنانکه ابن مغازلی و دیگران در کتاب خود شان در تفسیر فتلقی آدم

فضائل الزهراء [illegible]

[illegible] الاخطب [illegible] [illegible] اخبرنا [illegible]

[illegible] [illegible] اخبرنا [illegible] [illegible]

حدثنا [illegible] عن ابن عباس قال سئل النبي صلى الله عليه عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب

عليه قال سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علي فتاب عليه [illegible]

المطلب قال [illegible] سألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين [illegible] الذي قال الله عز

وجل فتلقى آدم من ربه كلمات [illegible] السيوطي [illegible]

كلمات [illegible] ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلى الله عليه عن الكلمات التي

تلقاها آدم من ربه فتاب عليه قال بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علي فتاب عليه [illegible]

[illegible] الدارقطني وابن النجار عن ابن عباس [illegible] باب [illegible] موجود است [illegible]

جعفر الصادق [illegible] في قوله تعالى فتلقى آدم من ربه كلمات [illegible]

النبوة [illegible] ملائكه وانبيا [illegible] آدم صفي [illegible]

جعفر صادق [illegible] فتلقى آدم من ربه كلمات [illegible]

بود [illegible] جبرئيل امين [illegible] آدم [illegible]

[illegible] جبرئيل [illegible] بود و كنگره هاي آن [illegible]

در اين قصر [illegible] بودند ياقوت احمر [illegible] از نور [illegible]

در غايت حسن وجمال ترتيب داده [illegible] دو گوشواره [illegible]

از نور [illegible] از غايت صباحت وملاحت [illegible] حسن وجمال حوا را در

جنان فراموش ساخت پرسيد يارب ما هذه الصورة خطاب آمد كه اين صورت فاطمه زهرا دختر محمد مصطفى

است وآن تاج نور پدر اوست [illegible] عليه من الصلوات افضلها وآن قلاده [illegible]

شوهر [illegible] علي كرم الله وجهه وآن دو گوشواره [illegible] رضوان

الله عليهما است بعد از آن [illegible]

[illegible] انا المحمود وهذا محمد [illegible] انا العلي الاعلى وهذا علي [illegible]

كتابت كرده بود كه انا الفاطر وهذه فاطمه [illegible] انا المحسن وهذا الحسن

[illegible] جبرئيل فرمود كه اي آدم اين كلمات با بركات [illegible]

اسامي گرامي [illegible] بعد از اينكه سيصد سال [illegible]

[illegible] يا محمد يا علي الاعلى يا فاطر يا محسن

ويا منان الاحسان بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين ان تغفر لي وتقبل توبتي يا غفور از جانب قدس خداي

جل وعلا وحي آمد كه اي آدم اگر از من [illegible] تمامي ذريت خود را خواست ميكردي ببركت اين پنج تن همه را مغفور

ميساختم فذلك قوله فتلقى آدم من ربه كلمات پس دلالت اين حديث شريف با احاديث سابقه صراحت تمام دارد

بر تقدم انوار خمسه طاهره بر وجود حضرت آدم بلكه همه انبيا واوليا واوصيا بلكه خلق اولين وآخرين بلكه اول ما خلق الله ايشان

بودند واين تقدم بنا بر اختلاف اخبار سابقه مختلف است در بعضي دو هزار سال ودر بعضي چهارده هزار سال ودر روايت

ابن عساكر وخطيب بغدادي چهل هزار سال پس افضليت آنجناب على الاطلاق والعموم بر همه انبيا واوصيا غير از خاتم

انبيا معلوم گرديد واز جمله بديهيات است كه السابقون السابقون اولئك المقربون پس كسيكه مقرب حضرت اقدس

الهي باشد بالقطع واليقين متعين ميباشد بر خلافت وامامت   نور كجا تابع ظلمت شود   عقل كجا طالب [illegible] شود

ثم اين ملازمات كه اظهر من الشمس است نزد حلال زاده واضح است ولنعم ما افاد ابن بطريق سقاه الله برحمته

[illegible]

طيب

[illegible]

الملك الهي حيث قالوا ... لقد علل هذا الخبر بعض اهل الاخبار الواردة عن ... [illegible]

فالذي يظهر ... فليطلع في ذلك ... الاسماء ... الاتصاف فالحاصل بيان

... ولا يعلم قدر آدم ... صلى الله عليهما السلام ... ان الله تعالى

قبل ان يخلق الله تعالى آدم بعشر الف عام سبحان الله تعالى لا يقدر احد ان يدعي فيما قاله ... [illegible]

... ابن محمد است ... وابي الجوزي ... [illegible]

... موضوعات ... کذا ثبت در انجا ... [illegible]

... در شرح شعر شاعر لك في انا العلوم من الغني ... ومنها الادم الاسماء

... بمثل الفضل والشرف ... واحتاج الناظر الى هذا التفضيل

العلم بها ... آدم ... الملائكة العلوم التي علمها الله تعالى له وكانت سببا لامرهم بالسجود والخضوع

له بهذا ... ربما يتوهم ان هذه المرتبة الباهرة لم يحصل

... في ذلك التوهم ببيان ان آدم لم يحصل له من العلوم الا مجرد

العلم باسمائها ... ومسمياتها ولا ريب ان العلم بهذا اعلى واجل من العلم بمجرد اسمائها لانهما

... النبيين ... في الخصوصية بالذات فذلك بالوسيلة وشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق

آدم انما هو خلق نبينا من صلبه فهو المقصود بطريق الذات وآدم بطريق الوسيلة ومن ثم قال بعض المحققين انما

سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم في جبينه ... است که نور علوی با نور نبوی ع یکی بودند پس بنا بقول

این محقق مدقق سجود ملائکه برای فخر علوی هم ثابت شد پس نور و یکم مسجود ملائکه آسمان باشد اشرف وافضل

واقدم مینا شد از ظلمت کسانیکه بمحمود ... باصنام مخصوص مشرکین با انکار توحید رب العالمین بلکه در

حال اسلام مشکک نبوت سید المرسلین در ... حلیه کرده باشند فاعتبروا یا اولی الالباب بلکه بعضی از ظرفا

اعتذار کرده اند از قبل شیطان بعدم سجده او بر آدم باینکه دانسته که در صلب آدم خاکی هست چون تو ناپاکی غافلان

دانشند چه بسیار خوب گفته است نعمت خان در شرح مثنوی حیث قال بطریق الحکایة واعظی بهر جواب ابلیس را

گفت آدم را نکردی تو سجود خواست در کار شر کند تلبیس را وین تخلف را سبب آخر چه بود پس جواب دشواب میافتد برو

میشوی مقفول در زندان او کبر و نخوت دامن دل را بسوخت تا بشکل آدمی داشی نشد اینکه ابقی من شریفم او وضیع

آفشم من آدم از خاک نقیع خود بمیدان که آتش سرکش است آب گل صد بار بهتر از آتش است بی شکل اسباب فیض سعادت

وای بر آتش که قهر و وحشت است خنده زد شیطان گفتا ای خوش سیر راست شد کز راست بر ما هرچه هست کرده ام از بهر

تو فضلی جد و جهد تا از چنین پشت آوردم بمهد جد تو در جد من کشته پدر خاک از خاک ندانستی پسر جد او را

مادر تو ساختم باز در زیبد ... انداختم جمع کردم خواهری با مادری سعی من بنگر در این صنعت گری حق سنا

نیست در تو مطلقا تا سزا را چنین بادی بسزد از خلایق لعن تو شد لعن من باز خود هم آمدی بر طعن من

خلق را در بعثت کردم غوی خوابی ناحق همینم میدهی چون تو در مسجد بمنبر آمدی نعره یا ایها الناس زدی

مردمان در انتظار وعظ و پند تا چه خواهی گفت حرف دلپسند ناگهان گفتی که من کو دیده ام باز محتاج وضو گردیده ام

آمدی الحال از منبر فرود کوز بر دیشت همین وعظ تو بود تو که نتوانستی از بادی سکوت تو بجای آنکه گفت ای دوقوت

چیست آخر این همه باد و بروت گفته بر منبر که ای قد قنوت کز تو از ضبط پس خود غافلی پس چه سان تو پیشوای محفلی

کس نمیگوید چه بود این ماجرا باشد این ابله امام ما چرا چشم بگشا چشم بند بها نگر تا چه سان کردم جهان از آن کور و کر

گویمت اکنون جواب ای خود پسند تو ز دهان زیر و بالا یت ببند بوالبشر را من نیاوردم سجود زانکه از نسل تو

ای ذروجود راست میگوئی که آتش سرکش است آب و گل صد بار از آتش بهتر است لیک تراب و گل ناپاک تو کاب نسبت

اند از خاک تو از چه معلوم بد کاری کنی من بجواب تو بیداری کنی غیر از این هم کار دها تا صواب الخ تو

[illegible]

[illegible] ... ابو ... [illegible]

انها ... این ... [illegible] ... دین و صفات ... [illegible]

در ... [illegible] ... استماع ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

کرده ... [illegible] ... اختیار ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

او ... [illegible] ... شیطان ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

معنی آشنا ... [illegible] ... چون ... عقل ... [illegible] ... بلکه ... [illegible]

بیان ... [illegible] ... پس ... [illegible]

از امام ... علیه السلام ... بوده ... [illegible] ... است که ... [illegible]

بکند بلکه علمای خود شان این صفت کرده اند ... [illegible] ... صفات خود بوده اند

گاه تعبیر از آن بنور محمدی و گاهی بعقل ... و گاهی بجوهر مجرد ... کرده اند و

گفته اند که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز نمی تواند بود چنانکه حسین دیار

بکری در کتاب خمیس فی احوال النفس النفیس گفته و در شرح المواقف قال بعضهم ان المعلول الاول من حیث انه مجرد یعقل ذاته

ومبدأه یسمی عقلا ومن حیث انه واسطة فی صدور سائر الموجودات ونقوش العلوم یسمی قلما ومن حیث توسطه فی افاضة

انوار النبوة یسمی نور الانبیاء قال وسیجی لهذا زیاده بیان و عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة گفته و پیغمبر ما در عالم

شهود اگر چه آخرین پیغمبران بود اما در عالم غیب اولین ایشانست کما قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و بیان آن اینست که حضرت

ذو الجلال والافضال در ازل الازال حیث کان الله ولا شیء معه اول تجلی که بنفس خود کرد بحکم وجود غیب در عین باشد

بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین

اول و حقیقت محمدیه گویند و حقایق سایر موجودات همه اجزاء و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصور آنها واقع

شده است در غیر انتشار و انبعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یا منبر است و صورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه

ارواح جوهریست مجرد که شارع علیه السلام تارة از آن بعقل و تارة بقلم و تارة بروح یا بنور تعبیر فرموده است حیث قال علیه السلام اول ما

خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف

اعتبارات است زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی تواند بود و صورت وجودی سایر حقایق ناشی از صورت وجودی

آن حقیقت است مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدم است پس آدم و سایر

انبیا علیهم السلام مادام که بصورت جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشده اند بنبوت موصوف نگشتند بخلاف پیغمبر ما

که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داده شد و اعلام کرده اند بنبوت بالفعل و در همه شرایع حکم ویرا دادند اما

بدست انبیا و رسل که نواب وی بودند چنانکه در عالم شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و معاذ بن

جبل بنیابت وی در یمن رفتند و تبلیغ احکام کردند زیرا که نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند الله پس همه شرایع

شریعت وی بوده که بدست نواب وی بخلق رسیده است و چون بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرایع کرد

که بحسب باطن اقتضا کرده بود زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرایع است و حسین دیار

بکری همین عبارت را در خمیس گفته پس سبقیت و اقدمیت خلقت جناب رسالتمآب دلیل افضلیت آنحضرت است و کذلک

نور علی بن ابی طالب علیه السلام که با نور انور متحد بوده و تقدم احدی بر آنحضرت روا نخواهد شد هرچند بوده

باشد در غایت فضل و جلالت کجا مانده از کسی که عاجز ماند از فهم اب و کلاله و ملا معین در معارج النبوة در بیان ایجاد

نور حضرت محمدیه گفته **فصل اول** در بیان احادیث اول ما خلق الله تعالی نوری مشتمل بر نعت آنحضرت علیه الصلوة و

السلام بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد قال رسول الله صلعم اول ما خلق الله

نوری لمعه حضرت سید سادات و سند سعادات شاه اسرار و مه انوار حکم لطیفه علوم عرفان صحیفه ...

نوری

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنایه [illegible] [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] چنین [illegible]

[illegible] خاتم النبیین و [illegible] ادم [illegible]

[illegible] کون و مکان [illegible] که اول ما خلق الله نوری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] عالم [illegible] مقصود توئی همه طفیل اند

[illegible] ابو القاسم احمد محمد صلی الله علیه وسلم و افاض علی [illegible] العالمین [illegible] چنین میفرماید

که اول ما خلق الله نوری یعنی اول شاهدی که در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید و اول عروسی که از
خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور بیرون خرامید بلکه اول نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوری
که بلمعان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان عرصه کون و مکان جلوه داد نور باسرور حضرت
من بود که سید کائنات و سرور موجودات صلی الله علیه وسلم توئی که مطلع احسان و مظهر جودی که کن فکان نبود از
نام موجودی درین ضیافت هستی بخوان جود و کرم همه طفیل تواند و توئی که مقصودی هنوز آدم و عالم نبود
نام و نشان که در سراچه وحدت جلیس حق بودی یعنی هنوز دیبه خلعت بکوشش خلیقت نرسیده بود و کام انام در بزم
اعلام ملام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز در مجود بر چهره این حصار کبود نقش نبسته بود و جوهر فروش بازار صنع حکمت
شب شب را با رشته غرر و ارید و عقود انجم نبسته بود یا و نیامده چنین تقدیر با قلام مقادیر اشکال نصادیر بر چهره الواح
ارواح نه بسته بودند و صیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی را در اقفاص اشباح جسمانی باز نداشته بودند
هنوز خروس صبح بو قلمون بال کن فیکون برهم نزده بود و همای کاف و نون در هوای حما مسنون سایه خلافت
باز نگسترانیده و خیاط کرم وجود خلعت وجود در قد آدم مسجود نپوشانیده بود نه سفینه سکینه جنت بر روی
قلزم خلقت روان گشته و نه نهنگ با فرهنگ دو نوح در قعر بحر هیبت پنهان شده و نه چهار قائمه مرتفع عرش در
قبضه حملة الاستوار گشته نه کرد بالتر حسن فرش بر بساط کون بر قرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقعر فلک
مد قر مقرر گشته و نه طباق مستمع سماوی بر تخت بکره ناری محیط آمده دوشیزه کان شبستان عدم در خدر حکمت
قصه غمزه کان و الباء هستی سر بگریبان خمول عزت برده نه عالیان آفریده نه زادمیان پرورده نه عرش عالم نه
دیده بر آدم نه از خاکیان عمدی نه از افلاکیان حمدی نه از قدسیان تاجی نه از ترابیان حاجی نه از یحبهم دامی و نه از یحبونه جامی نه از
مخلوقات بودی نه از موجودات کوئی نه از عرشیان آوازه نه از فرشیان نوازه نه از بالا و پستی خبری و نه از بالا و هستی اثری
که نقطه روح لطیف این سید کریم دائره الطاف پرکار روا میگشت و مرحمه تسبیح میجنبانید که اول ما خلق الله نوری
شاه رسل شفیع رسل خورشید فیض نور اول هم نور ده چراغ بینش هم چشم و چراغ آفرینش شاهنشه
تخت سماع خواننده تخته معما گنجینه کیمیای عالم پیش از همه پیشوای عالم بسته کر آسمان بکاوش انجم
همه خاوشان تارش بر کنکره کشیده فتراک کاینجا نرسد بکند ادراک انتهی پوشیده نماند که این عبارات ملیحه و اشارات
فصیحه و تقریرات وشیقه و تحریرات انیقه و تلویحات زیبته و تصریحات متبعه بر آنکه تقدم خلق آنحضرت دلیل ظاهر
و برهان باهر بر کمال افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آن پیشوای قافله موجودات بر ظاهر است و
معلوم است که اتحاد نور علوی با نور نبوی مقتضی تقدم آنحضرت است بر دیگران فمن قدم الغیر علیه فقد ضل
فی طریق الاضلال لعذهب الی الیمین والشمال لیکن اگر متعند در دین و متعصب بی دین گوید که اولا حدیث اول ما

خلق الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حتى [illegible] فقد [illegible] ما [illegible] عن النبي صلعم قال

كنت انا وعلي بن ابي طالب نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

جزئين فجزء انا وجزء علي جواب اين حديث موضوع است باجماع اهل حديث در اسناد اين حديث محمد بن خلف مروزي است

يحيي بن معين گفته كه او كذاب است و دارقطني او را متروك گفته و كسي خلاف اين نكرده و ذكر انبيوف و ديگر طرق جعفر

بن احمد را دفعي عاليست كه اين متاع است اكثر اهل التابعين را در قدح صحابه وضع كرده و شافعي بسند خود روايت كرده

كه گفت صلعم كنت انا وابو بكر وعمر وعثمان وعلي قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكنا ظهره ولم نزل ننتقل في

الاصلاب الطاهرة حتى نقلني الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب

عفان ونقل عليا الى صلب ابي طالب اين حديث هرچند ضعيف است لكن در اسناد او متهم بالكذب نيست شاه عبد العزيز

ولي الله در تحفة المعروفه بعينها اين عبارات را با تصرف بعضا من بدون با جزئيات كوركرده وهم چنين كابلي در صواقع

نقشه الترويج في ابطال السند لا ال الذي تقتضي على ان الامام بعد النبي باحاديث اهل السنة الذي ذكر الاخبار قال الثاني

ما تكات النبي صلعم قال كنت انا وعلي بن ابي طالب نورا الى آخر الحديث قال وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الحديث وفي اسناد

محمد بن خلف المروزي قال يحيي بن معين هو كذاب وقال الدارقطني متروك ولم يختلف احد في كذبه وذكر من طرق اخرى وفيه جعفر

بن احمد وكان رافضيا غاليا كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسبهم ولانه روى الشافعي بسنده الى النبي صلعم

انه قال كنت انا وابو بكر الى آخر الحديث المذكور الى ان قال وليس في اسناده من يتهم بالكذب لان مثل هذه الاخبار لو ثبت

لا يحتج به في مثل هذه الامور وذلك ظاهر فهو النار على سواهم الطور اما جواب انه موضوع بدون حديث شريف الحمد

لله كه سند كثرت صحابه در تابعين احبار آن جهل نفر ابن علما اين خود نسبت بذكر كرده انده خود وضع در آن مستلزم

تكذيب صحابه كبار و تقبيح تابعين عاليمقدار و تحزيب علما ذوي الفضل والفخار است فاما جواب انفعا من بدون آن با

اخبار جعلية مكذوبة مذكوره اول آنست كه حديث موضوع مجهول بنا بر انچه ابن حجر مكي در صواعق روايت كرده است

اينست اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا في سيرته ان الشافعي روى بسنده انه صلعم قال كنت انا وابا بكر وعمر و

عثمان وعلي يمين العرش قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق الله آدم اسكنا ظهره ولم نزل ننتقل في الاصلاب

الطاهرة حتى نقلني الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى

صلب عفان ونقل عليا الى صلب ابي طالب ثم اختارهم لي اصحابا فجعل ابا بكر صديقا وجعل عمر فاروقا وعثمان

ذا النورين وعليا وصيا فمن سب اصحابي فقد سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله فقد اكبه الله في النار

على منخريه انتهى و محب طبري در رياض النضرة گفته ذكر انهم اي الخلفاء الاربعة والنبي صلعم كانوا قبل آدم و

كل منهم بمنفرد والتحدير من سبهم عن محمد بن ادريس الشافعي بسنده الى النبي صلعم قال كنت انا وابا بكر الخ الى

ان قال خرجه الملا في سيرته وابراهيم بن عبد الله اليمني الشافعي در كتاب الاكتفاء گفته عن الامام ابي

عبد الله محمد بن ادريس الشافعي القرشي المطلبي يسنده الى النبي صلعم انه قال كنت انا وابا بكر وعمر

بن عبد الله یمنی شافعی در کتاب الاکتفا فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی القرشی الهاشمی بسنده
الی النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی انوارا بیمین العرش الی آخر الحدیث وگفته اخرجه الحافظ عمر بن خضر
فی سیرته الخ پس این خبر صریح است که انبیا مساعد و موید مدعای اهل حق است و معارض هم نداره و نیز اگر اثبات
صفت صدیقیت برای ابی بکر و فاروقیت برای عمر و تسمیه در تورات بر تسمیه علی صلاة دلالت بر افضلیت ایشان نداره چنانکه
خلافت ایشان بلی سوء خلافه فرموده ثم اختارهم لی اصحابا و حبابه بوده هم ضرری بحال اهل حق نداره و اما قوله ص
وعلیا وصیا پس صحیح است در وصایت آنحضرت و معنی نمیباشد مگر بعد از وفات شخص و وصی را بهر معنی که بگیرد
مفاد ثم است بر غیر معنی و این بنا بر اینکه علیا و ابا عده بگونه مفعول اول لجعل بگیرد و وصیا مفعول ثانی آن و احتمال
هست که علیا عطف بشود بجای ضمیر جمع که هم باشد پس معنی چنین میباشد ثم اختار علیا وصیا و این هم
اتم است از حیث فائده بر اهل حق و اما تحدید سابات ایشان هم دلالت ندارد بخوبی ایشان بلکه از این حدیث اهل باطل
بودن معاویه ثابت میشود زیرا که او همیشه سب علی بن ابی طالب را میکرد چنانکه از روایت سابقه قضیه سعد
با معاویه مذکور شد ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام وثانیا آنکه اخبار اولیه متفق علیه بین الفریقین
است سنی و شیعه هر دو روایت کرده اند و تصحیح نموده اند بخلاف اخبار جواب ثانویه که سنی منفرد است در نقل
آن پس استدلال بان اخبار و تعارض نداختن میان انها صحیح نمیباشد زیرا که تعارض فرع تکافو است اخبار متفق
علیها بین الفریقین کجا و خبر یکه محض شافعی آن را ذکر کرده باشد از پیغمبر خدا بدون ذکر اسناد آن کجا و حال آنکه در حق
شافعی هست آنچه که در کتب خودشان نوشته اند که او تصریح کرده است بامامت و خلافت و واجب الاطاعه بودن
هرون الرشید و حال آنکه شیعه و سنی او را امام نمیدانند چنانکه تاج المحدثین سنیه علامه ابونعیم در حلیة الاولیاء و
فخر رازی در رساله فضایل گفته الباب الثالث فی حکایة محنة الشافعی وفیه فصول الفصل الاول فی کیفیة تلک
المحنة لما جئ بالشافعی الی العراق ادخل لیلا وکان فی رجله حدید الی ان قال ثم امر بالشافعی فادخل علی الرشید فرمی
القوم بابصارهم الیه فقال الشافعی السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته فقال الرشید وعلیک السلام
ورحمة الله وبرکاته بدئت بسنة لم تؤمر باقامتها ورددنا فریضة قامت بذاتها و قضیه مجلس شافعی با رشید طول
دارد و از حلیة الاولیاء واضح میشود که هرون را در فضائل و محامد خود اصل قرار داده و خود را فرع حیث قال
مخاطبا الرشید انت اصل ونحن فرع وهکذا از فخر رازی نیز همین روایت در همان کتاب گفته وقال الرشید کیف بصرک
بالعربیة قال الشافعی هی مبدئنا طباعنا بها تقدمت والسنتنا بها جرت ولقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکنت کمن
سلم من الداء فلم یحتج الی الدواء والقرآن یشهد بذلک قال الله تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه وانت وانا
منهم فالعنصر صعیف والجرثومة منیفة وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدقت بارک الله فیک و در حلیة الاولیاء
در روایت دیگر که در آن مناظره شافعی با بشیر مریسی روبروی هرون الرشید نقل کرده آورده که فقال له ای للشافعی
بشر دع عنک الاجماع هل تعرف شیئا اجمع الناس علیه قال نعم اجمعوا علی ان الحاضر امیر المؤمنین فمن خالفه قتل
فضحک هرون وامر باخذ القید عن رجلیه از این عبارت ظاهر گردید که شافعی دعوی اجماع کرده است بر اینکه
هرون امیر المؤمنین است و مخالفت کننده او واجب القتل است و ایضا فخر رازی در رساله فضائل شافعی در فصل
ثالث مناظره که میان شافعی و محمد بن الحسن واقع شده نقل کرده است در آنجا دو جا هم شافعی بلفظ امیر المؤمنین
خطاب کرده است بهرون و او را ترجیح داده بر علویین بالفاظ فصیحه پس کمال مرتبه غلو ایمان و اتقان حضرت شافعی
که خلافت و امیر المؤمنین بودن برای بنی عباس ثابت میکند بنهایت ظهور رسید و بنا بقول ابوشکور محمد بن عبد
السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید لا بغیر این کلمات کفر است چنانکه گفته است و
لو لم یصح خلافة ابی بکر ولا یکون اماما حقا لکان لا یجوز السکوت به والاغماض منه لان من رضی بامام باطل
فانه کفر الی ان قال واما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحسن والحسین وکان یتعلم من الله تعالی او من جبرئیل

قلنا هذا لا یصح لان الحسن و الحسین قد فوضا الامامة لمعاویة و بایعاه فلو کان لا یجوز لغیرهما او لذریت
اولادهما لکان ذلک خطأ و کفرا منهما لان نصب الامام من غیر قریش یکون کفرا و لعن کوید بل لان غصب الامامه
یکون کفرا اگر حسنین تفویض امامت بمعاویه و بیعت کرده بودند پس این جواب باطل بود که در کرها لا واقع شد و صلح نواسه
نتوان نمودند بلکه امام حسن علیه السلام چون دید که بودن امام حسین علیه السلام با وی بی نیامت بمقام سکوت بند امام صلح
فهمیده شد هر کلام بد نیکو است مثلا شما نام خواندن هر چند حضرت شافعی بالقول ابو شکور بسیار و ثوق
و اعتماد میفرماید بنوعیکه خبر مسند او را بایه خاتم حجت اند و ... با اشعار او مثل انکار با ... و ضعیف و علامات
کذب با ... و بسیار این خبر لایح و ظاهر است و ان نسبت بودن انوار خلفای ثلاثه در دو جبین حضرت ... حال انکه بر بقیه
از عمر شان در کفر و بت پرستی گذشته بود چنانکه بعد ذکر مطاعن ایشان تفصیلا ذکر خواهد شد و لا نمر این
همت قطعیه فریه شنیعه بمثابه ایست که حاجت بتوضیح و بیان سزاوار تامل و امعان نیست از جهة تقدم ارواح
ثلاثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و سایر انبیای اخیار علیهم است سوای افضل کائنات علیه و آله الاف التحیات
و این را احدی از اسلم و اسلامیان ملتزم نمیباشد بلکه این مطلب از اقبح افتراحات و اشنع الهامات و مخالف
اجماع جمیع امت سید کائنات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات است و اکرم اسلم خلیفه ... باب مکابره
و مجادله باز کنند و او را از ازل موجد و مسلم و ابی از کفر ... صد ... هستند در سبق کفر ثالث که ...
بدیهیات و اوضح متواترات و اصرح یقینیات و مسلم ... است ... بتوانند بود پس ... کی بوده ...
لفرط ... کون عقل عقلا ... میکنند ... اولاد ... لما ... الاغلال ...
عرش الهی بوده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم ... و ... نسبت ...
با اصلاب طاهره از قول حضرت و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ... بهتان ... الاحلام ...
و اضغاث الاغلال ... و بر ... و دین بقطع و یقین بلا ظن و تخمین ظاهر
مستبین است که اجماع اهل ... مصحوب ... و ... حضرت ... بحیث لا ...
... و ان ... یبلغ ... است هر چند ید ... اسلام طاهر اورا
طریق انقیاد ... بوده ... تا ... حضرت ... کفر و انکار
حضرت ... و ... ایشان از اوصاف
حمیده و ... ایشان از صفات حمیده و جزیل بیان خواهد شد ... و ...
متعدد ... این تجار ... اصلاب طاهره قرار ... کلامی است بسیار عجیب ... است ...
تعجب از ... است که چگونه این خبر را معتبر و موثق ... نقل کرده و ... ترجمه
شرح قصیده همزیه ظاهر میشود که ... بلکه ... و ... انما المشرکون نجس بر ان
شاهد است چنانکه در ... قصیده همزیه در شعر ... ذلک ...
بعد از ذکر احادیث ... بر کرامت نسب ... گفته تنبیه لک ان تأخذ من کلام الناظم الذی علمت ان الاحادیث
مصرحة به لفظا فی اکثره و معنی فی کله ان اباء النبی صلی الله علیه وسلم غیر الانبیاء ... الی آدم و حواء لیس فیهم کافر لان الکافر
لا یقال فی حقه انه مختار و لا کریم و لا طاهر بل نجس کما فی آیة انما المشرکون نجس و قد صرحت الاحادیث السابقة
بانهم مختارون و ان الاباء کرام و ان الامهات طاهرات معاذ الله نسبت قرار دادن اصلاب انساب بطاهرات
رسول خدا در جبین ... صادق ... باشد و ... که ... از ...
لوضاعین ... نقل کرده حدیثی که متضمن حلول ابی بکر ... نور ... عمر ... ابی بکر ...
عمر ... از محققین نقاد مثل ابو نعیم ... ذهبی و سیوطی و ابن العراق هم
او ... بطلان و موضوع بودن آن کرده ... سیوطی ... الموضوعات گفته ابو نعیم ...

[illegible] فضائل [illegible] رضی الله عنهما

حدثنا محمد بن عمر بن [illegible] حدثنا احمد بن یوسف حدثنا ابو شعیب [illegible] عن الحسن بن [illegible]
عن ابیه [illegible] من نوره وخلق ابا بکر من نوره وخلق عمر من نور ابا بکر وخلق امتی
من نور عمر [illegible] سراج اهل الجنة قال الذهبی هذا باطل ابو معمر وابو شعیب متروکون وقال فی المیزان هذا خبر
کذب [illegible] الا انه [illegible] واشباهه [illegible] بوضع [illegible] و اقرار
باطل بودن [illegible] تکذیب [illegible] بکند خبری را که جناب علامة الصوفیین والنصاب قدوة المتعصبین الاقشاب
[illegible] الخطاب [illegible] ذکر کرده [illegible] فردوس الاخبار روی ابن عباس عن رسول الله صلعم انه قال ان الله عز وجل
خلقنی من نوره وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق المؤمنین کلهم من نور عمر [illegible] باطل کاذب
اکاذیب [illegible] موضوع [illegible] احدی قبول [illegible] ابا بکر [illegible] بالقطع والیقین [illegible] خواهد بود
[illegible] طلعت [illegible] المؤمنین والخلق بکند [illegible] بر این [illegible] است چنانکه
سابقا نقل نموده یحیی بن اکثم با ابی جعفر علیه السلام در مجلس مامون که جمعی نوشته اند که مامون بعد از تزویج
خود ام الفضل بابی جعفر علیه السلام مجلسی ساختند که جمعی از علما عامه حاضر بودند یحیی بن اکثم سوالات از آن
حضرت میکرد جواب میشنید تا آنجا که قال یحیی وقد روی ان مثل ابی بکر وعمر فی الارض کمثل جبرئیل ومیکائیل
فی السماء فقال الامام علیه السلام هذا ایضا یجب ان ینظر فیه لان جبرئیل ومیکائیل ملکان مقربان لم یعصیا الله قط
ولم یفارقا طاعته فی لحظة واحدة وهما قد اشرکا بالله عز وجل وان اسلما بعد الشرک فکان اکثر ایامهما الشرک بالله
فمحال ان یشبههما بهما قال یحیی وقد روی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فقال علیه السلام وهذا ایضا محال لان
فی الجنة ملائکة الله المقربین وآدم ومحمد وجمیع الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیهم لا تضیء بانوارهم حتی تضیء
بنور عمر حتی اتمام تنقضون بوده پس اعتماد بر این اخبار شیعه در مقابل معارضات کثیره قویه بلکه مقطوع
بصحتها عقلاً ونقلاً خصوصاً بعد از آنکه دیدند وضع اخبار در زمان معاویه باحرار وملاحظه قول رسول خدا
در حجة الوداع که فرمود قد کثرت علی الکذابة وستکثر من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار فاذا اتاکم الحدیث
عنی فاعرضوه علی کتاب الله خلاصه چون بنای حضرت عامه بر این است که هر چه در شان علی بن ابی طالب ع و
فضیلت او از پیغمبر خدا صلعم وارد شده باشد مثل آن را از برای خلفاء ثلثه هم جعل کنند از فرط بغضی که با ایشان دارند
واینکه هر وقت شیعه تمسک باخبار خود نمایند لا محاله ایشان هم بمقام ابداء معارض برآیند هر چند خبر امامیه صحیح
ومعتبر میان فریقین بوده باشد وخبر ایشان مخصوص خود شان باشد چنانکه در مقابل خبر منزلت هم ذکر کرده اند
که خطیب بغدادی وغیره گفته اند که ان النبی صلعم قال ابو بکر منی بمنزلة هرون من موسی و همچنین ابن حجر از فرط اهتمام
بشیوخ ثلثه گفته است ان المحب الطبری روی فی ریاضه وعهدته علیه ان النبی صلعم قال اخبرنی جبرئیل ان الله لما
خلق آدم وادخل الروح فی جسده امرنی ان آخذ تفاحة من الجنة فاعصرها فی حلقه فعصرتها فی فیه فخلق الله من
النطفة الاولی انت ومن الثانیة ابا بکر ومن الثالثة عمر ومن الرابعة عثمان ومن الخامسة علیا فقال آدم یا رب من هؤلاء
الذین اکرمتهم بهذا الاکرام فقال الله تعالی هؤلاء خمسة اشباح من ذریتک وهم اکرم عندی من جمیع خلقی
انت اکرم الانبیاء والرسل وهم اکرم اتباع الرسل فلما عصی آدم ربه قال یا رب بحرمة اولئک الاشباح الخمسة
الذین فضلتهم الا تبت علی فتاب الله علیه واین حدیث را بسکه خود شان هم میدانند که موضوع است در مقابل
خبری که در سابق نقل کردیم در خصوص اصحاب کساء نظیر وایه مباهله ولهذا ابن حجر بعد همین نقل ان عهدته انما
بر محب طبری گذاشته است و خواسته اند که شریک کنند در این فضیلت عابدین اصنام مدت مدیده را افضل از سایر
معاصی مثل فرار از زحف وغیره حتی اکرم انبیاء را بزعم خود شان محتاج بتوسل این اشباح کرده اند نسبت به
انبیا که او با شفاعت حبیب خود در اینباب کافی نمیباشد خلاصه از این قبیل اخبار مجعوله مکذوبه بسیار است که
ان شاء الله در جای خود ذکر خواهد شد وعقل ابطال ایشان را ملاحظه کنند مثل حضرت آدم نبی الله اکرم را که

والتحیة [illegible] بودن [illegible] [illegible] محتاج بسراج [illegible] [illegible] سراج [illegible] حاشیة

[illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب نهایة الطلب [illegible] بن الخطاب کان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لذا اهل مصر [illegible]

[illegible] هم از حیث دلالت وهم از حیث سند

حدیثی است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسالتماب وجناب امیر صلوات الله علیهما واولادهما الاطیاب از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی واین حدیث را هم اکابر علمای اهل سنت نقل کرده اند چنانکه صاحب عبقات میفرماید مثل ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب تفسیر و اخطب خوارزم در مناقب و دیلمی در فردوس الاخبار و زرندی در نظم درر السمطین و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و ملا علی متقی در کنز العمال و ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاکتفا و جمال الدین محدث در اربعین و عبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق و شیخ محمد بن الجعفری در کنز البراهین و صدر عالم در معارج العلی و نظام الدین دهلوی در تحفة المحبین و محمد مبین در وسیلة النجاة وایضا حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش اینست که خلق کرده شد جناب رسالتماب از شجره که آنحضرت اصل آنست و علی فرع آن و حسنین علیهما السلام اغصان آن واین را هم اکابر ذکر کرده اند مثل عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل شیبانی در زوائد مسند والدخول وابو نعیم اصفهانی در منقبة المطهرین و ابن عساکر و ابن مغازلی در مناقب و محمد بن یوسف محمد الکنجی در کفایة الطالب و ملک العلماء شهاب الدین شمس الدین عمر زاولی دولت آبادی در هدایة السعداء و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل اما ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب تفسیر گفته اخبرنی الحسین بن علی التمیمی حدثنا ابو العباس احمد بن محمد حدثنا هرون بن حاتم انبانا عبد الرحمن بن ابی حماد حدثنی اسحق بن یوسف عن عبد الله بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله ص یقول لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرء رسول الله ص وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد هذا حدیث صحیح الاسناد و مضمون همه این اخبار یکی است هر چند در بعضی فقره اول مفقود وفقره ثانی است و در بعضی بعبارت الناس من اشجار شتی است و همه در آخر این را هم ذکر کرده اند و از جمله عبارات عجیبه عبارت شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی است در شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری در معنی شعر ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل گفته یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت ص در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعینی کامل الظهور پیدا شده بود تا زمان آنحضرت که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن استواء در گذشت و روی بجانب انحطاط آورد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره شرقی نقطه از نقاط در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثلا آنکه نسبت با زمان حضرت محمدی علیه وآله السلام در درجات نبوت که بمثابه مشرق تصور نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی وبینه نبی یعنی نبیی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسل است و از جانب غروب که جانب طرف ولایت تصور نموده شد مبدء سر ولایت مرتضی علی گشت و حضرت رسالت ص فرموده که ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن وایضا انا و علی

[illegible]

[illegible] القرآن [illegible] علی [illegible] القرآن [illegible] قال علیه السلام لابی بکر کفی وکف علی [illegible] العدل [illegible]
قال [illegible] العلم وعلی بابها [illegible] [illegible] الباب وقال ایضا انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار
شتی [illegible] علی عترة [illegible] فاعطی [illegible] [illegible] الناس [illegible] [illegible] من امر [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible] مولاه فهذا مولاه ومن مولاه فهذا مولی الله [illegible] قال [illegible] لیلة المعراج
[illegible] السماء [illegible] الی [illegible] یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار
[illegible] والولایة لعلی ابن ابی طالب والحدیث شجرة منقول باسلوب دیگر چنانکه ابن مغازلی در مناقب که اخبرنا
ابو نصر [illegible] موسی بن [illegible] ابو [illegible] بن الطان المانة عن ابی الفرج احمد بن علی الخوطی القاضی اخبرنا عبد الحمید
اخبرنا عبد الله بن محمد بن ابی الحجر اخبرنا عثمان ابن عبد الله القرشی بالبصرة اخبرنا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر
[illegible] محمد [illegible] عبد الله بن [illegible] عن جابر بن عبد الله قال بینا رسول الله صلعم ذات یوم بعرفات وعلی تجاهه اذ قال له
رسول الله صلعم ادن منی یا علی ضع خمسک فی خمسی خلقت انا وانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین
اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة وبسند دیگر هم در مناقب از احمد بن مظفر العطار روایت کرده
ودر آخر بعد از قوله ادخله الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتاد وابغضوک
لاکبهم الله فی النار ودر روایت کفایة الطالب فاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها
نجی ومن زاغ عنها هوی فلو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله
علی منخره فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث عال رواه الطبرانی فی معجمه
کما اخرجناه سواء ورواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید الموفق الخازن
النیسابوری ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری بنهر معلی الی آخر الخبر الی ان قال ثم ابغضوک یا علی لاکبه الله
فی النار ودر همان کتاب ایضا قال اخبرنا المفتی ابو نصر هبة الله الشیرازی اخبرنا الحافظ علی بن عساکر اخبرنا ابو القاسم
[illegible] اخبرنا اسماعیل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن
بن علی ابو عبد الغنی الازدی حدثنا عبد الرزاق عن ابیه عن میناء ابن ابی میناء مولی عبد الرحمن بن عوف انه
قال الا تسألونی قبل ان یشوب الاحادیث الاباطیل قال رسول الله صلعم انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلی لقاحها والحسن
والحسین ثمرها وشیعتنا ورقها فالشجرة اصلها فی جنة عدن والاصل والفرع واللقاح والثمر والورق فی الجنة
قلت اخرجه محدث دمشق فی مناقبه بطرق وانشدنا الشیخ ابو بکر بن فضل الله الحلبی الواعظ فی المعنی لبعضهم

یا حبذا دوحة فی الخلد نابتة ما فی الجنان لها شبه من الشجر
المصطفی اصلها والفرع فاطمة ثم اللقاح علی سید البشر
والهاشمیان سبطان لها ثمر والشیعة الورق الملتف بالثمر
هذا حدیث رسول الله جاء به اهل الروایة فی العالی من الخبر
انی بحبهم ارجو النجاة غدا والفوز فی زمرة من احسن الزمر

پس عاقل منصف رب
ملاحظه نکات این اخبار بکند که چه قدر تصریحات تلو نجات دارد اول آنکه اصل شجره که رسول الله صلعم است فرع
آن علی بن ابیطالب آیا میان اصل وفرع فاصله متصور است که غیر ایشان گنجد دوم آنکه زینت درخت باوراق آن
است پس معلوم شد که شیعه علی زینت این درخت است سوم آنکه فائده شجر عبارت از ثمر است وثمر این شجره
چه قدر ضایع نمودند چهارم آنکه تمسک بشاخی از آن درخت سبب نجات است عامه کدام تمسک را کردند بلکه
خلفای ثلاثه در صدد قطع آن اغصان بودند پنجم آنکه اگر کسی میان صفا ومروه هزار سال نماز هزار سال روزه
سال خدا را عبادت کند حتی آنکه بدنش مثل مشک کهنه بشود وانقدر رکوع وسجود بجا آورد که در بار یکی مثل میخ بشود
با وجود این اگر محبت علی را نداشته باشد خدا او را برو در آتش اندازد پس محبت کدام محبت است آن محبتی
است که بعد از اذیت بیت ویا جسارت طاری بوده باشد یا آن محبتی است که اول بلا اول فرع آن را شکسته تمسک
با او نموده باشد نه آنکه ملتفت از انشاخها نا گزاره شود کلام مولی عبد الرحمن عوف را ملاحظه کن میگوید بترسید

[illegible] الا من یعنی الیکه انا علیل [illegible] خاطر [illegible] [illegible] سبحانه [illegible] اسند اصحاب [illegible]
[illegible] کلام [illegible] مسکو [illegible]
است کرد [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible]
کنند [illegible] قال رسول الله صلی [illegible] گفته است [illegible]
[illegible] علی [illegible]
الا [illegible] [illegible]
چنانکه [illegible] رسول الله است صلی الله [illegible]
[illegible] گفته است [illegible]
[illegible] بودن [illegible] است [illegible] من الاقوال [illegible]
موید آن حدیث [illegible] است که خود [illegible] هم روایت کرده اند که آنحضرت فرمود در شب معراج خداوند
عالم خطاب [illegible] بلغت علی کرد و نور آن نور خود کرد و علی را از نور خود چنانکه اخطب خوارزم در مناقب و سید علیخان
مدنی در [illegible] ذکر روایت کرده اند [illegible] گفته است حدثنا والدی السید الاجل احمد نظام الدین معصوم والده السید
الجلیل محمد معصوم عن شیخه المحقق والمولی محمد امین الاسترابادی عن شیخه طراز المحدثین المیرزا محمد الاسترابادی
عن السید ابی محمد حسن قال حدثنی ابی علی شرف الاباء عن ابیه منصور غیاث الدین استاد البشر عن ابیه محمد
صدر الحقیقه عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه ابراهیم شرف الملة عن ابی محمد صدر الدین عن ابیه اسحق عز الدین
عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه زین الدین عن ابی الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین
عن ابیه ابی الحسن جمال الدین عن ابیه ابی جعفر الحسین الغریزی عن ابیه ابی سعید علی عن ابیه ابی ابراهیم زید
الاعثم عن ابیه ابی شجاع علی عن ابیه ابی عبد الله محمد عن ابیه ابی عبد الله جعفر عن ابیه احمد المسکین عن ابیه
جعفر عن ابیه ابی جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء
عن ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی یقول وقد سئل بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج
قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لیس کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف
بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک اطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احب من علی بن
ابیطالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک توضیح اول هذا الحدیث الشریف رواه ایضا ابو المؤید الموفق ابن
احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب مناقب امیر المؤمنین بسند آخر و تغییر یسیر
فی متنه و روات از اذکر نموده بعد از آن گفته عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی و سئل بای لغة خاطبک
ربک لیلة المعراج الی آخر الخبر و بعد از آن لغت را تفسیر نموده است و گفته و اللغة کاللسان کما یطلق علی ما یعبر به
کل قوم عن اغراضهم کلغة العرب و لغة العجم یطلق علی ما یعبر به الانسان الواحد عن غرضه من النطق و تقطیع الصوت
للذین یمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و یعبر عنها باللهجة فقول السائل فی الحدیث بای لغة خاطبک ربک
یحتمل المعنیین و قوله خاطبنی بلسان علی ای بلغة علی کما فی روایة الخوارزمی یراد به المعنی الثانی و هو یتضمن
الجواب عن المعنی الاول ایضا ان کان مرادا لان لغة علی کانت عربیة انتهی ملاحظه باید کرد که در این خبر شریف
تصریح فرموده اند باینکه احب خلق در قلب پیغمبر صلی علی بن ابیطالب است و این خبر شریف چنانکه مشتمل است بر
اشتقاق نور علی بن ابی طالب از نور رسول خدا صلی نظیر اکتساب نور قمر از نور آفتاب پس نور قمر ولایت مشتق
است از نور آفتاب نبوت همچنین مشتمل است بر مطلب دیگر و آن بودن علی بن ابیطالب است محبوب ترین همه
مردم نزد رسول خدا صلی پس با وجود این قرب ونحاتی و حقیقی و قرب ظاهری چگونه سزاوار است که دیگران
معلم بر او باشند و حال آنکه خداوند عالم راضی نمیشود که در شب معراج بلسان دیگر با او مخاطبه نماید بلکه

الشیعة والشهود بانها من نور انکار شهرت نمیتوان نمود بحدیثی که بمیزان حسن و سقامت رسول الله صلعم دارد هما اقوال ابن عباس و
رضی الله عنه باسناد امر مروی مذکور است که محبت مرتضی و سیدنا علی اعترا علی که ذکر اسیت مرد و اسکاج الرحمن تعالی
ولذا الوحوه مثل احمد بن حنبل و از ابی الخیر بن کرکوی روایت و اخرج ابن حمویه رحمه الله اللطعیه علی یا اهل عتر کمال
در صفات کتب روایت مروی است بقول خود اخبرنا ابو الیمن عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساکر الدمشقی
مکة شرفها الله قال انبانا النوبانی محمد بن علی الطوسی کتابة انبانا اسعد الجبار بن محمد الحواری البیهقی انبانا
الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال انبانا ابو محمد عبد الله بن یوسف انبانا محمد بن حامد بن حارث التمیمی حدثنا
الحسن بن عمر حدثنا اسماعیل بن ابان عن معمر بن عبد الله بن عبد الکریم الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
قال سمعت رسول الله صلعم یقول لعلی خلقت انا وانت من نور الله تعالی و حدیث تذکر الحسن والحسین نوران من نور
الله که هما نیر السعداء سلطان العلماء دولت آبادی نوشته است و انا نجلو الخطب خوارزم در مناقب بسند خود از
امام حافظ سید الحفاظ ابو العلاء حسن بن احمد عطار همدانی و قاضی القضاة امام حافظ نجم الدین ابو منصور محمد
بن الحسین بن محمد بغدادی و ابن مردویه از شرفا امام اجل نور الهدی ابو طالب حسین بن محمد بن علی زینبی از امام محمد بن
احمد بن علی بن حسن بن شاذان تا منتهی باسناد که گفت قال رسول الله صلعم خلق الله تعالی من نور وجه علی بن ابی طالب
سبعین الف ملکا یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیمة و در خبر دیگر در مناقب خود بسند خود از سید حفاظ ابو
منصور شهردار روایت کرده تا منتهی بعثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله تعالی خلق ملائکة من نور
وجه علی بن ابی طالب پس از این اخبار که همه مؤید و مستند اتحاد نور علی بن ابی طالب علیه السلام است با نور
حضرت رسالتماب صلی الله علیه وآله معلوم گردید که علی و اولاد علی سلام الله علیهم اجمعین سید همه عالم و مولای
همه بنی آدم میباشند و مقرب تر از ایشان بعد از حضرت ختمی مآب کسی در درگاه حضرت رب العالمین احدی
نیست ملک العلماء شهاب الدین شمس الدین بن عمر دولت آبادی در هدایة السعداء در جلوة الشعراء که از برای
اخفاء حق و ابطال باطل از سیصد کتاب اهل سنت جمع کرده است و از رساله معتبر و معتمدی ساخته و
مرکب با قوال سلف و مقبول آراء خلف در بیان هدایت سعداء و جلوة شعراء بطوریکه از شبهه و اعتراض بعید
و با عتقاد قریب باشد چنانکه گفته اما بعد عرضه میدارد بنده درگاه نبوی و مولای بارگاه مصطفوی که این
رساله معتبر و رضاله مختصر منقولست از درون سیصد کتب لیحق الحق و یبطل الباطل ولو کره الکافرون و از
شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب باشد و مرکب است با قوال سلف و مقبول آراء خلف در بیان هدایة السعداء
که السعید من سعد فی بطن امه و جلوة شعراء که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان بر زبان هر مصلی در فعله
اخیره هر نماز فریضه الی یوم قیام جاری میفرماید الجلوة الثانیة فیما قال النبی صلعم لعلی بن ابی طالب رض یا اخی یعنی عم
زاده کان رسول الله بسیار بود تا آنجمله ایشان علی ولی را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و ایچنین
هیچ یکی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابع عشرهم درین هدایه گفته شد و فی المصابیح
والمشارق والخزانة الجلالیه والدرر قال صلی الله علیه وسلم یا علی انت منی و انا منک ای انت من نوری
و انا من نورک و فی التمهید فی فضائل الصحابة قال رسول الله صلعم لعلی مرحبا یا اخی وابن عمی والذی خلقت انا وهو
من نور واحد الی ان قال سؤال سیادت ابن پیغمبر بحکم حدیث مشهور ثابت است یا نه جواب سیادت ایشان بحکم
حدیث ثابت است وانکار حدیث کفر و کافر نیست اثبات سیادت مصطفی صلعم فی الدرر و فی کتاب الشفاء فی الفصل
الرابع عن عبد الرحمن السلمی عن جعفر الصادق رضی فی تفسیر یس اراد یا سید و فی الحدیث المتواتر یا سید ولد
ادم فی سیادة علی کرم الله وجهه و آن بوجوه است اول آنکه بحدیث مشهور و هو یا علی انا سید المرسلین و انت
سید المسلمین من کنت مولاه فعلی مولاه یا علی انا سید ولد ادم وانت سید ولد هاشم و فی الصحائف قالت عائشة
کنت جالسة عند النبی صلعم اذ اقبل علی فقال هذا سید العرب فقالت بابی انت وامی الست سید العرب قال انا

[illegible] العالمین و هو سید العرب [illegible] تكذيب او [illegible] مثل المصطفی
[illegible] و مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب مرتد کفر است [illegible] علی [illegible] اسلام
[illegible] الله علیه و علیهم [illegible]
و شهاب الدین احمد [illegible] علمای کبار [illegible] الاعیان [illegible] تصانیف بسیار [illegible]
[illegible] الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی در [illegible] جلال الدین [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] و ایضاح لطائف المقال [illegible]
[illegible] شهاب الدین عمر [illegible] کتاب مناقب السادات است که بسیار [illegible]
[illegible] اوراق مشتمل بر [illegible] ابن حجر [illegible] مناقب [illegible] نوشته است که [illegible]
که در ایضاح لطائف المقال گفته که در رساله مناقب السادات میفرماید که اگر کسی جمیع امور شرایع نبی را بجا
معمول دارد و با اهانت علوی یا علویه و با ایذای مصطفی با مولی کوید کافر کردد و نعوذ بالله و نیز نقلا از شمس
الدین سکوید اگر کسی علوی را اهانت علویه گوید کافر شود و در رساله مولانا ناصر الدین و در رساله مولانا
ضیاء الدین برنی سکوید علما فتوی داده اند که اهانت و ایذای آل رسول کفر است و کافر را پس چون در علوی
کفر بود لا سیما در قتل و اعضاح او لاجرم کفر باشد انتهی و نیز در آن کتاب گوید که ملک العلماء شهاب الدین در رساله
مناقب السادات در باب هفتم که برای لعن ملعون معهود معقود نموده است میفرماید علامه و دیانت حماد بن
علیه و سید جلال الحق و الدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم است که ورع و تقوی پیران عصر بودند و چون
ایشان بر او لعنت کرده اند فتوی برخصت لعن وی داده باشد و بعد از آن ایضا در لطائف المقال گوید و چون
اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اهل سنت بسیار اند هذا ما روما للاختصار بمقتضای خیر الکلام ما قل و
دل بجمله مجلی اختتام کلام میشود ثم ملک العلماء شهاب الدین در رساله مناقب السادات میفرماید که تصفح کردیم
کتب علما را در منع لعن او روایتی که بتصریح از اماماًن مذاهب اربعه و تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز
لعن وی از سلف کبار اقوال بسیار رسیده و در رساله بدیع البیان شهاب الدین عمر ذکر نام آن ملعون معلوم
مثل ذکر نام مسیلمه کذاب از مکروهات طبع سامعین گفته حیث قال و تعمیمها ای تعمیم الکراهة فی السمع یتناول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض و المستفحش و المستقذر الی ان قال فان طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض
کمسیلمة و یزید و ایضا در رساله مناقب السادات گوید سوال چون قاتل مومن نزد اهل سنت و جماعت مخلد است
و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب از آنکه ایذاء و اهانت حسنین ع مصطفی سرایت میکند کما بینا من
قبل غیر مرة و ایذاء و اهانت مصطفی ع بالاتفاق کفر است و این چنانچه نصا و نقلا و حسا و عقلا ثابت کردیم و
ایضا در آن کتاب از مناقب السادات نقل کرده است از شرح امام رازی ان یزید کان باغیا متغلبا خروجیا و
الخروج علی الامام حرام فی الادیان کلها و یزید اللعین خرج علی الحسین ع بلا تاویل و قتله بالحرب و ایضا ذکر بعید
هذا ناقلا عن الشرح اول باغ فی الدنیا معاویه و هو باغ ماول فلما قتل علی بن ابی طالب کانت الخلافة للحسن بن
علی ثم للحسین و بقی فی العهد الحسین یزید بن معاویه بغیا فتسلسل البغاة المتغلبة انتهی و ملا سعد تفتازانی
در شرح عقاید الحنفیه گفته فی حق یزید فانه کفر حین امر بقتل الحسین و نحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة
الله علیه و علی سایر اعوانه و ابن جوزی که از اکابر علمای حدیث است در این باب رساله تالیف کرده و نام او را
رد علی المتعصب العنید من منع ذم یزید نهاده و در عبقات گفته و امام کبیر احمد بن حنبل مشهور است که میفرمود
قلت لابی ان قوما ینسبونا الی تولی یزید فقال یا بنی هل یتولی یزید احد یؤمن بالله و رسوله و کیف لا یلعن من لعنه
الله الخ و ایضا در آن کتاب نقل کرده است از مناقب السادات که گفته باب هشتم در بیان آنکه هیچ کس از اولاد رسول
باصرار بر کفر نمیرد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بدانکه حکم مصطفی

۷ مطبوع اولی

مشتمل الحقائق مما ... العقل علیها

و اولاد نبی با ایشان یکی و قیاس سوال و کرم مصطفی با اولاد فرع محمول فی با اولاد نفس کسی را مقصود عرض است
نه مطلقا و در اولاد فرع حکم فیما بین ایشان باید و ایضا قد فی الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن ایماننا
و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و احمد کوید که این حدیث است که هر که از اولاد رسول صلعم با ایمان
از خلف رفتگان در بهشت رفتند بعد جواب مثل این قول حرام است لانه اقصر من القاصرة و ان مجتهدین تاویل
کنند باشد ... اکر ... در قول رسول صلعم ... باشد و بشارت بر خبر دیگر ... بشارت
احمال ... ایمان ... فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم است که در حال نزع
ایمان ایشان زائل شود و کذا حاصل التمهید و عبارت دستور القضاة لا یجوز زوال الایمان عن الانبیاء
والعشرة المبشرة و اولاد الرسول و از روایت اهل السنة و الجماعة و امثالهم و بعد از ان کوید الحدیث الرابع
فی الشارف انا لله لا یجمع بین ... فی محل واحد عبارت حدیث در باب بانوی قیامت است و اشاره
در جمیع فرزندان رسول صلعم ایشان با کافران در دوزخ نیایند و چون جای کافران در دوزخ است ایشان
در دوزخ نباشند چه کمان است تو را ابو طیب بجهام از اشامیدن خون رسول صلعم که مضر بود بر عوام خوردن
آن حرام از دوزخ سبب خلاص او باشد کسی که از خون جگر و نور دو چشم و فخر دو ساق محمد مصطفی صلعم باشد
که منسوب به دوزخ شود و من کمان چنین برم که اگر قطره خون مصطفی در دوزخ اندازند همه آتش دوزخ بستان
شود و نیز در ایضاح لطافة المقال کوید و از انجمله است آنچه ملک العلماء در رسالهٔ مناقب السادات میکوید
الحدیث الاول فی الکشاف الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا الا و من مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان
الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها
الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة
ازین قبیل اخبار در کتب علمای کبار غالی فخار بسیار است و تعرض این اخبار خروج از محل کلام است الا اینکه
چون از همه اینها جلالت شان آل محمد صلعم معلوم میشود و علی بن ابیطالب بزرگ ایشان است جلالت شان آن
سرور معلوم میکردد و سزاوار و متعین بودن آن بزرکوار بخلافت از دیکران معلوم میباشد و از جمله اخبار
که معارض اخبار نور است کفته اند اخبار بیست که دلالت میکند باتحاد نور بنصوص خلافت یعنی راه رفتن طریق
ولایت با نور حضرت رسالت پناه صلعم از انجمله حدیث مشهور بیست که ان الارواح جنود مجندة ما تعارف منها
ائتلف و ما تناکر منها اختلف و این حدیث بعد از فرض صحت آن اصلا دلالت بر مدعای حضرات ندارد زیرا
که غایت آنچه از افادات علمای شراح و مفسرین صراحة ظاهر میشود انست که ارواح در اول خلقت خود بر دو
قسم خلق شده اند ایتلافی و اختلافی و ایتلاف و اختلاف ایشان باعتبار موافقت در صفات و مخالفت در
انست و اجساد این ارواح در دار دنیا الفت و مخالفت حاصل میکنند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست
میدارد اخیار را و شریر دوست میدارد اشرار را و این چه ربط دارد بر تقدم انوار غیر ظاهره متقمصین قمیص
خلافت بلکه اشعاری هم ندارد چنانکه در لمعات شرح مشکاة شیخ عبد الحق تفسیر کرده است حیث قال
قوله الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف الجنود جمع جند و مجندة مجتمعة علی
نحو قناطیر مقنطرة و فیه دلیل علی ان الارواح لیست باعراض و علی انها کانت موجودة قبل الاجسام
و لا یلزم من ذلک قدمها لکن یبطل القول بخلقها قبل تمام البدن و تسویته الا ان یراد بخلقها قبل البدن
تقدیرها کذلک و هو مخالف لظاهر الحدیث جدا بل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی
عام و علی انها خلقت فی اول خلقها علی قسمین من ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقة فی الصفات و مخالفة
منها و ان الاجساد التی فیها الارواح تلتقی فی الدنیا فتأتلف و تختلف علی حسب ما خلقت علیه فالخیر

[illegible]

[illegible] ... حضرت آدم وسایر انبیا ... جمیع صحابه حتی عمرو بن العاص الجائر ومعاویه الغادر

[illegible] ... علمای اهل سنت ... صلی الله علیه وآله الکرام ... داشته

از حضرت آدم وسایر انبیا خلق نشده باشد ... عن القول ... العقل فضلا عن العقلاء واکرام مطلب

کلیه ... میباید که احدی از اصحاب که بوده ولو قبل از اسلام ظاهری فحاشت وفحاحت ... [illegible]

نبوده باشد واز جمله ... وقاحت ومنتهای جسارت وضلالت ... وشمشیر ... [illegible]

وحال آنکه جهابذه حذاق علمای اهل سنت روایات بسیار در کتب خود آورده اند که حضرت خلیفه ثانی متقلداً

بالسیف قصد قتل حضرت رسالت مآب کرده بود چنانکه در کتاب ازالة الخفاء گفته عن انس قال خرج عمر متقلداً

بالسیف فلقیه رجل من بنی زهره فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال وکیف تأمن من بنی هاشم و

بنی زهره فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت وترکت دینک قال افلا ادلک علی العجب ان اختک وختنک قد صبوا

وترکا دینک فمشی عمر ذامراً حتی اتاهما وعندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر توارى فی البیت فدخل علیهما فقال

ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم وکانوا یقرؤن طه فقالوا ما عدا حدیثا تحدثنا به قال عمر فلعلکما قد صبوتما

فقال له ختنه یا عمر ان کان الحق فی غیر دینک فوثب عمر علی ختنه فوطئه وطئا شدیدا فجاءت اخته لتدفعه

عن زوجها فنفحها نفحة بیده فدمّی وجهها ودر همان کتاب از زهری نقل کرده که عن الزهری قال کان عمر بن الخطاب

شدیدا علی رسول الله ص فانطلق حتی دنی من رسول الله ص الخ وصاحب عبقات میفرماید که محمد بن حبیب بغدادی

در کتاب مسمی که در اخبار قریش تصنیف نموده گفته ابرهیم بن المنذر بن عبد الله الحزامی قال حدثنی عمر بن ابی بکر

الموصلی عن سعید بن عبد الکریم عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب عن ابیه قال کان من حدیث

الحرب التی کانت بین عدی بن کعب فی الاسلام ان ابا الجهم بن حذیفة بن غانم کان من رجال قریش فی الجاهلیة

وکان یؤاذن عمر بن الخطاب قبل اسلامه علی عداوة رسول الله ص ومعاداته فاکرم الله عمر بما اکرمه من الاسلام

واستجاب فیه دعوة نبیه علیه السلام واعز به دینه وابطأ ابو الجهم عن الاسلام حتی اسلم یوم الفتح الخ وابن هشام

در سیرت خود که مختصر سیرت ابن اسحق است گفته قال ابن اسحاق وکان اسلام عمر فیما بلغنی ان اخته فاطمة بنت الخطاب

وکانت عند سعید بن زید بن عمرو بن نفیل وکانت قد اسلمت واسلم زوجها سعید بن زید وهما مستخفیان باسلامهما

من عمر وکان نعیم بن عبد الله النحام رجل من قومه وکان خباب بن الارت یختلف الی فاطمة بنت الخطاب یقرئها

القرآن فخرج عمر یوما متوشحا سیفه یرید رسول الله ورهطا من اصحابه قد ذکروا له انهم قد اجتمعوا فی بیت عند

الصفا وهم قریب من اربعین ما بین رجال ونساء ومع رسول الله ص عمه حمزة بن عبد المطلب وابو بکر بن ابی قحافة

وعلی بن ابی طالب فی رجال من المسلمین ممن کان اقام مع رسول الله ص بمکة ولم یخرج فیمن خرج الی ارض الحبشة فلقیه

نعیم بن عبد الله فقال له این ترید یا عمر قال ارید محمدا هذا الصابی الذی فرق امر قریش وسفه احلامها وعاب

دینها وسب آلهتها فاقتله فقال له نعیم والله لقد غرتک نفسک من نفسک یا عمر اتری بنی عبد مناف تارکیک

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible] بنت الخطاب [illegible] والله اسلام [illegible]

[illegible] اخبار و آثار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه در کتب اخبار علمای اخیار مسطورات و غیر ابن هشام در سیرت خود گفته

قال ابن اسحق وحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله بن عياش بن ابي ربيعة عن عبد العزيز بن عبد الله بن عامر بن ربيعة

عن امه ام عبد الله بنت ابي حثمة قالت والله انا لنترحل الى ارض الحبشة وقد ذهب عامر في بعض حاجاتنا اذ اقبل

عمر بن الخطاب حتى وقف علي وهو على شركه قالت وكنا نلقى منه البلاء اذى لنا وشدة علينا قالت فقال انه

الانطلاق يا ام عبد الله قالت فقلت نعم والله لنخرجن في ارض الله آذيتمونا وقهرتمونا حتى يجعل الله لنا فرجا قالت

فقال صحبكم الله ورأيت له رقة لم اكن اراها ثم انصرف وقد احزنه فيما ارى خروجنا قالت فجاء عامر بحاجته تلك

فقلت له يا ابا عبد الله لو رأيت عمر آنفا ورقته وحزنه علينا قال اطمعت في اسلامه قالت قلت نعم قال لا يسلم الذي

رأيت حتى يسلم حمار الخطاب قال يأسا منه لما كان يرى من غلظته وقسوته عن الاسلام پس بعد ملاحظه این اخبار

هر عقل کدام عاقل قبول میکند این را که کسی در عالم ارواح بالحضرت رسالت پناه تعارف و الفت داشته باشد

مصدق رسالت او بوده باشد و باین مرتبه منیعه خلافت و درجه رفیعه وصایت فائز شود و با نور حضرت

مصطفی ص در یمین عرش قرار گرفته باوجود انفصال ملوث باوساخ حسد و شنئان و متلبس بلباس حسد و عداوت

او بوده از زمان قبل از اسلام و ایمان بوده باشد از روی ساخت ادب و رفع نهی بمقام اشهار سیف و ابراز ظلم و حیف

بقصد قتل حضرت رسالت پناه بر آید اگر روح عمر و اخوان او با روح پیغمبر الفت داشت بعد از بعثت تا سه و کذا

شش سال دیگر چه کند در ایذاء و آزار آن برگزیده حضرت داور نمیبود حتی در سابق گذشت و بعد میاید که عمر

همیشه بر اقوال و افعال آنسرور زبان طعن میگشود پس ظهور چنین افعال قبیحه و حرکات قبیحه کاشف از

عدم ایتلاف روح اوست با روح پیغمبر بلکه دلیل مباینت تمام و منافرت ما لا کلام است در آن عالم کل اناء یترشح

بما فیه فرض محال محال نیست فرض کردیم که ارواح باهم بودند ولکن چه فائده شاعر گفته نسبت معنی سبب

شد وصله میکند هر یک عمل در شاکله کار را نسبت نبی در کشت و زرع پس تشاکل شد میان اصل

و فرع منبع فیض ازل را بخل نیست هر چه خواهی میدهد تا خواست چیست چوب از نجار شد صورت پذیر

لایق تابوت باشد یا سریر زنده دل شد تخت سلطان ازل مرده دل تابوت شد وقف اجل عالم تجرید

مرآت صفا است زنگ ظلمت جمله از ترکیب خواست گر چه جان دریای پاک و ادراست لیک نفس از

اقتضای عنصر است جزء ناری نفس اماره شود سرکش و سوزان و بدکاره شود مطمئنه هست از خوی

نشان از کرانه دل و فیمانند زجان ارجعی از رب با آمد ندا رو بکبد او و راضی شو بیا نفس لوامه

اثر از باد هواست از لطافت اند که صورت نماست منطبع گردد در او زشت و نکو دید چون زشتی

ملامت گر او این اثرهای عناصر در نفوس گر در آمیزش چو خالص بر سبوس از نظر پاک کن ذات

و صفات تا رسد گرده کلوا من طیبات در معارج النبوه گفته روایت پنجم از روایات معتبره در باب نور

آنحضرت ص در تفسیر بحر العلوم امام نجم الدین عمر نسفی آورده و روایت عمر بن حماد ابن ابان منقول است که نور

حضرت سید کائنات ص پیش از تمامی موجودات بهزار سال و ششصد و هفتاد هزار سال موجود شد و

از برای آن نور دوازده حجاب ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و

حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت

[illegible]

و حجاب شفاعت جلال الله نور کامل الشرف [illegible] مطلع انوار [illegible] حجاب [illegible] عظمت [illegible]

که [illegible] باشد [illegible] حجاب قدرت [illegible] دوازده هزار سال [illegible] تسبیح

مشغول گردانید [illegible] تسبیح او در این حجاب این بود سبحان ربی الاعلی و دیگر حجاب عظمت [illegible] هزار سال

بداشتند [illegible] حجاب [illegible] این بود سبحان عالم السر والخفیات و دیگر حجاب [illegible] ده هزار سال بداشت

بدین تسبیح [illegible] بود که سبحان الرفیع الاعلی و دیگر حجاب [illegible] نه هزار سال بداشت [illegible]

[illegible] و دیگر حجاب [illegible] هشت هزار سال باین تسبیح [illegible] سبحان [illegible]

[illegible] و دیگر حجاب [illegible] هفت هزار سال باین تسبیح [illegible] سبحان [illegible]

[illegible] و دیگر حجاب [illegible] شش هزار سال باین تسبیح [illegible] سبحان العلیم الحلیم و دیگر حجاب [illegible] پنج هزار

سال [illegible] این بود که سبحان ذی العز العظیم و دیگر حجاب [illegible] چهار هزار سال [illegible] این تسبیح [illegible] سبحان

رب العزة عما یصفون و دیگر حجاب [illegible] سه هزار سال باین تسبیح [illegible] بود سبحان ذی الملک والملکوت

و دیگر حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح میخواند سبحان الله وبحمده و دیگر حجاب شفاعت یکهزار سال این تسبیح

بود بیان میراند سبحان ربی العظیم وبحمده و بروایتی دیگر هر یک از این حجابها دوازده هزار سال بداشت و چون از این

حجابها بیرون آمد دید که در دریا او را غوطه فرمودند در دریای شفاعت و در دریای نصیحت و در دریای شکر

و در دریای صبر و در دریای سخاوت و در دریای ثابت و در دریای یقین و در دریای علم و در دریای قناعت و در دریای

محبت در دریای شفاعت هزار سال شنا میکرد و میگفت ربی ربی و در دریای نصیحت دو هزار سال سباحت

میکرد و میگفت الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری میکرد و میگفت سیدی سیدی و در دریای

صبر چهار هزار سال سباحی میکرد و میگفت یا احد یا احد و در دریای سخاوت پنج هزار سال غواصی میکرد و می

گفت یا واحد یا واحد و در دریای ثابت شش هزار سال بسباحت مبادرت مینمود و میگفت یا فرد یا فرد و در

دریای یقین هفت هزار سال شناوری میکرد و میگفت یا علی یا علی و در دریای علم هشت هزار سال غواصی

میکرد و میگفت یا عظیم یا عظیم و در دریای قناعت نه هزار سال تردد میکرد و میگفت یا رؤف یا رؤف

و در دریای محبت که دریای دهم است ده هزار سال تعمق مینمود و میگفت سبوح قدوس رب الملائکة و

الروح یا الله یا کریم آنگاه برکوشه دریای دهم بساطی از نور بیافرید بس بزرگ که هفتاد برابر هفت آسمان و زمین

و بر آن بساط هفتصد مقام بیافرید مقام اول توحید مقام دوم معرفت مقام سیم ایمان مقام دیگر اسلام

مقام دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر خشوع مقام دیگر

انابت مقام دیگر خشیت مقام دیگر هیبت مقام دیگر حرمت مقام دیگر قناعت مقام دیگر تفویض مقام دیگر

ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین که مقام محبت است نور کامل الشرف سید مصطفی صلعم درین هفتصد مقام

در هر مقامی هفتاد هزار سال بماند چون این هفتصد مقام در گذشت خطاب آمد که ای نور حبیب من من

کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی و روزی دهنده منی و زنده کننده منی [illegible]

منی پس خطاب آمد که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی پرستش مرا تا همه دانند که نشان [illegible]

معرفت مشغول است بخدمت من پس اول بین یدی الله هفتاد هزار سال بقیام بایستاد و بعد از آن حضرت

جلال احدیت جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بروی ریخت در برابر آن عطیت نور حضرت محمدی صلعم

سجدهٔ تحیت بجا آورد و بدان سجده نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهة ادراک نیل سعادت

در برابر آن سجده نماز صبح بروی امت او فرض شد تا بر خواست و هزار سال دیگر در مقام حمد یقینا بایستاد باز

بخلعت دیگر از نور خاص در روی پوشانید تا او نیز در برابر آن عطا سجدهٔ شکر بجا آورد بدین سجده نماز ظهر

بروی فرض شد همچنین بجهت قیام مینمود و در هر قیامی هفتاد هزار سال توقف میفرمود و خلعت نور میبافت

[illegible]

[illegible] هزار [illegible] غرض [illegible]

[illegible] ارکان [illegible]

[illegible] هزار سال [illegible] هزار سال دیگر [illegible]

و هزار سال [illegible] و هزار سال [illegible] هزار سال [illegible] هم چنین [illegible]

[illegible] هزار سال دیگر [illegible] بگذشت آنگاه [illegible] سلام داد و هزار سال

[illegible] هزار سال دیگر [illegible] چون [illegible]

[illegible] اکنون از من [illegible] گفت الهی [illegible]

[illegible] خواهی ساخت و این [illegible] با این ارکان [illegible] غرض خواهی

کرد [illegible] تفصیلا [illegible] تقصیرات واقع خواهد شد من این [illegible]

کار ایشان [illegible] مطالب خطاب [illegible] توجیه [illegible] خواستی من

پیش [illegible] چون [illegible] عالم [illegible] از حضرت ملک علام جل جلاله این [illegible] مشاهده کرد بر خود

بنازید صد هزار قطره نور از وی بچکید متعاقب یک قطره از آن قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بصد و

بیست و چهار هزار قسم گردانید و از هر قسمی روح پیغمبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورد ده قسمش کرد

از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگر عزرائیل و از دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش

و از دیگری دردائیل و از دیگری حمله عرش و از دیگری المهدی آنگاه قسم دهم را در نظر قدرت در آورد و از وی ده

قسم گردانید از یک قسم عرش و از قسم دیگر کرسی و از یک قسم دیگر لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگری بهشت و

و از دیگری ماه و از دیگری آفتاب و از دیگری ستارها و از دیگری هشت خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد

هزار فرشته و از قسم دهم جوهری بیافرید مسافت وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال عرض

وی بهیبت بدان نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش از آن آب دریاها انشعاب پذیرفت بعد

از آن این بحار در تموج در آمد از حرکات امواج دریاها ریاح وزیدن گرفت و بر هوا تمکن یافت آنگاه آن

آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهره از تصرف نظر الهی جل جلاله و عم نواله بتحصیل پیوسته بود بر این آب

استیلا داد تا آب بجوش در آمد و کفی بروی آب پیدا شد زمین از آن آب موجود شد و بخاری از آن کف

متصاعد گشت هیولای آسمان بصورت پیوست موجها متراکم شدند از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت

بکوهها رسید معادن در آن دم پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش بر افروخت و ماده دود

وجود گرفت بعد بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن حیوانات و وحوش و سباع و بهایم و طیور و هوام تواند

بود پس زمین را هفت طبقه ساخت و هر یکی را محلی تعیین فرمود در هر طبقه جمعی از مخلوقات را ساکن گردانید

آنگاه از شعله آتش قوم جان را جان داد و زمین را بتصرف ایشان گذاشت و محل بهشت بر فوق آسمان هفتم

و مکان دوزخ در تحت زمین هفتم قرار داد بجهت روشنائی عالم و حساب سنین و کم آفتاب و ماه و کواکب را

از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید و از مواد نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و بعد گوید و روایت

دیگر در شرح آن جوهر عالی منظر بهیبت نظر رسید چنانچه در سلک ضبط درکشیده که آن جوهر که اصل ماده

اجزاء علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود پر نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ وصافی مبین نگردد

و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر فرمود بشکافت و منقسم به سه قسم شد

ثلثی از آن آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور آب با نار بیامیخت دخانی از وی متصاعد گشت و از آن امواج پدید آمد آسمان

از دخان و زمین از کف بد و جبال از امواج متکون شدند بعد از آن نور را منشعب به سه شعبه گردانید یک شعبه در

اعلی و شعبه دیگر در اسفل و شعبه دیگر در اوسط قرار یافت از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام نورانیه علویه مخلوق

ساله وارث نعمت و [illegible] سبحان [illegible] انوار [illegible] علی الله [illegible]
ملکوت و کون [illegible] بمجرد [illegible] تجلیات [illegible] علی [illegible]
مرهم [illegible] علاقت [illegible] عشق و محبت [illegible]
لوح محفوظ عارفان و شرح اسرار موحدان و اکتشاف [illegible] پیغمبران علیهم السلام [illegible]
[illegible] متفق گشته اند [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] وقت ظهور آنحضرت [illegible]
[illegible] مال الترجمه [illegible]
الاولین و حبیب [illegible] فرمان آمد که ابتدا [illegible] عرش [illegible] و تسبیح
و تهلیل [illegible] لوح [illegible] کرسی [illegible] رسال [illegible]
کرسی نور جمال جلوه [illegible] فرمان آمد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام [illegible] آن محل که جای قبر مطهر است [illegible] خاک پاک [illegible] مهد نور مصطفی
مهد لولاک ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه و تعالی بزمین رسانیدند از غایت شوق زمین [illegible]
و نشاط [illegible] خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام آن خاک پاک شوق ناک مقدار
مثقالی بگرفت و بمقام خود مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل به بهشت برو و مقدار کافور و مشک و زعفران
و سنبل و مای معین و سلسبیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را بخاک بیامیز جبرئیل حسب الامر نمود
خطاب آمد که از کافور استخوان محمد را بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم و از مشک خون او و از سنبل موی
او و از سلسبیل سخن او و از شراب معین آب دهان او و از تسنیم عبادت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع شفیع
جمیع خلایق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن ماده درج در وجود با جود محمدی صلی الله علیه و سلم آماده
گشت فرمان آمد که ای جبرئیل این در شب افروز را بر گرد اطباق سموات بگردان و اندر انجمن ملائک جلوه داده
در جویهای بهشت از اغوطه ده و در بر و بحر عالم و ابر خلایق عرض کن و منادی میکن هذه طینة حبیب رب
العالمین و شفیع المذنبین مشهور فی الاولین و مذکور فی الآخرین [illegible] از آن گل بپرداخت و آن درج نور را
ساخته را چون قندیلی بر ساق عرش مجید درآویختند و از اصل نور خواجه عالم گرد آسیدند و آن نور کامل
[illegible] مدتها با تجلیل مشغول تا وقت ساختن کالبد آدم شد در میان دو ابروی آدم مغاکی مانده بود آن
طینت را که تعبیر از آن بذره میکنند در آن محل قرار گرفته چون روح در بدن آدم علیه السلام در دمیدند آن
نور از میان دو ابروی او چنان میتافت که زهره در آسمان تابد چنانچه در محل خود مستوفی بیان میکرده اند انشاء الله
این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده و روایات دیگر نیز وارد است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت
فی الجمله اختلاف دارد با آنچه مذکور شد و اما مجموع روایات متفق است بر اینکه اصل الاصول آفرینش و مایه
الاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان بیقین نور حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین بوده و بنابر سبیل
تفصیل تعذری دارد و اما فائده اگر هدایت تحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات تامل تمامی دارد که مقصود
از نتیجه مجموعه هر دو عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات بابرکات خواجه ما بوده باید یعنی اگر حرمت و حشمت وجود
با جود محمدی شادروان جلال اوج اقبال استقبال نگستراندی و طائف طوایف ارباب عواطف را در حیطه
ظل ظلیل تربیت نپرورانیدی و قلاده تمجید در جید عرش مجید کاندا ختی که الرحمن علی العرش استوی اگر نه
تقدیر تحریر دیوان تقدیر چاکران احمدی بودی رقم منم بر عنوان منشور قلم کر برکشیدی که ن والقلم و ما
یسطرون اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کره خاک نه از برای ترتیب ملازمان خواجه لولاک بودی و ارفع عوان
نعم عالم پاک بودی هرگز طیلسان مدحت و بعثت بر دوش کرسی نیفتادی که وسع کرسیه السموات و الارض

وتحقیق اینکه سیماهم بالمعانی علیها

اگر بعضی از احکام ناصره و اخبار او مکند بعض امر ناصر ابن مشیر و از اقبال محبوب مبادرت جسته فرما
نشانه ان کواکب ... لما الله انظر بن اگرچه ضلالت و خذلان سلطنت و ... و ...
فرموده او بساط بسیط غبرا مضبوط زمین عقبیا از دیدی هر که بتوقیع اشفاقش رنجش و افرادها در رنگست
و لا ضرع خبها انما انت الماهدون اگرچه چراغ هدایت و بالنجم هم یهتدون از جهة اهتدای اهلش بدیت نجم
بانجوم که موجب انوار هدایت شعار اصحابی کالنجوم اند شاه دید هر که از ایشان نور و تعلیت ظهور دید خورشیدی
و چراغ تزیین انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب خورشیدی و چادر شب زنگاری سمان را بر بعضی مر ... بدیدان
انجم الحقائق ... بسیط هامون و بساط بوقلمون را منقوش بنقوش نفوس موالید انداخته ... اوقام
افلاک ... اگرچه ... سید برگزیده ... در و شاید هر و دیده ... تاج ...
دانسته و بر ... مدولات ابرار ... در قلم منشور قضا بنام مشتری نوشته ... ببطلان ...
برهان احکام و ساطع ... رامحه بتغلب ... و بر رماح زنگاری معلق ... بودی و نه خورشید
جمشید اسمانی فلک پیمای را نصره ... در اصطبل مشرق ... طلوع بیرون کردی و نه این قندیل
زرافشان جرم نیر اعظم افتاب برطاق محراب فیروزه ملک شش گوشه مانند گل لعل دو شقه مینا تابان گشتی
و نه زهره زادهٔ قصر سیوم دف شعب دکف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانهٔ افلاک ملمع پوشان صوامع
علوی را از سماع سرود و سعد نوید دو رقص اوردی و نه دبیر عطارد را نقطه دوات در نوک خامه تقدیر صفحه
شبانه مشلک از قرقم زدی و نه از ... کافوری بمیل زرین نقش بیاض دیباچه روز ظاهر کردی و نه ماه منور
بر شکل حصن سمین بوده یا بر شکل طبق مرصع بلالی و جواهر و یا بر شکل مجن مفضض کسری و قیصر یا بر شکل همسه
مدور سیکر یا بر شکل اینه کیتی نمای عالی منظر یا بر شکل دف دد کف مطربان سیمین بر یا بر شکل دایرهٔ خد معشوق
سرو قد دلبر و نه فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جمال انور نمودن که رقعی ... اب زارق بودی و نه هوا را
لطافت ... اتش را حرارت نمودی و نه خاک کان جواهر و زواهر و معادن متمکن گشتی ظرف و مظروف با یک
دیگر مقارن نیامدی ممکنات در اماکن متوطن نبودی ملک و ملکوت در ظواهر و بواطن متعین نمودی
نه شکوفه طری بودی در مرغزار نه بنفشه نیلوفر بودی در سبزه زار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان
طراز نه گل زرد نازپرورد زرنگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعذار نه صد برگ خرقه سبز و سفید دستار نه نیلوفر ناخن
عالی مقدار نه بید با تابید خنجرگذار نه سرو کوتاه دست خوش رفتار نه طوطی و طیار در اقطار گلزار نه چکاوک نوا برین
در جو هوا طیار و نه کبک دری خرامان در کهسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری مصری در منار اشجار نه کبوتر دم
کش در اسجار و نه طاوس دم کش برکنار انهار حاصل این همه اصناف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سباع در
اقطار بلکه جمیع مکنونات از مور و مار و نار و لیل و نهار دیار زمین و زمان و قرار مکین و مکان هم از برکت
وجود با جود این سید انس و جان و خواجه هر دو جهان صلی الله علیه و سلم خلعت وجود یافتند و بصلای خوان
کرم وجود بشتافتند شعر ای گشته از برای تو کون و مکان پدید   از عرش تا بفرش نور تو افرید   فانیست پیش
نور تو انوار انبیا   در نور افتاب بود ذره ناپدید   ذرات کون پرتو نور ظهور تواست   وانند ظهور خویش
ز نور تو مستفید   اید روایت بعبارت دیگر یعنی هنوز صورت ادم علیه السلم بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند
و سورهٔ انی جاعل بسامع مجامع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جبل وجود
ننهاده بود و استنباق اسحاق و تا اصل اسماعیل و کروب یعقوب تا اسف یوسف علیهم السلم در پردهٔ غیب متواری
مینمود هنوز معصر مغفرت نعمت از اله خوینبار وجود برهان ملک و درود برهامه همت داود ننهاده بود و قدم
استان ... ما سلیمان بر مسند خلافت حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و بشیر عذرا بتول ببشارت
دادن مبشر ابر سول مقربی گشته بود و طغرای عصمت و نبوت یا یحیی خذ الکتاب بقوة بنام با نظام بیر زکریا

[illegible]

[illegible]

الحسین علیه السلام با اسم حضرت رسالتماب بر عرش مسطور است چنانکه ابن مغازلی در مناقب کفته اخبرنا
محمد بن احمد بن سهل النحوی اذنا قال اخبرنا ابو علی الحسین بن محمد بن احمد بن الشیب بن کاری الفقیه قال حدثنا
محمد بن اسحق قال حدثنی ابو بکر الصوفی قال حدثنا اسماعیل بن موسی بن [illegible] رضه الی ابی الحمراء قال سمعت رسول الله
یقول لما اسری بی الی السماء رایت علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد
صفوتی ایدته بعلی و بسند دیکر انا ابو العلی الحسن بن احمد [illegible] الی ابی الحمراء صاحب رسول الله ص قال قال
رسول الله ص رایت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش انا غرست جنة لیدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی
و محب طبری در ریاض النضرة کفته ایدته بعلی و نصرته به خرجه الملا فی سیرته عن ابن عباس قال کنا عند النبی
فاذا بطائر فی فیه لوزة خضراء فالقاها فی حجر النبی ص فاخذه النبی فقبلها ثم کسرها فاذا فی جوفها دودة خضراء
مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ص نصرته بعلی خرجه ابو الخیر القزوینی الحاکمی و محمد بن یوسف زرندی در
نظم درر السمطین و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و قاضی عیاض بن موسی
الیحصبی در کتاب شفا فی تعریف حقوق المصطفی که مخالفین کثیر او را بغیة الاماثل و بهجة المحافل و در کشف
الظنون تعریف آن بهار اکرده است معلوم است و محمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح مواهب [illegible] قرائة
کتاب الشفا بتعریف حقوق المصطفی للامام الشهیر المجتهد العلامة الفقیه المفسر الحافظ البلیغ الادیب ابی الفضل عیاض
بن موسی بن عیاض الیحصبی السبتی المالکی و شهرته تغنی عن ترجمته و کتابه هذا ذکر ابن المقری الیمنی فی دیوانه
شواهد و کنت علی انه لا یقع ضیر لمکان هو فیه ولا تغرق سفینة کان فیها و اذا قرأه مریض شفی و قال غیره انه جربت
قرائته لشفاء الامراض و فک عقد الشدائد و فیه امان من الغرق والحرق والطاعون ببرکة المصطفی خلاصه
در شفا هم این خبر شریف را ذکر کرده است و سعید کازرانی در منتقی نوشته است بنا بر این اخبار هم معلوم شد
که اسم شریف علی بن ابیطالب در ساق عرش با اسم حضرت رسالتپناه مکتوب است و وجه تایید آنحضرت کالشمس
فی رابعة النهار ظاهر است و چه قدر در حمایت او در غزوات و غیرها متحمل شده است و سعید کازرانی در منتقی کفته
و فی بعض الکتب فی معنی قوله ص حین سئل متی کنت نبیا کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد ان الله عز و جل وضع
نور محمد ص فی جبهته و کان یزهر فی جبهته مثل الشمس و کان الناس یتعجبون منها حتی تمنی آدم و قیل امن کثرة تعجب
الناس منها و اراد الله تعالی ان یاتی الی راس اصبعه السبابة فقال یا رب ما هذا فقال نور ولدک ولولاک اسمه محمد
فاشار باصبعه فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص فصار هذا موضع الاشارة بالتشهد ثم
ردها الی موضعها ثم جلس آدم مع حوا فذهب النور من جبهته مع النطفة الی رحم حوا و کانت تزهر بین ثدیها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غربها مما جاءهم ونسل لا فخار به بحق ولذلك قال صم جعلت لی الارض مسجدا وطهورا ویقال کان نور
فی تلك الجوهرة التی خلق الله تعالی منها الارض ثم کان نور الشمس الی الارض وهذا ما قاله صم افتخر السماء
والارض فقالت السماء انا افضل لان فی الصافون وفی المسبحون وفی العرش والکرسی وقالت الارض بل انا
افضل لان فی الانبیاء والصالحون ومنو لد ونجوم ملك من نور محمد صم وهو فی رهین فقال النبی صم فخصمتها هذا
او مثل هذا این حدیث شریف چه قدر فضیلت بر آن نور مبارك که با نور علی متحد بوده است ثابت شد و
در اخبار خاصه در این مضامین بلکه بیشتر از اینها فضایل بر آن نور مبارك مقرر شده است در غایة المرام در
ذیل قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید از طریق عامه سه حدیث روایت کرده است اول آنهاست که
فرماید صاحب مناقب فاخره در عترت طاهره روایت کرده است از قاضی ابی الحسن عبد الله محمد بن علی بن محمد از
علی بن محمد جلابی مغازلی گفت خبر داد مرا پدرم گفت خبر داد مرا ابو عبد الله حسین بن حسن دقاق از حلال
بن محمد بن مخلد از جعفر بن حفص از سواد بن محمد از عبد الله بن نجیح از محمد بن مسلم بطائحی از محمد بن یحیی انصاری
از عم خود حارثه از زید بن عبد الله بن مسعود از پدر خود که گفت روزی خدمت رسول خدا صم داخل شدم پس عرض کردم
یا رسول الله ارنی الحق حتی اتبعه یعنی حق را بمن بنما تا پیروی نمایم آن را فرمود داخل شو بمخدع یعنی پس طاق پس داخل
شدم دیدم امیر المؤمنین ع را که رکوع و سجود میکرد و میگفت بعد از نماز اللهم بحرمة محمد عبدك ورسولك اغفر
للخاطئین من شیعتی راوی گفت پس بیرون آمدم تا خبر دهم رسول خدا را از آنچه دیده بودم از علی پس دیدم پیغمبر
خدا صم را که مشغول رکوع و سجود است و میگوید اللهم بحرمة علی عبدك اغفر للعاصین من امتی راوی گفت
حیرت مرا گرفت تا غش کردم چون بهوش آمدم دیدم حضرت رسالت مآب سر مبارك خود را بلند کرده و فرمود
یا ابن مسعود اکفر بعد ایمان عرض کردم پناه میبرم بخدا و لکن من دیدم علی را که ترا شفیع کرده بود نزد
الهی در بخشیدن عاصیان شیعه خود و می بینم ترا که شفیع امت و نزد علی را بدرگاه پروردگار خود در نگذشتن
از گناهان عاصیان امت خود فرمود یا ابن مسعود بدرستیکه حقتعالی خلق کرد مرا و علی را و حسن و حسین را از
نور عظمت خود پیش از خلق بدو هزار سال وقتیکه نه تسبیح بود و نه تقدیس پس شکافت نور مرا پس خلق فرمود
از آن آسمانها و زمین را پس من افضلم از آسمانها و زمینها و شکافت نور علی را پس خلق فرمود از آن عرش و کرسی را
و علی اجل است از عرش و کرسی و شکافت نور حسن را پس خلق کرد از آن لوح و قلم را و حسن اجل است از لوح و
قلم و شکافت نور حسین را پس خلق فرمود از آن جنات و حور العین را و حسین افضل است از آنها پس مشرق و
مغرب را ظلمت گرفت پس ملائکه شکایت نمودند بدرگاه خدای عز و جل از ظلمت و عرض کردند خدایا بحق این

[illegible] علیهما السلام [illegible]

[illegible]

انوار علی علیه الرحمه روایت کرده [illegible] سلم که قال ما بال الشمس والقمر لا یستویان فی الضوء والنور
قال لما خلقهما الله عز وجل اطاعا ولم یعصیا شیئا فامر الله عز وجل جبرئیل ان یمحو ضوء القمر فمحاه فاثر المحو فی القمر
خطوطا سودا ولو ان القمر ترک علی حاله بمنزلة الشمس لما عرف اللیل من النهار ولا النهار من اللیل [illegible]
[illegible] قال قلت لابی عبد الله علیه السلام هؤلاء یروون حدیثا فی معراجهم انه لما اسری برسول الله
رأی علی العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق فقال سبحان الله غیروا کل شیء حتی هذا قلت
نعم قال ان الله عز وجل لما خلق العرش کتب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله الماء
کتب فی مجراه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله عز وجل الکرسی کتب علی قوائمه لا اله
الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله عز وجل اللوح کتب فیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المؤمنین ولما خلق الله عز وجل اسرافیل کتب علی جبهته لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله
السموات کتب فی اکنافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله عز وجل الارضین کتب فی اطباقها
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله عز وجل الجبال کتب علی رؤسها لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المؤمنین ولما خلق الله الشمس کتب الله عز وجل علیها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
ولما خلق الله عز وجل القمر کتب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین وهو السواد الذی ترونه فی القمر
فاذا قال احدکم لا اله الا الله محمد رسول الله فلیقل علی امیر المؤمنین بعد از آن سید علیه الرحمه میفرماید منافاة
بین این دو خبر نیست زیرا که ممکن است که محو واقع در حدیث اول باین کتابت واقع در حدیث ثانی بوده باشد
اما اینکه در شمس مشاهد نمیباشد این سواد شاید بجهة اعتبار زیاده نور آفتاب بوده باشد که در دیدن آن هست
چنانکه شان اجسام مضیئه همین است وقبل ازین عبارت فان قلت گفته است وحاصلش آنست که کلف سیاه
روی قمر چه چیز است در جواب گفته است که ارباب علم فلک در سبب آن متحیر مانده اند ودر سبب آن هفت قول
ذکر نموده است که محل ذکر آن نیست فللطالب ان یرجع الی انوار السید ره واین سبب هشتم است که از اخبار ظاهر
میشود بعد از ذکر اخبار فرموده است وهذا المحو الذی یشاهد فی القمر هو احد معانی قوله عز من قائل فمحونا آیة
اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم ورحمة ودر کتاب غایة المرام در خبر اتحاد نور رسول خدا با
نور امیر المؤمنین علیه السلام نوزده خبر بطریق عامه وچهارده خبر بطریق خاصه ذکر فرموده است از خاصه
حدیث اول از محمد بن علی بن بابویه است وحاصل مضمون آن اینست که ابن بابویه علیه الرحمه میگوید خبر داد
بمن احمد بن یحیی مکتب گفت خبر داد بمن احمد بن محمد وراق گفت خبر داد بمن بشر بن سعید بن قیلویه المعدل
بالرافقه گفت خبر داد بمن عبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی گفت شنیدم از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه گفت پرسیدم
از جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام عرض کردم یا ابن رسول الله در دل من مسئله ایست میخواهم سؤال نمایم
از تو از آن مسئله آنحضرت فرمود هرگاه میخواهی خبر بدهم بتو مسئله را قبل از آنکه سؤال نمائی از من وهرگاه که
میخواهی تو سؤال کن عرض کردم یا ابن رسول الله بچه چیز میدانی آنچه را که در دل من است پیش از سؤال من از آن فرمود

[illegible]

[illegible] الله [illegible] لا [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] عزّوجلّ [illegible]

[illegible] اصنام [illegible]

[illegible] بلند شدم [illegible] رسول خدا [illegible]

شد [illegible] بلند شدم که اگر خواستم باسمان برسم میرسیدم [illegible] که باچراغ نبوی ظلمت هدایت یافته

[illegible] فرع مصباح الاصل آن میباشد وفرمود علی بن ابی طالب علیه السلام که من از رسول خدا شنیدم

[illegible] که محمد وعلی صلوات الله علیهما نوری بودند در پیش پروردگار عالم عزّوجلّ پیش از خلق کردن مخلوقات

بدو هزار سال وبدرستیکه ملائکه وقتیکه دیدند آن نور را دیدند که برای او اصلی است بتحقیق منشعب شده

از او شعاعی لامع پس عرض کردند ملائکه که ای خدای ما وسیّد ما چه چیز است این نور پس وحی فرمود خدای

عزّوجلّ برایشان که این نوریست از نور من اصل آن نبوّتست وفرع آن امامتست اما نبوّت پس برای محمد عبد

من است ورسول من است واما امامت برای علی است که حجّت وولیّ من است هرگاه این دو نبودی [illegible] نمیشدند که خلق

میکردم خلق را آیا نمیدانی که رسول خدا بلند فرمود علی را در روز غدیر خم اتقدر بلند که دیدند مردم سفیدی

زیر بغل مبارک او را پس او را مولا وامام مسلمین قرار داد وبتحقیق که برداشت پیغمبر حسن وحسین را روز خطیر

بنی نجّار بعض اصحاب عرض کردند یا رسول الله یکی را بده ما برداریم آنحضرت فرمودند نعم الحاملان ونعم الراکبان

وابوهما خیر منهما ودر خبر دیگر وارد است که پیغمبر حسن را برداشته بود وجبرئیل حسین را وهذا فرمود نعم

الحاملان یعنی چه خوبند دو نفر بردارنده که یکی نفس نفیس حضرت ختمی مآب ودیگری جبرئیل امین بود وبودند آن

سرور نماز میخواندند با اصحاب یکسجده را از سجدهای نماز طول داد بعد از سلام پرسیدند یا رسول

الله طول دادی سجده را سبب چه بود فرمودند بدرستیکه پسرم سوار پشت من شده بود خوش نداشتم از سجده

برخیزم تا آنکه خودش پایین آید امام علیه السلام فرمود نیست وجز این نیست که خواست پیغمبر که بلند وعزیز فرماید اینها را

فالنبی رسول الله نبی امام وعلی امام ولیس بنبی ولا رسول فهو غیر مطیق بحمل اثقال النبوة محمد بن حرب کاهلی که

راوی است گوید عرض کردم زیاده یا ابن رسول الله پس فرمود بدرستیکه تو اهل هستی بزیاده بدرستیکه رسول

خدا برداشت علی را بر پشت خود اراده کرد بآن برداشتن این را که علی پدر اولاد وامام ائمه است که از صلب

او میباشند چنانکه رد عبا از اسفل عبای مبارک خود را بر کرد آنرا خواست تا بفهماند باصحاب خود که او خواهد

بر کردانید جدب را بر خصب یعنی که باران خواهد بارید راوی گفت عرض کردم زیاده یا ابن رسول الله پس فرمود

که رسول خدا برداشت علی را وخواست که بفهماند قوم خود را که علی آنکسی است که تخفیف میدهد پشت پیغمبر را

آنچه را که در آن هست یعنی قرض او را ادا خواهد نمود بعد از آن سرور راوی گفت عرض کردم زیاده یا ابن رسول

الله فرمود بدرستیکه برداشت علی را تا بدانند که او را برنداشت پیغمبر مگر برای آنکه او معصوم است وزر نمیدارد

تا آنکه افعال او نزد مردم حکم وصواب باشد بتحقیق فرمود رسول خدا بعلی بن ابی طالب علیه السلام که یا علی

بدرستیکه خداوند تبارک وتعالی بار کرد بمن گناهان شیعه تو را بعد از آن بخشید آنها را بمن واینست که پیغمبر

[illegible]

ایها الناس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهانی [illegible]

احمد بن حنبل در مسند خود [illegible] موفق بن احمد [illegible] ابراهیم بن محمد حموینی [illegible] ابو الحسن فقیه [illegible]

[illegible] رحمهم الله [illegible] در کتابهای علمای [illegible] ابن ابی الحدید [illegible]

کتاب [illegible] احمد بن حنبل از طریق خود روایت کرده است حیث قال حدثنی ابی قال حدثنا ابن نمیر قال

حدثنا عامر بن السمط وقیل ابو الجحاف عن معاویة بن ثعلبة عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه وآله یا علی انه من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک فارقنی و[illegible] وروایت موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه

است ومکرر مدایح او در [illegible] ابو ذکر شده قال اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی

قال اخبرنا محمود بن اسماعیل الاشقر اخبرنا احمد بن الحسین بن فادشاه اخبرنی الطبرانی عن الحضرمی عن احمد بن

صبیح الاسدی عن یحیی بن یعلی عن عمران بن عمار عن ابن ادریس عن مجاهد عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من

فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله عز وجل وایضا روایت ابراهیم بن محمد حموینی که مکرر مدایح او [illegible] ابو

ذکر کرده ایم در کتاب فرائد السمطین در فضائل مرتضی وبتول وسبطین کفته اخبرنی الشیخ الامام اصیل الدین

عبد الله بن عبد الاعلی بن محمد بن محمد بن ابی القاسم سبط الحافظ شمس الدین ابی عبد الله المشهور بابن وطان

الاصبهانی فیما کتب الی من اصفهان فی سنة اربع وستین وستمائة قال انبانا الامام موفق الدین ابو الفتوح داود

بن معمر القرشی اجازة انبانا الحافظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی اجازة قال

انبانا الشیخ ابو عثمان اسماعیل بن احمد بن محمد الواعظ المعروف بابن ملة الاصبهانی قرائة علیه بهمدان فی سنة ثلث

وتسعین واربعمائة بروایته عن ابی بکر محمد بن عبد الله بن ریذة قال انبانا ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی عن

الحضرمی عن احمد بن صبیح الاسدی عن یحیی بن یعلی عن عمران بن عمار عن ابن ادریس عن مجاهد عن ابن عمر قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله عز وجل وایضا حموینی بدو طریق دیگر روایت کرده

است وابو الحسن فقیه ابن شاذان در مناقب المائة بحذف اسناد از سعید بن جناده ذکر کرده که سمع النبی صلی الله علیه وآله

یقول علی بن ابی طالب سید العرب فقال انا سید ولد آدم وعلی سید العرب من احبه وتولاه احبه الله وهداه

ومن ابغضه وعاداه اصمه الله واعماه علی حقه کحقی وطاعته کطاعتی غیر انه لا نبی بعدی من فارقه فارقنی

ومن فارقنی فارق الله تعالی انا مدینة الحکمة وهی الجنة وعلی بابها فکیف یهتدی المهتدی الی الجنة الا من بابها

علی خیر البشر من ابی فقد کفر وابن شاذان هذا بحذف الاسناد از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده که قال

رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی انا مدینة الحکمة وانت یا علی بابها ولن تؤتی المدینة الا من قبل الباب وکذب من زعم انه

یحبنی ویبغضک لانک منی وانا منک لحمک من لحمی ودمک من دمی وروحک من روحی وسریرتک من سریرتی

وعلانیتک من علانیتی وانت امام امتی وخلیفتی علیها من بعدی سعد من اطاعک وشقی من عصاک وربح

من والاک وخسر من عاداک وفاز من لزمک وخاب من فارقک مثلک ومثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة

نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق پس مفاد این اخبار شریفه کما ذکر از حیث ذکر الفاظ مفارقت متعدد [illegible]

مفارقه

[illegible]

[illegible] مفارقت [illegible] است [illegible]

[illegible] مفارقت [illegible]

[illegible] مفارقت معنوی است [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] که ذکر شد [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] سقیفه [illegible] حاصل کرد [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] سعد بن عباده [illegible] بکر [illegible]

[illegible] بعد [illegible] مفارقت از علی [illegible] ان مفارقت

[illegible] اخبار [illegible] ایشان [illegible] بلکه بعض

علی بود [illegible] همه این الفاظ دلالت دارد که مفارقت علی عین مفارقت

رسول خداست و نیز اگر مفارقت باب مدینه حکمت مفارقت از خود مدینه است و نیز اگر علی از پیغمبر و پیغمبر از علی

است و گوشت او گوشت او و خون او خون اوست و نفس او نفس اوست و باطن او باطن و ظاهر او ظاهر و باطن اوست

و تصریح بلفظ امام بودن علی بعد از پیغمبر و خلیفه بودن او بعد از پیغمبر دلالت میکند بر وجوب اتصال

بعلی و امامت او و این عین تحریم مفارقت است و سعادت مطیع او و شقاوت عاصی او و خسران عدو او و ربح

محب او و فوز ملازم او و نا امیدی از رحمت الهی بر مفارقت او و همه کواشفند از معنی مذکور و مثل بودن او و او

و مثل سفینه نوح و ناجی بودن راکبان و غرق بودن تخلف کننده از آن همه دلیل اند بر معنی مذکور و مثل سفینه

نوح بودن اهل بیت بعد از بعثت و پیغمبر [illegible] بعد از پیغمبر بود بلکه بعد گفتن همه ایرادات وارده را [illegible] است معلوم

است که در سقیفه کشتی خلافت علی خالی ماند و کشتی دیگر سوار شدند اینست که در خبر قضیه میفرماید [illegible]

[illegible] و کر و منکر [illegible] اعمی و کر بودند که نشنیدند و ندیدند اگر گویند که حضرت علی خودش باین مقام [illegible]

و اقدام بر اخذ حق خود ننمود و کراهت از مفارقت نمیکردند جوابش است که اولا علی را مجال ندادند تا جنازه رسول

خدا را بر داشته بعد از آن بمقام امامت بیاید و ثانیا آنکه بنا بروایت علمای معتبر هر علی علیه السلام باین مقام

[illegible] اکتفا نکردند بلکه مفارقت و انکار کردند بلکه تصریح کردند که یا علی تو حدیث السن هستی امر خلافت را

نمیتوانی متحمل بشوی و شیوخ قریش مجرب اند ایشان بیشتر از تو میباشد بلی [illegible] از رسول خدا [illegible] و ما ینطق عن

الهوی بود صلی الله علیه و آله [illegible] دانسته [illegible] مجلس میگفتند چنانکه ابن ابی الحدید و دیگران

که از علمای معتبرین ایشانست ذکر کرده اند که مهاجر و انصار شک نداشتند در اینکه امر ولایت و خلافت

بعد از رسول خدا با امیر المؤمنین علیه السلام بود و ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و غیر ایشان میدانستند

از آن جمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید که روایت کرده است زبیر بن بکار که محمد بن اسحق گفت که

ابو بکر را بیعت کردند بنو [illegible] افتخار نمودند و عامه مهاجرین و جل انصار شک نداشتند در اینکه علی علیه السلام

صاحب امر است بعد از پیغمبر و فضل بن عباس گفت یا معشر قریش و خصوصا بنی تیم انکم انما اخذتم الخلافة

بالنبوة و نحن اهلها دونکم و لو طلبنا هذا الامر الذی نحن اهله لکانت کراهیة الناس لنا اعظم من کراهیتهم لغیرنا

حسدا منهم لنا و حقدا علینا و انا لنعلم ان عند صاحبنا عهدا هو ینتهی الیه و قال بعض ولد ابی عبد المطلب

بن هاشم ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن الیس اول من صلی بقبلتکم

و اعلم الناس بالقرآن و السنن و اقرب الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون له بالغسل و الکفن من فیه ما

[illegible]

[illegible] ... عنه ... ابی [illegible] الاحمد [illegible] ... [illegible]

فقال [illegible] انه [illegible] ان لا يعود [illegible] التى [illegible] الناس [illegible] كان

حرب على بن ابى طالب عليه السلام كه [illegible] ابو بكر [illegible] الامر [illegible] انه [illegible] است [illegible]

[illegible] على [illegible] ابو بكر [illegible] انا [illegible] بعد [illegible] لكفار

[illegible] اهل [illegible] شان روايت كرده اند [illegible] على [illegible] ان [illegible]

ايضا ابن ابى الحديد قال الزهرى [illegible] حدثنا [illegible] بن [illegible] ابراهيم بن سعد

[illegible] الزهرى قال [illegible] ابو بكر [illegible] الا [illegible] على [illegible]

[illegible] على بن ابى طالب عليه السلام [illegible] وانه [illegible] من

[illegible] ابن ابى الحديد [illegible] ابو سفيان [illegible]

فقال يا معشر قريش انه ليس للانصار ان يتفضلوا على الناس حتى يقروا بفضلنا عليهم فان لم يتفضلوا فحسبنا

حتى انتهى [illegible] والا [illegible] حيث انتهى بهم [illegible] الله لئن بطروا المعيشة وكفروا النعمة لنضربنهم على الاسلام كما ضربنا

عليه فاما على بن ابى طالب فاهل والله ان يسوده قريش وتطيعه الانصار وايضا ابن ابى الحديد گفته قال ابو بكر

واخبرنا ابو زيد قال حدثنا احمد بن [illegible] قال حدثنا غسان بن عبد الحميد لما اكثر فى تخلف على عليه السلام عن

واشتد امر ابى بكر وعمر فى ذلك خرجت ام مسطح بن اثاثه فوقفت عند قبر النبى صلى الله عليه وآله ونادت يا رسول الله قد كان بعدك

انباء وهنبثة لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب انا فقدناك فقد الارض وابلها فاختل قومك فاشهدهم ولا

تغب حتى ابن ابى الحديد نقل كرده است از مغيرة بن شعبه كه گفت گذشتم با ابى بكر وعمر ديدم نشسته الله

در روز رحلت مبارك پيغمبر وقتيكه از دنيا رحلت فرموده بود گفتم چه چيز است سبب نشستن شما در اينجا گفتند

منتظريم كه اين مرد بيرون بيايد تا بيعت كنيم او را وقصد ايشان على عليه السلام بود فقال اتريدون ان تنتظروا حبل من

اهل هذا البيت وسعوها فى قريش تتسع قال فقاما الى سقيفة بنى ساعده او كلاما هذا معناه از اين گونه

مقالات در روز سقيفه بسيار واقع گرديده كه در محل خود انشاء الله ذكر خواهد شد پس از همه اين مذكورات

ظاهر گرديد كه مفارقت على منهى عنه است وفاعل آن مفارقت از خدا ورسول كرده است ومفارقت خدا ورسول

موجب كفر است بالقطع واليقين ودر روز سقيفه هم حال مفارقت كننده گان معلوم گرديد پس نتيجه اين صغرى

برهانى وكبراى وجدانى كفر مفارقين از على بن ابيطالب عليه السلام است وچون در نظاهر اظهار شهادتين مينمايند

تابت آثار اسلام بر ايشان مترتب بوده باشد تعجب از ابن ابى الحديد وتابعين اوست كه با وجود اين همه دلائل

چگونه اعتقاد كرده اند امامت كسانى را كه اين صفت داشتند ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور وشاهد

اين مقام ومبين اين مرام است كه در غاية المرام سيد العلام ميفرمايد در ذيل همين مطالب مذكوره از ابن ابى

الحديد الحادى عشر يروى عامر الشعبى وهو من النواصب المنحرفين عن امير المؤمنين عليه السلام رواه عن عروة

بن الزبير ابن العوام قال لما قال المنافقون ان ابا بكر تقدم عليا وهو يقول انا اولى بالمكان منه قام ابو بكر خطيبا

فقال صبرا على من ليس يرك الى دين ولا يحجب برعاية ولا يرعون لولاية اظهر الايمان ذلة واسر النفاق علة

هؤلاء عصبة الشيطان وجمع الطغيان يزعمون انى اقول انى افضل من على وكيف اقول ذلك وما لى سابقة ولا قرابة

ولا خصوصية عبد الله وانا ملحد وعبده قبل ان اعبده ووالى الرسول وانا عدوه وسبقنى بساعات لم انقطعت

لم الحق شاوه ولم اقطع غباره ان ابن ابيطالب فاز من الله بمحبته ومن النبى بقرابته ومن الايمان برتبته لو جهد الاولون

والاخرون لم يبلغوا درجته ولم يسلكوا منهجه بذل الله مهجته ولابن عم مودته كاشف الكرب ودافع الريب قاطع

السبب الا سبب الرشاد وقامع الشرك ومظهر ما تحت سويداء حبة النفاق محنة لهذا العالم لحق قبل ان يلاحق

وبرز قبل ان يسابق جمع العلم والفهم فكان جميع الخيرات لقلبه كنوزا لا يدخر منها مثقال ذرة الا انفقه فى بابه

[illegible]

[illegible] الحق [illegible] الکبیر [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] الحق [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] لا [illegible]

الرحم [illegible] الاول [illegible] العلم [illegible] الکثیر والقلیل [illegible]

[illegible] اولو کانوا اباءهم [illegible] العالمین [illegible]

[illegible] وسیله الی الله [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] علی بن ابی طالب وبطلان [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible] ادعا اند بر باب مدینة العلم [illegible]

وبتیموع وقاحت [illegible] است مکر برای رفع کفتن مناقضین که ابوبکر کو بهتر [illegible] باامامت علی بن ابیطالب علیه السلام وبطلان زعم ایشان که کفتند ابوبکر کو بذات افضل بن علی [illegible] مقام وقع ابن [illegible]

میکوید کیف اقول ذلک [illegible] بودن خود وعدم [illegible] بودن خود برسول خدا را مقر کردید وانکه علی عبادت خدا را نکرد [illegible] اصلا واو ولی وصی پیغمبر بود ومعلم بود بر من باسلام شعر شیوه بدطینت اسلام امن [illegible] دین او چشم بپوشید دین من [illegible] ابند کردن است از ندادن احکام حق [illegible] نیست [illegible] حکم تابع بکفر هیچ تو مسلم شود راجع بکفر طرفه مثلی است که مناسب بمقام است خوش داشتم ذکر او کویند دزدی بسبب عزاولت با غلامان و هر اوقات با صلحا بهوس عبادت رو بکنیسه اورده چندی با رهبانان مرهب کردید شبی رهبانان را غافل نموده شمعی از شبستان و کلاهی از کلیسائیان و خرقه از کشیشان دزدید برهون رفت علی الصباح که اصحاب ترهب از خواب بیدار شدند جای شمع و کلاه و خرقه و دزد را خالی دیدند هر طرف شتافتند دزد را بزنجیر و مسروقات را بجیطه تسخیر اوردند کسیکه از اصل و نسلش غافل بود کفت سبحان الله راهب دزدی کند عجیب است بکری که از حقیقت حالش مطلع بود کفت لا والله راهب دزدی نمیکند ولکن دزد راهب شده بود اکنون باصل خود راجع کردید قطعه ناکس از تربیت نکردد کس این سخن نزد عقل معتبر است زانکه خری که هموار ه سنبلش قوت وماحضر شکر است عیسیش ابیار از زمزم مریش مستمر سبحو لکر است هر سحر در سپهر بالا ندو ز اخر شد ر صطبل ماه و خور است در پی قوت انبیای دکر همه بهر شر بد و شر بار بر است نادر عهد هر بهارش دست مالان بر یزدم خر است عاقبت کار او لکد زدنست تربیتها همه جمله بی ثمر است ولقد قالوا کلمة الکفر بعد اسلامهم اذ قالوا انا امنا واسلمنا لله وللرسول فیما امرنا به من طاعة علی واتبعوا خطوات الشیطان در تفسیر عیاشی ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که قوله ولا تتبعوا خطوات الشیطان هی ولایة الاول والثانی انتهی اللهم انا ادخلنا فی السلم کافة ولا نتبع خطوات الشیطان اللهم هذه امانتنا رددها الینا عند موتنا یوم یقال وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی علیه السلام

حدیث پنجم قول حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله است که فرمود علی مع الحق والحق مع علی وقوله اللهم ادر الحق معه حیث دار ولم یسلک طریق علی کجها بد علمای عامه کتب خود را زینت داده اند باین حدیث شریف چنانکه در صحیح بخاری که ثانی قرآنش دانند وچنانکه در جمع بین الصحاح الستة لرزین امام الحرمین [illegible] الشان در مناقب امیر المؤمنین از صحیح بخاری نقل عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال

[illegible] اخطب خوارزم [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] احمد بن الحسين [illegible] ابو القاسم محمود [illegible]
قال انبانا [illegible] احمد بن علي [illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] بن اسحاق [illegible] محمد بن [illegible] سهل [illegible] ابو [illegible]
[illegible] يزيد قال [illegible] حدثنا [illegible]
[illegible] فقال انا [illegible]
[illegible] قال [illegible] عليا [illegible] الله
[illegible] رسول الله [illegible] علي مع الحق والقرآن والحق والقرآن مع علي ولن يفترقا حتى يردا
علي الحوض وايضا ابراهيم حموینی باسناد دیگر بسیار مشهور آورده [illegible] اکرم کرمه بکی از
[illegible] ابو الفتح عبد الملک بن ابی القاسم
نا ابو عیسی محمد ابو الحسان الثقفی عن ابیه عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم رحم الله علیا اللهم ادر
الحق معه حیث دار قال الترمذی ابو عیسی الترمذی في جامعه وایضا موفق بن احمد از سید الحفاظ ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار دیلمی فیما کتب الی من همدان نا امیر سید بلد لنبی قال قال رسول الله صلعم ستکون من بعدی
فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فانه الفاروق الاكبر الفاصل بين الحق والباطل وایضا خبر دیگر
موفق بن احمد قال اخبرنی شهردار هذا اجازة اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني
كتابة حدثني الشيخ ابو منصور بن عيسى بن عبد العزيز حدثني الحافظ ابو الحسن علي بن عمر الدارقطني
حدثني احمد بن محمد بن ابي بكر حدثني احمد بن عبد الله بن يزيد السمسار حدثني معلی بن عبد الرحمن حدثني
شريك عن سليمان الاعمش عن ابراهيم عن علقمة والاسود قالا سمعنا ابا ايوب الانصاري قال سمعت النبي
يقول لعمار بن ياسر تقتلك الفئة الباغية وانت مع الحق والحق معك يا عمار اذا رأيت عليا سلك واديا و
سلك الناس واديا غيره فاسلك مع علي ودع الناس انه لن يدلك على ردى ولن يخرجك عن الهدى يا
عمار انه من تقلد سيفا اعان به عليا على عدوه قلده الله يوم القيمة وشاحا من در ومن تقلد سيفا اعان به
عدو علي قلده الله يوم القيمة وشاحا من نار قال قلت حسبك ایضا خبر دیگر از ابراهیم حموینی که نقشت الی عز
الدين احمد بن ابراهيم ان ابا طالب عبد الرحمن الهاشمي نقيب العباسيين بواسطه اخبرنا اجازة عن شاذان الفخر
بقراءتي عليه عن محمد بن عبد العزيز عن محمد بن احمد بن علي الى ان قال نبانا الاعمش عن ابراهيم عن علقمة و
الاسود قالا انبانا ابو ايوب الانصاري وقلنا له يا ابا ايوب ان الله تبارك وتعالى اكرم نبيه صلعم صفا لك من
فضله من الله فضلك بما اخبرنا بمخرجك مع علي نقاتل اهل لا اله الا الله اقسم لكما بالله لقد كان رسول
الله في هذا البيت الذي انتما فيه معي وما في البيت غير رسول الله وعلي جالس عن يمينه وانا جالس عن يساره وانس
قائم بين يديه اذ حرك الباب فقال رسول الله صلعم افتح لعمار الطيب المطيب ففتح انس الباب دخل عمار فسلم على رسول
الله صلعم فرحب به ثم قال لعمار انه سيكون في امتي بعدي هناة حتى يختلف السيف فيما بينهم وحتى يقتل بعضهم بعضا
فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الاصلع عن يميني يعني علي بن ابي طالب فان سلك الناس كلهم واديا وسلك علي
واديا فاسلك وادي علي وخل عن الناس يا عمار ان عليا لا يردك عن هدى ولا يردك على ردى يا عمار طاعة
علي طاعتي وطاعتي طاعة الله عز وجل وایضا موفق بن احمد خبر دیگر از سید الحفاظ ابو منصور با اثبات مولی ذر
که داخل شدم بر ام سلمه وخبر کرد شد دیگر ان ام سلمه میفرمایند [illegible] رسول الله صلعم امرنا ان نقرني حجاتنا و في
بيوتنا الخرجت [illegible] كنت حتى اقف في صف علي وخبر دیگر از حموینی از شیخ احمد بن ابراهیم [illegible]

[illegible] قال الرسول [illegible] علی [illegible]

[illegible] اللهم ادر الحق مع علی حیث دار [illegible] بالا [illegible]

والقرآن مع علی [illegible] متواتر [illegible] صحیح است [illegible]

حضرت ختمی پناه صلوات الله وسلامه علیه وآله [illegible] دلالت دارد بر آنکه [illegible]

[illegible] بر [illegible] باطل [illegible]

[illegible] احکام دین [illegible]

[illegible] خلاف [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] علی [illegible]

[illegible] اطاعت علی اطاعت [illegible] اطاعت [illegible] اخبار

[illegible] کتب تواریخ [illegible] ایشان مثل تاریخ خطیب و تاریخ ابو الحسن [illegible] مذکور است [illegible] علی [illegible]

[illegible] اکر کویند این حدیث [illegible]

که علی همیشه با حق بوده و حق با علی بوده است و این عین مدعای اهل سنت است زیرا که علی خودش بیعت کرده

با خلفا و این هم جوابست در حقیت خلفا از دلیل اینست جواب کوئیم اولا انکه رسول خدا فرمودند بعد از من فتنها

واقع خواهد شد چنانکه بخاری فرموده مراد از این بعدیت بعدیت بلا فاصله است که مهاجر و انصار اختلاف

کردند بعضی ابو بکر و بعضی عباس را و بعضی هیچکدام را اختیار نکردند و خلیفه ثانی بلسان فصاحت بیان

فرموده که خلافت ابی بکر فتنه شد خدا مسلمانان را از شر آن نکهداردو هرکس مثل آن اقدام نماید پس بکشید او

را خود خلیفه اول هم اصدار شد روز سقیفه و بعد از آن که فرمودند اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم میان شما است

خبر است از من کدام فتنه است در دین که اعظم از این اختلال نظم دین پیغمبر باشد که بعضی از انصار گفتند منا

امیر و منکم امیر حتی عقیبه بزرکوار احمد بن محمد بن عبد الله در کتاب عقد الفرید کفته روی جعفر عن سلیمان

عن مالک بن دینار قال توفی رسول الله صلعم وابو سفیان غایب فی مسعاة اخرجه فیها رسول الله صلعم فلما انصرف

لقی رجلا فی بعض طریقه مقبلا من المدینة فقال له مات محمد قال نعم قال فمن قام مقامه قال ابو بکر قال ابو سفیان

فما فعل المستضعفان علی والعباس قال جالسین قال والله لئن بقیت لهما لارفعن من اعقابهما ثم قال انی ارى

غبرة لا یطفئها الا الدم فلما قدم المدینة جعل یطوف فی ازقتها و یقول بنی هاشم لا یطمع الناس فیکم ولا سیما

تیم بن مرة او عدی فما الامر الا فیکم والیکم ولیس لها الا ابو الحسن علی فقال عمر لابی بکر ان هذا قد قدم

وهو فاعل شرا وقد کان النبی صلعم یستألفه علی الاسلام فدع له ما بیده من الصدقة ففعل فرضی ابو سفیان و بایعه

این نحو اختلاف که ذکر شود در رسالة علیحده مبحوث عنه و ثانیا انکه مشهور و معروف میان عامه است که بیعت

علی با اکراه شد و بعد از شش ماه واقع شد بنا بر روایات خود شان چنانکه در عقد الفرید ذکر کرده از حدیث

زهری عن عروة عن عایشة قالت لم یبایع علی ابا بکر حتی ماتت فاطمة وذلک لستة اشهر من موت ابیها فارسل

علی ابا بکر فاتاه فی منزله فبایعه الخ خلاصه معلوم است که دعای حضرت رسالتماب قطعا مستجاب است که فرمود

اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و اخبار یکه فرموده است همه صدق است پس علی همیشه با حق بوده است و

تصریح است در که دیکران یعنی غیر علی دلالت بر بطلان و ناحق بودن راه ایشان میکند پس بقرینه مقابله

ایشان همیشه با باطل و باطل همیشه با ایشان بوده است و مفاد بعضی اخبار مرویه اینست که علی علیه السلام

فاروق میان حق و باطل است پس همیشه دکانی در پیش روی امیر المؤمنین باز کرده بودند و آن بالقطع والیقین

باطل بوده است و این همه از جمله بدیهیات است که فاروق بودن آن سرور در حیات پیغمبر صلعم با شمشیر بود در غزوات

که اسلام را فاش کرد چنانکه در اخبار علمای سنت موجود است واما بعد از پیغمبر صلعم عمر از ابی بکر در میان

بنود

[illegible]

... عامر الشعبي من النواصب المعروفين عن امير المؤمنين عن عروة بن الزبير بن العوام قال

قال ابو بكر سمعت رسول الله صلعم يقول الحق مع علي وعلي مع الحق واما حفصة فخليفة قلت لابن ابي الحديد ...

گفته حدثني الحسين بن محمد بن السبيعي قال قرأت على ظهر كتاب ان عمر نزلت به نازلة فقام لها وقعد وترنح و

تقطر فقال لمن عنده معاشر الحاضرين ما تقولون في هذا الامر فقالوا يا امير المؤمنين انت المفزع والمنزع

فغضب فقال يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا ثم قال اما والله انى واياكم لنعلم ابن بجدتها والخبير بها

قالوا كانك تريد ابن ابي طالب قال وانى يعدل بي عنه وهل طفحت حرة بمثله قالوا فلو دعوت به يا امير المؤمنين

قال هيهات ان هناك شمخا من هاشم واثرة من علم ولحمة من رسول الله صلعم يؤتى ولا يأتي فامضوا بنا اليه فافصلوا نحوه

وافضوا اليه فالفوه في حائط له عليه تبان وهو يتوكى على مسحاته ويقرأ ايحسب الانسان ان يترك سدى الى آخر السورة

ودموعه تهمي على خديه فاجهش الناس لبكائه فبكوا ثم سكت فسكتوا فسأله عمر عن تلك الواقعة فاصدر جوابها

فقال عمر اما والله لقد ارادك الحق ولكن ابى قومك فقال يا ابا حفص خفض عليك من هنا ومن هنا ان يوم الفصل

كان ميقاتا فوضع احدى يديه على الاخرى واطرق الى الارض كانما ينظر في رماد ... [illegible] ... كا

كالآيات الباهرات والشموس الزاهرات ظاهر گرديد كه خبر هر دو ... حق بود ... علي بن ابي طالب ...

ولكن حب دنیای دنی و بغض و کینه مرتضوی کشانید ایشان را ... [illegible]

گفته اخبرنا العلامه فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري ... اخبرنا ... حدثنا الى ان قال حدثنا يعقوب

بن اسحق بن ابي اسرائيل قال نازع عمر بن الخطاب رجل في مسئلة حاصلش اینست که مردی با عمر بن خطاب منازعه

کرد در مسئله عمر با او گفت میان من و تو این شخص که نشسته است و اشاره کرد بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام

آن مرد گفت این مرد الجن است پس عمر از جای خود برخاست و گوش او گرفت و از زمین بلند کرد و گفت آیا میدانی

که کدام شخص را تصغیر نمودی هذا مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة چنانکه این حدیث در سابق ... [illegible]

هم ذکر شد و از جمله شواهد دال بر حق بودن علی ابن ابی طالب نزول آیه شریفه و قل جاء الحق و زهق الباطل

ان الباطل کان زهوقا است چنانکه در تحت بت شکستن اصنام از اعلای کعبه سوار شدن علی بن ابی طالب بر دوش

پیغمبر که متواتر است محتاج بذکر اسانید آن نیست ... ابن اثیر ... در کتاب نزول القرآن از قتاده از ابن مسیب

از ابی هریره روایت کرده است که گفت جابر بن عبد الله مرا گفت داخل شدیم با حضرت رسالتمآب در خانه

کعبه و در حوالی آن خانه سیصد و شصت بت بود امر نمود آنحضرت که همه را ... افکنند و در ... شریف

[illegible]

... مصطفی ... [illegible] ... لا بد طرف ... [illegible]

... [illegible] ... ما ... [illegible]

... [illegible] ... ان علیا ... [illegible]

... [illegible] ... و هو راس کل خطیئة ... [illegible]

ابو الفرج بن الجوزی ... خطای اهل سنت و جماعت و یکی از مشاهیر ارکان علمای ... در فضل

... چنانکه ... شاید ... ذکر شده است در فضل ... از کتاب خود در فضائل

اسد الله الغالب علی بن ابیطالب روحنا و روح العالمین له الفداء گفته است قال الشعبی ما ندری ما نصنع

بعلی ان احببناه افتقرنا وان ابغضناه کفرنا یعنی نمیدانم چه کنیم ما با علی بن ابیطالب هرگاه دوست بداریم او را

فقیر میباشیم و اگر دشمن بداریم او را کافر میگردیم و این کلام ... ازان عالم غیر عامل ... نیست مگر حب

دنیا بیچاره نمیتواند بالاتفاق کند که سبیل است ... تف کند ... شیر ... میان د و

... بگوید لا انصاف ان علماء العامة علام و فهام و حذاق و دقاق لکن لا تلازم بین العلم والعمل و یجوز انفکاک

کل من الاخر و رب عالم غیر عامل و رب عامل غیر عالم اما ان از دست حب جاه و جلال و حب ریاست و مال هرکه

در تحصیل دنیا عازم است بهر او چندین خسارت لازم است جانب حق را فرو بگذاشتن خلق را از خویش

راضی داشتن کی رضای خلق باشد بی نفاق یکطرف البته میافتد شقاق زانکه باشد در طبایع اختلاف

کی شود تاریک روشن ایتلاف پس کسی کو ساخت با جمله طباع او منافق باشد و بحث و نزاع پیش هر یک

طرز دیگر بایدش تا که طرز و طور او خوش آیدش از برای جلب خیر و سلب شر رو نماید هر زمان قبح دگر

حرف باطل بر حق حق کی رواست این سخن که هر زند کوی بجاست حب دنیا سیمیای کره است ابلهی

اینجا بشکل الهی است نفس اگر میلی بجاه و مال کرد او جهان را پر ز خط و خال کرد اینچنان عالم که گفته مصطفی

او هیچ باشد چه باد و هوا نیست او را روشنی از نور علم برغلط کردید او مغرور علم فضل و نالی خوانده از

بهر جدل تا درانداز دبهر بحث خلل یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون

بل نقذف بالحق فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون بنی با آن قدرت و قوت و سلطنت چه قدر

سعیها کردند مدتهای متمادی با عن جد که بلکه آثار محبت و ولایت علی و اولاد علی را مضمحل کردانند باز الحمد

لله روز بروز روشن تر و واضح تر گردید ولایت معنی و یأبی الله الا ان یتم نوره پس بعد از اینکه برحق بودن

علی بن ابیطالب بعد از حضرت رسالت پناه ص ثابت گردید و معلوم شد ایضا که حق گفته نمیشود مگر

بچیزی که ناحق و باطلی در مقابل آن بوده باشد که تعرف الاشیاء باضدادها حالا این باطل موافق اخبار

واحادیث صحیحة الدلالة براینکه بعد از پیغمبر مردم مرتد شدند بنا بنص آیه کریمه افان مات او قتل انقلبتم

علی اعقابکم لابد باید این مرتدین از امت محمد ص بوده باشد زیراکه کفار همه کافر بودند داخل اسلام نشدند

که دوباره مرتد شوند و علی که با حق بوده است پس باقی نماند مگر چند نفر معدود از اصحاب امیر المؤمنین

[illegible]

[illegible]

... بن جبیر عن ابن عباس قال قام فینا رسول الله صلعم بموعظة فقال ایها الناس انکم محشورون الی الله حفاة عراة غرلا کما بدانا
اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الی آخر الآیة ثم قال الا ان اول الخلائق یکسی یوم القیامة ابراهیم الا انه یجاء
برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید فیقال ان
هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم وکلمه منذ وقتیکه داخل بفعل ماضی شد برای ابتداء زمان است
چنانکه متفق علیه است میان نحاة واهل عربیت پس دلالت میکند که از اول مفارقت حضرت رسول صلعم شد ودر این زمان
علی واصحاب او هنوز مشغول تجهیز رسول خدا بودند واسناد به علی نکردند که موجب آن بوده باشد که نفس خطاب
برسول خدا انک لا تدری ما احدثوا بعدک این عبارت غایت عتاب وغضب وخشم وشکایت است چنانکه در عرف
معلوم است مثل آنکه شخصی را بزرگی میخواهد نفی کند یا تنبیه کند شخص عزیزی میخواهد که شفیع او شود
آن بزرگ از روی کمال غضب بشفیع خطاب میکند که تو نمیدانی چه فضولیها وچه کارها ازین شخص صادر شده
است پس اگر علی وجماعتی که از ابتدای مفارقت حضرت رسول صلعم واقع شد قضیه سقیفه [illegible]
بود که هنوز آب غسل جنازه پیغمبر نخشکیده بود که صدای انصار منا امیر ومنکم امیر بلند شد وقیس بن عباده
برخواست وحمد وثنای الهی گفت وصدا بلند کرد که یا ابابکر از خدا بترس واول ظلم کننده کان بر اهل بیت پیغمبر مباش
واورا بکسی که از تو سزاوارتر است واگذار تا با درستی سنت وکتاب کار شود روزی نزد حضرت رسول صلعم حاضر
میباشی او از تو زیبنده تر باشد بهتر است از رضای دیگران پس ذو الشهادتین برخواست حمد وثنای الهی بجا آورد وصلوات
بر پیغمبر فرستاد وگفت یا ابابکر آیا تو ومهاجرین وانصار نمیدانید که حضرت رسول صلعم شهادت مرا تنها قبول می
فرمود ومحتاج بشهادت دیگری نبود ابوبکر از روی غضب گفت بلی چنین بود تا آخر آنچه ذکر خواهد شد در محل
خود انشاء الله واگر گویند در زمان خاتم علی هم بود وراضی شد جواب گوئیم که در صحیح مسلم گفته که از زهری پرسیدند
که علی تا شش ماه بیعت نکرد گفت نه والله ونه هیچیک از بنی هاشم وخبر عایشه هم گذشت که علی بعد از وفات فاطمه
علیها السلام بیعت کرد ودر صحیح مسلم وبخاری گفته که ان بنی هاشم کافة کانوا تبعا لعلی ابن ابی طالب ومجتمعین
علی استحقاقه تقدم علیهم وانه ما بایع ابابکر واحد منهم حتی اضطر علی علی البیعة کرها وتقدم الناصر [illegible]
در محل خود ذکر خواهد شد ودوم آنکه مسلم در صحیح خود در جزو ثالث از اجزاء ثلاثه در ثلث اخیر گفته حدثنا
ابوبکر بن ابی شیبه قال حدثنا وکیع وحدثنا شعبه عن المغیرة بن النعمان عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال
قام فینا خطیبا رسول الله صلعم بموعظة فقال یا ایها الناس انکم محشورون الی الله عراة حفاة غرلا کما بدانا اول خلق
نعیده وعدا علینا الی آخر ما ذکره فی البخاری تا در آخر گفته وفی حدیث وکیع ومعاذ انک لا تدری ما احدثوا بعدک
سیم آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین در جزو ثالث از مسند ابی هریره گفته من المتفق علیه فی الصحیحین
من البخاری ومسلم قال عن محمد بن زیاد عن ابی هریره عن النبی قال والذی نفسی بیده لاذودن رجالا عن حوضی

[illegible]

[illegible] بخاری [illegible]

[illegible] عن بعض اصحاب النبی قال یرد علی الحوض [illegible]

[illegible] انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری [illegible]

[illegible] مطلق است [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] اهل سنت [illegible] اصحاب کبار [illegible]

[illegible] بوده [illegible] بعض [illegible]

این میشود که رجال که بعض [illegible] باشند [illegible] کسانی را گویند که ایشان از [illegible] مصاحب پیغمبر بوده

باشند پس کسانیکه از حضور پیغمبر [illegible] بوده اند همه بعد خارج کرده شدند پس نماند مگر اهل مدینه از مهاجر و انصار

و اما بیعتها [illegible] اصحاب علی هم مثل سلمان و دیگران خارج شدند زیرا که تابع علی بودند بعد از پیغمبر [illegible]

انصار که بعد از آن بقول خود شان که ها بیعت کردند و اهل مدینه بعد از نبی صلعم بقول خود شان در سقیفه

جمع بودند و حدث واقع بعد از پیغمبر بود مگر هم بیعت پس مطرود بن از حوض مثل [illegible] علقمه و [illegible]

شد گویند خواهند شد و مراد از قهقری برگشتن اگر قطع نظر از لفظ ارتدوا که از دین برگشتن است بکنیم مطلق پشت

کردن با حضرت بوده باشد هم ایشان خواهند شد که پشت بجنازه آن حضرت کردند و در سقیفه جمع شدند

یا آنکه پشت بطرف سقیفه رو بجنازه حضرت نکرده چنانکه ظاهر معنی قهقری عقب کشیدن است یعنی پشت

بر پشت و حال آنکه معلل است رانده شدن ایشان از حوض بقوله انهم ارتدوا علی ادبارهم و گذشتن مغیره بن

شعبه بر ابی بکر و عمر که در در پیغمبر نشسته بودند که تا علی بیرون بیاید تا بیعت کنند با او و گفتن مغیره با ایشان که

وسعت بدهید این بیعت را در قریش و برخواستن و رفتن هر دو در سقیفه بنی ساعده در سابق ذکر شد از ابن

ابی الحدید اگر گویند که رانده شدن این اصحاب از حوض بعد از دخول ایشان در بهشت است زیرا که حوض در بهشت

است چندان ضرر بحال این بحال ندارد جواب گوئیم که این هم مقید است بحدیث دیگر که ایضا در بخاری تخریج نموده

از حدیث عطا ابن یسار از ابی هریره از حضرت رسول صلعم قال بینا انا قائم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و

بینهم فقال هلم فقلت الی این فقال الی النار والله قلت ما شانهم قال ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا اراه

ان یخلص منهم الا مثل همل النعم پس جواب ایشان که الی النار والله معلوم است که قبل از دخول بهشت بسوی جهنم خواهند

رفت پس ثابت شد که کسانیکه بقهقری ادبار کردند بعد از پیغمبر شیخین بودند و کسانیکه تابع ایشان و شاهد

صدق این مدعا آنست که احمد بن حنبل در مسند خود گفته حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد العزیز حدثنا احمد بن

منصور و علی بن مسلم وغیرهما قالوا حدثنا عمر بن طلحة العناد حدثنا اسباط عن سماک عن عکرمة عن ابن عباس

رضی الله ان علیا کان یقول فی حیاة رسول الله صلعم ان الله عز و جل قال افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم والله

لا ننقلب علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله ولئن مات او قتل لاقاتلن علی ما قاتل حتی اموت والله انی لاخوه و ولیه

وابن عمه و وارثه ومن احق به منی پس آیه شریفه اولش و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات [illegible]

مراد از تردید موت آنسرور صلعم یا کشته شدن یا موت حقیقی نفی که لابد یکی از این دو چیز واقع شد یا اورا کشتند

چنانکه در اخبار هست که چند مرتبه یا آنسرور زهر خورانده بودند یا خودش باجل حقیقی خود از دنیا مفارقت فرمود

و قوله تعالی انقلبتم خطاب با امت او است نه دیگران و لابد در خارج انقلاب حاصل کردید بعد از وفات آنسرور

[illegible]

[illegible] تعلیق الفعل بالفعل حتی اگر ایشان بنداها در تنوره رفع سوی [illegible] شده بود که [illegible] داخل [illegible]

ابن علیها و مرتکب [illegible] ما نعلم [illegible] اهل بصفیر و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام

چنانکه فرموده لا قاتلن علی ما قاتلت [illegible] حضرت چنانکه فرموده بود معنا الکرکه با ایشان [illegible] رسول صلی

فرموده بود چنانکه موفق بن احمد که مسند و الائمه اثنی عشر است از اسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی قال قال

ابی دفع النبی الرایه یوم خیبر الی علی بن ابی طالب و خبر را ذکر کرده تا آنکه میگوید فقال له یعنی امیر المؤمنین انق

الضغاین التی لک فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ثم بکی صلوة

الله ع فقیل له مما یبکاوک یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل انه یظلمونه و یمنعونه حقه و یقاتلونه و یقتلون

ولده و یظلمونهم بعده الخ و نیز ابن ابی الحدید گفته فی الصحیحین انهما عن زینب بنت جحش قالت استیقظ رسول

الله ع یوما من نومه محمرا وجهه و هو یقول لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب فقلت یا رسول الله مما ذا

قال لوان الناس اعتزلوهم و رواه ابو هریره عن رسول الله ع و ابن مقاتله با کفار نبود بلکه با کسانی بود که لا

الا الله محمد رسول الله میگفتند این است که ابن ابی الحدید گوید قال نصر یعنی ابن مزاحم و حدثنا یحیی بن یعلی عن

الاصبغ بن نباته جاء رجل الی علی فقال یا امیر المؤمنین هؤلاء الذین نقاتلهم الدعوة واحدة و الرسول واحد

و الصلوة واحدة و الحج واحد فماذا نسمیهم فقال سمهم بما سماهم الله فی کتابه قال ما کل ما فی الکتاب علمه قال

اما سمعت الله تعالی قال تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله الی قوله و لو شاء الله ما اقتتل

الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر فلما وقع الاختلاف کنا

نحن اولی بالله و بالکتاب و بالنبی و بالحق فنحن الذین آمنوا و هم الذین کفروا و شاء الله قتالهم فقتالهم هدی بمشیئة الله و ارادته

اگر ابن ابی الحدید را قول نداشتند موارد مخالفت و رد دعا باید و انکار او در بعض احادیث شیعه را ملاحظه

نمایند ششم حدیث نص بر وجوب تمسک ثقلین است که تواتر آن ثابت میان فریقین است زیرا که در کتب معتبره

مثل صحیح مسلم در دو موضع و جمع بین الصحاح الستة ابو الحسن رزین بن معاویه اندلسی از جزء ثالث از اجزاء

اربعه از صحیح ابی داود سجستانی که کتاب السنن است و از صحیح ترمذی و ابن عبد الله در کتاب عقد الفرید

و ابن مغازلی و احمد بن حنبل و ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحمیدی در حدیث پنجم از افراد مسلم و در بعضی از کتب

شیعه اسناد بصحیح بخاری هم داده اند مثل کتاب ناصر العترة الطاهرة و سمعانی در کتاب فضائل صحابه الائمه

در کتاب فضائل ابو الحسن الفقیه احمد بن محمد بن شاذان ابراهیم بن محمد حموینی و ابن ابی الحدید و دیگران مثل

صاحب کتاب سر الصحابه و هر یکی از ایشان بچند سند ذکر کرده اند و ذکر همه انها بالاسناد الفاظ موجب طول

است و در رساله ذکر شده است که ذکر چهار نفر از علمای ایشان حدیثی را موجب تواتر [illegible] ایشان

و هشت نفر از هم نصب اند نسبت احدی را انکار و اشکالی در سند و ممکن نیست و در مضمون محل سند لال

۲ آنسوا وهم اللذین

۳ و عبد الله بن احمد بن حنبل

[illegible] ... ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا ... [illegible]
... کتاب الله واهل بیتی ... لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ... [illegible]
... کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض ... وعترتی اهل بیتی ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... الثقلین ... [illegible]
... یا ایها الناس انی ترکت فیکم الثقلین ... [illegible]
... کتاب الله فیه الهدی والنور ... [illegible]
... فانظروا کیف تخلفونی فیهما ... ابن المغازلی ... [illegible]
... [illegible] ... اجماع ... [illegible]
... [illegible] ...
ناشد انشاء الله ودر بعضی بطریق اشتراط که هرگاه تمسك بکنید ابدا بضلالت نخواهید افتاد پس مفهوم
ان این میباشد که عدم تمسك بهما موجب ضلالت خواهد شد وانکه این دو چیز از یکدیگر جدا نخواهند شد
ومستلزم اجماع انهما تا ورود هما است در حوض بر رسول خدا ص ودر اصول مقصد الامر ودر نزد طایفه از
متکلمین ودر نزد فقهاء امر مقتضی ایجاب مامور به میباشد وبعضی امر صادر از حکیم را که استعلا هم داشته
باشد یا انکه بطریق علو امر نماید واگر بهر دیگران امر را بندب حمل نمایند در این مورد ممکن نیست زیرا که قرائن
بر وجوب موجود است واگر مشترك میان وجوب وندب باشد قرائن معینه وجوب موجود است پس ترك چنین
امر عند الکل قبیح میباشد وترك تمسك بانها را ضلال شمردن دلیل مدعی است وانرا موقت بابد نمو
تا انکه وارد حوض شوند دلیل است بر وجوب اقتداء بهر دو تا ابد وخبر تفرقه است که وارد است باجماع کافه اهل
اسلام از قول رسول خدا ص که افترقت امة اخی موسی الی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار
وتفرقت قوم اخی عیسی الی اثنین وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وستفترق امتی ثلثا وسبعین فرقة
فرقة منها ناجیة والباقون فی النار مراد از فرقه ناجیه یکفرقه از امت اوست وایشان نیستند مگر متمسکین
کتاب الله وعترت رسول الله بدلیل قوله ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا پس تمسك بانها نجات وترك تمسك بانها ضلالت
خواهد شد وباید دانست که افتراق انها بدلیل نص حدیث شریف محال است تا انکه وارد حوض بشوند پس اگر یکی را
بگیرند ودیگری را بگذارند هر که مصداق ان تمسکتم بهما بعمل نخواهد امد بلکه جدا کردن این دو چیز از هم ظلم
فاحش خواهد شد بهر دو ودر اینجا لابد است در وجه دلالت از بیان چند امری اول انکه مراد از لفظ ثقلین
چه چیز است بدانکه ثقلین تثنیه است ومفرد ان ثقل است بفتح قاف چنانکه در قاموس گفته والثقل محرکة متاع
المسافر وحشمه وکل شیء نفیس مصون ومنه الحدیث انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وهمچنین در نهایة
ابن اثیر وصحاح پس بنابر این معنی ان میباشد که انسرور فرمودند من میان شما دو چیز نفیس پر قیمت محروس از
زوال وخلل ومصون از ضلال وخطا گذاشتم یکی کتاب الله که قران باشد ودیگری اهل بیت وعترت خودم
یا مفرد ان ثقل بکسر فاء است اما وجه تسمیه قران وعترت بلفظ ثقلین بالفتح اینست که نووی در شرح ان
گفته قال العلماء سمیا ثقلین لعظمهما وکبر شانهما وقیل لثقل العمل بهما پس این دو چیز بسیار عظیم الشان و
رفیع المنزلة میباشند میان خلق وامت ووجه تسمیه ان بنابر وجه دوم این میباشد که عمل بقران وتابع
شدن بعترت در همه حال در همه احکام واوامر ونواهی ثقیل وسنگین میباشد وهر دو وجه مطلوب حاصل
میشود دوم انکه مراد از لفظ عترت چه چیز است وانکه عترت در لغة بنابر انچه در قاموس گفته العترة

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جامع الرموز ... رحمه الله ... [illegible]
[illegible] صدق فی الشرف والعز ... [illegible]
لا بد ... الرجال ... وهم اولیاء الله المتقون وخاصته الخاصة ... العترة الرهط وهم
رهط رسول الله ... [illegible] ... اهل البیت ... [illegible]
نحو دانائی اقرباء عشیره چنانکه میگویند اهل الرجل عشیرته و ذو قرابته دوم بمعنی ... [illegible]
واهل الامر ولاة سوم بمعنی سکان بیت چنانکه میگویند اهل البیت واهل السقیفه چهارم بمعنی ... [illegible]
لیاقت و اهلیت چنانکه در حدیث دعا وارد است الحمد لله کما هو اهله و بعث هم بجای بخوبی و مکان سکنی و
بمعنی شرف و موضعی که لا بد بحال شئ باشد فی القاموس واهل الامر ولاته والبیت سکانه والمذهب من یدین
به وللرجل زوجته کاهلته وللنبی ازواجه وبناته وصهره علی او نساؤه والرجال الذین هم آله ولکل نبی امته
انتهی پس اطلاق اهل بیت بر بعضی خصوصا بنا بر تصریح قاموس در دخول علی ع بر اهل بیت و سیما بحسب سکا
نه صوری و بحسب قرابت معنوی و صوری و بحسب اهلیت و لیاقت مخصوص ایشان علیهم السلام است زیرا که
در ایشان سبب صوری و معنوی و لیاقت واضح ولائح است و غیر ایشان را ثابت نمی باشد و در حدیث اخذ
سوره برائت که خدا امر شد که خود پیغمبر ... فرمود او رجل من اهل بیتی فبعث علیا پس علی از اهل بیت است قطعا
چهارم بیان مراد از لفظ آل بدانکه آل مشتق است از آل یؤول اولا که بمعنی رجوع است و اطلاق لفظ آل بر هر شئ مکرر
بجانب ... خواه علو آن از حیث دنیا خواه از حیث آخرت بوده باشد مثل آل عبا و آل کسا و آل فرعون و در
نزد بعضی آل عبارت از ذریت است و در نزد بعضی آل اقارب را گویند و در نزد بعضی آل کسانی را گویند که
صدقه بر ایشان حرام باشد و در نزد بعضی آل تابعین را گویند پس اطلاق آل بهر معنی که متصور بشود در ایشان
علیهم السلام واضح است زیرا که رجوع ایشان برسول خدا و قرابت ایشان با آنسرور و ذریت بودن ایشان بر
آن بزرگوار و حرمت صدقه بر ایشان و تبعیت ایشان بر آن متبوع حقیقی از متواترات است خلاصه بهر معنی
که ذکر شد آل رسول و آل عبا و آل کسا و اقرب در رجوع کردن ایشان بر آنسرور و حرمت بر ایشان ثابت است پنجم در بیان
وجه قرآن عترت بکتاب الله است بدانکه عترت و اقتران قرآن و ثانی بکدیگر قرار دادن دلیل است بر اینکه اولا قرآن
و عترت در یک منزله و یک مرتبه میباشند بلکه قرآن کلام الله صامت و عترت کلام الله ناطق میباشند و مؤید این
مقال آنچه در کتب تواریخ و سیر و مغازی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وقت
حیله عمرو عاص که قرآنها را بر نیزها نصب کرده بودند فرمودند بکشید ایشان را که اینها کلام الله صامت و من کلام الله
ناطق میباشم و ثانیا آنکه اقتران عترت با قرآن اشاره است بر اینکه چنانکه قرآن دلیل نبوت محمد بن عبد الله ص
و معجزه اوست همچنین عترت هم داخل در معجزه بلکه خود شان صاحب اعجاز و دلیل حقیت آنسرور اند و ثالثا آنکه
چنانکه قرآن حاوی جمیع فنون و حکم و علوم است همچنان عترت او سرچشمه همه فنون و حاوی جمیع علوم و حکم الله
و چون قرآن کلام الله صامت است ایشان مفسر و مبین آن میباشند زیرا که وما یعلم تأویله الا الله والراسخون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً ... [illegible]

[illegible] ... ضلالت ... ایشان ... از رسول خدا ... قاطع و برهان ساطع است ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... ضلالت نیست بلکه عین ضلالت خواهد شد ... [illegible]

[illegible] ... ضلالت ... خواهد ... ایشان و احدی ... [illegible]

[illegible] ... نخواهد کرد ... که نفی ضلالت ... [illegible]

[illegible] ... خواهد شد ... ایشان عین هدایت و اصل عصمت [illegible]

باشد ... ضلالت خود شان ... محتاج ... [illegible] ... کامل باشد که وجود

هدایت ... نیست ... معنی خلیفه و امام و امیر که متبوع خلق بوده باشد در احکام و امور مردم ... ضلالت [illegible]

نماید و اخراج از ضلالت نماید و سادساً آنکه لن تضلوا دلیل قاطع است که ایشان معصوم اند زیرا که نفی ابدی ضلالت بعید کن است که ضلالت از خود ایشان و اضلال مردم از ایشان متصور و ممکن نیست چنانکه اضلال وضلالت از غیر ایشان ممکن و جایز است بلکه واقع است چنانکه حدیث گذشته صحیح از بخاری در باب قوله تعالی واتخذ الله ابراهیم خلیلا و غیر آن وارد است که حضرت رسول خدا صلعم فرمودند وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحابی اصحابی فیقول نعم انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم پس ثابت شد که اصحاب غیر عترت غیر معصوم و جائز الضلالة هستند بلکه مضل دیگران هم هستند بلکه از دین حق هم مرتد شدند و عترت معصوم اند بنا بر مفاد خبر صحیح مذکور در صحاح ایشان و سابعاً آنکه خبر شریف هر چند خطاب است بصحابه عیناً چنانکه مقتضای ان تمسکتم و لن تضلوا است و لکن بدلیل اشتراک در تکلیف بر غائبین از مجلس حضور و معدومین که موجود شوند تا انقراض شامل است و چون وجوب تبعیت بر این دو ثقل متروک بر کافه امت از اولین و آخرین و شاهدین و غائبین و موجودین و معدومین بعد الوجود ثابت گردید پس امدیم بر سر مشایخ ثلاثه که آیا ایشان داخل در کدام یکی از این دو ثقل اند قرآن که نیستند یقیناً اما از امت که معلوم است و اما ناطق هر که در شان ایشان نرسیده و خود مدعی نبودند و در موارد بسیار از فهمیدن قرآن عاجز و از التفات بموارد امر و نهی غافل این بود که بعد از شنیدن آیه و لا تجسسوا و اذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی اهلها و اتوا البیوت من ابوابها سر خجالت پیش انداخت و در منبر بعد از شنیدن آیه قنطاراً در خصوص مهر زنها زبان عجز و عدم تفقه خود گشوده به بیان فصیح فرمودند کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال و اما داخل در عترت هم نیستند باتفاق الکل پس لا بد باید تابع عترت و قرآن باشند باتفاق هم پس متبوعیت و خلافت ایشان باطل گردید زیرا که ایشان از جمله امت و مخاطبین بخطاب تمسکتم و لن تضلوا میباشند و لکن داخل در امت نیستند پس خلفای امت محمدی نیستند زیرا که شق ثالث ندارد پس مگر غیر تابع و غیر امت و هر دو خارج از دین محمد اند و ثامناً آنکه حجیت کتاب الله باتفاق من الخصم ثابت است و تبعیت امت بر حجت در هر وقت واجب است و اقران عترت بحجت دلیل است بر حجیت شان پس چنانکه اخذ بکتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible] اذهب عنهم الرجس و طهرهم

تطهیرا [illegible]

[illegible] ایشان است [illegible]

[illegible] اهل البیت و عترة [illegible]

عترت طاهره علی بن ابیطالب و اولاد او [illegible] اهل البیت [illegible]

بر تعیین احکام امامت و خلافت بر ایشان علیهم السلام [illegible] و در اخبار دیگر فرموده است عترتی اهل بیتی

و در اخبار دیگر متفق علیه میان فریقین فرموده است مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق و متمسک بعترت طاهره مثل راکب سفینه نوح نبی الله است چنانکه آن سبب نجات از طوفان
و بلاء ظاهری شد همچنین تمسک بعترت طاهره سبب نجات از طوفان ضلالت نفسانی تا ظهور امام الزمان است
و همین است معنی خلافت قرآن و عترت بلکه در خبر زید بن ثابت است که فرمود و هما الخلیفتان من بعدی یعنی
مرجع شما بعد از من دو چیز است کلام الله و عترت من پس چنانکه خود پیغمبر در حیات خود مرجع احکام دین الهی
بود همچنان باید دو چیز خلیفه او میباشد بعد از او و مرجع میباشند الی انقضاء الدهر و اگر گویند این اخبار معارض است
با آن خبری که ابوبکر در حضور جمعی از امت گفت نحن عترة رسول الله و بیضته التی انفقأت عنه و نحو ذلک گوئیم
اولا تعارض فرع تکافؤ است و خبر شاذ مکافی خبر مجمع علیه نمیباشد و حال اینکه این خبر شاذ در کتب معتبره
علمای اهل سنت مذکور نیست و شیعه اصلا قبول ندارند از او و ثانیا اگر قول ابی بکر صحیح باشد لابد است حمل
کردن آن بر وسعت در کلام و تجوز در مقام زیرا که قرب ابی بکر برسول خدا در نسب مقتضی اطلاق لفظ عترت برای
بکر نمیباشد بر سبیل حقیقت زیرا که بنی تیم بن مره هر چند اقرب بود به بنی هاشم از کسانیکه بعید بودند از ایشان
بیکپدر و دو پدر و لکن مقتضای این نحو قرب آن نیست که او را عترة گفته شود و گرنه لازم آید که قریش کلهم عترت
واحده باشند بلکه جمیع اولاد معد بن عدنان عترة واحده باشند زیرا که بعضی اقرب میباشند به بعضی و هکذا
الی آدم که اولاد آدم همه عترة واحده باشند و ثالثا انکه ابوبکر من باب افتخار بقرابت این لفظ را بر خود بسته چنانکه شایع
است میان خلق که با دنی مناسبتی میگویند انا من بنی فلان و رابعا انکه ابوبکر داخل در اهل البیت نبود قطعا و
خامسا قول خود ابی بکر در این باب حجت نیست زیرا که خود او مدعی است هنوز نزد شیعه ثابت نشده است خلافت
او تا قول او واجب الاتباع بوده باشد بلکه استدلال ما از قول مخبر صادق است که فرموده انی تارک فیکم الثقلین و مراد
از اهل بیت مطلق اهل بیت است و نیستند تا زوجات آنحضرت داخل بوده باشند چنانکه در سابق گذشت که
ام سلمه را آنحضرت خارج کرد از اهل بیت و در روایات فی خیر او علی خیر اگر گویند این اخبار معارض است با اخبار
دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اقتدوا بالذین من بعدی و بقول او ان الحق ینطق علی لسان عمر و
قلبه و قوله صلی الله علیه و آله اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و امثال اینها جواب گوئیم که اولا این اخبار
مختص اهل سنت است دلیل بر شیعه نمیباشد و ثانیا انکه اینها را مذکوره ما را امت کلهم قبول دارند چنانکه
مخالف و موالف هر دو ذکر کرده اند بلی اختلاف ایشان در تاویل اینها است و ثالثا جواب از هر یکی مفردا الست
که بعد از این در اسناد لا بطال خلافت ابی بکر بخبر اقتدا ذکر خواهد شد و اما خبر ان الحق ینطق علی لسان عمر اگر صحیح
مقتضی عصمت عمر میباشد و حال آنکه احدی قائل بعصمت او نیست بلکه مبنا ایشان خلاف در عدم عصمت

[illegible]

[illegible] ... سبب هذا باشد یا اخبار سابقه مباشد که انما

المتحیر بوده که فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم وما روی من قوله صلی الله علیه و آله لیردن علی رجال من اصحابی حتی اذا رأیتهم و قوله بینا انا علی الحوض اذ مرّ بکم زمرة فتفرق بکم الطرق فاناد یکم الا هلموا الی الطریق فینادی مناد من ورائی انهم بدلوا بعدک فاقول الا سحقا الا سحقا وما روی من قوله ما بال اقوام یقولون ان رحم رسول الله لا ینفع یوم القیمة بلی والله ان رحمی لموصولة فی الدنیا والآخرة وانی ایها الناس فرطکم علی الحوض فاذا جئتم قال الرجل منکم یا رسول الله انا فلان بن فلان وقال الآخر انا فلان بن فلان فاقول اما الانساب فقد عرفتها ولکنکم احدثتم بعدی وارتددتم القهقری و قوله علیه السلام لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر الخ و قوله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع لاصحابه الا ان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الا لیبلغ شاهدکم منکم الغائب الا لا اعرفنکم ترتدون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض پس از همه کفتهای ما معلوم شد که اصحاب در قول انس و مطلق اصحاب نمیتوانند شود بلکه اصحاب معهود و معتبر مراد است و قد صنیف ائمه ما است و هذا قول ایشان حجت و اجماع ایشان بر چیزی که شعشعه حقیقت بحیز مثل انکه اجماع و اتفاق ایشان علیهم السلام است بر خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و خبر شریف انی تارک فیکم ثقلین دلیل حجه بودن اجماع ایشان است پس اجماعیکه اهلبیت در آن بوده باشد حجت نیست بلکه مثبت هیچ امری سیما امر اعظم خلافت و منصب بزرگ امامت پس حجت بودن قول ایشان علیهم السلام کالشمس فی رابعة النهار و اضح است زیرا که همه اقوال ایشان قال ابی عن جدی است چگونه روا باشد قیاس قول ایشان بقول دیگر چه مناسب است شعر شاعر در این مقام که کفته است اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا ویعلم ان الناس فی نقل اخبار فدع عنک قول الشافعی واحمد ومالک والمروی عن کعب اخبار ووال اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری پس معلوم کردید که هدایت منحصر و مخصوص هدایت کردن عترت طاهره میباشد فقط نه بدیگران و فهم قرآن و معانی ظاهره و واقعیه آن منحصر بعترت طاهره میباشد و رجوع بایشان باید بشود نه بدیگران زیرا که ایشان اهل البیت هستند و اهل البیت ادری بما فیه و تعظیم قرآن چنانچه واجب شد تعظیم ایشان هم واجب بلکه اولی تر زیرا که قرآن کاغذ و مرکب و الفاظ و نقوش میباشد و ایشان قرآن ناطق و حافظ قرآن صامت و عالم بمعانی آن و تنزیل و تاویل و بطون آن میباشند و چنانکه تغییر و تبدیل در قرآن نمیباشد همچنین تغییر و تبدیل در اقوال ائمه و خود ایشان نمیباشد الی یوم القیمة و کو ناکسانیکه در صدد اهانت و تصغیر و تحقیر ایشان بوده اند و میباشند

مصباح ... [illegible]

[illegible] ... که ... اهل بیتی ... [illegible] ... صحیح مسلم ... [illegible]

[illegible] ... اهل بیت ... [illegible]

[illegible] ... الثقلین ... [illegible]

[illegible] ... اهل البیت

وتعلیم اهل البیت ... [illegible]

ان ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

است ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

والوالی ... [illegible]

[illegible] ... کلام ... [illegible]

اولاً این معنا که خود ... الحاشیه ... خلاف ... [illegible]

وصادق این احتمال ... عبارات موجود است مثل قوله لن تضلوا ابداً ... تصریح بر کلمه ... [illegible]

تفصیلی ... قرآن که اهل بیت و عترت ... قرآن ... و همه ... عدم افتراق ... بودن در

حوض بر پیغمبر ... [illegible] ... است عناداً از فضل ... [illegible]

است که فرمود فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وقوله

من تخلف عنهم هوی و حال آنکه اکثر این اخبار و آثار و اتحاد این الفاظ در خصوص حضرات ثلثه وارد میشد

دلالت تمام داشت و خود خلیفه اول ... در سقیفه احتجاج بان میکرد ... بحدیث الائمة من قریش ... نمود

که اصلا دلالت بر تعیین ابی بکر ندارد بلکه در خصوص یکی از این حضرات ثلثه نعوذ بالله وارد میشد مثل احادیث

خصوص علی بن ابی طالب و ابو بکر دیده از نص رسول الله ص بر وصیت و وراثت چنانکه علامه علیه الرحمه ... [illegible]

روایت کرده اند از علمای ایشان مثل مناقب خوارزمی که حضرت رسول خدا ص فرمود هر پیغمبری را وصی و وارثی بود

و بتحقیق که علی وصی و وارث من است و در مناقب ابن مردویه ... سلمه که گفت که رسول خدا فرمود ان الله

اختار من کل امة نبیا واختار لکل نبی وصیا فانا نبی هذه الامة وعلی وصیی فی عترتی واهل بیتی وامتی من بعدی و

علامه ... از مسند احمد از سلمان و دیگران از مناقب ابن مردویه هم از سلمان روایت کرده اند در نهج الحق عن سلمان

انه قال یا رسول الله من وصیک فرمود یا سلمان وصی برادرم موسی که بود گفتم یوشع بن نون فرمود وصیی و وارثی

یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب و ... و ایضا ابی بکر ابن مردویه است که سلمان گفت عرض کردم بحضرت پیغمبر

که یا رسول الله هر نبی را وصی بود وصی تو که خواهد بود فرمود وصی موسی که بود گفتم یوشع بن نون فرمود چرا

گفتم برای آنکه در زمان خود اعلم بود فرمود وصیی و موضع سری وخیر من اترک بعدی ینجز عدتی ویقضی دینی علی

بن ابیطالب و دیگر همین خبر شریف ... عصبیت و عناد ضلاله روبهان و ... [illegible]

جهال ... دعوای همه چیز ... خود را ... بتمام ترجمه ... میکرد

اقول الوصی قد یقال ویراد به من اوصی له بالعلم والهدایة وحفظ قوانین الشریعة وتبلیغ العلم والمعرفة فان ارید

هذا من الوصی فسلم انه کان وصیا لرسول الله ولا اختلاف فی هذا وان ارید الوصیة بالخلافة فقد ذکرنا بالدلائل العقلیة

والنقلیة عدم النص فی خلافة علی ولو کان نصا ... الصحابة وان خالفوا لم یطعهم العساکر وعامة

العرب سیما الانصار انتهی خداوند حق را از زبان او جاری نموده من غیر شعور وصیت را بوجهی که مقصود شیعه است

معنی کرده مگر امر بوده غیر از علم و هدایت مردم و تبلیغ معرفت الله و احکام شریعت بر عباد الله است و وصایت

مگر غیر از حفظ قوانین شریعت است و ... قبول فرموده و دعوای لا اختلاف فی هذا گفته بیچاره یا جاهل محض است

که نمی داند یا تجاهل میکند ... وصایت که محل نزاع سنی و شیعه است نفس همین است و وصیة بمعنی خلافت را مسکوت

کرده

[illegible]

[illegible] ... اهل ... احدا

[illegible] ... است ... معلوم شد ... است

[illegible] ... علی ... بعد ... ذکر شد ... [illegible]

[illegible] ... ابی بکر ... علی ... است ... [illegible]

[illegible] ... امام بود ... فضائل و امامت ... [illegible]

[illegible] ... فضیلت ... [illegible]

علمای اعلام خود شان ... محمد شهرستانی ... در ... بیان احوال ... ذکر شد ... [illegible]

[illegible] ... دلیل عقل ... نص ... [illegible]

[illegible] ... صحابه ... مخالفت ... [illegible]

[illegible] ... و ما ینطق عن الهوی ... مخالفت ... و

کا عده ... چنانکه ... است و کدام مخالفت اعظم از این میباشد که حضرت خلافت مآب

فرمایند که ان خلافة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها و کسی که مرتکب مثل این باشد بکشید او را و کدام مخالفت

اقبح است از اینکه حضرت خلافت مآب فی انفسه و فهمیده و شنیده باشد از لسان محمد بن عبد الله آنچه که در باره

علی فرموده بود در روز غدیر که اول دست بیعت دراز کرد و گفت بخ بخ لک یا علی لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن

و مؤمنة و خود شنیده گفت که سه خصلت از پیغمبر شنیدم برای علی که اگر یکی از آنها را بمن فرموده بود بهتر بود برای من

از آنچه آفتاب بر او میتابد چنانکه در سابق ذکر شد و کدام فضاحت از آن بالاتر میشود که بالا کند خلیفه در باب محمد

بن عبد الله که بیرون بیا یا علی بیعت کن و الا امر بحطب میکنم و آتش میزنم در را که خود شان در کتب معتبره نوشته‌اند

و مقر اند و اما اینکه و ان خالفوا لم یطعهم العساکر پس جواب این است که کدام طبقه از طبقات مردم بود در آن زمان

که دلش پر از درد و داغ مرگ یک نفر خویش و قوم خود نبوده باشد از دست خیبرگشای اسد الله الغالب و حال آنکه همه

نفوس مجبول است بر دوست نداشتن قاتل یکنفر از اقربای خود و لو بسیار بعید بوده باشد حتی رسول خدا ص با آن

خلق عظیم و با آن دریای حلم و صبر بودن طاقت دیدن وحشی حبشی قاتل عموی خود حمزه را نیاورد بعد از اینکه مسلمان

شد و حال آنکه الاسلام یجب ما قبله و فرمود غیب عنی وجهک لا اریک بنابر آنچه صاحب استیعاب گفته این بود

سبب کتمان نص خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام چنانکه در احقاق الحق میفرماید و متاخرین ایشان جای اقوال

سابقین دیدند پیروی ایشان نمودند و هکذا عصرا بعد عصر و این انتشار و اشتهار هر چند کذب محض و غلط

صرف بوده باشد کم کم باکثر میشود چنانکه می بینم لفظ عجیبی یا فعل قبیحی از شخصی در مجلسی صادر میشود از آن مجلس کم

کم ترقی داده میشود تا همه اهل آن بلد می فهمند او را بلکه او را تاریخ قرار میدهند و از طرفی بکر شبهه خانه نشستن آن بزرگوار

و بزعم فاسد خود شان طلب نکردن حق خلافت خود را در دل ضعیف العقیده ها انداختند بخلاف ارکان اصحاب نبی

الهاشمی که در حق هر یکی از ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریفی صادر شده بود مثل سلمان و ابی ذر و مقداد

و عمار و تمام بنی هاشم که اصلا از عقاید حقه بر نگشتند کالجبل لا تحرکه العواصف در سر ایمان خود برقرار و پایدار

شدند نفسیدت الدنیا رجالا بقبحها فلم یدرکوا خیرا بل استقبحوا البشرا واعماهم حب الغنی واصمهم فلم یدرکوا

الا الخسارة والوزرا ودر جواب حدیث دیگر که علامه ره از مسند احمد روایت کرده لما نزل وانذر عشیرتک الاقربین

جمع النبی ص من اهل بیته ثلثین فاکلوا ... ثم قال لهم من یضمن عنی دینی و مواعیدی و یکون خلیفتی و یکون معی فی

الجنة فقال علی ع انا فقال انت و ابن بطریق علیه الرحمه میفرماید و من تفسیر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی وانذر عشیرتک

الاقربین من سورة الشعراء و بالاسناد المتقدم قال اخبرنی الحسین بن محمد بن الحسین حدثنا موسی بن محمد حدثنا

الحسن بن علی بن شبیب المعمری حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن یحیی المزنی عن زکریا

[illegible]

[illegible] عن [illegible] بني عبد المطلب [illegible]

[illegible] يأكلون [illegible] ويشربون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال يا بني عبد المطلب [illegible]

[illegible] اخي [illegible] ووصيي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

و ایضا ثعلبی [illegible] روایت کرده که حضرت رسول [illegible]
و ابن مغازلی [illegible] نقل کرده که علی علیه السلام با اهل شوری بعد جمع کرد وصیت عمر در باب خلافت با هم مشورت
میفرمود [illegible] بود که سؤال میکنم از شما بخدا که آیا میدانید که غیر من کسی وصی رسول خدا باشد همه گفتند اللهم لا و در [illegible]
ابن مغازلی از ابن عباس روایت کرده که گفت من با جمعی از بنی هاشم در خدمت حضرت رسالت پناه صلعم بودیم که ستاره از آسمان
جدا شد فرمود هر کسی که این ستاره در خانه او آید وصی من است بعد از من پس جماعتی برخواستند تفحص نمودند دیدند که
ستاره در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده پس ایشان گفتند یا رسول الله در محبت او افراط کرده و گمراه شده
پس جناب الهی این آیات را فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی خلاصه این قبیل اخبار در کتب ایشان بسیار است که مخفی بر متتبعین نیست و در نظم و نثر همیشه صحابه و تابعین
ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بان مدح کرده اند چنانکه بر ناظرین شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید پوشیده
نیست و از حد استفاضه گذشته بلکه تواتر معنوی پیدا کرده در کمال شهرت و بلکه متفق علیه بین الفریقین است
ولکن عامه تاویلها کرده اند که همه خالی از وجهی است که ذکر آنها لا طائل تحتها است بلکه وصایت مذکوره همان است
که بمعنی خلافت و امامت همان است در مقابل و اینقدر قرائن واضحه تاویلات باطله بکار نمی آید زیرا که وصایت
جزئیه در مال و امورات خانه آنقدر شانی و لیاقتی ندارد که در مقابل آن اشعار و مدایح گفته شود و اینقدر اهتمام
از حضرت رب العزت و رسول او و کافه اهل اسلام از خاص و عام درباره اخذ بان بر عیت و ابلاغ آن بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بوده باشد حتی شعر امنه تهاد و تقدیم دیگران بر علی بن ابی طالب کرده باشند چنانکه ابن الصامت
روز سقیفه گفته یا للرجال اخروا علیا عن رتبة کان له رضیا الیس کان دونهم وصیا یعنی ای مردمانی که
مؤخر نمودید علی را از مرتبه که سزاوار آن بود و دیگران را مقدم نمودید مگر وصایت در میان ایشان مخصوص او
نبود که مرتکب این عمل گردید پس از این شعر مطلب واضح میشود که تا آن روز وصایت در کمال ظهور بوده و احدی را
مخفی نبوده که بمقام انکار آن در آیند و معلوم است که مراد وصیت جزئیه نبوده سیما بمذهب اهل سنت که گویند از حضرت
پیغمبر صلعم میراث نمانده و ترکه آنحضرت صدقه بوده و دعوای حضرت امیر ع وصایت را در مقابل ابی بکر و عمر نه وصایت
جزئیه بود بلکه ایشان دعوای خلافت کبری میکردند علی بن ابی طالب ع آنرا میکرد نه وصایت جزئیه و متنازع
فیه میان خاصه و عامه همین امامت و خلافت و وصایت کبری است پس چگونه اخبار وارده در این مضامین
حمل بر وصایت جزئیه میباشد مگر مال و متروکات پیغمبر را از دست علی گرفته بودند که در محافل و مجالس ایشان
ادعای آنها را بکند و حکایت اخذ فدک بعد از استقرار خلافت غیر حق ابی بکر اتفاق افتاد که تفصیل آن ذکر

خواهد

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسند [illegible] احمد بن حنبل [illegible] بالاسناد المقدم قال حدثنا

عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا محمد بن سليمان لوين قال حدثنا حماد عن سماك عن حنش عن علي عليه السلام

لما نزلت عشر آيات من براءة على النبي دعا النبي ابا بكر فبعثه بها ليقرأها على اهل مكة ثم دعاني النبي فقال

ادرك ابا بكر فحيثما لحقته فخذ الكتاب منه فاذهب به الى اهل مكة واقرأه عليهم فلحقته بالجحفة فاخذت الكتاب

منه ورجع ابو بكر الى النبي فقال يا رسول الله نزل فيّ شيء قال لا ولكن جبرئيل جاءني فقال لا يؤدي عنك الا انت او

رجل منك وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا الفضل بن حباب قال حدثنا محمد

عبد الله الخزاعي قال حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس بن مالك ان رسول الله ص بعث ببراءة مع

ابي بكر الى اهل مكة فلما بلغ ذا الحليفة بعث اليه فرده وقال لا يذهب بها الا رجل من اهل بيتي فبعث عليا وبالاسناد

المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا ابو الجهم العلاء بن موسى الباهلي سنة سبع وعشرين قال حدثنا

قال عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال بعث رسول الله ص ابا بكر بسورة براءة على الموسم واربع كلمات الى

الناس فلحقه علي في الطريق فاخذ السورة والكلمات فكان علي يبلغ وابي بكر على الموسم فاذا قرأ السورة نادى الا

لا يدخل الجنة الا نفس مسلمة ولا يدخل المسجد مشرك بعد عامه هذا ولا يطوف بالبيت عريان ومن كان بينه

وبين رسول الله عهد فاجله مدته قال رجل لولا ان يقطع الذي بيننا وبين ابن عمك من الحلف لبدأنا بك فقال

علي عليه السلام لولا ان رسول الله امرني ان لا احدث حتى آتيه اهلكتك وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله

بن احمد بن حنبل قال حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة قال حدثنا عمرو بن طلحة عن اسباط بن نصر عن سماك عن حنش عن علي

ان النبي حين بعثه ببراءة قال يا نبي الله اني لست باللسن ولا بالخطيب قال فما بد ان يذهب بها انا او تذهب انت قال

فان كان ولا بد فاذهب بها انا قال فانطلق فان الله يثبت لسانك ويهدي قلبك قال ثم وضع يده على فمه و

بالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا الفضل بن الحباب قال حدثنا عبد الله بن

محمد الخزاعي قال حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس بن مالك ان رسول الله بعث ببراءة مع ابي بكر

الى اهل مكة فلما بلغ ذا الحليفة بعث اليه فرده وقال لا يذهب بها الا رجل من اهل بيتي فبعث عليا ومن صحيح

البخاري في الجزء الاول على حد ثلثيه الاول في باب ما يستر من العورة وبالاسناد المقدم قال حدثنا اسحق قال

حدثنا يعقوب بن ابرهيم حدثنا ابن شهاب عن عمه قال اخبرني حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر

في تلك الحجة في مؤذنين يوم النحر نبي ان لا يدخل المسجد بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان قال حميد بن

عبد الرحمن ثم اردف رسول الله ص عليا فامره ان يؤذن ببراءة قال ابو هريرة فاذن معنا علي في اهل منى يوم النحر

ان لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن الجزء الخامس من صحيح البخاري ايضا في باب قوله تعالى و

اذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله بريء من المشركين ورسوله وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله

بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل قال ابن شهاب فاخبرني حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال بعثني

ابو بكر في تلك الحجة في المؤذنين بعثهم يوم النحر يؤذنون بمنى ان لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان

قال حميد ثم اردف النبي بعلي وامره ان يؤذن ببراءة قال ابو هريرة فاذن علي في اهل منى يوم النحر ببراءة وان لا يحج بعد

العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن تفسير الثعلبي في تفسير سورة براءة قوله تعالى براءة من الله ورسوله و

بالاسناد المقدم قال حدثنا احمد بن اسحق ومجاهد وغيرهما نزلت في اهل مكة وذلك ان رسول الله ص عاهد قريشا

يوم الحديبية على ان يضعوا الحرب عشر سنين يأمن فيهما الناس ويكف بعضهم عن بعض فدخلت خزاعة في عهد

رسول الله ص ودخلت بنو بكر على خزاعة في عهد قريش وكان مع هذا عهود بين رسول الله ص وبين قبائل من

[illegible] فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين [illegible]

[illegible]

[illegible] فاشتروا بآيات الله ثمنا قليلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

عددا [illegible]

[illegible] سنة تسع [illegible] غزوة تبوك [illegible]

[illegible] المشركون [illegible] عهودهم [illegible]

[illegible] فلما كانت سنة تسع اراد رسول الله صلى الله عليه وآله الحج ثم قال انه يحضر المشركون

يطوفون عراة فلا احب ان احج حتى لا يكون ذلك فبعث رسول الله ابابكر اميرا على الموسم ليقيم للناس

الحج وبعث معه اربعين آية من صدر براءة ليقرأها على اهل الموسم فلما سار دعا رسول الله عليا فقال اخرج بهذه

من صدر براءة واذن بذلك في الناس اذا اجتمعوا فخرج علي على ناقة رسول الله العضباء حتى ادرك ابابكر بذي

الحليفة واخذها منه فرجع ابوبكر الى النبي فقال يا رسول الله بابي انت وامي انزل في شاني شيء قال لا ولكن لا يبلغ

عني غيري او رجل مني قال الثعلبي قال الشافعي حدثني محرز بن ابي هريرة عن ابيه قال كنت مع علي حين بعثه

النبي ينادي فكان اذا صحل صوته ناديت قلت باي شيء كنتم تنادون قال باربع لا يطوف بالكعبة عريان ومن

كان له عند رسول الله عهد فعهده الى مدته ولا يدخل الجنة الا نفس مؤمنة ولا يحج بعد عامنا مشرك فقالوا فقال

المشركون نحن نبرء من عهدك وعهد ابن عمك الا من الطعن والضرب وطفقوا يقولون اللهم انا قد منعنا ان نبرك

ثم لما كانت سنة عشر حج النبي حجة الوداع وقفل الى المدينة ومكث بقية ذي الحجة والمحرم وصفر وليالي من شهر

ربيع الاول حتى لحق بالله عز وجل ومن الجمع بين الصحاح الستة في الجزء الثالث في تفسير سورة براءة من صحيح ابي داود

وهو السنن وصحيح الترمذي وبالاسناد المقدم قال عن ابن عباس قال بعث رسول الله ابابكر وامره ان ينادي في

الموسم ببراءة ثم اردفه عليا فبينا ابوبكر ببعض الطريق اذ سمع رغاء ناقة رسول الله العضباء فقام ابوبكر فزعا فظن

انه قد حدث امر فدفع علي كتابا من رسول الله فيه ان عليا ينادي بهذه الكلمات فانه لا ينبغي ان يبلغ عني الا

رجل من اهل بيتي فانطلقا فقام علي ايام التشريق ينادي ذمة الله ورسوله بريئة من كل مشرك فسيحوا في الارض

اربعة اشهر ولا يحجن بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت بعد اليوم عريان ولا تدخل الجنة الا نفس مسلمة مؤمنة

قال وكان علي ينادي بها فاذا اعيا امر غيره ينادي و روايات ابن بابويه بنابر آنچه در غاية المرام نقل كرده سي و پنج

روايت عامه است در اين مضمون الا انك ان تغضب فريتو علي مني وانا من علي لا يؤدي عني الا انا او علي و در بعضي

باين نحو است كان علي مني وانا من علي وهو ولي كل مؤمن بعدي لا يؤدي عني الا انا او علي پس در سند اين مطلب

احدي شبهه نكرده ومتفق عليه بين الفريقين است ومشهور و معروف ميان خاص و عام و متواتر ميان

همه اهل اسلام است زيرا كه در صحيح بخاري در جزء خامس و در جزء رابع و در جمع بين الصحاح الستة در جزء ثالث و در صحيح

ترمذي و سنن ابي داود و احمد بن حنبل بشش سند و ابن مغازلي بدو سند و موفق بن احمد بسه سند و حموييني

بهفت سند و در كتاب الفردوس در جزء ثالث ذكر كرده اند واما وجه دلالت اين اخبار بر ولايت و امامت و خلافت

ان بزرگوار بچند وجه پسنديده و واضحه ميباشد اول آنكه چون نبذ عهد مختص بكسي ميباشد كه عاقد ان عهد

باشد يا قائم مقام ان عاقد و واجب الاطاعة بودن و در قدر و منزلت و علو مرتبه و شرف مقام و ولايت و حكومت

يعني كسي لايق است كه در همه آداب و شرايط سلطنت مثل عاقد بوده باشد بنحويكه حكم او حكم او و امر او امر

او و نهي او نهي او باشد بحيثيتي كه اگر حكم كند ممضي و امر نمايد نافذ باشد زيرا كه نبذ عهد قوة اسلام و كمال دين

در خبر ابي بكر فانه لا يبلغ امر غيره ... (marginal note: در خبر ابي بكر فانه لا يبلغ عني ... امر غيره شايد)

[illegible] ابی بکر [illegible] مطلب [illegible] الحمد [illegible] که [illegible]

[illegible] السلام [illegible] بشد [illegible] ابی بکر [illegible] نکنند [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] معتبر [illegible] عدم ارادت [illegible]

[illegible] الاسباب [illegible] میباشد [illegible] لا یبیّن [illegible] و رسول الرحمن

[illegible] خلوت [illegible] کفلتم [illegible] طلاق الرجال [illegible] ابوبکر

[illegible] بوده باشد چگونه لایق و صالح منصب امامت و خلافت میباشد و

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] فضل و قوت [illegible] اسم [illegible]

[illegible] که جواب علما [illegible]

[illegible] اضطراب است [illegible] لسان [illegible] شد که [illegible] چون تبلیغ سوره برائت

[illegible] عهود [illegible] چهار ماه بود [illegible] عهد [illegible] عهد را [illegible]

عهد با کسی از قوم او و ابوبکر از قوم بنی تیم بود و پیغمبر ترسید که اینمطلب را عرب از ابی بکر قبول نکنند نیز اکثر

از بنی هاشم نبود این بود که علی را فرستاد انتهی و لا حاشا عن شان النبی ان یجری فی سنته و احکامه علی عادات

الجاهلیة و ثانیاً انکه این دعوی عین مدعای شیعه است که ابوبکر قابل اینمنصب عظیم نبود تا باید تا باید خود

عامل یا یکی از اقوام او باشد پس در امر جزئی که چنین شد در امر کلی بطریق اولی لایق نمیباشد نیز اکه ابوبکر را

هرگاه لیاقت تبلیغ چند آیه از قرآن بیکفر از بلدان یکدفعه از احیان نداشته باشد تبلیغ احکام همه قرآن

با اهل اسلام و ایمان در بر هه از زمان چگونه میباشد دوم انستکه بعضی از علما فرموده اند که هرگاه ابوبکر

قابل خلافت نباشد خلافت باجماع مرکب بعد از انقضای زمان نبوت منحصر است در علی و ابوبکر و عباس

و بطلان خلافت عباس واضح و خلافت ابی بکر هم باطل شد پس بعد از هر دو منحصر بود علی بن ابیطالب میشد

و نیز فضله روزبهان گوید که ابوبکر در انوقت امیر حاج بود هر دو باهم رفتند بمکه علی مبلغ بود و ابوبکر امیر حاج

جوابش انست که امیر حاج بودن منصب بزرگی نیست که سبب ولایت عامه در اسلام باشد بلی بزرگ چند نفر

حاج و شتر بودن در مدت قلیل از مدینه تا مکه و از مکه تا مدینه شانی ندارد و اگر بنا براین باشد عنبر نام غلام

سیاه مدت متمادی است که امیر حاج راه عراق بوده است و هکذا عبد الرحمن نام غلام سیاه که الان امیر حاج

است و از این چار و ادار باشی بودن لازم اید که پیشوای امت محمد بن عبد الله باشد لا والله و اقول لیلی که کذب

فضله روزبهان را واضح سازد انست که در کشاف و غیر ان روایت کرده است که ان ابا بکر لما کان ببعض الطریق هبط

جبرئیل فقال لا یبلغن رسالتک الا رجل منک فارسل علیا فرجع ابوبکر الی رسول الله صم فقال یا رسول الله انزل

شئ من السماء قال نعم یعنی جبرئیل نازل شد که نمیتواند ابلاغ نماید رسالت ترا مگر مردی از تو مفهوم این کلام انست

که اینمنصب لایق نیست مگر علی را نه ابی بکر را و از اینحدیث و احادیث دیگر ظاهر گردید که حضرت رسالت پناه و

حضرت امیر المؤمنین در مرتبه ابلاغ رسالت و احکام الهی بر کافه انام یکی هستند و لهذا در حضور انحضرت و با وجود

خود حضرت رسالتپناهی علی را خداوند علی اعلا فرستاد که تا قیامت کافه خلایق بدانند که مع حضور افضل

انبیا صلی الله علیه و اله علی منصب نبی را اداء و ابلاغ کما هو حقه تواند نماید و چنین شخصی که با حضور نبی مرسل

قابل اینمرتبه شد بعد از نبی هم لایق اقدام بر امور رسالت میباشد و نص جلی تر از این چه میباشد بلکه همین است

معنی حصر مستفاد از نفی و اثبات در کلام انحضرت لا یؤدی عنی الا انا او رجل من اهل بیتی و در بعضی او رجل منی و اخبار

دیگر که علی منی و انا من علی چنانکه عنقریب گذارش خواهد شد انشاء الله پس باید که الا انصرف در کلمه من بیکی از چهار معنی آن

بکنیم یا بمعنی ابتدای غایت یا برای تبعیض یا برای تبیین جنس یا برای زیاده و استعمال من بدو لغت و کلمات عرب

و فضلها

[illegible] ... احمد بن حنبل ... [illegible]

علی ... فی التبلیغ ... [illegible] ... استحقاق ... [illegible]

[illegible] ... کان الله ... [illegible]

ذکر شود و کویا این ملاحظات ... بعضی ... ذکر شد ... [illegible]

واقع بکر ... امامت و خلافت و ولایت ... امام علی ... [illegible]

و وصی و علی کو بند سیم انکه عقد عهد دو طرف لازم باشد و اینهم موقوفست بر اسباب که ... [illegible]
دو طرف و اعتماد بعهد بکر بوده باشد بخلاف نبذ عهد که آن موقوف بر وصول خبر است بنقض و اخبار هر کاذب
و فاسق و ادعای هر مجهول الحالی مقبول نمیباشد مگر آنکه محفوف باشد بامارات و قراین بسیار زیاده باشد تا افاده صدق
خبر نبذ عهد مومنین بنماید و اینمطلب از حضرت خلیفه اول بر نمی آمد زیرا که او را در انظار قریش و کفار عرب
چندان وقعی نبود که قول او را قبول نمایند بلکه او هم برهه از زمان مثل ایشان بود و قریب العهد باسلام بود بر
خلاف اسد الله الغالب که صدق و صفای او و هیبت و بشاشت لقای او و هیبت و نجابت او از اول تولد تا آخر پاک
و طیب و طاهر بودن او و سیما از بنی هاشم بودن او و جانفشانی و از جان گذشتن او که در شب هجرت پیغمبر برهمه
قریش و کفار معلوم گردید که علی جان خود را فدای راه محمد نشانه تیر عدوان کرده در نظر قریش و کفار اطراف منظور
و رعب او در دل ایشان مرکوز و شجاعت آن بزرگوار در موارد کثیره کالشمس فی رابعة النهار مشهور بود و اعتماد
تمام بر قول و اخبار او مینمودند و میدانستند که آنسرور در علم و کمال و سلطنت و اقتدار مثل خود پیغمبر است
و قول او قول او و حکم او حکم اوست و آیاتی که از زبان مبارک او خوانده میشود گویا از زبان خود پیغمبر است و گرنه
این خصوصیت منظور الهی نبود عباس و جعفر و دیگران از عموهای پیغمبر و عقیل و دیگران از بنی هاشم
بودند که همه بزرگ بودند سوای آنسرور و حال آنکه روایت شده است که علی اعتذار کرد که یا رسول الله من خطیب
نیستم و جواب پیغمبر فرمود که لابد است یا از رفتن تو و بردن آیات یا آنکه باید خودم بروم عرض کرد حالا که چنین است
فانا اذهب بها یا رسول الله قال اذهب فسوف یثبت الله لسانک و یهدی قلبک این بود که علی اقدام کرد و
رفت و آیات را بر ایشان خواند و رسانید آنچه مامور بود از کلمات مذکوره در احادیث سابقه با وجود آنکه خلق
بسیار و نفوس بی شمار از اهل مکه و کفار اندیار کشته بود اصلا بالذات ایشان نکرد و حال آنکه موسی بن عمران با آن عظم
شان و شرف و منزلت نبوت ترسید از اینکه تنها بسوی فرعون و فرعونیان برود و ابلاغ رسالت خود نماید زیرا که
از ایشان یکنفر کشته بود گفت انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و در اخبار شیعه از باقر آل محمد است که
وقتیکه علی بن ابی طالب علیه السلام در ایام تشریق باواز بلند ندا در داد که ذمة الله و ذمة رسوله بریئة من کل
مشرک فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت بعد الیوم عریان ناگاه خداش
و سعید برادران عمرو بن عبد ود بر خواستند و گفتند تبری میجوئیم بر اربعة اشهر بلکه تبری میکنیم از تو و از ابن
عم تو و نیست میان ما و پسر عم تو مگر شمشیر و نیزه اگر میجوئی هی ابدا بنو مکنیم پس علی فرمود بیائید بعد از آن
فرمود و اعلموا انکم غیر معجزی الله الخ پس کسیکه فعل او مشرف بر فعل انبیای اولو العزم باشد او اولی بر تقدم
و سزاوار تر بامامت میباشد از جمیع صحابه خصوصا صحابه که حال ایشان معلوم و شجاعت و علم ایشان مشهور

بود.

و همچنانکه در قضیه ... [illegible] ... ابو بکر ... [illegible] ... فان کان صوابا فمن الله وان کان خطأ
فمنی ومن الشیطان ... [illegible] ... فاکهة وابا ... [illegible] ... ابو بکر ... [illegible]
... [illegible] ... حکم ... [illegible]
... [illegible] ... قضاوت ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ... قضیه ... ابو بکر گفت ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... ابو بکر گفت ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
عمر ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... گفت ... [illegible]
کنا ... رسول الله ... [illegible] ... عمر گفت ... [illegible]
ابی بکر گفتند ... [illegible] ... پیغمبر گفت ... گفت شما در این قضیه گفتند که گفت ... [illegible]
لانه علی ... [illegible] ... ابو بکر گفته است ... ایشان برگشتند نزد رسول الله صلعم و
خبر دادند ... حضرت فرمود اذهبا الی علی بن ابیطالب لیقضی بینکما ایشان رفتند خدمت انعام علوم
اولین و آخرین و قضیه را عرض کردند آن باب مدینه علم النبی فرمود ... بالای ... است ...
... صاحب ... است که ... صاحبش واگر ... بالای ... است ...
... صاحب ... است ... ایشان برگشتند بحضور پیغمبر صلعم و خبر دادند
او را بقضای امیر المؤمنین میان ایشان پیغمبر صلعم فرمود لقد قضی بینکما بقضاء الله عز وجل ثم قال الحمد لله الذی جعل
فینا اهل البیت من یقضی علی سنن داود فی القضاء واین قضیه را بعضی از اهل مذاهب اربعه نقل کرده چنانکه
در احقاق الحق گفته و گفته اند که این قضیه جاری شد در قضای علی در یمن پس امام باید حاوی جمیع احکام که ما
یحتاج الیه رعیت است بوده باشد نه مثل این دو بیهوده که قضاوت دو جوان را نتوانستند بکنند افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و چون قضاوت در زمان حضور نبی
منصب نبی است و غیر او نتوانند بکنند و با وجود آن علی میکرد دلیل میشود بر لیاقت او بر این مرتبه عظمی و منزله
کبری چنانکه در قضیه حضرت سلیمان در زمان حضرت داود در حکومت کرم و غنم اتفاق افتاد قال الله تعالی
وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان حق تعالی
تفهیم نمود حکومت را بر سلیمان در حیات داود علی نبینا وآله وعلیه السلام که دلیل بشود بر استحقاق امر نبوت
در حیات پدرش و بعد از ممات او دیگری بمقام طمع نبوت بر نیاید پس حکومت دلیل استحقاق نبوت و امامت کرد
و چون در ما نحن فیه نبوت ممتنع بود در حق علی بن ابیطالب بحکم لا نبی بعدی پس ثابت شد برای او امامت و چون
در حیات این استحقاق ثابت شد ثابت میباشد بعد از وفات پیغمبر ایضا بالا فصل پس جنسیت داود ولا تمیشا
مگر مستحق امامت نه غیر و قول نبی صلعم که علی منی از قبل خود نبود بلکه بوحی سابق بود که آن آیه شریفه افمن کان علی
بینة من ربه ویتلوه شاهد منه بوده باشد که در اوایل استدلال بآیات ذکر شد که مراد آنست که والذی علی
بینة من ربه النبی والشاهد الذی یتلوه علی بن ابیطالب چنانکه ثعلبی وغیر او گفته اند و اگر اول بلا اول آیات
بر ائمه ولا بعلی میدادند انظار مردم این مطلب واضح نمیشد بلکه بخاطر ایشان خطور میکرد که غیر علی هم صلاحیت
این امر را دارند چه خوب گفته ابن عباد شعر · بر ائمه استرسلی فی القول وانبسطی فقد لبست جمالا من تولیه چنانکه
ابن مطالب را در احقاق الحق بیان فرموده و رفتن ابو بکر بکه با علی علیه السلام از جمله زیادات بعض اصحاب متاخرین
اهل سنت است مثل یقین عندی چنانکه صاحب جامع تصریح بر آن کرده حیث قال بعد نقل الروایه و زاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذی الحجه مر این مطالب جایز بود بر رسول خدا ص و کسی مثل او کرده است امر را [illegible] انکر علی
علیه السلام بود اگر گویند چه فایده بود در دفع سوره از ابی بکر و حال آنکه پیغمبر نمیخواست اصل رسالت را در ایام
موسم و گرنه از اول امر دفع میکرد بعلی ع جواب گوییم فایده آن بود که نص ما بود کرشد و آن اظهار فضل علی ع
طالب بود بر خلق و اینکه مرد اول قابل این مطلب نبود لهذا صلاحیت آن نداشت و کدام غرض و فایده از این بزرگتر
خواهد شد اگر گویند چون پیغمبر محتاج بود بابی بکر زیرا که او و عمر دو وزیر او بودند و منصب وزارت است
که همیشه باید در حضور باشند و چون امری واقع شد که وجود ابی بکر لازم شد لهذا او را برگردانید هر چند ما
آن امر را ندانیم جواب این است که پیغمبر با عقل کل بود هرگز محتاج رای ابی بکری نشد زیرا که خود او ص فایق بود
بر همه موجودات در همه فواضل و فضایل حتی از حیث وجود مبارکش که با مر کسان [illegible] بکسر و کردن از آن ملتفت
نمیشد و اما مشاورت با اصحاب در بعض احیان در بعض امور با مر خداوند عالم وشاورهم فی الامر از باب تالیف
قلوب اصحاب و تعلیم طریق سیاست و ولایت بر ایشان بود که با ادب باشند و خود رای نباشند و انکه در
هم موارد مشاورت بلا مصلحت در رای خود میشد نه رای دیگران پس از همه گفتهای ما معلوم شد معنای آن
اخبار یکه در آنها علی منی و انا من علی فرموده است یعنی علی در ادای امر رسالت مثل من است چنانکه فقیه
بخاری در باب عمرة القضاء روایت کرده قال النبی ص لعلی انت منی و انا منک و در مشکوة در باب بلوغ الصغیر از براء
روایت کرده و در مشکوة ایضا در باب مناقب علی روایت است قال رسول الله ص ان علیا منی و انا منه وهو ولی کل مومن
و مومنة و در ترمذی و مسند احمد بن حنبل که عبد الله بن احمد از پدر خود روایت کرده اند که تعاقد اربعة من
اصحاب رسول الله ص فقالوا اذا لقینا رسول الله ص اخبرناه بما صنع علی فلما قدمت السریة سلموا علی النبی ص فقام احد
الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی صنع کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض
عنه فقام الثالث فقال مثله فقام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله ص والغضب یعرف فی
وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن من بعدی عالم
بصیر و غافل خبیر ملاحظه نماید که در مفاد این اخبار چه قدر تصریحات صریح بر ولایت آن بزرگوار شده عمیت
عین لا تراها و عکس قلب لا یفقهها اول آنست که از این خبر ظاهر میشود که در محضر نبی بزرگوار جماعتی از صحابه
بغض و عداوت با علی داشتند این بود که کتمان شهادت در روز سقیفه نمودند و ایضا مفاد اخبار متواتره آنست
که مبغض علی مبغض رسول خدا است و مبغض او مبغض خدا است و او کافر و منافق است پس چنین اشخاص اگر خلافت
از خاندان نبی مرسل بیرون آورند و فرزندان او را بکشند عجب نمیباشد زیرا که در محضر پیغمبر ص [illegible] بی ادبی
بر آنحضرت کنند ولکن از رسول خدا میترسیدند و هم اینکه این اخبار دال اند بر اینکه خداوند عالم علی را نفس

[illegible]

[illegible] رسول الله ... است ... که علی ... [illegible]

[illegible] ... احکام و قضا بین الناس ... [illegible]

[illegible] ... الاطلاق ... لقوله لا نبی بعدی ... [illegible]

[illegible] ... در اصلاح احکام ... [illegible]

[illegible] ... ابن ابی طالب ... اللهم ... [illegible]

[illegible] ... نفس رسول الله بود ... [illegible]

[illegible] ... من بعدی ... [illegible]

[illegible] ... نعم ... [illegible]

[illegible] ... اول ... علی ... [illegible]

الان مولی کل مؤمن و مؤمنة ... [illegible] ... که اهل لغة مثل ابن اثیر ... [illegible]

[illegible] ... است پس چنانکه پیغمبر ... مؤمن و مؤمنه است [illegible]

امور ایشان و اولی از نفوس ایشانست هکذا علی مجتبی است نیز اکر معنی منی افاده این معنی را میکنند و حال آنکه مکرر

حضرت رسول خدا علی را نفس خود قرار میداد و مثل سر خود در بدن خود میفرمود موفق بن احمد صدر الائمه علما

سنت از سید الحفاظ ابو منصور و بسند دیکر از حافظ ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه و سمعانی در کتاب فضایل الصحابه

روایت کرده اند که قال النبی صلعم علی مثل راسی من بدنی و در بعضی علی منی کرأسی فی بدنی و در بعضی علی منی بمنزلة راسی

من جسدی چنانکه در روایت سمعانی است و موفق بن احمد بسند خود از ابو العلاء الحسن بن العطار الهمدانی اجازة

نامبرده بانس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ما من نبی الا وله نظیر فی امته و علی نظیری از مسند احمد بن حنبل

عبد الله پسر او اینجو بسند خود نامبرده بعبد الله بن حنطب و صدر الائمه موفق بن احمد بسند خود از ابو القاسم

محمود بن عمر زمخشری خوارزمی روایت کرده اند از عبد الله بن حنطب قال قال رسول الله صلعم لوفد ثقیف حین جاؤه

لتسلمن او لیبعثن الله او لابعثن بنابر روایت احمد الیکم رجلا منی او قال نفسی و بنابر روایت صدر الائمه مثل نفسی

فلیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم و لیاخذن اموالکم قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فوالله ما اشتهیت او ما

تمنیت بنابر روایت موفق الامارة یومئذ جعلت انصب صدری له رجاء ان یقول هو هذا قال فالتفت الی علی

بن ابیطالب فاخذه بیده ثم قال هو هذا هو هذا و ابن ابی الحدید در شرح کفته روی احمد بن حنبل فی المسند و رواه

فی کتاب فضایل علی ان رسول الله قال لتنتهن یا بنی ولیعة او لابعثن الیکم رجلا کنفسی یمضی فیکم امری یقتل المقاتلة

و یسبی الذریة قال ابو ذر فما راعنی الا برد کف عمر فی حجزتی من خلفی یقول من تراه یعنی فقلت انه لا یعنیک و انما یعنی

خاصف النعل بالبیت و انه قال هو هذا و در جای دیکر عبارت سابقه را ابن ابی الحدید نقل کرده که قال عمر

ما تمنیت الامارة الا یومئذ حاصل مضمون آن اینست که عمر کفت سینه ام را پیش آوردم بامید اینکه رسول خدا

بکوید که امیر اینست و در خبر مروی در شرح ابن ابی الحدید ابو ذر کفت که عمر کف دست خود را بر ابروی من کذاشت

و کفت که را میبینی قصد میکند رسول خدا ابو ذر کفت بدرستیکه ترا قصد نمیکند اینست جز این نیست قصد

میکند خاصف النعل را که حضرت امیر المؤمنین باشد و پیغمبر فرمود امیر اینست مؤلف کوید مثل ترکی است که

کفته اند این عقل ببقا نقدند پای او ما رچه بسیار مناسب بمقام است در مجلس سینه اش را پیش میداد هیهات

اینکه امیر در تعریف شده او باشد اما در غزوات بو میکرد و میکریخت بیچاره اکر کسی تو را نشناسد تو که خود را

میشناختی این چه خیال خام است صلت علی الاسد و بلت علی النقد کربه شیر است در کرفتن موش لیک

موش است در مصاف پلنک الحاصل از تراکم این اخبار قد متیقن اینکه مستفاد میشود اینست که علی بن ابی

طالب در همه امورات دین نبی و شریعت محمدی صلعم نظیر نبی مرسل است و تصرف در امورات مسلمین و مقاتله

باشیرکی:

[illegible]

[illegible]

است چه محبت است و انفصال انفعالی که موجب متصور است و حال آنکه حب بعض از افعال طبیعت و اوصاف مزاج است
وانها دست اوبد عام مقبول نیست بدانکه محبت بنابر آنکه از تتبع کلمات علما و فضلا رضوان الله علیهم اجمعین مستفاد
میشود معانی و مراتب و انواع و اقسام دارد و آن امریست اضافی و نسبی و اقسام آن سببی و طبعی و خلقی و الارادی
است اما محبت سببی عبارتست از آن چیزی که موجب آن سببی از اسباب بوده باشد مثل قرابت و شهوت و صداقت
اما محبت قرابتی آنست که طبیعت بجهت قرابت صلبی یا رحمی بنوعی که الاصلاب فی ذوات الارحام مایل باشد بحسب ما هو
قریب و بعید مثل اولاد و آباء و امهات و فروعات آنها پس هر چه اقرب باشد میل بیشتر میباشد مگر آنکه عارضی مانع
از محبت بشود خواه آن مانع دنیوی باشد یا اخروی اینست که در محبت اولاد پدر و مادر شخص خود را بهما الله میل دارد
برای حفظ ایشان و بفرح ایشان فرحناک و بالم ایشان متألم میباشد و ازین باب بود که رسول خدا صلعم در مصیبت
پسر خود ابراهیم بی اختیار گریه میکرد و میفرمود لا نقول ما یسخط الرب و انا علیک یا ابراهیم لمحزونون و هکذا در
شنیدن خبر شهادت جگر گوشه خود امام حسین علیه السلام از جبرئیل بی اختیار گریه میکرد و ابراز نمود که
اینها سه قسم دیگر محبت هم موجود بود نیز اگر کلام ما از حیث قرابت است و گرنه آن محبتی که رسول خدا صلعم بعلی و
فاطمه داشت همه انواع را بعید از آن جمع نموده باشد که از عائشه و بریده مرویست احب الخلق الی رسول الله فاطمه و
من الرجال علی علیه السلام و اما محبت شهوانی پس آن هم میلی است که طبیعت مطلقا بآن مجبول است و آن لازم
وجود هر ذی حیوة است که آنچه ملایم طبع او و موافق میل او است بآن مایل میباشد و این امریست وجدانی
مثل میل باغذیه و اشربه و سایر لذائذ دنیویه از البسه و مراکب و مساکن و مناکح و جاه و ریاست و هکذا و این میل
هم بمراتب شتی مختلف است در انبیا و اولیا طوریست که بقدر حاجات از آن اکتفا میکنند و در سلاطین نوعی است
که ما فوق ندارد و در علما قسمی است که بعضی بنحو انبیا و بعضی بطور سلاطین و در رعیت هم بمراتب لا تحصی صالحه
و طالحه مختلف است هر کس خود بخوبی میداند و گاه میباشد که بعضی بعضی از لذائذ مذکوره مایل و از بعضی
متنفر و گاه میباشد که بحسب اوقات و ازمنه و امکنه هم تفاوت میکند و اما محبت صداقت پس آن عبارتست
از صفای قلبی یاران که در بین از یکدیگر مکر حسن و نخواهند بخود مگر آنچه رضای یکدیگر در آنست و این هم
امریست ذوقی و وجدانی پس این محبتی است که موجب تعظیم و توقیر طرف مقابل میباشد مثل استاد و شاگرد و مولا
و خادم و غیر ایشان و شاید که هم باین نحو محبت از حق تعالی صادر بوده باشد و شاید ازین باب بوده باشد که

[illegible]

[illegible]

هو ... فقال المودة ... مولاهم ... صاحب مناقب الفاخرة

الفاخرة ومسند احمد بن حنبل ومحمد بن جرير ... كتاب المناقب ان النبي ص قال لعلي ع ... الا من ظلم اجيرا اجره فعليه لعنة الله الا ومن تولى غير مواليه فعليه لعنة الله الا ومن سب ابويه فعليه لعنة الله ... ثم ... على النبي وقالوا ... فقال ص نعم ان الله يقول قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة في القربى فمن ظلمنا فعليه لعنة الله ويقول النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم ومن كنت مولاه فعلي مولاه فمن والى غيره وغيره ... فعليه لعنة الله واشهد كرانا وعلي ابو المؤمنين فمن سب احدنا فعليه لعنة الله فلما خرجوا قال عمر بن الخطاب يا اصحاب محمد ما اكد النبي ... ولا غيرهم اشد من تاكيده في يومنا هذا فقال حسان بن الارت كان ذلك قبل وفات رسول الله ص بتسعة عشر يوما واخبار دیگر هم که همه اخبار وارد شده است از طرق خود اهل سنت وجماعت در خصوص محبت آل محمد که استقصای اینها محتاج بکتاب منفردی است مثل آنکه میفرمود رسول خدا بعلی علیه السلام که لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق ... خبر صحیح در کتب عامه موجود است ... دیگر چنانکه موفق بن احمد وابن مغازلی روایت کرده اند باسناد خود شان که میرسانند بابن عباس که او گفت قال رسول الله ص یا علی ما مثلک في الناس الا کمثل قل هو الله احد في القران من قراها مرة فكانما قرأ ثلث القران ومن قراها مرتين فكانما قرأ ثلثي القران ومن قراها ثلث مرة كان كمن قرأ القران وكذا انت يا علي من احبك بقلبه فقد احب ثلث الايمان ومن احبك بقلبه ولسانه فقد احب ثلثي الايمان ومن احبك بقلبه ولسانه ويده فقد احب الايمان كله والذي بعثني بالحق نبيا لو احبك اهل الارض كما احبك اهل السماء لما عذب الله احدا منهم بالنار وآنا محبت خلقی بین آن عبادت است از مصداق قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستیکه کسانیکه ایمان آورده اند وعمل صالح کرده اند بزودی خداوند رحمن برای ایشان دوستی جعل میکند وپیدا میشود تا یکدیگر را دوست دارند واین محبت آن محبتی است که بعد از استکمال خلایق بایمان وراسخ شدن آن در قلوب ایشان خود بخود بلا سبب قرابت وصداقت وتکلیف وسایر انواع آن اینست که می بینی طبیعت بجز دیدن عبادت زهاد وصلحا وعلما میل قلبی بطرف آنها مینماید واین هم امر قلبی وذوقی وجدانی که با خداوند عالم در مزرعه قلوب بدست قدرت خود تخم محبت ایشان را کاشته واکمل مصادیق این نحو محبت با آل محمد وآل محمد است چنانکه ثعلبی وزمخشری در کشاف ایراد کرده اند که ان النبی ص قال لعلی اللهم اجعل لي عندك عهدا واجعل لي في صدور المؤمنين مودة فانزل هذه الاية اي قوله تعالى ان الذين امنوا الاية ودر صواعق وغیر آن روایت کرده ما من مؤمن الا وفي قلبه حب علي واهل بيته وبنابر این محبت مکر خلقت خدای ودر تفاسیر دیگر هم

تیل

[illegible]

... و بحقیقت خالق خود ... بلکه محبتها ... بلکه بعضی ...

... محبوب ... بنای ایجاد و ظهور وجود ... فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ...

جزئیت که از محبت امر کونی یا الهی صوری یا معنوی خالی باشد بلکه اصل محبت از هیچ کس مرتفع نتواند شد بلکه
تعلق او بفعل شود یا بمحبوب بی بمحبوبی و فی الحقیقه متعلق حب در همه محبوبان محبوب حقیقی واحد بود فقل
فؤادک حیث شئت من الهوی ما الحب الا للحبیب الاول هر کرا دوست داری او را دوست داشته و هر چه
روی او روی با او روی آورده و بنده که هر کجا بنده کاه ... آورده و اگر چه ندانی وکل مغری بمحبوب
یدین له حزبهم لک فلذا نوا وما فطنوا وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وذلک لانه ما عبد الغیر
الا لتخیل الالوهیة فیه شعر آنان که بعشق این و آن ساخته اند چنانکه ندیده اند بر روی بتان عاقل
ز تو عشق با بتان باخته اند حوروی تو را اگرچه نشناخته اند وبیان ذلک ان کل محب فاما ان یحب نفسه
او غیره ومحبة الغیر اما لحسنه وجماله او لاحسانه وکماله او لمجانسة بینه وبین المحب فاما محبة النفس فهی اشد واقوی لان
المحبة انما تکون بقدر الملائمة والمعرفة ولا شیء اشد ملائمة لاحد من نفسه ولا هو شیء اقوی معرفة منه بنفسه ولذا
جعل معرفة نفسه مفتاحا لمعرفة ربه من عرف نفسه فقد عرف ربه ووجود کل احد فرع لوجود ربه وظل له فمحبة
نفسه ترجع الی محبة ربه چون آفتاب را بهر تابها ببیند خود را آفتاب یابد لاجرم خود را دوست گیرد و در حقیقت
دوست آفتاب است چه اینجا بلی بیش نیست اوست که خود را دوست میدارد در تو واما محبة الغیر اما لحسنه او
جماله او المرئیة من الله او کماله وذلک لان الجمال محبوب لذاته سواء الجمال الظاهری فی الصوری والباطنی والمعنوی
وهو الله الجمیل وهو یحب الجمال فیحب نفسه غیر او را نشاید که جمال بود یا کمال باشد زیرا که هر حسن وجمال و
کمال و جمله که بر صفحات وجود اشخاص و مرایای قلوب افراد و مراتب اکوان حق سبحانه امکان ظهور میکند همه عکوس
انوار جمال و آثار کمال حضرت متعال است که در مظاهر استعدادات ظاهر میشود و در مرایای قابلیات
و خصوصیات قوابل منعکس میگردد شعر وکل ملیح حسنه من جماله معار له بل حسن کل ملیحة اگر
سطوات تاثیرات جمال بر آینه دل حضرات روح ظهور کند حقیقی که حاصل آن معانی بود حسن سیرت [illegible]
و اگر بر ظواهر صفحات لطائف جسمانی و قوالب جسمانی مبتنی گردد حسن صورت نامند چه بطون این تجلی
ستر صفات و ظهور آن سمت صباحت است و همه راجع بجمیل لذاته که اصل و منشأ همه لطافت و ملاحت
است و نحو لا شریک له او را که وجود وجودی نبود از کجا جمال باشد [illegible] قال وکذا الکلام فی محبة الغیر للاحسان

ان الاحسان [illegible] الاحسان الا من قدر [illegible] محسن [illegible] الله

عز [illegible] احبها الله الی الاحسان [illegible]

[illegible] واصالة والناحیة العمر المجاهدة [illegible] لان الحسن [illegible]

[illegible] الی الصبی [illegible] کما یشعر بین المتخصصین من [illegible]

[illegible] الی الاذواج [illegible] بلافرق [illegible] اختلف [illegible]

[illegible] کل وجه ما یتعلق الحبة [illegible] الا الله [illegible]

[illegible] علیه السلام فی دعاء عرفه بقوله انت الذی

[illegible] الاحبار [illegible] حتی [illegible] المحاسن الرازی ان عبارتست [illegible] لازم [illegible] ایشان

[illegible] محبت میلان قلب است [illegible]

[illegible] است پس مراد از رضا و اراده ثواب بعض عدم اراده ثواب با اراده عقاب میباشد

[illegible] ثابت شده است بقوله جل شانه ان الله یحب المحسنین وان الله یحب التوابین

وبقوله ان الله لا یحب کل مختال فخور پس لابد مراد از اراده ثواب باید تا شخص محسن باشد و این محبت الرازی

متفاوت میباشد بحسب تفاوت اشخاص و این بر سه قسم است عام و خاص و اخص عام عبارتست از محبتی که

بنوع عباد دارد بعد از تحصیل معرفت و میل بطاعت و عبادت او و مراد از این محبت اراده اعطاء ثواب

و دفع عقاب است از جهة ایمان و میل بطاعت او و این در حقیقت رحمت و تفضل است که او را محبت میباشد

چنانکه در مطالب السؤل گفته ان محبته تعالی للمؤمنین کارادته تعالی اثابته و دفع عقابه عنه من جهة

الایمان والاعمال فهذه الارادة بهذا المعنی رحمة فالمحبة اخص من ذلک واما محبت خاص برای بنده کامل خاص

است که در بنده بعد از حصول کمال معرفت میل القوی واشد میباشد که بسبب آن مانوس میباشد بعبادت

وطاعت الهی بنحویکه هر فعل صعب در نظر او سهل میباشد و اصلا فاعل هیچ منهی عنه نمیباشد بلکه مرتکب مکروهی

هم نمیباشد پس در اینوقت محبت خاص خدا عبارت از کشف حجاب از قلب او میباشد که او را مقرب فلم که داشتن

بر بساط خود میرساند پس شد هر انچه که میخواهد و بحصول این مرتبه فایق بر امثال و اقران خود میباشد بهمین

و ایمان این او ادنی درجه محبت خاص عبد است بر خدا و بالاتر از این مرتبه دوم عبارتست از اشد میلان العبد الموفق

للتجافی عن دار الغرور والترقی الی عالم الانس و الحضور و الوحشة عمن سواه فنصیر هومه هما واحدا فلیهل الی الوصول

الی لقاء ربه و این مرتبه ظاهر میشود معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام ان ابن ابی طالب لانس بالموت کانس

الصبی بثدی امه او یلعب بالموت کما یلعب الصبی بثدی امه و در تفاسیر در ذیل آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین

آورده اند که علی علیه السلام در معارک خود بی‌مهالک می‌انداخت و میفرمود یا بنی لا یبالی ابوک هل یسقط علی الموت

ام الموت یسقط علیه این بود که وقت رسیدن ضربت ابن ملجم ملعون بفرق همایونش فرمود فزت برب الکعبة

پس در این مرتبه مشمول آن محبت الهی میباشد که در حدیث قدسی که غزالی و ابن طلحه و دیگران و اصحاب ما ایضا

روایت کرده اند میفرماید لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع

به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و لسانه الذی ینطق به و رجله الذی یمشی به وان سئلنی اعطیته

وان استعاذنی اعذته و این است آن مقامی که در حدیث قدسی میفرماید عبدی اطعنی اجعلک مثلی پس چون

این مقدمه را دانستی ظاهر شد معنی حدیث لاعطین الرایة غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله

و لهذا اصحاب تمام آن شب را مضطرب بودند و تمنای آنمرد محبوب خدا میکردند حتی عمر افندی آنشب همه را

در پیچ و تاب بود مؤلف گوید که شاید اضطراب او از جهة آن بود که قطع داشت که آن مرد موعود با عطاء رایه

علی خواهد بود زیرا که خود ش بالضرورة از دیگران میشناخت که آن شجاعت و آن اراده و نه رسول خدا را میخواهد

چنانکه

چنانکه گفته است چنانکه در محل مناسب گذشت انشاء الله چنانکه از خودشان منقول است و شاید که

خواهد شد انشاء الله و بلکه محبت دیگری است که از محض محبت خواهند بود و ان اطلقت صار الحجر الحجاز

عبارتست عن قطع هواها كلية عن جميع ما سوى الله و تطهيرها عن كدورات الدنيا و رفع الحجب عن طريق

فتستفيض باحوال الشريفة و مباحث سنية و مقامات عالية و حقائق ربانية من آلائه و لذاته تعالى حتى يحصل له

من العلوم عين الحق و اليقين كانه يشاهد بعينه كل ما اراد ممكن لا يمكن الحصول لغيره و الوصول اليه لاحد من

عالم الامكان غيره و هذه الصفة العليا هي الغاية القصوى لختام السالكين فانه الذات ختم الانبياء و الرسل

ختام الاوصياء المرضيين بقول الشيخ الامام الاجل احمد الحق اليقين ما كان عين هذا القطر كما على قول الحكيم

لو تلاد من الكاس على الظل لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا لحصول ذلك يعني الله بحقنا حيث ذلك و ختام الانبياء

ولولينا امير المؤمنين خاتم الاوصياء و لله الشرفون ختام الانبياء و افضل الاوصياء بحبت بالفعل او

رسيدند بين محبت الهي برايت ايشان كه عبارت خاص بها اصل عبارت ميباشد من عناية شريفة تامة

من احضر الرضوان تعالى شانه خاوية لهذا العبد فيحصل له غاية القرب الذي لا يمكن فوقه و مثله لاحد سواه

فيصير الاخرة خليفته تعالى في ارضه و سمائه و اخرى مرضاه و مصطفاه لنفسه فرضاه رضاه و طاعته

طاعته و ادراكه ادراكه و يشير الى ذلك القدسية التي رواها ثقاة من الاخيار و انه تعالى يقول ان الصوم

لي من صام لي انا اجزى بالمفعول و في اخرى صريح انا جزائه فهذه الغاية لمولينا علي حاصله ظهر لي الجواد

لو صح عنه انه قال عليه السلام انا وجه الله انا اللسان الله انا عين الله انا يد الله انا قدرة الله و ايضا ما في

الزيارات المروية عن المعصومين عليهم السلام يا نفس الله القائمة و يا ثار الله فذلك تاويله و معناه لا

ما فهمه الصوفي الغوي الهوي بل فيه ذلك اشارة الى القدسية قال تعالى فاذا احببته قتلته فاذا قتلته انا ديته

و ابن ملخص البحر ثبت كه از كلمات محققين علماي ما و عامه مثل غزالي و ابن طلحه شافعي و كلام صاحب فصول

المهمة و ديگران مستفاد ميشود و مراد از مودت ذوي القربى كه بموجب آيات و اخبار متواتره از طرق عامه

و خاصه حتى سيد علي شافعي همداني كه از اسانيد معتبرين عامه است در يك باب كتابي جمع نموده مسمى بمودة

القربى وجوب آن ثابت كرديده مودت و محبت علي و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام است و تصريح در

اخبار بوجوب آن شده نه مجرد وجوب مستفاد از امر كه محتمل الوجوب و الندب بوده باشد مثل انكه در تفسير

نيشابوري و تفسير كبير و كشاف مرويست كه لما نزلت هذه الآية يعني آية المودة فقالوا يا رسول الله من

قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال ص علي و فاطمة و ابناهما در معالم التنزيل گفته هم فاطمة

الزهراء و علي و ابناهما و فيهم نزل انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت پس معلوم متيقن از مودت

واجبه مودت سيزده نفر معصوم است كه اهل بيت ميباشند و آل و عترت ناميده شده اند غير از خود پيغمبر و اين

وجوب وجوب عيني است بر هر فردي از افراد مكلفين بحويكه اگر اهمودت در او نبوده باشد عملش غير مقبول بلكه

در حكم كفار خواهد شد زيرا كه مودت و محبت ايشان اجر رسالت خاتم المرسلين است كه بذمه امت او بنص آيه

٢ تعلق

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى بطريق حصر [illegible] گرفته است اين اجر در مقابل زحمات است و زراست

چنان زحماتي كه فرمودند ما اوذي نبي مثل ما اوذيت انضرورياب دين اسلام گرديده و بر آن اجماع امت است پس

بغض و عداوت و جنگ و محاربه با ايشان موجب خروج از اسلام است و لهذا نواصب و خوارج باتفاق اهل اسلام

داخل در كفار و مخلد در نار ميباشند حتى ابن ابي الحديد در شرح در اوايل جزء اول گويد و اما اصحاب الجمل فهم

عند اصحابنا هالكون كلهم الا عايشه و طلحة و الزبير فانهم تابوا و لولا التوبة لحكم لهم بالنار شيعه كفر است

توبه ايشان معلوم نيست محتاج باثبات است در خط القمادر اما عسكر الشام بصفين فانهم هالكون كلهم

عند اصحابنا لا يحكم لاحد منهم الا بالنار لاصرارهم على البغي و موتهم عليه رؤساؤهم و الاتباع جميعا

[illegible]

اولاً انّ الخوارج ... [illegible] ... و کذا ابن حجر

کند و بخصوص اهل جمل ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... بعد از عثمان خلافت ... معاویه ... دعوی خلافت کرد ... جنگ

بلکه ... [illegible] ... ام المؤمنین کرده اند و کذا ... معاویه ... در بخاری در باب ... مسجد

ذکر کرده که قال رسول الله صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار ... [illegible]

بسیار است که بصریح رسول الله ... قتلة عمار فئة باغية که خال المؤمنین بوده باشد خالد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... امام حسن که تا حال بر آل است قطعاً و خود ... معصوم است اتفاقاً و در

... [illegible] ... اهل جنة است اجماعاً و قولاً ... [illegible]

قطعات ... شرح نهج البلاغه در ذیل خطبه ابن النابغه روایت کرده در مجالس ... امام حسن فرمود

انشدکم بالله یا معاویه ... علی جمل احمر ... و اخوه عتبه هذا یقوده فرآکم رسول الله صلعم فقال

اللهم العن الراکب والقائد والسائق ... زمخشری در کتاب ربیع الابرار ... که رسول خدا صلعم لعن فرموده است معاویه را در هفت

موضع اول ... یوم العیر ... یوم احد که معاویه ... و آنحضرت بالای ... بود چهارم یوم الاحزاب

پنجم یوم عطفان که یوم حدیبیه بود ششم یوم الجمل الاحمر وابوه راکب علیه هفتم لیلة العقبة وقفوا فی العقبة

لیستنفروا ناقته وکانوا اثنی عشر رجلاً منهم ابوسفیان معاویه و احمد بن محمد مکی که اخطب الخطبا مینامند او روا

روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود لعن الله القاید والمقود که ابوسفیان و معاویه باشند و در صحیح ترمذی و مشکوة

مرویست که مات النبی صلعم وهو یکره ثلثة احیاء ثقیف و بنی حنیفه و بنی امیه و در شرح السنه بغوی مرویست که پیغمبر

در خانه ام سلمه بود که حضرت علی آمد فقال النبی صلعم یا ام سلمه والله هذا قاتل القاسطین والناکثین والمارقین من بعدی

قاسطین گروه معاویه است و ناکثین گروه جمل که رئیس ایشان ام المؤمنین است و مارقین خوارج چند طلاع کرد

بنا باثبات این مطالب از کتب خودشان و نوشتن اخبار وارده از رسول خدا درین باب بشود بل انظرف رود خانه

میماند و حدیث عشره مبشره که از ایشان است معاویه غلط و غیر صحیح است نزد اصحاب ما چنانکه میاید و اما

کلام در محبت سایر بنی هاشم پس از بعضی از اخبار مثل حدیث نبوی که حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذانی فی عترتی

ومن اصطنع الی احد من ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها انا اجازیه غداً اذا لقینی یوم القیمه و غیر آن مستفاد میشود

اینست صلحای سادات بنی هاشم که صحیح العقیده بوده باشند و در طبق آن عمل نمایند مستحب است و مؤید این

مقال اخبار کثیره اینست که وارد است در خصوص احترام سادات بنی فاطمه که در محل خود ذکر شده است و با محبت و

مودت آل محمد محبت و مودت اضداد ایشان مشکل که جمع بشود پس بعضی که دعوی حب ایشان کنند با حب دیگران

خصوصاً خال المؤمنین و یزید که محارب آل محمد بودند و حرب ایشان حرب رسول الله و سلم شان سلم حضرت

پیغمبر میباشد افترا بر خود بسته است و از سراب تمنا کرده است که هرگز نخواهد خورد یحسبه الظمآن ماء

چنانکه شافعی گوید ان کان الرفض حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی لرافضی ان الله وجبرئیل واحمد یحبونهم فانهم

روافض ما که اجماع ضدین را در محل واحد جایز میدانیم ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یکبار دو هوا نشاید

در عالم بوده باشد یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم چه بسیار خوب ابروی اهل سنت را بر داشته است قاضی

ابن خلکان که از جمله اعاظم ارکان علمای ایشان است که بارها مدایح او را ذکر کرده ایم در تاریخ خود که موسوم

بوفیات الاعیان است در بیان احوال علی بن جهم قرشی که معاصر امام رضا علیه السلام بوده و سوء الاخ

ازافزو

[illegible]

[illegible] اخبار [illegible] كه [illegible]

[illegible] لا يختفي مع النشر [illegible] كلام اين قاضى [illegible] حقيقى است [illegible]

است [illegible] القاضى [illegible] من الصلوة [illegible]

[illegible] انتهى [illegible] از كلام قاضى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

[illegible] ايشان بحث كنند [illegible] خواهند [illegible]

انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيلا [illegible] علماى ايشان هم [illegible]

كه سادات وكبراى ايشان حضرات خمس باشند وعلامت [illegible] براى محبت است كه محب همه ايثار

محبوب خود را اختيار واستمثال مطلوب معشوق خود بكند تا خود ساز[illegible] پس اكر همه [illegible] ضد محبوب معشوق

خود را اختيار كند در دعوى محبت كاذب است واكر كاه كاه مبغوض ومطلوب نا امر تكب شود واز عهده قصور

بر آيد در دعوى محبت ناقص است هنوز بمرتبه كمال ودرجه ملكه حب مثال نرسيده است حافظا اكر

قدم نهى بره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنه النجف پس اكثر سادات وذوى جهل

ولايت نيست مكر جاهل يا اهل بيت نبوت وعصمت ودست بر خاندان رسالت واز اينجاست كه بعضى كفته اند

استعينوا على كل صنعة باهلها واهل صناعة شريعت حضرت رسالت اهل بيت عصمت وطهارتند و

اولاد باب مدينه علم اوست زيرا كه داخل شهر شدن ممكن نيست مكر از در ودروازه الشهر يلى اكر كسى كند حيله اكر

راى وقياس خود نتواند بهوا [illegible] بلند بكشد وبان بلند ترسان علم نهان داخل شود غير از كمراهى وضلالت

در انتهى حاصلى نخواهد برداشت فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين ان الذين يكتمون

ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون

پس از همه كفتهاى ما معلوم كرديد كه مراتب محبت عباد خدا وخدا ومراتب حب خداوند عباد را متفاوت است

ومظاهر ومواليان هم بمراتب ودرجات متفاوت است محبت خاص الخاص بنده كان خاص الخاص را است . وهيچ

شك وكمان بالاتفاق على بن ابى طالب عليه السلام كسى نيست زيرا كه در حديث طير حضرت رسول خدا صلى

الله عليه وآله وسلم كفت اللهم ائتنى باحب الناس اليك ياكل معى [illegible] مثل محمد بن عبد الله ص وسئول مثل حضرت

القدس الحى وكلمه احب كه بالاجماع اسم تفضيل است مفضل عليه او همه ناس است اين غايت مرتبه افضليت

آن سرور است واين خبر برون رفت همه مردم كه دعوى افضليت مينمايند واخبار جعل ميكنند در افضليت

ابى بكر اكر اين خبر شريف كه در مسند احمد وجمع بين الصحاح الستة صحيح ومعتبر است چكونه اخبار در بكر معارض

آن ميشود واكر ديكرى افضل بود ندى ايشان را خداوند عالم ميفرستاد با كل طير ومحمد بن عبد الله ص خارج

شد باجماع امت كه او همه احب مخلوقات است نزد حضرت عزت جل شانه وبمرتبه خود جوان اشرف كه احب

خلق غير خود [illegible] را از خداوند عالم سؤال نمود وملئكه هم در تحت عموم باقى است كه ايشان هم مفضل عليه

ميباشند واطلاق وعموم احب الناس كه باضافه شامل است بافضل بودن آن سرور از جميع جهات ندهر

جز كه آن [illegible] حبة الله است وتقييد وتخصص آن بعضى دون بعضى بودن مثل اكر نوابا محتاج دليل است

وتخصيص اوزاجى وتقييد نخواهى غلط اند باطل است واكر مراد [illegible] احب است من جهة دون وجه

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible] النار [illegible]

[illegible] عبادت ثقلین [illegible] اهل

سنت [illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده [illegible] علی یوم الخندق افضل من عبادة

الثقلین [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن عبد الله [illegible] کہ باجماع [illegible]

[illegible]

است [illegible] ابن تیمیه [illegible] وصریح اخبار ان [illegible] بجا ماند ومحبوب

ایشان بجا ماند که امر خدا [illegible] بسد ابواب [illegible] چنانکه در مسند احمد بن حنبل ودیگران از

بطرق متعدده سوای باب مدینة العلم وتعارض [illegible] همه کس بجز خوخه [illegible] مسدود بود مگر خوخه ابی

بکر [illegible] صحیح است واولا این حدیث از جمله مجعولات اهل سنت است ودر هیچ یک از کتب شیعه نیست وثانیا

شیعه [illegible] الزام خصم میکند بخبر متفق علیه بین الفریقین وثالثا خوخه را بمعنی [illegible] اجتهادات است

واجتهاد در لغت غلط است که خود [illegible] وتفسیر جوهری در صحاح خوخه را بمعنی کوّه که بمعنی [illegible]

دیوار است [illegible] روایت ابن اثیر [illegible] حیث قال فی النهایة وفی حدیث الا خوخة علی [illegible]

این حدیث تعارض میکند با حدیث سد الابواب سالم از معارض ماند نسبت بباب علی بن ابی طالب وحضرت

رسول [illegible] مخصوص علی بن ابیطالب از فضائل کمالات وکرامات وشرف وقرب منزلت که عند الله مطلوب

ومحبوب است همه را بالاتفاق من الفریقین کمال [illegible] بیان فرموده حتی جواز استطراق علی جنبا از مسجد رسول

بحکم ایه تطهیر شرعی است که بالاتر از ان متصور نیست پس علی واولاد او در همه کمالات وسعادات منفرد ماندند وثبت

شد [illegible] پس کسیکه صاحب این مراتب علیه بوده باشد اولی واوجب باتباع میباشد از دیگران که او فاقد ایشان

از سد ابواب تلخ کرد چنانکه در کشف الغمه روایت کرده از حبة العرنی لما امر رسول الله ص بسد الابواب التی فی المسجد

شق علیهم قال حبة انی لانظر الی حمزة بن عبد المطلب وهو تحت قطیفة حمراء وعیناه تذرفان یقول اخرجت عمك

وابا بكر وعمر والعباس واسكنت ابن عمك فقال رجل یومئذ ما یالو یرفع ابن عمه فعلم رسول الله ص انه شق علیهم فدعا

الصلوة جامعة فصعد المنبر فلم یسمع من رسول الله ص خطبة كان ابلغ منها تمجیدا وتوحیدا فلما فرغ قال یا ایها الناس

ما انا سددتها ولا انا فتحتها ولا انا اخرجتكم واسكنته وقرء والنجم اذا هوی الی قوله ان هو الا وحی یوحی وچه خوب گفته

است سید بن محمد الحمیری علیه الرحمه درین باب وخص رجالا من قریش بان بنی لهم حجرا فیه وكان مسددا فضلا

له سد كل باب فتحه سوی باب ذی التقوی علی فسدوا لهم كل باب شرعوا غیر بابه وقد كان منفوسا علیه

محسدا وقال ایضا واسكنه فی المسجد الطهر وحده وزوجته والله من شاء یرفع فجاوره فیه الوصی وغیره و

ابوابهم فی المسجد الطهر شرع فقال لهم سدوا عن الله صادقا فضنوا بها عن سدها وتمنعوا فقام رجال

یذكرون قرابة وما ثم فیما یبتغی القوم مطمع فعاتبه فی ذاك منهم معاتب وكان له عما وللعم موضع

فقال له اخرجت عمك كارها واسكنت هذا ان عمك یجزع فقال له یا عم ما انا الذی فعلت بكم هذا بل

الله فاقنعوا وابن سید حمیری چنانكه در كشف الغمه میفرماید كیسانی بود در حق ابی القاسم محمد بن الحنفیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا حقا بعد از ان گفت
اشهد ان لا اله الا الله و چشم خود را بپوشید و بعد کوتاه زمانی باز گشود یعنی فی هیئة کنا خاموش شد تا صحابه بود که ساقط
گردید علیه رحمة الله و وقت جان کندن میفرمود و لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة لو اکشفه و لیتنی فی ظلة بنی ساعدة
کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین فکان هو الامیر و انا الوزیر چنانکه علامه ذکر فرموده است و فصل دوم نهاده در جواب
این گفته اگر این حرف صحیح باشد از باب تبری از آیات و خلافت بود چنانکه داب عارفین بالله است و بعد بودن
هر کسانی را که بعد از او میآیند تا بدانند که امر خلافت بسیار صعب است و در آن طمع نکنند هم صاحب هوس و
این از باب شفقت بود بر امت سیما خلفا و صاحبان ولایات امر و لیکن نفهمیده است که این در حال سکرات بعد از
دیدن آثار غضب الهی و تابوتهای ناری و سلسلهای که هرگز عصیان نمیکنند بفرمان حضرت باری بود و عارض
او جمع با ایشان و جماعت میآمد و لکن مرادش یکی از علی بن ابی طالب و یکی عباس بوده است و در اثنای حب و ریاست
هنوز در دلش باقی بود که تمنای وزارت میکرد و نمیدانست که وزیر مشتق از وزر است که وزر و وبال امیر هم بالاست
او وزیر است یکا شرده قلب بمرد بزرگوار در ذره از محبت خدا و رسول میشد که اقرار رسول خدا که از شروط ایمان قرار
کذا شده است چنانکه در اخبار کثیره وارد گردیده است از انجمله خبری است که سید علیه الرحمه در انوار نقل کرده است
از ابو رزین العقیلی که عرض کرد یا رسول الله ما الایمان قال ان یکون الله و رسوله احب الیک مما سواهما و فی حدیث
آخر لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه ممن سواهما و قال احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی بحب
الله تعالی و روی ان رجلا قال یا رسول الله انی احبک فقال استعد للفقر فقال انی احب الله فقال استعد للبلاء
و معانی که علمای اخبار برای حب ذکر کرده اند هیچیک در این مرد بزرگوار پیدا نمیباشد اما حب بمعنی ایثار محبوب
بر سایر مطلوبات از او نبود نسبت بخدا و رسول زیرا که آنچه از اطوار و کردار او معلوم میباشد در ایام خلافتش
همه هوای نفس و ریاست که عین مطلوب او بود و اما حب بمعنی میل کلی بسوی محبوب و موافقت با او در سر و
آشکار در او نبود نسبت بخدا و رسول زیرا که در سر با خدا و رسول نبوده و گرنه بعد از اقرار با فضل بودن علی از
او و اقرار ابا بکر که علی موحد بود و قیلکم من ملحد بودم چنانکه ذکر شد و بعد از شنیدن علی مع الحق و الحق مع
علی از لسان رسول خدا هیچگونه ولی خدا را بمجلس بیعت میکشانند با اعتراف خویش که ان لی شیطانا یعترینی چنانکه ذکر شد و
اما محبت بمعنی هتک الاستار و کشف الاسرار در او بود بعکس مطلوب که هتک ستر رسول خدا کرد و علی کرد و نه که
فاطمه زهرا سلام الله علیها بمسجد تشریف آورده تا با اعتراف علمای خودشان و کشف ستر رسول خدا کردند که
نحن معاشر الانبیاء لا نورث که او حرمت را مانع که داستند نسبت بال و عترت و با ایشان سفارشهای اکیده که در
باره ایشان کرده بود و اما محبت بمعنی محو الاشباح و ذوب الارواح نتیجه بعکس داد در این مرد بزرگوار که خواست

[illegible]

[illegible] فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام
[illegible] علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] که انما [illegible] احوی کویند [illegible]
[illegible] متصل شد با جان [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] تعالی کرمه الله [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] الله [illegible] یوسف
یوسف شد [illegible] جمع زنهای [illegible] محبوب در نظر او [illegible]
عشق [illegible] از غلبه شهوت نفس [illegible] عشق حقیقی باشد که موقوف [illegible] بسوی عشق حقیقی
باشد چنانکه گفته اند المجاز قنطرة الحقیقة و این همه تفصیل که در معانی حب ذکر شد همه را منحصر کرده اند بر
پنج مرتبه اولی استحسان است که آن متولد میباشد از نظر و سماع و کثرت قوت میگیرد بطول تفکر در محاسن
محبوب و صفات جمیله او و مرتبه دویم مودت است که آن میل بسوی محبوب است و الفت گرفتن بشخص او و میلان او
[illegible] مرتبه سیوم خلة است و لکن تمکن محبت محبوب است در قلب محب و استکشاف سر او و مرتبه چهارم
عشق است و آن افراط در محبت است بنحوی که عاشق از تخیل معشوق و خیال و ذکر او از خاطرش غایب نمیشود پس چون
یا بمقام رسید نفس او از استخدام قوه شهوانیه و نفسانیه باز میماند و از شراب و طعام امتناع مینماید و از خواب هم
استفراغ دماغ باز میماند مرتبه پنجم وله است و آن ایست که یافت نمیباشد در قلب عاشق غیر از صورت معشوق
در آخر نمیباشد نفس او مگر معشوق اما اهل مرتبه اولی بسیار است و اما مرتبه دویم پس آن مشتمل است بر ایلاف
نفسانی در عالم ارواح که خداوند عالم وقتیکه خلق نمود ارواح را قبل از اجساد بچهار هزار سال میان ایشان مواخات
و متعارف انداخت و وقتیکه نازل کرد بدنها [illegible] ابدان و مستقر شدند در قوالب خود و مشغول کردیدند بتعمیر
منازل الجسد و تهیه اسباب معیشت و دفع مضرات او و جلب منافع بسوی آن پس فراموش میکنند آنچه را
که واقع شده بود میان ایشان از حب و بغض لکن وقتیکه دید محبوب خود را در این عالم اشعه علیه منعکس میشود
و حرکت بسوی آن الفت قدیمه مینماید که گویا [illegible] در این عالم دیده بود و حال آنکه اصلا ندیده است و از همان
ساعت میل بجانب او مینماید پیدا میشود که از او سوال نماید که من ترا کجا دیده ام بنظرم آشنا میائی و همین است
معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف اگر
خبر صحیح بوده باشد و این مرتبه در محبت مرتبه ایست که انسان غیر مختار است در تحصیل آن بلی پیدا میشود که انسان
در آن مختار باشد بسبب طول معاشرت و اطلاع بر اسباب و موجبات حزب الفت و از این قبیل است محبت
شیعه اثنی عشری بر اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین چنانکه انسان اگر تامل و تفکر بکند میداند که حب ایشان
چگونه بر اعماق و عروق و مغز و مخ و خون و گوشت و پوست ایشان جا گرفته حتی احدی را اختیاری در آن باقی
نمانده چنانکه عکس این حب در طرف مقابل ایشان هم بانیمنوال است یا می بینی [illegible] و اطفال شیعه را
چندان تمیز این مراتب حاصل نشده است نزدیک ما محرم الحرام در کوچه و بازار مشغول شاه حسین و احسین
میباشند چنانکه صدای ناصبی یا مصغر یک دفعه عکس میشود در دست هر یکی اسباب لهوی برای مطلبی پیدا
میشود که غافلان دانند و این مطلب بطریقه ما من مولود الا و قد یولد علی فطرة الاسلام است نسبت باولاد شیعه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
احوال ایشان علیهم السلام است [illegible]
است [illegible] عشاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمران ایام واقع بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شباب ظاهر [illegible] شعر اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی   فصادف قلبا خالیا فتمکنا   و این مرتبه
مرتبه حقیقی [illegible] خلیل الرحمن است و این سبب نامیده شد خلیل الله که ما خو [illegible] از خلال و خلال [illegible]
شی [illegible] گویند و [illegible] است که چون ماند ابرهیم خلیل الله [illegible] گفتی انکوه کذاشت و از [illegible]
روز [illegible] مرتبت خلوتی [illegible] و خود حضرت [illegible] سبحانه [illegible] کرد [illegible] که کسی [illegible]
احوال و [illegible] غیر از خداوند عز و جل این بود که محبت [illegible] قلب [illegible] خالی از محبت [illegible]
لا بد [illegible] محبت حضرت خالق و چون [illegible] مرتبه [illegible] اکبر [illegible] این بود که در [illegible] محبوب
خود بود که آفتاب را دید گفت هذا ربی و چون غروب کرد گفت غروب کننده کار دوست نمیدارم و هکذا ما
نجوم [illegible] ما [illegible] و قطع علاقه از محبت همه ما سوی الله گفت وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض الآیة و اشاره به مرتبه چهارم که مرتبه عشق است که ماخوذ از عشقه است و آن نباتی است که
به هر چیز که مجاور او باشد از اصل آن تا فرع [illegible] و همه جهات [illegible] احاطه مینماید و همچنین عشق هم محیط بجامع قلب
میباشد و ما عدا از خارج مینماید و نمی بیند مگر معشوق را بلکه در [illegible] احساس الم و هم [illegible] مینماید و
قوای شهویه او بالمره مسلوب و خواب بچشمش حرام گردد از فرط محبت کما [illegible] قلب و مصادیق این نحو محبت در
خارج بسیار است هم در جانب حقیقت و هم در جانب مجاز اما در جانب حقیقت مثل اشتغال حضرت امیر المؤمنین
بعبادت حضرت خالق بنحوی که شکسته تیر از پای مبارکش در حال سجده میکشیدند اصلا احساس الم او را
نمیکرد از فرط اشتغال قلب مبارکش بعالم قدس و هکذا سایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و اما در طرف
عشق مجازی مثل قطع کردن زنان مصر دستهای خود را بعوض ترنج از فرط محو شدن ایشان بجمال حضرت
یوسف و اشتغال قلوب ایشان بحسن او که در عالم حیرت قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشرا و از این قبیل
حکایات و قصص در کتب تواریخ و سیر بسیار است که کتابی کم میشود و آن حکایتی است که نقل شده است
از شراح کتاب مغنی اللبیب در بحث لو در قول توبه و لو ان لیلی الاخیلیة سلمت الخ که صاحب کتاب الجلیس والانیس
ذکر کرده است قال مرت لیلی الاخیلیة و معها زوجها فلما قرب قبر توبه فقال لها یا لیلی هذا قبر توبه فسلمی علیه
قالت فاترید قال اریدتکذیب البیر هو الذی یقول و لو ان لیلی الاخیلیة سلمت   علی ودونی جندل و صفائح
لسلمت تسلیم البشاشة او زقی   الیها صدی من جانب القبر صائح فلا والله ما برحت حتی تسلمی علیه فقالت السلام
علیک یا توبة ایها القائل و لو ان لیلی الاخیلیة سلمت فاین ما قلت فاذا طائر کان هناک فخرج من القبر حتی
ضرب بصدرها فشهقت شهقة فماتت فدفنا الی جانب قبره فنبتت علی قبره شجرة و علی قبرها شجرة فطالتا

فالتفتا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا [illegible] فلا [illegible] وقال [illegible]

[illegible] و در اخبار [illegible] اشاره شده است [illegible]

[illegible] فانه اللهم ارزقني [illegible] حب [illegible]

[illegible] بجهة [illegible]

[illegible] دارد با حب [illegible]

[illegible] بجهة [illegible] خدا [illegible]

خود عين حب خدا است [illegible] بجهة آنکه سبب عفت از ارتکاب محارم الله است عين حب خدا است حب

اولاد بجهة خلف صالح بودن بعد از خود که سبب معرفت شخص باشد حب خدا است و هکذا حب بدن و ماده

و اقارب بجهة آنکه احسان کند درباره ایشان عين حب خدا است بلکه حق تعالی بجهة حفظ نظام نوع انسانی

این حب را در قلوب ایشان خلق فرموده باید و کرنه کجا میشود که شخص رفع کثافات از بدن و لباس بچه خود بکند

و شب روز او را حفظ نماید از شر هوام و غیره و در بیداری او بیدار و در وقت خواب او انتظار است که کی بیدار

میشود تا شیر بدهد پس اجتماع حبهای چند در یک قلب در حالتی که ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه اصلا

منافات با هم ندارد بجهة اختلاف حيثيات و اخبار در این مضمون بسیار است چنانکه در انوار از حضرت امام

حسن عليه السلام روایت کرده است که قال يوما لجده ص اتجتمع محبتان في قلب واحد فقال لا يا بني فقال اتحب

ابي قال نعم قال اتحب امي قال نعم قال اتحب اخي قال نعم قال اتحبني قال نعم قال اتحب الله تعالى قال نعم قال الحسن عليه

السلام فكيف اجتمعت هذه المحبات كلها وانت قلت لا تجتمع محبتان في قلب واحد فقال ص يا بني ان حبكم

يرجع الى حب الله تعالى لحب الله في قطب القلوب و حبكم كالخطوط التي هي حوله فهذا الحب كله واحد پس چون معانی

حب و مراتب آن معلوم گردید بدهر کس حب خود را ملاحظه نماید که نسبت بخدا و بخود و انبياء سلام الله عليهم اجمعين

در کدام یکی از این مراتب است پس اگر کسی دعوی حب کسی نماید لابد است از حب محب او و بغض مبغض او و اما بغض محب

او و حب مبغض او محال است که در یک قلب جمع شود پس کسی که حب خدا و رسول با بغض علی اصلا جمع نمیباشد

و مدعی آن کاذب است عقلا و شرعا چنانکه رسول خدا ص فرمودند دروغ گفت یا علی کسیکه گمان دوست میدارد

و حال آنکه تو را دشمن دارد چنانکه ذکر شد و اما اصل خبر که مفاد همه آنها یکی است در عبارت لاعطين الراية غدا

رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ولكن در دادن رایت قبل از آنحضرت بدیگران مختلف است بجهة

ثعلبی در تفسیر قوله تعالى ويهديكم صراطا مستقيما گفته و ذلك في فتح خيبر قال بالاسناد قال حاصر رسول الله

اهل خيبر حتى اصابه مخمصة شديدة وان رسول الله ص اعطى اللواء عمر بن الخطاب فنهض من نهض معه من الناس

يلقوا اهل خيبر فانكشف عمر واصحابه ورجعوا الى رسول الله ص يجبنه اصحابه ويجبنهم وكان رسول الله ص قد

اخذ الشقيقه ولم يخرج الى الناس فاخذ ابو بكر راية رسول الله صلى الله عليه وآله ثم نهض فقاتل ثم رجع فاخذها

عمر فقاتل ثم رجع فاخبر بذلك رسول الله ص فقال اما والله لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله

ورسوله يأخذها عنوة وليس ثم علي فلما كان الغد تطاول لها ابو بكر وعمر و رجال من قريش كل واحد منهم يرجو

ان يكون صاحب ذلك فارسل رسول الله ص ابن الاكوع الى علي عليه السلام فدعاه فجاءه على بعيره حتى اناخ

[illegible]

[illegible] رسول الله فقال [illegible] یا رسول الله [illegible]

رسول الله ما لك قال رمدت [illegible] ادن منی [illegible] فتفل [illegible] فما شکا وجعهما حتی مضی لسبیله

ثم اعطاه الرایة فنهض بالرایة وعلیه حلة [illegible] فخرج [illegible] مرحب صاحب الحصن وعلیه

مغفر [illegible] علی راسه وهو یرتجز ویقول   قد علمت خیبر انی مرحب   شاك

السلاح بطل مجرب   اذا الحروب اقبلت تلهب   کان حمای کالحمی لا یقرب   فبرز الیه علی صلوات الله علیه

فقال   انا الذی سمتنی امی حیدره   کلیث غابات شدید القسوره   اکیلکم بالسیف کیل السندره

فاختلفا ضربتین فبدره علی علیه السلام بضربة فقد الحجر والمغفر وفلق راسه حتی اخذ السیف فی الاضراس

واخذ المدینة وکان الفتح علی یدیه [illegible] حسان بن ثابت شاعر [illegible] رسول الله صلی الله

شفاه رسول الله منه بتفلة   دواء فلما لم یحس مداویا   وکان علی ارمد العین یبتغی   علیه واله [illegible]

یحب الاله و   کمیا محبا للرسول موالیا   وقال ساعطی الرایة الیوم صارما   فبورک مرقیا وبورک راقیا

علیا وسماه الوزیر المواخیا   فاصفی بها دون البریة کلها   به یفتح الله الحصون الاوابیا   الاله یحبه

وشیخ طوسی علیه الرحمه در امالی خود بسند معتبر روایت کرده است از ابو الطیب او از علی بن همام و او از عیسی و او از داود بن
یزید و او از مکحول که گفت چون روز خیبر شد مردی بیرون آمد که او را مرحب میگفتند بسیار بلند قد بود و سرش
بزرگ و یهودیان او را بجهت شجاعتش پیش جنگ خود می نمودند آمد بسوی اصحاب پیغمبر هر کس مبارزت با او میکرد
صدا بلند میکرد و میگفت منم مرحب بعد از آن حمله میکرد و مردم از دم شمشیر او میگریختند و او را دایه بود کاهنه
و از بلندی و بزرگی خلقت او خوش میآمد و گفته بود که ای مرحب دعوا مکن با هر که دعوا کند با تو که غالب بر او خواهی شد
مگر کسی که اسم او حیدره بوده باشد بدرستیکه بر دست او هلاک خواهی شد راوی گفت چون مناوشت او
طول کشید مردم بسوی آمدند و شکایت خدمت پیغمبر کردند و استدعا نمودند که علی را بطلبد و بفرستد پس
آنحضرت علی را خواست و در روایت ابن بابویه و دیگران آنحضرت چشم درد داشت چون حاضر گردید بخدمت
آن بزرگوار آنحضرت دست مبارک بچشم او گذاشت و از لعاب مبارکش بر آن مالید و فرمود اللهم ادفع عنه
الحر والبرد بعد از آن علم را بدست او داد آنحضرت رو گذاشت بسمت مرحب چون چشم آنحضرت بآن ملعون
افتاد سرعت نمود بسوی او دید که آنحضرت اصلا پروا ندارد بسیار بدش آمد پیش آمد و رجز خواند و می
گفت انا الذی سمتنی امی مرحبا حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب بجواب آن پلید شروع نمود و فرمود انا الذی
سمتنی امی حیدره تا چون آن ملعون این را شنید پا گذاشت بفرار کردن و لذترس نایستاد از آن خوفیکه از
دایه اش شنیده بود پس در آن وقت ابلیس بصورت حبری از احبار یهود نزد او آمد و گفت الی این یا مرحب
گفت این شخص مسمی بحیدره میباشد ابلیس گفت حیدره چه چیز است گفت دایه ام مرا تحذیر نموده است
از مبارزت کسی که اسم او حیدره باشد زیرا که او تو را خواهد کشت ابلیس گفت شوها لك لو لم یکن حیدره
الا هذا وحده لما کان مثلك یرجع عن مثله آیا سخن زنان را گوش میدادی و حال آنکه ایشان غالبا خطاء
کنند و حیدره نام در عالم بسیار است برگرد شاید تو او را بکشی پس اگر با او دعوا کردی قوم تو و من پشت سر
تو هستم طلب صراخ میکنند بر تو از لوی گفت شیطان او را رد نمود فوالله ما کان الا کفواق ناقة حتی ضربه
علی سقط منها لوجهه وانهزم الیهود یقولون قتل مرحب الوی گفت کمیت بن زید اسدی در مدح آنحضرت
گفت   سقا جرع الموت ابن عثمان بعد ما   تعاورها منها ولید و مرحب   در کشف الغمه گوید وقتیکه
مرحب افتاد آنحضرت صدا بلند نمود که منم علی ابن ابی طالب جبرئیل از آسمان صدا بلند کرد و گفت مغلوب شد بد
قسم با آنچه نازل شده است بر موسی پس رعب شد بلا از شجاعت آن بزرگوار در قلب یهود افتاد هر کسی که با مرحب
بودند برگشتند و داخل قلعه گردیدند تنها اسد الله الغالب رسید دست دراز کرد در قلعه را جنبانید

[illegible]

... علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکرد [illegible] کشف [illegible] بکشد بکر [illegible]

[illegible] کلام [illegible] علی [illegible] ابی [illegible] ابی طالب

ودر شیعه [illegible] حدیث طیر است که معاندان قریب بامهمی است وان هم از جمله اخبار متواتره است

ابن مغازلی شافعی بهشت و مسند احمد بن حنبل بسند خود از انس بن مالک و از عبد الله بن عمر از یونس بن ابی

از مطر بن خالد از سفینه مولی رسول الله صلعم و در جمع بین الصحاح الستة رزین العبدری از جزو ثالث از صحیح

ابی داود سجستانی که کتاب سنن است و موفق بن احمد که اخطب خوارزم است بچهار سند و ابراهیم بن محمد الحموینی

به سند و سمعانی به نه سند و در کتاب مناقب فاخره در عترت طاهره و علی بن محمد المالکی در کتاب فصول

المهمة از انس بن مالک ذکر کرده اند و فقد مشترک همه این اخبار است که مرغ بریان شده حضور رسول خدا صلعم

هدیه فرستاده بودند آن حضرت فرمودند اللهم ایتنی باحب خلقك الیك یاکل معی هذا الطیر و اما اختلاف از

جهات دیگر موجود است و ما اکتفا میکنیم بذکر یکی از این اخبار و آن روایت کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة

است و روی ابو جعفر محمد بن احمد بن روح مولی بنی هاشم قال حدثنی العباس بن عبد الله البا کلائی عن محمد بن یوسف

السری عن الاوزاعی عن یحیی ابی کثیر قال حدثنی ابو صهیم حوشن بن عدی عن ابی ذر قال بینا نحن قعود مع

رسول الله صلعم اذ هدی الیه طائر مشوی فلما وضع بین یدیه قال یا انس انطلق به الی المنزل ونتبعه رسول الله حتی

اذا دخل المنزل وضع انس الطائر بین یدیه صلعم فرفع النبی صلعم نحو السماء وقال اللهم ایتنی باحب الناس الیك تحبه انت و

یحبه من فی الارض ومن فی السموات حتی یاکل معی من هذا الطیر قال انس اللهم اجعله من قومی قالت عائشه

اللهم اجعله ابی وقالت حفصه اللهم اجعله ابی فما لبثنا حتی جاء علی فقال له انس ان رسول الله فی حاجة حتی

الی علی ثلث مرات فجثا النبی علی رکبتیه ورفع یدیه الی السماء حتی بان بیاض ابطیه وقال خاجتی یارب الساعة الساعة

فما لبثنا ان قرع الباب فقال انس من ها فقال انا علی وسمع النبی صلعم صوته فقال افتح فتحته فلما دخل وکز انس

بیده حتی ظن انس انه قد نفذ یده من ظهره فلما بصر به النبی صلعم وثب قائما و قبل عینیه وقال ما الذی ابطاك

عنی یا قرة عینی فقال علیه السلام یا رسول الله قد اقبلت ثلاثا ویردنی انس فضحك رسول الله صلعم وکان لا یضحك حتی یغضب

وقال یا انس حجبت عنی حبیبی فقال یا رسول الله انی احببت ان یکون رجلا من قومی فقال رسول الله صلعم یا

انس اما علمت ان المرء یحب قومه ان علیا یحبنی وان الله یحبه والملائکة تحبه یا انس انی وعلی لم نزل

ننقلب فی مطهرات الارحام حتی نقلنا الی عبد المطلب فصار علی فی صلب ابی طالب وصرت انا فی صلب

عبد الله عم علی فصارت فینا النبوة وفی علی الولایة والوصیة اما علمت یا انس ان الله عز وجل اشتق

لی اسما من اسمائه ولعلی اسما فسمانی احمد لتحمدنی امتی واما علی فالله العلی شماه علیا یا انس کما حجب

نا نطلق به المنزل

سحہ

يحى عليا ما عرفك الله بالوضع وكان لا يدخل المسجد بعد الدعوة الا من قبل الوجه وتجهد ولاسيما حديث
شريف بعلامة ايرز كرانت كانى يطريق علب النهد دريل خلت سطريسفرابا بابا علم ان المحبة تشتمل على
معنى وعيان فاما المحبة فهو عبارة عن الارادة واما العبادة اى ان يقال انها حقيقة في الشهوة واذا كرنه اذ
وتولب ثبت عندنا هذا المعنى حقيقة المحبة فاذا وصف الانسان بنا بانه يحب الله تعالى فالمراد به يريد
تعظيمه بمرمه من طاعته وانها منه تعالى عليه بزيادة سبحانه وتعالى وطاعته ما نصه فهي من القديم تعالى يخيفنا
في الارادة لذلك ولا دخل للعبارة في ذلك لان الشهوة لا يجوز الا على الاجسام فاذا كان التوح ولا يشك
انه افضل لانه يلحق بطاعته ايه ولا رسوله وترتفع السؤال من التوحي في ذلك في جميع قرابات الامر فيها
علا ان سلكه وفيه دليله دعوة الرسول واذا كانت المحبة من الله تعالى له ارادة تعظيمه ونفعه ودنوه منه
وقربه من طاعته وقد سلمنا التوح بلفظة اصلح فهي لها بابا العرب في المدح لانه صـ قال اللهم ائتني باحب خلقك
اليك واحب خلق تقربه اصل ضمارت هذه غاية المدح له واذا كان الله تعالى يريد خيره ونفعه وتعظيمه زيادة
على كل خلقه ثم فيه تقرب تربته على سائر الخلق يدليل ثابت وهو سؤال التوح كذلك فاذا كان احب خلق
الله تعالى اليه وجب الاقتداء به دون غيره وهذا غاية التنويه بذكره ودعاء الخلق الى اتباعه وفي هذا المدح
ايضا قطع النظائر له لانه اذا كان احب خلق الله تعالى اليه ولا مماثل له في ذلك الا التوح وهو خارج من هذه
الدعوة يدل على ذلك قوله صـ حين رآه اللهم الي وفي الخبر الاخر بقول اليك والى رسولك يثبت ان السؤال لمن
عداه لئن لا يعترض معترض على هذا الكلام ومن كان احب خلق الله تعالى اليه واحب خلق الله الى رسوله فقد
عدم نظيره ووجب تقربه بعلو المنزلة عند الله وعند رسوله صـ ان عدا اهل التقى كانوا ائمتهم او قيل من خير
اهل الارض قيل هم لا يستطيع جواد بعد غايتهم ولا يدانيهم خلق وان كرموا انتهى وفي رغائب اخبار دفرم في
ذا النبوة وفي على الولاية والوصية نذادى وينا بعضنا ان ففرة دلالة خبر بر مطلوب شبه برواضح استحدث
دكم انتسكر ابن بطريق وعلامة حلى وصاحب غاية المرام عليهم الرحمة وثانيه ما رواه ابن سند احمد بن حنبل بطرق
متعددة قال حدثني ابي قال حدثني يحيى بن آدم قال حدثنا مالك بن مغول عن اكيل عن الشعبي قال لمبت علقمة قال
اتدري ما مثل علي في هذه الامة قال قلت وما مثله قال مثل عيسى بن مريم احبه قوم حتى هلكوا في حبه وابغضه
قوم حتى هلكوا في بغضه وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا شريح بن يونس و
الحسين بن عرفة قال حدثنا ابو حفص الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحارث بن حصيرة عن ربيعة بن ناجد
عن علي قال قال رسول الله صـ يا علي ان فيك مثلا من عيسى ابغضه اليهود حتى بهتوا امه واحبه النصارى حتى
انزلوه المنزل الذي ليس له قال وقال علي يهلك في رجلان محب يقرظني بما ليس في ومبغض يحمله شنآني على ان
يبهتني الا واني لست بنبي ولا يوحى الي لكني اعمل بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت فما امرتكم من طاعة فحق عليكم
طاعتي فيما احببتم او كرهتم وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال وجدت في كتاب ابي بخط
يده واظنني قد سمعت منه حدثنا وكيع عن شريك عن ابان ابي عثمان بن اليقظان عن زاذان عن علي قال مثلي في
هذه الامة كمثل عيسى بن مريم احبته طائفة فافرطت في حبه وابغضته طائفة فافرطت في بغضه واحبته
طائفة فاقتصدت في حبه فنجت وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا هشيم
قال حدثنا ابن حماد سجادة قال حدثنا يحيى بن يعلى عن الحسن بن صالح بن حي وجعفر بن زياد بن الاحمر عن
عطا بن السائب عن ابي البختري عن علي قال يهلك في رجلان محب مفرط ومبغض مفرط وبالاسناد المقدم
قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثني ابي عن وكيع عن نعيم بن حكيم عن ابي بن ابي مريم قال سمعت عليا
يقول يهلك في رجلان محب مفرط غال ومبغض قال وبالاسناد المقدم ثم حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل
قال حدثنا الحسن بن الجراح قال حدثنا ابو جعفر النفيلي قال حدثنا ابن زياد الثقفي عن الشعبي قال قال علي

اللهم

ح والقبايح بطاعته ... عن قبائح سلطان واذا وصف القديم تعالى بحبنا بمعنى لنا من الخاروف ... الله وعن سطح

ح لفظ شريح بن يونس وبالاسناد المقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثني ابو محمد سفيان بن وكيع بن الجراح بن مليح قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا ابو غيلان الشيباني عن الحكم بن عبد الملك عن الحارث بن حصيرة عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي قال دعاني رسول الله صـ فقال ان فيك مثلا من عيسى ابغضته يهود حتى بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزل الذي ليس له الا وانه يهلك في اثنان محب مفرط يقرظني بما ليس في ومبغض يحمله شنآنه على ان يبهتني متن

[illegible]

الامر كما عرفت ... قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا وكيع
قال حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري او عن عبد الله بن سلمة شك الاعمش قال قال علي يهلك فيّ رجلان
محب مفرط ومبغض مفتر وبالاسناد المتقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثني ابي قال حدثنا وكيع
عن ابي المقدام عن ابي الحواجر قال قال علي يحبني قوم حتى يدخلوا النار في حبي ويبغضني قوم حتى يدخلوا النار
في بغضي وبالاسناد المتقدم قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثني ابي قال حدثنا محمد بن القاسم قال حدثنا
احمد بن الهيثم قال حدثنا ابو غسان مالك بن اسماعيل قال حدثنا الحكم بن عبد الملك عن الحارث بن حصيرة عن ابي
صادق عن ربيعة بن ناجذ عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي ان الله جعل فيك مثلا من عيسى ابغضه اليهود
حتى بهتوا امه واحبه النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له بها الا وانه يهلك فيّ محب مطر يفرطني بما ليس في ومبغض
مفتر يحمله شنآني ان يبهتني الا واني لست بنبي ولا يوحى الي ولكن اعمل بكتاب الله ما استطعت فما امرتكم من
طاعة الله عز وجل فواجب عليكم وعلى غيركم طاعتي فيما احببتم او كرهتم و اين جمله كلمات است كه در كتاب ابن
بطريق و در كتاب غاية المرام موفق بن احمد و ابن ... غاية المرام منفرد است در ذكر اين خبر كه ابو نعيم الحافظ الاصفهاني
في كتابه المستخرج من القرآن في علي عليه السلام قال قوله تعالى ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون عن
ربيعة بن ناجذ قال سمعت عليا عليه السلام يقول فيّ نزلت هذه الآية دويم از محمد بن العباس من طريق العامة
قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى عن محمد بن زكريا عن حديج بن عمر الحنفي عن عمر بن فايد عن الكلبي عن ابي صالح عن
ابن عباس قال بينا النبي صلى الله عليه وآله في نفر من اصحابه اذ قال الآن يدخل عليكم نظير عيسى بن مريم في امتي فدخل ابو بكر فقالوا
هو هذا فقال لا فدخل عمر فقالوا اهو هذا فقال لا فدخل علي فقالوا اهو هذا فقال نعم فقال قوم لعبادة اللات
والعزى اهون من هذا فانزل الله عز وجل ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون وقالوا ءالهتنا خير ام هو الآية
سيم از محمد بن عباس قال حدثنا محمد بن سهل العطار قال حدثنا احمد بن عمر الدهقان عن محمد بن كثير الكوفي عن محمد بن
السائب عن ابي صالح عن ابن عباس قال جاء قوم الى النبي صلى الله عليه وآله فقالوا يا محمد ان عيسى بن مريم يحيي الموتى فاحي لنا الموتى فقال
لهم من تريدون فقالوا نريد فلان وانه قريب عهد بالموت فدعا علي بن ابي طالب فاصغى اليه بشيء لا نعرفه ثم قال
له انطلق معهم الى الميت فادعه باسمه واسم ابيه فمضى معهم حتى وقف على قبر الرجل ثم ناداه يا فلان بن فلان فقام
الميت فسالوه ثم اضطجع في لحده ثم انصرفوا وهم يقولون ان هذا من اعاجيب بني عبد المطلب فانزل الله عز وجل
ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون اي يضجون اين تمام سيزده خبر است كه بطريق عامه اين دو را
ذكر كرده اند و اما بطريق خاصه هم هفت حديث است اول آنها ابن بابويه در غاية المرام ذكر كرده از محمد بن يعقوب
از چند نفر از اصحاب ما از سهل بن زياد از محمد بن سليمان از پدرش از ابو بصير كه گفت روزى رسول خدا صلى الله
عليه وآله نشسته بودند كه امير المؤمنين عليه السلام آمد پس آن حضرت فرمودند ان فيك شبها من عيسى بن مريم لولا
ان يقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك قولا لا تمر بملأ من الناس الا
اخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة قال فغضب الاعرابيان والمغيرة بن شعبة وعدة من قريش فقالوا
ما رضي ان يضرب لابن عمه مثلا الا عيسى بن مريم فانزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله فقال ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك
منه يصدون وقالوا ءالهتنا خير ام هو ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا عليه و
جعلناه مثلا لبني اسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم يعني من بني هاشم ملائكة في الارض يخلفون قال فغضب الحارث
بن عمرو الفهري فقال اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك ان بني هاشم يتوارثون هرقلا بعد هرقل فامطر
علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فانزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت عليه هذه الآية وما كان الله
ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون ثم قال له يا ابا عمرو اما تبت واما رحلت فقال يا
محمد تجعل لسائر قريش شيئا في يدك فقد ذهبت بنو هاشم بمكرمة العرب والعجم فقال النبي صلى الله عليه وآله ليس ذلك الي ولك

[illegible]

[illegible] ... من الله ذي المعارج ... [illegible]

والله ثبت في مصحف فاطمة عليها السلام فقال رسول الله ... [illegible]

[illegible]

... و ابراء الاکمه والابرص که همه اینها دلیل بر حقیقت نبوت او بوده‌اند که در نظر ایشان جلوه کرده شد
از افعال او پی بردند ... [illegible] ... و این طایفه از اهل نار گردیدند
و بعضی او را دشمن داشتند و بر نبوت قبول نکردند و اظهار عداوت با او نمودند و او را بدار کشیدند و این طایفه
هم از اهل نار گردیدند و طایفه دیگر او را به پیغمبری قبول کردند و اعجاز او را ملاحظه نمودند و حقیقت او را فهمیدند
در مقام امتثال اوامر و نواهی او و غایت اطاعت و اذعان بجا آوردند و میانه رو گردیدند میان دو فرقه
و در محبت او راسخ شدند و عمل بآنچه بنمودند پس نجات یافتند همچنین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله در خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام چند فرقه گردیدند بعضی او را بامامت قبول نکردند و غصب
نمودند حق او را ... با آنکه خلافت او بر حق بود و حق با او بود بتصریح خود جماعت سنیه چنانکه تفصیلا
ذکر شد این طایفه هلاک گردیده بضلالت افتادند و سفارشات حضرت رسول را در حق او ضایع نمودند
و طایفه او را دوست داشتند و بر امامت بلا فصل او را قبول نمودند و مختار خدا و رسول را اختیار نمودند
و اختیار بر امامت جائز ندانستند و عمل باوامر و نواهی او نمودند و وصیت پیغمبر را در او اخذ نمودند و کتاب
با اهل بیت در یکمرتبه کردند و عمل بهر دو نمودند و قرآن را مهجور الاخذ نکردند و میان کتاب الله و
عترت رسول الله فاصله ابراز ننمودند و فاصله را باطل دانستند و او را با اهل بیت او دوست داشتند و دشمن
او را دشمن داشتند و مودت قربی را اعمال نمودند پس نجات یافتند و اسم ایشان شیعه اثنی عشری گذاشته
شد که بمعنی پیروی و تبعیت است و در اخبار کثیره چنانکه میاید بتصریح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
بر نجات ایشان شده و حقیقت مذهب دلیل بر حقیقت ایشان است در امور دینیه و تکالیف اعتقادیه پس چنانکه
عیسی را آیات موجبه بر صدق نبوتش بود همچنین علی را آیات موجبه بر صدق خلافت بلا فصل او بوده
قطع نظر از ادله قطعیه از عقلیه و نقلیه و چنانکه نصاری اهمال نمودند در نظر بر آنها و یهود اغماض کردند
از ملاحظه آنها اگر شاهد نبوت او بود پس هلاک شدند و مخلد در آتش گردیدند همچنان امت پیغمبر هم
احقاق حق ننمودند و امعان نظر و دقت درست ننمودند یا اهمال کردند بسبب دنیا یا غرض دیگر در تحقیق
امر ولایت هلاک شدند از راه تفریط و بعضی بمقام افراط آمده در حق آنسرور غلو نمودند و تفویض امر خدا
با او نمودند چون ندیدند ولی در تقسیم ارزاق و احیاء و اماته خلق و تقدیم و تاخیر تکوین و تقدیر و انتظام
عالم و غیر ذلک اینها همه اعتقاد فاسد و قائل آن مخلد در نار و محشور با اشرار و مغضوب رسول مختارند و

مغضوب

[illegible]

[illegible] اصول مذهب [illegible]

اصول عقاید ایشان شرکت [illegible] مذهب [illegible]

[illegible] صادق علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] الاعلم

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کتب ایشان از اصول عقاید و اصول مذاهب و اصول احکام و فروع [illegible]

[illegible] ارکان شریعت [illegible]

[illegible] شیخ احمد [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] جاهلیت [illegible] چنانکه [illegible]

هدیة النملة نقل نموده از ارشاد [illegible] گفته [illegible] جعفر [illegible] بن مطلب [illegible]

[illegible] عجیب که [illegible] در رسالهٔ مذکوره [illegible]

[illegible] طایفه [illegible] رکن رابع [illegible] اصول دین [illegible] منکر او [illegible] ناصبی [illegible]

[illegible] رکن رابع [illegible] نموده است حتی شیخ احمد ظاهر گردید و بعد از او سید کاظم

رشتی و بعد از آن [illegible] و گفته اند کسی که ایشان را نشناسد و دوست ندارد مرده است مردن جاهلیت

و میته [illegible] کفر و نفاق است مولف گوید الحمد لله که در این زمان تابعین هر یکی از ایشان متبوع دیگری را

تکفیر مینمایند عجب اینست که این طایفه میگویند چهارده معصوم منکر فضایل ائمه اطهارند و خودشان را ان

حامل قائلین بفضایل بلکه بالاتر دانند [illegible] فضیلت است [illegible] خان در ارشاد خود مردم را بان ارشاد

نموده است در تفسیر قوله تعالی وازواجه امهاتهم که ائمه اطهار زنان پیغمبرند و در آخر زن پیغمبر منحصر بعلی

خواهد شد بنا بر انچه در رسالهٔ مذکوره نوشته است نعوذ بالله از این فضیلت کوری که عین کفر و زندقه

است بلکه ناصبی که دشمن علی است نشنیده ام که این حرف را مربوط بگوید و گفته اند که امامت منحصر در بنی

هاشم و اولاد علی و اولاد حسین علیهم السلام نیست و این را گفته اند تا شیخ احمد را پیغمبر خود خوانند چنانکه عبارت

او را در رسالهٔ هدیة النملة بطریق اجمال و در سیف مسلول بطریق تفصیل نقل کرده است که حاصل مضمون

آن اینست که محمد را دو اسم است یعنی دو ظهور است اسم آسمانی و آن احمد است و اسم ارضی و آن محمد است و محمد

باسم ارضی خود از آن زمانی که مبعوث شد در سر هر ماه برای ترویج ظاهر شریعت حتی گذشت بر او و بر شریعت او

ششصد ششصد پس دوازده صد کامل و بآخر رسید دورهٔ اولی برای ترویج ظاهر شریعت و آمد دورهٔ ثانیه

برای ترویج باطن شریعت ظاهر گردید بعد از آن گفته که این عین انجیز نیست که سید کاظم رشتی در شرح قصیدهٔ

عبد الباقی گفته است در بیست و چند ورق از اوایل کتاب خود و همان رسالهٔ هدیة النملة گفته و قال

الخان فی ارشاده ان بعث الانبیاء والرسل ونصب الحجج وانزال الکتب کلها لاثبات الرکن الرابع وهو بمنزلة اصل

الکعبة فی المسجد الامامة فی حرم النبوة فی عالم ارض التوحید و کتاب خود را مطابق لوح محفوظ دانسته چنانکه

در رسالهٔ مذکوره گفته و قال الخان کتابی هذا یعنی الارشاد مطابق لما هو مسطور فی اللوح المحفوظ حرفا بحرف

والسواد مطابق للاصل و قال قرائة کتابی واجبة وقرائة القرآن مستحبة و قال من قرء خمسة اوراق من کتابی

فکانما قرء التوریة والانجیل والزبور والفرقان وما اتی به الانبیاء من عند الله انتهی بالله علیکم نگاه کنید

بر این طایفه که چگونه فضیلت کوری را بر خود بسته اند و قال انکه منکر عصمت شده اند در انبیاء و ائمه و قائلند بجواز

صدور کبائر و صغایر قبل از بعثت و بعد از آن عمداً و سهواً چنانکه در رسالهٔ مذکوره نقل کرده که شیخ

تصریح کرده است بصدور معصیت سهواً از نبی در جوامع الکلم و در شرح زیاره قائل بعصمت ذاتیه و عرضیه

گردیده ذاتیه در محمد بن عبد الله است و عصمت عرضیه در سایر انبیاء و کرمانی بعصمت رکن رابع [illegible]

۲ پسر ظاهر ابن جعفر محمد به باسم اسما خود و آن احمد است در شیخ احمد برای ترویج باطن شریعت آمد

[illegible]

شده وعلی [illegible] است در زمان [illegible] بود [illegible] حکایت [illegible] امام [illegible] حاضر

شود [illegible] و ابن سینا [illegible] که ذات [illegible] صلوات الله وسلامه علیه ما

بیکانه [illegible] پیدا شده [illegible] او [illegible] که [illegible]

که از دنیا [illegible] مقام امام زمان [illegible] حفظ [illegible] شخص باشد

اکر چه [illegible] بحکم معصوم پیدا شده [illegible] قائم مقام رکن رابع است که منکر او [illegible] کافر [illegible]

کلام [illegible] رکن رابع [illegible] است [illegible] الاولی والرابع کلام [illegible]

دلیل [illegible] منکر رکن رابع [illegible] است کلام [illegible] علی [illegible] ابن سینا شد

که [illegible] شد که هر چیزی را جهات [illegible] رکن باید [illegible] باشد

پس [illegible] است [illegible] کتاب طهارت [illegible]

رکن [illegible] اسم الرکن الرابع [illegible] قد [illegible] رکن رابع حضرات [illegible] باری

وجود مبارک حضرت [illegible] صلوات الله وسلامه علیه بیکانه باشد و کسی او را نشناسد کافر میباشد زیرا که

انکه فرموده اند من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة ولکن منکر رکن رابع کافر است مکر

کسی منکر [illegible] باشد و منکر [illegible] باشد کافر میباشد کلام [illegible] ابن سینا [illegible]

نبی قابل شدن حتی از حیوانات وجمادات چنانکه شیخ در جوامع الکلم کفته [illegible] باید [illegible] العیاذ بالله ان سکان

وخوکان بوده باشد و بنابراین در رساله هدایة النملة کفته [illegible] دیکر [illegible] است که محمد بن عبد الله

معصوم [illegible] شده [illegible] مقام برای هر نوع [illegible] آن نوع و نبوت [illegible] و تبلیغ میکند آن نوع را چنانکه

شیخ در موارد کثیره ذکر کرده از انجمله در شرح زیارة [illegible] و اجساد [illegible] الاجساد بعد [illegible]

هذا کله علی ظاهر الحال ولو سلکت طریق التأویل وظاهر الظاهر جاز لک ان ترید بالاجساد المفدیة

ما لهم من اجساد غیرهم فان حقایق اجساد ما سواهم لهم وهم اولی بها من غیرهم فانهم یلبسون ما شاؤوا ویخلعون ما

شاؤوا فهم اولی بجسد زید منه لان ذلک الجسد من شعاع [illegible] اعطوه زیداً عاریة فهم اولی به من زید لان

المادة لهم ومنهم الی ان قال فانما قلنا انهم یلبسون احسنها اذا لم یحصل صارف عن الاحسن من سبب القابلیة

کما کان جبرئیل فی کل وقت ظهر لاحد من الانبیاء او حین ظهر لهم فانه یظهر فی اجمل صورة فی ذلک الزمان کما

کان یظهر لمحمد فی صورة دحیة بن خلیفة الکلبی لانه اجمل اهل زمانه [illegible] و حدیث ذکر کرده یکی را

از ابن [illegible] در مجلی و از کتاب انیس الشعراء و سمیر الجلساء از جابر بن عبد الله انصاری که کفت حاضر شدم

در بصره با علی بن ابیطالب وحاصل مضمونش اینست که هیچ منهزمی ندیدم الا انکه میکفت هزمنی علی

و مجروحی ندیدم مکر انکه میکفت علی مرا زد و جان دهی ندیدم مکر انکه میکفت علی مرا کشت و در میمنه

نبودم مکر انکه صوت علی را میشنیدم و در میسره نشدم مکر انکه صدای علی را شنیدم و در قلب لشکر نشدم

مکر انکه صدای او را شنیدم و کذشتم بطلحه که جان میداد در سینه او تیری بود پرسیدم از او که این تیر را

بتو زد کفت علی بن ابی طالب کفتم یا حزب بلقیس و یا جند ابلیس بدرستیکه علی تیراندازی ندارد و نیست در دست

او مکر شمشیر او کفت یا جابر آیا نکاه نمیکنی بسوی علی که چکونه بر هوا بلند شود و پایین میاید و از طرف مشرق می

آید و از طرف مغرب میاید و مشرق و مغرب را در پیش روی خود یک چیز کرده است سواری نمیکذارد مکر نیزه

باو میزند و کسی را ملاقات نمیکند مکر او را میکشد و یا میزند و یا بر رو میاندازد یا میکوبد [illegible] دشمن خدا

تیر و [illegible] و احدی از او نجات نمییابد پس تعجب کردم از کفته او و خبر دیکر باز از مجلی ذکر کرده از مقداد [illegible]

که [illegible] کان [illegible] یوم الاحزاب [illegible] قد کنت واقفا علی شفیر الخندق وقد قتل عمرو بن عبد ود وانقطعت [illegible]

الاحزاب [illegible] افترقوا [illegible] عشر فرقة [illegible] لا اری [illegible] اعنا بها علی [illegible] بسیفه وهو فی موضعه لم [illegible]

الحدا منهم لانه من کبر واحد لا فانه لا یبغض سهمها انتهی بعد ذلک کفت پس آن الحد بختان حضر بحمان فی ظهور فی تجلیات
وتعدد مظاهر ولا سیما الثانی حیث قال فیه مجسد لهم ببشره وهو فی موضع واما الاول فالاستشهاد به
ظاهر حیث انه قد ظهر فی صورة فیعده وهی صورة مروان بن الحکم للاتفاق علی ان طلحه انما رماه بالنبلة مروان
بن الحکم ولما کان طلحة قد حضره الموت وعاین الملائکة کشف عنه غطاؤه فبصره حدید فشاهد
الحقیقة ان الذی رماه هو علی فی صورة مروان بن الحکم لکونه آلة هلاکه فاقتضت قابلیة هلاکه علی ظهوره
فی صورته لان مقتضی قوابل افعاله سبحانه وتعالی ان نظهر اسباب تعلقها بالمفعولات علی ما اقتضته تلک
القوابل تمشیة لاحکام الحکمة الالهیة علی النظم الطبیعی فظهرت صورة رضوان خازن الجنان علی احسن صورة
کما هو مقتضی التنعیم والتنعم وظهرت صورة مالک خازن النیران علی اقبح صورة لاعدائه کما هو مقتضی
التعذیب والتالم کما ان علیا یظهر فی احسن صورة لاولیائه واتباعها ویظهر فی اوحش صورة لاعدائه وهذا
مقتضی الحب والبغض فلما کان طلحه فی حالة النزع والمعاینة وهی حالة کشف الغطاء لی مروان بن الحکم ولما
رای علیا ومن لم یکشف عنه الغطاء لکمال اولا احتضار لم یر علیا وانما یعاین مروان بن الحکم فتامل کی ایها
المنصف الخبیر والناقد البصیر در این دو حدیث که اصلا دلالتی واشاره بگفته شیخ هست اما مدت حلول
علی بن ابیطالب از پیش جهة در غزوات لازم نکرفته است که آنصورت خود بیرون رود وزد وخورد شدن همه
دشمن در معرکه با دست علی اصلا دلالت ندارد بظهور آنسرور در غیر صورت خود واما دروغ گفتن طلحه
در حالت احتضار که علی مرا زد اگر باتیر کشته شده باشد لازم ندارد که علی او را زده باشد در صورت مروان
بلکه تیر مروان یا غیر او و اکثر است او نفهمیده است واما دو کردن علی بن ابیطالب سرهای دشمن را با
شمشیر خود منافی با شجاعت آنسرور نمیباشد واما دیدن هر کس از اهل معرکه علی را در پیش سر خود دلالت
ندارد بر اینکه علی باید ظهور بکند با صور متعدده و پیش سر هر کس باشد زیرا که اولا شجاعت آنسرور بدرجه
بود که در قلوب همه اعادی مرکوز بود در حین دعوا هر کس در اینخیال بود که خود را از شمشیر آنسرور نگهدارد
پس بقوه واهمه و ترس همیشه علی را در پیش سر خود یا بالای سر خود تصور میکرد و ثانیا انکه این هم از جمله معجزات
آنسرور بود زیرا که اعجاز ایشان ... آنسلم هم چنانکه در زبان و بیان بود و هم چنان در افعال و حرکات
شان هم بود و آن ... همیشه ... با ملائکه آسمان شاید ملائکه در صورت علی ایشان را ... معین
چنانکه در حرب ... صورت ... ذکر نمودیم قبل لاطائلات عوام فریب نسبیا و داده
حمد بر صدق رت و قبول انها نسبت آنرا بنهار افضایل نام کذاشته اند برای آنسرور انها عین منقصت او
است زیرا که ظهور از صورتی بصورتی و از شکلی بشکلی از انسان بحیوان و از حیوان با انسان و از انسان بانسان
دیگر شان منصب نبوت و ولایت نیست و صعود در شب معراج بمقام قاب قوسین بعد از تنزل از جسد
عنصری بجسد دیگر و ... از عالم بشریت بعالم دیگر و ... هر یکی از عناصر بدن در مقام عنصر خود
شانی نیست برای رسول خدا بلکه شان و منزلت همانست که با نعلین پای مبارک خود ولباس بدن خود
قبل از بیخود شدن از خود و قبل از عوض کردن هیکل بشریت بهیکل تجرد مسعود نماید چنانکه مقتضای
آیه شریفه سبحان الذی اسری بعبده است و عبد ظهور شد دو همان محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله است
که ... خود ... بازار و غزوات با مردم سخن میگفت و راه میرفت و با زنان خود معاشرت میکرد و
... علیهم السلام اینست اعتقاد علمای اسلام از بد و غیبت کبری الی زماننا
هذا و ... فتن از دائره اسلام است و چون مفاد حدیث شریف این شد که مثل
علی بن ابیطالب ... کردید و حلول در خصوص آنحضرت ... کردید ندا اول غالی که ...
... شد ... که او را خدا و پسر خدا و یا وکیل کارخانه عالم نکوین ... اند

وغیر این مرتبه را بر اشرف و منقصت ندانسته اند بلکه از ایشان است شاعری که گفته است گر نگویم من چنان
یا امیرالمؤمنین بر چگونه بدانیت یا امیرالمؤمنین و این طایفه باتفاق من الفریقین هالک و ناری
میباشند و طایفه دوم قائل که او را از مرتبه خود حط نموده در مقام تفریط بجدی میباشند که دیگران را
از او افضل میدانند و او را در مرتبه یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانند بلکه اکثر در سائر
ایشان را ملاحظه نموده قلوب ایشان را بشکافی یکی از اولیائی که نزد ایشان معتبر باشند میدانند حتی از رفتن
نموده دیوانه ها را هم اینقدر تبجیل دارند که اولیاء الله گویند ایشان را بلی او را بسیار شجاع میدانند غایتش
پهلوان پیغمبر شمشیر زن رسول خدا بوده است حتی اگر به مقام مجادله شجاعت او را کسی پیش کشد نوعی تکلف
میباشد که انکار نمایند و گویند که دعای پیغمبر در حق او مستجاب بود از آن جهت فتح لشکر در دست او اتفاق
می افتاد و فی الحقیقه ترین این طایفه آنانند که حضرت پیغمبر را به بیت الله الحرام مشاهده کردم که دف را میزدند و بازار
حرفها میخوانند و در آخر آنها صلصل داده میکنند پیرم علی یعنی مرشد درویشان و پیر صوفیان
وارفته ترین این طایفه کسانی است که از خوبی و بدی اشرف پروا نکنند چنانکه با یکی از طایفه سلیبی که در بیابانها
میباشند و غالب لباسهای ایشان پوست جرانست در راه کربلا دابر از او کرایه کرده بودم اتفاق صحبت افتاد
سر مقام و صیانت از او پرسیدم که چه طور شخصی بوده است و چه کاره بوده است در جواب گفت بلسان خودشان
إنما انا دینی فرد شیء لا نقول الله محمد و علی یعنی ما چیزی نمیدانیم مگر آنکه میگوئیم الله و محمد و علی و لکن گویا چون
تنها بود از حضرت احتیاط داشت منظور گفت و سر خلفا را از او در هر چه پرسیدم در جواب گفت إنما انا غریب فرش [illegible]
ما نمیدانیم ایشان را و بدترین این طایفه کسانی هستند که اشرف را دشمن میدارند و ظاهرا بسیار میباشند اگر
چه در ظاهر اظهار عداوت نمینمایند و لکن چنانکه ذکر شد از علمای خودشان که محبت علی با سنی گری جمع نمی
باشد بلکه گذشت که سنی گری لازم گرفته است عداوت اشرف را و اولی بجمله و طایفه سیم شیعه اثنی عشریه است
که در محبت او ثابت قدم طریقی که اخبار و آثار و روایات هم بدین اند و او را امام واجب الاطاعه بلافصل
بعد از رسول مختار میدانند و این طایفه هر چند در ظاهر قلیل میباشند و لکن الحمد لله قوت ایمان در ایشان بحدی
است که [illegible] کالجبل لا تحرکه العواصف [illegible] قوت علمای ایشان معلوم و قوت سلطان
ایشان در [illegible] ظاهر [illegible] غالب و [illegible] مظفر و در هر مجلس مباحث [illegible]
نمایند [illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و این نیست مگر از حقیت ایشان که در مرتبه یقین ایستاده
اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هر چند [illegible]
[illegible] مذهب ایشان
[illegible] معلوم کرد چنانکه
[illegible] لا یغرضون
[illegible] وصلات [illegible]
[illegible] که [illegible] علمای [illegible]
[illegible] مسئله امامت را [illegible] اگر بنای آنها
[illegible] علی [illegible] امامت [illegible]
[illegible] سابقه هم ذکر [illegible] تفصیل

[illegible]

[illegible]

و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین و شاید مراد از عهد عهد امامت بوده باشد

که در بعضی از تفاسیر مذکور است چنانکه خلیفه مذکوره و اکثر ایشان را فاسق خوانده است معلوم

است که این اکثر فساق هستند غیر از کفار اند بل الکافر الفاسق نیکو نبوده چه دای فسق اعظم من الکفر

است ولکن اصطلاح بر این جاری نشده است و ایضا در جای دیگر بعد مذکور است که پیغمبر فرماید و اکثرهم

للحق کارهون و شاید مراد از حق خاص علی ابی طالب علیه السلم بوده باشد یا خود علی بوده باشد

که عین حق است بسبب احادیث متواتره که اکثر ایشان حق را مکروه داشتند در دشمنی علی علیه السلم تمامی

بر حقیقت نزد اهل خبر سعی پیغمبر واضح شد و در آخر هم اکثر ایشان شدند علی علیه السلم با

چند نفر معدودی ماند که عین حق است باقی ماندند پس مفاد آیه شریف این باشد که هر کس

که اطلاعات اکثر بود با اکثر افراد اولاد خدا بیضلا لنا انداختند و گمراه نمودند و آیه ثانیه پیغمبر فرماید که

ایشان بر عهد خود ثابت نیستند و اکثر ایشان فاسق و اکثر ایشان کاره حق اند ان یتبعون الا الظن و ایشان

تابع نمی باشند مگر ظن را و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستیکه ظن و تخمین هیچ بکار حق و یقین نمی آید

و از جمله واضحات است که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم دو قسمت شدند کثیر ایشان اهل سقیفه

قلیل ایشان اهل بیت پیغمبر و بنی هاشم و این مطلب با بدون مراجعه کتب تفاسیر نوشتیم اگر به نظر اهل

نظر منظور و اضداد نمیاید الا اراده رفع قاصر نمایند بر اکثر معلوم نیست که این مطلب خلاف نظر اهل تحقیق

بوده باشد ان اصبت فلی اجران و ان اخطأت فاجر واحد و از این قبیل آیات بسیار است که هر جا کثرت

در موارد مذمت لو کامت و هر موافق است با مصادیق خارجیه مثل اکثرهم لا یؤمنون و اکثرهم لا یعقلون

ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون و ان کثیرا من الناس

لفاسقون و لکن اکثر الناس لا یشکرون ثم عموا و صموا کثیر و هکذا طرف قلت را تعریف نموده می فرماید

و قلیل من عبادی الشکور و قلیلا ما تشکرون و قوله ثم تولیتم الا قلیلا و قوله تعالی و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم

الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون و در خصوص جهاد می فرماید فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و

لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا و هکذا کثرتی که معبر ماده کثرت باشد بلکه

با صیغه و هیئت این لفظ دلالت بر کثرت نماید مثل صیغه جمع که در جنب نهی واقع گردیده در قول حق تعالی

و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون

و چون این آیه شریفه بنظر رسید ملاحظه تفسیر اصحاب خود نمودم مثل تفسیر صافی که می فرماید صراطا مستقیما مثل الاشارة

فیه الی ما ذکر فی السورة فانها باسرها فی اثبات التوحید و النبوة و بیان الشریعة و قرئ ان بالکسر علی الاستیناف و قرئ

و بالتخفیف و صراطی بفتح الیاء فاتبعوه و لا تتبعوا السبل الادیان المختلفة المتشعبة عن الاهویة المتباینة فتفرق بکم

فتفرقکم و تزیلکم عن سبیله الذی هو اتباع الوحی و اقتفاء البرهان ذلکم الاتباع وصیکم به لعلکم تتقون الضلال

و التفرق عن الحق و فی روضة الواعظین عن النبی ص فی هذه الایة سئلت الله ان یجعلها لعلی ع ففعل و فی الاحتجاج

عنه فی خطبة الغدیر معاشر الناس ان الله قد امرنی و نهانی و قد امرت علیا و نهیته فعلم الامر و النهی من ربه

فاسمعوا لامره تسلموا و اطیعوه تهتدوا و انتهوا لنهیه ترشدوا و صیروا الی مراده و لا تتفرق بکم السبل عن

سبیله معاشر الناس انا الصراط المستقیم الذی امرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه ائمة

یهدون بالحق و به یعدلون و فی العیاشی عن الباقر ع انه قال لبرید العجلی تدری ما یعنی بصراطی مستقیما قال قلت

لا قال ولایة علی علیه السلم و الاوصیاء قال و تدری ما یعنی فاتبعوه قال قلت لا قال یعنی علی بن ابی طالب

قال لعلّك تعرف ما تفسيره ولا تتبعوا السبل قال قلت لا قال ولا بعرفلان وفلان بن عبد الله قال وانا والله هو يعني مهم

عن سبيله قال قلت لا قال يعني سبيل علي عليه السلام انتهى ترجمهما انا خطب خوارزم روايت کرده که رسول
خدا صلّى الله عليه واله فرمود که صراط است یکی صراط دنیا وان علی ابن ابی طالب است دوم صراط آخرت و
ان جسر جهنم است هر کس صراط دنیا را شناخت از صراط آخرت خواهد گذشت و ثعلبی که یکی از
از اعیان علمای سنت است روایت نموده که از حسن بصری پرسیدند که هذا صراط مستقیم کدام صراطست
گفت هذا طریق علی ابن ابیطالب و ذریته و در تفسیر ثعلبی مرقوم است در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم که گفت
مسلم بن حیان گفت شنیدم ابا بریده که گفت صراط مستقیم محمد و آله صلوات الله علیهم و وکیع بن جراح از سفیان ثوری
از سدی از اسباط و مجاهد از عبد الله بن عباس در تفسیر قوله اهدنا الصراط المستقیم قال قولوا معاشر العباد ارشدنا
الی حب محمد واهل بیته و همچنین حدیث طویل ابن بابویه که مروی است پس کرت سبیل بجهه سبیل الله و
الصراط مستقیم را که بنا بقول علمای خود طریق علی است علیه السلام و کثرت سبیل عامه از جمله بدیهیات
است کاولا از جمیع مذاهب چهار مذهب و از حیث اعتقاد قریب به چهل و یکفرقه چنانکه خود علمای ایشان
ضبط کرده اند و لکن مذهب شیعه اثنی عشری که کلام در اثبات حقیت انست نه مطلق شیعه یکی است و اما
سایر فرق شیعه مثل اسماعیلیه و غیره بر وجه یکه ان ایشان ابا باطل میدانیم و در طریقه همه ایشان طریقه اهل
سنت را دارند که تکفیر و سبّ و غیر آن میکنند اثنا عشری هر چند در این جزو زمان منشعب بر کاشفی و متشرع
گردیده اند و کاشفیها هم چهار فرقه گردیده اند که کل واحدة منها تضلّل اخریها و لکن در اینکه امام اول بلا فصل
علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان مهدی قائم عجل الله فرجه است خلاف ندارند خلافی که دارند در صفات امام و
بعضی از مسائل معاد و معراج و صفات الله دارند و لکن کلام ما در مسئله امامت با اهل سنت در اصل امام است
و با شیخیه در صفات امام است و فرقت اثنا عشریه نسبت بمذاهب دیگر کشعرة بیضاء فی بقرة سوداء است اگر
گویند که نفی خلافت دیگران در زبان وحی بیان سرور انبیا آسان بود که بگوید معاشر الناس فلان و فلان اگر بشنوید
خلافت نمایند باطل است را ایشان نشنوید پس اگر چنین میکرد اکثر ناس بضلالت نمی افتادند و هلاک نمیشدند
جواب گوئیم اولا که حضرت رسول خدا صلعم غیر ناطق هو ان هو الا وحی یوحی اظهار حق بنحویکه عند الله حجت
باشد نموده حق خواست که بحکمت علیه شیخین را داخل جیش اسامه نماید شاید بنای سقیفه بر هم خورد باز هم که
خبث باطنی و لعنت ظاهری را قبول کردند و اظهار عذری که در واقع عذر نبود نمودند و بنای آنحضرت در دین
بر الجاء و اکراه مقرر نبوده چنانکه نص آیه است لا اکراه فی الدین و رشد را از غیّ مبیّن ساخت بلکه در اخبار شیعه
هست که آنحضرت تصریح فرمودند بخلافت ما بعد قول که تو وصیّ منی چنانکه در معالم الزلفی در باب
هشتاد و ششم از جمله خامسه روایت کرده است از کتاب مشارق الانوار از صعصعه بن صوحان که گفت روزی
در مدینه باران شدیدی بارید بعد از آن ساکت گردید پس پیغمبر بصحرای مدینه بیرون رفت با ابی بکر و فرمود که
بیرون رفتند دیدند که علی بن ابیطالب علیه السلام می آید پس همین که رسول خدا صلعم او را دید فرمود مرحبا بالحبیب
القریب بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و هدوا الی صراط العزیز الحمید انت یا علی منهم بعد از آن سر مبارک خود را
بسوی آسمان بلند فرمود و اشاره کرد با دست مبارک خود بسوی هوا پس ناگاه یک انار از آسمان بسوی
آنحضرت آمد که سفیدتر از برف بود و شیرین تر از عسل و بوی آن پاکیزه تر از مشک پس پیغمبر صلعم آن انار را
گرفت و مکید حتی سیراب شد بعد از آن داد بعلی علیه السلام آنحضرت هم مکید حتی سیراب شد بعد از آن
پیغمبر ملتفت ابی بکر شد و فرمود یا ابا بکر لو لا ان طعام الجنة لا یاکله الا نبی او وصی نبی لکنا اطعمناک
منها فان طعام اهل الجنة لا یاکله الا نبی او وصی نبی یعنی در دنیا چنانکه در حدیث دیگر چنین است و ان
حدیث عبد الله بن عمر است که در همان کتاب از کتاب فضایل علی روایت کرده است که عبد الله بن عمر

[illegible]

گفت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا [illegible] یا علی [illegible]

[illegible] بخواهم [illegible]

[illegible] شدیم [illegible] الا ای علی [illegible]

[illegible] ناگاه [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] ناگاه [illegible]

[illegible] بودیم بعد از آن امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] السلام الله علیها پس حضرت رسول فرمود که یا علی [illegible] اولاد

[illegible] ایشان پس [illegible] شدیم پس [illegible] شد

[illegible] رسول الله فرمود [illegible] بودیم

[illegible] اعلام [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ابوبکر [illegible] نگاه میکند که

انارها [illegible] پس [illegible] آستین خود [illegible] نااناری بود [illegible] ناگاه در آستین [illegible]

[illegible] آستین خود تا ابوبکر [illegible] نیست پس از او جدا شدیم در حالتیکه [illegible]

از این [illegible] پس [illegible] بفاطمه زهرا علیها السلام [illegible] آستین [illegible] شد دیدیم انار [illegible] است

پس انارها را بفاطمه دادم و مرا [illegible] خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه کرد بمن و خندید فرمود که یا علی آمده خبر بده مرا

از قصه و [illegible] یا علی [illegible] قصد کردی از انارها بابی بکر بدهی جبرئیل انارها را از آستین تو گرفت [illegible] بفاطمه رسید

جبرئیل [illegible] انارها را بجا [illegible] گذاشت یا علی ان فاکهة الجنة لا یاکل منها فی الدنیا الا النبیون و الاوصیاء و اولادهم

و درین باب چند خبر وارد است پس [illegible] حدیث صریح است در اینکه پیغمبر فرمود بابی بکر که تو وصی نیستی و کفار [illegible]

انار بهشت [illegible] گویند [illegible] کرده بهشت بوی آن بدماغ حضرت خلاف ما [illegible] نخواهد رسید

چنانکه در دنیا محروم است و ثانیا تصریح از این بیشتر نباشد که عند الوفاة دوات خواست که بنویسد مطلب [illegible]

منافقین حمل بر هجر شدند و [illegible] مذکور [illegible] را التجاء میکرد قبل از وفات [illegible] اکثر مردم واضح میشد و

کفر باطنی ایشان ظاهر میکردید و این معنی بالمره باعث اضمحلال دین پیغمبر و شکستن بیضه اسلام میکردید و همچنین

بنای خداوند عالم بابقاء اسباب نفاق است که مطیع از عاصی تمیز یابد و هم چنین حکمت بالغه الهی تعلق باین

گرفته که اسباب معصیت را بالمره قطع نکند تا مصدوقه احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون

ظاهر شود و اوضاع وعد و وعید و جنت و نار متحقق و صورت وقوع یابد و گرنه امتحان نمیماند و مطیع و محق

از عاصی و حق از باطل ممتاز نمیشد و گرنه خداوند عالم قادر بود که همه بندگان خود را هدایت کند و ایشان را

با ایمان و اطاعت بدارد و مع ذلک مهال [illegible] نمود کفار و عصاة را در کفر و معصیت چنانکه در سوره آل عمران

میفرماید و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین و در سوره توبه میفرماید

و لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون حکمت بالغه

مقتضی اتمام حجت است نه ایصال بمطلوب و ثالثا این سوال منقوض است بمنافقین که یک سوره مستقله در قرآن

مجید و بعضی از آل عمران و غیر آن در کفر باطنی آن نازل شده پس باید گفت که حضرت چرا پرده از روی کار ایشان

برنداشت و انها را باسمه و شخصه امر بقتل و اخراج بلد ننمود معلوم نیست این طایفه بی فهم و فراست چگونه احتجاج

باین کرده رسولی که تمام سعی و همتش بر نجات امت بود و تمام احکام الهی را با امت خود رسانید حتی ارش خدش را

چگونه میتوان شد این مطلب عظمی را بیان نکند با وجود آنکه میدانست که بعد از خودش لا محاله کسی را لازم دارد

که مباشر امورات شریعت و قضاء بین الناس بکند و شریعت او را حفظ نماید تا آخر الامر مهمل و مجمل گذاشته از

میان پروردگار رحمت هر مرجح صحیح شود که امر متعلق باحکام شرعیه باشد میان امت بعد از فوت او
سرور صلی الله علیه و آله چنانکه ابن ابی الحدید از ابی نعیم حافظ روایت نموده است که گفت قال رسول الله
اخصمک بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم بسبع لا یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا و اوفاهم
بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة
رحمت و فاهم هذا است علی ظهر ایشان شده و صاحب بصیرت بودن است در قضیه و اقضی میان مردم
طا ایشان شده بعد بیشتر هر کس که از همه کس بیشتر باشد او معرفت بتهیا شد علی اعظم شان شده که ایشان
در جمیع قضایا و فعل اثبات شود اما ثبت مکر قضا کردن بحسب قیافه و مسموع القول بودن در حق
قول او و افعل لنا سند بحو الطاعت چنانچه در غایة المرام همه را ذکر کرده از علمای عامه از انجمله از فضائل الصحابه
سمعانی از ابی ملیکه از ابن عباس رضی الله عنه و گفته و هذا الخبر من الصحیحین مسلم و البخاری ابن عباس
گفت قال عمر علی اقضانا و ابی اقرانا و از جمع بین الصحیحین روایت نموده است و قریب بهمین حدیثها است
در کتب علمای خاصه از انجمله حسنا و دیگران که پیغمبر خدا فرموده است علی علیه السلم بعد از من اقضای
امت من است و از کتاب سمعانی که فضائل الصحابه است روایت است از ابن عباس قال قال رسول الله علی اقضی
امتی فمن احبنی فلیحبه فان العبد لا ینال ولایتی الا بحب علی علیه السلم این بود که حضرت خلیفه ثانی
در اغلب کارها تا نزد انحضرت نمی رفت آن کار را تمام نمی توانست بانجام رسانید این بود که مکرر می گفت لولا علی
لهلک عمر و اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن پس چون در سابق ثابت کردیم اعلم بودن علی از همه
امت در هر علم پس ثابت میشود اقضی بودن آن بزرگوار از همه امت یا انکه میگوئیم مفاد اخبار مذکوره اقضی
بودن انحضرت است پس شک نیست که قضا مستدعی علم است پس چون علی اقضای صحابه شد واجب است که
اعلم صحابه بشود و از اینجا ثابت میباشد که علی از صحابه بود و این اعلمیت و اقضائیت نیست مگر بجهة
انحضرت شدید الذکاء بود در غایت قوة حدس و لابد باید چنین باشد زیرا که همیشه نزد امین رسول خدا تربیت
یافته بود و ملازم حضور آن بزرگوار بود و استفاده از آنحضرت کمالات کرده بود و رسول خدا که اعلم و افضل
و اشرف مخلوقات از جمیع جهات و همیشه شدید الحرص بود بر تکمیل علی بن ابی طالب و از جمله معلومات است که
دیگران بهره از فهم ندارد پس وقتیکه تلمیذ در غایت ذکاء و کمال فطانة و حرص بتعلم داشته باشد و استاد در کمال
مرتبه حرص بتعلیم و اتفاق هم چنین افاده باشد که این تلمیذ تمام در خدمت چنین استادی باشد از زمان صغر
تا عالم کبر پس لابد میرسد این تلمیذ بمرتبه از علم که دیگران را هرگز نخواهد شد عبث نبود که در بالای منبر مکرر آن
سرور میفرمودند و الله لو کسرت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و بین اهل
الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم که چنان در معرفت شرایع و احکام
احاطه داشت که هرگز به دیگران قیاس نمیشود و نعم ما ادعیه در شان او بود و این دعوی بزرگ را
عبث نمیکرد این بود که قضایای عجیبه و احکام غریبه از انحضرت بظهور و بروز میرسید که دیگران در فهم آن حیران
و سرگردان بودند نه از باب اعجاز و خرق عادت بلکه از غایت قوت فهم و ذکاوت و حدس و فطانت مثل تسدید
قیدها بهای مقید با آب که قصه آن معروف است و مثل قسمت کردن هشت درهم میان دو نفر صاحبان خبیث
تمانیه چنانچه شیخ بهائی رحمه الله نوشته ملخص آن اینست که دو نفر در سفر همراه بودند در جائی نشستند طعام
بخورند یکی را سه گرده نان بود و دیگری را پنج گرده نان هنوز نخورده بودند که یکنفر بر ایشان وارد گردید همه
نفر مشغول خوردن آن رغیف ها گردیدند و همه نانها را خوردند آن شخص وارد خواست برخیزد هشت درهم
پول بسفره گذاشت و رفت تا اینجا دو نفر نزاع شد در قسمت آن یکی ادعای تنصیف نمود دیگری راضی نشد
امدند بخدمت حلال مشکلات انحضرت فرمود صلح کنید میان خود عرض کردند که واقعی حکم میان ما بین

فضائل هاشم بر بنی امیه

ام و محکم از آنها امر است که ثلث نان داد و ما هو الا هشت درهم بود صاحب پنج نصیب داد پس انحصر
داد و هفت نصیب هر یک از الاثلث خورده ابد و صاحب سه که بدان سه الا یک ثلث خود را خورده و یک ثلث
از آنها را بما خورده و هفت ثلث صاحب پنج که آن پانزده ثلث از آنجمله خود خورده و ما بقی که هفت ثلث است
بهمان خورده و هفت درهم بمقام هفت ثلث همان است که قسمت شد بل اسناد که مدینة العلم
خود شاگرد من نیست بل باب مدینه باشد تا آنکه خوارزمی جوابی از خوارزمی خود تعجب نماید بلهمه که مکرر ذکر شده
و مکاشفه مفصله همه شهرت باشد بهتر از نقل پرداخت بر وزن قضایای عجیبه در کافی و تهذیب و من
لا یحضره الفقیه مذکور و مشهور است والحاصل هشت خبر معتبر و صحیح است از تهذیب و امالی ابن بابویه
و محمد بن یعقوب کلینی پس اشخاص بودن کلام مهم در بیان اینکه جمله متواتر و مشهور است و جمله امور امامت
در نظر ایشان بهمین معاملات بر حضور است که ایام الحمد لله از دست شیخین بر نیامد و همه مشاکل خود
با رجوع باین امر میکردند یا آنکه امر را جمع میکردند و کفتگو مینمودند تا از میان چه درد را بیابند و مشکل
مثل خود مشکل بودند و در سیاسات رجوع بدیگران میکردند در بنیا ایشان معلوم شد بر علی ابن ابی طالب که
بالاتفاق اعلم امت بوده در علم و باب مدینه علم رسول الله بود بالاجماع و نص رسول الله و در شجاعت
از همه امت اشجع بود بالاتفاق و در زهد مثل او پیدا نبود و نخواهد بود از بدو عالم تا انقراض آن چنانکه
ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و دیگران در همین باب خود شان هم نوشته اند اکر کوئید انقد دیکه از اصلیت
حضرت علی بن ابیطالب مسلم است اصلیت او است در علم و عمل و زهد و تقوی و شجاعت و حسب و نسب
و امثال آن از اوصاف حمیده و اما اصلیت او در امامت که رکن اعظم سیاست مدن و تدبیر ملک و پادشاهی
است پس او مسلم نیست چه محتمل بلکه مظنون است که سیاست شیخین در اصلاح امر امت بحسب معاش
بیش از او بوده است جواب کوئیم اولا اصلیت حضرت امیر المؤمنین در امر سیاست نیز بر اجماع هو الا فاعرفا
آنحضرت در استغناء خلفا از او در رتق و فتق و فتح بلاد از واضحات است و انکار آن مکابره است چنانکه
از آنحضرت روایت شده و خود خلفا کفته اند که عمر کاری نمیکرد مکر آنکه با من مشاوره مینمود و بکفته آنحضرت
عمل میکرد و کیفیت غزوه وادی صریح است در اصلیت بودن آنحضرت و ملخص آن اینست که اول ابو بکر تعیین کرده
مامور شد و رفت و اقدام بمحاربه نکرد نظر بکثرت اهل وادی و قلت عسکر اسلام و ثانیا عمر مامور شد و هم مثل
رفیقش کرد پس هر دو در سلوک طریق مصاف و غلبه بر خصم خطا کردند و بسیاست حرکت نمودند پس ثالثا
حضرت اسد الله الغالب مامور شد بعد از یاس از فتح شیخین و عدم فهم ایشان ... لشکرداری و ابلکه
معصیت امر خدا و رسول را زیرا که مامور بودند بمحاربه یا بکشند یا کشته شوند نه بر کشتن از محاربه بدون اذن
از پیغمبر پس آنحضرت لشکر را امر نمود که بخلاف متعارف سیر و سلوک نمایند و چون چنین کردند در حالتیکه
قوم غافل بودند حمله بر ایشان آوردند و فتح نمودند پس اصلیت شیخین در امر سیاست از کجا معلوم شد و ثانیا
آنکه این بر تقدیر پیغمبر هم وارد است زیرا که عامه را اعتقاد اینست که پیغمبر بعمر مشورت میکرد و مکرر
میشد که عمر مخالفت آنحضرت میکرد و مصلحت نمیدید و اکر پیغمبر مصلحت دانسته امر بر آن میکرد و
حضرت رسول نیز باین امر راضی بود و جمله از تدبیرات ملک و تصرفات دیگر در امور واقعه در امر سلاطین را
صواب میدید عمر میکرد پس اکر این معنی مقتضی هجر مستحق خلافت است باید با پیغمبر نیز چنین سلوک کنند و کویند
که حق تعالی تو را از برای محض تبلیغ احکام فرستاده و در امر ریاست و سیاست ما اصلح میباشیم پس حال
شما چون حال اکثر انبیاء در اعصار سابقه باید باشد که سلطان بجهة غیر ایشان ثابت بود و ثالثا اکر اصلیت
بدنیای محض تعلق کیرد پس کرامتی در او نخواهد شد و فائده ندارد تا مراعات آن سبب وجوب طاعت
مفضول بر فاضل شود و اکر بدنیا تعلق کیرد که نفعش بدین مسلمانان عاید کردد پس او خلاف فرض علیت

وافضليت حضرت امير المؤمنين است و بر اكثر [illegible] باشد [illegible] حضرت رسول [illegible] موضوع
فرموده و علم باينها كا موقوف خصوص بر باب مدينه علم رسول خدا يعنى حضرت مرتضى است و بعد لا
بودن احكام شرعيه موضوعه حضرت خاتم الانبياء از فرائض و سنن و ساير احكام متعلقه بمعاد و
معاش و سياسات چيز ديگرى نخواهد ماند كه لازم الرعايات باشد و از اينها معلوم گرديد بطلان قول
كسانيكه ميگويند ترجيح مفضول بر فاضل براى مصلحتى از مصالح عيب ندارد زيرا كه اگر جواز تقدم
مفضول بر فاضل قبيح و مستلزم اشتمال بر فتح در اعانت مصلحت سلطنت دنياى بعضى هرگز
نخواهد بعد بر ثابت شد كه فرقه معتزله مثل ابن ابى الحديد و شيوخ معتزله امثال ايشان با اعتراف به
افضليت امير المؤمنين تجويز نموده اند بجهة رعايت مصلحت ابا بكر را خليفه برحق دانند و در جمله اخبارى است
كه در كتب معتبره مصححه ايشان مثل صحيح بخارى و صحيح مسلم و جمع بين الصحاح و تفسير ثعلبى و مناقب ابن
مغازلى شافعى و واسطى مذكور است و در ميان خاصه و عامه متواتر است بلكه احدى از علماى طرفين خلاف
ندارند در صحت مضمون آن كه اكثر متواترات را بعضى قبول كرده است اين احاديث را قبول كرده است و اقل
مراتب اين اخبار ثبوت تواتر است كه مذكور خواهد شد بعبارات مختلفه بر قدر جامع اينها كه متواتر معنوى است اين است
كه خليفه حضرت رسول صلى الله عليه در امت و متصرف در امور ايشان بعد از آنحضرت دوازده نفر اند و
همه ايشان از قريش است پس دلالت اينها بر مذهب شيعه اثنى عشرى عليان و استدلال نيست و چون ثابت
شد دوازده بودن ايشان خلافى ندارد در حقيت شيعه اثنى عشرى كه اول ايشان على عليه السلام و آخر ايشان
مهدى قائم است عجل الله فرجه و از ثبوت اين احاديث ظاهر گرديد كذب آن حديث كه بحضرت پيغمبر نسبت
داده اند كه خلافت بعد از من تا سى سال است يعنى زمان خلافت خلفاء اربعه زيرا كه عامه اين احاديث را
قبول دارند پس لاجرم لازم آن تكذيب حديث تحديد خلافت بسى سال است و لكن چون بناى حضرات عامه
بر عناد و لجاجت با شيعه و بال على است پروا از توجيه بدروغ يا انكار اصل آن ندارند و لكن چون انكار
ممكن نيست لابد در مقام توجيه متحير و مبهوت مانده اند نميدانند چه جواب دهند چنانكه سيد عليه الرحمه
در عبقات از ايضاح فاضل رشيد نقل كرده است كه گفته است اكثر احاديث اثنا عشر خليفه باعتبار سند
صحيح لكن بجهة بودن آن از احاديث فتن و انطباق آن بلا تكلف بر دوازده شخص مورد اشكال صريح و وجوه احاديث
مشكله در هر فرقه بطوريكه علماى اين [illegible] باحتمالات دور از كار همت بر گمارند و امريكه موجب تيقن صحت
احد احتمالات و بطلان احتمالات ديگر باشد بدست نيايد واقع را و هذا عند الماهر اظهر غير محتاج الى ان
يستخرج له شاهد و بذكر بل علماى اماميه تصريح كرده اند باينكه متشابهات در آيات قرآنيه موجود چنانكه
صاحب شافى شارح كافى كلينى در شرح باب ابطال الرؤية گفته المتشابهات كما تكون فى الآيات كذلك تكون
فى الاحاديث انتهى پس وقوع احاديث عويصة الحل در طريق اهل سنت بطوريكه موجب افتراق آراى علماى
ايشان در تاويل و عدم اعتماد ايشان بر تاويلى بود استبعادى ندارد پس تاويل احاديث مبحوث عنها بجهت آنكه لفظ
خليفه باعتبار عرف و شرع مقتضى تسلط فعلى مصداق خود است و بجهة آنكه الفاظ بعضى طرق آن مشعر بر
حسن حال آنهمه خلفا است و الفاظ بعضى طرق ديگر آن از اين اشعار عارى است و بجهة آنكه ظاهرش معارض
است بحديث الخلافة بعدى ثلثون سنة ثم تكون ملكا عضوضا و ديگر وجوه اشكال دشوار است و علماى
ما رضوان الله عليهم تصريح كرده اند باينكه يقين را در تعيين مصداق آن راهى نيست پس هر آنچه كرده تاويل
آن گفته شود تخمينى است شيخ ابن حجر عسقلانى در مجلد ثانى عشر كتاب فتح البارى در شرح كتاب الفتن در
شرح اين حديث گفته قال ابن بطال عن المهلب لم الق احدا يقطع فى هذا الحديث يعنى بشئ معين انتهى و
بعد از فاصله كمى ميگويد قال ابن الجوزى فى كشف المشكل قد اطلت البحث عن معنى هذا الحديث وطلبت

خلافت و سلطنت ... فلم اقف على الحشوية لان الالفاظ مختلفة ولا اخلو ان الخلط من الرواة و ابوبکر محمد بن
عبدالله اشبیلی معروف بابن عربی که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب عارضة الاحوذی شرح صحیح
ترمذی که نسخه عتیقه آن ... نسخه ای از کتاب عارضه بمکه معظمه بلدها الله شرفا دیدم و بعض فوائد
از آن انتخاب نموده گفته روی ابوعیسی عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون بعدی
اثنی عشر امیرا کلهم من قریش صحیح فعددنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملک باسم الملک العام
اثنا عشر امیرا فوجدنا ابابکر عمر عثمان علی الحسن معاویة یزید بن معویه معاویة بن یزید مروان عبد الملک بن مروان
الولید سلیمان عمر بن عبد العزیز هشام بن عبد الملک یزید بن عبد الملک مروان بن محمد مروان السفاح
المهدی الهادی الرشید الامین المامون المعتصم الواثق المتوکل المنتصر المستعین المعتز المهتدی
المعتمد المعتضد المکتفی المقتدر القاهر الراضی المتقی المستکفی المطیع الطائع القائم المهتدی
ولد ... سنة اربع وثمانين واربع مائة وعهد الى المستظهر احمد ابنه وتوفي في المحرم سنة ست وثمانين ثم
بايع المستظهر لابنه الى المنصور المفضل وخرجت عنهم سنة خمس وتسعين واذا عددنا منهم اثنا عشر انتهى العدد
بالصورة الى سليمان بن عبد الملك واذا عددناهم بالمعنى كان معنا منهم خمسة الخلفاء الاربعة وعمر بن عبد
العزيز ولم اعلم للحديث معنى ولعله بعض حديث وقد ثبت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كلهم من قريش ابن
سمره که از صحیح ... مبعوث ... اخبار مبحوث منها وانما فضله و ... گفته ظاهرا مختلف بوده اند در
معنی این احادیث بعضی گفته اند معنای این احادیث آنست که امر دین عزیز است در مدت خلافت دوازده
نفر تا سیصد سال بعد از آن فتنها خواهد برپا شد و دین ذلیل خواهد شد و بعضی گفته اند که دوازده
نفر خلفاء اربعه معویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از خلفای بنی عباس می باشند
قاضی نور الله مرقده جواب داده است که محصل آن اینست که این جماعت خلفاء صلحا نیستند بجهت مطاعنی
که دارند از جمله عبدالله زبیر در زمان خلافت باطله خود خطبه میخواند و صلوات بر پیغمبر نمیفرستاد گفتند
چرا گفت زیرا که برای پیغمبر اهلی بدی هست وقتیکه ذکر کردیم او را دماغ ایشان باد میکند و کبر میکنند و
ایضا لازم آید که از نعثل فاصله میان دو خلیفه صالح و ما بعد از تمام اثنا عشری خالی از خلیفه و امام باشد
و لکن این جواب هر چند جواب متین و واقعی است و لکن صلاحیت جواب آن ناصبی ندارد زیرا که محصل
کلام او اینست که پیغمبر فرمود بعد از سیصد سال دین بلا صاحب خواهد ماند و معنی عزت آنست که صیت
اسلام و زیادتی شوکت و کثرت سواد او بلند میباشد پس انقطاع عزت معنوی بعد از دوازده خلیفه و
خلفا بلکه کفر ایشان بزرگتر بر او نخواهد بود زیرا که او معترف است بر اینکه معویه از سلاطین و ملوک جور بوده و
لکن جواب موافق قاعده که مسکت آن ناصبی بوده باشد آنست که مراد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از
خلفا یا خلفای حق است یا اعم از حق و جور اما دویمی باطل است بجهت آنکه در خلافت جور عزتی بجهت اسلام
متصور نیست آن عزتی که مراد پیغمبر است و اگر مراد عزت صوری است که محض بلند شدن صیت اسلام و
کثرت سواد آن هر چند بجور و عدوان و هتک نوامیس الخدا بوده باشد چنین عزت اختصاص بزمان دوازده
نفر تا سیصد سال ندارد بلکه روز بروز سواد اسلام در تزاید و شوکت آن در ترقی است حتی آنکه خبر شنیدم
درین روزها چند هزار کس از کفار ماچین بدائره اسلام چنین پا گذاشته اند و از دولت عثمانی بنای اعانت
درباره ایشان ... العهدة على الراوی نیز قائل این معنی تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خواهد
نمود و اگر مراد خلفاء باشد پس باتفاق عامه و خاصه تعدی از اربعه کردن غلط است زیرا که معاویه را
کسی خلیفه بحق ندانسته اند بلکه بعضی از اهل سنت و برا تفسیق کرده و بعضی مجتهد مخطی و رشد دانسته اند
چنانکه ... خلافت را سی سال که عامه حمل کرده اند صریح درین باب است و از اینجا فساد و بطلان

یعنی قائل بخلافت [illegible] است که بعد از [illegible]

خلافت [illegible] جمع بین خلافت معاویه و علی علیه السلام [illegible] اسلام از [illegible] عقل [illegible] است نظر بانکه

حقیقت [illegible] باعث [illegible] اهل اسلام است [illegible] بعد [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] بود بسبب [illegible] خصوص عثمان و معاویه [illegible]

عبدالله بن [illegible] بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

ما [illegible] خصال و افعال [illegible]

حضرت رسول [illegible]

[illegible]

وبالاسناد المقدم قال حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الملك قال سمعت
جابر بن سمره قال سمعت النبی ص یقول یکون بعدی اثنا عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال كلهم
من قریش وبالاسناد المقدم ایضا [illegible] قال قال رسول الله ص لا یزال امر الناس ماضیا
ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی ص بکلمة خفیت علی فسألت ابی ماذا قال رسول الله ص فقال کلهم من
قریش وبالاسناد المقدم قال حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال سمعت ابی یقول قال عبدالله
بن عمر قال رسول الله ص لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی اثنان ودر صحیح مسلم همین حدیث [illegible]
[illegible] مذکوره همین حدیث را ذکر کرده و بسند دیگر از قتیبة بن سعید تا به
جابر بن سمره قال دخلت مع ابی علی النبی ص فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة قال
ثم تکلم بکلام خفی علی قال فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش و بسند دیگر از ابن ابی عمر از سفیان از
عبد الملك بن عمیر از جابر بن سمره قال سمعت النبی ص یقول لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم
تکلم النبی ص بکلمة خفیت علی فسألت ابی ماذا قال رسول الله ص فقال کلهم من قریش و بسند دیگر از قتیبة بن
سعید از ابو عوانه از سماک از جابر بن سمره از پیغمبر ص کما [illegible] همین خبر الا اینکه قول و لا یزال امر الناس
ماضیا در آن نبود و بسند دیگر از هداب بن خالد الازدی از حماد بن سلمة از سماک بن حرب قال سمعت
جابر بن سمره یقول سمعت رسول الله ص یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم قال کلمة خفیت لم
افهمها فقلت لابی ما قال قال فقال کلهم من قریش و باسناد مقدم از ابو بکر بن ابی شیبه از ابو معاویه از داود از شعبی
از جابر بن سمره قال قال النبی ص لا یزال هذا الامر عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بشیء لم افهمه فقلت لابی ما قال
فقال کلهم من قریش و بسند دیگر از نصر بن علی الجهضمی تا چند نفر از جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله ص
ومعی ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة صمّنیها الناس فقلت لابی
ما قال قال کلهم من قریش و باسناد مقدم از قتیبة بن سعید وابی بکر بن ابی شیبه از ابی حاتم بن اسمعیل
از مهاجر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی ابن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من
رسول الله ص قال فکتب الی سمعت رسول الله ص یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی یقول لا یزال الدین قائما حتی
تقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش وسمعته یقول عصبة من المسلمین یفتحون البیت
الابیض بیت کسری وآل کسری وسمعته یقول ان بین یدی الساعة کذابین فاحذروهم وسمعته یقول اذا
اعطی الله احدکم خیرا فلیبدأ بنفسه واهل بیته وسمعته یقول انا الفرط علی الحوض و بسند دیگر از محمد
بن رافع با چند راوی تا مهاجر بعامر بن سعد واو هم مرسلا بر ابن سمره گفته شنیدم از رسول خدا ص
مثل خبر ابی حاتم را که ذکر شد روایت نموده است و در کتاب جمع بین الصحیحین حمیدی گفته الحدیث
الثانی من المتفق علیه من مسلم والبخاری من مسند جابر بن سمره الی آخر ما ذکرناه من الکتابین و در جمع

بین اصحابه السلام علیه ... من اهل الدار حدثنا ابن الاشعث ... ابوبکر عبد الله ... و ذکر
... بن ... داود ... و ذکر ... ایضا قال قال ... لا یزال الامر
... ان اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ... الی اخر ... با الاسناد
... ابن ... داود ... وهو کتاب السنن عن عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی جابر بن سمرة
اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله فکتب الی سمعته یقول یوم جمعة ... ما ذکرناه و ... یاد کرده و سمعته
یقول اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر فلا قیصر بعده والذی نفسی بیده لتنفق کنوز کسری
فی سبیل الله ... کتاب مناقب ... ابن ... الشافعی الواسطی ... قوله تعالی کمشکوة فیها مصباح قال
اخبرنا احمد بن محمد ... ان ابا ... عمر بن عبد الله بن شوذب اخبرهم قال حدثنا احمد بن الحسن
... حدثنا محمد بن محمود قال حدثنی یحیی ... قال حدثنا محمد بن سهل
البغدادی عن موسی بن القاسم عن علی بن جعفر قال سئلت الحسن عن قول الله عزوجل کمشکوة فیها مصباح قال
المشکوة فاطمة والمصباح الحسن والحسین الزجاجة کانها کوکب دری قال کانت فاطمة کوکبا دریا من نساء العالمین یوقد
من شجرة مبارکة الشجرة المبارکة ابرهیم لا شرقیة ولا غربیة لا یهودیة ولا نصرانیة یکاد زیتها یضیء قال یکاد
العلم ینطق منها ولو لم تمسسه نار نور علی نور قال منها امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء قال یهدی
الله عزوجل لولایتنا من یشاء و جمله از اخبار که در خصوص خلیفه و حجت بودن ائمه اثنی عشر علیهم السلم
وخصوص حضرت مهدی عجل الله فرجه وارد شده بسیار است که ذکر همه انها از اجمال سنک است و دلالت این اخبار
بطریق حصر است که غیر از طائفه اثنی عشری هیچ یک از فرق اسلم قائل بوجوب این عدد میمون خصوصا
که همه از قریش باشند و قائل بوجوب این و بقاء ان تا انکه از مردم در عالم دو نفر باقی بماند نیستند بلکه این قول
مخصوص شیعه اثنا عشریه است پس ان ملاحظه این اخبار عاقل بصیر و ناقد خبیر قطع میکند ببطلان مذاهب
دیکر و توجیهاتی که کرده اند همه دعوای بلا دلیل است و شاهدی از اخبار و ایات بر مراد ایشان نیست اکر
کویند مقتضای مذهب شیعه تابید عزت اسلم و دوام انست ابد الدهر بسبب وجود ائمه اثنا عشر واحدا
بعد واحد و حال انکه ظواهر اخبار انقطاع انست بانقطاع خلفاء اثنا عشر اقوله ان هذا الامر ینقضی حتی
یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه پس بدلالت مفهوم غایت اثبات انقطاع عزت اسلام مینماید جواب کوئیم که اولا در
تحدید بغایت دلالتی نیست بر انقطاع حکم مکر بعد از معلومیت انقطاع غایت چنانکه در قول حقتعالی اتموا
الصیام الی اللیل انقطاع حکم صوم بعد از معلومیت لیل است پس در اینصورت ما هم قائلیم باینکه این دهر که
احکام شریعت محمدی صلی الله علیه واله مستمر است انقطاع ان بانقطاع ائمه است و ضرری بحال ما ندارد
و ثانیا انکه اکر غایت ابدی باشد غایت زاد در اینصورت بقرینه عقل مفهومی ندارد و مذهب شیعه اثنی عشری
انست که تا تکلیف جاریست خالی نشود از حجة الهی از نسل محمد بن عبد الله ص و وصی ان چنانکه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم وارد است که لا یخلو الزمان عن امام اما ظاهر مشهور او خائف مستور و اخبار دیکر
که در باب وجوب حجت ذکر شده است همه اشاد لیل بر اینمدعا است که لاجرم در زمان باید امام منصوب باشد لا بد
امامی از جانب حقتعالی در میان خلق بوده باشد که شریعت را از تطرق ایادی سراق دین و تبدیل و تحریف
اعادی حضرت سید المرسلین محفوظ بدارد که اکر زیاده و نقصانی از اهل بدع و کذابین در ان عارض
شود از اصلاح نماید و بعد از تابید غایت بوجود یکی از خلفای اثنا عشر غایت زاید دلالتی بر انقطاع
عزت با بقاء شریعت هر کز نخواهد بود اکر کویند مراد از احادیث مذکوره خلافت بالفعل است نه بالقوه
زیرا که خلافت بالقوه در اقامه احکام دین فایده ندارد چنانکه در زمان بعد از حسن علیه السلم واحدی از
ایشان صاحب سلطنت و امارت نبود نه جواب کوئیم که خلافت ایشان بالفعل بودن نه بالقوه و عدم اطلاع

مردم با ایشان علیهم السلام واختیار کردن دیگران را بر ایشان از قصور و تقصیر و منافی عصمت وافضلیت بودن
ایشان نیست چنانکه مردم در عهد نبوت هم چنین است که اگر همه عالم اطاعت نبی را ترک نمایند ضرری بنبوت
وخلیفه او نمیرساند چنانکه در زمان حضرت نوح وموسی که قوم خود ایشان مخالفت کردند واعتنا نکردند
وقبول نمودند نوح وموسی را نبوت ایشان باطل نشد همچنین خلافت خلفای ائمه اثنا عشر علیهم
السلام پس اگر مراد ایشان از خلافت بالفعل اطاعت همه است مر ایشان را باشد واز عدم اطاعت ایشان
نقصانی بر امامت ایشان میرسد نقض میکنیم بنبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله که خدای
فرموده وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا واز عدم اطاعت کافه ناس نقضی بنبوت او نباشد
که تمام بسیار بودند مقهور هم هستند که اطاعت نکردند ونخواهند کرد واگر مراد اطاعت
بعض باشد واین کافی باشد در اثبات خلافت خلفای ایشان پس همیشه ائمه را اصحاب وشیعه بوده اند
که اطاعت ایشان مینمودند پس همین اطاعت جمعی از هر طایفه که باشد کافی خواهد بود در خلافت ایشان
وفضائل وبرهان از اینجهت ظواهر اخبار اثنا عشر را با ائمه جور وسلاطین اسلام نموده است وقیل که
در عهد ائمه اثنا عشر در زمان خود شان مبسوط الید نبودند بلکه بعضی مقتول و بعضی اسیر ومحبوس
وتعزیری برای اسلام ونفعی برای دین نبوده است خیال کرده است که خلیفه باید متصرف در امور دین
اسلام باشد خواه حق خواه باطل چه از روی تقصیر چه از روی قصور ولکن نفهمیده است که عزت دین
ورونق اسلام بمحافظت اصول دین واتقان عقاید حقه وصونها است از تطرق شبهات اهل شبهه وان
الحمد لله در هر زمان از ائمه ایشان بوده است واما تغییر وتبدیل در مسائل فرعیه وجزئیات ان از روی
انسداد باب علم بر امت منطبق بر عزت اسلام ورونق آن وهوان وذلت ان ندارد بلکه محفوظ بودن آن از
شبهات وارده بر حقیت دین نبی واتقان شریعت وکافی است وان هم الحمد لله از ملاحظه اخبار عامه و
خاصه در ذکر معجزات ایشان علیهم السلام معلوم میشود که ابواب مدینه علم عقل کل وخزینه سر حضرت سید
المرسل در هر زمان چه رسان از عهده شبهات زنادقه واهل کتاب وفرق باطله بر آمده اند که هرگز خلفای
باطله جواب حرفی را نمیتوانستند بدهند وهمیشه سر خجلت مثل بچه ملوث کاری کرده در پایین انداخته
یا با انگشت خود زمین را میخراشیدند یا نظر بروی یکدیگر مینمودند یا اگر طرف مقابل را فی الجمله
ضعیف میدیدند با غضب وغیظ وعصبیت بعبارت دیگر با توبیخ وتشر از مجلس بیرونش میکردند واین معنی
در ظهور بمرتبه ایست که مخالفین نتوانسته اند از آن مخفی نمایند یا انکار کنند چنانکه در ذکر مطاعن ایشان شمه ذکر
خواهد شد ودر اینجا مناسب است ذکر حدیث جاثلیق که از کتاب سلیمان نقل شده چنانکه شیخ مفید
علیه الرحمه از شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده باسناد خود از زاذان از سلمان فارسی رض واز بحار
مجلسی علیه الرحمه هم نقل شده وان حدیث بسیار طویلی است وما آنچه از فقرات آن مربوط بمدعا است نقل
بمعنی میکنیم وکسیکه طالب زیاده باشد از بحار وکتب حدیث شیخ مفید علیه الرحمه ملاحظه نماید ومضمون
کتاب سلمان قریب باین مضمون است علی ما نقل عنه بسم الله الرحمن الرحیم قال سلمان حاصل مضمونش این
است که سلمان گفت که اختلاف قریش بعد از رحلت پیغمبر از دنیا رسوا کرد ایشان را ودروغ ایشان را ظاهر
ساخت وپرده از روی کار ایشان برداشت وحقد وحسد یکدیگر را برایشان بود نسبت بال رسول اشکار
نمود وچون پادشاه روم شنید که پیغمبر از دنیا رفته است وامت او در باب خلافت نزاع نموده اند ومیگویند
که پیغمبر از دنیا رفت ووصیت نکرد وامت را بحال خود گذاشت که کسی را بعد از او بخواهش نفس خود اختیار
نمایند وایشان خلافت را از خانواده رسالت بیرون کردند وغیر را برایشان مقدم داشتند واهل بیت
وذریه او را موخر نمودند پس علماء اهل مملکت خود را جمع نموده ودر باب نبوت حضرت ختمی مآب والحاد

امر ایشان خلافت یافت ایشان گفتگو کرد پس اهل مدینه خواهش کردند از پادشاه که نفرستد بسوی مدینه جمعی
تا تحقیق حال و معاشرت کنند با ایشان که چرا چنین عمل قبیح را مرتکب شدند پس جاثلیق را که از علمای ایشان
بود مقرر کردند که با صد نفر از اصحاب کامل خود بسوی مدینه بروند پس همه علمای ایشان بتفصیل و
جاثلیق و جمعی دیگر و بعضی بابرام اقرار نمودند پس جاثلیق با آن جمع بسوی مدینه روان شدند
و چون رسیدند بمدینه فرود آمدند و از اهل مدینه پرسیدند که وصی محمد و جانشین او کیست پس او را
دلالت کردند بسوی ابی بکر پس بمسجد و آمدند نزد ابی بکر و ابوبکر با جمعی از اصحاب خود نشسته بود و از جمله
ایشان عمر و ابوعبیده و خالد بن ولید و عثمان بود و سلمان گفت من هم در میان ایشان بودم پس ایستادند نزد ایشان
قوم جاثلیق ابتدا بسلام کردند پس ایشان جواب سلام باز دادند جاثلیق گفت ای قوم مرا دلالت کنید بجانشین
پیغمبر شما که ما گروه ترسایانیم آمده ایم و بدین حضرت مسیح میباشیم و چون شنیدیم که پیغمبر شما از دنیا
رحلت نموده و شما بعد از آن در خلافت اختلاف کرده اید آمده ایم تا تحقیق صحت نبوت پیغمبر شما کنیم و تحقیق
حال کنیم پس اگر دین شما از افضل ادیان باشد بدانیم داخل شویم بدین شما بطوع و رغبت و اگر بدانیم که دین شما
نظیر ادیان پیغمبران دیگر و دین حضرت عیسی نیست پس بر سر دین خود ثابت و مستقر باشیم بتحقیق که نزد
حضرت عیسی است از احکام الهی که هر حق انبیا مقرر داشته و در نزد او هست برهان و نور واضح و آشکار پس
کدام یک از شما صاحب امر میباشید بعد از پیغمبر پس عمر گفت اینست صاحب ما و والی امر مسلمانان بعد
از پیغمبر پس جاثلیق گفت او همین شیخ است عمر گفت بلی پس گفت ایها الشیخ تویی جانشین و وصی پیغمبر و امت
او و تو هستی کسی که پیغمبر بتو تعلیم نموده ما یحتاج امت را و تو کفایت امر ایشان مینمایی و بی نیاز میکنی ایشان را
از غیر ابوبکر گفت نه من وصی آنحضرت نیستم جاثلیق گفت پس تو چه کاره عمر گفت این خلیفه رسول خدا است
نصرانی گفت رسول خدا تو را خلیفه خود نموده ابوبکر گفت نه مرا رسول خدا خلیفه نکرده جاثلیق گفت پس این چه
اسمی است بر سر خود گذاشته بعد از پیغمبر بتحقیق که ما در کتابهای انبیا دیده ایم که خلافت از مناصب انبیا است
هر کس را نرسد که در مجلس خلافت نشیند حقتعالی آدم را خلیفه خود نمود و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین
واجب نمود و تعظیم و بزرگ شمرده اسم داود را در آنجا نیکه فرمود یا داود انا جعلناک فی الارض خلیفه و تو که
منصب خلافت را خدا ندادی پس چگونه باین اسم موسوم شدی و چگونه در مسند خلافت استوار گشتی
که تو را باین اسم موسوم داشت یا این اسم را از پیغمبر شما اخذ نموده ابوبکر گفت نه پیغمبر این اسم را بمن نداده
لکن مردم بمن راضی شدند و مرا والی مسلمانان قرار دادند و خلیفه رسول خدا نمودند جاثلیق گفت پس تو خلیفه
قوم میباشی نه خلیفه رسول خدا و خود نیز اقرار کردی که پیغمبر تو را وصی نکرده و ما در طریقه انبیا چنین دیده ایم
که خداوند تبارک و تعالی نبی مبعوث نکرده مگر آنکه برای او خلیفه بوده که جمیع امت بعلم او محتاج باشند و
او از جمیع ایشان مستغنی باشد و تو میگویی که پیغمبر ترک سنن انبیا نموده پس باعتراف خود پیغمبر شما پیغمبر
نبوده چه از لوازم پیغمبر اخذ وصی است و چون در پیغمبر شما این لازم منتفی است پس نبوت او نیز منتفی میباشد
پس جاثلیق ملتفت بسوی اصحاب خود شد و گفت اینجماعت میگویند که محمد پیغمبر نبود بلکه بقهر و غلبه
مسلط شد زیرا که اگر پیغمبر میبود وصی برای خود تعیین مینمود چنانکه انبیای دیگر تعیین نمودند و در ایشان
علم و میراث انبیا را میگذاشت چنانچه انبیای دیگر گذاشتند پس رو به ابی بکر نمود مثل شیر خشمناک گفت ای
شیخ اما تو اقرار کردی که نبی تو را وصی خود نکرده و مردم بتو راضی شدند و تو را قائم مقام نبی کردند و اگر
جائز بود که حقتعالی برضا و خواهشهای خلق و اختیار ایشان راضی شود هر اینه پیغمبران و انبیا را مژده
دهنده و ترساننده مبعوث نمیکرد و بسوی ایشان کتاب و احکام و حکمها نمیفرستاد تا بدانند که از چه اجتناب
کنند و بچه عمل کنند و اتمام حجت را موقوف بفرستادن انبیا نمینمود بتحقیق که شما انبیا را از نبوت و رسالت

مرا به رای خود و عقول خود امری پس بدلا الاختیار الی رسول الله ای بر ای عباد خود و اختیار رسول علیه و علی
از برای امت خود و هم شما اکر سبب این که این شما است و اقرار بر بند بخدا و رسول او و نسبت دادن
هم اکنا انکه بدانا نکر خود را بنام خلیفه مؤمنین نمود بدو پیشدستی خلافت نسبت دادن بدان خلاف نیست مکر
از برای بیچ با و صی و حق در بن شما انصورت صحیح میباشد که بر طبق حجتهای بی حجت اقامه کنید قطع بعض
انبیا از اعدا و صیا و میان شما معمول باشد بتحقیق که شما از این طریق تخلف کردید پس از برای ما است
که بر شما احتجاج کنیم و سؤال کنیم از حقیقت این حال که بیش کردید ابو بکر ابن علی نما را اصواب است اجهل
است و اکر است با شیخ جواب آن مرا ابو بکر متوجه او شد که جواب بگوید او سؤال است پس جاثلیق
متوجه شد خود کرد و کفت بنای امور را بر اساس نابت نیست و با بحکمی باید و محقق از برای دین
مذهب خود بدانید یا امید بیش همه کفتند بلی امیدیم پس متوجه ابو بکر شد و کفت ای شیخ سؤال می کنم
کفت سؤال کن کفت خبر ده مرا از خود و از من و از مذهب خود نزد خدای مقام تو و ابو بکر کفت من در
پیش نفس خود مؤمن هستم و نمیدانم در نزد خدا بعد از این حال من چکونه خواهد شد و اما تو در نزد من کافر
و در نزد خدا نمیدانم حال تو را جاثلیق کفت اما تو پس نسبت دادی نفس خود را بکفر و کفتی جاهلم بمقام
خود و نمیدانم و نمیدانم حق و باطل را اما من پس از برای من بعد از کفر اثبات ایمان کردی در نزد خدا پس
چه قدر خوب است حال من و چه قدر بد است حال تو پیش نفس تو چه یقین بجز اینکه از برای تو است نزد خدا
و از برای من شهادت برستکاری و نجات دادی و از برای خود بکفر و هلاکت مؤلف کوید ای مبین منبحر
باش تا ابو بکر بود بشکر تو از این حال ابو بکر اکرچه اقرار برستکاری جاثلیق و کفر و هلاکت خود نمی
نشد و لکن لازمه کلام او این حق همان است که جاثلیق فهمید زیرا کسیکه بعد از مشاهده آیات و معجزات از
مثل محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و بعد از یقین کردن بوجود الله تعالی در کفر و ایمان خود شاک شود لاجرم کافر خواهد
بود و ایشان باید بحث اعتراف بجهل خود نمود و با ایمان واقعی عند الله بعد جاثلیق لا ادری کفت و کسیکه در مقام
لا ادری باشد لاجرم نفی ایمان نتوان نمود از او و خلاصه جاثلیق متوجه بکر شد و کفت ای شیخ اکر تو ادعای
ایمان داری جای تو در بهشت در کجا است و جای من در جهنم در کجا است اکر مرا نسبت بکفر میدهی پس ابو بکر
متوجه بو عبیده و عمر و یاران خود کردید تا جواب دهند دید که ایشان بدتر از خود در غرق خجالت غرقند
باز ابو بکر فرمایش نمودند که نمیدانم مکان خود را و نمیدانم حال خود را نزد خدا چکونه است پس جاثلیق کفت
ای مرد خبر ده مرا چکونه جرات کردی در مکان خلافت نشستی و حال آنکه تو محتاج هستی بعلم غیر خود پس آیا
در امت پیغمبر شما کسی هست که از تو اعلم باشد کفت بلی کفت کیست از تو اعلم و کدام یک از ایشانند آکاه باد
از قوم تو امر بر دیگران که بین تو بار کرده اند و سفاهت ورزیده اند در مقدم داشتن تو را بر کسیکه از تو اعلم است پس
آنکسیکه از تو اعلم است که مثل تو عاجز باشد از جواب من پس تو و او هر دو مساوی و برابر هستید در ادعا ای مرد
می بینم که پیغمبر شما ضایع کرده است علم خدا و عهد او را و میثاق انبیا را در باره شما در خصوص استیصاء و
استخلاف درامت از برای یک وصی بجهة شما تعیین نکرده تا در اختلاف بیوفتی و بناه ببر باید امر بیغ
بیاورید برای من کسی را که میکوئید اعلم است از تو شاید علم او از علم تو کمتر باشد در همکالمه وجه ای بیان تا بمحجا
الیه از آثار نبوت و سنن اوصیا و انبیا هم بخدا که قوم تو بر تو ظلم کرده اند چنانکه بر نفسهای خود شان نیز
ظلم کرده اند سلمان کوید چون دیدم که قوم مبهوت شدند و در و رطه حیرت و تحیر فرو رفته اند و مذلت
و خواری با ایشان و بدین محمد روی آورد و محزون شدیم از افتاده اند پس برخواستم تا نابنجو بکر محل قدم
خود را از دهشت نمیفهمیدند تا آنکه رفتم بخانه امیر المؤمنین علیه السلام و دق الباب نمودم آنسرور بیرون آمد
و فرمود چه داهیه برسرت آمده است عرض کردم دین محمد از دست رفت و اسلم مضمحل شد و اهل کفر بر

[illegible]

... ما نیز جوابهای عقلانی داده اند اهل دانش با اهل دین محمد در وقوع اطاعت جواب فلان [illegible] اهل الله را بر ایشان وارد شده و چاره از برای ایشان نیست به چاره و نتوان ماند اند در جواب تحفه اهل الفرض [illegible] ایشان نوشته اند [illegible] نهای است و دفع کند [illegible] ایشان و [illegible] این امت و روشن کند از برای ایشان و کلید مشکلهای ایشان و [illegible] برای ایشان [illegible] خود چه حادثه واقع شده است سلطان که بگفتم [illegible] از اهل علم از جانب پادشاه روم وارد شدند [illegible] و الزام نمودند ایشان را اختلاف جمیع [illegible] اسلام و [illegible] امیر المؤمنین بر محمد را آلود شده است [illegible] ایشان چنینکه خلافت محل او [illegible] آنحضرت بر خواست [illegible] واقع شده [illegible] از [illegible] اسلام [illegible] جواب آنچه کردیم [illegible] کرد باید عمل نماید [illegible] تا آنکه [illegible] آنحضرت شد [illegible] جوانمادی کتاب نباید [illegible] خداوند تبارک و تعالی پیغمبری [illegible] بعد از [illegible] او [illegible] که امت محمد اختلاف کرده قائم مقام نبی [illegible] خلافت [illegible] اختصار و انصار [illegible] کردند [illegible] منحوا هند امامی [illegible] باشد و پادشاه روم ما را منتخب نمود از اهل مملکت خود و فرستاد ما را نزد تو و نفیس [illegible] از دین محمد که آیا حق است یا نه و ببینیم که سنن انبیای سلف در دین او موجود است یا نه و بشنویم از قومیکه ادعای خلافت و جانشینی او نموده اند یا بحق این مقام را طلب نموده اند یا بباطل سلوک نموده اند این راه را و [illegible] پیغمبر خود اختیار و دروغ بسته اند نظیر امم سابقه که افترا بر انبیای خود بستند و اوصیای ایشان را از حق خود منحرف کردند بجهت اینکه ما دیدیم قوم موسی را که بعد از گوساله معتکف شدند و هارون را که جانشین و وصی او بود را نشنیدند و اختیار نمودند آنچه [illegible] تعلق از این عبارت بر فرض صحت احتمال [illegible] امت محمد بعد از آنحضرت گوساله پرست شدند و خوب تشبیه نموده است خلاصه [illegible]

گفت که هم چنین بود سنت خدا در کسانیکه پیش بودند و لن تجد لسنة الله تبدیلا پس آمدیم نزد اینشیخ دیدیم ادعا نمود قائم مقام بودن پیغمبر را و امامت را برای خود بعد از نبی و پرسیدیم از او که آیا تو وصی پیغمبری گفت نه و صی او نیستم خلاصه تمام آنچه میان او و ابی بکر گذشته بود بعرض آن سرور رسانید و گفت ما در سر دین خود هستیم و آمدیم تحقیق حال کنیم و بحث و تجسس از حق کنیم پس اگر واضح شد متابعت خواهیم نمود و باز آنچه لازم است بیان نمائیم [illegible] پادرزند تو هست جواب چیزیکه شفا دهد غمهای سینه های ما را حضرت امیر المؤمنین فرمودند بلی در نزد من است شفای صدور شما و روشنی دلهای شما و شرح مشکلیکه شما در آن هستید و بیان آنکه شک شما را زایل کند و هر گز با آن شک در خزانه خاطر شما خلجان نماید و خبر از همه امور شما و برهان راهنمای و هدایت شما پس روی بمن کن و مسامع دلهای خود را از شواغل و موانع ادراک فارغ و خالی نما و حاضر کن ذهن خود را و گوش کن آنچه را که از برای تو میگویم که خداوند عالم و له الحمد بمن و طول و فضل خود بوعده خود وفا نمود و دین خود را عزیز کرد و محمد بنده خود را و رسول خود نمود یاری و نصرت داد او را و احزاب عرب را منهزم گردانید پس از برای اوست حمد و ملک و او بر هر چیز قادر است و بزرگ و متعالی است بدرستیکه محمد را مخصوص بخود نمود و او را برگزید و هدایت کرد و منتخب نمود او را از برای رسالت بر همه مردم برحمت خود و برأفت خود واجب کرد اطاعت و را بر اهل آسمانها و زمین از جن و انس و او را امام و پیشوای سابقین کرد [illegible] پیغمبران و او را خاتم همه مبعوث شده گان گردانید و او را وارث انبیای [illegible] پیغمبر [illegible] خود و امام اخذ نمود

[illegible] بما استحفظوا علمها

[illegible] ایشان نمود و از حجاب یعنی الحجاب بین بنا و بینهم و [illegible] ساخت حجت خود ساخت که رسیده

اند به پیغمبر مرسل و ملک مقرب بر وحی و رسالت خدا و بدعالم بسوی او چیزی که وحی فرستاده تصدیق

نمود ما کذب الفؤاد ما رای و علامت شرف و بزرگی او را بر انبیا نمود و از ایشان عهد و میثاق گرفت که باو

ایمان آورند و او را نصرت کنند پس فرمود خدا و بدعالم بانبیا اقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا

قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و قال الذین یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف

وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت

علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون پس [illegible]

حضرت رسول از دنیا مگر اینکه خدا و بدعالم مقامات او را تمام نمود و باو داد وسیله را و بلند کرد او را بر

او همچون این جائی خدا و بدعالم ذکر نمیشد مگر اینکه حضرت رسول با او هم [illegible] در شهادتین

الاذعان نمود و متصل کرد طاعت او را بطاعت خود فقال من یطع الرسول فقد اطاع الله وقال ما اتاکم

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس حضرت تبلیغ رسالت نمود از جانب حق تعالی و برهان وجوب

ولایت خویش را واضح نمود و آیات خود را و احکام شریعت را محکم نمود و دلالت نمود امت را براه نجات

بباب هدایت و حکمت خدا و پیغمبران گذشته مژده داده‌اند بوجود مبارک آنحضرت و حضرت عیسی

روح الله و کلمه نیز بشارت داد بآمدن آنحضرت و در انجیل که در انجیل فرمود الاحمد العربی الامی صاحب

الجمل الاحمر والقضیب و وصی خود را در میان امت گذاشت که صندوق علم اوست و موضع سر اوست و

محکم کننده کتاب اوست و تلاوت کننده او است بحق تلاوت و او باب حطه است و وارث کتاب او است و

جانشین اوست در میان ایشان با کتاب خدا و اخذ کرد در این باب بر امت حجت خود را و فرمود بتحقیق که

گذاشتم در میان شما چیزی که اگر باو متمسک بشوید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت و اهل بیت

من و این هر دو ثقل اند و عظیم‌اند کتاب خدا ثقل اکبر است و ریسمانی است کشیده از زمین تا باسمان

یکطرف ریسمان بدست شما است و یکطرف آن بدست خداست و این دو ثقل از هم جدا نشوند تا هر دو

بر حوض کوثر بر من وارد شوند پس از اهل بیت من پیشی مگیرید که هلاک شوید و امور دین خود را از غیر ایشان اخذ

نکنید پس هلاک میشوید با ایشان علم و مسائل میاموزید که ایشان از شما اعلم میباشند و منم وصی حضرت

رسول و بیان کننده دین او و تاویل قرآن و عارف و عالم بحلال و حرام آن و محکم و متشابه آن و ناسخ آن و

منسوخ آن و بشبهات و تشبیهات که در او است و پیش من است علم چیزی که امت بان محتاج باشند بعد از

حضرت رسول و علم هر قائم و ملتوی یعنی هر اشکال و پنهان و علم بلایا یعنی حوادث دهر و منایا یعنی مرگ

خوابها و فصل الخطاب یعنی جدا کننده حق از باطل و انساب عرب و مولد اسلام یعنی از کجا ناشی شد و مولد

کفر صاحب الکرات یعنی بگردش افلاک دارد مثل نجوم و نحوان و صاحب دولة الدول یعنی هر چه از دولتهای

از من نیز بوالیدین سوال کن از هر چه حادث میشود تا روز قیامت و از هر چه حادث بوده است در عهد

پیش از زمان پیغمبر گذشته و از حق تعالی و از هر وصی پیغمبر و از هر فرقه که گمراه میکند صد [illegible] و هدایت میکند

صد را و از کسیکه سابق بر آن فرقه اند یعنی منشا بدو ظهور آنها شده و یا اینکه قائد آن فرقه است یعنی مدد

کند او را و هر که متابعت کند او را تا روز قیامت و سوال کن از هر آیه که نازل شده است در کتاب در شب

یا روز و از توریه سوال کن و از انجیل سوال کن و از فرقان عظیم سوال کن [illegible] که حضرت رسول [illegible]

چیزی [illegible] نمود که [illegible] و اهل توریه و اهل انجیل و اصناف ملحدین و گروه مخالفین و صاحبان مذهبهای

مختلف باو محتاج‌اند از من کتمان نمیتوانستند بانکه تلاوت نمود که اخر آنها تو نوامیع الصادقین است پس فرمود

اما منم صادقین و منم برادر رسول خدا در دنیا و آخرت و شاهد او هستم بر امت و منم وسیله میان خلق

۳ علومیکه تعلق

خدا

علما و جهال امت را ... و من اولاد من مثلها مثل کشتی حضرت نوح است که هر کس سوار آن
کشتی شود نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود و مثل اولاد من مثل در باب حطه در بنی اسرائیل است هر که داخل
آن شد ایمن بود ... بعد از حضرت رسول ... تا آنکه فرمود
هر که ما را دوست دارد مؤمن است و هر که ما را دشمن دارد کافر است و هر که ... دروغ ... ولیکن زیاده
... دروغ و تهمت بستند ... کار خود ... و ادعا ...
برای حضرت رسول بیان نمودند و حضرت ما تا آن برای من بیان نمود پس سؤال کنید آنچه خواهید از ایشان که
و هر چه ایشان ندانند ... پس جاثلیق ملتفت شد بسوی اصحاب خود گردید و گفت اینست فهم ...
... از انبیا که ما از این صحبت مقصود خود ...
... حجتهای اوصیای انبیا بر قوم ایشان پس ملتفت شد بسوی حضرت و
... چگونه قوم ... لقد حق القول علیهم ... از اصحاب
... اند خود و از برای آنکه ایشان بسبب علم و استحقاق مقامات رسول خدا غنی ...
... ایشان پس شروع بسؤال کرد سؤالات چندی کرد و از جمله سؤالی بود که از ابی بکر کرده بود پس
همه را موافق ... او جواب داد پس جاثلیق متوجه اصحاب خود گردید و گفت بتحقیق که رسیدیم
مقصود خود را و امید داریم که ظفر یابیم بحقی که طالب آن بودیم پس ما چند مسئله از او سؤال نمائیم اگر جواب داد
از آنها او وقت ... کار خود خواهیم شد حضرت فرمود اگر جواب مسائل را واضح و مبرهن کردم بنحوی که جز
قبول از برای شما نباشد ... آیا داخل ... میشوید یا نه گفت بلی حضرت فرمود
خداوند نگهبان و کفیل باشد بعد از وضوح جوابها بنحوی که حق را بشناسی و قبول کنی اینکه در دین ما
داخل شوی جاثلیق گفت بلی خدا شاهد و کفیل باشد بر من اینکه ایمان بیاورم حضرت فرمود از اصحاب نیز
بعهد و میثاق ... پس از ایشان نیز عهد گرفت پس فرمود سؤال کن از هر چه میخواهی پس جاثلیق
شروع بسؤال کرد و مسائل چندی از مشکلات بمعرض عرض حلال مشکلات ... اول سؤال کرد که
در کجاست حضرت فصل طویلی در جواب افاده فرمود بنحوی که دلپذیر او گردید و بعد از آن سؤال کرد از معنی
کل شیء هالک الا وجهه که این وجه چیست و چگونه است و چه نحو بآن توان رسید و دلیل رسیدن بسوی
او چه چیز است پس حضرت فرمود ... تا آنکه جاثلیق گفت راست فرمودی ای وصی علیم
و حکیم رفیق هادی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا و انک وصیه و صدیقه و دلیله و موضع سره و امینه علی اهل بیته و ولی الله علی المؤمنین
من بعده و تولاک هدایة ... قلبه ... و من تولی عنک و عدل عن
سبیلک ضل و غبن عن حظه و اتبع هویه بغیر هدی من الله و رسوله و کفی بهداک و نورک هادیا و
کافیا و شافیا پس ملتفت شد بسوی صحابه و شروع نمود بملامت کردن ایشان و اینکه عذری برای شما نزد
خدا نیست در این عمل قبیح که کرده اید در ترک متابعت وصی و تأخیر او و تقدیم بر او و چه قدر قلوب شما با
عداوت و حسد و کینه و دروغ بود که شما را باین عمل وا داشت پس اسلام آورد جاثلیق و تمام اصحاب او حضرت
فرمود الحمد لله الذی اوضح برهان محجته و اعز دینه و نصره و صدق رسوله و اظهره علی الدین کله و لو کره
المشرکون الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس اصحاب جاثلیق متبشر شدند بعضی ببعضی بشارت
میدادند بسبب ارتفاع شبهه ایشان از بینات و حجتهای حضرت امیر المؤمنین و دعا کردند حضرت را و
گفتند احسن الله جزاک یا ابا الحسن فی مقامک بحق نبیک پس متفرق شدند و کان الحاضر لو یسمعوا شیئا
مما فیه القوم الذین عنادهم و قد نسوا ما ذکروا به و الحمد لله رب العالمین سلمان گفت که چون جاثلیق و اصحاب

اولاد شیعیان برون نمیکند و فضایل ... بجانب ... امیرالمؤمنین علیه السلام ...
ما الملک تسلیم کرده بودند امر او را و ثنا میکردند حضرت و اهل اسلام ادراک خدمت حضرت نمودند
انحضرت بیرون آمدند با طالوت عرض میکرد خدمت انحضرت فرمود ای ... محمد ... زدند ... امت را مکر
اینکه هلاک شدند چنانکه هلاک شدند بنی اسرائیل که ... کردند هارون را و ... عبادت کردند بعجل سامری
و ما یافته ایم از برای هر پیغمبری دشمنان چندی از جن و انس که دین ... را فاسد میکردند و امت او را
هلاک مینمودند و وصی او را ... میکردند و دعوای خلافت میکردند بتحقیق که خدا بما نمود
چیزی را که رسول خدا فرمود تا عارف شدیم بهلاکت این قوم و از برای ما کفایت ما جری میان
شما و این قوم را بیان فرما و ما را آگاه کن که چه چیز این قوم را کور کرد تا از حق عدول کردند و ما را در دستان
توایم و بر دین و اطاعت تو هستیم مطیعیم و فرمانبرداریم هر امر داری بفرما تا اطاعت کنیم اگر میخواهید ملازمت
خدمت شما را اختیار کنیم و در یاری تو جان نثار کنیم و اگر امر میفرمائی بمراجعت اطاعت نمائیم با وطان
خود و بهر جانب که ما را بگردانی میگردیم و بدانیم مقدار صبر و شکیبائی تو را از ظلمی که بر تو کرده اند که چنین بوده
است شیم و طریقه اوصیا که صبر میکردند بر جفای امت آیا پیغمبر در این باب چیزی بشما نفرموده و شما را از
ظلم ایشان و از عمل ایشان خبردار نفرموده حضرت فرمود بلی بخدا سوگند که حضرت همه را بمن اعلام نمود
و خبر داد چگونه مخفی میماند بر من امر امت و حال اینکه منزلت من نزد آنحضرت مثل منزلت هارون بوده
نسبت بموسی آیا نمیدانید که وصی عیسی شمعون بن حمون الصفا پسر خالوی او اختلاف کردند بر او امت
عیسی و متفرق شدند بچهار فرقه و چهار فرقه بهفتاد و دو فرقه شدند و همه این فرقها هالک شدند مگر
یکفرقه و همچنین امت موسی متفرق شدند بهفتاد و یکفرقه و همه ایشان هالکند مگر یکفرقه و بتحقیق که
محمد مرا اعلام نمود که امت او بهفتاد و سه فرقه متفرق شوند سیزده فرقه ایشان ادعای دوستی ما کنند و همه
ایشان هالکند الا یکفرقه پس شروع فرمودند بذکر وقایع مستقبله بر سبیل اجمال و تلاوت آیاتیکه در وقایع
و در مذمت قوم نازل شده و خبر داد از مدت غصب خلافت و رسیدن آن بآنحضرت بعد از سی سال و
از قضیه جمل و نهروان و صفین بر سبیل اجمال و از ائمه طاهرین و مظلومیت ایشان و اظهار شوق ملاقات
ایشان و ثنا کرد بر حق ایشان و خبر داد بجمله از اوصاف ایشان و از غلبه فساد در زمان ایشان تا ظهور
فرج آل محمد و خبر داد بظهور حضرت حجت و عدل او و احیاء شریعت در زمان او و کلام مبارک را بدینمقال
طول داد تا آنکه گریه بر آنحضرت مستولی شد گریست و گریستند قوم با آنحضرت و عرض کردند عرضهای نصرا
از اذعان بحقیت و تسلیم اوامر و نواهی او و گفتند که ما در کتابهای خود صورت حضرت محمد را و صورت
تو و صورت سیدة النساء و صورت حسنین را موصوف بصفات مضبوط دیده ایم و صورت شما نزد
ما موجود است و نزدیک است که بعد از ایشان یعنی ابی بکر جماعتی از قریش وارد شوند بر پادشاه صورت
انبیا و صورت شما را با ایشان بنماید و امر کرد حضرت ایشان را بمراجعت و کتمان حال خود را از مردم و مواظبت تقیه
تا زمان خلافت باسعادت آنسرور و فرمود هر که از شما وفات نمود و زمان جهاد ما را درک نکرد پس از مظلومین
محسوب است و هر که از شما باقی ماند پس اگر خواهد بنصرت ما و جهاد ما حاضر شود که عین سعادت است پس
قوم از خدمت آن بزرگوار مرخص گردیدند پس منصف خالی از عناد و عاری از لداد از ملاحظه فقرات این
حدیث شریف میداند که بتنهائی در اثبات مذهب شیعه کافی خواهد بود چنانکه در فساد مذهب اهل
سنت کالشمس فی رابعة النهار است و هر یک از فقرات آن قرینه قطعیه است بر صحت سند آن و صدور
آن از سلطان پاک گویا فخر رازی و دیگران اگر این حدیث را میدیدند لابد میگفتند از مفتریات شیعه است یا خبر
واحد است استدلال بآن در مقام اثبات مسئله امامت نتوان نمود بالله علیک ایها الناظر الناقد جائز

یعنی شمعون بن حمون الصفا

است عقل الحدیث باین طول و تفصیل سخن بیهوده و افترا باشد و دروغ باین تفصیل و حال آنکه مضامین
آن بآیات قرآنیه مطابق و با وجود آن اهل کتاب بر وفق الرشیعه از کتب انبیای سلف شهادت تصدیق او میدهند
و با وجود این قرائن باطلین این کتاب اگرچه معصوم نیستند ولکن در تحریر آن از کذب و جعل و افترا خصوصا نسبت
بسوی کار و بر ... معصوم اند و این کتاب را شیخ مفید علیه الرحمه در امالی خود نیز بطریقی که ایضا بر آن منتهی
شود از سلمان روایت کرده لکن بسبیل اختصار چنانکه بعضی از محدثین این دو حدیث را بمنزله یک حدیث شمرده
ولکن احتمال تعدد را اقوی است زیرا که مدلول این طریق بعض زیادتیها دارد که در طریق اول نداند و دیگر فقرات نیز
اختلاف تمام دارد چنانکه در آخر طریق ثانی مذکور است که چون قوم اسلام آوردند عمر گفت الحمد لله الذی
هدانا الی الحق ایها الرجل وهدی من معک غیر انه یجب ان تعلم ان علم النبوة فی اهل بیت صاحبها و الامر بعده
لمن خاطبت اولا برضا الامة واصطلاحها علیه و تخبر صاحبک بذلک فتدعوه الی طاعة الخلیفة فقال الجاثلیق
عرفت ما قلت ایها الرجل وانا علی یقین من امری فیما اسررت واعلنت وانصرف الناس وتقدم عمر ان لا یذکر ذلک
المقام بعد وتوعد علی من ذکره بالعقاب وقال والله لولا انی اخاف ان یقول الناس قتل مسلما لقتلت هذا الشیخ
ومن معه فانی اظن انهم شیاطین ارادوا الافساد علی هذه الامة وایقاع الفرقة بینها فقال امیر المومنین
یا سلمان اما تری کیف یظهر الله الحجة لاولیائه وما یزید بذلک قومنا الا نفورا و همچنین هر یکی از ائمه اطهار
علیهم السلام در ایام امامت خود با ادیان باطله محاجه مینمودند و جواب میکردند مقابل خود را و دفع مینمودند
شبهات ایشان را بعضی ایمان میاوردند و بعضی دیگر کفر و جحود باقی میماندند خصوصا امام ثامن ائمة الهدی
علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه الاف التحیة والثنا که مباحث علیه آنحضرت در اصول دین و در امامت
با اعادی دین مبین اظهر من الشمس است و در کتب اخبار شیعه و احتجاج طبرسی علیه الرحمه ثبت است و هرون
الرشید که در عهد سلطنت خود شرق و غرب عالم را مالک بود جمیع علمای عصر را از فرق مسلمین و غیر مسلمین
جمع نمود و در مقام مناظره با آنحضرت برآورد و بلغات مختلفه در هر مسئله از مسائل مشکله با آنسرور صحبت
کردند همه را جواب فرمود این بود که دید با این طریق مراد او حاصل نمیشود بعد قتل آن بزرگوار افتاد الحمد لله
که ممکن نشد بر آن ملعون لعنة الله علیه پس اگر وجود ائمه اطهار علیهم السلام نمیبود هر آینه اهل اسلام بالقاء
شبهات معاندین دین ضعفاء العقول و عوام الناس را از دین خارج میکردند مثل زمان ما نبود که هر یکی
از دشمنان دین با ... خود پادشاهی اخذ نمایند و در رسایند دولت او ... نشسته مشغول امر و معاش خود
باشند و هر روز در صدد اظهار امر عجیبی که راه مداخل تازه باشد برآیند و شب و روز در فکر امر معاش باشند
بلکه در صدد دین داری و حفظ طریقه و شریعت پیغمبر خود بودند این بود که پادشاه نصاری بشنیدن
دعوی نبوت محمد بن عبد الله در مقام جستجو برآمده جاثلیق را با صد نفر دیگر میفرستاد که حقیت و بطلان
دین خود را احراز نمایند و در زمان هر یکی از ائمه اطهار علیهم السلام مجادله با ادیان دیگر اتفاق افتاده است و حال
الحمد لله اسلام قوت یافته نفوس آن زیاده گردیده و سلاطین صاحب اقتدار بهم رسیده و علمای متبحرین روزگار
ادشان صاحب قول و مسموع الکلام گردیده اند تا آنکه امر مطلق اسلام فی الجمله نضج بهم رسانیده و هکذا از طرف
... الحمد لله از زمان سابق الان سلاطین حافظین شریعت و مروجین علما آمده اند و بسیاری از
ایشان همیشه در صدد حفظ بیضه اسلام بوده اند و علمای شیعه و سنی را باهم جمع کرده اند و صحبتها میان
... واقع گردیده است و علما ... و اهل علم را تشویق کرده اند و کتابخانه ها قرار گذاشته اند مدارس
... اند تا آنکه از شیعه متکلمین محققین که هر یک در زمان خود فائق بر خصم و غالب بر مدعی گردیده
... که الحمد لله چنانچه ... ها را خاید بر یکی از دول میدانند بلکه رعب شیعه در دل اعادی
دین و ... شده ... باب تفصیل است که حضرت ... بروی این فته قلید

کشوری است که در همه بلدهای آن بلدان مدارس بنا شده و اهل علم با شوق و ذوق مشغول تحصیل علوم دینیه
شرعیه کریمه‌اند و اما بطلان اسلام الحمد لله اهل علم ایشان اینقدر باشد که فقه حنفیه را فی الجمله بدانند بیاوری
نادر بلدی از جانب سلطان خود که اولی الامر و واجب الاطاعه‌اش میدانند شهریه خور باشند و متلبس بلباس
جندی و خلع بخلعت عسکری نظامی بعضی از ادیم عمامه‌اش زرباف در سر و جبه نظامی پوش و معین در اعیاد
معهوده خود در جلو منصوبان قائم مقام و سرعسکرهای خود با قوت داره‌های نظامی بتجمل تمام بجامع جهت
تشریف میبرند و اسم علمای گذشته خود را اگر فی الجمله صرفه ببرند جمیع اسماء ایشان را در تواریخ وفات و سنوات
عمر ایشان و اسم مصنفات ایشان را اگرچه شده ضایع نمودند و تلف کردند بطوری که از این ایام هم بعد از طالعان
بعد از دیگر از علمای ایشان کتابی در رد شیعه حلیت احوال ایشان نوشته بود که الحمد لله از پیش برداشت کرده
همه جا این کتاب را وحشت کردند بعد از آنکه دیدند ناموس ملا مشان را بر میدارد و پرده از روی عناد
و عداوت ایشان با شیعه بر میدارد لهذا مخفی نمودند بخلاف طایفه شیعه کثرالله نفوسهم و ایدالله سلطانهم
و وفق الله علمائهم که روز بروز اسمشان بلند و اهل علم ایشان هر چند فی الجمله کم شده‌اند و لکن باز اگر ملاحظه
گوشه و کنار بلدان ایران مخصوصاً عراق عرب نماید در هر گوشه مدرسه قیمتی و در هر بلد محققی پیدا میشود که
نظرش بحفظ بیضه اسلام و حامی ناموس مذهب و ایمان بوده باشد و اگر بفرض مخالف مذهبی یا مخالف
دینی ایرادی نماید در هر بلد کسانی هستند الحمد لله که بجواب او از عهده آن بر آیند اللهم اید سلطاننا
و سدد علمائنا واحفظ دیننا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا پس عزت اسلام همیشه با علما بوده با ترویج
[illegible] الله عن حوادث الحدثان پس معلوم شد که عزت اسلام بعد مضی هذا ایام ائمه الطاهرین
[illegible] اجمعین چنان محکم و متقن گردیده است که در این زمان غیبت کبری بتشکیک مشککین و ابداء
شبهه مخالف دین و مذهب هر که بوده هرگز نمیتواند خواهد شد و این از برکات وجود ائمه ما بوده است و لهذا در
زمان غیبت کبری باب مباحثات دینی بالمره مسدود گردیده نظر بوضوح حال و تقدم احتیاج در این مسیر
[illegible] که چندی قبل پادری پیدا شدند و ایراد بر اهل اسلام نمودند چهار نفر از جهال روس
[illegible] گردند چهار مجلد کتاب رد داده و تصنیف نمودند مثل سیف الامة
[illegible] و مصباح النبوة و [illegible] همه مطالب را با کلمات صادره
را [illegible] عقلیه ضایع نمودند و دفع جمیع این شبهات از سرچشمه‌های علوم ربانی
بود که ائمه اطهار علیهم السلام بوده با حسن تلقی نموده‌اند و مهارت تمام بهم رسانیده‌اند چه از طریق نقل
[illegible] طرق علماء شبهات تاخر شوند همه در علمای اسلام دفع خواهند نمود حتی و نصاً و
[illegible] چنانکه در [illegible] با حضرت صادق علیه السلام است که یهودی
[illegible] حضرت امام موسی علیه السلام فرمود از هر جنس
[illegible] حضرت محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] است فرصی است محال یا شنیده که هشام بن
حکم [illegible] مشکلات مسائل کلامیه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام سؤال [illegible] احکام الارض و السماوات
معلوم [illegible] فرمودند [illegible] تمام کتبی را حجت خود بر خلق نماید [illegible]
[illegible] محتاج باشد سعد بن عبد الله قمی علیه الرحمه چهل و چند مسئله از مشکلات علمیه
[illegible] امام حسن عسکری مشرف شد و [illegible] ناصبی بود در بیان ابی بکر و عمر
[illegible] جواب [illegible] الامر [illegible] حواله

تمام

[illegible]

معروف ... [illegible] ... چنانکه ... [illegible]
اما ... [illegible] ... از اهل ملل ... [illegible]
علیه السلام ... [illegible]
و ... چنانکه منقول است که در زمان آنحضرت خشک سالی شد که مردم ... [illegible]
... شد خلیفه عصر مردم را امر کرد که برای باران استسقا بیرون روند ... [illegible]
... خود طلب باران کنند باران نیامد پس فرقه از اهل کتاب بطلب باران بیرون رفتند ... [illegible]
باران ... [illegible] ... مسلمانان ... اهل کتاب ... مسلمانان ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ظاهر ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان مبهوت و حیران بود کسی گفت یا خلیفه حل این مشکل
کسی نتواند کرد مگر علی الهادی ... [illegible] ... که در باب ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... اهل کتاب باستسقا بیرون روند و کسی را مواظب کن در وقت
دعا کردن هرچه ... [illegible] ... باشد و بعد از آن دعا کنند چون چنین کردند استخوانی از میان
انگشتان ... [illegible] ... و بعد از آن هرچه دعا کردند با اثر بخشید پس حضرت فرمود که این استخوان پیغمبری
است و چون استخوان پیغمبر در زیر آسمان مکشوف شود باران آید پس حضرت بطلب باران تشریف فرما
شد و از دعای آنحضرت و رحمت الهی نازل کردید که مردم سیراب شدند و شبهه که برای ضعفاء العقول
حاصل شده بود بالمره رفع شد و هکذا در عصر صادقین علیهما السلام و اگر وجود مبارک ایشان علیهم السلام
نمیشد آثاری از دین باقی نمیماند زیرا که اغلب مناظره و مجادله ارباب ملل باطله موقوف بر اخبار غیبیه و احکام
سماویه بود که در کتب انبیای سلف بلغات مختلفه صادر و وارد بود و غیر از امام زمان که عالم ربانی است
کرا قدرت از عهده برآمدن میباشد یا کسر احیا باشد که در منبر جهارا بگوید ان لی شیطانا یعتریني چنانکه ذکر
شد در سابق پس کدام عزت فوق این میباشد و این معنی در زمان ائمه مستدام بود تا زمان غیبت کبری
و ممکن است که بگوئیم یکی از وجوه غیبت آنسرور که او از میان مردم همین بود که چون دید استغناء دین را از
دافع شبهات در عقاید اسلامیه و مسائل کلامیه خود را کشانید بامر پروردگار عالم به پشت پرده غیبت
مثل آفتاب در پس ابر پنهان شد ولکن فیوضات وجود مبارکش تا فانا بجلوا الله میرسد هرچند این مطلب
نزد خلق مقبول نباشد و یا آنکه اصلا ملتفت این معنی نباشد بلکه اعتقاد بر عدم آن کرده باشند اینها هیچ ضرری
بحال آنحضرت ندارد چنانکه عقاید فاسده دهریه و سایر زنادقه ضرری بحال حضرت خداوند فیاض نمیرساند که
روزی ایشانرا قطع نماید یا امر دنیای ایشانرا منتظم ننماید و خداوند از رب العالمین بودن خود دست بردارد
نعوذ بالله بلکه باید اتمام حجت در حق ایشان بعمل آید لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و از
اینجا معلوم کردید اینکه مشکلی در دین باقی نمانده که محتاج بظهور آنحضرت باشد و اگر بر فرض مبدعی در
اصل دین یا در اصل مذهب ظاهر شود و علمای شیعه و سنی از عهده آن نتوانند برآیند و از حل آن
عاجز مانند البته امام علیه السلام بمباشرت یا به تسبیب در مقام دفع آن خواهد آمد اگرچه خفا باشد که
شخص آنسرور را نشناسد و همچنین اگر عامه شبهه تازه در مذهب بداء کنند که شیعه از جواب آن عاجز
باشند هر اینه امام عجل الله فرجه در مقام دفع آن که مدار اصل تعزیه دین ثابت در اخبار مستفیضه است
خواهد برآمد چنانکه معقول است علی العجالة آنچه در نظرم است که در بلاد بحرین مدتی از اهل خلاف اسما
خلفا ... [illegible] ... قالبی کنده بود تا کمال توقیر و تبجیل و انقالب ... [illegible] ... ساخته بود بشکل اناری و اناری را در
... [illegible] ... درخت انار کوچکی بجوف آن قالب گذاشته بود تا آنکه آن انار بحد کمال رسیده در پوستان اسماء

خلفا

علما با وفور تحمل نفس کریم بود نعوذ بالله ان الرا اجده تحمل و الی بوده بود بسبب عداوتی که با شیعه و علما
و صلحای ایشان داشت و این را وسیله اهانت ایشان و ایذا ملک بسبب قتل ایشان ساخته بود و الی آن
بلد علما و صلحا و اهالی آن بلد را جمع کرده و گفت اثر کرامت خلفا چنین شهادت عجیبی که خوف ایشان از اظهار
عیب ظاهر کرده اگر چنانچه جوابی دارید بگوئید و الا همه شما مستوجب قتل و مستحق عقاب شدید
ایشان گویا با جهل ربعه مهلت خواستند و توسل بحضرت عصمت عجل الله فرجه جستند تا آنکه شب سفر ایشان
متحیر کرده بود هر شب یکی ازیشان بود و لا بد بطلب بحضرت حجت م کرده بود تا شب سیوم که مرد صالح سیوم
مشغول استغاثه بود بد شخصی پیدا شد و پرسید که ای شخص چه حاجت داری مرد صالح گفت اگر تو امام
مبدا حاجت مرا وکرده چرا میپرسی ای شخص فرمود حاجت شما چنین و چنان است بدانکه چون فردا حاضر
میشوید نزد والی بگوئید که جواب این مطلب باید در خانه وزیر داده شود و چون آنجا حاضر شدید بگوئید فلان
جای اطاق قالب آن انار را کذا شده است بردارید و چون آن انار سوخته و خاکستر است گویا بنظر میاید
که فرمود بجهت شکستن آن خاکستر آن و نمیدانم خواهد گشت پس چون فردا شد و چنین کردند تدلیس آن وزیر
معلوم کردید شیعیان رو سفید و مخالفین روسیاه کردیدند ما اجمال این قصه آنچه در نظرم است این بود
و تفصیل آن از کتب دیگر بدست میاید پس معلوم کردید که فایده وجود مبارکش همیشه برطایفه محقه میرسد
و از این قبیل قصص بار در کتب قصص و اخبار بسیار است پس چون معلوم کردید که محافظت اصول دین مبین
از زیاده و نقصان و اردشه از ابداع اعادی دین بذمه امام معصوم انحلال است هکذا میتوان گفت که حفظ شرع
اصولا و فروعا هم مراد بوده باشد که حفظ فروع و احکام عملیه از واجبات و محرمات هم هر چند که بعضی
از علمای امامیه احادیث شیعه را زیاده و نقصان را بهمین تفسیر کرده اند و ازین جهت منعقد میشود
اجماع را من باب لطف حجت دانسته اند و گفته اند که هر گاه همه امت در مسئله از مسائل شرعیه بخطا و ضلالت
افتاده باشند بر امام واجب است ارشاد ایشان یا بظاهر شدن یا بنحو دیگر که ارشاد او حاصل شود و گرنه
فائده وجود امام باطل میشود و این مذهب اگرچه مقبول نظر علمای متأخرین این عصر ما نیست چنانکه در
علم اصول بتحقیق آن پرداخته اند لکن احتمال صحیح و وجه وجیهی است که با اخبار مذکوره وارد نتوان نمود
و اما طریقه قاضی علیه الرحمه در بیان باب بنا بر آنچه از کلمات او مستفاد میشود آن است که اخبار تعرض برای حمل
بر محافظت شاید کرده اند اگرچه بمقام فعلیه نرسد پس مراد این میشود که لا بد باید در امت چنین امامی که توان
دین را از زیاده و نقصان حفظ نماید از جانب حق تعالی بوده باشد هر چند بجهت ظلم ظالمین یا مصالح دیگر
غیر مبسوط الید یا مستور بوده باشد حتی نقض کرده است بر فضل روزبهان که اگر مراد از خلافت آن باشد
که تو میگوئی یعنی از متصرف بالفعل بودن و جریان حکم او فعلا و مبسوط الید بودن لازم میاید که ابو بکر بر حال
امتناع اعراب از ادای زکوة نبوی و خلیفه نباشد هر چند نسبت بان طائفه و هم چنین لازم میاید که عثمان در ایام
محاصره او در خانه اش که مبسوط الید نبود خلیفه نباشد و هم چنین سرایت میکند این انکار بانبیای سلف
که در حال عدم قبول قول ایشان را لازم آید نبی نباشند و حال آنکه پیغمبر فرمود در خصوص حسنین ابنای
هذان امامان قاما او قعدا و این حدیث مقبول است میان فریقین پس چنانکه تکذیب قوم انبیا را ضرر
بنبوت فعلیه ایشان نمیرساند هکذا در امام هم و از همه گفتهای ما معلوم کردید معنی حدیث مذکور در
مسند احمد بن حنبل و موفق بن احمد المکی که حضرت رسول فرمود النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت
ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض که امان اهل الارض عبارت
باشد از نجات دین ایشان و صحت ایمان ایشان پس رفتن اهل بیت از میان ایشان سبب رفتن دین
ایشان باشد یا آنکه مراد عدم وجود ایشان در دار دنیا باشد که آن سبب عدم بقای اهل ارض است

بعینها و از اینها است که فرموده انا اگر زمان عالم نماند مگر روزی باید یکی از ایشان امام و حجت باشد و خالی
نبودن دنیا از حجت معصوم خیال است چنانکه تفصیلا در مقام خود ذکر یافته است و غزالی را در این مقام کلام
عجیبی است که کاشف از شدت بیماری است در نفس و خیال انکه او را حجة الاسلام میخوانند نیکو او را اهل
تحقیق و ماهر میدانند و بعضی از متعصبین اهل سنت بمجتهد صدد و بعضی کلمات خود او را از قضا
خوانند و اگر شیعه از کلمات او شاهد بر کرده اند از باب اعتبار رفته اند خلاصه بعد از اطلاع با خبار بسیار
شد که موجود در امر اسلام منحصر مانده که چکونه بعد زمن و الی امر و امام پس بعد از تامل بسیار تحقیق کرده است که
ملخص مضمون ان بنا بر انچه در حاشیه احقاق الحق ذکر کرده است از کتاب مقاصد او اینست که در این جزو
زمان بعد از تجویز خلو عالم از علم و اکتفا بوجود ولی علما و عمل بقول ایشان امر مردد است میان سه چیز
یا انکه باید خلق را منع کرد از اجراء عقود و انکحه و قضاء بین الناس و یا اینکه باید گفت از باب اکل میته مردم معذ
اند در نکاح کردن و حرام خوردن و یا انکه باید گفت در امام مسلمین علم و عدالت و سایر شروطیکه مقرر است
در زمان غیبت شرط نیست و از ابتناء اقل محذورین التزام باخیر متعین است یعنی در والی مسلمانان
عدالت و علم و سایر شروط معتبر نیست و قاضی علیه الرحمه از این جواب شافی داده است که اولا این مسئله
اضطراری نیست زیرا که دلیل دلالت کرده است بر وجوب نصب امام مسلمین و دلیل تام شده امامت
ائمه اثنی عشر علیهم السلام پس واجب است که بقول ایشان حاضر باشند یا غایب بلا واسطه یا بالواسطه
ثانیا انکه علما و مجتهدین در زمان غیبت کبری نایب منصوب از جانب امام علیه السلام و تصرف در امور
جسیمه موکول بایشان است چنانکه صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم فرموده است من
نظر فی احکامنا و عرف حلالنا و حرامنا فقد جعلته حاکما الی اخره حاجت است بتصحیح ولایت جهال و
متغلبه و تصرف ایشان در اقطار عالم و بعد از ان این دو اقل محذور است در اسلام کرد است پس محصل جواب قاضی
علیه الرحمه هم معلوم شد که التزام باقل محذورات از شومی اختیار مذهب تو است چرا مذهب اثنا عشریه
اختیار نمیکنی که در لجه حیرت غرق شده از دست پا چکی و تحیر تمسک باحر اضطراری باعتقاد فاسد خود
بکنی و ولاة جور را بر علما ترجیح میکنی پس اینست که سبب گردیده است دین پیغمبر او شریعت او را بکنار
گذاشته تابع تنظیمات سلاطین جور گشته اند یا ترکشته مر حدیث معروف و مشهور و مستفیض است من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و این حدیث شریف را بعضی از فحول علما تمسک کرده است و
فرموده است که سند ان از کثرت وضوح و اشتهار محتاج ببیان نیست حتی اینکه بعضی از متبحرین انرا
از احادیث مجمع علیها بین العامة و الخاصة شمرده است لکن صاحب منهاج السنة ابن تیمیه ناصبی که
شارح منهاج الکرامة علامه علیه الرحمه است از این مثل احادیث دیگر انکار کرده و این متعصب پر عناد
در مقام حمیت و لداد بمرتبه ایست که ابن حجر و فضله روزبهان حسنه از سیئات او میباشند زیرا که مراتب
توغل در تعصب و حمایت مشایخ خود بحدیست که در صلوات بر پیغمبر اکتفا بر اثر و نموده و ال را ترک نموده
چنانکه ذکر شد و خروج این بکفر غیر معلوم النسب از میان علمای فریقین و هنی در تواتر ان نخواهد
نمود و از مسند احمد بن حنبل نیز نقل شده است و دلالت ان بر مذهب اثنا عشری بحدیست که از بعض علمای
عامه منقول است که بواسطه این حدیث شریف مستبصر شد چه امامیکه معرفت او از اصول دین باشد و
مدخلیت در اسلام داشته باشد در هر عصری منطبق نمیشود الا بائمه اثنا عشر بنا بمذهب شیعه وجه
دلالت حدیث شریف انست که این جمله خبریه عامه است و خطاب شفاهی نیست که مختص بحاضرین مخاطبین
بوده باشد و کلمه من عام است و مقتضای عموم ان شمول حکم است جمیع افراد امت را تا روز قیامت
یا انکه گوئیم چون قرینه بر تعیین زمان قائم نشده است پس بقاعده حکمت دلالت بر عموم زمانی نماید و ایضا

باشد پس در کفر شرع محمدی مستمر الی یوم القیامة … الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة هکذا و از جمله شروط
آنست که وجود خلیفه و امام است … تا ابداً احکام بلوازم آن جاری شود پس این اقتضا میکند عموم زمانی را پس این شبه
طریق عموم زمانی را دلالت دارد پس … ابن تیمیه … بر لا انتهای شریعت موقوف است بر عموم
زمانی الی انقراض عهد خلفا و آن ممنوع است ناشی از جهل و دست بقواعد لفظیه یا دانستن و فهمیده خود را
بتجاهل زدن است چنانکه حمل کردن لفظ امام بر نبی چنانکه در آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما و در
ادعیه جات ماثوره امام الرحمة بر رسول خدا باطلاق شده خالی از وجه است لیکن موجب لغویت حدیث است
زیرا که از قبیل توضیح واضحات میباشد مثل آنست که کسی بگوید من مات ولم یعرف ربه مات میتة الجاهلیة
و همچنین حمل کردن امام بر قرآن محتمل ندارد چنانکه قاضی علیه الرحمه متعرض شده و جواب داده با آنکه حاصل
آنست که معرفت اصل وجود قرآن فی الجمله داخل در ضروریات اسلام است چنانکه هیچ مسلمی نیست که پیغمبر را
بشناسد قرآن او را نشناسد و اما معرفت تفصیلی قرآن که فهم و معانی و الفاظ او باشد بالاجماع و الضرورة از
ضروریات نیست بلکه وجوب شرعی هم ندارد و کرنه لازم آید که هر کس بر حد قرآن را با معانی آن یاد نگیرد ولم
یقل به احد من المسلمین و هکذا حمل کردن آن بر بیعت ولی الامر چنانچه ابن تیمیه ادعا کرده است و عبارت
مذکوره را انکار نموده و بعبارت دیگر نقل نموده از عبدالله بن عمر که وارد شد بر عبدالله بن مطیع پس عبدالله
امر کرد که وساده بیاورند برای او گفت من نیامده ام از برای نشستن بلکه آمده ام با تو بحث کنم تا عمل بقول
پیغمبر خدا کرده باشم زیرا شنیدم از آنحضرت که میفرمود من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له و من
مات و لیس … بیعة مات میتة جاهلیة و قاضی علیه الرحمه هم قریب باین معنی روایت کرده که عبدالله بن
… سنت … را … با تو بیعت کنم بخیمه امیر المؤمنین عبد الملک زیرا که شنیدم
… بیعت … امام … میتة جاهلیة … گفت تو با علی بن ابی طالب
بیعت نکردی … امر … با عبدالملک بیعت کنی عبارت کفت که … از برای دست
من کردن بوی تو در … اگر میخواهی بیای من بیعت کن انتهی بحاری و بعضی این خلیفه زاده ناخلف را به بین
که برای جاه دنیا تملق بفاسق میکند هیچ رسول خدا را دروغگو بلکه نسبت کفر با صرف میدهد ابن تیمیه با آن
بی دینی که … عبدالله مطیع را در طریقه جمهور افسق فساق میدانند و حالانکه فضله معاویه را بجای کحل
بچشم خود میکشد بلکه او را بر حضرت امیر تفضیل میدهد آیا رواست که رسول خدا که صاحب ان هو الا وحی
یوحی باشد نسبت وجوب بیعت بچنین فساق دهد حاشا و کلا اف و تف بر جماعتی که مضمون روایت عبدالله
عمر را … تصحیح کرده روایت مشهور و معروف میان فریقین را انکار یا تاویل مینمایند و بر فرض صحت
روایت ابن عمر … و حدیث میتة جاهلیة هذا حجتی بر منکرین اصل روایت خواهد
بود … که ابن عمر اشتباه در موضوع امام کرده است و بیعت را تفسیر نکرده که مراد از آن چه
بیعت است بلکه مضمون نکره آورده است تا مطابق با بیعت عبدالله مطیع شود و دیگر آنکه … مراد
… خلاف … زیرا که پیغمبر مطلق فرموده و مرادش نیز اطلاق است … لازم آید وجوب
بیعت بعض امت ببعضی دیگر مطلقا چه اولی الامر باشد چه غیر آن پس چنین بیعتی خالی از همه فوائد دینی
و دنیوی است و اسلامی که مبنی بر چنین اساسی … باشد … از کفر بدتر است و اجماع فریقین واقع است
بر بطلان چنین معنی و عقل هیچ ذی عقلی عمل باحکام چنین شرع ننماید و اگر مراد از بیعت بیعت خاصه باشد
یا بیعت ولی الامر یا بیعت امام پس حدیث داخل در مجملات خواهد شد و بعد از اجمال حمل کردن آن بر
مذهب شیعه بتربیه عقل لازم است زیرا اگر در زمان غیبت ولی الامری که قابل وجوب اطاعه باشد
نیست خود سلاطین اسلام و کدام سلطان است که تخصص در تسلیم امر دین خود با او اعتماد داشته باشد

در منهاج ذکر شده که در آیه شریفه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم مراد از اولی الامر واجب
الاتباع والطاعه معصوم از خطا و معصیت است چنانکه فخر رازی هم راضی براین دعوی شده است وکلام
او سابق ذکر نمودیم غایت ما فی الباب اجماع را معصوم نامیده است یا اولی الامر را امرا ان تفسیر نموده است
ولکن غایة الامر تطبیق نماید با خلفا در زمان خود شان زیراکه ایشان صلحا بوده اند در این زمان که صلحا
نیستند چه میکنند زیراکه بعموم زمانی ما ثابت کردیم که در هر زمانی امامی باید بوده باشد که امامت او
ومعرفت و قبول او فعلیت داشته باشد لا اقل وجوب اطاعت از برای او ممکن باشد پس در
این مسئله مردد میباشد میان سلاطین زمان یا امام عصر بمذهب شیعه و چون باتفاق خاصه و عامه
فاسق را وجوب اطاعت ثابت نیست و نتواند بود هذا معین است امام عصر که شیعه بوجود مبارک او
قائلند و سلاطین صاحب مرتبه مذکوره نیستند بجهة بداهت حال [illegible] طریقه سلوک و رفتار ایشان که
اصلا با امر شریعت مطابق نمی باشد و اگر در بعضی از امور باشد در بعضی دیگر نیست و اگر در بعض ان
سلاطین اسلام یافت شود در بعضی یافت نخواهد شد پس وجوب اطاعت در امر دین بسته بعصمت
است نیست پس نیست وایضا مناقشه کرده است ابن تیمیه که غرض از معرفت امام انقیاد واطاعت در مسائل
اوامر و نواهی اوست واز برای شیعه چنین امامی نیست زیرا که اعتقاد ایشان بر غیبت امام است و امام
غائب وجود و عدم او از حیث وجوب اطاعت مساوی است نظیر وجود خضر والیاس و نقبا و ابدال که جماعتی
بوجود ایشان قائلند ولکن گوییم وجود او لطف است و تصرف او لطف دیگر چنانچه خواجه گفته گوییم فوائد
وجود او نظیر فوائد وجود خضر والیاس است در وساطت رزق و نزول باران و سایر تدبیرات عالم والتزام
باین فوائد کفر محض است زیرا که لازمه ان قول بتعطل صانع و تعطیل ذات پروردگار است بلکه احتیاج
ذات اقدس الهی با عوان و انصار در تدبیر عالم و بر فرض تسلیم چنین فوائد بر وجود او ایضا مثمر در باب وجوب
اطاعت که غرض از معرفت امام است نیست پس مضمون حدیث بنا بر این با مذهب شیعه نیز منطبق نه
خواهد شد پس اگر تطبیق بمذهب عامه شد فبها والا مجمل خواهد شد و این ملخص انچیزی است که ابن تیمیه
ایراد کرده است ولکن جوابش انست که غرض از وجود امام علیه السلام معرفت اوست و قبول ولایت او و این
نزد شیعه از واجبات اصلیه و مقاصد اولیه خلق عالم است و احادیث کثیره متواتره بر این معنی از اصحاب
شرع رسیده است و در سابق هم ذکر شد بلکه اعتقاد شیعه انست که وجود پیغمبر صلی الله علیه واله
وعترت طاهره او علت غائیه ایجاد عالم است چنانکه مکرر ذکر شده است که لولاک لما خلقت الافلاک دلیل این
معنی است و اخبار بسیار از کتب عامه ذکر شد در سابق در قضیه حضرت ادم و شفیع اوردن او انوار خمسه
طاهره را و در اخر خبر اخطب خوارزم ذکر شد که ادم نظر بساق عرش نمود دید که نوشته است لا اله الا الله محمد
نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر حقه لعن وخاب اقسمت بعزتی ان ادخل
الجنة من اطاعه وان عصانی واقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی پس چه استبعادی دارد
که قبول ولایت و معرفت حق او از اصول دین و ارکان اسلام باشد خواه انتفاعی ظاهرا از حیثیت عمل باحکام شرع
از او حاصل شود خواه نشود و دلیل بر این معنی انست که ولایت ائمه اطهار علیهم السلام عموم دارد جمیع
موجودات و کائنات عالم را از عرش تا فرش و بعبارت دیگر نبوت نبی مرسل صلوات الله وسلامه علیه تا چه
حد عموم دارد امامت ایشان علیهم السلام هم تا همان حد است و از بدیهیات است که شریعت مقرره اختصاص
بثقلین دارد بلکه [illegible] میکنیم بر سایر مخلوقات از جمادات و نباتات و حیوانات غایة ما فی الباب قبول ولایت در
غیر ثقلین مقدمه از برای عمل بودن معقول نیست بلکه هر نباتی که قبول کرد شیرین است و هر زمینی که قبول
کرد ابش شیرین گردید چنانکه بعضی گفته اند و نقل روایت هم نموده اند هر چند خلاف نظر قاصر [illegible]

قول این متعصب که [illegible] امام در زمانه [illegible] مثل آن امام است که در زمانه [illegible] است چنانکه [illegible]
شریف ایشان امام را کرامتی است که متصرف باشد در امر [illegible] دنیا و دین همین است و این [illegible]
[illegible] مطلب از طریق [illegible] رسید در ابطال مذهب شیعه [illegible] و ما [illegible] که امام [illegible] اگرچه
آنست که متصرف در امور [illegible] باشد [illegible] حضرت رسول [illegible] لکن [illegible] الله [illegible] شریف
امام علیه السلام [illegible] اگر [illegible] امامی [illegible] دلیل [illegible] امام [illegible] شیعه [illegible] خواهد بود
بلکه عمده مذهب شیعه [illegible] ظاهر [illegible] منصوص [illegible] اوست [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] معنی [illegible] هر [illegible]
[illegible] باطل خواهد بود و [illegible] ان [illegible] معقول و منقول [illegible]
اکمل بعوض [illegible] است که [illegible] ایشان [illegible] است [illegible] ایشان امام عصر خود [illegible]
شناسند و [illegible] اند کجاست و او را [illegible] مثل آنکه کسی [illegible] باشد در دنیا و هرگز او را ندیده
و نشناخته و جای او را [illegible] کجاست و چنین شخصی را گویند که نبی عصر خود را [illegible] شناسائی حق من
هست [illegible] ایمان او در [illegible] ایشان [illegible] لازم دارد دیدن نبی را و شناختن شخص او را یا جای او را [illegible]
[illegible] بهای [illegible] را دیدی یا شخص ایشان را شناختی و اگر گوید که حکم غائبین غیر از حکم حاضرین است نقل
کلام در حضور امام زمان ایشان میکنیم که اغلب ناس ایشان بعث میکردند و ایمان برسول خدا صلی الله
علیه و آله میاوردند [illegible] امثال این اعتراضات از مثل چنین مدعی کمال مما یضحک به الثکلی است چنانکه اعتراض
دیگر او که گفته است مقتضای آیات و اخبار تمامیه اسلام و ایمان است بشهادتین مثل قوله تعالی انما المؤمنون
الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون و امثال آن از
آیاتیکه در وصف مؤمنین و بیان حقیقة ایمان یا کمال آن وارد شده بی آنکه شرط شده باشد دلالتها اعتقاد با امامت
و اخبار نیز صریح است در کفایت شهادتین پس مصنف یعنی علامه علیه الرحمه که امامت را از ارکان ایمان می
شمارد محجوج است بصریح کتاب و سنت متواتره و ایضا بضرورت معلوم است که هر که در صدر اول خدمت سید
خدا مشرف باسلام مشرف شده بشهادتین اسلام او قبول بود نزد پیغمبر و شهادت ثالثه که شهادت بولایت
علی بن ابی طالب و اولاد او علیهم السلام باشد اگر داخل در ارکان ایمان بود لازم بود بر رسول خدا که او را بتوحید و
رسالت ختم نماید و کرنه اغرا بجهل و تقصیر در تبلیغ لازم آید پس دعوای مدخلیت امامت در تحقق ایمان
جهل محض خواهد بود ناشی از بی فهمی اوست زیرا که جواب این اعتراض نقضا و حلا واضح است اما از دلالة
کتاب و سنت بر کفایت شهادتین و عدم توقف اسلام بر شهادت ثالثه بقول رسول خدا در اوایل بعثت که یا ایها

الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا و باخبار یکه وارد است در فضیلت و خواص لا اله الا الله از مواعید ثواب
بدون تقیید و اشتراط بشهادت محمد رسول الله پس هر توجیه که این متعصب در اینجا بکند همان بعینه توجیه شیعه
در ما نحن فیه و اما حل آنست که اطلاقات کتاب و سنت در امثال این مقام مقید است بادله قطعیه دیگر که دلالت
میکند بر توقف اسلام و ترتب ثواب بر آن بشهادت ان علیا ولی الله و ایضا در آیات مذکوره اسلام مشروط شده
است بصلوة و زکوة و جهاد و امثال آن از فروعات با قیام اجماع بر عدم توقف اصل اسلام بر آن امور و این کاشف
است که آیات مذکوره در مقام بیان ماهیت اسلام نیست و الا مدخلیت دادن فروع در اصل ماهیت اسلام
بالاجماع باطل است و ایضا در آیات دیگر ترتب ثواب و بیان مشروط شده باصلاح و اتباع ان با حسان و قبول
ولایت جناب امیر و اولاد اطهار او داخل در اصلاح و اتباع باحسان است و ایضا ایمان برسول خدا که در آیه
مذکور است شامل هر چه رسول او را آورده است میباشد و بعد از ثبوت تبلیغ حضرت رسول عهد
ولایت را قبول آن منفک از ایمان برسول نخواهد شد و اما از اکتفا بمجرد شهادتین در قبول اسلام از کسانیکه

داخل در اسلام میشدند پس او نیز اول امر مفوض است بمعاد زیرا که شبهه نبود در اینکه ارکان ایمان نیست مگر
آنکه حضرت رسول در قبول اسلام از مردم اخذ شهادتین بمعاد نمینمود و ثانیا محل است باینکه تبلیغ اجزاء ایمان
مثل نبوت با اصل ایمان است که منوط باستعداد زمان و اهل زمان است چنانچه از منشر و اختلاف در بعثت
نبی مختلف است پس چنانکه اجزاء ایمان نیز بتدریج بحسب استعداد زمان و استعداد مردم صورت بیان و تبلیغ
یافته بهمین سان ظهور قوی مقابل تبلیغ هر حکمی نیست و از اینجهت تا آخر تبلیغ ولایت از تبلیغ نبوت دلیل بر عدم
مدخلیت ولایت در ایمان نباشد و ایضا عهد ولایت محل ابتلاء ناس نبود مگر هنگام رحلت حضرت رسول از
از دار دنیا بنشاه اخری پس بدان وقت امر صریح الهی از مصدر جلال مقرون بالعتاب در نزول بصورت
نزول یافت و حضرت نیز بمقام امتثال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک باحسن انحاء تبلیغ و اکد اقسام آن
تبلیغ نموده مثل این نعمت که بهم چنانکه در سابق ذکر شد حضرت ولایت مآب را مقرون بذات اقدس خود
در موردی مولویتها و مسئل مولویت خود قرار داد چنانکه از مضامین در یک خطبه روز غدیر که بر تمام اهل سنت فنون
بتواتر رسیده صریح است در این باب خود آن بزرگوار غیر از تاکیدات حضرتنا قدس الهی بر دم خبر داد که ایها
الناس من قبلکم مثل شما نزدیک است زندگیان شما برفع پس اینها همه کاشف است از اینکه عهد ولایت زمانش
نزدیک برحلت سرور کائنات بوده چنانکه قاعده رسم اهل زمان هم در باب وصایت و نصب قائم مقام
در اموات خود وقتی است که احتمال موت نزدیک تر باشد مثل آنکه سفری نماید یا آنکه ناخوش شود یا آنکه بسن
اکثر اشخاص که عمر مینمایند برسد پس از این گفتهای ما معلوم گردید که هر زمان مقتضای هر تکلیف نیست یا
بسا میشود که نفوس اهل زمان از تحمل شدن بزیر بار تکالیف جدیده و سنگین نفرت مینماید بلکه سبب
قتل نفس او میباشد یا فتنه عظیمه حادث یابند از شنیدن وجوب اطاعت و قبول ولایت حضرت
امیر المؤمنین که چه خونها در حضور پیغمبر و بعد خود را مستوجب بلای الهی کرده اند زیرا که متحمل قبول ولایت آن
سرور نتوانست بشود این بود که بلطف الهی بتدریج از مصدر جلال صادر میشد و در مدت نزول قرآن
نازل گردید بنابقولی و از جمله اعتراضات او آنست که گفته است شیعه میگوید حب علی حسنة لا یضر معها
سیئة پس دیگر احتیاج است مر ایشان را بامام که مقرب طاعت و مبعد از معصیت بوده باشد [illegible]
غیر عارف بامام زمان و غائب شود با محبت علی و جواب این هم مثل جواب اعتراض سابق او است که گفته
این اطلاق هم بر حال خود باقی نیست بلکه مقید است بحب اولاد طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
است که شیعه میگوید سنی را محبت بر آن مولی نداده و اگر دعوی محبت نمایند دروغ است چنانکه در [illegible]
از وفیات الاعیان ابن خلکان ذکر شده که [illegible] علی با سنی گری جمع نمیشود و [illegible] گفته است که سنی
[illegible] نص علی [illegible] بلکه در حدیث شریف شیعه میگوید که معنی چنین است که سیئه با حب علی جمع
نمیشود یعنی هر که علی را [illegible] دوست دارد سیئه از او صادر نشود زیرا که قبول قول علی و اولاد طاهرین او در همه نواهی و
ترک معاصی لازم گرفته [illegible] معصیت از محبت نیز اگر محبت حقیقی که بر او گویند که همیشه محبوب محبوبش را منظور
داشته [illegible] بوده باشد که مبادا نقض غرض محبوبش را بعمل بیاورد پس معلوم گردید که معرفت ائمه
لازم است [illegible] چنانکه اخبار [illegible] در این باب مستفیض است که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین
ارکان دین [illegible] چنانکه محمد بن یعقوب باسناد خود از ابن اذینه روایت کرده
غیر واحد [illegible] که حضرت فرمود لا یکون العبد مؤمنا حتی یعرف الله و رسوله والائمة کلهم
و امام زمانه و یرد الیه و یسلم له ثم قال کیف یعرف الآخر و هو یجهل الاول و ایضا [illegible] از ابی حمزه [illegible] قال ابو جعفر انما یعبد
الله من یعرف الله فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا ضلالا قلت جعلت فداک فما معرفة الله قال تصدیق الله عز و جل
و تصدیق رسوله و موالاة علی و الائتمام به و بائمة الهدی والبراءة الی الله من عدوهم هکذا یعرف الله عز و جل [illegible]

بیست و چهارم آنست از خلاصه روایات مذکوره که مفاخر بعضی از آنها خبر بن مالک و لاینحصر ما ثابت ما ثابت شد که جاهلیت وارد
شده و از طریق عامه پنج حدیث ذکر نمودیم در این باب که ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام با یازده که از اولاد او از
اسلام و از ارکان ایمان است از انجمله روایت ابراهیم بن محمد الحموینی که حدیث اربع است باسناد خود الی ابی جعفر بن بابویه قال
نبانا ابی قال نبانا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن العباس بن معروف عن عبد الله بن عبد الرحمن البصری
عن ابی المعزا حمید بن المثنی عن ابی بصیر عن خیثمة الجعفی عن ابی جعفر قال سمعته یقول نحن امناء الله عز و جل و نحن حجة الله
و نحن ارکان الایمان و نحن دعائم الاسلام پس این اخبار و اخبار دیگر نزدیک بان مضامین و اخبار دیگر مسلم است و معنی است
بیان است و بعضی از انها در اثبات امامت ائمه اثنا عشر ذکر خواهیم نمود و همچنین اخبار دیگر که دلالت بر کفر جمیع مبغض
علی و اولاد او و منکر ایشان دارد است چنانکه از کتاب ابن مغازلی شافعی نقل شده که او در خصائص گفت قال رسول الله صلعم من
ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر یعنی کسیکه عداوت ورزد
در خلافت با علی بعد از من پس او کافر است و بتحقیق محاربه کرده است با خدا و رسول او و کسیکه شک کند در ولایت یا در حق
علی پس او کافر است پس منصف بصیر اگر درست تامل نماید در این اخبار میداند که کفر چه شخص کسیکه انکار ارکان ایمان دانسته
کرده و کدام عداوت بالاتر از این میشود که کسی پا بند بر در علی و صدا بلند نماید که بیرون بیا و گرنه امر مینمایم بحطب آتش
منزلتم این در را چنانکه صحیح کلام علمای خودشان است بعد از آن هر از بار بگویند که علی بار … اسد بیعت کرده و همچنین
اخبار دیگر که رسول خدا صلعم فرموده که علی با … ذکر نموده است و از جمله اخبار است که ازحد تواتر و لو معنی
گذشته یعنی بسیار که اگر همه احفظ اخبار باب در یقین بخود قطع حاصل میشود برای هر کسی هم بصدور آنها و هم بدلالت آنها که مقام
همه آنها خبریت علی بن ابیطالب است علیه السلام بعد از پیغمبر از همه امت بلکه همه بشر غیر از بعض اوصیا که در طی این
مبحث ذکر شده است و آن بیست و سه حدیث است بطریق عامه و بیست حدیث است بطریق خاصه بنابر انچه در غایة المرام
ذکر نموده است موفق بن احمد صدر الائمه اهل سنت بسند خود از انجمله خبر بیست که از سید الحفاظ ابو منصور بن شهردار
بن شیرویه بن شهردار دیلمی نقل کرده است که نوشت بسوی من از همدان که اخبرنا عبدوس بن عبد الله و او از شیخ ابو محمد
احمد بن محمد بن احمد البزاز ببغداد و هم از قاضی ابو عبد الله الحسین بن هارون بن محمد الضبی و هم از ابو العباس احمد بن محمد
سعید الحافظ و محمد بن حمد القطوانی باسناد خود از ابی … الانصاری و او از ابراهیم بن انس الانصاری و او از ابراهیم
بن جعفر بن عبد الرحمن بن محمد بن سلمه از ابی زبیر از جابر گفت که در خدمت رسول خدا بودیم که علی بن ابیطالب علیه السلام آمد پس
پیغمبر خدا فرمود بتحقیق آمد بسوی شما برادر من بعد از آن ملتفت بسوی کعبه شد و دست مبارک خود زد بر آن و فرمود
قسم بانکسیکه جان من در دست قدرت او است که این و شیعه او ایشانند فائزین در روز قیامت بعد از آن فرمود بدرستیکه او
اول شما است از جهت ایمان آوردن و وفا کننده ترین شما بعهد خدا و عادل ترین و اقوم شما است با مر خدا و اعدل
است در رعیت و … ترین شما … کننده بالسویه و بزرگترین شما است نزد پروردگار … جابر گفت که حق تعالی
فرمود نازل کرد این آیه را در حق او ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة راوی گوید هر وقت که علی علیه السلام می‌آمد
اصحاب میگفتند که قد جاء خیر البریة و در خبر دیگر که مسند بعطیه از ابی سعید که رسول خدا صلعم فرمود علی خیر البریة و در خبر دیگر که
… بصیر بن میمون که گفت شنیدم از انس بن مالک که گفت پیغمبر فرمود که ان اخی و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب و خبر
دیگر در قضیه منع فاطمه زهرا علیها السلام … یا خیر مؤمنان … شده … دیگر … از ان
ابی عبد الله قال قرأت علی رسول الله صلعم سبعین سورة و ختمت القرآن علی خیر الناس علی بن ابی طالب و در روایت عبد الله بن احمد
بن حنبل … در مسند … که گفت پیغمبر صلعم فرمود جبرئیل گفت یا محمد … بهترین … انسانی که …
… هاشم … باشد معلوم است که علی از بنی هاشم است و در کتاب صراط مستقیم گویا از … علیه الرحمه است
جماعتی از ثقات روایت کرده است و قیس بن حازم و … شیرازی و ابن مردویه و خوارزمی و ابن حنبل و
… بن سعد و … طبرانی که ان علیا خیر البشر من ابی فقد کفر و خیر البریة و خیر الخلیفة و خیر من اخلف و خیر الناس …

فضایل اهل بیت بسایر اخبار متفق علیها

الی الحدیث بطرق متعدده بعبارات مختلفه در بعضی افضل امتی و در بعضی خیر الخلق و الخلیفه و در بعضی خیر من اترک بعدی و ابن شاذان
بطرق متعدده از ابی هریره قال قال رسول الله صلعم خیر هذه الامة من بعدی علی بن ابی طالب و فاطمه و الحسن و الحسین و من قال
غیر هذا فعلیه لعنة الله و بسند دیگر از عمامه و ابن کرنه بعبارت قال رسول الله صلعم انا سید الاولین و الاخرین و انت یا علی
سید الخلایق من بعدی و بسند دیگر ابن شاذان از عمامه بعبارت قال لی جبرئیل یا محمد علی خیر البشر و من ابی فقد کفر و بعبارت دیگر
یا علی انت خیر البشر لا یشک فیه الا کافر و ایضا ابن شاذان بحذف الاسناد عن سعید بن جناده یذکر انه سمع النبی صلعم یقول
ان علی بن ابی طالب سید العرب فقیل له انت سید العرب فقال انا سید ولد آدم و علی سید العرب من احبه و تولاه احبه الله
و هداه و من ابغضه و عاداه اصمه الله و اعماه علی حقه حقی و طاعته طاعتی غیر انه لا نبی بعدی و من فارقه فارقنی و من
فارقنی فارق الله انا مدینة الحکمة و هی الجنة و علی بابها فکیف یهتدی المهتدی الی الجنة الا من بابها علی خیر البشر من ابی
فقد کفر و ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین در فضایل مرتضی و البتول و السبطین از شیخ تاج الدین علی بن الحب بن عبد
الله الخازن شفاها ببغداد بوسایط چند از عبد الله بن علی قال قال رسول الله صلعم من لم یقل علی خیر البشر فقد کفر و ابو الحسن
الفقیه بن المغازلی الشافعی در کتاب مناقب از ابو غالب تا مسند بابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلعم مرض الی ان قال لفاطمة
علیها السلام منا افضل الانبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک الخ و ایضا ابراهیم بن محمد حموینی از شیخ الامام
ابو عمرو الموفق الاوکانی بقرائتی علیه فی صفر سنة [illegible] و ستین و ستمائة باسفراین و ساق سنده الی علی بن الهلالی عن ابیه
قال دخلت علی رسول الله صلعم و هو فی الحالة التی قبض فیها فاذا فاطمة عند راسه فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله
طرفه الیها فقال حبیبتی فاطمة ما الذی یبکیک فقالت اخشی الضیعة من بعدک فقال یا حبیبتی اما علمت ان الله عز و جل اطلع
علی الارض اطلاعة فاختار منها اباک و بعثه برسالته ثم اطلع اطلاعة فاختار منها بعلک و اوحی الی ان انکحک ایاه یا
فاطمة و نحن اهل بیت قد اعطانا الله عز و جل سبع خصال لم یعطها احدا قبلنا و لا یعطی احدا بعدنا انا خاتم النبیین و اکرم
النبیین علی الله عز و جل و انا ابوک و وصیی خیر الاوصیاء و احبهم الی الله عز و جل و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و احبهم
الی الله عز و جل و هو حمزة بن عبد المطلب عم ابیک و عم بعلک و منا من له جناحان اخضران یطیر مع الملائکة حیث یشاء
و هو ابن عم ابیک و اخو بعلک و منا سبطا هذه الامة و هما ابناک الحسن و الحسین و هما سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما
و الذی بعثنی بالحق خیر منهما یا فاطمة و الذی بعثنی بالحق ان منهما مهدی هذه الامة اذا صارت الدنیا هرجا و مرجا و تظاهرت
الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم علی بعض فلا کبیر یرحم صغیرا و لا صغیر یوقر کبیرا فیبعث الله عز و جل عند ذلک منهما
من یفتح حصون الضلالة و قلوبا غلفا یقوم بالدین فی آخر الزمان کما قمت به فی اول الزمان و یملأ الارض عدلا کما ملئت جورا
و ظلما یا فاطمة لا تحزنی و لا تبکی فان الله عز و جل ارحم بک و ارأف علیک منی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوجک
الله زوجا و هو اعظمهم نسبا و اکرمهم نصبا و ارحمهم بالرعیة و اعدلهم بالسویة و ابصرهم بالقضیة و قد سألت ربی عز و
جل ان تکونی اول من یلحقنی من اهل بیتی قال علی ع فلما قبض رسول الله صلعم لم تبق فاطمة بعده الا خمسة و سبعین یوما حتی
الحقها الله به ع و بعد از انضمام اخبار وارده بطرق خاصه باین اخبار مذکوره قطع حاصل میشود بتواتر آنها و من شک
فی ذلک فلیعالج لمه و آنچه دلالت این اخبار اولا آنست که لفظ خیر بعد از اضافه بسوی امت یا بسوی بشر یا بسوی خلق
یا بسوی ناس یا بسوی من ترک بعدی افاده عموم خیریت و افضلیت مینماید نسبت بمن اضیف الیه و آن هم معلوم است
که جمیع بشر است یا جمیع امت است یا همه مردم است و مقید بهیچ چیز نیست در هیچ یک از اخبار پس معلوم است که خیریت
آنسرور نسبت بهمه اوصاف مستحسنه عند الله و عند الخلق در هر چیز عموم و اطلاق دارد و ثانیا آنکه صفاتی که در آنها
لازم [illegible] بزرگی حسب و نسب و رحم ترین مردم بودن برعیت و اعدل الدیان در قسمت بالسویه و ابصر ترین امت بقضایا
[illegible] درجه خیریت واوفی ترین انسان بودن بعهد خدا و اولین ایشان بودن در ایمان در کدام ایمان آن ایمانی که
[illegible] بطریق عامه در رسوخ ایمان آنسرور و شدت و قوت یقین آن سرور وارد است و [illegible]
[illegible] جمله اخبار عامه روایت موفق بن احمد است از علامه خوارزمی [illegible] ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری

۱

۳ و اکرم المخلوقین الی الله عز و جل

فصل [illegible] مشتمل علیها

شواهد و طرق الا اسنادیست امین ابو الحسن بن موسی الرازی و او از حافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین السمان و او از ابو الحسن
علی بن الحسن العریشی بالکوفه و او از ابو العباس احمد بن علی المرهبی و او از علی بن العباس و او از محمد بن نسیم ابو الطاهر
الوشاق و او از جعفر بن محمد حکیم الخثعمی و او از ابرهیم بن عبد الحمید و او از رقبه مصقلة بن عبد الله بن خویلد بن صبیح از پدر
خود از جد خود که قال جاء رجلان الی عمر فقالا له ما تری فی طلاق الامة فقام الی حلقة فیها رجل اصلع فقال له ما تری
فی طلاق الامة فقال بیده اثنتان فالتفت الیهما فقال اثنتان فقال احدهما جئناک و انت امیر المؤمنین فسألناک عن
طلاق الامة فجئت الی رجل فسألته فوالله ما کلمک فقال عمر ویلک اتدری من هذا هذا علی بن ابی طالب سمعت رسول
الله صلعم یقول لو ان السموات و الارض وضعت فی کفة و وضع ایمان علی لرجح ایمان علی و همین حدیث را شنیده عمر و نیز
و ایضا موفق بن احمد روایت کرده که پسیار معتبر است ابن عباس که گفت روزی حضرت رسول صلعم در منزل من بود که جبرئیل
امد حضرت او را و رایش رسول خدا صلعم خندید چون رفت گفتم یا رسول الله چه چیز ترا خندانید فرمود
جبرئیل من خبر داد برادر که شمر علی بن ابی طالب در جایگاه ها ی خود را میخرامید و خواهید بود بعض جنید
او باز شد بود لباس او را کشیدم با وی که ان بن نامی سرد بی ایمان او را بنجو بکر و سید بعالب من خبر که بن باب در
حدیث خاصف النعل است که بعضی ذکر شده و از انجمله احمد بن حنبل و حدیث جمع بین الصحاح الستة عبدری از
سنن ابی داود و صحیح ترمذی بلا سند ابن المجلد ابو الحسن الفقیه ابن شاذان در مناقب المائه من طریق العامه رفعه
الی جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله صلعم اقدم امتی سلما و اکثرهم علما و اصحهم دینا و افضلهم یقینا و
اکملهم حلما و اسمحهم کفا و اشجعهم قلبا علی و هو الامام بعدی و الخلیفة بعدی و ابن مغازلی شافعی حدیث عمر را بعینه در مناقب
خود ذکر نموده و خطیب در تاریخ خود و سمعانی در فضائل از ربعی بن حراش عن علی قال قال النبی صلعم قال لا تنتهوا یا معشر قریش حتی یبعث الله رجلا
امتحن قلبه بالایمان و این هم حدیث خاصف النعل است که ابو بکر و عمر بطمع ان افتادند و پرسیدند یا رسول الله صلعم
ان فرمود نه ولکن او خاصف نعل من است پس کسیکه دارای این همه فضائل و صاحب وفضایل کمال پسندیده باشد
و ان هم همه از لسان مبارک رسول خدا ان هو الا وحی یوحی جاری شده باشد که هر یکی از ان فضائلها محض ابن رکوا
است و هرا بیان در دیگران پیدا نبود و نخواهد بود لا یق امامت و خلافت است بعد از پیغمبر تصریحات متعدد
از مشایخ انسر قریه یا کسی که در قران همه آیات لوم و مذمت در شان ایشان بوده باشد مثل آنکه در روایات شیعه
ان الله یامرکم بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم به تفسیر شده است به نبی و وصی و خلفا عدل
تفسیر رسول خدا مفسر است بعلی بن ابی طالب و فحشاء مفسر است باول و منکر مفسر است بثانی و بغی مفسر است
بثالث بمناسبت طغیان و ظلم ان و مرویست که آیه ان یدعون الا اناثا مفسر است بثانی و بهمین [illegible] مناسب
است و امام علیه السلام تمسک نمود بااین آیه بر داشتن او مرض ابنه را و هکذا آیات بسیار مثل عتل بعد ذلک زنیم
که در شان ثانی است پس بر دوازده خبری که حضرت بن بابویه کرامات او معترض شد و همه انها منتهی شد برسول
خدا صلعم فطره بود در تحلیل [illegible] که استقصاء همه انها او یکمرتبه از اول تا آخر نقل از آن معلوم نیست که قدرت داشته
باشد و بر حیز معنوی که در کتب خود شان علمای خود شان حکایت کرده [illegible] دو نوع است یکی آنست که صراحت
لفظ دلالت بر امامت و خلافت آن بزرگوار دارد بطوریکه هر کس هر قدر سواد بوده باشد بفهمد دلالت
او را و نوع دیگر آنست که دلالت آن اختصاص بعلما و اهل سواد دارد و این قاصر از هر دو نوع [illegible] بطریق اختصار
در مجالس ذکر نموده هر کسی را بهره از ان باشد و محقق نماند بر ناقد اخبار و آثار کتب علمای اخبار اهل سنت
و جماعت که ذکر کردن ایشان این اخبار در کتب خود شان دلیل است بر حقیقت مذهب شیعه و اصحاب ائمه اثنا
عشر علیهم السلام زیرا که عادت متعصبین چنین نمیکند که شخص خلاف مذهب خود را در کتب و تصانیف خود
[illegible] دشمن [illegible] باشد و بعضی بحول نقل از موده اند که منقول [illegible]
[illegible] روایت مرحمت دین و مذهب نکرده باشد [illegible] و نظر او صحت [illegible]

[illegible]

اگر ... [illegible] ... با شد ... که جمع ... علما از اهل سنت کرده مقام جواب ... احادیث ... [illegible]

[illegible] ... باشد ... [illegible] ... بکرده باشد ... [illegible]

[illegible] ... علمای ... شیعه ... [illegible] ... نظر ...

[illegible] ... از احادیث ... عامه ... [illegible]

[illegible] ... احادیث ... [illegible]

[illegible] ... باشد علمای عامه ... شیعه ... [illegible]

[illegible] ... اهل سنت ... نظر ... کرده ... کتب احادیث ... [illegible]

[illegible] ... روایت ... روایت نکرده ... [illegible]

انکار ... [illegible] ... چنین نمیکنند بلکه احادیث آن کتاب را کالوحی المنزل ...

... [illegible] ... طریقه ایشان است که ... خبر واحد ... اعتباری ندارد ...

گویند ... کتاب ... [illegible] ... صاحب کتاب ... علمای محدثین و علمای عامه است ...

صحیح بخاری که ... [illegible] ... جمع شده بود ... قرآن اهل ... و محدثین

مذاهب ... [illegible] ... نمیخواستند ... [illegible] ... هایی ... را

حفظ کردند تا اقرار کردامند ... [illegible] ... عهد ولیعهدی حضرت رضا علیه السلام ... [illegible] ... محدث

... جمع شدند ... [illegible] ... آنحضرت کرد و صحبت علمی با آنحضرت نمود چنانکه مجلسی علیه الرحمه در تذکرة

الائمه از احوال ... [illegible] ... و همچنین صحیح محمد بن مسلم که از کتب معتبره ایشانست و غیر آن از کتب معتبره ایشان

[illegible] ... احادیثی که دلالت جلی و دلالت خفی دارد ... مذهب عامه و

با وجود این همه علمای ایشان ... [illegible] ... موقوف به بیعت ...

و مجرد ... شخص ... نبوت و وصایت ... وجوب اطاعت نبوده چنانکه ... بیعت مسلمین با حضرت رسول صلعم

بعد از قبول اسلام شاهد ... [illegible] ... نصوص خلافت ... صحابه و تابعین

[illegible] ... بیعت ... بعد از حضرت رسول ... با علی بن ابی طالب واقع نشد ...

زعم ایشان منتقل با بی بکر ... [illegible] ... خفا بیرون ... حق ...

تا انقراض خلافت ... بنی امیه ... [illegible] ... علیهما السلام بود شروع در ظهور و بروز کرد ... تا و

... [illegible] ... تا در زمان هرون الرشید مامون ... مجلسی کرد ... علمای فریقین

... مذهب ... [illegible] ... در کتب تواریخ و کتب احادیث تفاصیل مناظرات فریقین مذکور است و

... [illegible] ... علمای غیبت کبری ... بازار علم کلام در مسائل کلامیه ...

... فریقین ... [illegible] ... کتب کلامیه عنوان نمودند ... از مسائل کلامیه

... از طرف ادله عقلیه و نقلیه باثبات مذهب ... اقامه نمودند تا آنکه حال الحمد لله حقیت مذهب

شیعه بمنصه ظهور و مرتبه وضوح رسید که هر طالب حقی بی شائبه لجاج و عناد و تعصب ... بمذهب ... نکند

و منقول است که جمله از علمای اهل سنت ... [illegible] ... بمذهب ... شیعه ... و بعضی

کتمان نمودند ... [illegible] ... بلکه بعضی از علما ... [illegible] ... علمای اعصار ... و ... رد

و لجوئه علما ... نصوص چنانکه ذکر شد ... [illegible] ... نصوص ... که این نصوص اخبار

... [illegible] ... احاد ... شد که ... گویند که این نصوص در کتب مناقب مذکور است

نه در کتب صحاح معتبره ... از کتب صحاح ایشان نقل کنند نص ... گویند کتب صحاح نیز احادیث غیر معتبره ...

... [illegible] ... کتب صحاح است ... [illegible] ... مذهب ... شده ...

اسلام منطبق گردد حقیقت خلافت خلفا را ازین نصوص باطل کردن بنوعی که الا الصحابه سابقین آمده که دلالت بخلافت بلا فصل
خلفا بوده است بلکه جمیع اهل اسلام خلفای راشدین را چهار نفر معتقد اند و اگر دلالت بر خلافت غیر خلیفه بودی دیگران نیز
در اثبات آن ذکر یا علی مشهد و مثال ابن تیمیه امثال ابن تیمیه تنصیص کرده اند که ملا [illegible] علیه الرحمه با ذکر این نقل کرده اند
همین است ولکن جواب این آنست که هر یک از نصوص مذکوره اگرچه خبر واحد بود ولیکن باید که اسناد داد اصول دین
باشد لکن قدر مشترک آنها تواتر معنوی است زیرا که هیچ متواتر معنوی نه الا [illegible] بعضها و آنچه گفت از عدد نصوص
مذکوره ندیدیم بلکه علاوه این نصوص اخبار [illegible] از حد تواتر متجاوز است بیشتر است چنانکه بر اهل علم [illegible]
سید تواتر و شرائط آن مخفی نیست زیرا که حد تواتر نزد بعضی از ایشان چهار نفر است بعضی پنج و بنزد بعضی هفت
و بنزد بعضی ده و بعضی دوازده و نزد بعضی بیست و نهی باشد بلکه مدار بر مدلولیت کثرت است که محصول علم و این مختلف
میشود باختلاف مقامات کما هی باشد از جهت وثاقت راوی و عزیمت خبر با ذهان و بعد راوی از دواعی کذب یا جمع
نقرها حاصل شود و مسئله امامت چنین است زیرا که بنای عمل تابعین بر اتفاق و ذکر اخبار موثوق بها است بلکه اهل تواریخ
بنزد کتب تواریخ خبر [illegible] بای موثوق بها انگشته شاهد حال اهل حدیث از فرق مسلمین اقل از شاهد حال مورخین
نیست مضمون ان اخبار کان استخلاف حضرت رسول است حضرت امیر المؤمنین را [illegible] از هان است نظر باینکه
انبیای سلف جمیعا را استخلاف و استنصاب بوده چنانکه در حدیث جابلقا مذکور شد با آنکه حدیث غدیر با آن همه
استحکام و حدیث منزلت با آن همه تقات [illegible] هکذا احادیث ثانی [illegible] و حدیث الثقلین که همه صریحند در دلالت و امثال آن تا
و مناقب مسلمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که موید نصب علی بن ابی طالب است بخلاف که مضمون اینها کمال قرب
با ذهان دارد حتی اینکه هر گاه خبر واحد بودی بسبب قرائن مقطوع الصدور بوده و منافات مضامین آنها با مضامین
صاحب کتاب خود بنفسه قرینه مفید قطع است چه رسد باینکه منضم شود بآن کثرت مخبرین در چنین مقام که تواتر معنوی
بهیچ باید [illegible] نیست نقرها حاصل بشود پس چگونه بعدد نفر باشد تواتر حاصل نشود پس قول ابن تیمیه و امثال و اینکه
چون نصوص خلاف بر خلاف ضرورت اسلام است و بنا بر التفات بآنها نمودن برفرض صحت آن بسیار کلام متین
است لکن سخن در آن اسلامی است که این نصوص منافی آنست ما را اعتراف بچنین اسلام نیست اگر مقصود از اسلام
اسلام تام باشد و اگر مقصود اسلام ناقص باشد پس منافات با او چه ضرر دارد قالوا عجبنا الکلس لیس بطاهر قلنا نتقیه
شقوق ثلثه غرض ما ابطال چنین اسلامی است که رسول خدا از آن بیزار بوده باشد بلکه اجلاف عرب و طغاه و بغاه امت
آنرا احداث کرده و پسندیده اند در مقابل قول خدا و رسول او بلی این سخن باید در احکام فروع باید گفت نه در اصول دین
یعنی بعد از فراغ حقیقت اسلام و معرفت اجزاء و شرائط آن پس هر گاه در احکام فرعی اخبار منافی اسلام وارد شود
طرح آن لازم است و اما اگر حقیقت اسلام و شرائط و ارکان و اجزاء آن نصوص متواتره وارد شود لا بد قبول باید کرد
و قطع اینکه این نصوص مخالف ضرورت اسلام است غلط محض است و از اینجا معلوم شد که قضیه بعکس مراد ابن تیمیه و
امثال و تابعین است نظر باینکه مدخلیت [illegible] و اصحابهم بادله قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت است و بعد از ثبوت
آن هر گاه اخبار و روایاتی که عامه در خلافت و فضیلت ابی بکر و صاحبش نقل میکنند تحقیق الصدور از حضرت
رسول باشد [illegible] آنها لازمست زیرا که خلافت ایشان بمذهب اهل سنت از فروع دین است و هر خبر که
در فروع دین منافی اصول دین باشد اعتنا باو نیست چه قطعی الصدور و چه ظنی الصدور باشد و اما اینکه در [illegible]
و اجماعا [illegible] در صحت خلافت خلفای ثلاثه بر مخالف ایشان کفر و الحاد است جواب آنست که اتفاق [illegible]
از هم نبود بلکه [illegible] و زبیر و بعضی بکره و بیعت نمودند و بعضی اصلا قبول نکردند مثل ابوذر غفاری علیه الرحمه تا بحدیکه اهل
شام و نواحی آن دعوت بتشیع نمود تا بحدیکه معاویه بقتل او مکتوب بعثمان کرد اگر ابوذر در شام بماند امر تو فاسد
خواهد شد و عثمان او را بمدینه برگردانید و او را از مدینه [illegible] بربذه بوده باشد که بسیار مکروه میدانست
و [illegible] از فقر و فاقه [illegible] وفات نمود و قافله رسید [illegible] ما اهل [illegible]

شود پس [illegible] ایشان [illegible] رسول الله [illegible] ثابت است و لا [illegible] و با وجود آنکه [illegible] رسول خدا
شنیده بودند که [illegible] و امامان [illegible] است [illegible]
اهل [illegible] اهل [illegible] بزرگان [illegible] است و هکذا اند [illegible] اطراف اکناف عالم [illegible] و کبار بزرگان شیعه [illegible]
بکرند [illegible] غصب خلافت [illegible] امت [illegible] شیعه گری کار [illegible] ابی بکر
اسماء ایشان مضبوط و مذکور است که ان شاء الله در محل خود [illegible] خواهد شد و [illegible] معلوم الحال [illegible] چنانکه
مذکور شده است و اما [illegible] دلالت بر نصوص مذکوره بعضی از آنها ذکر شد که گویند وصی [illegible] او گویند که ظاهر
[illegible] باشد و خلافت بیش از [illegible] وصایت معنی ندارد و [illegible] معنی
[illegible] است [illegible] و خلافت [illegible] صحیح در امامت ثابت شود گویند دلالت بر [illegible] منصب [illegible]
و اگر لفظ امامت ثابت شود چنانکه [illegible] حسنین علیهما السلام ابنای هذان امامان قاما او قعدا گویند [illegible] در
خلافت [illegible] امامت [illegible] صلوة [illegible] امامت و اگر لفظ امارت ثابت شود چنانکه [illegible]
[illegible] امارت [illegible] است [illegible] لشکر [illegible] و خلافت و عام دلالت بر [illegible] ندارد عجب است [illegible] این طایفه [illegible]
خلافت [illegible] تمسک کرده اند با آنکه رسول خدا [illegible] امامت نماز [illegible] دلیل [illegible] بر خلافت [illegible]
[illegible] و تناقض در کلمات ایشان درین باب [illegible] از حضرت رسول [illegible] روایت میکنند که [illegible] نحن معاشر
الانبیاء لا نورث درهما و لا دینارا [illegible] جواب [illegible] طاهره سلام الله علیها [illegible] غصب [illegible]
و صایت [illegible] احتمال میکنند [illegible] محتاج [illegible] کردن نباشد [illegible] اگر مال [illegible]
و از جمله مناقشات [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] این نصوص که شیعه ادعا میکنند [illegible] افاده علم نکرده است
و اگر متواتر بودند [illegible] افاده علم [illegible] تواتر افاده علم است جواب ازین مناقشه [illegible] اولا آنکه منشا
این مناقشه [illegible] ثانیا آنکه ادله مذکوره از عقل و نقل [illegible] صحت آنها چنانکه در کتب صحاح
خود نقل کرده اند مقدم است بر وجوه مناقشه که کرده اند بر فرض که این وجوه [illegible] قطع حاصل
شود و لکن [illegible] تعارض نفی و اثبات است و ادله اثبات مقدم است چنانکه در اول کتاب در مقدمات
مذکور شد [illegible] دوم آنکه اگر این نصوص ثابت بودندی همه صحابه کلا بر خلاف آنها اجماع [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible] صاحب [illegible] عشره و قوم [illegible] از خوف و اجماع بر امامت [illegible]
که [illegible] مخالفت صریح [illegible] حضرت رسول [illegible] آنحضرت [illegible]
فرموده اند که ایشان [illegible] اگر [illegible] ابی بکر [illegible] علی [illegible]
که ابی بکر و عمر منافق بودند و دشمن علی [illegible] لکن دیگران چنین نبوده اند و اگر [illegible] دیگران هم دشمن علی و با منافقی
بودند مثل خالد و ابو عبیده و امثال ایشان که بیعت کردند با ابی بکر چنانکه شیعه ادعا میکنند لکن اکثر [illegible] اهل عداوت
با خانواده رسالت نبوده اند و صاحب جند و عسکر ایشان بودند [illegible] سبب مخالفت صریح حضرت رسول [illegible]
و [illegible] اختیار کنند که دشمن خدا و رسول بوده [illegible] بخوف و رجا [illegible] معلوم شد که حضرت رسول علی را خلیفه [illegible]
بود جواب [illegible] که صحابه در آن وقت [illegible] بودند جمله منافق بودند یعنی در واقع ایمان بحضرت رسول نیاورده
بودند و از خوف و رجا اظهار ایمان میکردند چنانکه میفرماید قالوا آمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و هکذا سایر آیات
مثل آیه شریفه که یقولون آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم و جمله دشمنی با حضرت امیر المؤمنین داشتند بجهة خونها که آنحضرت
از ایشان در غزوات ریخته بود مثل بنی امیه و امثال ایشان از قبایل قریش که معروف بعداوت با اهل بیت بودند حتی در غزوه
صفین احدی از ایشان با آنحضرت [illegible] با معاویه بودند و ایشان [illegible] بودند که همه [illegible]
معاویه بودند از قریش [illegible] قاضی علیه الرحمة نوشته است و جمله از ایشان ضعیف الایمان بودند و نتوانستند از خوف
یا [illegible] منصب ایمان خود را اظهار سازند بسبب ضعف نفوس ایشان مثل زید بن ارقم و انس بن مالک که اعتراف کردند

ومنها [illegible] علیهما

بکار نمی آید که کار اصحاب [illegible] از سلف [illegible] شدند [illegible]
مصطفی و لعن ما نالوا و قتل اهل العلم [illegible] چنانکه [illegible] ذکر [illegible]
کثیره از کتب عامه نقل شده که حضرت رسول [illegible] از اصحاب من [illegible] میخواهند [illegible] ملحق شوند
ملائکه ایشانرا منع میکنند [illegible] ایشانرا اصحاب من هستند بگذارید تا بمن وارد شوند ملائکه گویند یا
رسول الله بعد از تو نمیدانی چها کردند و تغییر و تبدیل نمودند [illegible] طلحه و زبیر [illegible]
شان کرده بودند و وفات [illegible] بعد از [illegible] علیه السلام را
شکستند تفصیل [illegible] کتب [illegible] صاحب نص کامل [illegible] ایمان را ضایع نمود
نظر [illegible] بخلاف [illegible] شد و بیعت ابوبکر [illegible]
مولای او اسد الله الغالب را [illegible] بیعت [illegible] ثانی فرمایش فرموده
که عبد مسلم یعنی سلمان بنده فرمان بردار است [illegible] جماعتی که [illegible] چگونه میگذارد پای
نص [illegible] که کسی [illegible] در باب نص پیغمبر [illegible] باشد احتمال
دارد که صحابه باجتهاد و رای قاصر خود مخالفت نصوص خلافت نموده از علم اعراض نموده باشند چنانکه ابن ابی
الحدید گوید از استاد خود سوال کردم که آیا [illegible] با وجود نص بر خلافت علی صحابه با ابی بکر بیعت نمایند گفت
چه استبعاد دارد صحابه خصوصا حضرت خلیفه ثانی در مقابل حضرت رسالت پناه اجتهاد خود را در بسی موارد
زیاده مقدم داشت بر نص پیغمبر مؤلف گوید خلیفه را [illegible] ابن ابی الحدید بهره از علم نداشتند که بفهمند اجتهاد در
مقابل نص باطل است خلاصه گفت چه استبعاد دارد که نصوص خلافت حضرت علی را از روی اجتهاد ناقص خود طرح
نموده و اوضاع بیعت را فراهم آوردند [illegible] علی علیه السلام حق محض و محض حق بود [illegible] حضرات بیعت کننده
[illegible] از بیت المال [illegible] مصلحت اسلام باعتقاد فاسد
خود شان [illegible] اعراض نمودند و ابو بکر را اصلح بحال امت و احفظ حوزه اسلام [illegible] اختیار نمودند و [illegible]
از این فرق را انکار نتوان نمود و بعد از [illegible] صحابه حضرت رسول [illegible] پس از عمل چنین صحابه چگونه استدلال
توان نمود [illegible] بخلافت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراض سیوم ایشان بر نصوص آنست که گفته اند اگر پیغمبر تصریح
بر خلافت علی کرده بود [illegible] علی واجب بود که در مقام احقاق حق خود بر آید و مطالبه نماید خلافت را نظر بشجاعت
وی و اقوی بودن او از جهت عشیره از همه طوایف چه بنی هاشم کلا با آنحضرت بودند سعد بن عباده که بیعت با ابی بکر
نکرد [illegible] رئیس قبیله خزرج از انصار بود و عباس بعلی گفت بیا تا با تو بیعت کنم تا بگویند که عم پیغمبر با علی بیعت کرد [illegible]
[illegible] و ابی بکر شیخ [illegible] ضعیف [illegible] عشیره داشت [illegible] مذهب شیعه [illegible] جهل و بخل [illegible]
[illegible] حسب و نسب که علی [illegible] با ابی بکر بیعت [illegible] علی [illegible]
[illegible] باعصمت و شجاعت [illegible] اعتقاد دارند [illegible] علی [illegible] خلیفه
نمیدانست [illegible] خلیفه [illegible] اقدام بر خلافت نکند [illegible] ابو بکر [illegible]
کرد و علی التقدیرین خلافت [illegible] مذهب شیعه [illegible]
[illegible] مطالب حق [illegible] ممنوع [illegible] تصرف در امور
امت [illegible] وظیفه خلافت [illegible] مشروط بتمکین امت [illegible] مشروط باشد [illegible]
امت خلافت ایشان [illegible] نسبت [illegible] تحصیل مال که
[illegible] واجب نیست [illegible]
[illegible] سقیفه [illegible]
[illegible] مشروط [illegible]

دائم مطلق است یا مشروط بچیزی است بنای علما بر واجب مطلق بودن امت زیرا که اصل عدم اشتراط محکم است تا شرطی از خارج ثابت شود و این از باب مجاز است که لفظی به معنی بوده باشد که اطلاق [illegible] باشد ولکن در ما نحن معلوم نیست که وجوب مطالبه حق بلکه ثابت شده است پس بنابراین جواب مجیب حق است [illegible] ما نحن فیه بجای اصول نیست زیرا که سابقاً گفتیم اولا فرصتی برای آنحضرت نداد که از تجهیز جنازه رسول خدا فارغ شوند تا مطالبه خلافت نماید بلکه ایشان رفتند بسقیفه و آنحضرت را تنها گذاشتند با [illegible] بعد و ثانیاً آنکه میگوئیم آنحضرت بقدر امکان مطالبه نمود و احتجاج با جمیع نمود چنانکه ذکر خواهد شد لکن سود نداد چنانکه ابن ابی الحدید نقل کرده [illegible] کتاب معاویه با آنحضرت که از جمله فقرات آن اینست که نوشت با آنحضرت و عهدناک امس تحمل قعیدة بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک حسن و حسین یوم بویع ابوبکر الصدیق فلم تدع احدا من اهل بدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و ادلیت الیهم بابنیک و استنصرتهم علی صاحب رسول الله فلم یجبک منهم الا اربعة او خمسة و لعمری لو کنت محقا لاجابوک و لکنک ادعیت باطلا و قلت ما لا یعرف و رمت ما لم یدرک اگر گویند حق خلافت بنابراین مشروط شود بشرطی که حاصل نشده بود پس حق خلافت از برای علی محقق نگشته جواب گوئیم اشتراط وجوب مطالبه کند مگر بشروطی بلکه مختار است در مطالبه عدم آن اگر گویند که این بعینه صورتی است که جهت حق الهی در او نباشد و الا مطالبه از جهت اخذ حق الهی لازم بود باشد خلافت چنانکه تعلق بخلیفه دارد همچنین تعلق بامت نیز دارد و از جهت تعلق بامت و اشتمال آن بر مصلحت دین ایشان جنبه حق الهی دارد و از این جهت واجب نیست بر خلیفه مطالبه حق خلافت تا حق امت ضایع نشود جواب این است که معنی این کلام راجع است باینکه لازم است بر خلیفه که اجبار کند امت را بر اطاعت و این مطلب محال بلا [illegible] است زیرا که [illegible] لازم است ارشاد و اعلام است و بعد از عالم بودن امت بخلافت آن حضرت مطالبه خلافت بجمیع وجوه لازم نباشد اگر گویند از باب امر بمعروف تعرض بر خلافت لازم است هر چند امت عالم و عاصی باشند جواب گوئیم وجوب امر بمعروف در اصول دین ثابت نیست و لهذا رسول بعد از تبلیغ تمام و اتمام معجزات قاهرات با اعراب بنای وضع جزیه و مساوکه با اهل کتاب گذاشت اگر گویند قبول جزیه در حال عجز از اجبار بر اسلام بود نه با حال تمکن جواب گوئیم که این خلاف ضرورت است چه بداهة معلوم است که حضرت رسول از یهود و نصاری قبول جزیه میفرمود با قدرت بر اجبار چنانچه از نصاری نجران بعد از خوف از مباهله جزیه قبول نمود و ایضاً با اخبار قطعیه متواتره ثابت است اشتراط اقامه بن [illegible] بخصوصه غنی از ثروت و سلطنت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بتمکن امت و حضرت رسول وصیت نمود علی را بترک جهاد و قتال با قوم ذین بلی میگویند بعد از وجود معین [illegible] اثر [illegible] بمعروف از مجرد دعوی خلافت حاصل نمیشود بلکه لابد است از قیام بجدال و نزاع و سفک دماء و قهر و غلبه معلوم است که از قهر و غلبه قبول ولایت از روی حقیقت و حسن سریرت از برای امت حاصل نمیشود زیرا که امورات قلبیه و اعتقادیه قابل اجبار نیستند قبول صوری بی عقد قلب اصلا هیچ معروفی نیست چنانکه کفر پنهانی از روی الجاء داخل هیچ کفری نیست پس از باب امر بمعروف نیز وجوب مطالبه خلافت با امیر المؤمنین علیه السلام ثابت نمیشود و این است سر قبول جزیه از اهل کتاب بلی هرگاه اسلام صوری مقدمه باشد از برای ایمان اعقاب به بعد از دو وزه اول نمیکه بر مفسده سفک دماء و سایر محذورات فایق باشد قیام بحرب از برای هر یک از الطرفین لازم است و لهذا حضرت رسول گاهی قبول جزیه مینمود و گاهی قتال و حرب مینمود چه معرفت این شرط منحصر بذات پاک علام الغیوب است و آگاهی بر آن نیست مگر بتلقی از وحی الهی [illegible] معروف عملی تابع محض رضای سبحانی و مقصود نظر بر کرد به حضرت الهی و وصی او بود و از [illegible] بحرب معاویه و اهل نهروان و جمل اقدام نمود و بحرب صحابه و احکام [illegible] [illegible] فالقدر [illegible] مقدمه شرعیه نیست که تمکن و قدرت آنحضرت بوده است بر احقاق حق [illegible] و [illegible] و تمکنات خواهد بود و این مقدمه هر باید احکام منع ممنوع است زیرا که [illegible] و [illegible] و کسی [illegible] احصاء [illegible] [illegible] اعلام [illegible] [illegible]

(حاشیه:) مطالبه مقامات با [illegible] حق و منع آن از دو شق الکه هر کدام گوید دینی باشد بر کسی لازم نیست اورا

[illegible] مطاعن [illegible] متفق علیها

هر چند بشیر ابن سعد انصاری و جمعی دیگر از انصار بعد بیعت خدمت آنحضرت آمده عرض کردند که اگر تو دعوی خلافت مینمودی
دو نفر در تو خلاف نمیکردند بلکه جمیع خلایق اطاعت بر قدم مبارک تو میگذاشتند لکن امثال این سخن بعد از انقضا
وطر از فنون سیاست است عقلا دانند که محض کذب و دروغ بحت بوده است و موید این مقال آنست که جمعی از مهاجر
و انصار در اخبار است که چهل نفر خدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند ما تو را یاری میکنیم و حق خلافت را از تو
میدانیم حضرت فرمودند اگر چنین است چون صبح شود با شمشیرهای برهنه و سرهای تراشیده نزد من حاضر شوید چون
صبح شد احدی از ایشان چنین نکردند بجز سلمان و ابوذر و بعضی دیگر پس حضرت فرمودند با ایشان که شما در تراشیدن سر
اطاعت من نکردید پس چگونه از برای من شمشیر میزنید با قوم نزاع کنید در اما حجی شما نیست و ایضا منقولست که آن
حضرت فرمودند مرا ناصری نیست و گرنه جهاد میکردم چنانکه مرویست که دوازده نفر از مهاجر و انصار بعد از انقضای امر
بیعت خدمت آنحضرت آمدند شش نفر از مهاجرین خالد بن سعد بن عاص اموی و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و
بریده اسلمی و شش نفر از انصار ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن
کعب و ابو ایوب انصاری و عرض کردند که اگر امر شود ما ابو بکر را از منبر حضرت رسول بزیر میاوریم حضرت فرمودند
سوگند که اگر چنین کنید چنانست که شمشیر بروی من کشیده اید زیرا که اگر شما چنین کنید ایشان نزد من خواهند آمد
که بیا با ابی بکر بیعت کن و مرا لابد است که ایشان را از خود دفع نمایم و بجهت ایشان اقدام نمایم و حضرت رسول مرا خبر داده
که قوم با تو بعد از رحلت من غدر خواهند نمود و عهد مرا در باره تو خواهند نقض نمود و تو با من بمنزله هرون از موسی
و امت من بمنزله امت موسی هستند که بعضی تابع هرون شدند و بعضی تابع سامری من عرض کردم تکلیف من در
انوقت چه چیز است یا جهاد کنم و یا صبر نمایم حضرت رسول فرمود اگر اعوان یافتی جهاد کن و الا خون خود را حفظ کن
و موید این کردار و اخبار است که حضرت امیر شبها حضرت صدیقه طاهره را سوار بر مرکبی میکرد و دست حسنین را
گرفته بخانه مهاجر و انصار تشریف میبردند از برای معاونت و نصرت با قوم طریق نزاع و جدال پیش آیند و قوم وعده نصرت بحضرت
حضرت میدادند و چون صبح میشد تخلف میکردند مکرر با جهاد تصریح چنانکه از ابن ابی الحدید نقل از کتاب معاویه
بآنحضرت مذکور است سوم عجز حضرت امیر المؤمنین از مقاومت قوم بعد از استحکام خلافت ابی بکر و ظهور شوکت و استیلا
او در [illegible] استحکام امارت و ظهور باطراف و اکناف عالم چندانکه سلطنت او
و دین چگونه [illegible] قوت کار [illegible] معروف آنحضرت در غزوات مشهوره و چگونه توان
گفت که [illegible] شیخ جبان و عاجز بود [illegible] زبیر عمه زاده حضرت رسول که از معارف
شجعان عصر بود و تمکین از بیعت ابی بکر ننمود و حتی میگفت والله لا ارضی بخلافة ابی بکر و شمشیر کشید که عمر او
[illegible] سنگ زد و شکست و ابو سفیان میگفت در زقاقهای مدینه

[illegible] ولا سیما تیم بن مرة او عدی فما الامر الا فیکم و الیکم

[illegible] میگفت رضیتم یا بنی عبد مناف ان یلی [illegible]
[illegible] بآنحضرت آمد گفت بایعك [illegible] بقول
[illegible] سعد بن عبد الله انصاری بیعت نکرد با ابی بکر مکرر بجهة دعوی
[illegible] حضرت [illegible] چنانچه [illegible] سعد بزرگ قبیله خزرج بود پس هرگاه حضرت امیر
قدامی [illegible] قوم [illegible] باو بود نظر بشجاعتی که نزد آنحضرت بود تحریر [illegible] میگوید امر شیعه بغایت عجیب است
که [illegible] شجاعت علی مبالغه [illegible] رسانند که عقل تصور آن نمیتواند کند و گاهی [illegible] عجز و مرتبه تنزل کنند
[illegible] یا جواب [illegible] که غلبه حضرت علی [illegible] اعجاز و خرق عادت باشد [illegible] و محل
[illegible] زیرا که تمام [illegible] العجائب و مظهر الغرائب [illegible]
[illegible] کرامات بوده

بجای

[illegible]

[illegible] ... ابن ابي الحديد ... [illegible]

[illegible] ... نهج البلاغه ... [illegible]

[illegible] ... حتى ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ما ابتدا ... ما كان ... الحرج ... هذا ... [illegible] ... ذكر ... [illegible]

... [illegible] ... بن عباس ... حتى ابتهل امير المؤمنين معتمد شد بعد ...

... [illegible] ... الاسلام ... [illegible] ...

... [illegible] ... شرح نهج البلاغه ... [illegible] ... عن علي ان

رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله قد كتب عليك جهاد المفتونين كما كتب علي جهاد المشركين قال فقلت يا رسول الله ما هذه

الفتنة التي كتب علي فيها الجهاد قال قوم يشهدون ان لا اله الا الله واني رسول الله وهم مخالفون للسنة فقلت يا رسول الله

فعلام اقاتلهم وهم يشهدون كما اشهد قال على الاحداث في الدين ومخالفة الامر فقلت يا رسول الله انك وعدتني الشهادة

فسل الله ان يعجلها لي بين يديك قال فمن يقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين اما اني وعدتك الشهادة وستشهد

تضرب على هذه فتخضب هذه فكيف صبرك اذا فقلت يا رسول الله لو بينت لي قليلا فقال ان امتي ستفتتن من بعدك فتأول

القرآن وتعمل بالرأي وتستحل الخمر بالنبيذ والسحت بالهدية والربا بالبيع وتحرف الكتاب عن مواضعه وتغلب كلمة الضلال

فكن جليس بيتك حتى تقلدها فاذا قلدتها جاشت عليك الصدور وقلبت لك الامور تقاتل حينئذ على تأويل القرآن كما قاتلت

على تنزيله فليست حالهم الثانية بدون حالهم الاولى فقلت يا رسول الله فبأي المنازل انزل هؤلاء المفتونين من بعدك

> ليس ذا ... [illegible] ... فقال اجل فقال يا علي ... فقلت يا رسول الله صح

أبمنزلة فتنة ام بمنزلة ردة فقال بمنزلة فتنة يعمهون فيها الى ان يدركهم العدل بعد ازان بيان عدل را پرسيده است مختصرا

جواب اين داده است كه ان عدلهم تو ما خواهد شد كه اشاره بظهور حضرت حجت است پس قول آنحضرت كه فرمود وتغلب كلمة

الضلال فكن جليس بيتك حتى تقلدها نص صريح است در اينكه جلوس آنحضرت در بيت و بيخيال اين زمان خود وقتي شده كه زمان

خلافت ابوبكر وعثمان منقضي شد و اين معلوم است كه كلمه ضلالت بود كه رسول خدا امر فرموده بود بصبر و شكيبائي فرمود

خلاصه از اينجا معلوم شد كه بيعت عباس نافع نبوده است و قول ابي سفيان دلالت بر بودن او از انصار حضرت ندارد

از كلام معاويه چنانچه معلوم شد كه قول ابي سفيان مجرد تحريك بود نه قول حقيقي چنانكه در ان كتاب از جمله فقرات

ان ابيات ومهما انسيت فلا انسى قولك لابي سفيان لما حركك وهيجك لو وجدت اربعين ذوي عزم لناهضت

القوم مؤلف گويد سابق ذكر شد كه بعد از گفتن ابوسفيان اشعار مذكوره را فقال عمر لابي بكر ان هذا قد قدم وهو فاعل

شرا وقد كان النبي يتألفه على الاسلام فدع ما بيده من الصدقة ففعل فرضي ابوسفيان وبايعه ابن عبد ربه عبارت كتاب

عقد الفريد است كه فقيه ابوعمر احمد بن محمد بن عبد ربه تصنيف كرده است پس كسيكه دريك حالت از طرف حق باقرار

خود بسوي باطل بركردد بجهت باقي گذاشتن صدقه رسول الله را در دست او از او چه توقع نصرت ميتوان داشت مكر

علي بن ابي طالب ... [illegible] ... خوب گفته اند ... [illegible]

وكرك هواي ... [illegible] ... ابوسفيان صاحب صدقه باقيه در دست ... اما سعد بن

عبادة ترك بيعت كرد نه بجهت نصرت علي بلكه امارت را بجهت خود ميخواست قبيله او ميگفتند منا امير ومنكم امير و بفرض

موافقت با جماعت در ابتداي امر با ان سرفت بقاي ايشان تا آخر كار معلوم نبود طلحه و زبير كه در خانه علي جمع شده بودند بنا

بقول علماء اهل سنت چگونه عهد را شكستند پس با احتمال عجز اسرو دعوي منافات ان با عصمت چگونه توان

قطع نمود بعدم ... احقاق حق بلكه شك در اين مقام نيز كافي است زيرا كه بر خصم است اثبات قدرت حضرت بر احقاق

حق تا از ترك احقاق حق اثبات عدم ثبوت حق ... [illegible] ... عصمت ... فرض تسليم ... حضرت ... [illegible]

> [illegible] ... عام ... [illegible]

احقاق

[illegible] بعضی از ایشان [illegible] ابو بکر [illegible]

باعتراف ایشان [illegible] اهل ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible] اهل سنت [illegible] علی [illegible]

[illegible] ابی عبد الله [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] بن ابی طالب [illegible] الکفر [illegible]

[illegible]

[illegible] یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین [illegible]

علیک [illegible] ولایت کبری است [illegible]

در نبوة محمد مثل ما شککت [illegible] بالکلام [illegible] رسول [illegible]

ماشککت فی ایمان احد من اهل الاسلام مثل ما شککت فی ایمان قائل هذا الکلام کافر من اکبر [illegible]

ایراد چهارم ایشان آنست که علی چون بعد از فراغ از دفن حضرت رسول قبل از بیعت [illegible] ابی بکر [illegible] گفت

که تو با انصار حجت کردی [illegible] تو بخلافت از انصار اولی [illegible] بحضرت رسول [illegible] نظر باینکه از قریش [illegible] و اگر قرابت

سبب ترجیح میشد من که از تو اقرب هستم بحضرت رسول پس من اولی هستم از تو بخلافت و اگر نصی در باره او در خصوص

خلافت در روز غدیر و غیر آن صادر میبود هر اینه احتجاج بآن نص اولی بودی از احتجاج بقرابت پس از اینجا معلوم شد که نص

در امر خلافت در حق علی صادر نشده بود جواب آنست که حضرت علی در مقامات متعدده و مواقف کثیره تمسک بنص

بر خلافت خود نموده از آنجمله در مجلس شوری چنانکه ذکر شد و در روز شوری احتجاج بحدیث غدیر نمود که انشدکم الله

هل قال رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه قالوا اللهم بلی حتی آنکه در کتاب فضایل موفق بن احمد هست که بعد از احتجاج

روز شوری آنحضرت فرمود از جمله کلمات ابن ابی [illegible] لو اشاء ان اتکلم بما لا یستطیع عربهم و لا عجمهم

و لا المعاند منهم و لا المشرک رد خصلة منها و در خطبه کوفه چنانکه در سابق ذکر شد و در مجلس بیعت ابی بکر چنانکه [illegible]

و در کتب علمای سنت مسطور است سبب [illegible] خود را معلل بآنکه عذر نمود که گمان کردم که مرا حقی در خلافت هست پس اینها همه

دلیل است بر اینکه حضرت همه جا حجت را از ورود نص و غیر آن از اسباب استحقاق خود بر ولایت کبری تمام کرده و اگر از همه اینها اغماض

کنیم میگوئیم که ترک احتجاج آنحضرت بنص در خصوص آن روز بجهة سببی بوده است چنانچه بعضی از اعاظم علما سبب آن را

[illegible] ذکر نموده اند چه بعد از اعراض ایشان از نص رسول خدا و اختیار در تعیین خلیفه هر گاه حضرت احتجاج بنص

میکرد بخطئة جمیع صحابه [illegible] مناسب نبود [illegible] آن روز قوم را با خود معارض قرار دهد پس از احتجاج بنص علی

نمود بنقض بر ابی بکر و الزام خصم [illegible] قوم را جمع نمود مؤلف گوید ابن ابی الحدید مینویسد و قتیکه علی را امیر بردند

ببیعت [illegible] همه جماعت که میگذشت میگفتند یا علی انطلق بایع [illegible] بخلیفه رسول الله پس چگونه [illegible]

احتجاج بنص بکند [illegible] همه ایشان [illegible] بخطئه میکردند و امر به بیعت مینمودند پس معلوم شد که بنای آن قوم در

آن روز بر اعراض از نص مستقر شده بود یا از روی تعصب یا از وجه [illegible] احتجاج [illegible] روز [illegible] که کشیدند و در مجلس

بیعت ذکر خواهد شد که چه کلمات در بین صادر شده که همه نص است از امیر و اصحاب امیر و مثل سلمان و [illegible]

آنست که گفتند ابوبکر با انصار حجت اقامه کرده و قتیکه انصار [illegible] خلافت برخواستند باینکه حضرت رسول فرموده الائمة

من قریش و هر گاه نص در باره علی از حضرت رسول در میان بودی هر اینه انصار مستظهر و غالب میشدند برابی بکر و میگفتند

که هر گاه قول پیغمبر مناط است پس باید علی خلیفه باشد نه تو زیرا که پیغمبر در باره او تنصیص فرموده است بخلافت جواب آنکه

[illegible] که انصار را دفع بکنند بحدیث الائمة من قریش جواب آنست که انصار همه در آن مجلس نبودند چنانکه در کیفیت انعقاد

[illegible] مذکور خواهد شد [illegible]

[illegible] بعضی از اصحاب

[illegible] ذکر خواهد شد که بعضی از

اصحاب [illegible] نصوص خلافت علی [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] مولاه [illegible]

[illegible]

[illegible] نصوص خلافت

[illegible] زید بن ارقم [illegible]

[illegible] خلافت علی [illegible]

[illegible] ابو بکر را [illegible]

حضرت امیر المؤمنین [illegible] مسجد در

خانه که ابو بکر [illegible] طبری شافعی [illegible] نقل شده که در کتاب مواهب گفته

که ابن عباس روایت میکند که گفتم بسعد بن عباده که مردم با ابی بکر بیعت کردند تو چرا بیعت نکردی گفت از رسول شنو

دم [illegible] از رسول خدا که فرمود بعد من زمانی [illegible] خلق گمراه شوند [illegible] حق دائر بود با علی بن ابی

طالب است [illegible] ازان حضرت

شنیده گفت [illegible] بلکه هوای خلافت [illegible]

میگوید [illegible] با علی بیعت میکردند [illegible] بیعت میکردم واز شیخ

فاضل ابو سعادات [illegible] نقل کرده اند که [illegible] ابو بکر وعمر وابو عبیده واخوان ایشان

از شیاطین انس که جمع بودند در سقیفه [illegible] هوای خلافت داشتند پس انصار بر ایشان انکار کردند

بجهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق علی [illegible] تاکید [illegible] امامت او در چند موضع وامر فرموده [illegible] مردم را

که بر او سلام کنند بخطاب امیر المؤمنین علیه السلام پس ابو بکر گفت بلی چنین است لکن بعد ازان رسول خدا این امر را فسخ کرد

و علی را معزول نمود که خدا [illegible] اهل بیت را [illegible] اختیار نمود [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] عمر وابو عبیده تصدیق او کردند وگفتند علی از بیعت خانه نشسته و مشغول بتجهیز نبی شده [illegible]

که خلافت او منسوخ شده پس انصار گفتند که اگر چنین است پس کسی بر ما اولویت ندارد [illegible] امیر باشد [illegible] امیر ومنکم

امیر پس ایشان انصار را دفع کردند بحدیث الائمة من قریش [illegible] علی از شدت عظم مصیبت رسول

خدا میل بخلافت نداشت [illegible] پس معلوم کردید

که نصوص خلافت علی بکسی مخفی نبود ولکن مجال [illegible] علی فارغ از تجهیز رسول خدا باشد [illegible]

با احتجاج [illegible] مقتضای [illegible] است که [illegible] بعضی از دلالات [illegible]

ایشان بخلافت خلفای ثلثه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی فصل چهارم در بیان اثبات امامت ائمه یازده که [illegible] سلام

الله علیهم اجمعین پس در استدلال بامامت ایشان طرق چند داریم [illegible] بنج طریق را اکتفا کرده [illegible] طریق اول

است که ایشان علیهم السلام مختص میباشند بعصمت پس واجبست که ایشان امام باشند اما مقدمه اولی معقول ومنقول

دلالت بر آن دارد اما معقول آن بود که تفصیلا [illegible] ذکر شد که امام واجبست که معصوم باشد وغیر این دوازده

نفر معصوم نبود پس کسیکه [illegible] یکی از ایشان دعوی امامت نماید بجهت عدم عصمت باطل است پس متعین شد عصمت

در ایشان [illegible] لازم آید خلو زمان از حجت معصوم و آن محال است و اما منقول از آیات واخبار [illegible]

ذکر شد در ثبوت امامت امیر المؤمنین علیه السلام پس همه آنها تقاضا میکند عصمت سایر ائمه اثنا عشر را [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible] که القوه [illegible] تحصیص و نوع [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] از آیات [illegible] سید الطائفه

[illegible] از ایشان [illegible] الله

[illegible] است که [illegible] است [illegible] قطع بوده

ایشان امام زمان [illegible] ذکر احوال [illegible] ایشان [illegible] امام بعد

[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] انما [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] که [illegible] ان القرآن [illegible]

فربع فینا اهل البیت خاصة و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احکام والله ان لنا کرائم القرآن ظاهر میشود که

ربع قرآن در خصوص اهل بیت وارد است و از طرق شیعه هم اخبار کثیره درین باب موجود است که در بعضی انها ثلث قرآن

است در حق اهل بیت مثل آنکه عیاشی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام

فرمودند القرآن ثلاثا ثلث فینا و فی عدونا و ثلث سنن و امثال و ثلث فرائض و احکام باید دانست که آیات قرآن یا تصریح

یا تفسیر بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشد اما تصریح پس بدانیکه بر اکثر کردند تصریح کردند واما تفسیر پس علماء اهل النجاة از

آیات قرآنیه در نظر است آیه شریفه نور است که دلالت تصریح شده است از علمای عامه که مراد امام بعد از امام است پس آیه

شریفه هر چند بمعاونت تفسیر بوده باشد از خودشان فی الجمله دلیل است چنانکه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب مروی

بر علی بن جعفر قال سألت ابا الحسن عن قول الله عز و جل کمشکوة فیها مصباح المصباح قال المشکوة فاطمة و المصباح الحسن

و الحسین فی الزجاجة کانها کوکب دری قال کانت فاطمة کوکبا دریا بین نساء العالمین یوقد من شجرة مبارکة ابراهیم لا شرقیة

و لا غربیة لا یهودیة و لا نصرانیة یکاد زیتها یضیئ قال یکاد العلم ینطق منها و لو لم تمسسه نار نور علی نور قال منها امام بعد

امام یهدی الله لنوره من یشاء یهدی لولایتنا من یشاء و ایضا صاحب المناقب المفاخرة فی العترة الطاهرة باسناده الی

علی بن جعفر سئلت ابا الحسن عن قول الله تعالی کمشکوة الی آخر الحدیث المذکور مکرر انکه لولایتنا من یشاء در اخوان

نیست و اما از خاصه پانزده حدیث در تفسیر این آیه شریفه وارد کردیده چنانکه در غایة المرام همه را ذکر نموده که پانزدهم آنها

از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که گفت داخل شدم خدمت امیر المؤمنین در مسجد کوفه دیدم که با انگشت مبارک

خود چیزی بر زمین مینویسند و تبسم میکنند عرض کردم یا امیر المؤمنین چه چیز تو را بخنده انداخته فرمودند تعجب دارم از کسی که این آیه

میخواند و نمیشناسد آنرا حق شناختنی عرض کردم کدام آیه است آن یا امیر المؤمنین فرمودند قوله تعالی الله نور السموات و الارض مثل

نوره کمشکوة المشکاة محمد فیها مصباح انا المصباح فی زجاجة الزجاجة الحسن و الحسین کانها کوکب دری و هو علی

بن الحسین یوقد من شجرة مبارکة محمد بن علی مبارکة زیتونة جعفر بن محمد لا شرقیة موسی بن جعفر و لا غربیة علی بن موسی

الرضا یکاد زیتها یضیئ محمد بن علی و لو لم تمسسه نار علی بن محمد نور علی نور الحسن بن علی یهدی الله لنوره من یشاء

القائم المهدی و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیئ علیم و در بعضی از اخبار خاصه تفسیر این آیه را از امام علیه السلام

سؤال کرده اند جواب فرموده است چنانکه خبر نهم از آنها خبر علی بن هاشم است که گفت خبر داد بمن پدرم از عبد الله بن جندب

که گفت نوشتم خدمت حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام و سؤال کردم از تفسیر این آیه شریفه پس آنحضرت در جواب نوشت اما بعد

فان محمدا صلی الله علیه و آله حاصل مضمون این است که بعد از حمد و ثنای الهی پس بدرستیکه محمد امین خدا و خلفای او بود در

میان خلق او و پس از آنکه آنحضرت از دار دنیا رحلت نمود ما اهل بیت ورثه او هستیم پس ما هستیم امناء خدا در روی زمین او

نزد ما است علم منایا و بلایا و انساب عرب و مولد سلام هیچ طایفه نیست که صد نفر را گمراه کنند و صد نفر را هدایت بکنند

مگر اینکه ما میشناسیم سائق و قائد تا بحق ایشان را و بدرستیکه ما هر اینه میشناسیم مرد را زمانیکه دیدیم او را بحقیقت

ایمان و حقیقت نفاق و بدرستیکه شیعیان ما نوشته شده اند با نامهای خود و اسمهای پدران ایشان خدا و ندعالم از ما و ایشان پیمان گرفته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المشكاة فيها مصباح

المصباح ... نور العلم المصباح في زجاجة من عنصره الطاهر الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة

لا شرقية ولا غربية لا دعية ولا منكرة يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور امام بعد امام يهدي الله

لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم فالنور علي يهدي الله لولايتنا من احب وحق على الله ان يبعث

ولينا مشرقا وجهه منيرا برهانه ظاهرا عند الله حجته حق على الله ان يجعل اولياءنا المتقين والصديقين والشهداء والصالحين

وحسن اولئك رفيقا فشهداؤنا لهم فضل على الشهداء بعشر درجات وشهيد شيعتنا افضل على كل شهيد غيرنا بتسع درجات

نحن النجباء نحن افراط الانبياء ونحن اولاد الاوصياء ونحن المخصوصون في كتاب الله ونحن اولى الناس برسول الله ص ونحن الذين شرع

الله لنا دينه فقال في كتابه شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك يا محمد ما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى

قد علمنا وبلغنا ما علمنا واستودعنا علمهم ونحن ورثة الانبياء ونحن ورثة اولي العلم واولي العزم من الرسل وان اقيموا

الدين كما قال الله ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين من اشرك بولاية علي ما تدعوهم اليه من ولاية علي ان الله يا محمد يهدي اليه من ينيب من يجيبك

الى ولاية علي ع وقد بعثت بكتاب فيه هدى فتدبره وافهمه فانه شفاء لما في الصدور و در اخبار ديگر مشكوة را تفسير بصدر محمد

كرده فيها مصباح گفته نور العلم يعني النبوة كرده اند المصباح في زجاجة قال علم رسول الله ص صدر الى قلب علي ع تفسير شده ويكاد

العلم يخرج من فم العالم من آل محمد من قبل ان ينطق به قلت نور على نور فقال الامام في اثر امام تفسير شده چنانكه در خبر ديگر از ابن

يعقوب عليه الرحمة روايت كرده است عقب آيه شريفه او كظلمات تفسير باول و صاحب وبعضه موج الثالث ظلمات الثاني

بعضها فوق بعض تفسير بمعاويه و فتن بني امية شده اذا اخرج يده المؤمن في ظلمة فتنتهم لم يكد يريها تفسير شده ومن لم يجعل الله

نورا اماما من ولد فاطمة فما له من نور يوم القيمة تفسير شده و در حديث سيوم باز از ابن يعقوب تفسير اين نحو شده از جابر از

ابي جعفر عليه السلام كه فرمود ان رسول الله ص وضع العلم الذي كان عنده عند الوصي وهو قول الله عز وجل الله نور السموات

والارض مثل نوره يقول انا هادي السموات والارض مثل العلم الذي اعطيته وهو نوري الذي يهتدى به مثل المشكوة فيها مصباح ع

والمشكوة قلب محمد ص والمصباح النور الذي فيه العلم وقوله المصباح في زجاجة يقول اني اريد ان اقبضك فاجعل الذي عندك عند الوصي

كما يجعل المصباح في زجاجة كأنها كوكب دري فاعلمهم فضل الوصي الى ان قال مثل اولادكم الذين يولدون منكم كمثل الزيت الذي

يتخذ من الزيتون يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور القرآن يهدي الله لنوره من يشاء يهدي لولايتنا من احب و

در اخبار ديگر مراد از المشكاة فاطمه عليها السلام است اما تفسير آيه شريفه بنا بر آنچه اهل تفسير نوشته اند اينست الله نور السموات

والارض يعني نور خداوند تبارك وتعالى كه ظاهر است خود بخود و مظهر است سمانها و زمين را با آنچه در آنها است از مخلوقات

مثل نوره يعني مثل نور عجيب الشان او كمشكوة مثل صفت مشكوة است و مشكوة كوه و روزنه را گويند كه غير نافذ باشد فيها

مصباح يعني در آن مشكوة كه كوه باشد سراجي است ضخم و ثاقب المصباح في زجاجة آن چراغ در قنديلي باشد از شيشه الزجاجة

كأنها كوكب دري آن شيشه گويا ستاره ايست درخشنده و بلالوكننده منسوب بالدر يوقد روشن كرده ميشد آن چراغ

من شجرة مباركة زيتونة از درخت مباركه زيتون كه نفع آن بسيار است كه فتيله آن چراغ با روغن زيت ... لا شرقية ولا

غربية

یعنی از آن جهت که ... بعضی از ... هیچ ... مثلاً ...
نزدیک است که ... یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار یعنی نزدیک است روغن آن که خود بخود روشن شود و
نور علی نور یعنی نوری بالای نوری ... روشنی مصباح و ... روشنی ...
و روشنی ... مشکوة ... روشنی آن از آن ... باطراف ... میشود ...
یهدی الله لنوره من یشاء هدایت میکند ... ویضرب الله الامثال للناس ...
... تا ... والله بکل شیء علیم
... تفسیری
... صلوات الله علیهم ... اخبار ... مناسب باشد ...
... تفسیر ... است ... اشاره است ...
شریفه مکنون است ... ایشان ...
معلوم شد ... امام علیه السلام ... مثل
نور خدا بمشکوة ... مبعوث شده است ... پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که ...
خداوند عالم است ... نور هدایت اهل ارضین بوده باشد و
این نور نبوت ... پیغمبر باشد ... خاتم انبیا است که بعد از او پیغمبری نیست چنانکه خداوند عالم میفرماید ما کان محمد
ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین ... لا نبی بعدی پس باید آن نور ... بوده باشد تا
چنان وصی که در همه صفت کمال مثل او باشد تا اهل ارضین ... مبارک آن بزرگوار ...
او که نور هدایت است بعد از او ... بوده باشد ... رسول خدا ... مامور شد بتبلیغ آن در مکه معظمه و آن
بزرگوار ... تا آنکه جبرئیل ... اهتمام ... بتبلیغ آن حتی بمرتبه که
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی یا رسول الله اگر نکنی یعنی این تبلیغ را پس هیچ نرسانده رسالت او را ... رسالت
و کمال آن با این ... است اگر ... تمام آنچه تا حال ... کرده ... والله یعصمک من الناس و مژده
عصمت از شر ... داد ... ولایت علی را که نور هدایت است بعد از تو ... ظلمات ... چنانکه در آیه
شریفه دیگر ... تشبیه علی بمصباح در غایت ظهور و نهایت وضوح است ...
واضح ... ولایت ... حفظ کردن مشکوة چراغ را از باد و غیر آن واضح است ... معلوم شد آنکه
نور هدایت ... رسالت ... مبارک حضرت شاه ولایت است و جهت تشبیه حسنین علیهما السلام بزجاجه
ظاهر میشود که ایشان بعد از آن حافظان سراج ... مشکوة میباشد که آن نور هدایت و شمع ولایت از زجاجه
امامت روشن تر و صفا ... خواهد بود و چون ... ضلال در زمان آن دو بزرگوار ... تا آنکه ظلمت
باطل نزدیک شد که مستولی بر نور هدایت شود در زمان علی بن الحسین علیهما السلام و از خوف ... ظاهر ...
کالنجم فی لیلة مظلمة در آسمان ولایت ... گردید که گویا کوکب دری ... طالبان راه هدایت بنور آن کوکب
دری ... ظلمت ... راه حق را پیدا میکردند ... عبدالله مبارک ... بطی الارض چنانکه در کتب
مفصله مسطور است و ... منور ... هدایت آن بزرگوار ... نور هدایت ... مظلم ...
... شهید ... چنانکه از کتب ... نقل میکنند و چون نور مبارک ایشان ... واحد است چنانکه
... زیارات و اخبار ظاهر میگردد پس منافات ندارد که این نور گاهی مشکاة و گاهی مصباح و گاهی زجاجه و گاهی کوکب
دری ... تعبیر آورده شود باختلاف ... و حالات چنانکه زمان ... بودن آن غیر زمان مصباح بودن است و زمان
کوکب دری بودن غیر حالت مصباح و زجاجه بودن است ... چنانکه اگر ... ملاحظه ... اول ملتفت سراج
میشوی بعد از آن ملتفت بزجاجه بعد از آن بشمع کوکب دری نور آن بعد از آن همه یک نور واحد میباشد و این

مقید به شتیه بعبارت انتقال امامت است نبوی سید سجاد علیه السلام نیز که مصباح است در زمان او نازل شد چنانکه
میفرماید ظلمات بعضها فوق بعض که تفسیر شده بمعاویه و فتن بنی امیه که از شدت ظلمت کفر ایشان اذا اخرج یده المؤمن
فی ظلمة فتنتهم لم یکد یریها ظاهر نباشد کذان کوکب [illegible] دیده نشود پس امام قال هذا نور دانست و لکن مثل
انشاء آفتاب بلکه بقدر انتشار کوکب در شب ظلمانی که ایام سلطنت بنی امیه بوده باشد پس این نور بدر انطماس و این قلعه
ولا بیان اساس نموداند و این بعد که نوبت منتهی کردید بحضرت باقر علیه السلام پس حق آن کوکب و ظهور ظلمات که اشتد
که فرمود یوقد من شجرة مبارکة محمد بن علی است بجهة آنکه نبوت [illegible] و ظاهر نمود که انتشار علوم دینیه و آثار شریعت محمدی
از آنسرور کردید بجهد عهد ولایت و نبوت از آن بزرگوار بروز کرد پس اوان ظهور و بروز ثمره شجره نبوت در عهد آنسرور
واقع کردید پس آن نوری که میفرماید یوقد یعنی مشتعل و فروزان کرد که ناشی از شجره نبوت است اگر چه پیش از او نیز باشد و اگر من
تبعیضیه باشد [illegible] که ضمیر [illegible] یوقد را بیان میکند که آن عین شجره مبارکه است که از شجره ثمر خرم کردید
در اوان آنحضرت و ثمره داد زیتونه که جعفر صادق علیه السلام بوده باشد که اثمار آن شجره و لذت آن ثمره الی الان باقی
است پس ظاهر کردید استحقاق جعفر صادق علیه السلام در زمان تحقق بامامت و منتشر کردید از او علوم دینیه و با وجود این
خوار و مضبوط کردید علوم مقالات نزول [illegible] که تشبیه بزیتونه کرد از این جهت که آنحضرت ثمره بارزه است از شجره نبوت و محض
کردید برای استضائه پس ظهور او ظهور زیتونه بر شجره نبوت کردید و ظهور مصباح در مشکوة پس امر منتهی کردید به
امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام پس چون کردید لا شرقیة شد و امر او مخفی ماند حتی باحتجاب بعد [illegible] شیعه متفرق کردید
بتفرق متعدد و مخفی ماند کاه در حبس بصره کاه در حبس بغداد تا امر منتهی بامام رضا علیه السلام شد پس او ولا بعبارت
لا غربیة او در جهت ظهور امر او فی الجمله اگر چه بحد کمال نور نرسید لکن مثل پدر بزرگوارش مستور نماند بلکه مجالس و محافل
برای آنسرور بر پا کردید مباحثات علمیه میانه آن بزرگوار و خصما بسیار شد و بر همه ایشان غالب کردید چنانکه ذکر شد
پس از او امر منتهی بمحمد الجواد علیه السلام کردید در امور خلافت مهیا کردید برای آن بزرگوار نزدیک شد بروز کند آن نور
که تعبیر از آن بیکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار [illegible] لکن [illegible] بهم رسانید چنانکه در بحار روایت کرده که جاء ابی جعفر علیه السلام
الی مسجد رسول الله بعد موت ابیه و هو طفل فجاء الی المنبر و رقی منه درجة ثم نطق فقال انا محمد بن علی الرضا انا الجواد انا
العالم بانساب الناس فی الاصلاب انا اعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما انتم صائرون الیه علم منحنا به من قبل خلق الخلق اجمعین و
بعد فناء السموات و الارضین و لولا تظاهر اهل الباطل و دولة اهل الضلال و وثوب اهل الشک لقلت قولا تعجب منه
الاولون و الآخرون ثم وضع یده الشریفة علی فیه و قال یا محمد اصمت کما صمت آباؤک من قبل و فی الکافی ان ابا الحسن محمد بن
علی الجواد استأذن علیه قوم من النواحی من الشیعة فاذن لهم فدخلوا و سألوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب
علیه السلام و له عشر سنین پس بعد از اینکه او را [illegible] در جوانی آن نور را خاموش کردند چنانکه در کتب سابقه ملقب
[illegible] است و اما علی بن محمد الهادی علیه السلام که تعبیر از او به لم تمسسه نار آورده بجهة آنست که از آنسرور
چیزی از [illegible] ظاهر نکردید و ترتیب آثار بر آن بزرگوار نکردید و اما الحسن العسکری پس آن بزرگوار چون آخر مراتب ظهور
است لهذا نور علی نور تعبیر آورده که او امام است از امام تا انتهای امر و بعد از آن بزرگوار این نور مخفی ماند در غایت خفا که تعبیر
از الحجة [illegible] که مخصوص شد باین کرامت مثل غیبت صغری و کبری و در زمان ظهور آن نور عجل الله فرجه
در [illegible] شد که امام حسن عسکری علیه السلام نور علی نور [illegible] بعضی از اخبار که صدیقه طاهره ۴
داخل [illegible] نور است [illegible] مسطر صلوات الله و سلامه علیه هر چند مخصوص بائمه اثنی عشر است
الا آنکه امام حسن عسکری علیه السلام مخصوص کردید بر ظاهر [illegible] از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین پس معنی [illegible] میباشد که
امام حسن عسکری مخصوص است باینکه نور است بالای نور بدون اینکه بر بالای او نور ظاهری باشد زیرا که خلافت
ظاهریه بعد از آنحضرت منقطع کردید فهو نور علی نور من غیر ان یکون علیه نور و سایر ائمه هدی نور علی نور و علیه نور
یعنی [illegible] نور [illegible] و اما رسول الله صلی الله علیه و آله فهو نور و علیه نور پس امام حسن عسکری امتیاز دارد

فصل در اتمام کلام در بیان اثبات امامت ائمه اثنا عشر

حیث با ائمه و نور خدا ... امتیاز دارد و از ایشان باینکه اشرف نور من نور دیگر نور و اول نور خدا است و باعتبار
دیگر همه ایشان از نور خدا هستند بملاحظه اتحاد انوار ایشان بمقتضای اخبار و فقرات زیارات و اما امام العصر و الزمان عجل الله
فرجه فهو الذی لا یصل الیه الا من اراد الله تعالی تمحیص بعنایه بیان است که تعبیر از او به یهدی الله لنوره من یشاء او ورد
به هدایت کردن خلق بامر حضرت هر که را که بخواهد مصطفی است که مختص از سرور است بخلاف سایر ائمه که در عصر هر یک
مهتدی از ناس بوده که باختیار خود طالب هدایت میگردیدند تا هدایت بارشاد ایشان فعل خدای تعالی است و اما انعام بر
دیگر که از اخبار سابقه ظاهر میباشد منافات با خبر مذکور نداشتند و اما اینکه مشکاة در اخبار مذکوره تفسیر بفاطمه زهرا
سلام الله علیها شده است هم منافات ندارد زیرا که نور همه ایشان در زهره زهرا سلام الله علیها بوده است زیرا که ائمه
بوده است این مکرر همه نور ایشان یکی است و تعدد تجدد است و انطباق هر یکی از فقرات مذکوره با این تفسیر مذکور با
المثل و تلویحا اینها ظاهر میباشد و اما تفاسیر اهل خلاف مثل تفسیر فخر رازی که بدو وجه روایت کرده است انچه موافق تفسیر اهل
بیت است چون بر ایم و انچه مخالف اینها است حواله با اجتهاد او و تفسیر برای او و دیگر انست که از ایشان نقل کرده قلبت موا
معتقد هم الی المار هر که طالب اینها بوده باشد رجوع بتفسیر رازی نماید عجب اینست که فخر رازی در تفسیر کبیر در تعداد
بشارت در ایر نبوت حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله که در کتب انبیای سلف یافت شده گفته الخامس روی
الثعلبی فی تفسیره عن السفر الاول من التوریة ان الله تعالی اوحی الی ابرهیم وقال قد اجبت دعائک فی اسمعیل و بارکت علیه
وکثرته وعظمته جدا جدا واجعله لامة عظیمة وسیلد اثنی عشر عظیما والاستدلال لا یراد لم یکن فی ولد اسمعیل من کان
لامة عظیمة غیر نبینا محمد ... [illegible] ... بلکه اثنی عشر عظیما از اولاد اسمعیل بغیر عبارت از ائمه اثنا
عشر است چنانکه بعضی [illegible] ... چنانکه جعفر ... ابن عبارت ... [illegible]
دلالت بر اثبات نبوت محمد بن عبد الله بنا باستدلال ... [illegible] ... دلالت دارد بر ائمه اثنی عشر ... [illegible]
او امکان لامة عظیمة است که از لفظ امت ... [illegible] ... صاحب ان محمد بن عبد الله باشد که از نسل
اسمعیل است کلمه سیلد اثنی عشر عظیما در دو ... [illegible] ... بائمه اثنا عشر اهل الاکثر ... لامة عظیمة نیست و اگر
بوده لا ... [illegible] ... ذکر کند خبر ... و الجاجت بائمه اثنا عشر وجهی ندارد
و مع ... [illegible] ... از جمله اعاظم افاضل حنفیه است با وصف
سنی گری خود ... [illegible] ... بدوش دعان خود کشیده در دنیا بهدین اسلم و در منکرین نبوت
حضرت ... [illegible] ... و اقرار صحیح بان مضمون نموده که حق نیست که بن کلا ...
در شان ... علیهم السلام است که شیعه معتقد عصمت ایشان اند چنانکه ... ابراهیم ساباطی
در تفسیر ... [illegible] ... من التوریة و ترجمه بالعربیة گفته است و اما اسمع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چهارم فصل النبوة والامامة در بیان اثبات امامت ائمه دوازده کانه

تعالی لابرهیم فی هذا الغلام بورک لک له ابنه اسحق فقال ابرهیم لیت اسمعیل هذا یحیی بین یدیک یمجدک فقال الله تعالی قد
استجبت لک فی اسمعیل انی اباركه واعظمه جدا جدا اباه قد استجبت فیه اسیره لامة کثیره اعطیه شعبا جلیلا وسیلد اثنی عشر
عظیما وانقطعت الامم علی اثره وظهر من نسل اسماعیل الانبیاء لا الانبیاء انما کانوا من اسحاق ولما ظهر به برکته وتمت کلمة کان
النصب بجلیل الذی اعطی ابنه عبل فملکت المشارق والمغارب ودخلت الجبابر بالقواضب تولی الایاد لا یبلی جدید هاولا
یفضی عودها فحققت البشارة الربانیة لاسماعیل وظهرت امة الخلیل بالاکرام والاحسان وشیخ ولی الله دهلوی در کتاب اظها
الخوهبین مقوله را ذکر کرده بعباره هوذا اباركه واكبره واكثره جدا فسیلد اثنا عشر رئیسا واجعله الشعب کثیر بعد از آن استدلال
کرده است با این عبارت بر نبوت حضرت ختمی مآب لکن این بشارت نظر از تصریح بدلالت عبارت ثانیه بر ائمه اثنی عشر ساکت اند کویا
نظر ایشان بر اثبات نبوت محمد بن عبد الله است و حضرت ادر مقام استدلال اکتفا بر آن نموده اند وکرنه مطلب واضح است پس الحمد
لله القرآن مجید نوشته بقول خود شان ثابت کردید که ائمه اثنا عشر از نسل پیغمبر امام وخلیفه هستند در مجلد اول سر استدلال
بر نبوت حضرت ختمی مآب فقرات از کتب شما و بنده ذکر کردیم که همه اینها صریح است در مدعی و الجمله آیا بکه علمای عامه در این باب ذکر
کرده اند آیه شریفه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم است که ابرهیم بن محمد الحموینی از سید نسابه جلال الدین عبد
الحمید بن فخار بن سعد بن فخار موسوی روایت کرده است حدیث بسیار طویل الذیل است که مر سلیم بن قیس هلالی که از
رواة خاصة است که گفت دیدم علی علیه السلام را در مسجد رسول الله ص در زمان خلافت عثمان و جماعتی از مهاجر و انصار که
مذاکره علم و فقه میکردند تا آخر کلام منجر شد بفخر و شرف و سفارش کردن پیغمبر در حق ایشان از اعزاز و اکرام بعد از آن
ذکر انصار شد و از فضل ایشان هر چیزی باقی نگذاشتند تا همه را ذکر نمودند و هر یکی از این دو طائفه مفاخرت میکردند
بر اعاظم خویشان و میگفتند منا فلان و فلان و در آن حلقه بیشتر از صد نفر بودند تا آنکه حسن بصری با ایشان آمد و قضیه
تفصیل با ورد تا آنکه میگوید و ذلک یعنی آن مجلس من بکرة الی الزوال از صبح تا ظهر کشید و عثمان در خانه خود بود و نمیدانست در مسجد
چه خبر است و علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد تشریف داشت سکوت اختیار کرده بود تا خود آن اهل بیت از قوم متوجه
آنحضرت کردیدند گفتند یا ابا الحسن چه چیز شما را مانع شده است از اینکه تکلم نمائید پس آنحضرت فرمود ما من الحیین تا آنکه آن
حضرت شروع بتکلم نموده انفذ از فضائل خود و اهل بیت خود فرمودند که از حضرت رسول ص شنیده بودند و در همه اینها میفرمودند انشدکم
الله و مردم میگفتند نعم تا آنکه فرمود انشدکم الله اتعلمون حیث نزلت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
وحیث نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الخ وحیث نزلت ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة قال الناس یا
رسول الله اخاصة فی بعض المؤمنین ام عامة لجمیعهم فامر الله عز وجل نبیه ان یعلمهم ولاة امرهم وان یفسر لهم من الولایة ما فسر لهم
من صلوتهم وزکوتهم وحجهم ونصبنی للناس بغدیر خم ثم خطب فقال ایها الناس ان الله ارسلنی برسالة ضاق بها صدری وظننت
ان الناس مکذبی فاوعدنی لابلغها او لیعذبنی ثم امر فنودی بالصلوة جامعة ثم خطب فقال ایها الناس اتعلمون ان الله عز و
جل مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال قم یا علی فقمت فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه فقام سلمان فقال یا رسول الله ولاء ماذا فقال ولاء کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه
فانزل الله تعالی ذکره الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فکبر رسول الله ص فقال الله اکبر تمام نبوتی
وتمام دین الله وولایة علی بعدی فقام ابو بکر وعمر فقالا یا رسول الله هذه الآیات خاصة فی علی قال بلی فیه وفی اوصیائی الی یوم القیمة قالا
یا رسول الله بینهم لنا قال علی اخی ووزیری ووارثی ووصیی وخلیفتی فی امتی وولی کل مؤمن من بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم
تسعة من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد القرآن معهم وهم مع القرآن لا یفارقونه ولا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض فقالوا
کلهم قد سمعنا ذلک وشهدنا کما قلت سواء الخ این حدیث صریح است در دلالت آیات بر وجوب طاعت اولی الامر معصوم و دلالت
بر بودن کسانی که نام برده اند که مراد از ائمه [illegible] هستند [illegible] ولایت [illegible] ایشان هم [illegible]
است که [illegible] مطلب [illegible] عقلیه [illegible] از جمله [illegible]
از جمله قول تعالی [illegible] اولی الامر [illegible] لعلمه الذین یستنبطونه منهم [illegible] است که [illegible]

دادند بلکه علم حاصل بمشوره گردید نبوی و اولی الامر چنانکه حاصل بمشورت بتقریر گردن نبوی سوی الحداد و تنبالحبه ابن خطاب
منتهی گشت که لمدیکر المعنی باید که این علم حاصل بمشوره بغیر برای کسیکه جهان الخطا باشد هر امر دلالت میکند بر اینکه اولی
الامر باید معصوم باشد مثل رسول چون این ثابت شد ثابت میشود اختصاص آن بعلی بن ابی طالب و اولاد طاهرین او علیهم
السلام زیرا که قول باولی دون ثالث خرق اجماع است از اجماع و هکذا این شریفه کونوا مع الصادقین یعنی محمد و اهل بیته و از تفسیر
ثعلبی و خرکوشی مروی است که حضرت امیر المؤمنین فرمود و هم محمد و آله صلوات الله علیهم و در روایت اخطب خوارزم و ابو نعیم
حافظ و روایت حمویه که محمد و علی و آل بعضی مراد از صادقین محمد و علی و آل ایشانند و تمه از ایشانند و نسابو ذکر شد و از جمله
آیات قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا که مراد از حبل الله قرآن و ائمه اثنی عشر است و در نسابو ذکر شد از کتب
علمای عامه که تفسیر این آیه کرده اند و از جمله ایشان زمخشری در ربیع الابرار گفته قال رسول الله صلی فاطمة مهجة قلبی و ولداها
ثمرة فؤادی و زوجها قرة عینی و الائمة من ولدها امناء ربی و حبله الممدود بینه و بین خلقه فمن تمسک بهم نجی و من
تخلف عنهم هلک ... جهنم سالک و آیات بکر که مجال آن نیست اینها انسب است بسیار است و آنچه آیات که شهره کرد و تفاسیر
شیعه و اوراق از آن زیاد از آنست که ... مسأله منفرده که انجا ... باشد لزوم بذکر اینها ندادیم اکثر آن آیات مذکور
در کتب خود شان یکی را مقبول نمی نماید ... لا ینفعه القلیل لا یغنیه الکثیر و اما نصوص پس از حد تواتر
گذشته است از جمله حدیث ثقلین است که در نسابو ذکر شد ... که بالاخوان نباشد که هذا ایت
مخصوص بتمسک بقرآن و آل محمد است و غیر ایشان متمسک باینها ضال و مضل اند و در اخوان ... فرمود انکم
الله فی اهل بیتی ثلثا کیف تخلفونی فیهما و این تاکید ... که امت بعد از آن ... و جهان ... اهل بیت
خواهند آمد و منکرین احادیث شریف باید ... قلم ... صحاح ست ... بعد از آن انکار سند آن بکنند و اما منکر
دلالت آن که پیغمبر باید قرآن و عترت ... را بکرخدا نخواهند شد تا نکه در حوض ... وارد بمن میشوند و اینکه اینها الخ
اکر تمسک باین ... نمود باید بعد از من بضلالت ... صلوات ... طلب ... او نخورده و ...
از علم ... بالله از عصبیت مذهبی که ... از اشتغال ... در ... حدیث ... طرق
منعقده و ... منقولست که ... حسین علیه السلام تصریح فرموده است
و در بعضی باسمهم ... طاعتهم ... و در یکی از آنها تصریح باسماء
ایشان شده است و آن حدیثی است که حموینی روایت کرده است ... کاشان ... که وصی تو بعد
از تو کیست فقال ... الخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین یتلوه تسعة من
صلب الحسین ائمة ابرار فقال یا محمد ... فاذا مضی الحسین ثم فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه
جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی ثم ابنه
الحسن ثم الحجة بن الحسن ... عدد نقباء بنی اسرائیل ... اخطب خوارزم منقولست و هکذا از ابن ابی
الحدید و حموینی ... از ابن عباس ... که قال رسول الله ... من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة
عدن غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی رزقوا
فهما و علما و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی و اخطب خوارزم ملقب بر
صدر الائمه ... روایت کرده که حضرت رسالتمآب فرمود ... اسری بی الی السماء ... الجلیل جل جلاله
... بما انزل الیه ... فقلت ... المؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک ... خیرها ... نعم یا رب قال یا محمد انی
اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود و انت محمد
ثم اطلعت ثانیة فاخترت منها علیا و شققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة
و الحسن و الحسین و الائمة من ولده من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السموات و الارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین
و من جحدها کان عندی من الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع و لو یصیر کالشن البالی ثم

الله یا سید الاولیاء انت الصفوة المنتخبون ... الا کافرین ... رب ... الفتن ... اما

علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی

و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی صاحب الزمان ... مطهرین ... المهدی ... که در ... بیان

المهدی لا ... الناس ... و ... الحجة الواجبة لاولیائکم و المنتقم من اعدائکم ... فلان ... لا ...

ابن ... کتاب ... مطلع حاصل ... صاحب ... عجب ... کتاب

جزء ... و قطع ... نظر از اخبار ... که لا یحصی است و عجب اینست که علمای امت

پیغمبر ... مثل ... بعضی از ایشان بحر النفاثات نبوی کتب سماوی ... ملتفت

و ... شفاعت ایشان از ... لکن

... رسول خدا ... شنیده باشند چنانکه از کتاب ... است

شیخ ابو الفتح کراجکی نقل شده است که جارود بن منذر ... بود و در سنه ... بشرف اسلام

مشرف گردید ... کتب سماوی ... خوانده و تاویل آنها را دانسته و در حکمت و فلسفه و علم طب

ماهر و حاذق بود با جمعی از قوم خود بخدمت حضرت رسالتمآب آمد آنحضرت پرسید که آیا کسی ... هست که

... ایادی را بشناسد جارود عرض کرد یا رسول الله ... حکیمی بود ... و خطیبی بود سخن ...

بود ... سلمان عرض کرد ... هذه الشیعة الارفعة و الا

... المحامد ... الاربعة و سبطیه المنبعة و السری الائمة و سمی الکلیم

... و الحسن ذو الرفعة الارفعة ... النقباء الشفعة و الطریق ... الانجیل و حفظة التاویل علی عدد

نقباء بنی اسرائیل ... الا ... الضلال ... علیهم تقوم الساعة و بهم تنال الشفاعة و لهم من

الله فرض الطاعة اللهم ... مضمون نثر آنست که ای خداوند هفت آسمان بلند بنیان

و زمینهای آبادان بحق محمد و ... و ... علی و دو سبط بلند مرتبه منبع کرم و احسان و ... علم و معرفت

که ... دانا ... است و هم نام موسی است که کلیم خدا بود که ... همیشه در

درگاه ... تضرع و زاری است و حسن بلند ... ایشان این بزرگان ... و نجز او ... کنند

دانایان انجیل ... تاویل ... بنی اسرائیل ... کنند گان آثار گمراهی و نفی کنندگان باطل و براهین راست

گویان بی خلاف ... کنندگان خبرهای ... قیام قیامت ... شفاعت ایشان برای ایشان و از خدای

تعالی است ... ایشان ... بعد از ... باشد بعد از آن شعری چند خواند که

از آنجمله این ابیات است ... لو عاش ... حتی یلاقی احمدا و النقباء

النجباء هم اوصیاء احمد و النقباء النجباء اکرم من تحت السماء ... فاطمة ... بهم ... و هم

جلاء للعمی ... حتی ... و ترجمه این ابیات آنست که ... اگر دو

هزار سال عمر کنند ... حضرت احمد و بزرگان ... احمد ... آسمان ...

فاطمه ... ایشان را ... ایشان ... کوری ... ایشان ... نمیکنم تا

وقتی که ... بعد از آن جارود گفت یا رسول الله ... نام ایشان ...

از ... سلمان ... عز و جل ... وحی کرد ... پیغمبران ... که ما

ایشان را ... بر ایشان سئوال کردم ... گفتند ... برای ... و ولایت

علی بن ابیطالب و ائمه از اولاد ... بعد از آن ... آنحضرت ... ائمه هدی

را ... بعد از آن گفت ... تعالی ... هؤلاء اولیائی و هذا المنتقم من اعدائی یعنی المهدی انتقام کشنده

است ... بعد از آن سلمان عرض کرد ... هؤلاء الذین تذکرون فی التوریة و الانجیل ... مثل این حدیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کان منها خیر مولود ... الا ایات ... البیض والسود ... اهل ...

الاوصیاء له ما اهل النقابه ... ثم الخلائف اثنا عشر حججا ... من بعده اوصیا السادة النجبا ... حتی یقوم بامر الله قائمهم

من السماء اذا ما اسمه ... گویا مضمون این ابیات این باشد که تا وقتیکه از قبیل ... از شعب هاشم مولودی نام دهد
که بعد از مولود نهایت و حفظ او از بلایات و معجزات مخصوص که ... سیا مبعوث نماید و بنای او
میباشد کالید که همه خواهی اهل یمن که او و ... ابوای او میباشد که ایشان همه اهل بیت اند ایشان خلفای وی و از نه
کانی هستند که حجتهای خدا اند بعد از او و اوصیاء هستند که بزرگ ... هستند تا آنکه قائم ایشان بامر خدا
عالم قیام نماید که از آسمان باسم او ندا کرده میشود عبد الملک چون این ابیات را از زهری بشنید گفت ...
کر باسمه ... از آسمان ... زهری ... بکو یا ابا النماس ما ان عفو کرد عبد الملک گفت ... زهری
گفت ان مهدی است از اولاد فاطمه صلوات الله وسلامه علیها و از جمله اخبار دال بر امامت ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اخباری
است که در خصوص امام دوازدهم عجل الله فرجه از پیغمبر خدا روایت کرده اند که ذکر خواهد شد و اما ادله دال بر امامت
امام بحق و حجت مطلق امام دویم حسن بن علی بن ابی طالب مکنی بابی محمد امام ثانی سبط اول اول سادات اهل جنت
که نام او در تورات شبر ... در انجیل ... و در کتاب ... کتاب
ایکلیون ... ولادت باسعادتش در مدینه منوره سال سیوم از هجرت در نصف رمضان المبارک
نوشته اند ... رجوع نمایند و اختلاف بسیار در تولد ایشان
و وفات ایشان هست مادرش فاطمه زهراء صدیقه کبری سلام الله علیها است و صاحب کشف الغمه مینویسد که خلاف
از احدی از مسلمین در امامت ... ائمه علیهم السلام مخالف زیاد است ... باید که ما در اینجا
قاعده مقرره بیننا تمام کرده ... ایشان ... باشد پس آنکه قائلین بامامت جماعت علویه بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله قائلند بامامت امام حسن بجهت ... روایت کرده اند از رسول خدا که ان الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم
تعود ملکا و یا اینکه علی علیه السلام وصیت کرد امامت را باو ... امامت امام حسن
علیه السلام مسئله اجماعی بین مدعی امامت امام حسن سالم از نزاع است و اما اصحاب ما شیعه پس ایشان قائلند بوجوب
امامت ... و این را بطریق عقل ثابت کرده اند در کتب اصول ... ایشان و اینکه امام باید معصوم
منصوص علیه باشد و اینکه ... پس ... علی یا قائلند باینکه
احتیاج بامام نیست و این را باطل کردیم در سابق که وجود امام در هر وقت واجب است و یا اینکه قائلند بامامت و عصمت هم شرط
نیست و این هم باطل است زیرا که در سابق ثابت نمودیم وجوب عصمت را و یا اینکه قائلند بوجوب امامت حسن بن علی زیرا که
شرایط امامت در آن حضرت جمع بود پس واجب است رجوع بقول او و عمل کردن بآن و گرنه حق از قول امت خارج میشود و از

جمله

بحار الانوار ... ولقد ... ابن ... [illegible] ... الامام ... امام حسن ... ا
بالائمة ... [illegible] ... کشف الغمه ... ابن ... مانند ... [illegible]
الاحوال ... [illegible] ... الحق ... قال ... الا ... [illegible]
الحسن ... [illegible] ... علمای ... [illegible]
... علما ... امام ... حسین ... امام و ... خلاف
... [illegible] ... امامت ... [illegible]
... [illegible] ... است ... [illegible] ... و
... رسول الله یقول انا وعلی والحسن والحسین وتسعة من ولد
الحسین مطهرون معصومون ... اخبار ... که ... حدیث موفق بن احمد است ... سلمان قال سمعت
رسول الله یقول لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله ... الان قال یا محمد ... خلفت علیا وفاطمة والحسن
والحسین والائمة من ولده من ... عرضت ولایتهم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن
جحدها کان عندی من الکافرین ... الا ... ولایت ... اکر ... ولایت ... الحمل میکنند بکنند ... لکن ... حدیث
که ... الائمة من ولده لفظ ائمه قرینه است که مراد از ولایت امامت است ... امام ... امام ... جماعة
... ایشان ... امام ابن الامام اخو الامام ... الحسن والحسین
اماما امتی بعد ابیهما وسیدا شباب اهل الجنة ولفظ حجت را ... حمل میکنند ... علمای عامه نقل کرده اند از جمله
راوی که ... بسند با انس قال کنت عند النبی ص فرای علیا مقبلا فقال انا وهذا حجة الله علی امتی یوم القیمة پس حجت در رسول
خدا و علی بن ابیطالب ... معنی است ... بابن معنی است و ... حدیث قریب باین مضامین از عامه ... نقل شده ... است
منقول است که ... انها ... حاصل ... متواتر ... مفید قطع است عند العلماء و اما نص امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب بر امامت ... بزرگوار نزد شیعه خلفا عن سلف متواتر است که صریح القول ... خلیفه کرد و تکذیب تواتر شیعه
... علم ... نموده باشد ... متواتره ... خصوص ... علی بن ابی طالب علیه
السلام بر پسر خود حسن از میان اولاد خود ... آن بزرگوار ... امامت ... است ... بامامت
... اوصی الیه ... علمای امامیه اجماع دارند ... محمد بن یعقوب کلینی
قدس الله روحه از علی بن ابرهیم ... حماد بن عیسی از ابرهیم بن عمر الیمانی از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت
حاضر بودم وقت وصیت امیر المؤمنین علیه السلام بر پسر خود حسن علیه السلام که امام حسین علیه السلام و محمد حنفیه و جمیع اولاد
... و ... شیعه و اهل بیت ... بودند که کتاب و سلاح را بسوی او برداشت و فرمود یا بنی امرنی رسول الله ص ان اوصی
الیک کتبی وسلاحی کما اوصی الی ودفع الی کتبه وسلاحه وامرنی ان امرک اذا حضرک الموت ان تدفعها الی اخیک الحسین ثم اقبل علی الحسین
علیه السلام فقال وامرک رسول الله ص ان تدفعها الی ابنک هذا ثم اخذ بید علی بن الحسین علیه السلام وقال امرک رسول الله ص ان تدفعها
الی ابنک محمد فاقرء من رسول الله ومنی السلام و بسند دیگر نیز از چند نفر از اصحاب خود ... سند ... الجارود از ابی جعفر قال ان امیر المؤمنین
لما حضرته الوفاة قال لابنه الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر الی رسول الله ص وائتمنک علی ما ائتمننی علیه ففعل و ایضا بسند خود ...
... شهر بن حوشب ان علیا علیه السلام لما سار الی الکوفة استودع ام سلمة کتبه والوصیة فلما رجع الحسن علیه السلام دفعتها الیه و غیر
این اخبار ... فرق اسلام کافه ثابت شده است که امام حسن علیه السلام بعد از وفات پدر بزرگوار خود مردم را به بیعت خود
دعوت نمود و مردم بیعت کردند بعنوان اینکه او ... خلیفه و امام است چنانکه کتب عامه و تواریخ ایشان مشحون است اما از شیعه
در کشف الغمه گفته و قد روی جماعة انه خطب صبیحة اللیلة التی قبض فیها امیر المؤمنین علیه السلام فحمد الله واثنی علیه وصلی علی
النبی ص ثم قال لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الاولون ولم یدرکه الآخرون ولقد کان یجاهد مع رسول الله ص فیقیه بنفسه
... رسول الله ص یوجهه برایته فیکتنفه جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فلا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه ولقد توفی فی

[illegible] عطا به الاذان

[illegible] الی اهله [illegible]

الناس الذین [illegible] فی کتاب [illegible] قال لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی [illegible] اهل البیت [illegible] عبد الله ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] حافظ ابو نعیم [illegible]

[illegible] امامت علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

من الکل ان علیا علیه السلام نص علی امامة الامام الثانی و هکذا نص کل امام سابق علی امامة الامام اللاحق نصا متواترا پس
نزد شیعه بمجرد ثبوت امامت امام اول ثابت میشود امامت ائمه یازده گانه زیرا که اتفاق دارند اهل شقاق و نفاق [illegible] باجماع
علماء اهل بیت [illegible] اول امر باجماع [illegible] که [illegible] بعد
از آن همه [illegible] باعلامت [illegible] بالاجماع است [illegible] عمل ایشان بعد از شهادت علی بن ابی طالب
که ائمه [illegible] بطریقه علی جاری بود تا زمان امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که مذاهب و بدعها بعد از آن ندر بجا
احداث کردند بکدام شریعت بوده است که اقوال امیان وفات علی بن ابی طالب و وفات امام جعفر صادق قریب صد و سال می
باشد [illegible] مذاهب و بدعه و کدام سو راسخ بوده اند اگر گویند که مذهب جعفر صادق [illegible] کنیم که مذهب جعفری در
مقابل [illegible] مذهبهاست [illegible] مذهب امام جعفر صادق مذهب جدش علی بن ابی طالب است و مذهب زید بن علی بن
ابی طالب مذهب و دین محمد بن عبد الله است قطعا و یقینا و هر چه خلاف این مذهب باشد باطل است قطعا و یقینا بحجت عقلی
و اما اثبات امامت ائمه و طریق دعوی امامت و ظهور معجزات متواترات پس بعد از اینکه شانزده معجزه ظاهره باهره از ایشان [illegible] ضبط
کرده اند [illegible] است و در کتب مفصل نوشته اند جای انکار نیست و اما اثبات امامت ائمه و تصریح بعضی از علماء
عامه مثل محمد بن طلحه شافعی است که در مطالب السؤل در ذکر احوال آن حضرت گفته است اینجا عین عبارت اوست زیاده از رد

و حسن اعتقاد منا و میزان الاجواد و آثار مقامات الامجاد یتفاوت مقدارها بین العباد بحسب اخطار اقدارها فی الاعتقاد
و قد جاد الحسن بما لم تجد بمثله نفس جواد و تکرم بما یبخل به کل ذی کرم و ارفاد فانه لا رتبة اعظم من الخلافة و اعلی من مقامها
و لا حکم للملک فی الملة الاسلامیة الا و هو مستفاد من احکامها و لا نفوذ لاوامره و لا نواهیه الا منقادة بزمامها و اوقف فی قضایاها
نصرة فانه بین نقضها و ابرامها فهی المتصفة بالعلی و المنعوت بها صاحب الدنیا و الامر و النهی متصل باسبابه و الحاد و لها المحل
من اولیه [illegible] و التهرة [illegible] التقدم و التأخر [illegible] فهو خلیفة رسول الله فی امته لاقامة احکام دینه و
آدابه و کان الحسن قد تقلد بعقد انعقادها و استبد بعقد انجادها و ارتکب جموعا بلدها و تابعته الوف لا تحصر یوم
جلادها و بایعته من قبائل القبائل نفوس اسادها و شملت [illegible] حیث علی [illegible] کل ید قتال بین یدیه [illegible]
و یعتقد قیام رابطته عبادة و یری کونه من انصاره و شیعته قبل الاوشهادته فبینا هو فی اقبال ایامها بامره و نهیه قد احاط
بجلال مقامها و حقیقة [illegible] لم یبق حالة لم یدلهما سواه و لم یشبهما فجاد بالخلافة علی معاویة و سلمها الیه
و خرج عنها و تکرم بها و حرمها نفسه [illegible] فانسلخ منها فلا اجر باعتبار هذه الحال عما اسداه من الجود و النوال و ما ابداه من
التکرم و الافضال اعترف له معاویة علی رؤس الاشهاد فی غضون المقال فقال یا ابا محمد لقد جدت بشیء لا تجود بها نفس الرجال
و لقد صدق معاویة فیما ذکره فضلا و نقلا لا ما اسداه الحسن جودا و بذلا و ان النفوس تتنافس فی زینة الدنیا و متاعها
قولا و فعلا و تحرص علی احرازها و اقتطاعها حرما و حلا و ترتکب الی الاکتساب [illegible] حطامها حزنا و سهلا و تستعذب
فی ادراک مناها منها [illegible] بعد از آن شرح خلع خلافت آن حضرت را بیان کرده [illegible] ایقاظ و حجت از امام محمد
بن اسماعیل البخاری در صحیح نقل کرده است از حسن بصری که مجمل آن اینست که حسن علیه السلام با معاویه فنون مثل

[illegible] ... عبد الرحمن ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی الناس ... تقول ان ابی ... ان صلح ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شجاعت ... [illegible]

موضع ام المؤمنین ... [illegible] ... بلکه بیشتر ... کردن ... [illegible]

ولشکر ... [illegible] ... هلال ... اذا اخذ

چنانکه ... ذکر کرده ... [illegible] ... مال وصلات

[illegible] ... از علمای سنت ابن

طلحه شافعی گوید ... عن علی بن زید بن جدعان انه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا وان الجنائب

لتقاد معه ... [illegible] ... وکان یجلس فی مجلس رسول الله ص ویجتمع الناس حوله فیتکلم

بما یشفی غلیل السائلین ویقطع حجج القائلین از جمله قضایای عالم ... نقل است که روزی اغتسل وخرج من داره فی حلة فاخرة

وبزة طاهرة ومحاسن سافرة وقسمات ناضرة ونفحات ناشرة ووجهه یشرق حسنا وشکله قد کمل صورة ومعنی والاقبال یلوح من اعطافه

ونضرة النعیم تعرف من اطرافه وقاضی القدر قد حکم ان السعادة من اوصافه ثم رکب بغلة فارهة غیر قطوف وسار مکتنفا بحاشیته وغاشیته

بصفوف فلو شاهده عبد مناف لارغم بمفاخرته به معاطس انوف وعده وجده الی حیازة خصل الفخار یوم التفاخر بالوف فعرض

له فی طریقه من محاویج الیهود هم فی هدم قد انهکته العلة وارتکبته الذلة واهلکته القلة وجلده یستر عظامه وضعفه یقید اقدامه

وضره قد ملک زمامه وسوء حاله قد حبب الیه حمامه وشمس الظهیرة تشوی شواه واخمصه تصافح ثری ممشاه وعذاب عرعریه قد عراه

وطول طواه قد اضعف بطنه وطواه وهو حامل جر مملوء علی مطاه وحاله تعطف علیه القلوب القاسیة عند مرآه فاستوقف الحسن

وقال یا ابن رسول الله انصفنی فقال فی ای شیء فقال جدک یقول الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وانت مؤمن وانا کافر فما اری الدنیا الا

جنة لک تتنعم فیها وتستلذ بها وما اراها الا سجنا لی قد اهلکنی ضرها واتلفنی فقرها فلما سمع الحسن کلامه اشرق علیه نور

التایید فاستخرج الجواب الحق بفهمه من خزانة علمه واوضح للیهودی خطأ ظنه وخطل زعمه فقال لو نظرت الی ما اعد الله للمؤمنین

الذین تتجافی جنوبهم عن المضاجع من نعیم الجنان والخیرات الحسان فی الدنیا والآخرة مما لا عین رأت ولا اذن سمعت لعلمت انی

قبل انتقالی الیه فی هذه الدنیا فی سجن ضنک ولو نظرت الی ما اعد الله لک ولکل کافر فی الدنیا والآخرة من سعیر نار جهنم ونکال

العذاب المقیم لرأیت انک قبل مصیرک الیه الآن فی جنة واسعة ونعمة جامعة بعد از آن ابن طلحه گوید فانظر الی هذا الجواب الصادع

بالصواب کیف تفجرت بمستعذبه عیون علمه وانبعثت تستغرب به فنون فهمه فیا له جوابا ما امتنه وصوابا ما ابینه وخطابا ما احسنه

صدر عن قلب من مشکوة نور النبوة وتایید موروث من آثار معالم الرسالة واز جود وکرم آن سرور ... سعد بن عبد العزیز

گوید که حسن ع شنید که شخصی از خدا سوال میکند ده هزار درهم ... برگشت بمنزل خود ده هزار درهم برای آن شخص فرستاد

این فصل احادیث بسیار ... است حتی آنکه میگوید ابن سیرین روایت است که گفت تزوج الحسن بن علی بامراة وارسل الیها بمائة

جاریة مع کل جاریة الف درهم ... [illegible] ... امام حسن

[illegible] ... التزام خصم باید کرد ... رسول ... وخصوص آن سرور ... میگوید

فصل چهارم [illegible]

[illegible] رسول الله ص [illegible]

[illegible]

الا [illegible] الشرف [illegible] الحسن الی اشرف [illegible] فان من اصطفی

مطلع رسول الله ص فاطمة [illegible] الکواکب [illegible] لمن خصه الله من سوابغ المصطفی [illegible] المواهب [illegible] ان

شروع کرد [illegible] احادیث [illegible] صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابی هریره [illegible] فرمود اللهم انی احبه فاحبه واحب

من یحبه قال ابو هریرة فما کان احد احب الی من الحسن بن علی بعد ما قال رسول الله صلعم ما قال [illegible] فکذا

سبط ابن جوزی هم [illegible] اهل سنت [illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله الحسن بن امیر المؤمنین

الی معاویة بن صخر اما بعد فان الله تعالی بعث محمدا صلعم رحمة للعالمین فاظهر به الحق ودفع به الباطل واذهل الشرک [illegible]

العرب [illegible] وشرف به من شاء منهم خاصة فقال تعالی وانه لذکر لک ولقومک فلما قبضه الله تعالی تنازعت العرب الامر

من بعده فقالت الانصار منا امیر ومنکم امیر فقالت قریش نحن اولیاؤه وعشیرته فلا تنازعوا سلطانه فعرفت العرب ذلک

لقریش ونحن الآن اولیاؤه وذوو القربی منه ولا غرو ان منازعتک ایانا بغیر حق فی الدین معروف ولا اثر فی الاسلام محمود

والموعد الله تعالی بیننا وبینک ونحن نسأله تبارک وتعالی ان لا یؤتینا فی هذه الدنیا شیئا ینقصنا به فی الآخرة وبعد فان

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب لما نزل به الموت ولانی هذا الامر من بعده فاتق الله یا معاویة وانظر لامة محمد صلعم ما تحقن

به دماءهم وتصلح به امورهم والسلام مؤلف گوید که خلافت حسن بعد از علی ع باقرار خود اهل سنت ثابت است پس معاویه

بعد از آن که غصب کرد اگر باجتهاد خود خلافت میکرد غاصب از جانب نمیباشد و اگر اهل شام او را خلیفه کردند پس اخبار

الائمة من قریش که در سابق ذکر شد بکجا حمل میکنند و اگر گویند او هم از قریش است خبر دیگر که در سابق ذکر شد که

خویشان نقل کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود اگر [illegible] خلیفه [illegible] دعوی خلافت نماید یکی را بکشید حسن که [illegible] بود چرا

معاویه را نکشتند و اگر نتوانستند بکشند بخلافت چرا قبول کردند و اگر گویند که حسن خود [illegible] خلافت را

داد بمعاویه گوئیم چگونه عقل عاقل این را قبول میکند که مثل امام حسن علیه السلام که منصوص از خدا و رسول و علی بن ابی طالب

باشد خلافت را باختیار خود تسلیم کند بکسی که خود اسیر [illegible] و اولاد الزنا و کافر و مشرک فرموده باشد چنانکه سبط ابن جوزی

در تذکرة خواص الامة میگوید قال اهل السیر لما سلم الحسن الامر الی معاویة اقام یتجهز الی المدینة فاجتمع الی معاویة رهط

من شیعته منهم عمرو بن العاص والولید بن عقبة وهو اخو عثمان بن عفان لامه وکان علی قد جلده فی الخمر وعتبة قالوا

نرید ان نحضر الحسن علی سبیل الزیارة لنخجله قبل مسیره الی المدینة فنهاهم معاویة وقال انه السن بنی هاشم فالحوا علیه فارسل

الی الحسن فی [illegible] فلما حضر شرعوا فتناولوا علیا علیه السلام والحسن ساکت فلما فرغوا حمد الحسن الله واثنی علیه

وصلی علی رسوله محمد ص وقال ان الذی اشرتم الیه قد صلی الی القبلتین وبایع البیعتین وانتم بالجمیع مشرکون وبما انزل الله

علی نبیه کافرون وانه حرم علی نفسه الشهوات وامتنع من اللذات حتی انزل الله فیهم یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما

احل الله لکم وانت یا معاویة قال رسول الله ص فی حقه اللهم لا تشبعه او لا اشبع الله بطنک اخرجه مسلم عن ابن عباس وبات

امیر المؤمنین یحرس رسول الله ص من المشرکین وفداه بنفسه لیلة الهجرة حتی انزل الله فیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات

الله ووصفه الله بالایمان فقال انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا والمراد به امیر المؤمنین وقال له رسول الله ص انت منی بمنزلة

هرون من موسی وانت اخی فی الدنیا والآخرة وانت یا معاویة نظر النبی الیک یوم الاحزاب فرأی اباک علی جمل یحرض الناس

علی قتاله واخاک یقود الجمل وانت تسوقه فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وما قابله ابوک فی موطن الا ولعنه معه

ولاک عمر الشام فخنته ثم ولاک عثمان فتربصت علیه وانت الذی کنت تنهی اباک عن الاسلام حتی قلت مخاطبا له یا صخر

لا تسلمن طوعا فتفضحنا بعد الذین ببدر اصبحوا مزقا لا ترکنن الی امر تقلدنا والراقصات بنعمان به الحرقا وکنت

یوم بدر واحد والخندق والمشاهد کلها تقاتل رسول الله ص وقد علمت الفرائض المسلمین الذی ولدت علیه ثم التفت الی عمرو بن

العاص

الفاسق بن الفاسق یا ابن النابغة فانک ... خطب ... سبط ابن جوزی گفته تفسیر ...

الواقف قال الاصمعی ... هشام بن محمد الکلبی فی کتابه المسمی بالمثالب قد وقفت علیه یقضی قول الحسن ... لقد علمت الفراش الذی

ولد علیه ... معویة ... الله من اربعة ... عمارة بن الولید بن المغیرة المخزومی ومسافر بن ابی عمرو وابی سفیان والعباس

بن عبد المطلب ... ندماء ابی سفیان وکل منهم یتهم بهند بعد از آن تفصیل ... یکی از ایشان ... هند ...

... ابی عمرو فقال الکلبی عامة الناس علی ان معویة منه لانه کان اشد الناس حبا

لهند فلما حملت هند بمعویة خاف مسافر ان یظهر انه منه فهرب الی ملک الحیرة وهو هند بن عمرو فاقام عنده بعد از آن

... ذکر هشام بن محمد الکلبی ایضا فی کتاب المثالب فقال کانت هند من المعتلمات وکانت تمیل الی السودان من الرجال

فکانت اذا ولدت ولدا اسود قتلته ... قال الشعبی وقد اشار رسول الله صلی الله علیه وآله الی هند یوم فتح مکة بشیء من هذا فانها لما جاءت

تبایعه وکان قد اهدر دمها فقالت علی ما ابایعک فقال علی ان لا تزنین فقالت وهل تزنی الحرة فعرفها رسول الله فنظر

الی عمر فتبسم ... نسب ... شایع باشد ... قبایل عرب چگونه امام معصوم باختیار خلافت را ...

... بچنین شخص تسلیم ... و این قول ایشان ... قول ایشان است که در بیعت ابی بکر گفتند ... حضرت

امیر المؤمنین ... بیعت کرد ... مؤلف گوید ... شاهد این بیعت ... آن حضرت است که عمر ...

... بیعت ... چنانکه ... ناطق است ... ابن

ابی طالب چنانکه ... اشاره شد ... رضا ... خلاف ... ابو مخنف لوط بن یحیی روایت کرده

از اشعث بن سوار ... از ابی اسحق السبیعی و غیر ایشان که گویند خطب الحسن علیه السلام صبیحة اللیلة التی قبض فیها امیر المؤمنین

و خطبه مذکوره از کشف الغمه و ارشاد ... بیعت له بالخلافة از قول عبد الله بن عباس بعد ... گوید

وذلک فی یوم الجمعة الواحد والعشرین من شهر رمضان سنة اربعین من الهجرة فرتب العمال وامر الامراء وانفذ عبد الله بن العباس

الی البصرة ونظر فی الامور ولما بلغ معویة وفاة امیر المؤمنین علیه السلام وبیعة الحسن علیه السلام انفذ رجلا من حمیر الی الکوفة وآخر

من بنی القین الی البصرة لیطلعاه بالاخبار ویفسدا علی الحسن الامور وقلوب الناس فعرف بهما وحصلهما وامر بقتلهما وکتب

الی معویة اما بعد فانک دسست الرجال للاحتیال والاغتیال وارصدت العیون کانک تحب اللقاء وما اشک فی ذلک فتوقعه

انشاء الله وبلغنی انک شمت بما لم یشمت به ذو حجی وانما مثلک فی ذلک کما قال الاول فقل للذی یبغی خلاف الذی مضی تجهز

لاخری مثلها فکان قد ۞ فانا ومن قد مات منا لکالذی ۞ یروح فیمسی فی المبیت لیغتدی ۞ وکان بینه وبین الحسن مکاتبات

واحتج الحسن علیه فی استحقاق الامر وتوثب من تقدم علی ابیه علیه السلام وابتزازه سلطان ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسار معویة نحو

العراق وتحرک الحسن علیه السلام وبعث حجر بن عدی واستنفر الناس للجهاد فتثاقلوا عنه ثم خفوا معه اخلاط من الناس بعضهم من شیعته

وشیعة ابیه علیه السلام وبعضهم محکمة یؤثرون قتال معویة بکل حیلة وبعضهم اصحاب الطمع فی الغنائم وبعضهم شکاک وبعضهم

اصحاب عصبیة اتبعوا رؤساء قبائلهم لا یرجعون الی دین ثم سار حتی نزل ساباط دون القنطرة وبات هناک فلما اصبح اراد علیه

السلام ان یمتحن اصحابه ویستبرئ احوالهم فی طاعته لیتمیز اولیاءه من اعدائه ویکون علی بصیرة من لقاء معویة فامر ان ینادی فی

الناس بالصلاة جامعة فاجتمعوا فصعد المنبر فخطبهم فقال الحمد لله کلما حمده حامد واشهد ان لا اله الا الله کلما شهد

له شاهد واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق وائتمنه علی الوحی صلی الله علیه وآله اما بعد فوالله انی لارجو ان اکون

قد اصبحت بحمد الله ومنه وانا انصح خلق الله لخلقه وما اصبحت محتملا علی امرء مسلم ضغینة ولا مریدا له بسوء ولا غائلة

وان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون فی الفرقة وانی ناظر لکم خیرا من نظرکم لانفسکم فلا تخالفوا امری ولا تردوا علی رأیی

غفر الله لی ولکم وارشدنی وایاکم لما فیه المحبة والرضا قال فنظر الناس بعضهم الی بعض وقالوا ما ترونه یرید بما قال قالوا نظنه

انه یرید ان یصالح معویة ویسلم الامر الیه فقالوا کفر والله الرجل وشدوا علی فسطاطه فانتهبوه حتی اخذوا مصلاه من

تحته ثم شد علیه عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الازدی فنزع مطرفه عن عاتقه فبقی جالسا متقلد السیف

بغیر رداء ثم دعا بفرسه فرکبه واحدق به طوائف من خاصته وشیعته ومنعوا منه من اراده ودعا ربیعة وهمدان فطافوا به و

منعوه

فصل چهارم در بیان امامت امام حسن ع

مغول فشا ومعه شوب من عسكرهم فلما مر في مظلم ساباط بدر اليه رجل من بني اسد اسمه الجراح بن سنان واخذ بلجام فرسه وبيده
مغول وقال الله اكبر اشركت يا حسن كما اشرك ابوك من قبل وطعنه في فخذه فشقه حتى بلغ العظم فاعتنقه الحسن عليه السلام
وخرا جميعا الى الارض فوثب عليه رجل من شيعة الحسن ع فقتله بمغوله وقتل معه شخص آخر كان معه وحمل الحسن ع على
سرير الى المدائن فانزل به على سعد بن مسعود الثقفي وكان عامل علي ع فاقره الحسن ع على ذلك واشتغل بمعالجة جرحه
وكتب جماعة من رؤساء القبائل الى معوية بالطاعة سرا واستحثوه على سرعة المسير نحوهم وضمنوا له تسليم الحسن ع
اليه عند دنوهم من عسكره او الفتك به وبلغ الحسن عليه السلام ذلك فورد عليه كتاب قيس بن سعد وكان قد انفذه مع
عبيد الله بن العباس عند مسيره من الكوفة ليلقى معوية فيرده عن العراق وجعله اميرا على الجماعة وقال ان اصبت فالامير قيس بن
سعد يخبره انهم نازلوا معوية بازاء مسكن وان معوية ارسل الى عبيد الله بن العباس يرغبه في المصير اليه وضمن له الف
الف درهم يعجل له منها النصف ويعطيه النصف الآخر عند دخول الكوفة فانسل عبيد الله ليلا الى معسكر معوية ومعه
خاصته واصبح الناس بغير امير فصلى بهم قيس ونظر في امورهم فازدادت بصيرة الحسن ع بخذلان القوم له وفساد نيات المحكمة
فيه وما اظهروه له من سبه وتكفيره واستحلال دمه ونهب امواله ولم يبق معه من يأمن غوائله الا خاصة من شيعته و
شيعة ابيه وهم جماعة لا يقومون بحرب الشام فكتب اليه معوية في الهدنة والصلح وانفذ اليه كتب اصحابه التي ضمنوا
فيها الفتك به وتسليمه اليه واشترط في اجابته الى الصلح شروطا كثيرة وعقد له عقودا كان في الوفاء بها مصالح شاملة
فلم يثق به الحسن ع وعلم احتياله واغتياله غير انه لم يجد بدا من اجابته الى ما التمس من ترك الحرب وانفاذ الهدنة لما كان
من ضعف بصائر اصحابه في حقه وانفسادهم عليه ومخالفته واستحلال اكثرهم دمه وتسليمه الى خصمه وخذلان ابن عمه له
ومصيره الى عدوه وميلهم جميعا الى الدنيا وعاجلها فتوثق لنفسه من معوية لتأكيد الحجة عليه والاعذار فيما بينه وبينه عند
الله تعالى وعند كافة المسلمين واشترط عليه ترك سب امير المؤمنين والعدول عن القنوت عليه في الصلاة وان يؤمن شيعته
ولا يتعرض لاحد منهم بسوء ويوصل الى كل ذي حق حقه فاجابه معوية الى ذلك كله وعاهده عليه وحلف له بالوفاء
فلما استتمت الهدنة سار معوية حتى نزل بالنخيلة وكان يوم جمعة فصلى بالناس ضحى النهار وخطبهم وقال في خطبته
اني والله ما قاتلتكم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزكوا انكم لتفعلون ذلك ولكني قاتلتكم لاتامر عليكم وقد اعطاني الله
ذلك وانتم له كارهون الا واني منيت الحسن اشياء وجميعها تحت قدمي لا افي بشيء منها ثم سار حتى نزل الكوفة فاقام
بها اياما فلما استتمت البيعة صعد المنبر فخطب الناس وذكر امير المؤمنين والحسن عليهما السلام فنال منهما وكان الحسن عليه
السلام حاضرا فقام فقال ايها الذاكر عليا انا الحسن وابي علي وانت معوية وابوك
صخر وامي فاطمة وامك هند وجدي رسول الله وجدك حرب وجدتي خديجة وجدتك قتيلة فلعن الله اخملنا ذكرا والأمنا حسبا و
شرنا قدما واقدمنا كفرا ونفاقا فقالت طوائف من اهل المسجد آمين ولما خرج الحسن ع الى المدينة كاظما غيظه منتظرا امر ربه الى ان
تم لمعوية عشر سنين من امارته وعزم على البيعة لابنه يزيد دس الى زوجة الحسن جعدة بنت الاشعث بن قيس من حملها
على سمه فسقته فبقي مريضا اربعين يوما ومضى لسبيله في صفر سنة
خمسين وهو ابن ثمان واربعين سنة وكانت خلافته عشر سنين وتولى اخوه ووصيه الحسين عليه السلام
غسله وتكفينه ودفنه عند جدته فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بالبقيع [illegible]
نشاندند وفا بشرط [illegible] وکنند چگونه مباسند امام حسن با خنیا [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
شد [illegible]
[illegible] رسول الله وجمیع انبیا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] الحسن بن محمد [illegible]

[illegible] شجاعت امام حسین علیه السلام

ذکر الصدوق ابو جعفر ... عن ابي سعيد عقيصا قال قلت للحسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام يا ابن رسول الله لم داهنت معاوية وصالحته

وقد علمت ان الحق لك دونه وان معاوية ضال باغ فقال يا ابا سعيد الست حجة الله تعالى ذكره على خلقه واماما

عليهم بعد ابي قلت بلى قال الست الذي قال رسول الله لي ولاخي الحسن والحسين امامان قاما او قعدا قلت بلى قال فانا

اذن امام لو قمت وانا امام اذا قعدت يا ابا سعيد علة مصالحتي لمعاوية علة مصالحة رسول الله لبني ضمرة وبني اشجع ولاهل

مكة حين انصرف من الحديبية اولئك كفار بالتنزيل ومعاوية واصحابه كفار بالتاويل يا ابا سعيد اذا كنت اماما من قبل الله

تعالى ذكره لم يجب ان يسفه رأيي فيما اتيته من مهادنة او محاربة وان كان وجه الحكمة فيما اتيته ملتبسا الا ترى الخضر لما خرق

السفينة وقتل الغلام واقام الجدار سخط موسى فعله لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى اخبره فرضي هكذا انا سخطتم على

بجهلكم بوجه الحكمة فيه ولولا ما اتيت لما ترك من شيعتنا على وجه الارض احد الا قتل اعقاب شیعیان تو ما

کرد بلکه ... با معاویه صلح ... و ذکر ... امام حسن کرد ازین پیش بود در ... چنانکه ذکر شد ... مکر

... امیر المؤمنین گفتند چنانکه در خطبه ... تفصیل ذکر کرده ماند انجا

و ... چنانکه ... روی عن علی بن الحسن الطويل عن علی بن النعمان عن عبد الله بن مسكان عن ابي حمزة

عن ابي جعفر قال جاء رجل من اصحاب الحسن يقال له سفين بن ليلى وهو على راحلة له فدخل على الحسن وهو محتب في فناء دار

فقال له السلام عليك يا مذل المؤمنين فقال وما علمك بذلك قال عمدت الى امر الامة فخلعته من عنقك وقلدته هذا

الطاغية يحكم بغير ما انزل الله قال فقال له الحسن ساخبرك لم فعلت ذلك قال سمعت ابي يقول قال رسول الله لن تذهب

الايام والليالي حتى يلي امر هذه الامة رجل واسع البلعوم رحب الصدر ياكل ولا يشبع وهو معاوية فلذلك فعلت ما جاء

بك قال حبك قال الله الله فقال الحسن والله لا يحبنا عبد ابدا ولو كان اسيرا في الديلم الا نفعه حبنا وان حبنا ليساقط

الذنوب من بني آدم كما يساقط الريح الورق من الشجر بیرون ازین قبیل اخبار در کتب علمای اخیار زیاده از حد و شمار است و سید

مرتضی علیه الرحمه در تنزیه الانبیاء وجه صلح آنحضرت را ... است بالتفصیل تمام اما سیوم امام حسین بن علی بن ابی

طالب است مادرش سیده نساء ... فاطمه زهرا و کنیتش ابو عبد الله و در آسمان نام مبارکش ... یعنی ...

و ... در توریة ... قبل از ... انجیل ... و در کتاب هند ... و در زند ...

... و سفر ... آخر الزمان نازل شده ... قاتلش ... است یعنی یزید و شمر یعنی

شمر و ... عبید الله بن زیاد ... و بروایت دیگر ... یزید ... از قبیله قریش ... پیشانی او اثر

... باشد ... نام قاتل وی شمر است ... حسن و حسین نام پسران

هرون است بلغت بنی اسرائیل ... و عبادت و زهد و سخاوت و شجاعت و تقوی و طهارت و عفت و مروت و عصمت و علم

و کمالات ... آنحضرت ... دشمن و شیعه و سنی اعتراف دارند ... ثابت ... امیر المؤمنین

و برادرش حسن مجتبی علیه السلام ... ثابت ... شجاعت ... از صالح بن هاشم ... روایت شده که در ...

... ملعون ... بر سر عمر بن عامر ... زد که ...

... و ایضا منقولست که ... آنحضرت ... و در روایات هست که در مسجد معاویه

خطیب ... آنحضرت ... کربلا ... کوفه و شام ... اهل عالم

است ... هاشمی و انصار ... عقل از تصور

آن ... بپاده و سواره ... هم ...

شجاعان ... مشاهده ... است ... در کتب ... نوشته اند مثل کمال الدین

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل گفته واما شجاعته ... علم وفقك الله على حقايق المعاني ... لادراكها ان الشجاعة

من المعاني القائمة بالنفوس والصفات المضافة اليها فهي تدرك بالبصيرة لا بالبصر ولا تمكن معرفتها بالحس مشاهدة لذاتها

لكنها ... بل طريق معرفتها والعلم بها مشاهدة آثارها ... ان تعلم ان ... موصوفا بالشجاعة ... ان

بقظ

[illegible]

[illegible] ... الاعمال ... [illegible]

[illegible]

... الافكار ... من شبا ... الاخطار ... [illegible]

[illegible] ... بجانبه ... [illegible]

[illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الصفاح ... [illegible]

... نفسه شاهد ... يعتقد ان القتل بالسيف ... الحياة الابدية ... [illegible]

... منازل ... العالية المعدّة للشهداء ... [illegible]

الدنايا وان غادره ... فلا تشعر ... ولا ... [illegible]

التعذيب ... [illegible] ... الشجاعة ... [illegible]

فاثرها ... اللسان ... [illegible]

... الله واتصف بالشجاعة التي يحبها الله ... الآمال ... على ... [illegible]

... صح النقل في ... القول بانقل المتقدم الى ... [illegible]

الحسين عليه السلام لما قصد العراق وشارف الكوفة سرب اليها اميرها يومئذ عبيد الله بن زياد الجنود لمقاتلته احزابا وحزب

عليه الجيوش لقتاله اسرابا وجهز من العساكر عشرين الف فارس وراجل يتتابعون كتائب في اطلابها فلما حضروا واحدقوا به

في العدة والعديد ملتمسين منه نزوله على حكم ابن زياد وبيعته ليزيد فان ابى ذلك فليؤذن بقتال يقطع الوتين وحبل الوريد

ويصعد الارواح الى المحل الاعلى ويصرع الاشباح على الصعيد فتبعت نفسه الابية جدها واباها وعزفت عن التزام الدنية فابتها

ونادته النفوس الهاشمية فلباها ومنعها بالاجابة الى مجانبة الذلة وحماها فاختار مجالدة الجنود ومضاربة ظباها ومصادمة سموها

وشم شمالها ولا يذعن للوصمة ... الصغار من شرفه ... وقد كان اكثر هؤلاء لما لقيهم شايعوه وكاتبوه وطاوعوه

وبايعوه وعاهدوه وسألوه القدوم عليهم ليبايعوه فلما جاءهم كذبوه ما وعدوه وانكروه وجحدوه ومالوا الى السحت العاجل

فعبدوه وخرجوا الى قتاله رغبة في عطاء ابن زياد فعصوا الله فنصب عليه السلام نفسه واخوته واهله وكانوا اثنين وثمانين محاربهم

واختاروا باجمعهم القتل على متابعتهم ليزيد مبايعتهم فاعتقلتهم الفجرة اللئام ورهقتهم الطغام ورشقتهم النبال

والسهام واوثقتهم من شبا شفارها الكلام هذا والحسين عليه السلام ثابت لا تخف حصاة شجاعته ولا تجف عزيمة شهامته و

قدمه في المعترك ارسى من الجبال قلبه لا يضطرب بمجول القتال ولا لقتل الرجال الى ان قال ثم حمل اليهم فرسه وسيفه مصلت

في يده وهو آيس من نفسه عازم على الموت وقال هذه الابيات

انا ابن علي الطهر من آل هاشم ... كفاني بهذا مفخرا حين افخر

وجدي رسول الله اكرم من مضى ... ونحن سراج الله في الارض نزهر

وفاطم امي من سلالة احمد ... وعمي يدعى ذا الجناحين جعفر

وفينا كتاب الله انزل صادقا ... وفينا الهدى والوحي بالخير يذكر

ونحن ولاة الحوض نسقي ولاتنا ... بكاس رسول الله ما ليس ينكر

وشيعتنا في الناس اكرم شيعة ... ومبغضنا يوم القيمة يخسر

ثم دعا الناس الى البراز فلم يزل يقاتل ويقتل كل من برز اليه منهم من

عيون الرجال حتى قتل منهم مقتلة كثيرة هذا وهو كالليث المغضب لا يحمل على احد منهم الا نفحه بسيفه فالحقه بالحصيد ... [illegible]

ذلك في تحقيق شجاعته وشرف نفسه شاهد صادقا فلا حاجة معه الى الازدياد في الاستشهاد ... كشف الغمة عليه الرحمة ... [illegible]

شجاعة الحسين عليه السلام ضرب بها المثل وصبره في مواقف الحرب اعجز الاوائل والاواخر ... [illegible]

... المجال اقدام ... في مقابلة هؤلاء الفجرة عادل مقام جده صلى الله عليه ... وصبره على كثرة اعدائه

وقلة انصاره ... والحمل ومشرب العداوة ... فعل الاول ... الاخر ... [illegible]

وكم من بطل ... وكم حكم سيفه ... في الهوى والقلل ... [illegible] ... حشرهم الله ... [illegible]

[illegible] ... الناصحین ... [illegible] ... بخصوص [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... الی [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حسین بن علی علیهما السلام ... [illegible]

[illegible] ... محمد بن حنفیه ... [illegible] ... امام حسین ... [illegible]

الحسین علیه السلام ... [illegible] ... شجاعت ... [illegible]

[illegible] ... خالد ... لکن ... شجاعت ... [illegible]

[illegible] ... شجاعت ... غزوات سابقه را فراموش نمودند

[illegible] ... کربلا است و بعض

[illegible] ... فقال بعض

الرواة فوالله ما رأيت مكثورا قط قد قتل ولده وأهل بيته وأصحابه أربط جأشا منه وإن كانت الرجال لتشد عليه فيشد عليها

بسيفه فتنكشف عنه انكشاف المعزى إذا شد فيها الذئب ولقد كان يحمل فيهم وقد تكملوا ثلاثين ألفا فينهزمون من بين يديه كأنهم

الجراد المنتشر ثم يرجع إلى مركزه وهو يقول لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم خلاصه مضمون آنکه بنا بر روایتی روز عاشورا آن

سرور [illegible] بکهزار و [illegible] و پنجاه نفر [illegible] هلاک [illegible] سوای مجروحین از شجاعت آنسرور

چه [illegible] که عمر سعد [illegible] الويل لكم أتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الأنزع البطين هذا ابن

قتال العرب خلاصه همه کمالات [illegible] جمع بود [illegible] دلیل بر امامت و تمام آن دلیل بر امامت مطلقه است که در

سابق ذکر شد هکذا ادله داله بر امامت برادرش امام حسن چنانکه ذکر شد بان پنج طریق که گذشت و از نص پیغمبر اخبار

کثیره که ذکر شد هکذا از پدرش علی ابن ابی طالب و از برادرش حسن مجتبی و از اخبار خاصه چنانکه مجلسی از کتاب اعلام الوری

از کلینی علیه الرحمه نقل کرده است باسناده عن المفضل بن عمر عن أبي عبد الله قال لما حضرت الحسن الوفاة قال يا قنبر انظر

هل ترى وراء بابك مؤمنا من غير آل محمد صلى الله عليه وآله قال الله ورسوله أعلم قال امض فادع لي محمد بن علي قال فأتيته

فلما دخلت عليه قال هل حدث إلا خير قلت أجب أبا محمد فعجل عن شسع نعله فلم يسوه فخرج معي يعدو فلما قام بين يديه سلم

فقال له الحسن اجلس فليس يغيب مثلك عن سماع كلام يحيى به الأموات ويموت به الأحياء كونوا أوعية العلم ومصابيح الدجى

فإن ضوء النهار بعضه أضوأ من بعض أما علمت أن الله عز وجل جعل ولد إبراهيم أئمة وفضل بعضهم على بعض وآتى داود زبورا

وقد علمت بما استأثر به محمدا يا محمد بن علي إني لا أخاف عليك الحسد وإنما وصف الله تعالى به الكافرين فقال كفارا حسدا

من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق ولم يجعل الله للشيطان عليك سلطانا يا محمد بن علي ألا أخبرك بما سمعت

من أبيك فيك قال بلى قال سمعت أباك يقول يوم البصرة من أحب أن يبرني في الدنيا والآخرة فليبر محمدا يا ابن علي لو شئت

أن أخبرك وأنت نطفة في ظهر أبيك لأخبرتك يا محمد بن علي أما علمت أن الحسين بن علي بعد وفاة نفسي ومفارقة

روحي جسمي إمام من بعدي وعند الله في الكتاب وراثة النبي أصابها في وراثة أبيه وأمه علم الله أنكم خير خلقه فاصطفى

منكم محمدا واختار محمد عليا واختارني علي للإمامة واخترت أنا الحسين فقال له محمد بن علي أنت إمامي وأنت وسيلتي

إلى محمد والله لوددت أن نفسي ذهبت قبل أن أسمع منك هذا الكلام ألا وإن في رأسي كلاما لا تنزفه الدلاء ولا تغيره

نغمة الرياح كالكتاب المعجم في الرق المنمنم أهم بإبدائه فأجدني سبقت إليه سبق الكتاب المنزل وما جاءت به الرسل وإنه

لكلام يكل به لسان الناطق ويد الكاتب ولا فضلك في كذلك يجزي الله المحسنين ولا قوة إلا بالله الحسين عليه السلام أعلمنا علما و

أثقلنا حلما وأقربنا من رسول الله رحما كان إماما قبل أن يخلق وقرأ الوحي قبل أن ينطق ولو علم الله أن أحدا خيرا منا ما اصطفى

محمدا واختار محمد عليا إماما واختارك علي بعده واخترت الحسين بعدك سلمنا ورضينا بمن هو الرضا وبمن نسلم به من

المشكلات وأما معجزات آنسرور بنا بر آنچه بعضی از علما روایت کرده اند چهار هزار معجزه است غیر از معجزات حال شهادت

و بعد از آن که از آنجمله زنده کردن نی را بجهت وصیت کردن و از جمله اسرار وقعه کربلا اینست که اگر واقعه شهادت و سیر

[illegible] اسلام [illegible] حضرت [illegible] اکرم [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible] از کتاب [illegible] الاخطب [illegible]

کریه [illegible] حضرت [illegible] حضرت سید [illegible]

حسین منی و انا من حسین [illegible] فرموده [illegible]

است این [illegible] ملائکه [illegible] مصیبت عظمی [illegible] تبارک و تعالی

جهاد [illegible] امامت [illegible] شفاء [illegible] و جهاد [illegible]

[illegible] جهاد [illegible] ایام زایر او [illegible] چنانکه [illegible] شیخ روایت کرده است از ابن

حشیش از ابی المفضل الشیبانی از محمد بن محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن ابی الصهبان البصری از کرام بن عمرو از محمد بن مسلم

گفت شنیدم از ابی جعفر و جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمودند ان الله عوض الحسین علیه السلام من قتله ان جعل الامامة في

ذريته والشفاء في تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا تعد ايام زائره جائيا وراجعا من عمره قال محمد بن مسلم فقلت لابي عبد الله

عليه السلام هذه الجلال تنال بالحسين فما له في نفسه قال ان الله الحقه بالنبي فكان معه في درجته ومنزلته ثم تلا ابو عبد الله

عليه السلام والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم الآية و گویا بسبب همین صبر است که او را در قرآن

مجید نفس مطمئنه خوانده است حقتعالی چنانکه مجلسی علیه الرحمه از کنز جامع الفوائد نقل کرده از محمد بن عباس باسناد خود

از حسن بن محبوب باسناد خود از صندل از دارم بن فرقد قال قال ابو عبد الله علیه السلام اقرؤا سورة الفجر في فرائضكم ونوافلكم

فانها سورة الحسين بن علي وارغبوا فيها رحمكم الله تعالى فقال له ابو اسامة وكان حاضر المجلس وكيف صارت هذه السورة

للحسين خاصة فقال الا تسمع الى قوله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة الآية انما يعني الحسين بن علي فهو ذو النفس المطمئنة الراضية المرضية

واصحابه من آل محمد هم الراضون عن الله يوم القيمة وهو راض عنهم وهذه السورة في الحسين بن علي وشيعته وشيعة آل محمد ص

خاصة من ادمن قراءة والفجر كان مع الحسين بن علي في درجته في الجنة ان الله عزيز حكيم و مرتبه این بزرگوار چه قدر نزد پروردگار

عالم بلند و عزیز است که محمد بن عبد الله ص میفرماید فدیتک یا حسین بعز والله علی ان اراک مقطوع الرأس مرمل الجبینین

دامي النحر مكبوبا على قفاك قد كساك الذاري من الرسول وانت طريح مقتول مقطوع الكفين يا بني من قطع يدك اليمنى وثني

بالیسری چنانکه در قضیه جمال ملعون است که سعید بن مسیب و زائر کعبه ملاقات کرد که خود را آویخته بود باستار کعبه در

حالتیکه نوحه میکرد مثل [illegible] مأیوس از رحمت حضرت غفار که سعید از او پرسید بچه وجه مأیوس از رحمت الهی و او قضیه را نقل کرده

بود تا آنجا که میگوید بعد از دیدم نه نفر هر یک [illegible] در اطراف ایشان خلائق ایستاده بودند و روی زمین پر از [illegible] و جمعیه

ملائکه شده بود که یکی از ایشان گفت یا حسین فداک جدک و ابوک و امک و اخوک تا آن عبارت مذکوره و این امر عظیم نیز

است محمد بن عبد الله کشته شده است بلکه از شدت این مصیبت عظمی جمیع پیغمبران گذشته و اوصیای سابقین که مطلع گردیدند

گریستند بلکه نه تنها طایفه انس بلکه طایفه ملائکه بلکه نه تنها انس و جن بلکه جمادات بلکه آسمانها و زمینها چنانکه این مصیبت

کبری در کتب انبیای سلف حقتعالی خبر داده است بانبیای ایشان که گریستند در مصیبت آن مظلوم و هر یکی زار در [illegible]

بوده است علاجش بگریه کردن بر آن مظلوم شده قطع نظر از موارد خاصه که اخبار بر آنست مجلسی علیه الرحمه از کعب الاحبار

روایت کرده که او قضیه که در ایام خلافت عمر بن الخطاب بشرف اسلام مشرف گردید مردم دور او را میگرفتند سؤال میکردند از

او از فتنهایکه ظاهر خواهد شد در آخر الزمان کعب خبر میداد بایشان بانواع اخبار و ملاحم و فتن که در عالم ظاهر

خواهد شد از جمله کعب گفت بزرگترین فتنها و شدیدترین آنها مصیبتی است که تا ابد الآباد مثل آن در عالم نخواهد شد

مصیبت امام حسین علیه السلام است و این آن فسادی است که خدا در عالم ذکر فرموده است در کتاب مجید خود آنجا که

فرماید ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس اینست جز این نیست اول کشتن هابیل بر حضرت آدم است فاسد آن

وانتخ

در احوال امام چهارم زین العابدین علیه السلام

ولی بر قتل امام حسین است یا نه اما هرگاه بقتل امام او شریک نبوده و رضا بقتل امامها نداشته است آن رضا بر قتل امامها

بکنیم که در حسین علیه السلام مرتکب اقفشه در آنجا با کسانی نیستند بر لکه روحش که یغمبر قتل نفیسه آن کسانی که

افضل بودند آن حسین علیه السلام گفت بجز آن قتل الحسین اعظم خطرها است ابن سید المرسلین آنه یقتل علانیة مثل ما قتلها

و بعد از آن مصیبت جدا عبد الله او حفظ کرده بر آن نشد حسین علیه السلام اکثرا نجرات است و باره از کوهها فند

بر همه کرد بلا و آرات بعض الیم قسم با نکبر نفس کتب در دست او بیست مزار آن پشه کرده میکند بر او هیچ از ملائکه در

آسمان که هر که اینها را الذوهر قطع نخواهند شد و بد نیست کران بقیه کاوه الجاد نخواهند شد بجز بن قطع است

و هیچ بشیری نیست مگر آنکه میان مشوی آن بقیه بزیارت نیست کنند او و کرد میکند بر مصیبت او و برای کربلا در هر

روز و فرود است از ملائکه حتی والنس بر جون شجره میان آنها زل میشود بر آن هفتاد هزار ملک که گریه میکنند بر آن

حضرت و فرموده مکیند بفضل او و الفیل سبیده نام او در تشنه امام حسین مذبوح است و صفته الی عبد الله مقتول است

و در جها ها رهی از هر طلوع است خبیده سنیکه روز قتل او آفتاب منکسف میشود و شبان تا منتصف کردید و ظلمت

میکرد مردم را آنست و ناسمان خون گریه میکند و کوهها هم ریز میشود و دریاها بموج میآید هرگاه بقیه از رنفتان

بر کوه او نبود در روزه مین طایفه از شیعیان او که خون و طلب مینمایند نمیبود در روی زمین که احدی ناراو خواهند

بود هر این مین خلاوند عالم را برایشان انتقی از آنها که مبتلا ابتدا نمیبرد او انچه در آن است بعد از آن گفت لیلی قوم کوبا

تیما تعجب کرده با بحیای که خبر دادم بشما از امر امام حسین علیه السلام بدانستیکه خلاوند عالم نکرده است چیزی را که شده است

یا نخواهد شد تا لولی هر آنا اخوان مکر آنکه بتحقیق تفسیر کرده است از آنحضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هیچ خلقی

خلق نکرده است خلاوند عالم مکر آنکه بر داشته شده است بسوی آدم در عالم ذر و آشکار کرده شده است بر آدم و بتحقیق

این امت را بر او آشکار کرد پس نگاه کرد آدم بر این امت و اختلاف ایشان و خصومت ایشان با یکدیگر و سر دنیای دنی پس آدم

عرض کرد یا رب ما هذه الامة الزکیة و بلاء الدنیا و هم افضل الامم پس خداوند عالم فرمود ایشان اختلاف کردند پس

قلوب ایشان مختلف گردید زود میشود که در وقتی مین قصه ظاهر مینمایند مثل قصه قابیل و هابیل که هابیل را کشت و بکشتن

ایشان میکشند جوجه حبیب من محمد مصطفی را بعد از آن ممثل کرد بر آدم مقتل و مصرع حسین علیه السلام و جسارت

کرده امت جد او بر آن مظلوم پس نگاه کرد بر ایشان پس دید ایشان را در حالتیکه روهای ایشان سیاه شده بود پس حضرت آدم

عرض کرد یا رب السبط علیهم الانتقام کما قتلوا فرخ نبیک الکریم علیه افضل الصلوة و السلام پس از اینجا معلوم شد شرافت

کبری و روز قیامت که در مقابل چنین مصیبت لازم است چنان شفاعت که روز قیامت بر دوار و گریه کننده گان و احسان کننده

کان دوار اشرف و رحمت کشنده کان زوار او و محبان او و دوستان دوستان او و داخل بهشت نماید امام چهارم علی بن الحسین

علیهما السلام است در تورات نام مبارک او و قبل در انجیل غابد و در کتاب ندخش قسرد که زاد و در کتاب هند و ان جرکرو

کنیت مبارکش مشهور ابو محمد و غیر مشهور ابو الحسن و القاب مبارکش زین العابدین سید الساجدین قدوة الزاهدین سید

المتقین امام المؤمنین محمد بن طلحه شافعی گفته سمته تشهد له انه من سلالة رسول الله صلی الله علیه و آله و سمته یثبت مقام قربه من الله زلفی

و ثفناته تسجل کثرة صلوته و تهجده و اعراضه من متاع الدنیا ینطق بزهده فیها درت له اخلاف التقوی فتفوقها و اشرق

له انوار التأیید فاهتدی بها و الفته اوراد العبادة فانس بصحبتها و حالفته وظائف الطاعة فتحلی بحلیتها طال ما اتخذ

اللیل مطیة رکبها لقطع طریق الاخرة و ظمأ الهواجر دلیلا استرشد به فی مسافة المسافرة و له من الخوارق و الکرامات ما

شوهد بالاعین الباصرة و ثبت بالآثار المتواترة و شهد له انه من ملوک الاخرة و از جمله القاب آنحضرت زکی و امین و ذو

الثفنات و اسم حیث ابن الخیرتین است زیرا که اشرف و از طرف پدر منسوب با نجب نجبای عرب و از طرف مادر با نجب نجبای

عجم منسوب است که مادر او شاه زنان یا شهر بانو بنت دختر پادشاه عجم یزدجرد بن شهریار بن کسری بود بنا بر مشهور و قضیه او

مشهور است چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه و بعضی گفته اند که مادر او غزاله ام ولد بابا سلام بوده و سبب ملقب

بودن آنحضرت که او زین العابدین چنانکه ابن طلحه میگوید آنست که شبی در محراب عبادت شیطان بصورت ازدهائی

[illegible]

[illegible] مشهور است [illegible]

[illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible]

[illegible] یزید [illegible]

وبرید پلید کافر وجمعی [illegible] ایشان [illegible] مشهور است [illegible]

وکان امیر المؤمنین علیه السلام ولی حریث بن جابر الجعفی جانبا من المشرق فبعث الیه بنتی یزدجرد بن شهریار بن کسری فنحل ابنه

الحسین علیه السلام شاه زنان فاولدها زین العابدین ع ونحل الاخری محمد بن ابی بکر فولدت له القاسم بن محمد بن ابی بکر فهما

ابنا خالة وکان مولد علی بن الحسین ع بالمدینة سنة ثمان وثلثین من الهجرة فبقی مع جده امیر المؤمنین سنتین ومع عمه الحسن اثنی

عشر سنة ومع ابیه الحسین ثلثا وعشرین سنة وبعد ابیه اربعا وثلثین وتوفی بالمدینة سنة خمس وتسعین للهجرة وله یومئذ سبع

وخمسون سنة وکانت امامته اربعا وثلثین سنة ودفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی ع واما ثبوت امامت آن بزرگوار بچند طریق

ذکر شده [illegible] رسول الله وامیر المؤمنین [illegible] امام حسن [illegible] بزرگوار [illegible] رسول الله [illegible]

خاصه [illegible] موفق بن احمد [illegible] الفضائل [illegible]

[illegible] قال سمعت رسول الله یقول لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت و

المؤمنون قال صدقت یا محمد [illegible] یا محمد [illegible] فالتفت عن یمین العرش

فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] امام زین العابدین [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] ام سلمه [illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible] امامت [illegible]

[illegible] باقر

و[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اسلافنا [illegible] ظهرت عليه الأنوار [illegible] الاخيار [illegible]

بن [illegible] مفيد عليه الرحمة [illegible] وكان الباقر محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام من بين اخوته خليفة ابيه علي

ابن الحسين ووصيه والقائم بالامامة من بعده وبرز على جماعتهم بالفضل في العلم والزهد والسودد وكان انبههم ذكرا واجلهم في العامة

والخاصة واعظمهم قدرا ولم يظهر عن احد من ولد الحسن والحسين عليهما السلم من علم الدين والآثار والسنة وعلم القرآن و

السيرة وفنون الآداب ما ظهر عن ابي جعفر وروى عنه معالم الدين بقايا الصحابة ووجوه التابعين ورؤساء فقهاء المسلمين

وصار بالفضل علما لاهله تضرب به الامثال وتسير بوصفه الآثار والاشعار وفيه يقول القرظي يا باقر العلم لاهل التقى

وخير من لبى على الاجبل وقال مالك بن اعين الجهني يمدحه عليه السلم من قصيدة اذا طلب الناس علم القرآن كانت قريش

عليه عيالا وان قيل ابن ابن بنت النبي نلت بذاك فروعا طوالا نجوم تهلل للمدلجين جبال تورث علما جبالا و

صاحب كشف الغمة بعد ان ذكر اخبارا كثيرة در فضايل وكمالات آنحضرت گويد قد اوردت من اخبار سيدنا ومولانا الامام ابي

جعفر محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وصفاته وذكرت من علامات شرفه وسماته ورويت من

دلائله وعلاماته ونعتت بجهدك على ما خص به من شرف قبيله وشرف انتمائه قبيلته فلو لم نشر الله اعلم حيث يجعل رسالته و

فيما شرحته وبينته واوضحته غنية لمن طلب الحق واراده وتنبيه لمن اراد الله اسعاده فان مناقبه اكثر من ان يأتي الحصر عليها و

منازله اعلى من ان يوجب الاحاطة بها اليها ومفاخره اذا عدت عجزت المفاخر والمحامد لديها لان شرفه عليه السلام تجاوز

الحد وبلغ النهاية وجلال قدره استولى على الامد وادرك غايته ومحله من العلم والعمل يرفع له الفضل راية وكم له عليه السلام من

علامات سودد وسيما رياسة وابنه سماحة وشرف منصب وعلو نسب وفخر حسب وطهارة ام واب والاخذ من الكرم والطهارة

باقوى سبب لو طاول السماء لطالها او رام الكواكب او جبال لنالها او حاكمت سيادته عنده وقف لفضلها اذا افتخر قداح المجد

كان له معلاها او فهمت غنائم السمو والرفعة كان له مرباعها وصفاياها او جريت جياد السيادة كان له سابقها او حويت

مناقبه فضلها البهاء وفي الاحصاء يقصر لسان البليغ في تعداد مآثره وبظهر عجز الخطيب عن عد مفاخره الاصل طاهر كما عرفته

والفرع زاهر كما وصفته فوق ما وصفته وولده من بعده عليه السلام مشكوة الانوار ومصابيح الظلام وعصم الانام ومنهج

العافين اذا اجدب الغمام والعروة الوثقى لذوي الاعتصام والملجأ اذا اشتد العهد بخير الزمام والموئل الذين بولائهم وبحبهم

جنح الاسلام والملاذ اذا عرم الزمان وتنكر الاقوام والوزر الذين يحط بهم الاوزار ويغتفر الآثام اللهم صل عليهم صلوة

تزيدهم بها شرفا ويجعل عقبهم بها فوق سلف رفدا ويثبت لهم في كل قلب ودا وعلى كل مكلف عهدا فانهم عليهم السلم

عباد الله الذين تتقفوا اثار نبيك وابتهجوا وسلكوا سبيل الذي لمريتهم بمر فما عرجوا وطال بهم السير في لياليها عنك في عبادة

فادتكم لا ياخذهم فيما امرتهم به فتور ولا يعتريهم كلال ولا قصور نهارهم صيام وليلهم قيام ووجوههم واقر كثير وبرهم ذائع غزير

وفضلهم شايع شهير لا يجاريهم مجاري ولا يلحق شأوهم مساو ولا يماري في سؤددهم ممار اللهم الامر سلبه الله هدايته

التوفيق وحسنه عن سوء الطريق انهم فانفعنا بحبهم واحللنا من صحبهم واحشرنا من حزبهم واجعل كسبنا في الدنيا والآخرة

[illegible] منهم عليهم السلام

[illegible] البلاد [illegible] الاعظم [illegible]

[illegible] و در كتاب كشف الغمه [illegible] الاول [illegible]

الخاشع الذاكر الخاشع الصابر ابو جعفر محمد بن علي الباقر وكان من سلالة النبوة وممن جمع حسب الدين والابوة تكلم في العوارض

والخطرات وسفح الدموع والعبرات ونهى عن المراء والخصومات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو [illegible] الاعلى [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] كتاب خرائج و جرائح

روايت كرده است از [illegible] ابن كثير البصري قال قلت للباقر ما تقول في امير المؤمنين علي [illegible] فقال [illegible]

المؤمنين علي [illegible] النخله [illegible] فنظرت [illegible] النخلة التي كانت هناك [illegible]

و در كتاب كشف الغمه نقل كرده از كتاب دلائل حميري از يزيد بن حازم كه گفت در خدمت ابي جعفر عليه السلام

بودم كه زيد بن علي گذشت حضرت فرمود اما والله هر آينه خروج ميكند در كوفه و هر آينه ميكشند او را و

او را ميگردانند [illegible] سر او را و نصب ميكنند [illegible] پس ما تعجب كرديم از قصه كه [illegible]

نصب [illegible] روايت كرده كه [illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible]

عبد الله [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] امام [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] امام [illegible] نقل كرده است [illegible] كتابي كه جمع كرده است [illegible]

مؤيد الدين ابو طالب محمد بن احمد بن محمد بن علي بن [illegible] ذكر الاجل ابو الفتح يحيى بن محمد بن حيا الكاتب قال

حدثني بعضهم قال كنت بين مكة والمدينة فاذا انا بشبح يلوح من البرية يظهر تارة ويغيب اخرى حتى قرب مني فتأملته

فاذا هو غلام سباعي او ثماني فسلم علي فرددت عليه السلام وقلت من اين قال من الله فقلت والى اين قال الى الله قال

قلت فما زادك فقال على الله وقلت فما زادك قال التقوى فقلت ممن انت قال انا رجل عربي فقلت ابن لي قال انا رجل قرشي

فقلت ابن لي قال انا رجل علوي ثم انشد فنحن على الحوض رواده نذود ونسعد وراده فما فاز من فاز الا بنا

وما خاب من حبنا زاده فمن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء ميلاده ومن كان غاصبنا حقنا فيوم القيمة ميعاده

ثم قال انا محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ثم التفت فلم اره فلا اعلم صعد السماء ام نزل في الارض و از كتاب

نثر الدرر [illegible] روايت كرده است عبد الله بن معمر الليثي قال لابي جعفر بلغني انك تفتي في المتعة فقال احلها الله في

كتابه وسنها رسول الله صلى الله عليه وآله وعمل بها اصحابه فقال عبد الله فقد نهى عنها عمر قال فانت على قول صاحبك وانا على قول رسول

الله صلى الله عليه وآله قال عبد الله فيسرك ان نساءك فعلن ذلك قال ابو جعفر وما ذكر النساء هيهنا يا انوك ان الذي احلها في كتابه و

اباحها لعباده اغير منك وممن نهى عنها تكلفا بل يسرك ان بعض حرمك تحت حائك من حاكة يثرب نكاحا قال لا قال فلم

تحرم ما احل الله قال لا احرم ولكن الحائك ما هو لي بكفو قال فان الله ارتضى عمله ورغب فيه وزوجه حورا أفترغب عمن

رغب الله فيه وتستنكف ممن هو كفو لحور الجنان كبرا وعتوا قال فضحك عبد الله وقال ما احسب صدوركم الا منابت اشجار

العلم فصار لكم ثمره وللناس ورقه وسئل لم فرض الله الصوم على عباده قال ليجد الغني مس الجوع فيحنو على الفقير وقال ان

قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار وان قوما عبدوا الله خوفا فتلك عبادة العبيد وان قوما عبدوا الله شكرا

فتلك

مثال العبادة الاعوام و روایت از شیخ عالم ابو محمد عبد الله بن احمد بن احمد بن الخشاب که در کتاب گفت وبالاسنا
الاول عن محمد بن سنان قال ولد محمد قبل مضی الحسین بن علی علیهما السلام بثلاث سنین وتوفی وهو ابن سبع وخمسین سنة
واربع عشرة من الهجرة واقام مع ابیه علی بن الحسین خمسا وثلثین سنة وکان مولده سنة ست وخمسین وقد ادرک جابر بن عبد الله
الانصاری وهو صبی فی الکتاب فاقرأه عن رسول الله السلام وقال هکذا امرنی رسول الله وروی ابو الزبیر قال کنا عند جابر
ابن عبد الله فاتاه علی بن الحسین ومعه ابنه محمد بن علی فقال علی قبل راس عمک فدنا محمد من جابر فقبل راسه فقال جابر من
هذا فقال ابنی محمد فضمه جابر الیه وقال یا محمد محمد رسول الله یقرء علیک السلام فقیل لجابر وکیف ذاک فقال کنت مع
رسول الله والحسین فی حجره وهو یلاعبه فقال یا جابر یولد لابنی الحسین ابن یقال له علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
لیقم سید العابدین فیقوم علی بن الحسین ویولد لعلی ابن یقال له محمد یا جابر فان رایته فاقرأه منی السلام واعلم ان بقاءک
بعده قلیل فلم یبق جابر بعد ذلک الا ایام یسیرة حتی مات نضاج جیب ... کلمات خبیثه آن ابلهی از آن سر و روما تو ... چنانکه ذکرها
کتاب ازالة ... نقل کرده از کتاب بغیة ... محمد بن علی الباقر قال یوما لاصحابه ایدخل احدکم یده فی کم صاحبه فیاخذ حاجته
من الدنانیر قالوا لا قال فلستم اذا باخوان وقال لابنه جعفر ان الله خبا ثلثة اشیاء فی ثلثة اشیاء خبا رضاه فی طاعته
فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاه فیه وخبا سخطه فی معصیته فلا تحقرن من المعصیة شیئا فلعل سخطه فیه وخبا
اولیائه فی خلقه فلا تحقرن احدا فلعل ذلک الولی و از جمله کلمات آن بزرگوار آنست که در همان کتاب از عیسی بن عبد
الرحمن نقل کرده از پدر خود که گفت داخل شد ابن عکاشة بن محصن الاسدی بر ابی جعفر و ابو عبد الله در خدمت آن
حضرت ایستاده بود پس ابن عکاشه عرض کرد که حضرت ... بکدام امر ... شیخ کبیر و طفل صغیر ... جهاد ... میخورد
کسبکه خیال میکنند که سیر نخواهد شد پس تو آنرا دوا ... دوانه ... سنتهای آن مستحبات و ذکر احکام شرعیه ...
... از آن سرور وارد ذکر کرده ... مقام سؤال و جواب ... اصحاب علم و فضل ... سؤالی منکر ... جواب شافی
کافی می شنیدند ... و روایت کرده است که هشام بن عبد الملک سال حج ... داخل مسجد الحرام شد ... تکیه کرده
بود بدست غلام خود سالم نام و آنحضرت در مسجد الحرام بود سالم گفت به هشام یا امیر المؤمنین این محمد بن علی بن الحسین است
گفت آنکسیست که اهل عراق او را ... گفت بلی گفت برو بنزد او و بگو امیر المؤمنین میگوید ... ایام مردم چه میخورند
و میاشامند روز قیامت تا آنکه فارغ شوند از حساب ... سالم آمد ... آنحضرت فرمود محشور میشوند خلق بر زمینیکه مثل
بکرص نقی است که در آن نهرها جاریست منفجر با منفجر ازانها میخورند و میاشامند تا آنکه از حساب فارغ کرده شوند چون هشام
دید که مجاب شد گفت الله اکبر بگو ... اشتغلهم عن الاکل والشرب یومئذ فقال له ابو جعفر هم فی النار اشغل ولم یشتغلوا عن
ان قالوا افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله فسکت هشام ولم یرجع کلاما ... هشام ... در آن قول
... اهل ... انحضرت او را ملزم کرد ... اهل جهنم ... چگونه خوردنی و
نوشیدنی میخواهند و علما روایت کرده اند که عمرو بن عبید آمد خدمت محمد بن علی بن الحسین تا امتحان کند او را بسؤال
عرض کرد جعلت فداک چه چیز است معنی قول خدا تعالی اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما چه
چیز است این رتق و فتق آنحضرت فرمود که کانت السموات رتقا لا تنزل القطر وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات فانقطع
عمرو بن عبید و ... عرض کرد اخبرنی جعلت فداک عن قوله
تعالی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی ما غضب الله تعالی فقال ابو جعفر غضب الله عقابه یا عمرو ومن ظن ان الله یغیره
شیء فقد کفر ... انحضرت ... حال ... افضل ... مبارک ...
عامه ... کفت ... انحضرت ... جواب فرمود که چند
... غلام خود ...
آورد ... هفتصد درهم ... تمام ... عمرو بن ...
... نفقه ... ابو جعفر ... که ... انها ...

[illegible] سلیمان بن خالد گوید که امام محمد باقر [illegible]

[illegible]

[illegible] مسائل شرعیه و احکام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن مسلم [illegible] مکه و مدینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احکام [illegible]

السلام امام ششم فرزند دلبند محمد الباقر کاشف اسرار و [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام است

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] احکام و [illegible] علوم [illegible]

[illegible] ابی حنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم است [illegible]

[illegible] کاشف الحقایق [illegible] فاضل و طاهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن طلحه شافعی [illegible]

[illegible] مالک بن انس [illegible]

[illegible] ابی حنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شافعی و حنبلی و مالک بن انس

[illegible] مجموع [illegible] فتاوی [illegible]

[illegible] اسامی ایشان [illegible]

[illegible] امام [illegible] علوم حضرت رسالت پناهی ازآنحضرت بحضرت ظهور [illegible]

[illegible] روایات و فتاوی و علوم آنحضرت [illegible] اسناد [illegible]

[illegible] مثل زراره و محمد بن مسلم و جمع کثیر [illegible] اسامی ایشان [illegible]

[illegible] اند و چون آنحضرت [illegible] ائمه [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] مذهب شیعه [illegible]

[illegible] ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible] اصحاب خاص ایشان لازم بود [illegible]

[illegible] انتشار [illegible] امامت آن بزرگوار است [illegible]

ازآنجه [illegible] مذکور [illegible] ابن طلحه شافعی [illegible] اما مناقبه وصفاته فتكاد تفوت عدد

الحاصر ويحار في انواعها فهم اليقظ الباصر حتى ان من كثرة علومه المفاضة على قلبه من سجال التقوى صارت الاحكام التي

لا تدرك عللها والعلوم التي تقصر الافهام عن الاحاطة بحكمها تضاف اليه وتروى عنه وقد قيل ان كتاب الجفر الذي بالمغرب

يتوارثه بنو عبد المؤمن هو من كلامه وان في هذا لمنقبة سنية ودرجة في مقام الفضائل علية صاحب كشف الغمه [illegible]

جفر مشهور است و در آنست اسرار علوم ایشان و امام رضا علیه السلام در عهدنامه با عبد الله مأمون تصریح بآن نموده [illegible]

[illegible] جفر و جامعه [illegible] شیخ مفید علیه الرحمه [illegible] كان يقول علمنا غابر ومزبور ونكت

في القلوب ونقر في الاسماع وان عندنا الجفر الاحمر والجفر الابيض ومصحف فاطمة عليها السلم وان عندنا الجامعة فيها جميع ما

يحتاج اليه الناس فسئل عن تفسير هذا الكلام فقال ع اما الغابر فالعلم بما يكون واما المزبور فالعلم بما كان واما النكت في

القلوب فهو الالهام واما النقر في الاسماع فهو حديث الملئكة عليهم السلام نسمع كلامهم ولا نرى اشخاصهم واما الجفر الاحمر

فوعاء فيه سلاح رسول الله ص ولن يخرج حتى يقوم قائمنا اهل البيت واما الجفر الابيض فوعاء فيه توراة موسى وانجيل عيسى

وزبور داود وكتب الله الاولى واما مصحف فاطمة ففيه ما يكون من حادث واسماء كل من يملك الى ان تقوم الساعة واما الجامعة

فهو كتاب طوله سبعون ذراعا املاء رسول الله ص من فلق فيه وخط علي بن ابي طالب ع بيده فيه والله جميع ما يحتاج الناس اليه

الى يوم القيمة حتى ان فيه ارش الخدش والجلدة ونصف الجلدة وكان ع يقول حديثي حديث ابي وحديث ابي حديث جدي وحديث

جدي حديث علي بن ابي طالب امير المؤمنين وحديث علي حديث رسول الله وحديث رسول الله قول الله عز وجل مؤلف گوید

[illegible] نکرار [illegible] علوم [illegible]

[illegible] علی [illegible] ایشان [illegible] و روی ابو حمزة

الثمالي عن ابي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام قال سمعته يقول الواح موسى عندنا وعصى موسى عندنا ونحن

ورثة النبيين وروى معاوية بن وهب عن سعيد السمان قال كنت عند ابي عبد الله جعفر بن محمد اذ دخل عليه رجلان من الزيدية

فقالا افيكم امام مفترض الطاعة قال فقال لا قال فقالا له قد اخبرنا عنك الثقات انك تقول به وسموا قوما وقالوا هم اصحاب

ورع وتشمير وهم ممن لا يكذب فغضب ابو عبد الله وقال ما امرتهم بهذا فلما رايا الغضب في وجهه خرجا فقال لي اتعرف

هذين قلت نعم هما من اهل سوقنا وهما من الزيدية وهما يزعمان ان سيف رسول الله ص عند عبد الله بن الحسن فقال كذبا

لعنهما الله والله ما راه عبد الله بن الحسن بعينيه ولا بواحدة من عينيه ولا راه ابوه اللهم الا ان يكون راه عند علي بن

الحسين ع فان كانا صادقين فما علامة في مقبضه وما اثر في موضع مضربه فان عندي لسيف رسول الله ص [illegible]

[illegible] رضي الله عنه [illegible] فقد كان اصحابنا [illegible]

[illegible] لابي عبد الله [illegible] علمنا [illegible]

[illegible] كان رسول الله ص اذا [illegible] بين المسلمين والمشركين [illegible]

[illegible] الملائكة [illegible]

[illegible] الامامة [illegible]

[illegible] قال سألت ابا عبد الله [illegible] الناس [illegible]

فقال ان رسول الله ص [illegible] الحسين [illegible]

قال [illegible] الارض [illegible]

[illegible] نص [illegible]

امام محمد باقر عليه السلام [illegible] شيخ مفيد عليه الرحمة روايت كرده [illegible] هشام بن سالم عن ابي عبد

الله جعفر بن محمد [illegible] لما حضرت ابي الوفاة قال يا جعفر اوصيك باصحابي خيرا قلت جعلت فداك والله لادعنهم والرجل

منهم يكون في المصر فلا يسئل احدا وعن ابان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال نظر ابو جعفر الى ابنه ابي عبد الله فقال ترى

هذا من الذين قال الله [illegible] ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين وعن هشام بن سالم

عن جابر بن يزيد الجعفي قال سئل ابو جعفر الباقر عن القائم بعده فضرب بيده على ابي عبد الله فقال هذا والله [illegible] قائم

آل محمد [illegible] شيخ مفيد [illegible] الروايات التي [illegible] ذكرها في [illegible] النص

عليه من الله بالامامة [illegible] شيخ مفيد عليه الرحمة [illegible] الناس من آيات الله [illegible] الظاهرة عليه

ما يدل على امامته [illegible] وبطلان مقال من ادعى الامامة لغيره فمن ذلك ما رواه نقلة الآثار من خبره مع المنصور لما امر

الربيع باحضاره فاحضره فلما بصر به المنصور قال قتلني الله ان لم اقتلك اتلحد في سلطاني وتبتغيني الغوائل فقال له ابو

عبد الله والله ما فعلت ولا اردت فان كان بلغك فمن كاذب ولو كنت فعلت فقد ظلم يوسف فغفر وابتلي ايوب فصبر

واعطي سليمان فشكر فهؤلاء انبياء الله واليهم يرجع نسبك فقال له المنصور اجل ارتفع هيهنا فارتفع فقال ان فلان

ابن فلان اخبرني عنك بما ذكرت فقال احضره يا امير المؤمنين ليوافقني على ذلك فاحضر الرجل المذكور فقال له المنصور

انت سمعت ما حكيت عن جعفر قال نعم فقال له ابو عبد الله عليه السلام فاستحلفه على ذلك فقال له المنصور اتحلف قال

نعم وابتدأ باليمين فقال له ابو عبد الله ع دعني يا امير المؤمنين احلفه انا فقال له افعل فقال ابو عبد الله ع للساعي

قل برئت من حول الله وقوته والتجأت الى حولي وقوتي لقد فعل كذا وكذا جعفر وقال كذا وكذا جعفر فامتنع هنيئة

ثم حلف بها فما برح حتى ضرب برجله فقال ابو جعفر جروه برجله واخرجوه لعنه الله قال الربيع وكنت رأيت جعفر بن محمد ع حين

دخل على المنصور يحرك شفتيه وكلما حركهما سكن غضب المنصور حتى ادناه منه ورضي عنه فلما خرج ابو عبد الله ع من عند

ابي جعفر اتبعته فقلت ان هذا الرجل كان من اشد الناس غضبا عليك فلما دخلت عليه كنت تحرك شفتيك وكلما حركتهما

سكن غضبه فباي شيء كنت تحركهما قال بدعاء جدي الحسين بن علي ع قلت جعلت فداك وما هذا الدعاء قال يا عدتي عند

شدتي يا غوثي عند كربتي احرسني بعينك التي لا تنام واكنفني بركنك الذي لا يرام قال الربيع فحفظت هذا الدعاء

فما نزلت بي شدة قط الا دعوت به ففرج عني قال وقلت لابي عبد الله عليه السلام لم منعت الساعي ان يحلف بالله قال

كرهت ان يراه الله يوحده ويمجده فيحلم عنه ويؤخر عقوبته فاستحلفته بما سمعت فاخذه الله اخذة رابية [illegible]

مخفي نماند كه [illegible] طاهر [illegible] خصم [illegible] مجادله و مباحثه [illegible] مغلوب [illegible]

بلكه در بعضي اوقات حواله [illegible] اصحاب خود ميبودند تا ان مغلوب ميگرديد [illegible] چنانكه در همان كتاب از يونس

بن يعقوب روايت كرده كه گفت روزي در خدمت آن بزرگوار بودم مردي از اهل شام وارد خدمت آنحضرت گرديد و عرض

كرد كه من مردي هستم صاحب كلام وفقه و فرائض آمده ام مناظره با اصحاب تو بكنم حضرت فرمود كه [illegible] كلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال هشام ورب الکعبة [illegible]

[illegible] هشام [illegible]

[illegible] هشام بن حکم [illegible]

اولو لا آن [illegible] کشیده بود [illegible]

از [illegible] ولیس فینا الا من هو اکبر سنا منه شاهدا

[illegible] فرمود کلم الرجل یعنی

الشامی پس [illegible] گفتگو کرد [illegible] بعد از آن

محمد بن نعمان [illegible] غالب آمد بعد از آن حضرت فرمود یا هشام کلمه [illegible] ثم قال الشامی [illegible]

تکلم واقبل ابو عبدالله ع یبتسم من کلامهما وقد استخذل الشامی [illegible] بعد از آن فرمود بشامی کلم هذا الغلام یعنی هشام

بن الحکم فقال له نعم پس شامی خطاب کرد بهشام و گفت یا غلام سلنی فی امامة هذا یعنی ابا عبدالله ع پس هشام غضب

آمد [illegible] بعد از آن گفت یا هذا اربک انظر لخلقه ام هم لانفسهم فقال الشامی بل ربی انظر لخلقه قال

ففعل لهم بنظره فی دینهم ماذا قال کلفهم واقام لهم حجة ودلیلا علی ما کلفهم وازاح فی ذلک عللهم فقال له هشام فما الدلیل

الذی نصبه لهم قال الشامی هو رسول الله ص هشام گفت پس بعد از رسول الله که میباشد شامی گفت الکتاب والسنة پس

هشام گفت [illegible] کتاب و سنت [illegible] تا رفع کند کتاب

و سنت [illegible] شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا اختلاف کرده ایم ما و شما [illegible]

[illegible]

ساکت شد [illegible] ابو عبدالله ع فرمود ما لک لا تتکلم [illegible] گفت اگر بگویم که ما اختلاف نکرده ایم

مکابره کرده ام واگر بگویم که کتاب و سنت [illegible] اختلاف ما را [illegible] کتاب و سنت [illegible] چند

دارند ولکن لی علیه مثل ذلک حضرت فرمود [illegible] پس شامی گفت [illegible] هشام [illegible] نظر کننده تر است

[illegible] کار ایشان با خود ایشان هشام گفت بلکه پروردگار ایشان نظر کننده تر است بر ایشان پس شامی گفت آیا [illegible]

است برای ایشان کسی را که جمع بکند کلمات ایشان را [illegible] اختلاف ایشان را [illegible] ایشان را از باطل هشام گفت

بلی شامی گفت کیست آن هشام گفت اما در اول شریعت پس رسول خدا بود و اما بعد از پیغمبر پس غیر او شامی گفت کیست آن

غیر پیغمبر که قائم مقام او [illegible] هشام گفت [illegible] شامی گفت بلکه [illegible]

جواب از متکلمین هشام کفت [illegible] امامی [illegible]
[illegible] هشام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] صدقت [illegible]
بعد از آن کفت [illegible] ابی عبد الله [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] صدقت [illegible] اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible] الاوصیا [illegible] نظر کرده است [illegible]
مضمون حدیث ابی عبد الله علیه السلام [illegible] اصحاب آنحضرت [illegible] علوم [illegible]
[illegible] علو شان و منزلت هشام [illegible] ابن ابی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] الحبیب [illegible]
آنحضرت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] اشاره کرد [illegible]
[illegible] و از کلمات معجز نمای آن [illegible] کتاب [illegible] جمع کرده است [illegible]
اعتقادیه مکلف [illegible] چنانکه فرموده است وجدت علم الناس کلهم فی اربع اولها ان تعرف ربک والثانی ان تعرف ما صنع بک
والثالث ان تعرف ما اراد منک والرابع ان تعرف ما یخرجک عن دینک [illegible]
که اول آنچه بر بنده واجب است معرفت پروردکار خود است [illegible]
در خود [illegible] شکر [illegible]
[illegible] شکر [illegible] الطاعت [illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible] مطیعین [illegible]
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی [illegible] سلام علیکم [illegible]
الملک ملوک الکلام و از جمله کلمات آن [illegible] ذات الجنان [illegible]
[illegible] فاقبل الکرامة [illegible]
و از جمله کلمات حکمت بنیاد آنحضرت [illegible] هشام بن حکم فرموده است ان الله لا یشبه شیئا ولا یشبهه
شیء و کل ما وقع فی الوهم فهو بخلافه [illegible]
[illegible] والقدرة والتوفیق والاصابة [illegible] السعادة [illegible]
و اولاد امجاد شیخ مفید علیه الرحمه [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible] اسماعیل و عبد الله
و ام فروه که از فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بودند و موسی و اسحق و محمد که از ام ولد
بودند که مسماة بحمیده بربریه بود و عباس و علی و اسما و فاطمه از زنان دیکر بودند و اسماعیل بزرکتر همه برادران بود و
حضرت امام جعفر صادق محبت بسیار با او داشت و مهربانی در حق او بسیار میکرد و از شیعیان طایفه کمان میبردند که اسماعیل
قائم مقام پدر خواهد بود بعد از آنحضرت و خلیفه او است [illegible] بزرکتر برادران است [illegible] و پدر بزرکوارش
میل بسیار باو داشت [illegible] اسماعیل [illegible]
[illegible] حضرت ابو عبد الله [illegible]

معروف است ... اسمعیل ... بر امامت ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... امامت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امامت ... اسمعیل ... [illegible]

قائل بامامت پسر او محمد بن اسمعیل شدند و بر آنکه امامت ... اعقاب است بمقام امامت از برادر ... گرفت

نیم مانند ناووسیه اسمعیل و ایشان را ... الطائفه ... اسمعیلیه میگویند ...

ایشان الآن ... اسمعیل بعد از او در اولاد او و اولاد اولاد او الی آخر الزمان ... عبدالله

اسمعیل ... بزرگ ... امامت ... اعتماد کردند و امام دانستند

او را و ایشان را فطحیه گویند ... عبدالله ... افطح ... بامامت موسی

بن جعفر ... عبدالله ... امام جعفر ... آنحضرت ...

بود ... بزرگوار ... دعوی امامت

او ... ظاهر ... امام موسی علیه السلام ... بزرگوار ... ثابت کرده بدان

حضرت امام دانستند و اما اسحق بن جعفر علیه السلام از جمله اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد بود ... از او احادیث

و آثار روایت کرده اند ... از او نقل کرده میگوید حدثنی الثقة الرضا اسحق بن جعفر و بامامت برادر

خود موسی بن جعفر علیهما السلام قائل بود و از پدر خود نص بر امامت برادر خود موسی علیه السلام روایت کرده و اما محمد بن جعفر

علیه السلام ... سخی و شجاع ... روزه ... و رای زیدیه را داشت در خروج با سیف و

... در سنه ... مأمون ... مکه ...

... خروج کرد ... مأمون

چون ... مأمون ... خراسان ...

... و کان المأمون ... السلطان ... اولاد آن ...

... ایشان از اهل بهشت یا از اهل جهنم چنانکه

... ابو بصیر روایت کرده است که گفت روزی داخل خدمت آن بزرگوار شدم ... یا ابا محمد

ما فعل ابو حمزة الثمالی عرض کردم ...

فلان ... ابو بصیر ... ابو حمزه ... وفات کرد چنانکه

آنحضرت ... تمام روایت کرده که حضرت ابی عبدالله ... عرض کردم فلان

... بهشت ... شیعه ...

کردم ... من اتبعنا ... ان الصراط لنا وان المیزان الینا وحساب شیعتنا الینا والله

... والله لکانی انظر الیک والی الحارث بن المغیرة النصری فی الجنة فی درجة واحدة ...

از آن ...

... مخصوص ...

بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذین

لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ...

... امیر المؤمنین علیه السلام ... سلونی قبل ان تفقدونی فانه لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی ...

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فلا تجزع وان [illegible] فلا تحزن فان الناس [illegible] لعل

الله یغنیه عن قلیل ولا تظنن [illegible] فان [illegible] بالجمیل والحضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

السلام [illegible]

منهم [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

ان تنحی [illegible] بالمعروف [illegible]

[illegible] وقال علیه السلام الفقهاء امناء الرسل فاذا رأیتم الفقهاء قد رکنوا الی السلاطین

فاتهموهم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] الفضل بن عمر [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] لا یا

مفضل لا یا سلیمان لا بانهم بل عبید مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون فقلت لا والله لا قلت [illegible]

[illegible] مدینه [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ابوحنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام است [illegible] موسی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوابراهیم و ابوالحسن و ابواسمعیل ابو علی است و مشهور ابوالحسن [illegible] ابوابراهیم و القاب

[illegible] کاظم [illegible] آنحضرت [illegible] موسی بن [illegible]

[illegible] آنحضرت

[illegible] کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی هو الامام الکبیر القدر العظیم الشأن الکثیر التهجد الجاد فی الاجتهاد

المشهود له بالکرامات المشهور بالعبادة المواظب علی الطاعات یبیت اللیل ساجدا وقائما و یقطع النهار متصدقا و صائما و لفرط

حلمه و تجاوزه عن المعتدین علیه دعی کاظما کان یجازی المسیء باحسانه الیه و یقابل الجانی علیه بعفوه عنه [illegible]

فصل در بیان اثبات امامت امام موسی بن جعفر

۳

کان یعرف بالعبد الصالح و یعرف فی العراق بباب الحوائج الی الله لنجح المتوسلین الی الله تعالی به کراماته تحار منه العقول و تقضی
بان له عند الله قدم صدق لا تزول و شیخ مفید علیه الرحمة فرموده است و کان الامام بعد ابی عبدالله علیه السلام
ابنه ابا الحسن موسی بن جعفر العبد الصالح علیه السلام لاجتماع خلال الفضل فیه و الکمال و لنص ابیه بالامامة علیه و اشارته
بها الیه و کان علیه السلام مولده بالابواء سنة ثمان و عشرین و مائة و قبض ببغداد فی حبس السندی بن شاهک لست خلون من
رجب سنة ثلث و ثمانین و مائة و کان یکنی ابا ابراهیم و ابا الحسن و ابا علی و یعرف بالعبد الصالح و ینعت ایضا بالکاظم و اما اثبات امامت
آن بزرگوار پس از جمیع طرقی که ذکر شد معلوم است و نص از رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
از جمله آنها اقوی آنها است [illegible] از اخبار وارده دال بر امامت ائمه اثنی عشر بنص الهی که گذشت و اما نص از حضرت صادق علیه السلام
شیخ مفید علیه الرحمة فرموده است جماعت کثیره روایت کرده‌اند نص را بر امامت آن بزرگوار از حضرت ابی عبدالله جعفر الصادق
کرده‌اند از شیوخ اصحاب آن حضرت و خاصه و ثقات و فقهاء آنها مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و عبدالرحمن بن الحجاج و
فیض بن مختار و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد و صفوان جمال و غیر ایشان که ذکر اخبار ایشان موجب طول کتاب است و از برادران
او اسحق و علی که ذکر ایشان گذشت که صاحب فضل و ورع بودند که [illegible] ایشان خلاف نکردند [illegible]
عن المفضل بن عمر الجعفی قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فدخل ابو ابراهیم موسی علیه السلام و هو غلام فقال ابو عبد
الله علیه السلام استوص به وضع امره عند من تثق به من اصحابک و عن معاذ بن کثیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت
اسأل الله الذی رزق اباک منک هذه المنزلة ان یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها فقال قد فعل الله ذلک قلت من هو جعلت
فداک فاشار الی العبد الصالح و هو راقد فقال هذا الراقد و هو یومئذ غلام و روی ابو علی الارجانی عن عبدالرحمن بن الحجاج
قال دخلت علی جعفر بن محمد فی منزله فاذا هو فی بیت کذا من داره فی مسجد له و هو یدعو و علی یمینه موسی بن جعفر یؤمن علی
دعائه فقلت له جعلنی الله فداک قد عرفت انقطاعی الیک و خدمتی لک فمن ولی الامر بعدک قال یا عبدالرحمن ان موسی قد
لبس الدرع و استوت علیه فقلت لا احتاج بعد هذا الی شیء و روی عبد الاعلی عن الفیض بن المختار قال قلت لابی عبدالله
خذ بیدی من النار من لنا بعدک فدخل ابو ابراهیم و هو یومئذ غلام فقال هذا صاحبکم فتمسک به و روی ابن ابی نجران عن منصور
ابن حازم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام بابی انت و امی ان الانفس یغدی علیها و یراح فاذا کان ذلک فمن فقال ابو عبدالله
اذا کان ذلک فهو صاحبکم و ضرب علی منکب ابی الحسن الایمن و هو فیما اعلم یومئذ خماسی و عبدالله بن جعفر جالس معنا و روی
ابن ابی نجران عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له ان
کان کون و لا ارانی الله ذلک فبمن ائتم قال فاومی الی ابنه موسی قلت فان حدث بموسی حدث فبمن ائتم قال بولده قلت فان حدث بولده
حدث و ترک اخا کبیرا و ابنا صغیرا قال بولده ثم هکذا ابدا یعنی امام پسر امام خواهد شد نه برادر او و از جمله ادله داله بر امامت
آن بزرگوار خبری است که ایضا شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده است از ابن مسکان از سلیمان بن خالد قال دعا ابو عبدالله ابا
الحسن یوما و نحن عنده فقال لنا علیکم بهذا بعدی فهو والله صاحبکم و از جمله ادله داله بر طریق اعجاز است که از محمد بن سنان
روایت کرده است از یعقوب سراج که گفت داخل شدم روزی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت ایستاده بود
بالای سر ابی الحسن موسی علیه السلام که در گهواره بود و [illegible] طولانی [illegible] فقمت الیه پس فرمود نزدیک شو
به سوی مولای خود پس سلام کن بر او نزدیک شدم و سلام کردم بر آن حضرت در گهواره پس بلسان فصیح جواب سلام مرا رد کرد بعد
از آن فرمود برو تغییر بده اسم دخترت را که دیروز اسم گذاشتی او را زیرا که آن نامی است که خداوند عالم دشمن میدارد راوی
گوید برای من دختری متولد شده بود و اسم او را [illegible] گذاشته بودم پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود بپذیر امر او
تا هدایت یابی پس آن اسم را تغییر دادم و دلایل امامت آن بزرگوار بسیار است و از هشام بن سالم روایت کرده است
که گفت من و محمد بن نعمان صاحب الطاق بودیم در مدینه بعد از وفات حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام که مردم
اجتماع کرده بودند [illegible] عبدالله بن جعفر که او صاحب امر است بعد از پدرش پس داخل شدیم نزد او و مردم نزد
او بودند پس [illegible] که در چه [illegible] میشود گفت در دویست درهم پنج درهم گفتیم پس در صد

[illegible] حاشیه

درهم چه قدر گفت پنج درهم گفتیم والله مرجئه چنین نمیگویند گفت والله من نمیدانم مرجئه چه میگویند پس راوی
گوید که بیرون شدیم از نزد او با ضلالت و ندانستیم که بکجا متوجه باشیم من و ابو جعفر احول نشستیم گریان در بعضی
زقاقهای مدینه و گریه میکردیم و نمیدانستیم که بکجا متوجه باشیم و کی را قصد نمائیم با خود میگفتیم بسوی مرجئه یا بسوی قدریه
یا بسوی معتزله یا بسوی زیدیه یا خوارج ناگاه مرد پیری را دیدیم که نمیشناختیم او را اشاره میکرد بسوی من با دست خود پس ترسیدم که او یکی از
جاسوسان ابی جعفر منصور خلیفه بوده باشد زیرا که برای او در مدینه جاسوسان بسیار بودند که هر که اجتماع میکرد بر امامت جعفر صادق
میکرد گردنش را میزدند پس ترسیدم که این پیر مرد از ایشان بوده باشد پس گفتم با احول که از من دور شو که من ترسیدم
بر خود و بر تو و این شخص مرا میخواهد نه ترا پس دور شو تا هلاک نشوی پس احول از من دور شد پس من تابع شدم آن شیخ
را با این حال که از او خلاص نمیتوانستم شد پس رفتم از عقب او و نفس خود را بر مرگ گذاشتم تا آنکه رسانید مرا بدر خانه ابی الحسن موسی علیه
السلام پس مرا در آنجا گذاشت و گذشت ناگاه خادمی در خانه برآمد و گفت داخل شو رحمک الله پس من داخل شدم حضرت موسی علیه السلام
پس فرمود ابتدا لا الی المرجئة ولا الی القدریة ولا الی المعتزلة ولا الی الزیدیة ولا الی الخوارج عرض کردم جعلت فداک
پس لعنه عبد الله گمان میکند که او امام است بعد از پدرش فرمود یرید عبد الله ان لا یعبد الله مؤلف گوید که این عبارت دو
احتمال دارد که نائب از لا یعبد الله است که صیغه معلوم خوانده شود مراد این باشد که عبد الله میخواهد که عبادت نکند
خدا را و اگر صیغه مجهول خوانده شود معنی این میباشد که عبد الله میخواهد خدا عبادت کرده نشود یعنی مردم در خصوص
امامت ضلالت افتد و متمکن نشود کسی از عبادت خدا پس بنابر احتمال اول عبد الله ضال میباشد بنابر احتمال ثانی هم ضال هم مضل
باشد بعد از آن راوی گوید جعلت فداک فمن لنا من بعده یعنی امام برای ما بعد از پدرت کیست فرمود ان شاء الله ان یهدیک
هداک عرض کردم فدایت شوم تو آن امام هستی گفت این را نمیگویم راوی گوید در نفس خود گفتم که گویا من طریق پرسیدن
مسئله را درست نیافتم بعد از آن عرض کردم فدایت شوم آیا برای تو امامی هست فرمود نه راوی گوید پس داخل شد بقلب
من چیزی که نمیداند آنرا مگر خداوند عالم از جهت اعظام آن حضرت و هیبت آن بعد از آن عرض کردم فدایت شوم آیا بپرسم از شما آن
چیزی که میپرسیدم از پدر تو فرمود سؤال کن جواب خواهی شنید و لکن اشکار مکن فان اذعت فهو الذبح پس اگر آشکار
کردی پس از آن ذبح است راوی گوید سؤال نمودم از آنحضرت بعضی چیزها ناگاه دیدم که دریائی است بی
پایان عرض کردم فدایت شوم شیعیان پدر تو ضالند آیا برسانم بایشان امامت شما را و ایشان را بسوی شما دعوت کنم که امر
مرا بکتمان کردی فرمود هر کس که از ایشان رشد یافتی برسان و امر کن بکتمان پس اگر فاش نمودند پس ذبح است و اشاره
کرد بدست مبارک خود بسوی حلق خود یعنی گردن ایشان را میزنند راوی گوید پس بیرون آمدم ملاقات نمودم ابا جعفر احول را پس
گفت چه خبر داری گفتم هدایت یعنی هدایت یافتم [illegible] پس قصه را
حکایت کردم بعد از آن ملاقات نمودیم زراره و ابا بصیر را پس ایشان هم داخل شدند [illegible] و سؤال کردند و جواب
شنیدند و قطع نمودند [illegible] بعد از آن ملاقات میکردیم مردم را فوج فوج پس هر کس داخل میشد قطع میکرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آمین گفت پس آن شیر رفت از نظر او غایب شد و ما رو آن سند هم پیش عرض کردم فرمود سیوم این شیر حجت گفت من دیدا
من سلام اول بر ما خدا و عجیب نمودم از غضب جن اعنا با شما حضرت فرمود این شیر آمد شکایت کرد بمن از غضب و لادت
جفت خود و از من سؤال نمود که ابتکار از خدا بخواهد که الی نسلت تمام فرج او را چون مرتد غار از رحم بر او حال این بعد از ان خواهش نمود اولاد
ذکور و پیش من نیز بر دادم او را که الله تعالی اولاد ذکور بتو عطا خواهد فرمود پس گفت برو با امان خدا این تسلط نکند خدا
و نه عالم بر تو و بر اولاد تو و نه بر یکی از شیعیان تو چیزی را از طایفه سباع پس آن بود که امین آمین میگفتم و در کتاب الخرائج
والجرائح قطب راوندی علیه الرحمه از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت وقتیکه صادق آل محمد علیه السلام از دنیا رفت
وصیت کرده بود بموسی الکاظم علیه السلام پس برادر او عبد الله دعوی امامت نمود و اکبر اولاد امام جعفر صادق علیه السلام بود
در آن وقت و مشهور بافطح بود پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام امر فرمود که جمع کردند هیمه بسیاری در وسط خانه خود
و فرستاد عبد الله را طلب نمود او پس چون حاضر گردید با آن حضرت جماعتی از شیعیان امامیه بودند پس آن حضرت نشست امر کرد که
آتش زدند بآن هیمها چون همه آن هیمها سوخته شد و هیچکس سبب آنرا نمیدانست پس آن بزرگوار برخاست با لباسهای خود نشست
در وسط آن آتش و متوجه بسخن مردم شد حدیث بیان فرمود با ایشان یک ساعت بعد از آن برخاست لباس خود را تکان داد
و برگشت بمجلس خود بعد از آن بعبد الله برادر خود خطاب کرد و فرمود که اگر تو گمان داری که بعد از پدر امامی برخیز بنشین میان
این آتش چنانکه من نشستم پس گاه دیدیم رنگ عبد الله متغیر شد و برخاست ردای خود را از دوش بر میکشید تا آنکه از مجلس
موسی علیه السلام بیرون رفت پس احتجاج آن بزرگوار با عبد الله افطح در خصوص دعوی امامت او بامر تو اعجاز موکد دلیل
حقیت امامت آن بزرگوار است و آن حضرت همه السن را مثل آباء و اجداد طاهرین خود علیهم السلام میدانست چنانکه راوندی
ذکر کرده که بدرستیکه مولای امام رضا گوید که اسحق بن عمار داخل شد بخدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام و نشسته بود که مردی
خراسانی طلب اذن دخول کرد و داخل شد بخدمت آن سرور و تکلم نمود بکلامیکه ما نشنیده بودیم مثل آن هرگز و کلام مرغ
بود پس آنحضرت جواب داد آن کلام او را بلغت او و همچنین از بعض مسائل خود فارغ گردید بیرون رفت عرض کردم مثل این کلام
را هرگز نشنیده بودم آنحضرت فرمود این کلام نوعی بود از اهل چین و کلام همه اهل چین مثل این نیست بعد از آن فرمود آیا
تعجب میکنید از کلام من عرض کردم محل تعجب است فرمود خبر بدهم بتو بچیز عجیب‌تر از این باشد بدرستیکه امام میداند
منطق طیر و نطق همه ذی روح را که خدا و ما عالم خلق کرده است از او بر امام چیزی مخفی نمیماند در عالم چنانکه در حدیث دیگر
از ابی بصیر روایت است که از آنحضرت پرسید که جعلت فداک بچه چیز معرفت امام باید حاصل شود فرمود بچند خصلتها
جمله اول آنکه هر چه را ... و یخبر بما فی غد و یکلم الناس بکل لسان بعد از آن فرمود یا ابا محمد اعطیک علامة قبل ان تقوم طولی
نکشید که مردی از اهل خراسان داخل شد بخدمت آنحضرت و بعربی با آنحضرت تکلم کرد آنحضرت بفارسی جواب داد خراسانی
گفت والله مرا مانع نشد چیزی از فارسی حرف زدن با تو مگر اینکه گمان کردم که شما از او بخوبی نمیدانید آنحضرت فرمود
سبحان الله اگر من از او خوب ندانم که جواب تو را بدهم پس چه فضل من بر تو خواهد بود پس ... امامت ... بعد از آن
بعد از آن فرمود یا ابا محمد ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا منطق الطیر و لا کلام شیء فیه روح و اما سبب
وفات آن بزرگوار بنا بر انچه شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است از احمد بن عبید الله بن عمار از علی بن محمد نوفلی
از پدر خود و احمد بن محمد بن سعید و ابو محمد الحسن بن محمد بن یحیی از مشایخ خویشان آنست که گفته‌اند سبب گرفتن هرون
الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را این بود که رشید پسر خود امین را به جعفر بن محمد بن الاشعث سپرده بود و مربیت نماید او را
یحیی بن خالد برمکی حسد کرد بر او و گفت هر گاه خلافت بعوض او شود دولت من و اولاد من زایل میشود پس حیله کرد
بر جعفر بن محمد که قائل بامامت بود تا آنکه داخل شد بر او و انس گرفت با او و بسیار بخانه او رفت و آمد میکرد و مطلع شد تا آنکه واقف
شد بر امر او و امر او را نزد رشید میگفت و خبر او را روز بروز بیشتر کرد تا آنکه ... شد پس بعد از آن بعضی از ثقات
خود گفت آیا مردی از آل ابی طالب سراغ داری که واسع الحال نباشد تا آنچه حاجت داشته باشد بمن بنماید تا آنکه من او را عطا
نمایم پس او را دلالت کرد بر علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام پس یحیی بن خالد فرستاد ... بغداد

در مدینه و بحجه اشتهار داشتند با علی بن اسماعیل صله و احسان در باب او بجا آورد یحیی بن خالد برمکی [illegible]
بر رشید و وعده ها [illegible] ابراز کرد [illegible] امام موسی بن طالب [illegible] علی [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] محمد [illegible] بیشتر [illegible]
آنحضرت [illegible] امام موسی [illegible] گفت لا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] والله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرحم اذا [illegible] فقطعها الله [illegible]
[illegible] فقطعها الله [illegible] علی [illegible] یحیی بن خالد [illegible]
حضرت موسی بن جعفر [illegible] آنچه
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی بن
جعفر علیه السلام [illegible] مدینه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام موسی بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرامات بود آن حضرت [illegible] مشغول [illegible] بعد از نماز [illegible] قرآن [illegible] و [illegible]

[illegible] بالشجر والاعراب [illegible] فضل بن یحیی [illegible] المجلس [illegible] حضرت [illegible]

ملعون [illegible] فضل [illegible]

[illegible] خادم خود [illegible] هرون [illegible] یحیی [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] عباس بن محمد [illegible] امر کن با اطاعت امتثال

[illegible] کتابی [illegible] سندی بن شاهک ملعون [illegible] امر کن با امتثال عباس بن محمد [illegible]

بیرون آمد [illegible] فضل بن یحیی [illegible] داخل خدمت موسی بن جعفر علیه

السلام شد [illegible] حضرت [illegible] رشید [illegible] عباس بن محمد و سندی بن شاهک [illegible]

[illegible] فضل بن یحیی [illegible] عباس بیرون [illegible] فضل بن یحیی و فضل را

بیرون آوردند [illegible] عباس [illegible] امر کرد فضل را [illegible] کردند و امر

کرد [illegible] بیرون آمد [illegible] سلام میکرد [illegible]

[illegible] خادم [illegible] امر کرد [illegible] آن حضرت را [illegible] سندی بن شاهک بعد از آن [illegible] مجلسی آراست و

[illegible] گفت ایها الناس ان الفضل بن یحیی قد عصانی وخالف طاعتی ورأیت ان العنه فالعنوه فلعنه الناس من کل ناحیة حتی

ارتج الدار والبیت بلعنه پس این خبر به یحیی بن خالد رسید سوار شد آمد به [illegible] رشید و داخل شد از [illegible] که مردم از آن

داخل میشدند تا آمد [illegible] رشید [illegible] گفت یا امیر المؤمنین التفات کن پس رشید گوش داد

فزع او [illegible] گفت [illegible] ان الفضل حدث وانا اکفیک ما ترید پس [illegible] بسوی مردم و گفت ان الفضل کان

قد عصی [illegible] فی شیء فلعنته وقد تاب وانا [illegible] طاعته فتولوه پس مردم گفتند ما دوست [illegible] کسی هستیم که ترا دوست دارد و دشمن

کسی هستیم که ترا دشمن دارد [illegible] او را دوست [illegible] فضل را ثم خرج یحیی بن خالد علی البرید حتی وافی بغداد فماج الناس

وجعفوا بکل شیء واظهر انه ورد لتعدیل السواد والنظر فی امور العمال وتشاغل ببعض ذلک ایاما بعد از آن سندی را طلبید و

امر کرد او را [illegible] امتثال او و آنچه [illegible] قتل آن سرور شد زهری بود که داخل در طعام آن حضرت کرد [illegible]

گفته اند [illegible] در رطب کرد و بجوف آن حضرت داد آن سرور بعد از سه روز [illegible] عالم فانی [illegible] وداع نمود [illegible] وفات کرد سندی

ملعون فقها و وجوه اهل بغداد را که از جمله هیثم بن عدی بود جمع کرد نزد جنازه آن مظلوم تا نگاه کنند و ببینند که در

بدن آن حضرت اثری از جراحت و خفه [illegible] شاهد [illegible] آن حضرت با اجل خود وفات کرده است پس ایشان

شاهد شدند و بیرون آوردند جنازه آن سرور را [illegible] و ندا دادند هذا موسی بن جعفر قد مات فانظروا

الیه فجعل الناس یتفرسون فی وجهه وهو میت صلوات الله وسلامه علیه [illegible] ایشان [illegible] که موسی بن جعفر قائم

منتظر است [illegible] آن سرور [illegible] یحیی بن خالد امر کرد منادی ندا کرد که هذا موسی بن جعفر الذی زعم الرافضة

انه لا یموت فانظروا الیه پس مردم نگاه میکردند بعد از آن برداشتند جنازه آن سرور [illegible] مقابر قریش دفن

کردند و این مقبره برای بنی هاشم بود [illegible] از آن مفید علیه الرحمه [illegible] وروی انه علیه السلام لما حضرته الوفاة سأل

السندی بن شاهک ان یحضره مولی له مدنیا ینزل عند دار العباس بن محمد فی مشرعة القصب لیتولی غسله وتکفینه ففعل ذلک قال

السندی بن شاهک [illegible] وکنت اسأله فی الاذن لی فی ان اکفنه فابی وقال انا اهل بیت مهور نسائنا وحج صرورتنا واکفان موتانا

من طاهر اموالنا وعندی کفن واریدان یتولی غسلی وجهازی مولای فلان فتولی ذلک منه انتهی ولکن [illegible] سلیمان [illegible]

جنازه آن بزرگوار از دوش حمالان [illegible] کفن [illegible] هزار درهم با حبره تمام کرده بود [illegible] پیش آن

جنازه مطهره [illegible] مشهور و معروف است [illegible] کثرت اولاد [illegible] مفید علیه الرحمه [illegible] عدد اولاد و [illegible] من

اخبارهم وکان لابی الحسن علیه السلام سبعة وثلثون ولدا ذکرا وانثی منهم الامام علی بن موسی الرضا وابراهیم و

العباس والقاسم لامهات اولاد شتی واسماعیل وجعفر وهرون والحسن لام ولد واحمد ومحمد وحمزة لام ولد وعبدالله

[illegible]

[illegible] الکریم [illegible]

و ابنیهما [illegible]

للقوم فکان [illegible]

علیه السلام [illegible]

الذی [illegible]

خدا صلی الله علیه وآله [illegible]

الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

الیه فقولوا ابناء رسول الله وانتم بنو علی وانما ینسب الرجل الی ابیه [illegible] بسم الله

الرحمن الرحیم ومن ذریته داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی و

الیاس فمن ابو عیسی [illegible] وانما الحق بذریة الانبیاء من قبل امه وکذلک الحقنا بذریة النبی من قبل امنا فاطمة وان زادک یا

امیر المؤمنین قال الله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا

وانفسکم ولم یدع علیه السلام عند مباهلة النصاری غیر علی وفاطمة والحسن والحسین وهما الابناء علیهما السلام [illegible]

[illegible] و بعضی از فحول علما نوشته اند [illegible] آنحضرت [illegible] ظاهر [illegible] شهرت فضل و علم و اعجاز

آنحضرت [illegible] هرون الرشید [illegible] اعتقاد [illegible] انکار [illegible] و

[illegible] روایات [illegible] و الهام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] شده اند و [illegible] انکار [illegible] مدت

[illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] از علم آن بزرگوار [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] آن بزرگوار است [illegible] سؤال [illegible] ابن

[illegible] از کتاب [illegible]

[illegible] هشام بن احمر [illegible] آنحضرت

[illegible] ایشان [illegible] کنیزی [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] کنیز [illegible]

[illegible] بنی هاشم [illegible]

[illegible] کنیز [illegible]

[illegible] کنیز [illegible]

[illegible] شرق و غرب عالم [illegible] غرب [illegible]

[illegible] کنیز [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]

[illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] رضا [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

وقبله و نیم قوام کعبه که قبله را قبله همه نیم گفتن باعتبار آن باشد که طایفه شیعه متوجه بهشت مکه معظمه گردد لازم که
مقیم مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد طیبه کاظمین علیهم السلام و سر من رای و خراسان در مکه نیز می
نماز کند حقیقه قبله است و در باقی باطل بود مجاز بمناسبت لکون با بطریق حقیقت که شد بمعنی جهت بوده باشد چنانکه در
قاموس گفته القبله بالکسر التی یصلی نحوها و الجهه و الکعبه اگر مراد بیان معانی جمیع لفظ باشد و در کتب لغت و یه ملقب
بوده است معنی مذکور معانی ان وطن بما یجب بعضی از فحول قوشته اند و وجه تسمیه آن سرور برضا آنست که سرخی خلق و
خالق بوده ابن طلحه شافعی گفته الباب الثامن فی ابی الحسن علی الرضا ابن موسی الکاظم بن جعفر قد تقدم القول فی امیر المومنین
علی و فی زین العابدین علی و جاء هذا علی الرضا ثالثهما و من امعن نظره و فکره وجده فی الحقیقه وارثهما فیحکم انه ثالث
العلیین نما ایمانه و علا شانه و ارتفع مکانه و اتسع امکانه و کثر اعوانه و ظهر برهانه حتی احله الخلیفه المامون محل
مهجته و شرکه فی مملکته و فوض الیه امر خلافته و عقد له علی رؤس الاشهاد عقد نکاح ابنته و کانت مناقبه علیه و
صفاته الشریفه سنیه و مکارمه حاتمیه و شنشنته اخزمیه و اخلاقه عربیه و نفسه الشریفه هاشمیه و ارومته الکریمه نبویه
فمهما عد من مزایاه کان علیه السلام اعظم منه و مهما فصل من مناقبه کان اعلی رتبه منه شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید و
کان الامام بعد ابی الحسن موسی ابنه ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام لفضله علی جماعه اخوته و اهل بیته و ظهور
علمه و حلمه و ورعه و لاجماع الخاصه و العامه علی ذلک فیه و معرفتهم به منه و لنص ابیه علی امامته من بعده و اشارته الیه بذلک
دون جماعه اخوته و اهل بیته و کان مولده علیه السلام بالمدینه سنه ثمان و اربعین و مائه و قبض بطوس من ارض خراسان
فی صفر سنه ثلث و مائتین و له یومئذ خمس و خمسون سنه و امه ام ولد یقال لها ام البنین و کانت مده امامته و قیامه بعد ابیه فی
خلافته عشرین سنه و اما اثبات امامت آن بزرگوار بادله خمسه ماضیه چنانچه در ابا آ طاهرین او ذکر شد سلام الله علیهم
اجمعین و اما رواه نص ابیه بزرگوارش بامامت آنحضرت پس از شیعه آنحضرت جماعتی است که همه از ثقات و خواص و اهل ورع
و اهل علم و فقه هستند چنانکه شیخ مفید ذکر کرده مثل داود بن کثیر الرقی و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یقطین و نعیم
القابوسی و حسین بن مختار و زیاد بن مروان و مخزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود بن زربی و یزید بن سلیط
اما روایت داود رقی حسن بن سنان گوید که داود گفت قلت لابی ابراهیم موسی علیه السلام جعلت فداک انی قد کبر سنی
فخذ بیدی وانقذنی من النار من صاحبنا بعدک قال فاشار الی ابنه ابی الحسن علی علیهما السلام فقال هذا صاحبکم
من بعدی و هکذا روایات دیگر که در کتاب کشف الغمه همه آنها را ذکر کرده و از جمله دلائل امامت آن بزرگوار قول جد
بزرگوارش امیر المومنین علیه السلام در خطبه که در منزل جابه واقع شد فرمود باجابه ان تجمع الامامه
فلهذا ان یفعل کما فعلت فاعلی ابنه حتی مفترض الطاعه فالامام لا یعزب عنه شئ ... نقل کرده است و حاصل مضمون آن اینکه ... امیر المومنین علیه السلام ...
کردیم یا امیر المومنین چه چیز دلیل است بر امامت امام رحمک الله فرمود سیاه ابن سنک و بادست مبارک خود اشاره بسنگی
کرد پس من آن سنگ را برداشتم و دادم بدست مبارک آن سرور بخاتم مبارک خود انرا مهر کرد پس فرمود یا حبابه اگر کسی ادعای
امامت کند و قادر باشد بر کردن چنانچه من کردم پس بدان که او مفترض الطاعه است پس امام غایب نمیشود از او چیزی
که میخواهد از او کرد بجا آورد تا آنکه آن سرور از دنیا رحلت فرمود آمدم خدمت امام حسن علیه السلام
در وقتیکه در جای امیر المومنین علیه السلام نشسته بود مردم از او سؤال میکنند بعضی از احکام الهی پس فرمود حبابه الوالبیه گفتم
بلی یا مولای من فرمود بیاور آنچه که داری پس آن سنگ را بخدمت آنحضرت دادم پس مهر کرد آنرا چنانکه پدر بزرگوارش کرده
بود بعد از آن سرور آمدم خدمت امام حسین علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله بود پس مرا بسیار نزدیک
خود داد و فرمود آیا دلالت امامت میخواهی عرض کردم بلی یا سیدی فرمود بیاور سنگ را پس سنگ را دادم بخدمت آن
حضرت پس مهر کرد چنانکه امیر المومنین علیه السلام کرده بود و بعد از شهادت آن سرور رفتم خدمت علی بن الحسین علیهما السلام در
[illegible]

که تا کاه انحضرت با انگشتری آنحضرت نقش آن این است. مرکز ... بر کشتی ... نقش نگین ... که مهر ... الدنیا و کرمی فرقا

انا ماضی ... لقا ما یبقی فی العقبی که شد کلمه لیست الموت ... آنچه ... مطول ... است بعد ... است و ...

الغیاب ... که الحکم ماضی است ... بعد از آن حضرت ... آنحضرت ... آنحضرت ... آن ... مهر ... بعد از آن حضرت

... امام محمد باقر علیه السلام انحضرت مهر کرد ... بعد از آن حضرت ... موسی بن جعفر ... حضرت ابو عبد

الله جعفر ... انحضرت هم مهر کرد ... بعد از آن حضرت ... موسی بن جعفر علیه السلام انحضرت هم مهر

کرد ... بعد از انحضرت ... حضرت امام رضا علیه السلام ... مهر کرد ... بعد از ان ...

... عمر کرد بنابر آنچه عبد الله بن هشام ذکر کرده و کلینی علیه الرحمه ... احمد بن علی بن محمد و ...

... بن محمد بن اسمعیل بن موسی بن جعفر ... ابن ... موسی بن جعفر علیه السلام ...

... محمد باقر ... امام زین العابدین علیه السلام ... خداوند عالم ...

... انگشت ... اشاره کرد ... همان ... بر دست ... و ... طبرسی و شیخ ... ابن

... ذکر کرده اند ... انحضرت ... علماء ... منقول ... تصانیف ... بکرمه

جلد ... از اخبار انحضرت ... کرده اند که اغلب اخبار ... الا انه ... بعنوان اخبار

رضا انکه ابن بابویه علیه الرحمه الیف کرده است که مشتمل بر ابواب کثیره است ... اخبار ... فواید ... است و

... دشمن ... از ... فضل آن بزرگوار چنانکه ... موافق رضا ... آن بزرگوار ... مولای رضا

... ذکر کرده اند ... نقل کرده اند چنانکه ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا ...

... علی بن ... احمد بن علی ... ابراهیم بن هاشم ... ابراهیم بن ... احمد بن زیاد بن

... علی بن ... عبد الله ... رحمهم الله روایت کرده ...

... ابراهیم بن هاشم ... احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی که گفت عرض کردم ... ابو جعفر محمد بن علی بن موسی ...

... رضا ... مامون ... رضا نامید ... راضی شده است ... انحضرت ...

... فاسق ... الله تبارک و تعالی ... رضا ... ان ... الله عز و جل فی سماء

... الائمة ... صلوات الله علیهم ... عرض کردم ... خدا و رسول

... رضا نامیده شد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... الامام فیما

... الناس ... صلی الله

... صلی الله علیه ...

[illegible]

[illegible]

جلد ... احوال امام رضا

رسول الله صلى الله عليه وآله ثم امير المؤمنين عليه السلام ثم من بعده الحسن والحسين ثم لا ... بعد الحسين عليهم
السلام الى يوم القيمة فقال المامون ... فقال له يا ابا الحسن ... ما جعل الله لكم اهل البيت فقال الرضا ان الله
عز وجل ... سلطانا ... لم يكن مع احد ... الا رسول الله ومعي من الائمة
... ويعرفونهم ... من يعبد ... بالله عز وجل قال له المامون يا ابا الحسن بلغني ان قوما يغلون فيكم و
يتجاوزون فيكم الحد فقال الرضا حدثني ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين
عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ترفعوني فوق حقي فان
الله تبارك وتعالى اتخذني عبدا قبل ان يتخذني نبيا قال الله تبارك وتعالى ما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم
يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يامركم ان
تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا ايامركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون وقال علي عليه السلام يهلك في اثنان ولا ذنب لي محب
مفرط ومبغض مفرط وانا ابرأ الى الله عز وجل ممن يغلو فينا ويرفعنا فوق حدنا كبراءة عيسى بن مريم من النصارى قال الله عز
وجل واذ قال الله يا عيسى بن مريم أأنت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان
اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك انك انت علام الغيوب ما قلت لهم الا ما امرتني
به ان اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد
وقال الله عز وجل لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون وقال عز وجل ما المسيح ابن مريم الا رسول
قد خلت من قبله الرسل وامه صديقة كانا ياكلان الطعام ومعناه انهما كانا يتغوطان فمن ادعى للانبياء ربوبية او ادعى
للائمة ربوبية او نبوة او لغير الائمة امامة فنحن منه براء في الدنيا والآخرة فقال المامون يا ابا الحسن فما تقول في الرجعة فقال
الرضا عليه السلام انها الحق وقد كانت في الامم السالفة ونطق بها القرآن وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله يكون في هذه الامة كل ما كان
في الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة وقال صلى الله عليه وآله اذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسى بن مريم عليه السلام وصلى خلفه وقال صلى الله عليه وآله
ان الاسلام بدا غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل يا رسول الله ثم يكون ماذا قال ثم يرجع الحق الى اهله فقال المامون
يا ابا الحسن فما تقول في القائلين بالتناسخ فقال الرضا عليه السلام من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم مكذب بالجنة
والنار قال المامون فما تقول في المسوخ قال الرضا عليه السلام اولئك قوم غضب الله عليهم فمسخهم فعاشوا ثلثة ايام ثم
ماتوا ولم يتناسلوا فما يوجد في الدنيا من القردة والخنازير وغير ذلك مما وقع عليه اسم المسوخية فهي مثلها لا يحل اكلها
والانتفاع بها قال المامون لا ابقاني الله بعدك يا ابا الحسن فوالله ما يوجد العلم الصحيح الا عند اهل هذا البيت واليك انتهت
علوم آبائك فجزاك الله عن الاسلام واهله خيرا قال الحسن بن الجهم فلما قام الرضا عليه السلام تبعته فانصرف الى منزله فدخلت
عليه وقلت له يا ابن رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل راي امير المؤمنين ما حمله على ما ارى من اكرامه لك وقبوله لقولك
فقال عليه السلام يا ابن الجهم لا يغرنك ما الفيته عليه من اكرامي والاستماع مني فانه سيقتلني بالسم وهو ظالم لي اعرف ذلك بعهد
معهود الي من آبائي عن رسول الله صلى الله عليه وآله فاكتم هذا ما دمت حيا قال الحسن بن الجهم فما حدثت احدا بهذا الحديث الى ان مضى الرضا
بطوس مقتولا بالسم ودفن في دار حميد بن قحطبة الطائي في القبة التي فيها قبر هرون الرشيد الى جانبه مخفی نماند که از ثمان
حضرت روایتی ذکر شده است چون مشتمل بر فوائد کثیره و منافع عظیمه بود خوش داشتم ذکر آنرا هر چند از سلک مقام ما فی الجمله
دور است و آن اینست که ابن بابویه علیه الرحمه مسندا باسناد حدثنا ابو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصري بايلاق
قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبلة الواعظ قال حدثنا ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائي قال
حدثنا ابي قال حدثنا علي بن موسى الرضا قال حدثنا ابي موسى بن جعفر قال حدثنا ابي جعفر بن محمد قال حدثنا ابي محمد بن علي
قال حدثنا ابي علي بن الحسين قال حدثنا ابي الحسين بن علي قال حدثنا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام بالكوفة في
مسجد الجامع اذ قام اليه رجل من اهل الشام فقال يا امير المؤمنين اني اسئلك عن اشياء فقال سل تفقها ولا تسئل تعنتا فاحدق
الناس بابصارهم یعنی مردم چشمهای خود را واکردند بسوال و جواب ایشان پس مرد شامی گفت خبر ده مرا از اول آن چیزی که

[illegible] حق تعالی [illegible] کرده [illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدای عز و جل [illegible] فرمود [illegible] آدم [illegible]

شده فرمود [illegible] ادیم الارض خلق شده است پرسید [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] و من ذلک [illegible] مثل حظ الانثیین [illegible]

وجل از انبیا [illegible] فرمود حق تعالی خلق کرد آدم و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داود و سلیمان

و لوط و اسماعیل و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله [illegible] است [illegible]

مبعوث شد [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

محمد صلی الله [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

وقابیل هابیل را کشت [illegible] تغیرت البلاد و من علیها | فوجه الارض مغبر قبیح | فوا اسفا علی هابیل ابنی

قتیل قد تضمنه الضریح | تغیر کل ذی طعم و لون | وقل بشاشة الوجه الملیح | ابلیس لعنه الله جواب ادا کرد تنح

عن البلاد و ساکنیها | فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح | وکنت بها و زوجک فی قرار | وقلبک من اذی الدنیا مریح | فلم

تنفک من کیدی و مکری | الی ان فاتک الثمن الربیح | فلولا رحمة الجبار اضحی | بکفک من جنان الخلد ریح | پرسید از

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابا ابلیس لعنه الله پرسید از نوح چه بود [illegible] ... پرسید از [illegible] ... آن را [illegible] ... ارتفاع آن

تمام [illegible] ... بعد [illegible] ... اول کجه [illegible]

فرمود [illegible] ... پرسید اول [illegible] ... کرد [illegible] ... فرمود ... پرسید [illegible]

کسیکه [illegible] ... پرسید اول [illegible] ... فرمود [illegible]

[illegible] ... پرسید [illegible] ... است فرمود وادی [illegible]

آدم [illegible] ... پرسید [illegible] ... کدام است فرمود وادی است [illegible]

[illegible] ... پرسید کدام [illegible] ... فرمود [illegible] ... پرسید [illegible]

[illegible] ... موسی [illegible] ... ناقه صالح [illegible] ... عیسی بن مریم [illegible]

[illegible] ... پرسید [illegible] ... علیه [illegible] ... یوسف [illegible]

[illegible] ... یوسف [illegible] ... پرسید [illegible] ... کرد [illegible] ... فرمود [illegible]

عز و جل الی النحل پرسید [illegible] ... کدام است فرمود [illegible] ... مؤلف گوید

[illegible] ... علما که [illegible] ... پرسید [illegible]

است [illegible] ... آفتاب [illegible] ... فرمود [illegible] ... آفتاب

[illegible] ... آفتاب [illegible] ... پرسید [illegible] ... بود

[illegible] ... فرمود [illegible] ... عصای موسی [illegible] ... عیسی [illegible]

پرسید [illegible] ... پرسید اول کسیکه [illegible] ... فرمود

ابراهیم پرسید اول [illegible] ... فرمود هاجر [illegible] ... ابراهیم اسمعیل [illegible] ... ابراهیم [illegible]

مؤلف گوید [illegible] ... پرسید اول کدام [illegible]

[illegible] ... پرسید اول [illegible] ... فرمود قارون بود پرسید

اول کسیکه [illegible] ... فرمود حضرت ابراهیم پرسید اکرم ناس [illegible] ... فرمود صدیق الله یوسف بن یعقوب

اسرائیل الله بن ابراهیم خلیل الله مؤلف گوید [illegible] ... اکرم [illegible] ... است

صلوات الله تعالی علیه [illegible] ... اکرم [illegible] ... پرسید [illegible]

[illegible] ... فرمود یوشع بن نون [illegible] ... یعقوب [illegible] ... اسرائیل الله است [illegible] ... یونس [illegible] ... النون است

و عیسی [illegible] ... محمد صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن [illegible] ... سؤال میکرد [illegible]

عرض کرد [illegible] ... امیر المؤمنین [illegible] ... از قول حق تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه [illegible] ... فرمود هابیل

[illegible] ... قابیل و موسی [illegible] ... ابراهیم [illegible] ... والد [illegible] ... لوط [illegible]

[illegible] ... نوح [illegible] ... کنعان پرسید اول کسیکه [illegible] ... فرمود داود [illegible]

[illegible] ... پرسید اول کسیکه

[illegible] ... فرمود [illegible] ... کنعان بن نوح پرسید اول کسیکه عمل قوم لوط [illegible] ... فرمود ابلیس

[illegible] ... پرسید [illegible] ... فرمود [illegible] ... پرسید

[illegible] ... فرمود ابو هلال پرسید [illegible] ... فرمود [illegible] ... پادشاه [illegible]

[illegible] ... پادشاه [illegible] ... ملک [illegible]

باسم خدا [illegible] ... پادشاه [illegible]

[illegible] ... پرسید [illegible] ... الذهب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

از روز چهارشنبه [illegible] روز چهارشنبه [illegible]

[illegible] روز چهارشنبه ابراهیم خلیل را [illegible] و روز چهارشنبه

[illegible] فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه [illegible] قوم لوط [illegible]

کرد [illegible] و روز چهارشنبه خداوند عز و جل باد بر قوم عاد فرستاد و روز چهارشنبه صبح نمود جنت اصحاب جنت

کالصریم شد و روز چهارشنبه مسلط کردانید حق تعالی [illegible] و روز چهارشنبه فرعون خواست موسی را بکشد و روز

چهارشنبه سقف بر ایشان [illegible] و روز چهارشنبه امر کرد فرعون بکشتن پسران و روز چهارشنبه بیت

المقدس خراب شد و روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود [illegible] اصطخر فارس [illegible] و روز چهارشنبه یحیی

بن زکریا را کشتند و روز چهارشنبه [illegible] اول عذاب بر قوم فرعون و روز چهارشنبه [illegible] و روز

چهارشنبه مبتلا شد ایوب پیغمبر بزوال مال و اولاد و روز چهارشنبه یوسف داخل زندان شد و روز چهارشنبه حق تعالی

فرمود انا دمرناهم و قومهم اجمعین و روز چهارشنبه ایشان را صیحه گرفت و روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند و روز

چهارشنبه [illegible] بر اصحاب فیل [illegible] و روز چهارشنبه [illegible] حضرت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] و روز

چهارشنبه [illegible] و روز چهارشنبه [illegible] حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام یوم السبت یوم مکر و خدیعة و یوم الاحد یوم غرس و بناء و یوم الاثنین یوم سفر و طلب و یوم الثلثاء یوم حرب

و دم و یوم الاربعاء یوم شوم یتطیر فیه الناس و یوم الخمیس یوم الدخول علی الامراء و قضاء الحوائج و یوم الجمعة یوم خطبة و

نکاح [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] چهارشنبه [illegible] فنعم الیوم یوم الاربعاء [illegible]

محمد بن [illegible] المتوکل [illegible] عبدالله بن جعفر الحمیری [illegible]

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود یوم الاربعاء [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] شهادت [illegible] رضا

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... قال [illegible] الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ابا الحسن [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

اتفاق [illegible] این [illegible] چند [illegible] است [illegible] ابو جعفر

حسد [illegible] دل مأمون ملعون [illegible] ملاحظه میکرد [illegible] مردم [illegible] آن بزرگوار اظهار [illegible]

ابن بابویه علیه الرحمه [illegible] در همان کتاب ذکر کرده است [illegible] عبد الله بن [illegible] محمد بن علی الانصاری که گفت [illegible]

از ابو صلت هروی که [illegible] شد دل مأمون [illegible] امام رضا [illegible] اکرام [illegible] آن حضرت [illegible]

خود کرده بود او را بعد از خود [illegible] این [illegible] مأمون اکرام [illegible] میکرد آن حضرت را [illegible] معرفت و فضل او [illegible]

عهد خود نمود [illegible] آنحضرت را [illegible] محل او از قلوب مردم ساقط [illegible]

ظاهر [illegible] از آنحضرت [illegible] مردم مکر [illegible] آن بزرگوار نزد خلق [illegible] نفوس ایشان [illegible] متکلمین و

دانایان هر [illegible] البلاد [illegible] جمع کرد [illegible] ایشان [illegible] غالب [illegible] آنحضرت [illegible] و محل او نزد فقها

ساقط کردد و فضل او نزد عامه ظاهر کردید پس هیچیک از متکلمین یهود و نصاری و مجوس و صابئین و براهمه و ملحدین و

دهریه و هیچ خصمی از فرق مسلمین نشد مکر آنکه [illegible] حق تعالی [illegible] عاجز و مغلوب و ملزم کردید [illegible] پس

مردم میکفتند [illegible] این بزرگوار اولی است بخلافت از مأمون [illegible] صاحبان اخبار این [illegible] مأمون ملعون میرسانیدند

پس آتش غیظ و غضب در دل آن ملعون مشتعل میکردید [illegible] آن حضرت [illegible] مأمون [illegible] در اکثر احوال مکروه

بود در نظر او [illegible] آنحضرت مکر آنکه او را [illegible]

زهر داد و شهید کرد و روایات در کیفیت زهر دادن او بآنحضرت مختلف است [illegible] بعضی [illegible] آنست که غلام

مأمون بامر آن ملعون [illegible] خود را زهر آلود کرده بود انار را دانه کرد بآنحضرت خورانید و در بعضی آنکه انکور را خط کشیده

بود [illegible] مأمون [illegible] این شد که [illegible] اخی [illegible] الاسلام

[illegible] غلب القدر [illegible] تا آنکه [illegible] جنازه آن بزرگوار را [illegible]

ان [illegible] الله [illegible] این کلام [illegible] احتمال [illegible] ضمیر [illegible]

با امام علیه السلام [illegible] لعنه الله علیه [illegible] علی ابیه [illegible] رحمه الله [illegible] آن حضرت

فرموده [illegible] ابن بابویه علیه الرحمه [illegible] کتاب [illegible] از محمد بن موسی المتوکل و او از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش او از

ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام فرمود والله که نیست از ما اهل بیت

الا مقتول شهید پرسیدند یا ابن رسول الله کی ترا میکشد فرمود بدترین خلق الله در زمان من [illegible] پس دفن میکند

مرا [illegible] و بلاد غربت [illegible] هرکه [illegible] مرا در غربت من بنویسد خدای عز و جل برای او اجر صد هزار شهید

و صد هزار صدیق و صد هزار حج و عمره و صد هزار مجاهد و محشور میباشد در زمره ما اهل بیت و در درجات عالی بهشت

رفیق ما میباشد و اخبار در ثواب زیارت آن حضرت بسیار است و کفایت میکند از همه اینها خبری که در همان کتب [illegible] از عبد الله

درنو

[illegible] امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام [illegible]

عن لسان النبي [illegible] الامر [illegible] الاخر [illegible] الاحاد

[illegible] الاخبار وكثرت [illegible] اسانيد [illegible]

من [illegible] ائمه عليهم السلام چنانكه در كتاب [illegible] ابو جعفر محمد بن [illegible] الحسن بن محمد بن عامر [illegible] عبد الله بن

عامر [illegible] جعفر [illegible] كنت [illegible] ابا الحسن موسى بن جعفر [illegible]

[illegible] قال نعم [illegible] الحجة [illegible]

[illegible] قال نعم اذا كان [illegible] الحجة كان [illegible] الاولى [illegible]

[illegible] الاخر [illegible] محمد وعلي والحسن والحسين صلوات الله عليهم اجمعين ثم [illegible]

[illegible] الائمه [illegible] بعضي از اخبار [illegible]

در [illegible] نص [illegible] بعضي از اخبار [illegible]

[illegible] چنانكه در همان كتاب [illegible] روايت كرده است كه گفت [illegible] ابي جعفر محمد بن علي الرضا

جعلت فداك زيارة الرضا افضل ام زيارة ابي عبد الله الحسين فقال زيارة ابي افضل وذلك ان ابا عبد الله يزوره كل الناس

وابي لا يزوره الا الخواص من الشيعة [illegible] ائمه اثنا عشر [illegible]

بعد از حضرت [illegible] چنانكه در همان كتاب [illegible] خود

از احمد بن [illegible] روايت كرده است از امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام كه حضرت فرمود قال رسول الله صلى الله عليه واله ستدفن

بضعة مني بخراسان ما زارها مكروب الا نفس الله كربه ولا مذنب الا غفر الله ذنبه واز جمله آن [illegible]

آن [illegible] چنانكه ابن بابويه [illegible] ابن بابويه عليه الرحمه [illegible]

آنست كه [illegible] شهر رمضان المبارك سنه [illegible] از هجرت نبويه است در كتاب كشف الغمه عهد نامه

مأمون را كه بخط خود آن ملعون [illegible] از مشهد [illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] نوشته شده بود [illegible] بخط علي بن موسى الرضا عليه السلام [illegible] نقل كرده است [illegible]

[illegible] كلمات فصاحت [illegible] آن بزرگوار [illegible] از ملعون [illegible] باشد بخط مأمون

نوشته شده بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب كتبه عبد الله بن هرون الرشيد امير المؤمنين لعلي بن موسى بن جعفر ولي عهده اما

بعد فان الله عز وجل اصطفى الاسلام دينا واصطفى له من عباده رسلا دالين عليه وهادين اليه يبشر اولهم باخرهم ويصدق تاليهم

ماضيهم حتى انتهت نبوة الله الى محمد صلى الله عليه واله على فترة من الرسل ودروس من العلم وانقطاع من الوحي واقتراب من الساعة

فختم الله به النبيين وجعله شاهدا لهم ومهيمنا عليهم وانزل عليه كتابه العزيز الذي لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه

تنزيل من حكيم حميد بما احل وحرم ووعد واوعد وحذر وانذر وامر به ونهى عنه لتكون له الحجة البالغة على خلقه ليهلك

من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وان الله لسميع عليم فبلغ عن الله رسالته ودعا الى سبيله بما امره به من الحكمة والموعظة

الحسنة والمجادلة بالتي هي احسن ثم بالجهاد والغلظة حتى قبضه الله اليه واختار له ما عنده صلى الله عليه فلما انقضت النبوة

وختم الله بمحمد صلى الله عليه الوحي والرسالة جعل قوام الدين ونظام امر المسلمين بالخلافة واتمامها وعزها والقيام بحق

الله فيها بالطاعة التي بها يقام فرائض الله وحدوده وشرائع الاسلام وسننه ويجاهد بها عدوه فعلى خلفاء الله طاعته

فيما استحفظهم واسترعاهم من دينه وعباده وعلى المسلمين طاعة خلفائهم ومعاونتهم على اقامة حق الله وعدله وامن السبيل

وحقن الدماء وصلاح ذات البين وجمع الالفة وفي خلاف ذلك اضطراب حبل المسلمين واختلالهم واختلاف ملتهم وقهر دينهم

واستعلاء عدوهم وتفرق الكلمة وخسران الدنيا والاخرة فحق على من استخلفه الله في ارضه وائتمنه على خلقه ان يجهد

لله نفسه ويؤثر ما فيه رضى الله وطاعته ويعتد لما الله مواقفه عليه ومسائله عنه ويحكم بالحق ويعمل بالعدل فيما حمله الله

وقلده فان الله عز وجل يقول لنبيه داود يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى

تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب وقال الله عز وجل فوربك لنسألنهم
اجمعين عما كانوا يعملون وبلغنا ان عمر بن الخطاب قال لو ضاعت سخلة بشاطئ الفرات لتخوفت ان يسألني الله عنها وايم الله
ان المسؤول عن خاصة نفسه الموقوف على عمله فيما بينه وبين الله ليعرض على امر كبير وعلى خطر عظيم فكيف بالمسؤول عن رعاية الامة
وبالله الثقة واليه المفزع والرغبة في التوفيق والعصمة والتسديد والهداية الى ما فيه ثبوت الحجة والفوز من الله بالرضوان
والرحمة وانظر الامة لنفسه وانصحهم لله في دينه وعباده من خلائفه في ارضه من عمل بطاعة الله وكتابه وسنة نبيه عليه السلام
في مدة ايامه وبعدها واجهد رأيه ونظره فيمن يوليه عهده ويختاره لامامة المسلمين ورعايتهم بعده وينصبه علماً لهم ومفزعاً
في جمع الفتهم ولم شعثهم وحقن دمائهم والامن باذن الله من فرقتهم وفساد ذات بينهم واختلافهم ودفع نزغ الشيطان و
كيده عنهم فان الله عز وجل جعل العهد بعد الخلافة من تمام امر الاسلام وكماله وعزه وصلاح اهله والهم خلفائه من توكيده
لمن يختارونه له من بعدهم ما عظمت به النعمة وشملت فيه العافية ونقض الله بذلك مكر اهل الشقاق والعداوة والسعي في
الفرقة والتربص للفتنة ولم يزل امير المؤمنين منذ افضت اليه الخلافة فاختبر بشاعة مذاقها وثقل محملها وشدة مؤونتها وما
يجب على من تقلدها من ارتباط طاعة الله ومراقبته فيما حمله منها فانصب بدنه واسهر عينه واطال فكره فيما فيه عز الدين و
قمع المشركين وصلاح الامة ونشر العدل واقامة الكتاب والسنة ومنعه ذلك من الخفض والدعة ومهنأ العيش علماً بما الله
سائله عنه ومحبة ان يلقى الله مناصحاً له في دينه وعباده ومختاراً لولاية عهده ورعاية الامة من بعده افضل من يقدر عليه في
ورعه ودينه وعلمه وارجاهم للقيام في امر الله وحقه مناجياً لله تعالى بالاستخارة في ذلك ومسألته الهامه ما فيه رضاه و
طاعته في آناء ليله ونهاره معملاً في طلبه والتماسه في اهل بيته من ولد عبد الله بن العباس وعلي بن ابي طالب عليه السلام
فكره ونظره مقتصراً ممن علم حاله ومذهبه منهم على علمه وبالغاً في المسألة عمن خفي عليه امره جهده وطاقته حتى استقصى
امورهم معرفة وابتلى اخبارهم مشاهدة واستبرأ احوالهم معاينة وكشف ما عندهم مسائلة فكانت خيرته بعد استخارته لله و
اجهاده نفسه في قضاء حقه في عباده وبلاده في البيتين جميعاً علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام
لما رأى من فضله البارع وعلمه الناصع وورعه الظاهر وزهده الخالص وتخليه من الدنيا وتسلمه من الناس وقد استبان له ما لم
تزل الاخبار عليه متواطئة والالسن عليه متفقة والكلمة فيه جامعة ولما لم يزل يعرفه به من الفضل يافعاً وناشئاً و
حدثاً ومكتهلاً فعقد له بالعهد والخلافة من بعده واثقاً بخيرة الله في ذلك اذ علم الله انه فعله ايثاراً لله وللدين ونظراً للاسلام
والمسلمين وطلباً للسلامة وثبات الحجة والنجاة في اليوم الذي يقوم فيه الناس لرب العالمين ودعا امير المؤمنين ولده واهل
بيته وخاصته وقواده وخدمه فبايعوه مسرعين مسرورين عالمين بايثار امير المؤمنين طاعة الله على الهوى في ولده وغيرهم ممن هو
اشبك منه رحماً واقرب قرابة وسماه الرضا اذ كان رضى عند امير المؤمنين فبايعوا معشر اهل بيت امير المؤمنين ومن بالمدينة المحروسة
من قواده وجنده وعامة المسلمين لامير المؤمنين وللرضا من بعده علي بن موسى على اسم الله وبركته وحسن قضائه لدينه وعباده
بيعة مبسوطة اليها ايديكم منشرحة لها صدوركم عالمين بما اراد امير المؤمنين بها واثر طاعة الله والنظر لنفسه ولكم فيها شا
كرين لله على ما الهم امير المؤمنين من قضاء حقه في رعايتكم وحرصه على رشدكم وصلاحكم راجين عائدة ذلك في جمع الفتكم وحقن
دمائكم ولم شعثكم وسد ثغوركم وقوة دينكم ورغم عدوكم واستقامة اموركم وسارعوا الى طاعة الله وطاعة امير المؤمنين فانه الامن
ان سارعتم اليه وحمدتم الله عليه عرفتم الحظ فيه ان شاء الله وكتب بيده في يوم الاثنين لسبع خلون من شهر رمضان سنة احدى
ومائتين **صورة ما كان على ظهر العهد بخط الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور وصلواته على نبيه محمد خاتم
النبيين وآله الطيبين الطاهرين اقول وانا علي بن موسى الرضا بن جعفر ان امير المؤمنين عضده الله بالسداد ووفقه للرشاد
عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل ارحاماً قطعت وآمن نفوساً فزعت بل احياها وقد تلفت واغناها اذا افتقرت مبتغياً رضى رب
العالمين لا يريد جزاء من غيره وسيجزي الله الشاكرين ولا يضيع اجر المحسنين وانه جعل الي عهده والامرة الكبرى ان بقيت بعده
فمن حل عقدة امر الله بشدها وفصم عروة احب الله ايثاقها فقد اباح حريمه واحل محرمه اذ كان بذلك زارياً على الامام منتهكاً

[illegible]

[illegible] الرضا عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله بن طاهر [illegible]

النعمان في شهر رمضان سنة [illegible] الشهود على الجانب الايمن [illegible] هذا الكتاب

ظهره وبطنه [illegible] وكافة المسلمين [illegible] هذه الشهادة [illegible] كتب بيده [illegible]

فيه عبد الله بن طاهر بن الحسين [illegible] شهد حماد بن النعمان بمضمون ظهره وبطنه وكتب بيده في تاريخه

بشر بن المعتمر شهد بمثل ذلك الشهود على الجانب الايسر رسم امير المؤمنين اطال الله بقاءه قراءة هذه الصحيفة التي هي صحيفة

الميثاق نرجو ان يجوز بها الصراط ظهرها وبطنها بحرم سيدنا رسول الله صلى الله عليه وآله بين الروضة والمنبر على رؤس

الاشهاد بمرأى ومسمع من وجوه بني هاشم وسائر الاولياء والاجناد بعد استيفاء شروط البيعة عليهم بما اوجب امير المؤمنين

الحجة به على جميع المسلمين ولتبطل الشبهة التي كانت اعترضت آراء الجاهلين وما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه وكتب

الفضل بن سهل بامر امير المؤمنين بالتاريخ فيه [illegible] محمد بن علي [illegible] الرضا عليهم السلام وكنيته [illegible] ابو جعفر

ويكنى ابو علي وابو الفضل [illegible] والقابه [illegible] وقانع وعالم [illegible] في ذكر [illegible]

[illegible] كتاب [illegible]

[illegible] كتاب [illegible]

كتاب [illegible] الباب التاسع ذكر ابي جعفر محمد القانع [illegible] علي الرضا ابن موسى الكاظم

عليهم السلام هذا ابو جعفر محمد الثاني فانه قد تقدم في [illegible] عليهم السلام ابو جعفر محمد وهو الباقر بن علي عليهما السلام فجا

هذا باسمه وكنيته واسم ابيه [illegible] ابي جعفر الثاني وهو وان كان صغير السن فهو كبير القدر رفيع الذكر [illegible]

[illegible] سنة [illegible] وقيل [illegible] رجب [illegible]

مناقبه [illegible] في الدنيا [illegible]

[illegible] في الدنيا [illegible] عليه السلام [illegible] ان الله جل و

علا [illegible]

[illegible] وان كانت [illegible] واحدة [illegible] وان كانت صغيرة

[illegible] وهي ان هذا ابو جعفر محمد بن علي عليهما السلام [illegible] علي الرضا وقدم الخليفة المأمون الى بغداد بعد

وفاته [illegible] يوما الى [illegible] في طريقه الصبيان يلعبون ومحمد واقف معهم وكان عمره

يومئذ احدى عشرة سنة [illegible] فلما اقبل المأمون انصرف الصبيان هاربين ووقف ابو جعفر محمد عليه السلام فلم يبرح مكانه

فقرب منه الخليفة فنظر اليه وكان الله عز وجل [illegible] عليه [illegible] فوقف الخليفة وقال له يا غلام ما منعك من

الانصراف مع الصبيان فقال له محمد مسرعا يا امير المؤمنين لم يكن بالطريق ضيق لاوسعه عليك بذهابي ولم يكن لي جريمة

فاخشاها والظن بك حسن انك لا تضر من لا ذنب له فوقف [illegible] فقال له ما اسمك قال محمد قال ابن من انت

قال يا امير المؤمنين انا ابن علي الرضا فترحم على ابيه [illegible] ثم [illegible] نحو [illegible] على

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... انه لا امامة بعد النبوة ... قال ابن ... [illegible]

[illegible] ... ابو الحسن ... [illegible]

[illegible] ... سلام الله عليهم اجمعين

[illegible] ... الامام ... ابی الحسن علی بن

موسى الرضا عليه السلام ... الامام ... الرضا علی بن موسى

السلام ... علی الرضا ... عليه ... كامل الفضل ... كان مولده عليه السلام في شهر ... سنة

... سنة ... عشرين سنة ...

والمستمر بعده سبع عشرة ... ومن روى النص عن ابي الحسن الرضا على ابنه ابي جعفر محمد بن علی

عليهما السلام بالامامة علی بن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام وصفوان بن يحيى ومعمر بن خلاد والحسين بن بشار و

ابن ابي نصر البزنطي والحسن بن جهم وابو يحيى الصنعانی والخيرانی ويحيى بن حبيب الزيات في جماعة كثيرة يطول بذكرهم الكتاب

كه مقام بيان نص صريح است ... و اشاره صريح است بآنكه بعد از آن بار حضرت رضا عليه السلام ... فرموده است

بكونه ... چنانكه در خبر صفوان بن يحيى قال قلت للرضا عليه السلام

قد كنا نسئلك قبل ان يهب الله لك ابا جعفر فكنت تقول يهب الله لي غلاما وقد وهبك الله واقر عيوننا فلا ارانا الله

يومك فان كان كون فالى من فاشار بيده الى ابي جعفر وهو قائم بين يديه فقلت له جعلت فداك وهذا ابن ثلث سنين قال وما

يضره من ذلك فقد قام عيسى بالحجة وهو ابن اقل من ثلث سنين وعن معمر بن خلاد قال سمعت الرضا عليه السلام يقول وقد ذكر

شيئا فقال ما حاجتكم الى ذلك هذا ابو جعفر قد اجلسته مجلسي وصيرته مكاني وقال انا اهل بيت يتوارث اصاغرنا عن اكابرنا

القذة بالقذة وعن ابن ابي نصر البزنطي قال قال لي ابن النجاشي من الامام بعد صاحبك فاحب ان تسئله حتى اعلم فدخلت على الرضا

فاخبرته فقال الامام بعدي ابني ثم قال هل يجترئ احد ان يقول ابني وليس له ولد ولم يكن ابو جعفر ولد فلم تمض الايام حتى

ولد وعن الحسن بن الجهم قال كنت مع ابي الحسن جالسا فدعا بابنه وهو صغير فاجلسه في حجري وقال لي جرده وانزع قميصه فنزعته

فقال لي انظر بين كتفيه قال فنظرت فاذا في احد كتفيه شبه الخاتم داخل اللحم ثم قال لي اترى هذا مثله في هذا الموضع كان

في ابي عليه السلام واخبار ديگر كه مجال ذكر آنها تنگ است و ميفرمايد مأمون فريفته بود بفضل و نبوغ و حكمت و علم و ادب

و كمال عقل او با آن صغر سن كه هر كه ... هيچ يك از مشايخ اهل زمان نظيری برای او ... دختر خود ام الفضل

را تزويج نمود بان بزرگوار و برداشت او را به مدينه منوره و در اكرام و تعظيم و اجلال قدر آن بزرگوار كوتاهی نكرد از ريان

بن شبيب روايت است كه گفت چون خواست مأمون دختر خود را تزويج نمايد با ابی جعفر عليه السلام اين خبر بعباسيين رسيد دشوار

آمد بر ايشان و مكروه شمردند ازو و ترسيدند كه امر منتهی شود با او بجائی كه منتهی شد بود با امام رضا پس بفكر فرو

رفتند و اجتماع نمودند اهل بيت او كه ادنی مرتبه بودند آمدند نزد مأمون و گفتند ترا بخدا قسم ميدهيم يا امير المؤمنين اينكه

اقدام كنی بر اين امری كه اراده كرده تزويج دختر ام الفضل را به پسر رضا بدرستيكه ما مي‌ترسيم كه بيرون برود از ما امری

كه خدا بما تمليك كرده است و نزع كند از ما آن لباس عزتی كه پوشانيده است از خدا بما ... و بتحقيق

ميدانی آنچه ميان ما و اين قوم است قديما و حديثا و آنچه بود بر اين خلفای راشدين پيش از تو ... دور ميكردند و كوچك

مي‌شمردند ايشان را و بتحقيق ... از عمل تو با رضا آنچه كردی تا آنكه حق تعالی كفايت كرد ... ما را

از آن ... امير المؤمنين ... كه داشتيم ...

[illegible]

پس یحیی بن اکثم از مأمون اذن طلبید که از آنحضرت سؤال نماید مأمون گفت از خود ابوجعفر بپرس پس یحیی متوجه آن بزرگوار شد عرض کرد

جعلت فداك اذن میدهی ... آنحضرت فرمود بپرس ...

... بجا آوردند ... انقطاع ... اظهار کرد ... اهل مجلس ... پس مأمون گفت الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق لی فی هذا الرأی ...

... نظر کرد و گفت ... ابوجعفر علیه السلام ... عرض کرد ... خطبه ... یا اباجعفر ... یا امیر المؤمنین ... جعلت فداك ... فقد رضیت لك ...

... بن الفضل ابنتی وان رغم قوم لذلك پس آنحضرت شروع کرد بخطبه خواندن که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا

الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فکان من فضل الله علی الانام ان اغناهم

بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله

واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت

محمد علیهما السلام وهو خمسمائة درهم جیادا فهل زوجته یا امیر المؤمنین بها علی هذا الصداق المذکور فقال المأمون نعم قد زوجتك

یا اباجعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق المذکور فهل قبلت النکاح قال ابوجعفر قد قبلت ذلك ورضیت به فامر المأمون ان یقعد

الناس علی مراتبهم فی الخاصة والعامة ... ناکاه ... ملاحان ... کشتی ... از نقره ... عالیه ...

... بود ... که مردم ... تجار ... بعد ... از ایشان ...

[illegible]

[illegible]

نظر او بر آن زن حرام بود چون روز بلند شد حلال گردید بر او و چون ظهر شد حرام گردید بر او و چون عصر شد حلال گردید بر او

او چون آفتاب غروب کرد حرام گردید بر او و چون خفتن داخل شد باز حلال گردید بر او و چون نصف شب شد حرام گردید بر او

و چون صبح دمید حلال گردید بر او چگونه این حال است یحیی گفت لا والله لا اهتدی الی جواب هذا السؤال ولا اعرف الوجه فیه

فان رأیت ان تفیدناه پس امام علیه السلام شروع فرمودند بافاده که این زن امه ایست برای مردی اجنبی که نظر کرد بسوی او شخصی در

اول نهار که نظر بر او حرام بود چون روز بلند شد آن امه را از مولای او خرید پس حلال شد بر او چون ظهر شد آزاد کرد او را و بر او

حرام گردید بر او چون عصر شد تزویج کرد او را و چون وقت مغرب شد ظهار کرد او را و بر او حرام گردید بر او چون

عشا شد کفاره ظهار را داد پس حلال گردید بر او و چون نصف شب شد طلاق داد او را یک طلاق پس حرام شد بر او و چون صبح شد

رجوع کرد بر او پس مأمون رو کرد با اهل مجلس و گفت آیا کسی در میان شما هست که از این مسئله جواب دهد مثل جواب ابی جعفر و

قولی در مسئله حج را بداند همه گفتند لا والله ان امیر المؤمنین اعلم و ما رأی پس مأمون گفت ویحکم ان اهل هذا البیت خصوا من بین

الخلق بما ترون من الفضل وان صغر السن فیهم لا یمنعهم من الکمال اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله افتتح دعوته بدعاء

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وهو ابن عشر سنین و قبل منه الاسلام و حکم له به ولم یدع احدا فی سنه غیره و بایع الحسن و الحسین و هما

ابناء دون الست سنین ولم یبایع صبیا غیرهما افلا تعلمون الآن ما اختص الله به هؤلاء القوم وانهم ذریة بعضها من بعض یجری

لآخرهم ما یجری لاولهم قالوا صدقت والله یا امیر المؤمنین پس اهل مجلس برخاستند و رفتند چون فردا شد اخصا نمود و خلوت او

حاضر کرد با امام علیه السلام پس فرو آمدند حجاب عامه و خاصه تهنیت کردند مأمون و امام علیه السلام را پس سه طبق نقره

آوردند که در آن طبقها بنادق مشک بود که با زعفران معجون کرده بودند و در جوف آن بنادق رقعها نوشته بودند باسم هر کسی از

جوائز جلیله و اموال کثیره و عطاهای سنیه و چیزها و قطعه پس آن وقت مأمون امر کرد به نثار آنها با اهل مجلس پس بدست هر کسی که

یکی از آن بنادق میرسید رقعه را از جوف آن بیرون میآورد و کسی بیرون میآمد باسم هر یک که بیرون میآمد از رقعه نثار ایشان میکردند

پس چون جوائز هر یک تمام کرد بدست فی بجوائز و عطایا برکشند بعد از آن برکافه مسلمین صدقها دادند و با این نوال

روز بروز بر اکرام و اعزاز آن بزرگوار میافزود تا دام حیات داشت و آن حضرت را بجماعت اهل بیت خود و اولاد خود تفضیل مینمود

و قد روی الناس ان ام الفضل کتبت الی ابیها من المدینة تشکو ابا جعفر و تقول انه یتسری علی و یغیرنی فکتب الیها المأمون یا

بنیة انا لم نزوجک ابا جعفر لنحرم علیه حلالا فلا تعاودی لذکر ما ذکرت بعدها مؤلف گوید از همین روایت ظاهر میشود

عداوت ام الفضل با آن حضرت و این روایت شاهد صحت روایت مشهوره است که بعد از وفات مأمون اثر سم در بدن آن بزرگوار

ظاهر کرد و بعد در سطح بام تشنه عالم فانی را وداع نمود و روایات دیگر در خصوص شهادت آن حضرت و از کیفیت مسموم بودن مذکور است

ملکه منقولست بعنوان مسموما و منافاتی ندارد چنانکه معلوم است و ... حضرت ما روایت من الخشاب از محمد بن سنان جسد

[illegible]

بها حتی اشخصه المعتصم الی بغداد فی اول سنة عشرین و مائتین فاقام بها حتی توفی فی آخر ذی القعدة من هذه السنة و قیل انه مضی علیه

السلام مسموما و خلفه من الولد علیا ابنه الامام و موسی و فاطمة و امامة ابنتیه و لم یخلف غیرهم

امام دهم علی علیه السلام

فرزند ارجمند امام محمد تقی علیه السلام است [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] کتاب [illegible] عبد الکریم [illegible]

[illegible] عبد المجید [illegible] ابوالحسن [illegible]

امین و مؤتمن و متوکل و طیب و عسکری است و شیخ مفید علیه الرحمه [illegible] باب ذکر الامام بعد ابی جعفر محمد بن علی علیهما

السلام و تاریخ مولده و دلائل امامته و مبلغ سنه و ذکر وفاته و سببها و موضع قبره و عدد اولاده و مختصر من اخباره و کان الامام

بعد ابی جعفر ابنه ابا الحسن علی بن محمد علیهما السلام لاجتماع خصال الامامة فیه و تکامل فضله و انه لا وارث لمقام ابیه سواه و

ثبوت النص علیه بالامامة و الاشارة الیه من ابیه بالخلافة و کان مولده بصریا من مدینة الرسول صلی الله علیه و آله للنصف من

ذی الحجة سنة اثنتی عشرة و مائتین و توفی بسر من رای فی رجب سنة اربع و خمسین و مائتین و له یومئذ احدی و اربعون سنة و اشهر و کان

المتوکل قد اشخصه مع یحیی بن هرثمة بن اعین من المدینة الی سر من رای فاقام بها حتی مضی لسبیله و کانت مدة امامته ثلاث و ثلثین

سنة و امه ام ولد یقال لها سمانة [illegible]

[illegible]

احوال امام یازدهم ابی محمد الحسن العسکری

[illegible] بنحوی که [illegible] اکثر اوقات [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرزند [illegible]

شریفی است که ... [illegible] ... اند در این باب گفته شده داری محمد الله فقد است علی النقی و

الشرف الاطهر فقل سلام الله و قف علی ذلک الجناب المرع الاخضر من جنة الخلد ... و ما نهاه من نهر الکوثر

حل بها شجرات ... اغصانها ... الکبر العسکر ... [illegible]

[illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

[illegible]

بوده است که ... [illegible]

بوده است که بنابر حکم لا ینبغی پادشاهزاده بوده است **امام یازدهم فرزند ارجمند آن حضرت حسن علیه السلام است**

نام مبارکش در توریة ... و در کتاب ... و در انجیل ... و در کتاب ... و در کتاب ... و در

کتاب ... و در کتاب هندوان ... و در کتاب ... و القاب آن حضرت ابو محمد یکی زکی و یکی خالص و یکی

سراج و یکی هادی و یکی عسکری ... و این اشهر القاب آن حضرت است و وجه ملقب شدن آن حضرت باین لقب

آنست که متوکل خواست که لشکر خود را بآن حضرت نماید از خوف اینکه مبادا آن حضرت خروج نماید پس روزی سوار شد بهمراه آن حضرت

با لشکر خود بصحرا رفت ... تل عظیمی در آن صحرا بود پس فرمان داد بلشکر خود که هر یکی یک دامن از آن تل خاک بردارند پس

لشکریان هر یک دامن خود را پر کردند آن تل عظیم تمام برداشته شد و زمین ... عظیمی کردید بعد از آن آن حضرت دو

انگشت مبارکش را بلند کرد و فرمود که از میان انگشتان نگاه کن چون خلیفه نگاه کرد دید میان زمین و آسمان پر از لشکر است از آن باد

عزوجل ... بدانی تو که بمقام دفع آن حضرت بر آمدی ... و در کتاب الخرایج و الجرایح

قطب راوندی رحمه الله روایت کرده که حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام هر پنجشنبه و دوشنبه سوار میشد و میرفت بدار

الخلافه و این دو روز روز نوبه مردم بود خلق کثیری در این روزها جمع میشدند بنحوی که از کثرت بغال و دواب ... بر مردم تنگ می

شد و ... عبور ... چون آن بزرگوار تشریف مبارک ... و ... اشتر ...

و دواب متفرق میکردید ... آنکه راه برای آن حضرت ... باز میکردید ...

وارد دار الخلافه میکردید و چون میخواست بیرون بیاید ... صدا بلند میکردند که دابه ابی محمد را بیاورید ...

... مردم ... دواب ... آن بزرگوار سوار میشد و ... دار الخلافه ...

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] امام علی النقی علیه السلام [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] آتش جهنم [illegible]

[illegible] عسکری المهدی [illegible] خطاب سیدنا ابرهیم هؤلاء الائمة من [illegible]

و فاطمه [illegible] عسکری المهدی [illegible] خطاب سیدنا ابرهیم اول ایشان علی بن الحسین و

پسر او محمد و پسر او جعفر و پسر او موسی و پسر او علی و پسر او محمد و پسر او علی و پسر او حسن و الحجة القائم ابنه [illegible] عسکری المهدی و

[illegible] خطاب [illegible] هؤلاء شیعتهم

شیعة علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

شیعة امیر المؤمنین [illegible] ابرهیم [illegible] عبد الله

[illegible]

[illegible] قال [illegible] لا [illegible] ابراهيم [illegible]

[illegible] الله [illegible] من شيعته لابراهيم [illegible] الفضل [illegible]

[illegible] عليهم [illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible] الله [illegible] شيعتنا [illegible] عليهم [illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible] الباقي في النار والباقي في النار [illegible] اهل الايمان من [illegible]

والرجال [illegible] شيعتهم [illegible] علي بن ابي طالب [illegible] الله النار [illegible] شيعته [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] عن الامام [illegible] جعفر عليه السلام انه

قال [illegible] قال الشيعة [illegible] الناس [illegible] بالله قال اما [illegible] وان من شيعته

لابراهيم [illegible] الذي [illegible] ابراهيم [illegible] ابراهيم عليه السلام من شيعة محمد صلى

الله عليه وآله [illegible] قال [illegible] انا حملنا ذريتهم في الفلك المشحون [illegible] وعد [illegible] الذي

روي عن مولانا الصادق انه قال في قوله عز وجل وان من شيعته لابراهيم [illegible] من شيعة علي عليه السلام والخبران متوافقان

متوافقان لان كل من كان من شيعة النبي فهو من شيعة علي وكل من كان من شيعته فهو من شيعة النبي [illegible]

بطرين مذكور [illegible] مذهب [illegible] تابع علي است [illegible] نيز ان كه ايشان نه تابع نبي

مرسل اند و نه تابع علي ولي بلكه تابع جبت و طاغوت ميباشند [illegible] ايشان عليهم السلام

خواهند شد بموجب اخبار كثيره كه ايشان داخل بهشت خواهند شد و اهل بهشت و داخل جهنم خواهند شد و اهل جهنم را [illegible]

باين است كه [illegible] از كتاب [illegible] خواهد شد اللهم اجعلنا من شيعتهم ومواليهم [illegible] امام دوازدهم

حضرت حجة قائم آل محمد عجل الله فرجه [illegible] نام مبارك آن بزرگوار نام جد بزرگوار خود حضرت ختمي مآب است و كنيتش هم كنيه آن

بزرگوار است [illegible] مجلسي عليه الرحمه و بعضي از علماء [illegible] گفته اند كه در زمان [illegible] است كه اسم مبارك

كنيه آن سرور را در زمان غيبت صغرى [illegible] كردن حرام است و منشأ [illegible] توقيع [illegible] حضرت است كه بمحمد بن عثمان [illegible] صادر

شده است كه از جمله [illegible] توقيع مبارك اينست كه من سماني في مجمع الناس فعليه لعنة الله [illegible] صادر

از چون در زمان غيبت صغرى [illegible] و آن زمان [illegible] حضرت [illegible] ذكر اسم مبارك او

ميان مردم [illegible] اين است كه توقيع [illegible] است [illegible] معلوم است [illegible] در بين

از منه كه شهرت غيبت [illegible] اهل كتاب و سنت و جماعت [illegible] در كتب خود [illegible] ضبط كرده اند و هكذا

آخر حديث اول از جلد ثاني كمال الدين و تمام النعمة كه بسند خود از حسين بن احمد روايت كرده تا مي رسد بحضرت امام جعفر صادق

عليه السلام فقيل يا ابن رسول الله فمن المهدي من ولدك قال الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه ولا يحل لكم تسميته

هم محمول [illegible] است [illegible] خطاب [illegible] حرام [illegible] از خلاف [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] بعضي از علما [illegible]

[illegible] كه نوشتن اسم مبارك او عجل الله فرجه هم حرام است [illegible] بعضي از علما [illegible]

اسم آن حضرت را بحروف مقطعه مي نويسند م ح م د [illegible] قول آن حضرت من

سماني في مجمع الناس [illegible] كتابت ندارد [illegible] كتابت هم بوده باشد و آن

هم [illegible] اسم [illegible] بكتابت [illegible] در زمان غيبت صغرى حرام بوده است

[illegible] حجة الله و بقية الله [illegible] مهدي و هادي و قائم و منتظر و خلف صالح و

[illegible] صاحب العصر والزمان و غائب [illegible] و منصور و مهدي [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت الحجة صلوات الله علیه الرب [illegible] با کثیر [illegible] امام از حضرت ابی الحسن [illegible]

و لکن از کتاب اسرار الامامة نقل [illegible] و لاتحتمل [illegible] الاخبار الدالة

فیها التی [illegible] الا [illegible] المهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] الاکبر [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

و در کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] شفاعت کبری [illegible] مفوض [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علی

الثانی الحسن الزکی و الحسین [illegible] و علی بن الحسین العابد و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر [illegible] الجبار

و [illegible] و علی بن موسی [illegible] و محمد بن علی [illegible] اهل الجنة [illegible] و علی بن محمد [illegible]

و [illegible] و الحسن [illegible] علی سراج اهل الجنة [illegible] و المهدی [illegible] الا باذن الله [illegible]

یرضی گویا مراد از شفاعت کبری شفاعت باشد از شفاعت سایر ائمه غیر از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء است و ذکر [illegible]

منافی نیست با آنچه [illegible] اهل بهشت [illegible] از شفاعت حضرت سید الشهداء ارواحنا و روح

العالمین له الفداء داخل بهشت میشوند [illegible] بشفاعت سایر انبیا و اولیا علیهم السلام و هم چنین منافات ندارد با آنچه

گفته شده است که شفاعت کبری از حضرت خاتم الانبیا صلوات الله و سلامه علیه است نه از ائمه علیهم السلام [illegible] شفاعت

آنحضرت میباشد [illegible] شفاعت ایشان شفاعت [illegible]

هدی علیهم السلام [illegible] شفاعت مفوض [illegible] بکل واحد [illegible]

شفاعت کبری [illegible] حضرت حجت [illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible] حضرت سید الشهداء روحنا له الفداء [illegible]

حضرت [illegible] آنحضرت خواهد [illegible] شفاعت [illegible]

و شیعیان آنحضرت خواهد [illegible] حضرت حجت عجل الله فرجه [illegible] شفاعت آن بزرگوار [illegible]

در دنیا [illegible] اهل ملل و مذاهب [illegible] مخصوص آنحضرت [illegible] علامه مجلسی علیه الرحمة [illegible]

الائمة معلوم میشود [illegible] جمیع طوایف از اهل ملل خاصه اهل کتاب از یهود

و نصاری و مجوس [illegible] از فرنگیان [illegible] کرده اند [illegible]

هندوان و براهمه [illegible] و اهل خطا [illegible] انگلیس و

الامان [illegible] جمهور فرق اسلام [illegible] عجل الله فرجه [illegible]

از اعظم کتب [illegible] هند است [illegible] عالم [illegible]

جهان [illegible] که تمام [illegible]

دو نفر [illegible] یکی ناموس آخر الزمان یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری ناموس اکبر [illegible] یعنی امیر المؤمنین

و نام فرزند [illegible] هندوان [illegible] ابراهیم خلیل

حضرت خواجه خضر [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] خدا [illegible] ناموس اکبر [illegible]

دنیا یاد و تمام شهر و ازنا اهل ... ابن عباس ... آدم و حوا القمر ... فی کل الزمان الحی ...

کتب ... نبوت ... کتب ... اول ...

کتابلینا ... کوبیله

پادشاهی ... حکومت ... تمام شهر ...

برا ... اولیا ...

کتب ... اقلیم هفتم ... صاحب ...

[illegible]

[illegible] ... الاكبر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... الاسلام ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... والقول ... الاسلام

[illegible] ... مثل احمد بن حنبل ... ومسند ابن ... جامع الاصول

[illegible] ... كتاب ... محمد بن يوسف الكنجي الشافعي وابو

[illegible] ... ومحمد بن طلحة الشافعي ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ان ... [illegible] ... ذكره ... الشيخ حسن ... العراقي في كتاب

شرائط الانوار ... [illegible] ... الفصل الثاني في المهدي وبيان انه هل هو من ولد

الحسن او الحسين ... [illegible] ... عن الطبراني عنه صلى الله عليه وآله

وسلم المهدي منا يختم به الدين كما فتح بنا ... في شرح ... الامام ... ايضا قال وقال مقاتل بن سليمان

ومن تبعه من المفسرين في قوله تعالى وانه لعلم للساعة قال هو المهدي يكون في آخر الزمان قال ومما يستشهد لهذا بما اخرجه النسائي

من قوله صلى الله عليه وسلم لن تهلك امة انا اولها ومهديها وسطها والمسيح بن مريم آخرها الخ قال وهو من ولد فاطمة

باتفاق الجمهور ففي مسلم وابي داود والنسائي وابن ماجة والبيهقي وآخرين المهدي من عترتي من ولد فاطمة وفي رواية ابن عساكر عن علي

او الحسين ... [illegible] ... يا فاطمة المهدي من ولدك ... الى ان قال واخرج احمد وابو داود والترمذي وابن ماجة لو لم يبق من الدهر الا يوم

واحد لبعث الله فيه رجلا من عترتي يملأها عدلا كما ملئت جورا وفي رواية لابي داود والترمذي لو لم يبق من الدنيا الا يوم

واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا

كما ملئت جورا وظلما الى ان قال واخرج الروياني والطبراني وغيرهما المهدي من ولدي وجهه كالكوكب الدري اللون لون عربي

والجسم جسم اسرائيلي اي طويل يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا يرضى بخلافته اهل السماء واهل الارض ... في خلافته

اثنتا عشرة سنة ... اكحل العينين ازج الحاجبين ... قال الشيخ القطب الغوث سيدي محيي

الدين ابن العربي في الفتوحات اعلموا انه لا بد من خروج المهدي لكن لا يخرج حتى تملأ الارض جورا وظلما فيملؤها قسطا

وعدلا وهو من عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولد فاطمة رضي الله عنها جده الحسين بن علي بن ابي طالب ووالده

الامام حسن العسكري ابن الامام علي النقي ... الى آخر الائمة عليهم السلام ينتهي الى علي بن ابي طالب عليه السلام ثم ذكر ... بعد

كونه يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايعه المسلمون بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلق بفتح الخاء

وينزل عنه في الخلق ... اسعد الناس به اهل الكوفة يقسم المال بالسوية ويعدل في الرعية يمشي الخضر بين يديه يعيش خمسا او

سبعا او تسعا يقفو اثر رسول الله ... له ملك يسدده من حيث لا يراه يفتح المدينة الرومية بالتكبير مع سبعين الفا من المسلمين يعز

الله به الاسلام بعد ذله ويحييه بعد موته ويضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف فمن ابى قتل ومن نازعه خذل يحكم بالدين

الخالص عن الرأي ويخالف في غالب الاحكام مذاهب العلماء فينقبضون لذلك منه لظنهم ان الله تعالى لا يحدث بعد ائمتهم

مجتهدا واطال في ذكر وقائعه معهم ثم قال واعلم ان المهدي اذا خرج يفرح به جميع المسلمين خاصتهم وعامتهم وله رجال الهيون

يقيمون دعوته وينصرونه هم الوزراء له يتحملون اثقال المملكة عنه ويعينونه على ما قلده الله به ينزل عليه عيسى بن مريم

بالمنارة البيضاء بشرقي دمشق متكئا على ملكين ملك عن يمينه وملك عن يساره والناس في صلاة العصر فيتنحى له ... [illegible]

... [illegible] ... الخ ... وكمال الدين بن طلحة ... الباب الثاني

ابو القاسم محمد بن الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible] الاخبار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الخبر [illegible]

بما [illegible] عن النبي [illegible] في المهدي من الاحاديث الصحيحة فمنها ما نقله الامامان ابو داود والترمذي كل واحد منهما باسناده في صحيحه

رفعه الى ابي سعيد الخدري قال [illegible] المهدي مني اجلى الجبهة اقنى الانف يملأ الارض [illegible] كما [illegible]

جورا وظلما ويملك سبع سنين ومنها ما اخرجه ابو داود بسنده في صحيحه يرفعه الى علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله

عليه وآله لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا [illegible]

كذا [illegible] المهدي من عترتي من ولد فاطمة ومنها ما رواه القاضي ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح

السنة واخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد منهما بسنده في صحيحه عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم كيف انتم اذا نزل

ابن مريم فيكم وامامكم منكم ومنها ما اخرجه ابو داود والترمذي بسنديهما في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما بسنده الى عبد الله بن

مسعود قال قال رسول الله صلعم لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله رجلا مني او من اهل بيتي

يواطي اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا وفي رواية الترمذي ان النبي صلعم قال يلي رجل من

اهل بيتي يواطي اسمه اسمي هذه الروايات عن ابي داود والترمذي ومنها ما نقله الامام احمد [illegible] الثعلبي في تفسيره

يرفعه بسنده الى انس بن مالك قال قال رسول الله صلعم نحن ولد عبد المطلب سادة الجنة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسن والحسين والمهدي

بعد از ذکر [illegible] صحیح [illegible] سند [illegible] متفق علیها و

نقل انها مجمع علیها است [illegible] مهدی از اولاد فاطمه است [illegible] اسم او اسم پیغمبر است [illegible] قسط و عدل

خواهد نمود [illegible] لکن این اخبار دلالت ندارد بر اینکه مهدی موصوف باین صفات و علامات همان

ابو القاسم محمد بن الحسن [illegible] از اولاد فاطمه [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] بر اینکه مهدی [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] این اخبار [illegible] علامات [illegible]

[illegible] مهدی [illegible] از اولاد فاطمه [illegible] احکام [illegible]

صفات و علامات [illegible] ابی القاسم [illegible] احکام [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] بثبوت الحکم [illegible] العلامة والدلالة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مد الله اعمار جمع كثير من خلقه من اصفيائه واوليائه ومن مطروديه اعدائه فمن الاصفياء عيسى ومنهم الخضر وخلق آخرون من الانبياء طال
اعمارهم حتى جاز كل واحد منهم الف سنة او قارب بها كنوح ع وغيره واما من الاعداء والمطرودين فابليس والدجال ومن غيرهم كعاد الاولى
كان فيهم من بلغ عمره الالف وكذلك لقمان صاحب لبد وكل هذه لبيان اتساع القدرة الربانية في تعمير بعض خلقه فاي مانع يمنع
من امتداد عمر الخلف الصالح الى ان يظهر ويعمل ما حكم الله تعالى له انتهى وقال محمد بن يوسف الكنجي في كتاب كفاية الطالب في الباب
الخامس والعشرون في الدلالة على جواز بقاء المهدي مدة غيبته ولا امتناع في بقائه بدليل بقاء عيسى والياس والخضر من اولياء الله و
بقاء الدجال وابليس الملعونين من اعداء الله تعالى وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة وقد اتفقوا عليه ثم انكروا جواز بقاء
المهدي كما انكروا بقاءه من وجهين احدهما طول الزمان والثاني انه في سرداب من غير احد يقوم بطعامه وشرابه وهذا ممتنع عادة
بعد ان آن بيان دليل امتناع كل شيء [illegible] في كتاب مطالب السؤول فيما نذكره بعد دليل بقاء [illegible] تعالى ذكر كره في حديث
طويل لا نعلل بقاء ابليس فذكره القرآن قوله تعالى قال رب فانظرني الى يوم يبعثون قال فانك من المنظرين [illegible]
واما بقاء المهدي عليه السلام فقد جاء في الكتاب والسنة اما الكتاب فقد قال عز وجل ليظهره على الدين كله قال هو المهدي من عترة
فاطمة واما من قال انه عيسى فلا تنافي بين القولين اذ هو مساعد للامام على ما تقدم وقد قال مقاتل بن سليمان ومن شايعه من المفسرين
في تفسير قوله عز وجل وانه لعلم للساعة قال هو المهدي يكون في آخر الزمان وبعد خروجه يكون قيام الساعة وامارتها واما السنة فما تقدم
في كتابنا هذا من الاحاديث الصحيحة الصريحة واما الجواب عن طول الزمان فمن حيث النص والمعنى اما النص فما تقدم من الاخبار على انه
لا بد من وجود الثلاثة في آخر الزمان وانهم ليس فيهم متبوع غير المهدي بدليل انه امام الامة في آخر الزمان وان عيسى يصلي خلفه كما ورد
في الصحاح ويصدقه في دعواه والثالث هو الدجال وقد ثبت انه موجود واما المعنى في بقائهم فلا يخلو من احد قسمين اما ان يكون
بقاؤهم في مقدور الله او لا يكون ويستحيل ان يخرج عن مقدور الله لان من بدا الخلق من غير شيء وافناه ثم يعيده بعد الفناء لا بد
ان يكون البقاء في مقدوره ولا يخلو ان يكون من قسمين اما ان يكون راجعا الى اختيار الله او الى اختيار الامة ولا انه لو صح
ذلك عنهم لصح من احدنا ان يختار البقاء لنفسه ولولده وذلك غير حاصل لنا غير داخل تحت مقدورنا فلا بد ان يكون راجعا الى
اختيار الله سبحانه ثم لا يخلو بقاء هؤلاء الثلاثة من قسمين ايضا اما ان يكون بسبب او لا يكون بسبب فان كان بغير سبب كان
خارجا عن وجه الحكمة وما خرج عن وجه الحكمة لا يدخل في افعال الله تعالى فلا بد من ان يكون بسبب تقتضيه حكمة الله تعالى
ثم نذكر سبب بقاء كل واحد منهم على حدة اما بقاء عيسى عليه الصلاة والسلام بسبب فهو قوله تعالى وان من اهل الكتاب الا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] صاحب بر ایشان بلکه [illegible]

[illegible] ابن حنبل [illegible] امام [illegible]

[illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بلکه بعضی هم [illegible] ذکر کرده اند

هر چند بعضی از اسباب بوده باشد مثل آب حیات خوردن حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس که مشهور و معروف است و

[illegible]

[illegible] الذی هو فی اصله [illegible]

[illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

است [illegible] علما رضوان الله علیهم ذکر کرده اند [illegible]

[illegible] امام است [illegible] انها وجوب عصمته [illegible] سوم انها وجوب منصوص [illegible]

[illegible] چهارم انها [illegible]

اختلاف کرده اند [illegible] اجماع است [illegible]

[illegible]

[illegible] امام واجب [illegible]

[illegible] عصمت [illegible] امام [illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible] الاجماع [illegible] عصمة الامام [illegible]

الائمة [illegible] الاجماع [illegible]

[illegible]

ولده الاعظام وكان من اوان الغيبة ... وكان مولده ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين

ومائتين وامه ام ولد يقال لها نرجس وكان سنه عند وفات ابيه عليهما السلام خمس سنين آتاه الله فيها الحكمة وفصل الخطاب

وجعله آية للعالمين وآتاه الحكمة كما آتاه يحيى صبيا وجعله اماما في حال الطفولية الظاهرة كما جعل عيسى بن مريم في المهد

نبيا وقد سبق النص عليه في ملة الاسلام من نبي الهدى عليه السلام ثم من امير المؤمنين علي عليه السلام ونص الائمة عليهم

السلام واحدا بعد واحد الى ابيه الحسن ونص ابوه عليه عند ثقاته وخاصة شيعته وكان الخبر بغيبته ثابتا قبل وجوده وبدولته

مستفيضا قبل غيبته وهو صاحب السيف من ائمة الهدى عليهم السلام والقائم بالحق المنتظر لدولة الايمان وله قبل قيامه غيبتان

احديهما اطول من الاخرى كما جاءت بذلك الاخبار فاما القصرى فمنذ وقت مولده الى انقطاع السفارة بينه وبين شيعته

وعدم السفراء بالوفاة واما الطولى فهي بعد الاولى وفي آخرها يقوم بالسيف قال الله عز وجل ونريد ان نمن على الذين

استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا

يحذرون وقال جل اسمه ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون وقال رسول الله صلى الله عليه

واله لن تنقضي الايام والليالي حتى يبعث الله رجلا من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي يملأها عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا

وقال صلى الله عليه واله وسلم لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا من ولدي يواطي اسمه

اسمي يملأها عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا بعد از ان شروع كرده بادلة امامت آنحضرت وذكر ميكند عبارتي كه حاصل

مضمون همه آنها افاده ميكند تمام آنچه را كه ذكر كرديم از ادله عقليه ووجوه مذكوره وچون عبارات مذكوره جناب شيخ بن بوده

لهذا با ذكر آنها اين مختصر را متبرك مينمائيم وآن اينست باب ذكر طرف من الدلائل على امامة القائم بالحق ابن الحسن عليه السلام

فمن الدلائل على ذلك ما يقتضيه العقل والاستدلال الصحيح من وجود امام معصوم كامل غني عن رعاياه في الاحكام والعلوم

في كل زمان لاستحالة خلو المكلفين من سلطان يكونون بوجوده اقرب الى الصلاح وابعد عن الفساد وحاجة الكل اليه من ذوي

النقصان الى مؤدب للجناة مقوم للعصاة رادع للغواة معلم للجهال منبه للغافلين محذر من الضلال مقيم للحدود منفذ للاحكام

فاصل بين اهل الاختلاف ناصب للامراء ساد للثغور حافظ للاموال حام عن بيضة الاسلام جامع في الجمعات والاعياد و

قيام الادلة على انه معصوم من الزلات لغناه بالاتفاق عن امام واقتضاء ذلك له العصمة بلا ارتياب ووجوب النص على من

هذا سبيله من الانام وظهور المعجز عليه لتميزه عمن سواه وعدم هذه الصفات من كل احد سوى من اثبت امامته اصحاب الحسن بن

علي عليهما السلام وهو ابنه المهدي على ما بيناه وهذا اصل لن يحتاج معه في الامامة الى رواية النصوص وتعداد ما جاء فيه من الا

خبار لقيامه بنفسه في قضية العقول وصحته بثابت الاستدلال ثم قد جاءت روايات في النص على ابن الحسن عليهما السلام من طرق

ينقطع بها الاعذار وانا بمشية الله وعونه مورد طرفا منها على السبيل التي سلفت من الاختصار بعد از ان شروع كرده بذكر

[illegible]

... سیدی غیبتک نفت رقادی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت نوح ... [illegible]

[illegible]

ان نخلها کردند از ابکار درختی بعد از دیگری تا آنکه هفت مرتبه نوح ... کاشت ... [illegible] ... میگشتند طائفه

بعد از طائفه تا آنکه مؤمنان هفتاد و چند نفر ماندند ... [illegible] ... وحی ... نوح الآن

اسفر الصبح عن اللیل لعینک حین صرح الحق عن محضه وصفی من الکدر بارتداد من کانت طینته خبیثة پس هرگاه من هلاک میکردم

کفار را و باقی میگذاشتم این طایفه مرتد را که در ظاهر ایمان آورده بودند ... وعده خود برای مؤمنان که مخلص

در توحید بودند ... [illegible] ... ایشان ... مخلصان ...

[illegible] ... ایشان ... امن کردم تا خالص شود عبادات ایشان ... [illegible]

از قلوب ایشان چگونه متصور میشد استخلاف و تمکین و بدل کردن خوف با امن از برای ایشان با وجود علم من بضعف یقین

ایشان که مرتد شدند و خبث طینت و سوء سریره ایشان که همه نتایج نفاق و سنوخ ضلالت بود تا آنکه مستوجب تمکین در

دین و انتشار امر در مؤمنین با اثاره فتن و ایقاع حرب چگونه میسر شود ... [illegible] ... فاصنع الفلک باعیننا ووحینا

پس حضرت صادق فرمود همچنین است قائم آل محمد بدرستیکه غیبت او طول خواهد کشید تا حق منکشف شود از باطل و صافی شود ایمان

صافی شود از کدورت ... [illegible] ... از شیعیان که ... [illegible] ... نفاق ایشان ... احساس کنند استخلاف

و تمکین و امن را که در عهد آنحضرت منتشر خواهد شد مفضل گوید عرض کردم یابن رسول الله بدرستیکه این نواصب گمان میکنند که این

آیه نازل گردیده است در حق ابی بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام آنحضرت فرمود خداوند هدایت نکند دلهای ناصبیان را کدام زمان

دین ... [illegible] ... قبول کند او را حق تعالی و رسول او ... [illegible] ... بعهد یکی از ایشان ... امر حق منتشر شود ...

امن ... خوف از قلوب ایشان زایل شود ... [illegible] ... علی علیه السلام ... [illegible] ... مسلمین و

فتنه‌ها ... [illegible] ... حضرت صادق علیه السلام ... حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا

جاءهم نصرنا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الناس [illegible] الحجة [illegible]
[illegible] عليه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لو لم يبق في الارض الا اثنان لكان احدهما الحجة [illegible]
سلسلة الوجود [illegible] الاول [illegible] انما يكون بالانتقال من الاشرف الى الاخس ومن الاعلى الى الادنى ومن [illegible] اول الوجود
وفي سلسلة [illegible] من الادنى الى الاشرف ومن الانقص الى الاكمل [illegible] وان كان في وجود
الادنى والانقص [illegible] النبات [illegible] الاعلى والاكمل كالحيوان [illegible] متقدم عليها [illegible] بالذات
وكذا النبات [illegible] الحيوان [illegible] بالزمان لا بالذات وكذا [illegible] النبات [illegible] الجماد
فالنوع الاشرف متقدم على النوع الاخس في سلسلة البداية وان كان بعض اشخاص الاخس متقدما بالزمان على بعض اشخاص الا
شرف كما ذكرنا من مثال النطفة والحيوان والبذر والشجر فان [illegible] هذه القاعدة اعني قاعدة امكان الاشرف [illegible] في الابداعيات
التي لا [illegible] الصلوح [illegible] الكونيات [illegible] الواقعة في عالم الحركات والاضداد والاتفاقات
فان كثيرا مما هو الممكن الاشرف لا يوجد [illegible] احكام الانواع والطبايع الكلية [illegible] الابد
[illegible] النوع الطبيعي [illegible] الانسان [illegible] بالذات بل [illegible] من العوارض
[illegible] الاتفاقية فان قلت [illegible] لان النبي [illegible] والامام والرعية جميعها من نوع واحد وافراد
النوع الواحد متماثلة لا تقدم لاحدها على الاخرى بالذات ولا علاقة ذاتية لبعضها بالقياس الى البعض [illegible] انما المماثلة
بين افراد البشر انما هي بحسب المادة البدنية والنشأة الطبيعية قبل ان يخرج النفوس الناطقة [illegible] من القوة الى الفعل
الملكات والاخلاق الفاضلة او الرذيلة فيها واما بحسب النشأة الروحانية فهي واقعة تحت انواع كثيرة لا تحصى وقوله قل
انما انا بشر مثلكم انما هو باعتبار الاول دون الثاني فنوع النبي والامام نوع عال [illegible] شريف من سائر الانواع الفلكية
والعنصرية فنسبة نوع الحجة الى سائر البشر في رتبة الوجود كنسبة الانسان الى سائر الحيوان وكنسبة الحيوان الى النبات والنبات الى الجماد
وقد علمت الحال في باب التقدم والتأخر في الوجود بين النوع الشريف والنوع الخسيس كما [illegible] قال [illegible] الانسان [illegible] خلق
لكم ما في الارض جميعا لكونه اشرف الاكوان الارضية فصار سببا لوجودها وغاية ذاتية لنظمها فلو ارتفع الانسان عن الارض
ارتفع سائر الاكوان من الجماد والنبات والحيوان فكذا لو ارتفع الحجة عن الارض لارتفع الناس كلهم فثبت قوله لو لم يبق في الارض
الا اثنان لكان احدهما الحجة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل در بیان علت غیبت امام زمان عج

[illegible] الناس ... اللیل ... نساء ... النقل ... علیهم ... و من ... [illegible]

[illegible] ... الظاهر ... و الحجة ... اذا ... [illegible]

[illegible] ... الی ... انهار ... و ... النهار ... الا ... [illegible]

[illegible] ... علی ... بنا ... [illegible]

[illegible] ... و ... [illegible] ... آنکه ... بایشان ... [illegible]

[illegible] ... و تا ... [illegible] ... ممکن ... جمیع افعال او ... [illegible]

[illegible] ... و ... مثل ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... آن حضرت ... علت عدم ظهور آن بزرگوار ... [illegible]

[illegible] ... علی ما کان ... آن حضرت ... [illegible]

[illegible] ... و لکن ... غیبت ... آنکه ... عالم ... [illegible]

است ... لطف ... و لطف ... لا لطف ... و کمال لطف

تمام آن حضرت ... است و دیگر آنکه پدران و اجداد طاهرین آن حضرت در ... بودند با اوصیا و بعد از ایشان

بوده‌اند با مردم ... و مشاهده می‌کردند مصالح و مفاسد ایشان را ... جواب داده‌اند از وجه اول

بدو وجه یکی آنکه خلق کردن اعوان الجاء است ... و این منافی تکلیف است ... الجاء کردن مردم بتکلیف

و دیگری آنکه قبول کردیم که خلق اعوان الجاء نیست لکن آن منتفی است بلکه لطف واجب است ... و این نیز

ممنوع است ... سؤال ... از ایشان ... مثل آنکه گفتند لن نؤمن لک حتی تفجر

لنا من الارض ینبوعا و از جمله معلومات است که هرگاه ... برای ایشان ... و اتم ... برای ایشان ایمان و

با وجود این واجب ... ایشان ... آن ... مفسده بوده است ... لطف واجب

است ... مفسده نباشد و جواب از ثانی ... فرق ظاهر است ... آباء و اجداد او و آن ... آباء

آن حضرت بشیعیان خود ... داده بودند که صاحب الامر از ائمه صلوات الله علیهم امام دوازدهم است و ... زمین را پر از

عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور بوده باشد و این مطلب ... اعدا و مخالفین ایشان ... و این

که سلاطین ... در قصد اطفاء نور خدا بودند ... آباء و اجداد آن بزرگوار ... ایشان

بسیف ... منتظر امام ثانی عشر بودند که او را تلف نمایند حتی سلطان جور وقت تولد آن حضرت در قصد تلف حضرت

امام حسن عسکری ع بود و بعد از وفات آن حضرت ... آن حضرت ... منعقد ... او

بلکه ظفر بولد او ... چنانکه فرعون در ... حضرت موسی ... بعد از آنکه دانسته بود که زوال ملک او بدست

موسی نام خواهد شد که مردان را از زنان جدا نمود ... چنین کرد پس خداوند عالم پنهان کرد

ولادت موسی و ابراهیم را و همچنین پنهان کرد ولادت حضرت حجت را از دشمنان او و از فواید غیبت آن حضرت قطع نظر از آنکه

ذکر شد آنست که حال غیبت ابتلا و امتحان خلق است پس بغیبت او مطیع از عاصی و محق از باطل و منتظر از متمرد و مقر از منکر

ممتاز میشوند ... غیبت ... صفات مؤمنین که حق تعالی در قرآن مدح فرموده است بقول خود الذین

یؤمنون بالغیب و در اخبار کثیره وارد است که بهترین اعمال و احب آنها انتظار فرج آل محمد است سلام الله علیهم حتی نگاه

داشتن سلاح قتال بقصد آنکه در ظهور آن حضرت دفع اعدای او نماید از جمله عبادات است و وجود آن حضرت امان است برای

اهل ارض چنانکه نجوم امان است برای اهل آسمان و ذکر شد که اگر زمین از امام حجت خالی باشد لابد باید احدی از عقوبت

بلا نماند و اگر بماند ... و این مضمون اخبار کثیره وارد است حتی از عامه حافظ ابو نعیم و احمد و

غیر ایشان از حضرت رسالت پناه روایت کرده‌اند که فرمود ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء

فاذا ذهب اهل بیتی عن الارض ذهب الارض باهلها پس از همه این مذکورات معلوم گردید که وجود مهدی ...

[illegible]



[illegible]

ومن بعثها یوحنا ابن زکریا [illegible] لا اله الا هو [illegible] علی بعثة محمد صلی الله علیه وآله وعلی نبوته التامة [illegible] الجدیدة

وعلو [illegible] النصاری عنها واولها [illegible] لا تنتفع علی [illegible] ولا [illegible] کان الاخری بها

ان یکتب کل واحد منهما علی حدة لکن [illegible] کتبتها کلها فی برهان واحد وجعلها اول هذه المقالة [illegible]

الی آخر [illegible] الهند [illegible] المطول [illegible] صدر الکتاب [illegible]

والاستدلال بمباحثها فاعلم ایدک الله [illegible] وجعلک ممن یتقی [illegible] سید البریة ان یوحنا رضی الله

عنه کان فی جزیرة [illegible]

[illegible] من الثالثة یوم الاحد [illegible] الوحی [illegible] الروح القدس [illegible]

الاول والآخر [illegible]

ويساويه صورة قبلا وليسبه ولا دقيقه ثم رايت في يد بعباء سبع منائر من ذهب وفي وسطها انسان شبيه بابن عيسى ع
وفي يده سبعة كواكب ويخرج من فمه سيف فقال لي انا الذي كنت حيا وصرت ميتا وانا الآن حي الى الابد وعندي
مفاتيح جهنم فاكتب الى الكنائس السبع ما رايته وما هو كائن وما سيكون اعني سر الكواكب السبعة التي رايت في يدي
والمنائر السبع فان النجوم ملائكة الكنائس والمنائر انفسها فاكتب الى ملك كنيسة افسس هذا ما يقول ذو الكواكب
السبعة الماشي بين المنائر السبع اني قد عرفت جميع احوالك وامتحانك بانبياء الكذبة لكنك لست كما كنت فاذكر
سقوطك وتب الاعمال الاولى [illegible] من كانت له اذن سامعة فليسمع ما تقول الروح للكنائس
اني ساطعم الظفر [illegible] بعد ازان كفته اقول هذا ملخص الفصول
الثلاثة المشتملة على [illegible] وان اردت الاطلاع على جميع العبارات فارجع الى سفر الرؤيا اذا علمت ذلك فاعلم ان هذه
الرؤيا هي ما يعتقد النصارى [illegible] تشتمل على الاخبار التي حدثت في العالم من ارتفاع المسيح عليه السلام
الى بعثة محمد ص ومن بعده الى ظهور المهدي رض ومن بعده الى قيام الساعة ولا شك انها تدل على جميع ذلك انها
كلام الله تعالى لكني لست بمطمئن الخاطر من تحريفها ومع ذلك لا اشكالات اماكن الاستدلال بها فاتكلم على دعائمها الاصلية
فمن جملة ذلك هذه الآيات الشريفة وفي هذا امر يتوقف عليه البحث وهو معرفة الكلمات التي هي محل النزاع فمن ذلك لفظة
الاول كر يعني الظفر وهي في الاصل اليونانية تدل على الغالب الغازي والقاهر في الحرب فمنها الموتة الثانية وهي
عند النصارى عبارة عن موت الانسان في الدنيا [illegible] واما البعث فانهم يعترفون بقيام جميع الناس
عند ظهور المسيح وبخلود اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار ولم يتعرضوا للبحث في هذا المقام وعند اليهود
عبارة عن الموتة التي لا تكون بعدها موتة [illegible] انهم يقولون مدة مكث هذه الخليقة على حالها لا يكون الا
٦٠٠٠ سنة فمن آدم الى موسى ٢٦٠٠ ومن موسى الى المسيح ٣٢٣٢ فاذا ظهر المسيح بعث جميع الموتى وتثبت
لهم السلطنة [illegible] سنة وبعد ذلك تغني على وجه الارض وتزول هي والسماء ويصير العالم كان لم يكن ثم تنشأ من
الصانع صنعة اخرى [illegible] من هذه الصنعة [illegible] بعد ازان ايراد مفصل [illegible] فانكر كفته وعند
المسلمين اما اهل السنة والجماعة فالظاهر انهم لا يعترفون بموتة ثانية ولم يذكروا الا الموتة الاولى والحياة الثانية
وبعدها بقاء الذين امنوا الى الجنة والذين كفروا الى النار وقالوا ان الاستثناء في مثل لا يذوقون فيها الموت الا
الموتة الاولى منقطع واما الامامية فيقولون انه اذا ظهر المهدي رض ونزل عيسى يرجع ح محمد ص وعلي ع وفاطمة ع
والحسن والحسين عليهم السلام ويرجع معهم الابرار والفجار وتنتقل لهم المملكة واستدلوا بآيات كثيرة منها قوله تعالى
انا لننصر رسلنا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد وقالوا ان علي بن ابرهيم وسهل بن عبد الله قد رويا عن الصادق ع
ان يوم يقوم الاشهاد يوم رجعة محمد ص وبقوله ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين الخ وفيه بحث وقد نفسر قوله
يوحنا فمن كانت له اذن سامعة فليسمع ما تقول الروح للكنائس اني ساطعم الظفر من المن المكتوم واعطيه حصاة
بيضاء مكتوب عليها اسم لا يعرفه الا من ناله كفته ومنها الحصاة البيضاء وهي يدفعها عيسى او الروح القدس عليهما
السلام الى الظفر وهو الى الذي يكون بعده ولا يفهم ما كتب عليها الا من ياخذها ولا ينبغي في جنابه ذلك مذهب
اهل السنة والجماعة وذهب الامامية الى ان جبرئيل عليه السلام قد عطى ذلك محمدا وهو دفعه الى علي ع وتعلم جرالى
الحسن بن علي ع وهو دفعها الى المهدي رض وكفته [illegible] قوله الظفر لا تضره الموتة الثانية يريد به محمدا ع والموتة الثانية
ذكرها في مقدمة البحث فانكر كفته قوله اني ساطعم الظفر من المن المكتوم يريد به محمدا ع والمن المكتوم هو علم النبوة والمن
هو ما كان ينزل من الطل الى الاشجار لبني اسرائيل في برية فاروا عطيه حصاة بيضاء اختلف النصارى في تاويلها فاكثرهم
لم يبحث في الرؤيا والذي بحث في اولها قال هذه كتابة عما يتفضل به عليهم من الثواب لان اللفظ لا يعرفها الا من نالها
وليس حسني اد نسبة اللفظ بالحصاة امرا رد والحق ما ذهب اليه الامامية في تفسير هذا الحديث وتعد كفته وقال بعض اهل
التحقيق هذه حصاة [illegible] اسم عليه واعطاها [illegible] ولم تزل تنتقل من يد الى يد حتى انتهى الى علي [illegible] الى محمد

البينة ويخرج من غير الاثني عشر [illegible] في [illegible] عليه جميع الحكمة [illegible]
الشرع والعدل ودفع الظلم [illegible] الله [illegible] فانكر [illegible] في [illegible] الترتيب فلا [illegible] الوجود فلا
بد من مجدد الشرع اولا لكل المعنى هذا في شأن جميع الفضائل في حق المهدي فقال الحموانى [illegible] طالب ولا يكون
من اولاد داود [illegible] المهدي [illegible] النبي [illegible] الخاتم [illegible] المنتظر [illegible] المهدي رحمه
[illegible] فلا بد من مجدد الشرع لان المسلمين اجمعوا على [illegible] النبي [illegible] الا
[illegible] ذلك لاحد من الانبياء والاصحاب الا [illegible] الا [illegible] الا [illegible] علم
ان [illegible] المهدي [illegible] في [illegible] ان يكون [illegible]
[illegible] المراد [illegible] لقوله [illegible] الا [illegible] في المهدي فقال اصحابنا من اهل السنة و
الجماعة انه رجل من اولاد فاطمة يكون اسمه محمد واسم ابيه عبد الله واسم امه آمنة وقال الامامية بل انه هو محمد بن الحسن
العسكري [illegible] وكان [illegible] سنة [illegible] من [illegible] العسكري [illegible] سنة [illegible] او سنة
[illegible] ثم ظهر [illegible] غاب [illegible] الكبرى [illegible] الا [illegible] الله [illegible] تاول
هذا النص [illegible] النظر عن [illegible] المذهب [illegible] الاثنا عشرية [illegible]
هذا النص [illegible] فاعلم ان [illegible] عمر الدنيا [illegible] آدم عليه السلام الى [illegible] نوح عليه السلام
[illegible] سنة ومن [illegible] الى مولد عيسى عليه السلام [illegible] سنة ومن [illegible] الى مولد محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] سنة [illegible]
[illegible] آدم الى ميلاد محمد [illegible] سنة ومن ميلاد محمد الى بعثته [illegible] سنة [illegible] من بعثة محمد الى
ظهور المهدي رضي [illegible] سنة ١٥٨٧ [illegible] سنة [illegible] سنة [illegible] المهدي رضي
[illegible] الارض عدلا كما ملئت ظلما وجورا [illegible] على جميع [illegible] سنة ان شاء الله [illegible] الظالمون اي منقلب
ينقلبون [illegible] بعض [illegible] الفاضل [illegible] بن محمد [illegible] المهدي رضي [illegible] سنة [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] الله [illegible] اهل [illegible] الا [illegible]
اهل [illegible] الاثني [illegible] اهل الحق [illegible] نصير [illegible]
الاثني عشر [illegible] في [illegible] الا [illegible]
[illegible] اعلى [illegible] الله [illegible]
[illegible] الرواية التي [illegible]
[illegible] الابواب الاثني عشر [illegible] الاثني عشر [illegible] على
والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن القائم المهدي محمد رضي الله عنهم [illegible]
[illegible] اثنا عشر [illegible] الاثني عشر [illegible] الائمة الاثني عشر [illegible]
[illegible] الابواب الاثني عشر اثنا عشر [illegible] كل واحد من الابواب كان [illegible] واحدة و
[illegible] الشقاق [illegible] الابواب [illegible] واحدة
[illegible] الامامية [illegible] لان [illegible] لا [illegible] لا
[illegible] واحدة [illegible] الامام اما عند اهل السنة والجماعة
[illegible] الاجماع واما عند الامامية [illegible] لان [illegible]
[illegible] النصوص [illegible] المقام [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] صلوات الله عليه [illegible]
[illegible] الاثني عشر [illegible] الا [illegible]

[illegible]

[illegible] ... قال ابو جعفر علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... الحسن ... [illegible]

[illegible] ... اهل البیت ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... قال ... [illegible]

[illegible] ... علیهم ... [illegible]

[illegible] ... محمد بن ... [illegible]

[illegible] ... ابا القاسم محمد بن علی بن الحسین ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

مذکورات ... اثنا عشر ... [illegible] ... علیه الرحمه روایت کرده است

حسن بن العباس از ابی جعفر الثانی علیه السلام عن آبائه عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله آمنوا بلیلة القدر فانه

ینزل فیها امر السنة وان لذلک الامر ولاة من بعدی علی بن ابیطالب واحد عشر من ولده و بنابر توجیه بکن ممکن نیست که

بعض ازین شریفه که جمله تنزل الملائکة والروح فیها فعلیه است و دلالت دارد بر تجدد تنزل ابدا هر سال ملائکه و روح

نازل شوند و نزول ایشان باذن پروردگار عالم است تا ابد زیرا که پیغمبر از دنیا رفت و حال آنکه ایشان نازل شوند چون در جواب

وحی مخصوص کان آن حضرت است بر ملائکه و روح بعد از حضرت نازل میشوند چنانکه دلالت میکند بر این مضمون اخبار صحیحه که

[illegible] لیلة القدر ... [illegible] ... خاصه است ... باسورة مبارکه انا انزلناه

[illegible] ... بقوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها ... [illegible] ... علیه الرحمه

[illegible] روایت کرده از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت داخل شدم بر فاطمه زهرا سلام الله

علیها ... [illegible] ... اوصیا و ائمه از اولاد او ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... محمد نام ... علی نام داشتند و ایضا ابو بصیر از حضرت ابی

جعفر محمد الباقر علیه السلام روایت کرده ... [illegible] ... و از عمر الاهوازی روایت

کرده است که گفت ابو محمد ابنه علیهما السلام و قال هذا صاحبکم بعدی و از داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت شنیدم

ابا الحسن علی بن محمد علیهما السلام فرمود الخلف من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف قلت لم جعلنی الله فداک

فقال لانکم لا ترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه فقلت فکیف نذکره قال فقولوا الحجة من آل محمد علیهم السلام وایضا

علیه الرحمه ... [illegible] ... روایت کرده است که گفت دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام بالمدینة فقال علیه السلام

[illegible] ... قلت ... بالکوفة فقال ... [illegible] ... خلفت بها ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... الناسخ من المنسوخ

والمثانی والقرآن فقال لی یا داود ... [illegible] ... ثم نادی یا سماعة بن مهران ائتنی ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... منها

استخرج منها ... [illegible] ... مکتوب ... لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه واله

والثانی ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم امیر

المؤمنین علی بن ابیطالب والحسن والحسین بن علی وعلی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و

محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والخلف الهادی الحجة سلام الله علیهم جمیعا ثم قال یا داود اتدری من کتب

صلی الله علیه وآله وسلم ... ان ... الله ... اثنا عشر ...

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... علیهم السلام ... [illegible]

[illegible] ... الا الله ... علی بن ابیطالب ... [illegible]

... الله ... [illegible]

الطاهر و الباطن ... احکام ... [illegible]

نضر بن کنانه متولد شده است ... [illegible]

مباشد که دائره محیط ... [illegible]

که صفه عرشیه ... نضر بن کنانه ... [illegible]

شرف صعود ... [illegible]

مرکز ... محیط ... دائره ... ائمه هم دوازده ... [illegible]

مقام استدلال بکار ... چنانکه ... [illegible]

و انص مشتمل بر این عدد است ... ائمه هم چنین باشند ... [illegible]

آمده است ... از نقل و جستجو ... [illegible]

تصریح بعدد ایشان شده و امام علیهم السلام دوازده ... [illegible]

نمی باید که هر ... که خداوند عالم عدد ایشان را دوازده قرار کرده ... ائمه هم دوازده باشند ... [illegible]

... رسول الله و نص ... که از ائمه هدی بعدد ایشان که اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی است ...

کند بعد اثبات مدعی ... الزام خصم هم احتیاج ... خداوند عالم ... [illegible]

چند خبر است که محمد بن بابویه علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ... [illegible]

است کان ... علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه ...

الی ... فوجد اکثر المختلفین الی من الشیعة قد حیرتهم الغیبة ... فی امر القائم علیه السلام ...

وعدلوا عن طریق التسلیم الی الآراء والمقاییس ... ارشادهم الی الحق ... الی الصواب بالاخبار

الواردة ... عن النبی والائمه صلوات الله علیهم ... روایت کرده است که ... واقع شده

است که خداوند عالم ... خلفا ... اول ایشان علی بن ابیطالب ... [illegible]

کرده است ... واعطیتک ان اخرج من صلبه احد عشر مهدیا کلهم من ذریتک من البکر البتول وآخر رجل منهم

خلفه عیسی بن مریم یملأ الارض عدلا کما ملئت ظلما وجورا انجی به من الهلکة واهدی به من الضلالة وابرئ به الاعمی واشفی

به المریض ... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... است که ... الائمه بعدی اثنی عشر اولهم علی بن ابیطالب و آخرهم القائم هم خلفائی و

اوصیائی واولیائی وحجج الله علی امتی بعدی المقر بهم مؤمن والمنکر لهم کافر ... از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه

السلام ... رسول الله ... عن الائمه بعدی فقال للسائل والسماء ذات

البروج ان عددهم بعدد البروج ورب اللیالی والایام والشهور ان عددهم کعدد الشهور فقال السائل فمن هم یا رسول الله

فوضع رسول الله ... یده علی راس علی فقال اولهم هذا وآخرهم المهدی من ولی الامر فقد ولانی ومن عاداهم فقد عادانی ومن

ابغضهم ... ومن ولد الحسین ... القائم ... الی الله اشکو المنکرین

[illegible]

التسلیم [illegible] ولکن [illegible] [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] ابی جعفر [illegible]
[illegible] از جابر بن عبد الله الانصاری [illegible]
[illegible] از جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله المهدی من ولدی
اسمه اسمی وکنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا وخلقا تکون له غیبة وحیرة تضل فیها الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها
عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا [illegible] عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار [illegible]
[illegible] از ابی جعفر علیه السلام [illegible] از امیر المؤمنین ع که قال رسول الله ص افضل العبادة انتظار
الفرج وایضا [illegible] از محمد بن الحسن [illegible] از احمد بن الحسین بن سعید [illegible] فضالة بن ایوب [illegible]
[illegible] از ابی جعفر علیه السلام فرمود قال رسول الله ص طوبی لمن ادرک قائم اهل بیتی وهو یأتم به فی غیبته قبل
قیامه [illegible] ذلک من [illegible] واکرم امتی علی یوم القیمة وایضا [illegible] کتاب بسند
خود از محمد بن یحیی المتوکل [illegible] بواسطه از ابن عباس روایت کرده است که قال رسول الله ص علی بن ابی طالب امام امتی
وخلیفتی علیهم بعدی ومن ولده القائم المنتظر الذی یملأ الله عز وجل به الارض عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا و
الذی بعثنی بالحق بشیرا ان الثابتین علی القول به فی زمان غیبته لاعز من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبد الله
الانصاری فقال یا رسول الله وللقائم من ولدک غیبة فقال ای وربی ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین یا جابر
ان هذا الامر من امر الله وسر من سر الله مطوی عن عباده فایاک والشک فی امر الله فهو کفر وایضا بسند خود از ابو محمد بن
علی بن الشاه الفقیه المروزی [illegible] بچند واسطه میرسد بامام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام
از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث طویلی در وصیت پیغمبر ص که در آنجا ذکر میکند که آنحضرت فرمود یا علی
واعلم ان اعظم الناس یقینا قوم یکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی وحجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد فی بیاض و[illegible]
اخبار وارده از امیر المؤمنین علیه السلام در خصوص غیبت آن امام هادی قائم عجل الله فرجه [illegible] هم مشتمل بر
بعضی مطالب معتبر است از آنجمله بسند خود از محمد بن احمد شیبانی از محمد بن جعفر کوفی از سهل بن زیاد الادمی از عبد العظیم بن
عبد الله الحسنی رضه از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سلام الله
علیهم اجمعین از اجداد خود از امیر المؤمنین علیه السلام قال للقائم منا غیبة امدها طویل کانی بالشیعة یجولون جولان
النعم فی غیبته یطلبون المرعی فلا یجدونه الا فمن ثبت منهم علی دینه لم یقس قلبه لطول امد غیبة امامه فهو معی فی درجتی
یوم القیمة ثم قال علیه السلام ان القائم منا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فلذلک تخفی ولادته ویغیب شخصه باب
در خصوص آنحضرت از فاطمه زهرا علیها السلام است که مشتمل بر حدیث صحیفه است از جابر که در آن اسماء مبارکه دوازده امام
با اسماء امهات ایشان نوشته است [illegible] ذکر نص بر قائم عجل الله فرجه که لوحی که حق تعالی از راه هدیه فرستاد به
رسول خود و آنحضرت بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها داد و آن حدیثی است بسیار معتبر باسانید کثیره معتبره بسند خود
روایت کرده است تا میرسد بابی بصیر و او از حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که پدرم فرمود
بجابر بن عبد الله که ای جابر مرا بتو حاجتی است که هر وقت برتو خالی شد خلوت کنم با تو و بپرسم از آن جابر عرض کرد هر وقتی
از اوقات میخواهی پس پدرم خلوت نمود با جابر وفرمود یا جابر خبر ده مرا از آن لوحی که در دست جده ام فاطمه بنت رسول الله
صلوات الله وسلامه علیها دیده و آنچه جده ام بتو خبر داد که در آن لوح مکتوب بود جابر عرض کرد اشهد بالله داخل شدم
خدمت مادرت فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا ص تا تهنیت بگویم بر آنحضرت بولادة مولود مبارک او حسین ع پس
دیدم در دست مبارک آن خاتون مکرمه لوح سبز رنگی گمان کردم که آن زمرد بود و دیدم در آن کتابی سفید شبیه
بنور آفتاب پس عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا بنت رسول الله ص چه چیز است این لوح پس فرمود این لوحی است
که خداوند عز وجل از راه هدیه فرستاده است برسول خود که در آن است اسم پدرم واسم زوجم واسم دو پسرم و اسماء اوصیا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که آن فرمان خدا است [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه
ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي اني
انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين اني انا الله لا اله الا انا فمن رجا غير فضلي او خاف غير عدلي عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمين فاياي فاعبد وعلي
فتوكل اني لم ابعث نبيا فاكملت ايامه وانقضت مدته الا جعلت له وصيا واني فضلتك على الانبياء وفضلت وصيك على
الاوصياء واكرمتك بشبليك بعده وبسبطيك حسن وحسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة ابيه وجعلت حسينا
خازن وحيي واكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت كلمتي التامة معه
والحجة البالغة عنده بعترته اثيب واعاقب اولهم علي سيد العابدين وزين اوليائي الماضين وابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر
لعلمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر الراد عليه كالراد علي حق القول مني لاكرمن مثوى جعفر ولاسرنه في اوليائه
واشياعه وانصاره وانتجبت بعده موسى فتنة عمياء حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي لا
يشقون ابدا الا ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي ويل للمفترين الجاحدين عند
انقضاء مدة عبدي موسى وحبيبي وخيرتي ان المكذب بالثامن مكذب بكل اوليائي وعلي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة
وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح ذو القرنين الى جنب شر خلقي حق القول
مني لاقرن عينه بمحمد ابنه وخليفته من بعده فهو وارث علمي ومعدن حكمتي وموضع سري وحجتي على خلقي جعلت الجنة مثواه
وشفعته في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي واميني
على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن ثم اكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر
ايوب ستذل اوليائي في زمانه ويتهادون رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين
وجلين تصبغ الارض بدمائهم ويفشو الويل والرنين في نسائهم اولئك اوليائي حقا ادفع بهم كل فتنة عمياء حندس وبهم
اكشف الزلازل وادفع عنهم الآصار والاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون قال عبد الرحمن
بن سالم قال ابو بصير لو لم تسمع في دهرك الا هذا الحديث لكفاك فصنه الا عن اهله و باسناد دیگر [illegible] ذکر کرده
است بخط امیر المؤمنین علی و املای رسول الله ص و بابی حضرت امام حسن مجتبی ع و بابی حضرت امام حسین علیه السلام که از
جمله احادیث [illegible] بسند خود از احمد بن زیاد [illegible] از عبد الرحمن بن سليط قال الحسين بن علي عليهما السلام منا
اثنا عشر مهديا اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب وآخرهم التاسع من ولدي وهو الامام القائم بالحق يحيي الله به الارض
بعد موتها ويظهر به دين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون له غيبة يرتد فيها اقوام ويثبت على الدين فيها
آخرون فيؤذون فيقال لهم متى هذا الوعد ان كنتم صادقين اما ان الصابر في غيبته على الاذى والتكذيب بمنزلة المجاهد
بالسيف بين يدي رسول الله ص و بابی از حضرت سید الساجدین علیه السلام [illegible] مشتمل بر چند حدیث است [illegible] بسند
خود از علي بن عبد الله الوراق و او از محمد بن هرون الصوفي و او از عبد الله بن موسى بن عبد العظيم بن عبد الله الحسني و او
از صفوان بن یحیی و او از ابرهیم بن ابی زیاد و او از ابی حمزه ثمالی و او از ابی خالد الکابلی که گفت داخل شدم خدمت مولای خود
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه و عرض کردم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از کسانیکه خداوند عالم طاعت
و مودت ایشان را فرض کرده و اقتدا بایشان را واجب نموده است بعد از رسول خدا پس آنحضرت فرمود ای ابا کابلی بدرستیکه
اولو الامر یعنی کسانیکه حق تعالی ایشان را امام مردم قرار داده است و واجب نموده است اطاعت ایشان را امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب بعد از آن حسن و بعد از آن حسین بن علی و بعد از آن امر منتهی شد بما [illegible] پس ساکت شد آنحضرت

[illegible]

[illegible]

... ای پسر رسول الله ... [illegible]

عشر من ... [illegible] ... ان اهل زمان غیبته القائلین بامامته والمنتظرین لظهوره افضل
از اهل هر زمانی بر اکه حق تعالی عطا فرموده است ایشانرا از عقول و فهم و معرفت آن چیزیرا که غیبت نزد ایشان
بمنزله مشاهده است و ایشان را در آن زمان حق تعالی بمنزله مجاهدین با شمشیر در حضور رسول الله قرار داده است اولئک
المخلصون حقا و شیعتنا صدقا والدعاة الی دین الله سرا و جهرا بعد از آن فرمود انتظار الفرج من اعظم الفرج و ایضا بسند
خود از محمد بن محمد بن عصام الکلینی از محمد بن یعقوب الکلینی از قاسم بن علا از اسمعیل بن علی از عاصم بن حمید حناط از محمد
بن قیس از ثابت ثمالی از علی بن الحسین ع که فرمود فینا نزلت هذه الآیة واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
وفینا نزلت هذه الآیة وجعلها کلمة باقیة فی عقبه والامامة فی عقب الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام الی یوم القیمة
وان للقائم منا غیبتین احدیهما اطول من الاخری اما الاولی فستة ایام او ستة اشهر او ست سنین واما الاخری فیطول
امدها حتی یرجع عن هذا الامر اکثر من یقول به فلا یثبت علیه الا من قوی یقینه وصحت معرفته ولم یجد فی نفسه
حرجا مما قضینا وسلم لنا اهل البیت و ایضا قال علی بن الحسین ع ان دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة
والآراء الباطلة والمقاییس الفاسدة ولا یصاب الا بالتسلیم فمن سلم لنا سلم ومن اهتدی بنا هدی ومن دان بالقیاس
والرای هلک ومن وجد فی نفسه شیئا مما نقوله او نقضی به حرجا کفر بالذی انزل السبع المثانی والقرآن العظیم و
هو لا یعلم و از امام محمد باقر ع بکتاب [illegible] است که آن هم مشتمل بر احادیث کثیره است از آنجمله حدیثی است که بسند خود
از پدر خود و محمد بن الحسن و ایشان از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از سلیمان بن داود از ابی بصیر که گفت شنیدم
ابا جعفر ع فرمود که فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء سنة من موسی و سنة من عیسی و سنة من یوسف و سنة
من محمد ص فاما من موسی فخائف یترقب واما من یوسف فالحبس واما من عیسی فیقال انه مات ولم یمت واما من محمد فالسیف
و در خبر دیگر که آنهم با بن [illegible] است و با بن عباس [illegible] سنت بعد از آن [illegible] واما من محمد ص فالقیام بسیرته و تبیین
آثاره ثم یضع سیفه علی عاتقه ثمانیة اشهر ولا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت وکیف یعلم ان الله عز وجل
قد رضی قال یلقی الله عز وجل فی قلبه الرحمة و از اخباریکه از ائمه علیهم السلام بالخصوص غیبت این بزرگوار و
اینکه او امام ثانی عشر و آخر ایشانست منقول شده است آنکه [illegible] بحضرت امام حسن عسکری ع در که آنحضرت هم نص
کرده بر امامت این بزرگوار چنانکه گوید حدثنا علی بن عبد الله الوراق و او از سعد بن عبد الله و او از احمد بن اسحق
بن سعد الاشعری که گفت داخل شدم خدمت ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و من میخواستم که بپرسم از خلف بعد
از وی پس آنحضرت ابتدا فرمود بمن یا احمد بن اسحق بدرستیکه خداوند عالم خالی نکرده است زمین را از حجة

[illegible]

رسول الله با غیبت او طول خواهد کشید [illegible]

[illegible]

[illegible] ذی القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن آب [illegible] بنا غیبت [illegible]

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند که آیا ذو القرنین چگونه متمکن گردید که بلاد [illegible] مشرق و مغرب عالم را

[illegible] حضرت [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] شداد بن عاد است [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] ارم ذات العماد است [illegible]

وجدت فی کتاب المعمرین انه ذکر عن هشام بن سعد الرحال قال وجدنا حجرا بالاسکندریة مکتوبا فیه انا شداد بن

عاد وانا الذی شیدت العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد وجندت الاجناد وشددت بساعدی الواد فبنیتهم

اذ لا شیب ولا موت واذا الحجارة فی اللین مثل الطین وکنزت کنزا فی البحر علی اثنی عشر منزلا لم یخرجه احد حتی

[illegible]

خدام برداشتند و او بیرها برداشت و من چهار تن ... سبز ... تا لاجرم پس سیر کردیم تا رسیدیم بسوی ظلمات و داخل شدیم

بر آن و شش روز و شش شب که ظلمات سیر کردیم و فی الجمله روز را تمیز میدادیم از شب تا اینکه روزها اندکی روشن بود

از شبها و کمتر بود ظلمت روز از ظلمت شب پس نازل شدیم میان کوهها و ... و پدرم در کتب اولین دیده بود که آب

حیوان در این موضع است پس در آن بقعه چند روزی مکث کردیم تا آنکه آبها که برداشته بودیم تمام کردیم و خوردنی

و شترها را دادیم اگر شترها نابود نمیشدند هر اینه از عطش هلاک میشدیم و پدرم میگردید در آن بقعه برای جستن

چشمه حیوان و ما را امر کرده بود که آتش روشن میکردیم تا بنور آن وقت برگشتن ما را پیدا کند پس مکث کردیم در آن

بقعه پنج روز و پدرم پی آب میگردید و نمییافت تا آنکه مایوس شد اراده برگشتن نمود بجهت ترس از تلف زاد و راحله

و خدمتکاری که با ما بودند منزجر شدند و ... نفس خود ترسیدند و الحاح کردند بر پدرم که بیرون برویم از

ظلمات پس ... من برای قضای حاجت از رحل بیرون رفتم و متباعد شدم از ایشان بقدر ... پس مطلع

شدم بنهر ... که رنگ آن سفید بود و طعم آن ... لذت آن چشمه ...

[illegible]

جماعت خبر داد [illegible] با اصحاب [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیا از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده بود [illegible] صاحب الحضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام و از فرط [illegible]
عمر از حد [illegible] لکن اخبار الخضر [illegible] مصر و حجاز [illegible]
[illegible] و ابنها اهل [illegible]
الشیخ [illegible] شروع کرد از حفظ خود برای امیر المؤمنین [illegible] فحدثنا ابو الحسن علی بن عثمان بن
خطاب بن مرة بن مزید الهمدانی المعروف بابی الدنیا المغربی رضی الله عنه حیا و میتا قال حدثنا علی بن ابیطالب علیه السلام
قال قال رسول الله صلعم من احب اهل الیمن فقد احبنی ومن ابغض اهل الیمن فقد ابغضنی حدثنا ابو الدنیا معمر قال حدثنا
علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعان ملهوفا کتب الله له عشر حسنات ومحا عنه
عشر سیئات و رفع له عشر درجات ثم قال قال رسول الله صلعم من سعی فی حاجة اخیه المؤمن لله عز و جل فیها الرضا وله فیها
صلاح فکانما خدم الله عز و جل الف سنة لم یقع فی معصیة طرفة عین وحدثنا ابو الدنیا معمر قال سمعت امیر المؤمنین
یقول اصابنی یوم خیبر خمس عشرة جراحة [illegible] الی النبی صلعم فلما رآنی [illegible] و مسح بیده فجعلها علی
الجراحات فاستراحت [illegible] حدثنا ابو الدنیا قال سمعت علی بن ابیطالب یقول قال رسول الله صلعم کنت ارعی الغنم فاذا
انا بذئب [illegible] فلما توسط الذئب الغنم اذا انا بالذئب قد شد علی شاة فقتلها فقال
فجئت حتی اخذت بقفاه [illegible] و انا اسوق الغنم [illegible] غیر بعید اذا انا بثلاثة املاک جبرئیل و میکائیل
و ملک الموت علیهم السلام فلما رأونی قالوا هذا محمد بارک الله فیه فاحتملونی و اضجعونی و شقوا جوفی بسکین
کان معهم و اخرجوا قلبی من موضعه و غسلوا جوفی بماء بارد کان معهم فی قارورة حتی نقی من الدم ثم ردوا قلبی
الی موضعه و امروا ایدیهم علی جوفی فالتحم الشق باذن الله تعالی فما احسست بسکینة ولا وجع قال و خرجت عدوا الی
امی یعنی حلیمة دایة النبی صلعم فقالت لی این الغنم فخبرتها بالخبر فقالت سوف یکون لک فی الجنة منزلة عظیمة ابن الخشاب
[illegible] ذکر کرده [illegible] وفات امیر المؤمنین و امام حسن [illegible] ثم خرج مع الحسین [illegible]
[illegible] و عیسی بن مریم علیهما السلام قال ابو محمد
العلوی ومن عجیب ما رایت [illegible] الشیخ علی بن عثمان [illegible] و هو یحدث بهذه الاخبار
و بعد خروجه فنظرت الی عنفقته قد احمرت ثم ابیضت فجعلت انظر الی ذلک لانه لم یکن فی [illegible] لا فی لحیته ولا فی
عنفقته بیاض [illegible] و نظر [illegible] الی لحیته والی عنفقته وقال [illegible] ان هذا یصیبنی اذا جعت واذا شبعت الی
سوادها [illegible] فدعا بطعام فاخرج من داره ثلث موائد فوضعت واحدة بین یدی الشیخ وکنت انا ممن جلس علیها
[illegible] المائدة فی وسط الدار فقال [illegible] للجماعة بحقی علیکم الا اکلتم [illegible] من طعامنا فاکل قوم وامتنع
قوم [illegible] الشیخ یاکل [illegible] بین یدیه فاکل اکل الشاب [illegible] ما انظر الیه و عنفقته

[illegible]

[illegible] ... وصلى الله على ... [illegible]

[illegible] ... الله ... ابن ... [illegible]

[illegible] ... ابو جعفر محمد بن عثمان ... [illegible]

[illegible] ... ابو جعفر محمد بن عثمان ... ابن ... [illegible]

[illegible] ... ابو عمرو عثمان بن سعيد العمري ... [illegible]

[illegible] ... كرامات ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ابو القاسم حسين بن روح ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اهل ... [illegible]

الحسن علي بن محمد السمري ... ابو القاسم ... [illegible]

[illegible] ... علي بن

محمد السمري ... [illegible]

[illegible] ... بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين

ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الى احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله

تعالى وذلك بعد طول الامد وقسوة القلب وامتلاء الارض جورا وسياتي من شيعتي من يدعي المشاهدة الا فمن ادعى

المشاهدة قبل خروج السفياني والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... واما كتاب ... [illegible]

[illegible] ... صاحب كشف الغمة ... [illegible]

[illegible] الفصل الرابع في ذكر اسماء الذين شاهدوا الامام عليه السلام ورأوه ... [illegible] وبعضهم

وكلائه الشيخ ابو جعفر ... [illegible] عن محمد بن ابي عبد الله الكوفي انه ذكر عدد من انتهى اليه ممن وقف على معجزات

صاحب الزمان عليه السلام ورآه من الوكلاء ببغداد العمري وابنه وحاجز والبلالي والعطار ومن الكوفة العاصمي ومن اهل

الاهواز محمد بن ابرهيم بن مهزيار ومن اهل قم احمد بن اسحق ومن اهل همدان محمد بن صالح ومن اهل الري البسامي والاسدي

يعني نفسه ومن اهل آذربيجان القسم بن العلاء ومن نيسابور محمد بن شاذان ومن غير الوكلاء من اهل بغداد ابو القسم

بن ابي حليس وابو عبد الله الكندي وابو عبد الله الجنيدي وهرون القزاز والنيلي وابو القسم بن دبيس وابو عبد الله بن

فروخ ومسرور الطباخ مولى ابي الحسن عليه السلام واحمد ومحمد ابنا الحسن واسحق الكاتب من بني نوبخت وصاحب الفراء و

صاحب الصرة المختومة ومن همدان محمد بن كشمرد وجعفر بن حمدان ومن الدينور حسن بن هرون واحمد اخوه وابو الحسن

ومن اصفهان ابن باذشاله ومن الصيمرة زيدان ومن قم الحسن بن نضر ومحمد بن محمد وعلي بن محمد بن اسحق وابوه والحسن

بن يعقوب ومن اهل الري القسم بن موسى وابنه وابو محمد بن هرون وصاحب الحصاة وعلي بن محمد ومحمد بن محمد الكليني

وابو جعفر الرفاء ومن قزوين مرداس وعلي بن احمد ومن فارس [illegible] ومن شهرزور ابن الخال ومن فارس المجروح

ومن مرو صاحب الالف دينار وصاحب المال والرقعة البيضاء وابو ثابت ومن نيسابور محمد بن شعيب بن صالح ومن

اليمن الفضل بن يزيد والحسن ابنه والجعفري وابن الاعجمي والشمشاطي ومن مصر صاحب المولودين وصاحب المال بمكة

وابو رجاء ومن نصيبين ابو محمد بن الوجناء ومن اهل الاهواز الحصيني واما توقيعات صادرات ... [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن يعقوب الكليني عن إسحاق بن يعقوب قال سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام أما ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبني عمنا فاعلم أنه ليس بين الله عز وجل وبين أحد قرابة ومن أنكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح وأما سبيل عمي جعفر وولده فسبيل إخوة يوسف وأما الفقاع فشربه حرام ولا بأس بالشلماب وأما أموالكم فما نقبلها إلا لتطهروا فمن شاء فليصل ومن شاء فليقطع فما آتاني الله خير مما آتاكم وأما ظهور الفرج فإنه إلى الله تعالى ذكره وكذب الوقاتون وأما قول من زعم أن الحسين لم يقتل فكفر وتكذيب وضلال وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم وأما محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه وعن أبيه من قبل فإنه ثقتي وكتابه كتابي وأما محمد بن علي بن مهزيار الأهوازي فسيصلح الله قلبه ويزيل عنه شكه وأما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب وطهر وثمن المغنية حرام وأما محمد بن شاذان بن نعيم فهو رجل من شيعتنا أهل البيت وأما أبو الخطاب محمد بن أبي زينب الأجدع فملعون وأصحابه ملعونون فلا تجالس أهل مقالتهم فإني منهم بريء وآبائي عليهم السلام منهم براء وأما المتلبسون بأموالنا فمن استحل منها شيئا فأكله فإنما يأكل النيران وأما الخمس فقد أبيح لشيعتنا وجعلوا منه في حل إلى وقت ظهور أمرنا لتطيب ولادتهم ولا تخبث وأما ندامة قوم شكوا في دين الله على ما وصلونا به فقد أقلنا من استقال ولا حاجة لنا في صلة الشاكين وأما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عز وجل يقول لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقد وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه وإني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي وأما وجه الانتفاع بي في غيبتي فكالانتفاع بالشمس إذا غيبها عن الأبصار السحاب وإني لأمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء فأغلقوا باب السؤال عما لا يعنيكم ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليك يا إسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى

و از [illegible] ظاهر [illegible] است ابن [illegible] بکتب [illegible] کتاب اکمال الدین و تمام النعمه روایت کرده است [illegible] خود [illegible] از عبدالله بن جعفر حمیری و از احمد بن هلال و از حسن بن محبوب از ابو ایوب خزاز و علاء بن رزین از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام فرمود که پیش از ظهور قائم عجل الله فرجه علامات است که برای مومنین [illegible] از جانب خدا عز و جل [illegible] چیز است فرمود قول الله عز وجل ولنبلونكم يعني المؤمنين قبل خروج القائم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين قال ولنبلونكم بشيء من الخوف من ملوك بني فلان في آخر سلطانهم والجوع بغلاء أسعارهم ونقص من الأموال قال فساد التجارات وقلة الفضل ونقص من الأنفس قال موت ذريع ونقص من الثمرات قال قلة ريع ما يزرع وبشر الصابرين عند ذلك بتعجيل خروج القائم ثم قال لي يا محمد هذا تأويله إن الله عز وجل يقول وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible] ابن مطلب [illegible]

[illegible]

[illegible] جميع اهل اسلام و علماى اخبار امت از اهل عالم و [illegible]

[illegible]

[illegible] كل [illegible] در كتاب مشارق الانوار [illegible] علماى اخبار اهل سنت

[illegible] كفته است [illegible] علامات و اشراط الساعة و في الحديث [illegible] من علائم الاولى [illegible]

[illegible] نقص من الاشرة [illegible]

[illegible] سلام [illegible] اكثر [illegible]

[illegible] ابن [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]

كقابلها اسلام بر واضح است تا ابن [illegible] ابر ان كه عاقلان [illegible] بالمرء بر آسمان

خراب في دين و اسطرلاب اللهم عجل فرج آل محمد صلى الله عليه و آله و اما ملوك بني فلان كه [illegible] بمجهز [illegible]

[illegible] ملوك جبابره و فنا شد چنانكه در كتاب كفاية الطالب كنجي در باب بيست و نهم

صحيح بر ابن مطلب كرده است بسند خود چنانكه الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسي بوساطت چند نفر

از علما و محدثين خود شان تا ميرسد بقيس بن جابر صدفي از پدر خود از جد خود كه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود سيكون

بعدي خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوك جبابرة ثم يخرج المهدي من اهل بيتي يملأ الارض عدلا

كما ملئت جورا ثم يؤمر القحطاني هو الذي يعني بالحق ما هو دون بعد از ان كويد هكذا رواه ابو نعيم في فوائده و

الطبراني في معجم الاكبر در قنا و در مشارق الانوار مذكور كه شرائط الساعة كثيرة جدا و صلها بعضهم الى خمس

ماة از انجمله كفته است و منها نقص العلم بموت اهله و ظهور الجهل و كثرة الزنا و معاملة الناس بالربا و كثرة الزلازل

و ائتمان الخائن و تخوين الامين و كثرة العقوق و امارة الصبيان مؤلف كويد چنانكه متداول شده است در ايران و

التطاول في البنيان و فشا البلدان و كثرة الفتن فيها بنا بر انكه مراد از علائم و اشراط الساعة ظهور حضرت است

بعد فنا است چون ثابت شد وجود مبارك و بقاء ان بزركوار بحال حيات الى ما شاء الله لبث ثابت ميشود و جواز اتباع و

اطاعت او و بنص جمهور بتصريح اهل سنت و جماعت چنانكه در كفاية الطالب كفته الباب الرابع في امر النبي صلعم بمبايعة المهدي

اخبرنا ابو تمام علي بن الفخار الهاشمي العدل اخبرنا ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي اخبرنا ابو منصور محمد بن

الحسين المقومي اخبرنا ابو طلحة القسم بن ابي المنذر الخطيب عن ابي الحسن علي بن ابرهيم اخبرنا الحافظ ابو عبد الله محمد

بن يزيد بن ماجة القزويني اخبرنا محمد بن يحيى و احمد بن يوسف قالا اخبرنا عبد الرزاق عن سفيان الثوري عن خالد

عن ابي قلابة عن ابي اسماء الرحبي عن ثوبان قال قال رسول الله صلعم يقتتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصير الى

واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلا لم يقتله قوم ثم ذكر شيئا لا احفظه فقال رسول الله

فاذا رايتموه فبايعوه و لو حبوا على الثلج فانه خليفة الله المهدي قلت هذا حديث صحيح اخرجه الحافظ بن ماجة القزويني في سننه

كما سقناه اخبرنا الحافظ يوسف الحلبي اخبرنا ابو عبد الله الكراني اخبرتنا فاطمة الى ان قال عن ثوبان قال قال رسول

الله صلعم يقتتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة لا يصير الى واحد منهم ثم تطلع رايات سود فيقتلونكم قتلا لم يقتله

قوم ثم يجيء خليفة الله المهدي فاذا سمعتم به فاتوه فانه خليفة الله المهدي قلت رواه عبد العزيز بن المختار عن خالد

الحذاء بنحوه الا انه قال فوجدت به الحجر رايات سود من قبل المشرق كان قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فليأتهم

[illegible]

باشد که کتابها را مخصوص [illegible] شده باشد [illegible]

اجمال اشاره بآنها شده و کلام [illegible] بلکه کلام [illegible] علی بن [illegible] کتاب

المراسیل ذکر کرده که ثعلبی در تفسیر [illegible] مهدی [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

عباس و او از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که مهدی [illegible] کتاب [illegible]

از کتاب جمع بین الصحاح الستة و کتاب فردوس و کتاب ابن مغازلی و کتاب مصابیح محمد بن مسعود فراء [illegible]

خصوص حضرت مهدی وارد شده است روایت کرده‌ایم الا آنکه بعض علمای شیعه کتابی تصنیف کرده [illegible]

آورده‌ام [illegible] روایاتی که [illegible] مطلع گردیدم و آن کتاب را کشف المخفی [illegible] مهدی نام کرده [illegible]

از کتاب [illegible] از طرق رجال [illegible] مذهب روایت کرده [illegible]

[illegible] از صحیح بخاری [illegible]

مسلم [illegible] از کتاب جمع بین الصحیحین [illegible] از کتاب جمع بین الصحاح الستة [illegible]

[illegible] از کتاب فضائل الصحابه [illegible] از تفسیر ثعلبی [illegible] از کتاب غریب الحدیث [illegible]

و چهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی [illegible] از کتاب [illegible]

[illegible] از کتاب حافظ [illegible] از کتاب [illegible]

[illegible] از کتاب مصابیح ابی محمد حسین بن مسعود فراء [illegible] از کتاب ملاحم

ابی الحسین احمد بن جعفر [illegible] از کتاب حافظ محمد بن عبدالله حضرمی [illegible]

[illegible] از کتاب [illegible] ابی عمرو یوسف بن عبدالبر [illegible] صاحب کتاب [illegible]

[illegible] مطلع گردیده [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیفکنند

بیفکنی ایشان را به شمشیر و بکشی ... و در حدیث دیگر ... از کتاب ... بسند معتبر از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار

و او از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری و او از حمدان بن سلیمان نیشابوری و او از احمد بن عبدالله بن جعفر مدائنی و او از عبد

الله بن فضل هاشمی که گفت شنیدم امام جعفر بن محمد الصادق فرمود که صاحب این امر را البته غیبتی است که هر باطل

در آن به شک افتد عرض کردم چرا فدایت شوم فرمود برای امری که ما مأذون نیستیم در کشف آن برای شما عرض کردم وجه حکمت

در غیبت او چیست فرمود وجه حکمت در غیبت او وجه حکمت در غیبتهای حجتهای حق تعالی است که پیش بودند و وجه حکمت در این امر کشف

نمی‌شود مگر بعد از ظهور آن حضرت چنانکه وجه حکمت آنچه خضر کرد از سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و درست کردن دیوار

برای موسی مکشوف نشد مگر وقت جدا شدن از او ای پسر فضل به درستی که این امر امری است از امر خدا و سری است

از سر خدا و غیبی است از غیب الهی و چون دانستیم که خداوند عالم عز و جل حکیم است تصدیق می‌نماییم

به اینکه همه افعال او حکمت است اگر چه وجه آن حکمت بر ما منکشف نبوده باشد و در کتاب تمام النعمة روایت

کرده است ... از جعفر بن محمد بن مسرور و او از

حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر و او از ابن ابی عمیر که گفت ذکر کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

راوی گفت عرض کردم چرا امیرالمؤمنین علیه السلام قتال نکرد با فلان و فلان فرمود به جهت آیه‌ای که در کتاب خدای عز و جل

کریم که لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما عرض کردم مقصود از تزیل ایشان چه می‌باشد

فرمود ودایع مؤمنین در اصلاب قوم کافرین بودند و همچنین است قائم آل محمد سلام الله علیه ابدا ظاهر نمی‌شود تا ودایع

خداوند عالم ظاهر شوند پس هرگاه ودایع خدا از اصلاب تمام گردید آن حضرت ظاهر می‌گردد و بر اعداء الله غلبه می‌کند

ایشان را می‌کشد و ایضا به سند خود از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی ... تا می‌رسد به ابراهیم الکرخی که او

گفت عرض کردم به خدمت حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام یا مردی با آن حضرت عرض کرد اصلحک الله آیا امیر

المؤمنین علیه السلام قوی نبود در دین خدا فرمود بلی عرض کردم پس چرا ظاهر نشد بر قوم و چرا دفع نکرد ایشان را چه چیز مانع

شد آن حضرت را از این فرمود آیه‌ای در کتاب الله عز و جل لو تزیلوا الخ و حدیث شنیدم از مظفر بن جعفر بن مظفر است تا می‌رسد به منصور

بن حازم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام تا آخر حدیث پس از این احادیث ظاهر است که مانع از ظهور آن سرور و حجت غایب او است

که ودایع الهیه در اصلاب ... هستند که باید تمام شوند تا آنکه آن حضرت ظهور نماید و بکشد کفار را

چنانکه در آخر حدیث است ... یخرج الله تعالی ما فی اصلاب المؤمنین من الکافرین و ما فی اصلاب الکافرین من المؤمنین

لعذبنا الذین کفروا و ذکر این حدیثها ... که خداوند عالم مقرر فرموده است حکم شرع که ظاهر همچنین کرده است

[illegible]

قولنا ما استحال [illegible] جواب گوییم اگر این [illegible]

[illegible] زیرا که اثبات [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

اثبات این باشد که ما برو میکوییم را اثبات ثابت میکنیم حکم [illegible] مطابقت فعل [illegible]

را ما حکمت ثابت میکنیم زیرا که [illegible] حکم [illegible] کلام را [illegible] اثبات

اما [illegible] اثبات

[illegible] مقام

[illegible] سبب صحیح حکمتی باشد که [illegible]

جائز است انکار میکوییم که [illegible]

[illegible] کلام باشد [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] باشد که [illegible]

حکمت باشد [illegible]

[illegible] صحیحه بوده باشد که با حکمت [illegible]

موافق باشد [illegible] سبب صحیح بوده باشد انکار میکوییم که این کلام [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] صحیحه بوده باشد که مطابق [illegible] عقلیه باشد [illegible]

[illegible] صحیحه [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] باعتقاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

... گفتند ما اهل کلام [illegible] گفتم از اهل عراق [illegible] گفتم از اهل [illegible] مرحبا [illegible]

[illegible] جعفر بن محمد [illegible]

[illegible] ابراهیم بن مهزیار [illegible] گفتم ابراهیم بن مهزیار [illegible]

[illegible] یا ابا اسحق [illegible] امام حسن عسکری علیه السلام

[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ابا اسحق [illegible]

[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن الحسن علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

اهل الضلال والزيغ من اسلاف الامم الضلال [illegible] الارض [illegible] التي [illegible]

[illegible] وكان سلطانا [illegible]

الجهلة اعلم يا ابا اسحق انه [illegible] يا بني [illegible] اهل الحق [illegible]

[illegible] ان يكون احد من عباد الله [illegible] الحق [illegible]

الذين [illegible] الضلال فعليك يا بني بلزوم [illegible] الارض [illegible] اولياء الله [illegible]

[illegible] ذلك اعلم ان [illegible] اهل الطاعة في

[illegible] وهم عند الله [illegible]

[illegible] وهم اهل القناعة والاعتصام [illegible] الذين [illegible]

[illegible] في الدنيا [illegible] باتباع [illegible]

فاصبر يا بني على [illegible]

الله فكاتب يا بني [illegible] بنصر الله [illegible] والاعلام [illegible]

[illegible] الولاة [illegible]

[illegible] الولادة [illegible]

قلوبهم [illegible] عن [illegible]

بالقبول [illegible] الفضل [illegible] الحق واهله [illegible]

[illegible]

[illegible] الحق [illegible] الباطل [illegible]

وسلام [illegible]

الدنيا [illegible]

[illegible]

[illegible] ومن يتكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] جهت [illegible] اطل [illegible] کردن [illegible]

[illegible] بحاهای [illegible]

و [illegible] است [illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] اهل [illegible]

عقبا باشند بکثرت و بسیار دشمن متوحش نکردانند حتی بعضهم انکار از قدیم زمان الی الآن شیوه دشمنان اهل الله

ایشان با تطویر بوده است و بدانکه طغات اهل طاعت و اخلاص هیچ وقت [illegible] باشند اشتیاق [illegible] باشند خویشان

و ایشان یکی و همی هستند که برترین میباشند [illegible] کار با احوالی که [illegible] و استکاشته [illegible] مید [illegible] آنکه

ایشان در نزد حق تعالی عزیز و [illegible] کار از هستند در [illegible] ابو [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible] و حال آنکه

ایشان اهل [illegible] اعضا مند و ایشان یکتا و هستند که [illegible] حکم کرده اند [illegible] اهل [illegible]

و مخصوص کردانیده است حق تعالی ایشان را [illegible] علم و [illegible] و کذلنا [illegible] شامل کردانند ایشان را [illegible]

دار القرار و [illegible] فرموده است ایشان را [illegible] عاقبت ایشان به نیکوئی و خوبی ختم شود و [illegible]

[illegible] کرنند پس ای [illegible] کر یعنی [illegible] بکن [illegible] بر [illegible] امور [illegible] خود [illegible]

یا [illegible] خداوندی [illegible] و [illegible] دارد یعنی حق تعالی [illegible] کرداند [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] خواهد شد [illegible] مقابل آن [illegible] و [illegible] شود

انشاء الله ای [illegible] چنین [illegible] که در [illegible] کرده [illegible] و علم و عزت و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] در اطراف [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] با [illegible] که [illegible] باشد [illegible] که هم [illegible]

که [illegible] باشد [illegible] و [illegible] که در [illegible] جمع شود و [illegible] است .

[illegible] ایشان [illegible] که پناه می برند باستانه [illegible] هستند که [illegible] کرده است [illegible] ایشان را

از [illegible] و [illegible] پاک و [illegible] است قلوب ایشان را [illegible] نفاق و [illegible] است [illegible] ایشان

[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] و قلیل الخلاف میباشد [illegible]

اشکال ایشان [illegible] و واضح است [illegible] ایشان [illegible] افضل [illegible] ایشان [illegible] میباشد [illegible]

اهل آن [illegible] و [illegible] ارکان ایشان محکم کرده [illegible] های ایشان [illegible] پس [illegible] مبشود [illegible]

مکاشفه ایشان طبقات امم [illegible] امام [illegible] کرده [illegible] صحیحه [illegible] الامم [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] اجتماع ایشان [illegible]

طبقات امم [illegible] اهل [illegible] و ضلالت و [illegible] شود [illegible] عظیم که [illegible]

[illegible]

... و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حافظ [illegible] باقی [illegible] اسناد [illegible]

راوی گوید [illegible] در حال اینکه حمد میکردم خدای عز و جل را [illegible]

[illegible] داشتم [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] که خدای عز و جل [illegible] طریقه مستقیمه مرضیه [illegible] و اعتقاد

عصمت [illegible] الی الصراط المستقیم مجلسی علیه الرحمه در کتاب غیبت گوید [illegible] بذکر

احوال کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیده اند در ایام غیبت کبری نزدیک بزمان ما دیده اند مؤلف گوید سالها است شهرت یافته قصه جزیره

خضراء در بحر ابیض و [illegible] داشتم که مطالب آنرا در این کتاب ذکر نمایم زیرا که مشتمل است بر ذکر احوال کسانیکه بخدمت آن

بزرگوار رسیده اند علاوه بر این پاره حکایات در آن درج شده است و جهت اینکه [illegible] و ذکر دلیل

[illegible] ذکر نکردیم [illegible] مطالب [illegible] در کتابهای معتبر ندیدم تا اینکه [illegible] در اثنای آنها ذکر نمایم

مطالب آنرا با عبارتی چنانکه دیده ام نقل میکنم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لمعرفته والشکر له علی ما منحنا

للاقتداء بسبیل سید نبیه محمد الذی اصطفاه من بین خلیقته وخصنا بمحبة علی والائمة المعصومین من ذریته صلوات الله

علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و بعد [illegible] که در خزینه امیر المؤمنین و سید الوصیین و حجة رب العالمین

و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام بخط شیخ فاضل عامل فضل بن یحیی طیبی کوفی قدس الله روحه چنین یافتم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله و سلم و بعد این بنده محتاج بعفو پروردگار عالم فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی

چنین گوید که از شیخ شمس الدین بن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبد الله بن حرام حلی در نیمه شعبان سال ششصد و نود

و نه هجرت در مشهد حضرت سید الشهداء علیه السلام حکایت عجیبی که علی بن فاضل مازندرانی در بحر ابیض و جزیره خضراء

[illegible] مشاهده نموده بود شنیدم [illegible] از خود علی بن فاضل استماع نموده بودند و چونکه این حکایت را شنیدم

بملاقات وی شوق شدید پیدا کردم و خواستم که آنرا از زبان خود او بشنوم لهذا بقصد ملاقات وی عزم نمودم که شهر

ری بروم که آن ایام چنین اتفاق افتاد که او در اوایل ماه شوال سال مذکور از شهر ری بشهر حله بیرون آمده بود

اینکه از آنجا [illegible] مشرف [illegible] و چونکه ورود او را بحله شنیدم و من هم در آن وقت

منتظر آمدن او بودم دیدم سواری آمد سراغ خانه سید فخر الدین علی موسوی مازندرانی که در حله بود میگرفت و من تا آن حال

علی بن فاضل را نشناخته بودم لکن بخاطرم خطور نمود که همان سوار علی بن فاضل است و چونکه از نظرم غایب شد عقب او

بدر خانه سید رفتم دیدم که سید شاد و خرم [illegible] چون مرا دید [illegible] و آمدن علی بن فاضل را به

من خبر داد [illegible] داشتم بعض ملاقات او با سید [illegible] و سلام

کردیم و دست او را بوسیدم از سید پرسیدم که این کیست گفت فضل بن یحیی طیبی است [illegible]

[illegible] احوال پدرم [illegible] از شیخ صلاح الدین [illegible] مکرر از من می پرسید

[illegible] که نام داشت [illegible] واسطی تحصیل میکردیم نزد

او [illegible] علوم [illegible] فقه و حدیث و علوم عربیه [illegible] در این اثنا شرح

این حکایت را که از شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین [illegible] شنیده بودم [illegible] خواهش نمودم [illegible] از اول تا آخر در حضور

مجلد

[illegible]

کنار دریا از آب گرفتن تا شهر اندلس پنج روز راه بود [illegible] ماندیم [illegible] بودیم

و چون آخر روز شد [illegible] دیدیم که از کوهها [illegible] بکنار

دریای [illegible] از احوال ایشان پرسیدیم گفتند که این جماعت

[illegible] السماع [illegible]

[illegible] گفتند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] بلند و محکم داشت [illegible]

[illegible] داخل شدیم [illegible]

مسجد داخل شدیم [illegible] کنار دریا [illegible]

بودیم ناگاه مؤذن اذان ظهر شروع نمود و حی علی خیر العمل را هم گفت [illegible] صاحب الزمان

علیه السلام دعا نمود [illegible] داخل مسجد گردید [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] با ایشان نگاه میکردیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اجماع کردیم [illegible]

این [illegible] تمام [illegible] ختم کردیم [illegible] ایشان معلوم نمودم که

من هم مذهب ایشانم [illegible] ملا [illegible] منزلی در زاویه [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] شد که شب [illegible]

[illegible] اهل این شهر [illegible] ایشان [illegible] کفت [illegible] ایشان

[illegible] الاحتیاط [illegible] کفتم [illegible]

[illegible] کفتم [illegible] ماه [illegible] بسبب طول این مدت متاثر شد

و جهل [illegible] ایشان [illegible] روز [illegible] کتابها [illegible] دعا میکردم در این مدت [illegible] اعزاز و اکرام را

در حق من [illegible] منظور میداشتند تا اینکه [illegible] بسبب طول مدت دلتنگ کردیدم لهذا [illegible]

[illegible] که اهل بلد [illegible] ایشان از آن [illegible] نگاه میکردم [illegible]

[illegible] از اهل بلد [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] کفتم [illegible] اولاد امام علیه السلام

[illegible] کتابها [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] شد و از کتب [illegible]

[illegible] کامل [illegible] ائمه علیهم السلام

مشغول [illegible] ظهر و عصر را بجا آورده [illegible] سلام کرد [illegible] سلام

را رد نمودم بعد از آن [illegible] کفتم [illegible]

[illegible] در اثنای کفتکو [illegible] بعد از آن [illegible]

کفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام را از انجا [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] و امام علیه السلام

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible]

کفته که از اول تا [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علوم [illegible]

[illegible]

[illegible] عاصم [illegible] ابو عمرو [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] حجة الوداع [illegible] رسول الله [illegible]

ابی طالب و حسین علیهم السلام [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible] جابر بن عبد الله انصاری [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را جمع نمود [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

رسول خدا [illegible]

[illegible] لا اله الا انت وحدک لا شریک لک [illegible]

الشاهد علیهم یوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تا سلام [illegible]

[illegible] گفتم که این چه صدا است که میشنوم [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

که خواهد شد گفت ای برادر علم این امر [illegible] مگر در نزد خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] ولی الله [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] گفتم ای [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible]

[illegible] قائم بامر الله [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] شیخ ابوجعفر الطوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه [illegible] ابوالقاسم جعفر بن [illegible]

[illegible] علی بن [illegible]

[illegible] والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه سید المرسلین محمد و علی

[illegible]

ائمه اثنی عشر علیهم السلام [illegible]

[illegible]

حکم ایشان حکم کفار باشد [illegible]

[illegible] ائمه اثنی عشر علیهم السلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] بالنص [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه [illegible]

[illegible] الطاعة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] كان كافرا [illegible] الذين [illegible]

[illegible] ومن لم يكن [illegible] كان كافرا ومن [illegible]

[illegible] ومن لم يكن كان كافرا وعن [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] كان مؤمنا ومن انكره كان كافرا وعن الحلبي [illegible] الى الصادق عليه السلام قال [illegible]

[illegible] على [illegible] الكفر [illegible] بالله والشرك [illegible] بالله والشك [illegible] في الله والالحاد فيه [illegible]

والانكار له والنكار لله والايمان [illegible] بالله لانه احق [illegible] رسول الله [illegible] امام [illegible] وهو حبل الله المتين

[illegible] الوثقى لا انفصام لها الحديث [illegible] ازين اخبار [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] كفر [illegible] اخبار وكلمات [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] كفر [illegible]

[illegible] در مجاست [illegible] خصوص مثل يهود ونصارى و

[illegible] باجماعات [illegible] كافر [illegible] مقابل مسلم است [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] كلمه اسلام [illegible] ثابت شده است

[illegible] مسلم [illegible] اسلام [illegible] منزلة مسلم [illegible] طهارت [illegible]

[illegible] احكام متعلقه [illegible] الاسلام [illegible] اسلام وايمان [illegible]

[illegible] حكم [illegible] از ابى عبد الله

[illegible] الاسلام [illegible] الامانة [illegible] الفروج والثواب على الايمان [illegible]

[illegible] واز [illegible] ابى عبد الله [illegible] الاسلام هو الظاهر الذي عليه

الناس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وحج البيت وصيام شهر رمضان فهذا الاسلام

والايمان [illegible] هذا الامر مع هذا [illegible] هذا الامر [illegible] عن [illegible]

سماعة عن ابى عبد الله عليه السلام ان الايمان يشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان [illegible] ان الاسلام

شهادة ان لا اله الا الله والتصديق برسول الله به حقنت الدماء وعليه جرت المناكح والمواريث وعلى ظاهره جماعة الناس و

الايمان الهدى وما يثبت في القلوب من صفة الايمان [illegible] زرارة از ابى جعفر عليه السلام [illegible]

[illegible] الناس على غير علم ولا عداوة لامير المؤمنين عليه السلام فان

ذلك لا يكفره ولا يخرجه عن الاسلام الى الكفر [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] طهارت [illegible] دليل بر

طهارت [illegible] بنص واجماع واصل [illegible]

[illegible] اثبات كرده اند [illegible] اثبات كرده اند [illegible] است

[illegible] اثبات

[illegible] اثبات [illegible] اثبات [illegible] است [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] احكام مذكوره است [illegible] اجماع [illegible] مسلمانان

[illegible] اسلام [illegible] احكام [illegible]

احكام [illegible] احكام مذكوره [illegible] احكام [illegible]

[illegible] روايت شده است [illegible] حكم

[illegible] طهارت ایشان [illegible] لا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تردد و تحیر [illegible] مشکل [illegible] کلام [illegible] [illegible]

سنی الاسلام علی [illegible] العلم [illegible] بالولایة [illegible] لکن [illegible] [illegible]

[illegible] ناصب [illegible] ناصب [illegible] [illegible]

اهل [illegible] ناصب [illegible] اهل بیت [illegible] ولکن [illegible] [illegible]

لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت لانه لا تجد رجلا یقول انا ابغض محمدا وآل محمد ولکن الناصب من نصب لکم وهو یعلم

انکم تتولونا وانکم من شیعتنا [illegible] مستلزم [illegible] [illegible]

مطلقا ثابت شده است [illegible] ثابت شده باشد [illegible] [illegible]

[illegible] اشکال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] اثبات [illegible] [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نماز [illegible] [illegible]

میکند [illegible] اسلام [illegible] ایشان [illegible] [illegible] حکم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] حکم طهارت ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] حکم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسلام

ظاهری ایشان [illegible] علیهم السلام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اثنی عشر [illegible] ایشان [illegible]

حکم [illegible] انکار امامت [illegible] ائمه [illegible] [illegible]

عندنا مقدم معتبر است که [illegible] شده است قلت لابی الحسن اخبرنی [illegible] ناصب الامر [illegible]

ولا [illegible] [illegible] [illegible] بعد نبذ الاسلام [illegible] طهر [illegible]

[illegible] ثم قال هذا نصیبک [illegible] [illegible]

وارد است که [illegible] الی الله [illegible] فلا نولهم ولا [illegible] ولا نشهد [illegible]

احدهم [illegible] [illegible] ثالث ثلاثة [illegible]

[illegible] [illegible] لا یکلمهم الله یوم القیامة ولا

یزکیهم ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیست له ومن جحد اماما اماما من الله ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا و

[illegible] اخبار کثیره [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اهل [illegible] باشد بلکه مؤلف

[illegible] امام زمان [illegible] باشد [illegible] [illegible]

شرح [illegible] [illegible] عند الفقهاء [illegible] الشهید [illegible]

[illegible] بالاسلام [illegible] [illegible] الشهید [illegible] بلکه میگوییم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] مشکل است [illegible]

[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]

[illegible] طایفه شیخیه [illegible] اما لا اسم لها و لا رسم و

[illegible] الا بکلیتها علی العبادة [illegible] و قالوا ان المعرفة فرع ادراك المعروف و العبادة

فرع ادراك المعبود فیجب ان یکون المعروف و المعبود فی صقع العارف و العابد حتی یعبد العابد بمجموع المعبود و بنفسه

[illegible] و یقولون [illegible] ذلك ظاهر و معرفتها تنتهی بمرتبة البیان و هی المتعلقة بالمعرفة و العبادة

و هی فی مقام التوحید و فی مقام [illegible] الامامة امام و فی مقام الرکن الرابع رکن رابع و قالوا ان الخطاب فی ایاك نعبد

و ایاك نستعین للنبی و الامام و الرکن الرابع مشروح بالشیخ و فی رسالة الخطابیة المطبوعة فی جوامع السید الرشتی فی

شرح الخطبة و [illegible] و رسالة الی [illegible] و عباراتها مذکورة مع تعیین محالها بالفاظها فی کتابی

الموسوم بالسیف المسلول علی مدعی [illegible] و لا یخفی علی من تدبر کونهم مشرکین فی مقالتهم هذه انتهی [illegible]

این اعتقاد فاسد [illegible] مشرکین و منکر ضروریات دین [illegible] نقل کرده است در همان کتاب که ایشان معرفت رکن رابع را

داخل در اصول دین کرده اند و منکر او را [illegible] باز از ایشان نقل کرده است که مراد رکن رابع های ایشان سلطنت

بر عالم هست و [illegible] تصرف دارند که هر چه میخواهند بکنند میتوانند و گفته است که در تمام احکام [illegible] امامیه

مخالف شده اند و امام غایب را مثل مرده میدانند اینکه امام [illegible] بر عالم [illegible] کرده است و

امثال این [illegible] موجب [illegible] کفر معتقد [illegible] میباشد [illegible] بعد کرد

خصوص [illegible] اهل سنت [illegible] ابن تیمیه شافعی [illegible] منهاج الکرامة علامه

[illegible] این کتاب [illegible] ملاحظه نماید [illegible] علامه [illegible]

[illegible] صلوة و سلام [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] امام زمانه [illegible] عدم اطلاق

[illegible] مذهب شیعه [illegible] معرفت امام [illegible] اطاعت و امتثال اوامر و نواهی [illegible] شیعه

[illegible] اعتقاد ایشان [illegible] امام است امام غایب [illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] ایشان معتقد [illegible] امر و نهی و تصرف [illegible] است

[illegible] لطف [illegible] فوائد [illegible]

[illegible] عالم و النزام [illegible] فوائد [illegible]

[illegible]

[illegible] الطاعة [illegible] معرفت امام است [illegible]

[illegible] مذهب شیعه [illegible] مذهب [illegible]

و الا مجمل و معطل [illegible] اعتقاد [illegible] امام غایب [illegible] لا یسمع

و لا یبصر [illegible] الحمد لله و المنة [illegible] ائمه اثنی عشر علیهم السلام [illegible] اهل سنت

[illegible] علماء [illegible] مذهب شیعه است [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کتابهای [illegible] در مقام [illegible]

[illegible]

... محمد بن عبد الله ... علی بن ابی طالب علیه السلام ...

... صحاح ... سته ... در کتب صحاح ...

... صحاح ... که در کتب صحاح ... اسلام ...

... در کتب ... اسلام ...

... رسول الله ... در جای ...

... کتاب ... بعدی ... بالوی ... عمر ان الرجل لیهجر ...

... قال ... ان الرجل ... حسبنا کتاب الله ...

... ملعون ... که ... عالم ... رسول ...

... مذهب ... سبحانه ...

... اسلام ... بماند ...

... حاصل ... سرد ...

... مذهب اسلام ... خلافت ... خلفا ...

... اهل اسلام علما ...

... خلافت خلفا ...

... **مقام سیوم** در بیان ... اهل سنت و جماعت ... خلافت ...

... ثلثه ...

... **فصل اول** در بیان ...

... خلافت ...

[illegible]

[illegible] بدانکه اجماع در لغت مشترک است [illegible]

[illegible] گفته اند و گاه بمعنی اتفاق استعمال شده است و در عرف اهل شرع و اصطلاح فقها بمعنی اتفاق [illegible]

[illegible] ذکر کرده اند و کتب ما [illegible] بیان مراد از آن و ذکر امکان تحقق آن و اثبات حجیت آن و بیان آنچه حجت میباشد [illegible]

بعضی گفته اند اجماع اتفاق امت محمد است صلی الله علیه و آله بر امری از امور مطلقا و بعضی مختص کرده اند امر را بامر دینی

و بعضی تصریح کرده اند باینکه [illegible] آنچه [illegible] و ذکر [illegible] هم چنین گفته اند و بعضی گفته اند که اجماع اتفاق

مجتهدین امت اند و بعضی مقید بمجتهدین عصر کرده اند و بعضی اتفاق اهل حل و عقد امت گفته اند و بعضی اتفاق کسانیکه

قول ایشان معتبر است گفته اند و بعضی گفته اند اتفاق [illegible] است [illegible] و از بعضی [illegible] ذکر کرده اند [illegible]

ذکر نموده اند که [illegible] مستند [illegible] بعضی [illegible] است [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] است علم [illegible] احمد حنبل گفته هر کس ادعای اجماع بکند کاذب است [illegible] ایشان [illegible]

وارد [illegible] که [illegible] شده اند [illegible] باتفاق [illegible] باشد و بعضی [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] اجماع که [illegible] مخالف اجماع

نکنند [illegible]

[illegible] که [illegible] اجماع [illegible] کلام در حجیت آن

[illegible] که علما ذکر کرده اند از ادله و شواهد [illegible] اجماع [illegible] از اتفاق [illegible]

که حاصل [illegible] علم [illegible] انفقوا علیه حق است [illegible] از خدا و رسول [illegible] اتفاق [illegible]

بوده [illegible] مثل اتفاق [illegible] اهل [illegible] اسلام مثل اتفاق بر وجوب

اصل [illegible] اتفاق [illegible] مثلا و [illegible] اجماع دخول قول

[illegible] دخول او

[illegible] اقوال معلوم [illegible] حکم [illegible] اجماع و [illegible] اتفاق [illegible] علم [illegible]

حاصل [illegible] قول [illegible] علم [illegible] حکم [illegible] کتاب و سنت

[illegible]

... ذکر کرده‌ایم اجماع حجت ... الاجماع حجة ... اجماع اهل ... [illegible]

... اجماع ... [illegible]

... اجماع ... [illegible]

... اجماع سقیفه ... [illegible]

... [illegible] ...

... اجماع ... [illegible]

... الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و

نصله جهنم و ساءت مصیرا ... [illegible]

... المؤمنین ... [illegible]

... سبیل المؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ...

... و من یشاقق الرسول ... [illegible]

... [illegible]

اتفاق نمايد بر حكمي كه مستند ... [illegible] ... ايشان بوده باشد ... [illegible]

اين ... [illegible] ... بعضي كه ... ايشان ... [illegible] ... باشند ... [illegible]

... [illegible] ... كه حكم ... مؤمنين ... [illegible] ... است ... [illegible]

من ... المؤمنين ... سبيل ... المسلمين ... سبيل المؤمنين ... جميع ... [illegible]

متابعت اجماع ... [illegible] ... آن جميع علماء ... اجماع كرده باشند ... [illegible]

اجماع آن ... علم حاصل نشود ... جميع علماء ... واضح كرده است ... علم كه اين علم حاصل

شده است از اجماع حجت نباشد ... [illegible] ... و معلوم است كه ... اهل عصر ... اكتفا ... آنكه

... [illegible] ... ايشان ... [illegible] ... به كتاب و سنت و تمسك ... [illegible]

... [illegible] ... منكر ... نزاعي و خلافي ... ايشان ... [illegible]

... [illegible] ... ايشان ... رسول خدا ... بعض ... [illegible]

... [illegible] ... ايشان ... رسول ... [illegible]

از مؤمنين ... ايشان ... سؤال ... و التسليم و الثاني ... [illegible]

كرده اند ... روايات ... دلالات ... روايات صحيحه ... هر كس ... [illegible]

... [illegible] ... سبيل المؤمنين ... پيغمبر ... اتفاق ايشان ... [illegible]

المسلمين ... [illegible] ... ايشان ... منافقين ... آيه ... [illegible]

ما سواي اين سبيل ... اجماع ... [illegible] ... علماي ... [illegible]

آيه شريفه ... من بعد ما تبين له الهدى ... امير المؤمنين علي عليه السلام ... معني آيه شريفه ... [illegible]

... [illegible] ... طاعت ... [illegible]

... [illegible] ... ايمان ايشان معلوم شود كه

در حقيقت ... [illegible] ... آيه شريفه

... [illegible] ... ايمان ... معلوم ... ايمان نمي‌باشد ... [illegible]

حق تعالى ... [illegible] ... ايمان ... معلوم نمي‌باشد مگر

نزد معصوم ... [illegible] ... آيه شريفه ... اجماع ... [illegible]

مؤمنين ... ائمه طاهرين سلام الله عليهم ... [illegible]

... [illegible] ... امام ... [illegible]

المؤمنين عليه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مكرر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ابتدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible] اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت [illegible] اجماع اهل [illegible]

[illegible] اهل المدینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible] لا تجتمع امتی علی الخطاء [illegible] لا تجتمع امتی علی الضلالة [illegible]

[illegible] ید الله علی الجماعة [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... کان الله لیجمع امتی ... [illegible] ... ولا ... [illegible]

علی ضلالة ... ابو داود ... [illegible] ... ان الله ... [illegible]

ان یخرجکم ... [illegible] ... لا یظهر اهل الباطل علی اهل الحق وان لا یجتمعوا علی ضلالة ... [illegible]

... [illegible] ... ان الله قد اجار امتی ان تجتمع علی ضلالة ... [illegible]

... [illegible] ... من حب المجموع ... [illegible] ...

... ابو داود و ابن ماجه ... در صحاح ... گفته است که این حدیث حسن صحیح است و ابن

حنبل هم در مسند خود ... روایت کرده است ... قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان ربی عز و جل قال یا محمد

انی ... لا اهلکهم بسنة عامة و ان لا اسلط علیهم عدوا من سوی انفسهم فیستبیح بیضتهم ولو اجتمع علیهم من بین

اقطارها ... وان لا اجمعهم علی ضلالة ثم قال و انما اخاف علی امتی الائمة المضلین و اذا وضع فی امتی

السیف لم یرفع عنهم الی یوم القیمة ولا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی بالمشرکین و حتی تعبد قبائل من امتی الاوثان و انه

سیکون فی امتی کذابون ثلثون کلهم یزعم انه نبی و انا خاتم النبیین لا نبی بعدی ولا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا

یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک و در صحیح بخاری ... روایت کرده است که لا تزال من امتی امة قائمة بامر

الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک و در صحیح ... لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم

الساعة و ... ابن ماجه لا تزال طائفة من امتی قوامة علی امر الله لا یضرها من خالفها و در صحیح مسلم ایضا ...

از ... قال النبی صلی الله علیه و آله لا تزال الناس من امتی ظاهرین حتی یاتی امر الله وهم ظاهرون ... کلام آن

... که ... اتفاق ... بر امتی ظاهر ... صریح است در دفع اختلاف و ترک اتفاق ...

باشد ... و موافقت ائمه ضلال ...

... از ایشان که دائما متصف ...

... ایشان ...

ایشان ... از اجماع ... ضلالت و اتفاق ...

اجماع و اتفاق ...

ایشان ... اجماع ... اهل ضلال باشد ...

... اتفاق ...

تلحق قبائل من امتی بالمشرکین ... اجماع ...

... اجماع ... اجماع ...

حال ... صلی الله علیه و آله ...

... در صحیح ... ان الله لا یجمع امتی علی ضلالة و ید الله علی الجماعة

و من شذ شذ فی النار ... و مسلم و ابو داود ... و ابن حنبل در مسند ...

صلی الله علیه و آله روایت کرده ... هذه الامة و هی جمیع فاضربوه

بالسیف کائنا من کان فان ید الله علی الجماعة وان الشیطان مع من فارق الجماعة ...

... پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده ... ان امتی لن تجتمع علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد

الاعظم ... سواد اعظم ...

واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا ...

... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... روایت کرده است ... رسول خدا ... قال ...

ان الامة

اند لا سیما بعد از انکه [illegible] الاجماع [illegible] اسنادها [illegible]
اشتهر که [illegible] اجماع [illegible] باشد که [illegible] باشد الاجماع [illegible] کما [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] الاستدلال [illegible] باشد که [illegible] اجماع [illegible]
اثبات الاجماع طایفة [illegible] جماعة [illegible] حضرات [illegible] اکثر [illegible] میکنند [illegible]
که احتمال ضلال [illegible] باشد علاوه [illegible] باشد [illegible] اجماع [illegible]
است که مراد از اهل حق [illegible] است و باقی [illegible] ایشان [illegible] اجماع [illegible] علی [illegible]
[illegible] ثابت شده است لیکن [illegible] که [illegible] اکثر [illegible]
است و خصوص [illegible] باشد چنانکه ثابت شده است [illegible] که اغلب [illegible] ایشان از [illegible]
در این احادیث [illegible] کرده اند لفظ ضلالت [illegible] خطا [illegible] کلمه ضلالت [illegible] بر خلاف مدعای ایشان میکند و
اما چون [illegible] در اجماع [illegible] اجماع [illegible] ابی بکر [illegible] اختلاف [illegible]
رحمة [illegible] در آن اختلاف علمای ایشان [illegible] میگوییم [illegible] لفظ امتی [illegible] که لا تجتمع
امتی فرموده است [illegible] امت باشد چنانکه [illegible] است که [illegible] امت باشد
ثابت [illegible] باشد لازم آید که اجماع [illegible] باشد [illegible]
بالاتفاق [illegible] صریح [illegible] مذکور است [illegible] ایشان [illegible] لا اجتماع [illegible]
سواد [illegible] مشهور که [illegible] امت باشد [illegible] فی هالک [illegible] میگوییم که [illegible]
[illegible] است [illegible] که لازم آید که [illegible] باشد که [illegible] باشد
هر یکی از [illegible] مستحق [illegible] اجماع عام [illegible]
[illegible] عثمان و اجماع [illegible] اجماع [illegible] علی بن ابی طالب و اجماع [illegible] علی بن ابی طالب
علیه السلام [illegible] صحابه [illegible] اکثر [illegible] اجماع منعقد شد بر قتل عثمان [illegible] عثمان و اهل [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible] علی [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] منعقد شد و اکثر [illegible] میگوییم [illegible] ایشان
[illegible] اجماع [illegible] میگوییم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ایشان [illegible] حتی قال لا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا
یضرهم من خالفهم و قال [illegible] لا تزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتی یاتی امر
الله [illegible] امت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] طائفه [illegible] در این [illegible]
مشهور و معروف [illegible] باشد [illegible] میگوییم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] طائفه [illegible] الله [illegible] امت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] لازم آید که
[illegible] ثابت [illegible] است [illegible]
اهل سنت که [illegible] ابی بکر [illegible] باشد چنانکه [illegible] کتاب ملل و نحل ذکر
کرده است [illegible] ابی بکر و عمر و عثمان [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] اجماع کردند اهل سنت که
[illegible] اثنا عشریه [illegible]
اسلام [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] حکم میکنند [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ذکر کرده اند ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... تفسیر مقاتل بن سلیمان ... [illegible]

عبید قاسم بن سلام و تفسیر علی بن حرب ... و تفسیر ابی صالح ... [illegible]

اهل کرده اند ... از انس بن مالک که گفت ... در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی بود ... ذکر کردیم ...

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... گفتم یا رسول الله ...

او عبادت ... تسبیح و تقدیس و تهلیل ... آن حضرت ... نمی شناسم او را اما ... ذکر کرد ...

... آن حضرت ... آن مرد ... ابی بکر ...

... آن مرد ... شیطان ابو بکر ... داخل

مسجد شد ... رکوع و سجود ... الله ... [illegible]

... ابی بکر و

داخل مسجد شو ... عمر ... گفتم ... داخل شدم بمسجد ... دیدم آن مرد را در

حالت سجده ... گفتم لا والله من ... او را ... بکشم ...

... یا رسول الله من ... فرمود ... صاحب

کار ... یا علی فانک ... یا علی اگر ... امتی ... اختلاف ...

... امیر المؤمنین علیه السلام ... شمشیر ... داخل مسجد ... ندیدم او را ... یا

رسول الله ندیدم او را ... افترقت امة موسی علی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی

النار وتفرقت امة عیسی علی اثنتین وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وستفرق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة

فرقة ناجیة والباقون فی النار فقلت یا رسول الله فمن الناجیة قال المتمسک بما انت واصحابک ... فی ذلک الرجل ...

عظیم ... عن سبیل الله بقوله هذا اول من یظهر من ... البدع والضلالة ابن عباس گوید والله این مرد را نکشت مگر

امیر المؤمنین علیه السلام روز صفین بعد از آن خداوند عالم فرمود له فی الدنیا خزی ... بالقتل ... یوم القیامة عذاب الحریق

ای بقتاله علی بن ابی طالب یوم صفین ... [illegible]

اهل سنت ... که چگونه ... ناجیه علی و شیعیان او است ... [illegible]

... رسول الله ... امتثال ... آن حضرت ... آن مرد ... [illegible]

... [illegible]

... والله لا ... [illegible]

... رسول خدا ... [illegible]

... لطیفه ... [illegible]

... عبد الله بن مسلم بن قتیبه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عدالت [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] ایشان [illegible]

القرآن لا یجاوز تراقیهم یعنی قرآن را بخوانند [illegible] ایشان [illegible] کتاب است [illegible]

ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل نهروان باشند [illegible]

علی حین فرقة من الناس ابو سعید گفت اشهد انی سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی الله علیه و آله واشهد ان علی بن ابی طالب

علیه السلام قاتلهم وانا معه فامر بذلک الرجل فالتمس فاتی به حتی نظرت الیه علی نعت النبی الذی نعته و این خبر نص است در آنکه

علی علیه السلام و شیعه او فرقه ناجیه میباشند [illegible] پیغمبر صلوات الله علیه و آله وصف کرد ایشان را [illegible] اهل نهروان را که

خروج میکنند بر خیر فرقه که علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب او باشند چنانچه ابو سعید شهادت کرد [illegible]

نهروان [illegible] ایشان [illegible] و از جمله آن اخبار است که موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است روایت کرده باسناد

امام محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان و او از احمد بن محمد بن سلیمان از جعفر بن محمد بن یعقوب از صفوان بن یحیی از داود بن

الحصین از عمر بن اذینه از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود پیغمبر که

[illegible] یا علی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است که قوم او سه فرقه شدند فرقه مؤمنون و ایشان حواریون [illegible]

و فرقه دشمن داشتند او را [illegible] و فرقه غلو کردند [illegible]

[illegible] فرقه شیعه تو که ایشان مؤمنون باشند و فرقه دشمنان تو که ایشان [illegible] باشند و فرقه غلو کرده

در تو و ایشان جاحدین و ضالون میباشند [illegible] علی و شیعتک فی الجنة و عدوک والغالی فیک فی النار و حدیث دیگر مسند ابن

مردویه است که از ثقات عامه است [illegible]

و هم چنین [illegible] اهل سنت [illegible] ایشان [illegible]

از ابن [illegible] علی و شیعه او [illegible]

راویان [illegible] علمای عامه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اللهم ادر الحق مع علی حیث دار [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] ایشان بود

و جمل کلام در اهل [illegible] ایشان [illegible]

ما جاء به صلی الله علیه و آله [illegible] ایمان [illegible]

یدخل الایمان فی قلوبهم و قوله تعالی یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و قوله تعالی احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم

لا یفتنون [illegible]

الا ان قالوا آمنا [illegible] ولقد فتنا الذین من قبلهم [illegible]

بعد از ان خلافت باطله ابی بکر ثابت نمی شود ... بتحقیق اجماع ... بر خلافت ابی بکر منعقد ...

[illegible] باشند چنانکه ... اسلام [illegible] ... مسلم شد که ... اشارات

... باشند ... حکم ... مر ...

کسانی که از ... اسلام ... ایمان ... اشارت ... ایشان ... حکم ...

امیر المؤمنین علیه السلام داشتند بجهت خوبیهائی که از ایشان بخصوص مثل بنی امیه و ثابت بن قیس حتی ...

که ... الخیار ... چنانکه ... بنج نفر ... صحابه بودند که ... مثله ...

مر ... صحابه ... که ... ایشان ... باشند و ... ابن ... و

... ایمان ... بار ... ایمان بود ...

... کنند ... کبار صحابه بودند چون

باین مردمان ... آمده ... حنظله بن ... کند ... ابن ... بعد از رحلت حضرت رسول

خدا صلی الله علیه و آله ... شدند ... قوله تعالی و لئن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم شدند چنانکه اخبار کثیره

متواتره از طریق عامه وارد شده است ... از صحابه بعد از وفات پیغمبر ... چنانکه ... ذکر شد انکه آنحضرت

فرمودند ... اصحاب من ... در حوض ... وارد شوند ... انکه ایشان را ... میکشند ... ملئکه که ایشان اصحاب

منند بعد ... وارد شوند ملئکه گویند ... ایشان ... ولکن ... بعد از تو ... کردند و ایشان

بعد از تو مرتد شدند ... طلحه و زبیر ... حالات شان که عامه در ایشان معتقدند

بعد از ... شد و در اسلام ... عهد امیر ... مرتد شدند و ... کامل الایمان ... صاحب ... بودند

مثل ... که ... بیعت ابو بکر ... بیعت بکردند تا آنکه حضرت او را امر کرد که

در ظاهر بیعت کند با او و بعد از امتثال امر حضرت عمر گفت ... بنی ... ابا ذر و عمار و غیر ایشان

که همه ... استقامت ... بیعت ... ذکر کرده است که شانزده نفر ... صحابه بوده است

و ... خلاف شانزده نفر ... مثل امیر المؤمنین و ... سعد بن عباده و اولاد و اتباع او و ... امثال سلمان و

ابو ذر ... و اتباع علی و ... بیعت ... شاید بتفصیل ... ذکر ... اجماع منعقد و متحقق ...

... اجماع دلیل ... و حجیت ... در شرع شریف ... عقل حاکم است ... خلافت ... اطاعت ...

خلافت ... بدلیل است ... بواسطه امر الهی ... دعوی خلافت ... حضرت

رسول کند ... اطاعت ... عالم ... دلیل است ... عقل حکم کند که دعوی او باطل است

و ... هوای نفس و خواهش مردم ... بیعت ... مردم ... رضا و رغبت شد گوییم که

اجماع مردم ... بیعت ... ابن ... نقل کرده است از ابن سعد ... ابراهیم

... عمر ... ابی عبیده ... بیعت کند ... رسول الله صلی الله علیه و آله ابو عبیده گفت ...

... بیعت ... است صدیق و ...

... ابی بکر بعد از ... ابی بکر ... بیعت ... عمر گفت ... ابو بکر گفت

... گفت ... عمر گفت ... ابو بکر ... بیعت کرد ...

المؤلفه اجماع ... خلافت ... علاوه ... اجماع مذکور ... اتحاد

وقت و اجماع بر خلافت ابی بکر ... طول ... حدیث ... ذکر خواهد ... گفت مادام که فاطمه

زهرا زنده بود بیعت ... علی بن ابی طالب واضح شد ... بعد از ان شد و ... شرح مواقف سید شریف نقل شده که خلافت

ابی بکر ... شد و ... اعتقاد ... بیعت ... بیعت ...

بکر حق ... شد و چون خلافت ... حق است ... خلافت ... سید شریف ...

عجیبه

[illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

امام [illegible]

[illegible] معلوم شد که [illegible]

[illegible] و اما آنچه معلوم شد که [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] صحابه [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible] ابی بکر [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] رسول [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] خالد و ابی عبیده و امثال ایشان [illegible] ابی بکر

چنانکه [illegible]

[illegible] رسول [illegible] رسول [illegible] معلوم

[illegible] علی [illegible] صحابه [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] کامل الایمان [illegible] چنانکه ذکر [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] کلام [illegible]

[illegible] علی [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] مقام [illegible]

حضرت رسول [illegible] علی [illegible]

[illegible]

از آن حضرت [illegible] صحابه [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] رسول خدا [illegible]

علی [illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] علی [illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت [illegible] گوییم [illegible] این کلام [illegible]

[illegible] بخلاف حضرت [illegible]

[illegible] اگر گویند [illegible] خلافت لازم است [illegible] عالم و عامی [illegible] باشد

[illegible] گوییم [illegible] در اصول [illegible] حضرت رسول صلعم بعد از تبلیغ و اقامت [illegible] وضع [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] **مؤلف گوید** که [illegible] مسئلهٔ امامت [illegible] فروع دین [illegible] و لهذا این جواب [illegible] این مقام [illegible]

الا آنکه [illegible] کردیم که مسئلهٔ امامت [illegible] اصول دین است اگر گوید [illegible] اسلام [illegible] جواب

گوییم که این خلاف [illegible] معلوم است [illegible]

[illegible]

و سلطنت و خلافت حضرت [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در این باب [illegible]

[illegible] خلافت حاصل [illegible] و سلطنت [illegible]

و علمت معلوم است [illegible]

[illegible]

خلافت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] اسلام [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلعم

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

کرده [illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مؤلف [illegible] در اوّل کتاب ملل و نحل [illegible]

[illegible] ما فرقهٔ من النبی صلی الله

[illegible]

[illegible]

عدالت ... [illegible] ...

المنافقون ... ظهور الاسلام ... الشاذ ... [illegible] ...

فصارت الاعتراضات ... الشبهات ... [illegible] ...

احادیث ... [illegible] ...

تمام ... [illegible] ...

اعتراضات شیعه ... [illegible] ... ازان تمام کرده ...

نزاعت که بعد از وفات ... [illegible] ... اختلاف ... واقع شد

اختلافات ... [illegible] ... بر کلمات ... [illegible] ... علی انکه

این کلمات ... [illegible] ... چند که اکثر این اختلافات ... اول امر ...

سید ... [illegible] ... اول ... شیعه ...

و ... [illegible] ... مقام انتقام ... اول ... واقع شد ... روایت محمد بن اسمعیل البخاری

باسناد عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم وجعه قال ایتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا

بعده ابدا فقال عمر ان رسول الله قد غلب علیه الوجع وعندنا ... هذا الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله وکثر اللغط فقال

النبی قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا وبین کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

اکثر ... [illegible] ... ابو عبد الله ... [illegible] ... داشته

... [illegible] ... رسول ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... العوام ... [illegible] ... ابو عبد الله ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ابن عباس ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ...

کتاب الله ... [illegible] ... کتاب الله ... [illegible] ...

در ... [illegible] ... ابو بکر و عمر ... [illegible] ...

... یوم القیامة ... [illegible] ... معلوم شد ... [illegible] ...

و اکثر ... [illegible] ... معلوم ... [illegible] ... عن الهوی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

احد من ... المهاجرین والانصار ... ابو بکر و عمر ... [illegible] ...

المهاجرین والانصار ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ...

... [illegible] ... ابو بکر و عمر ... [illegible] ...

[illegible] ابو بکر [illegible] رسول الله [illegible] ابو بکر و عمر [illegible]

[illegible] ابو بکر و عمر و ابو عبیدة **مؤلف گوید** [illegible]

[illegible] چنانکه غزالی در کتاب احیاء العلوم گفته [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] چنانکه در [illegible] ابو بکر [illegible] عمر [illegible] ابو بکر و ابو عبیدة [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

چنانکه [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان باشد [illegible] انبیا خلاف [illegible] چنانکه [illegible]

غزالی ذکر کرده اند که قال عمر بن الخطاب من قال ان محمداً مات قتلته بسیفی هذا وانما رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم

وقال ابو بکر بن ابی قحافة من کان یعبد محمداً فقد مات ومن یعبد الله فانه حی لا یموت وقرء هذه الآیة وما محمد الا رسول

قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرجع القوم گویا ابو بکر در اینجا عمر را [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] شاهد [illegible] که هرگاه محمد [illegible] ابو بکر [illegible] اعقاب

[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] اعتقاد [illegible]

که عمر گفت [illegible] خلاف [illegible] فی موضع دفنه فاراد اهل مکة من المهاجرین رده الی مکة واراد اهل

المدینة دفنه بالمدینة واراد جماعة رده الی مقابر الانبیاء ببیت المقدس ثم اتفقوا علی دفنه فی موضع الآن مؤلف گوید

این خلاف [illegible] با خلافت [illegible] مهاجر و انصار [illegible] در آن روز در قصد امارت و خلافت افتاده [illegible]

که خلاف کرده باشند [illegible] منا امیر و منکم امیر چنانکه [illegible] خلاف

بینهم فی الامامة واعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل فی الامامة فی

کل زمان وقد سهل الله تعالی ذلک فی الصدر الاول فاختلف المهاجرون والانصار فقالت منا امیر ومنکم امیر الی ان قال و

بعد کلام قال عمر [illegible] مد یدی الیه فبایعته وبایعه الناس وسکنت النائرة [illegible] معلوم [illegible] در آن روز مردم که در

مدینه مشغول امر [illegible] امام [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] امامت ابو بکر [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] خدای تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها

ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] من بنی هاشم [illegible]

علی علیه السلام [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] مردم [illegible]

[illegible] بخاری و مسلم در صحیح خود [illegible] روایت کرده

است [illegible] البخاری ومسلم فی صحیحیهما الذین هما

[illegible] ... فلا يغترن امرء ان يقول ان بيعة ابي بكر كانت فلتة فتمت الا وانها قد كانت كذلك الا ان الله وقى شرها وليس
منكم اليوم من تقطع اليه الاعناق مثل ابي بكر وانه كان من خيرنا حين توفي رسول الله ص ان عليا والزبير ومن معهما تخلفوا في
بيت فاطمة وتخلفت الانصار عنا باسرها في سقيفة بني ساعدة واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت له يا ابا بكر انطلق بنا الى
اخواننا من الانصار فانطلقنا نؤمهم حتى لقينا رجلان صالحان فذكرا لنا الذي صنع القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد
اخواننا من الانصار فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم واقضوا امركم يا معشر المهاجرين فقلت والله لنأتينهم فانطلقنا حتى جئناهم
في سقيفة بني ساعدة فاذا هم مجتمعون واذا بين ظهرانيهم رجل مزمل فقلت من هذا فقالوا سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا وجع
فلما جلسنا قام خطيبهم فاثنى على الله بما هو اهله وقال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم يا معشر المهاجرين رهط
منا وقد دفت دافة منكم اي دب قوم منكم بالاستعلاء والترفع علينا تريدون ان تخزلونا من اصلنا وتحضنونا من الامر [illegible]
عنه [illegible] فلما سكت اردت ان اتكلم وقد زورت مقالة اعجبتني اردت ان اقولها بين يدي ابي بكر وقد كنت
اداري منه بعض الحد وهو كان احلم مني واوقر فقال ابو بكر على رسلك فكرهت ان اغضبه وكان اعلم مني والله ما ترك من كلمة
اعجبتني في تزويري الا قالها في بديهته وافضل حتى سكت فقال اما بعد فما ذكرتم من خير فانتم اهله ولم تعرف العرب هذا
الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي
عبيدة بن الجراح فلم اكره مما قال غيرها وكان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم احب الي من ان اتأمر على قوم فيهم
ابو بكر فقال قائل من الانصار وهو الحباب بن المنذر انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش
وكثر اللغط وارتفعت الاصوات حتى خشينا الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون
ثم بايعه الانصار اما والله ما وجدنا فيما حضرنا امرا هو اقوى من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم تكن بيعة ان يحدثوا
بعدنا بيعة فاما ان نبايعهم على ما لا نرضى واما ان نخالفهم فيكون فيه فساد [illegible] من كلمات [illegible] عمر است
که بیان او کرده است چند چیز دیگر هم ذکر کرده است که دلالت میکند بر اغتشاش مجلس سقیفه و عدم رضای اهل مجلس
بیعت ابی بکر بلکه [illegible] عمر [illegible] تمام شده است [illegible]
شود و عمر را [illegible] دست خود [illegible] ابوبکر داده امر خلافت را تمام کرده است بلکه از کلمات علمای
خود شان ظاهر میشود که اگر عمر در آن مجلس بیعت برای ابی بکر نمیکرد کسی بیعت نمیکرد چنانکه ابن ابی الحدید که از معتزلی علمای
معتزله [illegible] در شرح نهج البلاغه گفته است لولم یبایع عمر ابا بکر لم یبایع ابا بکر احد [illegible] ثابت است
ظاهر میشود [illegible] امر خلافت [illegible] حیله کرد [illegible] چنانکه از
[illegible] خود احمد روایت کرده است که انه بعد شهر نادى في الناس الصلوة جامعة وهي اول صلوة نادى بها بعد ذلك
ثم خطب فقال ايها الناس وددت ان هذا كفانيه غيري ولئن اخذتموني بسنة نبيكم ما اطيقها ان كان لمعصوما من الشيطان وان
كان لينزل عليه الوحي من السماء [illegible] ووالله [illegible] هذا الامر وانا له كاره ووالله لوددت ان بعضكم
كفانيه الا وانكم ان كلفتموني ان اعمل فيكم بمثل عمل رسول الله ص لم اقم به كان رسول الله ص عبدا اكرمه الله بالوحي وعصمه
من [illegible] الا وانما انا بشر ولست بخير من احدكم فراعوني فاذا رأيتموني استقمت فاتبعوني وان رأيتموني زغت فقوموني واعلموا ان
لي شيطانا يعتريني فاذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني لا اؤثر في اشعاركم وابشاركم [illegible] از قول خليفه اول [illegible]
نقل کرده [illegible] شیعه است [illegible] اقدام بر امر خلافت [illegible] چنانکه
[illegible]
[illegible] ارباب الکشف [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] علی الاطلاق [illegible] کرده [illegible] مقام ذکر [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] ابو علی الحسین [illegible]

مامون [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] یحیی [illegible]

کسی که [illegible] طاعت [illegible] امامت [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] یحیی [illegible] مامون [illegible] جواب [illegible] یحیی گفت عفو کند امیر المؤمنین

[illegible] یا ابا الحسن [illegible]

از ائمه [illegible] که ایشان دروغگو بودند [illegible] اگر گمان کنند که ایشان دروغگو بودند [illegible]

امامت برای کاذب نیست و اگر گمان کنند که ایشان راستگو بودند پس اول ایشان گفته است ولیت [illegible] برای شما [illegible]

انکه بهتر از شما نیستم [illegible] ایشان گفته است که بیعت ابی بکر فلته [illegible] هر که مثل آن [illegible] بکشید او را [illegible]

[illegible] برای کسی که مثل آن بکند [illegible]

[illegible] علم [illegible] و جمیع فضایل و هر که [illegible] باشد [illegible] و چگونه قبول کرد [illegible] عهد

او برای [illegible] شیطانی [illegible]

[illegible]

راستگو باشد یا دروغگو [illegible] یحیی جواب [illegible] مامون [illegible] کلام [illegible]

[illegible] سقیفه [illegible] اهل سنت [illegible] ذکر کرده اند و مسلم و مشهور است [illegible] ایشان

از جمله در کتاب استیعاب ابن عبد البر و کتاب [illegible] و روضة الصفا ذکر کرده اند [illegible]

که سعد [illegible] بیعت ابی بکر تخلف کردند [illegible]

از صحابه [illegible] ابی بکر [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خالد بن [illegible] و بریده

اسلمی و ابی بن کعب و خزیمه ذو الشهادتین و ابو الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله انصاری و

حذیفة الیمانی و سعد بن عباده و قیس بن سعد و عبد الله بن عباس [illegible]

کلمات ایشان ظاهر [illegible] ابن عبد ربه در کتاب عقد در ترجمه مقتل عثمان روایت کرده است از

ابی بکر بن ابی شیبه که گفت کتب اصحاب محمد [illegible] عثمان [illegible] الناس منه فقالوا من یذهب بها الیه قال عمار انا اذهب بها الیه

فلما قرأها قال ارغم الله انفک قال و انف ابی بکر و عمر [illegible] کلام عمار [illegible]

[illegible] روایت کرده است [illegible] مؤلف مروج الذهب در ترجمه [illegible] قال لما بویع عثمان قام عمار بن

یاسر فی المسجد فقال یا معشر قریش اما اذا صرفتم هذا الامر عن اهل بیت نبیکم ههنا مرة و ههنا مرة فما انا بآمن ان ینزعه

الله منکم [illegible] من اهله و وضعتموه فی غیر اهله [illegible] خالد بن سعید بن العاص

[illegible] در کتاب کنز العمال [illegible] ابی بکر [illegible] روایت کرده است [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

[illegible] سلام کرد [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

ابو بکر [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعتدال کرده ... [illegible]

که عمر تصریح ... ابو بکر ... [illegible]

بر بیعت ... ابو بکر ... [illegible]

در جزو سادس شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از کتاب موفقیات زبیر بن بکار نقل کرده است ... [illegible]

مردم بیعت کردند با ابی بکر آمدند به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون ... [illegible]

انصار و قومی از مهاجرین اجماع کردند و معاتبه نمودند ... عبد الرحمن بن عوف گفت ای جماعت انصار ... [illegible]

شما هر چند با فضل و نصرت و سبقت هستید و لکن نیست میان شما مثل ابو بکر و عمر و نه مثل علی علیه السلام و نه مثل ابی عبیده ... [illegible]

... گفتند که ما انکار نمی‌نماییم فضل کسانی را ... ای عبد الرحمن ... سعد بن عباده

... رسول خدا ... [illegible]

... منا امام العلماء ... رسول الله ... [illegible] ... بن ثابت

... [illegible]

... علی بن ابی طالب علیه السلام ... ابو بکر را

... ابن ابی الحدید

... [illegible]

... مهاجرین و انصار ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

... انما احدثتم الخلافة بالنبوة ... و لو طلبنا هذا الامر الذی نحن اهله لکانت کراهة

الناس لنا اعظم من کراهتهم لغیرنا حسدا منهم لنا و حقدا علینا و انا لنعلم ان عند صاحبنا عهدا هو ینتهی الیه ...

کلام معلوم ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... رسول الله ... فی سبیل الله و کان ... فی کل عام ... [illegible]

علیه السلام و کان ... [illegible]

... ابن ابی الحدید ... در شرح

... علی بن ابی طالب ع

... اصبتم الخبر و لکن اخطأتم المعدن ...

اصبتم ذا السن منکم و لکن اخطأتم اهل بیت نبیکم اما لو جعلتموها فیهم ما اختلف منکم اثنان و لاکلتموها رغدا ...

ابن ابی الحدید ... هذا الخبر هو الذی رواه المتکلمون فی باب الامامة عن سلمان ... انه قال کردید

و کردید ... اسلمتم و ما اسلمتم ... اصبتم و اخطأتم ...

صواب کردید ... ابن ابی الحدید

... [illegible]

... انکار کرده

... علی بن ابی طالب علیه السلام ... فاطمه زهرا علیها السلام ...

... در شرح نهج البلاغه ... الآثار و الاخبار فی هذا الباب کثیرة جدا

[illegible]

[illegible] الامامة ... يقولون ان النبي صلى الله عليه وآله نص على امير المؤمنين عليه السلام نصا صريحا جليا ... بحضرة
الجمع ... ولا ... من الاخبار الواردة ... على الناس ... من النص عليه بالخلافة ... الامة
والمسلمين ان يسلموا عليه بذلك فسلموا عليه بها وصرح لهم في كثير من المقامات بانه خليفة عليهم من بعده وامرهم
بالسمع والطاعة له ولا يرتاب المنصف اذا سمع ما جرى لهم بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يكن هذا النص ولكن قد علم
المرتضى في العقول ... كان هذا التعريض والتلويح وكتابه وقول عن تصريح وحكم عن ... سوف ... ذكرناها وجميع ... بعض
التصريح ... كه گفته است ... الامور المستنكرة المستبعدة التي يذكرها الشيعة من ارسال قنفذ الى بيت فاطمة عليها السلام
وانه ضربها بالسوط فصار في عضدها كالدملج وبقي اثره الى ان ماتت وان عمر ضغطها بين الباب والجدار فصاحت يا ابتاه يا
رسول الله فالقت جنينا ميتا وجعل في عنق علي عليه السلام حبل يقاد به وهو يعتل وفاطمة عليها السلام خلفه تصرخ وتنادي
بالويل والثبور وابناه حسن وحسين عليهما السلام معهما يبكيان وان عليا لما احضر سألوه البيعة فامتنع فتهدد بالقتل فقال اذن
تقتلون ... گرده كرد اخر گفته است فكله لا اصل له عند اصحابنا ولا يثبته احد منهم ولا رواه اهل الحديث ولا يعرفونه و
انما هو شيء تنفرد الشيعة بنقله ... عليكم كسيكه ابن ابي طالب را ... انكار كند چگونه شيعه گفته منبوذ وظاهر آن
است كه ... ابن ابي الحديد ... در بعضي از مراتب قائل ... شده است لهذا ... كرده اند مثل انكه در
اوائل كتاب شرح نهج البلاغه گفته است واما عسكر الشام بصفين فانهم هالكون كلهم عند اصحابنا لا يحكم لاحد منهم الا بالنار
لاصرارهم على البغي وموتهم عليه رؤساؤهم والاتباع جميعا چون ... ظاهر ميشود كه معويه واصحاب او در جهنم خوا
هند بود ... احوال المؤمنين ... محمد بن ابي بكر ... احوال المؤمنين ... ابن ... است
... ابن ... او ... عليه السلام ... علي بن ابي طالب عليه السلام وابي
بكر وعمر وعثمان چنانكه گفته است ... اهل سنت جماعت ... واما نحن فنذهب الى
ما ذهب اليه شيوخنا البغداديون من تفضيله عليه السلام وقد ذكرنا في كتبنا الكلامية ما معنى الافضل وهل المراد
به الاكثر ثوابا ام الاجمع لمزايا الفضل والخصال الحميدة وبينا انه عليه السلام افضل على التفسيرين معا ... كار
... چنانكه در ... شيخ ... عبد الله بن احمد بن محمد بن عبد الله بن ابي ... الموصلي
شافعي ... در ... مسند احمد بن حنبل گفته ان عمرو بن حريث وخالد بن عرفطة وقيس بن الوليد بن الشمس ...
وابا بردة بن ابي موسى الاشعري شهدوا على ان حجر بن عدي ... والطعن ... الخليفة ودعى الى حرب امير المؤمنين
وزعم ان هذا الامر لا يصلح الا في آل ابي طالب عليه السلام ... مذكور ... گفته است ابن ابي الحديد نقل
كرده است ... سلم لنا علينا ... المبارك ... الموقر الموحد ... لا ... لا ...
موفقا ... واحفظ ... فيه ... ثم ارتضاه بعده وصيا ...
... مدعو لابد ... ابو عمر ... ابن عمر ... الاصابة ...
كه طريق ... امير المؤمنين عليه السلام ... معاويه ... احل ... وگفت يا معاويه
ان الدنيا عنك زائلة وانك راجع الى الآخرة واني اشهدك الله ان تفارق جماعة هذه الامة وان لا تشق عصاها بينها ؛
معاويه گفت ... ابن ... علي بن ابي طالب عليه السلام ... ابو عمر گفت ...
... اسلام ... معاويه گفت
... عثمان والله لا افعل ذلك ... الخلافت ... الافضل چنانكه
... عليه السلام گفته است ...
حضرت ... امير المؤمنين رضي الله عنه ... رسول الله ...
... الحمد لله على ... ابن ... ؛

حضرت

فاحكم بيننا بالحق وانت خير الحاكمين ... قال الله تعالى انه ... فاعلموا ان امرنا اهل البيت ... فيها
امرنا بما فيه امرنا ... وعدنا اهلها الناس بالبيعة ... المعدن الكافي بالنقل ... وصلى الله على كل نفس
تكون فينا نسئلها بالحق ... ما اللّه الذي هو ... الامام لا ينبغي ... فالكفر ... فهذا قول
ابن جلالد اصحاب كرد ... علي ابن ابي طالب ... صدر اوعلي مرا ... ابو بكر را از اصحاب رسول خدا ... اين سخن
در كتاب جوامع التهذيب ... علي عليه السلام گفته است ... ابن قتيبة ... گوید ... عثمان ... آورده است
كه در روز سقیفه علي بن ابي طالب عليه السلام ... بيعت كنند ... ابو بكر را ...
بالانصار منبر رسول الله ... علي النبي ... ثم قال ايها الناس ان الناس قد بايعوا ابا بكر ... وانا ...
علينا ... وانه فو الله لنحن اهل الحق ... ولانه ... منهم ... يوم القيامة ... على ...
وقال اللهم اشهد ... علينا فقال الحمد لله الذي ... الى هذا اليوم واخرج اخبار ... المقداد بن الاسود ... اكثر
كتاب ... اخرجه ... عثمان بن عفان ... فقال ... مثل ما اوذي به اهل هذا البيت بعد
نبيهم فقال له عبد الرحمن بن عوف ما انت وذلك يا مقداد بن عمرو ... والله لا احبهم بعد رسول الله ... وان الحق معهم
وفيهم يا عبد الرحمن بن عوف فانا عجبي من قريش ... اصفقوا على نزع سلطان رسول الله ... من ايديهم اما وايم الله لو
اجد على قريش انصارا لقاتلتهم كقتالي اياهم يوم بدر ... اخبار ... بن ... شهادت ... اولى الامر ...
الامر اهل بيت النبي ... فرج ... عثمان ... انصار ... اكثرنت
قلما ... طويلة وهي ... الامور الاشايم ... الامر الذي
... ولكن لنا الامر والحق هاشم ... وكلمات ظاهره ... ايشان
... انها ... علي بن ابي طالب عليه السلام ... ابن
... صحيح بخاري ... ابو بكر ... دعوى ...
... ابو بكر ... دعوى ...
از حضرت امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ... كلمات ... انواع ...
... شيعه ... ايشان را
... كتب ... سير و تواريخ و احاديث
اخبار ... صحيح بخاري ... ملاحظه ... داريم
... رضي الله عنه ... كه
عبد الله بن عباس ... قال كنت ... عبد الرحمن بن عوف فبينما ... وهو عند عمر بن الخطاب في آخر حجة حجها اذ رجع الي عبد الرحمن فقال
لو رأيت رجلا اتى امير المؤمنين اليوم فقال يا امير المؤمنين هل لك في فلان يقول لو قد مات عمر لقد بايعت فلانا فوالله ما كانت
بيعة ابي بكر الا فلتة فتمت فغضب عمر ثم قال اني ان شاء الله لقائم العشية في الناس فمحذرهم هؤلاء الذين يريدون ان يغصبوهم امورهم
قال عبد الرحمن فقلت يا امير المؤمنين لا تفعل فان الموسم يجمع رعاع الناس وغوغاءهم فانهم هم الذين يغلبون على قربك حين
تقوم في الناس وانا اخشى ان تقوم فتقول مقالة يطيرها عنك كل مطير وان لا يعوها وان لا يضعوها على مواضعها فامهل حتى
تقدم المدينة فتقول ما قلت متمكنا فيعي اهل العلم مقالتك فقال عمر اما والله لاقومن بذلك اول مقام اقومه بالمدينة قال ابن
عباس فقدمنا المدينة في عقب ذي الحجة فلما كان يوم الجمعة عجلت بالرواح حين زاغت الشمس ... سعيد بن زيد ... الى ركن
المنبر فجلست حوله تمس ركبتي ركبته فلم انشب ان خرج عمر فلما رأيته مقبلا قلت لسعيد ليقولن العشية مقالة لم يقلها منذ
استخلف فانكر علي وقال ما عسيت ان يقول ما لم يقل قبله فجلس عمر على المنبر فلما سكت المؤذنون قام فاثنى على الله تعالى ...
قال اما بعد فاني قائل لكم مقالة قد قدر لي ان اقولها ... انه بلغني ان قائلا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا
فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها ...

[illegible]

[illegible] ... وتخلف عنا الانصار باجمعها في سقيفة بني ساعدة ... واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابي بكر انطلق
بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان صالحان فذكرا ما تمالأ عليه القوم فقالا اين
تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت والله لناتينهم فانطلقنا حتى
اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا فقالوا سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا يوعك فلما
جلسنا قليلا تشهد خطيبهم ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم معشر المهاجرين رهط منا وقد دفت
دافة من قومكم فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا وان يحضنونا من الامر فلما سكت اردت ان اتكلم وكنت زورت مقالة
اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر على رسلك فكرهت ان
اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو احلم مني واوقر ... ثم قال ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل ولن يعرف العرب هذا الامر الا لهذا
الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة
بن الجراح وهو جالس بيننا ... فقال قائل الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر
قريش فكثر اللغط وارتفعت الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه
المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعد بن عبادة
قال عمر وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امرنا اقوى من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم تكن بيعة ان يبايعوا رجلا منهم
بعدنا فاما تابعناهم على ما لا نرضى واما ان نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا
الذي بايعه تغرة ان يقتلا انتهى عبارة صحيح البخاري و حميدي در جمع بين الصحيحين در حديث ... از مسند عمر روايت كرده است
و اين حديث را ابن اثير در جامع الاصول ... و سيوطي در جامع كبير در مسند عمر بن خطاب ... روايت كرده و از كتاب مسند
احمد بن حنبل و از كتاب بيهقي و از كتاب غريب ابي عبيد ... در ... صحيح مسلم و بخاري و هكذا ... روايت كرده اند
و ... في الجملة ذكر ... و در نهايه ابن اثير بعد از ذكر اين حديث در جامع الاصول تفسير كرده است ... فلتة ...
و ... عمر ان بيعة ابي بكر كانت فلتة وقى الله شرها اراد بالفلتة الفجأة ومثل هذه البيعة جديرة بان تكون مهيجة للشر و
الفتنة فعصم الله من ذلك ووقى والفلتة كل شيء فعل من غير روية وانما بودر بها خوف انتشار الامر وقيل اراد بالفلتة
الخلسة اي ان الامامة يوم السقيفة مالت الى توليها الانفس ولذلك كثر فيها التشاجر فما قلدها ابو بكر الا انتزاعا من الايدي
... وقيل الفلتة اخر ليلة من الاشهر الحرم فيختلفون فيها من الحل هي ام من الحرم ... الى درك الثار وكثر الفساد
... ايام ... الاشهر الحرم ... بالفلتة في وقوع الشر ... العرب ... در جامع الاصول
... مضاف محذوف تقديره ... تغرة ان يقتلا ...
ومعنى الحديث ان البيعة حقها ان تقع صادرة عن المشورة والاتفاق فاذا استبد رجلان دون الجماعة فبايع احدهما الاخر
فذلك تظاهر منهما بشق العصا واطراح الجماعة فلا يكونا معذورين من الطائفة التي تقوم على بيعة الامام منها لانه ان عقد لواحد
منهما ... العقد ... البيعة التي احدثت الجماعة من التهاون بهم والاستخفاف ... تغرة ان يقتلا ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بسند ابی بکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... کرده ... [illegible]

[illegible]

لابد است بر کتابیکه فاروق اعظم را مذمت مینماید خلیفه برحق میخوانند ... [illegible] ... که او کاذب

بوده ... [illegible] ... ابی بکر ... [illegible]

[illegible] ... اجماع ... [illegible]

اجماع صحیح آنست که ... [illegible]

[illegible] ... کلام حضرت خلیفه ثانی ... [illegible] ... اهل شوری ... [illegible]

اجماع ... [illegible] ... اهل حل و

عقد ... [illegible]

[illegible] ... اجماع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... لا تجتمع امتی علی الخطا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت خلیفه ثانی ... حضرت خلیفه اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

فقال ابا بکر [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] شروع کردیم [illegible] ذکر ابی بکر و عمر [illegible]

[illegible] علی ابی بکر فقال الا [illegible] والله [illegible] الرجل [illegible] ابی بکر [illegible]

علی الشیعی [illegible] الفلتة التی وقی الله شرها [illegible]

یقول [illegible] الناس [illegible] عمر [illegible] ابی بکر فقال الرجل [illegible] یا ابا عمرو

فقال الشیعی [illegible] عمر بن الخطاب علی رؤس الاشهاد [illegible] فنهض الرجل مغضبا [illegible] فی الکلام [illegible]

انهم فقال [illegible] الشیعی [illegible] هذا الرجل [illegible] هذا الکلام علی الناس [illegible] والله لا احل [illegible]

[illegible] علی رؤس المهاجرین والانصار [illegible] کلام [illegible]

[illegible] خلیفه ثانی [illegible]

با ابی بکر [illegible] صحیح بخاری [illegible] هذا الکلام [illegible]

مقام التوجیه [illegible] فلتة [illegible] کان [illegible]

[illegible] الواقعة [illegible] این کلام [illegible]

کلام ازاو صادر شد قول عمار بن یاسر [illegible]

ولکن [illegible]

[illegible]

و عثمانی [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

در خلیفه ساختن ابی بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

المؤمنین ع [illegible]

[illegible]

از علمای سیر [illegible]

[illegible] کتاب السیاسة والامامة است که تصنیف عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری در کتاب مذکور از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده است [illegible]

عن ابن عباس [illegible] اجتمعت الانصار الی سعد بن عبادة فی سقیفة بنی ساعدة فقالوا ان رسول الله قد قبض

فقال سعد لابنه [illegible] انی لا استطیع ان اسمع الناس کلامی [illegible] ولکن تلق منی قولی فاسمعهم فقال سعد بعد ان حمد الله تعالی واثنی

علیه یا معشر الانصار ان لکم سابقة فی الدین و فضیلة فی الاسلام لیست لقبیلة من العرب ان رسول الله لبث فی قومه بضع

عشرة سنة یدعوهم الی عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما آمن به من قومه الا قلیل و الله ما کانوا یقدرون علی ان یمنعوا رسول

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا يستقيم [illegible]

واعطوا [illegible] هذا

الأمر [illegible] هذا الأمر منا

[illegible] ثم أرادوا الكلام بينهم فقال [illegible]

[illegible]

بلغت [illegible] فقال [illegible]

[illegible] أبو عبيدة [illegible]

كنت [illegible] أبو بكر [illegible] فقال إن الله بعث محمدا [illegible]

[illegible] أبي بكر [illegible]

لقينا أبا عبيدة بن الجراح فانطلقوا حتى [illegible] سقيفة بني ساعدة وفيها رجل من أشراف الأنصار سعد بن عبادة فأراد

عمر أن يبدأ بالكلام وقال خشيت أن يقصر أبو بكر عن بعض الكلام فقال له أبو بكر على رسلك فستكفى الكلام فتشهد أبو بكر

وانصت الناس فقال إن الله جل ثناؤه بعث محمدا بالهدى ودين الحق فدعا إلى الإسلام فأخذ الله بنواصينا وقلوبنا إلى ما دعا

إليه فكنا معشر المهاجرين أول الناس إسلاما والناس لنا في ذلك تبع ونحن عشيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن مع ذلك أوسط العرب أنسابا

ليست قبيلة من قبائل العرب إلا ولقريش فيها ولادة وأنتم أنصار الله الذين آويتم ونصرتم وأنتم إخواننا في كتاب الله وشركاؤنا في

دين الله والله ما كنا في خير قط إلا كنتم معنا فأنتم أحب الناس إلينا وأكرمهم علينا وأحق الناس بالرضا بقضاء الله والتسليم

لأمر ما ساق الله إلى إخوانكم من المهاجرين وأنتم أحق الناس أن لا يكون انتقاض هذا الأمر على أيديكم وأن لا

تحسدوا إخوانكم على خير ساقه الله إليهم وإنما أدعوكم إلى أبي عبيدة أو عمر وكلاهما قد رضيت لكم ولهذا الأمر وكلاهما له أهل

فقال عمر وأبو عبيدة ما ينبغي لأحد من الناس أن يكون فوقك يا أبا بكر أنت صاحب الغار ثاني اثنين وأمرك رسول الله صلى الله عليه وسلم

بالصلاة فأنت أحق الناس بهذا الأمر فقال الأنصار والله ما نحسدكم على خير ساقه الله إليكم وإنا لكما وصفت يا أبا بكر ولكنا

نشفق مما بعد اليوم ونحذر أن يغلب على هذا الأمر من ليس منا ولا منكم فلو جعلتم اليوم رجلا منا ورجلا منكم بايعنا ورضينا

فقام أبو بكر فحمد الله تعالى وقال إن الله بعث محمدا رسولا إلى خلقه شهيدا على أمته ليعبدوه ويوحدوه فعظم على العرب أن يتركوا

دين آبائهم فخص الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه والإيمان به والمواساة له والصبر معه على الشدة من قومهم وإذلالهم و

تكذيبهم إياهم فإنهم أول من عبد الله في الأرض وأول من آمن بالله ورسوله وهم أولياؤه وعشيرته وأحق الناس بهذا الأمر

من بعده لا ينازعهم فيه إلا ظالم وأنتم يا معشر الأنصار من لا ينكر فضلكم [illegible] فليس أحد بعد المهاجرين الأولين عندنا

بمنزلتكم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء لا نفتات دونكم بمشورة ولا نقضي دونكم الأمور فقام الحباب بن المنذر الأنصاري فقال يا معشر

الأنصار املكوا على أيديكم فإن الناس في فيئكم وظلالكم ولن يجترئ مجترئ على خلافكم ولن يصدر الناس إلا عن رأيكم أنتم

أهل العز والثروة وأولو العدد والنجدة وإنما ينظر الناس ما تصنعون فلا تختلفوا فتفسد عليكم أموركم وتقطع أموركم وإن أبى

القوم فمنا أمير ومنكم أمير فقام عمر بن الخطاب فقال هيهات لا يجتمع سيفان في غمد واحد إنه والله لا ترضى العرب أن تؤمركم

ونبيها من غيركم ولا تمتنع العرب أن تولي هذا الأمر إلا من كانت النبوة فيهم وأولو الأمر منهم لنا بذلك على من خالفنا الحجة الظاهرة

والسلطان المبين من نازعنا سلطان محمد ونحن أولياؤه وعشيرته إلا مدل بباطل أو متجانف لإثم أو متورط في هلكة

ويذكر أن أبا بكر قال لسعد بن عبادة لقد علمت يا سعد أن رسول الله قال وأنت قاعد قريش ولاة هذا الأمر

فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم [illegible]

[illegible] فقام الحباب فقال يا معشر الأنصار املكوا على أيديكم ولا تسمعوا مقالة هذا وأصحابه فيذهبوا

بنصيبكم من هذا الأمر وإن أبوا عليكم ما سألتموه فأجلوهم عن بلادكم وتولوا هذا الأمر عليهم فأنتم والله أولى

[illegible]

منها الامير منهم ... لهذا الامر لم يكن ... [illegible]

انا ابو بكر ... [illegible] ... ولسنا لا نرجع ... [illegible]

كان الصحابة والنبي ... لكن ... كلام ... [illegible]

كاملة ... بكر ابن ابي قحافة ... بعد ... فقال عمر ابسط يدك ... فقال ... والله ... [illegible]

... فقام ابو عبيدة فقال يا معشر الانصار انكم اول من نصر وآوى فلا تكونوا اول من بدل وغير فلما رأى بشير بن سعد الانصاري ما اتفق عليه قومه من تأمير سعد بن عبادة وكان حاسدا لسعد وكان من سادات الخزرج فقال يا معشر الانصار ... فقام بشير بن سعد فقال يا معشر الانصار وهكذا ... انا والله وان كنا اولوا الفضيلة في جهاد المشركين والسابقة في الدين ما اردنا به الا رضا ربنا وطاعة نبينا والكدح لانفسنا وما ينبغي ان نستطيل بذلك على الناس ولا نبتغي به عوضا من الدنيا ثم ان محمدا رجل من قريش وقومه احق بميراثه وتولي سلطانه وايم الله لا يراني الله انازعهم هذا الامر ابدا فاتقوا الله ولا تخالفوهم ولا تنازعوهم ... ابو اسحاق ... ان الانصار لما فاتها ما طلبت من الخلافة قالت او قال بعضها لا نبايع الا عليا انتهى فقام ابو بكر فدعاهم الى الجماعة ونهاهم عن الفرقة وقال اني ناصح لكم في احد هذين الرجلين ابي عبيدة بن الجراح او عمر بن الخطاب فقالا معاذ الله ان يكون ذلك وانت بين اظهرنا انت احقنا بهذا الامر واقدمنا صحبة لرسول الله صلعم وانت افضل المهاجرين وخليفة النبي في الصلاة وهي افضل دين المسلمين فمن ذا الذي ينبغي له ان يتقدمك او يتولى هذا الامر عليك ابسط يدك نبايعك ... عبد الجبار ... ذكر كرده على ما ذكره في ... ان ابا بكر لما ذكر ان بايعوا ابا عبيدة او عمر قال ابو عبيدة لعمر امدد يدك نبايعك فقال عمر ما لك في الاسلام فهة غيرها اتقول هذا وابو بكر حاضر ثم قال للناس ايكم يطيب نفسا ان يتقدم قدمين قدمهما النبي صلعم للصلاة رضيك رسول الله لديننا افلا نرضاك لدنيانا ثم مد يده الى ابي بكر فبايعه انتهى قال المعتزلي ... فلما ذهبا ليبايعاه سبقهما اليه بشير بن سعد فبايعه فناداه الحباب يا بشير عقك عقاق ما اضطرك الى ما صنعت حسدت ابن عمك على الامارة فقال لا ولكن كرهت ان انازع قوما حقا لهم فلما رأت الاوس ما صنع بشير وهو من سادات الخزرج وما تطلب الخزرج من تأمير سعد قال بعضهم لبعض وفيهم اسيد بن حضير وكان نقيبا والله لئن وليتموها سعدا عليكم مرة واحدة لا زالت لهم عليكم بذلك الفضيلة ولا جعلوا لكم فيها نصيبا ابدا فقوموا فبايعوا ابا بكر فقاموا فبايعوه قال المعتزلي وقام الحباب الى سيفه فاخذه فبادروا اليه فاخذوا السيف منه فجعل يضرب بثوبه وجوههم حتى فرغوا من البيعة فقال فعلتموها يا معشر الانصار اما والله لكأني بابنائكم على ابواب ابنائهم قد وقفوا يسألونهم باكفهم لا يسقون الماء قال ابو بكر امنا تخاف يا حباب قال ليس منك اخاف ولكن ممن يجيء بعدك فقال ابو بكر فاذا كان ذلك كذلك فالامر اليك والى اصحابك وليس لنا عليكم طاعة فقال الحباب هيهات يا ابا بكر اذا ذهبت انا وانت جاءنا بعدك من يسومنا الضيم فقال سعد بن عبادة اما والله لو ان لي ما اقوى به على النهوض لسمعتم مني في اقطارها وسككها زئيرا يخرجك انت واصحابك ولالحقتك بقوم كنت فيهم تابعا غير متبوع خاملا غير عزيز فبايعه الناس جميعا حتى كادوا يطؤون سعدا فقال سعد قتلتموني قيل اقتلوه قتله الله فقال سعد احملوني عن هذا المكان فحملوه فادخلوه داره وتركوه اياما ثم ارسل اليه ابو بكر ان اقبل فبايع فقد بايع الناس فقال لا والله حتى ارميكم بكل سهم في كنانتي واخضب منكم سنان رمحي واضربكم بسيفي ما ملكته يدي واقاتلكم بمن معي من اهل بيتي وعشيرتي ولا والله لو ان الجن اجتمعت لكم مع الانس ما بايعتكم حتى اعرض على ربي فقال عمر لابي بكر لا تدعه حتى يبايع فقال بشير بن سعد انه قد ابى ولج وليس بمبايعكم حتى يقتل وليس بمقتول حتى يقتل معه ولده واهل بيته وعشيرته فلا تفسدوا على انفسكم امرا قد استقام لكم فاتركوه فليس تركه بضائركم انما هو رجل واحد فتركوه قال المعتزلي وكان سعد لا يصلي بصلاتهم ولا يجمع معهم ولا يفيض بافاضتهم ولو وجد عليهم اعوانا لصال بهم ولقاتلهم فلم يزل كذلك حتى هلك ابو بكر وولي عمر فخرج الى الشام فمات بها ولم يبايع لاحد لا لابي بكر ولا لعمر انتهى و عبد الحميد بن ابي الحديد از كتاب سقيفه احمد بن عبد العزيز جوهري ... قصه سقيفه و بيعت مردم را با ابي بكر نقل كرده با اختلاف جزئي ... و موردها ... ما قلنا ... كه ...

[illegible]

اثبات [illegible] صریح [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] خلیفه اول [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible] ابی بکر و عمر و ابی عبیده [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

اثبات [illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن عبد الله [illegible]

[illegible] ابن تیمیه [illegible] اجماع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کشته [illegible] چنانکه حضرت خلفاء اول اسلام [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] بالاخبار

مخبرین اهل نجوم و کهنه و غیر ذلک خواهد گشت [illegible] آخر الامر [illegible] اسلام آوردند [illegible] ابن منظور

[illegible] خواهد شد چنانکه [illegible] ابو بکر [illegible] ایها الناس من کان یعبد محمدا [illegible]

و من کان یعبد رب محمد فهو حی [illegible] ایها الناس [illegible] دعوای نبوت کرد [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible] علم و فضل و کمال [illegible]

ابو بکر [illegible] ابن [illegible] والله [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] کلمات [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] علی النهوض [illegible]

وانه قد كان من خبرنا حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفونا

واجتمعوا باسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابي بكر يا ابا بكر انطلق بنا
الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان صالحان فذكرا ما تمالى عليه القوم فقالا
اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت والله لناتينهم فانطلقنا حتى
اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا فقالوا هذا سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا يوعك فلما
جلسنا قليلا تشهد خطيبهم ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم معشر المهاجرين رهط منا وقد
دفت دافة من قومكم فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا وان يحضنونا من الامر فلما سكت اردت ان اتكلم وكنت زورت مقالة
اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر على رسلك فكرهت ان
اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو احلم مني واوقر فقال ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل ولن يعرف العرب هذا الامر الا لهذا
الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة
بن الجراح وهو جالس بيننا الى ان قال فقال قائل الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر
قريش فكثر اللغط وارتفعت الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه
المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعد بن عبادة
قال عمر وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امرنا اقوى من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم تكن بيعة ان يبايعوا رجلا منهم
بعدنا فاما تابعناهم على ما لا نرضى واما ان نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشورة من المسلمين فلا يتابع هو ولا
الذي بايعه تغرة ان يقتلا انتهى عبارة صحيح البخاري وحميدي در جمع بين الصحيحين در حديث هشتم از مسند عمر روايت كرده است
همين حكايت را وابن اثير در جامع الاصول عود وسيوطي در جامع كبير در مسند عمر بن خطاب از او روايت كرده واز كتاب مسند
احمد بن حنبل واز كتاب بيهقي واز كتاب غريب ابي عبيد وابن [illegible] در كنز العمال از صحيح مسلم وبخاري و هكذا ديگران روايت كرده اند
وما تنساقوهم في الجمله ذكر نموده ودر نهايه ابن اثير بعد از ذكر اين حديث در جامع الاصول تفسير كرده است فلته را وگفته
وفي حديث عمر ان بيعة ابي بكر كانت فلتة وقى الله شرها اراد بالفلتة الفجاة ومثل هذه البيعة جديرة بان تكون مهيجة للشر و
الفتنة فعصم الله من ذلك ووقى والفلتة كل شيء فعل من غير روية وانما بودر بها خوف انتشار الامر وقيل اراد بالفلتة
الخلسة اي ان الامامة يوم السقيفة مالت الى توليها الانفس ولذلك كثر فيها التشاجر فما قلدها ابو بكر الا انتزاعا من الايدي
واختلاسا وقيل الفلتة آخر ليلة من الاشهر الحرم فيختلفون فيها امن الحل هي ام من الحرم فيسارع الموتور الى درك الثار فيكثر الفساد
وتسفك الدماء فشبه ايام النبي صلى الله عليه وسلم بالاشهر الحرم ويوم موته بالفلتة في وقوع الشر من ارتداد العرب وابن اثير در جامع الاصول
گفته [illegible] في الكلام مضاف محذوف تقديره خوف تغرة ان يقتلا [illegible]
ومعنى الحديث ان البيعة حقها ان تقع صادرة عن المشورة والاتفاق فاذا استبد رجلان دون الجماعة فبايع احدهما الآخر
فذلك تظاهر منهما بشق العصا واطراح الجماعة فلم يكونا معزولين من الطائفة التي تتفق على تمييز الامام منها لانه ان عقد لواحد
منهما وقد ارتكبا تلك الفعلة الشنيعة التي احفظت الجماعة من التهاون بهم والاستغناء عن رايهم لم يؤمن ان يقتلا وذكر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
كلام [illegible] عمر بن خطاب ذكر كرده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اجماع ... [illegible]

... خلیفه ... [illegible]

... صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... [illegible] ... و فی هذا الکلام ... [illegible]

... ابی بکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لابد است پس ... که فاروق اعظم ... خلیفه بر حق بخوانند ... [illegible]

بوده است ... ابی بکر ... [illegible]

... [illegible] ... اجماع ... [illegible]

اجماع صحیح ... [illegible]

... کلام حضرت خلیفه ... [illegible]

اجماع ... [illegible] ... حضرت ابی بکر ... [illegible] ... همه اهل حل و

عقد ... [illegible]

... اجماع ... [illegible]

... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... لا تجتمع امتی علی الخطا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابن عباس ... [illegible]

[illegible] ... ابن عباس ... کردیم ... [illegible]

[illegible] ... ذکر ابی بکر و عمر ... [illegible]

... علی ابی بکر فقال الا ... [illegible] ... لا اقول ... بن عمر فی ابی بکر ...

علی الشیعی ... [illegible] ... اقبل علی الرجل فقال ... فکیف تصنع بالفلتة التی وقی الله شرها ...

... [illegible] ... فی الناس ... عمر فی ابی بکر فقال الرجل ... [illegible]

فقال الشیعی ... فانه عمر بن الخطاب علی رؤس الاشهاد ... فنهض الرجل مغضبا و هو یهمهم فی الکلام ...

انهم فقال ... فقلت للشیعی ... هذا الرجل ... هذا الکلام علی الناس ... والله لا ...

... علی رؤس المهاجرین و الانصار ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت خلیفه ثانی ... [illegible]

بابی بکر و این اشنع از اول است و لهذا در صحیح بخاری بمقام توجیه آمده ... یکن هذا الکلام ... فی

مقام التوجیه و الدفاع حیث ... عمر بذلک و تکلم به ... قوله بان کان فلتة فی واقعة اضطر ... الی التمسک

فی تبریک الواقعة و ابن ... صدق است ... از این کلام و ... آورد عمر ... ابن

کلام از او صادر شد قول عمار بن یاسر ... که گفت لو قد مات عمر لبایعت علیا ... عمر ... منبر ... خطبه را خواند ...

و لکن ... است که ... ذکر شده است که حق تعالی ... جاری ... بر لسان اهل باطل ... کامل ... و تمام ... و این

هم ... است غافل ... آنچه که ذکر کردیم ... ابطال ... ابی بکر لازم آید ابطال خلافت عمر

و عثمان ایضا قطع نظر ... عمر ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کتابی که اگر نوشته

میشد ... هرگز ... ضلالت ... عمر بود که ... تمام داشت

در خلیفه ساختن ابی بکر ... سقیفه ... عمر و ابوبکر ...

... عمر ... ابی بکر ... ابوبکر از عمر ... کلام ... تفصیل احوالات روز سقیفه و

کیفیت منازعه انصار با ایشان ... ابی بکر و عمر ... کیفیت ... ابی بکر ... امیر

المؤمنین ع و بردن آن سرور ... و فرمایشات آن سرور در ... آن بزرگوار و ... آن سرور ...

مدت ... فاطمه ... و ... گفتگوی ایشان در خصوص ... ذکر ...

از علمای سیر و مصنفین ایشان ... مذکور ... در کتب خود ذکر کرده اند و لکن ...

حیث تفصیل کتاب السیاسة و الامامة است که تصنیف عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری است که ...

الجمله ذکر کردیم ... نقل و تکذیب کرده است کتبی را که ... در کتاب ...

بعد ... کان ... فی العربیة و اللغة و الاخبار ... کلام او ... ذکر ...

ان شاء الله خلاصه عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در کتاب مذکور از عبد الله بن عبد الرحمن انصاری روایت کرده است که

عن ... الانصار الی سعد بن عبادة فی سقیفة بنی ساعدة فقالوا ان رسول الله قد قبض

فقال سعد لابنه ... انی لا استطیع ان اسمع الناس کلامی ... و لکن تلق منی قولی ... فقال سعد ... حمد الله تعالی و اثنی

علیه یا معشر الانصار ان لکم سابقة فی الدین و فضیلة فی الاسلام لیست لقبیلة من العرب ان رسول الله لبث فی قومه بضع

عشر سنین یدعوهم الی عبادة الرحمن و خلع الاوثان فما آمن به من قومه الا قلیل و الله ما کانوا یقدرون علی ان یمنعوا رسول

الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الامر [illegible]

[illegible] ثم انهم ارادوا الكلام [illegible]

[illegible]

بلغت [illegible] فقال [illegible]

[illegible] ابو عبيدة [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] فقال ان الله [illegible]

[illegible] ابي بكر [illegible]

ولقينا ابا عبيدة بن الجراح فانطلقوا [illegible] حتى جاؤوا سقيفة بني ساعدة وفيها رجال من اشراف الانصار ومعهم سعد بن عبادة فاراد
عمر ان يبدء بالكلام وقال خشيت ان يقصر ابو بكر عن بعض الكلام فقال له ابو بكر على رسلك فستكفي الكلام فتشهد ابو بكر
وانصت الناس فقال ان الله جل ثناؤه بعث محمدا بالهدى ودين الحق فدعا الى الاسلام فاخذ الله بنواصينا وقلوبنا الى ما دعا
اليه فكنا معشر المهاجرين اول الناس اسلاما والناس لنا في ذلك تبع ونحن عشيرة رسول الله صلعم ونحن مع ذلك اوسط العرب انسابا
ليست قبيلة من قبائل العرب الا ولقريش فيها ولادة وانتم انصار الله الذين اووا ونصروا وانتم اخواننا في كتاب الله وشركاؤنا في
دين الله والله ما كنا في خير قط الا كنتم معنا فيه فانتم احب الناس الينا واكرمهم علينا واحق الناس بالرضا بقضاء الله والتسليم
لامر ما ساق الله الى اخوانكم من المهاجرين وانتم احق الناس ان لا يكون انفاس هذا الامر [illegible] على اخوانكم وان لا
تحسدوا اخوانكم على خير ساقه الله اليهم وانما ادعوكم الى ابي عبيدة او عمر وكلاهما قد رضيت لكم ولهذا الامر وكلاهما له اهل
فقال عمر وابو عبيدة ما ينبغي لاحد من الناس ان يكون فوقك يا ابا بكر انت صاحب الغار ثاني اثنين وامرك رسول الله صلعم
بالصلوة فانت احق الناس بهذا الامر فقال الانصار انا والله ما نحسدكم على خير ساقه الله اليكم وانا لكما وصفتما يا ابا بكر ولكنا
نشفق مما بعد اليوم ونحذر ان يغلب على هذا الامر من ليس منا ولا منكم فلو جعلتم اليوم رجلا منا ورجلا منكم بايعنا ورضينا
فقام ابو بكر فحمد الله تعالى وقال ان الله بعث محمدا صلعم رسولا الى خلقه شهيدا على امته ليعبدوه ويوحدوه [illegible] فعظم على العرب ان يتركوا
دين آبائهم فخص الله المهاجرين الاولين [illegible] بتصديقه والايمان به والمواساة له والصبر معه على الشدة من قومهم واذلالهم و
تكذيبهم اياهم [illegible] فهم اول من عبد الله في الارض وآمن بالله ورسوله وهم اولياؤه وعشيرته واحق الناس بهذا الامر
من بعده لا ينازعهم فيه الا ظالم وانتم يا معشر الانصار من لا ينكر فضلهم [illegible] فليس بعد المهاجرين الاولين عندنا
بمنزلتكم فنحن الامراء وانتم الوزراء لا تفاتون بمشورة ولا نقضي دونكم الامور فقام الحباب بن المنذر [illegible] الانصار فقال يا معشر
الانصار املكوا عليكم امركم فان الناس في فيئكم وظلالكم ولن يجترئ مجترئ على خلافكم ولن يصدر الناس الا عن رايكم انتم
اهل العز والثروة واولوا العدد والنجدة وانما ينظر الناس ما تصنعون فلا تختلفوا فيفسد عليكم رايكم وتنتقض اموركم وان ابى
القوم فمنا امير ومنكم امير فقام عمر بن الخطاب فقال هيهات لا يجتمع سيفان في غمد واحد والله لا ترضى العرب ان تؤمركم
ونبيها من غيركم ولا تمتنع العرب ان تولي هذا الامر الا من كانت النبوة فيهم واولوا الامر منهم ولنا بذلك على من خالفنا الحجة الظاهرة
والسلطان المبين من ينازعنا سلطان محمد وميراثه ونحن اولياؤه وعشيرته الا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط في هلكة
ويذكر ان ابا بكر قال لسعد بن عبادة لقد علمت يا سعد ان رسول الله قال وانت قاعد قريش ولاة هذا الامر
فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم [illegible]
[illegible] فقام الحباب فقال يا معشر الانصار املكوا على ايديكم ولا تسمعوا مقالة هذا واصحابه فيذهبوا بنصيبكم
من هذا الامر فان ابوا عليكم ما سالتموه فاجلوهم عن هذه البلاد وتولوا عليهم هذه الامور فانتم والله احق [illegible]

بهذا الامر منهم فانه باسيافكم دان لهذا الدين من لم يكن يدين به انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب
انا ابو شبل في عريسة الاسد اما والله لئن شئتم لنعيدنها جذعة والله لا يرد علي احد ما اقول الا حطمت انفه بالسيف قال عمر فلما
كان الحباب هو الذي يجيبني لم يكن لي معه كلام لانه كان بيني وبينه منازعة في حياة النبي ص فنهاني عنه فحلفت ان لا اكلمه
كلمة تسوءه وكنت طلبت من ابن ابيه بعد ان يقول ابو عبيدة فقال عمر اذن يقتلك الله قال بل اياك يقتل فقال والله لا اقول او
تتوه قال الجوهري فقام ابو عبيدة فقال يا معشر الانصار انكم اول من نصر واوى فلا تكونوا اول من بدل وغير فلما راى بشير
بن سعد الانصاري ما اتفق عليه قومه من تامير سعد بن عبادة وانه حسد سعدا وكان بشير من سادات الخزرج فقال يا معشر الانصار و
ابو بكر وعمر وابن الاثير گفته فقام بشير بن سعد فقال يا معشر الانصار وهكذا مثبي كفته انا والله ان كنا اولي الفضيلة في
جهاد المشركين والسابقة في الدين ما اردنا به الا رضا ربنا وطاعة نبينا والكدح لانفسنا فما ينبغي ان نستطيل بذلك على الناس
ولا نبتغي به عوضا من الدنيا ثم ان محمدا رجل من قريش وقومه احق بميراثه وتولي سلطانه وايم الله لا يراني الله انازعهم هذا
الامر ابدا فاتقوا الله ولا تخالفوهم ولا تنازعوهم وابن ابي الحديد در تاريخ خود گفته وكذا ابو اسحق جعفر ان الانصار لما
فاتها ما طلبت من الخلافة قالت او قال بعضها لا نبايع الا عليا انتهى فقام ابو بكر ودعاهم الى الجماعة ونهاهم عن الفرقة وقال اني
ناصح لكم في احد هذين الرجلين ابي عبيدة بن الجراح او عمر بن الخطاب فقالا معاذ الله ان يكون ذلك وانت بين اظهرنا انت احقنا بهذا
الامر واقدمنا صحبة لرسول الله ص وانت افضل المهاجرين وخليفة النبي في الصلوة وهي افضل دين المسلمين فمن ذا الذي ينبغي
له ان يتقدمك او يتولى هذا الامر عليك ابسط يدك نبايعك ودر كتب مذاهب ايشان نيز قاضي عبد الجبار در مغني ذكر
كرده على ما ذكره في شرح النهج ان ابا بكر لما ذكر ان يبايعوا ابا عبيدة او عمر قال ابو عبيدة لعمر امدد يدك نبايعك
فقال عمر ما لك في الاسلام فهة غيرها اتقول هذا وابو بكر حاضر ثم قال للناس ايكم يطيب نفسا ان يتقدم قدمين قدمهما
النبي ص للصلاة رضيك رسول الله لديننا افلا نرضاك لدنيانا ثم مد يده الى ابي بكر فبايعه انتهى قال الجوهري وابن الاثير فلما
ذهبا ليبايعاه سبقهما اليه بشير بن سعد فبايعه فناداه الحباب يا بشير عقك عقاق ما اضطرك الى ما صنعت حسدت ابن عمك على
الامارة فقال لا والله ولكني كرهت ان انازع قوما حقا لهم فلما رات الاوس ما صنع بشير وهو سيد الخزرج وما طلبت الخزرج من تأمير
سعد قال بعضهم لبعض وفيهم اسيد بن حضير والله لئن وليتموها سعدا عليكم مرة واحدة لازالت لهم عليكم بذلك الفضيلة
ولا جعلوا لكم فيها نصيبا ابدا فقوموا فبايعوا ابا بكر فقاموا فبايعوه قال الجوهري وقام الحباب الى سيفه فاخذه فبادروا اليه
فاخذوا سيفه منه فجعل يضرب بثوبه وجوههم حتى فرغوا من البيعة فقال فعلتموها يا معشر الانصار اما والله لكاني بابنائكم
على ابواب ابنائهم قد وقفوا يسألونهم باكفهم ولا يسقون الماء قال ابو بكر امنا تخاف يا حباب قال ليس منك اخاف ولكن ممن
يجيء بعدك قال ابو بكر فاذا كان ذلك كذلك فالامر اليك والى اصحابك ليس لنا عليكم طاعة فقال الحباب هيهات يا ابا بكر
اذا ذهبت انا وانت جاءنا بعدك من يسومنا الضيم فقال سعد بن عبادة اما والله لو ان لي ما اقوى به على النهوض لسمعتم مني في اقطارها
وسككها زئيرا يجحرك انت واصحابك ولالحقتك بقوم كنت فيهم تابعا غير متبوع خاملا غير عزيز فبايعه الناس جميعا حتى كادوا
يطؤون سعدا فقال سعد قتلتموني فقيل اقتلوه قتله الله فقال سعد احملوني عن هذا المكان فحملوه فادخلوه داره وترك
اياما ثم ارسل اليه ابو بكر ان اقبل فبايع فقد بايع الناس فقال لا والله حتى ارميكم بكل سهم في كنانتي واخضب منكم سنان
رمحي واضربكم بسيفي ما ملكته يدي واقاتلكم بمن معي من اهل بيتي وعشيرتي ولا والله لو ان الجن اجتمعت لكم مع الانس ما بايعتكم
حتى اعرض على ربي فقال عمر لابي بكر لا تدعه حتى يبايع فقال بشير بن سعد انه قد ابى ولج وليس
بمبايعكم حتى يقتل وليس بمقتول حتى يقتل معه ولده واهل بيته وعشيرته فلا تفسدوا على انفسكم امرا قد استقام لكم فاتركوه
فليس تركه بضائركم انما هو رجل واحد فتركوه قال الجوهري وكان سعد لا يصلي بصلاتهم ولا يجمع بجمعتهم ولا يفيض بافاضتهم
ولو وجد عليهم اعوانا لصال بهم ولقاتلهم فلم يزل كذلك حتى هلك ابو بكر وولي عمر فخرج الى الشام فمات بها ولم يبايع
لاحد لا لابي بكر ولا لعمر انتهى و عبد الحميد بن ابي الحديد از كتاب سقيفه احمد بن عبد العزيز جوهري بهمين نحو قصه
سقيفه و بيعت مردم را با ابي بكر نقل كرده با اختلاف جزئي در بعض الفاظ و مورد اتفاق و همه ما فلان ابن قتيبه كه معتبرين

اثبات مدعا کنند [illegible] اجماع [illegible] حضرت [illegible]

کل [illegible] خلیفه اول [illegible] کلمات [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] ابی بکر و عمر و ابی عبیده [illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

اثبات [illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible]

این حکایت [illegible] اثبات [illegible]

اثبات [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

مثل [illegible] اجماع

اثبات [illegible]

و نظام امور [illegible] اثبات [illegible] امامت [illegible]

بر امور دنیا و دین [illegible] آن مجلس [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] المنیة [illegible] النار الی [illegible]

و مهاجرین [illegible]

ادعا میکنند [illegible]

و استنابة ما فیه السداد من العام بالمصالح المقتضیة لانتخاب من هو الارجح [illegible] الناس [illegible]

خویشان نباشد [illegible] حضرت خلیفه ثانی [illegible]

اول که کلمات [illegible]

مطالبه امارت بر خویشان [illegible] مهاجرین [illegible]

موجب فتنه [illegible] باشد و رضای [illegible]

حسد و مکر [illegible]

[illegible] خلفا اول اسلام [illegible] محمد [illegible]

[illegible] اهل نجوم [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا

و من کان یعبد رب محمد فهو حی [illegible] این کلام [illegible] ایها الناس محمد [illegible] دعوی نبوت کرد [illegible]

این اسلام [illegible] محمد [illegible]

و کرنه این کلام [illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible] علم و فضل و کمال [illegible]

ابو بکر [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

منبر [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] الله علیکم این کلمات [illegible]

[illegible]

[illegible] علی النهوض [illegible]

[illegible]

[illegible] اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اولوا الامر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] اشارات على [illegible]

[illegible] ظاهر کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واعتصموا بحبل الله [illegible] العروة الوثقى [illegible] اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] على بن ابى طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صراط مستقيم

[illegible]

[illegible] اهدنا الصراط المستقيم [illegible] محمد وآل او است [illegible] على عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هاشم [illegible]

[illegible]

[illegible] ما سمعنا ان كنتم تؤمنون بالله [illegible] واعرفوا للناس الامر [illegible] الانصار لكم والا فبوءوا بالظلم

انتم تعلمون [illegible] از كلام حضرت امير المؤمنين عليه السلام [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] والله لا اقبل قولك يا عمر [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] ابو عبيدة [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] ابو عبيدة [illegible]

[illegible]

[illegible] العرب [illegible]

[illegible] احق الناس [illegible] لانا اهل البيت ونحن احق

بهذا الامر منكم [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] الناس [illegible] سبيل الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] فقال ابو بكر [illegible]

[illegible] رسول الله صلعم [illegible]

رسول الله صلعم [illegible] فبلغ الرسالة فبكى ابو بكر ثم قال عمر [illegible]

[illegible] فقال ابو بكر [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] فبلغ الرسالة فبكى ابو بكر ثم قال عمر فمشى ومعه جماعة حتى [illegible] الجوهرى [illegible]

[illegible] قال يا عمر [illegible] انطلقا اليهما يعنى عليا والزبير فاتيانى بهما [illegible] كتاب [illegible]

[illegible] الى باب فاطمة عليها السلام فدقوا الباب فنادى عمر [illegible] ان تخرجوا او

لادعا عمر بالحطب وقال والذي نفس عمر بيده لتخرجن او لاحرقنها عليكم على ما فيها فقيل له ان فيها فاطمة فقال وان فلما سمعت

اصواتهم نادت باعلى صوتها يا ابت يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن ابى قحافة فلما سمع القوم صوتها و

بكائها انصرفوا باكين وكادت قلوبهم تنصدع واكبادهم تنفطر وبقى عمر ومعه قوم فاخرجوا عليا ومضوا به الى ابى بكر فقالوا

له بايع فقال ان انا لم افعل فمه قالوا اذن والله الذي لا اله الا هو نضرب عنقك قال اذن تقتلون عبد الله واخا رسول الله

فقال عمر اما عبد الله فنعم واما اخو رسول الله فلا وابو بكر ساكت لا يتكلم فقال عمر الا تامر فيه بامرك فقال لا اكرهه على

شيء ما كانت فاطمة الى جنبه ملاحظه نمايند علماى اهل سنت كه درين كلمات چه قدر فضايح وسوانح خلفا را ذكر كرده اند

اول دخول ايشان بدون اذن بخانه رسول خدا صلعم بخلاف قول خدا [illegible] كه ميفرمايد لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا

وخصوصا خانه پيغمبر صلعم لا تدخلوا بيوت النبي صلعم الا ان يؤذن لكم ودوم هتك حرمت حرم رسول خدا كه خودشان نوشته

اند ومتفق عليه است كه آنحضرت فرموده اند فاطمة بضعة منى من اذاها فقد اذانى كدام اذيتى بالاتر ميشود كه داخل خانه

او شوند و[illegible] [illegible] سيم [illegible] وحال آنكه [illegible] [illegible] [illegible] كه صداى انها بلند

شد كه يا رسول الله صلعم بعد از تو چه ها كشيديم از دست ابى بكر وعمر اگر گويند [illegible] گوييم چرا مردم گريه كردند

وقلوب ايشان نزديك شد [illegible] وثالثا انكار كردن اخوت رسول خدا وحال آنكه حديث مواخاة ميان رسول خدا وآنحضرت

متفق عليه است ورابعا اذيت جور على بن ابى طالب ع چنان اذيتى كه گويد فلحق على بقبر رسول الله صلعم يصيح ويبكى وينادى يا ابن ام

ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى وخامسا در روايت جوهرى است ديگر ان عمر دخل ووقف خالد على الباب فاخذ

عمر سيف الزبير فكسره ثم دفعه فاخرجه فقال الخالد دونك هذا فامسكه خالد وكان خارج الباب معه جماعة ثم دخل عمر فقال لعلى

قم فبايع فابى ان يقوم فحمله ودفعه كما دفع الزبير وساقهما عمر ومن معه سوقا عنيفا واجتمع الناس ينظرون وصرخت فاطمة و

ولولت وخرجت الى باب حجرتها وقالت يا ابا بكر ما اسرع ما اغرتم على اهل بيت نبيكم ببين كه درين روايت سوق عنيف كه عبارت از هتك

حرمت بى احترامى است وبكاه كردن مردم وصراخ فاطمه مكرر موجب [illegible] كه [illegible] [illegible] كه

كه عمر چه ميكرد تا [illegible] خوف ميكرد كدام دليل دلالت [illegible] دارد واين حكايت [illegible] وجوهرى [illegible]

اثبات كرده اند بلكه جوهرى حكايت كرده دخول عمر را با جماعتى بخانه فاطمه زهرا سلام الله عليها وصيحه كشيدن او

وشكستن شمشير زبير وبيرون آوردن على بن ابى طالب را با جماعتى كه از ايشان است ابو الهيثم [illegible] الاسود وسهل بن ثابت

و[illegible] وعمر بن شيبه از [illegible] وسهل وسلمة بن عبد الرحمن [illegible] سعد [illegible] بعضى از ايشان [illegible]

احراق [illegible] كتابها [illegible] كه عمر [illegible] [illegible] والا امر [illegible] [illegible] مثل

واقدى [illegible] وصاحب كتاب [illegible] وبلاذرى وحتى سيوطى در جامع كبير خود از كتاب ابن ابى شيبه از اسلم نقل

كرده است بلكه شيخ در تلخيص روايت كرده [illegible] اسناد ابراهيم بن سعيد الثقفى قال حدثنى احمد بن عمرو البجلى قال حدثنا احمد بن

حبيب العامرى عن حمران بن اعين عن ابى عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال والله ما بايع على حتى راى الدخان قد دخل

عليه بيته پس اگر كسى اعطاء نظر كند [illegible] [illegible] شكى وشبهه براى او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فاطمه زهرا علیها السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه زهرا علیها السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فاطمه ... علی بن ابی طالب علیهما السلام ... [illegible]

[illegible] ... مضاحکه ... ابو بکر ... [illegible]

[illegible] ... ابن ابی الحدید ... علی بن

محمد المدائنی ... عبد الله بن جناده روایت کرده که گفت قدمت من الحجاز الی العراق فی اول امارة علی فخطب وحمد الله وصلی علی

النبی ثم قال اما بعد لما قبض الله نبیه قلنا نحن اهله وورثته وعترته واولیاؤه دون الناس لا ینازعنا سلطانه احد ولا

یطمع فی حقنا طامع فاذا انبری لنا قومنا فغصبونا سلطان نبینا فصارت الامرة لغیرنا وصرنا سوقة یطمع فینا الضعیف ویتعزز

علینا الذلیل فبکت الاعین منا لذلک وخشنت الصدور وایم الله لولا مخافة الفرقة بین المسلمین وان یعود الکفر ویبور الدین لکنا

علی غیر ما کنا لهم علیه فولی الامر ولاة لم یألوا الناس خیرا ... [illegible]

[illegible] ... روایت ... [illegible]

کرده ... عثمان بن ابی شیبة ... ابو نعیم الفضل بن دکین ... عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه قال سمعت

علیا علیه السلام یقول ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه علیه السلام الی یوم الناس هذا وروی ابرهیم قال اخبرنا یحیی بن

عبد الحمید الحمانی ... الاسدی قال حدثنا ... [illegible] ... قال بینما علی علیه السلام

یخطب واعرابی یقول وامظلمتاه فقال علی علیه السلام ادن فدنا فقال لقد ظلمت عدد المدر والوبر وفی روایة عباد

قال جاء اعرابی یتخطی فنادی یا امیر المؤمنین انا مظلوم ... [illegible] ... ظلمت عدد المدر والوبر

روی ابو نعیم الفضل بن دکین عن عمرو بن ابی ... قال کنا جلوسا ... جعفر بن عمرو بن حریث فقال حدثنی ابی ان علیا

علیه السلام لم یقم مرة علی المنبر الا قال فی آخر کلامه ... ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه علیه السلام وقد روی

من طرق کثیرة انه علیه السلام کان یقول انا اول من یجثو للخصومة بین یدی الله یوم القیامة ... [illegible]

وقوله علیه السلام ... [illegible]

... ذکر کرده ... [illegible]

عن ابی ادریس الاودی عن علی علیه السلام قال ... [illegible]

الله صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible] ... علی بن الحسین ... [illegible]

یقول ایها الناس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا المال ... الا الكرام ابنته فدك علیها السلام ... الا المال والاكرام ... [illegible]
[illegible] لا اعلم الا ... [illegible] ... المال [illegible]
المال والخلاف ... [illegible] ... بعد ... [illegible]
[illegible] ابی بكر ... [illegible] ... صريح ... [illegible]
تنبيهان كان مسلكها ... روى الواقدي في كتاب الجمل باسناده الى امير المؤمنين عليه السلام حين بويع خطب فحمد الله
واثنى عليه ثم قال حق وباطل ولكل اهل ولئن امر الباطل لقديما فعل ولئن قل الحق فلربما ولعل ولقلما ادبر شيء فاقبل
ولئن ... ان يكون ... وما علينا الا الاجتهاد وقد كانت امور مضت ملتم فيها ميلة كانت عليكم ما كنتم فيها عنه
... اما ... عفا الله عما سلف سبق الرجلان وقام الثالث كالغراب همته بطنه ويله لو قص جناحاه وقطع راسه
لكان خيرا له ... فقد نقلت هذه الخطبة عن الواقدي من طرق ... انتهى ... ملاحظه نمايد كلام ابن
... صريح است در ... كرده ... ابوبكر را ... ميكند ... دين ...
... اختيار كرده ... شد ... كه ... نص ...
خلفاى خود ... كه در كتب معتبره خود ضبط كرده اند ... صحيح بخارى ... انس بن
اوس ... صحيح مسلم ... روايت كرده اند ... كه ... على بن ابي طالب ع
ابابكر وعمر ... فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابوبكر انا ولي رسول الله فجئتما تطلب ميراثك من ابن
اخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من ابيها فقال ابوبكر قال رسول الله صلى الله عليه وآله نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة فرأيتماه كاذبا آثما غادرا
خائنا والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي ابوبكر وانا ولي رسول الله وولي ابي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا
خائنا والله يعلم اني لصادق بار راشد تابع للحق ... ملاحظه ... كلام ...
... از قول علماى ... سنت ... كه ... صلى الله عليه وآله ...
على مع الحق والحق مع على ... هر جا ... القطع واليقين
... ابن ... عمر ... على ابوبكر ...
... على ... ابوبكر ...
... عقل وصريح است
معلوم است كه ...
...
... ابوبكر وعمر ... على ...
... كه ... ممنوع مى
... على ... امامت ...
... صلى الله عليه وآله ...
...
... العصر
...
... انتم المستضعفون ... حديث صريح است
... ام الفضل ... خواهد شد و
معلوم است كه ...
است كه ... ام الفضل ... على بن ابيطالب ع

[illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابیطالب [illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید [illegible] امیر المؤمنین

علیه السلام و اصحاب [illegible] حضرت [illegible] علی [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible] نص [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ابن ... [illegible]

... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

... رسول الله

... [illegible] ... ابی طالب ... [illegible]

... ابو بکر ... [illegible]

... ابو بکر ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... بالله

... [illegible] ... ظاهر شد

که عدم ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ...

اسناد کرده ... کتاب الله ... [illegible] ... کتاب الله ... [illegible]

... عالم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ... [illegible]

... من کنت مولاه ... [illegible]

... علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible]

... ابی بکر ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب سلیم بن قیس ... [illegible]

کرده اند ... ابو بکر ... [illegible] ... ان الله لا

یجمع فی بنی هاشم بین النبوة والخلافة ... [illegible]

شافعیه ... شرح ... علی مرتضی نقل کرده اند که او از علی ... [illegible]

کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام ... ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر ... [illegible]

لقد علم الاناس بان ... من الاسلام یفضل کل ... کما هرون من موسی اخوه کذلک انا اخوه

وذلک اسمه ... لهم اماما ... فویل ثم ویل ثم ویل لجاحد طاعتی ... [illegible]

وابن ابی الحدید در شرح نقل کرده است ... ان عمر هو الذی وطّأ الامر لابی بکر وقام فیه حتی دفع فی صدر المقداد

وکسر سیف الزبیر ... اثنا عشر رجلا ستة من المهاجرین وستة من الانصار فانکروا علی ابی بکر فعله

وقاموا مقام ... [illegible] ... الخلافة لما سمعوا من النص علیه من رسول الله حتی ان ابا بکر قام

علی المنبر ولم یرد جوابا فقام عمر فقال یا لکع اذا کنت لا تستطیع جوابا فلم اقمت نفسک فی هذا المقام ... [illegible]

فی الاسبوع الثانی ... [illegible] ... حتی دخلوا المسجد ... [illegible]

اصحابه فقال عمر والله یا اصحاب علی لئن ذهب رجل منکم یتکلم بالذی تکلم بالامس ... [illegible]

که علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود لولا کتاب من الله سبق وعهد من رسول الله سبق لاریتکم اینا اقل عددا واضعف ناصرا

وقال لا ... [illegible] ... عمر ... ابی بکر ... [illegible]

... [illegible] ... خلیفه اول ... ابو بکر ... [illegible]

بکر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثم قال [illegible]

[illegible]

[illegible] الإسلام [illegible] أبو بكر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يا أمير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المهاجرين [illegible] يا أمير المؤمنين [illegible]

[illegible] ثم قام إلى [illegible]

[illegible] يا أمير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible] أبو بكر [illegible]

[illegible] والله [illegible]

[illegible] قال كلا والله ما كان أبو بكر [illegible]

[illegible]

[illegible]

يا أمير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible]

يا أمير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاتيناها على الحصير مستوفزا ... ولو اجتمع الى يدي ما لم يجتمع الناس الى ... فالله فاحببنا ما اشفقنا على ... في قلبه ولم ابن عباس ولو يعد

سيجمع ما بدا لك من كلام هذا الناس الي انا مسند ... كل من لم يجد عنده عرضها على الامر بسوالك يا ابا بكر انها فريضتها

البيعة عند ... وابيت العلم في ... ذلك سرورا ولقد علمت غير على كلام بلغه عني ... ما قدم عليه بالاشتياق

... والطاعة ... فقلت للاشعث وهو عند ... الله اكبر بعد اسلامك ولو بدت ما كنت

على عقبيك فنظر الى فتنظر اعلم انك تريد ان تكلمني من كلام في نفسه ثم لقيني بعد ذلك في سكك المدينة فقال لي انت صاحب الكلام

يا ابن الخطاب فقلت نعم يا عدو الله ولك عندي شر من ذلك فقال بئس الجزاء هذا لي منك قلت وعلى م تريد مني حسن الجزاء فقال

لانفتك مني ... هذا الرجل والله ما جرأني على الخلاف عليه الا تقدمه عليك وتخلفه عنها ولو كنت صاحبها لما رأيت

مني خلافا عليك قلت لقد كان ذلك فما تأمر الان قال انه ليس بوقت امر بل وقت صبر ومضى ومضيت ولقي الاشعث الزبرقان

قال ابن بدر فذكر له ما جرى بيني وبينه فنقل ذلك الى ابي بكر فارسل الى بباب يوم فارسلت اليه اما والله لتكفن او لاقولن

كلمة بالغة بي وبك في الناس تحملها الركبان حيث ساروا وان شئت استديمنا ما نحن فيه عفوا فقال بل نستديمها وانها لصائرة

اليك بعد ايام فظننت انه لا يأتي عليه جمعة حتى يردها علي فتغافل والله ما ذكرني بعد ذلك حرفا حتى هلك ولقد مد في

امدها عاضا على نواجذه حتى حضره الموت وايس منها فكان منه ما رأيتما فاكتما ما قلت لكما عن الناس كافة وعن بني هاشم

خاصة وليكن منكما بحيث امرتكما اذا شئتما على بركة الله فقمنا ونحن نعجب من قوله فوالله ما افشينا سره حتى هلك عاقل

مصيبتنا ... ملاحظه نماید که درین خبر چه قدر قصاحت خليفه ثانی ... آورده بکه ابوبکر ... کرده اند که خليفه ثانی

اصلا ... ابو موسی ... گفت ... اسمعیل ... ابن ... ظاهر ... بدعت ...

مردم ... کرده ... بخلافت ... ابوبکر خلافت را ... و اکثر ... کنند ...

... خلافت داشته ... شده ... و کلام ... خليفه ثانی که در دل ... عداوت

... خلافت خليفه اول ... صاحب ... مشهور که خليفه ثانی صاحب ... شبه

بوده است بالاشرار ... صلی الله علیه ... که ... عجب ... کرده است قال ... الحبشة يلعبون

عند النبي صلعم بحرابهم فدخل عمر فاهوى الى الحصى فحصبهم بها فقال له رسول الله صلعم دعهم يا عمر و روى الغزالي في احياء علوم

الدين ان النبي كان ... وعنده جوار يتغنين ويلعبن فجاء عمر فاستأذن فقال النبي للجواري اسكتن فسكتن فدخل عمر

فقضى حاجته ثم خرج فقال لهن عدن فعدن الى الغناء فقلن يا رسول الله من هذا الذي كلما دخل قلت اسكتن وكلما خرج

قلت عدن الى الغناء فقال هذا رجل لا يؤثر سماع الباطل ... معلوم ميشود که حضرت خليفه ثانی ... بهتر

بوده است ... سماع ... کرده ... معصوم

... خليفه ثانی ... محمد ... الله ...

... ثبت ... الحج ... الله ... في كتابه ... الحج ...

العلماء ... منع ... ولم يصح ... عن رسول الله ... والمسائل المختلف فيها

لا اعتراض فيها على المجتهد ... محمد بن عبد الله ... سماع ...

ما الله ... اكثر ... ابن طائفه ... مبكرد ...

الثانی که ابو حنیفه ... حضرت موسی على نبينا وعليه السلام افضل ... بن عمر ...

اثبات کرده ... ابو حنیفه ... کرده ... حضرت ... الله

... علوم ... خطاب ...

... ابو حنیفه ... کلام ... حضرت موسی

على نبينا واله وعليه السلام که پیغمبر اولو العزم ... پیغمبر ... موسی ... صریح ... است که

... علم ... علم لدنی ... پیغمبر ... شده ...

مکو

ممکن است که محتاج بتعلیم ادنی منهم بوده باشد که بریں معنی بعض تصریح کرده اند چنانکه حدثنا ابوبکر بن عیاش [illegible] قال قد
موسی هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا و مثل موسی کلیم الله کفتنا با شیخ [illegible] از آن علوم که
معلم ولد شده بر آن علوم و مثال آنکه موسی از اولوا العزم بود و با وجود این خضر [illegible] عالم [illegible]
و حال آن [illegible] که [illegible] جواب عاجز ماند [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] بطریق [illegible] بکنند [illegible]
این خبر موضوع است چنانکه تصریح بر آن نموده است [illegible]
[illegible] الشریعة [illegible] قال [illegible] الاعلى [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible] لا یعلم الناس [illegible]
مؤلف گوید [illegible] علمای [illegible] اسناد [illegible]
باشند [illegible] کار [illegible] اخبار [illegible] چنانکه [illegible]
تصریح کرده [illegible] معلوم [illegible] است [illegible]
آن [illegible] که از آن بزرگوار است [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] من خطب [illegible]
علی [illegible] ابوبکر [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] الامر [illegible]
[illegible] علمای [illegible] فضلای [illegible]
ابن ابی الحدید و سعد الدین [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] عثمان [illegible] علمای [illegible] رضوان الله علیهم [illegible] اجماع [illegible]
قتل عثمان [illegible] اتفاق کرده [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] كتاب الاستغاثة في بدع الثلاثة [illegible] البدع الاول منهم [illegible] على الناس

ان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله السلام [illegible] الاسلام [illegible] الطاعة طوعا او كرها [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible] ذلك ولا [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] كتب الى الآفاق من ابي بكر خليفة رسول الله [illegible]

الاحوال [illegible] الكذب على رسول الله ولقد علم اهل العلم من الخاص والعام ان الرسول صلى الله عليه وآله لم يستخلف

احدا فكان بذلك كاذبا على رسول الله متعمدا للكذب فيه اذ لا يجوز لاحد في النظر والتمييز ان يدعي خلافة الرسول

الا من استخلفه الرسول ومن لم يستخلفه الرسول كان محالا ان يكون خليفة له ولو جاز ذلك لقائل من المسلمين على وجه

من وجوه التأويل لجاز هذا لكل مسلم وهذا ما لا يعقله غيرهم فلما انقاد له الناس طوعا او كرها امتنعت عليه قبيلة من العرب

من دفع الزكوة اليه وقالوا ان رسول الله لم يأمرنا بدفع ذلك اليك ولا امرك بطلبه منا فعلى ما تطالبنا بما لم يأمر الله ورسوله

فسماهم اهل الردة وبعث خالد بن الوليد بجيش فقتل مقاتليهم وسبا ذراريهم واستباح اموالهم وجعل ذلك كله فيئا بين

المسلمين فقبلوا ذلك منه مستحلين له الا نفر كرهوا ذلك منهم عمر بن الخطاب فانه عزل سهمه منهم وكان عنده الى ان ولي الامر

ثم رده عليهم وكانت خولة بنت جعفر والدة محمد بن الحنفية منهم فبعث بها الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فتزوجها او

لم يتسلمها واستحل الباقون فروج نسائهم وقتل خالد بن الوليد سيد القوم مالك بن نويرة واخذ امرأته فوطئها من ليلة تلك

من غير استبرائها ولا اشترائها ولا وقعت عليها قسمة فانكر عمر من فعله وقال لابي بكر في امره فاحتج عنه بان قال انما خالد

رجل من المسلمين تأول فاخطأ ولم يظهر منه انكار عليه في ذلك بل نصره بترك الانكار عليه فيما فعله مع ما رواه اهل الحديث

جميعا عن القوم الذين كانوا مع خالد انهم قالوا اذن مؤذننا واذن مؤذنهم وصلينا وصلوا وتشهدنا الشهادتين وشهدوا

فاي ردة هيهنا مع ما رووه جميعا ان عمر قال لابي بكر كيف نقاتل قوما يشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

وقد سمعت رسول الله يقول امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله واني رسول الله فاذا قالوها حقنوا دماءهم و

اموالهم الا بحقها وحسابهم على الله فقال ابو بكر لو منعوني عقالا او قال عناقا مما كانوا يعطونه الى رسول الله لقاتلتهم او

قال لجاهدتهم فكان هذا الفعل منه فعلا عظيما وخطأ عظيما وقلبا للدين ومن ابين الخطأ جهاد قوم على ان يعطوا ما كانوا

يعطونه الى رسول الله بامر من الله ورسوله او برأي رآه واستحسنه فان قال اولياؤه بل بامر من الله ورسوله فعليهم ان يأتوا بالدليل

على صحة ذلك من كتاب الله او خبر عن رسول الله خاص باسمه شهد بجمع على نقله ناقلوه والا لهم التأويل من مكان بعيد

وان قالوا ان ذلك كان منه برأي واستحسان قيل لهم فمن رأى ان يقتل المسلمين ويستبيح اموالهم ويجعلها فيئا هل هو ظالم عندكم

او محق فان قالوا محق [illegible] مال المسلمين وسبى ذراريهم واستباحة حريمهم واستبيحت اموالهم وقائل هذا خارج عن دين محمد

صلى الله عليه وآله عند كل ذي فهم وان قالوا انه ظالم لم يكفي بذلك خزيا وكفرا وجهلا لاهل ما رووا جميعا ان عمر لم يزل عاتبا

عليه وعلى خالد بن الوليد ايام حياته فبذلك الحال قال وكان قتل مالك بن نويرة وعشيرته وتسميتهم بالردة من عجائب الظلم و

البدع العظيمة المنكرة المطبقة ثم رووا جميعا ان عمر لما ملك الامر جمع من بقي من عشيرة مالك بن نويرة واسترجع ما وجد عند

المسلمين من اموالهم واولادهم ونسائهم ورد ذلك عليهم مع نصيبه الذي كان منهم وزعم اهل الرواية انه استرجع بعض نسائهم

من نواحي تستر وبعضهن حوامل فردهن على ازواجهن فان كان فعل ابي بكر خطأ فقد اطعم المسلمين الحرام من اموالهم وملكهم

العبيد الحرام من اولادهم واوطأهم الفروج الحرام من نسائهم وفي هذا خزي عظيم ونكال اليم وان كان فعله حقا وصوابا فقد

اخذ عمر نساء من قوم ملكوهن بحق وانتزعوهن من ايديهم غصبا وظلما وردهن الى قوم لا يستحقونهن بطا وهن حرام من

غير [illegible] ولا ايمان [illegible] ففي كلا الحالين قد وطئا جميعا او احدهما المسلمين فروجا حراما واطعماهم او احدهما

مالا حراما من اموال المقتولين على منع الزكوة من اولادهم ونسائهم فمن اولياؤهم اي الحالين شاؤوا [illegible]

[illegible]

آن ذکر میکند که انس بن مالک [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] الدنیا [illegible] الآخرة [illegible]

[illegible]

[illegible] زمان [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کتب علمای اهل سنت مذکور است [illegible]

[illegible] حافظ ابو سعید [illegible] عبد الکریم [illegible]

[illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] موجب کفر [illegible]

[illegible] خلیفه ثانی [illegible] ما شککت فی نبوة محمد [illegible]

بنا بر آنچه از کتب علمای جمهور [illegible] ذکر کردیم [illegible] در بیان [illegible] ابی بکر [illegible] و آن [illegible]

[illegible]

بر مقصد ایشان در اصل نزول ... اتفاق ... ابی بکر ... بلکه اکثر ایشان بخلاف او انکار کرده‌اند

مکر ... نموده‌اند ... اعتماد نتوان کرد بر دعوی ایشان در اصل نزول آیاتی که ذکر خواهد شد

که مخصوص ابی بکر ... بر بقای او بوده باشد ... جمیع ایشان مذکور است الحاصل

از قرآن آیات ... قوله تعالى قل للمخلفين من الأعراب ستدعون الى قوم اولي

بأس شديد تقاتلونهم أو يسلمون فإن تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وإن تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا أليما اكثر علمای عامه

چنانچه ابن حاتم نقل کرده از ابن جویبر گفته‌اند که مراد از قوم بنی حنیفه است یعنی مانعان زکوة داعی ایشان که کرده‌اند بعد از پیغمبر

پس ابو بکر ... ذکر آن گذشت ... ایشان ... ابی بکر

بعضی از مشرکین ایضا ... که اجماع نموده‌اند ... اسلام در زمان نبی ... پیغمبر که بزرگ ایشان مسیلمه و اتباع او بوده‌اند

نزدیک ... ابن ابی حاتم نقل کرده است ... جویبر که مراد از قوم بنی حنیفه است

ابن ابی حاتم ... خلافت ابی بکر ... نقل از ابن حجر گفته و قال ابو الحسن الأشعري امام اهل السنة

سمعت الإمام ابا العباس بن سريج يقول خلافة ابي بكر في القرآن في هذه الآية لأن اهل العلم اجمعوا على انه لم يكن بعد نزولها

قتال دعوا اليه الا دعاء ابي بكر لهم وللناس الى قتال اهل الردة ومن منع الزكوة فدل ذلك على وجوب خلافته وافتراض

طاعته اذ اخبر الله ان المتولي عن ذلك يعذب عذابا أليما انتهى و قال ابن كثير من فسر القوم بانهم فارس والروم

فابو بكر هو الذي جهز الجيوش اليهم وتمام امرهم كان على يد عمر وعثمان وهما فرعا ابي بكر انتهى ... ممکن نیست که مراد از داعی

... پیغمبر بوده باشد ... ایشان ...

... بوده ... اگر پیغمبر مراد باشد ... فان رجعك الله الى طائفة منهم

فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا که در سوره توبه است ... ابن حجر و غیر او گفته‌اند

و ممکن نیست ایضا که مراد از داعی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد زیرا که در خلافت او ... قتال بطلب اسلام

چنانکه مفاد قول حق تعالى است در آیه شریفه او یسلمون بلکه قتال او بطلب امامت و رعایت حقوق آن بوده ولهذا ... علی بن

ابی طالب علیه السلام ... ادعای خلافت کند ... ظاهر است ... کفار است ...

شد داعی که ... اجر حسن ... عذاب الیم ... خلافت ابی

بکر ... خلافت ... خلافت ابی بکر است ... ایشان ...

طارق

[illegible]

علمه فقال بل يجعله الآن بمنزلة ما بعد حتى يتجمع ذلك ولما في الكلام [illegible] الآية وجهان أحدهما أن [illegible]

بعد هؤلاء المخلفين عن النبي صلى الله عليه وآله [illegible] أن الداعي لهم [illegible] كان الرسول صلى الله عليه وآله والوجه الآخر أنه [illegible] أن الداعي [illegible] عليه

السلام [illegible] لم يكن أبا بكر وعمر على ما ظن المخالف بل كان أمير المؤمنين عليه السلام [illegible] الوجه الأول [illegible] قوله

سيقول لك المخلفون من الأعراب شغلتنا أموالنا وأهلونا فاستغفر لنا يقولون بألسنتهم ما ليس في قلوبهم قل فمن يملك

لكم من الله شيئا إن أراد بكم ضرا أو أراد بكم نفعا بل كان الله بما تعملون خبيرا بل ظننتم أن لن ينقلب الرسول والمؤمنون إلى أهليهم

أبدا وزين ذلك في قلوبكم وظننتم ظن السوء وكنتم قوما بورا إنما أراد به الذين تخلفوا عن الحديبية [illegible] جميع أهل النقل و

الرواة المفسرين ثم قال تعالى سيقول المخلفون إذا انطلقتم إلى مغانم لتأخذوها ذرونا نتبعكم يريدون أن يبدلوا كلام الله

قل لن تتبعونا كذلكم قال الله من قبل فسيقولون بل تحسدوننا بل كانوا لا يفقهون إلا قليلا وإنما التمس هؤلاء المخلفون

أن يخرجوا إلى غنيمة خيبر فمنعهم الله تعالى من ذلك وأمر نبيه عليه السلام أن يقول لهم قل لن تتبعونا إلى هذه الغزاة لأن

الله تعالى كان حكم من قبل بأن غنيمة خيبر لمن شهد الحديبية وأنه لا حظ فيها لمن لم يشهدها وهذا هو معنى قوله تعالى

يريدون أن يبدلوا كلام الله وقوله كذلكم قال الله من قبل ثم قال تعالى قل للمخلفين من الأعراب ستدعون إلى قوم أولي

بأس شديد تقاتلونهم أو يسلمون وإنما أراد أن الرسول عليه السلام سيدعوكم فيما بعد إلى قتال قوم أولي بأس شديد وقد

دعاهم النبي صلى الله عليه وآله بعد ذلك إلى غزوات كثيرة وقتال قوم أولي بأس شديد كمؤتة وحنين وتبوك وغيرها فمن أين يجب أن يكون

الداعي هؤلاء غير النبي صلى الله عليه وآله مع ما ذكرناه من الحروب التي كانت بعده وقوله إن معنى كذلكم قال الله من قبل إنما أراد به ما بينه

في قوله تعالى فإن رجعك الله إلى طائفة منهم فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي أبدا ولن تقاتلوا معي عدوا فمن الغلط

الفاحش من طريق التاريخ والرواية التي وقعنا بالتنبيه عليها لأن هذه الآية في سورة التوبة وإنما نزلت بتبوك سنة تسع

وآية سورة الفتح نزلت سنة ست فكيف يكون قبلها وليس يجب أن يقال في القرآن بالآراء مما يحتمل من الوجوه في كل موضع

دون الرجوع إلى التاريخ ونزول الآيات والأسباب التي وردت عليها أو تعلقت بها ومما يبين أن هؤلاء المخلفين عن الحديبية لو

لم يرجع في ذلك إلى نقل وتاريخ وقوله في هؤلاء فإن تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وإن تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم

عذابا أليما لم يقطع منهم على طاعة ولا معصية بل ذكر الوعد والوعيد على ما يفعلونه من طاعة الله أو معصيته وحكم

المذكورين في آية التوبة بخلاف هذا لأنه تعالى قال بعد قوله إنكم رضيتم بالقعود أول مرة فاقعدوا مع الخالفين ولا تصل

على أحد منهم مات أبدا ولا تقم على قبره إنهم كفروا بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون ولا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنما

[illegible]

[illegible]

ترمسلمانان است همه مؤمنين بلکه ايمان و اسلام نزد ايشان يکی است اما مذهبنا در خصوص محاربين با امير المؤمنين معروف
است که ايشان بجهة محاربه کفار نيستند [illegible] چون آنکه هرکس محاربه نمود با آنحضرت مستحل خون آن بزرگوار بوده
و هرکه مستحل چنين امری بوده باشد کافر است [illegible] الاجماع و استحلال خون مؤمن فضلا از اکابر و افاضل ايشان اعظم
است [illegible] که محاربين [illegible] کفار بوده باشند و وجه ديگر آنست که بلا اختلاف ميان اهل نقل حضرت
رسول صلی الله عليه وآله فرمودند يا علی حربك حربی و سلمك سلمی و اين تشبيه [illegible] ايشان مکرر در احکام و از جمله احکام
محارب پيغمبر کفر است بلا اختلاف و از جمله سخن آنست که پيغمبر صلی الله عليه وآله فرمودند اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله [illegible] است که عداوت [illegible] نيست مگر برای کفار [illegible] کسانيکه
دشمن [illegible] و دعای پيغمبر صلی الله عليه وآله مستجاب است يقينا پس دشمن داشتن علی دشمن
خدا شمرده است و معلوم است [illegible] عداوت با علی [illegible]
مؤلفه [illegible] که لفظ [illegible] اسلام آورده باشد احتمال دارد که بمعنی الجماعت اعتقاد بوده باشد پس
بنابر [illegible] امير المؤمنين [illegible] با اهل جمل و صفين [illegible] که مفاد [illegible] در جمل [illegible]
شد [illegible] که خود علی بن ابی طالب [illegible] با اهل صفين و جمل [illegible] کفار معامله ننمود [illegible] اموال ايشان [illegible]
نکرد و [illegible] ايشان کفار [illegible] احکام کفار [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] هستند [illegible] و بعضی هستند [illegible]
و قتلش حلال نيست مگر [illegible] و بعضی هستند که [illegible] بالاجماع و بعضی هستند که نکاح ايشان
جايز است [illegible] ايشان کفار باشند [illegible] احکام کفار بر ايشان [illegible]
حکم ايشان [illegible] احکام کفار است [illegible] آنحضرت [illegible] علاوه [illegible]
[illegible]
[illegible] در صحيح بخاری [illegible] کلام [illegible]
[illegible] پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم در خصوص خوارج [illegible] عن الدين کما يمرق السهم
عن الرمية [illegible] بعضی [illegible] علمای ما رضوان الله عليهم [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم [illegible]

[illegible]

ان البیهقی اخرج عن الحسن البصری انه قال والله [illegible] العرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وهکذا اشدّاء علی الکافرین و تعریض کفار بقتل جمیعا با انتصاف لاثبات این دو صفات در عمر امیر المؤمنین بوده بلکه
اجماع واقع است بر اینکه کشته نشد در اسلام از ابی بکر و عمر در یکی از غزوات بحضرت پیغمبر ذکر کرده اند بلی عمر را
چنانکه [illegible] تصریح کرده اند که [illegible] غلیظ القلب بود که هر که بر وی گذشتی جستم میکرد و
هر دو شیخین در [illegible] جبان و بی شجاعتی بودند که در [illegible] همیشه اهل اسلام را با کثرت کفار منهزم شدند حتی در احد
هستی که [illegible] احزاب [illegible] جهاد را ترک [illegible] که [illegible] اخبار ما ارتد و [illegible] از بعضی از مفسرین
اهل سنت حکایت شده است تصریح کرده اند بر اینکه مراد از قوم علی و اصحاب او است [illegible] با ناکثین
و قاسطین و مارقین و گفته است که این مروی است از عمار و حذیفه و ابن عباس و این مروی است [illegible] شیعه از حضرت ابی جعفر الباقر
و ابی عبد الله الصادق علیهما السلام [illegible] علی ابن ابی طالب علیه السلام بعض اصحاب او که روز بصره
فرمود بلی والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم [illegible] این روایت که بلا شک باتفاق امت
از ثقات هستند [illegible] که [illegible] که [illegible] است که [illegible]
[illegible] بوده باشد لا محاله [illegible] این روایات [illegible] روایات [illegible]
است [illegible] بوده باشد [illegible] قول الله
تبارک و تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان
الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها الآیة [illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] ابی بکر را صاحب رسول [illegible] در این مقام که [illegible] رسول الله بوده است [illegible]
[illegible] صاحب خلافت بوده باشد [illegible] لفظ [illegible] دلالت
میکند بر اینکه چنانکه [illegible] رسول [illegible] ابی بکر هم بوده است [illegible] ابو بکر مثل
پیغمبر [illegible] بوده است که [illegible] خلافت [illegible] است [illegible]
کرده اند [illegible] ابی بکر [illegible] و اجماع [illegible]
دلالت میکند بر کمال اختصاص او بملازمت پیغمبر و مهربانی او برای ابی بکر حتی گفته اند که این صاحبنا افضل [illegible] علی
[illegible] پیغمبر [illegible] ابی بکر [illegible] مشرکین [illegible]
[illegible] خلافت علی ابن ابی طالب [illegible] کرده و گفته
اند که [illegible] دلالت میکند [illegible] رسول الله [illegible] علی و عمر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] ابی بکر [illegible] باشد

[illegible]

[illegible] ... ابوبکر ... [illegible] ... از اجماع ... [illegible]

[illegible] ... اجماع ... [illegible]

[illegible] ... کفته ... [illegible]

[illegible] ... کفته ... [illegible]

[illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سکینه ... [illegible]

[illegible] ... فانزل الله سکینته علیه ... [illegible] ... سکینه ... [illegible]

بر فضل ابی بکر ... [illegible] ... اجماع ... [illegible]

آوردی در فضل ابی بکر ... [illegible]

ظاهر است که مومن یا مومن و مومن یا کافر ... [illegible] ... فضلی بر ابی ... [illegible]

... [illegible] ... ظاهر است که اجماع ذکر مکان ... [illegible] ... مومن یا کافر ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ... غار ... [illegible] ... مومنان و ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ... ونزع ... [illegible]

... [illegible] ... مع الجارح ... [illegible] ... مومن و کافر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ابی بکر ... [illegible] ... معلوم است که ... [illegible]

... [illegible] ... کلام ... [illegible] ... رسول الله بوده باشد ... [illegible]

... [illegible] ... کلام ... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible]

... [illegible] ... علی ... [illegible] ... ان الله معنا ... [illegible] ... علی ... [illegible]

فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها ... [illegible] ... رسول خدا است ... [illegible] ... سکینه ... [illegible]

... [illegible] ... سکینه ... [illegible]

... [illegible] ... انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المومنین والزمهم کلمة التقوی ... [illegible]

... [illegible] ... انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المومنین وانزل جنودا لم تروها ... [illegible] ... سکینه ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

... [illegible] ... سکینه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

... [illegible] ... عوام الناس ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من اصحابک ... [illegible] ... بلکه ... [illegible] ... فی المجلس ... [illegible]

صاحب ... [illegible] ... آن ... انسان ... [illegible] ... اشیاء ... [illegible]

مثل و اصحاب النار و اصحاب الجنة و اصحاب القرآن ... صاحب الدار ... صاحب العسکر ... [illegible]

الحوت صاحب الحمار و مکذا در فارسی مثل صاحب موسی که یوشع ... صاحب سلیمان که آصف ... [illegible]

... [illegible] ... مثل ... صاحب ... [illegible]

النظر ... [illegible] ... معلوم شد ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... باشد

و ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

هر ... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible] ... خلافت ... [illegible] ... الامام

ابلکه ... اصحاب پیغمبر ... [illegible] ... خلافت ... [illegible] ... دلالت

اجماع ... [illegible] ... پیغمبر ... [illegible] ... علی ... [illegible]

او ... [illegible] ... و اما ... [illegible]

... [illegible] ... دلالت ... [illegible] ... مصوب ... [illegible] ... خداوند

عالم ... [illegible] ... متواتر

... [illegible] ... کافر و مسلم ... [illegible]

... [illegible] ... کلمه ... [illegible] ... مثل

... [illegible] ... اکبر ... [illegible] ... الثانی ... [illegible]

یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ... [illegible]

... [illegible] ... خداوند عالم ... پیغمبر ... [illegible]

... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible] ... للنبی المختار ... [illegible]

او ... [illegible] ... پیغمبر ... [illegible] ... علی ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

از ... [illegible] ... پیغمبر ... ابوبکر ... علی ... [illegible]

ان الله تعالی مع علی ... [illegible] ... است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] ودر کتاب شفاء الطالبین [illegible]

[illegible] کتاب النور والبرهان [illegible]

وکتاب النور والبرهان عن محمد بن اسحق قال [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیاً [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] فقال ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

خاصه [illegible] که از ابن عباس [illegible] روایت کرده [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

احوال آنحضرت پرسید امیر المؤمنین خبر داد که پیغمبر [illegible] غار [illegible]

ابو بکر [illegible] آنحضرت [illegible] کفار مشرکین

باشد [illegible] کرد [illegible]

کرد آنحضرت [illegible] ابو بکر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] احمد حنبل [illegible] در مسند [illegible]

روایت کرده [illegible] عاقل هوشمند [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] بوده است [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible] ابو بکر [illegible]

کرده اند که خداوند [illegible] ابا بکر را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] آنحضرت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

کرده [illegible] مدینه [illegible]

کرده است که ابو بکر [illegible] سوار [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابو بکر [illegible] یا رسول الله آنحضرت

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علی [illegible] و من الناس [illegible]

[illegible] عبد الله بن احمد حنبل [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ابو بکر و علی [illegible] قال ابو

بکر [illegible] یا نبی الله [illegible] فقال علی [illegible] نبی الله [illegible] ابو بکر قال [illegible]

[illegible] نبی الله [illegible]

[illegible]

... مقول ابي خالد ابن بكوايه ... فقال فيه القول لا لامر المكر ... فبات سول اللقوا لطاردانا ...

... فيا ليت اعينهم بما يبتغى ... فقد طلبت نفسي على القتل والاسر ... [illegible]

ثم قيل ولما ثلثه همه دون افضلية عمر على ... وانا فلت في ... [illegible]

اقحمها اذا اختار ذكره بعض من عمل على بن ابي طالب واهل ... [illegible]

جاء بكتاب ابن ابي الحديد في شرح ... عبد الله ... ان كتاب مروج الذهب للمسعودي ذكر ... على ابن

ابي طالب عليه السلام ... محمد بن ابي بكر ... [illegible]

من محمد بن ابي بكر الى الغاوي معاوية بن صخر اما بعد فان الله بعظمته وسلطانه خلق خلقه

وجعل منهم غويا ورشيدا وشقيا وسعيدا واصطفى منهم الانبياء وانتخب منهم محمدا فاختصه برسالته واختاره لوحيه

وائتمنه على امره وبعثه رسولا مصدقا لما بين يديه من الكتب ودليلا على الشرائع فدعا الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة

الحسنة فكان اول من اجاب واناب وصدق واسلم وسلم اخوه وابن عمه علي بن ابي طالب صدقه بالغيب المكتوم واثره على كل

حميم ووقاه كل هول وواساه بنفسه في كل خوف فحارب حربه وسالم سلمه فلم يزل مبتذلا لنفسه في ساعات الازل ومقامات

الروع حتى برز سابقا لا نظير له في جهاده ولا مقارب له في فعله وقد رايتك تساميه وانت انت وهو هو السابق المبرز في

كل خير اول الناس اسلاما واصدق الناس نية واطيب الناس ذرية وافضل الناس زوجة وخير الناس ابن عم رسول الله

وانت اللعين ابن اللعين لم تزل انت وابوك تبغيان لدين الله الغوائل وتجهدان على اطفاء نور الله وتجمعان على ذلك الجموع و

تبذلان فيه المال وتحالفان في ذلك القبائل على هذا مات ابوك وعلى ذلك خلفته والشاهد عليك بذلك من ياوي ويلجا

اليك من بقية الاحزاب ورؤس النفاق والشقاق لرسول الله والشاهد لعلي مع فضله وسابقته القديمة انصاره الذين ذكرهم

الله تعالى في القران ففضلهم واثنى عليهم من المهاجرين والانصار فهم معه كتائب وعصائب يجالدون حوله باسيافهم و

يهريقون دماءهم دونه يرون الفضل في اتباعه والشقاق والعصيان في خلافه فكيف يا لك الويل تعدل نفسك بعلي وهو

وارث رسول الله ووصيه وابو ولده واول الناس له اتباعا واخرهم به عهدا يخبره بسره ويشركه في امره وانت عدوه وابن

عدوه فتمتع ما استطعت بباطلك وليمددك ابن العاص في غوايتك فكان اجلك قد انقضى وكيدك قد وهى وسوف يستبين

لمن تكون العاقبة العليا واعلم انك انما تكايد ربك الذي قد امنت كيده وايست من روحه وهو لك بالمرصاد وانت منه في غرور

وبالله واهل بيت رسول الله عنك الغنى والسلام على من اتبع الهدى فكتب اليه معاوية من معاوية بن ابي سفيان الى

الزاري على ابيه محمد بن ابي بكر سلام الله على اهل طاعة الله اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه ما الله اهله في

قدرته وسلطانه وما اصطفى به نبيه مع كلام الفته ووضعته لرايك فيه تضعيف ولابيك فيه تعنيف ذكرت حق ابن

[illegible]

[illegible]

كيف يكون ما قيل كه ابوبكر بنفسه تسخير علي بن ابي طالب و كيف كه از اوائل هاشم بوده و مقام شيعه ابوبكر ابرا
ستند بالا و منه خطبه خوانده و كيفيت سير علي بن حسين ... الى ... لا يحتجب ... و لا يدعون و لا يتبع الهوى ... الايمان
ثم ... اسير القتال علانه و لا عصبة الشيطان ... مع الطغيان يزعمون ان اقول اني افضل من قبلي ... و كيف اقول ذلك و
ما لي سابقته و لا قرابته و لا خصوصية عبد الله و انا مليم و عبدكم بل ان اعينه و الى الرسول و اما عدوه و اسبقني فيها
لو استطعتم الحق به و لم اقطع عنادها و ان ابن ابي طالب فاز من الله بحسنة و من الرسول بعترة و من الايمان ببر ليه لو جهد
الاولون و الاخرون لم يبلغوا درجته لم يسلكوا منهجه بذل لله مهجته و لابن عمه مودته كاشف الكرب و دافع الريب قاطع
السبب الى سبيل الرشاد و قامع الشرك و مظهر ما تحت سويداء حب النفاق محبة لهذا العالم لحق قبل ان يلاحق و برز ان
يسابق جمع العلم و الفهم فكان جميع الخيرات لقلبه كنوزا لا يدخر منها مثقال ذرة الا انفقه في بابه فمن ذا يؤمل ان ينال درجته
و قد جعله الله و رسوله للمؤمنين وليا و للنبي وصيا و للخلافة واعيا و للامامة قائما امنعتم بمقام ممثله اوليس قال النبي و الطهر
اولم تسمعوا رسول الله يقول الحق مع علي و علي مع الحق من اطاع عليا رشد و من عصى عليا فسد و من احبه سعد و من
ابغضه شقي و الله لو لم يحب ابن ابي طالب الا لاجل انه لم يواقع لله محرما و لا عبد صنما و لحاجة الناس اليه بعد نبيهم لكان
في ذلك ما يجب فكيف لاسباب اقلها موجب و اهونها مرغب الرحم الماسة بالرسول و العلم بالدقيق و الجليل و الرضا بالصبر الجميل
المواساة في الكثير و القليل و خلال لا يبلغ عدها و لا يدرك مجدها و د المتمنون ان لو كانوا تراب اقدام ابن ابي طالب اليس هو
صاحب لواء الحمد و الساقي يوم الورود و جامع كل كرم و عالم كل علم و الوسيلة الى الله و الى الرسول پس عاقل بصير را خطر
نمايد از خطبه که حمد ندد طالب و اعتبر دران صدوح است که ... حال کرده که هيچ لا ايك ... بر تعصب علي بن ابي
طالب و بطلان خلافت خود ... جودداده و کرد که ابن احمد و خطبه هر چند از محل کلام بيرون شد ليکن چون بنا
بر امثال ... اسد الله الغالب ... ابطال خلافت عمر آن بر ... است ... بهتر طريق انظر في اسد الله الان کرمشي نشود اما
مطلب ... و در حمله عجائب ... معويه ... تمام ... عالم ثابت ... که ...
... نا الغر علي بن ابي طالب ... و ... سيف او ... اکسد ... فضائل علي را ذکر ها بدفند
اموال او ... اشر ... وهم ... اعطا ... و عطايا و صلات ... بکتابت ... رواي ... و صاير
تال اين ... کمد ... شروع کرده ... ملکه ... بن ... الرسالت ... ما ... ردا ...
... ابن ابي الحديد نقل کرده است ... ابي جعفر اسکافي که ... علماي ... معاويه ... اسد هم ... من
... دو روايت کند که قول حق تعالى و من الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا در خصوص علي نازل کرده و قول حق
تعالى و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله در حق ابن ملجم نازل کرده به سمره بن جندب ... که ... آيد که

[illegible]

فرجه بوده اند العدالة در خلال طعن لیکن که در کتاب بعضی از کتب خود ... نقل کرده ... رضی الله عنه علیه الرحمة

چنانکه بعضی از علمای ماضیه عنهم نقل کرده اند که احتجاج کرده با سعد لما ادعی حقیقة الدعوی ناظر اینکه رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم لما اخرج مع نفسه ابا بکر الی الغار الا علما بانه ان الخلافة له من بعده وانه هو المطالب البرائة

الامة وعلیه المعول ... الشفقة وسد الخلل واقامة الحدود ... بلاد الکفر ولهذا اشفق علی خلافته ولم یکن من حکم

الاستتار والتواری ... الهارب من الشر ... الی مکان ... وانما اثبات علیه ... علی ... لم

یکن ... ولم یجعل به لاستثنائه ایاه وعلمه ... علیه ... مکانه المطلوب بالنبی ... فهلا

نقضه ... سواء بقولك النبی قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ... موقوفة علی اعمار

الاربعة الذین هم الخلفاء الراشدون فی مذهبکم فکان لا یجد بدا من قوله لك بلی ... لما النبی کما علم بطول

المدة فی الخلافة من بعده لابی بکر علم انها من بعد ابی بکر لعمر ومن بعد عمر لعثمان ومن بعد عثمان لعلی فکان ایضا

لا یجد بدا من قوله لك نعم ثم کنت تقول له فکان الواجب علی رسول الله ان یخرجهم جمیعا علی الترتیب الی الغار

لیشفق علیهم کما اشفق علی ابی بکر ولا یستخف بقدر هؤلاء الثلثة بترکه ایاهم وتخصیصه ابا بکر واخراجه مع نفسه دونهم

الخ ... اکثر ... احتجاج ابی بکر ... ابن ... عمر ... ابی بکر

... در کتب ... واقع شده ... حکم ... خلافت ... طول کشید بلکه

... ابی بکر ... اکثر ... ابی بکر ... ابن مقام ... قول ایشان که

ثابت کرده اند مرجوع ضمیر علیه بر ابی بکر ... انزل الله سکینته علیه که ابو بکر ... حمله ... که

[illegible]

[illegible] لا تكون السكينة نزلت على رسول الله صلعم في يوم بدر [illegible] ولا في يوم حنين [illegible]

المؤمنين [illegible] بل كان [illegible] ان يكون الفتح له وان الله تعالى يظهره على الدين كله ولو كره المشركون و

بما نطق به القرآن من نزول السكينة على رسوله فما بقي هذا الاعتلال فان قلتم ان النبي كان في هذين الموضعين

[illegible] نزلت السكينة عليه فيهما وحملتم انفسكم على هذه الدعوى قلنا لكم وهذه كانت قضية في

الغار [illegible] مع فراره الى الغار صحيح في الخوف كما لا يخفى وان قلتم انه قد كان محتاجا الى السكينة في

[illegible] كل حال [illegible] عند الخوف والجزع [illegible] من الاحوال فقد [illegible] ما سلف لكم من الاعتلال وشهدتم

ببطلان مقالكم الذي [illegible] الى اخر ما ذكره [illegible] ابي بكر [illegible]

[illegible] تفضيل [illegible] حق تعالى نزول سكينه [illegible] بوده است

بر رسول خدا صلعم مگر آنکه مشترک [illegible] مؤمنین [illegible] مؤمنین را ذکر [illegible] بوده است [illegible] ابی بکر

داخل [illegible] مؤمنین [illegible] ابی بکر [illegible] لازم [illegible]

[illegible] کلام [illegible] باطل [illegible]

[illegible] سکینه [illegible] رسول خدا [illegible] ابی بکر [illegible] سکینه [illegible]

[illegible] علیه الرحمه [illegible] علی الله سبحانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك

تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا [illegible] ابوبكر و عمر

[illegible] حق تعالی [illegible] مؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

انعام روایت کرده اند از ابا حسن بن عبد البر در استیعاب [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

درست [illegible] حدیث خیبر لاعطین الرایة رجلا یحبه

الله و رسوله و یحبه الله و رسوله که آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و از جمله [illegible] حق تعالی میفرماید

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی [illegible] پس این آیه دلالت می

کند که [illegible] عهد [illegible] اهل بیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غزوات رسول

الله [illegible]

[illegible]

لاعطین الرایة غدا الی [illegible] حتی یفتح الله بیده پس علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] معلوم شد [illegible]

[illegible] قول حق تعالی فمن نکث فانما ینکث علی نفسه [illegible]

[illegible] معلوم شد [illegible]

[illegible] در صحیح بخاری روایت کرده است که رسول

خدا [illegible] ان العبد لیعمل بما یری الناس عمل اهل الجنة و انه لمن اهل النار [illegible] اعمال معلوم

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

و هذا الی شدت شتم او در سنا بعضا الائمه ... [illegible] ... احمد بن حنبل ...
کرده است که قال النبی صلعم من اذی علیا فقد اذانی ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا ...
... است که یا علی حب ... المؤمنین ... ذکر ... یا علی حربک
حربی ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... است ...
[illegible]
... ازخلفا و قائم مقام ... نشسته مگر ... علی بن ابیطالب ...
بود که مستوجب شتم و سب بی قتال کرده ... و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و از جمله آیات قوله تعالی و سیجنبها الاتقی
الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ... کرده‌اند که
ابن جوزی گفته اجمعوا علی ان هذه الایة نزلت فی ابی بکر ... و فیها التصریح بانه اتقی من سایر الامة و الاتقی هو الاکرم عند
الله بقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم و الاکرم عند الله هو الافضل و دیگری را اثبات کرده ... میکند
... موجب ... ابو بکر ... ابن حجر ... ممکن نیست
حمل کردن ... علی بن ابیطالب ... قول حق تعالی و ما لاحد عنده من
نعمة تجزی ... علی ... در صغر سن
پیش پیغمبر ... علی ... ابو بکر ... اجماع معتقد
است ... اثبات ... عمر و دیگران ... کرده اند که ...
آخر ... ابی بکر ...
و تفضیل ... ابو بکر باطل
باشد لانه ... رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة و قوله تعالی السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه
... و قوله تعالی و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و مراد ابو بکر است نزد اکثر اهل تفسیر ...
... مراد ابو بکر ... اتقی اکرم است عند الله لقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و اکرم ... افضل باشد
و افضل ... ابو بکر است ... اجماع ... و ما لاحد عنده من

[illegible]

... وعطا که یکی از روات حدیث است از ابن عباس گوید که آن من اعطی واتقی وصدق بالحسنی التی هی نخلة الجنة ابو الدحداح ومن بخل واستغنی وکذب بالحسنی صاحب النخلة والاشقی الذی کذب وتولی صاحب النخلة لانه کان منافقا والاتقی هو ابو الدحداح ...

[illegible] ... این سوره مکیه است و حکایت ابی الدحداح در مدینه است ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... حقوق الله و رسول ... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها ... [illegible]

... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible]

... [illegible] ... صحیح بخاری ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... ان اشقی الذی ... عثمان ان اشقی الذی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عثمان ... [illegible]

[illegible] ... علی ... [illegible]

باحدیث صحیح متفق علیه ... لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین ... [illegible]

[illegible] ... از آدم تا روز قیامت ... [illegible]

[illegible] ... علی ... [illegible]

[illegible] ... زکوة داد ... [illegible]

[illegible] ... انما ولیکم الله ورسوله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... در کتاب ... [illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... [illegible]

[illegible] ... فاما من اعطی واتقی ... [illegible]

[illegible] ... وهو راکع ... [illegible] ... والثواب من الله ... [illegible]

... [illegible] ... انی جاعلک للناس اماما ... [illegible]

الا الاشقی الذی کذب وتولی ... [illegible] ... فی جهنم ... لا یصلیها الا الاشقی ... [illegible]

... رسول الله ... [illegible] ... ابو بکر ... علی ... [illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... فضیلت علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الاولون من المهاجرين والانصار الذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم

[illegible] ... ابوبكر و عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فضائل [illegible]

جريح و انصار و از اینان [illegible] بفضائل خود [illegible] انشدکم الله اتعلمون ان الله عزوجل فضل فی کتابه

السابق علی المسبوق فی غیر آیة و انی لم یسبقنی الی الله عزوجل والی رسوله صلعم احد من الامة قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله اتعلمون

حیث نزلت والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والسابقون السابقون اولئک المقربون سئل عنها رسول الله صلعم

فقال انزلها الله تعالی ذکره فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل انبیاء الله و رسله و علی بن ابی طالب وصیی افضل الاوصیاء

قالوا اللهم نعم و ابن شهر آشوب از طریق عامه [illegible] اول الناس اسلاما [illegible]

از مالک بن انس از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده که [illegible] والسابقون الاولون نزلت فی امیرالمؤمنین ع سبق الناس

کلهم بالایمان و صلی القبلتین و بایع البیعتین بیعة بدر و بیعة الرضوان و هاجر الهجرتین مع جعفر الی الحبشة و من الحبشة الی

المدینه [illegible] والسابقون السابقون کفته

است علی و سلمان [illegible] از علمای شیعه [illegible] ابی بکر [illegible]

و حافظ ابونعیم و ابن مردویه و ابن مغازلی [illegible] اخراج ثابت کردند ایمان ابی بکر را

و لیکن تا اخر عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] کتاب الله [illegible]

[illegible]

ان [illegible] عبیده و علی بن [illegible] الخلفاء [illegible] فی الارض خلیفة

فخاطبه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible] علی علیه السلام و [illegible]

منکم یعنی علی بن ابیطالب [illegible] لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم آدم و داود [illegible] ولیمکنن لهم دینهم الذی

ارتضی لهم یعنی الاسلام ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعنی اهل مکه [illegible] لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک

فاولئک هم الفاسقون یعنی العاصین لله ولرسوله و قال امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] رابع الخلفاء [illegible]

[illegible] الله و هکذا از کتاب [illegible] صریح الدلالة [illegible]

ائمه اثنی عشر [illegible] یا رسول الله قال [illegible]

فانهم ملاوا الارض قسطا و عدلا [illegible] اثنی عشر [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

آیه [illegible] حافظ محمد [illegible]

[illegible] وعد الله الذین آمنوا الآیه [illegible] علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هو الذی جعلکم خلائف فی الارض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کما استخلف الذین من قبلهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

[illegible] اولی [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] رسول [illegible]

[illegible] کلام ایشان [illegible]

کفته اند ان القول فی الخلافة بعد النبی المختار دائر بین النص والاختیار ولا نص [illegible] الاختیار [illegible]

مع [illegible] فی الدین اشتغلوا بعد وفات النبی [illegible] الامام [illegible] من غیر نکیر فکان اجماعا

علی کونه طریقا [illegible] بعد تحقق الاجماع [illegible] کلام [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] علم [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] ابی بکر

الثقلین [illegible] ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله وعترتی [illegible]

متفق علیها [illegible] کتاب الله و [illegible]

هرچند [illegible] امام [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] ابی بکر

[illegible] علم [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] روایت کرده اند

که همه مقبول است نزد ایشان که مضمون [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] امامت [illegible]

[illegible] علم حاصل [illegible]

[illegible] سقیفه [illegible]

شد هرچند صریح [illegible] عبدالله [illegible]

ابن ابی طالب [illegible] سقیفه هرچند [illegible]

دلالت آن [illegible]

منصوص ایشان نباشد [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] اختیار و رای [illegible]

شد که [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] احبار [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

... ام الفضل را تزویج نمود حضرت امام محمد تقی علیه السلام ... در آن مجلس حاضر کرده بود از جمله یحیی بن اکثم قاضی بود

که سؤال کرد از آن حضرت که یا بن رسول الله چه می‌فرمائید در خبری که روایت شده است که جبرئیل نازل شد بر محمد رسول خدا ...

عرض کرد یا محمد حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که بپرس از ابی بکر که آیا از ما راضی است ... که من از او راضی هستم حضرت

فرمود که من منکر فضل ابی بکر نیستم ولکن واجب است بر صاحب این خبر که اخذ نماید ... در حجة الوداع قد کثرت

علی الکذابة و ستکثر فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار فاذا اتاکم الحدیث عنی فاعرضوه علی کتاب الله عز و جل و

سنتی فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوا به و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تاخذوا به و این خبر موافق کتاب الله نیست ...

میفرماید و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حق تعالی فرماید بان الله اصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس چگونه ممکن است که نبوت منتقل شود از کسیکه خلاف او را [illegible]

باشد بسوی کسیکه [illegible] کرده اند که [illegible] لو نزل العذاب لما

نجی منه الا عمر بن الخطاب [illegible] ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله

معذبهم وهم یستغفرون [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] اینها باشد [illegible]

اینها [illegible] مولفت [illegible] مخالف [illegible] امام علیه

فرموده [illegible] کرده اند [illegible] علمای [illegible] ضعف سند [illegible] ابن حجر [illegible] روایت

گفته است سنده ضعیف جدا و گفته است واخرج ابو نعیم عن ابی هریرة وابن عساکر مثله وسندهما ضعیف ایضا [illegible] گفته است

واخرج الخطیب بسند فیه [illegible] عن ابن عباس قال هبط جبرئیل وعلیه طنفسة وهو متخلل بها فقال له النبی صلی الله علیه وسلم ما هذا یا جبرئیل

قال ان الله امر الملائکة ان تتخلل فی السماء کتخلل ابی بکر [illegible] فی الارض [illegible] قال ابن کثیر وهذا منکر جدا و

لولا ان هذا والذی قبله لکان الاعراض عنهما اولی [illegible] سؤال [illegible] ابی بکر است [illegible] حدیث تخلل

جبرئیل که ابن کثیر [illegible] حال آن حدیث که [illegible] سؤال [illegible] روایت کرده اند که مثل ابی بکر و عمر [illegible] مثل

جبرئیل و میکائیل [illegible] علمای اینها [illegible] منکر اند [illegible] کرده اند [illegible] بعضی

از علما فرموده اند این روایات از قبیل آنچه [illegible] روایت کرده اند که ان الله [illegible] علی عثمان [illegible] وایضا ما

قطع نظر [illegible] روایت [illegible]

[illegible] اهل الجنة [illegible] قال قال رسول الله [illegible] اهل الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل الجنة [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] اهل [illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] اهل [illegible]

اهل [illegible] ارشاد و تعلیم [illegible]

[illegible] عند الله [illegible]

[illegible] مقدم است [illegible] علمای اعلام کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

[illegible] ... ابوبکر و عمر ... [illegible]

الا ... [illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

ابوبکر خیر الناس ... [illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

افضل من ابی بکر و ... [illegible] ... روایت کرده ... [illegible] ... افضل هذه الامة بعد

نبیها ابوبکر ثم عمر ثم عثمان و روایت کرده است که ابن عمر قال ... [illegible] ... الناس بعد رسول الله فقال ابوبکر ... [illegible]

[illegible] ... ابوبکر و

عمر ... [illegible] ... علی ابی بکر و عمر ... [illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

[illegible] ... الناس خیر بعد رسول الله فقال ابوبکر ... [illegible] ... عثمان ... [illegible] فقال

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... روایت کرده ... [illegible]

[illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... المامون ... [illegible]

فقال ... المامون ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... المامون ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابا بکر ... علی ... ابن حجر ... ابن ... فلما ... الا

... الناس ... علی ... هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر ... اکثر

... الائمة من ...

... صحیح ... مسلم ... الناس ... ابن کثیر ...

... فقال ... ثم من قال عمر بن الخطاب ... صحیح ... روایت کرده که

... عندنا ... الا ... ابابکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیمة ... مال احد قط ما

نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا الا وان صاحبکم ... خلیل الله ... ابن عدی

ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ... ولولا ان رسول الله ... ابابکر ... خلیلا ولکن اخوة الاسلام ...

روایت طبرانی ... ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله اتخذنی خلیلا وان خلیلی ابوبکر ... ابن عدی ... و عایشه ...

ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ... لیس فی الناس احد امن علی فی ماله ... من ابی بکر سدوا هذه الابواب الشارعة فی المسجد

الا باب ابی بکر ... ابن حنبل ابوبکر صاحبی و مونسی فی الغار سدوا کل خوخة فی المسجد الا خوخة ابی بکر ...

... ابن احادیث ... خلیفه ...

... علی الحوض و صاحبا

فی الغار و مونسی ... روایت کرده که ... ابابکر و عمر ... السمع والبصر ... روایت ابو یعلی

... ابوبکر و عمر منی بمنزلة السمع والبصر من الراس ... روایت کرده که رسول خدا فرمود

ابوبکر منی و انا منه و ابوبکر اخی فی الدنیا والاخرة ... روایت کرده ... ابو هریره ... حضرت رسول خدا ...

... ابوبکر و عمر ...

یوم القیمة ... انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر ... روایت کرده ... ابن مسعود ...

... ان لکل نبی خاصة من اصحابه وان خاصتی من اصحابی ابوبکر و عمر ... کتاب ابن عساکر ... قال رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم ان لکل نبی ... صاحبا ابوبکر و عمر ... روایت کرده که ... رسول الله ... انا ...

... قال ان الله یامرنی ان استشیر ابابکر ... روایت کرده که ... حب ابی بکر و عمر ... قال حب ابی بکر

و عمر من السنة ... ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اربعة لا یجتمع حبهم فی قلب منافق ولا یحبهم الا مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی و

قال ... اذا اراد الله ... حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی ... قال حب ابی بکر و شکره واجب

علی کل امتی ... اما ... انهاست ... خلفا ... معاصر ... حدیث متفق

علیه ... صلی الله علیه و آله ... ابی بکر و عمر ... لاعطین الرایة غدا

رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ... حتی یفتح الله علی یدیه و مفهوم ان ... ابوبکر و عمر ...

... رسول ... رسول ...

اما ... ابوبکر و عمر ... ابابکر و عمر ...

... حضرت ...

[illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه [illegible]

و آله [illegible] ابوبکر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

اولاد [illegible] اسلام [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] الله [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

و ابوبکر و عمر [illegible] بلال [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] ابن [illegible] آزاد کرد [illegible] بلال [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] امدادی کرده باشد چنانکه در خصوص [illegible]

[illegible] تصریح کرده اند و هکذا در خصوص [illegible] والذین تبوؤا الدار

[illegible] یحبون من هاجر الیهم [illegible] و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة پس اگر ابوبکر [illegible] اصل داشت

چرا [illegible] اگر [illegible] و اما اینکه پیغمبر [illegible] ابواب [illegible] باب

[illegible] ابوبکر [illegible] باب [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

که باب [illegible] پیغمبر [illegible] یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی [illegible] لا یحل لاحد ان یدخل هذا المسجد

جنبا و لا یجوز ذلک لغیری [illegible] کما کان [illegible] هارون [illegible] ظاهر [illegible] ابواب از مسجد

ایام مرض [illegible] واقع شد [illegible] اصل مطلب [illegible] اینکه سد ابواب [illegible] پیش از

وفات پیغمبر واقع شد [illegible] اصل داشته باشد [illegible] باب [illegible]

استدلال ایشان در خصوص علم [illegible] ابوبکر [illegible] صحاح است [illegible] مجتهد [illegible] مردم [illegible]

او [illegible] اکثر [illegible] عمر [illegible] ابی بکر [illegible] طول کشید

و مردم [illegible] احتیاج [illegible] عمر [illegible] پیغمبر [illegible] و هکذا عثمان [illegible]

احتیاج عمر و ابوبکر بعلی [illegible] احتیاج مردم را [illegible] علی [illegible] خصوصا عمر

و اما جواب [illegible] روایت [illegible] عبدالله [illegible] اخبار ائمه [illegible] سلام الله علیهم

همه آنها [illegible] حضرت رسول ابوبکر و عمر [illegible] هذان السمع والبصر بعد از عثمان

آمد آنحضرت فرمود هذا الفؤاد [illegible] علی بن ابیطالب آمد آنحضرت فرمود ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه

مسئولا [illegible] علی [illegible] امامت علی [illegible]

تصریح کرده [illegible] راوی [illegible] حدیث [illegible] روایت [illegible] ظاهر کرد [illegible]

اخبار ایشان که در فضیلت خلفای خود روایت کرده اند [illegible] مقابل [illegible] صحاح [illegible] روایت

معتبره وارد است [illegible] اصلا [illegible] وضع [illegible] است [illegible]

شان [illegible] سقیفه [illegible] خود روایت کرده اند [illegible]

مکر [illegible] اطلاع [illegible] ایشان [illegible] کتب خود شان [illegible]

میکنند علمای ایشان [illegible] ملتفت [illegible] کلام [illegible]

امیر [illegible] عبدالله [illegible] عالم [illegible]

[illegible] علمای [illegible]

[illegible] مقاصد الحسنة و دیلمی

از ابن مسعود مرفوعا روایت کرده اند که پیغمبر [illegible] فرمود انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و

علی بابها و روایت [illegible] از انس مرفوعا روایت کرده [illegible] پیغمبر [illegible] فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و معویة حلقتها

[illegible]

[illegible] ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء على ذي لهجة اصدق من ابي ذر [illegible]

[illegible]

[illegible] حديث عشره مبشره [illegible] عبد الرحمن بن عوف

كه ان النبي صلى الله عليه وآله قال العشرة في الجنة النبي في الجنة وابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة

في الجنة والزبير في الجنة وابو عبيدة في الجنة وسعد بن مالك في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعيد بن زيد

في الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اکر [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

عمر [illegible] رسول الله [illegible] ازاعاده [illegible]

کردند [illegible]

[illegible] اکر [illegible] فضائل [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible] کامل [illegible]

اعظم [illegible] ابن الخطاب [illegible] خالد [illegible] ابو بکر [illegible]

خود عمر گفت که از رسول خدا [illegible] شنیدم که علی [illegible] اکر [illegible]

واما [illegible] ابی بکر [illegible] معلوم است [illegible] ابی بکر [illegible] عمر [illegible]

علی [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] ابی بکر [illegible] روایت کرده اند که رسول خدا ص

فرمود [illegible] الحق [illegible] مع عمر حیث کان [illegible] ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه وهو الفاروق فرق الله به بین الحق و

الباطل [illegible] رسول خدا فرمود

الحق مع علی وعلی مع الحق [illegible] ابی بکر و عمر [illegible] سقیفه [illegible]

[illegible] علیهما السلام [illegible] عمر [illegible]

حتی [illegible] ابی بکر [illegible] وقی الله المسلمین شرها [illegible] ذکر شد و این

[illegible] لولا علی لهلک عمر و آنجا که گفت لا ابقانی الله [illegible] کلمات [illegible]

[illegible] عبد الله ص وهکذا در

[illegible] از جمله [illegible]

الله [illegible] روز احزاب [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] الرجل [illegible]

[illegible] عمر گفت [illegible]

کسی [illegible] عبد الله واخو الرسول [illegible] انا عبد الله [illegible] اخو الرسول [illegible] اخو الرسول [illegible]

انکار کرد [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] فاروق [illegible] ابی بکر [illegible] عمر [illegible] سقیفه [illegible]

[illegible] لم یبعث الله نبیا الا

کان فی امته محدث [illegible] فان یکن فی امتی منهم احد فهو عمر و روایت کرده اند [illegible] من شیطان الا وهو یفر من عمر و

در روایتی دیگر [illegible] اذا سلک عمر فجا سلک الشیطان فجا غیره [illegible]

[illegible] موضوع [illegible] محدث [illegible] اسم فاعل [illegible]

[illegible] محدث [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال ابوبکر [illegible] قال نعم [illegible] و در روایت [illegible] قال النبی صلی الله علیه وآله

[illegible] ابوبکر و [illegible] الناس [illegible] ابوبکر و در روایت دیگر آنکه

ابابکر قال یا رسول الله لو امرتنی ان اقتل نفسی لفعلت فقال صدقت [illegible] ابوبکر از اهل

جنت [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] اهل بهشت [illegible] و قال الکاتب فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] و قال الکاتب [illegible]

[illegible]

[illegible] و قال الکاتب [illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] عایشه و طلحه و زبیر

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible] عایشه و طلحه و زبیر [illegible] اراده

کرده [illegible] اجماع [illegible] باطل باشد [illegible] اجماع اعظم از اجماع [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] عثمان [illegible] شیعه [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible] و قال الکاتب [illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حکم بن عاص [illegible] حضرت رسول [illegible] عبدالله بن سعد [illegible]

آنکه حضرت رسول [illegible] مروان [illegible] حکم [illegible]

[illegible] عمار یاسر [illegible]

[illegible] عایشه و حفصه [illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] رسول [illegible] و حاصل کلام [illegible]

لحضر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] امت [illegible] ابن حنبل [illegible] اصحاب [illegible] نماز [illegible] افضل [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] عوام [illegible] الا با بکر

[illegible] محمد [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] رسول الله [illegible] یصلی بالناس [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] بلال [illegible] یصلی بالناس عایشه [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] بلال [illegible] رسول الله [illegible] مروا ابا بکر [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] تکبیر [illegible] ابو بکر [illegible] الی المسجد [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] فضل [illegible] عباس [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ابن [illegible] عایشه [illegible]

[illegible] عایشه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] معلوم است [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] غالب [illegible]

[illegible] صلوة [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] صلوة [illegible]

[illegible] روایت مذکوره

[illegible] عایشه [illegible] صحیح [illegible] عایشه

[illegible] عبید الله [illegible] ثقل النبی صلی الله علیه و آله فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک قال ضعوا لی

ماء فی المخضب ففعلنا فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا والناس عکوف فی المسجد ینتظرونه

لصلوة عشاء الآخرة قالت فارسل رسول الله صلی الله علیه و آله الی ابی بکر ان یصلی بالناس فاتاه الرسول فقال ان النبی یامرک ان تصلی بالناس

فقال ابو بکر یا عمر صل بالناس فقال عمر انت احق بذلک قالت فصلی بهم ابو بکر تلک [illegible] قالت ان النبی وجد من نفسه خفة فخرج بین

رجلین احدهما العباس وفی روایة الفضل بن عباس لصلوة الظهر وابو بکر یصلی بالناس فلما راه ابو بکر ذهب لیتأخر فاومأ الیه

النبی ان لا یتأخر وقال اجلسانی الی جنبه فاجلساه الی جنب ابی بکر فکان ابو بکر یصلی وهو یأتم بصلوة النبی والناس بصلوة

ابی بکر والنبی [illegible] قال عبید الله [illegible] عبد الله بن عباس [illegible] عایشه [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] عایشه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] روایت مذکوره [illegible] عایشه [illegible]

[illegible] صحیح بخاری است [illegible] ان النبی لما اذن بالصلوة قال مروا ابا بکر فلیصل بالناس فخرج ابو بکر یصلی

فوجد النبی من نفسه خفة فخرج [illegible] صحیح بخاری [illegible]

[illegible] قالت [illegible] لم یرض النبی [illegible] الا ان یصلی ابو بکر ثم قالت

[illegible] مقام النبی [illegible] روایات [illegible] قالت عایشه [illegible]

ثلث مرات [illegible] مروا ابا بکر فلیصل بالناس [illegible] فلم یرجع [illegible]

[illegible]

[illegible] روايت كرده [illegible] تصريح كرده [illegible]

[illegible] مرض النبي قال مروا ابابكر فليصل بالناس [illegible] عايشه [illegible] ذكر كرده [illegible] روايت [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] ان النبي قال مروا [illegible] ان يصلي بالناس فقالت عايشة [illegible]

[illegible] فقال النبي انكن صواحب يوسف [illegible]

[illegible] روايت [illegible]

[illegible] ابابكر [illegible]

[illegible] بلال [illegible] نماز [illegible]

[illegible] ابوبكر [illegible] عمر نماز را خوانده [illegible] ابوبكر در

ايام مرض آنحضرت نماز ميخوانده [illegible] ابن عمر [illegible] شنيد [illegible]

[illegible] كتاب [illegible]

[illegible] هذه الامة روايت كرده است كه گفت ان قيس بن سعد بن عبادة قال قال لي علي ان رسول

الله مرض ليالي وايامًا ينادي بالصلوة فيقول مروا ابابكر يصلي بالناس فلما قبض النبي نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام

وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله لديننا فبايعنا ابابكر و در كتاب [illegible] روايت كرده است كه

قال علي لقد امر النبي ابابكر ان يصلي بالناس وانا شاهد ما انا بغايب وما بي مرض فرضينا لدنيانا ما رضي النبي لديننا [illegible] كتاب

[illegible] روايت كرده است كه ان النبي امر عليا بالصلوة [illegible] فامر ابابكر بالصلوة [illegible]

[illegible] بالناس [illegible] ابابكر [illegible]

كرده است [illegible] يوم السقيفة بكلام قاله عمر نشدتكم بالله هل تعلمون ان

رسول الله امر ابابكر ان يصلي بالناس قالوا نعم قال فايكم تطيب نفسه ان يزيله عن مقام اقامه فيه رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلي الله عليه وآله وسلم في الجملة كلام [illegible] اصل [illegible] هم في الجملة محل شبهه

[illegible] عايشه [illegible]

[illegible] اهل بيت سلام الله عليهم [illegible]

[illegible] ابي بكر [illegible] اهل بيت [illegible]

[illegible] عايشه [illegible] عايشه [illegible]

[illegible] عايشه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبكر [illegible] عايشه [illegible] عايشه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] عايشه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

بلال [illegible] قال للناس [illegible] بلال [illegible]

قول عایشه [illegible] ذکر خروج نبی را اصلا و ابوبکر منفرد شد بنماز کردن [illegible]

روایات [illegible] صلوة عمر [illegible]

صحیحه ابن عساکر روایت کرده است [illegible] ابوبکر [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام که ما را امر شد [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

ابی بکر [illegible] حضرت [illegible] چگونه روا است [illegible] این کلمات [illegible] علی بن ابی طالب

[illegible] علی [illegible] اگر این کلام از علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

علی [illegible] باشد [illegible] اعتماد [illegible] صدق را [illegible] اسناد [illegible]

از [illegible] امامت [illegible] خلافت [illegible]

خلافت [illegible] ابی بکر [illegible] مقام پیغمبر [illegible] امام باشد چنانکه روایت کرده [illegible]

ان الناس [illegible] ابن ام مکتوم [illegible] عام الفتح [illegible] احد [illegible] علی

ابن ابی طالب علیه السلام [illegible] ابن ام مکتوم [illegible] اگر علی ع حاضر شد [illegible]

سلمه و عثمان [illegible] عبد الله [illegible] نماز [illegible] صحیحین روایت کرده است [illegible]

متفق علیه بین الثقات [illegible] مغیرة بن شعبه قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی الغائط فحملت معه اداوة قبل صلوة الفجر

فلما رجع النبی ص توضأ للصلوة [illegible] فوجدنا الناس قد قدموا عبد الرحمن بن عوف [illegible] فادرک رسول الله صلعم احدی الرکعتین فصلی

الرکعة مع الناس فلما سلم عبد الرحمن قام رسول الله ص یتم صلوته [illegible] اگر امامت [illegible] خلافت [illegible] چنانکه استدلال

کرده اند عبد الرحمن اولی [illegible] خلافت [illegible]

مقرر شده است که یجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر [illegible] امامت ابی بکر [illegible]

مثل علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] التمسک [illegible] امامت [illegible]

در جمیع [illegible] در اصول مقرر است که الخاص لا یدل علی العام [illegible] جواز الصلوة خلف الفاسق [illegible]

است که در امامت عامه بالاجماع عدالت شرط است [illegible] اگر امام فاسق [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] عدالت ابی بکر [illegible] امامت مثل [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت شد [illegible] ابی بکر [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] در قضیة ابلاغ سورة برائة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین وارد شده است [illegible]

لا یردها الا من کان [illegible] معلوم شد که [illegible]

مطلوب ایشان [illegible] عادت ایشان جاری شده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] التی [illegible] بعض الطاهرین [illegible] الائمة [illegible]

[illegible] لا [illegible] لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم

کلام [illegible] ابو بکر [illegible] حاصل کرده [illegible] نماید [illegible] پیغمبر [illegible]

آنکه [illegible] و [illegible] لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible] بهتر [illegible] بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب است [illegible]

که بهتر [illegible] ابو بکر است [illegible] بعد از او عمر [illegible] ابو حنیفه [illegible] بعد از آن [illegible]

می گفتند که بهتر بودن ایشان [illegible] از جهت [illegible] مختصر [illegible] کلام [illegible]

او [illegible] فضائل [illegible] جواب گفت اگر آن موضع مال پیغمبر است مال ایشان [illegible] کرده

ایشان ظلم کرده اند [illegible] ایشان [illegible] که برای ایشان [illegible] آن موضع [illegible] اگر آن موضع مال ایشان بوده است

که [illegible] رسول خدا صلعم [illegible] کاری کرده اند [illegible] کاری کرده اند [illegible] عهد [illegible]

او [illegible] گفت آن موضع برای پیغمبر بوده برای ایشان [illegible] ولکن [illegible] ایشان [illegible]

خود عایشه و حفصه [illegible] مکان [illegible] گفتند [illegible] جواب

گفت [illegible] پیغمبر [illegible] ملاحظه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] عمر [illegible] باشد که عایشه

و حفصه [illegible] پیغمبر [illegible] و فاطمه زهرا [illegible] میراث [illegible] ابو حنیفه [illegible] را از [illegible]

[illegible] علمای ایشان [illegible] این قصه را [illegible] گفته [illegible]

عایشه [illegible] پیغمبر [illegible] عایشه [illegible] ایشان [illegible] طور

شد قول عایشه [illegible] دعوی [illegible] شاهد [illegible] پیغمبر [illegible] و دعوای فاطمه زهرا

[illegible] مثل علی ابن ابیطالب [illegible] حسن و حسین علیهما السلام و بعضی

علماء [illegible] بعضی از علمای اهل سنت [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] حدیث [illegible] بیچاره ابی بکر [illegible] الا لعنة الله علی

الکاذبین **مؤلف گوید** اگر این حدیث صحیح باشد مختص ابی بکر است [illegible] ایشان [illegible] پیغمبر

موجب [illegible] دلیل بر [illegible] خلافت ایشان [illegible] الله [illegible] دلیل [illegible]

جدا باشد از ایشان [illegible] پیغمبر [illegible] کرده است [illegible] شکستن آنها

و هکذا حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام [illegible] است بعضی از علمای شیعه صلوات الله علیهم [illegible]

علمای [illegible]

[illegible]

همان موضع [illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible] واما قول [illegible]

بحجب النبی [illegible] الطاهرین [illegible] اگر [illegible] ایشان [illegible]

کردند [illegible] خلافت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شها ابی صلوة بنماید مسلمین را الزام باحکام شریعت سید المرسلین است لهذا هیچ عیبی ندارد هر که بداند در باطن چه میباشد چنانکه

حال منافقین چنین بود که در زمان پیغمبر صلعم آن سرور با ایشان مدارا و با مردم حسن معاشرت میفرمودند و هکذا سلوک امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام الله

علیهم اجمعین با اتباع و شیعیان ایشان [illegible] که انسان مسلمین هستند حکم بکفر بعضی ایشان نفرمودند [illegible]

و در باب [illegible] چنانکه ذکر شد است [illegible] قول ائمة الهدی علیهم السلام با اصحاب خود شان که ان الحکم فی المعاشرة مع [illegible]

منهم حکم اصحاب النبی صلعم مع المنافقین لمصلحة المداراة و دفع الضرر الی ان یظهر الحق و صاحب الحکم القائم عجل الله فرجه و

قضیه ام کلثوم [illegible] عباس [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] دختر خود ام کلثوم را [illegible] مشهور است

ابن ابی طالب [illegible] هکذا در خصوص تزویج خود پیغمبر عایشه و حفصه را جهت مصالحی که ذکر کردیم واقع

در نظر آنحضرت بوده است [illegible] تکلیف [illegible] نفس [illegible]

[illegible] و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی است هکذا [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

از اولاد خود را باسم خلفا [illegible] الناس [illegible] اولاد خود را [illegible] اسم [illegible] محمد [illegible]

را بابی بکر مکنی [illegible] زمان [illegible] عرب [illegible] زمان [illegible] شبهه

[illegible] عمر [illegible] خطاب میکرد [illegible] ابراهیم [illegible]

عوام الناس [illegible] معروف [illegible] معاشرت [illegible] سلوک آنحضرت با

حضرات خلفای ثلثه کردیم [illegible] علی [illegible] ایشان [illegible] کرده اند که

خلافت حق علی بود و او ولی [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت راضی کردید بالاخره

ترک [illegible] ایشان [illegible] حکم کرد [illegible] ایشان و الا

ما حکم [illegible] ایشان [illegible] علی مع الحق و الحق مع علی [illegible] آنحضرت جمیع

و جماعت ایشان [illegible] مشاورات با ایشان [illegible] ایشان را نصیحت میکرد و ایشان را دلالت میکرد بر آنچه

خیر و صلاح بود [illegible] امور [illegible] ایشان [illegible] امور [illegible] حرکات ایشان

[illegible] امثال این

مقالات [illegible] ایشان [illegible] حرکات [illegible] سلوک

آن سرور با ایشان [illegible] آن بزرگوار هم [illegible] ایشان بملاحظه ما فیه اسلام ظاهری بود که لا محالة لا اله الا الله محمد رسول

الله صلعم [illegible] اسلام [illegible] اسلام و مسلمین [illegible]

دین [illegible] آن بزرگوار [illegible] آنحضرت [illegible] اهل سنت [illegible] اعتقاد

خلافت ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] علم [illegible] آن سرور [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت رجوع [illegible] سؤال [illegible] علم رجوع [illegible] اهل بیت

لا نسترجع شیئا اخذ منا ظلما [illegible] امام علیه السلام [illegible] علم [illegible]

[illegible] اسلام

[illegible]

اما والله لقد تقمصها ابن ابي قحافة وانه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحى ينحدر عني السيل ولا يرقى الي الطير فسدلت
دونها ثوبا وطويت عنها كشحا وطفقت ارتئي بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير ويشيب فيها
الصغير ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر على هاتا احجى فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجا ارى تراثي نهبا حتى
مضى الاول لسبيله فادلى بها الى فلان بعده الخ فصبرت على طول المدة وشدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله
جعلها في جماعة زعم اني احدهم فيا لله وللشورى متى اعترض الريب في مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر لكني
اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغى رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن وهن الى ان قام ثالث القوم نافجا حضنيه
بين نثيله ومعتلفه وقام معه بنو ابيه يخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربيع الى ان انتكث عليه فتله واجهز عليه عمله وكبت
به بطنته فما راعني الا والناس كعرف الضبع ينثالون علي من كل جانب حتى لقد وطئ الحسنان عليهما السلام وشق عطفاي
مجتمعين حولي كربيضة الغنم فلما نهضت بالامر نكثت طائفة ومرقت اخرى وقسط آخرون كأنهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول تلك
الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين بلى والله لقد سمعوها ووعوها ولكنهم حليت
الدنيا في اعينهم وراقهم زبرجها اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله على
العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها ولسقيت آخرها بكاس اولها ولالفيتم دنياكم هذه
عندي اهون من عفطة عنز چون بانجا رسيد مردي از اهل سواد برخاست و كتابي بدست آن حضرت داد آن حضرت مشغول خواندن آن
شد چون فارغ شد ابن عباس عرض نمود يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتك من حيث افضيت فقال هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة
هدرت ثم قرت ابن عباس گفت قسم بخدا هيچ كلامي را تأسف نخوردم مثل تأسفي كه بر اين كلام خوردم يعني كلام آن حضرت كه ناتمام
ماند بجائي نرسيد و چون بعضي از علماي اهل سنت و جماعت طعنات و شكايات آن بزرگوار را در اين خطبه ديدند بنا بر انكار
گذاشتند كه اين كلام امير المؤمنين عليه السلام نيست بلكه از كلمات مؤلف سيد رضي الدين محمد است كه نهج البلاغه را جمع كرده است بنا بر اين
چند از سطور ميآورد كه بفهمند كلمات فصاحت آيات آن حضرت هرگز شباهت بكلام هيچ مصاحبي ندارد و اين هم نسبت بسيد فضلا از
اينكه كلام ديگري باشد و اكثر اين خطبه را پيش از سيد رضي الدين محمد ذكر كرده‌اند مثل عسكري و ابن عبده و ابن الفرات و ابن مقله
ذكر كرده‌اند ابن ميثم بحراني گويد در شرح نهج البلاغه و نيز ذكر كرده در اين خطبه اني قد وجدتها في موضعين تاريخهما قبل
مولد الرضي بمدة احدهما كتاب الانصاف لابن قبة وكان قبل مولد الرضي وانه من تلامذة الكعبي البلخي المشهور من مشايخ
المعتزلة والثاني نسخة عليها خط الوزير ابن الفرات المعروف بابن الفرات وهكذا ابن ابي الحديد هم در شرح خود گفته كه قد
وجدت كثيرا من هذه الخطبة في تصانيف شيخنا ابي القاسم امام البغداديين من المعتزلة وكان في دولة المقتدر قبل ان يخلق الرضي
بمدة طويلة ووجدتها ايضا في كتاب ابن قبة و بعد از آن نقل كرده از مصدق بن شبيب نحوي كه او گفت لما قرأت هذه الخطبة على شيخي
ابي محمد بن الخشاب ووصلت الى قول ابن عباس ما اسفت على كلام قط كاسفي على هذا الكلام قال لو كنت حاضرا لقلت لابن عباس
وهل بقي لابن عمك في نفسه شيئا لم يقله في هذه الخطبة فانه ما ترك لا للاولين ولا للآخرين قال مصدق وكانت فيه دعابة فقلت
له يا سيدي فلعلها منحولة اليه فقال لا والله اني لاعرف انها من كلامه كما اعرف انك مصدق قال فقلت ان الناس ينسبونها الى الرضي
فقال ومن ابن الرضي هذا الكلام وهذا الاسلوب فقد رايت كلامه في نظمه ونثره لا يقرب هذا الكلام ولا ينتظم في سلكه
قال اني قد رايت هذه الخطبة بخطوط العلماء الموثوق بقولهم من قبل ان يخلق الرضي فضلا عن كلامه و از جمله الحجة
مثبت كرده‌اند بر آن تقدير صحت دعوى لزوم حكم بحسن حال ايشان و عدم جواز تعرض بايشان و سب
و آنچه صحابه از ايشان [illegible] منقول است مثل طعن بعضي صحابه بر بعضي بلكه ميگويند هر چه از صحابه از افعال و
اقوال بر ايشان شنيده مشتبه است تأويل و توجيه كردن آنها موجه است
كتابيكه نازل شده الله تعالى عليهم عن علي ع بر اينكه بعض صحابه با او در سقيفه ارجمند صحت ابن مطلب و ادعاي ايشان
حسن ظن ايشان بصحابه ميكرد بديد آنچه را كه منا شد از صحابه بلكه جاهل ايضا از افعال بد و اقوال خلاف تا علم و
اعلام عيب ... صحابه و مخالفات و اصحه ... مخالفات و ... ابن طاهر بن عمر

[illegible]

[illegible]

مطلق صحابه آنست که ایشان چنانکه بظاهر اسلام و اطاعت حضرت ملک علام و امر رسول [illegible]
[illegible] با ایشان ناحق [illegible] و اما
دخول ایمان در قلوب ایشان [illegible] که مسلم عدالت [illegible] چنانکه در کتاب ابن ابی شیبه از
انس روایت کرده است که قال النبی صلعم الاسلام علانیة والایمان فی القلب [illegible] و نظاهر اسلام و کرده لازم
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اهل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] مؤمن و مسلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اعتقاد
[illegible] ایشان [illegible] عدالت همه ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اللهم احسن عاقبتنا في الامور كلها واجرنا من خزي الدنيا و

عذاب الآخرة ... [illegible] ... قال النبي ص لا تعجبوا بعمل عامل حتى تنظروا بما يختم له وقد صح [illegible]

عن سهل بن سعد عن النبي ص ان الرجل ليعمل بما يرى الناس عمل اهل الجنة وانه لمن اهل النار وانما الاعمال بخواتيمها [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بوده اند ... بعضی ... [illegible]

و از اغلب اخبار ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible] ... بوده اند

تا اخر عمر ... [illegible] ... بوده است ... [illegible]

تا ... [illegible] ... کلام ... صحیح ... [illegible]

احوال و تحقیق ... شرایط ... [illegible] ... کلام ... [illegible]

[illegible] ... شرایط

[illegible] ... معلوم است ... [illegible]

[illegible] ... امکر ... [illegible]

[illegible] ... سوره هل اتی و امثال آنها از آیات

[illegible]

[illegible] ... سوره کوثر ... [illegible]

عموم ... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام قطعا ... اهل بیت سلام الله علیهم

اجمعین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شروط آن علم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو بکر ... القعقاع بن معبد ... عمر ... الاقرع بن حابس فقال ابو بکر ما اردت الا خلافی ... [illegible]

[illegible] ... حتی ارتفعت اصواتهما فنزل فی ذلک لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ... [illegible]

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله ... [illegible]

[illegible] ... النساء والصبیان فخرج النبی ... [illegible]

[illegible] ... النبی ... علی الصلوة ... [illegible]

[illegible] ... لیلة عشاء ... [illegible]

[illegible] ... النبی ... [illegible]

[illegible] ... لا یعقلون ... [illegible]

[illegible] ... رسول ... [illegible]

تعالی ... ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم ... [illegible]

شامل لا محاله ... صاحب کشاف ... [illegible]

[illegible] ... ولکن ابن حنبل ... [illegible]

[illegible] ... علم و وجود ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ظاهر ... [illegible]

[illegible] ... ظاهر ... [illegible]

[illegible] ... سلام الله علیهم اجمعین ... اسلام و ایمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابن مطلب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مصابیح ... [illegible]

[illegible] ... مصابیح ... [illegible]

[illegible] ... اعمال ایشان ... [illegible]

افعال ایشان ... چنانکه تفتازانی در شرح مقاصد

کفته است که ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور علی السنة

الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث علیه الحقد والعناد والحسد

واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما ولا کل من لقی النبی بالخیر موسوما

الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذکروا لها محامل وتاویلات بها یلیق وذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب

التضلیل والتفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ والضلالة فی حق کبار الصحابة سیما المهاجرین منهم والانصار المبشرین

بالثواب فی دار القرار واما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث

لا اشتباه علی الآراء ویکاد یشهد به الجماد العجماء ویبکی له من فی الارض والسماء وتنهد منه الجبال وتنشق منه الصخور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امر کرده است بما هو الواقع [illegible]

[illegible] مناسب مواضع [illegible] جماعتی از صحابه [illegible]

آن صحابه عناد [illegible] ایشان [illegible]

را با وجود اطلاع ایشان [illegible]

[illegible] علمای ایشان [illegible] انکار [illegible]

[illegible] از جمله [illegible]

[illegible] رجوع از این طریقه [illegible] ارتکاب مخالفت

و مزخرفات باطله [illegible] صادر [illegible]

می‌باشند بعد از [illegible] المؤمنین [illegible]

[illegible] سید المرسلین [illegible]

مضمون آن [illegible] امام حسین [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] الحمد لله [illegible] ایشان

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

است موافق با کتاب الله است مثل قوله تعالى وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افإن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم

ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين [illegible] از محمد بن یوسف [illegible] از سعید بن جبیر

از ابن عباس روایت کرده که قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحشرون حفاة عراة غرلا ثم قرأ كما بدأنا [illegible]

[illegible]

[illegible] فاقول كما قال العبد الصالح [illegible]

[illegible]

[illegible] مثل بخاری [illegible]

رهط من اصحابی فیحلؤن عن الحوض هكذا روی [illegible] در صحیح بخاری [illegible]

[illegible] انا فرطكم علی الحوض وليرفعن رجال منكم ثم ليختلجن دونی فاقول يا رب اصحابی فيقال

انك لا تدری ما احدثوا بعدك و در صحیح بخاری از ابی هریره [illegible] ابن مسیب [illegible] اصحاب [illegible] که پیغمبر [illegible] فرمود [illegible] فيقول

لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری [illegible] الحوض [illegible]

[illegible] در جامع کبیر از صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد بن حنبل

[illegible] ان رسول خدا [illegible] فرمود ليردن علی ناس من اصحابی الحوض حتی اذا رايتهم وعرفتهم اختلجوا

دونی فاقول يا رب اصحابی اصحابی فيقال انك لا تدری ما احدثوا بعدك و در صحیح بخاری از ابن ابی مليكه

از اسماء بنت ابی بكر و در صحیح مسلم و مسند احمد از عایشه مرویست که رسول خدا فرمود انی علی الحوض حتی انظر من يرد علی منكم

وسيؤخذ ناس دونی فاقول يا رب منی و من امتی فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك والله ما برحوا بعدك يرجعون علی اعقابهم و

در بخاری [illegible] قال كان ابن ابی مليكه يقول اللهم انا نعوذ بك ان نرجع علی اعقابنا او نفتن عن ديننا و

در روایت دیگر از صحیحین [illegible] سهل بن سعد و ابی سعيد الخدری [illegible] فرمود انی فرطكم علی الحوض من

[illegible] شرب ومن شرب لم يظمأ ابدا ليردن علی اقوام اعرفهم ويعرفونی ثم يحال بينی وبينهم فاقول انهم منی فيقال انك لا تدری ما عملوا

بعدك فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی [illegible] استيعاب [illegible] اخبار [illegible] والاثار بهذا المعنی كثيره

[illegible] الحوض [illegible] كتاب التمهيد [illegible] طبرانی [illegible] عبد الله بن احمد

[illegible] ابن عباس عن النبی صلی الله عليه وآله قال انا اخذ بحجزكم عن النار [illegible] فاذا مت تركتكم وانا

فرطكم علی الحوض [illegible] فاقول يا رب امتی فيقول انك لا تدری ما احدثوا

بعدك [illegible] علی اعقابهم [illegible] صحیح بخاری و مسلم و كبير طبرانی [illegible] عقبه بن عامر [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] فرمود انی لكم فرط وانا عليكم شهيد وان موعدكم الحوض وانی لانظر اليه [illegible] فی مقامی هذا وانی لا اخشی

عليكم ان تشركوا بالله [illegible] ولكن اخشی عليكم الدنيا ان تنافسوا فيها [illegible] اخاف عليكم الدنيا ان تنافسوا فيها

[illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] قبلكم [illegible] در صحیح [illegible] جامع الاصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] کرده [illegible] صحیح [illegible]

جمع بین الصحیحین از ابی بردة بن ابی موسی الاشعری روایت کرده است که قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال ابی

لابیك قال قلت لا قال فان ابی قال لابیك هل یسرك ان اسلامنا مع رسول الله وهجرتنا معه

وجهادنا معه وعملنا کله معه برد لنا وکل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوك لا والله لقد جاهدنا

بعد رسول الله وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذلك فقال ابی لکنی انا والذی

نفس عمر بیده لوددت ان ذلك برد لنا وان کل شیء عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس وایضا بخاری [illegible]

جامع الاصول از مسیب بن رافع روایت کرده اند که قال لقیت البراء بن عازب فقلت له طوبی لك صحبت النبی صلی الله علیه وسلم وبایعته

تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انك لا تدری ما احدثنا بعده [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] ایشان [illegible] ما [illegible] که [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] احتمال [illegible] الحق علی [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] مکر [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] اصحاب [illegible]

دنیا [illegible] ایشان [illegible] ایشان را [illegible] مثل

ایشان را [illegible] در کتاب مستدرک حاکم و کتاب بیهقی از ابی هریره روایت کرده اند که قال النبی صلعم ما اخشی علیکم الفقر

بل اخشی علیکم التکاثر و ما اخشی علیکم الخطاء ولکن اخشی علیکم التعمد و در صحیح بخاری از عمرو بن عوف از النبی صلعم قال و

الله ما الفقر اخشی علیکم ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها

وتهلککم کما اهلکتهم و در مسند احمد از جابر عن النبی صلعم انه قال انکم الیوم علی دینی و انی مکاثر بکم الامم فلا تمشوا بعدی القهقری

و ایضا در صحیح بخاری از ابی هریره عن النبی صلعم قال لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا و ایضا در صحیح بخاری و

نسائی از ابی هریره عن النبی صلعم قال انکم ستحرصون علی الامارة و انها ستکون ندامة و حسرة یوم القیمة فنعمت المرضعة و

بئست الفاطمة و از کتاب کبیر طبرانی روایت کرده اند از شداد بن اوس که آنحضرت فرمود اول الامارة ملامة و ثانیها ندامة و

ثالثها عذاب من الله یوم القیمة الا من رحم و عدل و کیف یعدل مع ذوی القربی و ایضا از ابن رضا ابن حبیب است از جمله مسلمات

است که همه ایشان از قبیل خطاب شفاها است حاضرین را و ازین خبر داده است مورد که ایشان بعد از پیغمبر صلعم نشد مکر فتنه

امارة و در سقیفه شدتی بهم رسید تکرده اند مکر امر دیگر بعد از آن پر دو کردند و اعقاب در دیکر و ثانی از صحیح بخاری از

حذیفه روایت کرده است که روی کفت ان المنافقین الیوم شر منهم علی عهد رسول الله صلعم کانوا یومئذ یسرون و الیوم یجهرون

و ایضا کفت انما کان النفاق علی عهد النبی صلعم فاما هو الیوم هو الکفر بعد الایمان و مراد از الیوم کلام یوم است که حذیفه بکوید

بسبب مکر زمان خلافت خلفای ثلثه زیرا که ناخوشی علی و خوش با او موافق میان فریقین متفق علیه است و در آن نبیت

چنین و کی بسبب مکر زمان خلفای ثلثه این بود که آنحضرت بر بعضی اصحاب صراحة فرمود است که در آن روزها تا به صبر کنید

چنانکه حاکم در مستدرک از ابی ذر روایت کرده است قال لی رسول الله کیف انت و ائمة جبابرة یستأثرون بهذا الفئ قلت اصبر سیفی علی

عاتقی و اضاربهم حتی اقتل فقال الا ادلک علی خیر من ذلک اصبر حتی تلقانی و معلوم است که مدتیکه بعد از پیغمبر صلعم ابا ذر در ایام

ایشان بود زمان خلفای ثلثه بود که احوال او در زمان عثمان او را به ربذه فرستاد در آنجا وفات کرد و زمان عمر ایشان و زمان معاویه و بعد

او وقتی که در زمان مرحل برای بیان شیء و در جمله از احادیث آنحضرت امر کرده است صحابه خود را ایضا الله چنانکه

سیوطی از کتاب طبرانی و کتاب ابن حبان و کتاب حلیة الاولیاء ابی نعیم از مالک اشعری روایت کرده اند که قال قال رسول الله صلعم

امرکم بثلث و انهاکم عن ثلث امرکم ان تعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و ان تعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا و

تسمعوا لمن ولاه الله امرکم و مراد از حبل الله در این حدیث که علی و اولاد او است سلام الله علیهم اجمعین و ایضا مراد

از من ولاه الله کیست ایا ابن حدیث ابانت و اخبار که در خصوص علی وارد کردید هیچ احتمال نمیرود اینکه حد او را ولی امر مردم

کرده است و ایا او امر حد است نعلة بین پیغمبر که عن خانواده و پیدا میشد چه خبر ظاهر است که غلط بود و ولاة امر بودن

از قبیل عمر و ابوبکر مردم جمع شدند در روز سقیفه برای امر حکومت و الی فرار کرا شدند و بعون ابی بکر را بعضی

علمای ایشان ملعون کرده اند مثل مسلم و ابن حنبل چنانکه حافظ کرده اند قول ابی هریره جمله و تسمعوا لمن ولاه الله امرکم

از این شواهد حجت است که فاصی در غایت در کتاب شفا که نموده و در صحیح ابن النبی قال فی المدینة من احدث فیها حدثا

او اوی محدثا فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا مصیبة عصیت و مکر او

حیث ملاحظه باید نمود که حاشیه در سقیفه اکثر ایشان در مدینه لاتحالة حاصل است بما لقطع والیقین

اتفاق ما در چنین در این مدت مخالفت که اعا ساس عثمان کردند با دعاء ایشان و اشیاء دیگر بر احدث کردند که

شیخین کرده بود ند اکرچه ان بود عثمان از جملة محدثین بود و لعنت خدا و الملائکة و الناس اجمعین است که

... عثمان ... بخاری ... عایشه ...
... الشیطان ... فاطمه ... رسول الله
... ابو بکر ... عمر ... ابن ... که ...
باکلام که ... بحال ... حضرت ...
ایشان ... سیوطی در کتاب ... حضرت رسول روایت کرده که فرمود
لا یجتمعان ثم البوم علی ... بالمعروف ... ثم یظهر فیکم السکران
سکرة العیش و سکرة الجهل ... سکر عیش ...
... سکر جهل ... ملک الله ثلثا ...
... جهل و سکر عیش ... مردان ...
... عائشه و حفصه است که ... فتنه ... در جمع
بین الصحیحین روایت کرده است ... زینب بنت جحش ... عسل ...
حفصه ... عائشه ... حضرت ... ابو بکر ...
... از حضرت ... پس ... حضرت ...
... نازل گردید یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی
مرضات ازواجک بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود و ... نسائی در صحیح خود ... و ابو سعید عبد
الرزاق و ابن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن حبان و ابن مردویه ... ابن عباس روایت کرده اند که گفت
... از عمر ... یا امیر المؤمنین ... چنانکه ... محرم است که با
... عایشه و حفصه ... در جمع بین الصحیحین ... از عبد الله بن عمر
روایت کرده است که گفت قام رسول الله صلعم خطیبا و اشار نحو مسکن عائشه ثم قال هیهنا الفتنة ... الکفر
هیهنا و بخاری در صحیح خود ... لکن ...
ولکن گفته است قال هیهنا الفتنة ثلثا من حیث یطلع قرن الشیطان ...
... عایشه ... بخاری
... کرده ... عایشه ...
... چند ... انصار ...
... التی ... سوره تحریم ... بخاری ...
... اشاره ... قرن الشیطان
اشاره ... در صحیح بخاری ... و مسند
حنبل و نسائی از ابی بکر روایت کرده اند که قال رسول الله صلعم لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة ... امر کرده
... عایشه ... قوم هم اهل جمل ... در صحیح بخاری ... روایت کرده ...
... اهل جمل ... بعد ... پیغمبر ...
... پادشاه ... لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة ...
... عایشه است ... قوم ... ممکن است ... جمل ...
روایات ایشان ... سیوطی از صحیح بخاری و مسلم و نسائی و ...
... صحیح ... عبد الله بن عمر ... صحیح بخاری و نسائی ... ابی بکر ... صحیح بخاری ...
... ابن عباس ... صحیح بخاری ... ابن عمر ... قال رسول الله صلعم لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم

رفتار بغض آنحضرت و مثل تشبیه نجیب رابتکه ... بعض بعضها بر بعضی اکثر بودند چون نص الخوف علی ... علی مع التقوی

ما دار لها مثلها از قول بکفر او چیزی لازم بلکه مراد اینست که اهل حمل و صفتین لا حالة عجب است چنانکه ابن ابی الحدید ... قال

عمار بن یاسر هم این حدیث را روایت کرده است پس حال ابو الفدا ... بدنسبت ایشان معلوم کرد ... ذکر

بوجه موجب روایتی که ذکر کرده است که عائشه داخل ... ابن عباس که گفت لعن رسول الله المتشبهین من الرجال

بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال و در کتاب حلیه حافظ ابی نعیم از انس بن مالک ان النبی صلعم قال ایما امرأة خرجت من بیتها بغیر

اذن زوجها کانت فی سخط الله حتی ترجع الی بیتها او یرضی عنها زوجها پس حال عائشه معلوم است زیراکه مثل مردان با امیر المؤمنین

کرده بود و از خانه بی اذن پیغمبر صلعم هر چند بعد از وفات آنحضرت باشد بر عکس رفت و اما عداوت و بغض و سعی با امیر المؤمنین

و فاطمه بر زبان ایشان محتاج بیان نیست پس ابو هم حال ام المؤمنین اینست که شیعه حسب طاقت روایات و اخبار احادیث نقل کرده

اند که بیچاره فریب خورده کسیکه ... روز عائشه حال که حق تعالی ذکر صریح آن است مثل قول تعالی و قرن فی بیوتکن

ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و قال تعالی یا نساء النبی لستن کاحد من النساء تا بلحاظ مخصوص ... مثل یا نساء النبی

من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و در سورهٔ تحریم فرموده وان تظاهرا النبی

الی بعض ازواجه حدیثا ... ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه الخ و در سوره ... عسی ربه

ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات ... ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من

عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین ... جمیعا ذکر کرده اند که ابن بابویه کرده ...

... عائشه و حفصه ... درو قوله تعالی فقد صغت

قلوبکما عائشه و حفصه است که ... ایشان ... ظاهر ... اینان ... ایشان ...

و ایشان مستحق عقاب کرده ... ایشان ... چنانکه ... نوح و لوط ... شد و ذکر

... عائشه و حفصه ... ظاهر ... ایشان ... مسلمات ...

... عائشه و حفصه ... ابن عباس ...

... عکرمه روایت کرده اند ... عثمان خطبه ...

عائشه ... رسول الله ... عثمان ...

... نوح و لوط ... حسن ... ابن ابی الحدید ... ذکر کرده ... ان علیا

... عائشه الی ... علیا ...

من عندنا ... ابن ... عمرو بن العاص ...

ان ... علی ... الاشتر ...

... ام کلثوم ... ابن عباس ...

حفصه ... ام کلثوم ... رسول الله صلعم من قبل

... الله ... حفصه ... الکتاب ...

شعر علینا التجمل ... التنا ... تبنا ... ذلک الکتاب

... الیوم ... الله ... الکلاب ... ذلک الکتاب ...

... سورهٔ نور ... عائشه ...

... ابن ابی الحدید ...

... رسول الله صلعم ...

... الصحیح ... ابن ابی الحدید ...

... الی ... الاصحاب علی ...

لما قیل خیر انا ام سلمه فیل نکرد خوف بودن تشخصال انکه بام سلمه گفت زنی نکر نبی ما کنت انا ناسبها وانما ادرکه ما احمد مردم
از عایشه کنایت میکند آنچه که زهری روایت کرده است که از ثقات علمای عامه است که قالت عایشه قال النبی ص ان علیا ع و
العباس یموتان علی غیر ملتی قالت قال النبی ص ان سرک ان تنظر الی رجلین من اهل النار فانظر الیهما فنظرت فاذا هما
ابنعوم که روایات ایشان مبنی بر روایات ایشان باشد همگانا وحقیقت بخاری بلا خصوص خلاف منافع حضرت انکار کرد و چند
مرتبه برگ رسول خدا ص هر وقت ها درست زد مثل انکه روایت کرده است غزالی در احیاء العلوم ان جرت ما بینها و بین النبی ص
کلام فقالت له انت الذی تزعم انک نبی روایت کرده اند که روزی میان او و رسول خدا ص کلامی شد پس تحقیق او را آورد و حکم کرد
الحضرت فرمود من اسد اکنم بجوف دو با بو فاهش گفت قل الحق ولا تقل الا حقا ابو بکر سیلی بر دهان او زد و گفت یا عدوة الله
النبی یقول غیر الحق ... و فیکه عایشه گشته شد مردم بیعت کردند با علی بن ابیطالب ع اخضب قبرها
عایشه بسیار حرص بود که از مکه بمدینه باید پس اهل مدینه بیعت کار مشغول اند گفت عثمان را کشتند گفت
بسبب گناه خون شد تا قتل شد بسبب ... کرد که مردم بیعت او و طلحه بیعت خواهند کرد پرسید مردم که بیعت
کردند گفتند بیعت کرده اند بعلی بن ابیطالب ع چون این را شنید احوال او تغییر یافت و گفت که آسمان بر او افتاده پس گفت عثمان
مظلوم کشته شد بخدا قسم الله خون او را میخواهم کرده گفت خون ... شد و ... و ... کن ... به ... اوتیا برکت
عکره و ... و فیکه ... شمشیر جمل اعانت کرد و کرد آنچه کرد و قوم ادعا میکنند که عایشه توبه کرد هما لکونهم بلی توبه
کرد اما بعد از آنکه کار از دست رفت فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر که حرب با رسول خدا ص کنند با توبه او
منوط است و حال آنکه فرمود است یا علی حربک حربی و سلمک سلمی که روزی در میان اهل کوفه داخل شد در عایشه گفت یا
ام المؤمنین چه میگوئی در حق کسیکه او را کشته باشد و خون اکبر ولد او مؤمن بوده باشد عایشه گفت کافر مهلک در بلا
کرده بیعالی ... ابد و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما گفت
چه گوئی در خصوص مادری که ... هزار فرزند او را که مؤمن بودند کشته باشد عایشه ... حرف گوید متوجه او است
در دعوی جمل گفت اخرجوا عنی هذا عدوة الله ... عایشه در حدیث بود هم که متفق علیه است طریق چند روایت
کرده که عایشه گفت که رسول الله ص ... اعاد ... الان ... سوء العهد بالجاهلیة و فی روایة حدیثوا عهد بکفر
و فی روایة حدیث عهد بشرک واخاف ان ... ثم ... ادخلت فیه ما اخرج منه والزقته بالارض
جعلت له بابین بابا شرقیا و بابا غربیا ... الحضرت ... کفر و شرک و خالت جاهلیت قوم عایشه ...
نسبت که تا در زمان رسالت ... بگوار قوم عایشه ... عمامه و دار که مشرک و منبا اهل اسلام بسو شوید و می
باشد که در آخر بعد از رسول خدا ... اقوال و اعمال ام المؤمنین ایشان اما
حال المؤمنین ایشان که معلوم شد ابو سفیان صخر بن حرب باشد و لکن ابو منذر کلبی هشام بن محمد بن سائب در مثالب ذکر
کتاب مثالب و زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده اند که معویه منسوب به چهار نفر که همه حق است که مسافر ابو عمرو
بوده بلکه ابو سفیان مر ... نبوده و کوتاه ... لبنی الصباح ... عمارة بن ... جوش اسلام هم مادر معویه ... سمنا
او را تحوید بر اکبر هدا ... که ... داشت مو ... بگو ... سطبر و طویل بود
فصیب ایشان بود و میگوید که گفته اند عتبه بن ابی سفیان هم از ابو الصباح بود و بیکی عمارة بن ولید مغیره مخزومی و دیگری
مسافر بن عمرو بوده است که همه هر وقت بجهت ... اعضا شد ... امر ... ها ... های معویه بود که مذکوری المحار
مبدون رده بود که در آن زمان علامت کثرت زنا بود و هذا وقتیکه معویه بعقیل بن ابیطالب ع گفت که ان فیکم لشبقا یا بنی هاشم
عقیل در جواب فرمود هو منا فی الرجال و منکم فی النساء و نوشته اند که معویه ادعای برادری کرد با زیاد و حال آنکه
در فراش او متولد شده بود ابو عبید عبد بنی علاج از قبیله ثقیف و ادعا میکرد که زیاد پسر ابو سفیان است پس معویه و
معاویه او را تکذیب کرد و گفت که ابو سفیان با مادر زیاد که زن ابو عبید بود زنا کرده زیاد از او متولد شد علامه مرتضی
الدین شیرازی در کتاب نزهة القلوب گفته اولاد الزنا ... لان الرجل یرفع شهوته و شتاء المرء فیخرج الولد کاملا

بما یکون من الضلال من وضع الرجال الحدیث ولما کان معویة من الناصبین ... [illegible] ... الفاظ لحدیث رواه
... [illegible] ... الی ابو بکر ... [illegible] ... ابن عمر ... [illegible]
[illegible] ... ان ... [illegible] ... الحمد ... [illegible]
... [illegible] ... فضائل ... [illegible] ... الحافظ ما رواه
اصحابنا فی کتبهم الکلام عن معویة من الالحاد والشرع ... [illegible] ... الظاهر من التاریخ والفضائح ... [illegible]
ما مونین در کتاب خود نقل کرده که مشغلهٔ مناخرین همه منفقند که ... اخلاق ... [illegible] ... در کرده اند و در تا
رغبت صاحب مصابیح روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود معویه بر غیر ملت من بمیرد و از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که گفت از
رسول صلعم شنیدم که فرمود که می‌آید که بر غیر سنت من بمیرد بسلام که معاویه برآمد و در کتاب ... از احنف بن قیس
روایت کرده که گفت امیر المومنین ع شنیدم که معاویه بر غیر ملت من از اسلام خواهد مرد ... [illegible] ... بعضی
... [illegible] ... اشتر ... [illegible] ... که در گرد ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... از علی بن ابیطالب ع شنیدم که معویه ... [illegible] ... خواهد مرد گفت
... [illegible] ... و گفت که ... [illegible] ... اسلام ... [illegible] ... بیوم
که او از مردن معویه از هر طرف برآمد و قاضی القضاة گفته که معویه و قتیکه ... [illegible] ... شهادت ... [illegible]
... [illegible] ... معویه ... [illegible] ... امیر المومنین ع است که در کتب خاصه مثل فضائل والخصائص
... [illegible] ... روایت کرده است ... [illegible] ... محمد ... [illegible]
... [illegible] ... امیر المومنین من ... [illegible] ... سوال ... [illegible]
... [illegible] ... حق تعالی و قتیکه
پیغمبر ... [illegible] ... اهل ... [illegible] ... احد ... [illegible] ... برای
ایشان ... [illegible] ... مقام او عمل کنند بر آن عهد ... خصوص امت ... [illegible] ... که حق تعالی امتحان میکند
... [illegible] ... امتحان میکند ... [illegible]
... [illegible] ... امتحانات ... [illegible] ... خلفای ثلثه ... [illegible]
اما السادسة فاحال ... [illegible] ... الحکمین ... [illegible] ... الاکتاد ... [illegible] ... الله عز وجل ولرسوله
للمؤمنین ... [illegible] ... الی ان فتح الله علیه مکة ... [illegible] ... کلام ابن بزرگوار صریح ... [illegible] ... خدا
ورسول او تا فتح مکه ... [illegible] ... رسول خدا صلعم ... [illegible] ... مکه از هر جانب راه را
بر ایشان تنگ کرد ... [illegible] ... اهل مکه مضطر گشتند ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا صلعم ... [illegible] ... تا اسلام
... [illegible] ... مسلمان شد ... [illegible] ... عمار ... [illegible] ... جماعت مسلمان نشدند
ملکه اظهار اسلام کردند و کفر را پنهان داشتند تا ... [illegible] ... عبد الله بن مسعود روایت
کرده که رسول خدا صلعم فرمود و قتیکه معاویه بن ابی سفیان را ... [illegible] ... بر منبر من ... [illegible] ... احمد بن حسن
بیهقی در کتاب فضائل الصحابه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه ... [illegible] ... ابی سفیان را
... [illegible] ... حضرت فرمود خدا لعنت کند ... [illegible]
... [illegible] ... معویه ... [illegible] ... بیهقی ... [illegible] ... روایت کرده که ابو سفیان ... [illegible]
سوار بود ... [illegible] ... برادرش ... [illegible] ... حضرت فرمود ... [illegible] ... والقائد ... [illegible]
کرده که حضرت رسالت ... [illegible] ... ابو سفیان را لعنت کرد ... [illegible] ... معویه لعنت کرد ... [illegible]
... [illegible] ... روایت شده که شجره ملعونه در قرآن بنو امیه اند ... [illegible] ... روایت

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

لعن الله یزید [illegible] و علی [illegible]

[illegible]

[illegible] هشام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

اسناد صحیح مسلم از ابن عباس که گفت [illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

و گفتم حضرت رسول [illegible]

الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینست میگوید که عادت خوارج [illegible] منکر [illegible]

اکثر علماء اهل [illegible] و ادعا میکرد [illegible]

که علی [illegible] لا یؤمن [illegible] اهله وماله وولده [illegible]

[illegible] اجابت دعوت [illegible]

[illegible] الا باذن خدا [illegible]

دیگو آن علامه [illegible]

فاحشه [illegible] شرعا و عقولا [illegible] علامه [illegible]

او را مبنا مردم عالم شایع و ضایع بکند [illegible] معاویه [illegible]

که او را از جمله ملوک [illegible] پادشاهان [illegible] علامه که میگوید اهل سنت [illegible] خلفا [illegible]

و او را حجة الله فی ارضه [illegible] اهل سنت [illegible] پادشاهان اسلام و آن از اهل

بغی [illegible] امیر المؤمنین ع بعد از آن پادشاه شد [illegible] امام حسن ع [illegible] خلافت [illegible]

با حسن بن علی ع [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible]

انکار کرده استخلاف او را در مقابل [illegible] جمهور اهل سنت و جماعت که در حقیقت [illegible]

صلح امام برحق [illegible] ابن حجر [illegible] خلافت او [illegible] استدلال [illegible]

او را و در جای دیگر علامه [illegible] از جمله مصائب معاویه دعوی اولویت او [illegible] عمر بن خطاب چنانکه [illegible]

در جمع بین الصحیحین گفته قال عبد الله بن عمر دخلت علی حفصة ونوساتها تنطف قلت قد کان من امر الناس ما ترین فلم یجعل

لی من الامر شیء فقالت الحق فانهم ینتظرونك واخشی ان یکون فی احتباسك عنهم فرقة فلم تدعه حتی ذهب فلما تفرق الناس

خطب معاویة فقال من کان یرید ان یتکلم فی هذا الامر فلیطلع لنا قرنه فلنحن احق به ومن ابیه [illegible] واراد عبد

الله بن عمر ان یجیب معاویة فامسك عن الجواب پس اگر معاویه حق میگفت پس عمر [illegible] خلافت [illegible] باطل کرده [illegible] خلافت

باطل [illegible] و اگر معاویه باطل میگوید [illegible] جایز کردند [illegible]

ذکر کرده [illegible] دعوی اولویت از امیر المؤمنین علی ع کرده است [illegible] خروج کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الخلافة [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible]

امام [illegible] اهل سنت [illegible] علی ع [illegible]

باطل است و لکن [illegible]

[illegible]

[illegible] الاسلام

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] اهل سنت

[illegible] حجر بن عدی [illegible] ای الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذی کان النبی [illegible] علی [illegible]
من حیث علمنا [illegible] کتاب [illegible] ان معاویة قتل [illegible]
الناس المهاجرین والانصار واولادهم [illegible] علی قتل امرئ مسلم ولو بشطر کلمة لقی الله عز و
جل یوم القیمة مکتوبا علی جبهته آیس من رحمة الله [illegible] معاویه [illegible] از جمله [illegible]
شیطان کفار است چنانچه حق تعالی میفرماید انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و از جمله منقوله [illegible]
آنست که معاویه حضرت امام حسن را بسم مسموم [illegible] حضرت امام حسین را شهید کرد [illegible] اولاد
آن سرور را اسیر کرد و کعبه را هدم کرد و مدینه را غارت نمود و ابو سفیان در احد [illegible]
که حمزه سید الشهداء [illegible] فضائل [illegible] خال المؤمنین بخوانند
ما شنیدیم که مؤمن آل محمد [illegible] قبول [illegible]
رو [illegible] بخاری [illegible] که شیر یزدانند ازخط
و حال [illegible] عجب اینست که معاویه [illegible] ابو سفیان و آن مستجاب شد الحمد لله و قصه
آنکه [illegible] جنگ صفین شد معاویه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] معاویه امر کرد [illegible] اصحاب
[illegible] عمرو بن العاص گفت یا معاویه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] و معه [illegible] الاسد و اما فی العراق و
شیوخ المهاجرین والانصار والله لتطیرن [illegible] الرؤس [illegible] ایها الرجل الی [illegible]
العزم ولا تعجل الی [illegible] معاویه و قال والله هذا اول [illegible] اما سمعنا [illegible] من حوض
رسول الله [illegible] الحمد لله که علی بن ابی طالب [illegible] و اهل عراق [illegible]
و دعای [illegible] مستجاب شد [illegible] عمرو بن العاص [illegible]
[illegible] گفت یا معاویه والله [illegible] علی [illegible]
منع [illegible] اصحاب رسول الله [illegible] اهل بدر [illegible] مهاجرین و انصار
و [illegible] عم الرسول [illegible] والله [illegible]
و [illegible] عمرو بن العاص [illegible] معاویه
گفت یا عمرو [illegible] یمنون القرآن علی الناس وفی ایدیهم
الاسل الظماء وفی الاعناق اسیاف حداد کان القوم عندکم نساء الا لله درک یا ابن هند لقد ذهب الحیاء
فلا حیاء وقد ذهب العتاب فلا عتاب وقد ذهب الولاء ولا ولاء ولست بسامع من ابن هند طوال الدهر ما
ارسی حراء وقولی فی حوادث کل امر علی عمرو و صاحبه العفاء بعد از آن عمار [illegible] لشکر عراق
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] کلام [illegible] خطاب کرد معاویه
و گفت [illegible] لا [illegible]
کان [illegible] معاویه [illegible]
من النبی صلی الله علیه و آله چنانکه [illegible] اول کتاب [illegible]

[illegible]

کرد و از ... [illegible] ... عمرو بن العاص با معاویه ... [illegible]

[illegible] ... فقال انا عمرو بن العاص ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امر ... [illegible]

[illegible] ... و از جمله مطاعن او ... [illegible]

[illegible] ... که معاویه ... [illegible] ... بتبعیة الله ... [illegible]

[illegible] ... بهذا الامر ... [illegible]

[illegible] ... معاویه بالاجماع ... علیه مسلمانان ... [illegible]

[illegible] ... که عمر ... کرده ... [illegible]

گفت منع میکرد چنانکه ... [illegible] ... که چون عمر مرد عثمان ... [illegible]

الحکم ... عثمان ... معاویه ... [illegible] ... معاویه

اعتذار کرد ... که مشغول جمع آوری عساکرم ... [illegible] ... این بود که عثمان کشته شود و او دم عثمان را

بهانه کرده دعوی خلافت و امارت نماید و این هم خیانت او است بعثمان و از جمله مطاعن او این بود که حرام کرده رسول حلال

کرد چنانکه ... شافعی از مالک و او از زید بن اسلم و او از عطاء بن یسار روایت کرده که گفت معاویة بن ابی سفیان ... [illegible]

طلا ... [illegible] ... ابو الدرداء ... گفت شنیدم از رسول خدا ... [illegible] ... معاویه گفت من

باکی ... [illegible] ... ابو الدرداء گفت ... که من از قول پیغمبر ... و او ... رأی خود ... [illegible]

[illegible] ... کرده ... [illegible]

ابن عباس ... که پیغمبر ... علی رجال امتی ... ابن عباس گفت ... معاویة بن ابی

سفیان انا اقول له قال رسول الله صلعم و هو یقول انا لا اری به بأسا ... و نسائی در صحیح خود ... نقل کرده

که ... [illegible] ... معاویه ... [illegible]

[illegible] ... ابا شیبک ... [illegible]

[illegible] ... ابا شیبک ... [illegible]

[illegible]

ان معاویة اول من ... [illegible] ... واول من اقام علی راسه حرسا

واول من ... [illegible] ... واول من اتخذ الخصیان فی الاسلام واول من ... [illegible] ... واول من استعمل

اهل الذمة واول من اظهر ... [illegible] ... واول من قتل مسلما ... حجر بن عدی و ... وکان یقول انا

اول الملوک ... [illegible] ... ذکر کرده که معاویه بعد از استقرار ... خلافت ... [illegible] ... ثلث برای مروان

بن حکم و یک ثلث برای عمرو بن العاص و یک ثلث برای ... [illegible] ... مروان ... [illegible]

والی مدینه ... [illegible] ... خلافت شد ... [illegible] ... الاسلام ... ذکر

کرده ... [illegible] ... که معاویه زیاد را بابو سفیان ملحق کرد چنانکه ذکر ... [illegible]

[illegible] ... خلاف شریعت سید الانام و خلاف اجماع اهل

اسلام است زیراکه فرموده است الولد للفراش وللعاهر الحجر و ... در کتاب حلیة الاولیا ... نقل کرده که او گفت

ما سمعنا سعید بن المسیب سب احدا من الائمة الا ... معاویه و قال انه رد قضاء رسول الله صلعم فی ... ادعاء

زیاد و ابن جوزی در کتاب منتظم نقل کرده در حوادث ... معاویه ... الی الشام فلما حول

کسفت الشمس حتی رؤیت النجوم بادیة فتکلم الناس ... معاویه ... [illegible]

[illegible]

... جو باجرشان بالحجر و ناتح الخاتم که از آنکه ... ظلم و ستمها بر آل محمد

و بجملکه از شکایت عنایه و بدیه ... روایات کرده شنیدنها بعرض ... اکتفا و مخفی نباشد ملعونه بایمان صحابه

کرده چنانکه کفت روایت ... که شخصی از ابوسعید از فضایل معاویه کفت انا ... قال النبی و هو قال و منی النبی

و قال اخبار ... اکلت کبد حمزه عم النبی و ابنه قتل سبط النبی ... الشفیق ... جاهل الله ...

آنکه مردی ابو موسی کفت ... من الحکم هل شهد معاویه ... ثم من ذلک الجانب و در مختصر ... الابرار نقل کرده است

حکایت مضحکه فاخره و آن اینست که کفت ثلث من معاویه بر منبر ... ایها الناس ان الله خلق ادم ... و جعل فیها ارواحا

فیما ... الناس الا ان ... منهم مقام صعصعه بن صوحان و قال ... فان ... الارواح فی المتوحشات ... علی الماء

لعنه و استغفر الله لی و لکم ... الاولی ... لم یکن علی ... فکیف ... علی امارة المؤمنین ...

... شد قتل ام المؤمنین ... سید المرسلین عایشه بنت الخلیفة المصوغ للناس چنانکه روایت شده از

اعمش و ابان ... که کفت معاویه ... ایها الناس انی ما قاتلتکم علی انکم لا تصلون و لا تصومون

او لا تغسلون من الجنابة ... اعلم انکم تفعلون ذلک بل ... اعمش کفت هل رایتم رجلا ... ثم

قتل ... مثل عمار و حجر ... و محمد بن ابی بکر ... و ابن صوحان و ابن التیهان و

ابن ... و المرقال ... و صالح ... و عایشه زوجة النبی ثم یقول هذا و در کتب ... نوشته اند

ابو قتیبه معاویه ... مردم برای ... بر ... ملعون ... عایشه مادر ... مهربان کفتا یا شیوخ ...

ابو بکر و عمر و عثمان برای او و لا ... مردم ... معاویه کفت لا عایشه کفت ...

... معاویه ... نزد ... برای او ... عایشه ...

انکار ... روایت دیکر که چون معاویه ... برای ... سعید ... از عایشه ... و ... انکاه

عایشه ... معاویه ... و لا ... چون معاویه ...

مروان حکم کفت ... کلام ... برای او ... مروان ... کند عایشه ...

در آخر ذی الحجه سنه ... عبدالله ... کفت ... و لا ... و لا ...

... معاویه ... روایت کرده که کفت قال رسول الله

ان هذا و اشار الی معاویه ... الامارة ... معاویه ...

... روایت کرده ... رسول ...

... معاویه ... الجحیم ... ایمان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده که بر رسول خدا و اصحاب او بسته اند و روایت کرده اند از ایشان آنچه از آن بری اند و آنکه ایشان مشهود اند هکذا صنعه
بخصوص بیان لفظی و معنوی در بعضی آنچه از ایشان منقول است بالجمله معلوم است بسبب عقل و نقل بر آنکه امتناع حمل بر صدق
آنچه که منتسب شد بسبب آنکه [illegible] از این فرق و طوائف به آنکه مستمد آنها بر وافق مسلک خود را خود مخصوص احادیث
بما بلکه حال آنکه اکثر طوائف در مسائل مختلف بلکه بعضی هم متباین شد حال آن بحیث حتی ما یا [illegible] است الیتکه تناقض
از اوصاف در شئون و باقی بجای بر جمیع اهل اسلام تصریح کرده اند بر اینکه افترا و کذب بر رسول خدا هم بسته شده است با هکذا با نوعها
و اثبات عصمت همه اصحاب و عدالت همه روات چنانکه شیعه دیگر شد ظاهر الفساد بلکه محال است خصوصا بعد از تصریح اکثر
ایشان بفسق بعضی اصحاب [illegible] بعض بکر چنانکه در خصوص ابی هریره و غیر او دیگر خواهد شد و وقوع این کذب کلامی
نسبت آیات و احادیث دلالت بر این دارد که آنچه مدام شائع و واضح شده است در این حضرت حتی ما بهم خواهد شد بلکه
میگوییم اولا بتصریح الدلالات ظاهر میگردد که افترا و بهتان محض بر انبیا و رسل بلکه نسبت بحق تعالی هم بسته اند
چنانکه میفرماید و لا تقولوا علی الله الا الحق و میفرماید یفترون علی الله الکذب و هم یعلمون و میفرماید و من اظلم ممن
افتری علی الله الکذب و میفرماید فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم و میفرماید یحرفون الکلم عن مواضعه و میفرماید
فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر الذی تقول والله یکتب ما یبیتون و میفرماید و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا
من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال آنفا و در موردی است و یجعلون لله ما یکرهون و تصف السنتهم الکذب ان لهم
الحسنی لا جرم ان لهم النار و انهم مفرطون و غیر اینها بلکه میگوییم که شبهه در این نیست که هر کس هر چه شنیده باشد آن را بر وجه
خود نسبت بما الکه نقل کند چنانکه ضبط کرده باشد بلکه بعضی نیز باحسن القول منکر شده و تابع آن میشوند و بعضی
بر عکس میکردند چنانکه میفرماید الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بعضی بدو شق هم طریق صداقت را ملاحظه
نکرده اند چنانکه میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا و اما اخبار آنچه
سیوطی در جامع خود روایت کرده از کتب صحاح از بخاری و نسائی و ابن ماجه روایت کرده اند از زبیر و از صحیح مسلم روایت او
ابی هریره و از صحیح ترمذی از علی بن ابی طالب و ایضا از صحیح ترمذی و ابن ماجه روایت کرده از ابن مسعود و از صحیح ابن ماجه مسند
از جابر و ابی سعید الخدری و از مسند مستدرک حاکم از خالد بن عرفطه و زید بن ارقم و ایضا از مسند [illegible] از عقبة بن [illegible] و ایضا
از مسند سلمة بن اکوع و عقبة بن عامر و معاویة بن ابی سفیان و عمر بن خطاب و از کتاب عقیلی از عزوان و از کتاب ابن جوزی از
ابی درداء و از کتاب [illegible] نفر از اصحاب و از کتاب کبیر طبرانی از بودده نفر از صحابه و در کتاب اوسط از جماعتی از
صحابه و از دارقطنی و ابن عدی هر یکی از جماعتی از صحابه و جماعتی از طائفه [illegible] از ائمه خود سلام الله علیهم
اجمعین که پیغمبر فرموده من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار و در بعضی فرموده [illegible] علی الکذب انه الا
من کذب علی الخ و در بعضی مثل صحیح بخاری و ابن مسلم و ابن یعلی از مغیره و از سعید بن زید که پیغمبر فرموده ان کذبا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... جامع بجا بکتاب صحیح ترمذی و مسند عمر آنها از ابن مسعود روایت کرده اند و ایضا از صحیح ترمذی و کتاب ... المقدار
... ثابت که آنحضرت فرمود نضر الله امرء سمع منا حدیثا فحفظه حتی یبلغه غیره فرب حامل فقه الی من هو افقه منه و رب
حامل فقه لیس بفقیه ... احادیث ... و امثال اینها ... انها ... صحیح ...
... مگر حدیثی که مسلم الورود ... باشد ... موافق باشد بمحکم کتاب الله یا سنة
السنة باشد یا مقرون ... علم ... صحت ورود آن بوده باشد ... بعدم ظهور احتمال ... مقصود
آنکه موجب ضعف ... نباشد مگر آنکه حدیث مسلم ... الا ... النزام ...
... امر ... هرچند علائم ... ناشد ... باشد ... اعتماد ... ذکر ... باو ...
راوی ... موافق نباشد با محکم کتاب الله یا سنت ثابته یا آنکه علائم ... وضع ... نیست ...
ابتدا از کتاب ... روایت کرده که پیغمبر ... فرمود ... علی کتاب الله فان وافقه فهو منی و انا قلته و
در کتاب ... عبد الله ... مرفوعا ... سیأتی ... و
... و ایاکم ... و اعتبروا ... و ما وافق کتاب الله ... و ما لم یوافق کتاب الله فلم اقله ظاهر ... الله ...
دروغ است ... و در کتاب ... ابو موسی ... رسول الله صلعم انه
قال ... الی قوم ... الحدیث عنی ... بکتاب الله ... فلیتبوء
مقعده من النار و در ... حدیث ... متواتر رسیده است ... کتاب الله ... کلمه ...
قطنی و غیر ... ابو هریره مرفوعا ... حدیث یوافق الحق ... معلوم ...
که آنچه موافق کتاب الله باشد موافق حق خواهد بود و ... اعتقاد ... رای و قیاس ...
مدار اکثر علمای اخبار در قبول حدیث ... مطابقت ... و مخالفت ... مستند اخبار ... بعض اخبار است
که در ... مراد از آن ... مثل آنچه در مسند احمد حنبل ... ابو یعلی ... کتاب ... از ابو حمید از
حضرت رسول صلعم روایت کرده است که آنحضرت فرمود و اذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه قلوبکم و تلین له اشعارکم و ابشارکم و ترون
انه قریب منکم فانا اولی به و اذا سمعتم الحدیث عنی تنکره قلوبکم و تنفر منه اشعارکم و ابشارکم و ترون انه بعید منکم فانا
ابعدکم منه ... این مضمون ... حضرت ... کرده ... صدق حدیث و کتاب ... قبول کردند قلوب و
... کرده اند ... اصلا صحیح ... عقلیه

[illegible]

[illegible]

مرسل یا از کتابی باشد که اعتبار داشته باشد بوثاقت و حفظ و ضبط و تمیز او هر یک از طوایف مثل سلمان و ابی ذر و عمار
و مقداد و امثال ایشان و اینکه شهادت ایشان نزد هر طایفه مقبول باشد چنانکه طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که
آنحضرت فرمود لا تأخذوا الحدیث الا ممن تجیزون شهادته و دیلمی روایت کرده است از کتاب فردوس از عبد الله بن عمر که
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله العلم دین فانظروا عمن تأخذون دینکم و از کتاب ابن نجار از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که لا
تنفعه الا ان یوثق به فی امر دینه و دنیاه پس باید حدیث از شخص موثوق به شنیده شود و امر دین و دنیا باید از اشخاص موثوق به اخذ شود
باید ظاهر [illegible] تمام [illegible] باشد که متعلق بامور دینیه بوده باشد و امثال این اخبار هم بسیار است لا اینکه
این علامت بعد از ذکر شیخ صدوق اول قلیل الوجود است پس اولی ملاحظه قرائن و شواهد دیگر است در راه کردن آن پس چون
این مقدمه ممهد شد بدانکه قوم در کتب خود از علما و ثقات خود نقل کرده اند و اعتراف نموده اند که اخبار موضوعه مشتمله
در فضایل ایشان بجهت شیوع نسبت و کثرت وضاعین و مفترین بحدی است در فضایل ایشان که قابل انکار نیست چنانکه اشاره بعضی را
[illegible] بعضی [illegible] در اکثر [illegible] معلوم خواهد شد هم که اکثر ایشان در صدد
تنقیص حال علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد و اصحاب شیعه او هستند بنابر احتیاط [illegible] تنقیص آنحضرت و اعدای آن
حضرت است حتی اینکه بر علی علیه السلام و بر بعض اعیان صحابه هم [illegible] بلکه تصریح کرده اند جمعی از ایشان بر اینکه اکثر
کتمان میکردند تنصیص اخبار فضایل را هر چند صحیح الورود بوده باشد از ترس [illegible] و عرض خود [illegible] معتبره
حتی جماعتی [illegible] ترک کردند کثیری از روایات را ابن ابی الحدید میگوید که ابو الحسن [illegible] در کتاب احداث ذکر
کرده است که معاویه نوشت بعمال خود بعد از عام الجماعة اینکه بری کردم ذمه خود را از کسی که چیزی از فضایل ابی تراب و
اهل بیت او روایت کند پس خطبا در شهرها و در هر کوره بالای منابر رفتند لعن میکردند علی بن ابی طالب علیه السلام و برائت می
جستند از آنحضرت و [illegible] ذکر [illegible] آنحضرت و اهل بیت او و اشد ناس در بلیه بلا در آن روز اهل کوفه
بودند بجهة کثرت شیعه در کوفه تا اینکه میگوید که نوشت بعمال خود در جمیع آفاق که ملاحظه و مراعات نمایید شیعه عثمان
و محبین او را و کسانی که روایت میکنند فضایل و مناقب عثمان را که در مجلس ایشان همه جمع شوند و ایشان را اکرام نمایند و آنچه
[illegible] هر کس روایت میکند با اسم او و اسم پدر او و عشیره او [illegible] تا عطایا برای ایشان [illegible]
[illegible] مردم چنین کردند حتی [illegible] فضایل و مناقب [illegible] الاحضا [illegible]
[illegible] و کساء و قطایع [illegible] که از فضایل عثمان روایتی بکنند مگر آنکه اسم او [illegible]
پس [illegible] حال گذشت تا آنکه در آخر نوشت بعمال خود که ان الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و ناحیة فاذا

[illegible]

کہ جعل کردہ اند اخبار ولاۃ صحابہ مثل ہا باشند ایشان بمجالس ایشان حاضر شوند و اموال ایشان مرتبند و غیرها

و حکایات و مسائل بر ایشان نصیب نمایند تا اینکہ این اخبار مجعولہ مشتغل بدست ایشان و کتابہا کہ مشتمل بر کذب بود ند

انہا در قبول کردند انہا را و در کتب خود مدوّن نمودند و کمان کردند کہ انہا حق است ہر کہ با ایشان اعتمادہ کرد

منکر شد امر بہ این منوال بود تا آنکہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ رحلت نمود پس بلا و فتنہ زیادہ ترکردید بلکہ بجای رسید کہ

انکار نمودن خود سبب اضطراب بود و بزرگی کہ مشہور شد تا امر بہ این نشانہ کہ حضرت سید الشہداء رضی اللہ عنہ شہید

کردہ شد و عبد الملک بن مروان کہ والی امر شد بر شیعہ تنگ کرد و حجاج بن یوسف را بر ایشان والی نمود پس اہل نسک و صلاح

و دین تقرب بوی جستند بیغض علی بن ابی طالب و موالاۃ اعادی او پس روایات بسیار در فضل و سوابق و مناقب ایشان و جعل

و طعن علی بن ابی طالب و شتم او شیوع یافت تا آنکہ شخصی پیش حجاج آمد گفت کہ اہل من مرا عاق نمودند و اسم من علی نہادند

من فقیرم و بمعاونت امیر محتاج ام و حجاج ضحک کرد و گفت للطف ما توسلت بہ قد ولیتک موضع کذا و بیان او پس کلام تو را والی ساخت

الحدیث کفت و ابن عرفہ المعروف بنفطویہ کہ از اکابر محدثین مشہور و اعلام علمای ایشان است در تاریخ خود این اکثر الاحادیث

الموضوعۃ فی فضائل الصحابۃ افتعلت فی ایام بنی امیۃ تقربا الیہم بما یظنون انہم یرغمون بہ انف بنی ہاشم انتہی و مسلم بن

حجاج نیز در صحیح حق بعدل اینکہ تصریح کردہ است کہ این کتاب من نقل سایر کتب نیست بلکہ اکتفا کردہ ام بذکر آنچہ

ذکر آنچہ کہ در صحیح است پس واجب است علی کل احد عرف التمییز بین الصحیح من الروایات والسقیم منہا ان یتقی منہا

ما کان عن اہل التہم والمعاندین و استدلال کردہ است بر این دعوی بقولہ تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و بقولہ علیہ السلام

سیکون فی آخر الزمان ناس مذکور و کذا سند بعد از آن نقل کردہ است از عبد اللہ بن عمرو بن العاص کہ گفت ان الشیطان

قد یتمثل فی صورۃ الرجل فیأتی القوم فیحدثہم بالحدیث الکذب فیتفرقون فیقول الرجل سمعت رجلا لا ادری ما اسمہ

و گفتہ است کہ قال بعضہم یجری الکذب علی لسان اہل الخیر ولا یتعمدون الکذب و در استیعاب ہم و ابن عبد اللہ دار حضر

و غیرہ نقل کردہ است و در کتاب منہاج الطالبین مسلم نقل کردہ کہ ابن عون گفت ان القوم والساعۃ فی الحدیث ما لما

حملہا الا اہل الاذل فی نفسہ کذا فی کتب ابن عوف کہ گفت ما اتی محمد بن حومہ حدثنا لا نلحقہ عرف بہم الا کارہم

مسند ارا این خبر ظاہر میکرد کہ بعضی از اخبار ہست کہ عقول سامعین ادراک آن نمیکند و بعضی از ایشان میگویند کہ بابد

انکار کرد کہ مخالف رای و ہوای ایشان باشد ہر چند صحیح بود ہ باشد مولف گوید ابن حنبل مسند را اکثر رد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... انا نحفظ الحديث والحديث يحفظ عن رسول الله صلعم فاما اذا [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو هريرة ... [illegible]

[illegible] ... الحديث ... [illegible] ... الوضع

[illegible] ... ذکر کرده ... [illegible]

[illegible] ... هذا الكتاب ... القصيص ... من نحو ستمائة الف حديث ... [illegible]

لا كنا متى عنده وتركته بالاصحاح لاجل الطول وانتقاء ذهبی و غزالی از ابن مسعود روایت از احمد بن حنبل نقل کرده اند که گفت
من تاملم صحيح اصفهان و علمائها و کان يقول کتبت الحديث عن الف و ستمائة شيخ وادخلت في تصنيفي منهم ثلثمائة و عشرة
عطلت ستا بن بلال که کتبت الف الف و خمسمائة حديث وادخلت منها في تصانيفي خمسة الف و تركت الباقي و ... خود نقل کرده
و ... اهل ... خود ... علما و ... بن کامل ... بیم میگفت انما اخاف على نفسي ان يدخلني النار الا الحديث
و ابو نعيم گفت شنيدم که ثوری گفت وددت اني افلت من الحديث كفافا لا لي ولا علي و ابو اسامه گفت شنيدم سفيان ثوری
گفت وددت ان يدي قطعت واني لم اطلب حديثا و يحيی بن معاذ گفت سفيان میگفت فتنة الحديث اشد من فتنة الذهب ...
بن واضح که ... علمای اهل سنت خود اشتد ... ذکر حدیث ... احتیان کالشمس في رابعة النهار واضح
بوده است که اخبار صحیحه که خاطر اجتناب جمع و نقل اجتناب مطمئن بان بوده باشد چه با کم بوده است هم آنها موضوع و
مجعول بوده است سيوطی ... از کتاب ابن عساکر از سائب بن یزید نقل کرده که گفت سمعت عمر بن الخطاب يقول لابي هريرة لتتركن
الحديث عن رسول الله صلعم او لالحقنك بارض دوس وقال لكعب لتتركن الحديث او لالحقنك بارض القردة و ... روایت دیگر آن
عمر بن الخطاب ضرب ... ابی هریرة ... وقال اراك قد اكثرت الرواية عن رسول الله صلعم ولا اظنك الا كاذبا و اما علی ابن ابی طالب
بنا بر آنچه شارح نهج البلاغه و جماعتی ... نقل کرده اند که ... ابی هریره را تکذیب میکرد و میفرمود ان
اكذب الناس على رسول الله صلعم هذا الغلام الدوسی و اما ... اهل بیت ... حضرت امام محمد باقر ع و جعفر الصادق ع
... وارد شده است که جمعی از صحابه تکذیب کرده اند و فرموده اند ... من الصحابة ... علی رسول الله صلعم منهم ابو
هريرة و انس بن مالك و ... در ... بکشند جهنم ... متفق علیه که ... نقل کرده است از مسند
عبد الله بن عمر که گفت ... حضرت رسول صلعم امر فرمود بکشتن کلاب مگر کلب صید کلب غنم یا ماشیه ...
گفت که ابو هریره میگوید یا کلب زرع ابن عمر گفت ... ابو هریره را ... کلب زرع و ابن حجر ... مسلم
تکذیب ... ابو هریره ... بعضی در مصنفات خود نقل کرده است ... علمای عامه که
... حدیث میکردیم سوای ... ابی هریرة ... میگوید که قال ... ان عائشة كانت
تكذب ابا هريرة فقال لها اسكتي ... علیه السلام ... منقوله عامه روایت شده از مسند
ابی هریره که گفت انکم تقولون ان ابا هریرة يكثر الحديث ويكذب على رسول الله صلعم و تقولون ما بال المهاجرين والانصار
لا يحدثون بمثل حديثه فانهم كان يشغلهم الصفق بالاسواق وكنت الزم رسول الله صلعم ... من الاحاديث ما ...
من شيئا منها ... روایت کرده ... اصحاب ابی هریرة هیچ حدیثی را اعتبار نمیکردند مگر آنچه ذکر
بهشت و جهنم بوده باشد و ابو نعیم ... ابی حازم ... ابی صالح روایت کرده که گفت ... ابو هریره رجلا

[illegible]

[illegible]

الشوری ثم علیا فرقدنا بیعته المهاجرون والانصار اما اهل الحجاز واهل العراق فلمن بن ... عثمان بیعت

عثمان یا پسر وای ... فی الشوری هو من الطلقاء الذین لا یجوز لهم الخلافة هو وابوه رؤس الاحزاب ... علی

منبرها ابو الدرداء آنجا که قضاة معاویه کرده بود و ابوهریره ... مجالس علوم کرده بود ... الصحابة الشریفة و ...

راوی علمای اهل سنت سلوم کرده بود ... اهل ... و فخر رازی و امثال ... تحفه شیعه ...

معتمد و محفوظ ... و شهید ... علمای رجال الخاصة و عامه روایت است که عمر او را ... خطاب کرده چنانکه

در مجالس ... روایت کرده که ان عمر ... استعمله علی البحرین فقال له یا عدو الله وعدو المسلمین و عدو

کتابه سرقت مال الله ... فقال فخذوا منه اثنا عشر الفا ... اذا کان ... ذلك

قال لا ... ان نصبر ... احد ... اکره ان اقول ...

رافضی ... علم ... مؤلف گوید ... احوال رجال و روات ایشان ...

شریعت را از حلال و حرام از ایشان ... مثل انس و ابی موسی الاشعری و عمرو بن العاص و ... و ابی برده

و جریر بن عبد الله ... و عبد الله بن زبیر و عروة بن زبیر ... و شعبی و مکحول و ابی ... و حسن بن ابی الحسن

البصری و حماد بن ... و کعب الاحبار ... اکثر ... ایشان ...

در رجال ... ابن ابی الحدید ... اصحاب ...

علی بن ابی طالب ... از او منحرف شد ... حضرت ... کرده ...

کرده ... انس بن مالک ابو حمزه انصاری خادم رسول الله ... و ...

علی بن ابی طالب ... حدیث ... ام ... حضرت ...

... والله ... انس بن مالک ...

هم ... انس را ذکر کرده ... حضرت رسول ... و چون احوال روات ایشان را

دانستی ... صحاح ... روایتهای ضعاف ... مضاعف

ایشان ذکر کرده اند مثلا ... الصحیحین ... حدیث ... المؤمنین عائشه روایت کرده است که

و اگر درست ملاحظه ... مناقض ... اهل ...

... اسلم ... حدیث روایت کرده و

... حضرت ... حضرت فاطمه زهرا سلام الله

علیها ... روایت کرده ... انس بن مالک ... ابو هریره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح [illegible] ثقات [illegible] ایشان [illegible] شیعه [illegible]

ودر بعض الرواض گفته اند که [illegible] الشیعة [illegible] کتب الاحادیث الصحاح التی تلقتها الامة بقبولها منها الصحیح
الجامع [illegible] قال اکثر علماء المغرب [illegible] الکتب بعد کتاب الله صحیح مسلم وقال الاکثرون من غیرهم صحیح محمد بن
اسمعیل البخاری هو الاصح ومما اتفقا علیه هو ما اتفق علیه الامة وهو الذی یقول فیه المحدثون کثیرا صحیح متفق
علیه [illegible] وقد عمل بکتابیهما [illegible] الائمة المجتهدون بغیر تفتیش وتفحص وتعدیل وجرح من غایة وثوقهم بها
وقد بلغ القدر المشترک مما ذکر فی مبانیهما وبرکاتهما حد التواتر وصار ثانی الاسلام [illegible] المصحف الکریم والقرآن العظیم
لکن هؤلاء الشیعة من کثرة جهلهم وقلة حیائهم ینکرون الصحیحین المذکورین وسائر صحاحنا ویعتبرون فی مقابلها اربع
کتب جمع فیها کثیر من الاکاذیب اقوال ائمة اهل البیت احدها من لا یحضره الفقیه لمحمد بن بابویه القمی وثانیها الکافی
لمحمد بن یعقوب الکلینی وثالثها التهذیب لابی جعفر الطوسی ورابعها الاستبصار لابن المطهر الحلی [illegible] بعد از آن
من خرافات طایفه شیعه مصنفین کتب اربعه گفته است که آنها [illegible] شیعه مشتمل بر احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
[illegible] گفته اند [illegible] الی باطن الحق کیف یظهر الباطل فقد انطقهم بانفسهم فی تضعیف احادیثهم نعم
قد صح ان الحق یعلو ولا یعلی علیه انتهی مؤلف گوید چون [illegible] باطاله مطلب [illegible] اکتفا میکنیم در جواب این
کلمات [illegible] در کتاب میزان الاعتدال ذهبی اغلب روات شیعه را موثق کرده است مثل آنکه در خصوص جابر بن یزید جعفی
گفته انه احد علماء الشیعة وورع فی الحدیث [illegible] البدعة [illegible] و در خصوص ابان بن تغلب گفته انه شیعی جلد غال
فی التشیع لکنه صدوق فلنا صدقه وعلیه بدعته وابن ابان [illegible] حضرت ابی عبدالله جعفر الصادق روایت کرده [illegible]
احادیث حتی آنکه [illegible] انی علمت ابان بن تغلب ثلثین الف حدیثا ومثل حمران بن اعین وبرادر او زراره که در میزان
الاعتدال تعدیل وتوثیق ایشان کرده [illegible] رافضیان غالیان فی التشیع ودر خصوص ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی مدنی گفته انه
رافضی لکنه ثقة وله کتاب الحلال والحرام عن الصادق [illegible] از امثال این روات [illegible] شیعه را در میزان
الاعتدال توثیق نموده است چنانکه بر ناظرین آن کتاب وکتاب [illegible] تاریخ الاسلام وغیرهما مخفی نخواهد ماند الحمد
لله کثرت تلامذه ائمتنا سلام الله علیهم به حدی است که [illegible] امام جعفر صادق [illegible] بنا بر آنچه نوشته اند
[illegible] متواتر [illegible] مردم که همه برای استفاده حاضر میشدند واکثر ایشان اهل فضل [illegible] علم
واغلب ایشان اصحاب تصنیف وتالیف بوده اند [illegible] مخالف ومؤالف وهکذا اصحاب سایر ائمه هدی بعد از آن [illegible]
همه ایشان [illegible] بودند [illegible] اهل عصر خود [illegible] چنانکه [illegible] کلمات سابقه اشاره شد
ولکن [illegible] سلاطین [illegible] شیعیان وذکر [illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible] احادیث [illegible] که [illegible]

[illegible] لب دینار

[illegible] اضطراب [illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] علیهم [illegible]

[illegible] اخبار [illegible]

[illegible] اکثر [illegible]

و مطالب بوده است که همه موجب علم [illegible] از اهل بیت وحی و الهام و معادن علوم رسول ملک العلام [illegible]

باشد [illegible] ائمه اهل بیت النبوة سلام الله علیهم اجمعین [illegible]

ما بالله [illegible] اخبار [illegible]

اهل سنت و جماعت [illegible] بین العامة و الخاصة [illegible]

[illegible] افترای عظیم و تکذیب [illegible]

علمای شیعه [illegible] واضح است [illegible]

[illegible] اهل [illegible]

اختلاط [illegible] از ائمه اهل [illegible]

[illegible] علمای ما رضوان الله علیهم [illegible]

[illegible] متشابهات که لا یعلمها الا الله و الراسخون فی العلم و

[illegible] ائمه اهل بیت العلم و الوحی [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخبار [illegible] کتاب [illegible] علمای [illegible]

[illegible] الکتاب النکت الشریفة فی الرد علی ابی حنیفة [illegible]

غزالی در منخول [illegible]

[illegible] القیاس [illegible] الاستحسان

الذی لا مستند له [illegible] مسائل [illegible]

تکفیر [illegible] امام [illegible] اخبار [illegible]

لولا ان [illegible] و هکذا [illegible] اخبار [illegible]

و هم [illegible] رسول [illegible]

[illegible] بالله [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ان ابا حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی التیمی کان یحسن الکلام ولا یعرف النحو واللغة

ولا معرفة له بالاحادیث ولم یکن فقیه النفس لانه کان یتجاهر بالرأی مخالفا عن ما فی ایدی الاصول ... ابا حنیفة

[illegible] ... در کتاب ملل و نحل ... قال ابو

حنیفة علمنا هذا رأی وهو احسن ما قدرنا علیه فمن قدر علی غیر ذلک فله ما رأی انتهی ... در کتاب ...

[illegible] ابو حنیفة ... شریکا لله تعالی فی احکام کان یقول انا نحکم الحکم من الله تعالی فعلی الراس والعین وان جاء

من الرسول فعلی الراس والعین وان جاء من الصحابة فمنهم ... ونحن رجال ... التابعین ... واهل البیت علیهم السلام

واما غیرهم ... للعمل باخبارهم ... وقال الصادق علیه السلام لعن الله ابا حنیفة کان یقول

قال علی وانا اقول ... هو قول الله تعالی ... بر کان شریکا لله

فی الاحکام ومن یتبع قول ابی حنیفة وفتواه ... ان کل ظلم یفعله الان ... سلاطین آل عثمان ... لا

یخلو من الاستناد الی ... من ... فی المذاهب ... بل ... قوله ...

انتهی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو حنیفة

... فامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ... ابو حنیفة ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امام اعظم ... [illegible]

[illegible] ... الی النار ویوم القیمة لا

[illegible]

[illegible] ... رسول الله ... علی ...

[illegible]

[illegible] ... اهل سنت و جماعت ... [illegible]

شریعت محمدی ... سلاطین ... احکام ... ظالم میکنند ... [illegible]

میکنند ... حکم ... سلاطین ... [illegible] ... سلطان

ظالم میکنند ... [illegible] ... سلطان ...

[illegible] ... مذهب ... [illegible]

[illegible] ... شریعت محمدیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... روز قیمت ... سلاطین ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

مذهب ... علیه السلام است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] فضل و علوم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و الهام است [illegible] ایشان [illegible] ابن حجر [illegible] کتاب فتح الباری فی شرح

صحیح البخاری گفته [illegible] روایت کرده اند که [illegible] اثنی عشر [illegible] استفاده از اسنادی

کرده اند مکرر از آنحضرت سلام الله علیهم [illegible] است لا محاله علمای ایشان [illegible]

[illegible] ایشان را هم نقل [illegible] لا محاله [illegible] امام علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است

مانع [illegible] ایشان [illegible] اعادی ایشان [illegible]

[illegible] بعضی ایشان [illegible] اعادی [illegible] تمام مهر و غلبه ایشان [illegible]

امیه و بنی عباس [illegible] ایشان [illegible] خلفای عامه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اشاع [illegible]

[illegible] علم و علاوه ایشان [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

کرده اند که [illegible] فقال ما کنا [illegible] علی عهد رسول الله [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] صحابه [illegible]

ابراهیم [illegible] و بیهقی و سیوطی و غیر ایشان روایت کرده اند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اسلم [illegible] معلوم

شد که [illegible] اسلام است [illegible] مذهب [illegible]

[illegible] مذهب [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردی در شرح ... [illegible] ... اولادی باو ورد ... [illegible]

آن شرح ... [illegible] ... حمید ... [illegible]

چیز ها ... [illegible] ... علم باشد که ... عادی عقلی و شرعی ... احتیاج دارد ... صحاح ... [illegible]

انکه کتاب بخاری ... [illegible] ... مشهور است ... [illegible]

حفظ داشته اند ایشان ابن صحیح ... جمع صحاح ... [illegible]

شرح صحیح مسلم که ان البخاری ومسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل صح عنهما تصریحهما بانهما لم یستوعباه وانما قصدا جمع جمل

من الصحیح کما یقصد المصنف فی الفقه جمع جملة من مسائله لا انه یحصر جمیع مسائله انتهی ... [illegible]

حفظ کند ... [illegible] ... صحیح ... [illegible]

وحال انکه ... [illegible] ... احکام شرعیه ... [illegible]

که شرط کرده است ... [illegible] ... صحاح ... [illegible]

و لهذا ... [illegible] ... صحاح ... [illegible] ... ابن جوزی ... [illegible]

جماعة علی البخاری ومسلم احادیث اخلا بشرطهما فیها کتاب الحاکم ابو عبد الله الضبی وکتاب الدارقطنی وکتاب ابی علی الغسانی و

ابی مسعود الدمشقی وابن حزم الاندلسی ... فی کتابه علی کثیر من روایات البخاری ... [illegible] ... من کتاب المحلی

الی الروایة عمن ... الحدیث ... [illegible] ... صحاح ... حافظ ابو الولید سلیمان

الباجی المالکی کتاب جرح و تعدیل ... [illegible] ... کرمانی در شرح ... شرح بخاری ازاو نقل کرده ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب صحیح بخاری ... بخاری تمام نشده ... [illegible]

... [illegible] ... کرمانی ... حافظ ... ابو ذر عبد الله بن

احمد الهروی حدثنا ابو اسحاق المستملی ابراهیم بن احمد قال انتسخت کتاب البخاری من اصله کان عند محمد بن یوسف الفربری

فرأیته لم یتم بعد وقد بقیت علیه مواضع کثیرة مبیضة منها تراجم لم یثبت بعدها شیئا ومنها احادیث لم یترجم علیها فاضفنا بعض ذلک

الی بعض قال ومما یدل علی صحة هذا القول ان روایة ابی اسحاق وروایة ابی محمد وروایة ابی الهیثم وروایة ابی زید وقد

نسخوا من اصل واحد فیها التقدیم والتاخیر وانما ذلک بحسب ما قدر کل واحد منهم فیما کان فی طرة او رقعة مضافة انه من

موضع ما فاضافه الیه ویبین لک ذلک انک تجد ترجمتین واکثر من ذلک متصلة لیس بینها احادیث ... [illegible] ... علاوه

... [illegible] ... بخاری و مسلم حفظ ... [illegible] ... الکثیر

لشدة احتیاج الحفظ مع الفهم والذکاء کما برهن علیه الحکماء ... الاستقراء اما بخاری ... [illegible]

... [illegible] ... بخاری ... علوم ... بخاری نوشته ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible] شواهد [illegible]

[illegible] نقل کرده [illegible] گفت [illegible]

ملتبس [illegible] دارد و علم کلام [illegible] هم [illegible] نشستم بعد از چند روز [illegible]

مصاحب [illegible] اختیار کرد و حجره برای من [illegible] تا آنکه [illegible] صدای عجیبی [illegible]

از منزل بیرون آمدم [illegible] حجره [illegible] چون [illegible]

[illegible] سلام کردم و گفتم [illegible] عجب [illegible]

گفت [illegible] گفت [illegible]

علی [illegible] ممکن [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوجهل [illegible]

گفت [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] داشتم [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الاعظم [illegible]

[illegible] کشته [illegible]

بیرون [illegible] حجره [illegible] تا آنکه صبح طلوع کرد [illegible] بیرون آمدند

[illegible] حاضر کرده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] کشته [illegible]

[illegible]

این [illegible] صبح [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

... ملحوق شدند ناصبی ... و مبغض علی ... ابو الاسود دؤلی ...
... گفتند ... ابو الاسود ... جواب ایشان ... یقول الارذلون بنو
قشیر طوال الدهر لا تنسی علیا احب محمدا حبا شدیدا وعباسا وحمزة والوصیا هوی اعطیته منذ استدارت
رحی الاسلام لم یعدل سویا احبهم کحب الله حتی اجیء اذا بعثت علی هویا فان یک حبهم رشدا اصبه ولست بمخطئ
ان کان غیا گفتند با وی که لقد شککت ... گفت ... قال الله تعالی ... انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین
اشارت ... ابو الاسود
...
... ابو حنیفه ... ایشان ...
... امام الحرمین ... مذهب شافعی
... کتاب کفایة الطالب ... شیخ محمد بن یوسف کنجی ...
... اهل بیت ...
...
علی ... کلام ...
...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] مسلم [illegible] فضائل علی [illegible]

[illegible] الا كانت [illegible]

حاكم گفته هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه [illegible]

[illegible]

[illegible] على شرط الشيخين ولم يخرجاه [illegible] رضي الله عنه [illegible]

[illegible] حال آنكه شيعه [illegible]

[illegible] لا ياتيه الباطل من بين يديه و

لا من خلفه تنزيل من رب العالمين است [illegible] اهل بيت عصمت سلام الله عليهم اجمعين كه همسنگ كتاب الله [illegible]

[illegible] عليهم السلام [illegible]

[illegible] علم [illegible] امام جعفر

[illegible] عليهما السلام [illegible] آنها

[illegible] اصلا [illegible] ذكر شده باشد و

[illegible] آنها [illegible]

[illegible] شيخ طوسی عليه الرحمه [illegible]

[illegible] كتب شيعه [illegible] كرده اند

[illegible] حاكم [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ابی بكر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] ابی بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] روايت كرده اند [illegible] ابی بكر [illegible]

[illegible] ابی بكر [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] فقال قلت لعمر بن الخطاب [illegible]

فبكى وقال والله لليلة من ابی بكر ويوم خير من عمر عمر هل لك ان احدثك بليلته ويومه قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلته

فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هاربا من اهل مكة خرج ليلا فتبعه ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة

عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما هذا يا ابا بكر ما اعرف هذا من فعلك فقال يا رسول الله

اذكر الرصد فاكون امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك لا آمن عليك فمشى رسول الله صلى

الله عليه وآله وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه فلما رآه ابو بكر انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى

اتى به فم الغار فانزله ثم قال والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله

فادخله وكان في الغار خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فالقمه

قدمه فجعلن يضربنه ويلسعنه الحيات والافاعي وجعلت دموعه تنحدر ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول له يا ابا بكر

لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته طمانينة لابی بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه و

آله وسلم وارتدت العرب فقال بعضهم لا نصلي وقال بعضهم لا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله صلى الله عليه و

[illegible] الا بما انزل [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه و آله [illegible]

[illegible] در مجالس [illegible]

[illegible] احوال كتب سلف [illegible] ايشان [illegible]

[illegible] احتمالات عقليه [illegible] علم [illegible] چنانكه [illegible]

[illegible] ان تفسير القرآن لا يجوز الا بالاثر الصحيح والنص الصريح [illegible]

[illegible] من فسر القرآن برأيه [illegible] من النار [illegible] و من فسر القرآن برأيه ان اصاب لم

يوجر [illegible] رسول صلى الله عليه و آله [illegible] است [illegible]

[illegible] في القرآن برأيه [illegible] النفسير فلا يجوز الا بالسماع [illegible] من طريق النقل [illegible]

[illegible] الكتاب والسنة [illegible] الاستنباط [illegible]

[illegible] اهل العلم [illegible] تفسير برأى معلوم شد بايد دانست كه منشا [illegible]

و سبيل [illegible] كتاب ايشان [illegible] صلوات الله عليه [illegible]

شده اند بلكه امام منصوب از قبل علام الغيوب [illegible] احكام

مكلفين عاجز [illegible] احكام [illegible] خلفاى ثلثه [illegible]

بود كه در دست [illegible] قال الله تعالى [illegible] رجوع و سؤال [illegible]

رسول [illegible] اهل بيت [illegible] سلام الله عليهم اجمعين

كه اهل قرآن و كاشف بطون قرآن و مهبط وحى و معدن علم و رسالت بودند رجوع ميكردند [illegible]

اسلام [illegible] محتاج شدند بمعرفت احكام شرعيه مسائل كثيره از حلال و حرام در هر عصرى از اعصار [illegible]

[illegible] كتب [illegible] چنانكه مجملا اشاره [illegible] علماى [illegible]

از تحصيل احكام از قرآن و سنت نبوى بلكه علم قرآن هم [illegible] معلوم بود و اخبار نبويه وارده در احكام [illegible]

[illegible] تصريح كرده اند [illegible]

معلوم است [illegible] صلى الله عليه و آله و سلم مشغول [illegible]

[illegible] منبط [illegible] اخلاف ايشان [illegible]

است [illegible] احكام [illegible]

[illegible] نص وارد [illegible]

حكم شرعى [illegible] بحكم الله [illegible]

[illegible] قرآن چنانكه در كتب مسطور [illegible] اصولا و فروعا مسطور است [illegible]

آن ائمه [illegible] احكام [illegible] و موارد اجماع و معرفت مواضع قياس [illegible]

آنچه [illegible] اصل [illegible] شرائط [illegible]

است [illegible] عوام الناس [illegible]

[illegible] علماى ايشان [illegible]

ايشان [illegible] خلاف قرآن و اخبار [illegible]

[illegible] قول آنحضرت [illegible] اللهم وال من والاه و عاد من عاداه [illegible]

[illegible] دعوى [illegible]

چنانكه [illegible] است

[illegible]

... باشد بلکه واحد لا بعینه است بعضی بتفصیل ... اگر مخالف نص ظاهر باشد ...

از مجتهد ... مخطی است ... [illegible] ... نص ظاهر ...

مخالف نص ظاهر باشد ... بلکه ... حکم ... [illegible]

عمل ... قیاس ... [illegible]

... قیاس منصوص العلة مثل حکم کردن ... [illegible]

... قول حق تعالی [illegible]

نقل ... ان الجوینی قال الذی ذهب الیه اهل التحقیق ان منکری القیاس لا یعدون من علماء

الامة ولا من حملة الشریعة ... [illegible] ... بالعموم ...

مقالة ... [illegible] ... قول حق تعالی فاعتبروا

یا اولی الابصار ... [illegible] ... حکم ...

... [illegible] ... مثل قوله تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... ومثل قوله تعالی ... [illegible]

... لعلکم تتفکرون ... قوله تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم ... [illegible]

... [illegible] ... احکام قرآن ...

... حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... معاذ ... الی الیمن ... قال

یا معاذ بما تحکم قال بکتاب الله قال فان لم تجد قال بسنة رسول الله قال فان لم تجد قال اجتهد برأیی فقال الحمد لله الذی

وفّق رسول رسوله لما یرضاه ... [illegible]

... [illegible] ... فان لم تجد شیئا فی کتاب الله ولا سنة رسوله کیف تقضی فقال

اجتهد رأیی ... [illegible]

... رأیک ... [illegible] ... رأی عمر فی ام الولد علی ان

لا تباع ... [illegible]

... [illegible] ... اجماع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ...

... [illegible] ... ان الناس ... من الصحابة ...

[illegible]

الباقر علیه السلام ... منی عند ... [illegible] ... فی مسئلة الرای و ... [illegible]

... [illegible] ... سلام الله علیه ... [illegible]

اعراض ... [illegible] ... امام جعفر صادق علیه السلام

ابو حنیفه را ... [illegible] ... اجماع اهل بیت ... بلکه کلام ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اعمال ادله ...

مخالف کتاب و سنت ... [illegible] ...

علم ... [illegible] ...

... [illegible] ... نقل کرده اند

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... تعمل هذه الامة برهة بالکتاب و برهة بالسنة و برهة بالقیاس فاذا فعلوا ذلک فقد ضلوا و

ضلوا ... [illegible] ... روایت کرده ... علی ... [illegible] ... الامور برایهم

فیحرمون الحلال و یحلون الحرام ... [illegible] ... ائمه علیهم السلام

عمل بقیاس کرده اند ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] است [illegible] بیان [illegible]

[illegible] علیه [illegible] است حکم [illegible]

مثلا گویم که ابن عباس [illegible] با بعضی [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] حکم [illegible] اگر [illegible]

باشد [illegible] حاصل [illegible]

است چگونه [illegible] حکم [illegible] شارع علیه السلام [illegible] حکم [illegible]

[illegible] بحکم [illegible] هکذا [illegible] که لا [illegible]

[illegible] است [illegible] ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله

یمن علی من یشاء من عباده که ما هم بشریم مثل شما ولکن [illegible]

است که مراد [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] کتاب الله [illegible]

[illegible] کتاب الله [illegible]

آنچه ذکر شد [illegible] تفسیر قرآن [illegible] تاویل قرآن

[illegible] محکمات و متشابهات [illegible]

[illegible] تفسیر [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح والنص الصریح [illegible]

[illegible] تفسیر [illegible]

است [illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] مفهوم المعنی [illegible]

[illegible]

[illegible] تفسیر [illegible] معانی قرآن [illegible] مفهوم [illegible]

[illegible] فی النار [illegible]

[illegible] اجماع امت [illegible] قرآن [illegible] عالم [illegible]

و آن مشتمل است [illegible] و احکام شرعیه [illegible] نظام عالم [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل لسان [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible] اهل علم [illegible] کلام [illegible]

تفسیر [illegible] علمای شیعه [illegible] علم الهدی

و شیخ طوسی [illegible] مجمع البیان [illegible] المفسرین شیخ طبرسی [illegible] تفسیر قرآن [illegible]

[illegible] علم احکام و مسائل شرعیه [illegible]

[illegible] کلمات عربیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اما مجمل محکم [illegible] اقیموا الصلوة [illegible]

[illegible] اقیموا الصلوة واتوا الزکوة [illegible]

[illegible] هکذا اتانا جبرئیل و سایر فروعات [illegible]

انها [illegible] اما متشابهها که [illegible] عدم وضوح معنایش [illegible]

[illegible] مثل اثبات [illegible]

[illegible] لا یعلم تأویله الا الله والراسخون

فی العلم [illegible]

[illegible] هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم

زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم [illegible]

[illegible] یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب [illegible]

کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آیات محکمات عبارت از امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام

و آیات متشابهات [illegible] ائمه ضلال [illegible]

مؤلف گوید که محکمات [illegible] ام الکتاب [illegible] اصل و معظم قرآنست [illegible] و اما متشابه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربنا لا تزغ

قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب وایضا [illegible]

[illegible] ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئا [illegible] وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم

اردیکم فاصبحتم من الخاسرین و لا تقف ما لیس لک به علم و لا تقولوا علی الله ما لا تعلمون [illegible]

[illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و شک فی الحدیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احکام

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] احکام شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] بالقياس [illegible]

[illegible] رسوله [illegible]

اياكم واصحاب الرأي فانهم اعداء السنن اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها فقالوا بالرأي فضلوا واضلوا [illegible]

[illegible] فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر [illegible]

[illegible]

آيات والاحاديث [illegible]

[illegible]

[illegible] القول بالقياس [illegible] الرأي [illegible]

امر الله تعالى بالرد عند التنازع الى كتابه والى رسوله [illegible] الى قياس ولا الى رأي [illegible] امر الله تعالى

بالرد الى [illegible] الايمان [illegible] وقول الله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله تعالى اليوم اكملت لكم

دينكم ابطال للقياس والرأي لانه لا يختلف اهل القياس والرأي في انه لا يجوز استعمالهما ما دام يوجد نص وقد شهد الله تعالى

بان النص لم يفرط فيه شيئا وان رسوله قد بين للناس كل ما نزل اليهم وان الدين قد كمل وصح ان النص قد استوفى جميع الدين

فان كان ذلك كذلك فلا حاجة لاحد الى قياس ولا الى رأيه ولا الى رأي غيره ونسأل من قال بالقياس هل كل قياس قاسه قائس

حق ام منه حق ومنه باطل فان قال كل قياس حق فهو محال لان المقاييس تتعارض ويبطل بعضها بعضا ومن المحال ان يكون الشيء

وضده من التحليل والتحريم حقا معا وليس هذا مكان نسخ ولا تخصيص كالاخبار المتعارضة التي يستثنى بعضها بعضا ويخص

بعضها بعضا وان قال قائل منها حق ومنها باطل قيل له عرفنا بماذا تعرف القياس الصحيح من الفاسد ولا سبيل لهم الى وجود

ذلك ابدا واذا لم يوجد دليل على تصحيح الصحيح من القياس من الباطل منه فقد بطل كله وصار دعوى بلا برهان وان ادعوا ان

[illegible] ابطال القياس [illegible] ان ادعوا ان الصحابة رضي الله عنهم اجمعوا على القول بالقياس قيل

لهم كذبتم بل الحق انهم اجمعوا على ابطاله وبرهان كذبكم انهم لا سبيل لهم الى وجود حديث عن احد من الصحابة رضي الله عنهم انه اطلق الامر

بالقول بالقياس ابدا الا في الرسالة المكذوبة الموضوعة على عمر رضي الله عنه وان فيها واعرف الاشباه والامثال وقس الامور وهذه

الرسالة لم يروها الا عبد الملك بن الوليد بن معدان عن ابيه وهو ساقط بلا خلاف وابوه اسقط منه او من هو مثله في السقوط [illegible]

[illegible] واما برهان صحة قولنا في اجماع الصحابة على ابطال القياس فانه لا يجهل احد ان جميع الصحابة رضي الله عنهم مصدقون بالقرآن وفيه

اليوم اكملت لكم دينكم وفيه فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر فمن الباطل

المحال ان يكون الصحابة رضي الله عنهم يعلمون هذا ويؤمنون به ثم يردون عند التنازع الى قياس او رأي هذا ما لا يظنه بهم ذو عقل

فكيف وقد ثبت عن الصديق رضي الله عنه انه قال اي ارض تقلني واي سماء تظلني ان قلت في آية من كتاب الله برأيي او بما لا اعلم وصح عن

الفاروق رضي الله عنه انه قال اتهموا الرأي على الدين وان الرأي منا هو الظن والتكلف وعن عثمان في فتيا افتى بها انما كان رأيا رأيته

من شاء اخذه ومن شاء تركه وعن علي رضي الله عنه لو كان الدين بالرأي لكان مسح اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه وعن سهل بن حنيف رضي الله عنه

انه قال ايها الناس اتهموا الرأي على دينكم وعن ابن عباس رضي الله عنه من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من جهنم وعن ابن مسعود رضي الله عنه

سأقول فيها بجهد رأيي فان كان صوابا فمن الله عز وجل وحده وان كان خطأ فمني ومن الشيطان والله ورسوله بريئان وعن [illegible]

[illegible] في حديث [illegible] كلاما ليس من كتاب الله عز وجل ولا من سنة رسول الله صلعم فاياكم واياه فانه بدعة وضلالة فعلى هذا

[illegible] كل ما روي عن بعض الصحابة رضي الله عنهم [illegible] ابطال قياس [illegible]

[illegible] ابطال [illegible] قياس ورأي [illegible] احكام [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] وصلوة وصوم وزكوة وحج

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت امام جعفر صادق ع ... [illegible]

[illegible] ... در کتاب جامع الاسرار ... نقل نموده است که ابو حنیفه گفت ... [illegible]

[illegible] ... جعفر بن محمد الصادق ع ... [illegible]

[illegible] ... در خانه آن حضرت ... [illegible]

[illegible] ... چون نشستم ... عرض کردم یا ابن رسول الله ... [illegible]

[illegible] ... عرض کردم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مثل عدد رکعات نماز و مقادیر حدود شرعیه و غیر ذلک تا و چون این قول با سخن ایشان [illegible] است بین یدی الله و رسوله

[illegible] است و لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و حکم بما انزل الله [illegible]

کافر و فاسق و ظالم خواندن است [illegible] **مقام چهارم** در بیان [illegible] مشایخ [illegible]

کتب معتبره خود شان ذکر کرده اند از قبایح امثال و فضایح اعمال و قبایح اقوال و رذائل خصال و [illegible] و احوال ایشان

که همه آنها بخلاف [illegible] ایشان است [illegible] و آن [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر کردن ایشان فضایل [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابی قحافه [illegible] بکر [illegible] اموال [illegible]

[illegible] ابو قحافه [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] ابو قحافه [illegible] اولاد ایشان [illegible] مشهور شده تا

[illegible] عبد الله بن جدعان که صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله بن جدعان [illegible]

[illegible] ابو قحافه [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible] عبد المطلب بن هاشم [illegible]

[illegible] عبد الله بن جدعان [illegible]

[illegible] علیه الرحمة [illegible]

[illegible] کان [illegible] فی کل [illegible]

عبد الله بن جدعان [illegible] ابو بکر [illegible]

واما [illegible] العرب [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] ابن ابی الحدید [illegible]

[illegible] کتاب الموفقیات ان ابا بکر [illegible] الجاهلیة [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

فأمر بحد القذف ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

انا ثم الى الماء قبل الشرب فقال ... فقال ما اكرهتك ... [illegible]

[illegible] اخي ابن حجر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

وابن حجر گوید که گفتنا اللهم لا اوضع لما رفعت ولا ارفع لما وضعت ... [illegible]

نافی کرده ابن اثیر در نهایه ... ابی بکر گفته که آمد اعرابی الی ابی بکر فقال له انت خلیفة رسول الله فقال

لا قال فما انت قال انا الخالفة بعده ... بعد از آن ابن اثیر این کلام را تفسیر کرده ... و گفته اما الخالفة فهو الذی لا

غناء عنده ولا خیر فیه وكذلك الخالف ... و اما قاله تواضعا ... در قاموس ... [illegible]

منصب خلافت آن بود ... [illegible]

میکنند قول ثانی که مکرر ذکر شده که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه ...

یعنی ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

مرهبا و اولا ... [illegible]

شیء من ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

نقل کرده که گفت سئل ابو بکر عن الکلالة فقال انی اقول فیها برأیی فان کان صوابا فمن الله وان کان خطأ فمنی ومن الشیطان اراه

ما خلا الوالد والولد روایت کرده ... ابن ابی شیبه و ابن ... [illegible]

وغیر ایشان ... سئل عن الاب فقال ای سماء تظلنی وای ارض

تقلنی لو قلت فی کتاب الله برأیی ... لا علم لی به وعن عمر انه قرأ هذه الآية فقال كل هذا عرفنا فما الاب ثم رفض عصا كانت بيده

فقال هذا لعمر الله التكلف فما عليك يا ابن ام عمر ان لا تدری ما الاب ثم قال اتبعوا ما تبين لكم من هذا الكتاب وما لا فدعوه ...

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

مصابیح ... فقال ما لك فی كتاب الله شیء وما لك

فی سنة النبی صلعم شیء فارجعی حتی اسأل الناس فسأل الناس فقال المغيرة بن شعبة شهدت رسول الله صلعم اعطاها السدس فقال ابو بكر هل معك

غيرك فقال محمد بن مسلمة مثل قول المغيرة ... جامع الاصول ... [illegible]

و او گفته که روایت کرده احمد و مالك والترمذی و ابو داود و ابن ماجة ... عبد الرحمن

[illegible] ... القاسم

بن محمد يقول ... الى ابى بكر ... فقال عبد الرحمن ... [illegible]

رسول الله ... [illegible]

... القاسم بن محمد ... [illegible]

كثيرة فی مسائل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] لست بخيركم [illegible]

[illegible] لا اقوم بها [illegible]

انكم ان كلفتموني ان اعمل فيكم بمثل عمل رسول الله لم اقم به كان رسول الله عبدا اكرمه الله بالوحي وعصمه به وكان معه ملك

و در روايتي آنكه كان [illegible] من الشيطان [illegible] ينزل عليه الوحي وان لي شيطانا يعتريني فان احسنت فاعينوني وان اسأت فقوموني

و در روايتي فاذا رأيتموني استقمت فاتبعوني واذا رأيتموني زغت فقوموني واذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني فان لي شيطانا يعتريني

لا اؤثر في اشعاركم وابشاركم [illegible] ابن ابي الحديد [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible]

[illegible] اعلم و افضل [illegible] انا مدينة العلم [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

يا رسول الله [illegible] لا يؤدي عني الا انا او رجل مني [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خليفه رسول الله [illegible] اهل سنت [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible] اهل سنت [illegible] خليفه [illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

ابو بكر را خليفه [illegible] ابو بكر [illegible] ابو قحافه [illegible]

[illegible]

[illegible] خليفه رسول خدا [illegible] خليفه خدا [illegible]

[illegible] خليفه [illegible]

[illegible] خليفه [illegible] خليفه رسول [illegible]

[illegible]

اجماع اهل اسلام و ایمان بعصمت اهل بیت نبوت [illegible] چنانکه در صحیح بخاری و غیر آن [illegible]

[illegible] بفاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

با مر حضرت [illegible] ابو بکر [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] نحن معاشر الانبیاء لا نورث

[illegible] صدقة [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین و حسنین علیهم

السلام و ام ایمن [illegible] عایشه و حفصه [illegible]

شاهد [illegible] چنانکه بخاری روایت کرده است در صحیح [illegible] ان فاطمة ارسلت الی ابی بکر [illegible]

[illegible] فاطمة علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی ماتت و دفنها علی لیلا و لم یؤذن بها ابا بکر و ایضا بخاری

روایت کرده که آنحضرت [illegible] فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی [illegible] ابو بکر [illegible]

اذیت کرده است [illegible] آنحضرت را اذیت کند معلوم است که خدا را اذیت کرده [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

و من [illegible] علی و حسنین علیهم السلام [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] علی مع الحق و الحق مع علی چنانکه [illegible]

ذکر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] علی و فاطمه و حسنین [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] لا نورث [illegible]

[illegible] ابن ابی قحافة [illegible] فی کتاب الله [illegible] ابی لقد جئت شیئا فریا [illegible]

[illegible]

... ولا تغب

وكنت بدرا ونورا يستضاء به عليك ينزل من ذي العزة الكتب تجهمتنا رجال و

استخفتنا مذ غبت عنا فنحن اليوم نغتصب ... لما مضيت وحالت دونك الكتب فقد لقينا

... لا عجم ولا عرب ...

[illegible] ... حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ... [illegible] ... عایشه

و حفصه ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسول ... [illegible]

... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... علی باب ... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] ابو هلال العسکری در کتاب اوائل ذکر کرده اند که اول کسی که [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible]

[illegible] سلام الله علیها [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] بر ای اشتغال میراث وارث در علم ظاهر است بلکه در شرع و لغت میراث [illegible] بلکه [illegible] منتقل میشود از کسی بکسی

و [illegible] ارث شامل علم انبیا و اولاد و انواع ارث است مثل اولاد و ابوات و انیات ارث بانها هست و ولاء

[illegible] بیان باب مذکور مثل است که کتب ابی بکر [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] بلکه [illegible]

از ابن ابی الحدید [illegible] نقل است [illegible] اعتراف کرده که فاطمه زهرا علیها السلام

از ابی بکر و عمر آزرده و [illegible] که بر ابو [illegible] نماز نخوانند و شب او را دفن کردند [illegible]

[illegible] اکرام [illegible] آزرده [illegible]

[illegible] ابی بکر و عمر [illegible]

[illegible] عضب [illegible] اهل النار [illegible]

[illegible] ابو بکر و عمر [illegible]

کتاب ما [illegible] اجماع [illegible]

الدعاء [illegible] اما قول او که [illegible] ابو بکر و عمر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف شهادت دادند [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] میراث [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

سلام الله علیها [illegible] فاطمه [illegible]

اولا این خبر واحد است [illegible] اگر خبر واحد [illegible] در تخصیص قرآن [illegible]

قبول نداریم زیرا که [illegible]

معلوم [illegible] اصل مسئله نزاع [illegible] اصول [illegible]

[illegible] در قصه عباس [illegible] امیر المؤمنین [illegible] شهادت [illegible] میراث [illegible]

در آنجا نزاع ایشان در میراث [illegible] نه در ارث [illegible]

و [illegible] ابی بکر [illegible] فاطمه [illegible] علمای عامه وارد است [illegible]

ذکر کرده ایم و هاهنا [illegible] ابو عبد الله محمد بن عمران المرزبانی [illegible] محمد بن احمد الکاتب قال حدثنا احمد بن عبید بن ناصح

النحوی قال حدثنا الزیادی قال حدثنا شرقی بن قطامی عن محمد بن اسحاق قال حدثنا صالح بن کیسان عن عروة عن عائشة

قالت لما بلغ فاطمة علیها السلام اجماع ابی بکر علی منعها فدک لاثت خمارها علی راسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فی لمة

من حفدتها قال المرزبانی و حدثنی ابو بکر احمد بن محمد المکی قال حدثنا محمد بن القسم [illegible] ابو العینا قال حدثنا [illegible]

قال لما [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله اقبلت فاطمة علیها السلام فی لمة من حفدتها و نساء قومها تطأ ذیولها ما تخرم

مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین و غیرهم فنیطت دونها

فصل در [illegible] خطبهٔ [illegible] فاطمهٔ زهرا [illegible] با ابوبکر [illegible]

[illegible] في [illegible] القوم [illegible] الكلام [illegible]

انفسكم ايها الناس [illegible] اعلموا اني فاطمة وابي محمد صلى الله عليه وآله [illegible] لقد جاءكم رسول

من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم فان تعزوه تجدوه ابي دون نسائكم واخا ابن عمي دون رجالكم فبلغ

الرسالة صادعا بالنذارة مائلا عن مدرجة المشركين ضاربا ثبجهم داعيا الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة آخذا باكظام

المشركين يهشم الاصنام وينكث الهام حتى انهزم الجمع وولوا الدبر حتى تفرى الليل عن صبحه واسفر الحق عن محضه ونطق

زعيم الدين وخرست شقاشق الشياطين وتمت كلمة الاخلاص وكنتم على شفا حفرة من النار نهزة الطامع ومذقة الشارب وقبسة العجلان

وموطئ الاقدام تشربون الطرق وتقتاتون القد اذلة خاسئين تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم فانقذكم الله بمحمد

صلى الله عليه وآله بعد اللتيا والتي وبعد ما مني ببهم الرجال وذؤبان العرب ومردة اهل الكتاب كلما اوقدوا نارا للحرب

اطفاها الله ونجم قرن الشيطان او فغرت فاغرة من المشركين قذف اخاه في لهواتها فلا ينكفئ حتى يطأ صماخها باخمصه ويخمد

لهبها بسيفه مكدودا في ذات الله مجتهدا في امر الله [illegible] وانتم [illegible] فاكهون وادعون آمنون تتربصون بنا الدوائر

[illegible] فلما اختار الله لنبيه صلى الله عليه وآله دار انبيائه ظهر فيكم حسيكة النفاق وسمل جلباب

الدين ونطق كاظم الغاوين ونبغ خامل الاقلين وهدر فنيق المبطلين فخطر في عرصاتكم واطلع الشيطان راسه صارخا بكم

فدعاكم فالفاكم لدعوته مستجيبين وللعزة ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا واحمشكم فالفاكم غضابا فوسمتم غير ابلكم

واوردتم غير شربكم هذا والعهد قريب والكلم رحيب والجرح لما يندمل ابدارا زعمتم خوف الفتنة الا في الفتنة سقطوا

وان جهنم لمحيطة بالكافرين فهيهات منكم وانى بكم وانى تؤفكون وكتاب الله بين اظهركم [illegible] بينة وشواهده

زواجره لائحة واوامره واضحة ارغبة عنه تريدون ام بغيره تحكمون بئس للظالمين بدلا ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن

يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين ثم لم تلبثوا الا ريثما ان تسكن نفرتها [illegible] تشربون حسوا في ارتغاء ونصبر منكم على مثل حز

المدى وانتم الآن تزعمون ان لا ارث لنا افحكم الجاهلية تبغون ومن احسن من الله حكما لقوم يوقنون يا ابن ابي قحافة

اترث اباك ولا ارث ابي لقد جئت شيئا فريا فدونكها مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرك فنعم الحكم الله والزعيم محمد

صلى الله عليه وآله والموعد القيامة وعند الساعة يخسر المبطلون ولكل نبأ مستقر وسوف تعلمون ثم انكفأت عليها السلام

الى قبر ابيها فقالت قد كان بعدك انباء وهنبثة لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب انا فقدناك فقد الارض وابلها

واختل قومك فاشهدهم ولا تغب وذكر محمد بن ابي العلاء مع هذين البيتين بيتا وهو فليت قبلك كان الموت صادفنا

لما مضيت وحالت دونك الكثب شرح ابن ابي الحديد [illegible] ابوبكر [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه الرحمه [illegible]

المماحكات وكثرت المراجعة والملاحاة وظهرت الحسيكة واشتدت الموجدة وقد بلغ ذلك من فاطمة عليها السلام انها

اوصت ان لا يصلي عليها ابو بكر ولقد كانت قالت له حين ذهبت تطالبه بفدك اذا مت يا ابا بكر [illegible]

اهلي وولدي قالت فما بالك لا نرث النبي فلما منعها ميراثها وبخسها حقها واعتل عليها وجلح في امرها وعاينت التهضم

وايست من النزوع ووجدت نشوز الضعف قالت والله لادعون الله عليك قال والله لادعون الله لك قالت والله

لا اكلمك ابدا قال والله لا اهجرك ابدا [illegible] ابوبکر [illegible] علی [illegible] صلوات [illegible]

علی فاطمه علیها السلام [illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

آن حضرت کرد بر استخلاف عمر که گویند اول خطاب عتاب آمیز به ابی بکر که عمر شود در آخر خطبه اش خواند هذا والعهد
ونبئ المقتدی عن بعده بر الحجج ام چه عمل مات تکون وعن کتاب الله یرثان الطهر کو یا بن ابی قحافه ترث اباک ولا ارث ابی
بر کسیکه در معنی نقش ابطال حدیث نحن معاشر الانبیاء منکر کشته گوید ستم اسکه بابد ظالم و عاصی بوده باشد چنانکه ذکر صدیق
که بعد سابق ذکر شد از شریک بن عبد الله نا سید ابی ثعلبة الاشعری که گفت که گفت عمر ابن خطاب ملاقات کردم بعد از
شیعه بر منت بجا آوردم آن منصبی که کرد ستم حجله فقال حلیته ثانی اثنین کفت والحمد الله علی تجمیل بیعة بیعتم من بعدی لعل تفلحت
فالیما و تخرج الی ضیقها امما و عهد الله فقال چند بنحو کردن نص بر عمر کوهت فکلنک اتک نا عمر ان کنت لا املک من تمام الصبر
کاملک کنت عاتیا عما عنک اتی التزحل اکره فیما اکرمه والعافیة من عذر مطلا و نفیة ملکتها اتی طمعون احیک اتمالات
نیز در بیشک بعفار کرد که علوم مادم و بعضی یا کرده علوم ستیفا روی نسبیه برلیه غو چنانکه در شرح از احمد عبد ربه ان
کتاب کامل بیلیث میکند از عبد الرحمن بن عوف که گفت دخلت علی ابی بکر اعوده فی مرضه الذی مات فیه فسلمت وسألته
کیف اصبحت بحمد الله بارئا فقال اما انی علی ما ترى وجع وجعلتم لی شغلا مع
وجعی جعلت لکم عهدا من بعدی واخترت لکم خیرکم فی نفسی فکلکم ورم لذلک انفه رجاء ان یکون الامر له ورأیتم الدنیا قد
اقبلت ولما تقبل وستنجدون بیوتکم بستور الحریر ونضائد الدیباج وتألمون ضجائع الصوف الاذربی کان احدکم علی حسک السعدان والله
لان یقدم احدکم فتضرب عنقه فی غیر حد خیر له من ان یسبح فی غمرة الدنیا وانکم غدا لاول ضال بالناس یجورون عن الطریق
یمینا وشمالا یا هادی الطریق جرت انما هو الفجر او البحر فقال له عبد الرحمن لا تکثر علی ما بک فیهیضک والله ما علمتک الا
صالحا مصلحا لا تأسی علی الدنیا ولا تحزن الا ان رجالا من الناس رأیت فلا خلاف علیک منهم وبای منک برای الک واتما جزاء
بر ایه و سکن و سکت بهم فقال عبد الرحمن بما اتی بک باسا و الحمد لله فلا آسی علی الدنیا فوالله ان علمنا الا صالحا
مصلحا فقال اما انی لا آسی الا علی ثلث فعلتهن وددت انی لم افعلهن وثلث لم افعلهن وددت انی فعلتهن وثلث وددت
انی سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عنهن فاما الثلث التی فعلتها وددت انی لم اکن فعلتها فوددت انی لم اکن کشفت عن
بیت فاطمة وترکته ولو اغلق علی حرب ووددت انی یوم سقیفة بنی ساعدة کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین عمر او ابی عبیدة
فکان امیرا وکنت وزیرا ووددت انی اذا اتیت بالفجاءة لم اکن احرقته وکنت قتلته بالحدید او اطلقته واما الثلث التی ترکتها وددت
انی فعلتها فوددت انی یوم اتیت بالاشعث کنت ضربت عنقه فانه یخیل الی انه لا یری شرا الا اعان علیه ووددت انی حیث
وجهت خالدا الی اهل الردة امت بذی القصة فان ظفر المسلمون والا کنت ردءا لهم ووددت حین وجهت خالدا الی اهل الشام
کنت وجهت عمر الی العراق فاکون قد بسطت کلتی یدی الیمین والشمال فی سبیل الله واما الثلث التی وددت انی کنت سألت رسول
الله صلی الله علیه وآله عنهن فوددت انی سألته فیمن هذا الامر فکنا لا ننازع اهله ووددت انی سألته عن میراث العمة وابنة
الاخت فان فی نفسی منهما حاجة انتهی محل الحاجة فتامل بصیرا وتامل خبیرا و واضح است که در این حدیث چه قدر ندامت ابی بکر و شکها خود دارد
کسیکه مثل امر خلافت کبری براو مشتبه کردد چگونه اقدام مینماید بران وکسیکه ندامت داشته باشد از کشف مثل خانه پیغمبر
که چیزی بدون ادن داخل نمیشده ند دانا باید حرامت فضا القدر ثوحند از اکرده باشد وکسیکه ارث عمه و بنت اخ را نمیداند چه
قدر ناید جاهل باحکام شریعت پیغمبر بوده باشد چه حافت کشانیدن که جنین کسی را بفضیل بیند هند بکسیکه میفرماید
سلونی قبل ان تفقدونی ومیفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا ومیفرماید سلونی قبل ان تفقدونی ومیفرماید ان ههنا العلما جما
سطنا العلم و از جمله مطاعن آن مطعون قطع کردن سهم ذوی القربی و سوای منع فدک که ذکر شد این سهم بنص قرآن ثابت
شده است که برای اهل بیت عصمت علیهم السلام علیهم اجمعین و ابراهیم در کتب معتبره خودشان ذکر کرده اند چنانکه ابن ابی الحدید
کویند که مرحوم چنانکه بکر جمله که نزاع فاطمه زهرا سلام الله علیها با ابو بکر در دو امر بود در میراث و در سهم و در حدیث وارد
شده است که امر نبی هم نوبکه نزاع کرده با ابی بکر و ابو بکر باز داد آنرا و آن سهم ذوی القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه او الدی روایت
کرده است که آن شعیبه مبکر تمره نمی کرد و منع مرحوم میداشت که خدا و بعد عالم حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و دادی ما
در عوض سهم ذوی القربی مقرر کرد است چرا آنه خمس ابو بکر گفت نبی ابن آمد خواند عام اما عبدالم بما جاری سهم از شما است اما به

اسم کسی بود که او کر
او را به آتش سوخته بود

قصه دار که عمر بابی بکر
تعترض بود در سر او که مرا
او را احترام کرده بود
دادر ما شبیه

سبب صریح است
اسکه بل مرده است
علت مسلم بود بر او کر
و دیگران ما شبیه

معانی صریح است
در حال بوده او است
شرع ما شبیه

[illegible] ابوبکر الصدیق

حضرت مرتضی آن اموال را و امر را بی تو نخواست گفت بلکه بعضی را برای شما و بعضی را مصالح مسلمین صرف میکنم [illegible]

بر حکم خدا [illegible] ابوبکر گفت این حکم خداست که حضرت رسول در این باب بتو عهد کرده است بگو من [illegible]

برای اهل بیت تو [illegible] فاطمه [illegible] در این باب [illegible] شنیدم از حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبکر الصدیق

چه میکویند امامیه ... که اول ... مفصل آنها ... در خطبه شقشقیه
حتی اذا مضی الاول لسبیله فادلی بها الی ابن الخطاب بعده ای بعد الخمس ... ابن ابی الحدید در شرح
کفته فان قلت فان ابا بکر انما دفعها الی عمر حین مات ولا معنی للرشوة عند الموت قلت لما کان علیه السلام یری ان العدول
بها عنه الی غیره اخراج لها الی غیر جهتها شبهها باخراج المال الی الحاکم فانه اخراج للمال الی غیر وجهه فکان ذلک
من باب الاستعارة ... کلام ابن ابی الحدید ظاهر شد که کاشتن ابوبکر خلافت را بعد از خود بعمر عهدی است که ... نا اهل بوا
کرا ... خلافت ... که ... بدیکر ... آن ... معلوم است که خلافت کبری
امامت ... است ... خلاف ما انزل الله ... ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
لاجل ... در ... ابن ابی الحدید ... ابوبکر قال للکاتب اکتب هذا ما عهد
عبد الله بن عثمان آخر عهده بالدنیا واول عهده بالآخرة فی الساعة التی یبر فیها الفاجر ویسلم فیها الکافر ثم اغمی علیه فکتب
الکاتب عمر بن الخطاب ثم افاق ابوبکر فقال اقرأ ما کتبت فقرأ وذکر اسم عمر فقال انی لک هذا قال ما کنت لتعدوه فقال اصبت ثم قال
تمم کتابک قال ما اکتب قال اکتب وذلک حیث اجال رأیه واعمل فکره ورای ان هذا الامر لا یصلح آخره الا بما یصلح به اوله ولا یحتمله
الا افضل العرب مقدرة واملکهم لنفسه واشدهم فی حال الشدة واسلسهم فی حال اللین واعلمهم برأی ذوی الرأی لا یتشاغل بما لا
یعنیه ولا یحزن لما لم ینزل به ولا یستحیی من التعلم ولا یتحیر عند البدیهة قوی علی الامور لا یجوز بشیء منها حده عدوانا ولا تقصیرا
یرصد لما هو آت عتاده من الحذر فلما فرغ من الکتاب دخل علیه قوم من الصحابة منهم طلحة فقال ما انت قائل لربک غدا وقد ولیت
علینا فظا غلیظا تفرق منه النفوس وتنفض عنه القلوب فقال ابوبکر اسندونی الی آخر ما ذکرنا من قوله ابالله تخوفنی ...
... که ابوبکر بعمر کرد ... ابابکر دلالت میکند ... مطلع معلوم است که ...
... ابن مظعون ... که ... میکوید ابالله تخوفنی ... خلاف ... در حالی که در
... ذکر شد که در ... میکند ... کفت ... کرده ... اکر
خلاف کردم ... شد ... که ابوبکر عمر را ... الاسلام ... کلمات خلفاء ثلثه ...
دارد ... کاهی ... میکند ... عمر ... عثمان ... ذکر ... شد
که عمر برای عثمان ... خلافت ... ان شاء الله ... خلفا در آن
خطبه ... علی کورها ویوم حیان اخی جابر وابن ... مفصل است که در شرح
کفته ... رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وقت وفات که ... عمر را ...
... روایت ... که ان الرجل لیهجر ... که ما ینطق عن الهوی ... کفتن که
... اهل ... کفتن ... اول ...
کسی ... که ان الرجل لیهجر ... مثل عمر ... در ...
... اول ... شاعر ... فقال قائلهم ... لبعض ... کراما ... ولم
... الی العمر ... که ...
... بالله والمسلمون ... قول عمر ...
... اکر ... داد ...
... الحمد ... که ...
... که ...
... بیشتر ... التام بعد ... علی
... الصلوة ...
امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

کتاب سقیفه جوهری و غیر ایشان همه روایت کرده اند که ابو بکر و عمر از جمله جیش اسامه بودند [illegible]

نقل کرده که [illegible] اسامه [illegible]

[illegible] جیش اسامه [illegible]

رسول خدا صلعم لشکر را [illegible] با اسامه [illegible] رسول خدا را از امارت عزل [illegible]

امیر کرده [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

که رسول خدا صلعم او را امیر کرده و عزل [illegible]

ثلثه که تخلف از جیش اسامه نمودند مشمول لعنت [illegible]

اسلام [illegible]

یقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین [illegible]

علمای عامه [illegible] انکار کرده [illegible] دخول ابو بکر در جیش اسامه [illegible]

که ابو بکر داخل در جیش اسامه باشد [illegible]

[illegible] ثانیا آنکه معلوم و مشهور [illegible]

است که ابو بکر داخل در جیش اسامه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید [illegible] ولا کان فی بعثه [illegible] مؤمرا

علیه [illegible] حاصل [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام مأمور [illegible] جیش اسامه [illegible]

حضرت اسامه [illegible] و لکن ابو بکر [illegible]

اذن [illegible] اسامه [illegible]

[illegible] اسامه [illegible] رسول خدا صلعم [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] معلوم است که اسامه [illegible]

[illegible] اسامه ابو بکر [illegible]

[illegible]

... سلام تکلم کرد ... گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک ... [illegible]

[illegible] ... ابوبکر ... [illegible]

[illegible] ... ابوبکر ... [illegible]

[illegible] ... سلام ... [illegible]

[illegible] ... سلام ... [illegible]

[illegible] ... سلام ... [illegible]

گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک ... [illegible] ... السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ... امیر المؤمنین

اسد الله الغالب علیه السلام ... [illegible] ... یا خالد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... یا خالد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... مؤلف گوید ...

... اعلام مثل احمد بن حنبل ... مسلم ... الصحیح ...

... فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایة غداً رجلاً ...

... رسول الله ... وقال رجل من المهاجرین ... اما والله لا ...

... المتوفین منکم ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...

... خالد ... مالک بن نویره ... زکوة ...

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... ابا ابوبکر هم مثل عمر حکم

... [illegible] ابوبکر ... [illegible] ... خالد ... [illegible]

... [illegible] ... عمر گفت ... [illegible] ... خالد ... [illegible]

کشتند ... مالک ... عمر ... [illegible] ... خالد ... ابوبکر

... [illegible] ...

را که خدا ... [illegible] ... خالد ... [illegible]

عنایم بهر ... [illegible] ... تصرف نکرد تا وقتیکه خلافت باو منتقل گردید بعد همه اسیران ... [illegible] ... و اطفال و اموال آنچه موجود

بود تصرف کردم ... [illegible] ... و دختران حامل شدند و چون خالد ... [illegible] ... عمر اورا

همیشه ... [illegible] ... خوف بود ... عمر آمده گفت بعوض خون مالک ... [illegible] ... سعد بن عباده ... عمر را ... شد خالد ... [illegible]

شام ... [illegible] ... عمر ... [illegible] ... ابوبکر ... مالک آمد و ... عده خود را وفا نکرد ... [illegible]

... [illegible] ... عمر ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ... مالک ... [illegible]

... [illegible] ... مجلسی علیه الرحمه ... [illegible] ... روضة الاحباب ... [illegible]

... [illegible] ... مالک را ... خالد ... [illegible]

... [illegible] ... مالک ... [illegible] ... کشته شدم ... [illegible]

در این ... [illegible] ... ابوبکر و عمر ... [illegible] ... لشکر ... [illegible] ... اهل الاسلام

... [illegible] ... لا اله الا الله و محمد رسول الله ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ... منع کردن ایشان ... زکوة ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان مسلمان بودند ... [illegible] ... منع زکوة نکردند

ملکه کشتند که زکوة ... [illegible] ... لکن ابوبکر ... [illegible]

وارقم منهاج نقل شده که مانع زکوة اگر قابل باصل دین باشد مرتد ... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible]

اصطلاحی نگویند ... مثل خلیفه ... [illegible] ... بلکه ... ابوبکر ... منع

از ایشان ... منع را سؤال نماید تا اصل مطلب بدست آید ... [illegible] ... اهل زکوة نبودند بلکه غالب

ایشان ... زکوة ... [illegible] ... مسلمان بودند و سبب قتل ... [illegible] ... ظلم شدن ... است از منع

کردن

میکردند بلکه میگوئیم که حکم بخلاف ما انزل الله است که ... ظالم و کافر و فاسق ... اکثرهم

اثبات مستحق آنچه بود که ابوبکر کرد ... [illegible] ... مسلمانان ... [illegible]

با موال مسلمانان ... [illegible] ... خلافت ... [illegible]

او فاسق و ظالم خواهد شد ... [illegible] ... خلافت ... اجماع ... [illegible]

و از جمله خطاهای ... عظیم ترک قصاص و حد ... است ... اگر گویند که ابوبکر ... نکرده ... خالد بن

اذن او کرده ... میگوئیم قصاص و حد ... [illegible] ... لازم آید

و هکذا ... قتل خالد ... [illegible] ... اگر مجتهد بود ... [illegible]

که ... قصاص و حد جاری کند و اگر مجتهد ... حکم ... ابوبکر که حکم قتل خالد کرده ... معلوم

شد که علی ... سعد بن عباده که ... خالد ... [illegible] ... عند

... آورده و گفته که ... مالک ... [illegible] ... خالد

خالد بن ... معلوم است که ... مطاعن ... [illegible]

... کلمه شهادت ... [illegible] ... مطلوم

... [illegible] ... خالد ... [illegible]

... [illegible] ... مصیبت بلکه ... [illegible]

شرعی ... و اصبع بن حرمله ... [illegible] ... قول ... [illegible]

الکتاب ... و کان ثواب الکفر ... [illegible]

... [illegible] ... علی ... [illegible] ... الصلوة

... القوم ... صحیح ... روایت کرده است و تفصیل ... [illegible]

خلیفه ثانی ذکر خواهد شد ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... [illegible] ... خلیفه اول ... علمای اهل سنت ... [illegible]

... [illegible] ... لو کان ... [illegible]

میکند ... [illegible]

در ... [illegible] ... احیاء العلوم روایت کرده از زید بن اسلم که قال دخل عمر علی ابی بکر و هو ... [illegible]

... فقال هذا الذی اوردنی الموارد ... [illegible]

طائر الی الثمار ... [illegible] ... علی الناس ... فقال هذا الذی

اوردنی الموارد و ذکر السیوطی ... من کتاب ابن ابی شیبه ... قال رای ابوبکر طیرا علی

شجرة فقال ... انی کنت ... علی الشجرة و تاکل الثمر ثم تطیر و لیس علیک حساب و لا عذاب و الله لوددت انی کنت ... [illegible]

... [illegible] ... الطریق ... [illegible]

علمنا ... [illegible]

است که ابوبکر ... [illegible]

روایت ... [illegible]

علمای عامه ابوبکر مجتهد ... [illegible]

... [illegible] ... اجتهاد

خلیفه اول ... [illegible]

سؤال میکند که ... [illegible]

[illegible]

... یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ... ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ... [illegible]

... یا ایها النبی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] بالاکثر من اهل السنة و الامامیة یجوزون [illegible] مثل هذا [illegible]

کان خطاء [illegible] عمر بن عبد الله [illegible]

[illegible]

اکرهوا [illegible] نعوذ بالله من [illegible] الجهال [illegible] **فصل**

در بیان مثالب خلیفه ثانی [illegible] عمر بن الخطاب بدانکه مطاعن [illegible] مثالب [illegible]

[illegible] ولکن [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

[illegible] ابن عبد البر در کتاب استیعاب گوید خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن

قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی [illegible] مادر او حنتمه بنت هاشم بن المغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم [illegible] علی بن عبد النبی

الطائی القطیفی در کتاب مطالع الانوار [illegible] در مجالس المؤمنین [illegible]

[illegible] از جمعی از اهل [illegible] صهاک [illegible] حبشیه [illegible] هاشم بن عبد مناف [illegible]

[illegible] هشام بن المغیرة و هشام [illegible]

[illegible] هشام [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هشام [illegible] خطاب [illegible]

[illegible]

[illegible] هشام [illegible]

هشام [illegible] هشام [illegible]

[illegible] خطاب [illegible]

[illegible] احمد [illegible] در شعر [illegible] والله [illegible]

[illegible]

ابن محمد کلبی که از علمای عامه است [illegible] صهاک [illegible] هاشم بن عبد مناف [illegible]

عبد العزی بن رباح [illegible] عمرو بن

العاص قدم علی عمر و کان والیا بمصر فقال له فی کم سرت فقال فی عشرین فقال عمر لقد سرت سیر العاشق فقال عمرو انی والله ما

تابطتنی الاماء ولا حملتنی البغایا فی غبرات المآلی فقال عمر والله ما هذا بجواب الکلام الذی سألتک عنه وان الدجاجة

لتفحص فی الرماد فتضع لغیر الفحل وانما تنسب البیضة الی طرقها [illegible]

[illegible] عمرو بن العاص [illegible] الخطاب [illegible] صهاک

[illegible] مادر عمرو بن العاص هم [illegible]

[illegible]

[illegible]

داده منسوب بزینب نموده که دختر قریش و متولد شده است هر چند حقیقتا از زنا هم بوده باشد وابن عباس نیز گفته است

خلیفه که من از زنا متولد شده ام ولکن چون پدرم معلوم است از قریش میباشم **مؤلف گوید** که علوجنب

او را هم ذکر نموده که در کجا مرتبه بود از علو بجائی که در صحیح باستناد خود نقل کرده از احمد بن موسی و ابویعلی

موصلی در مسند خود از انس روایت کرده اند که مردی از حضرت رسول خدا سؤال نمود که پدر من کیست فرمود حذافه

مرد دیگر پرسید که پدر من کیست فرمود سالم مولای ... عمر برخاست عرض کرد یا رسول

الله لا تکشف علینا سوآتنا واعف عنا ... که حضرت ... ابن خطاب گفت

... بعمر ... آمد ... نصیحت

ان فراغکم من رسول الله ... شیئا ... حضرت ... آیه ... و عمر گفت

بو عرض کرد ... به شریف برد بمسجد بالای منبر رفت خطبه خواند حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد

از مردم چه شده است ... اما ... مرا از ... نمی ... پدر من کیست

... است سؤال کنید ... پدرم ... که ذکر شد

برخواستند ... جواب ... را داد مردم ... شد عرض کرد یا رسول الله پدر من کیست حضرت فرمود فلان ... تکسر

... مردم ... شد ... بکند که ... پرسد ... رسول ... حضرت ... شده است ...

... برسد ... عمر ... کرده

ذکر ... ابن ... و از رسول ... بعضی از علما ... رضوان الله علیهم

روایت کرده اند از ... که عمر گفت ... ولا ... و

الخطاب ... الحدید روایت کرده است ... جاحظ ... که عمر ... بعضی ... و جمله ...

... بالای منبر و گفت ... ذکر العتیق ... عن الاصول ... لا یحرج

الیوم من هذه الابواب الا من ... منکم ... بن ... ان ... فقال انا کنا ...

یا امیر المؤمنین ... فقال ... یقال لک یا ... بعضی ... برایکه ابن ...

... برای ... و ... خالد ...

... علیه السلام ... ابی الحدید ... ابو الحسن المدائنی هذا الخبر ایضا فی کتاب

امهات الخلفاء ... امام جعفر صادق علیه السلام ذکر شده ... حضرت ... لا ...

ان ... نفسه ... عبد المطلب ... لکن ... هنا ... آن خواند

... مؤلف گوید ... اصحاب ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] بالکسر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] خطاب [illegible]

ابن عبد المطلب [illegible] ابو [illegible]

[illegible] بن [illegible] ابا عبد الله [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] ابن عمر [illegible]

باشد [illegible]

ایها الملک [illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] علمای [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] قال کان عمر بن الخطاب طویلا جسیما اصلع اشد الصلع

ابیض شدید الحمرة فی عارضیه خفة سبلته کثیرة الشعر فی اطرافها صهبة [illegible] عمر بن خطاب [illegible]

[illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible] الاصمعی [illegible]

علمای [illegible] خلیفه ثانی [illegible] سلطنت [illegible] نظام عالم [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] نقل کرده اند [illegible] ان عمر

بن الخطاب کان رجلا مهیبا فتنحنح عمر فاحدث الحجام فامر له عمر باربعین درهما [illegible]

عمر [illegible]

[illegible]

[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قال اللهم ... [illegible]

... عليه السلام ... [illegible]

لا يحل ... [illegible] ... وابن ابي الحديد ... ابن خطيب [illegible]

فكان ... يعظم ... بالتاسيس لا ... كان اكابر الصحابة ... [illegible]

... ابن عباس ... [illegible]

موت عمر ولم يكن يطلبه هلا قلت هذا في حياة عمر فقال هيبته ... [illegible]

که معلوم ... ابن آیت ... اینکه عمر ... اسقاط کرده از جمله جلال الدین ... [illegible]

که از جمله شیخ جلال الدین سیوطی ... کان الحارث کثیرا في الجاهلية ... عمر ... [illegible]

... الابلة كانت في كثير من اهل الجاهلية كان يجعل ... والروضة يقولون ... ولا يعلمون انه

كان ... لم يكن ... الامام ... در کتاب مجمع الامثال ... [illegible]

هو مثل من امثال الاصحاب كانوا يكيدون المهاجرين من بني مخزوم حكى ذلك ابن ... وزعم انهم كانوا يعنون بهذا المثل ابا جهل

ابن هشام ... بالزعفران ... انما كان يطيبها بالزعفران ... [illegible]

كان ... اهل مكة المثل قبل الاسلام في ... من مشركي مكة لا احب ذكره ... كان ...

مؤلف گوید ... الحال چنانکه ... عمر بن الخطاب ... هشام ... [illegible]

... ذکر ... اسم ... [illegible]

... حلیت جعفر الصادق ... [illegible]

... خلیفه ثانی با اهل بیت رسالت سلام الله علیهم ... [illegible]

... [illegible]

زهرا سلام الله علیها وکشیدن علی بن ابیطالب علیه السلام ... باشمشیر برهنه ... [illegible]

... [illegible]

... اهل بیت سلام الله علیهم ... [illegible]

... امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ... [illegible]

هم معلوم ... عمر بن الخطاب ... [illegible]

عتبة بن ... [illegible]

... روایت کرده که گفت ... عمر از مسجد بیرون آمد ... [illegible]

... سلام کرد ... [illegible]

سوق عكاظ ... امير المؤمنين فاتق الله

في ... فقال الجارود ... المرأة فقال عمر دعها ... امرأة ... التي سمع الله قولها من

... كلمات اهل سنت ... [illegible]

... كان في الجاهلية ... [illegible]

... عمر بن الخطاب كان قبل الاسلام نخاس الحمير ... ابو عبيدة ... نقل شده ... حنبل بن

عبد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible]

[illegible] اهل الجنة [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] علیک [illegible] الیوم [illegible]

[illegible] صحابه [illegible]

[illegible] الیوم [illegible]

[illegible] عبد الله بن عمر [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] والله [illegible]

[illegible]

[illegible]

... رسول الله صلی الله علیه وآله ثابت شده است و ناسخ آن ثابت ... ثابت

... [illegible] ...

... اما الکتاب فقوله تعالی فی سورة النساء ... تبتغوا باموالکم

محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن ... تفسیر کبیر ...

ذکر کرده ... نکاح متعه ... ذکر کرده ...

... نکاح متعه ... ذکر کرده ... ثابت

بابا ... است ... اجماع کرده اند بر اینکه نکاح متعه جایز بود در اسلام و خلاف

... منسوخ شده است ...

... علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس و عمران

بن حصین ... صلی الله علیه وآله معلوم بوده باشد و این موجب تکفیر ایشان است

و این باطل است قطعا ... اجماع و تواتر ثابت شده است ... معلوم

الثبوت است قطعا ... مظنون ... مقطوع باشد و این باطل است ...

دلالت میکند بر بطلان قول ... صلی الله علیه وآله نهی کرد از متعه ...

روز ... اکثر روایات ... حجة الوداع بوده است ...

او ... منسوخ ... ناسخ ... منسوخ و قول ... حلال

شده ... روایت شده است که عمر رضی الله عنه در

... متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا انهی عنهما متعة الحج ومتعة النکاح و این

از عمر ... در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و قول او که انا انهی عنهما دلالت

کند ... هذا الکلام یدل علی ان حل المتعة کان ثابتا فی عهد الرسول

صلی الله علیه وآله وسلم وانه علیه السلام ما نسخه ... ما نسخه الا عمر ... لا یجب ... الا ان

ما کان ثابتا فی زمن الرسول صلی الله علیه وسلم وما نسخه الرسول یمتنع ان یصیر منسوخا بنسخ عمر وهذا هو الحجة التی احتج

بها عمران بن الحصین حیث قال ان الله انزل فی المتعة آیة وما نسخها بآیة اخری وامرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالمتعة

وما نهانا عنها ثم قال رجل برأیه ما شاء ... نهی عنها **مؤلف گوید** که لازم است اهل سنت و جماعت که ...

کلام امام خود را ... قول خلیفه ... ازین ... لکن ...

... تکفیر عمر ... التاسعة مما

... عمر رضی الله عنه ... متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم انا انهی عنهما واعاقب علیهما

... این کلام ... ایشان عالم بوده ...

... ایشان ... عالم ...

... موجب تکفیر عمر و تکفیر صحابه ...

[illegible]

[illegible] ... بالمتعة ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... این عباس ... [illegible]

... [illegible] ... ان ... المتعة والصرف ... [illegible]

مغنی ابن ابی الحدید ... [illegible] ... البیع ... [illegible] ... کلام

خلیفه را ... [illegible] ... آنکه ... [illegible]

خلاف هم ... مؤلف گوید که ... [illegible] ... کلام عرب ... [illegible]

دارند ... [illegible] ... اما اینکه ادعای علم ... [illegible] ... حضرت امیر

المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]

مکروه و ... [illegible] ... عمر ... [illegible] ... بعضی از صحابه انکار نموده باشند

ولکن ... [illegible] ... انکار بر عمر کرده ولکن ... [illegible] ... در شرح الشرح ...

مذکور است که ... [illegible] ... بیع امهات الاولاد ... [illegible] ... بیع امهات الاولاد

منع کرده ... [illegible] ... عبدالله بن عباس ... [illegible] ... حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible]

مسح ... [illegible] ... بعد از نزول سورهٔ مائده ... [illegible] ... سبق الکتاب المسح علی الخفین ... [illegible]

... [illegible] ... والله لا ابالی علی الخفین مسحت ام علی ظهر ... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت

کرده ... [illegible] ... والله ... [illegible] ... ابنها عمر ... [illegible]

... [illegible] ... علی علیه السلام انکار ... [illegible] ... لولا ... فی

ابن الخطاب ما زنی الا شقی ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible] ... عمران بن

حصین ... [illegible] ... عمر ... [illegible] ... حرام ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ...

امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible] ... اهل سنت ... [illegible]

... [illegible] ... علم ... [illegible] ... اهل علم ... [illegible]

... [illegible] ... کلام ... [illegible]

... [illegible] ... احتمال ... [illegible] ... شرایط ... [illegible]

است ... [illegible] ... سکوت ... [illegible] ... عمر ... [illegible]

... [illegible] ... در معالم التنزیل ... [illegible] ... عبدالله بن عمر روایت کرده که ان

عمر بن الخطاب ... [illegible] ... فقال ما هذا ... [illegible] ... هذه المتعة ... نهی رسول الله صلعم ... لا احله ...

... [illegible] ... سکوت ... [illegible]

در شرح ... [illegible] ... مسلمان

بالمتعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السکوت [illegible]

[illegible]

انکاره فهاینه سکوت [illegible] علم [illegible] حتی کلام [illegible] عمر [illegible] استحسان [illegible]

ان [illegible] احکام الهی [illegible] حکم

[illegible]

[illegible] بحکم [illegible] باشد [illegible] مثل [illegible]

آنکه [illegible] باشد [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

او آن عمر سوال کرد و [illegible] اجماع [illegible] عند البعض لا یثبت بالسکوت لان عمر شاور

الصحابة فی مال فضل عنده وعلی ساکت حتی سأله [illegible] فی قسمة الفضل و لما شاورهم الصحابة فی حد الشارب بعض

الصحابة بما حد [illegible] وعلی ساکت حتی سأله فقال [illegible] المسلمین [illegible]

مثل ذلک ولم یجعل سکوته دلیل الموافقة حتی سأله [illegible] علی السکوت [illegible] خلافهم و شاورهم فی اسقاط الجنین

فاشاروا بان لا غرم وعلی ساکت فلما سأله قال اری علیک الغرم فلم یکن سکوته تسلیما و روی ان عمر ضرب امرأة حاملا فاسقطت

الجنین فشاور اصحابه فقالوا لا غرم علیک انما انت مؤدب ما اردنا الا الخیر وعلی ساکت فلما سأله قال اری علیک الغرم

ولانه قد یکون مهابة کما قیل لابن عباس ما منعک ان تخبر عمر بقولک فی العول فقال هبته و نحوه ذکر الامام سراج الدین

فی شرحه [illegible] ان العول ثابت علی قول عامة الصحابة الا ابن عباس و هو ان یدخل النقص علی البنات و بنات

الابن والاخوات لاب وام او لاب مثاله زوج وام واخت لاب وام فعند العامة المسألة من ستة و تعول الی ثمانیة وعند ابن

عباس للزوج النصف وللام الثلث وللاخت الباقی و هذه اول حادثة وقعت فی عهد عمر فاشار العباس الی ان یقسم المال

علی سهامهم فقبلوا منه ولم ینکره احد وکان ابن عباس صبیا فلما بلغ خالفهم وقال من شاء باهلته ان الذی احصی رمل عالج عددا

لم یجعل فی المال نصفین و ثلثا فقیل هلا قلت ذلک فی عهد عمر قال کنت صبیا وکان عمر رجلا مهیبا فهبته وقد یکون

للتامل و غیره ای یکون السکوت للتامل و غیره من الاسباب المانعة للاظهار انتهی [illegible] ابن عباس و اصح شد که مجرد

ترک نکیر علی الاطلاق مستلزم رضا و تسلیم [illegible] اوامر و نواهی سلاطین و حکام باختلاف مقامات

مختلف میباشد [illegible] میباشد که [illegible] عدول و انکار از

آن [illegible] سلطان اراده [illegible] امر [illegible] تمام [illegible] دادن [illegible] که کافه ناس

طوعا و کرها لا علاج [illegible] طاقت معاصر نمیباشد تا مثل [illegible]

[illegible] مقام انکار [illegible] حکم [illegible]

حتی [illegible] مقام [illegible] کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال و ابن [illegible]

سلاطین و حکام [illegible] مشاهده کرده باشد [illegible] عمر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] ممکن [illegible] معاصر و [illegible] هیبت [illegible] داشت ان

[illegible] در شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید [illegible] اول من ضرب عمر بالدرة [illegible] ابن ابی قحافه [illegible] درة عمر اهیب من سیف الحجاج [illegible]

[illegible] وکان عمر [illegible] عظیم الهیبة شدید السیاسة لا یحابی احدا ولا یراقب شریفا ولا مشروفا وکان اکابر

الصحابة یتحامونه [illegible] الذی شید بیعة ابی بکر و رغم المخالفین فیها و کسر سیف

[illegible] المتعة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] انها كانت [illegible] الاسلام [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم لما قدم مكة [illegible]

[illegible] اصحاب الرسول صلى الله عليه وسلم [illegible] استمتعوا من هذه النساء واختلفوا في انها هل نسخت

ام لا [illegible] الاعظم من الامة الى انها صارت منسوخة وقال السواد منهم انها بقيت مباحة كما كانت وهذا القول مروي

عن ابن عباس و عمران بن الحصين [illegible] ابن عباس [illegible] روايت نقل کرده [illegible] مطلقه [illegible] عدم [illegible]

مطلقه [illegible] قول [illegible] واعلم ان هذه البحث

کلام [illegible] و [illegible] ولکن [illegible] معنی استمتاع [illegible] در اصل وضع

انتفاع و التذاذ [illegible] لکن [illegible] شرع [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم و [illegible]

[illegible] خلیفه ثانی مخصوص [illegible] عقد متعه [illegible] است [illegible]

[illegible] عقد [illegible]

[illegible] استمتاع [illegible] عقد [illegible]

[illegible] نکاح [illegible]

و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود [illegible] فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى فآتوهن اجورهن [illegible]

[illegible] نکاح دائمی [illegible]

[illegible] روایت [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى فآتوهن [illegible] روایت کرده [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى [illegible]

[illegible] والله والله والله [illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] سوال کردم [illegible] فما استمتعتم به منهن [illegible] منسوخ [illegible] منسوخ [illegible] علی

بن ابی طالب علیه السلام [illegible] لولا ان عمر نهى عن المتعة ما زنى الا شقي [illegible] عمران بن الحصين [illegible]

[illegible] صلى الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرزاق [illegible] ابن جریج [illegible] عطا [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] ثم ذكروا المتعة [illegible] على عهد رسول الله [illegible]

بکر و عمر [illegible] استمتاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

ان الله کان یحل لرسوله ما شاء بما شاء وان القرآن قد نزل منازله فاتموا الحج والعمرة لله کما امرکم الله وابتوا نکاح هذه

النساء فلن اوتی برجل نکح امراة الی اجل الا رجمته بالحجارة واما حصول دلیل بر جواز وعلم شیخ آنها بسیار است ازجمله

صحیحین از جابر مروی است که گفت کنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق ایاما علی عهد رسول الله صلعم وابی بکر حتی نهی عنه

عمر فی شأن عمرو بن حریث لما استمتع وحدیث جمع بین الصحیحین بعینه طریق ابا عمر ازکر کرده است که در تمام ایام رسول الله صلعم وعهد ابی بکر

و بعضی ایام عمر واحمد بن حنبل در مسند خود از عمران بن الحصین روایت کرده که گفت انزلت متعة النساء فی کتاب الله وعملنا

بها وفعلناها مع النبی ولم ینزل القرآن بحرمته ولم ینه عنها حتی مات و عده صحیح ثابت که سئل ابن عمر عن متعة النساء فقال هی حلال

و سائل از اهل شام بود گفت پدرت عمر از آن نهی کرده عبدالله گفت اگر پدرم از آن نهی کرده پیغمبر صلی الله علیه وآله

او را حلال فرموده باشد پیغمبر را ترک نمایم و تابع قول پدرم باشم و حمیدی در جمع بین الصحیحین از مسلم و بخاری در صحاح خود بچند طریق جواز متعه

را اجماعا نقل کرده اند و کسی را که عمر آن را باطل نمود بعد از آنکه همه مسلمانان از اکثر صحابه تا مرگ رسول الله صلی الله علیه وآله

تا حین وفات و اوایل ایام ابی بکر و نادر حوالی همه اعصار پیشوایان دین صحابه و تابعین و علمای خود شان با بعضی جوار او را محقق نموده ام مرتد

متمسکند و سبعی حکم تحریم از آن کرده اند ما دلیله واهی من بیت العنکبوت مثل آنکه از زن متمتع بهار اروحه مشتاق نمی باید و برا

کارث نمی برد و تزویج او واقع نمی شد و حال آنکه حلا بتعالی میفرماید و لکم نصف ما ترک ازواجکم ولهن الربع مما ترکتم اد

لم یکن لکم ولد جواب آنستکه متعه را زوجه صدقت میکنند و لکن استثناء بعض احکام مثل علم توارث و علم وجوب نفقه از احادیث

میکنند از صدق اسم زوجه مسرقا و عرفا مثل زوجه کتابیه و ماشره وقاتله زوج چونکه تا وجه صدق اسم زوجه لوازم ارث و نفقه

ممنوعیت و زمخشری در کشاف در تفسیر آیه متعه گفته فان قلت هل فیه دلیل علی تحریم المتعة قلت لا لان المنکوحة نکاح المتعة

من جملة الازواج اذا صح النکاح انتهی چون معلوم شد که ارث و نفقه از لوازم زوجیت نیست بلکه اینها تابع متعاقد میگردد

که بمکین و عدم احلال و دین و سایر اصاف زوجیت در زوج نامیدند و مخفی نماند که در کدام امر بعلاوه بر دیانت عمر میرسند حکم تحریم آن

منحوس گردد که من بعد حکم ابوبکر و من حرام میکنم انها را بعد رسول صلی الله علیه وآله و مرتکب آن را نادیده املآه علمای اهل سنت

ازعهده کرده اند شافعی گفته ما اعلم شیئا حرم ثم ابیح ثم حرم الا متعة النساء وقرآن این میگوید عمر هنگامی حرام کرد بنا برین

نکاح رفیق که طول میکشید عوام بکلی بنحو مدت متعه را تابعانند بعد از آن مفرتم مبشدا مر بجهت سلام شافعی این تاویل

علیل و ابن شریح علیل را از انجا استنباط کرده است ظاهر است که تکلف محض است بجهت حفظ آبروی حلیمه ثانی سر و بیع مثل حلال

ما احل الله و عمل ابلیسم که این تکرار را ما جهد حرمت را از کجا فهمیده مکرر ثابت ایشان را دست کیم تمام عهد رسول الله صلعم و تمام ایام

ابوبکر و بعضی ایام عمر این انکار را به رد تغییر وحرمت نیامده مکرر ادعای قول عمر و ادعای همه آن از آن منسوخ تا آنکه خود عمر از رسول

صلی الله علیه وآله شنیده تو جواز آن را انکار نموده بل کافی تمام احکامها نمی هوسیلا انی میکنم حرمت را از قول پیغمبر

و بر فرض صدق اینکه بمجرد عمر و یقین شدیم ازحد متواتر نیست و قطعا ما بالکتاب الله المبین چه شود و بر فرض صحت

نسخ آن چگونه بر صحابه در زمان ابی بکر مخفی مانده بود و حال آنکه اغلب علمای اخبار ابوبکر را افضل از عمر میدانند اگر نسبه

نهی کرده بود چرا ابوبکر انرا نشنیده با آن حضرت و چرا باب مدینه علم رسول الله صلی الله علیه وآله را مخفی مانده و چرا خود عمر

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خلاف فقهاء ایشان [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... عمر [illegible] ... حکم [illegible]

حتى يكون الناس بما عملوا سواء كما قال [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] الاحکام [illegible] ائمه اهل البیت علیهم السلام [illegible]

مثل [illegible] کلمات [illegible] عبد الله بن عمیر اللیثی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنانکه در تفسیر عیاشی و روایت کرده

از کافی که گفت سأل عبد الله بن عمير الليثي أبا جعفر عليه السلام فقال له ما تقول في متعة النساء فقال أحلها الله في كتابه وعلى

لسان نبيه فهي حلال إلى يوم القيامة فقال يا أبا جعفر مثلك يقول هذا وقد حرمها عمر ونهى عنها فقال وإن كان فعل

قال فإني أعيذك بالله من ذلك أن تحل شيئا حرمه عمر فقال له فأنت على قول صاحبك وأنا على قول رسول الله فهلم ألاعنك

أن القول ما قال رسول الله وأن الباطل ما قال صاحبك فأقبل عبد الله بن عمير فقال يسرك أن نساءك وبناتك وأخواتك

وبنات عمك يفعلن ذلك قال فأعرض عنه أبو جعفر حين ذكر نساءه وبنات عمه و چون این کلمات در عقب نکاح کند که

هرگاه امام [illegible] امر بکند پس هرگاه که [illegible] نهی بکند از چیزی که

عین باطل است اما از قضیه [illegible] صاحب الطاق علیه الرحمه با ابی حنیفه چنانکه [illegible]

روایت کرده است در کافی که سأل أبو حنيفة أبا جعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال يا أبا جعفر ما تقول في المتعة أتزعم أنها

حلال قال نعم قال فما يمنعك أن تأمر نساءك أن يستمتعن ويكتسبن عليك فقال له أبو جعفر ليس كل الصناعات يرغب فيها وإن

كانت حلالا وللناس أقدار ومراتب يرفعون أقدارهم ولكن ما تقول يا أبا حنيفة في النبيذ أتزعم أنه حلال قال نعم قال فما

يمنعك أن تقعد نساءك في الحوانيت نباذات فيكتسبن عليك فقال أبو حنيفة واحدة بواحدة وسهمك أنفذ ثم قال يا أبا جعفر

إن الآية التي في سأل سائل تنطق بتحريم المتعة والرواية عن النبي قد جاءت بنسخها فقال له أبو جعفر يا أبا حنيفة إن سورة

سأل سائل مكية وآية المتعة مدنية وروايتك شاذة ردية فقال أبو حنيفة وآية الميراث أيضا تنطق بنسخ المتعة فقال أبو جعفر

قد ثبت النكاح بغير ميراث فقال أبو حنيفة من أين قلت ذاك فقال أبو جعفر لو أن رجلا من المسلمين تزوج بامرأة من أهل الكتاب

ثم توفي عنها ما تقول فيها قال لا ترث منه فقال قد ثبت النكاح بغير ميراث ثم افترقا و از جمله احادیث خاصه [illegible]

روایت کرده که ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از متعه فرمود که کدام یکی از دو متعه را میپرسی عرض کرد از متعه

حج سؤال کردم پس خبر ده مرا از متعه نساء آیا حق است فرمود سبحان الله اما تقرأ كتاب الله فما استمتعتم

به منهن فآتوهن أجورهن فريضة ابو حنیفه گفت والله گویا این آیه را هرگز نخوانده بودم و ذکر [illegible] از حضرت [illegible]

فرمود ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ولم يستحل متعتنا [illegible] اجماع اهل بیت [illegible] اهل البیت ادری بما فی الدار [illegible]

واضح گردید ثبوت جواز و بقاء آن ما دامت الشریعة باقیة تا جریان استصحاب جواز آن در صورت شک و هم در واقع و اینکه

اصل عدم ورود نسخ است [illegible] شک در وجود [illegible] چنانکه قاعده مسلمه است مثل اصول [illegible] عامه و خاصه و هکذا

اصل عدم ثبوت نهی است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ثبوت اباحه و ادعای خلیفه ثانی نهی را [illegible]

از حضرت رسول [illegible] ممنوع است منع او [illegible] تحریم از خود [illegible] غلط است [illegible] از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

بجواز آن بلکه حکم بخلاف ما انزل الله است که حاکم آن کافر یا فاسق یا ظالم است [illegible] حکم عمر [illegible] عبد الله [illegible] چنانکه

ذکر [illegible] ترمذی در صحیح خود آورده از عبد الله بن عمر که مردی از اهل شام از او پرسید از متعه نساء عبد الله گفت حلال

است [illegible] پدر تو [illegible] عبد الله گفت [illegible] اگر پدرم نهی کند از چیزی که رسول خدا [illegible]

کرده

[illegible]

[illegible]

بشيء من أنواع [illegible] قال لما وقفت على هذه الكتب ورأيتها في غاية من الوضع الحسن والترتيب الجميل ورأيت كتاب رزين هو أكبرها وأعمها حيث حوى هذه الكتب الستة التي هي أم كتب الحديث وأشهرها في أيدي الناس وبأحاديثها أخذ العلماء واستدل الفقهاء و أثبتوا الأحكام وشيدوا مباني الإسلام ومصنفوها أشهر علماء الحديث وأكثرهم حفظا وأعرفهم بمواضع الخطأ والصواب وإليهم المنتهى وعندهم الموقف [illegible] أحببت أن أشتغل بهذا الكتاب الجامع لهذه الصحاح وأعتني بأمره ولو بقراءته ونسخه فلما تتبعته وجدته على ما قد تعب فيه قد أودع أحاديث في الأبواب غير تلك الأبواب أولى بها [illegible] ثم إني جمعت بين كتابه وبين الأصول الستة التي جمعها كتابه فرأيت فيها أحاديث كثيرة لم يذكرها في كتابه للاختصار أو الغرض وقع له فأهملها ورأيت في كتابه أحاديث كثيرة لم أجدها في الأصول التي قرأتها وسمعتها ونقلت منها وذلك لاختلاف النسخ والطرق ورأيته قد اعتمد في ترتيب كتابه على أبواب البخاري وذكر بعضها وحذف بعضها [illegible]

[illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] آل أبي طالب ليسوا لي بأولياء [illegible]

[illegible] أخرجه البخاري والمسلم في صحيحهما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تدلنا علی [illegible] آیة [illegible]

[illegible]

[illegible] قال ابن حجر [illegible]

[illegible]

در [illegible] خلیفه ثانی [illegible] در شرح [illegible]

در شرح مقاصد [illegible] مشکل است [illegible] ایها الناس ثلث کن علی عهد رسول

الله صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهن واعاقب علیهن ومتعة النساء ومتعة الحج وحی علی خیر العمل [illegible]

علیهم [illegible] ابن [illegible] کلام [illegible] حضرت خلیفه ثانی است [illegible]

علاوه [illegible]

بهر تقدیر [illegible] کلام [illegible] دلیل است [illegible] دلیل ابن حجر [illegible]

عام است [illegible] علامه [illegible] ان هذه مسائل اجتهادیة وقد ثبت [illegible] متعة النساء [illegible] بالشهود

اجماعا من الصحابة [illegible] محمد بن الحنفیة عن علی رضی الله عنه [illegible] خیبر [illegible]

المتعة [illegible] ابن عباس [illegible] فی [illegible] والمتعة [illegible]

بثلثة ایام [illegible] الدلیل [illegible] الشافعی [illegible] ابو حنیفة [illegible]

کلام صریح است [illegible] شاهد [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] جواب [illegible]

ذلک [illegible] فی المسائل الاجتهادیة [illegible] صریح است [illegible] روایت مذکوره [illegible]

واشاره [illegible] حضرت [illegible] سایر [illegible] فاسد [illegible] معلوم شد که اخبار دالّه بر تحریم

متعه که نقل کرده اند [illegible] اخبار احاد [illegible] اصلا احتمال صحیح [illegible] متواتره [illegible] قطعیه [illegible] واجماع [illegible]

نمیتواند [illegible] اخبار دالّه بر تحریم [illegible] متواتر [illegible] نمیتواند [illegible] اگرچه [illegible] باشد واگر ادعای

اجماع [illegible] اجماع اهل بیت عصمت وطهارت [illegible] متواتره نمیتواند شود

و [illegible] ادعای اجماع [illegible] باطل است [illegible] اجماع بلا

مستند شرعی [illegible] است نزد ما [illegible]

اجماع [illegible] اهل بیت طهارت علیهم السلام واجماع شیعه نمیتواند [illegible]

[illegible] خلیفه اول [illegible] خلیفه ثانی [illegible] خلاف [illegible] باشد [illegible]

دارد [illegible] ابن [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] خلیفه اول [illegible] باطل است [illegible] وما ینطق عن الهوی

[illegible] حکم [illegible] خلاف ما انزل الله [illegible]

وعلاوه [illegible] خلیفه [illegible] حضرت ابی بکر [illegible]

غلط است علاوه [illegible] ابن حجر [illegible] خلیفه دوم اقرار کرده است [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عمر بن الخطاب ... [illegible]

[illegible] ... متعتان کانتا علی عهد رسول الله ... [illegible] ... و الاخری متعة النساء [illegible]

[illegible] ... ایها الناس ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت خلیفه ... [illegible]

ان محمد ... حضرت رسول ... اعظم کفر ... ایها الناس متعتان ... عهد رسول الله

بحکم ... [illegible] ... ابی بکر و بعضی ... خلیفه

... [illegible] ... حضرت رسول ... حضرت خلیفه

... [illegible] ... خلافت ... بطریق ... [illegible]

... حضرت خلیفه ... خطبه خود گفت چنانکه در کتاب ملل و نحل نقل کرده ... [illegible]

... فاتموا الحج و العمرة لله کما امرکم الله ... [illegible]

بحکم احکام ... [illegible]

... احکام شرع ... حضرت رسول ... [illegible]

... فاتموا الحج و العمرة ... خلیفه ... [illegible]

... الیوم اکملت لکم دینکم ... [illegible]

... حضرت ... الیوم ... [illegible]

... حضرت خلیفه ... [illegible]

... گفت ... بعد از حضرت رسول ... خلیفه ... حرام کردن ... [illegible]

داشت که مناط ... حرام کردی حلال ... اصحاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... اصحاب ... چنانکه در صحیح مسلم است عن ابی نضرة قال کنت عند جابر

بن عبد الله فاتاه آت فقال ابن عباس و ابن الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول الله ثم نهانا عنهما عمر

فلم نعد لهما ... [illegible]

رسول ... حضرت خلیفه ... احکام شرع ... [illegible]

... مسئله ... [illegible]

... مذهب الشافعی الی ان نکاح المتعة حرام ولکن لا حد فیه لانه ذهب الی ان کل جهة صححها عالم ... [illegible]

و اباح الوطی فیها فلا حد و ان اعتقد الواطی التحریم و ذلک کالوطی فی النکاح بلا ولی کمذهب ابی حنیفة و بلا شهود کمذهب

مالک و فی المتعة کمذهب ابن عباس ... [illegible]

... [illegible]

... ایضا ... [illegible] ... یا ایها الذین

آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ... جامع الاصول ... عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت

کنا نغزو مع رسول الله ... لیس معنا نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک ثم رخص لنا ان نستمتع فکان احدنا ینکح المرأة

بالثوب الی اجل ثم قرأ عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و مثل این را در صحیح مسلم ذکر کرده

بچ

[illegible]

... سابق بر عایت طرفین ... بلکه ... [illegible]

در شرح تجرید گفته ... انهم کانوا یفعلونها فی زمان النبی ... حکم التزویج ... [illegible]

جهاد ان الظاهر ... زمان النزول ... [illegible]

... جابر بن عبد الله و ابو سعید علی جواز الفعل بانهم کانوا یفعلون ... القرآن [illegible]

... انتهی ... کلام جابر ... [illegible]

باشد ... و احتمال عدم ... [illegible]

و فصل ... اهل سنت ... [illegible]

... اهل سنت ... [illegible]

علاوه بر تصریح علما ... قول ابن عباس ... ابن عباس ... [illegible]

... شمس الدین ... معالم التنزیل ... [illegible]

کان ابن عباس ... نکاح المتعة ... [illegible]

ابن عباس ... [illegible]

مثل زمخشری ... ابن عباس ... [illegible]

... ابن عباس ... ابن حجر عسقلانی در فتح الباری آورده ... ابن عباس ... المتعة

و حکی عنه الرجوع باسانید ضعیفة ... مسلم ... [illegible]

... [illegible]

... تحلیل ... [illegible]

مطلقا ممنوع است بلکه ... [illegible]

تفسیر کبیر ... قوله تعالی ... [illegible]

... التحلیل قوله تعالی والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم ... الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم انتهی

و علاوه ... ابن عباس ... [illegible]

[illegible]

هو اول من سمی امیر المؤمنین و اول من کتب التاریخ من الهجرة و اول من [illegible] و اول من سنّ قیام شهر رمضان و اول من عسّ
باللیل و اول من عاقب علی الهجاء و اول من ضرب فی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول من نهی عن بیع امهات الاولاد و از این
کلام سیوطی ظاهر و ثابت شد که خلیفه ثانی چند بدعت کرده که از آنجمله است تحریم متعه [illegible] پس چگونه
ممکن است که گفته شود عمر [illegible] لکن از کلام علاء الدین معلوم است که تحریم متعه منحصر است [illegible] از اصحاب
[illegible]
[illegible] قال ابن عباس [illegible]
[illegible] قال ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] قال ابن عباس ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد ولولا نهیه عنها ما زنی الا شقی [illegible]
[illegible] ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها هذه الامة لولا نهی [illegible]
الخطاب عنها ما زنی الا شقی و هکذا [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منه النكاح وهو ان يقول للامرأة امتّع بك كذا مدّة بكذا

[illegible] الى التمتع [illegible] وهو النكاح الى اجل

معلوم [illegible] ونكاح المتعة باطل وهو

ان يقول لامرأة امتّع بك كذا مدة بكذا [illegible] قال مالك [illegible] جائز لانه كان مباحا فيبقى الى ان يظهر ناسخه

[illegible] وقال مالك [illegible] كان مشروعا واشتهر عن ابن عباس [illegible]

ذلك [illegible] اهل اليمن ومكة من اصحابه [illegible] في نكاح المتعة والموقت باطل

صورة [illegible] ان يقول لامرأة [illegible] وقال مالك جائز لان ابن عباس كان يبيحها [illegible]

[illegible] نكاح المتعة كان مباحا [illegible]

[illegible] واكثر العلماء على حرمته [illegible] قول بجواز [illegible] مالك

[illegible] نكاح المتعة باطل عندنا [illegible] عند مالك [illegible] وهو الظاهر من قول

ابن عباس [illegible] مالك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد لا بد که [illegible] و هکذا در طلاق [illegible]

که بعد از خروج از عده نکاح ثانی او واقع شود بخلاف منقطعه که از خلوت مبتوته و استشهاد لازم ندارد در جواب گویم که استشهاد

در صورت حامل بودن زن خواه منقطعه خواه دائمی جهت حفظ نفقه [illegible] لازم است نه حقوق ارث و غیر آن در هر دو صورت لازم

و اکثر [illegible] در طلاق بجهت حفظ عده است در هر دو صورت عده لازم است اگر زن یائسه نباشد یا دخول نکرده باشد پس حال استشهاد

در رفع التباس و رفع اشتباه [illegible] معلوم شد که شهود [illegible]

[illegible] انتقال [illegible]

و وقوع [illegible] نکاح دائمی و ملک یمین [illegible] علم امکان [illegible] میراث [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] معلوم [illegible]

تعطیل امر میراث لازم آید [illegible] امر نکاح و امر میراث [illegible] لازم آید و جواب آن

[illegible] و ما ملکت ایمانکم [illegible] امر میراث [illegible]

المصنف [illegible] در تفسیر کبیر و دیگران [illegible] اذا تزوج بالمرئة و

حصل هناک [illegible] القطع [illegible] و بعد از آن

[illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] طلاق داده باشد [illegible]

[illegible] عقد [illegible]

[illegible] امکان [illegible] وقوع آن [illegible]

باشد [illegible] امکان [illegible] من المحالات [illegible]

[illegible] الخلاف [illegible]

[illegible] اللهم الا ان یکون الوطی فی المنام

[illegible] مذکوره [illegible]

دیگر

[illegible]

[illegible]

کثیره شتوانته وارد است که ائمه طاهرین ... و اینکه در رساله ... [illegible]

محمد بن علی بن الحسین ... [illegible] ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که پرسیدند از آنحضرت ... [illegible]

انی لاکره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا وقد بقیت علیه خلة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقضها ... [illegible]

کرده ... فقال الصادق علیه السلام انی لاکره للرجل ان یموت وقد بقیت علیه خلة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یاتها فقلت

فهل تمتع رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم ... [illegible]

عن صالح بن عقبة عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت للمتمتع ثواب قال ان کان یرید بذلک وجه الله تعالی وخلافا علی من

انکرها لم یکلمها کلمة الا کتب الله له بها حسنة ولم یمد یده الیها الا کتب الله له حسنة ... [illegible]

... [illegible] ... مؤمن کامل ... [illegible]

... [illegible] ... لا یکمل حتی یتمتع ... [illegible]

... [illegible]

ان الرجل لا یکمل ... [illegible] ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت ... [illegible] ... والله تعالی

... [illegible] ... ابن عیسی ... [illegible]

مسلم ... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عن ابی عبدالله علیه السلام

قال ما من رجل تمتع ثم اغتسل الا خلق الله من کل قطرة تقطر منه سبعین ملکا یستغفرون له الی یوم القیمة ویلعنون متجنبها الی

ان تقوم الساعة ... [illegible]

... [illegible] ... محمد بن یعقوب ... علی بن ابراهیم ... روایت کرده که قال قلت

لابی الحسن علیه السلام انی کنت اتزوج المتعة فکرهتها وتشأمت بها فاعطیت الله عهدا بین الرکن والمقام وجعلت علی فی ذلک

نذرا وصیاما ان لا اتزوجها قال ثم ان ذلک شق علی وندمت علی یمینی ولم یکن بیدی من القوة ما اتزوج به فی العلانیة قال

فقال لی عاهدت الله ان لا تطیعه والله لئن لم تطعه لتعصینه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ان یطلع الله ... المتعة ... [illegible]

... [illegible] ... ائمه طاهرین سلام الله

علیهم اجمعین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سمعت ابن عباس يقول ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد صلى الله عليه وسلم ولولا ان عمر نهى عنها ما احتاج الى الزنا الا
شقي [illegible]
[illegible] ان ابا موسى كان يفتي بالمتعة فقال
له رجل رويدك ببعض فتياك فانك لا تدري ما احدث امير المؤمنين في النسك بعد فسأله فقال له عمر قد علمت ان النبي صلى الله
عليه وسلم فعله واصحابه ولكن كرهت ان يظلوا معرسين بهن في الاراك ثم يروحون في الحج تقطر رؤوسهم [illegible] صحيح مسلم
[illegible] قال بعث الي عمران بن الحصين في مرضه الذي توفي فيه فقال اني كنت محدثك باحاديث لعل الله ان ينفعك
بها بعدي فان عشت فاكتم عني وان مت فحدث بها ان شئت انه قد سلم علي واعلم ان نبي الله قد جمع بين حج وعمرة ثم لم ينزل فيها
كتاب الله ولم ينه عنها نبي الله وقال رجل برأيه ما شاء قال محيي الدين النووي في شرح مسلم قال رجل برأيه يعني عمر بن الخطاب وابن حجر
در فتح الباري در شرح قول عمران قال رجل برأيه ما شاء گفته كه همچنين وقع في البخاري في رواية ابي رجاء عن عمران قال البخاري
يقال انه عمر اي الرجل الذي عناه عمران بن الحصين ولم ار هذا في شيء من الطرق التي اتصلت لنا من البخاري لكن نقله الاسماعيلي
عن البخاري كذلك فهو عمدة الحميدي في ذلك وبهذا جزم القرطبي والنووي وغيرهما وكان البخاري اشار بذلك الى رواية الجريري
عن مطرف فقال في آخره ارتأى رجل برأيه ما شاء يعني عمر كذا في الاصل اخرجه مسلم عن محمد بن حاتم عن وكيع عن الثوري عنه وقال
ابن التين يحتمل ان يريد عمر او عثمان [illegible] والاولى ان يفسر بعمر فانه اول من
نهى عنها وكان من بعده كان تابعا له في ذلك ففي مسلم ايضا ان ابن الزبير كان ينهى عنها وابن عباس يأمر بها فسألوا جابرا فأشار
الى ان اول من نهى عنها عمر [illegible] ان المتعة التي نهى عنها عمر وعثمان هل هي فسخ الحج
الى العمرة لا العمرة التي يحج بعدها [illegible]
رجلا سأل عن التمتع بالعمرة الى الحج فقال عبد الله بن عمر [illegible] صنعها رسول الله [illegible]
رسول الله فقال الرجل بل امر رسول الله فقال لقد صنعها رسول الله [illegible] مثل ابن عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

است [illegible] علمای [illegible] رضوان الله علیه که ظاهر است که [illegible]

[illegible] کتاب الله [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] چنانکه در جامع الاصول از عبدالله بن شقیق روایت کرده انه قال کان عثمان ینهی عن المتعة وکان علی یأمر بها فقال

عثمان لعلی کلمة فقال علی لقد علمت انا تمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اجل ولکنا کنا خائفین [illegible] است از حضرت

خلیفه ثالث [illegible] نه از راه طوع و رغبت [illegible] بلکه امتثال امر [illegible] از راه خوف [illegible]

آورده [illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حجة الوداع [illegible]

[illegible] حیث قال قال النووی لعله اشارة الی عمرة القضیة [illegible]

لکن لم یکن [illegible] مروان بن الحکم و سعید بن المسیب [illegible] اعلم

من عملها [illegible] فی حجة الوداع وقد قال ابن مسعود کما ثبت عنه فی الصحیحین کنا امرنا ان نکون

الناس [illegible] لکن

لا یخفی [illegible] امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

عثمان [illegible] سنة النبی [illegible]

[illegible] رضوان الله علیهم [illegible]

[illegible] کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات [illegible] باب مدینه علم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ذلک لیس مما یوجب نقصا ... والجواب ان هذه المسائل اجتهادیه ... [illegible]

[illegible] ... نه نه متاخرین که عبد الله ... [illegible]

[illegible] ... خال ما اکثر ... [illegible]

معلوم شد که اکثر ... [illegible] ... موقوف بر او خواهد شد ... [illegible]

ابلاغ سلف ... [illegible] ... علی خیر العمل ... [illegible] ... الاتفاق ثابت بود حکم ... [illegible]

آن ... [illegible] ... بالتصریح ... علی خیر العمل ... [illegible]

... الصلوة خیر من النوم ... علی خیر العمل ... [illegible]

... [illegible] ... سلام الله علیهم ... [illegible]

... [illegible] ... و ما ینطق عن الهوی ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم کرد ... [illegible]

... [illegible] ... فان لم تجدوا ماء ... [illegible]

برای صلوة کرده است در کتب علم و حدیث چنانکه در مشکوة روایت کرده است از عمر که جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی

اجنبت فلم اصب الماء فقال عمر لا تصل حتی تجد الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت فاجنبنا اما انت فلم تصل

و اما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و

کفیه رواه البخاری و مسلم ... [illegible]

... حکم کرد ... عمار ... عمر ... [illegible]

از اخبار صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... کلام ... [illegible]

... [illegible] ... صلوات الله و سلامه علیه

... [illegible]

... عبد الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible]

[illegible] بیحیا هلیه و [illegible]

اشکال جمیع علمای اهل سنت که [illegible] نقل [illegible] کرده اند [illegible] از صحام مبشد

مقام ما نحن فیه [illegible] اله علیه واله [illegible]

[illegible] مقام [illegible] بطولت کردن [illegible]

[illegible] عمر [illegible] ابراهیم [illegible]

که از ائمه هدی سلام الله علیهم وارد شده است که [illegible] مقام ابراهیم [illegible] نقل [illegible]

نمود که حضرت ابراهیم علی نبینا واله وعلیه السلام [illegible] بیت الله الحرام [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه واله [illegible] دیگر [illegible] مسلم [illegible]

صحیح خود روایت کرده [illegible] قال عمر بن الخطاب [illegible] رسول الله صلی الله علیه واله [illegible] وانه یا رسول الله

[illegible] کان [illegible] رسول الله صلی الله علیه واله [illegible]

[illegible] سلام الله علیها [illegible]

حضرت [illegible] کرده [illegible] در کشاف [illegible] المسؤل والمطول [illegible]

[illegible] ابی الحدید [illegible] نقل کرده اند [illegible] عن عمر انه قام خطیبا فقال ایها الناس لا تغالوا بصدق

النساء فلو کانت مکرمة فی الدنیا او تقوی عند الله لکان اولاکم بها رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصدق امرأة من نسائه اکثر

من اثنتی عشرة اوقیة [illegible] امرأة فقالت

له یا امیر المؤمنین لم تمنعنا حقا جعله الله لنا والله یقول وآتیتم احدیهن قنطارا فقال عمر کل احد اعلم من عمر [illegible] کل الناس

افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال [illegible] قال لاصحابه تسمعونی اقول مثل هذا فلا تنکرونه علی حتی ترد

علی امرأة لیست من اعلم النساء [illegible] ابن ابی الحدید [illegible] کرده اند [illegible] عمر [illegible]

[illegible] قال سمعت الله یقول اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا فقال [illegible] والله [illegible]

[illegible] فقال کل الناس افقه من عمر [illegible]

سیوطی در [illegible] ابن ابی الحدید در شرح [illegible] دیگران ذکر کرده اند که عمر [illegible]

سمع فیها صوتا [illegible] فقال یا عدو الله اظننت ان الله یستر علیک وانت علی معصیته

فقال الرجل لا تعجل یا امیر المؤمنین ان کنت اخطأت فی واحدة فقد اخطأت فی ثلث قال الله تعالی لا تجسسوا [illegible]

وقال واتوا البیوت من ابوابها [illegible] وقال اذا دخلتم بیوتا فسلموا [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام [illegible]

در حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله [illegible] ائمه سلام الله علیهم اجمعین [illegible] علمای اهل سنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... که اگر ... ابیطالب ... [illegible]

او ... [illegible] ... نقل کرده که عمر آمد ... و الله لاحرقن علیکم و ان

والدین ... که ... [illegible] ... نقل کرده از زید بن اسلم که گفت من حمل

الحطب مع عمر الی باب فاطمة   و از عقد ... نقل کرده ... علی ان یحرقهم علیها النار ... است که

... بقصد سوزانیدن میکوبید که و ذلک الذی ... که ... با کشیدن ...

... کردن ابی بکر ... اگر ... باشد کفر و خلاف احترام حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و ایذای آنحضرت است که ایذای او ایذای خدا است و اگر مراد ... باشد ... باطل است زیرا که واجب ... است

و امر ... بالحل ...   و کتاب ... ابراهیم بن سعید ثقفی روایت

کرده است که قال حدثنی احمد بن عمرو البجلی قال حدثنا احمد بن حبیب العامری عن حمران بن اعین عن ابی عبدالله جعفر بن محمد

علیهما السلام قال و الله ما بایع علی علیه السلام حتی رای الدخان قد دخل علیه بیته ... روایت کرده است که

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مانع شد از دخول عمر بخانه ... سوختن ... که فاطمه زهرا ... در

مانند ... بسیار ... پهلوی ... محسن ... پهلوی ... شکست ...

خورد ... ابن قتیبه ...   و از جمله طعنها ... احکام

از ... که ... صلوة واجب ... چنانکه گذشت ...

و ... که ... حامل ... و گفت ان یکن لک علیها سبیل فلا سبیل لک علی ما

فی بطنها   پس ... حکم ... ما انزل الله ... و گفت لولا معاذ لهلک عمر زیرا که ...

خدا ... رجم ... احکام شرع ... اگر گویند که حکم حامل ... لکن موضوع

... حامل است ... گوئیم که اگر جهل عمر در

حامل ... که با ... حامل ... علیها ... که ...

... حکم با جهل ... دلیل است ... اگر معاذ ...

... امیرالمؤمنین علیه السلام ... در خصوص ...

... که ... مرفوع عن المجنون حتی ... پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر و این دلیل است

بر اینکه ظواهر احکام شرعیه را عمر ... اگر گویند که ... حکم را ... گوئیم

اگر ... حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ... ان هذا ... و القلم رفع ... که

ما علمنا انها ... و قول عمر دلیل است بر اینکه ... سبب هلاکت ...

و ... عمر ... موضوع ... علم ... بر ... علم ...

او بوده ... معلوم ... در جهل ... موضوع ... است که چون حضرات

... که ممکن بوده باشد   چنانکه ... قول عمر در ...

... در خصوص ... و ... اخذ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هر جهت [illegible]

[illegible] و آن که طلحه [illegible] است که [illegible] غالب طریقه رسول خدا [illegible]

[illegible] که الاتفاق بین العامة والخاصة خارج از اختیار [illegible] هر یکی از آن شش نفر [illegible]

کرد [illegible] از آن [illegible] بعد از آن [illegible] و گفت [illegible] علی و عثمان [illegible]

[illegible] علیه السلام با عثمان هر کز [illegible] خواهند شد و گفت ان [illegible] فالقول قول الذین

فیهم عبد الرحمن [illegible] عبد الرحمن [illegible] عثمان [illegible] کرد [illegible]

کردن [illegible] هر که سه روز [illegible] کند بکشند و هر که [illegible] کند [illegible]

[illegible] علی [illegible] آن [illegible] خواهد شد و گفت ان النبی [illegible] و هو عنهم راض [illegible]

[illegible] و [illegible] اهل [illegible] فی خلیفة ابی بکر

[illegible] الناس علی دین ملوکهم [illegible] عمر قال لاصحاب

الشوری [illegible] فنظر الیهم [illegible] کل رجل منهم [illegible] یکون خلیفه اما انت یا طلحة فلست

القائل ان قبض النبی [illegible] من بعده [illegible] محمد [illegible] فانزل الله فیک

وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا واما انت یا زبیر فوالله ما لان قلبک یوما ولا لیلة

وما زلت جلفا جافیا مؤمن الرضا کافر الغضب یوما شیطان ویوما رحمان [illegible] واما انت یا عثمان فوالله [illegible]

خیر منک [illegible] بنی ابی معیط علی رقاب الناس [illegible] واما انت یا عبد الرحمن فانک

رجل عاجز تحب قومک جمیعا واما انت یا سعد [illegible] واما انت یا علی فوالله لو وزن ایمانک بایمان

اهل الارض لرجحهم فقام علی علیه السلام مولیا فقال عمر والله انی لاعلم مکان رجل لو ولیتموه امرکم لحملکم علی المحجة البیضاء

قالوا من هو قال هذا المولی [illegible] قالوا فما یمنعک من ذلک قال لیس الی ذلک سبیل [illegible]

[illegible] گفته که عمر [illegible] اهل شوری [illegible] [illegible]

[illegible] یا امیر المؤمنین قال اکره ان اتحملها حیا ومیتا [illegible] هر یکی از آن شش نفر

[illegible] کرد و [illegible] اجتماع [illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible] امامت [illegible] اجماع اسلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible] کرد [illegible]

دیگر که [illegible] کرده است [illegible] لا ابقانی الله [illegible] یا ابا الحسن و گفته [illegible]

ابو الحسن [illegible] نباشد لا [illegible] و مع ذلک [illegible]

کرد و قول او که گفت اکره ان اتحملها حیا ومیتا دلیل [illegible] حلیه است [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] آن شش [illegible] کرد [illegible] و از جمله [illegible]

او [illegible] کردن [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نماز ... [illegible]

[illegible] ... حکم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... کنند ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... که صلاحیت خلافت داشته باشد هفت نفر ... [illegible] ... ایشان را اهل جنت

[illegible] ... ایشان ... سعید بن زید و ... عبد الرحمن

بن عوف و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible] ... مالک ... [illegible]

سعید بن زید ... ندارم مگر ... واز عبد الرحمن بن عوف ... ندارم مگر ... امت

واز طلحه ... ندارم مگر کبر و نخوت او واز زبیر ... مگر طمع و حرص او ... [illegible]

[illegible] ... واز عثمان بن عفان ... [illegible]

[illegible] ... واز علی بن ابیطالب ... ندارم مگر حرص او بخلافت و

اینکه ... [illegible] ... بعد از آن گفت صهیب برود بمسجد و نماز بخواند ... تا سه روز و شش نفر را ... [illegible]

در خانه ... اگر پنج نفر از ایشان ... شد یکی ابا کرد او را بکشید و اگر سه نفر از ایشان ... شد

و سه نفر دیگر ابا کردند ... [illegible] ... عبد الله بن عمر ... [illegible] ... حکم کرد امضا کنید

آن فرقه دیگر را بکشید ... [illegible] ... امر شوری اول ... [illegible]

[illegible] ... احتیاط ... **مؤلف گوید** ... [illegible]

[illegible] ... علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... [illegible]

[illegible] ... رسول خدا ... علی علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... احتیاط ... [illegible] ... فاطمه

علیها السلام ... [illegible] ... رسول ... [illegible]

[illegible] ... تراویح ... [illegible]

جماعت ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ... ایها الناس ان الصلوة

باللیل فی شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة وصلوة الضحی بدعة الا فلا تجمعوا لیلا فی شهر رمضان فی النافلة ولا تصلوا

صلوة الضحی فان قلیلا من السنة خیر من کثیر من بدعة الا وان کل بدعة ضلالة سبیلها الی النار چنانکه

[illegible] ... عمر ... رمضان داخل مسجد شد ... [illegible] ... مسجد روشن شده است

[illegible] ... گفت بدعة ونعمت البدعة ... امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible] ... اهل کوفه ... شهر رمضان ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... رمضان ... [illegible]

[illegible] ... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولکن [illegible]

[illegible]

[illegible] و از جمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] منفصل [illegible]

کو برو من اشد   و از جمله آنها [illegible] حتی احکام و مسائل را از ایشان جاری میکرد و منع

کرده بود که مردی [illegible] از عرب [illegible] عجم [illegible] عرب از عجم [illegible] عرب [illegible] عجم بدهند [illegible]

آن بود که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که موالی را [illegible] عجم بیشتر خواهد شد الحمد لله که

این حدیث شریف [illegible] چنین است که [illegible] طایفه [illegible] مشاهده [illegible] و اشتهار اند که در

عصر [illegible] عرب [illegible] بلاد عرب [illegible] است که [illegible] عجم [illegible] هستند و حتی چند [illegible] دیدیم که

[illegible] شده [illegible] رسول خدا [illegible] همه [illegible] بلکه در جامع الاصول نقل

شده از موطای مالک که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب به عجم بدهند [illegible] حضرت خلیفه [illegible] از این باره شده

[illegible] میراث [illegible] ابو لؤلؤ کاشانی [illegible] نکنند   و از جمله مطاعن [illegible] آنست

که ابی بکر را در خانه حضرت رسول [illegible] در کتاب الله که داخل در [illegible] خانه [illegible] نشوید [illegible] دفن کرده و

[illegible] که [illegible] و تصرف در ملک غیر بدون اذن او عقلاً و شرعاً جایز نیست و

بسط کلام فی الجمله در [illegible] ابی بکر شده است [illegible] خلیفه سبب شده [illegible] در کتاب [illegible]

دیده ایم که از فرمایشات حضرت رسول خدا معجزی ذکر کرده باشد [illegible] آنکه آن بزرگوار صاحب معجزات بود و از

[illegible] و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین چه قدر معجزها ذکر کرده اند و دیده ایم [illegible] شاعر گفته [illegible]

دانی چرا شفا [illegible]   کور و شل [illegible]   [illegible] ذکر گویند   ابن ابو بکر بوده یا زعمر

الحاصل [illegible] در کتب مفصله مذکور است [illegible] اکثر گویند که اصحاب رسول خدا [illegible]

[illegible] و [illegible] الطوع و [illegible] عمل [illegible] دلیل [illegible]

است [illegible] رسول خدا [illegible] موجود [illegible] اگر این منکرات [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] داشتند [illegible] حفظ [illegible]

[illegible] مال و [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام که صاحب

[illegible] از بلاد کفر [illegible] اسلام [illegible] آن [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] خلافت [illegible] خواهد داد [illegible]

[illegible] قبول میکردند [illegible]

[illegible] قبول میکردند   و ثانیاً آنکه اکثر بلاد کفر [illegible] خلافت عمر فتح شد [illegible]

دائره اسلام [illegible] شدند [illegible] محمد بن عبد الله صلی

الله علیه و آله و سلم [illegible] علیها [illegible] علیها

الکبری [illegible] در بلاد [illegible] است [illegible] فی الجمله [illegible] شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علیکم [illegible]

لیخاصمن من النار خواهند کرد [illegible] و اما آنکه اصحاب کبار در عهد عمر [illegible] شش نفر بودند [illegible]

[illegible] خلیفه خواهد شد [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] روایت کرده که گفت لم یختلف بین المسلمین ولا فرقة [illegible]

[illegible] ثم [illegible] فقال لم یکن من

[illegible] رجل [illegible] در عهد عثمان اجماع کردند بر قتل او [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

بیرون شد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند که ان الله تعالی لن یجمع النبوة و

الخلافة فی بیت واحد و دیگر روایت [illegible] فی بنی هاشم [illegible] که مردم خواطر جمع بودند که علی نخواهد [illegible]

[illegible] ولکن بطوری [illegible] ذکر

شد بلکه قصد آن [illegible] بلکه [illegible] مردم علی را بکشند [illegible]

[illegible]

بخاری روایت کرده که دخل ابن عباس علیه [illegible] فقال [illegible]

[illegible] علینا والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب الله قبل ان اراه و واقدی و غیر او از ابن عباس روایت

کرده اند که انه دخل علیه حین طعن فقال له [illegible] فقال المغرور من غررتموه اما والله لو ان لی

ما طلعت علیه الشمس لافتدیت به من هول المطلع [illegible] عبد الله

بن عمر روایت کرده اند که گفت پدرم در حین جان کندن گفت لو ان لی طلاع الارض ذهبا [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] روایت کرده

اند که [illegible] عمر حین طعن [illegible] عثمان راسه من التراب فقال عمر ویلک وویل امک [illegible] لو کانت لی الدنیا

لافتدیت بها من النار ولم ارها [illegible] سیوطی از صحیح بخاری و مسلم

از انس روایت کرده اند [illegible] قال ان الله تعالی یقول لاهون اهل النار عذابا لو ان لک ما فی الارض من شیء

کنت تفتدی به فیقول نعم فیقول له فقد سألتک ما هو اهون من هذا وانت فی صلب آدم ان لا تشرک بی شیئا فابیت

الا الشرک [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] الفاضل [illegible] لو ان لی [illegible]

[illegible] صراط المستقیم [illegible] علیه الرحمه [illegible]

نقل کرده اند [illegible]

فقال ان علیا لو [illegible] علیه الامر [illegible] قال [illegible]

من المهاجرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وارسلنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] روایت شده [illegible]

بالبنوة [illegible] ومؤلف کتاب [illegible]

مصنف [illegible] و کاتب [illegible] دجال است [illegible] در کتاب الفتن [illegible]

در باب ابن صیاد [illegible] روایت کرده اند [illegible] در خدمت حضرت رسول صلعم برای ابلاغ [illegible] نزد دجال

یعنی ابن صیاد [illegible] صلوات الله وسلامه علیه بعد از ابلاغ رسالت [illegible] ماذا ترى قال ابن صياد [illegible] صادق وكاذب

پس عمر گفت یا رسول الله اذن ده که گردن [illegible] بزنم و در حدیث دیگر است [illegible] ابو بکر [illegible] آن

نزد دجال [illegible] استکشاف از دجال کردیم دجال گفت [illegible] از سوره دخان [illegible]

دل کرده بود و بعد از آن آنحضرت پرسید الحال [illegible] گفت [illegible]

بعد از آن پرسید [illegible] ترى صادقا وكاذبا [illegible] چنانکه نقل کرده اند قطعا [illegible]

از آنحضرت است [illegible] کاذب [illegible] حضرت [illegible]

در [illegible] اول [illegible] کرده اند که دجال [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] هیچ عیب ندارد [illegible]

ابن مطلب [illegible] که دجال ساحر وکاهن [illegible] اشقى الناس [illegible] آخر الزمان [illegible]

آنحضرت [illegible] آنحضرت فرمودند

که این [illegible] و خبری [illegible] از جمله [illegible]

او آن شد که اکثر علمای عامه نوشته اند که امر شرب [illegible]

مانده [illegible] ذکر شد که شراب خورده [illegible]

شرح عبد الرحمن بن عوف [illegible]

گفت [illegible] یا رسول الله چنانکه در مستطرف [illegible]

کلمات [illegible] ذکر [illegible]

کتاب [illegible] گفت [illegible] ما شککت في نبوة محمد كهذا اليوم [illegible]

واحکی [illegible] التنزیل [illegible] و فخر رازی و [illegible] و سیوطی [illegible] و دیگران

روایت کرده اند که عمر [illegible] مدارس یهود [illegible]

[illegible] یهود [illegible] ایشان [illegible] اصحاب محمد

احب الناس [illegible]

لا اتیکم [illegible] ولا اسئلکم [illegible] محمد [illegible]

و [illegible] روایت سیوطی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ... كتب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ولا تتبعوا خطوات الشيطان ... [illegible]

[illegible] ... امتهوكون ... [illegible]

[illegible] ... لقد جئتكم بها بيضاء نقية ولو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي ... [illegible]

[illegible] بعض اهل الكتاب فغضب النبي وقال امتهوكون فيها يا ابن الخطاب ... دارمی ... [illegible]

[illegible] من اهل الكتاب ... فلما غضب رسول الله ... [illegible]

[illegible] ... فقام رسول الله فقال ... [illegible]

[illegible] ... عمر از ... [illegible]

[illegible] ... اوامر ... [illegible]

[illegible] ... وكتب ايشان

[illegible] ... علماى عامه كه چنين ... [illegible]

[illegible] ... على وعمر ... على الكافرين ... [illegible]

كه علم كثير فضائل شيخ نقوم را بتصديق يزيد پليد كه بالاتفاق ملعون ابدى است زيرا كه او معذرت آورده تعظيم تمام

آل عبا ومما لهما العذر بعمل عمر بن خطاب چنانكه ملا ادريس روايت كرده است كه لما قتل الحسين بن على عليه السلام كتب عبد

الله بن عمر الى يزيد بن معاوية عليه اللعنة والهاوية اما بعد فقد عظمت الرزية وحلت المصيبة وحدث فى الاسلام حدث

عظيم ولا يوم كيوم الحسين فكتب اليه يزيد اما بعد يا احمق فانا جئنا الى بيوت مجددة وفرش ممهدة ووسائد منضدة

فقاتلنا عنها فان يكن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا وان كان الحق لغيرنا فابوك اول من سن هذا واستاثر بالحق على اهله

پس يزيد پليد بالاتفاق ... عمل ... نظر ... ملعون ... [illegible] كرد بعمر كه

اول خطا كاران ... اول عصب كننده حق ... [illegible]

ميكردند ... [illegible] ... بر نمود ... [illegible]

... اكثر ... كتب علماى سنت ... [illegible] ... عقلا ونقلا ...

... [illegible] ... وعلى من يقلدهم ... [illegible]

راو عوام الناس ... [illegible] ... عوام الناس كردن علماى ايشان است

فصل سيوم

در بيان ... عثمان بن عفان بن ابى العاص بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف كه خليفه كرده شده سيم ايشان است

اما بطلان خلافت ... [illegible] ... بالاجماع امت شد عمر را بتصنيص ابو بكر و

اين هر دو ... دليل بر خلافت ايشانست در خلافت خليفه سيم هيچ كدام بعمل نيامد زيرا كه اجماع را خود علماء ادعا

نكرده اند ... [illegible] ... پس كدام دليل است بر خلافت او كه موجب اطمينان

قلوب تابعين ... باشد وايضا ... [illegible] ... دليل بطلان خلافت ... [illegible] ... خلافت عثمان هم ... است بلى

اجماع ... [illegible] ... ولكن اجماع همه اصحاب ... [illegible] ... نزد ايشان ... [illegible]

بطلان ... [illegible] ... ايشان ... [illegible] ... اجماع اول ايشان بر خلافت ... [illegible]

... [illegible] ... كوييم اجماع بر قتل او ... [illegible]

او ... [illegible] ... خلافت كرده ... [illegible] ... عليه ايشان

كه گفته اند قال النبي لا تجتمع امتي على الخطاء ... [illegible] ... خطاى ظاهرى ... خطاى واقعى

اگر مراد ... [illegible] ... اجماع بر قتل خليفه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible] ابو بکر [illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسلمین [illegible] و اینکه [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] ابن عباس

[illegible] و گفت [illegible] هذا الامر [illegible] علی رقاب الناس [illegible]

[illegible] رسول [illegible] مثل آنکه [illegible]

[illegible] ظاهر کرد [illegible] سعید بن العاص [illegible] اهل کوفه [illegible] ظاهر کردند

[illegible] عبد الله بن سعد بن ابی سرح را والی مصر کرد که اهل مصر از او شکایت [illegible]

محمد بن ابی بکر را [illegible] عبد الله بن سعد [illegible] ثابت [illegible]

محمد بن ابی بکر [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] حکم [illegible]

کرده بود [illegible] و هکذا سایر والی‌ها [illegible]

[illegible] و از جمله مطاعن او [illegible] حکم بن ابی العاص را به مدینه و حال آنکه حضرت رسول خدا او را

طرد کرده بود حتی ابو بکر و عمر امتناع کردند از رد او به مدینه عثمان مخالفت پیغمبر و رسول خدا [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] حکم [illegible] و از آن جمله داد [illegible] بیت المال

[illegible] و از آن جمله [illegible]

[illegible] مسلمانان مال [illegible]

[illegible] بیت المال [illegible]

[illegible] بیت المال [illegible]

[illegible] و از آن جمله [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] عمار [illegible]

[illegible] حضرت رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] کتب [illegible]

[illegible] بتفصیل ذکر [illegible]

[illegible] اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] عثمان [illegible] حفصه [illegible]

روایت کرده [illegible] عمار [illegible] عثمان [illegible]

... لا يد الله ... مقاتله وقال ابن حذيفة كان يقول لا يموت ... عثمان قتل مظلوما الا لقيها الله يوم
القيمة يحمل الاوزار اكثر مما يحمل اصحاب الجمل وكان يقول ولينا ثلاثة الاول فطعن في الاسلام طعنة والثاني حمل
الاوزار والثالث فخرج عريانا ودخل جحره وهو ظالم لنفسه وقد اجتمع خمسة وعشرون الفا لقتله وهم ...
حديثا بوضوح شهد كه مراد از شجرهٔ ملعونه در قرآن بنی امیه اند واز صحیح بخاری و مسلم نقل کرده اند که قال النبي
من احدث في المدينة حدثا او آوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ... از این ...
حادثه بدعت در مدینه واز انجمله داخل کرد مروان بن حکم را در امورات خود و حال آنکه حضرت رسول خدا ص
او را و پدرش را تبعید نموده بود و لعنت کرده بود چنانکه در روایت عامه وارد است ... فدك را كه از فاطمه زهرا غصب كرده
بودند باو داده بود و دختر خود ام ابان را باو تزویج کرد واو را صد هزار دینار از بیت المال داده بود و در روایت
کلبی صد هزار دینار و صد هزار درهم ... و در روایت واقدی جمیع غنایم افریقیه را باو داده بود و زید بن ارقم که
خزینه دار او بود ... کلید بیت المال را ... عثمان ... قهر کرد ... و چهار نفر را از قریش
دخترهای خود را تزویج کرد هر یکی چهار صد هزار دینار داد   و از جمله طعنهای او آنست که خلق را جمع
کرد که قرائت قرآن را با قرائت زید بخوانند و آنکه در هر چه از آیات قرآنیه شك داشتند ... آن کرد آنرا باطل
نمود اگر این سخنان بود در شرع خود پیغمبر میکرد و شیخین متعرض آن نشده اند و از انجمله تعطیل حد واجب
کرد در خصوص عبید الله بن عمر که او هرمزان را کشت بعد از اسلام آوردن او و حال آنکه علی بن ابیطالب ع
از او مطالبه قصاص او میکرد پس اگر این همه خلافها یا بعض آنها موجب خلع و برائت از او نمیشد بر صحابه
واجب نبود که انکار کنند و ورع نمایند ... عثمان را قصد کردند و تظلم از او نمودند و اجماع
بر قتل او کردند و حال آنکه احدی از اصحاب کبار از اهل مدینه مانع قتل او نشدند و او را محاصره نمودند
و آب را از او منع نمودند و حال آنکه میخواستند اصحاب او آب برسانند و او را بعد از قتل سه روز دفن نکردند
و این امور دلیل است بر ... این همه ظلمهای او و قبایح افعال او ... و سیرهٔ شیخین ... و نقل و اما
آنکه بعضی عذر آورده اند از اینکه جمعی از صحابه مثل زید بن ثابت و ابن عمر و دیگران نصرت او میکردند
حتی علی بن ابیطالب حسنین علیهما السلام را فرستاده بود بخانه او و اصحاب حدیث از پیغمبر خدا ص روایت کرده اند که
... ستکون فتنة واختلاف وان عثمان واصحابه يومئذ على الهدى واز عایشه روایت کرده اند که گفت قتل عثمان
والله مظلوما و این احادیث همه معارض است با احادیث دیگر که پیغمبر او را نعثل ... و عایشه و حفصه او را نعثل می
گفتند و عایشه گفت اقتلوا نعثلا ... و این اخبار مذکوره در مقابل اجماع امت بر خلع و خذلان هرگز نمی
ایستند و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود الله قتل عثمان وانا معه یعنی ... کرده الله
که علی عثمان را کشت و این را ... اشتباه کرده اند ... را درست کرده اند و در کتب سیر و اخبار ... روایت
کرده اند که ... قوم مصر ... بر مکاتبات او ... امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و سعد
و جماعتی را از اصحاب و کاغذها را در حضور ایشان باز کردند و خواندند پس رفتند نزد عثمان و کتابت بر قتل محمد
بن ابی بکر در دست علی بن ابیطالب ع ... فرمود هذا الغلام غلامك قال نعم قال والبعير بعيرك قال
نعم قال افانت كتبت هذا الكتاب قال لا وحلف بالله انه ما كتب الكتاب ولا امر به فقال ع له فالخاتم خاتمك قال
نعم قال كيف يخرج غلامك ببعيرك بكتاب عليه خاتمك ولا تعلم به ... عثمان گفت اما الخط
فخط كاتبي واما الخاتم فعلى خاتمي قال ع فمن تتهم قال اتهمك واتهم كاتبي فخرج امير المؤمنين عليه السلام مغضبا
وهو يقول ... ولزم داره وقعد عن توسط امره حتى جرى ما جرى في امره ... آن ظالم را ... که
... خاتم خود و خط کاتب خود را ... بعلی بن ابیطالب علیه السلام نسبت میداد
... میکنند و ... که ... شده است ... اگر خلیفه را ...

[illegible]

استنطاقوا اهل سنت خاصه میکند و قطعا معتبر بوده علاوه براین مصر توبه بعد از انکار کرده راه کتابت و
اشر خود را کفته فانه سیبعث من جهته علیک ان یکتب کتابک بما یحبه مما یحبه و یتفق به بیده غلامه و علی
بعیره بعینه فانه من ثم علیه مقالته لا یصلح ان یکون والیا علی امور المسلمین فاخلع عن الخلافة علی کل
حال اگر گویند توبه کرد کتابت ممکن است گوئیم هذا ... غلام و ... شتر و امر بقتل مثل محمد بن ابی بکر
نمیشود و از این کلمات ظاهر میشود مردم او را واجب القتل میدانستند بلکه امر منجر کرد بوجوه قتل او
زیرا که ایشان خلع نمودند او را و محصور ساختند و اعتزال از امور خلافت او طالب بودند که ... را قائم نمایند
بجای او پس ... کرد و خود را متهم نمود با امتناع و استبداد و ... که ... نمایند و نصب خلیفه
بر خود هم در اعتقاد ایشان واجب بود حتی جنازه او ... غسل و کفن نکذاشتند و رفتند ... دفن کردند و دست
کردند هلاک ... شدند ... که خانه خود را قلعه خود ساخته بود و از ... جمع بود
بود ... که مردم را دفع نمایند و مردم را ... نمایند تا آنکه امر ... کشید ... قتال و دفاع
و مردم از کاغذهای ... که با اطراف و اکناف بر ولات خود روانه نموده بود ... رسید ... ایشان ...
کنند امر مختل شود و فتنه عظیم کردید لهذا امر را بر او تنگ کردند از آب و طعام ضیق کردند تا خلع نماید و
بیرون ... اصلا اعتنا نکرد و امیر المؤمنین علیه السلام منع کرد ایشان را از منع آب و طعام و ... در ...
اطفال و نسوان ... حلال نیست منع از ایشان بلکه در روایات هست که حضرت آب و نان به ایشان
... مکان ... اگر حکم خلع و نزع خلافت مثل حکم منع از آب و نان میشد علی بن ابیطالب ع
از منع ... بعضی گفته اند که عثمان در حین قتل گفت ... تائب مستغفر چرا از او قبول نه
کردند جواب داده اند که مردم قبول کردند از او و گفتند که اول مرتبه هم توبه نمود ...
ولکن کتابت های ... خلاف توبه ... کردند و امر ... اصلا ...
توبه ... بلکه گفتند که تو استنصار ... از اطراف کرده که بنای محاربه با اصحاب پیغمبر ...
در روایات از ابی سعید حدیثی روایت شده که از او سئل عن قتل عثمان هل شهده احد من اصحاب رسول الله
قال نعم شهده ثمان ماة و شعبة ابن الحجاج روایت کرده که از سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف پرسیدم
کیف لم یمنع اصحاب رسول الله صلعم عن عثمان فقال انما قتله اصحاب رسول الله صلعم پس ... قوم که او ...
... جمع شده بودند بر قتل او و غلط محض است الحاصل اگر ... کذاشته شود بلکه کلمات مکروهه
اصحاب که بروی عثمان گفته اند ... طول می انجامد بخاری روایت کرده است در صحیح خود عن ابن عمر قال
صلیت مع النبی صلعم بمنی رکعتین و ابی بکر و عمر و مع عثمان صدرا من امارته ثم اتمها و روی ایضا عن عبد
الرحمن بن یزید انه قال صلی بنا عثمان بمنی اربع رکعات فقیل ذلک لابن مسعود فاسترجع و قال صلیت مع رسول
الله صلعم بمنی رکعتین و مع ابی بکر رکعتین و مع عمر رکعتین فلیت حظی من اربع رکعات رکعتان متقبلتان و قال
... ابن مسعود صلیت مع رسول الله صلعم بمنی رکعتین و مع ابی بکر و عمر ثم تفرقت بکم
الطرق ای ذهب کل ... الی قول ... ترکتم السنة ... خلیفه ثالث ...
سیرت شیخین و سیرت پیغمبر ... نوشته اند بعد از اینکه عثمان عمار را لکد کوب کرد و او را ...
... ام سلمه ... را ... کرد و بخشم درآمد ...
از موهای پیغمبر و ... نعلین ... از لباسهای آن ...
بعثمان ... ما اسرع ما ترکتم سنة نبیکم و هذا شعره و ثوبه و نعله لم یبل ...
... سنت پیغمبر ... مولف گوید گویا این ... از جمله موهای ... بوده است ...
است که ... بالای سر ... سید الشهداء روحی له الفداء ... احترام تمام ...

[illegible]

[illegible] ... بالاعراب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... صلی الله علیه وآله ... [illegible]

[illegible] ... هذا تمام الکلام فی هذا المقام خاتمه

در بیان نقل اقوال علما در خصوص جواز لعن و عدم جواز آن ... [illegible]

[illegible] ... مخالف عظیم در بیان ... [illegible]

[illegible] ... فالاعلی ... [illegible]

در شرح ... [illegible] ... علیهم ... علی ذلک و [illegible]

فلما ... الی الاعلی ... [illegible] ... المغرور بامر الدین [illegible]

العوام بالکلیة طریقا الی الامتثال الاعتقاد ولا ... الایهام بالاهواء والامر ... علیه الجواز والاستحقاق وکیف لا یقع

علیه الاتفاق وهذا هو السرّ فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال و ... لا یؤمن ان یجرّ

الی الغوائل فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال و جلیّة المقال وقد انکشف لنا ذلک حین اضطربت الاحوال و

اشتدت الاهوال حیث لا سمع ولا ابصار والمشتکی الی العالم الخبیر ... الکبیر المتعال انتهی ولا بد است در این مسئله

از تکلّم در چند مقام مقام اول در بیان معنی لعن و ما یتعلق به مقام دوم در بیان انکه دواعی ... از شرع رسیده است

بر شیوع این مقام سیم در بیان انکه لعن ... مقام ... دعا است مقام چهارم در ذکر اقوال عامه مقام پنجم در

ذکر اخبار که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند مقام ششم در بیان من یستحق اللعن و السب مقام

هفتم در بیان ملاعین مقام هشتم در بیان استحقاق یزید پلید مردار ... لعنت مقام نهم در بیان ...

کفت از لعنت مقام دهم در اینکه ... اعتقاد فاعل است اما مقام اول بدانکه اهل لغت متفقند در اینکه

لعن بمعنی طرد ... دانسته اند و ابعاد بمعنی دور کردن است چنانکه در اساس اللغة گفته است لعنه اهله طردوه و

ابعدوه و در مصباح گفته لعنه لعنا من باب نفع طرده وابعده و در کنز اللغة گفته لعن راندن و از خیر دور کردن

ونفرین کردن و مذمت کردن و در مجمع البحرین گفته و قوله فی غریب القرآن اللعن الطرد من الرحمة واللعن

الانقار و کانت العرب اذا تمرّد الرجل منهم ابعدوه وطردوه و ایضا در ماده اللعان گفته و هو فی اللغة الطرد والبعد

و در قاموس گفته لعنه کمنعه طرده و ابعده و در تفاسیر هم متعرض متعلق بعد شده اند چنانکه گفته اند دور

کردن از رحمت الهی و راندن از درگاه پروردگار عالم چنانکه در غریب القرآن ذکر شد و چون دوری از رحمت حق

مستلزم عقاب است و عقاب هم مبتنی بر تکلیف و معصیت و لهذا استعمال لعنت در غیر مکلف مثل اطفال و بهایم و

جماد و غیر اینها با این معنی درست نمی شود زیرا که سؤال عقوبت چیزی که مستحق عقوبت نیست بی معنی است

اگر چه طفل شانی مقصود بشود ولی اگر مقصود لاعن از لعنت غیر این معنی باشد مثل انکه سگ را از در دور

کنی بگوئی ای ملعون عیب ندارد و هکذا معنی مذمت و نفرین هم درست نیست زیرا که مذمت برای

ذی عقل مبتنی بر این لحاظ ظاهر شد که ... لعنت و اینکه آن مذموم است هر چه غیر حیوان و جماد بوده

باشد ناشی از عدم فهم است چنانکه غزالی عنوان مسئله را در کتاب احیاء العلوم چنین برداشته حیث

قال الآفة الثامنة من آفات اللسان اللعن اما لحیوان او جماد او انسان وکل ذلک مذموم انتهی و اما

سبّ و فحش هم در لعنت معلوم است و هم در عرف مختلف می باشد باختلاف اشخاص از دشنام دهنده و

دشنام داده شده مراتب علو شان هر یک پس چنانکه فحش بزرگان نزد بزرگ خودشان ... میباشند

چنانچه ... بگوید ... طور است ... که ... [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] لا [illegible] و [illegible]

[illegible] الا [illegible] [illegible] الله [illegible]

[illegible] من [illegible] الله [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] کرده [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

لا [illegible] کان [illegible] که [illegible]

مجبوراز [illegible] حق تعالی [illegible] بذکر او [illegible] حب خدا [illegible] خود را

کشف کردن حجاب [illegible] بکار [illegible] اعلا [illegible] است که

بنده [illegible] باشد وازما سوای او [illegible]

نهایت در جمیع همواوهم واحد باشد گویا اشاره باین معنی است اینکه گفته اند الحب [illegible]

وکمال محبت [illegible] مشاهده غیر محبوب با از مشاهده غیر خوبیهای او [illegible] کور وازوا

از شنیدن غیر ثنا و تعریف محبوب خود [illegible] دا [illegible] طلب [illegible] از رحمت الهی [illegible]

سینه لاعو که منشا آن صدر [illegible] در نظر لاعو و آن [illegible] هم اعم است از اینکه [illegible] شرعی باشد یا عرفی

واعم از اینکه [illegible] و [illegible] آثار [illegible] بکند یا بکند ولکن [illegible] غالب باشد واعم از اینکه آن صفت

[illegible] بقا و دوام داشته باشد یا آنکه زایل [illegible] شود وازاینجا ظاهر گردید [illegible] واجب [illegible] که محبت و مودت

مرحوم است که در سینه راسخ است و منشا آن [illegible] کمال [illegible] باشد یا آنکه [illegible]

[illegible] آن غلبه داشته باشد واین [illegible] هم باختلاف عبارات [illegible] تعظیم و تکریم مختلف میباشد مثل

آنکه [illegible] صلوات و سلام میخوانند وهکذا در ائمه و اولیاء الله و ملئکه و [illegible] کان [illegible]

رحمت و علو درجات و [illegible] و جور [illegible] مقدمه [illegible] که محبت [illegible] طاهره و مودت

ایشان بنص صریح از کتاب و سنت ثابت است مثل قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در کشاف و تفسیر

ثعلبی و تفسیر کبیر و [illegible] و ارشیعه بالاتفاق در ذیل این آیه شریفه روایت کرده اند که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا ومن مات علی حب آل محمد مات

تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت

بالجنة ثم منکر و نکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات

علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملئکة الرحمة الا و

من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض

آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض

آل محمد لم یشم رائحة الجنة وایضا در ترمذی و مشکوة روایت کرده است که ان النبی اخذ بید الحسن و الحسین

وقال من احبنی واحب هذین واباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیمة وترمذی و کتاب [illegible] روایت است

که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احبوا الله لما یغذوکم من نعمه واحبونی بحب الله واحبوا اهل بیتی بحبی

وایضا در ترمذی در باب عباس مروی است که قال صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لا یدخل الایمان قلب

رجل حتی یحبکم لله ولرسوله [illegible] مؤمنان [illegible] علاوه [illegible] در تفسیر [illegible]

و کشاف [illegible] لما نزلت هذه الآیة [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام شافعی ایشان اکر نص کرده است بر وجوب محبت ایشان در شعری که گفته است یا آل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له و دلیل دیگر آنکه امام شافعی و
[illegible] ایشان اختلاف کرده است در وجوب صلوات [illegible]
[illegible] احمد [illegible] چنانکه [illegible]
صلوة [illegible] ابو حنیفه و مالک الی انها سنة لو ترکت صحت الصلوة و ذهب الشافعی و احمد الی انها واجبة لو ترکت
لم تصح الصلوة پس وجوب صلوة بر آل محمد هم دلیل احترام ایشانست زیرا که حق تعالی [illegible] ایشانرا با رسول او شریک
ساخته حتی صلوات بر رسول خدا و فرشتگان بدون آل او نهی وارد گردیده چنانکه در صواعق محرقه گفته قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لا تصلوا علی الصلوة البتراء فقالوا و ما الصلوة البتراء قال تقولون اللهم صل علی محمد و
تمسکون بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد پس از قول صاحب صواعق ظاهر شد که نهی امت است از اکتفا کردن
در صلوة بمحمد تنها بلکه امر بوجوب صلوة بر آل محمد آمده است پس بر ایشان حرامست و معنی آل را اکثر [illegible] از قول
علمای عامه ثابت کرده ایم که مراد خمسه طاهره اند سلام الله علیهم اجمعین و از اینجا ظاهر گردید بلکه تفضیل دادن
خلفای ثلثه یعنی ابابکر و عمر را بر علی و اولاد علی غلط محض است زیرا که اگر ایشانرا هم قرب و منزلتی نزد پروردگار عالم
یا نزد رسول خدا میبود البته در وقت ذکر اسماء ایشان از خدا و رسول او چیزی صادر میشد که دلالت بر رحمت و ثنای
ایشان داشته باشد بلی هم کتب ایشان مملو است از قول ایشان ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و عثمان و همچنین
سایرین از اصحاب رسول و امثال عایشه رضی الله عنها و نحو ما لکه طلب رضا از خدا در خصوص [illegible]
کاشف است از اینکه آن بنده تمنی رضای حق تعالی بنفس صریح کرده و دلیل بر این آنکه هرگز در وقت نوشتن یا ذکر کردن
اسم مبارک علی بن ابیطالب علیه السلام رضی الله عنه نمیگویند و نمینویسند بلکه کرم الله وجهه مینویسند زیرا که در
علی علیه السلام شکی ندارند که بقدر یک چشم زدن هم چشمی عصیان خدا را کرده باشد پس از اینجا ظاهر گردید مقتدا
عقیده ایشان در خصوص اینکه وقت نوشتن اسم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم مینویسند صلوات و آله را نمی
نویسند این مطلب هم دلیل است بر عدم محبت ایشان بر آل او و اگر ادعا کنند غلط است و اگر مطالبه دلیل نمایند موجود
است چنانکه بنا علمای ایشان دلیل وجوب صلوة بر آل موجود است کما لا یخفی و اما معنی صلوة در لغت دعا و
استغفار و رحمت است و در عرف محو بر عنایات است از حسن الثناء من الله علی نبیه و بر علمای شیعه جمله از علمای عامه که
از ایشان است حلبی عنایات است از تعظیم و تکریم چنانکه لفظ عنایات حلبی و حجر روایت کرده اند که گفته اند الصلوة
علی النبی تعظیمه فمعنی قوله اللهم صل علی محمد اعظم محمدا و المراد تعظیمه فی الدنیا باعلاء ذکره و اظهار دینه و ابقاء
شریعته و فی الاخرة باجزال مثوبته و تشفیعه فی امته و ابداء فضیلته بالمقام المحمود و نزد بعضی از محققین
متکلمین الصلوة عنایة الهیة مخصوصة لعباده الخاصة فی العالم العلویة و السفلیة بمنازلها عن الجلایق فی
الدنیویة و الاخرویة پس وجوب طلب اینها از حق تعالی شانه بر محمد مستلزم وجوب طلب اینها است بر آل او
و این فضیلت را هو فی منصوص بسبب مخالف رضی الله عنه و وجوب این صلوات بنص قرآن در خصوص پیغمبر
ثابت است یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما چنانکه خود حق تعالی و ملائکه اش صلوات و سلام میفرستند
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی پس بحث حضرت در درود و تسلیم محمود درجه حق است بر آل اطهار او
همان طور است و بحث محمد بن عبد الله بر آل او درود [illegible] و الاد طاهرین او هم آن نحو است بلی
منزلت نبوت و انبیاء امامت جنبتی دیگر است که مثال دیگر آن بیک است بلکه در شان نوعی فی الجمله اشاره بر آن

کلمه

[illegible]

الا الحق الا الباطل فهي لا [illegible] الضلال وقال هو الذي [illegible]
[illegible] على الكفر [illegible] حتى ان الكافر
[illegible] الناس [illegible]
على الكفر [illegible] فلا [illegible] كان كافرا في الحالة الظاهرة لاحتمال ان يختم له بالحسنى فيموت على
الاسلام [illegible] فلان يجوز لعنه [illegible] مفاصلات كه ذكر شد ولكن اشكال ميشود كه بگويند كه [illegible]
[illegible] چنانكه تصريح كرد ابن همام [illegible] كلمات [illegible] على الحالة
[illegible] ظاهر [illegible] علماى اهل سنت [illegible] از اين كلمات نخواهند شد   واما جواب [illegible] ولا
[illegible] مذكوره [illegible] است كه اولا اجماع [illegible] واجب كرده است عداوت اعداى خود [illegible] چنانكه
[illegible] الحب في الله والبغض في الله واجب چنانكه ذكر شد و
ثانيا آنكه حق تعالى [illegible] ميفرمايد لا تتولوا قوما غضب الله عليهم وميفرمايد لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم وميفرمايد
ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء. پس اكر [illegible] حق تعالى [illegible]
[illegible] اكر بگوييم [illegible] از اظهار آثار عداوت
[illegible] ايشان را رجوع [illegible] كه تكليف ما [illegible] غايب باشد [illegible]
آن نبايد بوده باشيم زيرا كه [illegible] خواهد شد وسؤالى [illegible] نخواهد شد ولكن [illegible]
[illegible] مسموع نشود [illegible] اكر [illegible] ايشان [illegible] غايب بودند ولكن امر ايشان
بطرق صحيحه معتبره [illegible] ثابت شده است [illegible]
[illegible] بگويند كه [illegible] كرده اند وبگويند [illegible]
آن چرا اطاعت [illegible] ربنا انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيلا باشد
[illegible]
[illegible] طلب است چنانكه ميفرمايد در كلام مجيد خود وان تطع
اكثر من في الارض يضلوك آه   واما لعنت [illegible] چنانكه ميفرمايد اولئك يلعنهم
الله ويلعنهم اللاعنون   وميفرمايد لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود ودر خصوص [illegible]
[illegible] ميفرمايد ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا
ودر خصوص ابليس ميفرمايد وان عليك لعنتي الى يوم الدين [illegible] هر چند اخبار [illegible]
[illegible] واكر بگويند كه اين موارد [illegible] كافرانند والذين ما هم [illegible]
گوييم فرق [illegible] در قرآن مجيد لعن بر ظالمين وارد شده است
[illegible] مطلق ظالم [illegible] وهكذا [illegible] كاذبين [illegible] كفار
باشند يا مسلم چنانكه [illegible] لفظ است وهكذا لعنت را از جمله احكام لعان [illegible]
حرمت دارد [illegible] كرده باشد [illegible]
[illegible] اكر بگويند [illegible] تعالى شانه عالم است [illegible] ظواهر الفاظ [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] لعنت ميكنيم [illegible] كلام ثواب مقرر شده است [illegible]
گويند جواز لعنت كردن [illegible] كلام [illegible] جواز لعنت بر
مكلف [illegible] لعنت [illegible] دعا است [illegible]
اللهم اغفر [illegible] هر دو دعا است [illegible] ثواب است اكر

[illegible] ثبوت ... الاجماع ... اهل [illegible]
[illegible] ... اکثر ... [illegible]
[illegible] ... مگویند ... [illegible]
[illegible] ... در ... علیهم ... [illegible]
[illegible] ... معلوم ... [illegible]
باید بود سبب عصیان و مخالفت او امر او سبحانه شبهه اینست در جواز لعن ابو بکر تا بل گفته هر گاه کسی که ظالم زنده باشد
کند اصلا بر ابلیس لعنت نکند عاصی نباشم بخواهد شد تا موقف از ترک است چه جای پرسش تا چه صورت دارد اگر لعنتها
عدم جواز باشد باطل بدیهی حرام و اگر بخض نیکو تا شکی برو نمی جدال جواب لعنت ثابت شد تا بی معلوم که
شد ... [illegible] ... اما معلوم شد که مستند جواز لعن هر ملعون
و جواز ... صادر شده باشد از شخص ملعون پس چه بهره بود که ثابت شد الد مستحق لعن است در تفاوت تلاد
که لا عن عالم ... مثل آنکه ما دیدیم که حق سبحانه و تعالی ظالمین را لعنت کرده سیما اگر ظالم
آن بجهت بوده باشد البته لعنت بر او جایز است خواه بدانیم که در قلب او توبه خواهد بود یا جاحد ... ظالم بعد
موت و عند الله هر چه خواهد شد بر لا عن دخل ندارد اما ظالم من حیث انه ظالم مستحق لعن و نفرین است اما نسبت
شارح مقاصد که از باب ... ترقی نتوانسته است حکم بجواز لعن بر یزید نماید واضح است ما میگوییم که اگر کار
اعلی هم صفات شنیعه موجبه لعن موجود باشد و ما علم بر آن داشته باشیم مثل آن علی که از اخبار ثبت بثبوت معاصی
صادره از ایشان و حقیت ما جاوا به خاصل شود اصلا عبوری ندارد که جواز لعن بر ایشان بلی اگر کسی امر او من جمیع الجهات
نزد اهل اسلام مخفی و مستور بوده باشد چه کار داریم با او و لکن کسی چه بن کسی از اصحاب و تابعین و رؤسا و غیر
ایشان که امر او موجب توقف در گفتگوی استحقاق و عدم استحقاق او بر لعن بوده باشد ما وجود اخبار و تواریخ
سیر خصوصا در این زمان که از برکت مطبعه ها کتب قریب بقرن درست یک بکر موجود است چه عذر آوردن تا
اینکه امر ایشان از ما غایب است چنانکه شمشیرها از خون ایشان پاک ماند تا باید زبانهای ما از طعن و لعن ایشان
سالم بماند عند سید ... از گناه است قول حسن بصری در خصوص اهل جمل و صفین که اگر یکی از ایشان خطا کرده باشد
باید رسول خدا را در غایبه حفظ کرده و هکذا الطلحه و زبیر یا الله علیکم ایها المصنفون علی بن ابیطالب علیه السلام
نا انهم منفاشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق انحضرت و فاطمه زهرا علیها سلام الله و حسنین علیهما السلام
واجب بود حفظ شود یا دیگران چگونه جایز شد بر معاویه و لو از باب اجتهاد است در لعن او در منابر اشکار او بر شیعه
علی جایز شد و لو از باب اجتهاد است در لعن ایشان و از کجا ثابت شد بر غزالی لعن جواز بر روافض هر چند بعنوان خاص
چنانکه گفته الثانیة اللعن باوصاف اخص منه کقولک لعنة الله علی الیهود و النصاری و المجوس و علی القدریة و
الخوارج و الروافض الخ از کجا ثابت شد بر روافض که باوصاف اخص لعنت کند بر کسانیکه ظلم بفاطمه کردند و ظلم
با ولاد او کردند که بگویند اللهم العن کل من اذی محمدا فی بضعته و ریحانته و العن کل من غصب حقوقهم و قول او
که در لعن اهل بدعت توقف نموده و گفته است که در آن خطر است زیرا که بدعت شناختن غامض است و باید
عوام را از آن منع کرد زیرا که آن مستدعی معارضه بمثل است و منجر میشود بر وشا غلط است سیما اکه میگوید از
شارع لفظ مأمور بر آن برسیده که امر شارع بیان است در صواعق محرقه اول مقدمه که چه اسانید و داعی
بر تالیف صواعق ذکر کرده است لعن و طعن اهل بدعت است حدیث اول او که از خطیب بغدادی ذکر کرده این
آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اذا ظهرت الفتن و قال البدع و سب اصحابی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا ☆ و بعد از ذکر جماعتی
از علمای معتبرین خود گفته و سئل علمائی ما نعلم من علمائنا و فقهائنا ان الشرافضة و الشیعة و نحوهما من اکابر اهل

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سکوتید فان قیل هل یجوز لعن یزید لانه قاتل الحسین او امر به قلنا هذا لم یثبت اصلا فلا یجوز ان یقال انه
قتله او امر به ما لم یثبت فضلا عن اللعنة لانه لا یجوز نسبة مسلم الی کبیرة من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال قتل
ابن ملجم علیا و ابولؤلؤ عمر رضی الله فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی مسلم بفسق و کفر من غیر تحقیق
و امثال این باب ذکر کرده که بعضی از آن مذکور شد **مؤلف گوید** خالف بدهی کسیکه غزالی را
نسبت شیعه کرده مدهد قضیه کربلا و شهادت سید الشهداء و فرستادن لشکری کثیر با عدد از کفره انداز
کوفه و شام و شهید کردن آن ملاعین آن بزرگوار را با نیف و هفتاد نفر از کبیر و صغیر از بنی هاشم و غیرهم
بامر عبید الله بن مرجانه ملعون و بت پرستیکه مامور بود از جانب آن نطفه حرامزاده کافر ملعون یزید بن
معاویه هنوز بغزالی ثابت نگردیده و لکن اجماع حاصل از دویدن در سقیفه ثابت گردیده چه شبیه است احوال این
مفتی با احوال آن متعصبیکه از خلاف خون حسین پاک نکرده از خون پشه میپرسید چنانکه بخاری و ترمذی روایت
از ابن عمر بن خطاب ذکر کرده اند که شخصی از او پرسید از دم پشه گفت از کدام طایفه و کیستی گفت مردی
هستم از اهل عراق عبد الله بن عمر گفت انظروا الی هذا الرجل یسألنی عن دم البعوضة وقد قتلوا ابن رسول الله ص
و سمعت الرسول یقول هما ریحانتی من الدنیا   و ابن ابی الحدید در شرح گفته و حضرت عند النقیب ابی جعفر
یحیی بن محمد العلوی البصری فی سنة احدی عشرة و ستمائة ببغداد و عنده جماعة و احدهم یقرأ فی الاغانی لابی
الفرج فمر ذکر المغیرة بن شعبة و خاض القوم فیه فذمه بعضهم و اثنی علیه بعضهم و امسک آخرون فقال بعض
فقهاء الشافعیة ممن کان یشتغل بطرف من علم الکلام علی رأی الاشعری الواجب الکف و الامساک من الصحابة
و عما شجر بینهم فقد قال ابو المعالی الجوینی ان رسول الله ص نهی عن ذلک قال ایاکم و ما شجر بین صحابتی و
قال دعوا لی اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و قال اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم و قال خیر القرون القرن الذی انا فیه ثم الذی یلیه و قد ورد فی القرآن الثناء علی الصحابة و
علی التابعین و قال رسول الله ص و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و
قد روی عن الحسن البصری انه ذکر عنده الجمل و صفین فقال تلک دماء طهر الله منها اسیافنا فلا نلطخ بها
السنتنا ان تلک الاحوال قد غابت عنا و بعدت اخبارها علی حقایقها فلا یلیق بنا ان نخوض فیها و لو کان
واحد من هؤلاء قد اخطأ لوجب ان یحفظ رسول الله صلی الله علیه و سلم فی عائشة زوجته و الزبیر ابن
عمته و فی طلحة الذی وقاه بیده ثم ما الذی الزمنا و اوجب علینا ان نلعن احدا من المسلمین او نبرأ منه و ای
ثواب فی اللعنة و البراءة ان الله تعالی لا یقول یوم القیامة للمکلف لم لم تلعن بل قد یقول لم لعنت و لو ان

[illegible]

[illegible] ... اختلفوا في يزيد ... [illegible]

[illegible] ... لا ينبغي اللعن عليه ولا على الحجاج لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن لعن المصلين ومن كان من اهل القبلة وما نقل من لعنه لبعض من اهل القبلة فلانه عليه السلام يعلم من احوال الناس ما لم يعلم غيره وبعضهم اطلق اللعن عليه لما انه كفر حين امر بقتل الحسين رضي الله عنه واتفقوا على جواز اللعن على من قتله او امر به او اجازه او رضي به بذلك الغلو ان رضا يزيد بقتل الحسين رضي الله عنه واستبشاره بذلك واهانته على اهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم مما تواتر معناه و ان كان تفاصيلها آحادا فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنة الله تعالى عليه وعلى انصاره واعوانه انتهى ودر صواعق گفته اعلم ان اهل السنة والجماعة اختلفوا في كفر يزيد وولي عهده من بعده فقالت طائفة انه كافر لقول سبط ابن الجوزي وغيره المشهور انه لما جاءه رأس الحسين رضي الله عنه جمع اهل الشام وجعل ينكت رأسه بالخيزران وينشد ابيات ابن الزبعرى ليت اشياخي ببدر شهدوا الابيات المعروفة وزاد فيها بيتين مشتملين على صريح الكفر وبعد ازان فقره ذكر كرده كه ... بذكر آنها ... بعد ازان گفته وقالت طائفة ليس بكافر لان الاسباب الموجبة للكفر لم يثبت عندنا منها شيء والاصل بقاؤه على اسلامه حتى يعلم ما يخرجه عنه وما سبق انه المشهور يعارضه ما حكي ان يزيد لما وصل اليه رأس الحسين قال رحمك الله يا حسين لقد قتلك رجل لم يعرف حق الارحام وتنكر لابن زياد وقال قد زرع لي العداوة في قلب البر والفاجر ورد نساء الحسين ومن بقي من بنيه مع رأسه الى المدينة ليدفن الرأس بها وانت خبير بانه لم يثبت موجب واحد من المقالتين والاصل انه مسلم فيأخذ بذلك الاصل حتى يثبت عندنا ما يوجب الاخراج عنه ومن ثمة قال جماعة من المحققين ان الطريقة الثابتة القويمة في شأنه التوقف فيه وتفويض امره الى الله سبحانه لانه العالم بالخفيات والمطلع على مكنونات السرائر وهواجس الضمائر فلا نتعرض لتكفيره اصلا لان هذا هو الاحرى والاسلم وعلى القول بانه مسلم فهو فاسق شرير سكير جائر كما اخبر به النبي صلى الله عليه وسلم وبعد ازان تصحيح ... بكر كه نه وبعد اتفاقهم على فسقه اختلفوا في جواز لعنه بخصوص اسمه فاجازه قوم منهم ابن الجوزي ونقله عن احمد وغيره فانه قال في كتابه المسمى بالرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد سألني سائل عن يزيد بن معاوية فقلت له يكفيه ما به فقال أيجوز لعنه فقلت قد اجازه العلماء الورعون منهم احمد بن حنبل فانه ذكر في حق يزيد عليه اللعنة ثم روى ابن الجوزي عن القاضي ابي يعلى الفراء انه روى في كتابه المعتمد في الاصول باسناده الى صالح بن احمد بن حنبل قال قلت لابي ان قوما ينسبوننا الى تولي يزيد فقال يا بني وهل يتولى يزيد احد يؤمن بالله ولم لا يلعن من لعنه الله في كتابه فقلت واين لعن الله يزيد في كتابه فقال في قوله تعالى فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم فهل يكون فساد اعظم من هذا القتل تا آنكه ميگويد قال آخرون لا يجوز لعنه اذ لم يثبت عندنا ما يقتضيه وبه افتى

[illegible]

[illegible]

مودة بلانه و بنا بلدیم دائم میباشد و مراتب محبت بحسب بغض و عداوت مختلف است چنانکه مدار دوستی و ثبات

و لعن جا است و بغض وثنا این داعی در قلب شخصی باشد هرگز ادلام [illegible] آثار ظاهر نمود این بود که معاویه

در بغض علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم بمرتبهٔ کمال رسید که امر کرده بود که بالای منابر

بلکه در حضور حسن بن علی علیهما السلام آنحضرت را سب و لعن میکردند و همچنین ملعون او یزید بغایة ما فی الباب

معاویه [illegible] بکشتن [illegible] یزید [illegible] علی بن ابیطالب علیهم السلام

مردم بالمرة معرض [illegible] اگر دشمن آن بزرگوار [illegible] میبودند لا محاله [illegible] و هم کم نبود و چون نوبت بطبقهٔ

ثانی رسید امام حسن علیه السلام از روی اضطرار بنای صلح گذاشت [illegible] صحابه کرم [illegible] اکثر میبایست بکشد

که مقتضای خباثت ذات او بود [illegible] چنانکه صریح کلمات [illegible]

رسول خدا [illegible] نعوذ بالله خدا را هم [illegible] خواهند گفت مقام [illegible]

داعی لعن و سب و مدح و ثنا معلوم شد بلکه لعن داخل در ثنا [illegible] است و چنانکه دعا برای غائب حوائج از جمله

عبادات است [illegible] رحمت [illegible] و طلب استغفار [illegible] از درگاه حق تعالی مطلوب [illegible] است بلکه

عقل هم حکم میکند [illegible] و حسن آن [illegible] ترغیب [illegible] کرده چنانکه [illegible]

خاصه بلکه عامه ایضا [illegible] از کمال ایمان است بلکه

ذکر [illegible] خاصه [illegible] علیه السلام [illegible] که فرمود [illegible]

هل الدین الا الحب و ایضا قال الدین هو الحب و الحب هو الدین و در ینابیع المودة از کنوز الدقائق نقل کرده که

الحب فی الله فریضة و البغض فی الله فریضة و الدیلمی الحب فی الله و البغض فی الله افضل الاعمال لابی داود

عن الجامع و السیوطی من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله فقد استکمل الایمان پس کسیکه حظ از این

دو معنی نداشته باشد [illegible] ایضا [illegible] هرگاه کسی کسی را دشمن

[illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] که لا محاله [illegible] دشمن [illegible]

بر آورده [illegible] ظاهریه عداوت و اقل آن [illegible] است که کاشف از [illegible] بغض است و ایضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحي [illegible] الا [illegible]

[illegible] ملائكة الله [illegible]

[illegible]

[illegible] الذين يستكبرون [illegible] سيدخلون جهنم داخرين [illegible]

[illegible] مقام چهارم در ذکر اقوال علمای اسلام [illegible] امام حجة الاسلام ابو حامد

محمد غزالی در کتاب احیاء العلوم [illegible] آفات لسان [illegible] الآفة الثامنة اللعن اما لحيوان او جماد او انسان و كل ذلك

مذموم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن ليس بلعان [illegible] باب ذکر کرده [illegible]

قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تسر معنا على

بعير ملعون [illegible] ذلك [illegible] لعن [illegible] است [illegible]

از [illegible] صفتی که آن صفت [illegible] تعالی [illegible]

و آن كفر است و ظلم [illegible] يعنى كه بگوید لعنة الله على الظالمين وعلى الكافرين [illegible] مراد [illegible] که شخصی [illegible]

شرع [illegible] خطر است [illegible] حکم است [illegible]

و [illegible] است [illegible] مطلع [illegible] بر آن [illegible] مطلع [illegible]

و صفتیکه مقتضی لعن است [illegible] کفر و بدعت و فسق است و برای لعنت [illegible] مرتبه است

اوّل لعن کردن بوصف اعم است مثل آنکه بگوئی لعنة الله على الكافرين والمبتدعين والفسقة دوم لعن کردن باوصاف

اخص است کقولك لعنة الله على اليهود والنصارى والمجوس وعلى القدرية والخوارج والروافض او على الزناة و

الظلمة واكلي الربوا وكل ذلك جائز ولكن في لعن اوصاف المبتدعة خطر لان معرفة البدعة غامضة ولم يرد فيه

لفظ ماثور وينبغي ان يمنع منه العوام لان ذلك يستدعي المعارضة بمثله ويثير نزاعا بين الناس وفسادا سیّم

لعنت کردن بر شخص معین است و این هم خطر است مثل آنکه بگوئی زید لعنه الله وهو کافر او فاسق او مبتدع و تفصیل

در این مطلب آنست که هر شخصیکه شرعا لعنت او ثابت شده است پس جائز است لعن کردن بر او کقولك فرعون لعنه

الله وابو جهل لعنه الله زیرا که ثابت شده است که ایشان بر کفر مرده اند و شرعا هم معروف [illegible] بعینه [illegible]

ما كقولك زيد لعنه الله وهو يهودي مثلا فهذا فيه خطر فانه ربما يسلم فيموت مقربا عند الله فكيف يحكم بكونه

ملعونا اگر گوئی لعنت میشود بر او بجهت آنکه فعلا او کافر است چنانکه بر مسلم گفته میشود رحمه الله بجهت آنکه فعلا

مسلم است هر چند متصور میشود ارتداد او میگوئیم معنی قولنا رحمه الله ای ثبته الله على الاسلام الذي هو سبب الرحمة

على الطاعة ولا يمكن ان يقال ثبت الله الكافر على ما هو سبب اللعنة فان هذا سؤال الكفر وهو في نفسه كفر بل

الجائز ان يقال لعنه الله ان مات على الكفر ولا لعنه الله ان مات على الاسلام وذلك غيب لا يدرى والمطلق متردد

بين الجهتين ففيه خطر وليس في ترك اللعن خطر واذا عرفت هذا في الكافر فهو في زيد الفاسق او زيد المبتدع اولى فلعن

الاعيان فيه خطر لان الاعيان تتقلب في الاحوال الا من اعلم به رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه يجوز ان يعلم

من يموت على الكفر ولذلك عين قوما باللعن فكان يقول في دعائه على قريش اللهم عليك بابي جهل بن هشام

وعتبة بن ربيعة وذكر جماعة قتلوا على الكفر ببدر حتى ان من لم يعلم عاقبته كان يلعنه فنهي عنه انتهى مؤلف

گوید [illegible] از جمله اشخاصیکه آن سرور [illegible] ایشان لعنت کرد ابو سفیان [illegible]

شود بر آنکه [illegible] ذکر کرده [illegible] زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده از [illegible] عبد الله بن سلیمان بن

وهب که گفت رسول الله صلعم رای ابا سفیان مقبلا على حمار ومعاوية ابنه يقوده ويزيد ابنه الآخر يسوقه

فقال صلعم لعن الله الراكب والقائد والسائق وابن ابي الحديد گفته ان هذا الخبر مما رواه ثقات الائمة وابن ابي

الحدید

خاتمه در [illegible] محبت [illegible]

[illegible] و اما [illegible] فضیلت [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بود [illegible] که

[illegible] که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] الله [illegible]

[illegible] فاعل [illegible] وجه [illegible]

باشد که [illegible] عباد الله الصالحین [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] منقسم [illegible] منه [illegible] شوق بدو [illegible]

منقسم شود [illegible] بجهت اینکه [illegible] از اکمل سعادات است و

افضل متاخرین فضل الملة والدین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه چنانچه در کتاب اخلاق ناصری بدو

فصل دوم در فضیلت محبت که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد فرموده است [illegible]

مردم بیکدیگر محتاج‌اند [illegible] و کمال هر یک نزد اشخاص دیگر است از نوع او و ضرورت مستدعی استعانت [illegible] هیچ شخص

با انفراد بکمال نتواند رسید چنانچه شرح داده آمد پس احتیاج تالیفی که همه اشخاص را بمثابت بمنزلهٔ اعضای

یک شخص گرداند و چون انسان را بالطبع متوجه بکمال آفریده‌اند پس بالطبع محتاج آن تالیف باشند و اشتیاق

بتالیف محبت بود و ما پیش از این اشارت کردیم بتفضیل محبت بر عدالت و علت در این معنی آنست که عدالت مقتضی

اتحاد صناعی و محبت مقتضی اتحادی طبیعی مانند قسری باشد و صناعی مقتدی بود بطبیعی پس معلوم

شد که احتیاج بعدالت که اکمل فضایل انسانی است در محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است چه اگر محبت

میان اشخاص حاصل بودی بانصاف و انتصاف احتیاج نیفتادی و از روی لغت خود انصاف مشتق از تنصیف بود یعنی

منصف متاع میان خود با صاحب خود مناصفه کند و تنصیف از لواحق تکثر باشد و محبت از اسباب اتحاد پس بدین

وجه فضیلت محبت بر عدالت معلوم شد و جماعتی از قدمای حکما در تعظیم شان محبت مبالغتی عظیم کرده‌اند و

گفته‌اند که قوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجود از محبتی خالی نتواند بود چنانکه از وجودی و وحدتی خالی

نتواند بود الا آنکه محبت را مراتب باشد و سبب ترتیب آن موجودات در مراتب کمال و نقصان مترتب باشد چنانکه

محبت مقتضی قوام و کمال است غلبه مقتضی [illegible] و نقصان باشد و ظهور آن بر موجودات بحسب نقصان هر صنفی

تواند بود و این قوم را اصناف محبت و علل آن تواند بود و بعضی حکما هر چند بر تفصیل این مذهب اقدام نموده‌اند اما

بفضیلت محبت اعتراف کرده‌اند و سریان عشق در جمله کاینات شرح داده و چون حقیقت محبت طلب اتحاد بود

بچیزی که اتحاد با او در تصور طالب کمال باشد و ما گفتیم که کمال و شرف هر موجودی بحسب وحدتی است که

بر او فایض شده است پس محبت طلب شرف و فضیلت و کمال بود و هر که این طلب در او بیشتر بود شوق او بکمال زیادت

بود و وصول بدان بر او سهل‌تر و در عرف متأخران محبت و ضد آن در موضعی استعمال کنند که موقوف نطق را ای

افراد در آن مشارکتی بود پس میل عناصر را بمراکز خویش و گریختن ایشان از یکدیگر [illegible] و میل [illegible] را بر

یکدیگر از جهت مشاکلاتی که در امزاج ایشان افتاده باشد بر سبیل [illegible] معین و محدود و چون نسبت عددی و مساحی

و تالیفی لازم آید تا بدان سبب میل و افعال غریب باشد که آن را خواص و اسرار طلسمات خوانند مانند میل آهن

بمغناطیس و اضداد آن که از جهت نسبت مزاجی حادث شود [illegible] تا عصر النحل [illegible] را از قبیل محبت و

عصبیت شمرند بلکه آن را میل و هرب خوانند و موافقت و معادات حیوانات غیر ناطقه با یکدیگر هم خارج از

این قبیل باشد و آن را الفت و نفرت گویند و اقسام محبت در نوع انسان دو گونه بود یکی طبیعی و دیگری ارادی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوعی ... باشند و آن نوع اتحاد است پس هر یکی از این اسباب علت نوعی بود از انواع محبت و ... اما

لذت علت محبتی بود که زود بندد و زود گشاید ... چه لذت ... سرعت تغیر و انتقال ...

چنانکه ... بسبب ... کند و اما نفع علت محبتی بود که دیر بندد و زود گشاید ...

... الانتقال بود و اما خیر علت محبتی بود که زود بندد و دیر گشاید ...

... دیر گشاید از جهت اتحاد حقیقی که لازم ماهیت خیر بود و ...

... کند و اما مرکب از هر سه علت محبتی بود که دیر بندد و دیر گشاید ... استجماع هر دو سبب یعنی نفع و خیر

[illegible]

[illegible]

... عشق ... افراط طلب لذت بود یا افراط طلب خیر و نفع را اندر وی

... عشق ... مذموم که از فرط طلب

لذت خیزد و آن عشق بهایمی و ... محمود یعنی عشقی ... که از فرط طلب خیر خیزد و از جهت التباس ...

... سبب باشد اختلافی که میان مردم در مدح و ذم عشق بود و سبب صداقت احداث و کسانی که طبیعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن ابن عباس [illegible] رسول الله [illegible]
الناس [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
الناس [illegible]
[illegible] ان تشکر [illegible]
الله علیه [illegible] انها کنت [illegible] عالم [illegible]
لعن الله الراکب والسائق والقائد الخ واز جمله اخبار عمرو بن العاص [illegible] شرح [illegible] و روی
الواقدی عن [illegible] من اهل الحدیث ان عمرو بن العاص هجی رسول الله صلی الله علیه و آله هجاء کثیرا کان یعلمه صبیان
مکة فینشدونه و یصیحون برسول الله اذا مر بهم رافعین اصواتهم بذلک الهجاء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
و هو یصلی بالحجر اللهم ان عمرو بن العاص هجانی و لست بشاعر فالعنه بعدد ما هجانی [illegible] کفر و بعد از
اسلام آورد حضرت امام حسن علیه السلام باز لعنت او را اظهار کرد چنانکه از زبیر بن بکار در مفاخرات ذکر خبر طویل
روایت کرده اند که فرمود [illegible] ثم انک تعلم کل هؤلاء الرهط یعلمون انک هجوت رسول الله بسبعین بیتا من الشعر
فقال رسول الله اللهم انی لا اقول الشعر و لا ینبغی لی اللهم العنه بکل حرف الف لعنة فعلیک اذا من الله ما لا یحصی من اللعن
[illegible] معلوم شد که اسلام ظاهری [illegible] و من اشد الناس بغضا لاهل
البیت مروان بن الحکم و کان هذا هو سر الحدیث الذی صححه الحاکم ان عبد الرحمن بن عوف قال کان لا یولد لاحد
مولود الا اتی به النبی ص فیدعو له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال هو الوزغ ابن الوزغ الملعون بن الملعون و نقله
[illegible] لعن الله مروان [illegible] مروان فی صلبه [illegible]
حکم [illegible] علیه لعنة الله و علی من
یخرج من صلبه الا المؤمنین منهم و قلیل ما هم یترفهون فی الدنیا و یضعون فی الآخرة ذوو مکر و خدیعة یعطون فی الدنیا
و ما لهم فی الآخرة من خلاق [illegible] نقل کرده [illegible] و لعنه صلی الله علیه و سلم للحکم
و ابنه لا یضرهما لانه صلی الله علیه و سلم تدارک ذلک بقوله اللهم انی اتخذ عندک عهدا ان من سببته او لعنته او دعوت علیه
ان یکون ذلک رحمة و زکوة و کفارة و بعد از ان [illegible] ابی جهل [illegible] فی الحکم
[illegible] قبل الاسلام مؤلف گوید
[illegible] صواعق [illegible] که حکم در حالت اسلام [illegible] دخول کرده حضرت [illegible] علیه
لعنة الله الخ [illegible] کلام [illegible]
[illegible] و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت بلغ عمر ان [illegible] باع خمرا فقال قاتل الله [illegible] الم یعلم ان رسول
الله ص قال قاتل الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فجملوها و باعوها و دیگر [illegible] کرده
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام در خصوص مغیرة بن
الاخنس لما قال لعثمان انا اکفیک [illegible] یا ابن اللعین الابتر و الشجرة التی لا اصل لها و لا فرع انت
تکفینی الخ [illegible] صلی الغداة و المغرب و فرغ من الصلوة قال اللهم العن معاویة
و عمرو بن العاص و ابا موسی و حبیب بن مسلمة و عبد الرحمن بن خالد و الضحاک بن قیس و الولید بن عقبة فبلغ ذلک
معاویة فکان اذا صلی لعن علیا و حسنا و حسینا و ابن عباس و قیس بن سعد و الاشتر و در شرح نهج البلاغه گفته که

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الذلالة [illegible] است [illegible] مودت [illegible] ذلک [illegible] اهل بیت رسول [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] تطهیرا [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] مرتبه [illegible]

والمعاندان [illegible] خواهند کرد [illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه الاخوانه

کرده [illegible] وارد شده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند با علی و با

فاطمه والحسن والحسین انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم الامام العلامه [illegible]

[illegible] ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد القرشی الکنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب در باب ۹۳

از علامه [illegible] احمد [illegible] امام عبد الکریم [illegible] مظفر بن ابی بکر [illegible]

[illegible] ابو [illegible] یوسف بن یعقوب [illegible] ابی طاهر [illegible] خطیب الخطبا محمد بن ابی الفضل و از غانم

[illegible] بن ابرهیم و ابو [illegible] خطیب الخطبا عبد الملک [illegible] الداعی ابن طاهر [illegible] گفته اند خبر داد

ما را عبد الملک بن ابی القاسم از محمود بن القاسم و غیر او گفتند خبر داد ما را عبد الجبار محمد بن الجراح از محمد بن احمد بن محبوب [illegible]

و از ابو سلیمان بن عبد الجبار از علی بن قادم از اسباط ابن نصر از سدی از صبیح مولی ام سلمه از زید بن ارقم که گفت

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی و فاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم قال هکذا رواه

الترمذی فی جامعه کما اخرجناه و بروایت دیگر از یوسف بن خلیل از یحیی بن اسعد از محمد بن الحسین از حسن بن علی بن محمد

الجوهری از احمد بن جعفر از عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش از تلید بن سلیمان از ابی الجحاف از ابی حازم از ابی هریره قال

نظر النبی الی علی و فاطمة والحسن والحسین فقال انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم بعد از آن گفته هذا حدیث حسن

صحیح اخرجه شیخ اهل الحدیث احمد فی مسنده و در ینابیع المودة در باب مودة القربی از ابو هریره روایت کرده و در صواعق

گفته الحدیث السادس عشر اخرج الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا حرب لمن

حاربکم و سلم لمن سالمهم و ایضا گفته الحدیث الثامن عشر اخرج احمد والترمذی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیمة و در حدیث اول در اخبار گفته اخرج الدیلمی عن

ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشتد غضب الله علی من اذانی فی عترتی و در حدیث الثالث و العشرون گفته

اخرج احمد والحاکم عن المسور ان النبی قال فاطمة بضعة منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها و ان الانساب تنقطع

یوم القیمة غیر نسبی و سببی و صهری و در حدیث چهارم گفته اخرج الحاکم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال خیرکم خیرکم لاهلی بعدی از این قبیل اخبار کتب علما شیعه و سنی بسیار است بلکه در باب ۹۹ نسل حوال از عبد الله بن مسعود

از حضرت رسول روایت کرده که آن حضرت فرمود سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و قال هذا حدیث متفق علی صحته رواه البخاری

و مسلم و ذکر اسناده و اخبار کثیره متواتره وارد شده است که همه را اگر ذکر کرده اند که سعید بن جبیر [illegible] از اصحاب الحسن و

الحسین بعد از حتی من بعضهما نقل نمیشود [illegible] ابن اخبار [illegible] کرد بلکه یزید [illegible] داشت با امام حسین علیه

السلام و بغض او بغض رسول خدا است و حرب کردن با آن حضرت حرب او حرب رسول خدا است و دشمنی کردن با آن حضرت و ادیت آن

حضرت اذیت رسول خدا است چنانکه در اخبار کثیره است و همچنان که گفته شد سید الشهدا فاطمه را بضعه آورده است و غضب

آن مخدره غضب رسول خدا است و غضب او غضب خدا است و مغضوب درگاه الهی ملعون درگاه او است که هر کس عصیان

نمیشود ملکه کسیکه بغض آل محمد را داشته باشد داخل در زمره کفار است چنانکه از ابی نعیم حافظ روایت کرده اند که در

حدیث مناقب گفته الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آئس من رحمة الله الا و من

مات علی بغض آل محمد لم یشم رایحة الجنة الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا و بر یزید و یزیدیان که بغض آل

[illegible]

الا آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible] الجحيم [illegible] والذين ينقضون

عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار

از جمله [illegible] ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات

لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم [illegible]

جمله [illegible] ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا

والآخرة واعد لهم عذابا مهينا [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا سلام الله عليها [illegible] در صحیح بخاری [illegible]

[illegible]

کنسلم واز جمله [illegible] منافق [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] منافق [illegible]

[illegible] منکر [illegible] کاذب است [illegible]

استهزا مؤمن است و لهذا [illegible] ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار بلکه [illegible]

است و لکن احکام اسلام ظاهری بر ایشان مترتب می باشد و در ترمذی و مشکوة از ابو سعید خدری [illegible] کنا نعرف

المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم علي بن ابي طالب و ایضا [illegible] روایت کرده اند

که گفت کان رسول الله صلعم يقول لا يحب عليا منافق ولا يبغضه مؤمن و در مسلم و مشکوة در باب مناقب حضرت امیر

المؤمنين عليه السلام مروی است که فرمود والذي فلق الحبة وبرئ النسمة انه لعهد النبي الامي الي ان لا يحبني الا مؤمن

ولا يبغضني الا منافق و در حدیث [illegible] رسول الله صلعم [illegible]

و در احادیث ليلة العقبة ذکر یافت که حذیفه منافقین را [illegible] شناخت و در ترمذی و مشکوة ایضا [illegible]

کتب عامه مروی است که حذیفه اعلم [illegible] منافقین بود و اینکه عمر مکرر [illegible]

منافقین [illegible] از جمله ایشان است [illegible] سلام الله عليهم اجمعين

وارد است که از جمله منافقین ابو سفیان و معاویه [illegible] و بالجمله در سورة فتح میفرماید ويعذب المنافقين

والمنافقات والمشركين والمشركات الظانين بالله ظن السوء [illegible] وغضب الله عليهم ولعنهم واعد لهم الاية و در سورة احزاب

مذکور است لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك

فيها الا قليلا ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا و در سورة توبه میفرماید وعد الله المنافقين والمنافقات

والكفار نار جهنم خالدين فيها هي حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب مقيم و از جمله ملاعین [illegible] شجره ملعونه

است که در قرآن میفرماید وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما

يزيدهم الا طغيانا كبيرا و [illegible] ذکر یافت که مراد بنی امیه است از جمله مستحقین لعن [illegible]

[illegible] میفرماید واتبعوا في هذه لعنة ويوم القيامة بئس الرفد المرفود [illegible] في هذه لعنة [illegible]

القيامة عذاب الآخرة [illegible] الانبياء والمؤمنين بالدعاء عليهم [illegible] بئس الرفد المرفود [illegible]

لعنتان من الله لعنة الدنيا ولعنة الآخرة [illegible]

الله المجيد [illegible]

است [illegible]

[illegible]

[illegible] ملعون [illegible] ملعون [illegible] ابو عبد الله جعفر الصادق [illegible]

[illegible] ملعون ملعون [illegible] لا نصاب كل زمان [illegible] ملعون

ملعون [illegible] ملعون ملعون من [illegible] ملعون ملعون [illegible] مصر علی شرب

الخمر [illegible] ملعون ملعون [illegible] على [illegible] ابي طالب [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] في الدنيا والآخرة ملعون ملعون من رمى مؤمنا بكفر ومن

رمى مؤمنا بكفر فهو كقتله ملعون ملعونة امرأة تؤذي زوجها او تغمه وسعيدة سعيدة امرأة تكرم زوجها ولا

تؤذيه وتطيعه في جميع احواله الى ان قال ملعون ملعون مالح رحم ملعون ملعون من فصل [illegible] ملعون ملعون

من قال الايمان قول بلا عمل ملعون ملعون من وهبه الله له مالا فلم يتصدق منه بشیء اما سمعت ان النبي ص قال

صدقة افضل من صلوة عشر ليال ملعون ملعون من ضرب [illegible] والديه ملعون ملعون من عق والديه ملعون ملعون

من لم يوقر المسجد الحديث ودر کتاب کافی و نهایه بسند خود سنان انه محمد بن جمهور [illegible] مرفوعا الى النبي ص

انه قال اذا ظهرت البدع في امتي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله واز عيون الحديث ابن درکه حديث

طولانی از حضرت رسول خدا ص روایت کرده که فرمود علی الغشار في كل يوم وليلة لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا ودر کافی در باب مذمت ناصب طالبان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

که فرمود ملعون ملعون من رأس ملعون من تم بها ملعون من حدث بها نفسه امانا رطلب ناصب رحمه بهرح بکراست

نذکا فی که دو کرامت بدل [illegible] ان اتقلد ضرب [illegible] که [illegible] در دین مسلم وننا استطاق

[illegible] شامل است از علم کردن تا منصب کی گوید که مراد از آن ناصب خلاف است و در کتر الفوائد روایت

شده بسند خود تا میرسد بابی هریره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله که فرمود خیر الامة من بعدی علی وفاطمة و

الحسن والحسين فمن قال غير هذا فعليه لعنة الله وايضا از حضرت صادق علیه السلام مرویست ملعون ملعون من

اخر المغرب طلبا لفضلها واز حضرت عجل الله فرجه روایت است که فرمود ملعون ملعون من اخر المغرب حتی تشتبك

النجوم ملعون ملعون من اخر العشاء الى ان تنقضي النجوم ودر کتب علمای اخبار بر قبیل اخبار بسیار است در کتب

علمای عامه هکذا اسم [illegible] العلا بن كثير وروى عن النبي ص انه قال النائحة ومن حولها من مستمعيها عليهم

لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ودر کتاب مودة القربى اخرج موفق بن احمد بسنده عن عبد الرحمن بن ابي ليلى

عن ابيه الى ان قال ثم قال يعني رسول الله ص له يعني لعلي ع انق الضغائن التي كانت في صدور قوم لا يظهرونها الا

بعد موتي اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون وبكى ص ثم قال اخبرني جبرئيل انهم يظلمونك بعدي وان ذلك الظلم

لا يزول بالكلية عن عترتي حتى اذا قام قائمهم وعلت كلمتهم واجتمعت الامة على مودتهم والشانی لهم قليلا والكاره

لهم ذليلا والمادح لهم كثيرا وذلك حين تغير البلاد وضعف العباد حين اليأس من الفرج فعند ذلك يظهر القائم الخ

واز جابر الجعفی روایت شده از انس که گفت صعد النبي ص المنبر وذكر قولا كثيرا ثم قال اين علي بن ابي طالب فوثب اليه ص علي ع

فضمه الى صدره وقبل بين عينيه وقال معاشر المسلمين هذا اخي وابن عمي وختني وهذا لحمي ودمي وشعري وهذا ابو

السبطين الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة وهذا مفرج الكرب عني هذا اسد الله وسيفه في ارضه على اعدائه

وعلى مبغضه لعنة الله ولعنة اللاعنين والله منه بريء وانا منه بريء فمن اراد ان يبرأ من الله ومني فليبرأ

من علي وليبلغ الشاهد الغائب ثم قال اجلس يا علي قد اصرك الله بذلك فلعنه احمد ابو سعيد في شرح السوء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تا یاد کرد [illegible] آن کفار بود

که حق تعالی در قرآن مجید چند جا لعنت کرده در سوره بقره [illegible] قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم

فقلیلا ما یؤمنون که بعد از نزول [illegible] عبد الله بن سلام و اصحاب او چنانکه طبرسی علیه الرحمه نقل کرده و باسلام

مشرف شدند اسلام بعضی [illegible] لفظ کفار تعبیر یافته اند و در سوره نساء میفرماید و لکن لعنهم الله

بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و همچنین میفرماید فلعنة الله علی الکافرین چنانکه جمعی علماء مثل غزالی و دیگران

هم گفته اند که [illegible] مقتضی لعن چند چیز است کفر است و بدعت و فسق و ظلم پس تجویز لعنت معلوم شد و

شناختن مصداق در دست مکلف است چون حکم از شرع شریف بر جواز جنس ثابت شد توقف در آن بعد از

احراز موضوع معنی ندارد چنانکه غزالی و دیگران گفته اند که در لعنت خطر عظیم هست که شناختن جز احوال

ایشان از ما غایب است لیکن هر نوع [illegible] ایشان ما هم میگوئیم مجهول الحال چنین است لکن کلام

در معلوم الحال است که حکم شرع را تطبیق با موضوع شخصی خارجی نموده بجواز و عدم جواز قایل باشیم و این را

نمیتوان مگر حق مکلف چنانکه حالات یزید [illegible] برما واضح و بر ظاهر است اگر گویند لعنت را در موارد

خاصه خداوند عالم خود شرع کرده جواز آن بر مکلف از کجا ثابت شد گوئیم کلام ما در طلب لعن است که دعا است

از درگاه حق تعالی در خصوص شخص معین چنانکه عنوان را در لعن یزید مخصوص برداشته اند که ابا نموده خاص

داخل در عنوان شرعی است نظیر مثل فرعون پس لعن حق تعالی کاشف میشود از استحقاق ایشان بر لعنت حال آنکه

حق تعالی در بعضا دیگر طلب لعنت از بندگان خود هم کرده است چنانکه فرموده است ان الذین کفروا وماتوا وهم

کفار اولئک علیهم لعنة الله والملئکة والناس اجمعین پس لعنت خدا هر جا تعلق گرفت لعنت [illegible] هم الحا

ق خواهد گرفت پس معلوم شد که فرق میان الاعم عالم [illegible] ملعون و جاهل بر آن [illegible] و نصا ظاهر کرده

از آیه شریفه که مقتضای آن عموم لعنت بر کفار باعتبار هر فرد فرد است پس اگر یکی بعد از لعن مسلمان شود

معلوم میشود که خروج موضوعی داشته است گو با گفته است لعن الله الکفار الا من تاب و آمن و همچنین در

مدارد که شمول لعنت [illegible] باشد و مثلا [illegible] بوده و مرده و در زمان قبل [illegible] خواهد شد بعد از این

بر او که سبب لعن همان وصف کفر است پس افراد خارجیه متصفین بکفر در زمان [illegible] موجودین

فعلا باشند یا مستقبلا یا ماضیا پس تعلق لعن بر ظالمین آل محمد در هر زمان ممکن است و از جمله موارد لعن

کتمان میباشد که آیات و بینات خدا را بعد از بیان کتمان کنند حیث قال ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات

والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبینوا

فاولئک اتوب علیهم وانا التواب الرحیم که در این آیه شریفه بخصوصه تصریح فرموده است که لعنت ایشان لعنت

اهل عالمین [illegible] ملئکه باشد یا ناس و ایضا آیه شریفه نص است در اینکه تعلق لعنت بر متصف بکفر است

خروج بعضی از عموم او نسبت بتوبه خروج با دلیل است که توبه مانع است از حکم لعنت و ایضا اطلاق آیه شریفه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظالمین [illegible] قال الله تعالى فأذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين الذين
يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة كافرون وايضا ميفرمايد ومن اظلم ممن افترى على الله
كذبا اولئك يعرضون على ربهم ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين الذين
يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون و معلوم شد از آنها كه مراد از ظالمين كسانى
هستند كه از راه خدا برگشته و راه كج را اختيار ميكنند و ايشان كسانى هستند كه باخرت اعتقاد ندارند حالا
مضلين اين آيه شريفه هر چند باشند لعنت خدا براو شامل است و جزاء آنها ظالمين را بهمين بيان ادا
فرموده و علاوه كرده است قرآن كوينده كان برخدا را كه بعد تمام ايشان را بحق تعالى عرض خواهند نمود
و شهود شهادت خواهند داد كه اينها كسانى بودند كه در كردار دنيا دروغ ميبستند بر پروردگار خود و لعنت بر ظالمين
هم باعتبار وجه صفت ظلم است داخل محسوب در تحت عموم آن ظلم بر نفس خود و كلام ظلم است اشد باشد
از ظلم بعضى كه راه خدا را كج كنند صراط المستقيم هدايت را كه انبيا مقرر كرده اند معوج اختيار نمايند و ظاهر
آيه ثبوت كفر ايشان است باخرت و در جاى ديگر ميفرمايد كيف يهدى الله قوما كفروا بعد ايمانهم وشهدوا ان
الرسول حق وجاءهم البينات والله لا يهدي القوم الظالمين اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين و از جمله موارد لعن كاذبين اند چنانكه در آيه مباهله ميفرمايد ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكا
ذبين و در آيه لعان ميان زوج و زوجه هم كذلك و خصوصيت مورد تخصيص نميدهد كاذب را در تكذيب كنندگان
نبوت و نبوت مثلا و در آيه لعان بلكه مراد مطلق مكذب حق است و از جمله موارد لعن قتل مؤمن است متعمدا چنانكه
فرموده است ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا اليما و
در قتل مؤمن فرق ندارد ميان حاكم و آمر و مأمور و محكوم و مباشر و سبب هر چند در بعض احكام مباشر اقوى است
و از اينجا ظاهر كرديد حال يزيد و جواز لعن او چنانكه بخصوصه عنوان خواهد شد و از جمله موارد لعن كسانى
ميباشند كه ايمان بجبت و طاغوت آورده باشند كما فى قوله تعالى الم تر الى الذين اوتوا الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت
ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين آمنوا سبيلا اولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد
له نصيرا و در آيه ديگر از جمله موارد كه شريك ميباشد بلعن عبده طاغوت مستوجبا را ذكر فرموده است
چنانكه در سوره مائده ميفرمايد قل هل انبئكم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله وغضب عليه وجعل
منهم القردة والخنازير وعبد الطاغوت اولئك شر مكانا واضل عن سواء السبيل و از اين ظاهر ميشود كه
لعنت مختص بعذاب آخرت نيست بلكه علامت نبوى را هم شامل است كه آن قوم را قرده و خنازير كرده كردند
معصوم و ملعون شدند و از جمله موارد لعن يهود ميشود كه كفتند دست خدا بسته است و اين جزء از عنوان كفر
ايشا نيست چنانكه ميفرمايد وقالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان و از
جمله موارد لعن عاصيان و متعدى كسانى كه از منكرات منع نميكنند چنانكه فرموده است لعن الذين كفروا
من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون كانوا لا يتناهون عن منكر
فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون الخ و از اين آيه شريفه ظاهر كرديد كه سبب لعن ايشان عصيان و تعدى بوده است

كه او

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب [illegible] الا لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على

من [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] صاحب صواعق [illegible]

از ابن [illegible] ثابت [illegible] اجتهاد [illegible]

بعضهم [illegible] بجواز لعن [illegible] اصحاب رسول [illegible] جماعت و عليه

[illegible] ثابت كرده است [illegible]

[illegible] بلكه اثبات [illegible] شاهد [illegible] در كتاب [illegible] احاديث است [illegible]

متفق عليه [illegible] الاتفاق ثابت است كه حضرت رسول

صلى الله عليه وآله فرموده [illegible] اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و [illegible] فرموده است علی

من بمنزلة هارون من موسى [illegible] هكذا [illegible] كه با علی ابن ابيطالب [illegible]

كه [illegible] معلوم [illegible] عداوت ايشان با علی ثابت زيرا كه تا عداوت ثابت نشود [illegible]

[illegible] مستعد بر قتال خصم خود نمیكنند و عداوت ثابت [illegible] اجتهاد بر قتل مسلمانان

[illegible] دليل ثابت شده است تا اينكه بعد از عثمان علی را خليفه دانستند مسلمان و مومن بودند [illegible] اگر گويند مسلمانان

نبودند [illegible] ايشان پاك است و اگر مسلمانان بودند در جمل و صفين چه قدر كشته شدند و ايراد بر علی ابن ابيطالب

نمیتوانند كنند زيرا كه او در مرتبه چهارم خليفه بر حق است لا محاله بلا شك من احد الفريقين [illegible] باغی بر وی

بر حق باغی بر وی رسول الله است بالاتفاق و هكذا خوارج كه ايشان هم باغی بر وی آنحضرت كرديده‌اند [illegible]

آنكه حديث [illegible] تارك فيكم الثقلين مسلم كل است و اينكه كتاب الله و عترت [illegible] جدا نشوند و خوارج

هم مثل اهل صفين عترت را از كتاب الله جدا كردند [illegible] و خوارج را [illegible]

[illegible] خوارج اهل صفين [illegible] لعن الله الضال والمضل [illegible]

[illegible] لعنت [illegible] حديث [illegible]

[illegible] كه ايشان را [illegible] اسلام را [illegible]

ايشان مشركين [illegible] لعن الله كل من [illegible] الاسلام من الاولين والآخرين

[illegible] صاحب صواعق [illegible] لال احمد [illegible] جواز لعن يزيد [illegible]

[illegible] دليل [illegible] التی تدل على جواز اللعن لا بذكر الخصوص و هذا جائز بلا نزاع ومن ثم حكوا

الاتفاق على انه يجوز لعن من قتل الحسين [illegible] او امر بقتله او اجازه [illegible] كما يجوز لعن شارب

الخمر ونحوه من غير تعيين وهذا هو الذي في الآية والحديث [illegible] لاحد مخصوص باسمه بل لمن قطع

رحمه ومن اخاف المدينة ظلما [illegible] ايشان كه [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرع ... [illegible] ... والا فمن يخفى عليه الجواز والاستخفاف وكيف لا يخفى عليه

الاثبات ... [illegible] ... مذهب ... اعلى اسفل الخط ... [illegible]

... [illegible] ... حراحرآن اعلا را ... [illegible] ... كما لا يخفى واكثر ...

... عوام ... [illegible] ... عوام اهل السنة ... علما ... خورده اند كه

... [illegible] ... شان ... كه غزالى گفته است ...

... [illegible] ... ولو في الجملة ... [illegible] ... شكر ...

در ... اسلام ... [illegible] ... مثل بهائم محجوبند واما قول ...

... معلوم است كه مراد ... طايفه شيعه است ابن كمال ... [illegible] ... كلام علاوه شيعه را

بقلوب عوام اهل السنة ... [illegible] ... لعن يزيد ... [illegible] ... ايشان است ...

... [illegible] ... لعن كرده ... [illegible] ... مترتب شده است بلكه مطالب مشكله ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible] ... دفع كرده ... [illegible]

... اهل سنة ... [illegible] ... باشد چنانكه در زيارت

عاشورا اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين

عليه السلام وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا ... [illegible]

... [illegible] ... محمد وآل او ظلم

كرده است ... [illegible] ... اللهم العن اول

ظالم ظلم حق ... [illegible]

... [illegible] ... عوام ... [illegible]

... [illegible] ... عصبيت و عنادا ... [illegible] ... طايفه شيعه ... [illegible]

... [illegible] ... صاحب مذهب

... [illegible]

... [illegible] ... بالضرورة ... [illegible]

عوام ... [illegible] ... سلام ... [illegible]

... [illegible] ... فرقه اثنى عشرى ... [illegible]

... [illegible] ... عوام الناس

... [illegible]

... [illegible] ... ملعون ... [illegible] ... الشرع فلوهم ... [illegible]

... [illegible] ... رسول صلى الله عليه وآله نقل كرده اند ... [illegible] ... غزالى گفته قال رسول الله المؤمن

ليس بطعان ... [illegible] ... قال رسول الله ... [illegible] ... اذا امر

من ... [illegible] ... على ... [illegible] ... فلعنها ... [illegible] ... ملعونة قال ... [illegible]

[illegible] اینها [illegible] است [illegible] الله [illegible]
الفدا [illegible] اعلم [illegible] که [illegible]
امام حسین [illegible] الا [illegible] حضرت سید
الشهداء روحنا له الفداء بحکم [illegible] آنحضرت را حلال [illegible] دانستند و [illegible] آنحضرت [illegible]
کافر است چنانکه بعد از امام [illegible] یزید [illegible] رسول [illegible]
[illegible] همه آن ملاعین [illegible] گردند که [illegible]
اینها مجتهد عادل [illegible] اگر [illegible] حکم [illegible] که
الا [illegible] خواهیم کرد که [illegible] باحکم و رضای [illegible] تفاوت در مباشرت [illegible]
[illegible] و اینکه آن سلاطین [illegible] هرگز کار [illegible]
یزید و لازم و جوب [illegible] آنحضرت [illegible] اعلم و افضل و ازهد و اتقی [illegible]
از سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] شارب الخمر و قمار باز [illegible] خارج از دین محمد بن عبدالله
صلی الله علیه وآله [illegible] تفضیل مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح بر راجح [illegible]
دانسته [illegible] حضرت سید الشهداء [illegible] روح العالمین فداه که حضرت اقدس الهی در [illegible]
و یطهرکم تطهیرا که متفق علیه [illegible] است معصوم از رجاس و انجاس که اصلا و ابدا [illegible]
دامن او [illegible] لائم که همه افعال و اقوال و حرکات و سکنات [illegible] مطلوب و موافق رضای پروردگار
عالم بود و یزید [illegible] که باتفاق [illegible] جمیع حرکات و سکنات او خلاف ما انزل الله بود
چگونه عقل حکم میکند بجواز بیعت [illegible] امام حسین که باب مدینه علم رسول الله بود اگر [illegible] بگوید که
یزید اولوا الامر بود [illegible] اولوا الامر [illegible] مخالف خدا [illegible]
خلافت او نکرده باشد [illegible] رسول و امام [illegible] یزید قابل این مراحل نبود [illegible] شراب خوار و قمار باز
و دروغ گو [illegible] علاوه بر این [illegible] حضرت رسول [illegible] شده است که چنین کسی را اطاعت نکنند چنانکه ابو اللیث
سمرقندی در کتاب [illegible] الغافلین [illegible] نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی ص السمع والطاعة علی المرء المسلم
فیما احب و کره ما لم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة و ایضا [illegible] موسی بن [illegible] عن ایوب [illegible]
النبی ص قال سیکون بعدی امراء یعملون ما ینکرون و یامرونکم بما لا یعملون فاولئک لا طاعة لهم [illegible] ابن
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله [illegible] امتی [illegible] اهل
بیت [illegible] قال رسول الله ص ان اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا و ان اشد [illegible]
لنا بغضا بنو امیة الخ و اگر [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] احترام [illegible] چنانکه [illegible]
دیگران نوشته اند که حضرت امام حسن [illegible] ابوبکر [illegible] منبر [illegible] ابوبکر
[illegible] آنحضرت [illegible] منبر [illegible] کرد [illegible]
[illegible] احترام [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدا [illegible] امام حسین [illegible]
تا اسلام [illegible] اطاعة [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] سلام الله علیها [illegible] انما [illegible]
[illegible] خارج از دین [illegible] اطاعت [illegible] اولوا الامر [illegible] لا حول و لا

[illegible] ... الا ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... خدا ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

نکرده‌اند ... [illegible] ... ملعون کافر ... الا ... [illegible] ... اهل بیت و

... [illegible] رسول خدا ... [illegible] ... رسول خدا را کرده

در خصوص اهل بیت ... [illegible] فی الارض ... ما امر الله به ان یوصل ... [illegible]

لعل ... [illegible] ... من آیات الله ... چنانکه در خصوص مروان حکم گفته ... [illegible]

... [illegible] ... اهل بیت ... از هیچ فرعونی به موسی و از هیچ یهودی به عیسی

صادر نشده ... [illegible] ... و قال انکه حکم آیه شریفه ... کان اشد احدی ثم

ملعون ... [illegible] ... ملعون ... کرده که آن سرور را در ... بکشند امام مظلوم ... را

بعضی کرده ... چنانکه اخبار صحیحه ناطقند و عبدالله بن عمر شاهد است یازدهم آنکه نقض عهد حضرت

ابی عبدالله الحسین علیه السلام را داشت که ... رسول بوده و قتال با آن حضرت کرده که ذکر واقع

قتال با رسول خدا است ... چنانکه ... به قول همه علمای عامه چنانکه

در صواعق از قول شافعی نقل کرده که گفته شعر — یا اهل بیت رسول الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله

دوازدهم آنکه ذریه رسول خدا را در مجلس ... تا ... داشت و ... ایشان شد چنانکه در

اخبار خاصه موجود است سیزدهم آنکه اعتقاد ... داشت چنانکه از اشعار آن ملعون ظاهر میشود که در مجلس

عام گفت — لعبت هاشم بالملک فلا — خبر جاء ولا وحی نزل — چهاردهم آنکه کشتن ... پیغمبر خدا صلی الله علیه

وآله ... ایشان و عداوت ایشان ... مسلمانان ... داشت که در مجلس

آرزوی حضور ... ایشان نمود به قول ابن زبعری — لیت اشیاخی ببدر شهدوا — جزع الخزرج من وقع الاسل

و در مقابل بعضی اهل بیت ... داشت چنانکه از اشعار فرزدق شاعر که در صواعق هم در باب ... ایشان

نقل کرده — من معشر حبهم دین و بغضهم — کفر و قربهم منجی و معتصم — پانزدهم آنکه از شفاعت جد

آن بزرگوار محروم است ... که عامه ذکر کرده‌اند ... در صواعق نقل میکند که قتله سنان بن انس النخعی و قیل

غیره یوم الجمعة عاشر المحرم سنة احدی وستین وله ست وخمسون سنة واشهر ولما قتلوه بعثوا براسه الی یزید فنزلوا اول

مرحلة فجعلوا یشربون بالراس فبینما هم کذلک اذ خرجت علیهم من الحائط ید معها قلم من حدید فکتبت سطرا بدم

اترجوا امة قتلت حسینا — شفاعة جده یوم الحساب — فهربوا وترکوا الراس اخرجه منصور بن عمار وذکر غیره ان هذا

البیت وجد بحجر قبل مبعثه صلی الله علیه وسلم بثلاث مائة سنة وانه مکتوب فی کنیسة من ارض الروم لا یدری من کتبه و ملعون

ملعون ... انبیای سلف است چنانکه ابن حجر در کتاب ... شهادت امام مظلوم ... در آن حدیثی که حضرت رسول

خدا صلی الله علیه وآله ... خاک ... ام سلمه داد گفت ثم قال یعنی جبرئیل الا اریک تربة مقتله فجاء بحصیات

فجعلهن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قارورة قالت ام سلمة فلما کانت لیلة قتل الحسین سمعت قائلا یقول — ایها

القاتلون جهلا حسینا — ابشروا بالعذاب والتذلیل — قد لعنتم علی لسان ابن داود — وموسی وحامل الانجیل

قالت فبکیت وفتحت القارورة فاذا الحصیات قد جرت دما — شانزدهم آنکه حرم خدا ... خراب کند و اهل مدینه را

اسیر کرد غارت کرد ... کشتند و اینها همه خلاف سنت رسول الله و مخالف طریقه خلفای سابق ... است

و اما ایراد ... عامه که ... غلط محض است ... کلمات ...

میکنند ... به قول ... شاهد صدق ... ملعون اول ...

... عامه موجود است که ... بن عمر ... علی یوم ...

خاتمه در بیان الفاظ وارده در لعن ...

ان المؤمنین ... بالبر ... اللهم العن ... که درین ... مذکور شد ... که در ...
خلافاً ... که بعد ... از ... مسلمانان ... اهل البیت ... سلام ... ما ... کفار ...
... کتاب ... که ... لعن ... کرده شده است ... ایشان ... اعدا ... ایشان ... بعضی
بجهة اعتقاد ... کفار ... بجهة ... مثل ... اهل البیت ... حضرت ... کفار ... منافق و ...
و غیر ذلک ... جایز ... بعضی ... امثال ... که ... خدا ...
خدا ... باشد ... که ... اعانت ... که ...
از ... آنها ... ولیکن ... که ... بعضی ... کرده ...
... کرده ... خدا ...
لعنت ... رسول خدا صلی الله علیه وآله بالسنت ... و ... لعن ...
... وارد ... که ... از ... آن ...
... که ... جواز لعن ... رسول خدا ... که ... است ... که ...
که ... و ... که ... جواز ... خواهد شد ... اگر ...
... خواهد شد ... اگر ... الله و بغض فی الله ... ایمان ... مذکوره •
... که ... جوارح ... ظاهر ... ایمان ... اعتقاد ...
... بلکه ... لعن ... دشمن خدا ...
از دشمن خدا و رسول ... بخلاف ... لوازم آن ... اگر ... لوازم ... جوارح ... باید
ظاهر شود ... مؤمن ... ایمان ... مثل ...
... و ... و ... که مؤمن ...
کردن مؤمن است ... لعن ... احتمال ... باشد این احتمال ...
او وجود ... مقتضی ... که ... شرایط ... است بعد از احراز این ... احتمال
... اعتنا باین احتمال ... معاملات و عبادات ... چنانکه ... است
واما اللعن بخصوص قاتل الحسین علیه السلام ... ائمه و آثار وارده بلسان حضرت جبرئیل و ملئکه وانبیاء و اولیاء در
این ... که کتب خاصه و عامه ... که ... لعن ...
... بلکه ... لعن یزید ... راضی ... نمی ...
واعداء ... که ... معلوم ... ایشان ...
وهکذا ... حق ... و ... ایشان ... علی الواعظ ...
روایة مقتل الحسن والحسین ... من ... علی ... و
الطعن ... اعلام الدین ... الائمة ... الحق ...
... مخالف و مخصوص ظلم یزید بلکه ... علیهم اجمعین ... من
... اگر ... امام حسن عسکری ... علیهم علیه السلام
روایت کرده اند از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله که ... و لعن الله قاتل الحسین و محبیهم و
ناصریهم والساکتین عن لعنهم من غیر تقیة تسکتهم الحدیث ... الله ...
... کتاب ... که ... اعتماد ... تفسیر ... کرده ... بلکه ...
... لعن ... است ... لکم ...
آورده فرموده والذین یشکرون عن ... که موجب ... است ...

خاتمه در بیان نقل قول علامه [illegible] در عقوبت [illegible]

در عقوبات است و ترک مطلق عقوبات سبب شمول دوزخ نیست ایضاً در حدیث سابق نیست چنانکه در کتاب صواعق محرقه در
صفحه اول از طبرانی روایت کرده که رسول خدا فرمودند من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و یزید
صاحب بدعتها شنیع که از آدم تا خاتم هیچ ظالمی قدر آن شنیع بجو نیاورده است و اسم نکرد مکر یزید و اعظم بدعت او
که پیدا از قوم هر کس بود بمنزله احداث حدیث نکند لعنت خدا بر او باد و یزید در حکم بمنزله احداث قتل و غارت نمود پس
کسانیکه لعن یزید صاحب بدعت موجب توقیر او است و توقیر او اعانت بر هدم اسلام است نیز ایضاً اکتفا از لعن او و هر چند اعظم است
از میل بر او لکن تعالی ارشاد به میل نخستین که هر کس میل نکند بسوی ظالم مس آتش جهنم خواهد نمود و لا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار و دیگر ظلم یزید کسی را حرفی نیست پس چنانکه احتمال نیز به موجب سکوت از او است در نزد علامه که
سکوت از لعن او احتمال میل بر او است و این موجب ضرر است از احتیاط دفع ضرر محتمل در نزد عقل واجب است ایضاً علمای
عامه کلهم نوشته‌اند که مجتهد اگر بواقع رسید برای او دو اجر است و اگر خطا کرد برای او یک اجر است و بر این قول تصریح
کرده‌اند در خصوص معاویه و علی بن ابی طالب علیه السلام و تصریح کرده‌اند بر این که ابن هند قتال نمود و تنزیه که در دنیا
ایشان واقع شد هیچ مواخذه نبستند در روز قیامت جل شانه بلکه اخبار نقل کرده‌اند از حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله که عقوبات امت من در دنیا است چنانکه در کتاب تطهیر الجنان و اللسان از ذکر عیوب معاویة بن ابی سفیان جمع
کرده‌اند و مولف آن امام احمد بن حجر هیثمی است که در صواعق محرقه طبع کرده‌اند این اخبار را ذکر کرده و گفته و فی خبر سنده
صحیح انه صلی الله علیه و سلم قال رایت ما یلقی امتی بعدی و سفک بعضهم دم بعض و سبق ذلک من الله عز و جل کما سبق
فی الامم قبلهم فسئلته ان یولینی شفاعة یوم القیامة فیهم ففعل و فی خبر رواته ثقات عذاب امتی فی دنیاها ای ان ما یقع
لهم من الفتن و المحن یکون سبباً لتکفیر ذنوب المعذبین بها و صح جعل الله عقوبة هذه الامة فی دنیاهم و فی خبر
رواته ثقات الا واحد لوثقه ابن حبان امتی امة مرحومة قد رفع عنهم العذاب ای فلا یبتلون بعذاب ینزل علیهم
الا عذابهم فیما بینهم ای بقتال بعضهم لبعض الی ان قال و الحاصل ان ما وقع بین الصحابة رضوان الله علیهم
اجمعین من القتال مقصور علی الدنیا فقط و اما فی الاخرة فکلهم مجتهدون مثابون و انما التفاوت بینهم فی الثواب او
من اجتهد و اصاب کعلی کرم الله وجهه و اتباعه له اجران بل عشرة اجور کما فی روایة و من اجتهد و اخطا کمعاویة رضی الله
عنه له اجر واحد لهم کلهم متاعون فی رضاء الله و طاعته بحسب ظنونهم و اجتهاداتهم الناشئة عن سعة علومهم التی
سمعوها من نبیهم و مشرفهم صلی الله و سلم علیه و علیهم فتفطن لذلک ان اردت السلامة فی دینک من الفتن و الابتداع و
العناد و الحق و الله الهادی الی سواء السبیل تیر تا بر این اعتقاد فاسد که کاسه دیگر آورده ائمه ما سلام الله علیهم اجمعها
کرده‌اند دیگر خوب لعن یزید و دشمنان خود شان و بر ما شیعه ان امر کرده‌اند که بر او لعنت کنیم و کفا از لعن یزید [illegible]
نمائیم بلکه در مقابل اجرها [illegible] جمیل عطا خواهند فرمود و این اعتقاد عامه را اگر درست تامل نمائید
انکار صریحی است زیرا که بالضرورة ثابت است که روز قیامت روز قصاص مظلوم است از ظالم خود و انکار حقوق ما سر است
که اصلا در قیامت کسی را در ذمه کسی حقی نخواهد بود و عقوبات همه در دار دنیا است بلکه معاصی را مکفر ذنوب
دانسته‌اند مثل کشتن معاویه عمار را موجب تخفیف گناهان او خواهد شد و کشتن یزید و امثال او امام حسین را با
اصحاب و اولاد او موجب اجر جزیل یزید خواهد شد زیرا که همه اجتهادات است تا رجوع است [illegible] اعتراف کرده که علی
مجتهد شایسته معاویه مجتهد مخطی چه خوب قبل بخاطرم آمد مشهور است که یکی از شاهزاده‌های عالی تبار ایران
بجانب یکی از اعیان دولت که نصرانی مذهب بود و آن نصرانی را دختری بود [illegible] مقبوله از قضا چشم آن شاهزاده
بجمال آن دختر افتاد [illegible] از صاحب خانه که این دختر را [illegible] عرض کرد بلی لکن اگر دینی و مذهبی مثل تو داشتی
هر گاه این دختر را بکسی بدهم بلکه اگر [illegible] او را [illegible] حالا نقل [illegible] این اعتقاد است که اگر جدا نکرده
جایی مذهبی مثل شما عبث زحمت عبادات را متحمل نمی‌شدم و تکالیف شرعیه را [illegible] زیرا که امت [illegible] را
روز قیامت پرسش نخواهد شد بلکه شفاعت پیغمبر همه امت خواهد [illegible] چنانکه از همین کتاب ذکر آن گذشت

خاتمه در بیان بطلان قول الدین سرور العیون بعد الجواب

اعاذنا الله من اتباع الهوی و التعصب فی المذهب تمام دهم در بیان اینکه مبنای تجویز لعن اعتقاد خود مکلفست
نه ذات احوال و موضوع لعن بلکه تمام احکام شرعیه متعلق است بذات از احوال موضوع آن حکم بحسب اعتقاد مکلف
مثل آنکه ما یجری که نجاست ... مبتلا اند جهل است تا اجتناب بکند و مکلف ... اگر چه باعتقاد خود شیء اجتناب
از آن باید بکند و دیگری را از نجاست ... باعتقاد خود ... از آن ... و همچنین
دیگری را اعتراض ... هر چند با اعتقاد او مخالف باشد ... از آنکه از ... معتبر
طوایف مذکوره با اتفاق ... داخل ... و موضوع حکم شرعی ... مبتنی
بر ادله جواز لعن ... باعتقاد خود لعنت میکنند و اکر خلاف واقع اتفاق افتد معذور خواهند بود اشکال
در این ... اشکالی که دارند در استنباط حکم شرعی است ... الله تبارک و تعالی با دله ... اثبات کرده
که همه ... مذکوره است ... از اصحاب لا بد جواز ... و محظور ... مکر آنکه
شارح مقاصد ... که ... با علماء ... مثل غزالی ... اند که حال ... محجوب است خبر
هیچ کلام ... که ... با اصل ... اصحاب ...
مثل ... که ... ظواهر ... کتب ... و اخبار و تواریخ و سیر ... حیثیت ... بجای ...
و آنچه آورده اند ... که عیب ایشان ... با آنکه ... تمام ... و جرح ... هیچ یک
از روات ... که ... ایشان ... علمای احبار و آنچه موجود است در کتب احادیث و اخبار
امامیه ... که ... موضوع ... طایفه شیعه ... ایشان ...
حکم ... بر علماء ... زیرا که منکر خلافت ابی بکر ... کافر ... اصلا ... که خلافت ابی
بکر و عمر ... ضروری دین ... منکران کافر باشد ... بالله من الحکم بغیر ما انزل الله و حال آنکه گذشت که
مسئله امامت ... از جمله فروع ... دروغ گو حافظه ندارد در ... سطر ... فراموش میکنند
و له البحر النالسة اکر ... ایشان ... امام صادق ... باعتقاد خود ... و چند راوی معتبر دارد ... طایفه شیعه ... امام
... باعتقاد خود ... و هر یک ... اصحاب ... روایت دارد که خود ... نقل کرده اند ایشان ... این
روایت ... علم و فضل و شرف ... ایشان ... معلوم و مشهور است ولکن ائمه ایشان
نزد شیعه ... دارند ... فضل و شرف ... و اکر ائمه ایشان ... اجماع خود شان ... ائمه ما را ... قرآن
و بنصوص ... صلی الله علیه و آله امام کرده اند اکر امام ایشان ... خود شان ... امام ما دل ... خدا و
رسول است و اکر مذهب ایشان ... مذاهب ... امام جعفر صادق ... کرا و ملقب ...
و ابو حنیفه ... اهل ... بودند ... احوال ... ائمه ما ... بکنند ولکن کتب
... مسائل ... ائمه ... کرده اند اکر ... ایشان ... کرده اند ...
... چکونه ... که ... کان ... مردود است ... طالب
... کرده اند ...
است که ... ایشان تمام کرده است ... چکونه ... است
امر ... که ... کتاب حیاة الحیوان الکبری و دیگران
نوشته اند ... ثم حمد الله و اثنی علیه بما هو
ما یکون من الحمد و الثناء ثم ذکر النبی صلی الله علیه و سلم ... ثم قال ایها الناس الی ان قال ثم استقلت
الخلافة الی ابی ... و اسرافه علی ... غیر ...
بالخلافة علی امة محمد ... هواه و استحسن خطاه و اقدم علی ما اقدم من جرأته علی الله و بغیه علی من استحل حرمته
من اولاد رسول الله ... مدته و انقطع اثره و ضاجع عمله و صار خیف ... حفرته رهین خطیئته و ...

[illegible] التسليم [illegible] الخلافة [illegible]
[illegible] اهلها [illegible] ثم [illegible]
[illegible] ان هذه الخلافة حبل الله وان جدي معاوية
نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علي بن ابي طالب وركب بكم ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه ثم
قلد ابي الامر وكان غير اهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار في
قبره رهينا بذنوبه ثم بكى وقال ان من اعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم واباح
الخمر وخرب الكعبة ولم اذق حلاوة الخلافة فلا اتقلد مرارتها فشأنكم امركم والله لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها
حظا ولئن كانت شرا فكفى ذرية ابي سفيان ما اصابوا منها ثم تغيب في منزله حتى مات بعد اربعين يوما بعد از ان
[illegible] الامر لاهله كما فعل عمر بن عبد العزيز بن مروان الخليفة الصالح رضي الله عنه [illegible]
[illegible] امير المؤمنين [illegible] اكر معاويه پسر يزيد صالح بود چنانكه اقرار كرد و ابن حجر [illegible]
[illegible] معاويه را [illegible] بكناه معاويه و رهن بودن در قبر [illegible] و هكذا [illegible]
[illegible] و اقرار كرده كه يزيد قاتل حسين است چگونه انكار ميكنند كه يزيد راضي بقتل حسين بود عجب [illegible]
معاويه پسر يزيد [illegible] ابن حجر [illegible] و استجابت دعای [illegible]
معاويه [illegible] حيث قال خطب معاويه وقال اللهم ان كنت انما عهدت ليزيد لما رايت من فضله فبلغه ما املته واعنه
وان كنت انما حملني حب الوالد لولده وانه ليس لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان يبلغ ذلك فكان كذلك الخ و شيخ حسين
بن محمد بن الحسن الديار بكري در كتاب تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس [illegible] معاويه بن
يزيد نقل كرده [illegible] روايات ديگر ثم اغلظ ما انتهك واعظم ما اخترم سفكه دم الحسين بن علي مع موقعه من رسول
الله ومكانه ومنزلته من الدين والفضل والشهادة له ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجتراء على الله وكفرا بدينه و
عداوة لرسوله ومجاهدة لعترته واستهانة لحرمته فكانما يقتل به ومن اهل بيته قوما من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من
الله نقمة ولا يراقب منه سطوة فبتر الله عمره واجتث اصله وفرعه وسلبه ما تحت يده واعد له من عذابه وعقوبته
ما استحقه من الله بمعصيته [illegible]
[illegible] يزيد [illegible] و از كلمات مذكوره ظاهر گرديد كه
ندامت يزيد [illegible]
[illegible] در صواعق [illegible] نقل كرده كه وقال آخرون
لا يجوز لعنه [illegible] وهذا هو اللائق بقواعد ائمتنا وبما
صرحوا به من انه لا يجوز ان يلعن شخص بخصوصه الا ان علم موته على الكفر كابي جهل وابي لهب [illegible] واما ما استدل
به احمد على جواز لعنه من قوله اولئك الذين لعنهم الله وما استدل به غيره من قوله صلى الله عليه وسلم في حديث مسلم
وعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين فلا دلالة فيهما لجواز لعن يزيد بخصوص اسمه والكلام انما هو فيه وانما
الذي دل عليه جواز لعنه لا بذلك الخصوص وهذا جائز بلا نزاع ومن ثم حكي الاتفاق على انه يجوز لعن من قتل
الحسين رضي الله عنه او امر بقتله او اجازه او رضي به من غير تسمية ليزيد كما يجوز لعن شارب الخمر ونحوه من غير
تعيين وهذا هو الذي في الآية والحديث اذ ليس فيهما تعرض للعن احد بخصوص اسمه بل لمن قطع رحمه ومن اخاف
اهل المدينة فيجوز اتفاقا ان يقال لعن الله من قطع رحمه ومن اخاف اهل المدينة [illegible] ازين كلمات [illegible]
[illegible]
[illegible] فقد اخرج الواقدي من طرق ان عبد
الله بن حنظلة بن الغسيل قال والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا ان نرمى بالحجارة من السماء ان رجلا ينكح امهات

خاتمه [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله بن [illegible] در کتاب [illegible]

الذین [illegible] در کتاب [illegible] مطالب السئول [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] در کتاب کامل [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] حسین بن علی [illegible]

الا لعنة الله علی الظالمین [illegible] یزید بن معاویه [illegible]

[illegible] لعنت میکند بر [illegible] ظالمین آل محمد صلی الله علیه و علیهم [illegible]

دیگر چنانکه گذشت [illegible] این لعنت سبب مزید عذاب ملعون میشود [illegible] اگر حق تعالی [illegible]

است برای ایشان [illegible] موجب مزید عذاب خواهد شد بلکه موجب

مزید ثواب لاعن مؤمن خواهد شد این مسئله هم محل خلاف است بعضی بر آنند که موجب مزید عقاب نیست بآن

وجهی که ذکر شد و لکن قول اول صحیح است زیرا که در احادیث [illegible] بر آن شده و لا بد اگر اثری بر آن مترتب نشود لغو

میشود اگر گویند که شاید اثر آن همین عوض ثواب بر لاعن بوده باشد نه زیادتی عقاب بر ملعون گوئیم که ائمه اطهار

علیهم السلام خودشان هم لعن کرده اند بر ظالمین خود و عوض ثواب بر ایشان چندان معنی ندارد و خداوند عالم جل

ذکره هم لعن کرده است بر اعدای خود و دشمنان اهل بیت اطهار عوض ثواب [illegible] لاعن محض لغو و عبث بلکه غلط

است زیرا که حق تعالی غنی من جمیع الجهات است پس اگر فائده لعنت مزید عقاب ملعون نشود لعنت حق تعالی عبث

تعالی الله عن ذلک [illegible] چنانکه [illegible] ظالمین آل محمد [illegible] شریعت مطهره [illegible]

اثر عملهای ایشان [illegible] عالم از اثر جور و ظلم ایشان چنانکه از اخبار و آثار ظاهر میگردد [illegible] خواهد

رسید که حضرت حجة عجل الله فرجه [illegible] خواهد نمود و [illegible] هر مؤمن و مؤمنه که در اقطار عالم هستند

و بعد از این خواهند آمد [illegible] ایشان [illegible] خواهد کرد [illegible] خواهد کرد [illegible] لعن لاعن

هم از ایشان منفک نخواهد گردید [illegible] ملعون [illegible] شیطان [illegible] حضرت

یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام [illegible] روایت است که آنحضرت دید که [illegible] ملعون [illegible] آنحضرت پرسید که

این [illegible] لاعن [illegible] زیرا هر لعنی که

از مؤمن [illegible] مثل شهاب ثاقب است [illegible] ملعون [illegible]

شیطان [illegible] و هکذا [illegible] ایشان [illegible] هکذا [illegible]

[illegible] خودشان اصلا اثری در تخفیف عذاب ایشان اگر اهل عذاب باشد [illegible] درجات ایشان اگر

[illegible] احادیث وارده [illegible]

که در خصوص [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] اولاد و وراث

خود [illegible] اگر ایشان [illegible] برای ایشان [illegible] دعای خیر [illegible] ایشان

میکند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بالمدینه اخرجهما من قبرهما [illegible] فی العالم من الظلم [illegible]

[illegible] انهما قتلا هابیل وطرح اخوة یوسف له فی الجب ورمی ابرهیم فی نار نمرود واخراج موسی خائفا یترقب

[illegible] فیکون لهما الحظ الاوفر من انواع ذلک العذاب بعد ان [illegible]

[illegible] از قواعد عدالت [illegible] ایشان [illegible] ظلم ایشان [illegible]

حال آنکه سبب این همه ظلم بعد از [illegible] جواب گوییم که [illegible]

[illegible] خواهد کرد [illegible]

[illegible] خواهند نمود [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] ایشان [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] از شنیدن از پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه واین عذاب را مستحق شدند و قبول نمودند و میگویند

که این از تخلید کفار در عذاب جهنم بیشتر نیست و چون اکثر عمرهای ایشان و مدت کفر ایشان اقل قلیلی است نسبت

بعذاب ما لا نهایة له چرا که حق تعالی مثل این عذاب ابد برکفار در مقابل معصیت ایشان مقرر نموده از طول زمان

عذاب و کوتاهی زمان معصیت و همچنین کوتاهی زمان طاعات و عبادات مؤمنین با طول زمان ثواب و لذتها بدین که

مترتب میباشد بر ایشان پس با قاعده عدل و انصاف درست [illegible]

[illegible] الامتناع من الثواب بالاختیار لا ینافی فی الاختیار [illegible] من کسب سیئة واحاطت به

خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که السیئة المحیطة

التی تخرجه عن جملة دین الله وتنزعه عن ولایة الله وتؤمنه من سخط الله وهی الشرک بالله والکفر بنبوة محمد صلی

الله علیه وآله وسلم والکفر بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام وکل واحدة من هذه سیئة تحیط به فتبطلها وتمحقها

فاولئک عاملوا هذه السیئة المحیطة اصحاب النار هم فیها خالدون ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ولایة علی

حسنة لا یضر معها شیء من السیئات وان جلت الا ما یصیب اهلها من التطهیر منها بمحن الدنیا وببعض العذاب فی

الآخرة الی ان ینجوا منها بشفاعة موالیه الطیبین الطاهرین وان ولایة اضداد علی ومخالفته سیئة لا ینفع معها

شیء الا ما ینفعهم لطاعتهم فی الدنیا بالنعم والصحة والسعة فیردوا الآخرة ولا یکون لهم الا دائم العذاب و از این

قبیل اخبار در دوام عذاب ایشان بسیار است [illegible] در این مقام [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] روایت [illegible] الواعظین روایت کرده [illegible]

از [illegible] ابی سعید الخدری که گفت [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم که سلمان و [illegible]

[illegible] و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و ابو

الطفیل عامر بن واثله [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

از حال طفولیت او میفرماید ... علی عینی اذ تمشی اختك فتقول هل ادلكم علی من یكفله فرجعناك الی امك كی تقر
عینها ولا تحزن الا بو عیسی بن مریم است که خدا ... [illegible] ... الا ... تحمل ...
الی قوله ... عیسی ... با مادر ... اشاره كرد فقالوا كیف نكلم من
كان فی المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الكتاب تا آخر آیه پس در وقت تولد شد خداوند عالم او را كتاب داد و نبوت
داد و وصیت بنماز و زكوة كرد در همه روز ... و با ایشان تكلم نمود ... [illegible]
كه خداوند عالم ... [illegible] ... در صلب ... تسبیح میكردیم خدا را ... [illegible]
شدیم بصلب ... [illegible] ... ایشان تسبیح ... [illegible] ... تا آنكه آمدیم
صلب عبد المطلب ... پدران و مادران خود ظاهر میكردید ... [illegible]
ایشان اشكار میكردید بعد از آن ... صلب عبد الله و ... [illegible]
ایشان تسبیح ... [illegible]
ایشان ... میكردید ... سلام ... [illegible]
بیرون آمدیم ... [illegible] ... جبرئیل ... یا حبیب الله العلی الاعلی یقرئك السلام
ویهنیك بولادة اخیك علی ویقول هذا اوان ظهور نبوتك واعلان وحیك وكشف رسالتك اذ ایدتك باخیك و
وزیرك وصنوك وخلیفتك ومن شددت به ازرك ... [illegible]
... اصحاب ... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]
... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible]
... علی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آن ... گفت ... السلام علیك یا رسول الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

... نحن الفائزون فبشر يا رسول خدا صلى الله عليه وآله شيعتي انتم الفائزون ولكم حلت الجنة ولاعدائنا واعدائكم خلقت النار

اللهم اجعلنا وجميع الشيعة من الفائزين وادخلنا معهم لواء دولة آل محمد اجمعين واجعل عملنا هذا خالصا لوجهك الكريم

بمحمد وآله الطيبين الطاهرين قد فرغ عن تسويد تلك الاوراق في يوم الاحد من شهر ربيع الثاني

وهو اليوم الخامس والعشرين منه من سنة احدى عشر وثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية

اللهم وفقنا لاتمام المجلد الثالث من الهداية وهو الاصل الخامس من المقاصد

قد تم المجلد الثاني من كتاب هداية الموحدين بتأييد

القادر البصير من مؤلفات العالم

الاوحد الفاضل الامجد

الحاج مولى الله الصمد المؤيد بتأييد الله السرمد المؤيد بتأييد النبي المحمد الاحمد جناب المستطاب

الحاج ملا احمد الكوهرة كناني المولد والنجفي المحتد وقد طبع مستللا لامر عمدة التجار

وفخر الحاج والعمار الجناب الحاج مهدي الكوهرة كناني سلمه الله وقد فرغ من تسويده

العبد الحاج الى عفو الله المبين حسين بن عبد الله الشيخي بتاريخ سنة ١٣١١ هجرية

[illegible]

[illegible]